

ای اچ کار

ترجمہ نجف دریابندری

تاریخ روس شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

ای اچ کار

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد اول)

ترجمه نجف دریابندری

تهران، ۱۳۷۱

Edward Hallett Carr
A History of Soviet Russia
The Bolshevik Revolution 1917-1923



تهران، صندوق پستی ۱۹۱۶۹-۱۳۱۸۵

تاریخ روسیه شوروی
انقلاب بلشویکی
۱۹۱۷-۱۹۲۳
(جلد اول)

ادوارد هالت کار
ترجمه نجف دریاپندری

چاپ اول ترجمه فارسی زمستان ۱۳۷۱، حروفچینی پیشگام، لیتوگرافی افشار
چاپ بهمن، صحافی فارسی
۳۳۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار طبق قرارداد محفوظ است

تاریخ روسیه شوروی

فهرست

(۱۱)	پیشگفتار مترجم
(۳۴)	ضمیمه ۱، گفت وگو با ای اچ کار
(۵۷)	ضمیمه ۲، گفت وگو با بوریس گاکارلیتسکی
(۷۱)	نشانه های اختصاری
۱۱	دیاچه
	بخش اول
	مرد انقلابی و ابزار کارش
۱۹	فصل ۱. مبانی بلشویسم
۴۷	فصل ۲. بلشویک ها و منشویک ها
۶۹	فصل ۳. ۱۹۰۵ و بعد
۹۹	فصل ۴. از فوریه تا اکتبر

بخش دوم
ساختار حکومت

۱۳۷	فصل ۵. دو انقلاب
۱۵۹	فصل ۶. قانون اساسی «ج ش ف س ر»
۱۸۹	فصل ۷. تحکیم دیکتاتوری
۲۲۹	فصل ۸. برآمدن حزب
۲۶۳	فصل ۹. حزب و دولت
۲۸۵	یادداشت «الف»، نظریهٔ لنین دربارهٔ دولت

بخش سوم
تفرقه و جمع

۳۱۱	فصل ۱۰. خط مشی، عقیده، دستگاه دولتی
۳۱۱	(الف) گردهٔ خط مشی
۳۱۸	(ب) تحول معتقدات حزبی
۳۳۶	(ج) دستگاه اداری
۳۴۹	فصل ۱۱. خودمختاری در عمل
۳۴۹	(الف) مرزبوم‌های غربی
۳۸۲	(ب) مرزبوم‌های شرقی
۴۰۰	(ج) آسیای مرکزی
۴۱۱	(د) جمهوری‌های ماورای قفقاز
۴۲۳	(ه) سیریه
۴۳۹	فصل ۱۲. ترازنامهٔ خودمختاری
۴۵۷	فصل ۱۳. از اتحاد به فدراسیون
۴۷۹	فصل ۱۴. قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۴۹۱	یادداشت «ب»، رای بلشویکها دربارهٔ خودمختاری
۴۹۱	(الف) زمینهٔ قرن نوزدهم
۵۰۲	(ب) رای بلشویک‌ها پیش از ۱۹۱۷
۵۱۷	فهرست راهنمای موضوعی

توضیح لازم

خوانندگان ملاحظه خواهند کرد که متن این کتاب از صفحه شماره ۱۱ آغاز می شود و از طرف دیگر صفحات عنوان و فهرست و پیش گفتار مترجم و غیره شماره جداگانه ای خورده است که به صفحه ۷۴ پایان می یابد. توضیح این وضع این است که این کتاب در سال ۱۳۶۶ با یادداشت کوتاهی به عنوان پیش گفتار مترجم حروف چینی و لیتوگرافی شده بود ولی سپس ناشر موفق به چاپ و نشر آن نشد. در سال جاری که ناشر حاضر مقدمات چاپ کتاب را آماده کرد مترجم لازم دانست پیش گفتار مفصلی بر کتاب بنویسد که شماره صفحات آن بسیار بیشتر از محل پیش بینی شده قبلی از کار درآمد. از آنجا که تغییر شماره صفحات کتاب مقدور نبود، ناچار مقدمات کتاب با شماره جداگانه ای مشخص شد. ناشر حاضر از جهت این ناهماهنگی از خوانندگان عذر می خواهد.

پیش‌گفتار مترجم

کتاب حاضر شرح و تجلیل مفصلی است از انقلاب ۱۹۱۷ در امپراتوری روسیه و چگونگی به قدرت رسیدن حزب بلشویک و تأسیس و تحکیم دولتی که سپس خود را اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نامید و بیش از هفتاد سال نه تنها بر قلمرو پهناور خاندان رمانف فرمان راند بلکه توانست به صورت یکی از دو قدرت بزرگ قرن بیستم درآید و نظام حکومتی خود را به بسیاری از کشورهای دور و نزدیک صادر کند. ترجمه فارسی این کتاب هنگامی منتشر می‌شود^۱ که حزب بلشویک (که سپس خود را حزب کمونیست نامید) از قدرت افتاده است و نظام شوروی از هم پاشیده و از اتحاد جماهیر جز مشتی دولت‌های پراکنده، و گاه در حال کیش‌مکش، چیزی برجا نمانده است. در این وضع اهمیت چگونگی برافتادن رژیم شوروی از برآمدن آن کمتر نیست، ولی البته سال‌ها باید بگذرد تا کتابی به تفصیل و اعتبار کتاب حاضر درباره رویدادهای اخیر نوشته شود. در این پیش‌گفتار مترجم خواهد کوشید نتایج تلاش خود را برای دنبال کردن و فهمیدن روند ریزش رژیم شوروی با خوانندگان در میان بگذارد.

اما پیش از پرداختن به این کار وظیفه عاجل‌تر آشنا کردن خوانندگان است با نویسنده کتاب و دیدگاه اجتماعی و تاریخی او.^۲ این کار در مورد هر کتابی مفید به نظر می‌رسد؛ ولی در مورد کتاب حاضر به ویژه ضرورت دارد؛ زیرا که مسأله انقلاب روسیه و نظام حکومتی ناشی

۱ کار ترجمه این کتاب در سال ۱۳۶۵ انجام گرفت و در آغاز سال ۱۳۶۶ متن کامل آن به ناشر (غیر از ناشر حاضر) تحویل داده شد، ولی به دلایلی که اهم آن‌ها بحران کمبود کاغذ بود و به هر حال مجال نقل آن‌ها در اینجا فراهم نیست چاپ و نشر این ترجمه تا امروز منتشر نشده.

۲ برای آشنایی با روش نویسنده در تألیف تاریخ نگاه کنید به کار: «تاریخ چیست؟» ترجمه دکتر حسن کامشاد (تهران: انتشارات خوارزمی).

از آن همیشه مورد نزاع بوده است و هر کس در این باره سخن گفته در تحلیل آخر در موضع موافق یا مخالف قرار گرفته یا به داشتن این یا آن موضع متهم شده است. نویسنده «تاریخ روسیه شوروی» هم از این قاعده مستثنا نیست؛ بنابراین خواننده‌ای که این کتاب را به دست می‌گیرد حق دارد از پیش بداند که با چه سنخ نویسنده و چه نوع دیدگاهی سر و کار دارد.

ادوارد هِلِت کار در ۱۸۹۲ به دنیا آمد و در ۱۹۸۳ درگذشت. تحصیلات متوسطه‌اش در لندن و تحصیلات عالی‌اش در کمبریج گذشت. در ۱۹۱۶ وارد خدمت وزارت خارجه بریتانیا شد و در ایام انقلاب روسیه چندی عضو سفارت انگلیس در پتر و گراد بود. کار در این فرصت آشنایی خود را با زبان و فرهنگ روسی عمیق‌تر کرد و به واسطه مشاهده رویدادهای ۱۹۱۷ به انقلاب روسیه علاقه‌مند شد، و چه‌بسا در همین ایام بود که تصمیم به نوشتن تاریخ آن انقلاب گرفت. در ۱۹۳۶ کار از وزارت خارجه استعفا کرد و کرسی استادی سیاست بین‌المللی را در یونیورسیتی کالج وِیلز پذیرفت. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ معاون سردبیر روزنامه «تایمز» لندن بود. از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ در بالیول کالج آکسفورد علوم سیاسی تدریس می‌کرد. سرانجام در ۱۹۵۵ کرسی استادی ترینیتی کالج کمبریج به او واگذار شد و باقی ایام عمرش به تدریس علوم سیاسی و تألیف کتاب عظیم «تاریخ روسیه شوروی» گذشت. این تألیف از سال‌های جنگ جهانی دوم آغاز شده بود و کار حدود چهل و پنج سال از عمر خود را صرف این کار کرد.

نخستین اثر کار «مهاجران رمانتیک» (۱۹۳۳) نام دارد و موضوع آن زندگی و فعالیت چند تن از روشنفکران مشهور روسی است، مانند هرستن و باکونین، که در نیمه دوم قرن نوزدهم برای مبارزه با رژیم تزاری جلالی وطن کردند و اروپای غربی را پایگاه خود ساختند. کتاب بعدی او

«بحران بیست ساله ۱۹۳۹ - ۱۹۱۹» (۱۹۳۹) است، و از رویدادهای پیش از جنگ جهانی دوم بحث می‌کند. «شرایط صلح» (۱۹۴۲) و «جامعه نوین» (۱۹۵۱) هم مربوط به مسائل جنگ و پس از جنگ است. «تاریخ چیست؟» (۱۹۶۱) چکیده نتایجی است که کار در ضمن تألیف تاریخ خود به آن‌ها رسیده بود.

«تاریخ روسیه شوروی» در اصل در همین سه جلد حاضر درباره سال‌های انقلاب، یعنی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، طرح‌ریزی شده بود؛ جلد‌های بعدی سپس به این طرح اضافه شد. مترجم این سه جلد را به عنوان يك اثر مستقل و تمام به خوانندگان عرضه می‌کند. دنباله کتاب، که هنگام درگذشت کار در ۱۹۸۳ به شانزده جلد بزرگ رسیده بود، در آغاز دهه سی و نخستین برنامه پنج ساله شوروی به پایان می‌رسد. مقدار زیادی هم نوشته و یادداشت مربوط به این تألیف برجا مانده است که پس از مرگ کار چند تن از شاگردانش تنظیم و تدوین آن‌ها را برعهده گرفتند، و تا آنجا که من اطلاع دارم يك جلد از این یادداشت‌ها، درباره نقش اتحاد شوروی در جنگ داخلی اسپانیا، منتشر شده است.

ای ایچ کار از زمره نویسندگانی نیست که بتوان دیدگاه تاریخی یا موضع سیاسی‌شان را با برچسب ساده‌ای - مانند چپ یا راست، یا رادیکال یا لیبرال - مشخص کرد. واقعیت این است که او همیشه جایگاه خود را بیرون از - یا شاید بالاتر از - این جریان‌ها تصور می‌کرد، اگرچه به سبب همدلی فراوانی که با موضوع بحث خود، یعنی گردانندگان انقلاب، نشان می‌دهد در کشور خودش غالباً او را به عنوان يك روشنفکر چپ، گیرم وابسته به سنت لیبرالیسم انگلیسی، می‌شناختند؛ و همچنین به دلیل آشنایی عمیقی که با نظریات مارکس در آثارش به چشم می‌خورد گاهی او را مارکسیست می‌نامیدند. خود او هرگز این عنوان‌ها را تصدیق یا تأیید نکرد. اما اگر بپرسیم که در خود اتحاد شوروی تاریخ کار را - که گمان

می‌کنم مفصل‌ترین و مستندترین تألیف غربی دربارهٔ انقلاب روسیه است. چگونه ارزیابی کرده‌اند، پاسخ این است که این تاریخ تا پیش از اوت ۱۹۹۲ به زبان روسی دزیامد و تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام در نشریات شوروی نقدی هم دربارهٔ آن نوشته نشد. از طرف دیگر، در مغرب زمین، در بحث‌های فراوانی که دربارهٔ رژیم شوروی جریان داشته، تألیف بزرگ کار همواره مورد استناد و استشهاد قرار گرفته است:

به این ترتیب شاید بهترین راه برای آشنا شدن با دیدگاه نویسندهٔ این تاریخ شنیدن سخنانی باشد که خود او دربارهٔ موضوع کارش بر زبان آورده است. کار پس از انتشار چهاردهمین جلد «تاریخ روسیه شوروی» گفت و گویی با نمایندهٔ مجلهٔ «نیولفت ریویو» انجام داده که در شمارهٔ سپتامبر-اکتبر ۱۹۷۸ آن مجله منتشر شده است. ترجمهٔ این گفت‌وگو را در پایان این پیش‌گفتار خواهیم آورد.^۱



اکنون رویدادهای آخرین ماه‌های زمانمداری میخائیل گورباچف، آخرین رئیس اتحاد جماهیر شوروی، را که به کودتای ۱۹-اوت ۱۹۹۱ و نتیجتاً فراهم شدن اسباب از هم پاشیدن نظام شوروی منجر شد به اختصار بررسی می‌کنیم.

در ساعت ۶ صبح روز دوشنبه ۱۹ اوت ۱۹۹۱ خبرگزاری تاس خبر داد که میخائیل گورباچف رئیس اتحاد جماهیر شوروی بیمار است و قادر به ادای وظیفه نیست و اختیارات خود را به معاونش گنادی یانایف واگذار کرده است. یک ساعت بعد تاس اعلام کرد که «کمیتهٔ دولتی برای وضع

۱ متن این گفت‌وگو و گفت‌وگوی کاگاریتسکی و چند مقالهٔ مربوط به رویدادهای انحلال اتحاد شوروی را دوستان گرامی دکتر محمد رضوی و عبدی کلانتری در امریکا تهیه کرده و از راه لطف برای من فرستاده‌اند.

اضطراری» در مسکو تشکیل شده است و ریاست آن را یانایف برعهده دارد. این ها نخستین خبرهایی بود که پیش آمدن يك وضع غیرعادی را در حکومت اتحاد شوروی به گوش جهانیان رساند. گورباچف در این هنگام در استراحتگاه ریاست جمهوری در کریمه، کنار دریای سیاه، به سر می برد. بعداً معلوم شد که در ساعت ۵ بعدازظهر روز پیش از انتشار خبرها يك گروه اعزامی از مسکو گورباچف را در ویلایش بازداشت کرده اند و فرودگاه هواپیمای اختصاصی او را هم بسته اند. در مسکو کمیته اضطراری اعلام کرد که به سبب وضع فوق العاده ای که در کشور اتحاد شوروی پیش آمده است تا مدت شش ماه امور کشور را با صدور فرمان اداره خواهد کرد و تا اطلاع بعدی همه روزنامه ها تعطیل خواهند بود و هرگونه تظاهرات ممنوع است.

کودتای ۱۹ اوت تقریباً در همین اقدامات خلاصه می شد. در مسکو هیچ محل حکومتی به اشغال نظامی در نیامد. فرودگاه ها باز بودند و به کار خود ادامه می دادند. هیچ کس بازداشت نشد، هیچ تلفنی از کار نیفتاد؛ رجال دولتی می توانستند نه تنها مثل همیشه با یکدیگر در تماس باشند، بلکه به آسانی می توانستند با اعضای کمیته اضطراری هم گفت و گو کنند. تنها نشانه ظاهری وضع غیرعادی تعدادی تانک و نفربر ارتش بود که در خیابان های فرعی اطراف میدان سرخ موضع گرفته بودند. ولی خدمه تانک ها و سربازان هیچ تصویری نداشتند که چه می گذرد. به آن ها دستور داده بودند که از درگیری با مردم پرهیزند و به هیچ عنوان تیراندازی نکنند. غرض از این اقدامات معلوم نبود، تا آن که سرانجام اعضای کمیته اضطراری در ساعت ۵ بعدازظهر يك کنفرانس مطبوعاتی برای معرفی خود و اعلام هدف هایشان تشکیل دادند.

غالب خبرنگارانی که در این کنفرانس حاضر بودند سپس گزارش دادند که کودتاگران مضطرب به نظر می رسیدند و یانایف، که گرداننده

کنفرانس بود، حتی نام بعضی از همکاران خود را به خاطر نمی آورد. یانایف در پاسخ این پرسش که کمیته اضطراری چه هدفی را دنبال خواهد کرد، گفت که کمیته به اصلاحات جاری اعتقاد دارد و آن‌ها را ادامه خواهد داد. به این ترتیب معلوم شد که کودتاگران نه تنها قدم‌های لازم را برای به دست گرفتن قدرت برنداشته‌اند، بلکه هیچ عذری هم برای این کار نیندیشیده‌اند. در واقع آن‌ها چنین وانمود می‌کردند که قدرت به طور مشروع و قانونی از گورباچف به معاونش یانایف منتقل شده است.

در جهان خارج، سران دولت‌های غربی پس از يك روز تردید سرانجام تصمیم گرفتند از شناسایی کمیته اضطراری خودداری کنند و اعلام کردند که تا بازگشت قدرت به دست دولت قانونی کمک‌های اقتصادی خود را به اتحاد شوروی قطع می‌کنند.

واکنش مردم در برابر کودتا فوری نبود. چنان که ناظران صحنه نوشته‌اند، حتی یلتسین دچار تردید بود. مشاوران یلتسین به او پیشنهاد می‌کردند که خود را فرمانده تمام نیروهای ک‌گ‌ب و ارتش در خاک روسیه اعلام کند، ولی او نگران بود که مبدا این فرمان در ارتش اختلاف بیندازد و زمینه جنگ داخلی فراهم شود؛ مشاوران یلتسین سرانجام او را قانع کردند که اگر از جانب يك مقام قانونی فرمانی به نیروهای مسلح صادر نشود، آن‌ها ناگزیر از کمیته اضطراری اطاعت خواهند کرد و سرانجام حمله به کاخ ریاست جمهوری حتمی خواهد بود. چند دقیقه از ظهر گذشته یلتسین تصمیم به مقابله با کودتا گرفت و برای دعوت مردم به مقاومت از کاخ بیرون آمد.

این کار نه تنها در مسکو بلکه در سراسر اتحاد شوروی مردم را به حرکت در آورد. از صبح روز سه‌شنبه ۲۰ اوت اعتصاب عمومی و تظاهرات و باریک‌دسازی در همه جا آغاز شد. در بعدازظهر روز سه‌شنبه نخستین آثار شکست کودتا در شبکه رادیو و تلویزیون شوروی ظاهر شد

- به این صورت که خبرگزاری تاس پس از خواندن اعلامیه‌ها و اختاریه‌های کمیته اضطراری بسته گریخته به نقل اخبار مقاومت پرداخت. در آغاز شب مسلم شده بود که کودتا به جایی نخواهد رسید، مگر آن که کودتاگران دست به کشتار وحشتناکی بزنند. برای جلوگیری از این حرکت احتمالی، مردم مسکو تمام شب را به بستن خیابان‌ها و بسیج نیروی انسانی برای مقابله با حمله مسلحانه گذراندند. نزدیک نیمه شب صدای تیراندازی از یکی از خیابان‌های فرعی میدان سرخ به گوش رسید، ولی فوراً معلوم شد که حمله‌ای در کار نیست، بلکه برخورد اشتباه آمیزی است که میان خدمه يك تانك و بناکنندگان يك سد خیابانی پیش آمده است. در این برخورد سه نفر کشته شدند. این تمام تلفات کودتای ۱۹ اوت بود.

ساعت ۱۱ پیش از ظهر چهارشنبه ۲۱ اوت خبرگزاری تاس اعلام کرد که وزیر دفاع دستور داده است همه نیروهای مسلح خیابان‌های مسکو را تخلیه کنند، و این دستور فوراً اجرا شد. این پایان کودتا بود، زیرا چنان که سپس معلوم شد، آن فرمان از طرف گورباچف صادر شده بود. بازداشت کنندگان گورباچف بعد از دو روز کش مکش سرانجام در بعدازظهر سه‌شنبه به گورباچف اجازه داده بودند تلفنی با مسکو تماس بگیرد. گورباچف فرمان خود را به توسط یکی از ژنرال‌های ارتش به وزیر دفاع، که عضو کمیته اضطراری بود، ابلاغ کرده بود. در همان صبح چهارشنبه کودتاگران از مقر فرماندهی خود پراکنده شدند.

این که چه انگیزه‌هایی محافظه‌کاران را در آن زمان خاص برانگیخت که دست به کودتا بزنند، مسأله دشواری نیست. محافظه‌کاران در شش ماه پس از اکتبر ۱۹۹۰ توانسته بودند گورباچف را با خود همراه کنند (یا به اسارت خود درآوردند)، و به این دلیل امیدوار بودند که هم اتحاد میان

جمهوری‌ها را حفظ کنند و هم نظم و نسق گذشته را به جامعه بازگردانند و از نو وضعی کمابیش نظیر وضع پیش از گورباچف به وجود بیاورند؛ و در واقع چند گامی هم در این راه برداشته بودند. اما پیش از کودتا چند رویداد توازن قوا را به زیان محافظه‌کاران برهم زد و گورباچف را از آن‌ها جدا کرد: اولاً جنبش روسیهٔ دموکراتیک در انتخابات برنده شد و روسیه را به صورت يك جمهوری غیرشوروی و غیر سوسیالیستی درآورد. یلتسین پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری با يك فرمان فعالیت حوزه‌های حزب کمونیست را در محل کار ممنوع کرد. ثانیاً جنبش استقلال طلبی در جمهوری‌های بالتیک و قفقازیه آغاز شد و چیزی نگذشت که روسیه، یعنی هستهٔ اصلی اتحاد جماهیر، هم به آن‌ها پیوست. ثالثاً به حکم پیمان اتحاد جدید، شش ماه پس از امضا شدن پیمان از طرف همهٔ جمهوری‌ها و مناطق خودمختار می‌بایست انتخابات آزاد در سراسر اتحاد شوروی صورت گیرد، و انتخابات روسیه نشان داده بود که حزب کمونیست آینده‌ای ندارد. همچنین، پیمان اتحاد جدید در واقع به معنای انحلال دولت اتحاد شوروی بود و آنچه از این دولت باقی می‌ماند فقط نوعی دفتر مرکزی بود که هزینهٔ جاری آن را هم جمهوری‌ها می‌بایست به تشخیص خود بپردازند. روشن بود که ادامهٔ این روند به زودی محافظه‌کاران و حزب کمونیست را از صحنه حذف خواهد کرد. (حزب کمونیست در عمل حذف شده بود، چنان که کودتاگران در توضیح برنامهٔ خود حتی نامی از آن نبردند، و هیچ نماینده‌ای از جانب آن در کمیتهٔ اضطراری حضور نداشت.) درست است که اقدام به کودتا در عمل روند انحلال اتحاد و شکست نیروهای محافظه‌کار را تسریع کرد، ولی پیدا است که کودتاگران پیش خود چنین استدلال می‌کرده‌اند که اگر راه نجاتی برای آن‌ها وجود داشته باشد، آن راه اقدام فوری برای برکنار کردن گورباچف و به دست گرفتن قدرت است، نه مانند گذشته کنار آمدن با گورباچف.

اما این که چرا اقدام محافظه کاران به آن صورت درآمد، مسأله‌ای است مورد بحث. چرا کودتاگران ساعت‌های حیاتی یکشنبه شب و صبح دوشنبه را به بطالت گذراندند و فقط ساعت ۵ بعدازظهر دوشنبه با آن بیان و برنامه تردیدآمیز در برابر خبرنگاران و دوربین‌های تلویزیون ظاهر شدند؟ چرا یلتسین را مانند گورباچف بازداشت نکردند؟ چرا کاخ ریاست جمهوری و پارلمان روسیه را به اشغال نظامی در نیاوردند؟ چرا پارلمان را منحل نکردند؟ چرا فرودگاه‌ها را بستند و وسایل ارتباط را از کار نینداختند؟ پاسخ این پرسش‌ها و بسیاری پرسش‌های همانند دیگر، روشن نیست. آيا، آن‌طور که برخی از ناظران و مفسران غربی گفته‌اند، کودتاگران صرفاً به دلیل نادانی و بی‌کفایتی و ضعف اراده از برداشتن گام‌هایی که لازمه هر کودتای موفق است غفلت کردند؟ این بعید به نظر می‌آید. اما اگر منظور از ضعف اراده آن باشد که کودتاگران اراده آن را نداشتند - یعنی نمی‌خواستند - کار را به آن مراحل بکشاند، این حرف شاید پر بیراه نباشد. همه اعضای کمیته اضطراری عضو دولت گورباچف بودند و در دولت دو روزه کودتا کمابیش همان مقام‌هایی را داشتند که گورباچف به آن‌ها داده بود. بنابراین دولت کودتا همان دولتی بود که خود گورباچف در ائتلاف با گروه محافظه کار تشکیل داده بود. کمیته اضطراری نه تنها گورباچف را به خیانت یا عدم لیاقت متهم نکرد، بلکه تصریح کرد که به اصلاحات گورباچف اعتقاد دارد و آن‌ها را ادامه خواهد داد. بنابراین کمیته اضطراری در واقع چیزی جز امتداد دولت گورباچف نبود. تنها عمل «غیرقانونی» کودتاگران در آغاز کار عبارت بود از حذف مقام ریاست اتحاد جماهیر و نشان دادن کمیته اضطراری به جای آن. اگر گورباچف در حقیقت بیمار شده بود، یا اگر دستخطی را که از او می‌خواستند به فرستادگان کمیته اضطراری می‌داد، کودتاگران دلایل کافی برای ادعای نوعی مشروعیت در اختیار می‌داشتند: کمیته اضطراری برای پر کردن مقام خالی ریاست

اتحاد جماهیر تشکیل شده است و پس از برطرف شدن وضع فوق العاده امور کشور را به مجاری قانونی خود برمی گرداند. این همان چیزی است که خبرگزاری تاس در ساعت ۷ صبح روز کودتا، يك ساعت پس از خبر بیماری گورباچف، اعلام کرد.

به نظر می آید که کودتاگران، بنا به ضرب المثل معروف، به نوعی «شترسواری دولّ دولّ» پرداخته بودند؛ یعنی دست به کودتای بسیار خطرناکی زده بودند، ولی نمی خواستند کارشان در ظاهر شباهت زیادی به کودتا داشته باشد، چون تصور می کردند که عملاً قدرت را در دست دارند و برداشتن گام های غیرقانونی، مانند بازداشت اشخاص و اشغال مراکز حکومتی، جز تضعیف مشروعیت دولت آن ها نتیجه ای نخواهد داشت. اشتباه آن ها در این بود که گمان می کردند قدرت حکومت هنوز در دست گورباچف متراکم است، و با گرفتن دستخط او، یا با برکنار کردن - یا شاید هم کشتن - او تمام قدرت به کمیته جانشین او منتقل می شود. واقعیت البته غیر از این بود. از همان لحظه ای که وضع جدید - پرسترویکا و گلاسنوست - به تشکیل سازمان ها و مآلّا احزاب سیاسی مستقل از حزب کمونیست منجر شد قدرت از انحصار دبیر اول حزب بیرون آمد و در جامعه پراکنده شد. رویدادهای بهار و تابستان ۱۹۹۱ - پیروزی دموکرات ها در انتخابات شهرداری مسکو و لنینگراد و نمایندگان پارلمان روسیه، پدید آمدن جنبش استقلال در بالتیک و قفقازیه، و سرانجام انتخاب شدن رهبر دموکرات ها به ریاست جمهوری روسیه و پیوستن این جمهوری به جنبش استقلال - نشان می داد که مقدار زیادی از این قدرت پراکنده در متن جامعه در مراکزی غیر از حکومت مرکزی گردآوری شده و حتی صورت قانونی پیدا کرده است. بنابراین آنچه در دست گورباچف باقی مانده است پوسته ای بیش نیست و فقط جنبه صوری دارد، و در اولین کش مکش واقعی فرو می ریزد.

بنابرین اگر بازداشتی باید صورت می گرفت، صحنه عمل کاخ ریاست جمهوری روسیه بود، نه استراحتگاه ساحل دریای سیاه. لازمه این کار نمایش قدرت و آمادگی برای کاربرد خشونت بود، زیرا درست است که دفتر ریاست اتحاد جماهیر (گورباچف) و کاخ ریاست جمهوری روسیه (یلتسین) هر دو در مسکو قرار داشتند، اما در نظام پیچیده حکومت شوروی این ها دو دولت جداگانه محسوب می شدند و تسلط یکی بر دیگری جز به واسطه اعمال زور ممکن نبود. اما این کار با فلسفه کودتا - یعنی این فرض که قدرت از مجرای قانونی و مشروع به کمیته اضطراری منتقل شده است و به هیچ قیمتی نباید دست به اسلحه برد - راست در نمی آمد. کودتاگران ظاهراً معتقد بودند که بر اثر کمبود خواربار و گرانی و ناامنی و کش مکش های قومی و جنبش های تجزیه طلبی واقعاً وضع فوق العاده ای در اتحاد شوروی پیش آمده و وقت آن رسیده است که کاری صورت گیرد. تا اینجا حق با آنها بود. اما آنها این واقعیت را در نظر نمی گرفتند که همان روندی که این وضع فوق العاده را پیش آورده است پدید آورنده آگاهی سیاسی تازه ای است، همراه با نهادهای سازمان هایی که واکنش های آنی و پراکنده را جمع بندی می کند و در جهت های تازه ای به جریان می اندازد، و با فعال بودن این عوامل بازگشت به وضع پیشین بدون خونریزی، و حتی اغتشاش وسیع و جنگ داخلی، ممکن نخواهد بود. یا چه بسا که آنها به این واقعیت هم توجه داشته اند و به همین دلیل نمی خواسته اند دست به خشونت بزنند، مبادا جنبش مقاومت سازمان داده ای در برابر خود به وجود بیاورند. این یعنی اقدام به قبضه کردن قدرت با روش کمابیش مسالمت آمیز، و خالی کردن میدان به محض برخورد با مقاومت - و این همان کاری است که کودتاگران کردند.

حکم تقدیر چنین بود که وقتی من سگان دولت را به دست

گرفتم معلوم شده بود که اشکالی در کار این کشور وجود دارد. ما همه چیز به مقدار زیاد در اختیار داشتیم... مغز و استعداد هم فراوان بود. ولی وضع زندگی ما از کشورهای صنعتی بسیار بدتر بود.... دلیل این امر در همان زمان هم آشکار بود. این کشور در زنجیر نظام فرماندهی بوروکراتیک دچار خفقان شده بود و در خدمت ایدئولوژی و زیر بار طاقت‌فرسائی مسابقهٔ تسلیحاتی کم‌رشن در حال شکستن بود. همهٔ اصلاحات تردیدآمیز - که بسیار صورت گرفته است - یکی پس از دیگری به شکست انجامید. کار این کشور از پیش نمی‌رفت و ادامهٔ آن طرز زندگی امکان نداشت. باید همه چیز را از بیخ و بن تغییر می‌دادیم.

«گاردین هفتگی»

۵ ژانویهٔ ۱۹۹۲

این‌ها کلماتی است که میخائیل گورباچف در آستانهٔ سال ۱۹۹۲ هنگام بیرون رفتن از صحنهٔ سیاست خطاب به مردم اتحاد شوروی به زبان آورد. البته گورباچف در این عقیده تنها نبود، بلکه گروه کثیری از هم‌نسلان او و نسل جوان‌تر چه در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی و چه بیرون از آن از مدت‌ها پیش به ضرورت اصلاحات اساسی اعتقاد داشتند، و درواقع به اتکای همین اصلاح‌طلبان بود که گورباچف توانست در ۱۹۸۵ به مقام دبیر اول حزب کمونیست برسد. به این دلیل در این بحث هر جا از گورباچف نام می‌بریم او را بیشتر به عنوان رهبر یا نمایندهٔ يك جنبش در نظر خواهیم گرفت تا به عنوان يك شخص. اما تغییراتی که گورباچف در بهار ۱۹۸۵ در نظام حکومتی

اتحاد شوروی آغاز کرد چنان که می‌دانیم در دو کلمه «گلاسنوست» (فاش‌گویی، آزادی بیان) و «پرس‌ترویکا» (بازسازی اقتصاد) خلاصه می‌شد. در زمینه سیاست خارجی هم برنامه گورباچف عبارت بود از پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی، بیرون کشیدن ارتش شوروی از کشورهای خارجی، مداخله نکردن در امور کشورهای دیگر، چه به صورت دادن کمک مالی و نظامی و غیره به کشورهای دوست و چه به صورت تحمیل سیاست خاص شوروی به کشورهایی که «اقرار» شوروی نامیده می‌شدند - در یک کلام، پایان دادن به جنگ سرد.

ادامه جنگ سرد برای آن نوع محافل غربی که «مجتمع نظامی-صنعتی» نامیده می‌شدند مسلماً منافع مهمی در بر داشت و با پایان گرفتن مسابقه تسلیحاتی مسائل مبرمی در اقتصاد کشورهای تولیدکننده سلاح پدید می‌آمد - چنان که آمد؛ ولی این موضوع بیرون از دایره بحث ما است. آنچه مسلم است، دولت‌های غربی، حتی دولت امریکا، از «تعرض صلح» گورباچف استقبال کردند و چیزی نگذشت که دبیر اول تازه حزب کمونیست اتحاد شوروی در صحنه سیاست جهانی نام و اعتبار شگرفی به دست آورد.

اما پیروزی سیاست خارجی گورباچف با پیشرفت سیاست داخلی او چندان سازگار نبود. با پایان یافتن جنگ سرد و تصریح دولت شوروی به عدم مداخله در امور دولت‌های دیگر، همه دولت‌هایی که در اروپای شرقی قدرت حکومتی را در پایان جنگ جهانی دوم از دست ارتش سرخ دریافت کرده بودند و ادامه کارشان هم به حمایت شوروی متکی بود یکی پس از دیگری از مدار قدرت شوروی بیرون جستند. در پایان سال ۱۹۸۹ مرزهای غربی شوروی بدون هیچ «پوشال»ی در برابر نیروهای ناتو برهنه ماند؛ این امر که در سراسر جهان به عنوان نمایش شهامت تاریخی گورباچف شناخته می‌شد، از

لحاظ محافل نظامی و حکومتی شوروی چیزی جز فاجعه نبود. اقدامات گورباچف در زمینه داخلی، چه در گلاسنوست و چه در پرسترویکا، طبعاً منافع تثبیت شده قشر وسیعی از کارکنان دولتی و حزبی را به خطر می انداخت و مقاومت آن ها را در طیف وسیعی از سطوح اداری و سیاسی برمی انگيخت. مشکل بغرنج گورباچف این بود که به عنوان رهبر حزب و سپس رئیس دولت می بایست این کارکنان را، که استفاده کنندگان از وضع موجود بودند، به تغییر وضع موجود وادارد. در آغاز کار، به موازات پیروزی های درخشان گورباچف در صحنه بین الملل، به نظر می رسید که در زمینه سیاست داخلی هم ساختکاری (مکانیسمی) نظیر سیاست خارجی عمل می کند؛ زیرا که گیرایی و بُرش شعارهای گلاسنوست و پرسترویکا چنان بود که کمتر مقام حزبی یا دولتی می توانست از تأیید آن ها طفره برود. ولی البته تأیید ظاهری این شعارها مانع از کارشکنی عملی در پیشرفت برنامه گورباچف نبود. هنگامی که نتایج «منفی» سیاست خارجی گورباچف در اروپای شرقی ظاهر شد، آن دسته از دشمنان گورباچف که منافع خود را در ادامه وضع موجود می دیدند و در بحث های مربوط به رویدادهای شوروی از آن ها به عنوان جبهه دست راست و محافظه کار نام می برند، دلایلی برای آشکار کردن مخالفت خود با دبیر اول حزب به دست آوردند. محافظه کاران اکنون در کمیته مرکزی حزب یا حتی در دفتر سیاسی (پولیت بورو) احتمالاً اکثریت داشتند، ولی به خود جرأت نمی دادند قدرتشان را برای برکنار کردن گورباچف از مقام دبیر اول به کار برند؛ زیرا که در این مدت، چه به واسطه بازتاب آوازه و اعتبار خارجی و چه به واسطه آزادی های گلاسنوست و نویده های پرسترویکا، گورباچف در میان روشنفکران و حزبی های جوان و دور از منافع تثبیت شده، در میان مردم شوروی به طور کلی، چنان اقتدار و نفوذ کلامی به دست آورده بود که برداشتن او از مقام دبیر اول می توانست

نتایج وخیمی، مانند انشعاب حزب یا حتی جنگ داخلی، در پی داشته باشد. در این حال گورباچف سنگرهای محافظه کاران را یکی پس از دیگری تسخیر می کرد و آن‌ها به رسم همیشگی خود اقدامات دیپلوماتیک را تأیید می کردند.

اقتصاد شوروی پس از «نپ» («سیاست نوین اقتصادی» که لنین پس از جنگ داخلی اجرا کرد) و پیش از پرسترویکا با برنامه ریزی مرکزی و به واسطه زنجیره فرماندهی عمودی (از دولت به پایین) اداره می شد. این سازمان در مراحل اول، یعنی در بنا کردن زیرساخت و پی ریزی صنایع سنگین عمل کرده بود، ولی در تولید و توزیع و قیمت گذاری کالاهای مصرفی که اقلام آن‌ها به هزاران هزار سر می زند و نظارت بر مقادیر تولید و قیمت‌های آن‌ها نیازمند مکانیسمی است که جانشین حساسیت بازار آزاد بشود، رفته رفته معایب برنامه ریزی مرکزی و فرماندهی عمودی آشکار شد. در پایان دوره برژنف این مشکل به مرحله بحرانی رسیده بود. پرسترویکا یا راه حل گورباچف برای این مشکل در مراحل اول عبارت بود از دادن استقلال محدود به واحدهای تولید صنایع، به طوری که هر واحدی بتواند امور خود را بگرداند و هزینه خود را تأمین کند. این کار طبقاً زنجیر فرماندهی عمودی را گسیخت، بدون آن که يك شبکه مبادله افقی - که در بازار آزاد به جای فرماندهی عمودی عمل می کند - به جای آن بنشانند. در نتیجه، فعالیت هر واحد صنعتی در دایره منطقه آن محدود شد. صنایع برای تهیه مواد خام به منابع محلی مراجعه می کردند و به ازای این مواد از تولیدات موجود یا آینده خود مایه می گذاشتند. به این ترتیب اقتصاد شوروی به سوی نوعی مبادله پایاپای بدوی رانده شد. تولید پایین افتاد و توزیع هم به شبکه‌های محلی محدود شد. مشکل کمبود کالاهای مصرفی و خواربار که زاینده صف‌های

معروف شهرهای اتحاد شوروی بود پس از شروع پرسترویکا نه تنها حل نشد بلکه افزایش یافت. قیمت‌ها طبعاً بالا رفت، و چون کسر بودجه دولت هم ظاهراً با چاپ اسکناس برطرف می‌شد، افزایش قیمت‌ها به شکل تورم و خیمی درآمد.

پرسترویکا با این تفاهم آغاز شده بود که نتایج آن به زودی و به آسانی به دست نمی‌آید، و حتی پیش از آن که وضع زندگی را بهتر کند آن را قدری بدتر خواهد کرد. در شرایط معمول زندگی مردم شوروی، که پنهان‌کاری و پرده‌پوشی جزو آن محسوب می‌شد، این کار شاید عملی می‌بود. ولی پرسترویکا همزادی به نام گلاسنوست داشت، که به مردم و مطبوعات و رادیو و تلویزیون اجازه می‌داد درباره وضع موجود به صراحت اظهارنظر کنند. در واقع آغاز شدن پرسترویکا بدون گلاسنوست امکان نداشت، زیرا که گورباچف برای به هم زدن سازمان اقتصاد مرکزی و بریدن زنجیره‌های فرماندهی و بازسازی اقتصاد بر مبنای جدید به پشتیبانی توده‌ای مردم و رده‌های پایین و سالم حزب نیاز داشت، و این پشتیبانی بدون گلاسنوست به دست نمی‌آمد. اما گلاسنوست نه تنها مشکلات جاری را در محافل توده مردم و در رسانه‌های توده‌گیر مطرح می‌کرد، بلکه مسائل گذشته را هم که پس از خروشچف و در دوره دراز حکومت برژنف مسکوت گذاشته می‌شد، از نو پیش کشید. روشنفکران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران، که در سال‌های اول زمامداری گوزباچف پرشورترین پشتیبان‌های او بودند، گلاسنوست را برای افشا کردن جنایات‌های گذشته و مشکلات جاری به کار بردند. جنبش وسیعی برای اعاده حیثیت به افراد و رجالی که در زمان استالین مظلوم واقع شده بودند به راه افتاد. در این میان حیثیت رجال گذشته و حال شوروی شدیداً ضربه دید، چنان که در پایان سال ۱۹۹۰ هیچ کس جز شخص لنین از تیغ انتقاد، و حتی دشنام و بهتان، درمان نماند. در سال

بعد حمله به لنین هم آغاز شد.

با برداشته شدن مهارهای اقتصادی جمهوری‌ها طبعاً مهارهای سیاسی هم سبست شدند، بدون آن که يك چارچوب فدرال کارآمد جای آن‌ها را بگیرد. نتیجه عبارت بود از بروز اختلافات دیرینه و زد و خورد میان اقوام در اطراف و اکناف خاک شوروی و از میان رفتن امنیت و آسایش بخش‌های بزرگی از توده مردم. به این دلایل، و نیز به دلیل گردش گورباچف به طرف راست در ماه‌های پیش از کودتا - که در واقع برای حل همین دشواری‌ها صورت گرفته بود - روشنفکران جامعه شوروی گروه گروه از گورباچف روی برگرداندند، و حتی بسیاری از آن‌ها با او دشمن شدند. سرخوردگی مردم عادی البته بیشتر به دلیل دشواری‌های زندگی روزانه بود، که رفته‌رفته به صورت فاجعه‌آمیزی در می‌آمد.

انتخابات نمایندگان شوراها در سال ۱۹۸۸ در چنین وضعی انجام گرفت و نامزدهای حزب از رقبای خود شکست خوردند، و برای نخستین بار نمایندگان غیرحزبی به شوراها راه یافتند. در آن زمان گورباچف این جریان را به صلاح خود می‌دید، زیرا که محافظه‌کاران در حزب سرانجام جبهه خود را سازمان داده بودند و در برابر گورباچف صف‌آرایی می‌کردند. دبیر اول حزب امیدوار بود که نمایندگان غیرحزبی در برابر حمله محافظه‌کاران حزبی از او دفاع کنند. این نقشه نتیجه داد و در شورای عالی اتحاد جماهیر، به رغم نظر واقعی نمایندگان حزبی و با پشتیبانی نمایندگان غیرحزبی، دبیر اول حزب به ریاست اتحاد جماهیر برگزیده شد، و سپس، باز به همین ترتیب، برای مقابله با بحران روزافزون اختیارات ویژه‌ای از شورا گرفت که به اعتبار آن‌ها می‌توانست با صدور فرمان کشور را اداره کند و خود نهاد قانون‌گذاری را نادیده بگیرد. این که آیا گورباچف در نظر داشت این اختیارات را برای ایجاد نوع تازه‌ای از دیکتاتوری در اتحاد شوروی به کاربرد یا این که سیر حوادث او را

خواه‌ناخواه در این راه می‌انداخت، یا پس از رفع بحران رئیس اتحاد جماهیر اختیارات خود را به شورای عالی برمی‌گرداند؛ البته بحثی است نظری؛ اما واقعیت این است که نخستین مخالفان گورباچف در میان روشنفکران در این زمان پیدا شدند، و نخستین گروه‌های نمایندگان غیرحزبی شوراهای نیز در همین زمان شکل گرفتند. هردوی این‌ها در بحران‌های بعدی در تعیین سرنوشت گورباچف تأثیر فراوان داشتند. گروه‌های غیرحزبی شورای عالی خیلی زود به نیروی خود پی بردند و چیزی نگذشت که جبهه مخالفی به نام «دموکرات‌ها» تشکیل دادند. همین دموکرات‌ها نخستین کسانی بودند که سپس رسماً خواهان برکناری حزب از حکومت شدند.

برحسب تقسیم‌بندی جبهه‌های سیاسی کشورهای غربی، در اتحاد شوروی اکنون محافظه‌کاران در انتهای راست، دموکرات‌ها در انتهای چپ، و گروه‌رو به کاهش طرفداران گورباچف در وسط قرار داشتند. هدف دموکرات‌ها این بود که گورباچف را به تشکیل یک دولت ائتلافی متمایل به چپ وادار کنند، تا برنامه اصلاحات سیاسی و اقتصادی را با قاطعیت و سرعت دنبال کنند.

در این هنگام که ماهیت «شوروی» اتحاد جماهیر به طور آشکار مورد تردید قرار گرفته بود، در «اتحاد»ی هم که این جماهیر را به هم می‌پیوست آثار بستی پدیدار می‌شد. از اوایل سال ۱۹۹۰ در میان پانزده جمهوری تشکیل‌دهنده اتحاد و مناطق و نواحی خودمختار، و حتی برخی از شهرها، موجی از «اعلام حق حاکمیت» به راه افتاد. این موج در واقع بازتاب یا دنباله رویدادهای سال پیش در اروپای شرقی بود. پس از بیرون رفتن همه «اقمار» از مدار شوروی، در جمهوری‌های بالتیک هم - که در آستانه جنگ دوم با اشغال نظامی به قلمرو شوروی الحاق شده بودند - جنبش استقلال طلبی پدید آمد. از آنجا که جمهوری‌های شوروی در

بسیاری از تأسیسات و کالاهای سرمایه‌ای و غیره با هم سهیم و شریک بودند، با ادعای استقلال نبرد حقوقی بغرنج و پر جنجالی میان استقلال‌طلبان و دولت مرکزی (نامی که در این زمان روی دولت گورباچف نهاده شد) درگرفت. این نبرد آخرین رشته‌های اتحاد میان جماهیر را فرسود، به طوری که در پایان سال ۱۹۹۰ عملاً چیزی از این اتحاد باقی نمانده بود. برای نجات اتحاد لازم بود فرمول تازه‌ای صورت‌بندی شود که از يك طرف نظر استقلال‌طلبان را تأمین کند و از طرف دیگر جمهوری‌ها را فراهم نگه دارد. در آغاز سال ۱۹۹۱ نگرانی اصلی گورباچف پیدا کردن این فرمول بود.

بوریس یلتسین، که تا سال ۱۹۸۸ ریاست سازمان حزب را در مسکو برعهده داشت و در آن سال به سبب تندروی در انتقاد از حزب و در اجرای پرسترویکا از مقامش برکنار شده بود، در این هنگام با صورت‌بندی فرمول تازه‌ای و در پیشاپیش گروه وسیعی به نام «جنبش روسیه دموکراتیک» وارد عرصه سیاسی شد. فرمول یلتسین ترکیبی بود از حق حاکمیت هر جمهوری، انتخابات آزاد ریاست جمهوری با رأی مستقیم، و بازار آزاد. این فرمول هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی از برنامه گورباچف بسیار فراتر می‌رفت، و در حقیقت ناظران غربی آن را نخستین برنامه «پس از پرسترویکا» نامیدند. معنای برنامه یلتسین این بود که پرسترویکا، یعنی کمونیسم اصلاح شده، هیچ دردی را درمان نمی‌کند و راه‌حل بحران این است که اتحاد شوروی به اقتصاد سرمایه‌داری تمام عیار روی بیاورد. در فاصله برکنار شدن از مقام ریاست سازمان حزب در مسکو و بازگشت به عرصه سیاسی، یلتسین - که مورد حمله شدید مطبوعات حزبی قرار داشت و مجال دفاعی به او داده نشد - تغییر رنگ داده و به ضد کمونیست سرسختی مبدل شده بود. (یلتسین در کنگره بیست و هشتم حزب کمونیست اتحاد شوروی که در ژوئن ۱۹۹۰

در مسکو تشکیل شد از عضویت حزب استعفا کرد.)
در مارس ۱۹۹۰، رادیکال‌های جنبش زوسیۀ دموکراتیک در انتخابات برنده شدند و مقام شهرداری را در مسکو و لنینگراد به دست آوردند؛ یلتسین به نمایندگی از شهر سوردلوفسک به شورای عالی روسیه - که اکنون خود را پارلمان می‌نامید - راه یافت و در پایان ماه مه به ریاست پرزیديوم (هیأت رئیسه) پارلمان برگزیده شد. ماه بعد یلتسین به موج استقلال طلبان پیوست و پارلمان روسیه را به اعلام استقلال ترغیب کرد. با اعلام استقلال از ظرف بزرگ‌ترین جمهوری اتحاد شوروی خطر تجزیه واقعیت پیدا کرد.

یکی از نخستین اقدامات یلتسین آن بود که يك هیأت هفت نفری از اقتصاددان‌های روسیه را مأمور تهیه برنامه‌ای کرد که می‌بایست با فوریت روسیه را به «اقتصاد بازار» منتقل کند. این برنامه که با مشورت کارشناسان دانشگاه هاروارد آمریکا به سرعت تهیه شد و به نام «برنامه ۵۰۰ روزه» شهرت یافت از حدود پرسترویکا بسیار فراتر می‌رفت و در واقع اقتصاد روسیه را به سرمایه‌داری تمام عیار مبدل می‌کرد، ولی گورباچف که مقدار زیادی از قدرت خود را از دست داده بود آن را پذیرفت.
در این روزها از يك طرف دشواری‌های زندگی روزانه به مرحله خطرناکی رسیده بود و از طرف دیگر رشد جبهه مخالف که از استقلال جمهوری‌ها و اقتصاد بازار پشتیبانی می‌کرد، بنیان اتحاد جمهوری‌ها را به لرزه درآورده بود. برای مقابله با این وضع گورباچف سلسله اقداماتی را آغاز کرد که در میان روشنفکران شوروی و در مطبوعات غرب به عنوان گردش به راست و تدارك مقدمات دیکتاتوری شناخته شد. در ماه اکتبر برنامه ۵۰۰ روزه کنار گذاشته شد. در ماه نوامبر شایع شد که گورباچف با سزان ارتش و ك گب روابط نزدیک‌تری برقرار کرده است. در ماه نوامبر شورانگازده با اعلام «خطر دیکتاتوری» از مقام وزارت امور خارجه استعفا

کرد. در ماه ژانویه ژیکوف نخست وزیر از کار برکنار شد و والتین پاولوف وابسته به جبههٔ محافظه کار جای او را گرفت. برنامهٔ پاولوف برای مقابله با بحران اقتصادی عبارت بود از مصادرهٔ سرمایه‌های نقدی و وضع مالیات خرید. در همین ماه ستونی از نیروهای ارتش و پلیس به ویلنیوس و ریگا - پایتخت‌های لیتوانی و لتونی - اعزام شد و در برخورد آن‌ها با استقلال طلبان کار به خون‌ریزی کشید. همچنین، دولت مرکزی باردیگر شبکهٔ تلویزیون را به زیر نظر مستقیم خود درآورد. در بهار ۱۹۹۱ چنین به نظر می‌رسید که پرسترویکا و گلاسنوست به دست خود گورباچف تعطیل شده است، و نتیجهٔ نهایی اصلاحات گورباچف چیزی است شبیه به آنچه از چند سال پیش در چین بنای آن گذاشته شده است.

این که آیا «کودتای خزنده»ی محافظه کاران را گورباچف شخصاً رهبری می‌کرد یا خود به اسارت نیروهای محافظه کار درآمده بود، البته محل بحث است؛ آنچه مسلم است پایگاه مردمی گورباچف چیزی جز نویدهای پرسترویکا و آزادی‌های گلاسنوست نبود، و با پس گرفته شدن یا دست کم معلق شدن این اصلاحات دوام اعتبار و اقتدار گورباچف مقدور نبود: در ماه‌های زمستان و بهار بیشتر پیروان و پشتیبانان گورباچف به اردوی یلتسین پیوستند.

در ماه‌های مارس و آوریل ۱۹۹۱، یعنی حدود شش ماه پس از آغاز «کودتای خزنده» ای که رهبری آن به گورباچف نسبت داده می‌شد، دموکرات‌ها احساس کردند که اکنون برای مقابله آماده‌اند و نیروهای خود را بر ضد گورباچف بسیج کردند. اکنون شعارهای تجزیه طلبان بالتیک و قفقازیه و آسیای مرکزی در جمهوری روسیه نیز تکرار و تأیید می‌شد. در مارس ۱۹۹۱ گورباچف تصمیم گرفت مسألهٔ اتحاد یا تجزیه را به‌فراندم بگذارد. یلتسین در پارلمان روسیه پیشنهادی به برنامهٔ فراندوم اضافه کرد، که عبارت بود از انتخاب ریاست جمهوری با رأی مستقیم.

(پیش از آن رؤسای جمهوری با رأی شورای عالی جمهوری برگزیده می‌شدند، چنان‌که خود گورباچف با رأی شورای عالی اتحاد جماهیر به مقام ریاست اتحاد جماهیر شوروی برگزیده شده بود.) پیشنهاد یلتسین به رغم مخالفت شدید گورباچف و نمایندگان حزبی از پارلمان گذشت و روز ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱ برای انتخاب رئیس جمهوری روسیه معین شد.

در این ایام اعتصاب کارگران معدنکار سیبری، که از دو ماه پیش آغاز شده بود، رفته رفته جنبهٔ سیاسی پیدا می‌کرد، و استعفای شخص گورباچف یکی از خواست‌های اعتصاب‌کنندگان بود. یلتسین از این اعتصاب پشتیبانی می‌کرد و به همین دلیل در میان کارگران محبوبیت و نفوذ کلام فراوانی به دست آورده بود. در ماه آوریل اعتصاب به روسیهٔ سفید (بلو روسی) هم سرایت کرد و گورباچف ناچار شد برای پایان دادن به اعتصاب از یلتسین کمک بخواهد. نتیجهٔ این سازش پیمانی بود که در ۲۳ آوریل میان گورباچف و سران جمهوری‌های شوروی به امضا رسید و به پیمان «۹+۱» معروف شد. یلتسین اعتصاب را پایان داد، ولی در عوض گورباچف را وادار کرد نه تنها حق جدا شدن جمهوری‌های بالتیک را بپذیرد، بلکه اختیارات مالی مرکز را هم عجالتاً به جمهوری‌ها واگذار کند تا در سال ۱۹۹۲ قانون اساسی تازه‌ای مناسبات جمهوری‌ها را روشن سازد و در سراسر شوروی انتخابات آزاد صورت گیرد. آنچه گورباچف در این سازش به دست آورد عبارت بود از «انضباط کار» و منع اعتصاب. روشن بود که به این ترتیب از اقتدار دولت اتحاد جماهیر شوروی - یا به اصطلاح جدید، دولت مرکزی - چیز زیادی باقی نمانده است.

در روز ۲۴ آوریل پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست در مسکو افتتاح شد و گورباچف برای دفاع از پیمان «۹+۱» در جلسه حضور یافت. حملهٔ مخالفان گورباچف بسیار شدید بود و او فقط با استفاده از سلاح بُرندهٔ خود، یعنی تهدید به استعفا، توانست بار دیگر رأی اعتماد

بگیرد. به این ترتیب پیمان «۱+۹»، که از طرف یلتسین و سران هشت جمهوری دیگر به گورباچف تحمیل شده بود، بار دیگر گورباچف را از جبههٔ محافظه‌کاران جدا کرد و به طرف چپ راند. در این شرایط پیروزی جبههٔ چپ در انتخابات ریاست جمهوری روسیه مسلم بود. در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱ بوریس یلتسین با رأی مستقیم مردم به ریاست جمهوری انتخاب شد و نخستین دولت غیر کمونیست را پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در جمهوری فدرال روسیه تشکیل داد.

اگرچه این دولت به حکم قانون ملزم بود با دولت مرکزی - یعنی نمایندهٔ قدرت حزب کمونیست - همکاری کند، این همکاری در عمل مقدور نبود، زیرا که هدف‌های طرفین با یکدیگر تعارض داشت. در واقع آن وضعی که پس از انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ میان دولت موقت و شوراهای پیش آمده بود و در تاریخ به نام «قدرت دوگانه» معروف است، پس از هفتاد و چهار سال تکرار شد.

تاریخ نشان داده است که پدیدار شدن قدرت دوگانه نشانهٔ تحول است: در این حالت به زودی جامعه به سوی قدرت جدید مایل می‌شود و قدرت قدیم از میان می‌رود. در اکتبر ۱۹۱۷ لنین با طرح شعار «تمام قدرت به شوراها» روند تحول را به راه انداخت و تعارض قدرت دوگانهٔ پاییز ۱۹۱۷ را به نفع شوراها حل کرد. (شوراها سپس قدرت خود را به بوروکراسی حزب سپردند و خود به یک نهاد صوری مبدل شدند، و چنان که می‌دانیم گورباچف با شعار بازگرداندن قدرت به شوراها وارد میدان شد.) در مورد قدرت دوگانهٔ تابستان ۱۹۹۱ روند تحول به دست نمایندگان جبههٔ محافظه‌کار به راه افتاد.

تهران، ۱ مهر ۱۳۷۱

ن. د.

ضمیمه ۱، گفت و گو با ای اچ کار

شما اکنون «تاریخ روسیه شوروی» را در چهارده جلد به پایان رسانده‌اید. این کتاب سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ را در بر می‌گیرد و همه زمینه‌های تجربهٔ اوایل حکومت شوروی را بررسی می‌کند. در وسیع‌ترین دورنمای تاریخی، شما امروز معنای انقلاب اکتبر را، از لحاظ روسیه و باقی جهان، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اجازه بدهید با معنای انقلاب از لحاظ خود روسیه شروع کنیم. امروز دیگر چندان ضرورتی ندارد دربارهٔ نتایج منفی انقلاب بحث کنیم. از چندین سال پیش، و به خصوص در چند ماه اخیر، این موضوع مکرر مورد بحث کتاب‌ها و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون بوده است. خطری که هست این نیست که پرده‌ای روی لکه‌های بسیار بزرگی که در سابقهٔ انقلاب وجود دارد کشیده شود - روی رنج‌هایی که آدم‌ها در این راه تحمل کرده‌اند و روی جنایت‌هایی که به نام آن صورت گرفته است. خطر این است که ما وسوسه شویم دستاوردهای عظیم این انقلاب را به کلی از یاد ببریم و آن‌ها را به سکوت برگزار کنیم. منظورم تا حدی آن عزم و اهتمام و آن سازمان و کار سختی است که در ظرف شصت سال گذشته روسیه را به يك کشور صنعتی مهم و به یکی از ابرقدرت‌ها مبدل کرده است. کیست که پیش از ۱۹۱۷ می‌توانست این را پیش‌بینی کند؟ اما از این گذشته، منظورم تحولی است که از ۱۹۱۷ به بعد در زندگی مردم عادی پیش آمده است؛ یعنی تحول روسیه از کشوری که بیش از هشتاد درصد

جمعیتش از روستاییان بیسواد و نیمه بیسواد تشکیل می شد به کشوری که بیش از شصت درصد جمعیتش شهرنشین اند و تمام جمعیت هم باسوادند و به سرعت عناصر فرهنگ شهری را جذب می کنند. بیشتر افراد این جامعه جدید نوه های روستاییان قدیم اند؛ بعضی از آن ها نواده های سرف ها هستند. طبیعی است که این ها به آنچه انقلاب برایشان انجام داده است آگاهی دارند. این کارها هم با طرد معیارهای اصلی تولید سرمایه داری صورت گرفته است - یعنی سود و قوانین بازار- و جانشین کردن برنامه اقتصادی جامعی که هدف آن رفاه عمومی بوده است. هرچند که عمل از وعده عقب تر باشد، آنچه در ظرف شصت سال گذشته در اتحاد شوروی صورت گرفته است، با وجود مداخله های وحشتناک خارجی، پیشرفت نمایانی است در جهت اجرای برنامه اقتصادی سوسیالیسم. البته من می دانم که هر کس از دستاوردهای انقلاب سخن بگوید فوراً مهر استالینیست به پیشانی اش می خورد. ولی من حاضر نیستم تسلیم این نوع ارباب اخلاقی بشوم. چطور است که يك نفر نویسنده تاریخ انگلستان می تواند از دستاوردهای سلطنت هنری سوم سخن بگوید، بدون آن که او را به طرفداری از گردن زدن زنان پادشاه متهم کنند؟

«تاریخ» شما از دوره ای بحث می کند که استالین قدرت استبدادی خود را در حزب بلشویك تحکیم کرد و مخالفان خود را یکی پس از دیگری از میان برد و مبانی آن چیزی را پی ریزی کرد که سپس استالینیسم - به عنوان يك نظام سیاسی - نامیده شد. به نظر شما پیروزی استالین در حزب کمونیست اتحاد شوروی تا چه اندازه ناگزیر بود؟ در دهه بیست چه قدر امکان انتخاب وجود داشت؟

من از این مسأله «ناگزیری در تاریخ»، که خیلی زود ما را به بن‌بست می‌کشاند، گریزانم. تاریخ‌نویسان این سؤال را مطرح می‌کنند که «چرا؟»؛ از جمله این که چرا از میان چند راه موجود در فلان لحظه معین يك راه به خصوص اختیار شده است. اگر مقدمات دیگری در کار دخالت داشتند، نتایج آن هم فرق می‌کرد. من به آنچه اسمش را «تاریخ ضد واقعیات» گذاشته‌اند زیاد اعتقاد ندارم. به یاد آن ضرب‌المثل روسی می‌افتم که الك‌نو دوست می‌دارد نقل کند: «اگر مادر بزرگ ریش داشت، مادر بزرگ همان پدر بزرگ بود.» عوض کردن ترتیب حوادث گذشته به نحوی که با امیال و نظرگاه خود آدم جور در بیاید مشغله خیلی خوشایندی است، ولی من یقین ندارم که از جهات دیگر خیلی مفید باشد. ولی اگر از من بخواهید که به حدسیات بپردازم، حرف من این است که اگر لنین با تمام قدرت‌های فکری اش در سال‌های دهه بیست و دهه سی زنده مانده بود، او هم دقیقاً با همان مسائل روبه‌رو می‌شد. او به خوبی می‌دانست که کشاورزی در مقیاس بزرگ و مکانیزه شرط اول هر نوع پیشرفت اقتصادی است. من گمان نمی‌کنم او به برنامه صنعتی کردن «با سرعت حلزون» که بوخارین پیشنهاد می‌کرد رضایت می‌داد. گمان نمی‌کنم امتیاز زیادی هم به بازار می‌داد (اصرار او را بر حفظ انحصار بازرگانی خارجی به یاد داشته باشید). لنین می‌دانست که بدون کنترل مؤثر و هدایت نیروی کار به جایی نمی‌توان رسید (گفته‌هایش را درباره «مدیریت يك نفره» در صنعت و حتی درباره «تیلوریسم» به یاد بیاورید). ولی لنین نه تنها در يك سنت انسانی تربیت شده بود، بلکه احترام فراوانی هم در میان مردم داشت: هم اقتدار معنوی زیادی داشت و هم قدرت اقناع فراوان. این صفات، که در هیچ کدام از رهبران دیگر دیده نمی‌شد، به او امکان می‌داد که عنصر اجبار را تخفیف بدهد و به حداقل برساند. استالین هیچ اقتدار معنوی نداشت (در سال‌های بعد کوشید این اقتدار را

باروش‌های بسیار خامی برای خود فراهم کند). استالین چیزی جز اجبار نمی‌فهمید، و از همان روز اول این روش را به طور آشکار و با خشونت تمام به کار بست. زیر نظر لنین عبور از این دوره شاید به کلی راحت و آرام نمی‌بود، ولی به آنچه پیش آمد هم شباهتی نمی‌داشت. لنین ممکن نبود به جعل سوابق، که کار همیشگی استالین بود، رضایت بدهد. اگر در سیاست یا در عمل حزب شکستی پیش می‌آمد لنین آن را صراحتاً به همین عنوان می‌شناخت و اذعان می‌کرد؛ مانند استالین مصلحت دیدهای ناگزیر را به عنوان پیروزی درخشان عنوان نمی‌کرد. اتحاد شوروی زیر فرمان لنین به گفتهٔ سیلیگا به صورت «سرزمین دروغ بزرگ» در نمی‌آمد. این حدسیات من است. اگر این‌ها فایدهٔ دیگری نداشته باشند، این قدر هست که مقداری از عقاید و دیدگاه مرا بیان می‌کنند.

«تاریخ» شما در آستانهٔ دههٔ بیست با آغاز شدن نخستین برنامهٔ پنج ساله به پایان می‌رسد. جریان اشتراکی کردن مزارع و تصفیه‌ها مربوط به سال‌های بعد است. شما در پیش‌گفتار جلد اول این کتاب نوشته‌اید که منابع شوروی برای سال‌های سی به قدری ناچیز می‌شوند که تحقیق در این سال‌ها با همان مقیاس ممکن نیست. آیا امروز هم وضع از همان قرار است، یا این که در سال‌های اخیر در بعضی زمینه‌ها اسنادی منتشر شده است؟ آیا کمبود مأخذ مانع از این است که بررسی را بعد از ۱۹۲۹ ادامه بدهید؟

از زمانی که من آن پیش‌گفتار را در ۱۹۵۰ نوشتم اسناد بیشتری منتشر شده است، ولی هنوز زمینه‌های تاریکی وجود دارد. آر دبلیو دیویز، که در آخرین جلد اقتصادی کتاب با من همکاری کرده است، مشغول

نوشتن تاریخ اقتصادی سال‌های اول دههٔ سی است، و گمان می‌کنم نتایج قانع‌کننده‌ای ارائه خواهد کرد. من در این اواخر بیشتر به امور خارجی آن دوره پرداخته‌ام و به جریانی که به تشکیل «جبههٔ مردمی» ختم شد. در این زمینه هم من به کمبود اسناد برخورد کرده‌ام. اما تاریخ سیاسی به معنای محدود کلمه، کتاب فروبسته‌ای است. البته در آن دوره اختلاف نظرهای بزرگی پیش آمد. ولی میان چه کسانی؟ برندگان چه کسانی بودند، بازندگان چه کسانی، چه سازش‌هایی صورت گرفت؟ ما اسنادی در دست نداریم که قابل قیاس با گفت و گوهای نسبتاً آزاد کنگره‌های حزبی سال‌های بیست باشند، یا با پلاتفرم‌های جبهه‌های مخالف. هنوز مه غلیظی از راز پیشامدهایی مانند قتل کیروف و تصفیهٔ ژنرال‌ها را پوشانده است. یا تماس‌های پنهانی میان فرستادگان شوروی و آلمان، که اشخاص زیادی اعتقاد دارند در اواخر دههٔ سی در جریان بوده است. من نمی‌توانستم این «تاریخ» را با همان اطمینان خاطر ادامه بدهم، مانند وقتی که شواهدی در دست داشتم حاکی از این که واقعاً چه پیش آمده است.

دههٔ سی را غالباً به عنوان يك مرز تعیین‌کننده یا نوعی مقطع در تاریخ اتحاد شوروی عنوان می‌کنند. مقیاس سرکوبگری در روستاها با جریان اشتراکی کردن مزارع، و در سازمان‌های حزبی و دولتی در دورهٔ «وحشت بزرگ»، چنان که می‌گویند ماهیت رژیم شوروی را از لحاظ کیفی عوض کرد. دلیل سیاسی تصفیه‌ها و اردوگاه‌ها - که با این مقیاس در انقلاب‌های سوسیالیستی بعدی تکرار نشده است - تا به امروز روشن نشده است. نظر شما دربارهٔ این‌ها چیست؟ آیا شما به نظریهٔ انقطاع سیاسی، به ویژه بعد از کنگرهٔ هفدهم، که در خود اتحاد

شوروی طرفدار زیادی دارد، اعتقاد دارید؟

این موضوع مسأله معروف «دوره‌بندی» را پیش می‌کشد. رویدادی مانند انقلاب ۱۹۱۷ از لحاظ نتایجی که در پی دارد به قدری تکان‌دهنده و روبنده است که خودش را به عنوان نوعی برگشتگاه تاریخی، به عنوان پایان یا آغاز يك دوره، به هر تاریخ‌نویسی تحمیل می‌کند. و اما به طور کلی، تاریخ‌نویس باید دوره‌های خودش را معین کند، و در ضمن سازمان‌دادن به مواد کارش، برگشتگاه‌ها یا مرزهای خودش را هم انتخاب کند؛ این انتخاب - البته غالباً به طور ناآگاهانه - دیدگاه او را هم منعکس می‌کند - دیدگاه خاص او را و نظر او را درباره‌ی پی‌آمدهای رویدادهای مورد بحث. مورخان انقلاب روسیه از ۱۹۱۷ تا بگیریم ۱۹۴۰، با این مشکل رو به‌رو می‌شوند که رژیم انقلابی، که به عنوان يك نیروی آزادی‌بخش آغاز می‌شود، مدت‌ها پیش از پایان این دوره مرتکب بی‌رحمانه‌ترین انواع سرکوبگری می‌شود. آیا مورخ باید این را يك دوره واحد و يك روند پیوسته تکامل در نظر بگیرد، یا انحطاط؟ یا این که باید این دوره را به چند دوره آزادی و سرکوبگری با مرزهای متمایز تقسیم کند؟

مورخان جدی که به نظر اول اعتقاد دارند (غیر از نویسندگان جنگ سرد که فقط می‌خواهند گناهان استالین را به پای لنین بنویسند) می‌گویند که هم مارکس و هم لنین (و دومی با تأکید فراوان) ماهیت اساساً سرکوبگر دولت را بیان کرده‌اند؛ پس، از لحظه‌ای که جمهوری روسیه شوروی موجودیت خود را به عنوان يك دولت اعلام کرد این دولت به حکم ماهیت خود به ابزار سرکوبگری مبدل شده، و این عنصر بعداً رشد غول‌آسایی هم کرده است، ولی فشارهایی که سپس بر آن وارد شده و فراز و نشیب‌هایی که برایش پیش آمده تغییر اصولی در آن نداده است. مورخی که خط دو دوره‌ای را دنبال می‌کند ظاهراً نظر پذیرفتنی‌تری دارد، تا وقتی

که باید مرز دوره‌های خود را معین کند. آیا باید انتقال به سیاست سرکوبگری وسیع را در زمان شورش کرونشات در ۱۹۲۱ قرارداد، یا در زمان قیام‌های دهقانی در روسیه مرکزی در زمستان پیش از آن؟ آیا این مرز را باید با تسخیر سازمان‌های حزبی و دولتی به دست استالین در اواسط دهه بیست یکی دانست، یا با نبرد تبلیغاتی بر ضد تروتسکی و زینوویف، یا با اخراج و تبعید ده‌ها تن از سران جبهه مخالف در ۱۹۲۸؟ یا با نخستین محاکمات علنی وسیع در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱، که در آن متهمان جرائم عجیب خرابکاری و خیانت را به گردن می‌گرفتند؟ اردوگاه و کار اجباری پیش از ۱۹۳۰ هم وجود داشت. من به آن راه‌حلی که مرز را تا اواسط دهه سی به تعویق می‌اندازد چندان اعتقادی ندارم. چنان که گفتم، انتخاب دوره‌ها منعکس‌کننده دیدگاه مورخ است. من ناچار این طور احساس می‌کنم که این دوره‌بندی خاص برای آن ساخته و پرداخته شده که کوریبنی درازمدت روشنفکران جبهه چپ مغرب زمین را در قبال ماهیت سرکوبگر رژیم شوروی موجه جلوه بدهد. ولی حتی این هم کافی نیست. حتی وقتی که تصفیه‌ها و محاکمات بزرگ در جریان بود عده بی‌سابقه‌ای از روشنفکران چپ به احزاب کمونیست غرب روی می‌آوردند.

خوب، این موضوع ما را به بخش دوم پرسش اصلی می‌رساند - معنای انقلاب روسیه برای جهان سرمایه‌داری.

اجازه بدهید من مطالبم را به شکل خیلی کوتاهی خلاصه کنم. در ابتدا انقلاب جبهه‌های چپ و راست را در جهان سرمایه‌داری از هم متمایز کرد. در اروپای مرکزی نور انقلاب در افق ظاهر شده بود. حتی در این کشور [انگلستان] دو جبهه افراطی وجود داشت: کمونیست‌ها که در شهر گلاسگو پرچم سرخ را بلند کرده بودند از یک طرف، و چرچیل که

می‌خواست با زور ارتش انگلیس انقلاب روسیه را از میان ببرد از طرف دیگر، عده زیادی هم از کارگران - اگر چه هیچ جا در اکثریت نبودند - در آلمان و فرانسه و ایتالیا و چکسلواکی وارد حزب کمونیست شدند. اما در اواسط دهه بیست جزر شروع شده بود - به ویژه در میان سازمان‌های کارگری. «بین‌الملل اتحادیه‌های سرخ» هیچ وقت نتوانست اقتدار «بین‌الملل امستردام» را که سوسیال دموکرات بود متزلزل کند، و این سازمان روز به روز بیشتر ضد کمونیست شد. اتحادیه «تی‌یوسی» به رهبری سیتین و پوین هم از آن پیروی کردند. کارگران کشورهای غرب دیگر انقلابی نبودند؛ این‌ها مبارزه می‌کردند که وضع خود را در درون نظام سرمایه‌داری بهتر کنند، نه آن که این نظام را از میان ببرند. «جبهه مردمی» در سال‌های سی (دست کم در این کشور) بیشتر در دست لیبرال‌ها و روشنفکران بود. پس از ۱۹۴۵ روشنفکران هم، مانند کارگران بیست سال پیش، از انقلاب روگردان شدند. اورول و کامو را به عنوان نمونه می‌توان نام برد. از آن زمان تا امروز این روند به طور روزافزون ادامه داشته است. تقسیم‌بندی میان چپ و راست که در ۱۹۱۷ صورت گرفت به تقسیم‌بندی میان شرق و غرب مبدل شد. اشمئزاز از استالینسم - در این کشور بیش از همه‌جا - جبهه متحدی از شرق و غرب بر ضد اتحاد شوروی به وجود آورده است.

اما، پیش از این که جلوتر برویم، می‌خواهم دو نتیجه‌گیری کلی را مطرح کنم. اولاً، تغییر جهت شگفت‌آور عقاید را درباره انقلاب روسیه در کشورهای غربی بعد از ۱۹۱۷ باید هم برحسب آنچه در خود این کشورها رخ داده است توضیح دهیم و هم برحسب آنچه در اتحاد شوروی پیش آمده است. ثانیاً، در مواردی که این تغییرات ناشی از فعالیت‌های شوروی بوده است، ارتباط آن‌ها با سیاست‌های بین‌المللی اتحاد شوروی بوده است و نه با امور داخلی این کشور. بازسازی عقیده مردم بریتانیا

دربارهٔ انقلاب روسیه در نخستین سال انقلاب مشکل است: ما دردسرهای دیگر فراوان داشتیم. ولی من به واسطهٔ خاطرات خودم يك چیز را به یقین می‌دانم. اکثریت عظیم مردمی که مخالف انقلاب بودند به سبب داستان‌های مربوط به اشتراك زن و اشتراك مال به خشم نیامده بودند؛ علت خشم آن‌ها این واقعیت تلخ بود که بلشویك‌ها روسیه را از جنگ بیرون کشیده بودند و متفقین را در حساس‌ترین لحظه تنها گذاشته بودند. همین که آلمان‌ها شکست خوردند همه چیز تغییر کرد: خستگی از جنگ شروع شد، مداخله در روسیه به طور وسیع محکوم شد، و فضای بریتانیا موافق بلشویك‌ها شد، چون که این‌ها به شکل میهمی «چپ» و دموکراتیک و صلح طلب بودند. اما این قضیه زیاد جنبهٔ ایدئولوژیک نداشت: مسئلهٔ مقابلهٔ سرمایه‌داری و سوسیالیسم واقعاً مطرح نبود. بعد از پیروزی بسیار پز خرج اولین دولت کارگری، زمانهٔ عوض شد. موج ضد شوروی ۹-۱۹۲۴ را دو عامل تقویت کرد: یکی ملاحظات سیاسی و حزبی (نامهٔ زینوویف در به دست آوردن رأی تأثیر فراوان داشت)، یکی هم این عقیدهٔ نه‌چندان بی‌اساس که زوس‌ها سرگرم از بین بردن حیثیت و درآمد بریتانیا در چین هستند. این همان ایامی است که اوستین چمبرلین خیال می‌کرد که استالین چیز خوبی است، چون که استالین سرگرم ساختمان سوسیالیسم در کشور خودش بود و مثل تروتسکی و زینوویف قصد راه‌انداختن انقلاب جهانی نداشت.

با پیش آمدن بحران اقتصادی ۳۳-۱۹۳۰ که تمام توجه مغرب زمین را به خودش جلب کرد همهٔ این چیزها فراموش شد. سرخوردگی از نظام سرمایه‌داری برای نخستین بار احساس همدردی وسیع با اتحاد شوروی به وجود آورد. مردم بریتانیا از آنچه در خاک شوروی می‌گذشت هیچ اطلاعی نداشتند، ولی اسم برنامهٔ پنج‌ساله را شنیده بودند و به طور کلی تصور می‌کردند که علف آن منطقه سبزتر است. نبرد تبلیغاتی

لیتوینوف در ژنو برای خلع سلاح در روحیه شایع صلح طلبی تأثیر زیادی داشت. اما يك نکته را می‌بایست در نظر گرفت. اتحادیه‌های کارگری هر نوع تلاشی را که برای نفوذ در آن‌ها صورت گرفت شکست دادند، و کارگران زیاد وارد سیاست نشدند. داستان سال‌های سی داستان هجوم روشنفکران به اردوگاه شوروی است. تنها تصفیه استالینی که در بریتانیا تأثیر جدی داشت تصفیه ژنرال‌ها بود. این قضیه جناح ضد آلمانی حزب محافظه کار را مأیوس کرد. این جناح از نبرد تبلیغاتی طرفداران شوروی قدری حمایت کرده بود، ولی پس از آن تصفیه به این نتیجه رسید که ارتش سرخ به عنوان ابزاری در نبرد با هیتلر بی‌فایده است. این تردیدها با تزلزل موضع شوروی در موقع مذاکرات مونیخ بیشتر شد. رویدادی که سرانجام تمام بنای دوستی بریتانیا و شوروی را ویران کرد قرارداد نازی و شوروی بود. حتی حزب کمونیست انگلستان، که تصفیه‌ها را راحت تحمل کرده بود با این قرارداد از بیخ و بن به لرزه درآمد. این ضربه‌ای بود که، به رغم شور و شوق سال‌های جنگ، حیثیت و اعتبار شوروی در بریتانیا از زیر آن هرگز کمر راست نکرد.

لازم نیست به بعد از جنگ بپردازیم. فوراً تشخیص داده شد که اروپا در معرض خطری از جانب شوروی است، و درباره این خطر تبلیغات شروع شد. نطق چرچیل در شهر فولتن پرده آهنین را پایین آورد. اولین اسپوتنیک ظهور يك ابرقدرت جدید را خبر داد که با انحصار قبلی ایالات متحده به معارضه برخاسته بود. از آن زمان تاکنون رشد قدرت نظامی و اقتصادی و گسترش نفوذ آن در قاره‌های دیگر اتحاد شوروی را به مقام «دشمن شماره ۱» ارتقاء داده و به صورت آماج حمله‌های تبلیغاتی سختی درآورده است که شدت آن‌ها از «جنگ‌های سرد» دهه‌های بیست و پنجاه بیشتر است. این بود، به طور خیلی خلاصه، داستان تاریک و درهم پیچیده واکنش غرب در برابر انقلاب روسیه.

شما تکامل سیاسی نظام حکومتی شوروی را چگونه
ارزیابی می‌کنید؟ زندگی فرهنگی و فکری در اتحاد شوروی
امروز در قیاس با، مثلاً، سال‌های دهه پنجاه یا بیست چه وضعی
دارد؟ در غرب پدیده اعتراض در شوروی امروز توجه جبهه چپ
را عملاً به خودش منحصر کرده است. آیا به نظر شما این پدیده
منشور مناسبی است که از توی آن بتوانیم وضع سیاسی را در
روسیه امروز ببینیم؟

بررسی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در اتحاد
شوروی از دامنه این مصاحبه خیلی فراتر می‌رود، و من باید خودم را به
روابط شرق و غرب محدود کنم. برجستگی کنونی معترضان در این روابط
البته نوعی نشانه است، نه علت. ولی همین نشانه هم مسأله‌ای است که
در کشورهای غرب بسیار پیچیده شده و اسباب شرمندگی است. از لحاظ
تاریخی، همیشه جبهه چپ پشتیبان قربانیان رژیم‌های سرکوبگر بوده
است، نه جبهه راست. معترضان شوروی و اروپای شرقی هم از همین
مقوله هستند و حق دارند که از ناحیه چپ توقع همدردی و اعتراض
سازمان داده داشته باشند. مشکل اینجا است که جبهه راست امر این مردم
را به شکل وسیعی در دست گرفته، و آنچه به صورت يك جنبش انسانی
شروع شده به صورت نبرد سیاسی بزرگی درآمده و از انگیزه‌های کاملاً
متفاوتی الهام می‌گیرد و غرض‌های دیگری را از پیش می‌برد و به سبک
دیگری هم اجرا می‌شود؛ و چون جبهه راست بیشتر ثروت و منابع موجود
را در اختیار دارد و دارای قوی‌ترین سازمان‌ها است، و تا حد زیادی وسایل
ارتباطی را هم در دست دارد، این جبهه می‌تواند استراتژی را معین کند و
بر صحنه نبرد تسلط داشته باشد. جبهه چپ به صورت دنباله‌رو درآمده
است، بیهوده می‌کوشد استقلال خود را حفظ کند، مقاصدی را از پیش

می‌برد که مقاصد خود او نیست، و به عدم صداقت اساسی این نبرد هم آلوده شده است.

اینجا دو نکته را باید تذکر داد. اول این که حقوق بشر امری است عمومی، چیزی است که به همه افراد بشر تعلق دارد، نه به اعضای يك ملت خاص. يك نبرد بزرگ برای احقاق حقوق بشر اگر به يك گوشه از جهان محدود بشود نادرست خواهد بود. در ایران رژیم سرکوبگر بسیار بدنامی حکومت می‌کند، ولی پرزیدنت کارتر در گرماگرم نبردش برای تأمین حقوق بشر شاه ایران را با احترام تمام در کاخ سفید می‌پذیرد؛ کارتر و کالاهان هردو برای او پیام می‌فرستند و آرزو می‌کنند که در مبارزه‌اش با معترضان موفق بشود. پیدا است که معترضان ایران مشمول حقوق بشر نمی‌شوند. در چنین وضعی «گروه چهارنفری» و صدها یا شاید هزارها نفر از طرفدارانشان در شانگهای و شهرهای دیگر خیلی ساده ناپدید شده‌اند. نه محاکمه‌ای برپا شده است و نه جرمی به آنها نسبت داده‌اند. آیا چه به سر این‌ها آمده است - اگر هنوز زنده باشند؟ هیچ کس نمی‌داند و اهمیتی هم نمی‌دهد. ما ترجیح می‌دهیم که ندانیم. حقوق بشر معترضان چینی مورد اعتنا نیست.

سیاستمداران در درجه اول علاقه‌ای به حقوق بشر ندارند، بلکه می‌خواهند خشم مردم را بر ضد روسیه شوروی برانگیزند؛ در نبردی که این سیاستمداران برپا کرده‌اند همه این‌ها قابل فهم است. ولی آیا شرافت اخلاقی جبهه چپ اجازه می‌دهد که این جبهه در نبردی مشارکت کند که مشغول بهره‌برداری از عواطف عمیق و صادقانه مردمان نجیبی است که از لحاظ سیاسی ساده‌لوح‌اند، آن هم برای مقاصدی که با هدف‌های اعلام شده جبهه چپ به کلی مغایرت دارد؟

نکته دیگر به راه و رسم و خصلت این نبرد مربوط می‌شود. چند روز پیش من به جمله‌ای برخوردیم که گویا از مکولی نقل شده است: «هیچ

منظره‌ای مسخره‌تر از مردم بریتانیا در یکی از دوره‌های غش و ضعف اخلاقی آن‌ها نیست. «متأسفانه این غش و ضعف فعلی به نظر من بیشتر هولناک است تا مسخره، هر روزنامه‌ای را باز کنید می‌بینید پر است از نفرت و ترس و سواس‌آمیز نسبت به روسیه. تعقیب معترضان، تسلیحات نظامی و دریایی روسیه، جاسوس‌های روسی، مارکسیسم به عنوان نوعی دشنام در مجادلات حزبی و سیاسی - همه این‌ها در تشکیل آن فضا دخالت دارند. بروز هیستری ملی به این مقیاس مسلماً نشانه جامعه بیمار است - یکی از آن جامعه‌هایی که می‌خواهند دق دلی وضع خود یا بیچارگی خود یا احساس گناه خود را بر سر دیگران خالی کنند - روس‌ها، سیاه‌ها، یهودی‌ها، هر کس که می‌خواهد باشد. به نظر من این سؤال که آیا همه این‌ها به کجا خواهد رسید سؤال واقعاً ترس‌آوری است. جای تسلاي خاطر است که این هیستری عمومی به هیچ کشور اروپایی دیگری تا این اندازه سرایت نکرده است؛ حتی در ایالات متحده به نظر می‌رسد که واکنشی در برابر دیپلماسی موعظه‌آمیز کارتر شروع شده است؛ ولی برای من جای تأسف است که این مقدار از جبهه چپ، در این سیل غوطه‌ور شده است.

یکی از جالب‌ترین تحولات دهه هفتاد این است که احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی دست از وفاداری دیرینشان نسبت به اتحاد شوروی برداشته‌اند. امروز حزب کمونیست اسپانیا به نام «اروکمونیسم» از ایالات متحده و اتحاد شوروی به عنوان خطرهای مساوی یکدیگر برای اروپای سوسیالیست نام می‌برد؛ حزب کمونیست ایتالیا هم از «ناتو» به عنوان سپری در مقابل تجاوز شوروی یاد می‌کند. يك دهه پیش این گونه مواضع قابل تصور نبود. نظر شما درباره این روش‌ها چیست؟ آیا

جستجوی يك مدل جامعهٔ سوسیالیستی متمایز از اتحاد شوروی،
که با شرایط پیشرفته‌تر غرب منطبق باشد، لحن ضد شوروی
جاری «اروکمونیزم» را توجیه می‌کند؟

اروکمونیزم مسلماً نوزاد مرده‌ای است، تلاش نومیدانه‌ای است
برای گریز از واقعیت. اگر می‌خواهند به کائوتسکی برگردند و لنین مرتد
را محکوم کنند، بسیار خوب، ولی چرا با کمونیست نامیدن خود آب را
گل‌آلود می‌کنند؟ برحسب اصطلاحات پذیرفته شده، این‌ها سوسیال
دموکرات دست راستی هستند. تنها موضع مستحکم اروکمونیزم
استقلال از حزب روسیه و مقابله با این حزب است. اروکمونیزم با
اشتیاق تمام به کاروان ضد شوروی می‌پیوندد. باقی پلاتفورم آن هیچ
شکل معینی ندارد.... مداخله‌های آن در سیاست عملی توخالی بودن آن را
نشان می‌دهد. اروکمونیزست‌های ایتالیا قدری در سمت راست
سوسیالیست‌ها قرار می‌گیرند. اروکمونیزست‌های فرانسه در آن واحد در
چند جا می‌ایستند. اروکمونیزست‌های اسپانیا جای معینی ندارند.
اروکمونیزست‌های انگلستان به سختی دیده می‌شوند. بدون این تجلی
ورشکستگی احزاب کمونیست غرب وضع معقول‌تر بود.

مارکس سوسیالیسم را به عنوان جامعه‌ای در نظر می‌گرفت
که آزادی و تولیدش بسیار بیش از سرمایه‌داری باشد - جامعه‌ای
از تولیدکنندگان هماهنگ و آزاد و پیشرفته که در آن اثری از
استثمار و اجبار سیاسی وجود نداشته باشد. جامعهٔ شوروی اگرچه
از حد سرمایه‌داری گذشته، ولی انتقال به چنان جامعه‌ای از
هدف‌های مارکس و لنین بسیار فاصله دارد. در کشورهای بسیار
ثروتمند غرب هنوز سرمایه‌داری برنیفتاده است، و علت آن تا

حدی نومیدی طبقه کارگر است از پیشرفتی که تا به حال در اتحاد شوروی صورت گرفته است. در وضعی که گاه مانند يك بن بست دوطرفه به نظر می آید، آیا به نظر شما امکان نوعی راه‌گشایی سیاسی، نوعی تسریع حرکت به طرف هدف‌های کلاسیک سوسیالیسم انقلابی، امروز در شرق بیشتر است یا در غرب؟ شما کتاب «تاریخ چیست» خود را یا این جمله گاليله تمام می کنید - «با این حال حرکت می کند». آیا محل اصلی حرکت تاریخ در این سال‌های نزدیک به پایان قرن بیستم کجا است؟

این پرسش این قدر جوانب متعدّد دارد که من ناچارم آن را بشکنم و پاسخ‌های جدا جدا بدهم. اول باید گریز کوتاهی بزنم به موقعیت مارکس و مارکسیسم در تفکر خودمان. آدام اسمیت بینش‌های نبوغ‌آمیزی داشت، و کتاب «ثروت ملل» او يك قرن تمام، آن هم در چندین کشور، به صورت کتاب مقدس سرمایه‌داری در حال رشد درآمد. امروز صحنه اقتصاد عوض شده و بعضی از فرض‌های آن کتاب را باطل کرده است، و نظر ما را هم درباره بعضی از پیش‌گویی‌ها و حکم‌های آن تغییر داده. بینش‌های نبوغ‌آمیز کارل مارکس حتی عمیق‌تر هم بود؛ مارکس نه تنها زوال سرمایه‌داری را پیش‌بینی و تحلیل کرد، بلکه ابزارهای فکری تازه‌ای برای پیدا کردن ریشه‌های رفتار اجتماعی در اختیار ما گذاشت. اما از زمانی که مارکس نظریات خود را نوشته زمان درازی گذشته است؛ تحولات اخیر در عین آن که تحلیل او را تأیید کرده پیش‌بینی او را مورد تردید قرار داده است. قبول این تردیدها و بررسی کردن آن‌ها دلیل بر بی‌حرمتی به مارکس نیست. آنچه با روحیه مارکسیسم سازگار نیست عبارت است از تلاش‌های زیرکانه مدرسی (اسکولاستیک) - نظیر آنچه من گاهی در مقاله‌های مجله «چپ‌نو» [«نیولفت»]

دیده‌ام - برای منطبق کردن متون مارکسیستی با شرایط و مسائلی که خود مارکس به آن‌ها توجهی نداشته و نمی‌توانسته است آن‌ها را پیش‌بینی کند. آنچه من از روشنفکران مارکسیست انتظار دارم این است که متون مارکسیستی را به صورتی که کمتر انتزاعی باشد تحلیل کنند، و بیشتر به کاربرد روش‌های مارکسیستی در بررسی اوضاع اقتصادی خاصی بپردازند که زمانه ما را از زمانه مارکس متمایز می‌کند.

شما درباره احتمال راه‌گشایی به طرف يك جامعه سوسیالیستی یا مارکسیستی در اتحاد شوروی یا در غرب پرسیدید. این‌ها دو مسأله کاملاً جدا هستند. انقلاب روسیه نظام قدیم را برانداخت و پرچم مارکسیسم را برافراشت. ولی مقدمات مارکسیستی فراهم نبود، و تحقق دورنمای مارکسیستی را هم طبعاً نمی‌شد انتظار داشت. پرولتاریای ناچیز روسیه، که تقریباً هیچ تحصیلاتی نداشت، به کلی غیر از آن پرولتاریایی بود که مارکس به عنوان پرچمدار انقلاب در نظر داشت. پرولتاریای روسیه نتوانست نقشی را که برنامه مارکسیستی برایش در نظر گرفته بود بازی کند. لنین در یکی از مقاله‌هایش از کمبود «پرولتاریای حقیقی» اظهار تأسف می‌کند و با دلتنگی می‌گوید که مارکس «نه درباره روسیه بلکه درباره سرمایه‌داری به طور کلی» نوشته است. دیکتاتوری پرولتاریا، به هر صورتی که این عبارت را تعبیر کنیم، خواب و خیالی بیش نبود. آن چیزی که تروتسکی اسمش را «جانشینی» گذاشت - یعنی نشستن حزب به جای پرولتاریا - امری بود ناگزیر و با تدریج و تأنی به ایجاد يك دستگاه دیوانی [بوروکراسی] ممتاز منجر شد، و جدا شدن رهبری از توده مردم، و به کار کشیدن کارگران و دهقانان با زور سرنیزه، و تشکیل بازداشتگاه‌های کار اجباری. از طرف دیگر، يك کار هم صورت گرفت که در غرب صورت نگرفته بود. نظام سرمایه‌داری برافتاد و جای آن را تولید و توزیع برنامه‌ریزی شده گرفت. اگر سوسیالیسم تحقق نیافته، بعضی از

شرایط تحقق آن، ولو به صورت ناقص، به وجود آمده است. پرولتاریا از لحاظ تعداد افزایش فراوان یافته است. معیارهای زندگی آن، بهداشت آن، و آموزش آن پیشرفت زیادی کرده است. اگر بخواهیم خیال پردازی کنیم، می‌توان این طور خیال کرد که این پرولتاریای جدید روزی آن باری را که پدرانش شصت سال پیش نتوانستند به دوش بکشند بالاخره به دوش بگیرد و به طرف سوسیالیسم حرکت کند. من شخصاً به این گونه خیال پردازی‌ها عادت ندارم. تاریخ به ندرت نتایج شسته رفته به بار می‌آورد. جامعه شوروی هنوز در حال پیشرفت است. اما به طرف چه مقصدی، و این که آیا باقی جهان به آن اجازه خواهد داد که بدون اشکال راه خود را ادامه دهد - این‌ها مسائلی است که من نخواهم کوشید جوابشان را بدهم.

مسئله مارکسیسم در غرب پیچیده‌تر است. اینجا مقدمات مارکسیستی فراهم است، ولی این مقدمات - تا امروز - به نتیجه مارکسیستی نرسیده است. مارکس نظریه‌های خود را در پرتو شرایط اروپای غربی صورت‌بندی کرد، به ویژه در انگلستان بینش و پیش‌بینی او ثابت شده است - تا حد معینی نظام سرمایه‌داری در زیر فشار روزافزون تضادهای درونی خودش خم شده است. دو جنگ جهانی و بحران‌های مکرر اقتصادی این نظام را تکان داده است. در مقابل افزایش بیکاری ناتوانی آن آشکار شده است. سازمان‌های کارگری قدرت فراوانی به دست آورده‌اند، و در به کار بردن این قدرت برای مقاصد خود تردیدی به خود راه نداده‌اند. ولی تنها چیزی که رخ نداده است انقلاب پرولتاریایی است. در جهان سرمایه‌داری هر جا که انقلاب در افق ظاهر شده - در آلمان ۱۹۱۹، در بریتانیای ۱۹۲۶، در فرانسه ۱۹۶۸ - کارگران به سرعت از انقلاب روگردانده‌اند. کارگران هر چیزی می‌خواسته‌اند آن چیز انقلاب نبوده است. برای من رد کردن این واقعیت مشکل است که، با وجود همه

شکاف‌هایی که در زره سرمایه‌داری پیدا شده، روحیه کارگران امروز در قیاس با شصت سال پیش کمتر انقلابی است، نه بیشتر. در مغرب‌زمین امروز، پرولتاریا - یعنی، آن‌طور که مارکس منظور داشت، کارگران سازمان‌دار در صنعت - يك نیروی انقلابی نیست، بلکه شاید ضد انقلابی است.

چرا کارگر در مغرب‌زمین امروز - چون به نظر من باید این واقعیت را بپذیریم - انقلاب نمی‌خواهد؟ انقلاب روسیه، هر فایده‌ای مآلاً داشته است، باعث رنج و ویرانی بی‌پایان شد. برانداختن طبقه حاکم در جامعه سرمایه‌داری جهان امروز، کار سخت‌تری خواهد بود و زیان آن هم بیشتر است. کارگر روس در ۱۹۱۷ شاید چیزی جز زنجیرهای خود نداشته است که از دست بدهد. کارگر غربی خیلی بیش از این دارد که از دست بدهد، و نمی‌خواهد از دست بدهد. وقتی این مسأله را پیش می‌کشند، من گاهی به يك مثال متوسل می‌شوم. دکتری به بیمارش می‌گوید که بیماری درمان‌ناپذیری دارد که با سرعتی غیرقابل پیش‌بینی بدتر خواهد شد، ولی می‌تواند امیدوار باشد که چند سال دیگر عمر کند. بیماری را می‌توان با يك عمل جراحی درمان کرد، ولی احتمال زیادی هست که عمل بیمار را بکشد. بیمار تصمیم می‌گیرد که با بیماری‌اش بسازد. روزاً لوکزامبورگ گفته است که انحطاط سرمایه‌داری یا به سوسیالیسم می‌انجامد یا به توحش. من گمان می‌کنم که بیشتر کارگران امروز انحطاط تدریجی سرمایه‌داری را ترجیح می‌دهند، به امید این که سرمایه‌داری به عمر آن‌ها کفاف بدهد، ولی حاضر نیستند کارد جراحی را تحمل کنند، که ممکن است سوسیالیسم را به وجود بیاورد یا نیاورد. این عقیده قابل قبولی است.

ولی من می‌خواهم عمیق‌تر از این وارد مطلب بشوم. من نمی‌دانم چه کسی عبارت «حاکمیت مصرف‌کننده» را ساخته است. ولی این

مفهوم در نظریهٔ آدام اسمیت و در تمام اقتصاد کلاسیک مستتر است. مارکس به حق تولید کننده را در مرکز روند اقتصادی قرار داد. ولی او بنا را به این می گذاشت که تولید کننده برای بازار تولید می کند؛ ناچار است آن چیزی را تولید کند که مصرف کننده می خواهد بخرد. این احتمالاً توصیف درستی است از آنچه تا پیش از پایان قرن گذشته رخ می داده است - یعنی تا چند سال پس از مرگ مارکس، از آن زمان تا کنون اوضاع عوض شده و قدرت تولید با سرعت زیادی افزایش یافته است. گردانندهٔ صنعت - که امروز دیگر غالباً يك شرکت بزرگ است - قیمت ها را در دست دارد و یکسان می کند. تولید انبوه یکدست کردن بازار را ضروری کرده است. تبلیغات فروش از حیث دامنه و نفوذ به سرعت پیش رفته است. برای نخستین بار تولید کننده توانسته است سلیقهٔ مصرف کننده را قالب ریزی کند و مصرف کننده را وادارد آن چیزی را بخواند که تولیدش برای تولید کننده آسان تر و با صرفه تر است. به این ترتیب ما به عصر حاکمیت تولید کننده وارد شده ایم.

ولی نکته اینجا است که با افزوده شدن بر شماره و بر دانش پرولتاریا، این طبقه توانسته است ادعای خود را نسبت به سهمی که در منافع روزافزون عصر جدید دارد به کرسی بنشاند. انگلس کشف کرد که سرمایه داران به اصطلاح خود او «اشرافیت کارگری» را فاسد می کنند. لنین همین مفهوم را در مورد کارگران کشورهای سرمایه داری در مقابل مستعمرات به کار می برد. ولی حتی لنین هم پیش بینی نمی کرد که تولید کنندگان، یعنی کارفرمایان و کارگران، برای بهره برداری از مصرف کنندگان در بازار داخلی با هم شریک شوند. دیدن آنچه دارد رخ می دهد تیزبینی زیادی نمی خواهد. «حمایت از اشتغال» برای تولید کننده به صورت عامل تعیین کننده ای در سیاست اقتصادی درآمده است. استخدام افراد اضافی در مدیریت و در خود کارخانه تحمل پذیر شده است، چون که

بالا بردن قیمت‌ها مخارج آن‌ها را تأمین می‌کند. در برابر پیشرفت‌های فنی که مخارج و قیمت‌ها را پایین می‌آورد مقاومت می‌کنند، چون که اشتغال را پایین می‌آورد. مصرف‌کننده مخارج را می‌پردازد. همین دیروز يك سازمان مهم پیشنهاد کرد که دویست و پنجاه هزار مرغ تخم‌کن را سر ببرند، برای این که تولید تخم مرغ پایین بیاید و جلو پایین افتادن فاجعه‌انگیز قیمت‌ها گرفته شود. کارهای عجیبی که در بازار مشترک اروپا با کره و شراب و گوشت می‌کنند معروف است. يك چنین اقتصاد دیوانه‌واری در درازمدت نمی‌تواند دوام بیاورد.

ولی این مدت می‌تواند دراز باشد - درازتر از آن که منتفع شوندگان از این اقتصاد لازم است در نظر داشته باشند. من به موضوعات جزئی مانند سرمایه‌گذاری مبالغ کلان پس‌اندازهای بازنشستگی اتحادیه‌ها در کارهای صنعتی و مالی اشاره نکردم. اگر سود سرمایه سقوط کند، پس‌انداز بازنشستگی کارگران هم از بین خواهد رفت. يك ضرب‌المثل انگلیسی می‌گوید «گنج تو هر جا هست، قلب تو هم باید همان‌جا باشد.» کارگران حالا از جهات فراوانی نفعشان در بقای سرمایه‌داری است. در شرایط فعلی ملی شدن صنایع و وارد کردن کارگران به هیأت مدیره شرکت‌ها (که ضمناً کارگران انگلیس علاقه زیادی هم به آن نشان نداده‌اند) دلیل بر این نیست که کارگران دارند صنایع را دردست می‌گیرند، بلکه نشانه قدم‌های دیگری است که در راه داخل کردن کارگران در نظام سرمایه‌داری برداشته می‌شود.

از این دیدگاه است که باید بیماری جبهه چپ را تشخیص بدهیم؛ این بیماری یکی از جنبه‌های نمایان بیماری کل جامعه است. جبهه چپ هسته اصلی اعتقاد خود را از دست داده است و فورمول‌های بی‌اعتبار شده را تکرار می‌کند. به مدت صد سال یا بیشتر، امید چپ به کارگران به عنوان طبقه انقلابی آینده بسته بود. نقشه این بود که دموکراسی سرمایه‌داری را

براندازند و دیکتاتوری پرولتاریا را جانشین آن کنند. اعتقاد به این که چنین تصویری عملی بشود هنوز امکان دارد. در گذشته تحولات بزرگ جامعه چند دهه یا چند قرن را در بر گرفته است؛ شاید ما داریم قدری بیتابی می کنیم. ولی من اعتراف می کنم که با این همه نشانه که ما را به جهت دیگری هدایت می کنند، این منظره ظرفیت خوش بینی مرا زیاد زیر فشار می گذارد. وقتی که به تشّت جبههٔ چپ نگاه می کنم می بینم که به صورت کهکشانی از فرقه های کوچک درآمده است و وجه اشتراك آنها هم فقط این است که نمی توانند بیش از حاشیهٔ ناچیزی از جنبش کارگری را جلب کنند، و این که با کمال شجاعت گمان می کنند نسخه ای که برای انقلاب در دست دارند نمایندهٔ منافع و مقاصد کارگران است. به یاد تروتسکی می افتم که در مقاله ای که اندکی بعد از شروع جنگ دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ نوشته بود با تردید و بعد از قید و شرط زیادی اعتراف کرده بود که اگر جنگ باعث بروز انقلاب نشود ناچار دلیل این شکست باید «نه در واپس ماندگی کشور، و نه در محیط امپریالیستی، بلکه در عدم قابلیت مادرزادی پرولتاریا برای مبدل شدن به يك طبقهٔ حاکم» جستجو شود. شاید نباید در آن ساعت تاریک نومییدی تروتسکی را برای گرفتن يك چنین اعترافی زیاد زیر فشار بگذاریم. من از کلمهٔ «مادرزادی» (congenital) قدری باك دارم. آن مقاله به زبان انگلیسی منتشر شده است و نمی دانم تروتسکی چه کلمه ای در زبان روسی به کار برده بود. ولی اگر او زنده مانده بود و صحنهٔ امروزی را به چشم می دید، خیال نمی کنم دلیلی برای پس گرفتن آن حکم خود پیدا می کرد.

حالا این وضع را چگونه باید تحلیل کرد و آینده را چگونه باید دید؟ اولاً کارگران و کارفرمایان هنوز به همان روال قدیم بر سر تقسیم سود عمل سرمایه داری با هم می جنگند، اگرچه اخیراً مواردی پیش آمده است که کارگران و کارفرمایان به توافق رسیده اند ولی دولت به دلیل منافع عمومی

در برابر این توافق مقاومت کرده است. ثانیاً، نوعی تراضی خاموش ولی بسیار قوی میان کارفرمایان و کارگران برای حفظ سود به وجود آمده است. طرفین ممکن است باز هم بر سر تقسیم غنائم با هم دعوا کنند، ولی در بالا بردن میزان این غنائم با هم متحدند. هنوز جای این سؤال باقی است که کدام يك از این دو طرف در نهایت برنده می شود. می توان این طور استدلال کرد که وقتی کار به سرحد فیزیکی بهره کشی از بازار مصرف رسید، و وقتی که در هر کشور معینی امکانات تقویت سرمایه داری از درون تمام شد، برخورد میان منافع کارفرما و کارگر باز اهمیت پیدا می کند و راه برای آن انقلاب بسیار دیر کرده مطابق مدل مارکسیستی باز می شود. ولی من باید اعتراف کنم که در این پیش بینی تردید دارم. به نظر من این واقعیت جالب است که بعد از ۱۹۱۷ فقط در چین و در کوبا انقلاب عملی شده است، و جنبش های انقلابی امروز فقط در کشورهای زنده هستند که پرولتا یا ضعیف است یا اصلاً وجود ندارد.

شما با نقل آخرین کلمات کتاب «تاریخ چیست» می خواهید با من معارضه کنید. بله، من اعتقاد دارم که جهان پیش می رود. من نظرم را درباره سال ۱۹۱۷ به عنوان یکی از برگشتگاه های تاریخ عوض نکرده ام. من باز هم می گویم که این رویداد، همراه با جنگ ۱۸-۱۹۱۴ آغاز شدن پایان نظام سرمایه داری بود. ولی تمام جهان در يك زمان یا تمام جاها در آن واحد حرکت نمی کند. من حالا وسوسه می شوم که بگویم بلشویک ها در ۱۹۱۷ پیروزی خود را نه به رغم واپس ماندگی اقتصاد و جامعه روسیه بلکه به سبب آن واپس ماندگی به دست آوردند. به نظر من باید این فرضیه را به طور جدی مورد توجه قرار بدهیم که انقلاب جهانی که انقلاب بلشویکی نخستین مرحله آن بود و با پیش آمدن آن سرمایه داری سرنگون می شود به صورت شورش پرولتاریای کشورهای سرمایه داری پیشرفته روی نخواهد داد، بلکه عبارت خواهد بود از شورش

اقوام مستعمرات بر ضد سرمایه‌داری در لباس امپریالیسم.

از این بحث‌ها برای جبههٔ چپ خودمان در وضع ناگوار فعلی‌اش چه نتایجی می‌توان گرفت؟ متأسفانه این نتایج چندان تشویق‌آمیز نیستند، چون که این دوره در مغرب‌زمین يك دورهٔ عمیقاً ضد انقلابی است، و جبههٔ چپ هیچ مبنای انقلابی مستحکمی ندارد. به نظر من اعضای جدی جبههٔ چپ امروز دو راه در پیش دارند. اول این که کمونیست باقی بمانند، و به صورت يك گروه آموزشی و تبلیغاتی از عمل سیاسی جدا شوند. کارکردهای يك چنین گروهی عبارت خواهد بود از تحلیل تحولات اجتماعی اقتصادی جاری که در جهان رخ می‌دهد - دستاوردها و آثار و مقدمات آن‌ها؛ و ترسیم يك تصویر کم یا بیش واقعی از این که سوسیالیسم در جهان امروز چه می‌تواند باشد و چه باید باشد. راه دوم جبههٔ چپ این است که در سیاست جاری قدم بگذارد، سوسیال دموکرات بشود، نظام سرمایه‌داری را به صراحت بشناسد و بپذیرد، و به تعقیب آن هدف‌های محدودی بپردازد که حصول آن‌ها در درون این نظام میسر است، و برای رسیدن به سازش‌هایی تلاش کند که این نظام را برپا می‌دارند.

انسان نمی‌تواند هم کمونیست باشد و هم سوسیال دموکرات. سوسیال دموکرات سرمایه‌داری را مورد انتقاد قرار می‌دهد، و در وهلهٔ آخر از آن دفاع می‌کند. کمونیست سرمایه‌داری را طرد می‌کند و عقیده دارد که سرمایه‌داری سرانجام خودش را از میان می‌برد. ولی شخص کمونیست در کشورهای غربی در حال حاضر از قوت نیروهایی که این ننگ را نگه می‌دارند و از نبودن نیروی انقلابی کافی برای برانداختن آن آگاهی دارد.^۱

ضمیمه ۲، گفت و گو با بوریس کاگاریتسکی

بوریس کاگاریتسکی یکی از رهبران و نظریه پردازان حزب سوسیالیست روسیه است و دو کتاب او، «نی اندیشنده» (The Thinking Reed) و «دیالکتیک دگرگونی» (The Dialectic of Change) گذشته از روسیه در غرب نیز مورد توجه قرار گرفته است. حزب سوسیالیست در اوایل دهه هشتاد در روسیه به وجود آمد و چندی پس از روی کار آمدن گورباچف توانست فعالیت خود را آشکار کند.

کاگاریتسکی و همفکران او، برخلاف بسیاری از روشنفکران روسیه که به ارزش های غربی گرویده اند، امیدوار نیستند که رژیم یلتسین بتواند دموکراسی غربی را به روسیه وارد کند، و اصولاً بازگشت به سرمایه داری را راه چاره مشکلات اقتصادی و اجتماعی روسیه نمی دانند. گفت و گوی زیر میان کاگاریتسکی و نماینده نشریه «گاردین» نیویورک صورت گرفته و در شماره ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ آن نشریه چاپ شده است. این گفت و گو برای خوانندگان کتاب حاضر از آن جهت جالب است که فضای فکری و سیاسی را پس از انحلال رژیم شوروی تا حدی نشان می دهد و بیان کننده نظریات بخشی از روشنفکران روسیه است که صدایشان در مغرب زمین، و نتیجتاً در کشور ما، کمتر به گوش می رسد.

وضع بعد از کودتا در روسیه قیافه خیلی زشتی پیدا کرده است و به هیچ وجه آن چیزی نیست که بیشتر مردم انتظارش را داشتند. شما این وضع را چگونه تحلیل می کنید؟

در غرب، بیشتر مردم رویدادهای ماه اوت را به صورت پیروزی دموکراسی می‌دیدند، به صورت پیروزی توده مردم بر استبداد و شکست يك کودتای نظامی به واسطه قیام مردم. اگر قضیه واقعاً از این قرار بود، رویدادهای بعد خیلی تفاوت می‌کرد. ولی همچو چیزی اتفاق نیفتاده است.

درواقع اصلاً کودتایی در کار نبود. تمام آن «کمیتۀ اضطراری» فقط نوعی تظاهرات بود، نظیر ده‌ها تظاهرات دیگری که در چند سال گذشته در مسکو صورت گرفته است. تفاوت در این است که این بار توده مردم نبودند که در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند، بلکه فقط تظاهرات تانک‌ها بود. ولی این تانک‌ها مسلح نبودند، سربازها گیج بودند، نمی‌دانستند چه دارد اتفاق می‌افتد، و رهبران به اصطلاح کودتا هم به طور جدی اقدامی برای به دست گرفتن قدرت نکردند.

يك کودتای دیگر، کودتای واقعی، بعد از آن روی داده است. آن هم وقتی بود که یلتسین ناگهان دولت مرکزی را منحل کرد و همه اختیارات آن را به ضبط دستگاه دیوانی جمهوری روسیه در آورد، و به این ترتیب خودش را در مقام دیکتاتور قرار داد.

آیا این توصیف قدری تند نیست؟

نه، یلتسین برای مقامی انتخاب شد به کلی غیر از آنچه حالا دارد. وقتی که شخصی با رأی مردم انتخاب می‌شود ولی بعداً از حد اختیارات قانونی‌اش تجاوز می‌کند و اختیارات نهادهای قانونی دیگر را به دست می‌گیرد، در غرب این عمل را کودتا می‌نامند. به یاد داشته باشید که بعضی از بدترین دیکتاتورها با رأی مردم انتخاب شده‌اند. هیتلر، مثلاً. پی‌آمد رویدادهای ماه اوت در این کشور عبارت بوده است از خراب

شدن سریع وضع حقوق بشر و معیارهای دموکراسی. يك ساختار حکومت استبدادی به مردم تحمیل شده است. مثلاً، فرمان شماره ۹۶ یلتسین شورای انتخابی مسکو را از بیشتر اختیاراتش محروم کرده است. این فرمان عملاً قانون روسیه را در خصوص خودمختاری محلی از میان برده است. قانونی که همین چندی پیش زیر نظر همین یلتسین به وجود آمد.

نکته این است که آن‌ها مدعی هستند که دارند به اصطلاح «رژیم قدیم» را از کار پیاده می‌کنند - که عذر رسمی برای قانون‌شکنی است. ولی در واقع سرگرم از کار انداختن همان قوانین و ساختارهایی هستند که در ظرف دو سه سال گذشته در این کشور به وجود آمده است. هدف اصلی نفرت و حمله آن‌ها دقیقاً همین چیزها است.

از میان بردن حزب کمونیست هم يك اقدام دموکراتیک نبود. این کار با مصادرهٔ عظیم اموال حزب همراه بود - آن‌هم نه تنها اموال حزب. اموال تعداد زیادی سازمان‌های دیگر هم مصادره شده است، مانند کمیتهٔ رزمندگان قدیم شوروی، به این دلیل که این‌ها از «کمیتهٔ اضطراری» پشتیبانی کرده‌اند. و حال آن‌که فقط رهبران این سازمان‌ها آن کار را کردند. و تازه اگر هم کرده باشند، دلیل قانونی برای مصادرهٔ اموال سازمان‌های سیاسی و اجتماعی به این صورت وجود ندارد.

خوشبختانه در مورد اتحادیه‌های کارگری، هیچ راهی برای متهم کردن آن‌ها به پشتیبانی از «کمیتهٔ اضطراری» وجود نداشت، چون که اتحادیه‌ها در همهٔ سطوح به شدت با کمیته مخالف بودند. با این حال بسیاری از افراد اتحادیه‌ها عقیده دارند که ممکن است نوبت بعدی نوبت آن‌ها باشد.

چیزی که عجیب است، حتی سرسخت‌ترین طرفداران کمونیست‌ها در میان افراد اتحادیه‌ها با «کمیتهٔ اضطراری» مخالف

بودند. شاید درست به دلیل آن که طرفدار کمونیست‌ها بودند با کمیته آن قهر مخالف بودند. کار برعکس این است که حتی استالینیست‌ها - پیروان نینا آندریونا - از همان ابتدا کمیته را محکوم کردند، چون که آن را کودتای بورژوازی می‌دانستند.

باز هم کار برعکس این است که کودتا زمینه را فراهم کرد که جناح لیبرال حزب کمونیست را سرکوب کنند، ولی دلیلی برای سرکوبی استالینیست‌ها وجود نداشت. با کمال تعجب، استالینیست‌های معتقد تنها کمونیست‌هایی بودند که از حمله بعد از کودتا درمان‌ماندند. از جهت خاصی، استالینیست‌ها برنده این وضع از آب در آمدند، چون آن نوعی مخالفتی که آن‌ها با رژیم جدید ابراز می‌کنند به نظر بسیاری از مردم روشن و موجه می‌آید. هر چه رژیم یلتسین ارتجاعی‌تر و بازگشت‌طلب‌تر می‌شود، زمینه سیاسی برای استالینیست‌ها بیشتر فراهم می‌آید.

شما کلمه «بازگشت‌طلب» (رستوراسیونیست) را به چه معنی به کار می‌برید؟

این تنها بازگشت سرمایه‌داری نیست، بلکه بازگشت رژیم قدیم پیش از فوریه ۱۹۱۷ است. مطلبی که درکش برای غربی‌ها خیلی دشوار است این است که بازگشت سرمایه‌داری از لحاظ کسانی که حالا حکومت را به دست گرفته‌اند فقط نوعی فرآورده فرعی یا امر ثانوی است. آنچه این‌ها واقعاً می‌خواهند بازگشت رژیم قدیم است به شکلی که خودشان می‌شناسند. آنچه این‌ها می‌خواهند عبارت است از رژیم «زوسنیه بزرگ» نابیونالیست و استبدادی با همان سلسله مراتب قدیم.

من چند روز پیش در جشن و کنسرتی شرکت کردم که در کرملین به مناسبت صد روز اول ریاست جمهوری یلتسین برگزار می‌شد. به نظر من این طور آمد که پیام هنری اصلی که در برنامه پشت برنامه داده می‌شد این بود که يك روسیه واقعاً روس سبز و خرم و شاد و شنگول وجود داشته است که جمعیتش هم از افسران خوش قیافه با اونیفورم‌های رنگارنگ تشکیل می‌شده، به اضافه زن‌های روستایی خوشبختی که مدام مشغول خواندن آواز «چاستوشکا» بوده‌اند، ولی این روسیه را يك نیروی خارجی وحشتناك با کمال قساوت به اسارت گرفته و شکنجه داده و از ریخت انداخته است. حالا با زمامداری یلتسین آن روسیه را دارند نجات می‌دهند و زنده می‌کنند. این افسانه قدرت زیادی دارد؛ به نظر شما این طور نیست؟

کاملاً. نکته دقیقاً همین است.

در آنچه در این کشور گذشته منطق تاریخی خاصی وجود دارد. همه انقلاب‌های بزرگ از هدف خود فراتر می‌روند و بعد باعث بروز واکنش می‌شوند. به این معنی، همه انقلاب‌ها انقلاب‌هایی هستند که به آن‌ها خیانت شده است، و همه دولت‌های انقلابی بزرگ دولت‌های انقلابی «دژنره» هستند. این را ما در فرانسه قرن هجدهم و در روسیه قرن بیستم می‌بینیم؛ این يك امر منطقی است.

مسئله این است که وقتی يك حکومت بعد از انقلاب متلاشی می‌شود، نتیجه‌اش بروز گرایش‌های بازگشت‌طلبی است. این گرایش‌ها نه تنها در بیرون حکومت انقلابی، بلکه در درون آن هم رشد می‌کنند. بازگشت از درون برگزیدگان جدید بیرون می‌آید. این‌ها ناگهان احتیاج پیدا می‌کنند که موقعیت خود را با قبول ارزش‌ها و اصول رژیم

قدیم مستحکم کنند.

ما با سرنوشت انقلاب‌های بزرگ اروپای غربی يك تفاوت داریم. در آنجا بعد از دو یا سه نسل بازگشت پیش می‌آید. اینجا، به دلیل فشار عظیم انقلاب اکتبر، زمان زیادی گذشته و دیگر قشر برگزیده قدیمی باقی نمانده است که کشور را برای این سازش آماده کند. از این حیث، روسیه با استونی یا لهستان فرق دارد، چون که اینجا «نومنگلاتورا»^۱ دارد روندی را طی می‌کند که روند آستی با قشر برگزیده قدیم نیست، بلکه آستی با تصورات خودش درباره رژیم قدیم است. دارد ادای رژیم قدیم را در می‌آورد.

این جریان خیلی جنبه ادا در آوردن دارد. این را همه جا می‌شود دید. ولی همان‌طور که می‌دانید، بعد از بازگشت نوبت «انقلاب با شکوه»^۲ است. این هم همه جا پیش آمده است. اسم این را می‌شود بازگشت انقلاب گذاشت. شاید مناظر آن کمتر رمانتیک و کمتر اوتوپایی باشد، شاید از بسیاری جهات کمتر جنبه حماسی داشته باشد، ولی به هر حال این وظیفه‌ای است که حالا برای جبهه چپ باقی مانده است: کوشش برای «انقلاب با شکوه» سوسیالیسم.

۱) *nomencultura*، کلمه روسی است به معنای «صورت اسامی»؛ منظور گروهی است که در رژیم شوروی از امتیازات خاصی برخوردار بودند. رجال حزبی و حکومتی از این گروه بودند.

۲) چندی پس از بازگشت سلطنت در انگلستان (۱۶۶۰) جیمز دوم که کاتولیک مذهب بود پادشاه شد، ولی سرانجام میان او و مردم پروتستان انگلستان کش مکش پدید آمد و پارلمان از ویلیام اورانژی، شاهزاده پروتستان هلندی و داماد جیمز دوم، دعوت کرد برای گرفتن تاج و تخت انگلستان به خاک این کشور لشکرکشی کند. ویلیام در جنگ با جیمز پیروز شد و در سال ۱۶۸۹ در انگلستان به سلطنت رسید. این انتقال سلطنت از جیمز کاتولیک به ویلیام پروتستان در تاریخ انگلستان به «انقلاب با شکوه» معروف است.

مرحله کنونی به عنوان تنازع اقتصادی و اجتماعی چگونه به نظر می آید؟

دو سال پیش در این کشور هیچ کس صحبتی از خصوصی کردن اقتصاد نمی کرد. آن وقت یکباره همه این صحبت را پیش کشیدند، دست کم در بالا، در میان رؤسا. درست به این دلیل که «نومنکلاتورا» متوجه شده بود که وقت آن رسیده است که از بحران به نفع خودش استفاده کند و دارایی عمومی را به اموال خصوصی تقسیم کند. به این ترتیب آن‌ها نه فقط جان به در می بردند، بلکه ثروتمند هم می شدند.

هیچ کدام آن‌ها از اصلاحات ساختاری صحبتی نمی کنند. و حال آن که بحران مربوط به ساختار اقتصادی است. یعنی از اولویت‌های سرمایه‌گذاری و غیره. از ایجاد بازاری که به طور عادی عمل کند، از راه به وجود آوردن زمینه‌های رقابت، که آن‌هم مستلزم سرمایه‌گذاری اضافی و ایجاد شرکت‌های رقابت کننده است، هیچ صحبتی در میان نیست. این‌ها نمی‌خواهند این کار را بکنند. آنچه می‌خواهند عبارت است از خصوصی کردن اقتصاد مرکزی و عمودی.

به این ترتیب، تنازع فعلی میان طرفداران اقتصاد خصوصی و طرفداران مالکیت عمومی نیست، بلکه به عبارت دقیق‌تر میان کسانی است که خواهان نظام کنترل عمودی اقتصاد هستند، برای این که خودشان باقی بمانند، و کسانی که می‌خواهند اقتصاد به طور افقی بازسازی بشود تا بهتر بتواند پاسخ نیازهای مردم را بدهد. ما از جانب گروه اخیر طرفدار مالکیت عمومی هستیم، چون این تنها راهی است که مشارکت عمومی را در بازسازی بر پایه دموکراتیک تضمین می‌کند، و تنها راه افقی کردن ساختار اقتصاد است.

ما در عین حال برای افقی کردن ساختارهای حکومتی هم تلاش

می‌کنیم، برای این که حکومت را بیشتر دموکراتیک و پاسخگوی نیازهای مردم کنیم. تابعیت بخش عمومی از سازمان‌های افقی نظارت توده مردم فقط یک پیشنهاد جانشین وضع موجود نیست، بلکه راه بازسازی اقتصاد، راه عوض کردن روند تصمیم‌گیری و به وجود آوردن اولویت‌های تازه سرمایه‌گذاری همین است.

پس از یک طرف همان «نومنکلاتورا»ی قدیم را داریم که در واقع کار را از دست خودش تحویل گرفته است و حالا دارد به نوعی بورژوازی دیوانی (بوروکراتیک) مبدل می‌شود. این‌ها مسلماً به یک قشر «آنترپرنور»^۱ امروزی مبدل نخواهند شد.

ما بورژوازی آنترپرنور به هیچ مقیاسی در این کشور نداریم. به همین دلیل نقشه سرمایه‌داری از لحاظ اقتصادی محکوم به شکست است و به امروزی کردن اقتصاد منجر نمی‌شود. این است که فعلاً مسائل بیشتر برحسب مفاهیم افسانه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر موضعی داریم که می‌شود اسمش را «امروزی کردن (مدرنیزاسیون) دموکراتیک» گذاشت. این از لحاظ جبهه‌چپ یکی از مسائل اساسی است، و جالب این است که همین موضوع باعث می‌شود که جبهه‌چپ نه تنها از لحاظ عقیده بلکه در عمل هم ضد سرمایه‌داری بشود. قدرت دستگاه دیوانی را نمی‌توان شکست، مگر آن که دعاوی تازه این دستگاه را هم مورد اعتراض قرار دهیم.

آینده جبهه‌چپ چگونه است؟

۱ entrepreneur، کسی که به کارهای بازرگانی یا صنعتی اقدام می‌کند و به تأسیس شرکت‌های سودآور می‌پردازد. کلمات «کاسب» یا «کاسبکار» فارسی به دلیل محدود بودن به دکانداری و کسب ناچیز متأسفانه فعلاً این معنی را نمی‌رساند. شاید کلمه «سوداگر» را بتوان به این معنی به کار برد.

منظره آینده از ماه اوت تا حالا بهتر شده است. انحلال حزب کمونیست خلاً عظیمی به جا گذاشته، که حالا گروه‌های چپ مستقل و چپ مخالف از درون خود حزب دارند آن را پر می‌کنند. آن انحلال، همچنین يك احساس فوریت در میان رهبران اتحادیه‌های کارگری به وجود آورده است، دست کم در نواحی صنعتی عمده. مردم می‌ترسند که مبدا اتحادیه‌ها هم مثل حزب ممنوع شوند.

رهبران رسمی و قدیمی اتحادیه‌ها حالا می‌بینند که وعده‌هایی را که به اعضای اتحادیه می‌دهند باید وفا کنند، وگرنه دولت مهر «مانع تغییرات» به پیشانی‌شان می‌زند و نابودشان می‌کند، بدون آن که افراد اتحادیه دستی در دفاع از آن‌ها دریاورند.

اگر دولت اتحادیه‌های فعلی ما را از بین ببرد، ما وقت یا امکان ساختن اتحادیه‌های جدید را نخواهیم داشت. اتحادیه‌ای برای حمایت از کارگر در کار نخواهد بود. به این دلیل عده‌ای نه تنها از حزب سوسیالیست بلکه از کنفدراسیون آنارکو سندیکالیست‌ها هم، که خیلی سعی دارند اتحادیه‌های تازه‌ای بنا کنند، به کمک همان اتحادیه‌های رسمی قدیمی شتافته‌اند. این اتحادیه‌های بی‌دست و پا و بوروکراتیک را چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم، احساس ما این است که این‌ها تنها اتحادیه‌هایی است که داریم، و اگر این‌ها را از دست بدهیم دیگر محلی برای جانشین این‌ها هم باقی نخواهد ماند.

اتحادیه‌ها ناگهان متوجه شده‌اند که باید با حربه سیاسی از خودشان دفاع کنند. این است که باید کوشش کنند نوعی نیروی چپ فراوان، يك حزب چپ سازمان داده‌ای که بتواند از آن‌ها دفاع کند، به وجود بیاورند. در میان رهبران اتحادیه‌ها عده زیادی گرایش رادیکال پیدا کرده‌اند.

رهبران فدراسیون اتحادیه‌های کارگری مسکو و عده‌ای از کنفدراسیون آنارکو سندیکالیست‌ها به حزب سوسیالیست آمدند و خیلی ما

را تشویق کردند که يك «حزب کارگر» جدید تشکیل بدهیم.

مذاکرات وحدت که میان انواع گروه‌های دست‌چپی در جریان بود با این فتح باب از جانب اتحادیه‌های کارگری خیلی رونق پیدا کرد. فعال شدن رهبری اتحادیه‌ها در مسکو و لنینگراد عاملی بود که واقعاً جان تازه‌ای به این مذاکرات وحدت بخشید. ما حالا يك گروه پیشقدم برای این حزب کارگر داریم و جواب زیادی دریافت می‌کنیم، چه از جانب افراد تازه و چه از جانب اعضای سابق حزب کمونیست، که می‌خواهند در جبههٔ چپ باقی بمانند. این کار دارد خوب پیش می‌رود و به صورت جانشین تازه‌ای برای سیاست نئولیبرال یلتسین و همکارانش در می‌آید.

جالب اینجا است که عدهٔ زیادی از روشنفکران که سخت به حزب سوسیالیست بدگمان بودند شروع کرده‌اند که از ما حمایت کنند. این‌ها حزب کارگر را به عنوان وزنه‌ای در مقابل تشكيل يك دیکتاتوری جدید در نظر می‌گیرند. در این کشور روشنفکران برگزیده سخت ارتجاعی هستند، ولی در میان جامعهٔ روشنفکری دست‌چپ مسلماً تغییری در جریان است.

ناپدید شدن حزب کمونیست ما را از يك مسألهٔ بزرگ فارغ کرده است. تا وقتی که این حزب باقی بود، مردم می‌توانستند از خطر حکومت توتالیتر صحبت کنند. حالا این خطر رفع شده، و تنها خطر استبداد از جانب راست وجود دارد. هر چه حزب در حافظهٔ مردم دورتر می‌شود و دولت بیشتر سعی کند برای مقاصد خودش هیستری ضد کمونیستی به وجود بیاورد، این تاکتیک کمتر به نتیجه می‌رسد.

روشنفکران بزرگ‌ترین مبلغان اندیشه‌های غربی و نظام سرمایه‌داری بوده‌اند. عبارت مورد علاقهٔ آن‌ها «جامعهٔ نورمال و متمدن» بود. شاید از برعکس بودن کار روزگار باشد که آن میلیون‌ها نفر مردم درس‌خوانده‌ای که در شبکهٔ بنگاه‌ها و

مؤسسات دولتی کار می کنند همان کسانی بودند که خواب اقتصاد بازار را می دیدند. ولی حالا بسیاری از آن مؤسسات تعطیل شده اند و می شوند و عده زیادی از روشنفکران موقعیت ممتازشان را از دست می دهند، و این به هیچ وجه آن چیزی نیست که انتظارش را داشتند. آیا همین است این که می گویند انقلاب فرزندان خودش را می خورد؟

ما ضرب المثلی داریم که می گوید «جامعه متمدن» شعار مردمان وحشی است. ولی از شوخی گذشته، اجازه بدهید بگوییم که بازگشت هم دارد درست مثل انقلاب فرزندان خودش را می خورد.

پس آن امیدهای بزرگی که پس از شکست کودتا به وجود آمد واهی بود؟

من اخیراً مقاله ای در نشریه امریکایی «نیشن» (Nation) منتشر کردم که در توصیف رژیم جدید و نتایج آن خیلی بدبینانه بود. بعضی از دوستان در جبهه چپ غرب نامه هایی در انتقاد از آن مقاله به من نوشتند و گفتند «بله، خوب شد که انقلاب سیاسی پیش آمد، خوب شد که رژیم استالینی از بین رفت.»

ولی مطلب من این است که رژیم استالینی از بین نرفته است. البته نمای ایدئولوژیک آن عوض شده و مبنای مالکیت آن هم چیز دیگری است، ولی از بسیاری جهات جنبه استالینی حکومت شدیدتر شده است، و درست همان عناصر استالینی رژیم است که محفوظ مانده. این بیشتر به تطور طبیعی (اولوسیون) رژیم شباهت دارد تا به انقلاب (رولوسیون).

همچنین از من می‌پرسیدند «چرا این قدر ناراحتی؟ در اتحاد شوروی سوسیالیسمی وجود نداشت؛ غصه از دست رفتن را چرا می‌خوری؟»

درست است، آنچه ما داشتیم سوسیالیسم نبود. ولی بعضی از عناصر سوسیالیسم در آن بود. همان‌طور که گمان می‌کنم مثلاً در سوئد و در کانادا هم هست. با این رژیم جدید، درست همین عناصر است که باید از میان بروند، نه عناصر سرکوبگری و استثمار و ستم اجتماعی و زورگویی سیاسی.

امروز عناصر سوسیالیسم مورد حمله قرار دارند. یعنی اندیشه‌هایی که از این کشور به تمام جهان سرایت کرده است و حالا در همین جا دارد تخریب می‌شود: چیزهایی مثل آموزش رایگان، بهداشت رایگان، حقوق و امکانات واقعی برای زنان، و تمام نظام تضمین‌های اجتماعی.

بنابراین شما هر نظری درباره ماهیت طبقاتی این رژیم جدید داشته باشید، از لحاظ عینی ما با يك وضع خیلی واپسگرا رو به رو هستیم. ولی در عین حال این وضع زمینه را برای مبارزات تازه‌ای فراهم می‌کند، که ضرورتاً با دفاع از آن تضمین‌های اجتماعی در حال زوال شروع می‌شود.

این کار چگونه ممکن است، در حالی که هر چیزی که جنبه «سوسیالیستی» دارد در این کشور از اعتبار افتاده است؟

مبارزه جبهه چپ فقط دفاع از نظام قدیم تضمین‌های اجتماعی نیست، بلکه بازگرداندن آن‌ها است، به يك صورت تازه. ما باید برای يك نظام منصفانه‌تر و دموکراتیک‌تر تضمین‌های اجتماعی کار کنیم. آن وقت انسان متوجه می‌شود که داشتن يك نظام بهتر تضمین‌های اجتماعی امکان ندارد، مگر با داشتن يك بخش عمومی که

زیر نظارت اجتماعی باشد. بدون داشتن مقدار زیادی اموال عمومی، بدون داشتن منابع بزرگ درآمد عمومی مستقل از مالیات، این کار میسر نمی‌شود. بنابراین می‌بینید که نوعی برنامه‌ریزی باید به جامعه برگردد. اقتصاد باید جهت دموکراتیک پیدا کند، نه بوروکراتیک.

ما باید برنامه‌ریزی دموکراتیک و اموال عمومی را به جامعه برگردانیم، همراه با مشارکت مردم در امر تصمیم‌گیری در بخش عمومی، یعنی خودگردانی. کارگران هرگز به پیروزی بخش عمومی در جلوگیری از فشار خصوصی کردن صنایع و مؤسسات علاقه‌مند نمی‌شوند، مگر این که ببینند بخش عمومی نه تنها اشتغال را تضمین می‌کند - که بهتر از بخش خصوصی از عهده این کار برمی‌آید - بلکه دسترسی به امر تصمیم‌گیری را هم تضمین می‌کند. این کاری است که از عهده بخش خصوصی ساخته نیست و بخش عمومی باید بکند. بخش خصوصی هرگز نمی‌تواند به کارگران امکان بدهد که مشاغلشان را برای خودشان حفظ کنند، و این تفاوت خیلی مهم است.

به نظر شما اهمیت کلی آنچه در چند ماه اخیر در اینجا روی داده است در چیست؟

فرد جامعه شوروی خیلی داناتر شده است. ما تجربه مدیریت دیوانی (بوروکراتیک) را از سر گذرانده‌ایم، اقتصاد کینز را یاد گرفته‌ایم، نظریه خودگردانی را پرووانده‌ایم، سوسیالیسم بازار را دیده‌ایم، به اضافه انواع و اقسام استراتژی‌های اقتصادی را. به این معنی، افراد جبهه چپ امروز به شعارهای ساده با تردید خیلی بیشتری نگاه می‌کنند - شعارهایی که هفتادسال پیش مردم را سخت به شور و شوق می‌آوردند. مردم پخته‌تر و عملی‌تر و شاید هم رندتر شده‌اند. از طرف دیگر، جبهه چپ

بیشتر به دموکراسی تعلق خاطر پیدا کرده است - نه تنها به عنوان چیزی که داشتش خوب است، بلکه به عنوان شرط لازم هر نوع رشد و پیشرفتی. این با روش چپ انقلابی قدیم در این کشور خیلی فرق می‌کند.

به نظر من تراژدی چپ تندرو در مغرب‌زمین این بود که به جای دیدن اشکالات سنت بلشویکی، یعنی همان چیزی که باعث شکست انقلاب روسیه شد، این جبهه کوشید از چپ انقلابی روسیه سرمشق بگیرد. به این معنی، جبهه چپ در سراسر جهان حالا باید بهای تأیید غیر انتقادی و پرستش سنت انقلابی روسیه را بپردازد.

از طرف دیگر، ضرورت عینی وجود دارد که يك جبهه چپ غیر از آنچه از سوسیال دموکراسی بر می‌آید داشته باشیم. سوسیال دموکراسی هم ته کشیده است؛ خود سرمایه‌داری هم ته کشیده است و از يك لحاظ، تجربه روسیه و اروپای شرقی يك بار دیگر نشان می‌دهد که سرمایه‌داری هیچ چیز تازه یا کارآمدی ندارد. که عنوان کند. نشان می‌دهد که سرمایه‌داری تا چه حد تمام شده است. نیاز به جانشین آن آشکار است.^۱

نشانه‌های اختصاری

نوگ پ او	=	اداره متحد سیاسی دولتی
است نو	=	شورای کار و دفاع
اس ار	=	سوسیال رولوسیونر
اوچراسهرد	=	بخش حسابداری و توزیع
ای ک ای	=	کمیته اجرائی بین الملل کمونیستی
ج ش س فر	=	جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه
چکا	=	کمپسیون فوق العاده
رابکین	=	بازرسی کارگران و دهقانان
ساونارخوز	=	شورای اقتصاد ملی
ساونارکوم	=	شورای کمیساریای خلق
ک ام	=	کمیته اجرائی مرکزی
ک ام س ر	=	کمیته اجرائی مرکزی سراسری روسیه
کمینترن	=	انترناسیونال کمونیستی
گ پ نو	=	اداره سیانسی دولتی
نارکومفین	=	کمیساریای خلق در امور مالی
نارکومناکس	=	کمیساریای خلق در امور ملیت ها
نارکومیندل	=	کمیساریای خلق در امور خارجه
نپ	=	سیاست اقتصادی نو
وستخا	=	شورای عالی اقتصاد ملی
وک پ (ب)	=	حزب کمونیست (بلشویک) سراسری
ویکژل	=	کمیته اجرائی اتحادیه کارگران راه آهن سراسر روسیه

نشانه‌های اختصاری به انگلیسی

Cheka	=	Chrezvychainaya Komissiya (Extraordinary Commission)
Comintern	=	Kommunisticheskii Internatsional (Communist International)
GPU	=	Gosudarstvennoe Politicheskoe Upravlenie (State Political Administration)
IKKI	=	Ispolnitel'nyi Komitet Kommunisticheskogo Internatsionala (Executive Committee of the Communist International)
Narkomfin	=	Narodnyi Komissariat Finansov (People's Commissariat of Finance)
Narkomindel	=	Narodnyi Komissariat Inostrannykh Del (People's Commissariat of Foreign Affairs)
Narkomnats	=	Narodnyi Komissariat po Delam Natsional'nostei (People's Commissariat of Nationalities)
NEP	=	Novaya Ekonomicheskaya Politika (New Economic Policy)
OGPU	=	Ob''edinennoe Gosudarstvennoe Politicheskoe Upravlenie (Unified State Political Administration)
Rabkrin or RKI	=	Rabochaya i Krest'yanskaya Inspektsiya (Workers' and Peasants' Inspection)
RSFSR	=	Rossiiskaya Sotsialisticheskaya Federativnaya Sovetskaya Respublika (Russian Socialist Federal Soviet Republic)
Sovnarkhoz	=	Sovet Narodnogo Khozyaistva (Council of National Economy)

Sovmarkom	=	Sovet Narodnykh Komissarov (Council of People's Commissars)
SR	=	Sotsial-Revolyutsioner (Social-Revolutionary)
STO	=	Sovet Truda i Oborony (Council of Labour and Defence)
TsIK	=	Tsentral'nyi Ispolnitel'nyi Komitet (Central Executive Committee)
Uchraspred	=	Uchet i Raspredelenie (Account and Distribution Section)
Vesenkha	=	Vysshiy Sovet Narodnogo Khozyaistva (Supreme Council of National Economy)
Vikzhel	=	Vserossiiskii Ispolnitel'nyi Komitet Soyuza Zheleznodorozhnikov (All-Russian Executive Committee of Union of Railwaymen)
VKP(B)	=	Vsesoyuznaya Kommunisticheskaya Partiya (Bol'shevikov) (All-Union Communist Party (Bolsheviks))
VTsIK	=	Vserossiiskii (Vsesoyuznyi) Tsentral'nyi Ispolnitel'nyi Komitet (All-Russian (All-Union) Central Executive Committee)

دیباچه

بر همه کس آشکار است که نوشتن تاریخ روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کاری اشد تنه‌ورآمیز و کسانی که اصولاً دقت زدن به چنین کاری را نمی‌بخشایند بر خطاهای اجرایی آن نیز چشم خواهند پوشید. تاریخ روسیه شوروی به قلم فردی انگلیسی که ده زمینه روشنی دارد و نه سابقه مارکسیستی، شاید به‌ویژه مغایرت‌آمیز به نظر بیاید اما پنهان و آشکار بودن شکافی که باید پر شود قوایدی هم دارد. کتاب‌هایی که در انگلستان یا در ایالات متحده درباره اروپای غربی یا مرکزی نوشته می‌شوند غالباً این عیب را دارند که به‌طور ناخشیار بنا را بر این می‌گذارند که مثلاً سیاست‌ها و تمایزهای فئودالستان یا ایتالیان یا آلمان‌ها را می‌توان در پرتو مشابیهات انگلیسی یا امریکایی آن‌ها شناخت. هیچ آدم عاقلی روسیه زمان لنین و تروتسکی و استالین را با گوی که از انگلستان، ژرمن، مکزیک و آلمان و بلژیک و چین یا امریکای زمان ویلسون و هور و فرانکلین روزولت به عاریت گرفته باشد اندازه‌گیری می‌کند. نویسنده تاریخ روسیه شوروی در هر مرحله‌ای از کارش بیش از اندازه معمول بر این نکته آگاه است که بر هر مورخ جدی دو وظیفه دشوار فرض می‌شود: یعنی باید شناخت عمیق جهان بینی بازیکران صحنه خود را با دریافت معنی و ارزش کلی عملی که در صحنه روی می‌دهد همراه سازد و هدف من عبارت بوده است از نوشتن تاریخ نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از انقلاب به رویدادهای آن (این رویدادهای بشماره گسان ثبت کرده‌اند) با در نظر داشتن این فرض، فصول مقدماتی سارازنی را تصور می‌کردم که در آن می‌بایست ساختمان جامعه شوروی را پیش از بیرون رفتن لنین از صحنه در بهار ۱۹۲۳ تحلیل کنم - یعنی لحظه‌ای که کمابیش پایه بنیان‌گذاری اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی مقارن است اما پیش از آن روشنی معلوم شد که این چارچوب از لحاظ عظمت دیتاورد لنین و تأثیر آن بر دوران آینده سخت نارسا است؛ این بود که آن فصل

به سرعت از نو نوشته شد و جای خود را به مجلد جداگانه‌ای داد، و در جریان نوشتن به صورت کتاب بزرگی تحت عنوان «انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷» درآمد، که سه مجلد را در بر می‌گیرد و مجلد اول از سه بخش اول تا سوم تشکیل می‌شود.^۱

«انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷» هرچند برای خود کتاب کاملی است، اما در عین حال تا حدی نیز مقدمه‌ای است بر يك اثر بزرگ‌تر. ادعای این تاریخ آن نیست که رویدادهای دوره مورد بحث خود را تمام و کمال ثبت کند، بلکه غرض تحلیل آن رویدادهایی است که خطوط اصلی تحولات بعدی را شکل دادند. برای مثال، خواننده جریان جنگ داخلی را گام به گام دنبال نخواهد کرد، هرچند من در بسیاری مواقع به بحث درباره مسیر جنگ و پیامدهای آن پرداخته‌ام - به ویژه در بخش سوم مجلد حاضر، و در بخش پنجم نیز، بارها به این نکات خواهم پرداخت. از طرف دیگر، من با جرئت تمام نخستین فصل‌های کتاب را به رویدادها و جدل‌های پیش از ۱۹۱۷ اختصاص داده‌ام، زیرا اگرچه ممکن است پیامدهای فوری آن‌ها ناچیز به نظر آیند، اما این رویدادها و جدل‌ها در مراحل بعدی تاریخ انقلاب نقش مهمی بازی کردند. کتاب‌های «ده روزی که جهان را تکان داد» (۱۹۱۹) اثر جان رید، و «مخاطرات من از انقلاب روسیه» (۱۹۲۱) اثر فیلیپ پرایس تصویرهای زنده‌ای از خود انقلاب در بر دارند؛ و کسانی که در جست‌وجوی روایت کاملی از دوره جنگ داخلی به زبان انگلیسی باشند مطلوب خود را در دو مجلد «تاریخ انقلاب روسیه، ۱۹۲۱-۱۹۱۷» (۱۹۳۵) نوشته دلیو. اچ. چمبرلین خواهند یافت.

نوشتن تاریخ معاصر مخاطراتی دارد. ولی من هرگز متقاعد نشده‌ام که این مخاطرات از آنچه بر سر راه نویسنده تاریخ گذشته‌های دورتر هست بزرگ‌تر خواهد بود؛ زیرا گذشت زمان ابعاد شواهد و قرائن را با روند گزینش و سایش، خورند دست ما می‌سازد، و این روند به هیچ‌روی بقای انساب را ضمانت نمی‌کند. اعتقاد عمومی بر این است که نویسنده

۱. مجلد دوم شامل بخش چهارم («نظام اقتصادی») و مجلد سوم شامل بخش پنجم («روسیه شوروی و جهان») در سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ انتشار یافت. دومین قسمت این تاریخ زیر عنوان «فطرت ۱۹۲۳-۲۴» در سال ۱۹۵۴ منتشر شد. سومین قسمت با عنوان «سوسیالیسم در يك کشور ۱۹۲۴-۲۶» در سه مجلد در سال‌های ۱۹۵۸، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۴ انتشار یافت.

تاریخ روسیه شوروی با دشواری‌های خاصی رو به رو است که از کمیود یا کیفیت نامطمئن مآخذ کار ناشی می‌شوند. هرگونه توجیهی برای این اعتقاد در دوره پس از ۱۹۲۸ وجود داشته باشد، در مورد دوره مورد بحث ما این اعتقاد هیچ پایه‌ای ندارد، زیرا که مواد و مصالح تاریخ این دوره فراوان است و لحن آن‌ها نیز، چه از لحاظ توصیف واقعیات و چه از لحاظ بیان عقاید، از حد عادی صریح‌تر است. مقامات شوروی در حال حاضر این سیاست نادرست را در پیش دارند که محققان و مؤسسات غیرکمونیزست علاقه‌مند به تاریخ شوروی را برای رفتن به اتحاد شوروی و کار کردن در کتابخانه‌های آن‌جا تشویق نمی‌کنند؛ به این سبب من ناچار شده‌ام غالباً از کتابخانه‌های کشورهای دیگر استفاده کنم. از آن میان، غنی‌ترین کتابخانه از آن ایالات متحده است. به این دلیل من عمیقاً به مؤسسه تحقیق پیشرفته در پرینستون و دانشگاه کلمبیا و دانشگاه استانفورد مدیونم، که اسباب سفر مرا در ۱۹۴۸ به ایالات متحده و گردش در آن کشور فراهم ساختند. کتابخانه‌های دانشگاه‌های کلمبیا و هاروارد و استانفورد، و نیز کتابخانه عمومی نیویورک و کتابخانه کنگره، همه از حیث مواد مربوط به شوروی غنی هستند؛ من به کتابداران و کارکنان همه این مؤسسات مدیونم، که در کار تحقیق به من یاری کردند. اما قسمت اعظم کار من در انگلستان انجام گرفته است؛ و هرچند هنوز بسیار مانده است تا اسباب کار تحقیق درباره شوروی در دانشگاه‌های بزرگت به حد کفایت برسد، ولی من در بهره‌مند شدن از یساری بی‌دریغ دوستان بسیار بختیار بوده‌ام، و گوناگونی نظریات آن‌ها غالباً در روشن شدن نظر خود من مؤثر بوده است. آقای آیزاک دویچر تمام دستنویس مرا خوانده و مرا از دانش و اندرز پخته خود در موارد بی‌شماری از واقعیات و تعبیرات بهره‌مند ساخته است؛ آقای ای روتستاین، دانشیار دانشکده مطالعات اسلاوی و اروپای مرکزی دانشگاه لندن، چند فصل از کتاب را خوانده و نقد و نظر باارزش ارائه کرده است؛ دکتر آر شلسینجر، عضو دپارتمان بررسی نهادهای اجتماعی و اقتصادی اتحاد شوروی در دانشگاه گلاسگو، همین‌کار را در مورد فصل و حاشیه مربوط به نظریه بلشویکی خودمختاری انجام داده است؛ آقای راخمیلوویچ نیز در مورد دو فصل مربوط به تاریخ آغاز فعالیت حزب همین لطف را کرده است؛ خانم جین دگرا نمونه چاپی تمام مجلد حاضر را خواند و اصلاحات فراوانی را در صورت و معنی پیشنهاد کرد؛ دکتر ایلینا نویشتات، معاون

پیشین کتابخانه دانشکده اقتصاد لندن و دانشیار کنونی یونیورسیتی کالج لیستر در استفاده از منابع فراوان کتابخانه راهنمای گران قدری بود و در مسائل پژوهشی یاری بسیار رساند؛ آقای جی سی دبلیو هورن عضو مؤزه بریتانیا و آقای لونسون کتابدار دانشکده تحقیقات اسلاوی و کارمندان کتابخانه مؤسسه سلطنتی امور بین الملل، در جست و جوی بی پایان من برای کتاب مرا با ادب و بی دریغ یاری کرده اند؛ من می دانم که از همه این ها دینی به گردن دارم که از عهده ادای آن در این دیباچه بر نمی آیم. شاید در این مورد کمتر از معمول ضرورت داشته باشد که به رسم متداول اضافه کنم که هیچ کدام از کسانی که از کمک و نظرشان بهره مند شده ام مسؤول اشتباهات یا اعتقادات من نیستند؛ احتمال نمی رود که هیچ کدام آن ها با همه آنچه من نوشته ام موافق باشند. با این حال سپاس من از آن ها ژرف و صمیمانه است. همچنین میل دارم با اغتنام این فرصت از ناشران خود تشکر کنم که باعث شدند من بتوانم این راه دور و دراز را در پیش بگیرم.

تذکر چند نکته فنی باقی می ماند. دو مشکل دائمی نویسندگان تاریخ روسیه عبارت اند از تقویم و روش ضبط اعلام. رویدادهای روسیه پیش از ۲۵ اکتبر/۷ نوامبر ۱۹۱۷ این جا برحسب تقویم ژولینی که در آن زمان جاری بوده است ضبط شده اند؛ رویدادهای بیرون از روسیه برحسب تقویم غربی آمده اند. هر جا در آمیختن این دو تقویم محتمل به نظر می رسید تذکر داده ام که کدام تقویم را به کار برده ام. رویدادهای درون روسیه میان ۲۵ اکتبر/۷ نوامبر ۱۹۱۷، و ۱۴/۱ فوریه ۱۹۱۸ (که روسیه تقویم غربی را پذیرفت) به هر دو شیوه ضبط شده اند. رویدادهای پس از ۱۴/۱ فوریه ۱۹۱۸ برحسب تقویم غربی ضبط شده اند...

کتابنامه ای از مآخذ «انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷» در پایان مجلد سوم خواهد آمد. در ضمن، امیدوارم که حواشی کتاب خوانندگان را به اندازه کفایت راهنمایی کنند. از آلبار مارکس و انگلس در زبان اصلی آن ها چاپ واحد و کاملی وجود ندارد. از چاپی که قرار است تحت عنوان *Historisch-Kritische Gesamtausgabe* زیر نظر «مؤسسه مارکس انگلس لنین» منتشر شود تاکنون فقط هفت مجلد از بخش اول

۲. دنباله این پاراگراف مربوط به نحوه ضبط اعلام روسی به خط لاتینی است که نقل آن در ترجمه فارسی بی مورد است...م.

(نوشته‌های قدیم) و چهار مجلد از بخش سوم (نامه‌های مارکس و انگلس به یکدیگر) منتشر شده است: از این آثار هرچا میسر بوده استفاده کرده‌ام. در جاهای دیگر ترجمه روسی تقریباً کاملی را که همان «مؤسسه مارکس انگلس لنین» انتشار داده است به‌کار برده‌ام. در مورد آثار لنین از ویرایش دوم (که ویرایش سوم نیز تجدیدچاپ همان است) استفاده کرده‌ام، نه از ویرایش چهارم که هنوز تمام نیست و فاقد تقریباً همه یادداشت‌های کامل و آگاه‌سازنده است. از آثار استالین، دوازده مجلد نخستین (از شانزده مجلدی که قرار است انتشار یابد) هنگام چاپ مجلد حاضر در دسترس بود. مجموعه آثار تروتسکی که میان سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ در مسکو در دست انتشار بود به‌طور کامل منتشر نشد؛ ولی من از این ویرایش در مورد آثاری که در آن آمده است استفاده کرده‌ام. سخنان لنین و استالین در کنگره‌های حزبی یا شوراها و غیره، قاعدتاً از مجموعه آثار آن‌ها نقل شده است نه از اسناد رسمی کنگره‌ها و غیره، که پژوهشگر عادی کمتر به آن‌ها دسترسی دارد. در مواردی که متن این سخنان را با اسناد آن‌ها مطابقت کرده‌ام، متون مجموعه آثار اطمینان‌بخش بوده‌اند. به‌واسطه کامل‌نبودن (و گاه نیز ناخوانا بودن) مجموعه‌های روزنامه‌های روسی در انگلستان، در پاره‌ای موارد ناچار شده‌ام از مآخذ دست دوم مطالب این روزنامه‌ها را بدون مطابقت با اصل نقل کنم. به‌جز در مورد مجموعه آثار مازکس، انگلس، لنین، و استالین، تاریخ انتشار کتاب مآخذ را نقل کرده‌ام. محل انتشار فقط در مواردی که احتمال ابهام می‌رفته نقل شده است؛ در مورد آثار انگلیسی فرض بر این است که در لندن منتشر شده‌اند، وگرنه محل انتشار قید شده است، مگر وقتی که ماهیت اثر (مثلاً نشریه رسمی «روابط خارجی ایالات متحده») قید محل انتشار را غیرلازم می‌سازد. عادت به‌کاربردن شکل کوتاه‌شده نام مؤسسات (مانند «کمینترن») راحت‌تر از آن بود که ترك شود؛ اما همیشه در نخستین برخورد نام کامل مؤسسه را آورده‌ام، و صورت کاملی نیز از نام‌های ملخص در پایان کتاب داده شده است.

ای اچ کار

۲۰ آوریل ۱۹۵۰

بخش اول

مرد انقلابی و ابزار کارش

مبانی بلشویسم

آنچه بعدها «حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)» و سپس «حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها)» نامیده شد. سابقه‌اش به کنگره کوچکی می‌رسد که از ۹ نفر تشکیل می‌شد و در ماه مارس ۱۸۹۸ در شهر مینسک اجلاس کرد و حزبی به نام «حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه»^۱ را بنا نهاد. آن ۹ نفر نمایندگی سازمان‌های محلی پترزبورگ، مسکو، کیف، و اکاترینوسلاو، و سازمان یهودی «اتحادیه کل کارگران در روسیه و لهستان» را - که معمولاً «بوتند» نامیده می‌شد - برعهده داشتند. کنگره سه روز طول کشید - از اول تا سوم مارس ۱۸۹۸. کمیته مرکزی حزب منصوب شد و تصمیم گرفته شد که یک نشریه (ارگان) حزبی نیز منتشر شود. اما پیش از آن که کار دیگری انجام گیرد، پلیس همه شرکت‌کنندگان اصلی را بازداشت کرد، چنان‌که در حقیقت از این تلاش نخستین هیچ اثری برجا نماند، مگر یک نام مشترک که چند کمیته و سازمان محلی در آن با هم سهیم بودند، و به‌جز این نام هیچ وجه اشتراک یا ارتباط دیگری با هم نداشتند. هیچ‌کدام از آن ۹ تن نماینده کنگره مینسک در تاریخ بعدی حزب نقش مهمی بازی نکردند. آنچه پس از تفرقه کنگره به نام «بیانیه حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه» منتشر شد نوشته یک روشنفکر مارکسیست به نام پتر استرووه بود. این بیانیه مهم‌ترین میراث کنگره برای نسل‌های بعد شد.

۱ نه «روسکایا»، بلکه «روسیسکایا». مدلول واژه اخیر سرزمین قوم روس نیست بلکه سراسر قلمرو امپراتوری روسیه است.

بیانیه پس از اشاره به «طوفان حیات بخش انقلاب ۱۸۴۸» که پنجاه سال پیش تر بر صحنه اروپا وزیده بود، می گفت که طبقه کارگر روسیه به کلی فاقد آن چیزی است که «رفقای خارجی اش در صلح و آزادی از آن برخوردارند - سهمی در اداره امور دولت، آزادی زبان و قلم، آزادی سازمان و تجمع». این ها در مبارزه «برای آزادی نهایی، برضد مالکیت خصوصی، برای سوسیالیسم» ابزارهای ضروری هستند. در غرب، بورژوازی این آزادی ها را به دست آورده است. در روسیه اوضاع فرق می کند:

در اروپا هرچه به طرف شرق برویم بورژوازی به معنای سیاسی کلمه ضعیف تر و پست تر و زیون تر می شود، و وظایف فرهنگی و سیاسی که بر عهده پرولتاریا می افتد سنگین تر می گردد. طبقه کارگر روسیه باید بار تسخیر آزادی سیاسی را بر دوش توانای خود بکشد، و خواهد کشید. این گام اساسی است، اما فقط گام نخستین است، در راه انجام دادن رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا، و پی ریزی يك نظام اجتماعی که در آن استثمار انسان از انسان محلی نداشته باشد.^۲

بدین ترتیب سند مورد بحث صراحتاً دو مرحله انقلاب را می پذیرد - انقلاب بورژوادموکراتیک و انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی، که درست پنجاه سال پیش در «مانیفست کمونیستی» طرح شده بود. امتیاز بزرگ بیانیه آن بود که برای نخستین بار به مشکل اساسی انقلاب روسیه اشاره می کرد - ناتوانی بورژوازی روسیه در انجام دادن انقلاب خویش و نتیجتاً بسط یافتن نقش پرولتاریای روسیه و بر عهده گرفتن زهبری در انقلاب بورژوادموکراتیک. انتقاد عمده ای که بعدها از این بیانیه شد این بود که اشاره ای به دیکتاتوری پرولتاریا نمی کند، یا از وسیله ای که پرولتاریا باید رسالت خود را با آن انجام دهد نامی نمی برد. این بیانیه بیشتر به نام يك بحث نظری باقی ماند تا برنامه عملی.

کنگره مینسک نخستین تلاش هماهنگی بود که برای تشکیل يك حزب

مارکسیستی در خاک روسیه صورت گرفت. در سی سال گذشته انقلابیان برجسته روسیه همه «نارودنیک» بودند که اسم عامی است برای چندین گروه انقلابی که به نظریه انقلاب دهقانی و به ترور کردن افراد هیأت حاکمه اعتقاد داشتند. در پایان دهه ۱۸۷۰ انقلابی جوانی به نام پلخانوف بر سر مسئله ترور فردی با نارودنیک‌ها اختلاف پیدا کرد و از آن‌ها برید. پلخانوف گفت که ترور فردی کار بیپوده‌ای است و به خارج گریخت و مارکسیست شد و در ۱۸۸۲ در سویس یک گروه مارکسیست روسی تأسیس کرد و نامش را «آزادی کار» گذاشت. در پانزده سال بعد، پلخانوف و همکارانش، که اکسلرود و ورا زاسولویچ فعال‌ترین آن‌ها بودند، جنگ قلمی پیگیری را با نارودنیک‌ها ادامه دادند و این نظر مارکسیستی را در مورد روسیه به کار بستند که انقلاب فقط از طریق رشد سرمایه‌داری و به عنوان دشتاورد پرولتاریای صنعتی می‌تواند روی دهد. توسعه سریع صنعت و زندگی کارخانه‌ای در روسیه این سال‌ها و آغاز شدن اعتصاب‌های صنعتی، به برنامه‌ای که در ابتدا شاید غیرواقع‌بینانه می‌نمود جان تازه‌ای بخشید. در دهه ۱۸۹۰ گروه‌های مارکسیستی بسیار کوچکی در زندگی روسیه پدیدار شدند، و سال ۱۸۹۵ شاهد تشکیل «سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» در شهر پترزبورگ بود. در میان اعضای سازمان یکی از شاگردان جوان و پرشور پلخانوف دیده می‌شد، به نام ولادیمیر ایلیچ اولیانوف.

ولادیمیر اولیانوف در ۱۸۷۰ در شهر سیمبیرسک (که سال‌ها بعد نامش را به اولیانوفسک تغییر دادند) در خانواده یک کارمند دولت به دنیا آمده بود. نسل جوان این خانواده خیلی زود سنت انقلابی را جذب کرد. هنگامی که ولادیمیر هفده ساله بود، برادر بزرگش، الکساندر، به جرم دست داشتن در نقشه قتل تزار الکساندر سوم اعدام شد. ولادیمیر اولیانوف در دانشگاه کازان تحصیل کرد و همان‌جا بود که مسلک مارکسیسم را پذیرفت و سرانجام به مناسبت فعالیت انقلابی از دانشگاه اخراج شد. در اوایل دهه ۱۸۹۰ اولیانوف به پترزبورگ آمد تا به وکالت دادگستری بپردازد و مطالعات مارکسیستی خود را تکمیل کند. نخستین نوشته‌های او ادامه جدال قلمی پلخانوف است با نارودنیک‌ها، و در زمستان ۱۸۹۴-۵ این جوان برای محفلی از دوستان خود اثر تازه پلخانوف را که «در باره

مسأله تکوین نظریه مونیستی تاریخ^۲ نام داشت شرح و توضیح می‌داد. در تابستان ۱۸۹۵ اولیانوف جوان در سویس به دیدن استاد رفت، و چون به پترزبورگ بازگشت به «سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» پیوست. اما این سازمان تنها به مسائل نظری علاقه‌مند بود. اولیانوف نیز، مانند سایر اعضای سازمان، به پخش کردن نوشته‌های انقلابی میان کارگران کارخانه‌ها پرداخت. این کار باعث شد که در ۱۸۹۵ او را بازداشت کردند و چند ماهی به زندان انداختند، و سرانجام به سیبری تبعید کردند - هرچند به علت شل بودن مقررات پلیس این محکومیت مانع کار نویسندگی او نشد. هنگام تبعید در سیبری، ذهن اولیانوف سرگرم کشیدن نقشه تشکیلات حزبی بود و مرکز این نقشه نیز عبارت بود از ایجاد یک روزنامه حزبی که می‌بایست در خارج منتشر شود و از راه قاچاق به روسیه برسد. اولیانوف این نقشه را با چند تن در میان گذاشت: با نادژدا کروپسکایا، که با او همدست بود و سپسی همسر او شد؛ با یک سوسیال‌دموکرات دیگر به نام کریژیشانوفسکی، که در تبعید همخانه او بود؛ و با پوترسوف و مارتوف، که به‌جای دیگری در سیبری تبعید شده بودند.^۳ اولیانوف و پوترسوف و مارتوف پس از آزاد شدن از سیبری در آغاز سال ۱۹۰۰ چون سخت تهی‌دست بودند نخست پولی فراهم کردند و سپس برای جلب همکاری پلخانوف به ژنو رفتند. توافق به‌زودی حاصل شد. یک نشریه هفتگی به نام «ایسکرا» («اخگر») برای توده مردم و یک مجله نظری وزین به نام «زاریا» («سحر») زیر نظر یک شورای شش نفره تأسیس شد - پلخانوف، اکسلرود، و زامولیچ، که نمایندگان گروه «آزادی کار» بودند، همراه با اولیانوف و پوترسوف و مارتوف.

نخستین شماره «ایسکرا» به تاریخ اول دسامبر ۱۹۰۰ در شهر اشتوتگارت از چاپ درآمد،^۴ و نخستین شماره «زاریا» در اول آوریل

۳. این عنوان ناهنجار برای آن بر کتاب نهاده شده بود که سانسورگران به مطالب آن بدگمان نشوند؛ زیرا که این کتاب در خود روسیه و با موافقت اداره سانسور منتشر شد. نویسنده نیز هویت خود را زیر نام مستعار بلتوف پنهان ساخته بود.

4. N. K. Krupskaya, *Memories of Lenin* [i] (Engl. transl. 1930), p. 39.

۵. شماره‌های بعدی تا دسامبر ۱۹۰۴ در مونیخ چاپ می‌شد ولی از آن پس محل انتشار به ژنو انتقال یافت.

۱۹۰۱. اسم و آوازۀ پلخانوف به عنوان شیخ مارکسیست های روسیه او را، هم در نظر خودش و هم در نظر دیگران، همچون گرداننده نایبۀ این نشریات جلوه گر می ساخت. آن سه تن نماینده گروه «آزادی کار» تنها کسانی بودند که نامشان با عنوان همکاران آینده، در اعلامیۀ انتشار «ایسکرا» ذکر شده بود، و این اعلامیه گویا بر پایۀ پیش نویسی که اولیانوف در روسیه طرح کرده بود نوشته شد،^۶ و باز همان مه نام - پلخانوف، اکسلرود، زاسولیهچ - نیز به تنهایی روی صفحۀ عنوان مجله «زاریا» چاپ شد، سه نویسنده جوان دیگر هنوز گمنام بودند و اسم و آوازۀ خود را می بایست بعدها به دست آورند. اولیانوف، که در میان آن ها از همه پرکارتر بود، نخستین آثار خود را با امضاهای مستعار «ایلین» و «تولین» چاپ کرده بود؛ از زمانی هم که از روسیه بیرون آمده بود هویت حقیقی اش را زیر نام های «پطروف» و «فرای» پنهان می ساخت. در مقالۀ ای که در شماره دسامبر ۱۹۰۱ چاپ شد نخستین بار امضای «لنین» به کار رفته است. انتشار این امضا معنای خاصی دارد؛ زیرا در همین روزها بود که لنین به مناسبت فعالیت و روشنی اندیشه هایش یک سر و گردن از همکاران دیگرش بلندتر دیده می شد. فقط او بود که دقیقاً می دانست چه می خواهد: یعنی تثبیت بدنه معینی از معتقدات انقلابی و تأسیس یک حزب انقلابی. از این دو هدف، هدف نخستین، علاوه بر پر کردن ستون های «ایسکرا»، مستلزم تنظیم یک برنامه حزبی بود؛ لازمه هدف دوم نیز فراخواندن کنگره حزبی بود، تا کاری را که در ۱۸۹۸ آغاز شده بود دنبال کند. به تعبیر اعلامیۀ انتشار «ایسکرا»، این نشریه برای آن برپا شده بود که «چهره و سازمان مشخصی» به جنبش پراکنده سوسیال دموکراسی روسیه بدهد.

پیش از آن که متحد شویم، و برای آن که متحد شویم، باید به طور قاطع و روشن خط فاصلی ترسیم کنیم. در غیر این صورت اتحاد ما خیالی بیش نخواهد بود که آشفته گی کنونی را

6. Lenin, *Sochineniya*, iv, 37-41; VKP (B) *Rezolyutsiyakh* (1941), i, 7-10.

مارتوف وجود پیش نویس اصلی را تأیید می کند. (Lenin, *Sochineniya*, iv, 554).
دلیلی در دست نیست که نشان دهد چه مقدار از آن پیش نویس در روایت نهایی باقی مانده است.

می‌پوشاند و مانع ریشه‌کن ساختن آن می‌شود. پس این نکته باید مفهوم واقع شود که ما قصد نداریم ارگان خود را به‌صورت مجموعه‌ای از عقاید گوناگون درآوریم. برعکس، آن را با روح يك خط‌مشی دقیق و معین اداره خواهیم کرد.^۷

در اواسط ۱۹۰۲ «ایسکرا» توانست طرحی از يك برنامه حزبی به خوانندگان خود عرضه کند که ترکیبی بود از نظریات پلخانوف محتاط و ملایم و لنین جسور و سرسخت. در همین ایام بود که لنین نخستین کتاب مهم و اصیل خود را دربارهٔ انقلاب و سازمان انقلابی تحت‌عنوان «چه باید کرد؟» منتشر ساخت. در اوایل ۱۹۰۳ مقدمات کار آن‌قدر پیش رفته بود که بتوانند در ژوئیه همان سال کنگرهٔ حزبی را در بروکسل تشکیل دهند.

نزدیک به بیست سال بعد لنین نوشت: «بلشویسم، به‌صورت يك جریان تفکر سیاسی و يك حزب سیاسی از ۱۹۰۳ به‌وجود آمد.»^۸ تعیین‌کنندهٔ خصلت این جریان مناقشات سیاسی آن دوره بود، زیرا که نطفهٔ بلشویسم در این مناقشات بسته شد و در آن فضا به دنیا آمد — مناقشاتی که لنین با نبوغ روشن‌بینانه و طبیعت مطمئن و سرسخت و مجادله‌جویش در آن‌ها نقش برجسته‌ای بازی می‌کرد. پیش از اجلاس کنگره، سه نبرد ایدئولوژیک انجام گرفته و به پیروزی هم رسیده بود. حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه در مقابل نارودنیک‌ها معتقد بود که نیروی محرک انقلاب آینده، پرولتاریا است نه دهقانان؛ در مقابل «مارکسیست‌های قانونی» انقلاب و اقدام سوسیالیستی را تبلیغ می‌کرد؛ و در مقابل گروه موسوم به «اکنونیست‌ها» («اقتصادیان»)، درخواست‌های سیاسی را همراه با درخواست‌های اقتصادی به نام پرولتاریا مطرح می‌کرد.

مبارزه با نارودنیک‌ها دست‌آورد عمدهٔ پلخانوف بود. نخستین انقلابیان روسیه در دههٔ ۱۸۶۰ که کار خود را بر پایه‌های فکری پیشاهنگان دههٔ ۱۸۳۰ بنا می‌کردند، به‌معنای قرن هجدهمی گفته «ماتریالیست» بودند. این روش‌اندیشان رادیکال که ادامه‌دهندهٔ سنت انقلاب فرانسه بودند، نه

7. VKP (B) «Rezolyutsiyakh» (1941), I, 9; Lenin, *Sochineniya*, iv, 39-40.

8. *ibid.*, xxv, 174.

با دهقانان روسیه تماس داشتند و نه با کارگران کارخانه‌های روسیه، که هنوز تعدادشان ناچیز بود. انقلابیان دهه ۱۸۷۰ دهقانان روسیه را کشف کردند و عامل انقلاب روسیه را در وجود آن‌ها تشخیص دادند، و بدین ترتیب بود که انقلاب علاوه بر محتوای اجتماعی يك محتوای فکری و عقلی نیز پیدا کرد. برخی از آن‌ها پیروان باکونین بودند و به آنارشیزم و تروریسم روی آوردند. برخی دیگر تحت تأثیر مارکس قرار داشتند (که آثارش در دهه ۱۸۷۰ در روسیه رخنه کرد)، اما تعالیم مارکس را به نحو خاص روسی تعبیر می‌کردند؛ یعنی چنین استدلال می‌کردند که چون روسیه کشوری است غالباً دهقانی، پس مرحله سرمایه‌داری بورژوازی را طی نخواهد کرد، و «بنه‌ی» («کمون») دهقانی خاص روسیه، سرچل مستقیمی است که جامعه را از فئودالیسم گذشته به کمونیسم آینده می‌رساند. تمایز میان رادیکال‌های انقلابی دهه ۱۸۶۰ و نارودنیک‌های دهه ۱۸۷۰ تا حدی به دعوای معروف «غریبان» و «اسلاوپرستان» در سایر زمینه‌های اندیشه روسی شباهت داشت. غریبان بر آن بودند که سرنوشت روسیه، که کشوری است واپس‌مانده، حکم می‌کند که از غرب درس بیاموزد و همان مراجلی را که غرب پیموده است بپیماید و با همان روند پیش برود. اسلاوپرستان معتقد بودند که روسیه بی‌شک واپس مانده است، اما سرشار از نیروی جوانی است و از این حیث بر غرب فاسد و منعط پرتری دارد و دارای سرنوشتی است از آن خود که باید به آن دست یابد، و این دستاورد او را توانا خواهد ساخت که برتر از شر و فساد جاری تمدن غرب قرار گیرد.

نوشته‌های قدیم لنین بر ضد نارودنیک‌ها چیزی جز پیش‌بردن همان براهین پلخانوف نیست. در نخستین نمونه این نوشته‌ها، لنین اعتقاد انقلابی خود را به پرولتاریا با شور و تأکیدی که از یک جوان انتظار می‌رود اعلام می‌دازد:

سوسیال‌دموکرات‌ها توجه و فعالیت خود را به طبقه کارگران صنعتی معطوف می‌دارند. هنگامی که افراد پیشرو این طبقه اندیشه سوسیالیسم علمی و اندیشه نقش کارگر روس را در تاریخ هضم‌کنند، هنگامی که اندیشه‌های آن‌ها گسترش یابد و کارگران سازمان‌های پابرجایی به وجود آورند که جنگ اقتصادی پراکنده امروز را به نبرد طبقاتی آگاهانه

مبدل سازد - آن‌گاه کارگر روس در پیشاپیش همه عناصر دموکراتیک برپا می‌خیزد، حکومت مطلقه را بازگون می‌کند، و پرولتاریای روسیه را در کنار پرولتاریای همه کشورهای در راستای نبرد سیاسی آشکار به‌سوی انقلاب پیروزمند کمونیستی راهبری خواهد کرد.^۹

در آخرین دهه قرن نوزدهم، ویتة و سرمایه‌داران خارجی سرگرم تشدید رشد صنعتی روسیه و پرورش پرولتاریای روسیه بودند و با این کار اوضاعی را پدید آوردند که سرانجام سخن پلخانوف و لنین را به کرسی می‌نشانند. در آسمان انقلاب، ستاره اقبال کارگر صنعتی در حال صعود بود و ستاره اقبال دهقان روس در حال افول. در ۱۹۰۵ بود - و نه پیش از آن - که مسأله قرار دادن دهقانان در نقشه انقلاب بار دیگر به‌صورت يك مسأله حاد حزبی مطرح شد.

«مارکسیست‌های قانونی» گروه کوچکی بودند از روشنفکرانی که در اواسط دهه ۱۸۹۰ بنای تبلیغ نظریات مارکس را در کتاب‌ها و مقاله‌های خود گذاشتند، به‌صورتی که از سد سانسور روسیه بگذرد. گسترش سریع مارکسیسم میان روشنفکران روسیه در این هنگام ناشی از توسعه صنعت بود، و نبودن هیچ‌گونه سنت بورژوایی یا فلسفه میاسی بورژوایی که بتواند نقش لیبرالیسم غربی را در روسیه بازی کند. مارکس رشد سرمایه‌داری را در محیط فئودالی يك نیروی پیشرو نامیده بود. مارکسیسم برای طبقه متوسط نوپای روسیه پذیرفتنی بود، زیرا که در نبرد ایدئولوژیک خود با فئودالیسم و استبداد از آن یاری می‌گرفت، چنان‌که بعدها در کشورهای آسیایی «واپس‌مانده» نیز مارکسیسم به‌عنوان متفقی در نبرد با امپریالیسم خارجی به‌کار می‌رفت. اما روشنفکر طبقه متوسط روس با پذیرش مارکسیسم محتوای انقلابی فوری و آتی آن را خالی می‌کرد، به‌طوری که مقامات حکومتی که هنوز نارودنیک‌ها را حزب عمده انقلابی می‌دانستند و نگران آن‌ها بودند، پر بی‌میل نبودند که با این دشمنان موگندخوردۀ نارودنیک‌ها راه بیایند، چون که در برنامه خود این‌ها هیچ خطر فوری به چشم نمی‌خورد. چهره برجسته «مارکسیست‌های قانونی» پتر استرووه بود - نویسنده همان بیانیه کنگره مینسک. کتاب

او به نام «یادداشت‌های انتقادی دربارهٔ مسألهٔ رشد اقتصادی روسیه» (۱۸۹۴)، «پلاتفورم» اصلی گروه را تشکیل می‌داد و با این پیام معروف به سوسیالیست‌ها ختم می‌شد که دنبال نقشه‌های غیرواقع‌بینانهٔ «شکافتن سقف فلک» نروید، بلکه «در مدرسهٔ سرمایه‌داری درس بیاموزید». ۱۰ سایر «مارکسیست‌های قانونی» عبارت بودند از بولگاکوف و بردیایف، که سپس به مذهب مسیحیت ارتودوکس درآمدند، و توگان-بارانوفسکی، نویسندهٔ یک کتاب معیار دربارهٔ کارخانه‌های روسیه. این‌ها که سخت با نارودنیک‌ها مخالف بودند، این نظر مارکسیستی را بدون چون و چرا می‌پذیرفتند که رشد سرمایه‌داری بورژوایی مرحلهٔ نخستین و ضروری است برای رسیدن به سوسیالیسم؛ و معتقد بودند که از این حیث روسیه باید از غرب درس بگیرد و از همان راه غرب برود. تا این‌جا لنین با این‌ها توافق کامل داشت. اما اصرار آن‌ها بر ضرورت مرحلهٔ سرمایه‌داری بورژوایی به‌زودی کارشان را به‌آن‌جا کشاند که این مرحله را در حد خود هدف شناختند و اصلاح را جانشین انقلاب ساختند - به‌عنوان روندی که سرانجام سوسیالیسم را حاصل می‌کند؛ بدین‌ترتیب نظریات «مارکسیست‌های قانونی» پیش‌درآمد نظریات برنشتاین و «تجدید نظرطلبان» آلمان بود. آن‌طور که لنین سال‌ها بعد مسأله را خلاصه می‌کند، این‌ها «بورژوا دموکرات‌هایی بودند که از لحاظ آن‌ها بریدن از نارودنیسم به معنای گذار از سوسیالیسم خرده‌بورژوایی (یا دهقانی) بود، نه به سوسیالیسم پرولتاریایی، مانند ما، بلکه به لیبرالیسم بورژوایی». ۱۱

اما مناقشهٔ جدی‌تر لنین با گروه موسوم به «اکنونیست‌ها» در گرفت - که گروهی بودند از سوسیال‌دموکرات‌های روسیه و در آغاز قرن نفوذ فراوانی در این جنبش داشتند. عقیدهٔ بارز «اکنونیست‌ها» تمایز تند اقتصاد از سیاست بود. می‌گفتند که اقتصاد امری است مربوط به کارگران و سیاست امری است مربوط به رهبران روشنفکر حزب. برحسب این عقیده، منافع کارگران در هدف‌های سیاسی نیست بلکه در هدف‌های اقتصادی است؛ از لحاظ آن‌ها نبرد طبقاتی به‌نوعی تلاش اتحادیه‌ای تأویل می‌شد - تلاش افراد در برابر کارفرمایان برای

۱۰. موضع استرووه تا چندی مبهم بود. در نخستین شمارهٔ «ایسکرا» مقاله دارد. پس از ۱۹۰۲ رابطهٔ خود را با حزب قطع کرد و در سال‌های بعد از دشمنان سرسخت انقلاب شد.

شرایط بهتر کار و بهبود وضع اجتماعی در چارچوب نظام موجود. سیاست امری است مربوط به روشنفکران؛ اما چون تنها برنامه سیاسی قابل تصور در روسیه معاصر برنامه رفورم بورژوازی است، پس روشنفکران حزبی نیز در واقع محدود به همان هدف‌های بورژوالیبرال‌ها می‌شوند و از آن‌ها قابل تشخیص نیستند. به تعبیر نوشته‌ای که به نام بیانیه این گروه شناخته شد:

بحث‌های مربوط به يك حزب کارگری مستقل سیاسی چیزی نیست به‌جز نتیجه انتقال وظایف بیگانه و دستاوردهای بیگانه به خاک ما.... يك دسته کامل شرایط تاریخی مانع از این می‌شوند که ما نظیر مارکسیست‌های غربی باشیم و از ما نوع دیگری از مارکسیسم را طلب نمی‌کنند که با محیط روسیه تناسب دارد و ضروری است. نبودن هرگونه احساس سیاسی در يكایک شهروندان روسیه البته با بحث‌های سیاسی یا با توسل به يك نیروی موهوم جبران نمی‌شود. این حس سیاسی را فقط با تعلیم، یعنی با شرکت در آن زندگی (هرچند غیر مارکسیستی) که واقعیات روسیه فراهم می‌سازد امکان‌پذیر است.... برای مارکسیست روسی فقط يك راه گریز وجود دارد: پشتیبانی از مبارزه اقتصادی پرولتاریا و شرکت‌جستنی در مبارزه لیبرالی. ۱۲.

لنین در تابستان ۱۸۹۹ این سخنان را ارتداد نامید و با گروهی از همراهان خود در تبعیدگاه سیبری به بیانیه‌ای در مقابل این بیانیه انتشار داد و گفت که نظریات اکتونومیست‌ها عقب‌نشینی از مواضع بیانیه حزبی سال پیش است، زیرا که در آن بیانیه «بار تسخیر آزادی سیاسی» مستقیماً بر «دوش توانا»ی کارگر روس گذاشته شده بود. ۱۲ سال بعد پلخانوف مجموعه‌ای از اسناد انتشار داد و خود او هم مقدمه‌ای بر آن نوشت، و

۱۲. ibid., ii, 479-80. بنا به گفته کوسکووا، نویسنده این سند، تهیه آن به منظور انتشار نبوده است. عنوان سند را نیز خود نویسنده روی آن نگذاشته است. (ibid., ii, 638-9) علت شهرت یافتن آن این بود که لنین و همکارانش در سیبری آن را مبنای حملات خود به «اکونومیسم» قرار دادند.

13. ibid., ii, 483-6.

غرض این بود که این مجموعه افشای نهایی «اکنونیسم»^{۱۲} باشد؛ مارتوف هم که در طنز سیاسی بی‌استعداد نبود چیزی به نام «مناجات آخرین سوسیالیسم روسی» نوشت:

ای مردم‌فریبان. توده‌های رنجبر، سر ما را با سیاست‌بافی خود شیره نمالید و با کمونیسم خود گوشمان را میازارید؛ که ما به نیروی «صندوق تعاون» ایمان داریم.^{۱۵}

این جدال به دوره انتشار «ایسکرا» هم کشید و بسیاری از ستون‌های این نشریه تازه را پر کرد. در «چه باید کرد؟» لنین، پس از دادن گوشمالی به «مارکسیست‌های قانونی»، «اکنونیسم» را در همه اشکال و شاخه‌هایش مورد حمله هم‌جانبه قرار می‌دهد:

غرض از سوسیال‌دموکرات نباید منشی اتحادیه کارگری باشد، بلکه غرض قریب‌یون مردم است... خط‌مشی اتحادیه کارگری طبقه کارگر چیزی جز خط‌مشی بورژوازی برای طبقه کارگر نیست.^{۱۶}

لنین می‌گوید: برای برانگیختن آگاهی طبقاتی در میان توده‌ها، تبلیغ و تهییج سیاسی و اقتصادی هر دو ضرورت دارد. در حقیقت این دو کار را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد، زیرا هر نبرد طبقاتی اساساً نبردی است سیاسی. برخلاف «مارکسیست‌های قانونی» که گروهی ذاتاً بورژوا بودند و با عبارات مارکسیستی از خط‌مشی‌های بورژوازی دفاع می‌کردند، «اکنونیست‌ها» یک خط‌مشی تهییج اقتصادی و رفورم اجتماعی را برای کارگران در نظر داشتند، و از این حیث یک حزب کارگری اصیل بودند؛ اما به همان نتایج عملی می‌رسیدند که مارکسیست‌های قانونی رسیده بودند، یعنی مبارزه سوسیالیستی انقلابی پرولتاریا را باید تا بی‌نهایت به تأخیر انداخت و به‌جای آن با همدستی بورژوازی به برنامه رفورم دموکراتیک سرگرم شد. لنین در سال‌های بعد

14. G. V. Plekhanov, *Sochineniya*, xii, 3-42.

۱۵. به نقل از: E. Yaroslavsky, *Istoriya VKP (B)*, i (1926), 252.

16. Lenin, *Sochineniya*, iv, 423-6.

از تذکر این نکته غافل نمی‌شد که اکونومیسم از این لحاظ پیش‌درآمد معتقدات منشویک‌ها بوده است. ۱۷

مسأله‌ای که در زیر ظاهر جدال با مارکسیست‌های قانونی و اکونومیست‌ها مطرح بود مسأله‌ای است که در سراسر انقلاب روسیه چهارش هستیم. نقشه مرتب و منظم «مانیفست کمونیستی» انقلاب را در مراحل پیاپی پیش‌بینی می‌کند. نخست، انقلاب بورژوایی بازمانده‌های نظام فئودالی و استبداد سیاسی را برمی‌اندازد و دموکراسی بورژوایی و سرمایه‌داری بورژوایی را برقرار می‌کند، که پرولتاریای صنعتی پدیده ملازم آن است؛ سپس پرولتاریا در محیطی که دموکراسی بورژوایی فراهم نمی‌آورد. خود را سازمان می‌بخشد و دست به انقلاب نهایی می‌زند، یعنی سرمایه‌داری بورژوایی را برمی‌اندازد و سوسیالیسم را برقرار می‌سازد. از طرف دیگر، این نقشه نتیجه تمیم درخشانی است از تاریخ انگلستان و فرانسه و انطباق آن با آلمان دهه ۱۸۴۰، که هنوز انتظار انقلاب بورژوایی خود را می‌کشید، اما صاحب صنعت نوپایی هم شده بود و پرولتاریایش در حال رشد سریع بود؛ به نظر می‌رسید که خود مارکس درباره اجرای این نقشه تردیدهایی دارد. در ۱۸۴۴ مارکس تردید کرده بود در این که بتوان انقلاب آلمان را در دایره بورژوایی نگه داشت، «که ستون‌های خانه را سرپا باقی می‌گذارد». مارکس اعلام کرده بود که آلمان فقط به واسطه پرولتاریای انقلابی می‌تواند به آزادی برسد. ۱۸ در خود «مانیفست»، مارکس پیش‌بینی کرده است که به علت «محیط پیشرفته» و «پرولتاریای رشد یافته»ی آلمان معاصر، انقلاب بورژوایی آلمان «مقدمه بلافصل انقلاب پرولتاریایی» خواهد بود. پس از آن که شکست انقلاب ۱۸۴۸ بیچارگی بورژوازی آلمان را آشکار ساخت، مارکس رابطه میان انقلاب بورژوایی و پرولتاریایی را باز هم نزدیک‌تر ساخت و در سخنرانی در «اتحاد کمونیستی» در مارس ۱۸۵۰، چنین استدلال کرد که شکست ۱۸۴۸ دو وظیفه بر دوش کارگران آلمان می‌گذارد: نخست، پشتیبانی از

17. Lenin, *Sochineniya*, xii, 69.

۱۸ چنین بود جان کلام مارکس در آخرین بند معروف رساله «در نقد فلسفه حقوق هگل»، که با این پیش‌بینی به پایان می‌رسد که «صلای رستاخیز آلمان از عالم اموات با بانگ خروم فرانسه داده خواهد شد».

(Karl Marx - Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, Ier Teil, i, 617-20).

بورژوازی در نبردش با فئودالیسم و در آوردن این نبرد به حادترین صورت؛ دوم، نگه داشتن يك حزب مستقل آماده برای نبرد سوسیالیستی با سرمایه داری بورژوایی به محض آن که انقلاب بورژوا دموکراتیک به انجام رسد. به علاوه، این دو وظیفه، در عین حال که از لحاظ نظری جدا هستند، منافع کارگران حکم می کند که این روند را پیوسته سازند:

خرده بورژوازی دموکراتیک می خواهد که انقلاب را هر چه زودتر پایان دهد،... منافع و وظیفه ما این است که انقلاب را مداوم سازیم، تا هنگامی که همه طبقات کم یا بیش مالک از قدرت بیفتند، تا هنگامی که پرولتاریا به قدرت سیاسی دست یابد، تا هنگامی که اتحاد پرولترها نه تنها در يك کشور بلکه در همه کشورهای پیشرو جهان به آن درجه از رشد برسد که رقابت میان پرولتاریای این کشورها را پایان دهد، و تا هنگامی که دست کم نیروهای عمده تولید در دست پرولتاریا متمرکز گردد.

مارکس خطاب به مفصلی را با این عبارت پایان می دهد: «شمار نبردها باید این باشد: «انقلاب مداوم»» ۱۹.

بدین ترتیب مارکسیست های روسیه در دهه ۱۸۹۰ دو راه در پیش روی خود داشتند. همه در این نکته متفق بودند که روسیه هنوز به انقلاب بورژوایی خود نرسیده است؛ و لذا می توانستند مانند مارکسیست های قانونی و اکونومیست ها چنین استدلال کنند که در این مرحله پرولتاریا می تواند تا آنجا که به انقلاب سوسیالیستی مربوط می شود منتظر بنشیند و ضمناً در برنامه بورژوازی برای برانداختن فئودالیسم و استبداد، نقش

19. Marx i Engels, *Sochineniya*, vii, 483, 489.

منشأ این عبارت مشهور روشن نیست؛ مارکس نخستین بار آن را در مقاله ای در ۱۸۴۴ به کار برده است. در آن مقاله، مارکس می گوید که ناپلئون «جنگ مداوم را جانشین انقلاب مداوم ساخته است».

(Karl Marx - Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, iii, 299)؛

۱۸۵۰. مارکس «اعلام انقلاب مداوم» را به بلانکی نسبت می دهد.
(Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 81)

متفق درجه دوی بورژوازی را بازی کند. راه دیگر این بود که چیزی نظیر همان نقشه‌ای را که مارکس برای آلمان کشیده بود در روسیه به کار بندند؛ و ظاهراً لنین نخستین کسی بود که، در مقاله‌ای با عنوان «وظایف سوسیال-دموکرات‌های روسیه» که به سال ۱۸۹۸ در سبیریه نوشته شد، چنین نقشه‌ای برای روسیه کشید. در این مقاله لنین استدلال می‌کند که وظیفه سوسیال-دموکراسی روسیه این است که رهبری نبرد طبقاتی پرولتاریا را برعهده بگیرد: «در هردو جلوه آن» — چه در مبارزه دموکراتیک با استبداد، که در آن پرولتاریا متفق بورژوازی است، و چه در مبارزه سوسیالیستی با سرمایه‌داری که در آن پرولتاریا به تنهایی نبرد می‌کند. درست است که «همه سوسیال-دموکرات‌ها می‌پذیرند که انقلاب سیاسی در روسیه باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد»، اما این نیز درست است که وظیفه دموکراتیک «به‌طور جدایی‌ناپذیر به وظیفه سوسیالیستی وابسته است»، به‌طوری که «همه سوسیالیست‌های روسیه باید سوسیال-دموکرات شوند... و همه دموکرات‌های واقعی و یکدست نیز باید سوسیال-دموکرات شوند». ۲۰ لنین میان این دو انقلاب از لحاظ نظری تمایز کامل قائل می‌شود. چون می‌داند که در روسیه آن پیشرفت صنعتی نسبی ۱۸۴۸ آلمان وجود ندارد، پیش‌بینی مارکس را در مورد روی دادن انقلاب پرولتاریایی «بلافاصله» پس از انقلاب بورژوازی نمی‌پذیرد، بلکه ترجیح می‌دهد که درباره فاصله میان این دو انقلاب اصولاً سخنی نگوید. اما وابستگی

۲۰. Lenin, *Sochineniya*, II, 171-8. «حلقه جدایی‌ناپذیر» در اندیشه روسی سابقه آبرومندی دارد. هرمن، که گرچه او را بانی جنبش نارودنیک‌ها می‌داند ولی گاه آناری از نفوذ مارکس هم نزد او دیده می‌شود، در ۱۸۶۸ می‌نویسد: «آن جمهوری که به سوسیالیسم نینجامد به‌نظر ما بی‌پوده است، نوعی مرحله گذار است که خود را هدف می‌پندارد؛ سوسیالیسمی که بخواهد از آزادی سیاسی و برابری حقوق صرف‌نظر کند به‌زودی مبدل به کمونیزم قدرت‌مدار خواهد شد». *Polnoe Sobranie Sochinenii i Pisem*, ed. M. K. Lomke, XX (1923), 132:

از زاویه دیگر، ذ. تولستوی، کشته در زمان الکساندر سوم وزیر کشور بوده است، در دهه ۱۸۸۰ گفته است: «هرگونه تلاش برای وارد کردن اشکال حکومت پارلمانی اروپای غربی به روسیه محکوم به شکست است. اگر رژیم تزاری... برافند، کمونیزم جای آن را خواهد گرفت، و آن هم کمونیزم خالص و آشکار آقای کارل مارکس، که اخیراً در لندن درگذشت و من نظریاتش را با دقت و علاقه مطالعه کرده‌ام». (Bernhard von Bülow, *Denkwürdigkeiten* (1931), IV, 573.)

«جدایی ناپذیر» میان دو وظیفهٔ سوسیال‌دموکراسی او را به تصور مارکس دربارهٔ روند پیوستهٔ انقلاب در آلمان نزدیک می‌سازد: افراد گروه «آزادی کاز» در ژنو، مقالهٔ لنین را با شور و شوق فراوانی خواندند و آن را با مقدمه‌ای به قلم اکسلرود در ستایش یک «شرح مستقیم» بر بیانیهٔ حزب منتشر ساختند.^{۲۱}

پذیرفتن وظیفهٔ دوگانهٔ پرولتاریا - وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی - از لحاظ سازمان حزبی نیز تعابیر خاصی داشت. یکی از مسائل مورد بحث در جدال با اکونومیست‌ها عبارت بود از مسألهٔ موسوم به «خودانگیختگی»^{۲۲} جنبش کارگران. «مانیفست» در حمله به سوسیالیست‌های یوتوپایی، «سازمان طبقاتی تدریجی و خودانگیختهٔ پرولتاریا» را در مقابل نوعی «سازمان جامعه که مخصوصاً به دست این مخترعان طرح‌ریزی شده باشد» قرار داده بود. از طرف دیگر، تأکید بر «تدریجی» و «خودانگیخته» بودن جنبش ممکن بود به جایی کشانده شود که ضرورت اقدام سیاسی منتفی گردد. به این دلیل «خودانگیختگی» نزد اکونومیست‌ها اصطلاح مهمی شده بود و آن‌ها می‌گفتند که رشد اقدام اقتصادی در میان توده‌ها (اتحادیهٔ کارگری، اعتصاب، و غیره) آن‌ها را «خود به خود» یا به طور «خودانگیخته» برای انقلاب آماده می‌سازد. سوسیال‌دموکرات‌های درست‌کیش (ارتودوکس) که هم پلخانوف و گروه «آزادی کار» و هم لنین جزو آن‌ها بودند، می‌گفتند نه تنها باید کارگران را تشویق کنیم که درخواست‌های سیاسی و اقتصادی خود را پیش بکشند، بلکه باید هدف و رفتار انقلابی آگاهانه‌ای را هم در میان آن‌ها تبلیغ کرد و آن‌ها را به مبارزهٔ انقلابی آگاهانه‌ای کشاند. «آگاهی» به عنوان اصطلاح مقابل «خودانگیختگی» رایج شد.^{۲۳} به گفتهٔ لنین، ضعف جنبش کارگران روسیه در پایان قرن این بود که عنصر «خودانگیخته»ی آن بر عنصر «آگاهی» می‌چربید. رشد صنعتی سریع روسیه موجب از اعتصاب

۲۱. این مقدمه در *Lenin, Sochineniya, ii, 603-5* چاپ شده است.

۲۲. کلمات روسی *stikhiinost* و *stikhiiny* را معمولاً به «خودانگیخته» و «خودانگیختگی» ترجمه می‌کنند، ولی این ترجمه رسا نیست. این کلمات معانی الهام خودآموخته و صفت فطری و ذاتی را نیز در بر دارند.

۲۳. این اختلاف نظر در مقاله‌ای که استالین در ۱۹۰۱ نوشته است نیز منعکس است. استالین می‌نویسد که «سوسیال‌دموکراسی این جنبش ناآگاه و خودانگیخته و بی‌سازمان کارگران را در دست گرفت».

برضد محیط طاقت‌فرسای کارخانه پراکنگخته بود. اما اعتراض کارگران را آگاهی انقلابی یا نظریه انقلابی رهبری نمی‌کرد.

بحث نظری درباره «خودانگیزگی» و «آگاهی» پوششی بود بر مسأله عملی بسیار مهم ماهیت و وظیفه حزب انقلابی، و همین مسأله بود که سرانجام حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه را دوپاره کرد. آنچه روزی به نام عقیده بلشویکی شناخته شد، مطلبی بود که به تدریج پرورانده شد و پیش از کنگره سرنوشت‌ساز ۱۹۰۳ اصطلاح عقیده شدیدی در حزب پدید نیاورد. این عقیده تنها به دست لنین به قالب ریخته نشد. در این زمان پلخانوف هنوز به نام نظریه پرداز حزب قدرت‌بی‌مانندی در اختیار داشت، و لنین در چنگ انداختن بر این قدرت شتابی نمی‌کرد. اما از روز بناگذاری نشریه «ایسکرا» به بعد، لنین روز به روز بیشتر به نام طراح اندیشه‌های پیشرو در درون حزب شناخته می‌شد. رشد برنامه فکری حزب را در نوشته‌های او روشن‌تر از هر جا می‌توان دید. نظری که در «ایسکرا» مکرراً درباره کیفیت حزب عنوان می‌شود متکی بر دو رأی است که لنین بارها به آن‌ها باز می‌گردد: اول این که «بدون نظریه انقلابی جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد». دوم این که «آگاهی سوسیال دموکراتیک» یا «آگاهی طبقاتی سیاسی» نوعی رشد «خودانگیزته» نیست، و فقط «از بیرون» به طبقه کارگر می‌رسد. ۲۵ هر دو رأی رابطه حزب را با کل پرولتاریا تعیین می‌کنند و دارای نتایجی هستند که تعابیر دوردست آن‌ها فوراً آشکار نمی‌شد. رأی اول، که بر اهمیت نهایی نظریه اصرار می‌ورزد، حزبی را لازم می‌آورد که به دست روشنفکران تشکیل شده باشد و، دست‌کم در آغاز کار، متشکل از روشنفکران باشد. این به نظر لنین ضرورتی بود که تاریخ آن را تأیید می‌کرد:

تاریخ همه کشورها شاهد است که طبقه کارگر با امکانات خودش در وضعی است که فقط می‌تواند آگاهی اتحادیه کارگری را پدید آورد؛ یعنی اعتقاد به ضرورت متحدشدن در اتحادیه‌ها، و مبارزه کردن با کارفرمایان، و وادار کردن دولت به گذراندن این یا آن قانون که برای کارگران لازم

24. Lenin, *Sochineniya*, il, 184, iv, 380.

25. *ibid.*, iv, 384, 422.

است، و مانند این‌ها. عقیده سوسیالیسم از نظریه‌های فلسفی و تاریخی و اقتصادی برآمده است، که نمایندگان درس‌خوانده طبقات مالک، یعنی روشنفکران، آن‌ها را حلاجی کرده‌اند. بنیان‌گذاران سوسیالیسم معاصر، مارکس و انگلس، خود به حکم خاستگاه اجتماعی‌شان به همین جماعت روشنفکران بورژوا تعلق داشتند. همچنین در روسیه تعلیم نظری سوسیال‌دموکراسی کلیتاً مستقل از جنبش خودانگیخته کارگران پدید آمده است، و این پدیدآمدن نتیجه طبیعی و ناگزیر تحول اندیشه در میان روشنفکران سوسیالیست انقلابی بوده است.^{۲۶}

لنین به کلمات «عمیقاً عادلانه و وزین» کائوتسکی استناد می‌کند، که هنوز رهبر نظری و مرکز ارادت سوسیال‌دموکرات‌های آلمان به‌شمار می‌رفت:

جنبش سوسیالیستی معاصر فقط بر پایه دانش علمی ژرف می‌تواند به‌وجود آید.... دارنده این علم پرولتاریا نیست، بلکه روشنفکر بورژوا است؛ سوسیالیسم معاصر در مغز افراد این طبقه زاییده شد.^{۲۷}

مشکل بتوان این برداشت را از بوی خفیف بزرگواری و جنت‌مکانی جدا کرد. این از خصایص پلخانوف بود و در این زمان هنوز در نوشته‌های لنین هم اندکی به‌چشم می‌خورد. بیانیه‌ای که بنیان‌گذاری «ایسکرا» را اعلام می‌کند، با دنبال‌کردن نبرد با اکونومیست‌ها «ادبیات کارگری محض»

۲۶. Lenin, *Sochineniya*, iv, 384-5. به‌نظر می‌رسد که تأکید لنین این‌جا او را به بیان عبارتی («کلیتاً مستقل») می‌کشاند که از لحاظ مارکسیسم مشکوک است؛ جاهای دیگر او ضرورت ریشه اجتماعی هرگونه رای سیاسی را مورد تأکید قرار می‌دهد. نظیر همین ایراد را به یکی از قطعات نوشته‌های قدیم خود مارکس نیز می‌توان گرفت. در این قطعه مارکس پرولتاریا را «حربه مادی فلسفه» برای انجام دادن انقلاب می‌نامد. (Karl Marx - Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, I, i, 619-20)

27. *ibid.*, iv, 390-1.

را هم ریشخند می‌کند. ۲۸. لنین بعدها چون این دوره را به یسادی آورده می‌گوید که: در روسیه نیز مانند جاهای دیگر رشد يك جنبش کارگری وسیع نشانه‌ای بوده است که از ظهور انحرافات «فرصت طلبانه» در اردوگاه مارکسیسم نیز خبر می‌دهد. ۲۹. لنین و همکاران قدیمش روشنفکران خالص و خلص بودند، و نوشته‌های آن‌ها از سواد و مهارت فراوان حکایت می‌کند. زینوویف چند تن کارگری را که در سازمان قدیم حزب شرکت داشتند «پدیده‌های منزوی» ۳۰ می‌نامد. انقلاب ۱۹۰۵ برای نخستین بار عده زیادی از کارگران را به صفوف حزبی وارد کرد.

رای دوم، که حزب را همچون يك جمع برگزیده انقلابی در نظر می‌گیرد که آگاهی انقلابی را «از بیرون» به توده کارگران می‌دهد، میان پرولتاریا و حزب تمایز تندی ترسیم می‌کند. طبقه يك واحد اقتصادی است و حزب يك واحد سیاسی یا ایدئولوژیک ۳۱ و ماهیت امور حکم می‌کند که حزب فقط جزئی از طبقه باشد ۳۲ - یعنی پیشاهنگ طبقه و مدافع

28. *VKP(B)u Rezolyutsiyakh* (1941), i, 10.

۲۹. Lenin, *Sochineniya*, xvii, 344. مارکس نوشته بود «کارگران وقتی که کار را به‌جا می‌کنند و نویسنده حرفه‌ای می‌شوند همیشه در درس «نظری» درست می‌کنند».

۳۰. میشل، در بحث این مسأله بر پایه تجارب آلمان و ایتالیا، نتیجه می‌گیرد که «هر وقت تعلیمی مارشالی در دست پینه بسته کارگران قرار گرفته است، رهبری لشکر کارگران از لحاظ هدف‌های خود در قیاس با زمانی که رهبری در دست افراد سایر طبقات جامعه باشد، ضعیف‌تر و کمتر رضایت بخش بوده است»، و صراحتاً اضافه می‌کند که «در نهایت امن، کسانی که از گرایش تجدیدنظرطلبی در سوسیال دموکراسی آلمان حمایت کرده‌اند بیشتر رهبران اتحادیه‌های کارگری بودند، یعنی خاستگاه پرولتاریایی داشته‌اند، نه روشنفکران تجدیدنظرطلب».

(*Zur Soziologie des Parteiwesens* (2nd ed. 1925) pp. 391, 408)

30. G. Zinoviev, *Geschichte der Kommunistischen Partei Russlands* (1923), p. 85.

۳۱. به گفته لاگاردل، سوسیالیست فرانسوی، طبقه را «رئسمان ضرورت» فراهم نکه می‌دارد، و حزب را «رئسمان اراده».

H. Lagardelle, *Le Socialisme ouvrier* (1911), pp. 166-7)

۳۲. این را حتی پیش از آن کلمه می‌دانستند: «کلمه party (حزب) از کلمه لاتینی pars (جزء، بخش) می‌آید. ما مارکسیست‌ها امروز می‌گوییم که حزب جزو

منافع آن. پلخانوف بود که در ستون‌های «ایسکرا» اصطلاح «هژمونی» را برای بیان رابطه حزب و پرولتاریا وضع کرد. پلخانوف اعتراض می‌کند که مفاهیم «طبقه» و «حزب» را نباید «خلط» کرد، و اضافه می‌کند که «تمام طبقه کارگر یک چیز است و حزب سوسیال‌دموکرات که فقط نماینده بخش پیشرو این طبقه است و در آغاز از لحاظ تعداد افراد بخش کوچکی است، چیز دیگری است». ۳۲ هیچ مارکسیست جدی تاکنون بر آن نبوده است که یک گروه برگزیده کوچک از انقلابیان می‌تواند انقلاب کند؛ این یعنی افتادن در ورطه ارتداد بلانکیستی. ۳۳ هیچ‌کس به قوت خود لنین بر این نکته اصرار نورزیده است که بدون توده‌ها هیچ اقدام سیاسی جدی امکان‌پذیر نیست. اما لنین هرگز حزب را به‌عنوان یک سازمان توده‌ای در نظر نمی‌گرفت. مقدار زیادی از قدرت حزب مرهون این نکته شناخته می‌شد که بیشتر هم آن صرف راه‌نهادن می‌شد و نه راه دادن: هدف آن کیفیت بود، نه کمیت. وظیفه حزب عبارت بود از رهبری کارگران. «مبارزه خودانگیخته پرولتاریا مبدل به «مبارزه طبقاتی» واقعی نخواهد شد، مگر وقتی که سازمان نیرومندی از انقلابیان رهبری این مبارزه را به‌دست گیرد». ۳۴ رای خودانگیختگی، که این نقش رهبری را انکار می‌کرد، «دنباله‌روی» نامیده شد، زیرا که حزب را محکوم می‌ساخت به این که دنبال جنبش کارگران حرکت کند.

یک طبقه معین است».

(G. Zinoviev, *Geschichte der Kommunistischen Partei Russlands*, (1923), p. 10)

33. G. V. Plekhanov, *Sochineniya*, xii, 80-1.

۳۴. در اصطلاح انقلابیان قرن نوزدهم «بلانکیسم» یعنی عادت به توطئه سیاسی منزوی از مردم، یا «پوچ» (putsch)، و فراموش کردن سازمان‌دهی منظم. لنین در ۱۹۱۷ می‌نویسد: «توطئه نظامی همان بلانکیسم است، اگر به دست حزب یک طبقه معین سازمان نیافته باشد؛ اگر سازمان‌دهندگان آن عامل سیاسی را به‌طور اعم و عوامل جهانی را به‌طور اخص در نظر نگرفته باشند - و اگر شرایط عینی مقتضی نباشد». (Lenin, *Sochineniya*, xxi, 347)

لنین در ۱۹۱۷ استطراداً تعریف کوتاه‌تری نیز از بلانکیسم به‌دست می‌دهد، هرچند کمتر قابل اتکا است: «ما بلانکیست نیستیم. ما طرفدار به‌دست گرفتن قدرت از طرف اقلیت نیستیم». (ibid., xx, 96)

35. ibid., iv, 465.

در نظر گرفتن حزب، همچون مخزن نظریه انقلابی و آگاهی انقلابی، که جنبش خودانگیخته کارگران را راهبری و راهنمایی می‌کند، رأی بود که به دست لنین و همکارانش در «ایسکرا» در جریان مجادلات سیاسی روز ساخته و پرداخته شد. اما این رأی دلایل مارکسیستی محکمی داشت. الهام‌بخش «اتحاد کمونیستی» دهه ۱۸۴۰ نیز یک چنین رأی بود؛ و عده افراد این اتحاد هرگز از چندصد نفر تجاوز نکرد. اثر این امر دست‌کم در یکی از قطعات «مانیفست» بر جای مانده است:

کمونیست‌ها عملاً پیشروترین و مصمم‌ترین بخش طبقه کارگر همه کشورها هستند... به‌طور نظری این امتیاز را بر توده وسیع پرولتاریا دارند که خط پیشروی و شرایط و نتایج کلی جنبش پرولتاریا را می‌شناسند.

از طرف دیگر، قطعه دیگری از «مانیفست» جنبش پرولتاریا را «جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت عظیم» توصیف می‌کند؛ و در سال‌های بعد مارکس و انگلس، شاید بر اثر شکست‌های ۱۸۴۸ و پاره‌ای هم بر اثر محیط انگلیسی خود، به این اعتقاد رسیدند که یک دوره آموزش‌دادن به توده‌ها مقدمه لازم انقلاب پرولتاریایی است. تنها سازمانی که مارکس و انگلس پس از آمدن به انگلستان از آن پشتیبانی کردند، یعنی «اتحادیه بین‌الملل کارگران» (یا به اصطلاح «بین‌الملل اول») یک اتحادیه وسیع بود، نه یک حزب انقلابی و هیچ شباهتی به «اتحاد کمونیستی» زمان جوانی آن‌ها نداشت.

تفاوتی که میان مارکس «اتحاد کمونیستی» و مارکس «بین‌الملل اول» وجود داشت نتیجه تغییر رأی نبود، بلکه نتیجه تفاوت محیط میان حکومت پلیسی پروس در دهه ۱۸۴۰ و دموکراسی انگلستان در اواسط سلطنت ویکتوریا بود. بنابراین منطقی است که لنین از این حیث از مارکس جوان پیروی کند، نه از مارکس پیر. لنین از روز نخست یک روس انقلابی اهل عمل بود، که نظریه انقلابی‌اش در پرتو نیازهای روسی و امکانات روسی صورت‌بندی شد. نقشه قرار دادن گروه روشنفکران در پیشاپیش انقلاب پرولتاریایی با محیط روسیه حتی بیش از شرایط آلمان مطابقت داشت؛ نه تنها به این دلیل که پرولتاریای روسیه حتی بیش از پرولتاریای آلمان، و لذا باز هم بیشتر از پرولتاریای اروپای غربی،

نیازمند این رهبری بود، بلکه چون جامعه روشنفکران روسیه مانند همتای غربی خود در بورژوازی تجاری ریشه اجتماعی نداشت و لذا متهمد هیچ نوع وفاداری عمیقی نسبت به بورژوازی نبود. روشنفکران روسیه که از لحاظ اقتصادی ریشه‌ای نداشتند قبلاً نشان داده بودند که قابلیت اندیشه مجرد انقلابی آن‌ها را چه‌گونه می‌توان مهار کرد و با واقعیت سیاسی انقلاب اجتماعی هماهنگ ساخت. جنبش «به‌سوی مردم» در دهه ۱۸۷۰ که مستقیماً متوجه واپس‌مانده‌ترین بخش جامعه یعنی دهقانان بود، به شکست انجامید. اما جای آن در تاریخ، همچون نخستین تلاش نومیدانه و دون‌کیشوت‌وار برای پل زدن بر روی شکاف میان توده‌ها و روشنفکران انقلابی، محفوظ ماند؛ همین عمل را اکنون می‌توانستند در مورد توده پرتلاریا تکرار کنند. اما شرایط روسیه هنگامی به روشنی تمام در اندیشه لنین مؤثر افتاد که او به موضوع جزئیات سازمان حزبی رسید. طبیعت حکومت روسیه امر تشکیل هر نوع حزب سوسیالیست یا حتی دموکراتیک را از روی الگوی غربی نفی می‌کرد و هر نوع جنبش سوسیالیست یا دموکراتیک را به مجاری کار پنهانی و توطئه‌گری می‌انداخت. گروه‌های انقلابی منزوی کارگران و دانشجویان که به دست آما‌تورهای خیراندیش تشکیل می‌شد خیلی آسان به دام پلیس تزاری افتادند. این‌گونه تلاش‌ها مانند «نبردی بود که دسته‌های دهقانان با چوب و چماق بر ضد يك ارتش مسلح راه بیندازند» ۲۶ در این دوره لنین می‌نویسد:

در برابر گروه‌های کوچک سوسیالیست‌ها که در جهان پهناور فعالیت‌های زیرزمینی روسیه این‌جا و آن‌جا در پی پناهگاه می‌گشتند دستگاه عظیم و نیرومند حکومت امروزی قرار گرفته بود که با تمام نیروی خود برای درهم شکستن سوسیالیسم و دموکراسی تلاش می‌کرد. ما یقین داریم که سرانجام این حکومت پلیسی را شکست خواهیم داد... اما برای از پیش بردن يك نبرد منظم برضد حکومت باید سازمان انقلابی خود را به بالاترین درجه کمال برسانیم. ۲۷

36. Lenin, *Sochineniya*, iv, 439.

37. *Leninskii Sbornik*, iii(1925) 26.

انقلاب کردن در روسیه وظیفه انقلابیان حرفه‌ای بود؛ و تصادفی نیست که در بحث‌های لنین، و حتی پلخانوف و سایر نویسندگان «ایسکرا»، درباره سازمان حزبی مکرر به تشبیهات و استعارات نظامی برمی‌خوریم. لنین سرانجام موضوع سازمان حزبی را در تابستان ۱۹۰۲ در رساله «چه باید کرد؟» حل‌جی کرد و از مجادلات خود با اکونومیست‌ها به نتیجه‌گیری پرداخت. در بحث از این مسأله منجز، لنین از سایر همکاران خود در «ایسکرا» بیش از مواقع دیگر پیش می‌افتد و موضع اکونومیست‌ها را با موضع تجدیدنظرطلبان آلمان، «امکان‌بینان» (*possibilists*) فرانسه و فابیان‌های انگلستان مقایسه می‌کند. این بحث نشانه شکاف ژرفی در جنبش سوسیال دموکرات بود. میان دسته اصلاحگران اجتماعی و دسته انقلابیان راستین ۲۸ یک‌دسته خود را «سازمان کارگران» می‌دانست و دسته دیگر «سازمان انقلابیان». اختلاف، اساسی بود:

سازمان کارگران باید، پیش از هر چیز، صنفی باشد؛ ثانیاً باید تا حد امکان وسیع باشد؛ برعکس، سازمان انقلابیان باید در وهله اول و عمدتاً از کسانی تشکیل شود که حرفه‌شان همان فعالیت انقلابی است... این سازمان ناگزیر چندان وسیع نخواهد بود، و باید تا حد امکان پنهان باشد.^{۳۹}

لنین با این اتهام روبه‌رو بود که چنین سازمانی با «قاعده دموکراتیک» در تعارض قرار می‌گیرد. اما این اتهام فقط از ناحیه کسانی می‌توانست عنوان شود که از واقعیات روسیه بی‌خبر بودند. قاعده دموکراتیک، در تعبیر عمومی آن، مستلزم «عینی بودن کامل» و «انتخابی بودن همه مناصب» بود. هیچ‌کدام از این شرایط در حزبی که «در چارچوب استبداد» کار می‌کرد قابل اجرا نبود. لنین چنین نتیجه می‌گیرد:

تنها قاعده سازمانی جدی برای کارگران جنبش ما عبارت است از نهایت پنهان‌کاری، نهایت دقت در انتخاب اعضا، و آموزش انقلابیان؛ وقتی که این کیفیات موجود باشد امری بالاتر از دموکراسی تضمین شده است: اعتماد رفیقانه کامل

38. Lenin, *Sochineniya*, iv, 366-7.

39. *ibid.*, iv, 447.

میان انقلابیان.... اشتباه بزرگی است اگر گمان کنیم که عدم امکان نظارت کاملاً «دموکراتیک»، افراد سازمان انقلابی را غیرمسئول می‌سازد... آن‌ها مسئولیت خود را به شدت حس می‌کنند، زیرا به تجربه می‌دانند که یک سازمان انقلابی برای رهاساختن خود از یک فرد ناشایست از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند.^{۴۰}

این قاعده را می‌بایست در همه رده‌ها یکسان به کار بست:

با باید رابطه خود را با سنت سازمان نوع صرفاً کارگری یا اتحادیه‌های سوسیال‌دموکراتیک تا خود گروه‌های کارخانه‌ای به کلی قطع کنیم. گروه کارخانه‌ای یا کمیته کارخانه... باید از عده بسیار کمی از انقلابیان تشکیل شود، و دستور و اختیار کار حزبی سوسیال‌دموکراتیک را در کارخانه مستقیماً از کمیته [ی حزبی] دریافت دارد. همه افراد کمیته کارخانه باید خود را مأمور کمیته بشناسند و ملزم باشند به اجرای رهنمودهای آن و رعایت همه «قوانین و رسوم» این «ارتش در میدان نبرد» که داخل آن شده‌اند و نمی‌توانند بدون اجازه فرمانده آن را ترک کنند.^{۴۱}

بدین ترتیب تمامی تأکید لنین بر ضرورت یک حزب کوچک و ریزبافت زیر فرمان رهبری مرکزی قوی قرار می‌گیرد، و این حزب است که باید در پیشاپیش انقلاب به نام پرولتاریا عمل کند. روش‌های نبرد انقلابی فرق می‌کند و در هر زمانی باید برحسب تجربه، معین شود. آنچه ثابت و یکسان است عبارت است از آن نقشه مرکزی که بر پایه نظری مستحکمی بنا شده است و حزب بسیار سازمان‌یافته و با انضباطی از انقلابیان حرفه‌ای تحت فرمان مرکز خود آن را اجرا می‌کند.

لنین، که اکنون می‌و اندی سال پیش نداشت، به قله استعدادهای خود رسیده بود. سه سال پس از آزادی از سیبری را بنا فعالیت فکری شدید و پیگیر گذرانده بود. در این سال‌ها بود که شالوده‌های پلشویسم

40. Lenin, *Sochineniya*, iv, 466-9.

41. *ibid.*, v, 185-6.

همچون «يك جريان اندیشه سياسى و همچون يك حزب سياسى» ريخته شد. بر اين ابزار كار اثر دست مردى كه آن را ساخته بود ديده مى‌شد: سادگى آفريننده آن، نيزوى انعطاف‌ناپذير او، و بالاتر از همه وحدت هدف او در آن به چشم مى‌خورد. يكى از قطعات معروف خاطرات كروپسكايا اين انحصار استادانه حواس به هدف واحد را، كه نشانه بسارز سيرت لنين است، بيان مى‌كند. لنين در زمانى كه شاگرد دبستان بود اسكيت كردن روى يخ را دوست مى‌داشت، اما ديد كه اين بازى او را خسته مى‌كند، چنان كه سپس خوابش مى‌گيرد. «اين مانع درس خواندنم مى‌شد و من آن را ترك كردم.» پس از بازگشت از سيبيره شطرنج را هم كنار گذاشت، «چون كه شطرنج بيش از اندازه وقت انسان را مى‌گيرد و مانع كار مى‌شود.» زمانى لنين سخت مجذوب تحصيل زبان لاتينى شده بود، اما «اين مانع باقى كارها مى‌شد، بنابراين آن را ترك كردم.» ۲۲ پس از انقلاب به گوركى گفت:

زياد نمى‌توانم موسيقى گوش كنم. اعصاب آدم را تحت تاثير قرار مى‌دهد، باعث مى‌شود كه آدم دلش بخواهد حرف‌هاى قشنگ و ابلهانه بزند و به سر كسانى كه اين زيبايى را خلق مى‌كنند و در اين دوزخ كثيف زندگى مى‌كنند دستى بگذرد. اما دست به‌هيچ سرى نبايد كشيد - چون ممكن است دست آدم را قطع كنند. ۲۳

اگر لنين مى‌توانست مردمان را رهبرى كند و بر آن‌ها مسلط شود دليلش اين بود كه خود او را، در سراسر عمرش، يك اندیشه و يك هدف رهبرى مى‌كرد و بر او مسلط بود. اين حس همه‌جانبه وقف كردن خويش به يك اندیشه، توضيح‌دهنده آن سادگى و فروتنى است كه همه در رفتار او ملاحظه مى‌كردند. لنين سرمشقى از قناعت و گذشت باقى گذاشت كه تا مدت‌ها معيار رفتار حزبى محسوب مى‌شد. بدون شك استالين حق داشت كه اين رگه را يكى «از قوي‌ترين جنبه‌هاى لنين به‌عنوان رهبر نوين توده‌هاى نوين» ۲۴ مى‌ناميد. اما در اين نحوه برخورد لنين با زندگى، كه

42. Krupskaya, *Memories of Lenin*, [i] (Engl. transl. 1930), p. 35.

43. M. Gorky, *Days with Lenin* (Engl. transl. n.d. [? 1932], p. 52.

44. Stalin, *Sochineniya*, vi, 55.

در سیرت او ریشه ژرفی داشت، هیچ عنصری از حسابگری به چشم نمی‌خورد.

این سادگی و صمیمیت تمام و کمال در اندیشه‌لنین نیز تأثیر داشت. مطالعات بسیار وسیع، مهارت در تحلیل، قدرت فکری شگرف در بیان واقعیت و برهان در کار او هویدا بود، بدون اعتنای زیاد به سایه‌روشن‌های نازک و باریک. همه‌چیز در نظر او با روشنی و قطعیت حل و فصل می‌شد. چنان‌که بوخارین در واپسین سال زندگی لنین گفت:

لنین استراتژیست نابغه‌ای است. او می‌داند که باید ضربه را به دشمن اصلی وارد کرد، نه آن که سخنان التقاطی رنکارنگ به هم بافت.^{۴۵}

در مجادله با اشخاص، به تأکیدهای یک‌جانبه می‌پرداخت و بر آن بود که یک‌جانبه‌بودن روش حریف را باید با حملهٔ یک‌جانبه پاسخ داد: کنگرهٔ دوم حزب، در دفاع از رسالهٔ «چه باید کرد؟» گفت:

اکنون میست‌ها شاخه را به یک‌سو خم کردند. برای راست کردن آن می‌بایست آن‌را به آن سوی دیگر خم کنیم؛ و این همان کاری است که من کردم.^{۴۶}

با همهٔ این‌ها، اندیشه‌هایش گاه تا حد ساده‌اندیشی رنگ یوتوپایی پیدا می‌کرد - چنان‌که در مورد سخنانش دربارهٔ ازمیان رفتن دولت و نشستن خدمات شخصی شهروندان به جای بوروکراسی دیده می‌شود. ترکیب نوعی سادگی اساسی در اندیشه و سیرت با تعصب در اعتقاد و بیباکی در عمل ما را قویاً به یاد روبسپیر می‌اندازد. بی‌ادعایی شخصی لنین اطمینان او را به خطاناپذیر بودن مرام و مسلکش بسیار مؤثرتر می‌سازد. محکوم‌ساختن مخالفان و نسبت دادن نزدیک‌بینی فکری آن‌ها به کج‌مدار بودن دنیای اخلاقی‌شان، روشن است که از زمان پلینسکی در

45. *Dvenadsyati S'ezd Rossoïskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol-shevikov)*, 1923, p. 563.

46. Lenin, *Sochineniya*, vi, 23.

«دولت و انقلاب» که پانزده سال بعد نوشته‌شده نیز همان شکرگرد را نشان می‌دهد.

سنت روسی و از زمان مارکس، یا شاید هم پیش‌تر، در سنت انقلابی باب شده بود. اما سنتی بودن این برداشت مطلق و تعصب‌آمیز چیزی از واقعی بودن آن نمی‌کاست، چنان‌که گاه همقطاران انقلابی-لنین هم از شدت احکام تکفیری که او در حق مخالفان صادر می‌کرد در شگفت می‌شدند. حکم نهایی پوترسوف که سخت با لنین دشمن شده بود در حق لنین این است: «یک نفر سکتاریست با تعلیم و تربیت مارکسیستی؛ یک سکتاریست مارکسیست». پوترسوف عقیده داشت که لنین «ذاتاً قادر نیست عقاید مفایر عقاید خودش را هضم کند».^{۴۷} اما لنین تنها نظریه‌پرداز انقلاب نبود. از لحاظ او، عقیده هرگز جدا از عمل نبود. لنین مرد عمل انقلابی بود؛ و درباره عقاید هرچه گفته شود، در عمل انقلاب رحم و استثنا هیچ محلی از اعراب ندارد.

همین وحدت نظریه و عمل لنین را دارای شخصیتی چنین پیچیده می‌سازد و بزرگی خاص او را توضیح می‌دهد. تروتسکی در قطعه معروفی مارکس را، که اهل نظر بود، با لنین که مرد عمل بود، قیاس می‌کند:

تمامی شخصیت مارکس در «مانیفست» و مقدمه «نقد» [ی بر اقتصاد سیاسی] و «سرمایه» ظاهر می‌شود. حتی اگر مقدر نبود که او بنیان‌گذار بین‌الملل اول باشد، باز هم تا ابد همان شخصی که ما امروز می‌شناسیم باقی می‌ماند. اما تمام شخصیت لنین در عمل انقلابی ظاهر می‌شود. کارهای علمی او فقط مقدمه‌ای است بر عمل. حتی اگر او یک کتاب هم منتشر نکرده بود، باز هم در تاریخ به همین صورتی که وارد شده است زنده می‌ماند: یعنی همچون رهبر انقلاب پرولتاریایی و آفریننده بین‌الملل سوم.^{۴۸}

این ارزیابی شاید نیازمند اصلاح باشد، به ویژه در مورد سال‌های قدیم. اما خود لنین بود که در آوریل ۱۹۱۷ چنین نقل می‌کرد: «دوست من، نظریه خاکستری است، اما درخت جاویدان زندگی سرسبز است»^{۴۹}؛

47. A. N. Petresov, *Posmertnyi Sbornik Prozvedenii* (Paris, 1937) pp. 294, 299.

48. L. Trotsky, *O Lenin* (n.d. [1924] p. 148.

49. Lenin *Sochineniya*, xx, 102.

و نیز لنین بود که در نوامبر ۱۹۱۷ نفسی به راحتی کشید و گفت که «آزمایش کردن انقلاب» کاری است «مطبوع تر و مفیدتر از نوشتن درباره آن». ۵۰ در ماه های بعد از انقلاب او همیشه با صاحبان عقیده در حزب خود در جنگ و جدال بود. در همین دوره می نویسد:

انقلابی بودن و طرفداری از سوسیالیسم به طور کلی کافی نیست. لازم است در هر لحظه ای بدانیم که برای نگه داشتن تمام زنجیر در جای خود، کدام حلقه زنجیر را باید با تمام قدرت به دست بگیریم و با تصمیم به طرف حلقه بعد پیش برویم. ۵۱

پس از سه سال تجربه انقلابی، به لحنی تند - و بی شک به طور گذران و در گرماگرم مناقشه - می گوید که «عمل صد بار بیش از نظریه اهمیت دارد». ۵۲ در فهرست صفات و مشخصات نبوغ لنین یکی از بزرگ ترین قلم ها باید مربوط به ذکر بزرگی او به عنوان استراتژیست سیاسی و تاکتیسین سیاسی باشد. دوراندیشی او برای بنا کردن مواضع مستحکم مدت ها پیش از وقوع نبرد همراه با شامه تندی بود برای تشخیص این که کی و کجا ضربه را وارد کند یا دست نگه دارد.

اما اگر که لنین انقلابی بزرگی بود - شاید بزرگ ترین انقلابی تاریخ -، نبوغ او بسیار بیشتر سازنده بود تا ویرانگر. سهم لنین و بلشویک ها در برانداختن حکومت تزاری چندان مهم نیست. آن ها را فقط به يك معنای ظاهری می توان باعث برافتادن دولت موقت به شمار آورد. سقوط این دولت از ژوئیه ۱۹۱۷ اجتناب ناپذیر شده بود؛ دولت موقت فقط در انتظار پدیدار شدن جانشین خود نشسته بود. بلشویسم يك تخت خالی را به ارث برد. لحظه های حساس و حیاتی میان انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر، هنگامی است که لنین در کنگره شوراهاى سراسر روسیه در ماه ژوئن اعلام می دارد که بلشویک ها می خواهند قدرت را به دست گیرند، و هنگامی که در سپتامبر تصمیم می گیرد که این کار را بکند. دستاورد بزرگ او پس از پیروزی بدون خونریزی اکتبر ۱۹۱۷ حاصل شد، و

50. *ibid.*, xxi, 455.

51. *ibid.*, xxii, 466.

52. *ibid.*, xxvi, 71.

کاری است که فقط از يك دولتمرد سازنده بزرگ ساخته بود. اما آنچه او ساخت، با همه محاسن و معایبش، بر پایه شالوده‌هایی بنا شد که از مدت‌ها پیش ریخته شده بود، و بدون مختصر اطلاعی از آن شالوده‌ها این ساختمان را نمی‌توان شناخت. نخستین شالوده در روزهای معروف به «دوره ایسکرا» پیریزی شد - پیش از آن که پیروان لنین در دومین کنگره حزبی به نام خاص خود نامیده شوند.

بلشویک‌ها و منشویک‌ها

بیشتر بر اثر کار نقدماتی گروه «ایسکرا» دومین کنگره حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه در ژوئیه و اوت ۱۹۰۳ به ریاست پلخانوف تشکیل شد - نخست در بروکسل (که کنگره از ترس تعقیب پلیس از آنجا گریخت) و سپس در لندن. این کنگره واقعی تأسیس حزب بود، اما در عین حال انشعاب معروف میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها، که روز به روز پهن‌تر و ژرف‌تر افزایش یافت تا در ۱۹۱۲ به جدایی رسمی انجامید، نیز در همین کنگره پیش آمد. در این کنگره نمایندگان بیست و پنج سازمان سوسیال‌دموکرات شناخته شده شرکت داشتند، که هر کدام دارای ۲ رای بودند، مگر سازمان کارگران یهودی، یعنی «بوند»، که در کنگره نخست همچون بخش مستقلی از حزب دارای ۳ رای شناخته شده بود. چون برخی از سازمان‌ها فقط یک نماینده فرستاده بودند، کنگره از چهل و سه نماینده رای‌دهنده تشکیل می‌شد که روی هم رفته ۵۱ رای به صندوق می‌انداختند. علاوه بر این، چهارده نماینده نیز از سازمان‌های گوناگون آمده بودند که حق مشاوره داشتند ولی حق رای نداشتند. از میان همه نمایندگان بیش از ۳۰ نماینده طرفداران اعلام‌شده «ایسکرا» بودند و گروه «ایسکرا» بر کنگره تسلط کامل داشت. تا زمانی که ایسکراییان متحد بودند، تنها مخالفت یک‌دست از جانب نمایندگان «بوند» صورت می‌گرفت که کمابیش صرفاً به حقوق اقلیت‌های ملی علاقه‌مند بودند و به حفظ منزلت مستقل خود در حزب؛ مخالفت دیگر از جانب دو نماینده دارای تمایل «اکنونیستی» صورت می‌گرفت - یعنی آکیموف و مارتینوف - که نماینده «اتحاد سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در خارج» بودند. پیشنهاد شناختن «ایسکرا» همچون ارگان مرکزی حزب در آغاز

کار به تصویب رسید و فقط با دو رای مخالف روبه‌رو شد.^۱

مهم‌ترین کارهای کنگره تصویب برنامه حزبی و اساسنامه حزب بود. پلخانوف در دهه ۱۸۸۰ و لنین در دهه ۱۸۹۰ هر دو برای نوشتن برنامه حزبی طبع آزمایی کرده بودند؛ و هنگامی که گروه «ایسکرا» رفته رفته سازمان یافت تقاضا برای برنامه حزبی همزمان با تقاضا برای کنگره حزب به وجود آمد. بحث‌هایی که در اوایل سال ۱۹۰۲ جریان داشت لنین را، که نماینده جوانان بود و سرسازش نداشت، در برابر پلخانوف قرار داد، که حتی در کار انقلاب نیز پیروی از سنیت و رعایت احتیاط را موعظه می‌کرد. نخستین طرح برنامه حزبی به قلم پلخانوف از جانب لنین شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. لنین گفت که این برنامه، «برنامه حزبی که سرگرم مبارزه عقلی باشد نیست، بلکه اعلام اصول است - برنامه‌ای است برای محققان»^۲ و خود طرح دیگری را مطرح کرد. کمیته‌ای از سایر افراد گروه «ایسکرا» مأمور ادغام این دو طرح شد، و با کمال تعجب در این کار توفیق یافت. پلخانوف هنوز اعتبار فراوان داشت و لنین، که هنوز سی و چند سال پیش نداشت، حاضر شد - گویا برای آخرین بار در زندگی - که بر سر یک مسأله نظری سازش کند، و درباره کیفیت پیشرفت سرمایه‌داری در روسیه و رسیدن به بحران ناگزیر انقلاب سوسیالیستی نوعی عبارت‌بندی خفیف‌تر از پیشنهاد خود را پذیرفت. اما توانست یک برنامه احتیاط‌آمیز برای اصلاحات ارضی را هم که در طرح پلخانوف سخنی از آن نرفته بود در برنامه بگنجانند. برنامه‌ای که در شماره اول ژوئن ۱۹۰۲ به چاپ رسید و سال بعد تقدیم کنگره شد، دو بخش داشت: بخش اول، یا بخش نظری، به طور کلی کار پلخانوف بود، گیرم لنین هم این‌جا و آن‌جا دستی در آن برده بود و آن را سفت و منجست‌تر ساخته بود؛ بخش دوم، یا بخش عملی، نوشته لنین بود، که پلخانوف این‌جا و آن‌جا آن را ملایمت بخشیده بود.^۳

بخش نظری برنامه با این برهان عادی مارکسیستی آغاز می‌شد که روابط تولید اکنون به مرتبه‌ای رسیده‌اند که سرمایه‌داری - بوزژوایی

1. Vitorio Svezd RSDRP (1932), p. 155.

2. Lenin, *Sochineniya*, v. 18.

۳. مقاله‌های خود لنین. مجموعه آثار او (Sochineniya, v. 1-51) چاپ شده است و خلاصه مختصر و مفیدی آن بحث‌ها در همان مجموعه (ibid., v. 398-9, note 1) دیده می‌شود.

با پیشرفت بیشتری سازگار نیست. همچنان که تضادهای این نظام افزایش می‌یابند، «تعداد و اتحاد پرولتاریا» بیشتر می‌شود، و نبرد آن‌ها با استثمارگران نشان حادتر می‌گردد». بدین ترتیب، پیشرفت فنی «با سرعت روزافزون امکان مادی نشان دادن روابط تولید سوسیالیستی را به جای روابط سرمایه‌داری فراهم می‌آورد»؛ یعنی امکان یک انقلاب سوسیالیستی که «تقسیم جامعه به دو طبقه را از میان می‌برد» و «هرگونه استثمار یک طبقه از جامعه به دست طبقه دیگر را پایان می‌دهد». دیکتاتوری پرولتاریا، که به عنوان «تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا» تعریف شده بود «شرط لازم این انقلاب اجتماعی» نامیده شده بود. این نخستین بار است که دیکتاتوری پرولتاریا رسماً در یک برنامه حزبی درج می‌شود. بخش عملی و اختصاصاً روسی برنامه مربوط به هدف‌های فوری است؛ این هدف‌ها، چنان که در «مانیفست» نیز آمده است، طبعاً از کشور تا کشور فرق می‌کند و به سه دسته تقسیم می‌شود: خواست‌های سیاسی (از جمله حق رأی مساوی و همگانی، آزادی عقیده، زبان، مطبوعات، انجمن و اتحادیه، گزینش قضات، جدایی دولت و کلیسا، آموزش رایگان و همگانی)؛ خواست‌های اقتصادی کارگران (از جمله روز کار هشت ساعته، منع استخدام کودکان، محدودیت کار برای زنان، بیمه دولتی برای پیران و از کارافتادگان، و منع جریمه و منع پرداخت جنس به جای مزد)؛ و خواست‌های اقتصادی دهقانان (به ویژه پس دادن زمین‌هایی که در زمان لغو نظام سرفداری بیدادگرانه از آن‌ها گرفته شده بود). روشن است که در نظر طراحان برنامه، این خواست‌ها افراطی‌ترین خواست‌هایی بود که با جلب پشتیبانی بورژوازی رادیکال در نخستین مراحل انقلاب سازگاری داشت. به رابطه میان این هدف‌های فوری و هدف نهایی جامعه بی‌طبقه اشاره‌ای نشده بود. پیشنهاد پشتیبانی از «هر جنبش مخالف یا انقلابی که برضد نظام اجتماعی و سیاسی کنونی روسیه باشد، و اعلام

۴. مارتینوف در کنفره پیشنهاد کرد که این عبارت را به این صورت اصلاح کنند: «تعداد، اتحاد، و آگاهی پرولتاریاییان».

(*Vtoroi S'ezd RSDRP* (1932) p. 116) این بازتابی بود از اختلاف نظر درباره خودانگیختگی و آگاهی، و در آن حمله شدیدی هم به کتاب «چه باید کرد؟» لنین صورت گرفته بود، و مبنای آن حمله نیز این بود که لنین منکر هرگونه حرکت خودانگیخته سوسیالیستی در پرولتاریا است. پلخانوف و مارتوف و تروفسکی از نظر لنین دفاع کردند، و پیشنهاد مارتینوف رد شد.

«براندازی استبداد و تشکیل مجلس مؤسسان از طریق رای آزاد همه مردم» به عنوان نخستین گام در راه رسیدن به هدف‌ها، آخرین مطالب برنامه بود. این برنامه به تفصیل در کنگره مورد بحث و مناظره قرار گرفت و اصلاحات جزئی در آن وارد شد. اما در پایان کار آکیموف با اتخاذ رسمی آن از جانب حزب مخالفت کرد. ۵ این برنامه تا سال ۱۹۱۹ تغییر نیافت.

بحث دربارهٔ اساسنامهٔ حزب در مادهٔ اول، در تعریف شرایط عضویت، به اشکال برخورد. کمیسیونی که طرح اساسنامه را می‌نوشت بر سر یک مسألهٔ اصولی دو پاره شد و دو متن متفاوت آماده ساخت: یکی به قلم لنین و دیگری به قلم مارتوف. لنین شرایط عضویت را چنین تعریف کرده بود:

عضو حزب کسی است که برنامهٔ حزب را می‌پذیرد و هم مالا از حزب پشتیبانی می‌کند و هم شخصاً در یکی از سازمان‌های آن شرکت می‌کند.

مارتوف صورت زیر را پیشنهاد کرده بود:

عضو حزب کارگران، موسیالدموکرات روسیه کسی است که برنامهٔ آن را می‌پذیرد و هم مالا از آن پشتیبانی می‌کند و هم به‌طور منظم تحت رهبری یکی از سازمان‌های آن با حزب همکاری می‌کند.

تفاوت میان این دو عبارت در صورت اندک بود؛ اما عبارت‌بندی دقیق‌تری که لنین بر سر آن اصرار می‌ورزید بیان حساب‌شده و مبارزه جویانه‌ای بود از مفهومی که خود او پیش‌تر در «چه باید کرد؟» آن را پروراند. بود - و همه این را می‌دانستند. این مفهوم عبارت بود از یک حزب کوچک از انقلابیان حرفه‌ای سازمان‌یافتهٔ منضبط. بحث و جدل بالا

5. Vtoroi S'ezd RSDRP (1932), p. 258-9.

متن این برنامه به صورتی که تصویب شد در این مأخذ دیده می‌شود: *ibid.*, pp. 417-23, *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), 1, 19-23.

گرفت، و تمایزی که از این مناقشه میان ایسکراییان «سخت» و «نرم» پدید آمد نخستین صورت جنگ طولانی بلشویک‌ها و منشویک‌ها بود. مارتوف و اکسلرود میان «سازمان» و «حزب» قائل به تمایز بودند. آن‌ها ضرورت یک سازمان پنهان‌کار را می‌پذیرفتند، ولی بر آن بودند که چنین سازمانی فقط وقتی معنی دارد که هسته مرکزی حزب وسیعی از هواداران باشد. لنین در پاسخ می‌گفت که باید میان «وراجان» و «کارگران» فرق بگذاریم: طرح مارتوف دروازه حزب را به روی هر دو دسته باز می‌کند. پلخانوف با نوعی بی‌اعتنایی جانب لنین را گرفت. سایر اعضای شورای نویسندگان «ایسکرا»، یعنی پوترسوف و زاسولیک، چیزی نگفتند، ولی با نظر اکسلرود و مارتوف موافق بودند. تروتسکی ناگهان جانب مارتوف را گرفت. ۷۰ پس از بحث و جدال طولانی و لجوجانه‌ای، طرح لنین با اکثریت ۲۸ رای در برابر ۲۳ رای (یعنی تمام آرای کنگره) رد شد و طرح مارتوف با اکثریت ۲۸ رای در برابر ۲۲ رای به تصویب رسید. ۸. باقی اسامنامه بدون اشکال زیاد پذیرفته شد. سازمان مرکزی کمابیش شکسته بسته حزب عبارت بود از شورای نویسندگان «ایسکرا» به عنوان نگه‌دارنده عقیده حزبی، یک کمیته مرکزی برای رهبری کار حزبی در سازمان‌های محلی، و یک شورای حزبی پنج‌نفره، مرکب از دو نامزد از هر یک از آن دو هیأت و یک رئیس منصوب شده در کنگره؛ این شورا بالاترین مقام گرداننده حزب بود و فقط در برابر کنگره حزبی که دو سال یک‌بار تشکیل می‌شد مسؤول بود. ۹.

۶. لنین سپس آن‌ها را تحت عناوین ایسکراییان «منسجم» و «غیرمنسجم» نیز طبقه‌بندی کرد. (Lenin, *Sochineniya*, vi, 269)

۷. تروتسکی در اکتبر ۱۹۰۲ در لندن به لنین پیوست و به‌زودی به‌واسطه استعداد ادبی‌اش نظر همه را جلب کرد. در بهار ۱۹۰۳ لنین دو بار پیشنهاد کرد که او را به عضویت شورای نویسندگان «ایسکرا» بپذیرند، ولی با مخالفت سخت پلخانوف روبه‌رو شد.

(Krupskaya, *Memories of Lenin* [1] (Engl. transl. (1930) pp. 85-6, 92) (ibid., p. 99).

بنا بر گفته کروپسکایا، لنین در کنگره «هیچ گمان نمی‌کرد که تروتسکی تزلزل نشان دهد».

8. *Vtoroi S'ezd RSDRP* (1932), pp. 263-85.

۹. متن این مصوبه در این مأخذ دیده می‌شود:

Vtoroi S'ezd RSDRP (1982), pp. 423-5; *VKP(B) v Resolyutsiakh* (1941), I, 24-5.

پیامد رأی‌گیری بسیار حساس مربوط به نخستین ماده اساسنامه تعارض‌آمیز بود. اکثریت از ایسکراییان «نرم» و نمایندگان «بوند» و سایر سازمان‌های خارجی که هرگز با «ایسکرا» رابطه‌ای نداشتند تشکیل می‌شد. در خود گروه «ایسکرا» لنین اکثریت داشت. بحث در اساسنامه حزب شامل تصمیم‌گیری درباره روابط حزب و «بوند» نیز می‌شد. ادعای «بوند» برای آن که «یگانه نماینده پرولتاریای یهودی» باشد، با اکثریت هنگفت رد شد، و این باعث شد که نمایندگان «بوند» پس از جلسه بیست و هفتم کنگره با قهر از کنگره بیرون رفتند. (کنگره روی هم‌رفته سی و هفت جلسه داشت.)^{۱۰} در جلسه بعدی تصمیم به شناسایی فقط یک سازمان «خارجی» در حزب گرفته شد، و آن «اتحاد سوسیال‌دموکراسی انقلابی» بود که با «ایسکرا» رابطه نزدیک داشت (لنین در کنگره نماینده همین سازمان بود). این تصمیم «اتحاد سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در خارج» را مردود ساخت و در نتیجه مارتینوف و آکیموف نیز از کنگره کنار رفتند.^{۱۱} در همه این تصمیمات ایسکراییان همچنان در کنار یکدیگر بودند. اما کنار رفتن هفت نماینده که در مسأله تعریف عضویت به نفع «نرم»‌ها رأی داده بودند، باعث شد که کفه ترازوی آرا به طرف «سخت»‌ها مایل شود. آشکار شد که در یگانه موضوع باقی‌مانده مهم دستور جلسات کنگره - یعنی گزینش ارگان‌های حزبی - لنین اکثریت را در اختیار خواهد داشت، و این قدرت را برای پیش‌بردن نظریات خود به کار خواهد بست. کشف این نکته، و نه رویداد آشکار دیگری، فضای کنگره را ناگهان دیگرگون ساخت. از جلسه سی‌ام به بعد، مذاکرات در محیط بسیار تلخی جریان یافت.

روشن بود که اشکال مهمی در پیش است. اما این را هم باید افزود که مواد اساسنامه حزب، که از طرف تمام گروه «ایسکرا» تنظیم شد و از تصویب کنگره گذشت، نظارت کمابیش نامحدود ارگان مرکزی را بر ارگان‌های محلی پیش‌بینی کرده بود و برآشفتن از برداشت لنین درباره حزب منضبط و مرکزی مشأ دعوا نبود، بلکه نتیجه آن بود. از مناقشات دو جانبه لنین و مارتوف در کنگره چنین برآمد که نقشه لنین برای کاهش تعداد شورای نویسندگان «ایسکرا» از شش به سه و محدود ساختن تعداد اعضای کمیته مرکزی به سه، قبل از کنگره در شورای نویسندگان مورد

10. *Vtoroi S'ezd RSDRP*, (1932), pp. 324-5.

11. *ibid.*, p. 334.

بحث قزار گرفته است، بی‌آن‌که اعتراض اصولی پیش کشیده شود. اما وقتی که این نقشه به صورت یک پیشنهاد منجز برای تعیین پلخانوف و لنین و مارتوف (دو تن «سخت» و یک تن «نرم») همچون شورای نویسندگان «ایسکرا» و گزینش افراد درجه دوم در کمیته مرکزی مطرح شد، چنان‌که نظارت و سلطه شورا بر حزب بی‌چون و چرا گردد، مخالفت با این پیشنهاد سخت و سازش‌ناپذیر شد و در خود کنگره بود که مارتوف برای نخستین بار اتهام «حکومت‌نظامی درون حزب» و «قوانین استثنایی بر ضد گروه‌های مختلف» را پیش کشید - اتهامی که در مجادلات بعدی نقش بسیار برجسته‌ای بازی کرد. ۱۲. باقی مذاکرات شکل یک سلسله رای‌گیری و اعتراض را پیدا کرد. تصمیم به تعیین سه تن اعضای شورای «ایسکرا» با اکثریت ۲۵ در برابر ۱۷ رای ممتنع گرفته شد. سپس اکثریت به گزینش پلخانوف و مارتوف و لنین پرداخت. مارتوف کرسی پیشنهاد شده در شورا را رد کرد، و اقلیت از شرکت در دنباله انتخابات خودداری کرد. ۱۲. کمیته مرکزی فقط از «سخت‌ها» تشکیل شد؛ و پلخانوف به مقام ریاست شورا منصوب شد. بر پایه این پیروزی‌ها، برندگان نبرد را «بلشویک»؛ یعنی اکثریت نامیدند، و بازندگان مخالف را «منشویک»؛ یعنی اقلیت. مقدر آن بود که این نام‌ها وارد تاریخ شوند.

اما این پایان داستان نبود. پلخانوف در کش‌مکش‌های کنگره استوار در کنار لنین ایستاده بود. وقتی که یکی از نمایندگان خواست میان نظریات او و لنین تمایزی ترسیم کند، پلخانوف با اندکی تبختر گفت درست است که ناپلئون مارشال‌های خود را وادار می‌کرد که از زن خود جدا شوند، اما هیچ‌کس نمی‌تواند میان من و لنین جدایی بیندازد. ۱۳. اما بحث پیشین بر سر برننامه حزبی نشان داده بود که ملایمت آن مرد سالخورده چه آسان ممکن است با سرسختی این جوان برخورد پیدا کند. لنین با انسجام سازش‌ناپذیری به بهره‌برداری از پیروزی خود پرداخت، و پلخانوف به زودی از این رفتار در شگفت شد. منشویک‌هایی که لنین می‌خواست آن‌ها را تکفیر کند شامل غالب دوستان و همکاران قدیم

12. *ibid.*, p. 373.

۱۳ *ibid.*, p. 376 از این مرحله به بعد آن دو گروهی که از انشعاب کنگره پدید آمده بود جلسات جداگانه تشکیل دادند. (Lenin Sochineniya, vi, 56.)

14. *Vtoroi S'ezd RSDRP* (1932), p. 138.

پلخانوف می‌شدند. پلخانوف انضباط حزبی تند و تیز لنین را اصولاً تأیید کرده بود، اما وقتی که پای اجرای این انضباط به میان آمد آن را مغایر مفاهیم ملایم‌تری دید که خود در سال‌های طولانی اقامت در غسرب جذب کرده بود. پلخانوف بنای سازش با مخالفان را گذاشت، و این در اندیشه لنین نمی‌گنجید. هنوز سال ۱۹۰۳ به پایان نرسیده بود که لنین از شورای «ایسکرا» استعفا کرد؛^{۱۵} زیرا که پلخانوف اعضای پیشین شورا را که در کنگره حذف شده بودند و همه از منشویک‌ها بودند دوباره وارد شورا کرده بود. «ایسکرا» ارگان منشویک‌ها شده بود، و لنین که از دستگاه حزبی که کنگره در اختیارش گذاشته بود بیرون رانده شد به سازمان دادن گروه بلشویک‌های خود به شکل یک گروه مستقل پرداخت.

در دوازده ماه بعد یک سلسله مقاله گزیده به قلم پلخانوف و سایر همکاران «ایسکرا» بر ضد لنین منتشر شد. پلخانوف به‌زودی بر شرمساری خود از گرفتن جانب لنین تا پایان کنگره دوم چیره شد و این عذر لنگش را آورد که با پاره‌ای از نظریات لنین در «چه باید کرد؟» مخالف بوده ولی گمان می‌کرده است که لنین بعدها این نظریات را تعدیل کرده است.^{۱۶} آنگاه پلخانوف اعلام کرد که لنین «روحیه فرقه‌بازی و انحصارگری»^{۱۷} را دامن می‌زند. در مقاله‌ای با عنوان «سانترالیسم یا بوناپارتیسم؟» گفته شد که لنین «دیکتاتوری پرولتاریا را با دیکتاتوری بر پرولتاریا اشتباه کرده است»، و عمل او «بوناپارتیسم است، اگر نگوییم سلطنت مطلقه به‌شیوه قدیم ماقبل انقلابی».^{۱۸} نظر او درباره رابطه انقلابی حرفه‌ای با توده‌ها، نظر مارکس نیست بلکه نظر باکونین است.^{۱۹} مارتوف به همان عقیده‌ای که در کنگره بیان کرده بود بازگشت و رساله‌ای نوشت با عنوان «نبرد با حکومت نظامی در حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه». ورا زاسولیچ نوشت که نظر لنین درباره حزب همان نظر لویی چهاردهم درباره

۱۵. بنابر گفته پلخانوف لنین به سابقه این امر در سیاست معاصر انگلستان استناد کرد: «چمبرلین برای تحکیم موقعیت خود از وزارت استعفا کرد: من هم همین کار را می‌کنم.» (G.V. Plekhanov, *Sochineniya*, xiii, 44)

16. *ibid.*, xiii, 135-8.

17. *ibid.*, xiii, 7.

18. *ibid.*, xiii, 90-1.

19. *ibid.*, xiii, 185.

دولت است. ۲۰ چاپخانه حزب، که اکنون در دست منشویک‌ها بود، رساله دشنام‌آمیز درخشانی به قلم تروتسکی منتشر کرد، به نام «وژایف سیاسی ما» ۲۱؛ در تقدیم‌نامه این رساله نویسنده همبستگی خود را با منشویک‌ها چنین اعلام کرده بود: «به آموزگار عزیزم، پاول بوریسوویچ اکسلرود». در این رساله شیوه‌های لنین «کاریکاتور بی‌مزه‌ای از ناسازگاری‌های تراژیک ژاکوبینسم» نامیده شد، و وضعی پیش‌بینی شد که در آن «سازمان حزبی جای حزب را می‌گیرد و کمیته مرکزی جای سازمان را و سرانجام دیکتاتور جای کمیته مرکزی را». عنوان فصل آخر رساله «دیکتاتوری بن پرولتاریا» بود. ۲۲ چندی بعد بود که پلخانوف «یادداشت‌های یک سوسیال‌دموکرات» را نوشت که اگر نظر بلشویک‌ها غالب شود «در نهایت امر همه‌چیز گرد یک شخص خواهد گشت که خواه ناخواه همه اختیارات را به دست خواهد گرفت» ۲۳.

صدای انشعاب به‌زودی در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیز شنیده شد؛ زیرا که این حزب خود نیز گرفتار اختلاف با «تجدیدنظرطلبان» بود. اتفاق‌نظری که تقریباً میان همه افراد برجسته حزب روسی دیده می‌شد - زیرا که پیروان لنین افراد عادی بودند و هیچ فرد برجسته‌ای در میان آن‌ها به‌چشم نمی‌خورد - تأیید همگان را به نفع منشویک‌ها برانگیخت. کائوتسکی نه‌تنها از انتشار مقاله‌ای که لنین در دفاع از موضع بلشویک‌ها برای نشریه «نویه تسایت» (زمان نو) فرستاده بود خودداری کرد، بلکه

20. *Iskra*, No. 70, 25 July 1904.

21. N. Trotsky, *Nashi Politicheskije Zadarchi* (Geneva, 1904).

تروتسکی در ابتدا حرف N را با اسم مستعار خود به‌کار می‌برد؛ سپس به حرف اول نام خود L (لئون) بازگشت. لنین هم گاه حرف ساختگی N را پیش از نام مستعار خود به‌کار برده است.

۲۲. به‌حکم انصاف باید حکم نهایی تروتسکی را درباره این نزاع، که سی سال بعد صادر شده است، نقل کنیم: «بی‌دلیل نبود که کلمات «سازش‌ناپذیر» و «بی‌گذشت» آن‌قدر زیاد بر زبان لنین جاری می‌شد. فقط توجه‌مطلق به‌هدف انقلاب و وازستگی از هرگونه غرض حقیر شخصی می‌تواند این‌گونه بی‌رحمی شخصی را توجیه کند... رفتار او به‌نظم ناپذیرفتنی و وحشتناک و حیرت‌آور می‌آمد. اما درعین‌حال این رفتار از لحاظ سیاسی درست بود، و لذا از دیدگاه سازمانی ناگزیر بود».

(L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin), 1930, i, 187-8)

23. G. V. Plekhanov, *Sochineniya*, xiii, 317.

نسخه‌ای از نامه‌ای را که در محکوم کردن رفتار لنین نوشته بود برای انتشار در «ایسکرا» فرستاد. ۲۴ سنگین‌ترین حمله به لنین مقاله‌ای بود در «زمان نو» ژوئیه ۱۹۰۴ به قلم روزا لوکزامبورگ، که خط‌مشی «سانترالیسم افراطی» لنین را به عنوان بوروکراتیک بودن و غیر دموکراتیک بودن محکوم می‌کند. لوکزامبورگ خصلت روسی و یژهای در نقشه لنین می‌بیند و به تلخی از «خودبینی» درهم شکسته‌ای یاد می‌کند که بر اثر صدمات حکومت مطلقه روس متلاشی شده و بار دیگر به صورت خودبینی انقلابی روسی پدیدار شده و «بن سر خود ایستاده است و دوباره خود را فاتح تاریخ اعلام می‌کند». لوکزامبورگ به قدرت مطلق رهبری حزبی لنین حمله می‌کند و می‌گوید که این قدرت «محافظه‌کاری طبیعی این‌گونه سازمان‌ها را به خطرناک‌ترین صورت تشدید می‌کند». ۲۵ سرانجام بیل رهبر کمین‌سال حزب آلمان، پیشنهاد داوری کرد که منشویک‌ها فوراً آن را پذیرفتند و لنین به همان فوریت آن را رد کرد. ۲۶

به نظر می‌رسید که لنین از این حمله‌ها خم به ابرو نیاورده است. ۲۷ او بر اعتبار این سخن مارکس تکیه داشت، که وقتی از او خرده گرفتند که چرا به سایر انقلابیان آلمان حمله می‌کند در نشریه خود گفت:

وظیفه ما عبارت است از انتقاد بی‌ملاحظه به یژهای از به اصطلاح «دوستان» مان، بیش از دشمنان آشکار؛ و با این کار ما با کمال میل از محبوبیت ارزان‌بهای دموکراتیک دست می‌کشیم. ۲۸

لنین در کنگره حزبی در پاسخ مارتوف با حرارت تمام در دفاع از

24. *Iskra*, No. 66, 15 May 1904.

25. *Neue Zeit*, xxii (Vienna, 1903-4), ii, 484-92, 529-35.

۲۶. جزئیات این قضیه را در مجموعه آثار لنین می‌توان خواند: Lenin, *Sochineniya*, vii, 450-52, note 44; *Leninskii Sbornik*, v (1926), 169-76, 182-3.

۲۷. کروپسکایا در خاطرات خود (Engl. transl. (1930), p. 108) نقل می‌کند که بریدن از مارتوف برای لنین رنج‌آور بود؛ ولی این نکته به معنای هیچ‌نوع شک‌سیاسی نیست.

28. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 445.

موضع سازش‌ناپذیر خود چنین گفته بود:

من از کلمات درشت «حکومت نظامی» و «قوانین استثنایی برضد برخی افراد و گروه‌ها» و غیره کمترین باکی ندارم. در برخورد با عناصر متزلزل و متنازع، ما نه تنها می‌توانیم بلکه ناچاریم «حکومت نظامی» برقرار کنیم، و تمام اساسنامه حزب ما، تمام خط‌مشی «سانترالیسم» که هم‌اکنون در کنگره به تصویب رسیده است چیزی نیست جز «حکومت نظامی» برای برخورد با این‌گونه سرچشمه‌های متعدد بی‌انضباطی سیاسی. برضد بی‌انضباطی سیاسی، قوانین خاص و حتی استثنایی لازم است؛ و گاهی که کنگره برداشته با ایجاد پایه مستحکم برای این‌گونه قوانین و این‌گونه اقدامات، خط سیاسی صحیح را معین ساخته است.^{۲۹}

لنین در رساله مطولی با عنوان «یک گام به پیش، دو گام به پس» که سال بعد در ژنو منتشر شد و عنوان فرعی‌اش «بحران در حزب ما» بود، گفت که از اتهام ژاکوبینیسم باکی ندارد:

ژاکوبینی که به‌طور جدایی‌ناپذیر با سازمان پرولتاریای آگاه بر منافع طبقاتی جوش خورده باشد - این یعنی سوسیال‌دموکرات انقلابی.^{۳۰}

لنین در تحلیل کاونده‌ای از مذاکرات کنگره نشان می‌دهد که ایسکراییان «نرم» خود را بارها در همدستی شرم‌آوری با پساره‌ای نمایندگان - مانند نمایندگان «بوند» - قرار داده بودند که هم دشمن «ایسکرا» بودند و هم دشمن هر نوع حزبی که دارای سازمان مرکزی قوی باشد. لنین نسب‌نامه روحی این اشخاص را به «نجیب‌زادگان آنارشیزم» می‌رساند، که اجداد همه اشکال «نارودنیسم»، از جمله «نیپیلیسم»، بودند:

29. Lenin, *Sochineniya*, vi, 36.

30. *ibid.*, vi, 303.

این آنارشیسیم اشرافی همیشه نسبت به نیمپلیست روس نظر مهربانانه‌تری داشته است. سازمان حزبی به نظرش نوعی «کارخانه»ی غیریت‌مانند جلوه می‌کند. متابعت جزء از کل و اقلیت از اکثریت به نظرش عین «بردگی» می‌آید.... تقسیم کار تحت رهبری یک مقام مرکزی او را به کشیدن فریادهای دردناک و خنده‌آور وامی‌دارد، که ای فغان، دارند مردم را به «پیچ و مهره» مبدل می‌کنند.^{۳۱}

وقتی که منشویک‌ها لنین را متهم کردند که دارد از اصول بوروکراسی در برابر اصول دموکراسی حمایت می‌کند، او ترسی به‌خود راه نداد. اگر بوروکراسی به‌معنای مرکزیت است و دموکراسی به‌معنای «خودسری»، پس موسیال‌دموکراسی انقلابی طرفدار اولی و مخالف دومی است.^{۳۲} اگر در پس‌پشت نظریات منشویک‌ها اصلی نهفته باشد، این اصل «اصل آنارشیسیم» است.^{۳۳}

مفهوم حزب دارای مرکزیت و انضباط همچون ابزار انقلاب در اندیشه لنین مقام اعلا را داشت. همین مفهوم الهام‌دهنده تأسیس «ایسکرا» به‌شکل قانون یک‌چنین‌حزبی بود؛ الهام‌دهنده رساله «چه باید کرد؟» بود، که در آن عقیده نقش رهبری حزب برای توده‌ها پیش کشیده شده بود. لنین بعدها نظام انضباط حزبی مورد نظر خود را «مرکزیت دموکراتیک» نامید، و ساختن این شوخی‌چندان دشوار نبود که در این نظام مرکزیت بر دموکراسی می‌چربید، زیرا که مرکز، یعنی رهبران، بیشتر بر توده‌ها تسلط دارند تا افراد حزبی بر رهبران. اما این‌گونه تمایل به مرکزیت را ویژگی حزب روسی نامیدن، یا از آن حزب ویژه لنین شناختن خالی از خطر نیست. در جاهای دیگر نیز در این دوره سازمان‌های بزرگ به‌سرعت رشد می‌کردند. همه‌جا مقتضیات کارایی و قدرت، مرکزیت و تراسم اختیارات را ایجاب می‌کرد. در هیچ کشور بزرگی احزاب سیاسی از این تمایلات در امان نبودند. احزاب پرولتاریایی به‌ویژه در معرض این تمایلات قرار داشتند؛ در این احزاب بود که غالباً این برهان شنیده می‌شد که افراد حزب ملزم به اطاعت از رهبران برگزیده خود هستند، و انتقاد

31. *ibid.*, vi, 310.

32. *ibid.*, vi, 313.

33. *ibid.*, vi, 321.

کردن با وفاداری حزبی مبارکار نیست. ۳۴ پلخانوف نیز، که اکنون دشمن سرسخت لنین بود، زمانی همین‌گونه استدلال کرده بود:

وقتی به ما می‌گویند که سوسیال‌دموکراسی باید آزادی عقیده افراد خود را ضمانت کند، فراموش می‌کنند که حزب میاسی دانشکده علوم سیاسی نیست.... آزادی عقیده در حزب می‌تواند و باید محدود باشد، دقیقاً به این دلیل که حزب اتحاد آزادانه‌ای است از افرادی که با هم اتفاق نظر دارند. همین که وحدت نظر از میان رفت انحلال ناگزیر خواهد بود. ۳۵

لنین چنین استدلال می‌کرد که آن که از زیر این بار لازم و مفید شانه خالی می‌کند، پرولتاریا نیست بلکه بورژوازی است. منشویک‌ها نماینده «فردیت روشنفکران بورژوا» هستند، و بلشویک‌ها نماینده «سازمان و انضباط پرولتاریا». ۳۶

اما پاسخ لنین به انتقادات منشویک‌ها منحصر به کلمات نبود. او پس از جدا شدن از «ایسکرا»، بدون آن که از تنهایی دل‌تنگ شود یا از مخالفت دوستانش یا گریختن آن‌ها به اردوی مقابل خم به ابرو بیاورد، بیست و دو تن از کهنه‌بلشویک‌های سرسخت را در اوت ۱۹۰۴ در ژنو فراهم آورد و چیزی به نام «دفتر کمیته‌های اکثریت» را ایجاد کرد که به عنوان سازمان مرکزی جدید بلشویک‌ها کار کند. در پایان سال نشریه‌ای هم به نام «ویپریود» («به پیش») بنا نهاد تا جای «ایسکرا»ی مرتد را بگیرد. نگرانی عمده او این بود که جلو هر نوع حرکت شتابزده را در جهت وحدت بگیرد، زیرا می‌ترسید که چنین وحدتی خلوص و استقلال عقیده بلشویسم را به ارتداد منشویکی بیالاید. در مکاتبات حزبی

34. R. Michils, *Zur Soziologie des Parteiwesens* (second ed. 1925), pp. 278-80.

نویسنده موارد بارزی از این‌گونه احساسات را از مآخذ آلمانی و فرانسوی و بلژیکی نقل می‌کند. همچنان اصطلاحات «مرکزیت دموکراتیک» را نیز به کار می‌برد (ibid., p. 277) آن‌هم به صورتی که نشان می‌دهد این اصطلاح در دهه ۱۹۰۰ در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان رایج بوده است.

35. G.V. Plekhanov, *Sochineniya*, xii, 455.

36. Lenin, *Sochineniya*, vi, 213.

این دوره تأکید می‌کند که «همه‌جا و با کمال قاطعیت، جدایی، جدایی، جدایی». ۲۷. شکاف دادن حزب و بیرون ریختن مخالفان از صفوف آن به‌جای به‌خطر انداختن وحدت، ولو بر سر جزئیات بی‌اهمیت، قاعده‌ای بود که لنین به‌کار می‌بست و برای جانشینان خود نیز به میراث نهاد. این قاعده نتیجه یک اعتقاد ژرف فکری بود و با شخصیت مطمئن و مسلط او هماهنگی کامل داشت. هرگاه به‌نظر می‌رسید که لحظه‌ای این قاعده را برای خاطر امری کنار می‌گذارند، باز به آن بازمی‌گشت. بی‌دلیل نبود که تاکتیک‌هایی که او پس از ۱۹۰۳ برضد منشویک‌ها به‌کار بست در دوره‌های بحرانی سرمشق حزب قرار گرفت، یا این‌که کلمه «منشویسم» بعدها بیشتر و بیشتر دامنه یافت و برای برچسب‌زدن به هر نوع مخالفی درون حزب به‌کار رفت. در آوریل ۱۹۰۵، به‌رغم ارگان‌های قدیم حزب که اکنون تماماً منشویک بودند، کنگره حزبی تازه‌ای در لندن تشکیل شد. در این کنگره فقط بلشویک‌ها شرکت داشتند؛ منشویک‌ها آن‌را تحریم کردند و برای خود کنفرانسی در ژنو برپا ساختند. شکاف به نتیجه نهایی خود رسیده بود.

واقعه اختلاف اصلی در کنگره دوم این تصور رایج را برجا گذاشت که چون هر دو جناح حزب به برنامه حزبی رای داده‌اند و فقط بر سر اساسنامه از هم جدا شده‌اند، پس اختلاف فقط بر سر مسأله سازمان حزبی است و نه بر سر معتقدات اصولی. اگر هم این نکته در اوایل کار صادق بود، بعدها اختلاف گسترده‌تر و ژرف‌تر شد. تعالیم مارکس، از «مانیفست» به بعد، هم شامل عناصر عینی یا علمی یا تکاملی می‌شد و هم عناصر انقلابی یا تبلیغاتی یا ذهنی. مارکسیسم در عین حال هم بیان قوانین تحول اجتماعی و اقتصادی بود و هم دعوت به اقدام خشن و غیر خشن برای اجرای این قوانین. این دو جنبه مارکسیسم را می‌توانستند در این اعتقاد جمع کنند که امور بشری تابع یک روند تحول پیوسته است که، در عین حال، خالی از انقلاب‌های گهگاهی نیست و این انقلاب‌ها یک بخش اساسی از این روند تحول را تشکیل می‌دهند. اما این هدم انسجام ظاهری باعث می‌شد که میان دو برداشت از تحول تاریخی محل تأکید گاه این‌سو و گاه

۳۷. ۱۴۹، (1926)، *Leninskii Sbornik*, «انشعاب» این‌جا ترجمه کلمه

روسی *raskol* است، که در وهله اول برای رفض مذهبی به‌کار می‌رود.

آن‌سو قرار گیرد. این جابه‌جا شدن محل تأکید در واقع در آثار خود مارکس هم دیده می‌شود. در دعوایی که پیروان روسی مارکس را به دو دسته تقسیم کرد، منشویک‌ها بلشویک‌ها را متهم می‌کردند که طرح تحول مارکس را نقض می‌کنند، زیرا که می‌خواهند از راه دسیسه و توطئه نوعی انقلاب پرولتاریایی راه بیندازند که، در این مرحله از رشد بورژوازی روسیه، شرایط عینی آن فراهم نیست. بلشویک‌ها هم منشویک‌ها را متهم می‌کردند که این‌ها انقلاب را «نوعی روند تحول تاریخی» می‌پندارند، نه چیزی که باید با نقشه آگاهانه اسباب آن چیده شود.^{۳۸} منشویک‌ها با تحلیل مسیر انقلاب و اعتقاد به این که آن مسیر را نمی‌توان تغییر داد یا با اقدام آگاهانه تسریع کرد، در وهله اول بیشتر اهل بحث نظری بودند؛ بلشویک‌ها آن‌ها را «استدلالیان» (raisonneurs)، «بایگان-های خاک‌گرفته»، و «روشنفکران حزبی» می‌نامیدند.^{۳۹} خود بلشویک‌ها مردان عمل بودند، که می‌کوشیدند به هر وسیله قانونی یا غیرقانونی که شده انقلاب را از پیش ببرند. لنین که آفریننده و سخنگوی بلشویسم بود، از همان آغاز برخلاف منشویک‌ها بیش از نظریه تحولی به اقدام انقلابی علاقه داشت. بی‌جهت نبود که لنین همیشه اصرار می‌کرد که آثار مارکس را باید به‌طور دیالکتیکی تعبیر کرد، نه به‌طور جزئی. اگر نظریه و عمل یکی باشد، نظریه فقط وقتی معنی دارد که در عمل یک زمان معین و خاص تجلی کند. لنین با نقل از نوشته معروف مارکس به نام «یازده نکته درباره فویرباخ» منشویک‌ها را با آن فلاسفه‌ای قیاس می‌کرد که «جهان را به نحو دیگری تعبیر می‌کنند». می‌گفت بلشویک‌ها، که مارکسیست‌های خوبی هستند، می‌کوشند جهان را تغییر دهند.^{۴۰}

دعوی بلشویک‌ها و منشویک‌ها، اگرچه به نظر می‌رسید که بر سر نکات باریک نظریه مارکس است. مسائلی را پیش کشید که از لحاظ تاریخ انقلاب روسیه اهمیت اساسی دارد. منشویک‌ها با چسبیدن به ترتیب اصلی انقلاب‌های بورژوادمکراتیک و پرولتاریایی سوسیالیستی، هرگز

۳۸. مقاله لنین با عنوان «آیا باید انقلاب را سازمان دهیم؟» (Sochineniya, vii, 122-9) که در فوریه ۱۹۰۵ منتشر شد درباره همین مسأله بحث می‌کند.

۳۹. اصطلاح اخیر در قطعه‌نامه پیمین کنکرة حزب، دسامبر ۱۹۰۸، مدد است. (VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 125)

۴۰. ای باقی مطلب نگاه کنید به Sochineniya, viii, 49-50.

آن فرضیه‌ای را که لنین سال‌ها پیش، در ۱۸۹۸، طرح کرده بود نپذیرفتند. فرضیه لنین این بود که میان این دو انقلاب يك حلقه جدایی-ناپذیر وجود دارد. انقلاب بورژوایی نخست پیش می‌آید، زیرا فقط به واسطه این انقلاب است که سرمایه‌داری می‌تواند تحول کامل خود را در روسیه طی کند، و تا زمانی که این تحول طی نشده است، پرولتاریای روسیه نمی‌تواند آن قدر قدرت پیدا کند که دست به انقلاب سوسیالیستی بزند. اما این تفکیک صوری دو انقلاب هر قدر برای نظریه‌پردازان دلکش باشد، برای انقلابیان عملی‌تر از منشویک‌ها نتایج ناگواری دارد. منشویک‌ها که افق خود را به انقلاب بورژوایی محدود می‌سازند در دادن جنبه سوسیالیستی یا پرولتاریایی به برنامه سیاسی خود دچار اشکال می‌شوند. انقلاب بورژوایی مقدمه لازم و مقدر انقلاب پرولتاریایی است، و لذا در درازمدت جزو منافع حیاتی پرولتاریا است. اما اثر آنی آن عبارت است از سپردن قدرت به دست کسانی که بر پرولتاریا ستم روا می‌دارند، و باز در درازمدت، سهمناک‌ترین دشمنان او هستند. منشویک‌ها فقط با روی آوردن به خط‌مشی کوتاه‌مدت پشتیبانی از بورژوازی و برآنداختن استبداد و انجام دادن انقلاب بورژوایی می‌توانند خود را از این مشکل خلاص کنند، و سپس با فشار آوردن به دولت انقلاب بورژوایی برای آن که توجهی به وضع مادی پرولتاریا بنماید، چنان که در کشورهای پیشرفته جزو سیاست اجتماعی حکومت است (شناختن اتحادیه‌های کارگری، روزکار هشت ساعته، بیمه اجتماعی، و مانند این‌ها).

بنابراین، چنان‌که لنین بارها اشاره کرده است، دعوای بلشویک‌ها با منشویک‌ها اساساً تکرار همان جدال با مارکسیست‌های قانونی و اکونومیست‌ها است، که سابقاً حزب در برابر آن یکپارچه می‌ایستاد. پژواک جدال با «تجدید نظرطلبان» در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیز در این دعوا به گوش می‌خورد. منشویک‌ها با اعتقاد به این نظر ثابت که روسیه در آستانه انقلاب بورژوایی است، نه انقلاب سوسیالیستی، از مارکسیست‌های قانونی پیروی می‌کردند و بیشتر به نظریه انقلابی توجه داشتند و اقدام انقلابی را به آینده دور حواله می‌دادند. از لحاظ ترجیح دادن مفهوم اقتصادی طبقه بر مفهوم سیاسی حزب نیز پیرو اکونومیست‌ها بودند که می‌گفتند: «تنها هدف منجزی که می‌توان در مرحله کنونی به

۴۱. این مطلب پایه سخن دن رهبر پیشین منشویک است که گفته بود بلشویک‌ها

کارگران ارائه کرد بهبود وضع اقتصادی آن‌ها است. از تجدیدنظرطلبان آلمان هم به این جهت پیروی می‌کردند که می‌گفتند بر حکومت بورژوازی باید فشار پارلمانی وارد کنیم تا اصلاحات مفید به حال کارگران تضمین شود، نه این‌که با انقلاب آن حکومت را از بین ببرانند. منشویسم یک پدیدهٔ منزوی یا تصادفی نبود. منشویک‌ها نمایندگان اندیشه‌هایی بودند که در اجرای سوسیالیسم در غرب کاملاً آشنا بود - یعنی مخالفت قانونی، پیشرفت از طریق اصلاح به‌جای انقلاب، سازش و همکاری با احزاب پارلمانی دیگر، انگیزش اقتصادی از طریق اتحادیه‌های کارگری. منشویسم در اندیشهٔ غربی و سنت غربی ریشه‌های ژرفی داشت (و مارکس هم بالاخره یک نفر غربی بود). نارودنیک‌های روسیه، مانند اسلاوپرستان، یگانه بودن جریان تحول جامعهٔ روسیه را بیان کرده بودند: روسیه، برخلاف غرب، مرحلهٔ سرمایه‌داری را از سر نخواهد گذراند. پلخانوف در رد نظر نارودنیک‌ها تمام تعالیم خود را بر پایهٔ این اصل بدیهی گذاشت که روسیه نیز باید دقیقاً از همان مراحل غرب بگذرد. از این لحاظ پلخانف نیز یک غربی تمام‌عیار بود، و منشویک‌ها پیروان پلخانوف بودند. آن‌ها همیشه در میان رهبران سوسیال‌دموکراسی غرب بسیار آسان‌تر از بلشویک‌ها همدردی و همدلی به‌دست می‌آوردند. سال‌ها بعد رادک به‌شوخی گفت: «اروپای غربی از منشویک‌ها شروع می‌شود».^{۴۲}

یکی از وجوه این تمایز تند آن بود که وقتی که دو جناح بلشویک و منشویک صفوف خود را در داخل روسیه مشخص ساختند (کاری که دیرتر و با وضوح بسیار کمتری در قیاس با مهاجران انجام گرفت)

نمایند «گرایش‌های دموکراتیک عمومی و سیاسی جنبش» اند و منشویک‌ها نمایند «گرایش‌های طبقاتی و سوسیالیستی آن».

F. Dan, *Proiskhozhdenie Bol'shevizma* (N. Y., 1946), p. 291).

۴۲. به‌عبارت تاریخ رسمی جاری، منشویک‌ها «در روسیه خواهان حزبی بودند نظیر مثلاً حزب سوسیال‌دموکرات آلمان یا فرانسه» و «فقط به این دلیل با بلشویک‌ها می‌جنگیدند که آن‌ها را چیز تازه‌ای می‌دیدند، که غیر از سوسیال‌دموکرات‌های غرب بود».

History of the Communist Party of the Soviet Union (Engl. transl. 1939) pp. 139-40).

باید به‌یاد داشته‌باشیم که در ۱۹۰۳ حزب سیاسی به‌معنای غربی در روسیه وجود نداشت: این‌گونه احزاب فقط پس از ۱۹۰۵ به‌وجود آمدند.

منشویک‌ها طرفداران خود را در میان ماهرترین و سازمان‌یافته‌ترین کارگران یافتند - یعنی کارگران چاپخانه، راه‌آهن، فولادکاران صنایع جدید جنوب؛ و حال آن که بلشویک‌ها بیشتر در میان کارگران کمابیش غیرماهر صنایع توده‌ای طرفدار داشتند - یعنی در صنایع سنگین و قدیمی ناحیه پترزبورگ و کارخانه‌های نیساجی پترزبورگ و مسکو. بیشتر اتحادیه‌های کارگری زیر سلطه منشویک‌ها بود. اکونومیست‌ها چنین استدلال می‌کردند که کارگران تعلیم‌دیده غرب می‌توانند معتقدات سیاسی را جذب کنند، اما فقط انگیزش اقتصادی می‌تواند در میان توده «پرولتاریای کارخانه‌ای» تأثیر داشته باشد؛^{۴۳} و خود لنین ظاهراً این نظر را می‌پذیرفت که اکونومیست‌ها در میان «پایین‌ترین و کم‌رشدترین قشر پرولتاریا» تأثیر دارند.^{۴۴} اما این تشخیص هم با تجربه غرب تعارض داشت (چون که در غرب از روزهای بین‌الملل اول به بعد پیشرفته‌ترین بخش کارگران، یعنی اتحادیه‌های کارگری انگلستان، مبارزه سیاسی را رها کرده و به مبارزه اقتصادی بسنده می‌کردند) و هم بنا واقعیت‌های روزانه روسیه. ماهرترین و با سوادترین و سازمان‌یافته‌ترین و ممتازترین کارگران روسیه که بیش از همه به کارگران سازمان‌یافته غرب شباهت داشتند کمتر از همه در معرض تبلیغات انقلابی قرار می‌گرفتند و بیش از همه امکان بهبود وضع اقتصادی خود را در چارچوب سیاسی نظام بورژوایی باور می‌کردند، توده غیرماهر کارگران کارخانه‌های روسیه، که از هر جهت در ترازوی پست‌تر از پست‌ترین درجه کارگران صنایع غرب قرار داشتند، و «چیزی جز زنجیرهای خود» نداشتند که از دست بدهند، بیش از همه در معرض تبلیغات بلشویک‌ها برای انقلاب سیاسی همچون یگانه راه بهبود اقتصادی قرار می‌گرفتند.

شکست منشویسم، که هم تراژیک بود و هم بیموده، نتیجه بیگانگی آن با محیط روسیه بود. نظام اجتماعی و سیاسی روسیه آن خاکی را که رژیم بورژوا دموکراتیک می‌توانست در آن رشد کند ابداً فراهم‌نی‌ساخت. تاریخ به ندرت تکرار می‌شود؛ و آن تعبیر از مارکسیسم که می‌گوید مراحل پیاپی انقلاب در جاهای دیگر دقیقاً از روی الگوی اروپای غربی

۴۳. کوسسکوا این برهان را در «بیانیه»ی خود به کار برده است. (نگاه کنید به صفحه ۲۸ کتاب حاضر).

۴۴. Lenin, *Sochineniya*, ii, 552.

روی خواهد داد تعبیری است جبری، و لذا نادرست. در آلمان انجام گرفتن انقلاب بورژوا دموکراتیک به شکل کلاسیک آن در سراسر نیمه دوم قرن نوزدهم ممکن نشد؛ تحول اجتماعی و سیاسی آلمان به واسطه انقلاب ناقص ۱۸۴۸ کج‌مدار و ناهموار شد. در روسیه، اگر منشویک‌ها حرف خود را از پیش می‌بردند، ورشکستگی انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شباهتی به ورشکستگی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پیدا می‌کرد. همچنین، این تنها به آن دلیل نبود که بورژوازی آلمان در ۱۸۴۸ و بورژوازی روسیه در ۱۹۰۵ ضعیف‌تر و کم‌رشدتر از آن بودند که بتوانند هدف‌های انقلابی خود را به دست آورند. در این که ضعیف بودند، شکی نیست. اما دلیل مهم‌تر تردید آن‌ها این بود که خطر انقلاب پرولتاریایی را هم احساس می‌کردند. ۴۵ یکی از علل این که چرا تاریخ چنین به ندرت تکرار می‌شود این است که بازیگران این نمایش در اجرای دوم از پایان نمایش خبر دارند. طرح مارکسیستی انقلاب می‌گوید که بورژوازی نظام فئودالی را برمی‌اندازد. و این مقدمه برافتادن خود بورژوازی به دست پرولتاریا است. ضعف این طرح در این است که وقتی وارد شعور بورژوازی شد، دیگر قابل اجرا نیست. ۴۶ همین که دموکراسی بورژوایی همچون پله‌ای در راه موسیالیسم شناخته شد، فقط کسانی می‌توانند آن را به وجود بیاورند که به موسیالیسم نیز معتقد باشند. این آن نکته ژرفی بود که لنین بیان می‌کرد، زیرا که او می‌گفت فقط پرولتاریا می‌تواند رهبری انقلاب بورژوایی را بر عهده بگیرد. اشکال آن نبود که محیط روسیه هنوز برای اجرای نمایش انقلاب غربی آمادگی نداشت؛ اشکال این بود که این نمایش یک‌بار در غرب اجرا شده

۴۵. تروفسکی در عبارت جالبی بورژوازی ۱۸۴۸ آلمان را چنین توصیف می‌کند: «با تجربه بورژوازی فرانسه صاحب عقل مندرسی شده است» (*Perspectivi Russkoi Revolyutsii*, Berlin, n.d. [1917], p. 27)

۴۶. در این ایام لنین با لحن تلخی می‌نویسد: «بورژواهای اروپا با جنگیدن در سنگرهای خیابانی برای خاطر جمهوری کار را آغاز کردند؛ سپس در مهاجرت به سر بردند، و سرانجام خائن به آزادی شدند و به انقلاب پشت‌پا زدند و به خدمت سلاطین مشروطه درآمدند. بورژواهای روس هم می‌خواهند «از تاریخ درس بیاموزند» و «مرحل رشد را کوتاه کنند»؛ می‌خواهند فوراً به انقلاب پشت‌پا بزنند تا فوراً خائن به آزادی گردند. در گفت‌وگوی خصوصی کلام مسیح به یهودا را تکرار می‌کنند: «هرچه می‌کنی، زود بکن». (*Sochineniya*, vii, 359) ولی بورژوا وقتی که می‌داند نتیجه پیروزی‌اش این است که به دست پرولتاریا برافتد، چرا باید در سنگر بجنگد؟

بود و اجرای دوباره آن در جای دیگر امکان نداشت. بنشویک‌ها که انتظار آماده شدن محیط روسیه را می‌کشیدند محکوم به بی‌یهودگی و ناکامی بودند.

موضع بلشویک‌ها نیز، هرچند محیط خاص روسیه را بسیار بیشتر به حساب می‌آورد و به همین دلیل خواری شکست را ندید، باز از تضادهای درونی عاری نبود. برحسب این موضع، انقلاب بورژوا دموکراتیک، هرچند به دست پرولتاریا با کمک دهقانان انجام می‌گیرد، در این حال انقلابی است ذاتاً بورژوایی. مرحله‌ای است که نمی‌توان از آن جست، و نباید آن را با انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی اشتباه کرد. این که انقلابی که در این محیط انجام بگیرد می‌تواند و باید دست به اقداماتی بزند که در واقع سوسیالیستی نیست و کاملاً با سرمایه‌داری بورژوایی سازگار است - مانند تقسیم اراضی میان دهقانان، روز کار هشت ساعته، و جدایی کلیسا از دولت - البته قابل انکار نیست: این اقدامات و بسیاری مانند آن‌ها در برنامه حداقل حزبی قید شده بود. اما این که چنین انقلابی، وقتی که بورژوازی آن را تحریم کند یا عملاً بر ضد آن اقدام کند، بتواند آن «آزادی بورژوایی و پیشرفت بورژوایی» را تأمین کند، که به گفته خود لنین یگانه «راه آزادی واقعی برای پرولتاریا و دهقانان» است،^{۲۷} مفهومی است که ظاهراً لنین هرگز مشکلات آن را به‌طور جدی بررسی نکرده بود. لنین در سخنان و نوشته‌های اخیرتر خود مکرراً «آزادی بورژوایی» را بوج و دروغین می‌نامد. این کار او را دچار تناقض نمی‌کند؛ زیرا که او درباره دو دوران متفاوت سخن می‌گوید. تازمانی که بورژوازی نیروی انقلابی است و به باقی‌مانده‌های نظام قرون وسطایی و فئودالیسم تعرض می‌کند، آزادی بورژوایی واقعی و پیشرو است؛ همین که بورژوازی پس از تحکیم قدرت در برابر نیروی برآینده سوسیالیسم و پرولتاریا حالت تدافعی به‌خود می‌گیرد، ارتجاعی و فاسد می‌شود. اما آن تناقض لفظی به آشکار ساختن مسأله واقعی کمک کرد. برهان بلشویکی مستلزم آن بود که در روسیه آزادی بورژوایی و دموکراسی بورژوایی برقرار شوند، و حال آن‌که این‌ها ریشه‌ای در خاک روسیه نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند (زیرا که می‌بایست بدون پشتیبانی خود بورژوازی برقرار شوند)؛ این برهان اعلام می‌کرد که اگر این غرض

حاصل نشود، راهی برای رسیدن به نوع برتر آزادی، یعنی آزادی سوسیالیستی، نمی‌تواند وجود داشته باشد. طرح منشویکی که منتظر می‌ماند تا بورژوازی روسیه آزادی بورژوایی را برقرار کند چندان واقع‌بینانه‌تر از طرح بلشویکی نبود - که می‌خواست آزادی بورژوایی را با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان برقرار سازد.

مشکل دو شق ناگوار و دردناک انقلاب روسیه که نه منشویک‌ها و نه بلشویک‌ها هیچ‌کدام نمی‌توانستند آن را کاملاً حل کنند، بر پایهٔ اشتباهی در اصل طرح مارکسیستی پیش‌بینی جریان تاریخ تکیه داشت. مارکس معتقد بود که سرمایه‌داری بورژوایی، همین که برقرار شد، در همه‌جا دور کامل خود را طی می‌کند، و وقتی انحطاط آن به سبب تضادهای ذاتی‌اش آغاز شد، آن‌گاه و فقط آن‌گاه با انقلاب سوسیالیستی برمی‌افتد. آنچه درواقع روی‌داد این بود که سرمایه‌داری، در کشورهای که به‌کامل‌ترین صورت و به قدرت تمام پرورش یافت، در پیرامون خود شبکهٔ بسیار وسیعی از منافع تثبیت‌شده به وجود آورد که بخش بزرگی از قشر کارگران صنعتی را نیز دربر می‌گیرد، به طوری که، حتی پس از آن که روند انحطاط نیز آغاز شد، توانست تا مدت درازی بدون دشواری زیاد در برابر نیروهای انقلاب ایستادگی کند، و حال آن که سرمایه‌داری نوپا و نابالغ در زیر نخستین ضربهٔ انقلاب از پا درآمد، نتایج اقتصادی این انحراف از طرح پیش‌بینی‌شده آشکار است: دولت انقلابی جوان به‌جای آن که بتواند سازمان صنعتی کارآمد و نیروی انسانی آموزش‌دیدهٔ سرمایه‌داری کاملاً پرورده‌ای را تحویل بگیرد ناچار می‌شود برای ساختمان نظام سوسیالیستی بر پایهٔ منابع نارسای کشور واپس‌مانده تکیه کند، و در نتیجه سوسیالیسم نوزاد ناگزیر باید داغ رژیم فقر و کمیابی را بر پیشانی داشته باشد، نه آن‌گونه که مارکس انتظار داشت تاج نعمت و فراوانی را بر فرق سر. نتایج سیاسی قضیه هم کمتر از نتایج اقتصادی ناگوار نیست. صاحب قدرت جدید پرولتاریایی است فاقد آن نوع آموزش و تجربهٔ سیاسی که در حکومت بورژوایی با اجرای حق‌رای عام و شرکت در اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری به دست می‌آید؛ و شرکای قدرت نیز دهقانانی هستند غالباً بیسواد و مطلقاً فاقد آگاهی سیاسی. منشویک‌ها دشواری‌های این وضع و ناکامی‌های ناشی از آن را به انصراف عمدی بلشویک‌ها از طرح مارکسیستی انقلاب نسبت می‌دادند؛ اما وقتی انقلاب پرولتاریایی در واپس‌مانده‌ترین کشور سرمایه‌داری روی‌داد این طرح محکوم به شکست بود.

این ناگواری‌ها هنوز در بطن آینده بود. اما در اختلاف اساسی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها که بن‌روز انقلاب ۱۹۰۵ آن را آشکار ساخت ریشه‌های آن ناگواری‌ها نهفته بود.

۱۹۰۵ و بعد

انشعاب بلشویک‌ها و منشویک‌ها باعث شد که حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه با روحیه ضعیف و سرخورده با انقلاب ۱۹۰۵ روبه‌رو شود. هیچ‌کدام از این دو گروه نمی‌توانست به پیروزی در این کش‌مکش مرگبار به خود ببالد. لنین در ۱۹۰۵ می‌نویسد:

وقتی که شکاف واقعیت پیدا کرد، روشن بود که ما از لحاظ مادی چندین بار ضعیف‌تر شده‌ایم.... منشویک‌ها پول بیشتر، مطبوعات بیشتر، وسائل حمل و نقل بیشتر، مأموران بیشتر، «نام»‌های بیشتر و همکاران بیشتر دارند. و ندیدن این امر رفتار کودکانه بخشش‌ناپذیر است.^۱

اما چند ماه بعد یکی از مأموران منشویک در يك نامه خصوصی به زبانی تحقیرآمیزتر از این دربارهٔ بی‌اثر بودن مطبوعات و سازمان منشویک‌ها در پترزبورگ سخن می‌گوید.^۲ در تابستان ۱۹۰۵ که طوفان انقلاب در سراسر روسیه بالا می‌گرفت، بلشویک‌ها در لندن کنگره صرفاً بلشویکی خود را تشکیل دادند، که آن را کنگره سوم نامیدند و به همین نام نیز در تاریخ معروف شد. دستیاران اصلی لنین در این کنگره، بوگدانوف و لوناچارسکی، سه سال بعد از او جدا شدند. لوناچارسکی در ۱۹۱۷ به حزب بازگشت. در کنگره سوم سه نماینده دیگر نیز بر صحنه ظاهر شدند که پس از انقلاب اکتبر نقش نمایانی بازی کردند - کامنف

1. Lenin, *Sochineniya*, vii, 101.

2. *ibid.*, viii, 500, note, 120.

(یکی از پنج تن نمایندگان قفقازیه) لیتوینوف و کراسین. اما از آنجا که به‌جز لنین همه رهبران برجسته حزب اصلی به اردوگاه منشویکی رفته بودند به‌خواه یکدل، مانند اکسلرود و مارتوف و پوترسوف، و خواه دودل، مانند پلخانوف و تروتسکی - در اردوگاه دیگر لنین در مقام قدرت بی‌مانندی قرار می‌گرفت. تنها چهره‌ای که در کنگره موم می‌توانست موضعی مستقل از لنین داشته باشد کراسین بود، که سازمان‌دهنده اصلی بلشویک‌ها در خاک روسیه بود. به نظر لوناچارسکی دستاورد عمده کنگره عبارت بود از «جوش‌خوردن کامل بلشویک‌های لنینی دست چپ با بلشویک‌های دست‌راست به‌رهبری کراسین».^۳ اما نقش صرفاً درجه دومی را که به دستیاران لنین واگذار شده بود لوناچارسکی در خاطراتش از گزارش‌های که درباره قیام مسلحانه به کنگره تقدیم کرد چنین توصیف می‌کند:

ولادیمیر ایلیچ همه آرای اساسی گزارش را به من داد. اما چون باز هم دلش راضی نبود، اصرار کرد که تمام سخنرانی خود را بنویسم و از پیش بدهم که او بخواند. شب پیش از جلسه‌ای که گزارش من تقدیم می‌شد، ولادیمیر ایلیچ نوشته مرا به‌دقت خواند و آن را با دو سه اصلاح جزئی به من پس داد؛ این عجیب نبود، چون تا آنجا که به یاد دارم من بنای کار را به دقیق‌ترین و مفصل‌ترین توصیه‌های ولادیمیر ایلیچ گذاشته بودم.^۴

تفاوت میان روش بلشویک‌ها و منشویک‌ها را در انقلاب نوزاد ۱۹۰۵ در قطعه‌نامه‌های کنگره سوم و کنفرانس ژنو می‌توان دید. کنگره ضرورت «سازمان‌دادن پرولتاریا را برای نبرد فوری با استبداد از طریق قیام مسلحانه» می‌شناسد و بر آن است که شرکت در دولت موقت انقلابی می‌تواند مجاز باشد، «به منظور نبرد بیرحمانه با هرگونه تلاش ضدانقلابی و برای دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر» - تصمیمی که دوازده سال بعد باعث دردسر شد.^۵ از طرف دیگر، کنفرانس منشویک‌ها عقیده داشت

3. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 11 (46), 1925, p. 53.

4. *ibid.*, p. 54.

5. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 45.

که حزب- «نباید به دلبت گرفتن قدرت یا شرکت در قدرت دولت موقت را هدف خود سازد، بلکه باید به عنوان حزب مخالف انقلابی و افرایلی باقی بماند».^۶

این کش مکش حزبی در رویدادهای داخل روسیه نقشی بازی نکرد. انقلاب توده های مردم را در روز ۹ ژانویه ۱۹۰۵ به جلو کاخ زمستانی تزار کشاند، و در اغتشاش های گسترش یابنده بهار و تابستان کار بالا گرفت تا آن که در ماه اکتبر یا موج اعتصاب به اوج خود رسید، و تزار قول داد که قانون اساسی آزادمنشانه ای تنظیم شود، و سرانجام نخستین «شوراهای نمایندگان کارگران» تشکیل شد. قدیم ترین نمونه های این نهادهای تازه ظاهراً نتیجه اقدام خودانگیخته گروه های کارگران اعتصابی بوده است. شهر کارخانه ای ایوانوو-وزننسک^۷ مدعی شد که از لحاظ زمانی نخستین شورا در آن جا تشکیل شده است. در ظرف چند هفته بعد «شوراهای کمابیش سازمان یافته» تقریباً در همه مراکز صنعتی پدید آمد. شورای پطرزبورگ، یکی از قدیم ترین شوراهای، از باقی شوراهای بسیار مهم تر بود. تاریخ شورا با نمونه اصلی آن در شهر پطرزبورگ آغاز می شود.

«شورای نمایندگان کارگران پطرزبورگ» در ۱۴ اکتبر ۱۹۰۵ تشکیل شد و عمرش پنجاه روز بود. نخستین رئیس آن خروستالف-نوسار نام داشت، که یک وکیل دادگستری رادیکال بود و در دوره کار شورا به جناح منشویکی حزب سوسیال دموکرات پیوست. این شورا به زودی سازمان یافت و یک نشریه هفتگی منتشر کرد (به نام «ایزوستیا ساوتا رابوچینخ دپوتاتوف» - سلف روزنامه معروف تر «ایزوستیا» که در ۱۹۱۷ منتشر شد). شورا در اوج خود ۵۵۰ عضو داشت، که نمایندگی ۲۵۰،۰۰۰ کارگر را بر عهده داشتند. برجسته ترین سوسیال دموکرات در میان این نمایندگان تروتسکی بود، که به زودی در نقش یک رهبر فعال و چاره اندیش ظاهر شد، و هنگامی که خروستالف-نوسار در پایان نوامبر ۱۹۰۵ بازداشت شد،^۸ در واپسین روزهای عمر شورا ریاست آن را بر عهده گرفت. ضعیف شورا، چنان که تروتسکی بعدها اشاره کرد، عبارت بود از «ضعف

6. *Iskra*, No. 100, 15 May. 1905 (*Prilozhenie*).

7. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 4(39), 1925, pp. 125-37.

8. L. Trotsky, 1905 (second ed. 1922), p. 198.

9. Trotsky, *Sochineniya*, ii, 303.

يك انقلاب صرفاً شهری». در آغاز دسامبر دولت آن قدر قدرت در خود سراغ گرفت که برضد شورا اقدام کند. تروتسکی و سایر رهبران بازداشت شدند، و دفاع درخشان و سرسختانه تروتسکی در دادگاه در بالا بردن اسم و آوازه شورا و خود تروتسکی تأثیر فزاینده داشت. شورای پطرزبورگ غالباً، هرچند نه کاملاً، از سوسیال‌دموکرات‌ها تشکیل می‌شد؛ تا آنجا که به دعوی داخلی حزب مربوط می‌شد، شورا یا بی‌طرف بود یا منشویک. در همه‌جای روسیه نقش بلشویک‌ها در شوراهای ۱۹۰۵ ناچیز و ناپایدار بود. خود لنین درباره این شوراها گفته بود که این‌ها «نه پارلمان‌های کارگری هستند و نه ارگان خودگردانی پرولتاریا»، بلکه عبارت‌اند از «يك سازمان‌جنگی برای رسیدن به هدف‌های «معم»». ۱۰ از این حیث، این شوراها چیزی نبودند مگر ابزارهای غیرحزبی برای حزب، در تلاش رسیدن به هدف‌های انقلابی، و حتی بعید نبود که حزب آن‌ها را همچون رقیب خود با اندکی حسادت در نظر گیرد. ۱۱. لنین در اوایل نوامبر به پطرزبورگ رسید. اما یقین نداریم که او در شورای پطرزبورگ ظاهر شده باشد؛ در هر صورت در کار آن شورا هیچ نقش برجسته‌ای نداشت. ۱۲.

۱۰. Lenin, *Sochineniya*, viii, 409. خود تروتسکی درباره نخستین جلسه شورای پطرزبورگ گفته است که این شورا «بیشتر به شورای جنگی شباهت داشت تا به پارلمان». (1905 (second ed. 1922), p. 106)

۱۱. بنا به گفته یکی از مورخان حزبی «برخی از بلشویک‌ها، به‌ویژه در پطرزبورگ... متمايل بودند به این که آن‌ها [یعنی شوراها] را همچون رقبای حزب در نظر بگیرند».

(N. Popov, *Outline History of the Communist Party of the Soviet Union* (Engl. transl. n.d.) i, 163)

۱۲. بنابر کتاب‌خاطراتی به قلم يك نویسنده گمنام که در ۱۹۲۲ منتشر شده است، ر چاپ اول آثار لنین اشاره شده که نویسنده قطعاتی تعطیل کارخانه که در ۱۴ نوامبر ۱۹۰۵ به تصویب کمیته اجرائی رسید خود. لنین بوده است. (Sochineniya, iii, 391-2). چاپ شدن قطعات در مجموعه آثار تروتسکی (Sochineniya, ii, i, 298-9) به این معنی است که قطعات به قلم تروتسکی نوشته شده است، که ذاتاً احتمالش بیشتر است. شاید مقاله‌ای درباره همین موضوع به قلم لنین که روز بعد در 'Novaya Zhizn' چاپ شد و تروتسکی در نشریه 'Nachalo' آن را تأیید کرد (Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 313) باعث این اشتباه شده

فعالیت‌ها و کارهای قهرمانی انقلابیان و تراژدی شکست آن‌ها، بر دودستگی حزب سوسیال‌دموکرات که مدعی رهبری انقلاب بود پرتو اندوهباری انداخت. شکاف کنگره لندن و کنفرانس ژنو هنوز در صفوف حزبی داخل روسیه چندان ژرف نشده بود. ۱۲ در روسیه ۱۹۰۵ سوسیال-دموکرات‌ها همه‌جا دعوا را کنار می‌گذاشتند و بسودن در نظر گسرتن اختلافاتی که رهبران حزب را از هم جدا می‌کرد با هم کار می‌کردند. در تابستان آن‌سال از هر دو طرف اقداماتی برای آشتی صورت گرفت. در محیط نسبتاً آزادی که قانون اساسی اکتبر ۱۹۰۵ قول داده بود جنبش رشد می‌کرد، و لنین متوجه شد که صفوف حزب از بن‌بست رهبری ناراحت است. ۱۲ کمی بعد از این دوره می‌نویسد: «اختلافات پیشین دوره پیش از انقلاب در مسائل عملی جای خود را به وحدت داد. ۱۵ پیش‌از واژگون شدن شورای پترزبورگ، بلشویک‌ها و منشویک‌ها شمشیرهایشان را آن‌قدر غلاف کرده بودند که توانستند سه شماره از یک نشریه مشترک، به نام «سورنیی گولوس»، در پشتیبانی از شورا منتشر کنند. در دسامبر ۱۹۰۵، کنفرانس بلشویک‌ها در تامرفورس فنلاند - این نخستین محل پدیدار شدن استالین در یک کنفرانس یا کنگره سراسر روسیه بود، و نخستین دیدار او با لنین - ادغام کمیته‌های دوجناح را به منظور تشکیل کنگره مشترک تصویب کرد. ۱۶ در ژانویه و فوریه ۱۹۰۶ کمیته مشترک

باشد. اشاره بعدی در چاپ دوم آثار لنین (*Sochineniya*, viii, 513, note 175) به‌استناد برخی خاطرات منتشر نشده، دائر بر این‌که لنین در کمیته اجرایی درباره قطعه‌نامه سخن گفته است بیشتر بعید به نظر می‌رسد. کروپسکیا به یاد ندارد که «ولادیمیر ایلیچ در شورای نمایندگان کارگران سخن گفته باشد». (*Memories of Lenin*, [i] (Engl. transl. 1930) p. 154)

و البته لنین در کمیته اجرایی عضویت نداشت.
۱۳. کرامین تصریح می‌کند که بلشویک‌های پترزبورگ تا فوریه ۱۹۰۵ همچنان با منشویک‌ها هماهنگی داشتند.

(*Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 1 (36), 1925, pp. 83-4)

14. Lenin, *Sochineniya*, viii, 379.

15. *ibid.*, ix, 123.

16. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 57-8.

سابقه‌ای از مذاکرات این کنفرانس به‌جا نمانده است، اما خاطرات مربوط به آن در این کتاب گردآوری شده است:

جدید: توانست تدارك مقدمات كنگره را اعلام كند، و كنگره در آوريل همان سال در استكهلم، تشكيل شد. ۱۷ اين كنگره كه رسماً كنگره «وحدت» ناميده شد در ردیف كنگره‌های حزب شماره معینی نداشت (زیرا كه منشویك‌ها اعتبار كنگره بلشویکی سوم ۱۹۰۵ را منكر بودند)؛ اما در نوشته‌های بعدی از آن به نام كنگره چهارم نام برده شد. كنگره مشترك بعدی (كه بعداً كنگره پنجم نامیده شد) در آوريل و مه ۱۹۰۷ در لندن تشكيل شد. كنگره «وحدت» استكهلم در آوريل ۱۹۰۶ در اوج روحیه خوش‌بینی ناشی از قانون اساسی اکتبر و دعوت نخستین «دوما» (مجلس) تشكيل شد و در آن منشویك‌ها اكثريت داشتند: در كنفرانس لندن بلشویك‌ها بیش از منشویك‌ها بودند، هرچند وجود گروه‌های كوچك‌تر تعادل را نگه‌می‌داشت، و تروتسکی، كه برای نخستین بار پس از ۱۹۰۳ در يك كنگره ظاهر می‌شد، مدعی شد كه «بیرون از گروه‌ها» قراز دارد. حتی پیش از كنگره ۱۹۰۷ لندن میان بلشویك‌ها و منشویك‌ها باز دعوا درگرفته بود. لنین، دن و سایر منشویك‌ها را متهم کرده بود كه بر سر انتخابات دوما با كادت‌ها معامله کرده‌اند، و این كار را «فروش آرای كارگران» نامیده بود. به این دلیل او را احضار كردند تا در دادگاه حزبی به اتهام ناسزاگویی به رفقای حزبی از خود دفاع كند. ۱۸ دو هفته پس از متفرق شدن كنگره لندن، با انحلال دومای دوم در پترزبورگ تظاهرات به حكومت مشروطه پایان یافت و دوره ارتجاع استولیپین و حكومت فشار آغاز شد. در يك كنفرانس حزبی كه در پایان دسامبر ۱۹۰۸ در پاریس

← *Trudy Pervoi Vesoyuznoi Konferentsii Istoričkov-Marksistov (1930), i 210-47.*

يکي از نمايندگان نظر لنين را درباره اقدام به اين صورت توصيف می‌کند: «به نظر می‌رسيد كه انقلاب دارد خط‌فاصل میان فرقه‌ها را از میان می‌برد، و بسيار كسان به اين نكته اعتقاد داشتند. ولی لنين چنین اعتقادی نداشت. اگر به سبب خواست توده‌ها و موجبات صوری وحدت را پذيرفت، و آن را مطلقاً فاگیرير دانست، با اكراه چنین كرد و آن را جدی نگرفت» (ibid., i, 234-5) اما این گفته نوعی داوری بعد از واقعه به نظر می‌رسد.

۱۷. دو اظهاریه کمیته در سند زیر دیده می‌شوند:

Četvertyi (Ob'ediniteľnyi) S'ezd RSDRP (1934), pp. 572-6.

18. Lenin, *Sochineniya*, xi, 216-28.

تشکیل شد وحدت صوری حفظ شد؛ ۱۹۰۶ و در سال بعد چند شماره از يك نشریه حزبی به نام «سوتسیالدموکرات» منتشر شد که در شورای نویسندگان آن مارتوف در کنار لنین و کسامف و زینووف می‌نشست. آمادگی لنین در این ایام برای کنار آمدن با منشویک‌ها احتمالاً بی‌ارتباط با دردسر در داخل جناح بلشویکی حزب نبود. بوگدانف و لوناچارسکی در يك حرکت «ایده‌آلیستی» پیش افتاده بودند و می‌خواستند سوسیالیسم را با دیانت آشتی بدهند، و لنین در کتاب فلسفی مفصلی به نام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» آن‌ها را به شدت کوبیده بود. این انحراف يك تمایل سیاسی هم داشت، زیرا با تقاضای تحریم دوماي سوم از جانب سوسیالدموکرات‌ها نیز همراه بود - و این در تاریخ نخستین مورد از پدیده‌ای بود که بعدها آشنا شد، یعنی «مخالفت از چپ». ۲۰ لنین همه مخالفان را با سرسختی می‌کوبید و سر جای خود می‌نشاند؛ و اگر بلشویک‌ها در این سال‌ها توانستند همبستگی خود را همچون يك گروه سازمان‌یافته نگه‌دارند، بقای آن‌ها تماماً به سرسختی و ثبات و اطمینان يك مرد بستگی داشت. در این احوال پلنوم کمیته مرکزی حزب در ژانویه ۱۹۱۰ در پاریس تشکیل شد و يك بار دیگر - این بار به‌رغم رای لنین - وحدت حزب را بر پایه سازش میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها تأیید کرد. ۲۱.

در زیر صورت‌ظاهر وحدت حزب، که از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ نگه‌داشتن آن هر روز دشوارتر می‌شد، اختلافاتی نهفته بود که با گذشت زمان و آگاهی از تلخکامی شکست نه تنها التیام نمی‌یافت بلکه ژرف‌تر می‌شد. از دست رفتن امیدهای پرشکوه ۱۹۰۵ ضربه سنگینی بود که بر پیکر حزب فرود آمد. تحلیل دقیق آنچه در آن سال گذشته بود فقط نشان می‌داد که مواضع دو گروه حزب تا چه اندازه با یکدیگر ناسازگار بوده است. حتی خود

19. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 125-32.

۲۰. لنین در ۱۹۲۰ رویداد ۱۹۰۸ را با نزاعی که ده سال بعد بر سر پیمان برست‌لیتوفسک در گرفت قیاس کرد و آن‌ها را دو مورد مهم انحراف «چپ» در حزب نامید. (*Sochineniya*, xxv, 182)

21. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 154-60.

آنچه بیش از همه لنین را خشمگین می‌ساخت این بود که چنین سازشی مستلزم بستن «مرکز» جداگانه بلشویک‌ها و تعطیل نشریه *Proletarii* بود - نشریه‌ای که برای خنثی کردن اثر نشریه *Sotsial-Demokrat* از طرف آن «مرکز» منتشر می‌شد.

این دو گروه نیز بنای تجزیه‌شدن را گذاشتند، چنان‌که دیگر کسی نمی‌توانست از دو اردوگاه کاملاً متمایز و مقابل یکدیگر سخن بگوید؛ و شاید همین آشفتگی بود، و نه وحدت نهفته در زیر، که مانع انشعاب آشکار می‌شد. منشویک‌ها همچنان گروه بزرگ شل و ولی بودند که آن‌ها را نه یک برنامه عمل مشترک بلکه نوعی فلسفه مشترک فراهم نگه می‌داشت. بلشویک‌ها همبستگی بیشتر و خط‌مشی روشن‌تری برای خود داشتند، اما این امتیازات را تماماً مدیون تصمیم و زبردستی رهبر خود بودند. در میان کسانی که به هیچ‌کدام از این دو گروه اصلی تعلق نداشتند، چهره برجسته از آن تروتسکی بود، که چابکی فکری‌اش در مباحث نظری برای او جایی مستقل از منشویک‌ها و بلشویک‌ها هر دو باز می‌کرد. هرچند او پیروان فراوانی نداشت. مجادلات درون حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه در این سال‌ها بر سر درس‌های ۱۹۰۵ و هدف‌های آینده انقلاب روسیه بر پایه سه تعبیر یا کاربرد نظریه مارکسیسم می‌چرخید که نمایندگان آن عبارت بودند از منشویک‌ها و بلشویک‌ها و تروتسکی.

تجربه ۱۹۰۵ در مسأله اساسی کاربرد تحلیل مارکسیستی در انقلاب تصرفی نکرد، اما مسائل تازه‌ای پیش کشید و مسائل کهنه را نیز در پرتو تازه‌ای نمایان ساخت. کائوتسکی این تجربه را چنین توصیف می‌کند: «انقلاب بورژوازی، [آن هم] در دورانی که آرمان‌های بورژوازی به ورشکستگی کامل افتاده‌اند، و دموکراسی بورژوازی ایمان به خود را به کلی از دست داده است، و آرمان‌ها فقط در خاک سوسیالیسم می‌توانند به بار آیند و شور و نیرو می‌تواند رشد کند». ۲۲ نیروی محرک انقلاب از جانب کارگران بود، و گهگاه نیز از جانب دهقانان. دستاوردهای موقت آن - اعطای مشروطیت، دوما، تشکیل احزاب سیاسی - دستاوردهای بورژوازی بود. انقلاب به جایی نرسید، و در ۱۹۰۸ دیگر چندان چیزی از آن برجا نمانده بود - زیرا که بورژوازی نه تنها در صورت دادن انقلاب درمانده بود، بلکه قادر به چیدن میوه‌های انقلابی که دیگران برایش به بار آورده بودند نیز نبود. شناختن بی‌لیاقتی بورژوازی روسیه مورد اتفاق همه گروه‌ها بود. اما درباره درس‌هایی که می‌بایست از این شناسایی گرفت، عقیده‌ها بسیار تفاوت داشت. آیا این امر مستلزم ارزیابی دوباره

رابطه نظری انقلاب سوسیالیستی و انقلاب بورژوازی است، و لذا، در عالم سیاست، مستلزم ارزیابی دوباره رابطه پرولتاریا و حزب آن با بورژوازی؟ آیا در تحول انقلاب روسیه طرح مارکسیستی دقیقاً دنبال می‌شود، یا آن که ممکن است تغییراتی در آن راه یابد، یا به دلیل تسلط عنصر دهقانی در اقتصاد روسیه و شکل خاص مسأله ارضی، و یا بارور شدن انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته اروپا؟ آخر این که، آن مسأله دیرین ماهیت و وظیفه و سازمان حزب، مکرر پیش می‌آمد و در اوضاع جدید از حدت آن چیزی کاسته نمی‌شد.

از آن مه گروه، منشویک‌ها کمتر از همه از تجربه ۱۹۰۵ متأثر شده بودند. از آنچه آن سال در روسیه روی داد، هیچ چیزی نمی‌توانست اعتقادشان را به آنچه در نظر آن‌ها اساس مارکسیسم بود، تغییر دهد. انقلاب سوسیالیستی فقط می‌تواند کار پرولتاریای نیرومند باشد؛ پرولتاریای روسیه فقط از طریق رشد سرمایه‌داری روسیه می‌تواند نیرومند گردد؛ سرمایه‌داری روسیه فقط به واسطه پیروزی انقلاب بورژوازی می‌تواند رشد کند. این قیاس نه تنها به معنای تفکیک نظری آن دو انقلاب بود (که همه گروه‌ها آن را می‌پذیرفتند)، بلکه وجود فاصله زمانی را هم میان آن‌ها لازم می‌آورد. بنابراین هرگونه تدارک فوری برای انقلاب سوسیالیستی مردود می‌شد و پرولتاریا محکوم بود به این که در مرحله کنونی نقش متفق زبردست بورژوازی را بازی کند. منشویک‌ها عقیده نداشتند که پرولتاریای روسیه می‌تواند با جلب همدستی دهقانان به پیشباز هدف مارکسیستی خود برود. از لحاظ منشویک‌ها دهقانان اساساً یک نیروی ضدانقلابی بودند؛ هر خط‌مشی انقلابی که بر پشتیبانی آن‌ها تکیه کند بازگشت به ارتداد نارودنیک‌ی انقلاب دهقانی محسوب می‌شد. این برهان را می‌توانستند هم با تجربه ۱۸۴۸ تقویت کنند و هم قطعات فراوانی از آثار مارکس و انگلس در تایید آن بیاورند؛ به تجربه ۱۹۰۵ نیز می‌توانستند رجوع کنند، زیرا که در آن سال، چنان‌که خود تروتسکی گفته است، انقلاب پرولتاریایی را «سرنیزه‌های ارتش دهقانی شکست داد». ۲۴ اما در خصوص امید به انقلاب اروپا، منشویک‌ها در کنفرانس ماه مه ۱۹۰۵ خود را چنین متمسک ساخته بودند:

فقط در يك صورت سوسیال-دموکراسی به ابتکار-خود اقدام به گرفتن قدرت و نگاه داشتن آن تا سرحد امکان خواهد کرد، و آن عبارت است از گسترش انقلاب در کشورهای پیشرفته اروپای غربی، که شرایط-برای تحقق سوسیالیسم تا حدی آماده است. در چنین صورتی محدودیت‌های انقلاب روسیه تا حد زیادی رفع می‌شود و امکان پیش رفتن در جاده تحولات سوسیالیستی فراهم می‌آید. ۲۴

اما عبارت «تا حدی آماده»، که لنین آن را حاکی از بدبینی ناموجه نامید، ۲۵ نمونه‌ای است از احتیاط منشویکی. این قطعنامه، که زمانی صادر شد که هنوز افق امیدهای ۱۹۰۵ تاریخ نشده بود، تنها مطلبی است که منشویک‌ها در این باره بیان کردند؛ و انقلاب اروپا در اندیشه منشویک‌ها هرگز جای نمایانگی نداشت - و گرچه به این دلیل باشد که آن‌ها هرگز چنین انقلابی را نزدیک نمی‌دیدند. نتیجه این بود که در منشویسم این دوره يك رگه بدبینی سرشته بود. چنان که اکسلرود در کنگره استکلم گفت:

روابط اجتماعی در روسیه تاکنون فقط برای انقلاب بورژوازی آماده‌گی دارد؛ کشش تاریخ خود-کازگران و انقلابیان را با نیروی بسیار بیشتری به سوی انقلاب‌گرایی بورژوازی می‌برد و هر دو را به خدمت‌گزاران ناخواسته بورژوازی می‌بدلی کند، تا روزی که نوعی انقلاب‌گرایی که اصولاً سوسیالیستی باشد پرولتاریا را از لحاظ تاکتیک و سازمان برای تفوق سیاسی آماده سازد. ۲۶

مارتینوف نیز در همان کنگره وظیفه حزب را در دوره جاری «وارد کردن دموکراسی بورژوازی به زندگی سیاسی، به پیش راندن آن و رادیکال ساختن جامعه بورژوا» ۲۷ تعریف کرد. از لحاظ سازمان حزبی،

24. *Iskra* No. 100, 15 May 1905 (*Prilozhenie*).

25. *Lenin Sochineniya*, viii, 83.

26. *Chetvertyi (Ob"edinitel'nyi) S"ezd RSDRP* (1934), p. 260.

27. *ibid.*, p. 204.

این به معنای ادامه مخالفت با کار پنهانی یا تدارك قیام مسلحانه بود، و نتیجتاً مخالفت با تمام برداشت لنین که حزب را گروهی از انقلابیان حرفه‌ای می‌دانست. لنین با لحنی تحقیرآمیز منشویک‌ها را مردانی می‌نامید که «یک گام به پس برمی‌دارند، یا درجا می‌زنند... و نمی‌دانند شرایط پیروزی قاطع چیست».^{۲۸}

تشخیص بلشویک‌ها درباره انقلاب ۱۹۰۵ و درس‌هایی که بایستی از آن گرفت، چیز دیگری بود. کشتار ۹ ژانویه ۱۹۰۵ «نیروی سوم»ی را وارد صحنه سیاست روسیه کرده بود که بقدر بود روزی استبداد و بورژوازی را از صحنه بیرون براند؛ این نیرو پرولتاریا بود:

پرولتاریا نشان داده است که... نیرویی است نه تنها علاقه‌مند به درهم‌کوبیدن استبداد، بلکه آماده به اقدام به درهم‌کوبیدن واقعی استبداد. از ۹ تا ۲۲ ژانویه جنبش کارگران ما دارد جلو چشم ما رشد می‌کند و به صورت یک جنبش سراسری درمی‌آید.^{۲۹}

لنین نیز مانند منشویک‌ها صراحتاً ماهیت بورژوایی انقلاب نوزاد و ضرورت گذار از مرحله دموکراسی بورژوایی را در راه رسیدن به سوسیالیسم می‌پذیرفت:

آن کسی که می‌خواهد از هر راه دیگری به سوی سوسیالیسم پیش برود و دموکراسی سیاسی را دور بزند، ناگزیر به نتایجی خواهد رسید که هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی پرت و ارتجاعی است... با مارکسیست‌ها باید بدانیم که برای رسیدن پرولتاریا و دهقانان به آزادی واقعی، راهی جز راه آزادی بورژوایی و پیشرفت بورژوایی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد.^{۳۰}

اما لنین چنین استدلال می‌کرد که بورژوازی روسیه نه می‌تواند و

28. Lenin, *Sochineniya*, viii, 99.

29. *ibid.*, vii, 109-10.

30. Lenin, *Sochineniya*, viii, 41, 104.

نه می‌خواهد که رأساً انقلاب بورژوادموکراتیک را انجام دهد، نه تنها به این دلیل که ضعیف است، بلکه چون پشتیبانی او از انقلاب «تردیدآمیز، خودبینانه، و بزدلانه» است؛ از آن‌جا که از پرولتاریا می‌ترسد، هم‌اکنون در نیمه‌راه ضدانقلاب گام می‌زند. خط‌مشی تمویق طلبانه منشویکی نه تنها احتمال انقلاب را بیشتر نمی‌کند بلکه مقاومت بورژوازی را هرچه سرسختانه‌تر خواهد ساخت. از این پس پرولتاریا یگانه طبقه‌ای است که بدون تردید انقلابی است؛ «فقط او است که می‌توان اطمینان داشت که تا پایان راه خواهد رفت، زیرا که آماده است از انقلاب دموکراتیک بسیار پیش‌تر برود.» بنابراین پرولتاریا باید پیش از هر چیز وظیفه انجام‌دادن انقلاب بورژوایی را بر عهده بگیرد.^{۳۱}

وظیفه انجام دادن انقلاب بورژوادموکراتیک همچون مقدمه به‌ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی که بر عهده پرولتاریا گذاشته شده است، به دو شرط قابل اجرا است. توضیح این دو شرط موضوع رساله مهمی است که لنین در تابستان ۱۹۰۵ زیر عنوان «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» نوشت. شرط اول عبارت است از اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان. دهقانان البته به آن معنی که نارودنیک‌ها گمان می‌کردند انقلابی نیستند، یعنی با نفس سرمایه‌داری دعوایی ندارند، اما «در لحظه حاضر کمتر به دفاع بلاشرط از مالکیت خصوصی علاقه دارند تا به گرفتن زمین‌های مالکان، که یکی از اشکال عمده مالکیت خصوصی است».^{۳۲} پس پرولتاریا می‌تواند دهقانان را در مرحله کنونی همچون متحد خود مهار کند، و این کار پرولتاریا را توانا می‌سازد که استبداد را سرنگون سازد و انقلاب بورژوادموکراتیک را به‌رغم دودلی بورژوازی یا مخالفت آن به‌انجام رساند. نتیجه این پیروزی دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا نیست، بلکه عبارت است از «دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان».^{۳۳} اما لنین آماده بود که حتی آینده دورتر را هم ببیند. وقتی که انقلاب بورژوایی به این ترتیب انجام گرفت، طبقه دهقانان دیگر انقلابی نخواهد بود و در پیشروی پرولتاریا به‌سوی انقلاب

31. *ibid.*, viii, 94.

32. *ibid.*, viii, 94.

۳۳. این عبارت را لنین در مقاله‌ای به تاریخ آوریل ۱۹۰۵ ساخته است (*ibid.*, vii, 196-203) و در رساله «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی» نیز چند بار تکرار شده است.

از آن پشتیبانی نخواهد کرد. در آن مرحله لازم خواهد بود که پرولتاریا یک بار دیگر پیش بيفتد و در طبقه دهقانان شکاف بیندازد و پشتیبانی عناصر نیمه‌پرولتار را جلب کند، یعنی دهقانان فقیر و بی‌زمین را بر ضد دهقانان غنی که بیش از همه از تقسیم زمین‌های مالکانه بهره برده‌اند برانگیزد. تمام این برنامه در قطعه‌ای از «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی» با تأکید بیان شده است:

پرولتاریا باید توده دهقانان را با خود متحد سازد و انقلاب دموکراتیک را انجام دهد، تا به‌زور مخالفت استبداد را در هم بشکند و پایداری بورژوازی را فلج کند. پرولتاریا باید عناصر نیمه‌پرولتار را در توده مردم با خود متحد سازد تا با زور مخالفت بورژوازی را درهم بشکند و تزلزل دهقانان و خرده‌بورژوازی را فلج سازد.^{۳۴}

شرط دوم به هیچ‌روی به تفصیل شرط اول مورد بحث قرار نگرفته است، شاید به این دلیل که لنین مأمولاً عقیده خود را در جدال قلمی بیان می‌کرد و شرط دوم، برخلاف شرط اول، از طرف حریفان منشویک مورد اعتراض قرار نگرفته بود. اما این بحث به‌طور گذرا در مقاله‌ای در آوریل ۱۹۰۵ پیش کشیده شده بود و در آن دو قطعه «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی» به روشنی کافی بیان شده بود. یکی از نتایج انقلاب دموکراتیک این است که «آتش انقلاب را به اروپا بکشاند؛ و «هیچ کاری [مانند این] با این قدرت راه پیروزی کامل را [در روسیه] کوتاه نمی‌سازد». برقرار ساختن «دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان» «آنکان برانگیزختن اروپا» را به ما می‌دهد، و «پرولتاریای سوسیالیست اروپا یوغ بورژوازی را به دور می‌اندازد و به نوبت خود ما را در انجام دادن انقلاب سوسیالیستی یاری می‌دهد».^{۳۵}

لنین در سراسر «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی» دقت می‌کند که تمایز عملی و نظری میان دو مرحله انقلاب را نگه دارد. حتی می‌نویسد: «این انقلاب دموکراتیک تسلط بورژوازی را تضعیف نمی‌کند، بلکه

34. *ibid.*, viii, 96.

35. *Lenin Sochineniya*, vii, 191, viii, 62, 83.

تقویت می‌کند»^{۳۶} - و این پیش‌بینی ظاهراً او را متعهد به این نظر منشویک‌ها می‌سازد که فاصله میان دو مرحله باید طولانی باشد تا سرمایه‌داری رشد کند. با این حال، لنین در گذار از مرحله دموکراتیک به مرحله سوسیالیستی به دو عنصر مخصوصاً اشاره می‌کند - پشتیبانی بخش نیمه‌پرولتری دهقانان، و پشتیبانی انقلاب سوسیالیستی اروپا؛ و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان انتظار داشت که این دو عنصر از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک که برآیند مرحله اول است پدید بیاید. بنابراین لنین دو مرحله انقلاب را به نحوی یک روند پیوسته فرض می‌کند. سه ماه بعد، در سپتامبر ۱۹۰۵، در مقاله کوتاهی درباره «رابطه سوسیال‌دموکراسی با جنبش دهقانی» عبارت معروف مارکس را که در سال ۱۸۵۰ نوشته شده است به عاریت می‌گیرد:

ما فوراً و در حد توانایی خود از انقلاب دموکراتیک آغاز می‌کنیم - یعنی توانایی پرولتاریای آگاه و سازمان‌یافته - و گذار به انقلاب سوسیالیستی را انجام می‌دهیم. ما طرفدار انقلاب مداوم هستیم. ما در نیمه‌راه نخواهیم ایستاد.^{۳۷}

به نظر می‌آید که لنین این عبارت را هرگز دوباره به کار نبرده است. اما اندیشه‌ای که در آن هست به جای خود باقی است. در پایان ۱۹۰۵ در چند یادداشتی که بیست سال بعد برای نخستین بار منتشر شد، لنین یک بار دیگر مراحل انقلاب را به ترتیب منطقی آن‌ها طراحی می‌کند. پرولتاریا با مشارکت دهقانان انقلاب بورژوازی را انجام می‌دهد. این دستاورد کار را به مرحله تازه‌ای می‌کشاند که در آن دهقانان دارا و «بخش بزرگی از دهقانان میانه‌حال» به صف بورژوازی می‌پیوندند، و پرولتاریا با همدردی دهقانان فقیر «برای نگهداری پیروزی دموکراتیک خود به نفع انقلاب

36. *ibid.*, viii, 37.

۳۷. Lenin *Sochineniya*, 186. مارکس می‌نویسد: «انقلاب مداوم» (permanent Revolution)، نویسندگان روس گاه کلمه «مداوم» (permanentnaya) را به کار می‌برند، و گاه «بی‌وقفه» یا «لاینقطع» (nepreryvnaya) مناقشات بعدی کوشش تبیین میان انقلاب «مداوم» تروتسکی و انقلاب «بی‌وقفه» ی لنین تمایزی به وجود آید. اما تفاوت الفاظ اهمیتی ندارد.

سوسیالیستی» تلاش می‌کند. این تلاش بیپرده خواهد بود، «مگر آن که پرولتاریای سوسیالیست اروپا به کمک پرولتاریای روسیه بشتابد». این کلید پیروزی نهایی است. «کارگران اروپا به ما نشان خواهند داد که «کار را چه‌گونه باید کرد»، و آن وقت ما با مشارکت آن‌ها انقلاب سوسیالیستی را انجام خواهیم داد.»^{۲۸}

از میان همه سوسیال‌دموکرات‌های برجسته روسیه تروتسکی تنها کسی بود که در رویدادهای انقلاب ۱۹۰۵ نقش‌نمایی بازی کرد. بنابراین طبیعی است که او شدیداً تحت تأثیر درس‌های این انقلاب قرار گرفته باشد؛ از این لحاظ او در نقطه مقابل منشویک‌ها قرار می‌گرفت. همکاری او با منشویک‌ها پس از اانشاب ۱۹۰۳ بر سر مسأله سازمان حزبی کوتاه بود. تروتسکی با رگه انفعالی عقیده منشویک‌ها هیچ‌گونه همدلی طبیعی نداشت. پس از ۹ ژانویه ۱۹۰۵ چنین می‌نویسد:

تلاش ما برای انقلاب، تدارک ما برای انقلاب، درعین‌حال
نبرد پیگیری خواهد بود با لیبرالیسم برای نفوذ در توده‌ها،
برای نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب. در این تلاش ما
نیروی عظیمی در کنار خود خواهیم داشت؛ منطق خود انقلاب
۲۹.۱

در فوریه ۱۹۰۵ تروتسکی به‌عنوان يك انقلابی فعال به روسیه بازگشت. در پاییز همان‌سال بود که، در اوج‌کارش در شورای پترزبورگ، نظریه خود را به‌شکلی عبارت‌بندی کرد که عبارت سپتامبر لنین را درباره «انقلاب مداوم» دقیق‌تر می‌ساخت:

۳۸. ibid., viii, 424-7. این مفهوم تأثیر متقابل شرق و غرب در انجام گرفتن انقلاب سوسیالیستی را به‌روسی قابل تشخیص نیز دارد. هرمن در ۱۸۵۵ به پرودون می‌نویسد: «روسیه، که به اندازه ساوا تفکر ندارد، farà da se نخواهد کرد. روسیه به اتحاد و کمک اقوام اروپایی نیاز دارد؛ اما از طرف دیگر، من یقین دارم که تا زمانی که روسیه سرباز جیره‌خوار امپراتور پترزبورگ. باقی بماند غرب هم رنگ آزادی را نخواهد دید.»

(*Polnoe Sobranie Sochinenii i Pisem*, ed. M. K. Lemke, viii (1919), 196.)

39. Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 57

موضع پیشتاز طبقه کارگر در انقلاب، رابطه مستقیم میان آن و دهقان انقلابی، سحری که به واسطه آن ارتش را تسخیر می‌کند - همه این‌ها او را ناگزیر به سوی قدرت می‌رانند. پیروزی کامل انقلاب یعنی پیروزی پرولتاریا. این نیز به نوبت خود یعنی پیشروی بیشتر و مداوم انقلاب. پرولتاریا وظایف اساسی دموکراسی را تحقق می‌بخشد، و منطلق تلاش فوری او برای نگه‌داری تفوق سیاسی‌اش باعث می‌شود که در لحظه معینی مسائل صرفاً سوسیالیستی مطرح شوند. میان برنامه‌های حداقل و حداکثر سوسیال‌دموکراسی، یک تداوم انقلابی برقرار می‌شود. این یک ضربه واحد نیست؛ یک روز یا یک ماه نیست؛ این یک دوران تاریخی است. ۲۰

و در اوایل ۱۹۰۶، پس از دستگیر شدن، تروتسکی در زندان تحلیل کاوندن‌ای نوشت به نام «نتیجه‌ها و انتظارات»، که بعدها آن را «تنها نوشته‌ای که در آن کمابیش به‌طور منظم نظریاتم را درباره انقلاب تشریح کردم» نامید. ۲۱.

۴۰. به نقل از مقاله‌ای به قلم تروتسکی در

Nachalo (October 1905), *Permanentnaya Revolyutsiya* (Berlin, 1930), pp. 58, 90-1.

41. L. Trotsky, *Permanentnaya Revolyutsiya* (Berlin, 1930), p. 39.

«نتیجه‌ها و انتظارات» (عنوانی گرفته‌شده از مقاله پازفوس که اندکی بعد به آن اشاره خواهیم کرد) نخستین بار در ۱۹۰۶ در پترزبورگ منتشر شد - در مجموعه‌ای از مقالات تروتسکی با عنوان *Nasha Revolyutsiya* نه چاپ اول این کتاب و نه چاپ دوم آن که پس از انقلاب اکبر منتشر شد به دست نیامد. در پایان ۱۹۱۷ این مقاله مستقل به زبان روسی با عنوان *Perspektivi Russkoi Revolyutsii* در برلن منتشر شد. فصل آخر و دو جمله فصل ماقبل آخر آن که در آن تروتسکی انقلاب اروپا را بر اثر جنگ پیش‌بینی می‌کند و می‌گوید که این امر برای انقلاب روسیه ضرورت اساسی دارد برای رعایت نظر دستگاه سانسور آلمان حذف شده است. در حواشی بعدی اشاره ما به این چاپ خواهد آمد. در ۱۹۱۸ ترجمه انگلیسی ملخصی از کتاب ۱۹۰۶ تروتسکی با عنوان «انقلاب ما» منتشر شد. (N. Y., 1918.) قسمت اعظم مقاله مورد بحث در این کتاب آمده است. (pp. 73-144) در این روایت جملات فصل ماقبل آخر و قسمت اعظم فصل آخر نیز، که از چاپ برلن حذف شده بود، دیده می‌شود.

به نظر تروتسکی کیفیت ویژه ساختمان جامعه روسیه این بود که صنعت سرمایه‌داری در آن بر اثر فشار خارجی رشد کرده بود، و در زیر حمایت دولت: در نتیجه پرولتاریا به وجود آمده بود، بدون طبقه مستقلی از بورژوازی کاسب‌کار. به این دلیل، «در کشوری که از لحاظ اقتصادی واپس‌مانده است، پرولتاریا ممکن است زودتر از کشور سرمایه‌داری پیشرفته به قدرت برسد»، و «در روسیه «کارگر» ممکن است پیش از «کارفرما»ی خود به حکومت برسد».^{۴۲} تروتسکی این را تنها از لحاظ نظری ممکن نمی‌بیند؛ تجربه ۱۹۰۵ او را متقاعد ساخت که این امر در واقع پیش خواهد آمد. او به چشم دیده بود که کارخانه‌داران روس درخواست روزکار هشت‌ساعته را با بستن در کارخانه پاسخ می‌دهند. این درخواست از لحاظ انقلاب بورژوایی درخواست لازم و مشروعی بود؛ اما کارگران فقط با تصرف کارخانه می‌توانستند آن را اجرا کنند. «پرولتاریا همین‌که به قدرت رسید، به حکم منطق موضع خود ناگزیر به سوی اداره اقتصاد به عنوان يك امر دولتی رانده خواهد شد.»^{۴۳} تصور این که سوسیال‌دموکرات‌ها در انجام دادن انقلاب بورژوایی پیش خواهند افتاد و سپس کنار خواهند رفت و «جای خود را به احزاب بورژوایی خواهند داد»، تصویری است «یوتوپایی و از بدترین نوع آن؛ نوعی یوتوپیانسیسم کوتاه‌بینانه است»؛ پرولتاریا پس از به دست گرفتن قدرت «تا پایان برای [نگه‌داشتن] این قدرت خواهد جنگید».^{۴۴} انجام دادن انقلاب بورژوایی خود به خود مستلزم گذار به انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

تروتسکی در مقاله دیگری که در ۱۹۰۶ نوشت نقطه‌ای را که بلشویک‌ها و منشویک‌ها از تحلیل او دور می‌شوند معین می‌کند:

اگر منشویک‌ها با آغاز کردن از این تجرید که «انقلاب ما بورژوایی است» به این نتیجه می‌رسند که تمام تاکتیک پرولتاریا را با رفتار بورژوازی لیبرال پیش از تسخیر قدرت حکومتی تطبیق دهند، بلشویک‌ها نیز با آغاز کردن از تجرید دیگری که به همان اندازه بی‌ثمر است، یعنی «دیکتاتوری دموکراتیک، نه سوسیالیستی»، به این نتیجه

42. L. Trotsky, *Perspektivi Revolyutsii* (Berlin, n. d. [1917], pp. 36, 40).

43. *ibid.*, p. 41.

44. *ibid.*, pp. 51, 55.

می‌رسند که پرولتاریا که قدرت را به دست دارد محدودیت بورژوادموکراتیک را بر خود تحمیل خواهد کرد. بله، میان آن‌ها از این لحاظ فرق بسیار مهمی وجود دارد: جنبه‌های ضدانقلابی منشویسم هم‌اکنون به قوت تمام آشکار شده‌است؛ رگه‌های ضدانقلابی بلشویسم فقط در صورت پیروزی انقلاب خطر عظیمی ایجاد می‌کند. ۲۵

این که تروتسکی با بینش شگرفی در این قطعه روش غالب رهبران بلشویک را در پطروگراژ پیش‌از بازگشت‌لنین در آوریل ۱۹۱۷ پیش‌بینی می‌کند، قابل انکار نیست؛ اما این که خود لنین تا روز انقلاب فوریه به رأی «تحمیل محدودیت بر خود» پایبند بوده است، چیزی نیست که به آسانی بتوان ثابت کرد. درست است که نظر لنین در این مسأله به‌روشنی قاطعیت تروتسکی نبود؛ و این امر علت عمده آشفتگی صفوف بلشویک‌ها پس از فوریه ۱۹۱۷ شد. پس از ۱۹۰۶ لنین در دو سه مورد درباره نظریه «انقلاب مداوم» تروتسکی به جدال قلمی پرداخت. اما احتمالاً حق با تروتسکی بود که می‌گفت لنین هرگز رساله «نتیجه‌ها و انتظارات» را نخوانده است و مطالب آن را از مقاله‌ای به قلم مارتوف به‌صورت دست‌دوم نقل می‌کند؛ ۲۶ و این گفته‌های لنین موضع خود او را چندان روشن نمی‌سازد. لنین هم مانند تروتسکی احتمال‌گذار مستقیم از انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی را رد نمی‌کرد. اما تروتسکی بر آن بود که این گذار، به حکم «منطق» خود انقلاب، به‌طور خود به خود و ناگزیر روی خواهد داد، و حال آن که لنین محکم‌تر به زمین سفت انقلاب بورژوایی می‌چسبید و می‌گفت که گذار به سوسیالیسم به تحقق دو شرط عینی بستگی خواهد داشت که خود او در ۱۹۰۵ آن‌ها را معین ساخته بود: پشتیبانی دهقانان و پشتیبانی انقلاب سوسیالیستی اروپا. اختلاف نظر عمده میان لنین و تروتسکی در این زمان این است که لنین آغاز گذار به

45. L. Trotsky, 1905 (second. ed. 1922), p. 285.

چاپ دوم تروتسکی به آخرین عبارت حاشیه‌ای افزوده است، به این مضمون که چنین امری روی نداد، زیرا که «بلشویسم به رهبری لنین در بهار ۱۹۱۷ از لحاظ ایدئولوژیک تجدید سلاح کرد (هرچند این کار بدون تنازع داخلی انجام نگرفت)».

46. Lenin, *Sochineniya*, xiv, 44-7; L. Trotsky, *Permanentnaya Revolyutsiya* (Berlin, 1930), pp. 39-40.

سوسیالیسم را وابسته به شرایطی می‌سازد که به نظر تروتسکی فقط برای پیروزی نهایی سوسیالیسم ضرورت دارد.

در خصوص دهقانان، این نظر مارکسیستی که دهقانان قادر به تشکیل حزب انقلابی نیستند، سرآغاز جدال‌های قلمی پلخانوف با نارودنیک‌ها بود و در تعالیم حزب ریشه ژرفی داشت. تروتسکی در آستانه ۱۹۰۵ دهقانان را «مخزن عظیمی از انرژی انقلابی بالقوه»^{۴۷} نامیده بود - و تا آن زمان هیچ سوسیال‌دموکراتی از این پیش‌تر نرفته بود. تجربه ۱۹۰۵، که الهام‌بخش تحلیل درخشان تروتسکی درباره نقش پرولتاریا در انقلاب شد، نظر او را درباره نقش دهقانان آشفته ساخته بود. نخستین مراحل جنبش انقلابی با قیام‌های دهقانی همراه بود. اما در لحظه بحرانی همان دهقانان اونیفورم‌پوش بودند که به تزار و افسران وفادار ماندند و انقلاب پرولتاریای شهری را درهم شکستند. تروتسکی نتیجه خود را از این تشخیص گرفته بود. او اهمیت و ضرورت قیام دهقانان را در تأیید اقدام اصلی پرولتاریا می‌پذیرد؛ اما این به آن معنی نیست که دهقانان نیروی سیاسی مستقلی را تشکیل می‌دهند که با پرولتاریا وارد اتحاد مساوی می‌شود: عبارت درست این است که پرولتاریا انقلاب بورژوایی را انجام می‌دهد، منتها «با پشتیبانی عنصر دهقانی و آن را رهبری می‌کند»^{۴۸} - و این عبارتی است که لنین بعدها آن را پذیرفت و از لحاظ مضمون عین نظر خود دانست.^{۴۹} تروتسکی با عبارت‌بندی لنین درباره حکومت ناشی از این انقلاب نیز موافق نبود - یعنی «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان». تروتسکی این عبارت‌بندی را در «نتیجه‌ها و انتظارات» رد می‌کند و آن را «تحقق‌ناپذیر» می‌نامد.^{۵۰} انقلابی که پرولتاریا آن را رهبری کند، فقط به «حکومت کارگران» می‌تواند بینجامد - به این معنی که نمایندگان کارگران در حکومت در «موضع

۴۷. Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 20. در مجموعه آثار وی که در ۱۹۲۶ منتشر شد این عبارت به صورت مؤکد چاپ شده است، و حال آن که در چاپ اصلی چنین نیست.. (N. Trotsky, *Do Devyatogo Yanvarya* (Geneva, 1905), p. 18).

48. Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 448.

49. Lenin, *Sochineniya*, xiv, 42.

50. L. Trotsky, *Perspektivi Russkoi Revolyutsii* (Berlin, n.d. [1917]), p. 48.

تسلط و رهبری» قرار خواهند گرفت. ۵۱ تصور این که اتحاد پرولتاریا و دهقانان ابزار انجام دادن انقلاب سوسیالیستی شود، از این هم بعیدتر است. تعارض اساسی منافع یک‌چنین شراکتی را در همان آستانه عمل متلاشی می‌کند؛ زیرا که حکومت انقلابی در سیاست کشاورزی خود به سوی «سازمان‌دادن تولید تعاونی تحت نظارت اشتراکی یا مستقیماً به حساب دولت» ۵۲ رانده خواهد شد، و ناچار است این اقدامات را بر دهقانان تحمیل کند. بدین ترتیب - هرچند بعدها دربارهٔ اختلاف نظر تروتسکی و لنین بسیار گزافه‌گویی شد - تروتسکی به هر دو بخش عبارت‌بندی دو جنبهٔ لنین دربارهٔ اتحاد با کل طبقهٔ دهقانان برای انجام دادن انقلاب بورژوازی و اتحاد با عناصر «نیمه پرولتری» دهقانان برای انجام دادن انقلاب سوسیالیستی، اعتراض داشت. به نظر او مسئولیت عمده در هر دو مرحله بر عهدهٔ پرولتاریا خواهد بود.

دربارهٔ ضرورت انقلاب سوسیالیستی در اروپا، همچون شرط دوم به ثمر رسیدن انقلاب سوسیالیستی در روسیه، منشویک‌ها و بلشویک‌ها و تروتسکی توافق کامل داشتند. تروتسکی این شرط را در اواخر رسالهٔ «نتیجه‌ها و انتظارات» با صراحت بیان می‌کند:

۵۱. *ibid.*, p. 43. پارفوس، یکی از سوسیال‌دموکرات‌های آلمان که اصلاً روسی بود، در مقدمهٔ خود بر رسالهٔ *Do Devyatogo Yanvarya* اثر تروتسکی در ژانویهٔ ۱۹۰۵ نوشته بود: «اگر سوسیال‌دموکراسی خود را در رأس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه قرار دهد، در آن صورت دولت [یعنی «دولت موقت انقلاب»] سوسیال‌دموکرات خواهد بود.» وی اضافه می‌کند که: «دولت موقت سوسیال‌دموکرات نمی‌تواند انقلاب سوسیالیستی را در روسیه به انجام برساند، بلکه خود روند منحل کردن استبداد و بنا نهادن جمهوری دموکراتیک زمینهٔ مساعدی برای کار سیاسی او فراهم خواهد ساخت.» این قطعه هستهٔ نظریهٔ «انقلاب مداوم» تروتسکی را در بر دارد. پارفوس در همان مقدمه دربارهٔ روستاییان می‌نویسد: «آن‌ها فقط می‌توانند آفازشی سیاسی را در کشور افزایش دهند و با این کار دولت را ضعیف کنند؛ آن‌ها نمی‌توانند یک ارتش انقلابی منسجم تشکیل دهند» مقاله‌ای به قلم پارفوس در همین باب با عنوان *Itogi i Perspektivi* در شمارهٔ ۸۵ مورخ ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۰۵ «ایسکرا» منتشر شد. سال‌ها بعد تروتسکی گفت که نظریاتش در ۱۹۰۵ «به نظریات پارفوس بسیار نزدیک» بوده، هرچند «عین آن‌ها نبوده» است.

(*Permanentnaya Revolyutsiya* (Berlin, 1930), pp. 64-5).

52. L. Trotsky, *Perspektivi Russkoi Revolyutsii* (Berlin, n. d. [1917]), p. 54.

بدون کمک دولتی پرولتاریای اروپا طبقه کارگر روسیه نخواهد توانست خود را بر سر قدرت نگه دارد و تفوق خود را به دیکتاتوری سوسیالیستی پایدار مبدل سازد. در این باره لحظه‌ای هم شك نمی‌توان داشت. از طرف دیگر، شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در غرب به ما اجازه می‌دهد که تفوق موقت طبقه کارگر را به دیکتاتوری سوسیالیستی مبدل سازیم. ۵۲.

در این ایام لنین از این نیز پیش‌تر می‌رود و عقیده ندارد که پرولتاریای روسیه بدون کمک پرولتاریای اروپا حتی بتواند انقلاب سوسیالیستی را در روسیه آغاز کند - چه رسد به این که آن را نگه دارد. اما لنین و تروتسکی هر دو بدون چون و چرا ضرورت انقلاب اروپا را برای پیروزی نهایی سوسیالیسم در روسیه می‌پذیرند؛ هیچ‌کدام در این ایام خیال پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه را بدون انقلاب سوسیالیستی اروپا در سر نمی‌پزند.

اما، تروتسکی در عین حالی که در مسائل نظری مواضعی می‌گرفت که فقط بفهمی نفهمی از مواضع لنین متمایز بود، در مسائل سازمانی از همان انشعاب ۱۹۰۳ به نظر منشویک‌ها وفادار مانده بود. او نیز به برداشت لنین، یعنی حزب کوچک و بسیار سازمان‌یافته و منضبط، عقیده نداشت و بر آن بود که انشعاب موجه نیست و برای وحدت حزب تلاش می‌کرد و خود را در نقش آشتی‌دهنده «بیرون گروه‌ها» می‌دید. این روش مدام تروتسکی را به‌رغم اختلافات عقیدتی با منشویک‌ها همگام می‌ساخت، زیرا که برداشت آن‌ها از حزب وسیع با وجود انواع عقاید در درون حزب مغایرتی نداشت؛ از طرف دیگر مدام با لنین درگیر می‌شد، زیرا که نظر او درباره وحدت حزب از ۱۹۰۳ به بعد دیگرگون نشده بود. در سراسر دوره ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴، تلاش‌های تروتسکی برای برگرداندن دو گروه حزب به یک صف از جانب لنین که مدافع خلوص عقیدتی و کارایی سازمان حزبی بود طرد می‌شد. ادامه این کش‌مکش هر دو طرف را نسبت به هم خشمگین ساخت و ناسبزه‌های مفصلی نثار یکدیگر کردند. در

۵۳. همان. این رساله با نخستین جمله این قطعه به پایان می‌رسد (چنان که پیش‌تر اشاره شد): دو جمله بعدی از رساله زیر نقل شده است:

۴-۱۹۰۳ تروتسکی بود که تیرد کلمات را آغاز کرد. ۵۲ اکنون، در مناقشات تلخ ۱۴-۱۹۱۱ نوبت لنین بود که از «عبارات دهان‌پرکن و توخالی» ۵۵ تروتسکی و «طمطراق باور نکردنی» ۵۶ او سخن بگوید. خودداری از سر فروود آوردن در برابر انضباط حزبی منجر به تزلزل عقیده می‌شود. «بحث کردن با تروتسکی بر سر هیچ نکته اساسی امکان ندارد، زیرا که او صاحب هیچ عقیده‌ای نیست»؛ او همیشه «لای دُرز این یا آن اختلاف نظر می‌خزد و از این جانب به آن جانب می‌رود». ۵۷ در این ایام تروتسکی در مناظره علنی کمتر از لنین جوش و جنبش داشت، اما در يك نامه خصوصی در ۱۹۱۲ خطاب به چخیدزه، منشویک گرجی، این کمبود را جبران می‌کند و می‌گوید: «در حال حاضر تمام شالوده لنینسم بر دروغ‌گویی و قلب حقیقت بنا شده است و عنصر زهر آگین تجزیه خود را در درون خود دارد». ۵۸ آشتی آن‌ها در ۱۹۱۷ هرگز این دشنام‌گویی دوجانبه را از خاطر مخالفان تروتسکی در حزب پاک نکرد.

بدین ترتیب اختلاف در درون حزب شدید بود و هنگامی که لنین در ژانویه ۱۹۱۲ کنفرانس کوچکی از پیروان و هواداران خود از روسیه و اروپای غربی در پراگ تشکیل داد وضع حزب تعریفی نداشت. این کنفرانس، با آن‌که فقط چهارده نماینده با حق رأی در آن شرکت داشتند و همه آن‌ها هم به جز دو تن بلشویک بودند، خود را «کنفرانس عام حزب» و «عالی‌ترین ارگان حزب» اعلام کرد. به واقعیت اندوهبار «تجزیه و تلاشی

۵۴. نگاه کنید به صفحه ۵۵ کتاب حاضر.

۵۵. Lenin, *Sochineniya*, xv, 11. همین عبارت بعداً نیز تکرار می‌شود. (ibid., xviii, 381)

۵۶. ibid., xv, 546. کلمه روسی *khlestakovshchina* طینین شدیدی دارد و از نام خلستاکوف قهرمان طرار «بازرس» گوگول گرفته شده است. لنین در نامه‌ای که در همین دوره خطاب به گورکی نوشته است تروتسکی را «طرار» می‌نامد. (ibid., xxviii, 523)

57. ibid., xv, 304, xvii, 469.

58. *Lenin O Trotskom i O Trotskizme*, ed M. Olminsky (second ed. 1925), pp. 217-19.

این نامه، که اداره سانسور آن را ضبط کرده بود، پس از انقلاب در آرشیو دولتی به دست آمد و انتشار آن یکی از رویدادهای هیجان‌انگیز مبارزه برضد تروتسکی پس از مرگ لنین بود.

اکثریت سازمان‌های حزبی» زیر فشار ضدانقلاب و نبودن «مرکز جاری حزب» نیز اشاره کرد. و «انحلال طلبان» را که خط‌مشی‌ها و اقدامات بلشویک‌ها را نمی‌پذیرفتند محکوم ساخت، و تأکید کرد که «کار شدید برای بازسازی سازمان غیرقانونی حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه» ضرورت دارد. کنفرانس از امکانات فعالیت‌های قانونی هم غافل نماند و سه شعار حزبی را - که همه در دایره انقلاب بورژوازی قرار می‌گرفتند - برای انتخابات آینده دوماً چهارم پیشنهاد کرد: «جمهوری دموکراتیک، روز کار هشت‌ساعته، و بصادره زمین همه زمینداران». ولی مهم‌ترین گام کنفرانس پراگ مربوط به سازمان حزبی بود. کمیته مرکزی حزب که در ۱۹۰۷ در لندن منصوب شده بود و نماینده گروه‌های گوناگون حاضر در آن کنگره بود، از دو سال به این طرف تشکیل جلسه نداده بود و عملاً منحل به‌شمار می‌رفت. کنفرانس پراگ، که وظایف کنگره حزبی را برعهده گرفته بود، کمیته مرکزی جدیدی منصوب کرد - مرکب از شش تن، از جمله لنین و زینوویف و اورجونیکیдзе، و پنج عضو علی‌البدل یا «نامزد»، از جمله بوینوف و کالنین. این اقدام برخلاف اساسنامه بود. اما به‌روشنی دعوی بلشویک‌ها را بیان می‌کرد که می‌خواستند به‌دست خود، و بدون دخالت «انحلال طلبان» منشویک و غیرمنشویک، «حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه» را تشکیل دهند. کاری که در کنگره ۱۹۰۵ قصد شده بود دوباره صورت گرفت، و این بار بازگشتی هم در کار نبود. از این پس بلشویک‌ها دیگر گروهی درون یک حزب نبودند، بلکه خود یک حزب جداگانه بودند. ۵۹ یک تغییر در اساسنامه حزب انتصاب اعضای تازه را به کمیته مرکزی

۵۹. قطعنامه‌های کنفرانس به‌صورت جزوای منتشر شد

(*Vserossiiskaya Konferentsiya Ros. Sots-Dem. Rab. Partii 1912 goda* (Paris, 1912))

و سپس در این سند به‌چاپ رسید: ۱۷۷-۹۱، ۱، (*VKP(B) v Resolyutziyakh* (1941))، به‌دلیل پنهان‌کاری، ریز نام‌های نامزدهایی که به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شدند در صورت مذاکرات نیامده بود. اما این نام‌ها، با تفاوت‌های جزئی در تقسیم‌بندی میان دو دسته، در همه تاریخ‌های حزب تا اوایل دهه ۱۹۳۰ ذکر شده‌اند؛

مثلاً در

N. Popv, *Outline History of the Communist Party of the Soviet Union* (Engl. transl. n. d., i, 274); *Lenin Sochineniya*, xv, 651-4, note 167.

مجاز ساخت. به موجب همین قاعده، اندکی پس از کنفرانس^{۶۰} استالین به عضویت کمیته مرکزی منصوب شد و به عضویت سازمان تازه‌ای به نام «دفتر روسیه» (دفتری که حزب در روسیه باز کرده بود) درآمد تا مسئولیت کار در داخله روسیه را برعهده بگیرد. لحظه بسیار حساسی بود. در ۴ آوریل ۱۹۱۲ سربازان به‌روی کارگران اعتصابی معادن طلای لنا آتش‌گشودند و بیش از ۵۰۰ تن کشته شدند. این بدترین کشتار بعد از ۹ ژانویه ۱۹۰۵ بود و دوره تازه‌ای از ناآرامی و اغتشاش صنعتی را آغاز کرد. یکی از نشانه‌های فعالیت دوباره حزب شروع انتشار يك نشریه بلشویکی به نام «پراودا» در پترزبورگ بود، که نخستین شماره آن در ۲۲ آوریل ۱۹۱۲ درآمد. نشانه دیگر تصمیم شخص لنین بود که جای سکونت خود را از پاریس به کراکوف، در لهستان اتریش، منتقل کند، تا به صحنه عمل نزدیک‌تر باشد. افزایش تنش در روسیه در ظرف دو سال بعد نه تنها امکان و امید فعالیت انقلابی را در خاک روسیه افزایش داد، بلکه شکاف میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها را نیز ژرف‌تر ساخت. اقدام خودسرانه لنین در پراگ خشم سایر گروه‌های حزبی را برانگیخت. اما هیچ‌چیزی در تصمیم لنین برای دنبال کردن خط مستقل خود تأثیر نداشت. در اوت ۱۹۱۲ تروتسکی جمعی از سوسیال‌دموکرات‌های روسیه را، از عقاید گوناگون، به وین فرا خواند، به این امید که يك‌بار دیگر راه وحدت را هموار سازد. اما بلشویک‌ها این دیدار را محکوم و ریشخند کردند و نتیجه این شد که «دسته اوت» به صورت يك ائتلاف موقت میان منشویک‌ها و هواداران تروتسکی و گروه‌های کوچک برضد بلشویک‌ها درآمد. این ائتلاف پیامدی نداشت جز این که روابط لنین و تروتسکی را تیره‌تر ساخت. این دو هرگز مانند هجده ماه پس از کنفرانس اوت آن کلمات تند و زهرآگین را در حق یکدیگر روی کاغذ نیاوردند.

۶۰. مأخذی که در پایان حاشیه پیشین به آن‌ها اشاره شد، و نیز خاطرات کروپسکایا (*Memories of Lenin*, ii (Engl. transl. 1932) انتصاب استالین را «کمی بعد از کنفرانس» ثبت کرده‌اند. تاریخ رسمی ۱۹۳۲ (*History of the Communist Party of the Soviet Union (Bolsheviks)* Engl. transl. 1939, p. 141) برخلاف همه سوابق پیشین نام استالین و سوردلوف را در شمار کسانی که از جانب کنفرانس به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شدند ذکر می‌کند؛ اسناد رسمی بعد از آن نیز از این تاریخ پیروی کرده‌اند.

جنگ ۱۹۱۴ مقرر بود که مانند گرمخانه‌ای برای سبز کردن تخم انقلاب عمل کند. نتیجه فوری آغاز شدن جنگ این بود که وظیفه انقلابیان را بسیار پیچیده‌تر ساخت و آن مقدار سازمان ابتدایی را هم که داشتند متلاشی کرد. در پطرزبورگ نمایندگان بلشویک‌ها و منشویک‌ها در دوما عجالتاً با هم متحد شدند و از جانب حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه اعلامیه‌ای دادند و حاضر نشدند بودجه جنگ را تصویب کنند. از جانب دولت، نخستین اقدام توقیف روزنامه‌های ضدحکومت بود، از جمله «پراودا»ی بلشویک. حتی در اروپای غربی نیز آزادی تبلیغات فقط به چند کشور کوچک بی‌طرف منحصر می‌شد. لنین که در اتریش بازداشت شده بود و او را تهدید به زندانی شدن کرده بودند به سویس پناه برد و با کمک زینوویف که به او پیوست در شهر برن دفتری دائر کرد که به‌زودی مرکز قدرت بلشویسم شناخته شد.

لنین درباره روش حزب در قبال جنگ هیچ شکی نداشت. از زمان کنفرانس اشتوتگارت در ۱۹۰۷، بین‌الملل دوم به انگیزش لنین از سوسیال‌دموکرات‌ها خواسته بود که در صورت بروز جنگ «از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ استفاده کنند برای آن‌که... امحاء تسلط طبقاتی طبقه سرمایه‌دار را پیش بیندازند».^{۶۱} شانه خالی کردن سوسیالیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها از زیر بار این تعهد، که تقریباً تا نفر آخر در اوت ۱۹۱۴ از حکومت‌های ملی خود پشتیبانی کردند، سیاه‌ترین نوع خیانت بود. این کار هیچ تکانی به معتقدات لنین نداد. لنین روز ۵ سپتامبر ۱۹۱۴ وارد برن شد؛ روز بعد گروهی از بلشویک‌های حاضر در آن شهر را گرد آورد و چند حکم نوشته شده را درباره جنگ برای آن‌ها خواند. در این احکام لنین صراحتاً اعلام کرد که «از نظرگاه طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش همه ملل روسیه، شکست سلطنت تزاری و ارتش آن کوچک‌ترین شر است»، و شعارهایی را که سوسیال‌دموکرات‌ها باید اعلام کنند معین کرد:

تبلیغات عام، که دامنه آن به ارتش و میدان‌های جنگ نیز
بگشدد، برای انقلاب سوسیالیستی و برای ضرورت برگرداندن
سلاح نه به طرف برادران خود، یعنی بردگان اجیرشده

۶۱. درباره روش حزب در برابر جنگ در بخش پنجم بحث خواهیم کرد.

کشورهای دیگر، بلکه به طرف حکومت‌های ارتجاعی و بورژوازی همه کشورهای، ضرورت بلاشرط سازمان‌دادن حوزه‌ها و گروه‌های مخفی در ارتش همه کشورهای برای این‌گونه تبلیغات به همه زبان‌ها. نبرد بیرحمانه بر ضد شوونیسم و میهن‌پرستی بورژوازی همه کشورهای بدون استثنا.^{۶۲}

در فوریه ۱۹۱۵ کنفرانس بزرگ‌تری از بلشویک‌ها در برن تشکیل شد، که در آن بوخارین و کرلنکو و پیاتاکوف، علاوه بر لنین و زینوویف، نیز شرکت داشتند. این کنفرانس نیز قطعنامه‌ای را با همین مضامین تصویب و منتشر کرد.^{۶۳} اما این گروه منزوی بود. پلخانوف دفاع ملی را همچون مقدمه ضروری اصلاحات موعظه می‌کرد، و بدین ترتیب موضع او از آن احزاب سوسیال‌دمکرات یا احزاب کارگر بین‌الملل دوم که لنین آن‌ها را «سوسیال‌شوونیست» می‌نامید قابل تشخیص نبود. عقاید منشویک‌ها طیف وسیعی را دربر می‌گرفت: از موضع «دست‌راستی» پلخانوف گرفته تا موضع «دست‌چپی» مارتوف، که خود را انترناسیونالیست می‌نامید و با لنین در محکوم ساختن «جنگ امپریالیستی» هماواز می‌شد. اما میان بلشویسم و این نوع منشویسم چپ همچنان یک اختلاف اساسی وجود داشت. لنین می‌خواست با انقلاب سوسیالیستی در سراسر اروپا جنگ را پایان دهد، که روسیه را قادر می‌ساخت از انقلاب بورژوازی مستقیماً وارد انقلاب سوسیالیستی شود. مارتوف می‌خواست جنگ را با صلح بورژوا-دموکراتیک پایان دهد، که بر پایه استقلال ملی بدون تصرف زمین‌های ملل دیگر و بدون پرداخت غرامت قرار می‌گرفت؛ و هیچ بلشویکی که حکم بلاشرط ماهیت بورژوایی انقلاب آینده روسیه را می‌پذیرفت نمی‌توانست پا را از این فزاتر بگذارد. مارتوف و لنین هردو در کنفرانس معروف سوسیالیست‌های مخالف جنگ که در سپتامبر ۱۹۱۵ در سیمروالد تشکیل شد شرکت کردند. اختلاف نظر آن‌ها همان اختلاف میان «اکثریت

۶۲. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 44-6. این احکام با تغییرات و تفصیلاتی به شکل مقاله‌ای در نشریه حزبی «سوسیال‌دموکرات» مورخ ۱ نوامبر ۱۹۱۴ (ibid., xviii, 61-6) منتشر شد.

۶۳. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 124-8; Krupskaya, *Memories of Lenin*, ii (Engl. transl. 1932), 156-7.

سیمروالد» و «چناح چپ سیمروالد» بود.

در روسیه پس از همکاری مختصری میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها، فشار رویدادها و عقیده‌ها رفته‌رفته دو گروه را از هم دور کرد، و سازمان بهتر بلشویک‌ها، که هرچند زیر فشار شدید پلیس بود اما هرگز از کار باز نمی‌ایستاد، وضع آن‌ها را بهتر می‌ساخت. در پایان سپتامبر ۱۹۱۴، پنج نماینده بلشویک در دوما و سایر نمایندگان بلشویک‌ها از نقاط گوناگون روسیه یک کنفرانس پنهانی در فنلاند تشکیل دادند. این کنفرانس با الهام گرفتن از احکام ۲۴ اوت/۶ سپتامبر ۱۹۱۴ لنین قطعنامه‌ای گذراند که - گیریم با عبارات کمابیش کلی - حکومت و جنگ را محکوم می‌کرد. یک ماه بعد نمایندگان بلشویک همراه با سایر بلشویک‌های به نام، از جمله کامنف، که کنفرانس دیگری تشکیل داده بودند، بازداشت و در آغاز سال ۱۹۱۵ به سبیریّه تبعید شدند.^{۶۴} در دادگاه، کامنف و دو تن دیگر از نمایندگان مدعی شدند که با احکام لنین تا آن‌جا که حزب را وادار به فعالیت در راه شکست کشور در جنگ می‌سازد موافق نیستند.^{۶۵} اما وقتی که بلشویک‌ها تزلزل نشان می‌دادند منشویک‌ها کمابیش تماماً متلاشی شدند، چنان که از سایر «پیشروان» قابل تشخیص نبودند؛ یعنی روش میهن‌پرستانه در قبال جنگ را با تقاضای اصلاحات «دموکراتیک» همراه می‌ساختند.

تبعید همه بلشویک‌های برجسته از پتروگراد به سبیریّه، جایی که سوردلوف و استالین و اورجونیکیدزه از پیش از آغاز جنگ در تبعید به سر می‌بردند، سازمان بلشویکی داخل خاک روسیه را عملاً درهم شکست. تا هجده ماه بعد سازمان موسوم به «دفتر روسیه» دیگر وجود نداشت. در بهار یا تابستان ۱۹۱۶ یک مأمور حزبی با نام شلیاپنیکوف این دفتر را دوباره تشکیل داد. شلیاپنیکوف که هنگام شروع جنگ در پاریس بود در ۱۹۱۵ در کنفرانس برن شرکت کرده بود و سپس از جانب لنین به اسکاندیناوی رفته بود که ترتیب فرستادن مطبوعات حزبی را به داخل روسیه بدهد. اکنون شلیاپنیکوف به پتروگراد بازگشت و دو جوان گمنام را که از تعقیب پلیس جسته بودند برای بازسازی «دفتر روسیه»

64. E. Yaroslavsky, *Istoriya VKP(B)*, iii (1929), 220-3.

۶۵. برای ملاحظه محکوم کردن لنین این عمل را، نگاه کنید به
Sochineniya, xviii, 129.

انتخاب کرد. ۶۶ یکی از آن دو جوان زالوتسکی نام داشت و دیگری مولوتوف (که روشنفکر کم‌سالی بود اهل کازان و نام حقیقی‌اش اسکریباین بود و نخستین بار در اداره روزنامه «پراودا» در ۱۹۱۲ وارد کار حزبی شده بود). اما چندان کاری نمی‌شد کرد. کمیته‌های محلی در چند مرکز بزرگ همچنان تبلیغات پنهانی را ادامه می‌دادند. اما رابطه با کمیته مرکزی در سویس نامرتب و خطرناک بود، هرچند نشریه حزبی «سوتسیال دموکرات» که در سراسر جنگ به‌طور نامنظم به‌دست لنین منتشر می‌شد گاهی به روسیه نیز می‌رسید. در خاک روسیه از زمان توقیف «پراودا» در آغاز جنگ دیگر حزب هیچ نشریه‌ای نداشت.

در این احوال لنین در سویس نشسته بود و می‌نوشت و نظاره می‌کرد و انتظار می‌کشید. در اوایل ۱۹۱۶ از برن به زوریخ رفت، زیرا که آن‌جا برای نوشتن «امپریالیسم، واپسین مرحله سرمایه‌داری» - که بزرگ‌ترین اثر زمان جنگ او است - مواد لازم را آسان‌تر به‌دست می‌آورد. همچنین مطالب فراوانی هم درباره روش سوسیالیست‌ها در جنگ و مسأله استقلال ملی نوشت، که تبلیغات متفقین آن را پیش کشیده بود و در حزب باعث اختلاف نظر شدید شده بود. در آوریل ۱۹۱۶ لنین در کنفرانس دیگری از گروه سیمروالد که در کینتال تشکیل شد شرکت کرد. از مذاکرات این کنفرانس چنین برمی‌آمد که سوسیالیست‌های مخالف جنگ اندکی به طرف چپ چرخیده‌اند، اما در نظر یا غرض آن‌ها وحدتی به چشم نمی‌خورد. در اطمینان لنین به درستی عقیده خودش هرگز تزلزل پیدا نکرد. اما دشواری و یکنواختی محیط زندگی و بازماندن از اقدام عملی مقداری از خوش‌بینی او را از میان برد. در پاییز ۱۹۱۱، در لحظه‌ای که تاریک‌ترین لحظه ارتجاع به نظر می‌آمد، او نشانه‌های روزافزونی می‌دید از این که «دوره حکومت نظام به اصطلاح مسالمت‌جوی پارلمانی دارد به پایان خود می‌رسد و جای خود را به دوره تلاش انقلابی پرولتاریایی می‌دهد که با روحیه و اندیشه مارکسیستی تعلیم و سازمان‌یافته و حکومت بورژوازی را بازگون و نظام کمونیستی را برقرار می‌کند». ۶۷ در ژانویه ۱۹۱۷ لنین در خطاب به یک جمع سویسی شک دارد که «ما پیرمردها (لنین چهل و شش سال داشت) «زنده بمانیم و نبردهای قطعی انقلاب آینده

66. E. Yaroslavsky, *Istoriya VKP (B)*, iii (1929), 234-5.

67. Lenin, *Sochineniya*, xv, 265.

را به چشم ببینیم».^{۶۸} شش هفته بعد انقلاب در روسیه آغاز شد؛ و لنین پس از يك ماه انتظار و نگرانی و مذاکرات پر زحمت همراه با بیست تن از بلشویک‌ها، از جمله زینوویف و رادک و سوکولنیکوف و صفراوف با موافقت دولت آلمان در قطار مهر و موم شده‌ای که از رابطه با دنیای خارج ممنوع بود نشست و از راه آلمان به سوئد رفت.^{۶۹} این گروه روز ۳ آوریل ۱۹۱۷ به پتروگراد رسید.

68. *ibid*, xix, 357.

۶۹ شرح کامل مذاکرات مربوط به این سفر در این مأخذ دیده می‌شود: Fritz Platten, *Die Reise Lenins durch Deutschland* (n.d. [? 1925]). این رویداد آن قدر که بعدها وانمود شد هیجان‌انگیز و خیانت‌آمیز نبود. کمی بعد از آن دسته بزرگی از مهاجران روس، از جمله يك گروه منشویک به رهبری مارتوف، نظیر این سفر را به همان وضع انجام دادند.

از فوریه تا اکتبر^۱

انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که سلسلهٔ رومانوف را منقرض کرد جنبش خودانگیختهٔ مردمی بود که بر اثر محرومیت‌های جنگ و نابرابری آشکار در تقسیم بار آن به‌تنگت آمده بودند. قشر وسیعی از بسوزووازی و کارکنان دولت، که اعتماد به نظام حکومت استبدادی و به‌ویژه اعتماد به شخص تزار و مشاوران او را از دست داده بودند، از این جنبش استقبال کردند و آن را به کار گرفتند؛ نخستین دولت موقت از میان این قشر تشکیل شد. احزاب انقلابی در جریان انقلاب دخالت مستقیمی نداشتند. منتظر انقلاب نبودند و در آغاز قدری یکه‌خوردند. پدید آمدن «شورای نمایندگان کارگران-پتروگراد» در آغاز انقلاب امری خودانگیخته بود؛ کار گروه‌هایی از کارگران بود که رهبری مرکزی معینی نداشتند. این کار احیای همان شورای پترزبورگ بود که در انقلاب ۱۹۰۵ نقش کوتاه ولی درخشانی بازی کرده بود. شورای پتروگراد نیز مانند سلف خود یک سازمان غیرحزبی بود که از طرف کارگران کارخانه‌ها برگزیده شد و سوسیالیست‌های انقلابی (سوسیال‌رولومینورها)

۱. تاریخی که این دوران مهم را تشریح کند سخت مورد نیاز است. گذشته از اسناد رسمی: *Revolutsiya 1917 goda: Khronika Sobytiy* (6 vols. by various editors, 1923-30).

ماخذ بسیار باارزشی است. نوشته‌های دست‌اول فراوان دیگری نیز وجود دارد، از جمله *Milyukov Istoriya Vtoroi Russkoi Revolutsiy* (Sofia, 1921); Trotsky, *History of the Russian Revolution*.

که هر کدام از دیدگاه خود جریان انقلاب را نقل می‌کنند.

منشویک‌ها و بلشویک‌ها همه در آن نماینده داشتند. این شورا در ابتدا سر حکومت کردن نداشت - پاره‌ای به این دلیل که رهبران آن به این رأی رایج معتقد بودند که روسیه کنونی فقط برای انقلاب بورژوازی آمادگی دارد نه انقلاب سوسیالیستی، و پاره‌ای نیز به این دلیل که شورا به صلاحیت و آمادگی خود برای حکومت کردن اعتقادی نداشت. لنین بعدها روش شورا را «تسلیم **داوطلبانه** قدرت حکومت به بورژوازی و دولت موقت آن»^۲ نامید. اما این نکته که هر روز گروه‌های بیشتری از کارگران و سربازان فرمان شورا را می‌پذیرفتند، شورا را به‌رغم خود آن در موضعی از قدرت و اعتبار قرار داد که خود نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. این بود پایه عملی و کمابیش تصادفی آنچه به نام «قدرت دوگانه» نامیده شد - وضعی که با انقلاب فوریه پیش آمد، یعنی قدرت حکومت از جانب دو سازمان اعمال می‌شد، که رفتارشان در قبال یکدیگر به‌شکل ناراحتی میان دو قطب رقابت و همکاری نوسان می‌کرد: دولت موقت، که وارث قانونی حکومت تزاری بود و جهان خارج نیز آن را به همین نام می‌شناخت، و شورای نمایندگان کارگران، که سازمانی بود خودساخته و لذا انقلابی. مسکو و شهرهای بزرگ دیگر نیز از پطروگراد سرمشق گرفتند، و کمی بعد این کار به مناطق روستایی نیز کشید. این گسترش به نوبت خود به فراخواندن «کنفرانس سراسر روسیه» از نمایندگان شوزاها در پایان مارس ۱۹۱۷ انجامید.

از دو گروه حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه، منشویک‌ها ابتدا بیشتر از انقلاب فوریه بهره‌مند شدند. مانند ۱۹۰۵، به نظر می‌رسید که قول برقرار شدن حکومت قانون، برنامه آن‌ها را توجیه می‌کند و این موضع آن‌ها را در قبال بلشویک‌ها قوی‌تر می‌ساخت. رژیم بورژوازی انقلابی که از پشتیبانی انتقادی مارکسیست‌های مؤمن برخوردار باشد، تا زمانی که سرمایه‌داری بورژوایی تمام امکانات بالقوه خود را مستهلك سازد و راه برای انقلاب سوسیالیستی باز شود - این بود تصویر دقیق منشویک‌ها از نخستین مرحله روند انقلابی. در واقع «قدرت دوگانه»، یعنی شراکت قانونی میان حکومت بورژوایی و «جناح مخالف قانونی»، اساساً یک مفهوم منشویکی بود. عمده‌ترین نکته‌ای که باعث ناگواری

2. Lenin, *Sochineniya*, xx, 114. V. Chernov, *The Great Russian Revolution* (Eng. transl. N.Y., 1936), pp. 99-109.

در کتاب اخیر نیز نظیر همان تحلیل آمده است.

وضع منشویک‌ها می‌شد روش آن‌ها در قبال جنگ بود، زیرا که در این خصوص با خودشان هم توافق نداشتند. اما خط‌مشی فشار آوردن به دولت بورژوازی برای پایان دادن به جنگ با یک برنامهٔ دموکراتیک، بدون وارد شدن در جزئیات که جنگ را به چه نحو و وسیله‌ای باید پایان داد، ظاهراً تا چندی پاسخ نیاز آن‌ها را می‌داد. منشویک‌ها به‌زودی بر شورای پتروگراد تسلط یافتند. نخستین رئیس شورا منشویک گرجی چخیدزه بود. رقیب اصلی منشویک‌ها سوسیالیست‌های انقلابی بودند. دیری نگذشت که شورای نمایندگان کارگران به «شورای نمایندگان کارگران و سربازان» مبدل شد؛ و همچنان که لشکرهای ارتش روسیه متلاشی می‌شد به توده‌های دهقانان مبدل می‌گشت که برای صلح و زمین فریاد می‌کشیدند و به سوسیالیست‌های انقلابی امید می‌بستند، که حزب قدیم انقلاب دهقانان بودند و اکنون می‌بایست انتظارات دهقانان را برآورند. بدین ترتیب سوسیالیست‌های انقلابی (یا در اصطلاح جاری آن زمان «اس‌را‌ها») در حال عروج بودند.

به نظر می‌آمد که بلشویک‌ها کمتر از همه بهره‌برده‌اند. ناگهانی بودن انقلاب تعیین خط‌مشی بلشویک‌ها را به دست سه تن سپرده بود (دوتای آن‌ها هم جوان و بی‌تجربه) که نه تنها رابطه‌شان با مرکز حزب در سویس بریده بود بلکه با سایر رهبران مجرب حزب که در سیبری افتاده بودند نیز رابطه‌ای نداشتند. وضع ناگواری بود. از یک طرف به موجب احکام ۱۹۱۴ لنین و نوشته‌های بعدی او ملزم به رعایت سیاستی بودند که از جنگ داخلی و شکست کشور در جنگ خارجی طرفداری می‌کرد و حتی به نظر بسیاری از بلشویک‌ها نیز جنگ‌آل‌برانگیز و ناگوار می‌آمد؛ از طرف دیگر قطعنامهٔ حزب در ۱۹۰۵ تشکیل دولت موقت انقلاب را همچون نتیجهٔ انقلاب دموکراتیک پیش‌بینی کرده و پذیرفته بود که همکاری بلشویک‌ها در چنین دولتی می‌تواند «به منظور نبرد بیرحمانه با هر نوع اقدام ضدانقلابی و دفاع از منافع مستقل طبقهٔ کارگر» مفید باشد. با همین رهنمودها و نه بیشتر، شلیاپنیکوف و زالوتسکی و مولوتوف، که «دفتر روسیه»ی کمیتهٔ مرکزی را تشکیل می‌دادند یک بیانیهٔ حزبی نوشتند که به شکل اعلامیه در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۱۷ پخش شد و دو روز بعد نیز به ضمیمهٔ

نخستین شماره «ایزوستیا»ی شورای پتروگراد انتشار یافت.^۴ با توجه به همه مشکلات، این کوشش شایان تقدیری بود. از آنجا که هنوز دولت موقت اعلام نشده بود مسأله تعیین کیفیت رابطه با آن مطرح نبود. بیانیه از طبقه کارگر و ارتش انقلابی می‌خواست که یک «دولت موقت انقلابی» به وجود بیاورند، تا آن دولت جمهوری اعلام کند و دست به اصلاحات دموکراتیک بزند — مانند روز کار هشت ساعته، مصادره اموال، تشکیل مجلس مؤسسان بر پایه حق رأی عمومی و رأی مخفی، مصادره و توزیع انبارهای مواد خوراکی، و مذاکره با پرولتاریای کشورهای متخاصم برای تلاش انقلابی ملل همه کشورها بر ضد عوامل استمگر و بردگی... و برای پایان دادن کشتار خونین انسانی که بر ملل تحت بردگی تحمیل شده است». از کارگران کارخانه‌ها و لشکریان به پا خاسته خواسته شده بود که نمایندگان خود را به این دولت موقت انقلابی بفرستند. بیانیه با درود به «پرچم سرخ انقلاب»، «جمهوری دموکراتیک»، «طبقه کارگر انقلابی»، و «خلق انقلابی و ارتش به پا خاسته» به پایان می‌رسید. لنین که هنوز در سویس برای راه افتادن به سوی روسیه تلاش می‌کرد پاره‌هایی از این بیانیه را در مطبوعات آلمان خواند و گفت «فکر کاملاً درست کمیته مرکزی ما که شرط لازم صلح، رابطه با پرولتاریای همه کشورهای متخاصم است» فکری است «مخصوصاً مهم و مخصوصاً به موقع».^۵

انقلاب فوریه همه موانع را، به جز کمبود نیروی انسانی، از سر راه احیای نشریه حزبی برداشته بود. «پراودا» از ۵ مارس ۱۹۱۷ باز شروع به انتشار کرد، و این بار شورای نویسندگانش عبارت بود از مولوتوف، که همچون عضو دفتر کمیته مرکزی مسئولیت اصلی را برعهده داشت؛ کالنین، که شاید آن روز هم مانند بعدها کمتر به دلیل قابلیت‌های فکری و بیشتر به عنوان عضو مفیدی که دارای ریشه دهقانی بود مورد احترام بود؛ و ارمشف، که چیزی درباره‌اش نمی‌دانیم، جز این که در ۱۹۱۲ در «پراودا» مقالاتی نوشته بود.^۶ نخستین شماره «پراودا»ی جدید

۴. متن در این مأخذ است: Lenin, *Sochineniya*, xx, 600-1. همچنین نگاه کنید به *ibid.*, xx, 634.

۵. متن در این مأخذ است: *ibid.*, xx, 31.

۶. A. Shlyapnikov, *Semnadtsatyi God*, ii (1924), 178.

به‌رایگان پخش شد؛ از شماره دوم ۱۰۰،۰۰۰ نسخه به‌فروش رسید.^۷ نظریاتی که در هفت شماره نخست «پراودا»ی جدید بیان شد به‌طور کلی همان مطالب بیانیه حزب بود. دولت موقت موجود به‌عنوان «دولت سرمایه‌داران و زمینداران» محکوم شد، و گفته شد که شورا باید مجلس مؤسسان را تشکیل دهد و «جمهوری دموکراتیک» اعلام کند. دربارهٔ مسأله جنگ، «پراودا» در ۱۰ مارس ۱۹۱۷ مصوبهٔ دفتر کمیتهٔ مرکزی را منتشر کرد که در آن از تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی برای آزادی خلق‌ها از یوغ طبقات حاکم هواداری شده بود، هرچند هنوز از طرفداری صریح از شکست رومیه در جنگ پرهیز شده بود. اما روزنامه از واپس‌گرایی هم مصون نبود. در همان شماره‌ای که این مصوبه را چاپ کرده بود مقاله‌ای نیز به قلم اولمینسکی چاپ کرده بود که چنین پایان می‌یافت:

انقلاب [بورژوازی] هنوز تمام نشده است. ما در زیر شعار «همه با هم» زندگی می‌کنیم. در مسائل حزبی، هر حزبی برای خود؛ اما در امر مشترك همه همچون يك فرد.

با احیای کمیتهٔ محلی پتروگراد وضع مشکل شد، زیرا که این کمیته پس از آن که برای نخستین‌بار منزلت قانونی پیدا کرد تعداد زیادی عضو جدید گرد آورد و انواع حیرت‌آوری از عقاید را بیان می‌کرد. به‌طور کلی کمیتهٔ پتروگراد در جهت راست «دفتر» قرار می‌گرفت. در روز ۵ مارس ۱۹۱۷ مولوتوف جوان همچون نمایندهٔ «دفتر» در یکی از جلسات کمیته حاضر شد و متنی را پیشنهاد کرد که به دولت موقت حمله می‌کرد و آن را ضدانقلابی می‌نامید و می‌خواست که دولتی جای آن را بگیرد که قادر باشد برنامهٔ انقلاب دموکراتیک را اجرا کند، اما اکثریت افراد کمیته را نتوانست قانع کند، و آن‌ها متنی را تصویب کردند که می‌گفت تا زمانی که عمل دولت موقت «با منافع پرولتاریا و توده‌های وسیع و دموکراتیک خلق» مطابقت دارد، با آن

7. *ibid.*, ii, 114.

مخالفتی نخواهند کرد.^۸

روز ۱۳ مارس ۱۹۱۷ - روزی که شماره هفتم «پراودا» منتشر شد - کامنف و استالین و مورانوف از سیبری وارد پتروگراد شدند. با آمدن آن‌ها این وضع آشفته، آشفته‌تر شد. کامنف نویسنده باتجربه‌ای بود و قبلاً سردبیری ارگان مرکزی حزب - که در آن زمان «رابوچایا گازتا» نام داشت - در کنفرانس ۱۹۱۲ پراگ به او واگذار شده بود؛ استالین، که از ۱۹۱۲ به بعد عضو کمیته مرکزی حزب بود، همچون مسئول اصلی سازمان حزب در پتروگراد به‌جای شلیاپنیکوف نشست. مورانوف یکی از نمایندگان بلشویک دوماي چهارم بود. هر سه پیش‌تر در «پراودا»ی قدیم کار کرده بودند. این‌ها فوراً عنان اختیار را از دست شلیاپنیکوف و همکاران جوانش گرفتند، و در «پراودا»ی ۱۵ مارس ۱۹۱۷ اعلام شد که مورانوف مدیریت روزنامه‌را بر عهده گرفته‌است و استالین و کامنف نیز به شورای نویسندگان پیوسته‌اند. اعضای پیشین شورا ظاهراً بر سر جای خود باقی ماندند، هرچند از نفوذ و اختیارات آن‌ها کاسته شد.

این جریانات، هرچند برای رهبران موقت که در يك وضع دشوار خوب از عهده برآمده بودند ناگوار بود،^۹ اما امر غیرعادی نبود و چندان جلب توجه نمی‌کرد - اگر تازه‌واردان خط‌مشی روزنامه را ناگهان تغییر نمی‌دادند. مقاله کوتاهی به قلم استالین در «پراودا»ی ۱۴ مارس

8. *Pervyi Legalnyi PK Bol'shevikov* (1927), pp. 18-19.

کمیته حزبی نام «پترزبورگ» را در عنوان خود نکه‌داشت و از پذیرفتن تغییرنامی که در ۱۹۱۴ «به دلایل شوونیستی» از طرف دولت تزاری صورت گرفته بود خودداری کرد. (ibid., p. 5)

۹. بنا بر گفته ن. پوپوف در *Outline History of the Communist Party of the Soviet Union* (Engl. transl. n.d.), i, 277.

هر سه تن عضو شورای نویسندگان ۱۹۱۲ بودند. استالین در انتشار نخستین شماره نشریه دست داشت. (Stalin, *Sochineniya*, v, 130) و در روز انتشار آن، یعنی ۲۲ آوریل ۱۹۱۲، بازداشت شد. کامنف در آغاز ۱۹۱۴ به پترزبورگ فرستاده شد تا مدیریت «پراودا» را برعهده بگیرد. (Krupskaya, *Memories of Lenin*, ii (Engl. transl. 1932), 126).

۱۰. شلیاپنیکوف در خاطرات بازرس خود نارضایتی‌اش را نشان داده است. مولوتوف ساکت ماند؛ این عادت در سراسر زندگی سیاسی‌اش به او خدمت کرد.

۱۹۱۷ منتشر شد، که در آن آنچه گفته شده بود کمتر از آنچه گفته نشده بود اهمیت داشت. این مقاله از کارگران و دهقانان و سربازان می‌خواست که گرد شورها، یعنی «ارگان‌های اتحاد و قدرت نیروهای انقلابی روسیه» جمع شوند. اما ازدولت موقت و جنگ نامی برده نشده بود، و تقاضای محتاطانه برای «نگهداری حقوقی که به‌دست آمده به منظور آن که سرانجام قدرت‌های کهن را درهم بشکنیم و انقلاب روسیه را پیش ببریم» بیشتر به‌تعبیر منشویک‌ها شباهت داشت که می‌خواستند بورژوازی را از پشت به‌پیش برانند تا به‌تعبیر بلشویک‌ها که می‌خواستند پیشاپیش انقلاب حرکت کنند. ۱۱ شماره روز بعد، که در آن تغییرات شورای نویسندگان اعلام شده بود، در صفحه اول اعلامیه شورای پتروگراد را خطاب به «خلق‌های سراسر جهان» چاپ کرده بود. این اعلامیه می‌گفت «ما با کمال قدرت از آزادی خود دفاع خواهیم کرد» و «انقلاب روسیه در برابر سرنیزه متجاوزان عقب نمی‌نشیند». ۱۲ به دنبال این اعلامیه، مقاله‌ای به امضای کامنف چاپ شده بود:

وقتی که ارتش با ارتش روبرو می‌شود، ابلهانه‌ترین سیاست این است که به یکی از این دو تکلیف کنیم که سلاح خود را زمین بگذارد و به‌خانه برود. این سیاست صلح نیست بلکه سیاست بردگی است، که خلق آزاد آن را با اشمئزاز رد می‌کند.

خلق آزاد «گلوه را فقط با گلوه و توپ را با توپ پاسخ می‌دهد». این پشتیبانی جانانه از دفاع ملی سخن دو سال پیش کامنف را در دادگاه، که گفته بود با نظر لنین در این باره موافق نیست، تکرار می‌کند. ۱۳ بنا به گفته شلیاپنیکوف، که در این‌مورد تنها مرجع ما است، تغییر موضع «پراودا» در میان کارگران چاپخانه‌ها ناراحتی برانگیخت، و جلسه‌ای تشکیل شد که در آن «دفتر»، کمیته پتروگراد و تبعیدیان سیبری

11. Stalin, *Sochineniya*, iii, 1-3.

۱۲ تجدیدچاپ‌شده در A. Shlyapnikov, *Semnadtsati God*, ii, (1924), 291.

۱۳ نگاه کنید به ص ۹۵ کتاب حاضر؛ این مقاله در مجموعه آثار لنین آمده است:

Lenin, *Sochineniya*, xx, 601-2.

همه نماینده داشتند. در جریان بحث، استالین و مورانوف از نظر کامنف تبری جستند، خود کامنف هم «به تصمیم عمومی تسلیم شد و در سازمان «موضع معتدلی» گرفت». ۱۴. نتیجه بحث بیشتر به بن‌بست و کمتر به‌سازش شباهت داشت؛ زیرا که «پراودا» دیگر مقاله‌ای به‌صراحت مقاله کامنف در هواداری از دفاع ملی منتشر نکرد، اما در عین حال از حمله اسامی به دولت موقت و سیاست جنگی آن نیز خودداری کرد. ۱۵. شورای نویسندگان روزنامه که اکنون سالخورده‌تر و محتاط‌تر بود جلو شور و هیجان شماره‌های پیش را گرفت و در مسأله دفاع موضع آسوده‌تری اتخاذ کرد. در يك کنفرانس حزبی که برای تعیین خط‌مشی حزب در کنفرانس شوراهای سراسر روسیه تشکیل شد، استالین پیشنهادی مطرح کرد برای «پشتیبانی از دولت موقت فقط تا آنجا که دولت در راه ارضای طبقه کارگر و دهقانان انقلابی گام برمی‌دارد». این پیشنهاد با آنچه اکثریت منشویک‌ها در کنفرانس تصویب کرده بود از لحاظ مضمون چندان تفاوتی نداشت؛ و غالب بلشویک‌ها هم با استالین همداستان بودند که وحدت در جهت «خط سیمروالد - کینتال» با آن عده از منشویک‌ها که مخالف سیاست دفاع ملی هستند امکان‌پذیر است. ۱۶.

بیش از هفت سال بعد، استالین در گرماگرم جدال خود با تروتسکی به اشتباه خود در این دوره اعتراف کرد. پس از این استدلال حزب نه

14. A. Shlyapnikov, *Semnadtsatyi God*, ii (1924), 185.

۱۵. اختلاف میان سایر سردبیران و کامنف در این بود که آن‌ها موضع بی‌طرفی داشتند، یعنی نه حامی و نه مخالف دولت موقت بودند، اما کامنف این موضع را «غیرممکن» می‌دانست و خواهان حمایت علنی بود. نگاه کنید به سخنرانی او در *Pervyi Legalnyi PK BoP'shevikov*, (1927), p. 50).

۱۶. مذاکرات کنفرانس شوراهای سراسر روسیه در این مأخذ توصیف شده است: A. Shlyapnikov, *Semnadtsatyi God*, iii (1927), 211-49.

و قطعه‌های آن نیز در همان‌جا (ibid., iii, 360-74) نقل شده است. متن مذاکرات کنفرانس حزبی به‌صورت رسمی منتشر نشده است اما دلیلی در دست نیست که در صحت متن ناقصی که از طرف تروتسکی منتشر شده است تردید کنیم. (Trotzky, *Stalinskaya Shkola Falsifikatsii* (Berlin, 1932), pp. 225-90). تروتسکی این متن را در ۱۹۲۵ از زینوویف و کامنف گرفته بود؛ برای مطالعه عباراتی از سخنان استالین، که گزارش اصلی را به کنفرانس ارائه کرد، نگاه کنید به: ibid., pp. 235, 265-6.

می‌توانست خواهان سرنگونی دولت موقت بشود، زیرا که دولت با شوراها وابسته بود، و نه می‌توانست از آن پشتیبانی کند، زیرا که يك دولت امپریالیستی بود. استالین چنین می‌گوید:

حزب - اکثریت آن... در مسأله صلح خط‌مشی اعمال فشار شورا بر دولت را اتخاذ کرد و تصمیم نگرفت که فوراً از شعار قدیمی. دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان قدم پیش بگذارد و شعار جدید انتقال قدرت به شوراها را بدهد. غرض از این خط‌مشی نیمه‌راه این بود که به شوراها فرصت داده شود که در مسائل منجر صلح ماهیت امپریالیستی دولت موقت را ملاحظه کنند و لذا از آن جدا شوند. اما این موضع عمیقاً اشتباه بود، زیرا که باعث بروز توهمات صلح‌طلبی می‌شد و آتش دفاع ملی را دامن می‌زد و امر به‌پا خاستن توده‌ها را عقب می‌انداخت. در این اشتباه، من با سایر رفقای حزبی سهیم بودم و فقط وقتی به‌کلی از آن دست کشیدم که در اواسط آوریل احکام لنین را پذیرفتم. ۱۷

استدلال استالین چندان قانع‌کننده نیست و آنچه را که چیزی جز آشفتگی اندیشه نبود به دقایق نیت اشخاص نسبت می‌دهد. اما با کسانی که در روزهای مارس ۱۹۱۷ در پتروگراد می‌خواستند خط‌مشی منسجمی برای بلشویک‌ها ترسیم کنند می‌توان احساس همدردی کرد. تا آن روز هیچ‌کس این نظر را رد نکرده بود که انقلاب روسیه چیزی جز انقلاب بورژوازی نیست و نمی‌تواند باشد. این بود آن چارچوب مستحکم و مقبول عقیدتی که خط‌مشی می‌بایست در آن بگنجد. در این چارچوب پیدا کردن دلیل متینی برای طرد فوری دولت موقت، که بدون شك بورژوازی بود، یا خواستن انتقال قدرت به شوراها، که ذاتاً پرولتری بود، یا دست‌کم - محکوم کردن تلاش برای صلح «دموکراتیک» و هواداری از جنگ داخلی و شکست ملی کار دشواری بود. تربیع این دایره امکان نداشت. لنین بود که توانست در برابر چشمان شگفت‌زده پیروانش آن چارچوب را درهم بشکند.

صحنه وارد شدن لنین در ۳ آوریل ۱۹۱۷ به ایستگاه فنلاند در پتروگراد را دست‌کم چهار شاهد عینی ثبت کرده‌اند. ۱۸ قبلاً گروهی از طرف دفتر روسیه کمیته مرکزی به پیشباز او به بلوستروف، آخرین ایستگاه بیرون پتروگراد، رفته بود. شلیاپنیکوف در رأس این گروه بود. در قطار لنین او را به یاد سؤال گرفت - «درباره اوضاع داخل حزب... درباره علل تغییر جهت «پراودا» به طرف سیاست دفاع ملی، درباره موضع یکایک رفق». در پتروگراد افراد کمیته مرکزی و کمیته پتروگراد و کارکنان «پراودا» به پیشباز او آمدند. کامنف هم در میان آن‌ها بود، و لنین فوراً ولی با خوشرویی او را سرزنش کرد: «این‌ها چیست که در «پراودا» می‌نویسید؟ ما چندان از مقاله‌های تو را دیدیم و حسابی فحشت دادیم». الکساندر کولونتای دسته‌گلی به لنین داد و لنین آن را ناشیانه به دست گرفت. گروه به طرف تالار انتظار پیشین امپراتوری راه افتاد. این‌جا چخیدزه، رئیس شورای پتروگراد، رسماً به لنین خوشامد گفت و در چند کلمه سنجیده اظهار امیدواری کرد که «صقوفدموکراسی» در دفاع از «انقلاب ما» متحد شود. لنین از گروه رسمی پیشبازکنندگان رویش را آهسته به طرف توده انبوهی که بیرون گرد آمده بود گرداند و خطاب به آن‌ها گفت: «رفقای عزیز، سربازان، ناویان، و کارگران»، و به توسط آن‌ها به «انقلاب پیروز روسیه» درود فرستاد و اعلام کرد که «جنگ راهزنانه امپریالیستی» سرآغاز جنگ داخلی در سراسر اروپا خواهد بود، و سخنانش را چنین پایان داد:

18. *Izvestiya*, 5 April 1917; A. Shlyapnikov, *Semnadtsati God*, iii (1927), 257-9; Raskolnikov in *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 13, 1923, pp. 220-6; N. Sukhanov, *Zapiski o Revolyutsii* (Berlin, 1922), iii, 14-15.

در روایت شلیاپنیکوف به نظر می‌رسد که نویسنده می‌خواهد نقش گرداندگی خود را مورد تأکید قرار دهد و نقش کامنف را انکار کند. راسکولنیکوف يك بلشویك ساده و عادی بود؛ سوخانوف نویسنده‌ای بود درخشان، گیرم بر حرف، که با منشویک‌ها رابطه داشت و مشروح‌ترین و زنده‌ترین توصیف ظواهر انقلاب از قلم او برجا مانده است. کروپسکیا (*Memories of Lenin*, 211) دیدار در بلوستروف را نقل می‌کند. راسکولنیکوف و زالزسکی (*Zalezhsy, Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 13, 1923, p. 155).

هر دو به حضور کولونتای اشاره می‌کنند. در هیچ کدام از روایت‌های قدیم از حضور رهبران بلشویک هنگام استقبال از مسافران به‌جز از شلیاپنیکوف و کامنف و کولونتای نامی برده نشده است.

همین روزها - اگر امروز یا فردا نباشد - امپریالیسم اروپایی درهم خواهد شکست. انقلاب روسیه، که به دست شما انجام گرفته است، این شکست را آغاز کرده و دوران تازه‌ای را بنا نهاده است. درود بر انقلاب سوسیالیستی سراسر جهان. ۱۹

چنان که سوخانوف اشاره می‌کند، این سخن در پاسخ چخیدزه نبود و «در «متن» انقلاب روسیه، به‌صورتی که همه ناظران و شرکت‌کنندگان در آن تعبیر می‌کردند، نمی‌گنجید». لنین به‌سخن درآمده بود و نخستین کلام او حکایت از انقلاب سوسیالیستی می‌کرد، نه انقلاب بورژوایی. در میدان بیرون ایستگاه تظاهرات انبوهی از بلشویک‌ها برپا شده بود و پیشاپیش آن خودرو زره‌پوشی پرچم حزب را حمل می‌کرد. لنین روی زره‌پوش ایستاد و برای توده مردم که کف می‌زدند و فریاد می‌کشیدند با همان عبارات سخن گفت: سپس همان‌شب در مرکز حزب برای جمعی از حزبیان، نیز دو ساعت سخنرانی کرد. یکی از شاهدان عینی ده سال بعد حیرت سایر رهبران حزبی را که آهسته و پیوسته افزایش می‌یافت چنین توصیف کرده است:

انتظار می‌رفت که ولادیمیر ایلیچ وارد شود و دفتر روسیه کمیتۀ مرکزی و به‌ویژه رفیق مولوتوف را که درباره دولت موقت موضع آشتی‌ناپذیری داشت به‌راه بیاورد؛ ولی معلوم شد مولوتوف از همه بیشتر به ایلیچ نزدیک بوده است.^{۲۰}

روز بعد در منزل خواهر لنین و در دفتر روزنامه «پراودا» باز گفت‌وگو شد؛^{۲۱} بعد از ظهر همان روز هم مجلسی از سوسیال‌دموکرات‌ها - بلشویک، منشویک، و مستقل - که در کاخ تورید، محل تشکیل جلسات شورا، برپا شد و در این مجلس بود که لنین نخستین‌بار نوشته معروف به

۱۹. سخنان چخیدزه در شماره ۵ آوریل ۱۹۱۷ «ایزوستیا» منتشر شد. سخنان لنین خطاب به مردم گزارش نشد، و این امر نشان می‌دهد که لنین پیش از چخیدزه سخن گفته است، نه پس از او.

20. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 4 (63), (1927), p. 157.

21. A. Shlyapnikov, *Semnadsatyi God*, iii (1927), 264.

«احکام آوریل» را، که نظریاتش در آن خلاصه شده بود، خواند. بوگدانوف میان سخنان او دوید و فریاد کشید: «هذیان، هذیان دیوانه‌وار!» گولدنبرگ، یکی دیگر از بلشویک‌های پیشین اعلام کرد که «لنین خود را برای اشغال یک تخت سلطنت اروپایی نامزد کرده است، تختی که ۳۰ سال است خالی مانده، تخت باکونین». استک洛夫، سردبیر «ایزوستیا» که چندی بعد به بلشویک‌ها پیوست، اضافه کرد که سخنان لنین عبارت است از مشت «مجردبافی»، و به محض آن که او با شرایط روسیه آشنا شود دست از این‌گونه سخنان برمی‌دارد. سخنان لنین از هر طرف مورد حمله قرار گرفت و فقط کولونتای از او هواداری کرد. لنین بدون استفاده از حق پاسخ‌گویی تالار را ترک گفت. ۲۲ همان شب «احکام» را برای گروهی از زهبران بلشویک‌ها خواند و بار دیگر خود را به‌کلی تنها یافت. ۲۴ این احکام تحت عنوان «در باره وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی» در «پراودا» ی ۷ آوریل ۱۹۱۷ منتشر شد. ۲۴

کلید موضع لنین در حکم دوم نهفته بود:

کیفیت ویژه لحظه کنونی در روسیه در گذار از مرحله نخستین انقلاب است، که بر اثر کافی نبودن آگاهی و سازمان پرولتاریا قدرت را به دست بورژوازی داد، به مرحله دوم، که باید قدرت را به دست پرولتاریا و فقیرترین قشر دهقانان بدهد،

نتیجه منفی این حکم عبارت بود از طرد دولت موقت و پشتیبانی آن دولت از جنگ، و رها کردن این شعار که «این دولت، که دولت سرمایه‌داران است، نباید پرولتری باشد»؛ نتیجه مثبت هم این بود که برای توده‌ها توضیح دهند که «شورای نمایندگان کارگران تنها شکل ممکن حکومت انقلابی است». تا وقتی که شورا «تحت نفوذ بورژوازی است»، یعنی تا

22. N. Sukhanov, *Zapiski o Revolyutsii* (Berlin, 1922), iii, pp. 28-42.

همچنین نگاه کنید به Lenin, *Sochineniya*, xx, 99.

23. N. Sukhanov, *Zapiski o Revolyutsii* (Berlin, 1922), iii, pp. 49-51.

سیاهه سخنان لنین در این مورد در مجموعه آثار او ضبط است. (*Sochineniya*, xx, 76-83)

24. *ibid.*, xx, 87-90;

وقتی که اکثریت آن غیربلشویک است، این آموزش وظیفه عمده حزب خواهد بود. اما هدف روشن بود:

نه جمهوری پارلمانی - بازگشت به آن [جمهوری] از طرف شورای نمایندگان کارگران يك گام به پس خواهد بود - بلکه جمهوری نمایندگان شوراهای کارگران و دهقانان فقیر و دهقانان در سراسر کشور، که از پایین به بالا رشد کند.

بدین ترتیب لنین می‌خواهد بگوید که همین‌که بلشویک‌ها با آموزش دادن توده‌ها بتوانند اکثریت را در شورا به‌دست آورند، لحظه گذار انقلاب به مرحله دوم یا مرحله سوسیالیستی فرا رسیده است. این تغییر وارد احکام اقتصادی نیز شده بود، که ملی شدن همه زمین‌ها و تبدیل املاک بزرگ به مزارع نمونه زیر نظارت شوراها، و ادغام بانک‌های موجود در يك بانک ملی (صورت ملایم‌تری از ملی کردن بانک‌ها) را پیشنهاد می‌کند. و در حکم سوم می‌افزاید:

نه «وارد کردن» سوسیالیسم به‌عنوان وظیفه فوری ما، بلکه فقط در اختیار گرفتن تولید اجتماعی و توزیع کالاها از طرف شورای نمایندگان کارگران.

احکام لنین با پیشنهاد تجدیدنظر در برنامه حزبی و تغییر نام حزب از «سوسیال-دموکرات» به «کمونیست» و تقاضای تشکیل يك «بین‌الملل» انقلابی به پایان می‌رسد.

عبارت‌بندی مجتاطانه لنین ابهام مختصری باقی می‌گذاشت درباره این که لحظه گذار به سوسیالیسم دقیقاً چه وقت خواهد بود؛ اما در این که این گذار هدف اصلی است جای شکی باقی نمی‌گذاشت؛ و در همین مورد بود که حریف فوراً به میدان آمد: روز بعد از انتشار احکام «پراودا» سرمقاله‌ای به انضای کامنف منتشر کرد و تأکید کرد که آن احکام نشان‌دهنده «عقیده شخصی» لنین بوده است و نتیجه گرفت که:

تا آن‌جا که به طرح عمومی لنین مربوط می‌شود، این به نظر ما پذیرفتنی نیست؛ زیرا با این فرض شروع می‌شود که

انقلاب بورژوازیی تمام شده است، و تبدیل فوری این انقلاب را به انقلاب سوسیالیستی انتظار دارد. ۲۵.

همان روز کمیته پتروگراد حزب، احکام لنین را مورد بحث قرار داد و آن را با ۱۳ رأی در برابر ۲ رأی و یک رأی ممتنع^{۲۶} رد کرد. اما لنین می‌بایست در کنفرانس «سراسر شهر» پتروگراد در ۱۴ آوریل ۱۹۱۷ و در کنفرانس سراسر روسیه که ده روز بعد تشکیل شد، باز هم با مخالفان خود دست و پنجه نرم کند. در این فاصله لنین نظریات خود را در مقاله دیگری در «پراودا» و دو جزوه نوشت، هرچند جزوه دوم تا چند ماه بعد منتشر نشد.

در تحلیل لنین، «قدرت دوگانه» از دو دولت جداگانه تشکیل می‌شود. دولت موقت دولت «بورژوازی» است و شوراهای دولت پرولتاریا و دهقانان (بلاس سربازی) ۲۷. از آنجا که انتقال قدرت به این مرجع دوگانه انجام گرفته است، پس «تا این اندازه» حقیقت دارد که انقلاب بورژوازی یا بورژوادموکراتیک تمام شده است، هرچند که هنوز همه اصلاحات بورژوادموکراتیک انجام نگرفته است. «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان تحقق یافته است» (لنین در حاشیه با احتیاط اضافه می‌کند: «به صورتی و تا حدی»). ۲۸. کیفیت ویژه این وضع «درهم‌بافتگی» (لنین این کلمه را چند بار تکرار می‌کند) قدرت بورژوازی دولت موقت است با دیکتاتوری (بالقوه، اگر نه بالفعل) شوراهای آینده به مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریا بر سر توده‌های دهقانی بستگی دارد. ۲۹. فعلاً، «واقعیت همکاری طبقاتی میان بورژوازی و دهقانان» قطعی است؛ شوراهای هنوز مطابق نظر منشویک‌ها «زائده حکومت بورژوازی» هستند. اما اگر، و هرگاه، دهقانان زمین را برای خود بگیرند (یعنی از لحاظ طبقاتی

۲۵. در مجموعه آثار لنین تجدیدچاپ شده است. (ibid., xx, 607-8.)

26. *Pervyi Legal'n yi PK Bol'shevikov* (1927), pp. 83-8.

27. Lenin, *Sochineniya*, xx, 94.

28. ibid., xx, 100-1.

۲۹. لنین چند ماه بعد نوشت که در مدت بیست سال گذشته «این مسأله مانند یک رشته سرخ‌رنگ در سراسر تاریخ سیاسی روسیه تنیده شده است که آیا طبقه کارگر دهقانان را به سوی سوسیالیسم رهبری خواهد کرد، یا آن که بورژوازی لیبرال آن‌ها را به سازش با سرمایه‌داری خواهد کشاند». (ibid., xxi, 109-10)

دهقانان از بورژوازی جدا شوند و با پرولتاریای انقلابی متحد گردند و، از لحاظ سیاسی، بلشویک‌ها در شوراها اکثریت را به دست آورند)، «آن وقت این مرحله تازه‌ای از انقلاب پرورژوادموکراتیک خواهد بود».^{۳۰} استدلال نیرومند لنین یک‌بار دیگر از گذار به سوسیالیسم حکایت می‌کرد، هرچند این نکته را به صراحت اعلام نمی‌کرد. به نظر او هنوز وقت سرنگون کردن دولت موقت نرسیده بود. اما او تأکید می‌کرد که «قدرت دوگانه» چیزی جز یک تنازع انتقالی نیست و باید با پیروزی یکی بر دیگری پایان یابد. «در حکومت دو قدرت نمی‌تواند وجود داشته باشد».^{۳۱} تصور منشویک‌ها دربارهٔ شراکت در حکومت عملی نیست: دیر یا زود شوراهای دولت موقت را سرنگون کنند، یا خود از میان بروند.

کنفرانس حزبی پتروگراد در حکم تمرینی بود برای کنفرانس حزبی سراسر روسیه، به طوری که در این دو مجلس کوچک و بزرگ همان اشخاص همان مسائل را مورد بحث قرار دادند و به همان نتایج رسیدند. مذاکرات این کنفرانس‌ها یک‌بار دیگر قدرت عظیم لنین را بر حزب نشان داد - قدرتی که نه بر سحر کلام بلکه بر دلیل و برهان روشن و قاطع او استوار بود و تسلط بی‌مانند او را بر اوضاع، بدون چون و چرا نشان می‌داد. یکی از نمایندگان کنفرانس پتروگراد گفت: «پیش از وارد شدن لنین همهٔ رفقا در تاریکی سرگردان بودند».^{۳۲} اکنون فقط کامنف بود که از آنچه پیش از ارائه شدن «احکام آوریل» مورد قبول همهٔ بلشویک‌های برجستهٔ پتروگراد بود به زبان روشنی دفاع می‌کرد. اصل مسأله به این صورت خلاصه می‌شد که آیا، چنان که لنین پیشنهاد می‌کند، حزب باید برای انتقال قدرت به شوراهای تلاش کند یا، چنان که کامنف می‌خواست، به «حداکثر نظارت» شوراهای بر دولت موقت قانع باشد. کامنف با هر کاری که ممکن بود تحریک به برانداختن دولت موقت تعبیر شود به شدت مخالف بود. در رأی‌گیری قطعی مادهٔ اصلاحی کامنف با ۲۰ رأی در برابر ۶ رأی و ۹ رأی ممتنع رد شد.^{۳۳}

کنفرانس حزبی سراسر روسیه (که در تاریخ حزب به نام «کنفرانس

30. *ibid.*, xx, 102-3.

31. *ibid.*, xx, 114.

32. *Sed'maya ('Aprel'skaya') Vserossiiskaya i Petrogradskaya Obshche-gorodskaya Konferentsii RSDRP (B)* (1934), p. 11.

33. *ibid.*, p. 29.

آوریل» معروف است) ده روز بعد در فضای بحران کابینه تشکیل شد. یادداشت میلیوکوف به تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۱۷، که وفاداری دولت موقت را به تمهیدات حکومت تزاری در برابر متفقین تأیید می‌کرد، طوفانی از اعتراض پدید آورده بود و او ناچار استعفا کرد. در کنفرانس، کفۀ ترازو باز هم بیشتر به طرف لنین مایل شد. استالین با سخنانی کوتاه و زینوویف به تفصیل بیشتر از او در برابر کامنف دفاع کردند. لنین لحظه‌ای کامنف را به آشتی دعوت کرد و گفت هرچند دولت موقت باید سرنگون شود، اما آن را نمی‌توان «فوراً و به صورت عادی» سرنگون کرد. ۲۵ مصوبات اصلی با اکثریت هنگفت ۱۵۰ نماینده حاضر گذشت. کنفرانس فقط با ۷ رأی ممتنع اعلام کرد که به وجود آمدن دولت موقت ماهیت امپریالیستی شرکت روسیه را در جنگ «تغییر نمی‌دهد و نمی‌تواند تغییر دهد»، و تصمیم گرفت که برای «انتقال تمام قدرت حکومتی در همه کشورهای متخاصم به دست پرولتاریای انقلابی» تلاش کند. به دنبال این تصمیم قطعنامه‌ای گذشت که فقط سه رأی مخالف و هشت رأی ممتنع به آن داده شد. این قطعنامه دولت موقت را به مناسبت «همکاری آشکار» با «زمینداران بورژوای ضدانقلاب» محکوم می‌کرد و از «پرولتاریای شهر و روستا» می‌خواست که به تدارک فعالانه برای «انتقال سریع قدرت حکومتی به دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یا ارگان‌های دیگری که مستقیماً نمایندۀ اراده اکثریت مردم باشد (ارگان‌های حکومت محلی، مجلس مؤسسان و غیره)» پردازند. ۲۶ سنگین‌ترین مخالفت با تصویبنامه‌ای صورت گرفت که حاوی تحلیلی از «وضع کنونی» بود؛ زیرا که حزب، حتی پس از پذیرفتن خط‌مشی لنین، از آن‌جا که مدت‌ها انقلاب بورژوایی را هدف نزدیک خود می‌شناخت، همچنان در اعلام‌گذار به مرحله انقلاب سوسیالیستی تردید داشت. این تصویبنامه اعلام می‌کرد که «شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی که بدون شک پیش از جنگ در پیشرفته‌ترین کشورها موجود بود، اکنون آماده‌تر شده است و بر اثر جنگ با نهایت سرعت بازهم آماده‌تر خواهد شد؛ و «انقلاب روسیه فقط مرحله اول

34. *ibid.*, pp. 87, 89-91; Stalin, *Sochineniya*, iii, 48-9.

35. *Sed'maya ('April'skaya') Vserossiyskaya i Petrogradskaya Obshchegorodskaya Konferentsiia RSDRP (B)* (1934), pp. 97-8; Lenin, *Sochineniya*, xx, 253.

36. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 226-9.

است در اولین انقلاب پرولتری که ناگزیر از چنگک ناشی شده است؛ و اقدام مشترک از طرف کارگران کشورهای گوناگون، یگانه راه تضمین «مرتب‌ترین تحول و مطمئن‌ترین توفیق انقلاب سوسیالیستی جهانی خواهد بود». این تحلیل سپس به این برهان کهنه برمی‌گردد که هرچند تحقق فوری «گذار سوسیالیستی» فوراً در روسیه امکان‌پذیر نیست، اما پرولتاریا باید از پشتیبانی از بورژوازی خودداری کند و خود پیش بيفتد و اصلاحات عملی را که برای تمام کردن انقلاب بورژوایی لازم است انجام دهد. این تصویب‌نامه فقط با اکثریت ۷۱ رأی در برابر ۳۹ رأی و ۸ رأی ممتنع از تصویب گذشت. ۲۷ به این سؤال، که ظاهراً فقط ریکوف آن را پیش کشیده است، نیز هیچ‌کس پاسخ نداد:

خورشید انقلاب سوسیالیستی از کجا طلوع می‌کند؟ من گمان می‌کنم که با همه شرایط موجود، با سطح زندگی ما، دست‌زدن به انقلاب سوسیالیستی کار ما نیست. برای این کار ما نیروی لازم و شرایط عینی را در دست نداریم. ۲۸

تصویب شمار «تمام قدرت به شوراها» در کنفرانس آوریل، هرچند دلیل بر اقدام انقلابی فوری نبود، برای نخستین‌بار طرح بلشویکی انقلاب را صورت منجزی بخشید و در قالب قانون حزبی ریخت. بر اثر قدرت و توفیق شوراها در جلب پشتیبانی مردم، و آبرو و آوازه‌ای که حتی پس از سقوط با نام شوراها همراه بود، روش کمابیش سردی که لنین در ۱۹۰۵ نسبت به آن‌ها داشت دیگرگون شد. در بهار ۱۹۰۶ لنین از شوراها به‌عنوان «ارگان‌های جدید قدرت انقلابی» نام می‌برد:

این ارگان‌ها منحصرأ به دست قشرهای انقلابی مردم بنا شد؛ مردم آن‌ها را بیرون از دایره هرگونه قانون و مقررات

37. *ibid.*, i, 236-7.

38. *Sed'maya ('Aprel'skaya') Vserossiiskaya i Petrogradskaya Obshchegorodskaya Konferentsii RSDRP (B)* (1934), p. 93.

این کنفرانس همچنین کمیته مرکزی تازمای مرکب از نه تن برگزید - لنین (۱۰۴ رأی)، زینوویف (۱۰۱ رأی)، استالین (۹۷ رأی)، کامنف (۹۵ رأی)، میلیوتین، نوگین، سوردلوف، اسمیلکا، فدروف. (*ibid.*, p. 190)

به وجود آوردند، و به طریق کاملاً انقلابی، همچون ساخته و پرداخته آفرینندگی بدوی توده‌ای و نمایشی از اقدام مستقل مردم.^{۳۹}

بنابراین شوراهای می‌توان همچون چیزی نزدیک به تصور لنین از دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان و «آغاز دولت موقت در عمل»^{۴۰} در نظر گرفت. اما در دوره ارتجاع و سرخوردگی بعد از ۱۹۰۵ خاطره شوراهای رنگ‌باخت و در بحث‌های حزبی دیگر چیزی درباره آن‌ها به‌گوش نمی‌خورد. هنگامی که لنین در ۱۹۱۷ سخنرانی مفصلی برای مجلسی از شنوندگان سوسی کرد، در سه چهار جمله از موضوع شوراهای گذشت، هرچند این‌قدر گفت که شوراهای در برخی‌جاها «واقعاً در مقام یک قدرت حکومتی جدید عمل کردند».^{۴۱}

بنابراین قابل فهم است که چرا احیای شورای پتروگراد در فوریه ۱۹۱۷، به دلیل تسلط منشویک‌ها بر افراد آن، در ابتدا بلشویک‌های پایتخت روسیه را به‌هیجان نیاورد. در نخستین بیانیه بلشویک‌ها در ۲۶ فوریه نامی از شوراهای برده نشد. اما این‌جا شباهت عجیبی میان مارکس و لنین به‌چشم می‌خورد. «دیکتاتوری پرولتاریا»ی مارکس، تا بیست سال پس از آن که نخستین‌بار مارکس آن را مطرح کرد، مفهوم مجرد و بی‌مصادقی بود، تا آن که مارکس سرانجام مصداق خارجی آن را در نهادهای کشف کرد که به دست مردمی پدید آمد که غالباً پیروان او نبودند و مارکس در ابتدا آن‌ها را با بدگمانی کمابیش آشکاری می‌نگریست: یعنی کمون پاریس. لنین همه جنبه‌های اساسی نظریه انقلابی‌اش را پیش از آن که نامی از شورا شنیده شود پروراند، و رفتار او در برابر نخستین شورای پتروگراد – که موجودی بود غیر حزبی، و بدتر از آن، منشویک – به‌اندازه رفتار مارکس در برابر کمون تردیدآمیز بود. اما شوراهای برادر درافتادن با استبداد در ۱۹۰۵ کارشان بالا گرفت، و در بهار ۱۹۱۷ به صورت همان مرجع قدرت انقلابی که لنین خوابش را می‌دید درآمدند. در نخستین نامه از «نامه‌هایی از دوره که در مارس ۱۹۱۷ از خاک سوئیس فرستاده شد، و تنها نامه‌ای که پیش از رسیدن او به پتروگراد منتشر

39. Lenin, *Sochineniya*, ix, 116.

40. *ibid.*, x, 18.

41. *ibid.*, xix, 353.

شد، لنین به شورای پتروگراد همچون «دولت کارگران» درود فرستاد و آن را دولت «جدید و غیررسمی و پرورش نیافته و هنوز کمابیش ضعیف» می نامید که «منافع پرولتاریا و فقیرترین بخش های مردم شهر و روستا را بیان می کند»؛ و این، به نظر لنین، به آن معنی بود که وضع، هم اکنون در حال «گذار از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم است». ۴۲. بدین ترتیب راه برای «احکام آوریل» کوبیده شده بود، زیرا در این احکام بود که شناسایی این وضع مستقیماً با شعار تازه «تمام قدرت به شوراها» ارتباط یافته بود. در همین هنگام بود که لنین شوراها را «قدرتی نظیر کمون پاریس (۱۸۷۱)» اعلام کرد - قدرتی که سرچشمه آن «قانونی که قبلاً در پارلمان از بحث و تصویب گذشته باشد نیست، بلکه ابتکار مستقیم توده مردم است که از پایین و درجا ظاهر می شود، یا به اصطلاح جاری، نوعی «غصب» مستقیم است». ۴۳. بدین ترتیب لنین خود را با مارکس و شوراها را با کمون مربوط ساخت. شوراها نه تنها تحقق «دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی» بودند، بلکه، مانند کمون، پیش درآمد دیکتاتوری پرولتاریا نیز بودند. ۴۴.

اما خط مشی حزبی در یک نکته مبهم ماند. آخرین کلمات برنامه

42. *ibid.*, xx, 18.

۴۳. *ibid.*, xx, 94. همین تشبیه در جای دیگر (*ibid.*, xx, 107) با تفصیل فراوان تکرار شده است. پیش از این، در مقاله ای که نویسنده اش شناخته نشده است در نشریه *Proletarii*، ژوئیه ۱۹۰۵، که لنین نیز حاشیه ای بر آن افزوده است، (*ibid.*, viii, 467-70) این تشبیه مطرح شده بود. مدت ها بعد لوناچارسکی به یاد می آورد که لنین «با چه شور و هیجانی» در آخرین روزهای ۱۹۰۵ شوراها را پتروگراد را «احیای بهترین سنت های کمون پاریس» شناخته و اعلام کرده بود که «گسترش دادن شوراها را نمایندگان کارگران و سپس کارگران و دهقانان، به معنای تحقق بخشیدن بهترین بخش نقشه های سیاسی کمون است که مورد تأیید مارکس بوده است».

(*Proletarskaya Revolyutsiya* No. 11 (46), 1925, pp. 56-7).

اما شواهد آن زمان این قطعه را که پس از مرگ لنین نوشته شده است چندان تأیید نمی کنند.

۴۴. ذکر این نکته جالب است که لنین زمانی با لحن بزرگ منشانه ای نوشته بود که کمون پاریس «نمی توانست عناصر انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی را از هم تمیز دهد» و «تلاش برای استقرار جمهوری را با تلاش برای استقرار سوسیالیسم درآمیخته بود». (*Sochineniya*, viii, 81.)

حزبی مصوب ۱۹۰۳، که تا ۱۹۱۷ هنوز تغییر نیافته بود، می‌گفت که «مجلس مؤسسانی با رأی تمام مردم باید انتخاب شود؛ و کنگره سوم بلشویکی ۱۹۰۵ نیز یک بار دیگر «تشکیل مجلس مؤسسان به طریق انقلابی بر پایه آرای عام و مساوی با رأی مخفی»^{۴۵} را لازم می‌شمرد. درست است که لنین در عین حال کسانی را که به «تولد فوری مجلس مؤسسان» عقیده داشتند ریشخند می‌کرد، و اعلام می‌کرد که «بدون قیام مسلحانه مجلس مؤسسان چیزی نیست جز یک شبیح، لفظ، دروغ، یا یک دکان وراجی فرانکفورت».^{۴۶} اما این نهاد اساساً بورژوادموکراتیک در طرح لنین برای انقلاب همچنان جای مهمی داشت. در آوریل ۱۹۱۷ ممکن بود چنین استدلال کنند که این نقطه خاص از پلاتفورم حزبی مربوط به دوره‌ای است که انقلاب بورژوایی هنوز در بطن آینده بود و بروز انقلاب فوریه آن را منسوخ ساخت. اما این استدلال هرگز به‌کار برده نشد، بی‌گمان به این علت که نه لنین و نه البته پیروانش حاضر نبودند خود را به این عقیده پایبند سازند که انقلاب بورژوایی انجام گرفته است. تصویبنامه کنفرانس آوریل شوراها و مجلس مؤسسان هر دو را همچون دریافت‌کننده بالقوه قدرت یاد کرده بود، ظاهراً بدون آن که میان آن‌ها رجحانی نهاده باشد؛ و در سراسر دوره فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها همراه با همه گروه‌های چپ مدام درخواست تشکیل مجلس مؤسسان را تکرار می‌کردند و به دولت موقت اعتراض می‌کردند که چرا در این مهم اهمال می‌کند، بدون آگاهی از این که این درخواست با شعار جاری «تمام قدرت به شوراها» تعارض دارد. اگر این تعارض — یا این ناتوانی در گزینش یکی از دو جهت — را تا سرچشمه‌اش دنبال می‌کردند، شاید دلیل مخالفت‌های اصلی با احکام آوریل روشن می‌شد؛ اما در وضع حاضر این تعارض نشان‌دهنده اختلاف نظر نبود، بلکه از تردید و ناروشتی ذهن رهبران حزب، از جمله لنین، درخصوص روند جاری انقلاب حکایت می‌کرد. وظیفه روشن‌ساختن این مسأله به دست رویدادهای آینده سپرده شد.

از لحظه کنفرانس آوریل به نظر می‌رسید که هر حرکتی که بر نطفه شطرنج سیاست روی می‌دهد به نفع بلشویک‌ها تمام می‌شود و جسورانه‌ترین محاسبات لنین را تأیید می‌کند. یادداشت ۱۸ آوریل میلیوکوف میلی سختی بود به‌روی آن عناصری در شورا که از یک طرف خط‌مشی بلشویک‌ها

45. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 45.

46. *Lenin, Sochineniya*, viii, 195, 242.

را برای صلح از طریق جنگ داخلی و شکست در جنگ خارجی طرد می‌کردند و از طرف دیگر دسائس «امپریالیستی» را مردود می‌دانستند و بر سر اقدام فوری برای صلح «دموکراتیک» اصرار می‌ورزیدند. استفای میلیوکوف باعث سقوط دولت شد. در نخستین کابینه موقت، کرنسکی تنها وزیر سوسیالیست بود، و تلاش مکرر او برای آن که در مورد کارهای سایر وزیران از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کند، حکایت از مبهم بودن موضع او می‌کرد. در اوایل ماه مه دولت تازه‌ای تشکیل شد، که در آن لووف همچنان نخست‌وزیر بود و شش وزیر سوسیالیست به نمایندگی شورا وارد کابینه شدند. از این شش مقام وزارت دو تا به «اس‌ارها» رسید، دوتا به منشویک‌ها، و دوتا به سوسیالیست‌های مستقل. غرض از ترمیم کابینه ظاهراً افزایش قدرت و حیثیت شورا بود، از طریق تقویت نظارت آن بر دولت. اما نتایج خلاف این از کار درآمد. دولت تازه که همچنان اسیر دستگاه اداری بود - و این دستگاه نیز در اختیار بورژوازی و طبقه دیوانی - زیر فشار شدید متفقین و در چنگال مشکل حل‌ناشدنی «صلح دموکراتیک»، کاری برای راضی کردن سربازان و کارگران از دستش ساخته نبود؛ و غوغای روزافزون این جماعت نیز برای دیدن نشانه‌ای که مژده پایان جنگ را به آن‌ها بدهد به آسمان می‌رفت. شورا تا آن روز ائتلافی بود از احزاب سوسیالیست برای دفاع از منافع کارگران در برابر بورژوازی. اکنون که خود شورا در دولت چندین نماینده داشت فشار آوردن و ایراد گرفتن به دولت بورژوایی چندان آبرویی برای شورا نمی‌خرید. ۴۷ در احزاب «اس‌ار» و منشویک انشعاب پیش آمد و هواداران و مخالفان وزرای سوسیالیست از هم جدا شدند. مهم‌تر از همه، بلشویک‌ها اکنون یگانه حزبی بودند که در ائتلاف ضعیف بورژوا-سوسیالیست شرکت نکرده بودند و خط‌مشی روشن خود را برای صلح به هر قیمت دنبال می‌کردند. روندی که اعتماد اکثریت هنگفت سربازان و کارگران را به‌سوی آن‌ها جلب کرد، و به صورت قدرت مسلط بر شوراها درآمد، آغاز شده بود.

در اوایل ماه مه رویداد مهم دیگری نیز پیش آمد. در میان مهاجرانی

۴۷. میلیوکوف، که به علت اخراج شدن از دولت ناراحت است، با لحن گزنده‌ای می‌گوید که «سوسیالیست‌های میانه‌رو اصل دموکراسی بورژوایی را که خود بورژوازی رها کرده بود تحت حمایت گرفتند».

(P.N. Milyukov, *Istoriya Vtoroi Russkoi Revolyutsii* (Sofia, 1921), i, 57).

که اکنون خیل خیل وارد می‌شدند، تروتسکی نیز پس از پنج هفته گرفتاری در دست مقامات انگلیسی از ایالات متحده به پتروگراد رسید؛ و آوازه او به نام چهره برجسته شورای ۱۹۰۵ فوراً او را نامزد رهبری ساخت. ۲۸ تروتسکی به یک گروه کوچک از سوسیال‌دموکرات‌ها، به نام «سوسیال‌دموکرات‌های متحد» (که بیشتر به نام «مژرایونتسی» معروف بودند) پیوست. این گروه از ۱۹۱۳ در پتروگراد وجود داشت و مدعی بود که مستقل از بلشویک‌ها و منشویک‌ها است. در گذشته، اندیشه و مزاج تند تروتسکی او را با همه رهبران حزب درانداخته بود. اکنون او تشنه عمل بود و لنین را تنها مرد عمل صحنه انقلاب می‌دید؛ و از اس‌ارها و منشویک‌ها و بلشویک‌های سست‌اراده‌ای که در پاسخ‌دادن به دعوت لنین تردید می‌کردند به یک اندازه بیزار بود. کمابیش از همان لحظه ورود تروتسکی آشکار بود که اتحادی برقرار خواهد شد. در خود کنفرانس آوریل «آشتی و اتحاد با گروه‌ها و جنبش‌هایی که واقعاً بر زمین انترناسیونالیسم ایستاده باشند» پذیرفته شده بود. ۴۹ در ۱۰ مه ۱۹۱۷ لنین شخصاً در یکی از دیدارهای «مژرایونتسی» شرکت کرد و به آن‌ها پیشنهاد کرد که در شورای نویسندگان «پراودا» و در کمیته تدارک‌کننده آینده حزب نماینده‌ای داشته باشند. لنین پیشنهاد کرد که از گروه منشویک‌های «انترناسیونالیست» مارتوف نیز دعوت شود. بنابر یادداشت‌های لنین در این روز، تروتسکی در پاسخ گفت: «تا آن‌جا که بلشویسم خود را انترناسیونالیستی می‌سازد» موافق است، اما با غرور افزود: «بلشویک‌ها خودشان را از بلشویکی انداخته‌اند و من نمی‌توانم اسم خودم را بلشویک بگذارم. شناسایی بلشویسم از جانب ما امکان ندارد.» ۵۰ این دیدار به جایی نرسید. درواقع تروتسکی که خط‌مشی قدیم خود را برای آشتی همه‌جانبه دنبال می‌کرد می‌خواست که همه گروه‌ها بر پایه مساوی و زیر یک نام تازه با هم متحد شوند. لنین هیچ قصد نداشت ابزاری را که خودش ساخته بود ضعیف یا کند سازد. حزب می‌بایست سر جای خود و بالاتر از همه چیز باشد. او می‌توانست صبر کند.

تابستان ۱۹۱۷ در پتروگراد دوره کنفرانس‌های پیاپی بود. در

48. *Revolyutsiya 1917 goda*, ii (ed. N. Avdeev, 1923), 108, 111-12.

49. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 234.

50. *Leninskiĭ Sbornik*, iv (1925) 301-3.

ماه مه کنگرهٔ سراسری دهقانان روسیه تشکیل شد که در آن اسرارها برتری داشتند و رأی قطعی به پشتیبانی از دولت موقت داد. از طرف دیگر، کنفرانسی از کارگران کارخانه‌های پتروگراد در پایان همان ماه نخستین مجلس انتخابی بود که در آن بلشویک‌ها اکثریت آوردند - و این نمونه‌ای بود از آنچه در پیش بود. در آغاز ماه ژوئن کنگرهٔ سراسری شوراهای روسیه تشکیل شد. از ۸۲۲ نمایندهٔ رأی‌دهندهٔ این کنگره، ۲۸۵ تن وابسته به اسرارها بودند، ۲۴۸ تن به منشویک‌ها و ۱۰۵ تن به بلشویک‌ها. حدود ۱۵۰ نماینده نیز به گروه‌های گوناگون کوچک وابسته بودند و ۴۵ تن هیچ‌نوع وابستگی اعلام نکردند - و این نشانهٔ آن بود که وابستگی سیاسی بسیاری از شوراهای دوردست هنوز نامعین است. رهبران بلشویک با تمام نیرو در کنگره حاضر شدند. تروتسکی و لوناچارسکی در شمار ده نمایندهٔ «سوسیال‌دموکرات‌های متحد» بودند که در سراسر سه هفتهٔ عمر کنگره به قوت تمام از بلشویک‌ها هواداری می‌کردند.

پرهیجان‌ترین لحظهٔ کنگره در روز دوم پیش آمد، هنگامی که تسرتلی، وزیر منشویک پست و تلگراف سخن می‌گفت، و در سوابق رسمی به این صورت ثبت شده است:

در لحظهٔ حاضر هیچ حزب سیاسی نیست که بگوید: «قدرت را به‌دست ما بدهید، کنار بروید، ما جای شما را می‌گیریم.» چنین حزبی در روسیه نیست. (لنین از روی صندلی خود: «هست.») ۵۱

این دعوی، یا تهدید، چندان جدی گرفته نشد. بلشویک‌ها در کنگره اقلیت کوچکی بودند و سخنرانی اصلی لنین، مکرراً قطع می‌شد. کنگره به‌دولت موقت رأی اعتماد داد. قطعنامهٔ بلشویک‌ها که خواهان «انتقال قدرت به دست شوراهای سراسری نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان روسیه» بود، رد شد. ۵۲ یکی از تصمیمات مهم کنگره این بود که آیین‌نامه‌ای برای خود تنظیم کرد. به موجب این آیین‌نامه خود کنگره می‌بایست هر سه ماه یک‌بار تشکیل شود، یک «ارگان مرکزی» به‌صورت «کمیتهٔ مرکزی

51. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1930), i, 65.

52. *ibid.*, i, 285-9.

سراسر روسیه»^{۵۳} به وجود آمد، که در فواصل میان اجلاس کنگره تصمیمات آن برای همه شوراهای لازم الاجرا بود. «کمیته مرکزی سراسری» فوراً بنا بر تناسب آرا برگزیده شد: از ۲۵۰ تن اعضای آن ۳۵ تن بلشویک بودند.^{۵۴}

لنین با اعلام آمادگی برای تسخیر قدرت، به دولت موقت اعلان جنگ داد. حاکمیت دولت ائتلافی در حال فرو ریختن بود: دوره‌ای بود که تروتسکی نامش را «بی‌قدرتی دوگانه» نهاد.^{۵۵} گام بعدی آزمودن وضع روحی کارگران و سربازان پتروگراد بود. بلشویک‌ها هواداران خود را در روز ۹ ژوئن ۱۹۱۷ به تظاهرات خیابانی فراخواندند، اما بر اثر مخالفتی که در کنگره شد دعوت را پس‌خواندند. سپس خود کنگره در ۸ ژوئن ۱۹۱۷ تظاهرات عظیمی در پشتیبانی از شوراهای ترتیب داد. اما فقط چندتایی پارچه شعار در تأیید دولت موقت به چشم می‌خورد، و گفته می‌شد که آنچه روی نمود درصد پارچه‌ها نوشته شده بود شمارهای بلشویکی بود.^{۵۶} روز ۳ ژوئیه ۱۹۱۷ جنبش توده‌ای جدی‌تر آغاز شد، زیرا که در این روز دولت موقت تحت فشار متفقین فرمان حمله و سیمی را در جبهه گالیسیا صادر کرده بود. تظاهرات چهار روز طول کشید و کار به جای خطرناکی رسید. همه اعتقاد داشتند که این سرآغاز اقدام بلشویک‌ها است برای تسخیر قدرت، هرچند رهبران حزب بلشویک با اصرار می‌گفتند که این‌ها تظاهرات خودانگیخته‌ای است که خود آن‌ها هم کوشش دارند مهارش کنند. خود لنین چنین استدلال می‌کرد که تا زمانی که اکثریت مردم هنوز به «خط‌مشی منشویک‌ها و اس‌ارها عقیده دارند، که در اختیار خرده‌بورژوازی و سرمایه‌داری است»،^{۵۷} اقدام بلشویک‌ها امکان‌پذیر نیست. اما این بار دولت وارد میدان شد. سربازان وفادار به دولت در پایتخت گماشته شدند؛ «پراودا» توقیف شد؛ و دستور بازداشت سه رهبر اصلی بلشویک‌ها صادر شد. کامنف را دستگیر کردند؛ لنین و زینوویف مخفی شدند و به فنلاند گریختند.

در ظرف چند روز بعد، حمله جبهه گالیسیا با تلفات سنگین

53. *ibid.*, ii, 62, 70.

54. ریز کامل نام اعضا در همان مأخذ دیده می‌شود. (*ibid.*, ii, 423-6).

55. Trotsky, *Sochineniya*, iii, i, 61.

56. Krupskaya, *Memories of Lenin*, ii (Engl. transl. 1932), 225.

57. Lenin, *Sochineniya*, xx, 551.

شکست خورد. يك بحران دیگر در کاپینه به استعفای لووف و نخست‌وزیری کرنسکی انجامید؛ تروتسکی و «مژرایونتسی»، که ۴,۰۰۰ تن می‌شدند، سرانجام به بلشویک‌ها پیوستند؛ ۵۸ دولت بلشویک‌ها را گروه‌گروه دستگیر کرد، از جمله تروتسکی و لوناچارسکی و کولونتای را. در پایان ژوئیه ۱۹۱۷، در حالی که لنین و سایر رهبران بلشویک‌ها هنوز پنهان بودند، ششمین کنگره حزب - نخستین کنگره پس از کنگره ۱۹۰۷ در لندن - در پتروگراد تشکیل شد. ریاست کنگره را سوردلوف بر عهده داشت؛ و تقدیم گزارش‌های اصلی بر عهده استالین و بوخارین افتاد. ۵۹ لنین با نوشتن جزوه‌ای در اختفا، به نام «درباره شمارها»^{۶۰} رهنمود فرستاده بود. در این جزوه استدلال می‌کرد که شمار «تمام قدرت به‌شوراها» باید پس‌گرفته شود. این شمار روزی طرح شد که انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به شوراها متشکل از نمایندگان کارگران و دهقانان هنوز مقدور به نظر می‌رسید. از مشکلات ژوئیه به بعد روشن شده است که بورژوازی جانب ضدانقلاب را گرفته و خیال جنگ دارد: شوراها موجود آلت‌دست بورژوازی هستند. کنگره در این نکته قدری مخالفت ورزید، ولی استالین مذاکرات را با مهارت رهبری کرد و سرانجام اعلام شد که «تمام قدرت به شوراها»، «شماری است مربوط به تحول مسالمت‌آمیز انقلاب و انتقال بدون درد قدرت از بورژوازی به کارگران و دهقانان»، و اکنون هیچ اقدامی کارساز نیست مگر امحای کامل بورژوازی ضدانقلاب. توگین تردیدی را که ریکوف در کنفرانس آوریل بیان کرده بود تکرار کرد و پرسید که آیا کشور «واقعاً در ظرف دو ماه چنین جهشی کرده‌است که حالا برای سوسیالیسم آماده است؟» استالین با جسارت پاسخ داد که این

۵۸. کیفیت خاص این الحاق بعداً با گذراندن ماده خاصی شناخته شد. این ماده مقرر می‌داشت که اعضای Mezhräiontsy می‌توانند مدت عضویت خود را در آن سازمان، از لحاظ انتصاب به مقاماتی که مستلزم سابقه عضویت معینی است، معادل عضویت در حزب به حساب آورند.

(*Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevi-kov)* No. 33, October 1921, p. 41.)

۵۹. تروتسکی پیش از بازداشت مأمور شده بود گزارشی درباره وضع سیاسی تهیه کند. این گزارش را سپس بوخارین تهیه کرد.

Protokoly S"ezdov i Konferentsii VKP (B) Shestoi S"ezd (1927), p. 9.

60. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 33-8.

موشکافی بیپهوده است که بخواهیم روسیه «منتظر» تحول موسیالیستی خود بماند تا وقتی که اروپا «شروع» کند، و «این امکان وجود دارد که روسیه کشوری باشد که راه موسیالیسم را باز کند» - یعنی پذیرفتن حکم تروتسکی در ۱۹۰۶. در عین حال، کنگره اخطار کرد که نباید برانگیخته شد و دست به «جنگ نابهنگام» زد. اکنون که رهبران پراکنده بودند و خود حزب نیز در معرض تعقیب دائم قرار داشت، از دست کنگره جز صبر کردن چندان کاری ساخته نبود.

رویداد مهم اوت ۱۹۱۷ «کنفرانس دولتی» همه احزاب بود که کرنسکی در مسکو تشکیل داد تا درباره وضع کشور نظر بدهند. این کنفرانس، که بیش از ۲۰۰۰ نماینده از انواع و اقسام سازمان‌های عمومی در آن شرکت داشتند، به صورت مضحکه‌ای از سخنرانی درآمد. در پایان اوت یگانه اقدام این دوره برای کودتای نظامی از دست راست صورت گرفت - که قیام کورنیلوف نامیده شد. این نقشه بدون آن که کسی دستی درآورد با اقتضای تمام شکست خورد؛ اما در همه احزاب چپ زنگ خطر به صدا درآمد. حتی لنین به منشویک‌ها و اس‌ارها پیشنهاد سازش داد؛ به این معنی که بلشویک‌ها بار دیگر از شوراهای پشتیبانی خواهند کرد، به شرط آن‌که آن‌ها هم سرانجام از احزاب بورژوازی جدا شوند. اما این پیشنهاد به جایی نرسید. ۲۰ منشویک‌ها و اس‌ارها «کنفرانس دموکراتیک»ی تشکیل دادند که جواب «کنفرانس دولتی» مسکو را داده باشند؛ و از این کنفرانس «شورای جمهوری» (یا به اصطلاح آن روز «پیش‌درآمد پارلمان») زاییده شد که تا تشکیل مجلس مؤسسان جای آن را پر کند. در این هنگام دیگر ستاره اقبال بلشویک‌ها به سرعت بالا می‌رفت. پس از ماجرای کورنیلوف بلشویک‌ها در شوراهای پتروگراد و مسکو

61. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 255-6. Stalin, *Sochineniya*, iii, 174, 186.

استالین بعدها این را یکی از مواردی نامید که حزب در مقابل لنین حق داشته است، زیرا که لنین با شتاب ارزش شوراهای نادیده گرفته بود. (ibid., vi, 340-1)

۶۲. پیشنهاد آزمایشی لنین به صورت مقاله‌ای در ۱ سپتامبر ۱۹۱۷ در فنلاند نوشته شد. هنگامی که این مقاله در نشریه حزبی *Rabochii Put'* در ۶ سپتامبر ۱۹۱۷ چاپ شد، حاشیه‌ای نیز بر آن افزوده شده بود که عبارات زیر در آن دیده می‌شد: «شاید پیشنهاد سازش اکنون دیر شده باشد. شاید آن چند روزی که تحول مسالمت‌آمیز هنوز مقدور بود نیز سپری شده باشد. بله، همه قرائن نشان می‌دهند که [آن روزها] گذشته‌اند.» (Lenin, *Sochineniya*, xxi, 132-6)

اکثریت پیدا کردند، هرچند اس‌ارها و منشویک‌ها همچنان بر «کمیته سراسری» مسلط بودند. سربازان سرخود سلاح را زمین می‌گذاشتند و به خانه‌هاشان باز می‌گشتند. در روستاها عطش زمین بالا گرفت و اغتشاش و غارت املاک به‌راه افتاد. بی‌اعتبار شدن اس‌ارها با این جریان‌ها همراه بود، زیرا که آن‌ها هیچ کاری انجام نداده بودند، و بلشویک‌ها که قول همه‌چیز را می‌دادند دل مردم را به‌دست می‌آوردند. شرایطی که لنین در احکام آوریل پیش‌بینی کرده و آن‌ها را مقتضای گذار به مرحله دوم انقلاب دانسته بود اکنون به سرعت احراز می‌شد.

نخستین واکنش لنین آن بود که شعار «تمام قدرت به شوراهای» را احیا کند. این کار در مقاله‌ای صورت گرفت که در نیمه اول سپتامبر نوشته شد و در شماره ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ روزنامه «رابوچی پوت» به چاپ رسید.^{۶۳} سپس لنین، که در روزهای ۱۲ و ۱۳ سپتامبر در نهانگاه خود هر لحظه بی‌قراری می‌شد، دو نامه محرمانه پیاپی به کمیته مرکزی حزب نوشت و اعلام کرد که وقت آن است که بلشویک‌ها به زور اسلحه قدرت را به‌دست بگیرند.^{۶۴} تروتسکی که در اواسط سپتامبر از زندان آزاد شده بود به ریاست شورای پتروگراد برگزیده شد، و این شورا به‌صورت کانون فعالیت بلشویک‌ها درآمد. در سراسر ماه بعد نبرد بر سر احکام آوریل به‌صورت تازه‌ای ادامه یافت. نخستین برخورد در کمیته مرکزی بر سر شرکت در «کنفرانس دموکراتیک» پیش آمد. کامنف و ریکوف طرفدار کنفرانس بودند و استالین و تروتسکی خواستار تحریم آن شدند. سرانجام تصمیم به شرکت در کنفرانس گرفته شد، و لنین به‌شدت از این

63. *ibid.*, xxi, 142-8.

۶۴. این نامه‌ها نخستین بار در ۱۹۲۱ با عنوان «بلشویک‌ها باید قدرت را به‌دست بگیرند» و «مارکسیسم و رستاخیز» منتشر شد و در مجموعه آثار لنین (xxi, 193-9) چاپ شده است. متن مذاکرات کمیته مرکزی، که نامه‌ها را در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۷ *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 64-5. دریافت داشت، به‌طور خلاصه در این سند چاپ شده است:

کامنف رد پیشنهادهای لنین را مطرح کرد؛ کمیته به طرز آشکاری از این امر ناراحت شد و پیشنهاد کامنف را رد کرد، ولی بحث در اصل موضوع را نیز معوق ساخت.

کار انتقاد کرد و نظر تروتسکی را مستود ۶۵ در اواخر سپتامبر ۱۹۱۷
لنین، که هر لحظه برانگیخته‌تر و مصمم‌تر می‌شد، از هلسینگفورس به
ویبورگ رفت تا به صحنه عمل نزدیک‌تر باشد. مقاله کوتاهی در
«راپوچی پوت» تحت عنوان «بحران کامل است» استدلال‌های پیشین را
تکرار کرد و یک برهان دیگر نیز بر آن‌ها افزود: «افزایش اغتشاش در
کشورهای متخاصم و آغاز شورش در ارتش و نیروی دریایی آلمان روشن
می‌سازد که ما در آستانه انقلاب پرولتری جهانی ایستاده‌ایم.» ۶۶ اما
مهم‌ترین بخش مقاله تئمه‌ای بود که برای انتشار نوشته نشده بود، بلکه
پیامی به اعضای کمیته مرکزی بود. لنین آن‌ها را متهم می‌ساخت که
پیام‌های پیشین او را ننشیده گرفته‌اند و می‌گفت که از کمیته مرکزی
استمفا خواهد کرد تا بتواند آزادانه در میان صفوف حزب به تهییج و
تبلیغ بپردازد، «زیرا یقین قطعی دارم که اگر «منتظر» کنگره شوراها
بمانیم و لحظه کنونی را از دست بدهیم، انقلاب را خراب کرده‌ایم.» ۶۷
به نظر می‌رسد که تهدید لنین یک بار دیگر کمیته مرکزی را به
سکوت ناراحتی وادار کرده است: هیچ سابقه‌ای از پاسخ کمیته در دست
نیست. برای از میان بردن حالت لغتی یا شکی که همه را گرفته بود، اقدام
شخص خاصی لازم بود. در ۹ اکتبر ۱۹۱۷ لنین در هیأت مبدل به
پتروگراد آمد و روز بعد در جلسه کمیته مرکزی، که مقدر بود اهمیت
تاریخی پیدا کند، شرکت کرد. حضور او و سرزنش کردن «بی‌اعتنایی به
مسئله قیام» کافی بود که کفه ترازو را جابه‌جا کند. کمیته با اکثریت
ده رأی (لنین، تروتسکی، استالین، سوردلوف، اوریتسکی، دزرژینسکی،
کولونتای، بوینوف، سوکولنیکوف، لوموف) در برابر دو رأی (گامنف و
زینوویف، که برای نخستین بار اتحاد بدفرجام خود را بنا نهادند)
تصمیم گرفت که قیام مسلحانه را تدارک کند و یک «هیأت سیاسی» را برای
اجرای این تصمیم منصوب کرد. این هیأت (پولیت‌بورو)، نخستین‌جوانه
آن چیزی بود که بعدها به شکل یک نهاد دائمی درآمد) از هفت نفر
تشکیل می‌شد: لنین، زینوویف، گامنف، تروتسکی، استالین، سوکولنیکوف،

۶۵. همان سند (pp. 70-71)؛ مجموعه آثار لنین (xxi, 219) بلشویک‌ها سپس
در نخستین جلسه «پارلمان مقدماتی» از آن خارج شدند. تروتسکی بیانه اعتراض
را تنظیم کرد. (Trotsky, *Sochineniya*, III, 321-3)

66. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 235-6.

67. *ibid.*, xxi, 241.

و بونوف.^{۶۸} یکی از نشانه‌های اتحاد میان رهبران حزب در این ایام و رعایت انضباط حزبی این است که آن دو تنی که برخلاف تصمیم کمیته رای داده بودند به‌طور طبیعی در سازمان اجرای تصمیم شرکت داشتند. شش روز بعد شورای پتروگراد يك «کمیته نظامی انقلابی» به‌وجود آورد که تروتسکی به‌عنوان رئیس شورا ریاست آن را هم بر عهده داشت و پودویسکی هم معاون او بود؛ و آن سازمانی که عملاً تدارک نظامی انقلاب را دید همین کمیته بود، نه «پولیت‌بورو».^{۶۹}

اما نبرد هنوز به‌پایان نرسیده بود. روز ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷ کامنف و زینوویف بخشنامه‌ای به همه سازمان‌های بلشویکی فرستادند و به تصمیم «قیام مسلحانه» اعتراض کردند.^{۷۰} روز ۱۶ اکتبر در پلنوم وسیعی از کمیته مرکزی که در آن بلشویک‌های کمیته پتروگراد و کمیته نظامی شورای پتروگراد و اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه‌ای در آن شرکت داشتند، لنین يك بار دیگر دلایل خود را برای لزوم اقدام فوری و تسخیر قدرت بیان کرد و گفت که از روز کودتای کورنیلوف توده‌ها پشت سر حزب هستند. اما مسأله، مسأله اکثریت صوری نیست:

وضع روشن است. یا دیکتاتوری کورنیلوف یا دیکتاتوری پرولتاریا و فقیرترین قشر دهقانان. ما نمی‌توانیم از روحیه آنی توده‌ها پیروی کنیم؛ این روحیه تغییرپذیر و توضیح‌ناپذیر است. ما باید از تحلیل و ارزیابی‌هایی انقلاب پیروی

68. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 99-101.

۶۹. تصمیم شورای پتروگراد برای ایجاد «کمیته نظامی انقلابی» سابق بر تصمیم ۱۰ اکتبر کمیته مرکزی بود. آن کمیته نه تنها مربوط به قیام مسلحانه نبود، بلکه در واقع از منشویک‌ها سرچشمه گرفته بود. پس از ۱۰ اکتبر بلشویک‌ها آن را در دست گرفتند و برای مقاصد خود به کار بردند. این کمیته در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷ رسماً منصوب شد و چهار روز بعد کار خود را آغاز کرد. این هنگام اعضای آن، به جز يك تن از اسراهای چپ، همه بلشویک بودند.

(Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 91-2; *Istoriya Russkoi Revolyutsii*, II (Berlin, 1933), ii, 121-2.)

در کتاب اخیر (ii, ii, 171) گفته شده است که «پولیت‌بورو»ی منصوب کمیته مرکزی هرگز تشکیل جلسه نداد.

70. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 102-8; Lenin, *Sochineniya*, xxi, 494-8.

کنیم. توده‌ها رای اعتماد خود را به پلشویک‌ها داده‌اند و از آن‌ها حرف نمی‌خواهند، عمل می‌خواهند.

لنین به وضع جهانی، به‌ویژه وضع آلمان، برمی‌گردد که توجیه‌کننده این نتیجه است که «اگر ما حالا دست درآوریم تمام پرولتاریای اروپا را در جانب خود داریم». مذاکرات نشان داد که هرچند جاذبه لنین ممکن است کمیته مرکزی را خواه ناخواه به‌سوی او جلب کرده باشد، تردیدهای کامنف و زینوویف هنوز در محافل وسیع‌تری جریان‌داشت. زینوویف و کامنف اعتراضات خود را تکرار کردند. استالین و سایر اعضای کمیته مرکزی جانب لنین را گرفتند. استالین گفت:

این‌جا دو خط‌مشی داریم: یکی به‌سوی پیروزی انقلاب و متکی بر اروپا است؛ دیگری به انقلاب عقیده ندارد و فقط در جبهه مخالف بودن را کافی می‌داند. شورای پطروگراد موضع خود را در جهت انقلاب اتخاذ کرده و از اعزام لشکرهای ارتش [به بیرون از پطروگراد] خودداری کرده است.^{۷۱}

این مناظره قدری دور از واقعیت بود. شورای پطروگراد و کمیته نظامی انقلابی آن قبلاً تدارک قیام را آغاز کرده بودند. اما تدارک نظامی را نمی‌توانستند در چنین جلسه‌ای مطرح کنند؛ تروتسکی و پودوایسکی هیچ سخن نگفتند — اگرچه در مجلس حاضر بودند. مجلس با اکثریت ۱۹ رای در برابر ۲ رای اقدام به تدارک فوری قیام مسلحانه را تصویب کرد، هرچند پیشنهاد زینوویف برای عقب‌انداختن تصمیم تا دومین کنگره سراسری شوراه‌ها که روز ۲۰ اکتبر تشکیل می‌شد (ولی سپس به ۲۵

۷۱. این اشاره مربوط است به اقدام دولت موقت برای اعزام برخی واحدهای پادگان پطروگراد به جبهه. پادگان پطروگراد در آغاز انقلاب پیوستگی خود را به شورای پطروگراد اعلام کرد و حاضر به اجرای فرمان‌هایی که به امضای شورا نرسیده باشد نبود.

72. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929)*, pp. 111-25.

متن این صورت‌جلسه کامل‌تر از معمول است، ولی مانند سایر متون صورت‌جلسات از یادداشت‌های منشی‌های جلسه تشکیل می‌شود، یعنی نه کامل است و نه عین مذاکرات است.

اکتبر. افتاد) ۶ رأی موافق در برابر ۱۵ رأی به دست آورد. در پایان جلسه، کمیته مرکزی جلسه خصوصی تشکیل داد و يك «مرکز نظامی انقلابی» منصوب کرد که اعضای آن عبارت بودند از موردلوف، استالین، بوبنوف، اوریتسکی، و دزورینسکی، و قرار بود که بخشی از کمیته نظامی انقلابی شورای پطروگراد باشد. ۷۲ این یکی از نخستین موارد عجیب آمیزش نهادهای حزبی و «شوروی» (شورایی) است. در موافق آن ایام هیچ اشاره دیگری به این «مرکز» دیده نمی‌شود؛ روشن است که غرض يك ارگان جداگانه نبوده بلکه آن مرکز برای ایجاد تماس با شورا تشکیل شده است، و برخلاف «پولیت بورو» که يك هفته پیش منصوب شده بود، گویا هرگز به وجود نیامد.

در پایان جلسه ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷ کامنف از عضویت کمیته مرکزی استعفا کرد. ۷۳ دو روز بعد در «نوویا ژیزن»، که يك نشریه غیرحزبی دستچینی بود، نامه‌ای منتشر کرد و يك بار دیگر به نام خودش و زینوویف به تصمیم کمیته مرکزی اعتراض کرد. این نامه نه تنها نقض انضباط حزبی به شمار می‌رفت (زیرا کامنف هنوز عضو حزب بود) بلکه تصمیم حزب را به جهانیان افشا می‌کرد - هرچند نابه‌سامانی و ناتوانی دولت موقت اکنون به درجه‌ای رسیده بود که افشای نقشه قیام مسلحانه برضد آن شاید بیش از آن که دولت را به پیش‌گیری مؤثر برمی‌انگیخت آن را دچار وحشت و تزلزل می‌کرد. حزب بلشویک در آستانه اقدامی که آینده‌اش را به سنگ محک نهایی می‌زد دچار بحران داخلی وخیمی شد. لنین پس از جلسه ۱۶ اکتبر باز به نهانگاه خود رفته بود. اما در ۱۸ اکتبر - روز انتشار نامه در «نوویا ژیزن» - نامه‌ای به افراد حزب نوشت و عمل کامنف و زینوویف را «اعتصاب شکنی» و «جنايت» نامید و اعلام کرد که دیگر آن‌ها را «رفیق حزبی» نمی‌داند و تقاضای اخراج آن‌ها را از حزب خواهد کرد. روز بعد هم نامه مفصل‌تری به همان مضمون خطاب به کمیته مرکزی نوشت. ۷۵ تروتسکی برای آن که بر افشاگری کامنف سرپوش نهاده باشد در شورای پطروگراد علناً اعلام کرد که تصمیمی

73. *ibid.*, p. 124.

74. *ibid.*, p. 125.

75. *Lenin, Sochineniya*, *xxi*, 350-6.

در بازه قیام سیلجانیه گرفته نشده است. ۷۶. کاینف که گمان می‌کرد، یا وانمود می‌کرد که گمان می‌کند، که تروتسکی طرفدار نظر او شده است گفت که یکایک کلمات تروتسکی را تأیید می‌کند؛ و زینوویف هم در نشریه حزبی «راپوچی پوت» مطلبی به همین مضمون نوشت. نامه او صبح ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷ منتشر شد، در همان شماره‌ای که آخرین بخش مقاله لنین چاپ شده بود، که به شدت به نظریات کامنف و زینوویف حمله می‌کرد، بدون آن که از آن‌ها نام ببرد. ۷۷. استالین برای آن که آتش را خاموش کرده باشد یادداشتی از طرف روزنامه به این شرح اضافه کرد:

ما هم به نوبت خود امیدواریم که اعلام نظر رفیق زینوویف (و همچنین اعلام نظر رفیق کامنف در شورا) را بتوان ختم مسأله تلقی کرد. لحن تند مقاله رفیق لنین این واقعیت را تغییس نمی‌دهد که با همه در مسائل اساسی بر یک عقیده‌ایم. ۷۸.

در نتیجه وقتی که، در هیاب لنین، جلسه کمیته مرکزی در ۲۰ اکتبر تشکیل شد بحث در گرفت. موردلوف نامه لنین را برای کمیته خواند. پس از مذاکرات استعفای کامنف با اکثریت ۵ رأی در برابر ۳ رأی پذیرفته شد؛ و اخطار خاصی خطاب به کامنف و زینوویف صادر شد که دیگر بر ضد تصمیمات کمیته مرکزی حزب اظهار نظر علنی نکنند. تقاضای لنین برای اخراج آن‌ها از حزب مطرح نشد. در این ضمن تروتسکی نه تنها بر ضد اظهارات کامنف و زینوویف اعتراض کرد بلکه یادداشت روزنامه را هم که ظاهراً آن‌ها را تبرئه می‌کرد محکوم ساخت.

76. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 31-3.

تروتسکی دلیل این اظهار خود را برای کمیته مرکزی توضیح داد. (Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), p. 123) لنین سپس عمل تروتسکی را تأیید کرد. (Sochineniya, xxi, 353.)

۷۷. نامه زینوویف در این سند چاپ شده است:

Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), p. 137; مقاله لنین در مجموعه آثار او آمده است: (Sochineniya, xxi, 334-49.)

78. Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), pp. 127-9.

این یادداشت در مجموعه آثار استالین چاپ نشده است، ولی نسبت آن به استالین مورد اختلاف نیست.

سوکولنیکوف اعلام کرد که هرچند عضو شورای نویسندگان روزنامه است ولی استعفای خود را تقدیم کرده است. کمیته با احتیاط تصمیم گرفت موضوع را فعلاً مورد بحث قرار ندهد و استعفا را هم نپذیرد و به مسائل دیگر بپردازد. ۲۹ این نخستین برخورد علنی میان دو رقیب آینده بود.^{۸۰}

لحظه بحرانی اکنون رسیده بود، زیرا تصمیم آن بود که پیش از اجلاس دومین کنگره سراسری روسیه در شب ۲۵ اکتبر ضربه را وارد کنند. شب روز موهود، کمیته مرکزی جلسه تشکیل داد تا آخرین دستکاری را در ترتیبات انجام دهد. کامنف هم (گویا تصمیم چهار روز پیش فسخ یا فراموش شده بود) سر جای خود نشست. تروتسکی گفت که اعضای کمیته باید به کمیته نظامی انقلابی شورای پتروگراد وابسته شوند تا مواظب ارتباط‌های پستی و تلگرافی و راه‌آهن باشند و دولت موقت را زیر نظر بگیرند. دزورینسکی مأمور راه‌آهن شد، بوبنوف مأمور پست و تلگراف، و سوردلوف مأمور دولت موقت، میلیوتین هم مسئول رساندن غذا شد. چنین يك حکومت تازه داشت در درون کمیته‌حزبی شکل می‌گرفت. در سحرگاه روز ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ نیروهای بلشویک وارد عمل شدند. نقاط حساس شهر اشغال شد؛ اعضای دولت موقت دستگیر یا متواری شدند؛ بعد از ظهر لنین در جلسه‌ای از شورای پتروگراد پیروزی «انقلاب کارگران و دهقانان» را اعلام کرد؛^{۸۱} و همان شب دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه انتقال تمام قدرت را در سراسر روسیه به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان اعلام کرد. ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ دومین و آخرین جلسه کنگره فرمان‌های مربوط به صلح و زمین را صادر کرد و ترکیب «شورای کمیسرهای خلق» را — که در اصطلاح عام به «ساوانارکوم» معروف شد — از تصویب گذرانند. این

79. *ibid.*, pp. 127-9.

۸۰. استالین در پاییز ۱۹۱۲ در نزاع میان لنین و تروتسکی با تمام نیرو جانب لنین را گرفت و در ستون‌های «پراودا» تروتسکی را «پهلوان پنبه» و «دلک» نامید. (Stalin, *Sochineniya*, ii, 260.)

عبارت نخستین چند هفته بعد نیز تکرار می‌شود. (*ibid.*, ii, 279) نخستین ملاقات آن‌ها (هرچند هر دو در کنگره ۱۹۰۷ لندن حضور داشتند) ظاهراً در اوایل ۱۹۱۳ در وین روی داده است. تروتسکی سال‌ها بعد نوشت که در «چشم‌های زرد» استالین «برق دشمنی» را دیده است. (L. Trotsky, *Stalin* (N.Y., 1946), p. 244.)

81. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 4-5.

82. *ibid.*, xxii, 11-12.

نخستین «دولت کارگران و دهقانان» بود.

عامل پیروزی کمابیش بدون خونریزی ۲۵ اکتبر-۷ نوامبر ۱۹۱۷ شورای پتروگراد و کمیته نظامی انقلابی آن بود. همین کمیته نظامی بود که قدرت را هنگامی که از دست‌های بی‌حس دولت موقت می‌افتاد به دست گرفت و به ثمر رسیدن انقلاب را به جهانیان اعلام کرد. ۸۲ چنان‌که امثالین بعدها گفت «کنگره شوراهای قدرت را فقط از دست‌های شورای پتروگراد دریافت داشت». ۸۲ همه شاهدان صحنه تحرك و توانایی تروتسکی را در این ایام و خدمات او را به امر انقلاب ستوده‌اند. اما استراتژی انقلاب را لنین رهبری کرد - به واسطه ابزار کارش، یعنی جناح بلشویک حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه. پیروزی اگرچه با شعار «تمام قدرت به شوراهای» به دست آمد، تنها پیروزی شوراهای نبود، بلکه پیروزی لنین و بلشویک‌ها بود. لنین و حزب بلشویک، مرد انقلابی و ابزار کارش، اکنون از یکدیگر جدایی‌ناپذیر بودند. به نظر می‌رسید که پیروزی حزب ناشی از آن بود که لنین توانست اراده شخصی خود را بر آن تحمیل کند و همکارانش را غالباً برخلاف میل آن‌ها به دنبال خود بکشاند. اسم و آوازه لنین قبلاً تثبیت شده بود. بنای بالارفتن رهبر تکرار در حزب نهاده شده بود.

رابطه خط‌مشی لنین در مورد مسائل وسیع‌تری که با انقلاب روسیه پیش آمد، مجادلات بنی‌پایانی را بنا نهاده است. تصمیم به تسخیر قدرت با برنامه سوسیالیستی، و بر پایه یک انقلاب بورژوازی ناتمام، که در احکام آوریل پیش‌بینی شده بود و شش ماه بعد اجرا شد، موضوع کتاب‌های فراوانی در تفسیر و مناقشه واقع شده است. برخی آن را تداوم خط مارکسیستی دانسته‌اند، که حزب بلشویک آن را به‌طور منسجم از سال ۱۹۰۳ به بعد دنبال کرده است، هرچند بلشویک‌های پتروگراد در گیرودار انقلاب فوریه در غیاب رهبر خود لحظه‌ای از این خط منحرف شدند: این نظر مفسران رسمی است. برخی دیگر گفته‌اند که این حرکت تکرار نهایی خط مارکسیستی از جانب لنین و حزب بلشویک بوده است، و افتادن در ورطه ماجرایی نوعی انقلاب سوسیالیستی که بر پایه انقلاب بورژوازی استوار نبوده است: این هم نظر منشویک‌ها است. برخی نیز گفته‌اند که لنین انحراف کهنه‌ای را که ناشی از توجه منفرط به جنبه‌های

83. *ibid.*, xxii, 3.

84. Stalin, *Sochineniya*, vi, 347.

صوری طرح مارکس برای انقلاب بوده در آخرین لحظه بر پایه اصول حقیقی مارکسیسم اصلاح کرده است: این هم نظر تروتسکی است. از آنجا که این نظریات متفاوت بر متون متفاوت آثار مارکس استوارند، و بر تعبیرهای متفاوت از این که غرض مارکس چه بوده است، و بر ارزیابی‌های متفاوت از این که انطباق غرض مارکس با اوضاع روسیه مستلزم چه مقدماتی است، این بحث پایان‌ناپذیر و بی‌نتیجه از کار درآمد. این مسأله در سال‌های بعد میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها با شدت و حدت مورد بحث قرار گرفت که آیا راهی که لنین در پیش گرفت می‌توانست به هدف سوسیالیستی برسد، و آیا رسید؟ این مسأله به تعبیر قضیه نیز مربوط می‌شود: فرض از سوسیالیسم چیست؟

اما در پس پشت این مجادلات که با عبارات و اصطلاحات متداول مارکسیستی صورت می‌گیرد، مسأله‌ای واقعی نهفته است که گردانندگان انقلاب اکتبر باید با آن روبه‌رو می‌شدند. همان‌طور که گویا تجزیه سریع انقلاب اکتبر نشان داده، ممکن است کاملاً درست باشد که دموکراسی بورژوایی و سرمایه‌داری بورژوایی از روی نمونه غربی، یعنی آن چیزی که منشویک‌ها می‌خواستند و انتظار داشتند، نمی‌توانست در خاک روسیه ریشه کند، و لذا خط‌مشی لنین از لحاظ تجربی تنها خط قابل تصور در سیاست جاری روسیه است. طرد این خط‌مشی به جرم نابه‌هنگام بودن، چنان‌که لنین یک‌بار گفته است، یعنی تکرار برهان «سرف‌داران درباره آماده نبودن سرف برای آزادی». ۸۵ اما آنچه این خط‌مشی هواداران خود را متعهد ساخت که انجام دهند بدون تردید عبارت بود از گذار از واپس‌مانده‌ترین صورت‌های سازمان‌های سیاسی و اقتصادی به پیشرفته‌ترین صورت‌ها. از لحاظ سیاسی، این برنامه مستلزم زدن پلی بود بر روی شکاف میان استبداد و دموکراسی سوسیالیستی، بدون تجربه و آموزش طولانی شهروندان که دموکراسی بورژوایی با همه عیب‌های خود در غرب فراهم ساخته بود. از لحاظ اقتصادی، لازمه آن ایجاد نوعی اقتصاد سوسیالیستی بود، در کشوری که هرگز منابع ماشین‌آلات سرمایه‌ای و کارگران ماهر و ورزیده لازم برای نظام سرمایه‌داری را در اختیار نداشت. انقلاب اکتبر می‌بایست بر این مشکلات بزرگ چیره گردد. تاریخ آن عبارت است از سابقه پیروزی‌ها و شکست‌های آن در این مهم.

بخش دوم

ساختار حکومت

دو انقلاب

انقلاب اکتبر پیروز شد، ولی بلشویک‌ها هنوز بر سر دامنه انقلاب اختلاف داشتند و نمی‌دانستند که باید آن را انقلاب بورژوا دموکراتیک بنامند یا انقلاب پرولتری-سوسیالیستی. انقلاب با برانداختن دولت موقت شوراها را به صورت بالاترین مرجع قدرت انقلابی درآورده بود، اما این امر به معنای طرد حاکمیت نهایی مجلس مؤسسان نبود. این مجلس ارگان خاص دموکراسی بورژوایی بود، و بلشویک‌ها نیز مانند دولت موقت متمهد بودند که هرچه زودتر آن را تشکیل دهند. فرمان ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷، که شورای کمیسرهاى خلق را به وجود آورد، این شورا را «دولت موقت کارگران و دهقانان» می‌نامد، که تا «تشکیل مجلس مؤسسان» اعمال قدرت خواهد کرد؛ و فرمان مربوط به زمین نیز با این عبارت آغاز می‌شود که «مسئله زمین با همه عظمت خود فقط به دست مجلس مؤسسان می‌تواند حل شود». ۱. درست است که فرمان مختصر دیگری به همان تاریخ اعلام می‌کند که «تمام قدرت متعلق به شوراها است» و قیدی از این قبیل قائل نمی‌شود؛ ۲. و «اعلامیه حقوق خلق‌های روسیه» نیز که چند روز بعد منتشر شد اصول «داوطلبانه و شرافتمندانه اتحاد خلق‌ها» را در آینده اعلام کرد و قول داد که با صدور فوری «فرمان‌های منجز» این اصول را به اجرا درآورد، بدون آن که هیچ اشاره‌ای به مجلس مؤسسان بکند. ۳. اما در گسرها گم انقلاب کسی به این گونه ناهماهنگی‌ها چندان توجهی نداشت. دولت موقت، که خیلی بیش از خلف

1. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 1 (second ed.), art. 1, 3.

2. *ibid.*, No. 1 (second ed.), art. 5.

3. *ibid.*, No. 2, art. 18.

خود به رعایت مقررات قانونی پایبند بود، خود با صدور فرمان ۱ سپتامبر ۱۹۱۷ و اعلام جمهوری روسیه به طرز آشکاری به دایره صلاحیت مجلس مؤسسان تجاوز کرده بود.

کسی که در سوابق مستند انقلاب اکتبر پژوهش می‌کند فوراً متوجه این نکته می‌شود که کلمات «سوسیالیسم» و «سوسیالیست» در اوایل کار به ندرت در این اسناد به چشم می‌خورد. دفاع از «انقلاب» و یا «انقلاب کارگران و دهقانان» برای افاده مرام کافی است؛ «انقلابی» به خودی خود صفت پسندیده‌ای است («نظم انقلابی»، «عدالت انقلابی»)، «ضدانقلابی» هم عین شر است.^۴ مشتقات کلمه خنثای «دموکراسی»، که برای طرفداران انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی به یک اندازه پذیرفتنی است، در نخستین اعلامیه دومین کنگره سراسری شوراهای روسیه، ۲۵ اکتبر / ۷ نوامبر ۱۹۱۷، چهار بار پدیدار می‌شود («صلح-دموکراتیک»، «دموکراتی کردن ارتش»)، و در فرمان صلح روز بعد بارها بر برمی‌آورد. لنین در هنگام طرح فرمان ارضی در همان جلسه کنگره گفت: «ما به عنوان یک دولت دموکراتیک نمی‌توانیم از تصمیم توده‌های خلق عفره برویم، حتی اگر با آن موافق نباشیم.»^۵ نخستین گام‌های مهم رژیم بدین ترتیب زیر پرچم دموکراسی برداشته شد، نه-سوسیالیسم. اندکی بعد، برچسب «دموکراتیک» برای تحسین روش گزینش نمایندگان شوراهای و مجلس مؤسسان به کار می‌رفت، و به‌ویژه در مورد «حق بازپس‌خواندن»^۶ و گزینشی بودن قضات.^۷

این تأکید بر دموکراسی با اعلام سوسیالیسم^۸ به عنوان هدف نهایی همراه بود. گویاترین شاهد شیوه لنین در لحظه انقلاب سخنرانی او است در شورای پتروگراد در یک بعد از ظهر روز ۲۵ اکتبر/۷ نوامبر ۱۹۱۷، که در آن پیروزی «انقلاب کارگران و دهقانان» را اعلام کرد. پس از اعلام این نکته که «این سومین انقلاب روسیه باید در نتیجه نهایی خود به پیروزی سوسیالیسم بینجامد»، لنین در پایان سخنان خود به همان دو شرطی که مدت‌ها پیش برای گذار به سوسیالیسم قائل شده بود

۴. زمان انقلاب فرانسه نیز نظیر همین حالت نیمه‌مذهبی را برای کلمات «انقلاب» و «انقلابی» قائل بودند.

5. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 23.

6. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 3, art. 49.

7. *ibid.*, No. 4, art. 50.

بازگشت - پشتیبانی دهقانان و پشتیبانی انقلاب جهانی:

ما با يك فرمان كه مالكيت زمین‌داران را لغو می‌کند اعتماد دهقانان را به دست می‌آوریم؛ دهقانان خواهند فهمید كه رستگاری آن‌ها به اتحاد با کارگران بستگی دارد.... ما دارای آن نیروی سازمانی هستیم كه بر همه چیز فائق شویم و پرولتاریا را به انقلاب جهانی رهبری كنیم. در روسیه ما باید فوراً به ساختمان حكومت سوسیالیست پرولتری پردازیم.

دروود بر انقلاب سوسیالیستی جهانی. ۸.

جنبه بین‌الملل انقلاب در لحظه پیروزی انقلاب روسیه با روشنایی ویژه‌ای در ذهن لنین زنده بود. ده روز بعد در مقام ریاست «ساوانارکوم» (شورای کمیسرهای خلق) اعلام کرد:

ما با گام‌های محكم و بی‌تزلزل به سوی پیروزی سوسیالیسم پیش خواهیم رفت و این پیروزی به دست کارگران پیشرو متعتمدترین کشورها قطعی خواهد شد، و به خلق‌ها صلح پایدار و رفاهی از ستم و استثمار را خواهیم داد. ۹.

«اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» نیز كه در آغاز ژانویه ۱۹۱۸ به قلم لنین نوشته شد «سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در همه کشورها» را به عنوان بخشی از «وظیفه اساسی» نظام شوروی اعلام می‌دارد. ۱۰ در این دوره لنین هنوز رسیدن به هدف سوسیالیسم را در پرتو انقلاب جهانی تصور می‌کرد.

این تردیدهای مربوط به دامنه و ماهیت انقلاب اكتر در زبان و اصطلاحات قانونی اوایل انقلاب منعكس شده است. كلمه «روسیه» را كنار گذاشته بودند و یافتن نام مناسبی برای مرجع حاكمیت جدید

۸. Lenin, Sochineniya, xxii, 4-5. تنها سابقه‌ای كه از این سخنرانی در دست است متأسفانه گزارش مختصر يك روزنامه است.

9. *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1939), p. 34.

10. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 15, art. 215.

«شوار بود. این حاکمیت خود را «دولت موقت کارگران و دهقانان» می‌نامید، یا فقط «دولت انقلابی» متکی بر «قدرت شوروی» و پیروزی شمار «تمام قدرت به شوراها». فقط در یک مورد خاص حاکمیت خود را «دولت سوسیالیستی روسیه» می‌نامد. ۱۱. نخستین اعلام اساسی مساهیت قانونی حکومت در تاریخ شوروی در «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» آمده است، که با این کلمات آغاز می‌شود:

اعلام می‌شود که روسیه عبارت است از جمهوری شوراها
نمایندگان کارگران، سربازان، و دهقانان، تمام قدرت
مرکزی و محلی متعلق به این شوراها است.

و عبارت بعد برای نخستین بار کشور را «جمهوری شوروی روسیه» می‌نامد. نتیجه‌گیری از این اصطلاحات متغیر و نامطمئن شاید کار خطرناکی باشد. اما اندیشه خود لنین هرچه بود، کلمه «سوسیالیست» هنوز برای بسیاری از هواداران و پیروان او هراسناک بود. ۱۲. در این ایام ظاهراً یک اقلیت بزرگ، اگر نگوییم اکثریت، در حزب همچنان به این عقیده سفت و سخت منشویک‌ها و اسارها چسبیده بود که انقلاب

۱۱. این هنگام تسلیم اولتیماتوم ۱۷/۴ دسامبر ۱۹۱۷ به رادای اوکراین بود. (نگاه کنید به ص ۷۰ زیر)؛ غرض از این کار متمايز ساختن خویش از حکومت بورژوازی اوکراین بود. استالین در سخنرانی‌اش در کنگره حزب سوسیالدموکرات فنلاند در ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ به «دولت جدید سوسیالیستی» اشاره کرده بود. (Stalin, *Sochineniya*, iv, 2) لنین نیز در مقاله «نظریاتی درباره مجلس مؤسسان» به کش مکش میان دولت شوروی و «فاسیونالیسم بورژوازی رادای اوکراین، سایم Seim فنلاند، و غیره» اشاره می‌کند و این را یکی از عوامل تعجیل «گروه‌بندی جدید نیروهای طبقاتی» و نتیجتاً گذار از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی می‌نامد. (Lenin, *Sochineniya*, xxi, 132-3.)

۱۲. استالین برگ، اسرار چه که در آن هنگام به نام کمیس خلق در دادگستری عضو دولت بود، در خاطرات جسته گریخته و نه‌چندان شایان اعتماد خود (*Souvenirs d'un Commissaire du Peuple, 1917-18* (Paris, 1930), pp. 65-6) می‌گوید که در پیش‌نویس اصلی لنین برای نخستین جمله «اعلامیه خلق‌های رنجبر و استثمار شده» در کنار کلمه «جمهوری» صفت «سوسیالیستی» نیز آمده بود ولی به اصرار اسرارهای چه این صفت حذف شد، زیرا که اسارها عقیده داشتند در یک چنین سند مهمی باید از «هرگونه گزافه‌گویی» پرهیز کرد.

هنوز مرحله بورژوازی خود را طی نکرده است و لذا گذار آن به سوسیالیسم نابه هنگام خواهد بود. بنابر این عقیده، انقلاب اکتبر جز ادامه یافتن و ژرف شدن انقلاب فوریه نبود، و از لحاظ اصول یا هدف با آن فرقی نداشت. پس بنابر این عقیده انتظار تشکیل مجلس مؤسسان و دیدن آن همچون دستاورد نهایی انقلاب دموکراتیک حق مشروع هر کسی بود.

پیروزی انقلاب نوسان‌های داخلی حزب را پایان نداده بود. در لحظه پیروزی یک دولت تمام بلشویک اعلام شد؛ اما در روزهای نخستین قدرت این دولت هنوز مسافت زیادی بیرون از پطروگراست مستقر نشده بود و بر اثر فشار کمیته اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن («ویکژل»)، که بر رفت و آمدها مسلط بسود و چند هفته‌ای خیال استقلال و تحمیل کردن نظر خود را به دولت در سر می‌یخت، کمیته مرکزی حزب موافقت کرد که باب مذاکره را با اسارها و منشویک‌ها باز کنند و یک دولت ائتلافی از همه احزاب موجود در شوراهای تشکیل دهند. از لحاظ لنین این چیزی جز یک مانور تاکتیکی نبود؛^{۱۳} از لحاظ کامنف و زینوویف این به معنای پذیرفتن درستی نظر آن‌ها در شب ۲۵ اکتبر بود، که گفته بودند زمانه هنوز برای انقلاب پرولتاریایی به معنای اخس آماده نیست. در نتیجه در ۱۴/۱ نوامبر ۱۹۱۷ که لنین مذاکرات را بیسوده دانست و خواست دنباله آن را قطع کند، با مخالفت شدید کامنف و زینوویف و ریکوف روبه‌رو شد. در بحث در کمیته مرکزی تروتسکی بی‌چون و چرا از لنین پشتیبانی کرد؛ اما اکثریت رأی به مقرر ساختن شرایطی داد که ناگزیر به قطع مذاکرات منجر شد.^{۱۴} کامنف و ریکوف به عنوان نمایندگان

۱۳. لنین این کار را «حرکت دیپلماتیک برای انصراف خاطر از عملیات جنگی» نامید... (Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), p. 152).
14. *ibid.* (1929) pp. 148-56; Lenin, *Sochineniya*, xlii, pp. 36-7.

بنابر گفته تروتسکی، در همان روز بود که لنین هنگام سخنرانی در شورای پطروگراست درباره غیرمقدور بودن ائتلاف گفت: «تروتسکی این نکته را فہمید و از آن روز به بعد هیچ بلشویکی بهر از او نداشته‌ایم.» متنی که ظاهراً سابقه قدنویسی شده مذاکرات این جلسه است بعداً از طرف تروتسکی منتشر شد.

(L. Trotsky, *Stalinskaya Shkola Falsifikatsii* (Berlin, 1932) pp. 116-24).

تروتسکی می‌گوید (ibid., pp. 112-16) که این جمله در *Pervyi Legal'nyi PK Bolshevikov* (1927) چاپ شده بود، ولی پیش از تجلید کتاب به دستور کمیته مرکزی حذف شد. تروتسکی بخشی از نمونه چاپی این مطلب را که در حواشی آن یادداشت‌هایی دیده می‌شود عیناً کلیشه کرده است.

بلشویک در «کمیته مرکزی اجرایی سراسر روسیه» از اجرای این تصمیم خودداری کردند. لنین در روز ۱۶/۳ نوامبر ۱۹۱۷ اعلام کرد که این مسأله را در تراز انضباط حزبی مطرح می‌کند؛ و سه روز بعد کمیته مرکزی به اعضای ناهمگام خود رسماً اولتیماتوم داد، پنج نفر از اعضای کمیته مرکزی، گامنف، زینوویف، ریکوف، میلیوکین، و نوگین فوراً استعفا دادند. سه نفر آخر از مقام کمیسر خلق نیز استعفا دادند و چند تن از مقامات پایین‌تر دولت نیز کناره رفتند. از میان مخالفان فقط زینوویف فوراً اعتراضات خود را پس گرفت و در مقام خود در کمیته مرکزی تثبیت شد. ۱۵ بدین ترتیب بر سر يك مسأله تاکتیکی که در عین حال جنبه عقیدتی نیز داشت، در يك لحظه حساس میان رهبران حزب شکاف بزرگی پدیدار شد.

رژیم پس از گذشتن از این بحران و رفته‌رفته گستراندن حاکمیت خود در استان‌های شمالی و مرکزی روسیه اروپایی، اکنون می‌بایست با مسأله انتخابات مجلس مؤسسان روبه‌رو شود، که دولت موقت پیش از سقوط تاریخ آن را ۲۵/۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ مقرر ساخته بود. روشن نیست که در این ایام لنین درباره این انتخابات چه نظری داشته‌است. ۱۶ اما حزب عمیقاً به انتخابات مجلس مؤسسان متعهد بود و این را در فاصله میان انقلاب فوریه و اکتبر مکرر بیان کرده بود. دستگاه اداری در حرکت بود و تغییر جهت آن در لحظه آخر آسان نبود. یکی از نخستین اقدامات «ساوانارکوم» (شورای کمیسرهای خلق) آن بود که تاریخ انتخابات را که دولت موقت معین کرده بود تأیید کرد. ۱۷ اوروتسکی، یکی از بلشویک‌های برجسته، به‌عنوان کمیسر سرپرست کار کمیسیون انتخابات، منصوب دولت موقت، به‌کار گماشته شد. این کمیسیون حاضر نشد با اوروتسکی همکاری کند و شکایت کرد که تحت فشار و اکراه قرار گرفته

15. Lenin, *Sochineniya*, xlii, 38-9, 57, 551-2; *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 170-7.

۱۶. بنابر گفته تروتسکی (O Lenin, n.d. [1924]), pp. 91-2)، لنین می‌خواست که انتخابات را عقب بیندازد، ولی سوردلوف و دیگران به‌رغم او اجرای انتخابات را تصویب کردند. خود لنین در ۱۹۲۰ از شرکت بلشویک‌ها در این انتخابات به این عنوان دفاع کرد که این کار «به توده‌های واپس‌مانده ثابت کرد که چرا این‌گونه مجالس سزاوار انحلال است». (*Sochineniya*, xxv, 202)

17. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 1 (second ed.), art. 8.

است. ۱۸. اما کار انتخابات پیشرفت و به نظر می‌آید که دخالتی هم در آن صورت نگرفت، هرچند در برخی مناطق دور دست اصولاً انتخاباتی واقع نشد.

نتیجه انتخابات هرگونه بررسی را که احیاناً در صفوف بلشویک‌ها احساس می‌شد توجیه می‌کرد. از میان ۷۰۷ نماینده منتخب مجلس (که عده اعضای آن در اصل ۸۰۸ تن پیش‌بینی شده بود) اس‌ارها می‌توانستند اکثریت آسوده‌ای ادعا کنند - یعنی روی هم رفته ۴۰۱ کرسی. بلشویک‌ها کمی زیر یک-ربع کرسی‌ها را به دست آوردند، یعنی ۱۷۵ کرسی. بیشتر افراد ۸۵ نماینده «گروه‌های ملی»، که نمایندگان اوکراین بزرگ‌ترین دسته آن‌ها بودند، به شدت ضد بلشویک بودند. کادتا، که تنها حزب بورژوازی زنده بودند، ۱۷ کرسی داشتند، و منشویک‌ها ۱۶ کرسی. ۱۹. اگر قرار بود این را به عنوان رأی مردم به دولت ناشی از انقلاب اکتبر تعبیر کنند می‌بایست بگویند که مردم رأی عدم اعتماد کوبنده‌ای به آن دولت داده‌اند.

نخستین تأثیر این شکست آن بود که لنین معتقد شد که در مسأله ائتلاف، سازش ضرورت دارد. در لحظه انتخابات، «کنگره سراسری نمایندگان دهقانان روسیه» در پتروگراد در حال اجلاس بود. در نخستین کنگره سراسری شوراهای در ژوئن ۱۹۱۷ گروهی از اس‌ارهای چپ برضد رهبری حزب خود شوزیده و جانب اقلیت بلشویک را گرفته بودند، هرچند این امر در حزب اس‌ار روی هم رفته چندان تأثیری نداشت. اکنون در کنگره سراسری دهقانان لنین و سایر نمایندگان بلشویک توانستند در صف اس‌ارها شکافی بیندازند. میان بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ بر سر ائتلاف توافق شد و این امر اکثریت کنگره را تأمین کرد، که برجسته‌ترین «چهره» آن اسپیریدونو بود. لنین با تأکید تمام گفته بود که این توافق «فقط روی پلاتفورم «سوسیالیستی» امکان‌پذیر است. ۲۰. روز ۲۸/۱۵ نوامبر ۱۹۱۷ جلسه مشترکی از کمیته اجرایی سراسری و شورای

18. *Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie* ed. I.S. Malchevsky (1930), pp. 150-1.

۱۹. این ارقام از همان سند گرفته شده است. (ibid., p. 115) این سوابق کامل نیست و در مآخذ دیگر ارقام دیگری ذکر شده است؛ مثلاً در M.V. Vishnyak, *Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie* (Paris, 1932).

اما تفاوت ارقام مهم نیست.

20. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 88.

پطروگراد و کمیته، اجرایی کنگره دهقانان برای تدارک جشن اتحاد و ائتلاف تشکیل شد. ۲۱ کمیته مرکزی اجرایی سراسری مرکب از ۱۰۸ نماینده بود که در دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه برگزیده شده بودند. اکنون کنگره دهقانان نیز همین تعداد نماینده بر آن افزود؛ ۱۰۰ نماینده هم از طرف ارتش و نیروی دریایی وارد شدند؛ ۵۰ نماینده هم از اتحادیه‌های کارگری آمدند، و شماره اعضای آن به بیش از ۳۵۰ تن رسید. نام آن هم تغییر یافت و «کمیته مرکزی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه» نامیده شد. برای تکمیل ائتلاف به اسرارهای چپ سه مقام کمیسر خلق واگذار شد — کشاورزی، دادگستری، و پست و تلگراف. اسرارها هم در «ساوئارکوم» شرکت داشتند و هم چند مقام حکومتی پایین‌تر را یدک می‌کشیدند. در همین ایام بود که کمیساریاها (وزارتخانه‌ها) از دفتر مرکزی حزب که در اسمولنی بود به ساختمان‌های وزارتخانه‌های قدیم منتقل شد؛ رژیم بلشویکی به سرعت در چارچوب متعارف قدرت حکومتی قرار می‌گرفت.

توافق با اسرارهای چپ نه تنها موقعیت بلشویک‌ها را مستحکم ساخت، بلکه قوی‌ترین برهان آن‌ها را برای توجیه نتایج انتخابات مجلس مؤسسان در اختیارشان گذاشت. اسرارها به صورت یک حزب واحد با فهرستی از نام نامزدهای خود به پای صندوق‌های انتخابات رفته بودند. بیانیه انتخاباتی آن‌ها پن از اصول و هدف‌های عالی بود، و این بیانیه هرچند روز بعد از انقلاب اکتبر منتشر شده بود، تاریخ نگارش آن مربوط به پیش از این رویداد بود و حتی روش حزب در قبال این انقلاب تصریح نشده بود. ۲۲ اما سه روز پس از انتخابات بخش بزرگ‌تر حزب با بلشویک‌ها وارد ائتلاف شده و از آن بخش دیگر که نبرد تلخی را با بلشویک‌ها ادامه می‌داد بریده بود. نسبت کرسی‌ها میان اسرارهای راست و چپ در مجلس مؤسسان — ۳۷۰ در برابر ۴۰ — تصادفی بود. این نسبت با نسبت نمایندگان آن‌ها در کنگره دهقانان به کلی فرق داشت و ضرورتاً

21. *Protokoly Zasedanii VTSiK 2 Sozyva* (1918), p. 64.

۲۲. متنی که از روزنامه جزئی *Delo Naroda* مورخ ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷ گرفته شده است در این سند دیده می‌شود:
Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie, ed. I. S. Malchevsky (1930), pp. 165-8.

نماینده نظر انتخاب‌کنندگان نبود، آن‌هم دربارهٔ مسألهٔ حساسی که هنگام انتخابات مطرح نبود. لنین گفت «مردم به‌حزبی رأی دادند که دیگر وجود نداشت». ۲۲ دو سال بعد، لنین در بررسی دوبارهٔ مسأله، پرهان دیگری پیدا کرد که از آنچه در نگاه اول به‌نظر می‌رسید متین‌تر بود. لنین متوجه شد که در شهرهای بزرگ صنعتی تقریباً همه‌جا بلشویک‌ها از احزاب دیگر پیش افتاده بودند. در هر دو پایتخت روی هم رفته اکثریت مطلق با بلشویک‌ها بود - این‌جا کادتها دوم و اسارها سوم شدند. اما در مسائل انقلابی آن قاعدهٔ معروف مصداق دارد: «شهر ناگزیر روستا را به دنبال خود می‌کشد؛ روستا ناگزیر به دنبال شهر می‌رود». ۲۲ انتخابات مجلس مؤسسان اگر حاکی از پیروزی بلشویک‌ها نبود، برای کسانی که چشم بینا داشتند جهت حرکت آن‌ها را به‌روشنی نشان می‌داد.

نتایج انتخابات مسلم ساخت که مجلس مؤسسان کانون مخالفت با رژیم شوروی از هر جانب خواهد شد - از جانب بورژواهای بازماندهٔ پشتیبان دولت موقت و از جانب سوسیالیست‌های ناراضی، بلشویک‌ها که تاریخ انقلاب را از بر داشتند سابقهٔ مجلس مؤسسان فرانسه در ماه مهٔ ۱۸۴۸ را خوب به یاد می‌آوردند، که به‌گفتهٔ معروف مارکس در «هجدهم برومر لوئی بناپارت» سه ماه بعد از انقلاب فوریه وظیفه‌اش این بود که «نتایج انقلاب را قیچی کند تا با قامت بورژوازی متناسب گردد» ۲۵ و راه را برای کشتار کارگران به‌دست کباوانیاک هموار سازد. به نام وزیران سابق دولت موقت، و به‌رغم دولت شوروی، برای تشکیل مجلس در ۲۸ نوامبر/۱۱ دسامبر ۱۹۱۷ اقدامی هم صورت گرفت. دولت با قوهٔ قهریه مقاومت کرد. نیروهای ضدشوروی تحت فرمان ژنرال‌های پیشین حکومت تزاری رفته‌رفته در جنوب روسیه فراهم می‌شدند، و «ساونا رکوم»،

۲۳. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 97. این برهان به‌تفصیل بیشتر در سخنرانی لنین در کنگرهٔ کارگران راه‌آهن در ژانویهٔ ۱۹۱۸، یعنی بلافاصله پس از انحلال مجلس، بیان شده است. (ibid. xxii, 226-31) در این سخنرانی لنین با جانب‌گیری خاصی نتیجه را «پیش از هر چیز» معلول این واقعیت می‌نامد که انتخابات بر پایهٔ «صورت نامزدهایی که پیش از انقلاب اکبر تنظیم شده بود» انجام گرفته است.

24. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 634.

25. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 329.

که اکنون خطر را کاملاً احساس کرده بود، فرمانی صادر کرد که کادتها را متهم می‌ساخت که يك «صورت ظاهر» قانونی» برای شورش ضدانقلابی کادت-کالدین فراهم ساخته‌اند، و حزب کادت را «حزب دشمنان خلق» نامید و اعلام داشت که «رهبران سیاسی جنگ داخلی ضدانقلابی» بازداشت می‌شوند. ۲۶ اگرچه اس‌ارهای راست و منشویک‌ها جانب کادتها را گرفتند، بلشویک‌ها هنوز به گرفت و گین. سایر احزاب سومنیالیست اقدام نمی‌کردند.

از این هنگام به بعد سرنوشت مجلس مؤسسان موضوع بحث‌های دائم معافل حزبی شد. ۲۷ لنین در سخنرانی خود در «کمیتة سراسری» در روز ۱۴/۱ دسامبر ۱۹۱۷ سخنانی پر زبان آورد که می‌توان آن‌ها را نخستین هشدار درباره نیت بلشویک‌ها تعبیر کرد:

از ما می‌خواهند که مجلس مؤسسان را به شکلی که در اصل طراحی شده است دعوت کنیم. نخیر، متشکریم! این مجلس برضد خلق طراحی شد، و ما قیام را انجام دادیم برای آن‌که مبدا برضد خلق به کار برود... وقتی که يك طبقه انقلابی برضد مقاومت طبقات مالک تلاش می‌کند، آن مقاومت را باید سرکوب کرد، و ما آن را با همان شیوه‌ای سرکوب می‌کنیم که طبقات مالک پرولتاریا را سرکوب می‌کردند. هنوز شیوه‌های تازه‌ای اختراع نشده است. ۲۸

26, *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 4, art. 64.

۲۷ از ۲۹ نوامبر تا ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷ بحث‌بی‌نتیجه‌ای در کمیته مرکزی در گرفت. در این زمان احتمال داده می‌شد که مجلس مؤسسان به دو گروه تقسیم شود، یکی گروهی که دولت شوروی را به رسمیت بشناسد، دیگری گروهی که با آن مخالف باشد. بوخارین این مسأله را مطرح کرد که آیا اصولاً مجلس مؤسسان باید تشکیل شود یا نه. پاسخ خود او این بود که باید تشکیل شود، زیرا که «توهمات قانونی هنوز نزد توده‌های وسیع زنده است». بوخارین سپس گفت که مایل است کادتها را اخراج کند (از اس‌ارهای راست نامی نمی‌برد) و باقی‌مانده چپ‌را به «مجلس انقلابی» مبدل سازد. به عبارت دیگر، او می‌خواست گذار از انقلاب بورژوازی به انقلاب سونیالیستی را از طریق مجلس مؤسسان انجام دهد. به نظر می‌رسد که لنین این بحث شرکت نداشته است.

(*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 180-4).

28. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 109-10.

لنین به دنبال این سخنان مقاله‌ای با عنوان «احکامی دربارهٔ مجلس مؤسسان» نوشت که روز ۲۶/۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ بدون امضا در «پراودا» منتشر شد - مهم‌ترین تحلیل کوتاهی که دربارهٔ ماهیت انقلاب اکتبر از قلم او جاری شده است.

مقاله «احکامی دربارهٔ مجلس مؤسسان» آنچه را از هشت ماه پیش در پس پشت همه نوشته‌های لنین از احکام معروف آوریل به بعد نهفته بود به شکل آشفتنی‌ناپذیری آشکار ساخت - یعنی اعتقاد به این که انقلاب بورژوایی در روسیه نیروی هدررفته‌ای است و راه صحیح این است که با قاطعیت روی خود را از آن برگردانیم و راه سوسیالیسم را دنبال کنیم. لنین با اذعان این نکته آغاز می‌کند که «در جمهوری بورژوایی مجلس مؤسسان عالی‌ترین صورت قاعدهٔ دموکراتیک است»، بنابراین آمدن آن در برنامه‌های حزبی گذشته، که پیش از روی دادن انقلاب بورژوایی تنظیم شده‌اند، «کاملاً مشروع» است. اما از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به بعد، «سوسیال‌دموکراسی انقلابی» اصرار کرده است که «جمهوری شوراها صورت عالی‌تری است از قاعدهٔ دموکراتیک تا جمهوری عادی بورژوایی و مجلس مؤسسان آن؛ درواقع جمهوری شوراها «تنها صورتی است که می‌تواند کم‌دردترین راه گذار به سوسیالیسم را تضمین کند». چند عامل به این روند انتقال کمک کرده‌اند: اول، گروه‌بندی دوبارهٔ «نیروهای طبقاتی» بر اثر نفوذ اندیشه‌های انقلابی در ارتش و دهقانان؛ دوم، نبرد میان قدرت شوروی و رژیم بورژوایی در اوکراین (و نیز تا حدی در فنلاند، روسیه سفید، و قفقازیه)؛ سوم، شورش ضد انقلابی کالدین و کادتها که «هرگونه امکان حل مسائل حاد را به طریق رسماً دموکراتیک از ما گرفته است». این جریان‌ات ناگزیر میان مجلس مؤسسان و «اراده و منافع طبقات رنجبر و استثمارشده که در ۲۵ اکتبر انقلاب سوسیالیستی را برضد بورژوازی آغاز کردند» برخورد پدید آورده است. بدین ترتیب «هر تلاشی، مستقیم یا غیرمستقیم، برای درنظر گرفتن مسألهٔ مجلس مؤسسان از دیدگاه صوری و حقوقی، در چارچوب دموکراسی بورژوایی»، خیانت به پرولتاریا است؛ و این اشتباهی است که «برخی از رهبران بلشویک بر اثر ناتوانی در ارزیابی قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا دچار آن شده‌اند». تنها کاری که برای مجلس مؤسسان باقی مانده این است که «قبول بلاشرط قدرت شوراها و انقلاب شوروی را اعلام کند». وگرنه، «بحران مربوط به مجلس مؤسسان را فقط به روش

انقلابی می‌توان حل کرد».^{۲۹}

از بحث دربارهٔ این احکام در کمیتهٔ مرکزی حزب سابقه‌ای در دست نیست؛ اما خواه رسماً دربارهٔ آن‌ها بحث شده باشد و خواه نشده باشد، این قدر هست که این احکام از آن پس همچون عقیدهٔ حزبی پذیرفته شدند. برای بلشویک‌ها «احکامی دربارهٔ مجلس مؤسسان» به منزلهٔ پاره کردن صورت قانونی نظام بورژوازی بود. برای سایر احزاب سوسیالیست رویدادهای دردناکی لازم بود تا معنای انقلاب پرولتاریایی را درک کنند. پذیرش این احکام دو نتیجهٔ عملی داشت: اولاً، شکاف میان بلشویک‌ها و احزاب سوسیالیست را قطعی کرد و آن‌ها (به جز اس‌ارهای چپ) به این عقیده چسبیدند که انقلاب همچنان در مرحلهٔ بورژوادموکراتیک است؛ هرگاه ماهیت پرولتری انقلاب پذیرفته می‌شد، کسانی که به ماهیت دموکراتیک آن معتقد بودند منطقاً و ناگزیر ضدانقلاب می‌شدند. ثانیاً، سرنوشت نهایی مجلس مؤسسان که تاج سر انقلاب بورژوادموکراتیک بود معین شد و با فرارمیدن انقلاب سوسیالیستی پرولتری به صورت چیز کهنه و منسوخ درآمد. مسألهٔ حاد «قدرت دوگانه»، موضوع برخورد میان شوراهای ارگان‌های انتخابی دموکراسی بورژوازی که از انقلاب فوریه به بعد کشمکش بر سر آن در جریان بود، سرانجام حل شد. مجلس مؤسسان اکنون می‌بایست یا تسلیم شود یا محو گردد. هر نوع اشاره‌ای حاکی از این که اقدامی که برضد این مجلس صورت گرفت نتیجهٔ یک تصمیم ناگهانی یا نیندیشیده و ناشی از رویدادهای پس از تشکیل این مجلس بود، اشتباه است. اقدام بلشویک‌ها نتیجهٔ سیاست سنجیدهٔ آن‌ها بود و نظر روشن دربارهٔ تحول انقلاب از مرحلهٔ بورژوادموکراتیک به مرحلهٔ سوسیالیستی و پرولتری.

انتشار احکام لنین دربارهٔ مجلس مؤسسان در حکم اعلان جنگ به مجلس و احزابی بود که احتمال می‌رفت بر آن مجلس تسلط داشته باشند. اقدامات سه هفته بعد چیزی نبود جز گام‌های تاکتیکی در نبردی که استراتژی اصلی آن معین شده بود. روز ۳۰/۱۷ دسامبر رهبر اس‌ارهای راست، اوگزنیتیف، همراه با چندتن از پیروانش بازداشت شد، و «ایزوستیا» در مقاله‌ای توضیح داد که دلیل این بازداشت «عضویت در مجلس مؤسسان» نیست، بلکه «سازمان دادن یک توطئه ضدانقلابی» است.^{۳۰} این نخستین

29. *ibid.*, xxi, 131-4.

30. *Izvestiya*, 22 December 1917/4 January 1918.

موردی بود که چنین اقدامی نسبت به نمایندگان يك حزب سوسیالیست صورت می‌گرفت. روز ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷/۲ ژانویه ۱۹۱۸ فرمانی از طرف «ساونارکوم» صادر شد که تاریخ تشکیل مجلس مؤسسان را، مشروط به شرکت دست کم ۴۰۰ نفر عضو، ۳۱/۸ روز ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸ تعیین می‌کرد و تاریخ تشکیل کنگره نمایندگان دهقانان را چند روز بعد از آن. زینویف که اکنون بار دیگر پشتیبان و فرمانبردار لنین شده است این تصمیم را با شرح روشنی از نظریه لنین بیان می‌کند:

ما در رقابت میان مجلس مؤسسان و شوراهای مناقشه تاریخی میان دو انقلاب را می‌بینیم: انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی. انتخابات مجلس مؤسسان انعکاس انقلاب بورژوایی اول در فوریه است، ولی مسلماً انعکاس انقلاب توده‌ای و سوسیالیستی نیست.

عبارات قطعنامه بوی جنگ می‌دهد. قطعنامه مجلس مؤسسان را تجمع «تمام عناصری که بدون استثنا ضد انقلابی هستند» می‌نامد و شعار «تمام قدرت به مجلس مؤسسان» را به عنوان پرده استتار شعار «مرگ بز شوراهای محکوم می‌کند؛ غرض از قطعنامه عبارت است از «پشتیبانی با تمام نیروی سازمان یافته شوراهای از نیمه چپ مجلس مؤسسان در برابر نیمه راست، بورژوا، و سازشکار» ۳۲. سوخانوف، یکی از منشویک‌ها، مشکل منطقی را به زبان منجزی بیان کرد: اگر رویدادهای جاری جزو انقلاب بورژوایی باشند، پس باید از مجلس مؤسسان پشتیبانی کامل کرد؛ اگر در واقع جزو انقلاب سوسیالیستی‌اند، پس این مجلس اصلاً نمی‌بایست دعوت شود. ۳۳ اما تاکتیک‌های انتخاب شده، هرچند احتمالاً نتیجه نوعی سازش در محافل مشورتی حزب بود، از این منحنان تأثیر بیشتری داشت. در اعتراضی که از طرف بازماندگان غیر بلشویک نخستین «کمیته سراسری» منصوب کنگره شوراهای سراسر روسیه صادر شد این تاکتیک‌ها درست تشخیص داده شده بودند. آن کمیته که وجود

31. *Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie*, ed. I. S. Malchevsky (1930), pp. 144-5.

32. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), pp. 176-7.

33. *ibid.*, p. 179.

سایه‌مانندی را ادامه می‌داد و ادعای سایه‌مانندتری هم بر مشروعیت خود داشت، می‌گفت دلیل دعوت سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه آن بود که «به مجلس مؤسسان اژدر بزنند».^{۳۴}

مقدمات مبارزه در یکی از جلسات «کمیته سراسری» در روز ۱۶/۲ ژانویه ۱۹۱۸ تمام شد. ۲۵ در همین روز بود که «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» برای تصویب در مجلس مؤسسان نوشته شد. این اعلامیه با اعلام صورت قانونی حکومت، چنان که پیش‌تر نیز نقل کردیم آغاز می‌شود.

۱. اعلام می‌شود که روسیه جمهوری نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان است. تمام قدرت مرکزی و محلی متعلق به این شوراها است.

۲. جمهوری شوروی روسیه بر پایه اتحاد آزادانه ملل آزاد تشکیل می‌شود، به‌عنوان فدراسیونی از جمهوری‌های ملی شوروی.

سپس در شرح مفصلی از اصول که تأییدی است از زبان مجلس مؤسسان بر سیاست و قانون‌گذاری شوراها، دو پاراگراف آمده است که در حکم استعفای آن مجلس از وظایف خویش است:

از آن‌جا که مجلس مؤسسان بر پایه فهرست نامزدهای احزاب پیش از انقلاب اکتبر انتخاب شده است، یعنی زمانی که مردم هنوز نمی‌توانستند به شکل توده‌ای بر ضد استثمارگران قیام کنند و هنوز از نیروی کامل مقاومت استثمارگران در دفاع

۳۴. وجود نخستین «کمیته مرکزی اجرایی» با صدور قطعنامه دومین «کمیته مرکزی اجرایی» در نخستین جلسه آن به تاریخ ۲۷ اکتبر/۹ نوامبر ۱۹۱۷ رسماً پایان یافت. (ibid., p. 4) با این حال آن کمیته جلسات خود را ادامه داد و سوابق جلسات آن از ۱۹/۶ تا ۲۴/۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ در این سند چاپ شد: (*Krasnyi Arkhiv*, No. 3 (10), 1925, pp. 99-113).

بیشتر اعضای این کمیسیون منشویک یا اسرار راست بودند.
۳۵. متن مذاکرات این جلسه در صورت جلسات دومین کمیته مرکزی اجرایی موجود نیست.

از امتیازات طبقاتی خود پی نبرده و به صورت عملی به ساختن جامعه سوسیالیستی اقدام نکرده بودند، لذا مجلس مؤسسان حتی از دیدگاه صوری نادرست می‌داند که خود را در برابر قدرت شوراهای قرار دهد....

با پشتیبانی از قدرت شوراهای و فرمان‌های شورای کمیسرهای خلق، مجلس مؤسسان می‌پذیرد که وظایف آن منحصر می‌شود به تنظیم کلی اصول اساسی بازسازی سوسیالیستی جامعه.^{۳۶}

و برای آن که نتیجه مطلب از نظر پنهان نماند، «ایزوستیا» در شماره ۱۷/۴ ژانویه ۱۹۱۸، روز پیش از اجلاس مجلس متن قطعنامه‌ای را چاپ کرد که با عبارات موجز و روشن از طرف «کمیته سراسری» صادر شده بود:

بر پایه همه دستاوردهای انقلاب اکتبر و برحسب «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» که در جلسه ۳ ژانویه ۱۹۱۸ کمیته اجرایی مرکزی تصویب شده است، تمام قدرت در جمهوری روسیه متعلق به شوراهای و نهادهای شوروی است. بنابراین هر نوع اقدامی از جانب هر فرد یا نهادی که برای غصب این یا آن وظیفه قدرت حکومتی صورت گیرد عمل ضدانقلابی منظور خواهد شد. هر اقدامی از این قبیل با تمام وسایلی که در اختیار قدرت شوروی است، از جمله نیروهای مسلح، درهم شکسته خواهد شد.^{۳۷}

غیرقانونی شدن حزب کادتها و بازداشت چندتن از سران امن‌ارهای راست نیروی تعرض احتمالی مجلس مؤسسان را گرفته بود. اما حالت احتیاط‌آمیز جریانات به این دلیل بود که برخی از بلشویک‌ها احتمال می‌دادند که مبادا آوازه مجلس مؤسسان در میان توده‌ها اشکالی پدید بیاورد. هرچند در عمل چنین نشد. وقتی که جلسه مجلس در ۱۸/۵ ژانویه ۱۹۱۸ تشکیل

36. *Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie*, ed. I.S. Malchevsky (1930), pp. 4-6.

37. *Sobranie·Uzakonenii*, 1917-1918 No. 14, art. 202.

شد، سوردلوف سالخورده‌ترین عضو مجلس را که بنا بر سنت می‌خواست مجلس را افتتاح کند از تربیون پایین کشید و خود به نام کمیته سراسری، مجلس را افتتاح کرد و گفت که انقلاب فرانسه اعلامیه حقوق بشر و شهروند خود را صادر کرد، اما آن اعلامیه عبارت بود از «اعلان حق استثمار آزادانه برای دارندگان ابزار و اسباب تولید»؛ انقلاب روسیه نیز باید اعلامیه حقوق خود را منتشر کند. سپس متنی را که دو روز پیش‌تر در «کمیته سراسری» تهیه شده بود خواند و با عبارات کوتاهی از مجلس خواست که آن را تصویب کند.

دنباله مذاکرات بیشتر غیرواقعی بودن مجلس و اختلاف‌های اساسی عقاید اعضای آن را نشان می‌دهد. چرنوف، از رهبران اس‌ارهای راست، با اکثریت زیادی به ریاست مجلس انتخاب شد — در برابر اسپیریدونووا، که بلشویک‌ها از او حمایت می‌کردند. بوخارین از طرف بلشویک‌ها در نطق بلینی از مسائل جاری انقلاب سوسیالیستی سخن گفت:

تیغه کوهی این مجلس را به دو اردوگاه آشتی‌ناپذیر، دو اردوگاه اصولی، تقسیم می‌کند — این تیغه کوه در امتداد یک خط کشیده شده است: موافق سوسیالیسم و مخالف سوسیالیسم.

چرنوف در تعلق خود از مسند ریاست، «اراده به سوی سوسیالیسم» را اعلام کرده بود.

اما شهروند چرنوف از کدام سوسیالیسم سخن می‌گفت؟ از آن سوسیالیسمی که ۲۰۰ سال بعد می‌آید و نوادگان ما آن را خواهند ساخت؟ آیا او از آن سوسیالیسم سخن می‌گفت؟ ما از سوسیالیسم زنده، فعال، و آفریننده سخن می‌گوییم، و درباره آن تنها سخن نمی‌گوییم بلکه می‌خواهیم آن را تحقق بخشیم. رفقا، سوسیالیست فعال یعنی این.

اشتاینبرگ، سخن‌گوی اس‌ارهای چپ، که در «ساوئارکوم» کمیسر خلق در دادگستری بود وارد بحث‌های اصولی نشد ولی چنین استدلال کرد که وقت بحث درباره خط‌مشی گذشته است (و این کاری است که اس‌ارهای راست پیشنهاد می‌کنند)، و تنها وظیفه این مجلس به‌عنوان «فرزند خلق»

این است که به ارادهٔ مردم رنجبر چنان که در برنامهٔ «شورای نمایندگان کارگران و سربازان» بیان شده است تسلیم شود. نطق تسرتلی از طرف منشویک‌ها از لحاظ نظری متین و منسجم بود. او به سیاق منشویک‌ها در چهارده سال گذشته چنین استدلال کرد که «اقدامات ماجراجویانه برای ایجاد اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور عقب‌مانده» درست نیست، و اعتراض کرد که «مبارزهٔ طبقاتی کارگران برای آزادی نهایی خود» فقط می‌تواند در شرایط «حاکمیت عمومی بر پایهٔ رأی مساوی و عام» انجام گیرد.^{۳۸} سخنرانی بدون بحث و مناظره نزدیک به دوازده ساعت طول کشید. اما از آنچه گفته شد کمتر چیزی به دنیای خارج مربوط می‌شد. لحن تند اعلامیهٔ دولت شوروی ناشنیده گرفته شد؛ همچنین تراکم قدرت مؤثر در پرولتاریا و حکومت نادیده گرفته شد. هیچ حکومت جانشینی که بتواند قدرت به دست آورد پیشنهاد نشد و نمی‌توانست پیشنهاد شود. در چنین شرایطی مذاکرات مجلس موضوع نداشت.

در نیمه‌شب اعلامیهٔ بلشویک‌ها با اکثریت ۲۳۷ رأی در برابر ۱۳۸ رأی رد شد و به‌جای آن پیشنهاد اس‌ارهای راست برای مذاکره دربارهٔ مسائل سیاست جاری به‌تصویب رسید. مذاکرات ادامه یافت. سپس در نخستین ساعات بعد از نیمه‌شب یکی از بلشویک‌ها، راسکولنیکوف، گفت که به‌مناسبت وجود «اکثریت ضدانقلابی در مجلس» بلشویک‌ها جلسه را ترک می‌کنند. یک ساعت بعد اس‌ارهای چپ نیز رفتند. سپس کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک، که در جای دیگری در همان ساختمان جلسه داشت، تصمیم به اقدام گرفت. ناوی فرمانده گارد نظامی، به‌نام ژلزنیاکوف، به رئیس مجلس اعلام کرد که دستور دارد «به‌علت خستگی گارد» جلسه را تعطیل کند.^{۳۹} در آشفتگی ناشی از این اخطار، قطعنامه‌ای دربارهٔ مسألهٔ ارضی و پیاپی به دول متفق برای صلح در مجلس خوانده شد و گفته شد که به‌تصویب رسید. یکی از نشانه‌های بارز ورشکستگی مجلس آن بود که کاری نمی‌توانست بکند به‌جز تکرار همان مضامینی که دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه فردای روز انقلاب یعنی ده هفته پیش اعلام کرده بود. سپس کمی. پس از ساعت ۵ صبح مجلس برای دوازده ساعت تعطیل

38. *Vserossiiskoe Uchreditel'noe Sobranie*, ed. I.S. Malchevsky (1930), pp. 29-30, 34-5, 50-1.

۳۹. *ibid.*, p. 110. ظاهراً این دستور مستقیماً از لنین رسیده بود.

(*ibid.*, p. 217)

شد. جلسه دیگر تشکیل نشد. همان روز «کمیتهٔ مراسمی» پس از شنیدن نطق دو ساعتهٔ لنین^{۴۰} مجلس را رسماً منحل کرد. با گذاشتن يك گارد جلو کاخ تورید از تشکیل مجدد آن جلوگیری شد. مارکس در بحث از کودتای لویی بناپارت در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ در قطعهٔ معروفی دربارهٔ روش حکومت پیش از او چنین می‌گوید:

کرامول، هنگامی که «پارلمان طولانی» را منحل می‌کرد، تنها در مه راه افتاد و ساعت خود را از جیب بیرون آورد مبادا مجلس حتی يك دقیقه بیش از مدتی که او برایش معین کرده بود حیات خود را ادامه دهد، و يكايك نمایندگان را با سرزنش‌های شاد و شوخی‌آمیز بیرون کرد. ناپلئون، که از سرمشق خود کوچک‌تر بود، دست‌کم روز هجدهم برومر وارد مجلس قانون‌گذاری شد و، هرچند با صدای لرزان، حکم مرگ آن را برایش خواند.^{۴۱}

هر دوره‌ای از تاریخ رمزهای گویا و تماشایی خاص خود را دارد. تعطیل کردن «مجلس مؤسسان سراسر روسیه» به‌دست يك گارد ناوی «به دلیل خستگی گارد» یکی از همین رمزها بود. این حرکت تحقیرآمیز نقابی بود بر ناراحتی مختصری در محافل بلشویک‌ها از پیامدهای احتمالی اقدام تند آن‌ها. هنگام تشکیل جلسهٔ مجلس سربازان تظاهراتی را که در پشتیبانی از مجلس صورت می‌گرفت متفرق کرده بودند، و چند تنی که برخی آن‌ها را «تظاهرکنندگان مسالمت‌جو» و برخی دیگر «توطئه‌گران مسلح» نامیدند کشته شدند.^{۴۲} اما انحلال مجلس تقریباً بدون هیچ اعتراضی گذشت؛ و حکم يك نمایندهٔ دست‌راستی شورا — که با اس‌ارها و بلشویک‌ها به يك اندازه مخالف بود — ظاهراً فضای جاری آن روز را درست بیان

40. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 184-7.

41. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 398.

۴۲. Pravda, 6/19 January 1918. بنابر گفتهٔ سوکولوف، یکی از اعضای اس‌ار مجلس مؤسسان، این تظاهرات از طرف اس‌ارها ترتیب داده شده بود و تظاهرکنندگان مسلح نبودند. سوکولوف اضافه می‌کند که مردمان پتروگراد واکنشی نشان ندادند. «ما توانستیم آن‌ها را بر ضد جنبش بلشویکی بشورانیم». (*Arkhiv Russkoi Revolyutsii*, Berlin, xiii (1924) 65-6.)

می‌کند:

تصور «بی‌عدالتی» بلشویک‌ها نسبت به مجلس مؤسسان تا حد زیادی به واسطه نارضایی از خود مجلس مؤسسان تخفیف می‌یابد، و به واسطه (آن‌طور که گفتند) «رفتار نابرابرانه» آن، و بزدلی و ضعف رئیس آن چرنوف. مجلس مؤسسان بیش از بلشویک‌ها که آن را متفرق کردند مورد سرزنش قرار گرفت.^{۴۳}

این یکی دیگر از مواردی بود که نشان می‌داد نهادها و اصول دموکراسی بورژوازی در روسیه پایه محکم یا وسیعی ندارند. بنابراین، وقتی که سومین کنگره شوراها در روز ۲۳/۱۰ ژانویه ۱۹۱۸ در کاخ تورید افتتاح شد، این کنگره خود را وارث طبیعی – گیرم خودساخته – مجلس مؤسسان دانست و انحلال آن را فوراً تأیید کرد. پس از خواندن سرود «انترناسیونال» آهنگ «مارس‌ی‌ز» نیز به‌عنوان «خاطره تاریخی راه طی‌شده» نواخته شد. گردآورنده پرشور سوابق رسمی کنگره معنای این مراسم را چنین توضیح می‌دهد: «انترناسیونال بر مارس‌ی‌ز چیره شد، چنان که انقلاب پرولتری انقلاب بورژوازی را پشت‌سر می‌گذارد.»^{۴۴} کار کنگره، چنان که رئیس آن سوردلوف در نطق افتتاحی خود بیان کرد، این بود که «زندگی نوین آینده را بنا و قدرت مراسم روسیه را ایجاد کند!» و «تصمیم بگیرد که این قدرت باید رابطه‌ای با نظامی بورژوازی داشته باشد یا آن که دیکتاتوری پرولتاریا به شکل‌نهایی و غیرقابل برگشت برقرار شود.»^{۴۵} لنین طبق معمول در تشخیص مسائل محتاط بود ولی در نتیجه‌گیری محکم سخن گفت:

کسی که معنای نبرد طبقاتی و اهمیت خرابکاری سازمان‌یافته به دست کارمندان دولتی را فهمیده باشد، می‌داند که ما به

43. V.B. Stankevich, *Vospominaniya*, 1914-1919 (Berlin, 1920), p. 302; تشخیص سولوکوف که در یادداشت پیشین نقل شد نیز شباهت زیادی به این داوری دارد.

44. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 3.

45. *ibid.*, p. 5.

هیچ روی نمی‌توانیم ناگهان به سوی سوسیالیسم جهش کنیم.... من هیچ توهمی درباره این نکته ندارم که ما فقط دوران گذار به سوسیالیسم را آغاز کرده‌ایم، و هنوز به سوسیالیسم نرسیده‌ایم. اما اگر بگویید که کشور ما جمهوری شوروی سوسیالیستی است. درست عمل کرده‌اید. ۲۶

مارتوف یک بار دیگر برهان منشویک‌ها را تکرار کرد:

تحول سوسیالیستی کامل فقط وقتی امکان دارد که کار طولانی لازم برای بازسازی تمام ساختمان سیاسی جامعه و تقویت وضع اقتصادی کشور انجام گرفته باشد، و فقط بعد از آن است که می‌توانیم به تحقق بخشیدن شعارهای سوسیالیستی بپردازیم. ۲۷

و لنین در پاسخ راهی را که در دوازده سال گذشته طی شده بود یادآور شد:

بلشویک‌ها در ۱۹۰۵ از انقلاب بورژوا دموکراتیک سخن می‌گفتند. اما اکنون که شوراها به قدرت رسیده‌اند، اکنون که کارگران و سربازان و دهقانان گفته‌اند که «ما تمام قدرت را به دست می‌گیریم و خودمان ساختمان زندگانی نوینی را آغاز می‌کنیم»، در چنین موقعی مسأله انقلاب بورژوا دموکراتیک مطرح نیست. این را بلشویک‌ها در کنگره‌ها و دیدارها و کنفرانس‌ها، در قطعنامه‌ها و تصمیم‌های آوریل سال گذشته گفته‌اند. ۲۸

از لحاظ سیاسی، برهان لنین پاسخی نداشت. انقلاب اکتبر مسأله زاء، به نحو خوب یا بد، یکسره کرده بود. خواه انقلاب بورژوایی انجام گرفته بود یا نه، و خواه ژمانه برای انقلاب پرولتاریایی آماده بود

46. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 209, 212.

47. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 35.

48. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 221.

یا نه - یا اگر پاسخ این پرسش‌ها منفی باشد پیامدهای نهایی چه خواهد بود - واقعیت این است که انقلاب پرولتاریایی روی داده بود. پس از اکتبر ۱۹۱۷ هیچ‌کس نمی‌توانست کاری را که روی داده بود به‌صورت اول درآورد، یا انقلاب را به قالب بورژوادموکراتیک آن بازگرداند. به نظر می‌رسید که تحول سیاسی از تکامل اقتصادی پیش افتاده است. در واقع فرض لنین هم در آستانه اکتبر جز این نیست:

بر اثر انقلاب، روسیه در ظرف چند ماه از لحاظ سازمان سیاسی خود به پای کشورهای پیشرفته رسیده است. اما این کافی نیست. جنگ واقعیت سرسختی است و مسأله را با وضوح تمام مطرح می‌کند: یا باید نابود شویم، یا آن که از لحاظ اقتصادی به کشورهای پیشرفته برسیم.^{۴۹}

اما فرضیه بلوغ سیاسی فوری هم با واقعیت منافات داشت و هم با مسلک مارکسیسم. خود لنین هم از این دشواری بی‌اطلاع نبود؛ زیرا که در بررسی جریان‌های پاییز ۱۹۱۸ در سومین کنگره شوراها که در ژانویه همان سال تشکیل شد تحلیل متفاوتی ارائه می‌کند:

بله، انقلاب ما انقلاب بورژوایی است، تا زمانی که ما همراه با تمام دهقانان گام برمی‌داریم.... نخست با «همه» دهقانان برضد سلطنت، برضد زمین‌داران، برضد راه و رسم قرون وسطایی (و تا این‌جا انقلاب، بورژوا و بورژوادموکراتیک است). سپس، همراه با فقیرترین دهقانان، با نیمه‌پرولتاریا، با همه استثمارشدگان برضد سرمایه‌داری، یعنی همچنین برضد دهقانان ثروتمند، کولاک‌ها و احتکارکنندگان؛ از این‌جا انقلاب سوسیالیستی می‌شود.^{۵۰}

لنین در ادامه سخن خود پس از مدت‌ها بار دیگر مفهوم انقلاب «مداوم»

49. *ibid.*, xxi, 191.

۵۰. *ibid.*, xxiii, 390-1 در مارس ۱۹۱۹ لنین تاریخ این گذار را به‌طور دقیق معین کرد: «انقلاب ما تا زمان تشکیل کمیته فقرا، یعنی تا تابستان و حتی پاییز ۱۹۱۸، تا حد زیادی انقلاب بورژوایی بود.» (*ibid.*, xxiv, 125)

یا «پیوسته»ی مارکس را (هرچند نه عین عبارت او) احیا می‌کند:

تلاش برای برپا کردن يك دیوار چین مصنوعی میان این دو، جدا کردن یکی از دیگری با هر چیزی غیر از درجهٔ آمادگی پرولتاریا و درجهٔ اتحاد آن با دهقانان فقیر، بزرگ‌ترین قلب ماهیت مارکسیسم است؛ مبتذل کردن آن و نشان دادن لیبرالیسم به‌جای آن است.^{۵۱}

این دشواری‌های تحلیلی جنبهٔ مدرسی صرف ندارد، بلکه بازتاب مشکلی است که همواره با این وضع همراه است؛ یعنی انقلاب سوسیالیستی پس از روی دادن تلاش می‌کند که جای خالی دموکراسی و لیبرالیسم بورژوازی را در طرح مارکسیستی انقلاب پر کند.

هنگامی که مذاکرات سومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه به پایان رسید، کنگره متن «اعلامیهٔ حقوق خلق رنجبر و استثمارشده» را تصویب کرد - منهای دو بند آخر، که موضوع آن منتفی شده بود؛ و به پیشنهاد اِبلتالین، کمیسر خلق در امور ملیت‌ها، با فقط ۲۴ رای مخالف و سه رای ممتنع در يك کنگرهٔ ۹۰۰ نفری، قطعنامه‌ای را تحت عنوان «دربارهٔ نهادهای فدرال جمهوری روسیه» تصویب کرد، که نخستین بند آن پایهٔ جدیدی را در بنای نظام شوروی تشکیل می‌داد:

جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه بر پایهٔ اتحاد داوطلبانهٔ ملت‌های روسیه به شکل فدراسیونی از جماهیر شوروی از این ملت‌ها به وجود می‌آید.^{۵۲}

کلمهٔ «موقت» که تا آن روز رسماً با عنوان «دولت کارگران و دهقانان» همراه بود، کنار گذاشته شد. کنگره به «کمیتهٔ سراسری» دستور داد که متن «اصول بنیادی قانون اساسی جمهوری فدرال روسیه» را برای تقدیم به کنگرهٔ بعدی آماده سازد.

51. *ibid.*, xxiii, 391.

52. *Tretii, Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918) p. 82.

قانون اساسی «جشفسر»

تصمیم دولت بی‌نام و نشان «کارگران و دهقانان» به رها کردن عنوان «موقت» و اتخاذ منزلت جغرافیایی و ایدئولوژیکی، و نوشتن قانون اساسی برای خود، در تاریخ این دولت برگشتگاه مهمی است. قانون اساسی جدید به ایجاد اشکال جدید حکومت چندان عنایتی نداشت، بلکه بیشتر متوجه ضبط و ربط همان اشکالی بود که پس از انقلاب بدون هماهنگی از این‌جا و آن‌جا سر برمی‌آورد. مذاکرات کمیسیون تهیه پیش‌نویس قانون برخوردهای یک جریان رشد طبیعی را نشان می‌دهد، و با همین انعطاف‌پذیری بود که آن قانون به مدت هجده سال انقلابی توانست دگرگونی‌ها و دستکاری‌های فراوان را از سر بگذراند. اما گزافه‌گویی درباره اهمیت این قانون از لحاظ نویسندگان کار آسانی است. در شور و شوق نخستین ماه‌های انقلاب به‌صور قانونی چندان اعتنایی نمی‌شد. دوره تهیه پیش‌نویس قانون اساسی با بحران در اقتصاد کشور و در روابط خارجی همراه بود، و چنان هستی رژیم به مخاطره می‌افتاد که مجالی برای پرداختن به مسائل کوچک‌تر وجود نداشت. آخر این که آن جمهوری، که قانون اساسی‌اش در دست تهیه بود، هنوز در نظر گردانندگان مرحله کوتاه و گذرانی بود در راه یک جمهوری سوسیالیستی جهانی یا فدراسیونی از این‌گونه جمهوری‌ها. تصور نمی‌رفت که این قانون اساسی چیزی جز نوعی ابزار کار موقت باشد. ماهیت و هدف‌های آن را شاید بهتر از هر چیز، آن عبارتی بیان می‌کند که یکی از تاریخ‌نویسان عصر جدید در توصیف قانون اساسی ژاکوبین (۱۷۹۳) در انقلاب فرانسه به‌کار برده است - «اعلان برنامه سیاسی».^۱

1. R.R. Palmer, *Twelve Who Ruled* (Princeton, 1941), p. 42.

در این اوضاع جای شگفتی نیست که رهبران اصلی حکومت خود در نوشتن قانون اساسی آن شخصاً شرکت نداشتند. تجدیدنظر در برنامه حزبی، که در این روزها درباره آن بحث فراوان می‌شد اما تا یک سال بعد آغاز نشد، در محافل حزبی توجه بسیار بیشتری را جلب می‌کرد. در نوشته‌ها و سخنان مفصل لنین در این ماه‌ها هیچ اشاره‌ای به طرح قانون اساسی دیده نمی‌شود. این زمان، زمان بحران پرست-لیتوفسک و انتقال شتابزده پایتخت از پتروگراد به مسکو بود. قطع نظر از چند پیش‌نویس که در کمیساریای امور کشور و دادگستری و جاهای دیگر آماده شد،^۲ هیچ پیشرفتی در نوشتن قانون اساسی صورت نگرفت و برای چهارمین کنگره سراسر شوراهای که در ماه مارس تشکیل شد چیزی آماده نشد. سپس در روز ۱ آوریل ۱۹۱۸ «کمیته مرکزی اجرائی سراسری» پس از مذاکرات کوتاهی تصمیم گرفت کمیسیونی را مأمور تهیه قانون اساسی کند. رئیس این کمیسیون سوردلوف بود، که مرد مشکل‌گشای حزب بود و ریاست کمیته مرکزی اجرائی سراسری را هم برعهده داشت؛ اعضای دیگر کمیسیون عبارت بودند از استالین، کارشناس حزب در امور ملیت‌ها و تنها نماینده «ساوانارکوم» (دولت) در کمیسیون؛ بوخارین و پوکروفسکی، که هر دو از روشنفکران حزب بودند؛ استکلوف، که سابقاً میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها نوسان می‌کرد و پس از انقلاب فوریه دبیر کمیته اجرایی شورای پتروگراد شد و اکنون سردبیر روزنامه «ایزوستیا» بود؛ و نمایندگان کمیساریاهای امور کشور، دادگستری، ملیت‌ها، جنگ، و اقتصاد ملی.^۳ این کمیسیون سه ماه کار کرد و متنی را که همه بر سر آن توافق داشتند تحویل داد. نتیجه تلاش‌های کمیسیون در ۳ ژوئیه ۱۹۱۸ منتشر شد، یعنی همان روزی که متن پیش‌نویس برای تصویب به کمیته مرکزی رفت تا سپس به پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه تقدیم شود.

۲. چند متن از این پیش‌نویس‌ها جزو ضامم این کتاب ضبط شده‌است:
G.S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923)

گورویچ عضو کمیسیون تهیه پیش‌نویس بود و کتاب او مأخذ اصلی موضوع پیش‌نویس قانون اساسی است.

3. *Protokoly Zasedaniĭ VTsIK 4go Soryva* (1920), pp. 4, 72-3.

در حقیقت وزارت‌خانه‌ای به نام کمیساریای اقتصاد ملی وجود نداشت: بوخارین نماینده شورای عالی اقتصاد ملی بود.

این قانون اساسی با اصول کلی آغاز می‌شود. چهار فصل نخست عین متن «اعلامی حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» را که به تصویب سومین کنگرهٔ سراسر شوراهای رسیده بود نقل می‌کند. فصل پنجم چند «قضیهٔ کلی» را بیان می‌کند، از جمله فدرال بودن ماهیت جمهوری، جدایی کلیسا از حکومت، جدایی مدرسه از کلیسا، آزادی بیان و عقیده و دیدار کارگران، که با در دسترس قرار دادن وسایل فنی چاپ روزنامه و جزوه و کتاب و تالار تأمین می‌شد؛ اجبار همهٔ شهروندان به کار کردن بر پایهٔ قاعدهٔ «هرکس کار نکند چیزی نمی‌خورد»؛ اجبار همهٔ کارگران به خدمت در ارتش برای دفاع از جمهوری؛ حق شهروندی برای همهٔ کارگرانی که در خاک روسیه زندگی می‌کنند و حق پناهندگی برای همهٔ بیگانگانی که به اتهام سیاسی یا مذهبی مورد تعقیب قرار گرفته باشند؛ و امحای هرگونه تبعیضی که بر پایهٔ نژاد یا ملیت استوار باشد. سپس قانون به ترتیبات عملی می‌پردازد. فصل‌های ششم تا هشتم مربوط به سازمان مرکزی است. بالاترین قدرت «کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه» است که از نمایندگان شوراهای شهری بر پایهٔ یک نماینده برای هر ۲۵,۰۰۰ رای‌دهنده، و نمایندگان شوراهای استان بر پایهٔ یک نماینده برای هر ۱۲۵,۰۰۰ ساکن تشکیل می‌شود. کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، کمیتهٔ اجرایی سراسر روسیه را انتخاب می‌کند که حداکثر ۲۰۰ عضو دارد، که در غیاب کنگره از همهٔ اقتدارهای کنگره برخوردار است. کمیتهٔ سراسری «شورای کمیساریاهای خلق» («ساونارکوم») را انتخاب می‌کند که وظیفه‌اش «ادارهٔ کلی امور جماهیر شوروی فدرال سوسیالیستی» است، ولی اختیار صدور «فرمان‌ها، امریه‌ها، دستورها» را نیز دارد. فصل نهم وظایف کنگرهٔ سراسری و کمیتهٔ سراسری را بیان می‌کند، و فصل‌های دهم و یازدهم مربوط به سازمان کنگره‌های شوراهای استانی، منطقه‌ای، و محلی و تشکیل شوراهای شهری و روستایی است.^۴ فصل سیزدهم حقوق شهروندی را به کسانی که «از راه تولید یا کار مفید اجتماعی تأمین معاش می‌کنند»، و سربازان و اشخاص علیل منحصر می‌سازد، و استخدام‌کنندگان کارگر، موجران، تاجران خصوصی، راهبان و کشیشان، و کارگزاران و مأموران پلیس

۴. ترجمهٔ «شورای روستا» مصطلح است، ولی ممکن است قویاً گمراه‌کننده باشد؛ چنان‌که قید این نکته که «روستا» می‌تواند از ۳۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ قن جمعیت داشته باشد نشان می‌دهد. روستا ترجمهٔ Selo است، که ناحیهٔ روستایی است، قطع نظر از مساحت و جمعیت.

سابق صراحتاً مستثنی می‌شوند. باقی مواد قانون مربوط به جزئیات امور عادی است.

نوشتن قانون اساسی معمولاً میدان جنگ اغراض متنازع است، و نتیجه نهایی آثار زخم‌های کمابیش آشکار این کش‌مکش را بر چهره دارد. تنازعی که در پشت نخستین قانون اساسی جماهیر شوروی فدرال سوسیالیستی نهفته بود سه صورت داشت که غالباً تمایز آن‌ها نیز آسان نبود: کش‌مکش میان طرفداران افزایش قدرت حکومتی و طرفداران کاهش این قدرت؛ میان کسانی که می‌خواستند اقتدار و ابتکار به مقامات محلی واگذار شود و کسانی که می‌خواستند اقتدار و انضباط در مراکز متراکم باشد؛ و میان کسانی که می‌خواستند فدرالیسم را عملی سازند و کسانی که می‌خواستند به هر نحوی شده جمهوری «واحد و تجزیه‌ناپذیر» را برقرار کنند. دسته نخست غالباً از اس‌ارهای چپ تشکیل می‌شد، که از قدیم نماینده این گرایش‌ها بودند؛ اما این دسته منحصر به اس‌ارها نبود؛ مؤثرترین سخنگوی آن‌ها در کمیسیون رایزتر بود، که نمایندگی «کمیساریای خلق در امور دادگستری» را در کمیسیون برعهده داشت. اما عقاید این دسته نوعی رنگ غیرعملی و یوتوپایی داشت، به‌طوری که می‌توان گفت در این تنازع واقع‌بینان سرسخت به‌هرحال پیروز می‌شدند، حتی اگر برهان دندان‌شکن مصالح اضطراری رژیمی که برای حفظ هستی خود در برابر مخاطرات جدی تلاش می‌کند در دست آن‌ها نبود. اما الگوی مقدار زیادی از مجادلات سیاسی شوروی در دوره بعد در مذاکرات همین کمیسیون تهیه پیش‌نویس قانون اساسی به‌وجود آمد.

عقیده بلشویک‌ها درباره دولت در چنبر تعارضی که در نظریه مارکسیسم سرشته است گرفتار بود. مارکس و انگلس دشمنی زیرین سوسیالیست‌ها را با دولت ستمگر تماماً پذیرفتند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که در نظام سوسیالیسم دولت به‌طور کلی از میان می‌رود؛ اما در عین حال این نیاز را هم شناختند و پذیرفتند که برای تأمین پیروزی انقلاب از طریق دیکتاتوری پرولتاریا دستگاه دولتی نیرومندی لازم است. لنین که در آستانه انقلاب یکی از قوی‌ترین آثار خود یعنی «دولت و انقلاب» را به تحلیل نظریه مارکسیستی دولت اختصاص داد آن مشکل تعارض‌آمیز را به این صورت حل می‌کند که می‌گوید دیکتاتوری پرولتاریا یک مصلحت موقت است و تا زمانی ضرورت دارد که بازمانده‌های قدرت

بورژوازی ریشه‌کن نشده‌اند، اما این دیکتاتوری نیز مانند سایر اشکال دولت با حاصل شدن هدف نهایی کمونیسم از میان می‌رود. ۵. بدین ترتیب رهبران بلشویک می‌توانستند از يك طرف دشمنی ریشه‌دار و دیرینه سوسیالیست‌ها را با دولت در دل خود نگاه‌دارند و از طرف دیگر از افزایش قدرت دولت به‌عنوان يك اقدام زودگذر دفاع کنند، زیرا که در زمستان تاریخ ۱۸-۱۹۱۷ و تابستان تاریخ ۱۹۱۸ ضرورت قطعی آن هرچه بیشتر آشکار شد.

بدگمانی به دولت و مخالفت با نظام پارلمانی بورژوازی که از ریشه‌های نظریه مارکسیستی است حتی بسیاری از بلشویک‌ها را به‌سوی سندیکالیسم می‌راند؛ و حتی اس‌ارهای چپ دارای تمایلات سندیکالیستی آشکار بودند. تا وقتی که دموکراسی بورژوازی سنت زنده‌ای بود، بلشویک‌ها و سندیکالیست‌ها در محکوم کردن آن می‌توانستند زمینه مشترکی داشته باشند. هر دوی آن‌ها «شهروند» دموکراسی بورژوازی را نوعی ذره تجریدی بی‌مقدار می‌دانستند و انسان را ذاتاً به‌عنوان فردی از طبقه تولیدکننده در نظر می‌گرفتند. پس جای تعجب نیست که حمله سنگین بر مفهوم دولت شوروی مقتدر، رنگ سندیکالیستی داشته باشد. در حقیقت خود شوراها، از آن‌جا که در اصل سازمان‌های صنفی بودند و نه منطقه‌ای، به‌آسانی به‌این سمت متمایل می‌شدند. ۶. یکی از پیش‌نویس‌های قانون اساسی که در ژانویه ۱۹۱۸ از کمیساریای دادگستری بیرون آمد نمونه خالص سندیکالیسم بود. این پیش‌نویس نوعی جمهوری را پیشنهاد می‌کرد که اجزای سازنده آن از پنج فدراسیون کارگری تشکیل می‌شد - «کارگران زمین»، کارگران صنعتی، کارکنان مؤسسات بازرگانی، کارکنان دولت، و کارکنان افراد». ۷. این پیش‌نویس نوعی خسر عادت تصادفی نبود، و این نکته از سخنان تروتوفسکی، سخنگوی اس‌ارهای

۵. نگاه کنید به یادداشت الف: «نظریه لنین درباره دولت» در پایان بخش دوم کتاب حاضر.

۶. لنین یک‌بار این نظریه را که «نمایندگی باید برحسب صنایع باشد» «نقطه نظام شوروی» نامیده است. (A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919*), pp. 80-1) قاعده «نظارت کارگران» بر صنایع، که در نخستین ماه‌های رژیم تبلیغ می‌شد نیز جنبه‌های سندیکالیستی در بر داشت.

7. G.S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), pp. 102-7.

چپ در جلسه کمیته اجرائی هنگام انتصاب کمیسیون تهیه پیش‌نویس معلوم می‌شود. تروتسکی به صراحت گفت که قانون اساسی مفهومی است بورژوایی و دولت سوسیالیستی فقط مرکزی است که «روابط تولیدی و اقتصادی را تنظیم می‌کند»، و کار کمیسیون پیش‌نویس هم این نیست که «قانون اساسی به معنای حقیقی آن» را تنظیم کند، بلکه به تنظیم «روابط متقابلی که باید میان ارگان‌های گوناگون قدرت وجود داشته باشد بپردازد - البته تا آن‌جا که می‌توان از قدرت بر اشخاص سخن گفت». ۸. در کمیته مرکزی اجرائی سراسری درباره اصلی که باید در تهیه پیش‌نویس در نظر گرفته شود رأی‌گیری نشد، و رایزن در سراسر آوریل ۱۹۱۸ در کمیسیون پیش‌نویس از نظریات خود دفاع می‌کرد:

لازم است در نظر داشته باشیم که سازمان منطقه‌ای و فدرالیسم منطقه‌ای در جمهوری سوسیالیستی نمی‌تواند مبنای حل مسأله دولت باشد. فدراسیون با اتحادیه‌ای از حکومت‌ها یا دولت‌های بومی نیست، بلکه فدراسیونی است از سازمان‌های اجتماعی-اقتصادی. این فدراسیون بر اصنام قدرت حکومتی بومی استوار نیست، بلکه بر منافع واقعی طبقات رنجبر جمهوری روسیه متکی است.^۹

در مذاکرات نهایی درباره قانون اساسی در پنجمین کنگره سراسری شوراها یکی از ناطقان گفت که مایل است کلمات «فدراسیون» و «جمهوری» را دور بیندازد، زیرا که بوی مفهوم کهنه و منسوخ حکومت از آن‌ها شنیده می‌شود، بهتر است به جای آن‌ها «کمون کارگری سراسر روسیه» به کار رود.^{۱۰}

این تجزیدات سندیکالیستی به دخالت استالین منجر شد، که چند حکم به کمیسیون پیش‌نویس ارائه کرد و با گرفتن رأی اکثریت در نظر داشتن آن‌ها را همچون پایه کار کمیسیون تسجیل کرد. در این احکام یادآوری شده بود که «نقشه قانون اساسی که اکنون در کمیسیون طراحی می‌شود باید موقت باشد، زیرا که برای دوران گذار از نظام بورژوایی

8. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), pp. 70-2.

9. G. S. Gurvich, *Istoriya Konstitutsii* (1923), p. p. 142.

10. *Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 193.

به نظام سوسیالیستی است»، و لذا باید «مسائل دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر، سازمان دادن قدرت همچون تجلی این دیکتاتوری» و غیره را در نظر بگیرد، و این‌ها مسائلی است که با نظام مستقری که در آن طبقات یا دستگاه قدرت وجود نخواهد داشت رابطه‌ای ندارد» ۱۱. از میان رفتن دولت به عنوان هدف نهایی باقی می‌ماند. اما در دوره پیش از رسیدن به این هدف صورت حکومتی جمهوری سوسیالیستی شوروی از روی همان الگوی حکومت منطقه‌ای مأمود دنیای سرمایه‌داری ساخته می‌شود. ماده ۹ صورت نهایی قانون اساسی با مهارت تمام شناسایی جنبه گذران قدرت حکومت شوروی را با یادآوری این نکته همراه می‌سازد که این حکومت، تا زمانی که باقی است، باید قوی باشد:

هدف اصلی قانون اساسی جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی، که برای دوران گذار کنونی طراحی می‌شود، عبارت است از استقرار دیکتاتوری پرولتاریای شهری و روستایی و فقیرترین دهقانان به صورت قدرت نیرومند سراسر روسیه به منظور درهم شکستن کامل بورژوازی و احای استثمار انسان به دست انسان و استقرار سوسیالیسم، که در آن نه تقسیم‌بندی طبقات وجود خواهد داشت و نه قدرت حکومت.

اما از آن‌جا که «استقرار سوسیالیسم» فقط به شکل يك رویداد جهانی قابل تصور است، پس فدراسیون روسیه فقط نخستین واحد است از فدراسیون مقدر جمهوری‌های سوسیالیستی. ۱۲ به این معنی هم حکومت شوروی حاکی از يك «دوران گذران» است.

11. G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), pp. 33, 146-7.

این آرا در مجموعه آثار استالین نیامده است.

۱۲. بدین ترتیب منطقی بود که قانون اساسی حق شهروندی را به خارجیانی که در قلمرو جمهوری سوسیالیستی فدرال شوروی کار می‌کردند نیز اعطا کند، به شرط آن که از طبقه کارگر یا طبقه دهقانان باشند و کارگر اجیری در استخدام خود نداشته باشند (ماده ۲۰). منشأ این ماده يك فرمان کمیته مرکزی اجرائی سراسری بود که به ویژه برای خاطر اسیران جنگی آلمانی و اتریشی-مجار صادر شده بود. (*Protokoly Zasedanii VTSIK 4 go Sozyva* (1920), pp. 62-6)

تعارض زیربنایی مفهوم حکومتی که در حال گذار به سوی امحای نهایی است با مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا که توانایی درهم شکستن مقاومت بورژوازی را داشته باشد در کش مکش میان خودمختاری محل و حکومت مرکزی نیز منعکس می‌شود. کیفیت ویژه ساختار حکومت شوروی در این بود که این حکومت گرداگرد شوراهای بنا شده بود، و شوراهای پیش از آن که به صورت ارگان‌های قانونی قدرت حکومتی درآیند تا حدی شکل گرفته و سازمان یافته بودند. این نکته بارها تأکید شد که قانون اساسی فقط صورت‌هایی را ضبط می‌کند که با کار خودانگیخته خود توده‌ها پدید آمده‌اند. به گفته گزارشگر پنجمین کنگره سراسری شوراهای این ارگان «مدتها پیش از آن که روی کاغذ بیاید در عمل تحقق یافته بود».^{۱۳} شوراهای در اصل نوعی مجلس غیررسمی و بدون مقررات سخت یا وظایف خیلی روشن بودند، و تا حدی همیشه به همین صورت باقی ماندند. شوراهای روستا، که تحت قانون یکدست و ثابتی به وجود نیامدند،^{۱۴} با هم جمع می‌شدند و نوعی کنگره شوراهای دهقانی محل («وولوست») را به وجود می‌آوردند، و از این‌ها نیز باز کنگره شوراهای منطقه («اووزد») تشکیل می‌شد. ۱۵ کنگره‌های منطقه با شوراهای شهری ترکیب می‌شدند و بر پایه دیگری که بیشتر حرفه‌ای بود کنگره‌های شوراهای استان را ایجاد می‌کردند؛ و این‌ها نیز به نوبت خود با هم جمع می‌شدند و کنگره‌های ناحیه («اوبلاست») را می‌ساختند. ۱۶ در کنگره سراسر روسیه نمایندگانی حاضر

13. *Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 190.

۱۴ کوچک‌ترین شوراهای نمونه «دموکراسی مستقیم» بودند، یعنی سازمان‌های متشکل از همه شهروندان (یا در مورد شوراهای کارخانه‌ها، متشکل از همه کارگران کارخانه‌ها) شوراهای بزرگ‌تر از نمایندگانی تشکیل می‌شد که از طرف شهروندان یا کارگران برگزیده می‌شدند و در روزهای آغاز انقلاب با عنوان «ساودی» (*Sovdepi*) (شوراهای نمایندگان) از شوراهای مطلق متمایز می‌شدند. در میان روس‌های «سفید» «ساودی» نامی بود که برای قلمرو جمهوری شوروی به کار می‌رفت.

۱۵ در دسامبر ۱۹۱۹ ماده اصلاحیه‌ای از کنگره شوراهای سراسری روسیه گذشت که به موجب آن کنگره‌های منطقه‌ای شوراهای می‌بایست از نمایندگان شهرها، علاوه بر شوراهای دهقانی منطقه، تشکیل شود.

S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh (1939), p. 149)

۱۶ «اوبلاست» *oblast'* یک مرحله اختیاری سازمان بود، نه کلی. (*Sobranie Uzakoneniï, 1917-1918, No. 99, art. 1019*)

می‌شدند که یا از کنگره‌های استان یا ناحیه می‌آمدند و یا از بزرگ‌ترین شوراهای شهری، که بیرون از پایین‌ترین مراحل شبکه کنگره‌ها قرار می‌گرفتند. شورای محلی، خواه شهری و خواه روستایی، مرکز قدرت فرض می‌شد، و کنگره‌های شوراها در مراتب گوناگون و کنگره شوراهای سراسر روسیه در رأس آنها از آن نشأت می‌گرفتند. لنین همین کیفیت غیرصوری آن را بزرگ‌ترین حسن آن می‌دانست:

همه مقررات و محدودیت‌های صوری بوروکراتیک از انتخابات حذف می‌شود و خود توده‌ها نظم و زمان اجرای انتخابات را با حق آزاد واپس‌خواندن انتخاب‌شدگان به‌دست می‌گیرند.^{۱۷}

بدین ترتیب، شوراها مانند کمون پاریس «نوع جدیدی از حکومت» برقرار می‌کنند، که از مشخصات نامساعد حکومت بوروکراتیک قدیم فارغ است و برای جانشینی آن طراحی شده است. اعلامیه دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه در لحظه انقلاب می‌گفت «تمام قدرت درجا به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان منتقل می‌شود، و این‌ها باید نظم انقلابی راستین را تأمین کنند».^{۱۸}

این تصور آرمانی قدرت از آزمون تجربه جان به‌در نبرد. همان خودانگیخته بودن جنبشی که شوراها را در کارخانه‌ها و روستاهای این‌سو و آن‌سو کشور پدید آورده بود باعث می‌شد که اقدامات مستقل آن‌ها نامنظم و ناهماهنگ باشد و مانع مدیریت به‌قاعده گردد. پس از انقلاب اکتبر در فرمانی که از طرف کمیساریای خلق در امور کشور صادر شد تلاشی صورت گرفت که جای شورای محلی در نظام جدید معین شود:

در هر محل، شوراها ارگان‌های مدیریت‌اند، ارگان‌های قدرت محلی‌اند: آن‌ها باید همه نهادهای مدیریت، اقتصاد، مالی، و فرهنگی-آموزشی را به زیر فرمان خود درآورند.... هرکدام از این سازمان‌ها، تا کوچک‌ترین آن‌ها، در مسائل محلی اختیار تام دارند، اما فعالیت خود را با فرمان‌ها

17. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 645.

18. *ibid.*, xxii, p. 11.

و تصمیمات قدرت مرکزی و تصمیمات سازمان شوروی بزرگ‌تری که سازمان در آن داخل می‌شود هماهنگ می‌سازد. بدین ترتیب شبکه یکدستی از جمهوری شوراه که در همه اجزای خود یکنواخت است به وجود می‌آید.^{۱۹}

اما صادر کردن این گونه فرمان‌ها در نخستین هفته‌های انقلاب از تضمین رعایت آن‌ها آسان‌تر بود. در نیمه اول سال ۱۹۱۸، وقتی که قانون اساسی جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی در حال تدوین بود، نشانه‌های از هم پاشیدن و فرو ریختن قدرت به طور کلی در سراسر روسیه پدیدار شده بود. شاید وقتی که «فلان شورای محلی جمهوری مستقلی تشکیل می‌دهد»، خود لنین بتواند مسأله را جدی بگیرد و آن را نوعی «بیماری رشد» و یک «پدیده کاملاً طبیعی در انتقال از روسیه تزاری به روسیه سازمان‌های متحد شوروی»^{۲۰} بنامد. اما اگر قرار بود کشور از مشکلاتی که از هر سو هجوم می‌آوردند جان بدر برد، بازگرداندن نوعی قدرت مؤثر مرکزی ضرورتی بود که نمی‌شد آن را نادیده گرفت.

بنابراین اوضاع لحظه حاضر مساعد نظر کسانی بود که در کمیسیون پیش‌نویس، طرفدار تراکم قدرت بودند. مذاکرات نخستین در اطراف این مسأله دور می‌زد که آیا باید قانون را با تعریف اقتدارهای شوراهای محلی شروع کنند یا ارگان‌های مرکزی. می‌گویند که استالین با پیش کشیدن اصل فدرال - معلوم نیست به چه نحوی - جهت مذاکرات را تغییر داد.^{۲۱} يك تضاد لفظی منم میان ماده ۱۰ و ماده ۱۲ در صورت نهایی قانون اساسی ممکن است نشان‌دهنده تندی مذاکرات باشد. برحسب یکی، «تمام قدرت در قلمرو ج ش ف س ر متعلق به کل جمعیت است که در شوراهای شهری و روستایی سازمان یافته‌اند»؛ و برحسب دیگری، «عالی‌ترین قدرت در ج ش ف س ر متعلق به کنگره شوراهای سراسر روسیه است و در فواصل میان کنگره‌ها متعلق به کمیته مرکزی اجرائی سراسری». اما این تضاد میان اشتقاق قدرت از پایین و اعمال آن از بالا در هر قانون اساسی که مدعی مبتنی بودن بر حاکمیت توده باشد وجود دارد؛ و متن قانون اساسی مورد بحث نا در این پاره شکی بر جا

19. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 12, art. 79.

20. Lenin, *Sochineniya*, xlii, 19.

21. G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1929), pp. 22-5.

نمی‌گذارد. بنابر دستور سومین کنفرانس شوراهای سراسر روسیه «مسائل محلی» می‌بایست «مطلقاً در شوراهای محلی حل و فصل شوند»، و مقامات مرکزی به اجرای «اصول اساسی فدراسیون» و نیز «اقداماتی که حائز اهمیت ملی باشند» پردازند. نحوه اجرای این دستور در متن نهایی بسیار مهم بود. صورت طولانی کاملی از هفده مسأله «حائز اهمیت ملی» که در حوزه صلاحیت کنفرانس سراسری و کمیته اجرایی سراسری قرار می‌گیرد، از باب تمثیل و نه از باب حصر، برشمرده می‌شود و به دنبال آن هم تبصره‌ای می‌آید که می‌گوید: «علاوه بر مسائل فوق کنفرانس شوراهای سراسر روسیه و کمیته اجرایی می‌توانند در هر موضوع دیگری که در صلاحیت خود ندانند تصمیم بگیرند.»^{۲۲} این تبصره در قانون اساسی به اعطای اختیارات تام بی‌شبهات نبود.

یکی از فصل‌های بعدی قانون وظایف شوراهای محلی و کنگره‌های شوراهای ناحیه‌ای و ایالتی و منطقه‌ای را با کمیته‌های اجرایی آنها تعریف می‌کند. این وظایف عبارت‌اند از:

(الف) اجرای همه تصمیمات مقامات متناظر بالاتر قدرت شوروی؛

۲۲. بنابر گفته گوردویچ (ibid., p. 76) «ماهیت تمثیلی و ثانوی موارد را خود گردانندگان کاملاً قبول داشتند». ذکر موارد با عباراتی صورت گرفته بود که معنای قانونی دقیقی نمی‌توانست داشته باشد: تعیین «اصول کلی» سیاست ارضی آموزشی و «مبانی» و «قوانین بنیادی» کار و شهروندی برعهده مقامات مرکزی بود. مشکل شارحان غربی از این‌جا برمی‌خیزد که می‌کوشند این مقررات را در چارچوبی به کلی بیگانه از آنها بگنجانند. این مسأله در یک تحقیق مربوط به حکومت محلی در مسکو (به زبان انگلیسی) به‌روشنی بیان شده است «آن اصل کلی که با همه مقامات حکومتی در اتحاد شوروی انطباق دارد این است که اختیارات آنها هیچ محدودیت خاصی ندارد. چیزی نظیر قاعده انگلیسی *ultra vires* - خارج از حوزه صلاحیت و اختیارات - در آنها وجود ندارد؛ همچنین برای تجویز اقدام به عمل نیازی به دادن اختیار از طریق گذراندن قانون یا از طرف مقام حاکمیت نیست. از طرف دیگر، هر ارگان شوروی یا غیرشوروی تابع رأی ارگان بالاتر است و در هیچ زمینه‌ای استقلال مطلق وجود ندارد... شورای شهری بسیار بیش از شهرداری انگلیسی دارای اختیارات است، اما در عین حال در هیچ کدام از این اختیارات مطلق یا بی‌قید و شرط نیست».

E.D. Simon, *Moscow in the Making* (1937), p. 36.

- (ب) هرگونه اقدام لازم برای بهبود منطقه مورد بحث از لحاظ فرهنگی و اقتصادی؛
- (ج) حل و فصل همه مسائلی که جنبه محلی محض داشته باشند؛
- (د) وحدت بخشیدن به همه فعالیت‌های شوروی در منطقه مورد بحث.

نتیجه مورد آخر آن بود که شوراها ارگان‌های پیش‌از انقلاب حکومت‌های محلی را جذب کردند و آن‌ها را به ارگان‌های حکومت محلی عادی مبدل ساختند. فصل مربوط به بودجه در قانون اساسی، که مورد اختلاف کمیساریای خلق در امور داخلی و امور مالی بود، باز همین نتیجه را به بار آورد. هنگامی که کمیسیون پیش‌نویس مشغول کار بود فرمانی صادر شد که شوراهای محلی را از وضع مالیات بر ارگان‌های محلی کمیساریاهای مرکزی در خدمت نیازهای عمومی دولتی منع می‌کرد. ۲۳ قانون اساسی حق شوراهای محلی را برای افزایش «مالیات‌ها و عوارض فقط برای، نیازهای اقتصاد محلی» پذیرفت. اما همه درآمدها و هزینه‌ها زیر نظارت مستقیم یا غیرمستقیم مرکز قرار گرفتند. بودجه شوراهای کوچک را می‌بایست شورای ناحیه یا منطقه یا کمیته‌های اجرایی آن‌ها بازبینی کند و بودجه شوراهای شهر و استان و ناحیه در کنگره شوراهای سراسر روسیه یا کمیته مرکزی اجرایی سراسری به تصویب برسند. در واقع حکومت مرکزی انحصار نظارت بر امور مالی را به دست آورد، و اعطای اعتبار و کمک مالی وسیله نیرومندی شد برای درآوردن شوراهای محلی به زیر فرمان کمیساریاهای خلق در امور داخلی. ۲۴

23. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918 No. 31, art. 408.*

۲۴ این نکته را يك نویسنده رسمی در این سند تصریح می‌کند:
Pyat' Let Vlasti Sovetov (1922), p. 262.

اطلاع درباره طرز کار شوراهای کنگره‌های شوراهای در سال‌های نخستین انقلاب نادر است. بهترین مأخذ این کتاب است:

M. Vladimírsky, Sovety, Ispolkomy i S'ezdy Sovetov (i, 1920, ii, 1921)

مطالب این کتاب مبتنی بر اسناد کمیساریای خلق در امور داخلی است. این نشان می‌دهد که کنگره‌های شهرستان و بخش شوراهای همراه با کمیته‌های اجرایی خود،

بدین ترتیب در ساختار قانونی حکومت، شوراهای در جای خود مستقر شدند. از یک طرف، شوراهای مراجع رسمی قدرت و مجامع انتخابی بودند که با چند واسطه به کنگره شوراهای سراسر روسیه نمایندگی می‌فرستادند. از طرف دیگر، همین شوراهای ارگان‌های محلی حکومت بودند که اختیارات محلی و سیمای داشتند اما در همه وظایف خود از طریق همان مراتب زیر نظر ارگان‌های حکومت مرکزی قرار می‌گرفتند. همین جنبه دوم و جدید آن‌ها بود که در آغاز مشکلاتی پدید آورد. در ژوئن ۱۹۱۸ تعبیر «تمام قدرت به شوراهای» به صورت «تمام قدرت به شوراهای محلی» از طرف یک مفسر متنفذ «زیان‌بخش» و «مربوط به گذشته» اعلام شد.^{۲۵} اما بی‌انضباطی شوراهای محلی به آسانی پایان نیافت. شش ماه بعد باز لازم بود به آن‌ها اخطار شود که «بدون چون و چرا و با کمال دقت همه تصمیمات و دستورات مقام مرکزی را اجرا کنند».^{۲۶}

مسئله سوم - یعنی حکومت فدرال یا حکومت واحد - در مذاکرات مربوط به قانون اساسی صراحتاً پیش کشیده نشد، اما در بحث‌های مربوط به تعبیر کلمه «فدرال» در عنوان «جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی روسیه» مستتر بود. کلمات «فدرال» و «فدراسیون» در عین حال که در مباحث حقوقی معنای دقیقی دارند، رنگ سیاسی آن‌ها خنثی است. در انقلاب آمریکا طرفداران فدراسیون کسانی بودند که از وحدت و حکومت مرکزی حمایت می‌کردند؛ در انقلاب فرانسه زیروندن‌ها طرفدار حکومت فدرال بودند و می‌کوشیدند قدرت را متفرق سازند و با خط‌مشی‌زاگو بن‌ها

مرتباً اجلاس داشته‌اند و به همان ترتیبی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود اجرای وظیفه می‌کرده‌اند، اگرچه در ترکیب و روش کار آن‌ها بی‌ترتیبی‌هایی پیش می‌آمده است، اما کنگره‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای (که به ترتیب پایین‌ترین و بالاترین مرحله بودند) در این زمان دیگر تشکیل نمی‌شدند. به عبارت دیگر، تجربه عملی به‌زودی ترتیبات زائد را حذف کرد و ساختار سنگینی را که قانون اساسی پیش‌بینی کرده بود سبک‌تر ساخت. درباره طرز کار شوراهای «روستا» می‌توان در چندین اطلاعی در دست نیست. گفته می‌شود که اطلاعات بیشتری را می‌توان در کتاب زیر به دست آورد که بعداً انتشار یافته ولی به دست ما نرسیده است: *Sovety v Epokhu Voennogo Kommunistizma* ed. V. P. Antonov-Saratovsky (1928).

25. *Sovetskoe Pravo*, No. 3(9), 1924, p. 29.

۲۶. قطعنامه شورای دفاع کارگران و دهقانان، که در این کتاب نقل شده است: R. Labry, *Une Législation Communiste* (1920), p. 22.

که طرفدار مرکزیت بودند مبارزه می‌کردند: ۲۷ آنچه در معتقدات سوسیالیست‌های قرن نوزدهم درباره «فدراسیون» تأثیر داشت سنت انقلاب فرانسه بود. مارکس در ۱۸۵۰ خطاب به «اتحاد کمونیست‌ها» نوشته بود که بورژوادموکرات‌های آلمان از فدراسیون طرفداری می‌کردند و می‌کوشیدند قدرت مرکزی را با تقویت استقلال حکومت‌های محلی تضعیف کنند، اما «کارگران» باید نفوذ خود را نه تنها به نفع جمهوری یگانه و تجزیه‌ناپذیر به‌کار برند، بلکه برای تراکم قطعی نیرو در دست قدرت حکومتی تلاش کنند: ۲۸ انگلس در پایان عمر خود به «حکومت‌های حقیر» نظام‌های فدرال سوئیس و آلمان حمله می‌کند و می‌گوید که «پرولتاریا فقط از شکل جمهوری یگانه و تجزیه‌ناپذیر می‌تواند استفاده کند». ۲۹ از طرف دیگر، پرودون و آنارشισنت‌ها، با تکیه بر جنبه دیگری از سنت انقلاب فرانسه، کلمات «فدرال» و «فدراسیون» را آزادانه و بدون دقت قانونی، اما با تأیید عاطفی، به‌کار می‌بردند و منظورشان نوعی همبستگی آزاد و داوطلبانه میان واحدهای محلی است - یعنی درست ضد دولت مقتدر مرکزی. چیزی که مساله را پیچیده‌تر می‌ساخت این بود که کمونارهای (۱۸۷۱)، که بیشتر پرودونیست و کمتر مارکسیست بودند، «فدراسیون» را عالی‌ترین شکل وحدت میان کمون‌های آزاد می‌دانستند و به نام «فدره‌ها» (les fédérés) معروف شدند، و مارکس هم روش آن‌ها را تأیید کرده بود:

کمون صورت سیاسی کوچک‌ترین روستا می‌شد.... کمون‌های روستایی هر محل می‌بایست امور همگانی را در مجلسی از نمایندگان در شهر مرکزی اداره کنند، و این مجالس محلی می‌بایست نمایندگانی به «نمایندگی ملی» در پاریس بفرستند.... وظایف انگشت‌شمار اما مهم دیگری که برای دولت مرکزی باقی می‌ماند... می‌بایست به مأموران کمون،

27. H. Hintze, *Staatseinheit und Föderalismus im alten Frankreich und in der Revolution* (1920).

اثر محققانه‌ای است در بیان تعارض جاری میان «فدرالیسم» و مفهوم «ملت واحد و تجزیه‌ناپذیر» در مراحل گوناگون انقلاب فرانسه. پیروزی مرکزیت به سبب ترجیح عقیدتی نبود، بلکه نتیجه فشارهای نظامی و اقتصادی بود. در این جریان شباهت‌های جالبی با انقلاب روسیه به چشم می‌خورد.

28. Marx i Engels *Sochineniya*, viii, 487.

29. *ibid.*, xvi, ii, 109-10.

یعنی مأمورانی که مسؤولیت معین داشتند واگذار شود.

این نقشه، که سرمشق شوراهای روسیه قرار گرفت، پس تصور حکومت خودمختار محلی و دموکراسی مستقیم به عنوان پادزهر نوعی هیأت اجرائی بوروکراتیک و مستبد کاملاً مطابقت می‌کرد. اما زمینه بحث کاملاً روشن می‌سازد که مارکس این‌جا مفهوم اضمحلال دولت را در نظر دارد. مسأله تجزیه یک کشور بزرگ به «فدراسیونی از حکومت‌های کوچک به صورتی که متتسکیو و ژیروندین‌ها خوابش را می‌دیدند» مطرح نیست؛ برعکس، وحدت کشور می‌بایست با «درهم شکستن قدرت حکومتی واقعیت یابد».^{۳۰}

لنین و بلشویک‌ها مخالفت مارکسیست‌ها را با فدرالیسم به ارث بردند، و نبرد طولانی آن‌ها با «پوند» پیرویان، که به پیروی از سابقه سوسیال‌دموکراسی اتریش می‌خواستند قاعده فدرال را در سازمان حزبی نیز جاری کنند، این مخالفت را تشدید کرد. حتی بعدها، که پیشداوری برضد قانون اساسی فدرال از میان رفته بود، بلشویک‌ها هرگز در اصرار خود به وحدت و مرکزیت حزب کمونیست روسیه تردیدی نشان ندادند. اما در آغاز کار مخالفت با فدرالیسم در شکل حکومتی نیز به اندازه سازمان حزبی سخت و انعطاف‌ناپذیر بود. در ۱۹۰۳ لنین سوسیال دموکرات‌های ارمنستان را سرزنش کرد که چرا از تشکیل جمهوری فدرال روسیه پشتیبانی می‌کنند.^{۳۱} در ۱۹۱۳ نیز لنین می‌نویسد: «البته مارکسیست‌ها با فدراسیون و عدم مرکزیت مخالفند»، (و روشن است که میان این دو فرقی قایل نمی‌شود) به این دلیل که «سرمایه‌داری برای رشد خود می‌خواهد که حکومت هرچه بزرگ‌تر و مرکزی‌تر باشد»^{۳۲} و در نامه‌ای به تاریخ همان سال نیز خود را «اصولاً مخالف فدراسیون» می‌نامد و اضافه می‌کند که فدراسیون «رابطة اقتصادی را تضعیف می‌کند و برای حکومت واحد شکل موجهی نیست».^{۳۳} این استدلال حقوقی و قانونی نیست، بلکه عملی است. فدراسیون یعنی عدم مرکزیت؛ و لنین حکومت واحد را به عنوان ابزار مرکزیت حکومت ستایش می‌کند.

30. *ibid.*, xiii, ii, 314.

31. Lenin, *Sochineniya*, v, 242-3.

32. *ibid.*, xvii, 154.

33. *ibid.*, xvii, 90.

مخالفت با فدراسیون. نیز مانند سایر اصول سیاسی از لحاظ لنین قاعده مطلق نیست؛ مثلاً آن را باید در قیاس با اصل خودمختاری ملی در نظر گرفت. لنین در دسامبر ۱۹۱۴ می‌نویسد:

اگر شرایط دیگر مساوی باشند، ما به‌طور بلاشروط با مرکزیت موافق و با آرمان بورژوازی روابط فدرال مخالفیم. با این‌حال حتی در این مورد نیز... وظیفه ما نیست، وظیفه سوسیال‌دموکرات‌ها نیست (بگذریم از سوسیالیست‌ها)، که به رومانوف-بوبرینسکی-پوریشکویچ در اختناق اوکراین کمک کنیم.^{۳۴}

اما سنت حزبی همچنان به‌شدت برضد فدراسیون ادامه یافت. استالین در مقاله‌ای در مارس ۱۹۱۷ تحت عنوان «در رد فدرالیسم» اعلام کرد که همه‌جا گرایش در جهت مرکزیت حکومت است و نتیجه گرفت که:

اکنون روشن است که فدرالیسم در روسیه مسأله ملی را نمی‌تواند حل کند و حل نمی‌کند، بلکه با تلاش دنگیشوت‌وار خود برای واپس‌گرداندن چرخ تاریخ آن را فقط آشفته‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد.^{۳۵}

اعتقاد حزبی فقط با پیروزی انقلاب دیگرگون شد. اولاً، نظام‌شوروی که سابقه کمون پاریس را سرمشق خود می‌دانست و ظاهراً بر پایه سازمان‌یافتن داوطلبانه ارگان‌های محلی در یک قدرت مرکزی استوار بود، درست همان چیزی بود که نویسندگان سوسیالیست قرن نوزدهم آن را فدرالیسم می‌نامیدند. ثانیاً، فدراسیون درست آن مفهوم سیاسی بود که می‌توانست آرزوهای ملل وابسته به امپراتوری تزاری را برآورد و در غین‌حال آن‌ها را در چارچوب حکومت شوروی نگه دارد. همین که حق خودگردانی ملیت‌ها اعلام شد، فدرالیسم نتیجه ناگزیر آن بود - یا پادزهر آن؛ این برگشتگاه با انتشار «دولت و انقلاب» اثر لنین مقارن بود، که در

34. *ibid.*, cviii, 82.

۳۵. Stalin, *Sochineniya*, iii, 27. استالین سپس از این عقیده عدول کرد. (*ibid.*, iii, 28-31)

آستانه انقلاب اکتبر نوشته شد. انگلس در انتقاد از برنامه ارفورت، که در آن با صراحت از «جمهوری یگانه و تجزیه‌ناپذیر» حمایت کرده بود، این نکته را هم اذعان کرده بود که «در انگلستان، جایی که چهار ملت در دو جزیره زندگی می‌کنند»، «فدراسیون گامی به پیش خواهد بود». لنین پس از نقل این قطعه فدراسیون را نوعی «استثنا و مانع رشد» می‌نامد که در عین حال «در شرایط خاصی می‌تواند گامی به پیش» باشد. و «مسئله ملیت‌ها در میان این شرایط جای برجسته‌ای دارد». ۲۶ اما بحثی که به دنبال آن پیش آمد روشن ساخت که انتخاب میان حکومت واحد و حکومت فدرال از لحاظ لنین مسئله صورت قانونی حکومت نیست بلکه مسئله مرکزی بودن یا غیرمرکزی بودن قدرت است؛ و جالب این بود که تعبیر فدراسیون به این صورت در کتابی مطرح می‌شد که بیشتر دربارهٔ از میان رفتن دولت بحث می‌کند.

این بود زمینه کار در زمان تدوین قانون اساسی شوروی. اعلامی حقوق خلق رنجبر و استثمار شده، که کمیته اجرائی سراسری آن را نوشت و به صورت نوعی اولتیماتوم به مجلس مؤسسان تسلیم کرد، جمهوری شوروی روسیه را «فدراسیون جمهوری‌های ملی شوروی» اعلام می‌کرد؛ و پس از انحلال مجلس مؤسسان، سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه به کمیته اجرائی سراسری دستور داد که «اصول اساسی قانون اساسی جمهوری فدرال روسیه» را روی کاغذ بیاورد. به کار رفتن این کلمه بدون شک به دلیل محبوبیت توده‌ای آن بود. این امر حتی باعث شد که کسانی خواب‌های مندیکالیستی ببینند و از «فدراسیون ناسازمان‌های اجتماعی-اقتصادی» ۲۷ سخن بگویند. اما در نوشته‌ای به قلم استالین که در ۳ آوریل ۱۹۱۸ در «پراودا» به چاپ رسید، موضع حزب روشن شد. در این ایام کمیسیون پیش‌نویس سرگرم کار بود. استالین گفت که فدراسیون شوروی مانند فدراسیون‌های آمریکا و سویس اتحاد مناطقی نیست که به واسطه محیط جغرافیایی یا بر اثر تصادف تاریخی از هم جدا شده باشند؛ بلکه اتحادی است میان «مناطق» که از لحاظ تاریخی از یکدیگر متمایزاند و تمایز آن‌ها نتیجه شیوه خاص زندگی و ترکیب ملی است. به علاوه، فدراسیون بورژوازی نماینده «گذاری است از استقلال به اتحاد امپریالیستی»، و حال آن‌که فدراسیون شوروی نماینده گذاری است که،

«با گذشت زمان»، از «اتحاد اجباری» در حکومت تزارها به «اتحاد او طلبانه و برادرانه توده‌های کارگر همه بلل و اقوام روسیه» خواهد رسید. هدف نهایی «اتحاد سوسیالیستی» آینده است.^{۳۸} به پیشنهاد استالین تصویب نامه‌ای با همین عبارات از کمیسیون پیش‌نویس گذشت تا پایه کار آن قرار گیرد.^{۳۹} آنچه به روشنی از این جریان‌ات نتیجه می‌شد این بود که فدراسیون به خودی خود هدف نیست (زیرا که چنین چیزی با مرام حزبی مغایرت داشت) بلکه منزلگاه مساعدی است که محیط خام مسأله ملیت‌ها در روسیه آن را در راه رسیدن به هدف بهتری ضروری می‌سازد. برنامه غزبی که یک سال بعد در پیش گرفته شد این نظر را تأیید کرد، زیرا که این برنامه «وحدت فدرال دولت‌های سازمان یافته از روی نمونه شورا» را «یکی از صورت‌های گذار به وحدت کامل» می‌نامید.^{۴۰}

تردیدهایی که ملاحظه کردیم در این واقعیت غریب انعکاس یافته بود: از یک طرف «جشن فدراسیون» آزادانه فدراسیون نامیده می‌شد و در عنوان رسمی آن و در نخستین فصل‌های قانون اساسی که از اصول کلی بحث می‌کرد کلمه «فدرال» به کار رفته بود، اما در هیچ‌جای متن قانون اساسی این کلمه به چشم نمی‌خورد. دامنه و ترکیب فدراسیون و طرز کار قانونی آن تعریف نشده بود. این امر به واسطه اوضاع ناپایدار ایام تدوین قانون اساسی قابل توضیح بود. در بهار و آغاز تابستان ۱۹۱۸ نیروهای آلمانی استان‌های پیشین بالتیک و بیشتر روسیه سفید و تمام اوکراین را در اشغال داشتند و حتی به قفقاز شمالی و ماورای قفقاز هم رسیده بودند، و آن‌جا شهر باکو تنها جزیره قدرت شوروی بود. ترکستان بلشویک رابطه‌اش با اروپا قطع شده بود. سیبری، جایی که ابتدا به نظر می‌رسید قدرت شوروی در حال تحکیم یافتن است، پس از مه ۱۹۱۸ بر اثر شورش لژیون‌های چک رابطه‌اش با مرکز به کلی قطع شد، و این نیز به تشکیل یک حکومت ضد بلشویکی در ولگا منجر شد. در این اوضاع کمابیش همه چیز در قانون اساسی جنبه موقت پیدا می‌کرد. اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده

38. Stalin, *Sochineniya*, iv, 66-73.

39. *ibid.*, iv, 79-80.

پیش‌نویس اصلی استالین در این کتاب محفوظ است:
G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), 147-8.

40. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 287.

حق تصمیم‌گیری مستقل را در کنگره شوراهای تام‌الاختیار خود به کارگران و دهقانان هر ملیت [واگذار کرده بود]، تا اگر بخواهند در حکومت فدرال و در سایر نهادهای شوروی شرکت کنند، و هرگاه شرکت کنند، شرکت آن‌ها بر چه پایه‌ای استوار باشد.

قطعنامه سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه درباره تدوین قانون اساسی حکم می‌کند که «ترتیب شرکت یکایک جمهوری‌ها و نواحی جداگانه در حکومت فدرال» پس از تشکیل این جمهوری‌ها و نواحی معین شود. اما این کار هنوز انجام نگرفته بود؛ و روشن است که برای واحدهای ناموجود و نامعین نمی‌توان قانون اساسی نوشت. آنچه در ۱۹۱۸ ایجاد شد در واقع عبارت بود از جمهوری روسیه‌ای که قلمرو آن تعیین و تحدید نشده بود. در فحوائ کلی قانون اساسی جای الحاق «نواحی خودمختار» باز گذاشته شده بود؛ و در ماده ۱۱ قانون قید شده بود که بالاترین ارگان‌های یک ناحیه خودمختار، یعنی کنگره شوراهای و کمیته اجرائی آن دارای همان مرتبه و منزلت کنگره منطقه‌ای شوراهای و کمیته اجرائی هر ناحیه دیگری از «ج ش ف س ر» چه روسی و چه غیر روسی، خواهد بود. به عبارت دیگر، در قانون اساسی نیز، مانند آثار قدیم لنین و استالین، فدراسیون معادل عدم مرکزیت در نظر گرفته شده بود. مسأله بیشتر مربوط به نحوه اداره امور و سازمان کشوری بود تا به کیفیت ذاتی و قانونی حکومت. قطعنامه حزب در ۱۹۱۳ درباره مسأله ملیت‌ها میان «خودمختاری وسیع ناحیه‌ای» و «خودگردانی دموکراتیک محلی» تمایزی قائل نشده بود. ۴۱ در اندیشه بلشویک‌ها این دو همچنان همانند شناخته می‌شدند. از طرف کار حکومت فدرال، در تمایز با تقسیم کار میان ارگان‌های مرکزی و محلی حکومت، در قانون اساسی ۱۹۱۸ هیچ اثری دیده نمی‌شود. بعید نیست که این ترتیبات مخصوصاً برای آن داده شده بود که گروه‌های ملی تا حدی امکان خودگردانی داشته باشند، بدون آن که وحدت اساسی «ج ش ف س ر» را به خطر بیندازند. اما این ترتیبات به معنای قانونی کلمه فدرال نبود.

مسئله ماهیت فدرال قانون اساسی «ج ش ف س ر» نشان می‌داد که واقعیت شکاف میان نظریه‌های زیربنایی آن و نظریه‌های الهام‌بخش قوانین اساسی حکومت یا فدراسیون‌های بورژوازی چه‌گونه است. خود مفهوم قانون اساسی در اندیشه غربی حاکی از قانونی است که خود حکومت تابع آن می‌شود؛ این مفهوم با مسلکی که می‌گوید خود قانون آفریده حکومت است سازگار نیست. بیشتر قوانین اساسی دنیای غرب بر این فرض استوار بودند که قدرت حکومت چیزی است که باید با وضع قوانین آن را محدود و منحصر کرد تا از سوء استعمال آن جلوگیری شود. قوانین اساسی را قهرأ به پادشاهان تحمیل می‌کردند؛ فدراسیون‌ها از واحدهایی تشکیل می‌شد که حاضر بودند دولت فدرال در کوچک‌ترین مسائل مملکتی در حوزه اقتدار آن‌ها دخالت کند. در قوانین اساسی بورژوازی این‌گونه محدودیت‌ها البته خالی از ارزش نبود، زیرا تا حدی از کارگران در برابر حکومت بورژوازی حمایت می‌کرد. اما چنین سازش‌هایی در قانون اساسی شوروی هیچ جایی نداشت. به گفته استالین، وجود این قانون «نتیجه نوعی معامله با بورژوازی نیست، بلکه نتیجه یک انقلاب پیروزمندانه است».^{۲۲} این قانون تجلی نوعی تعادل یا سازش میان نیروهای متعارض نیست، بلکه تجلی دیکتاتوری پرولتاریا است. مطلق بودن نظریه بلشویکی در عبارت «فرمانروایی خلق» دیده می‌شود - که نوعی ریشخند به تزار است، که خود را «فرمانروا» («سامودرژاوتس») می‌نامید. این عبارت در برنامه حزبی ۱۹۰۳ نقش برجسته‌ای داشت و تا مدت‌ها در محافل حزبی جاری بود. هر حکومت و هر دولتی ابزار برتری طبقه حاکم به‌شمار می‌رفت. دیکتاتوری پرولتاریا نیز، مانند سایر اشکال حکومت، به گفته لنین «نوع خاصی از چماق است، نه چیز دیگر»؛ و غرض از آن هم کوبیدن و خرد کردن طبقات استثمارگر است. پس نتیجه می‌شود که قدرت‌هایی که قانون اساسی به این حکومت تفویض کرده است ذاتاً نامحدود و تقسیم‌ناپذیر و مطلق است.

یکی از مشتقات این رأی آن است که قانون اساسی شوروی نیازمند شناسایی «احتیاط‌های قانونی» و شناسایی حقوق افراد در برابر حکومت نیست. اعلامیه حقوق رنجبران و استثمارشدگان اعلام حقوق به معنای متداول کلمه نبود، بلکه اعلام نوعی خط مشی اجتماعی و اقتصادی بود.

این کاملاً منطقی بود. مارکسیسم منکر این رای بورژوایی است که آزادی فرد را می‌توان با عدم دخالت دولت در کارهای او تأمین کرد؛ این‌گونه آزادی در حکومت طبقاتی صوری و بیپه‌ده است. برای دادن آزادی حقیقی به کارگران اقدام مثبت لازم است. بدین ترتیب در قانون اساسی «ج ش ن ف س ر» آزادی مذهب از طریق جدایی کلیسا از دولت و مدرسه از کلیسا تأمین می‌شود؛ و آزادی عقیده از طریق دسترسی به «همه وسایل فنی نشر روزنامه و جزوه و کتاب، و سایر آثار چاپی» و امکان توزیع آن‌ها در سراسر کشور؛ و آزادی تجمع با دسترسی کارگران به «همه مکان‌های مناسب برای دیدارهای عمومی با وسائل و نور و حرارت»؛ و دسترسی به دانش از طریق «آموزش و پرورش کامل، همگانی، و رایگان». آزادی کارگر نه به‌رغم حکومت، بلکه از طریق عمل حکومت اعمال می‌شود. آنچه قانون اساسی می‌گفت عبارت بود از قبول و تضمین این عمل. مفهوم وجود تضاد میان فرد و حکومت فرض طبیعی جامعه طبقاتی انگاشته می‌شد: نفع فرد کارگر همان نفع کلی طبقه کارگر است؛ قرار دادن فرد کارگر در تقابل با طبقه کارگر کاری است غیرمنطقی و نادرست.

نتیجه دیگر این است که قانون اساسی برابری صوری حقوق را نمی‌پذیرد. چنین سنتی در عمل حکومت روسیه سابقه نداشت. اتباع تزار به پنج «مرتبه» قانونی مستقر تقسیم می‌شدند، و هرکدام منزلت قانونی خاصی داشتند. ۲۳/۱۰ فرمان ۱۹۱۷ نوامبر این تمایزات را از میان برداشت و شهروندان را به یک مقوله قانونی درآورد. اما تا هنگامی که طبقات اقتصادی در واقع وجود داشتند، برابری میان افراد طبقات نابرابر، به‌صورتی که در قوانین اساسی بورژوادموکراتیک شناخته شده است، از لحاظ مسلک بلشویک‌ها اساساً یک امر غیرواقعی شناخته می‌شد. برابری افراد فقط در جامعه بی‌طبقه واقعیت پیدا می‌کند. غرض از دیکتاتوری

۴۳. کلمه روسی *Soslovie* را نمی‌توان به «کاست» یا «طبقه» یا «صنف» ترجمه کرد، زیرا که پاره‌ای از خصائص هر سئایشها در آن مستتر است. شاید بتوان به‌جای آن «مرتبه» به کار برد. این «مراتب» عبارت بودند از: (۱) «اشراف» یا «نجبا»، (۲) روحانیان، (۳) بازرگانان، (۴) خرده‌بورژوازی یا کسبه (دکان‌داران، کارمندان، صنعتگران)، (۵) دهقانان، از جمله کسانی که به‌نام کارگر غیرماهر در شهر و کارخانه کار می‌کردند. پرولتاریای شهری، به‌معنای اخص هویت قانونی نداشت.

پرولتاریا این نیست که برابری صوری میان افراد بورژوازی و افراد طبقه کارگر برقرار کند؛ غرض این است که بورژوازی را به عنوان طبقه نابود کند. شوراهای کارگر، که تجسم این دیکتاتوری هستند، از گان‌های طبقاتی کارگران و دهقانان اند. فقط کارگران و دهقانان به خدمت در ارتش فراخوانده می‌شدند. بدین ترتیب حقوقی که قانون اساسی تفویض می‌کند حقوقی است که منطقاً به «زحمت‌کشان» یا «طبقه کارگر و دهقان فقیر» - و فقط به آن‌ها - تفویض می‌شود. بیان «اصول کلی» به ویژه تبعیض را توجیه می‌کند:

«ج ش ف س ر» از لحاظ نفع عمومی طبقه کارگر، افراد یا گروه‌ها را از هر نوع امتیازی که ممکن است از طرف آن‌ها به‌زیان انقلاب به‌کار برده شود محروم می‌سازد.

بدین ترتیب برخی اصول دموکراسی بورژوازی از قبیل «یک فرد، یک رای» از اعتبار می‌افتد؛ و حق رای «دیگر حق نیست بلکه به نوعی وظیفه اجتماعی انتخاب‌کنندگان»^{۴۵} تبدیل می‌شود. در قانون اساسی «ج ش ف س ر» کسانی که «دیگران را برای منفعت به‌کار می‌گیرند» و «کسانی که از درآمد ناشی از کاری غیر از کار خودشان» گذران می‌کنند، و «کامبان خصوصی» و «راهبان و کشیشان»، و نیز جنایتکاران و سفیهان از حق رای محروم اند. تصمیم به محروم نشدن اهل حرفه و روشنفکران از حق رای، مورد مخالفت فراوان قرار گرفت؛ و چنان که یکی از شارحان اشاره می‌کند، الهام‌بخش آن تصمیم «ملاحظات به اصطلاح عدالت اجتماعی نبود، تا چه رسد به انگیزه‌های احساسی»؛ دلیل آن ملاحظات عملی بود.^{۴۶} تبعیض در حق رای تا سال ۱۹۳۶ به قوت خود باقی بود.

شکل پیچیده‌تری از تبعیض در تفاوت میان مقررات رای‌گیری در شهر و روستا در انتخابات کنگره شوراهای سراسری دیده می‌شود. در شهرها تعداد نمایندگان کنگره به میزان یک نماینده در برابر هر

45. G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923) p. 46.

46. *ibid.*, p. 47. در نخستین پیش‌نویس‌ها نظام رای‌گیری از طریق *curiae* پیشنهاد شد که طبق آن، رای کارگران و دهقانان در مقابل رای صنعتگران، کارمندان دولت، دانشمندان، هنرمندان و کلاشناسان وزن بالاتری داشت. این پیشنهاد در پیش‌نویس نهایی کنار گذاشته شد (*ibid.*, pp. 161-2).

۲۵،۰۰۰ رأی‌دهنده ثابت بود؛ در روستا در برابر هر ۱۲۵،۰۰۰ ساکن یک نماینده انتخاب می‌شد. این تفاوت ریشه تاریخی خاص خود را داشت. کنگره نمایندگان شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه که عالی‌ترین مقام «ج ش ف س» بود، از ادغام دو سازمان به وجود آمد: کنگره شوراهای نمایندگان و دهقانان سراسر روسیه، و کنگره نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه. این کار وقتی صورت گرفت که بلشویک‌ها و اسازهای چپ در نوامبر ۱۹۱۷ به توافق رسیدند. طبیعی بود که شوراهای شهر و روستا روش‌های شمارش مساعد و متداول مخیط خاص خود را نگه‌دارند - شهر با تعداد کارگران متعلق به هر شورا، و روستا با تعداد ساکنان هر ناحیه. تنها دشواری مربوط به تعیین نسبت میان آن‌ها بود. کاری که در عمل صورت گرفت این بود که رقم یک نماینده برای هر ۲۵،۰۰۰ رأی‌دهنده را، که سازمان‌دهندگان نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در ژوئن ۱۹۱۷ تعیین کرده بودند نگه داشتند، ۲۷ و رقم یک نماینده در برابر هر ۱۵۰،۰۰۰ ساکن را که در کنگره شوراهای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه به کار رفته بود به رقم یک نماینده در برابر هر ۱۲۵،۰۰۰ ساکن ارتقا دادند. بدین ترتیب نسبت یک به پنج به دست آمد. در کمیته اجرایی سراسری که قانون اساسی را تصویب کرد، استکلوف از این نسبت دفاع کرد و گفت که این ترتیب شهر را از روستا جلو نمی‌اندازد و تعداد نمایندگان شهر کم و بیش به اندازه روستا است. این برهان پذیرفتنی نبود و سایر سخنگویان دولت شوروی هم آن را تأیید نکردند. ۲۹

47. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1930), i, xxiii — iv.

48. *Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 193.

۴۹. از آن‌جا که ۵۱ درصد جمعیت بزرگسالان بالای بیست‌سالگی بودند، نسبت درست «رأی‌دهندگان» به «ساکنان» باید علی‌الظاهر نزدیک به یک به دو بوده باشد؛ در انتخاب مجلس مؤسسان و تعیین کرسی‌های حوزه‌های انتخابیه کشوری بر پایه جمعیت و لشکری و نیروی دریایی بر پایه تعداد رأی‌دهندگان، همین نسبت در نظر گرفته شد. (*Proekt Polozheniya o Vyborakh v Uchreditel'noe Sobranie* (1917), ii, 33-6)

حتی با در نظر گرفتن نکته‌ای که استکلوف پیش می‌کشد، یعنی این که درصد بزرگسالان در شهر بالاتر از روستا بوده است، نسبت صحیح نمی‌توانسته است پایین

لنین از «نابرابری کارگران و دهقانان» در قانون اساسی سخن گفت و آن را با توجه به تاریخ شورایا توجیه کرد.^{۵۰} در برنامه حزبی که در ۱۹۱۹ اتخاذ شد به ویژه قید شد که «قانون اساسی شوروی منافع نقش پیشرو کارگر شهری را منعکس ساخته است، زیرا که «برای پرولتاریای صنعتی در قیاس با توده های پراکنده خرده بورژوازی، در روستا ترجیح قائل می شود».^{۵۱} این گونه مسائل همیشه از دیدگاه تجربی مورد بررسی قرار می گرفت، نه از دیدگاه برابری صورتی یا تجربی. کارگران شهری دارای آگاهی طبقاتی رشد یافته تری بودند و در نتیجه در نبرد با بورژوازی هم عامل مؤثرتری به شمار می رفتند؛ و همین امر آن ها را از حق رأی بیشتری در حکومت انقلابی بهره مند می ساخت.

ماهیت مطلق قدرت حکومتی به این معنی بود که این قدرت نامحدود نیست، بلکه تجزیه ناپذیر است. مارکس در یکی از آثار قدیمش نظریه معروف «تفکیک قدرت ها» را فراورده دورانی می داند که در آن «قدرت سلطنت، اشرافیت و بورژوازی برای برتری با هم مبارزه می کنند» و این مبارزه به شکل يك «قانون ابدی» ارتقا یافته است.^{۵۲} بعدها مارکس کودتای ۲ سپتامبر ۱۸۵۱ لویی بناپارت را «پیروزی قوه مجریه بر قوه مقننه» نامید، به این معنی که آن کودتا پیروزی يك گروه كوچك حاکم بود بر ارگان منتخب بورژوازی به طور کلی.^{۵۳} اما در انقلاب موسیالیستی این تمایزات کنار زده می شود. مارکس کمون پاریس را به این دلیل ستایش می کرد که نظام «پارلمانی نبود، بلکه يك سازمان عملی بود که در عین حال هم قانون وضع می کرد و هم به اجرای آن می پرداخت».^{۵۴} لنین تفکیک قوه مجریه از قوه مقننه را یکی از مشخصات ویژه نظام پارلمانی می دانست و

از دو به پنج باشد. به هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلیس در ۱۹۲۰ گفته شد که این نسبت يك به سه بود است.

(*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 128).

50. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 146.

51. VKP(B) v *Rezolyutsiyakh* (1914), i, 286.

52. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historische-Kritische Gesamtausgabe*, 1 er Teil, v, 36.

53. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 403.

54. *ibid.*, xiii, ii, 314.

می‌گفت که ترکیب آن‌ها از محاسن ویژه نظام شوروی است. ۵۵. در دیکتاتوری پرولتاریا ارگان‌های قدرت حکومتی فقط ابزارهایی هستند که کارگران به کار می‌برند یا برای همان غرض به جای آن‌ها به کار برده می‌شود. این مسأله را رایزنر، سخن‌گوی کمیساریای خلق در اسویر دادگستری، در ایام تهیه پیش‌نویس قانون اساسی چنین بیان کرد:

تفکیک قوا [یا قدرت‌ها] به مقننه و مجریه و قضائیه... متناظر با ساختار حکومت بورژوایی است، که در آن وظیفه اصلی عبارت است از حفظ تعادل نیروهای سیاسی، یعنی طبقات مالک از یک طرف و توده‌های رنجبر از طرف دیگر. حکومت بورژوایی از آن‌جا که به حکم طبیعت خود سازشی است میان استثمارکنندگان و استثمارشوندگان، باید قدرت را منقسم و متعادل سازد....

جمهوری سوسیالیستی روسیه علاقه‌ای به تقسیم و تعادل نیروهای سیاسی ندارد، به این دلیل ساده که خود را بر پایه یک نیروی فراگیر متکی می‌سازد، یعنی پرولتاریا و دهقانان روسیه. نیروی سیاسی برای تحقق یک هدف واحد به کار می‌رود، و آن استقرار نظام سوسیالیستی است؛ و این تلاش قهرمانی به وحدت و تراکم قدرت نیاز دارد. نه تقسیم آن.^{۵۶}

بنابراین منطقی بود که قانون اساسی «ج ش ف س ر» تفکیک قوای مقننه و مجریه را نپذیرد. رسم متداول قیاس کردن کمیته اجرائی سراسری با پارلمان و ساونارکوم با کابینه بر پایه نادیده گرفتن این نکته استوار است که میان این دو ارگان، چه از لحاظ تمایز و چه از لحاظ عمل قانون اساسی تمایزی نیست، بلکه هر دو به یک اندازه تقنینی و اجرائی

55. Lenin Sochineniya, xxi, 258; xxii, 371.

همین اندیشه در برنامه حزبی سال ۱۹۱۹ نیز دیده می‌شود. این برنامه تفکیک قوای مقننه و اجرائیه را یکی از «جنبه‌های منفی نظام پارلمانی» می‌نامد. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, (285).

56. Quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 578.

هستند؛ در واقع در جریان بحث دربارهٔ قانون اساسی پیشنهاد شد که این دو ارگان در هم ادغام شوند، و این پیشنهاد چندان بی‌منطق هم نبود. ۵۷ در قانون اساسی «ج ش ف س ر» برای اعمال قوه قضائیه هیچ ماده خاصی قید نشده است؛ و نظارت کمیساریای خلق در امور دادگستری بر کار قوه قضائیه نشانه تابعیت این قوه از قوه مجریه است. ۵۸ همه قوای حکومت یکی بیش نیست و از جانب یک مرجع برای یک غرض اعمال می‌شود.

بدین ترتیب تعریف‌هایی که در قانون اساسی درباره صلاحیت کنگره شوراهای سراسر روسیه و کمیته اجرائیه سراسری و ساونارکوم دیده می‌شود نشان‌دهنده تمایز وظایف نیست، بلکه غالباً حاکی از تفاوت در سلسله مراتب است. وظایف کنگره سراسری و کمیته سراسری هر دو در ماده ۴۹ قانون اساسی تعریف شده است، بدون آن که کوششی برای تمایز آن‌ها صورت گرفته باشد. فقط وظیفه «تثبیت، تکمیل، و تغییر عناصر اساسی قانون اساسی شوروی» و «تصویب پیمان‌های صلح» به موجب ماده ۵۱ به کنگره سراسری اختصاص یافته است. اما از آن‌جاکه ماده ۴۹ قبلاً به کمیته سراسری این اقتدار را داده است که به «تأیید، تکمیل، و تغییر قانون اساسی بپردازد»، به نظر می‌رسد که استثنای نخست این مسئله حساب را پیش می‌کشد که در قانون اساسی «ج ش ف س ر» کدام عناصر، «اساسی» هستند. استثنای مربوط به تصویب پیمان‌های صلح احتمالاً به پیروی از سابقه مارس ۱۹۱۸ قید شده است، یعنی زمانی که کنگره فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه برای تصویب پیمان برست-لیتوفسک فراخوانده شد. اما به‌طور کلی، نتیجه قانون اساسی عبارت بود از تفویض همه قوا به کمیته مرکزی اجرائی سراسری، مگر وقتی که کنگره

۵۷. این پیشنهاد را نخستین بار لاتیس در آوریل ۱۹۱۸ مطرح کرد. (G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), p. 73).

سپس اوسینسکی در هجدهمین کنگره حزب در ۱۹۱۹ آن را از نو پیش کشید. (Vos'moi S'ezd RKP(B) (1933), p. 197).

۵۸. رایزفر، در گزارشی که از آن نقل کردیم، می‌گوید استقلال قضات در حکومت‌های بورژوازی باعث می‌شود که آن‌ها «در دفاع از طبقه حاکم محدودتر» و بی‌تحمّل‌تر باشند.

(Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 578.)

بزرگت و نافرمان سراسری در حال اجلاس باشد.^{۵۹}

برخوردهای جزئی میان کنگره سراسری و کمیته سراسری که در این دقایق قانون اساسی انعکاس یافته است، در قیاس با رقابت‌های بزرگت میان کمیته سراسری و ساونارکوم چندان اهمیتی ندارند. به گفته یکی از مفسران آن روز، نیمه اول سال ۱۹۱۸ زمانی بود که «برخوردهای آشکار میان نهادهای مرکزی حکومت، به ویژه میان کمیته سراسری و ساونارکوم» پیش می‌آمد و «روابط متقابل این دو نهاد عالی، با مقداری کشمکش، به طرف برتری عملی ساونارکوم در امور سیاست داخلی پیش می‌رفت». ^{۶۰} نخستین باری که ساونارکوم به موجب فرمان ۳۰ اکتبر/ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ حق قانون‌گذاری برای خود قائل شد، دو محدودیت را پذیرفت. اولاً این اقتدارها فقط «از زمان حال تا تشکیل مجلس مؤسسان» اعتبار داشتند؛ ثانیاً کمیته سراسری حق داشت قوانین ساونارکوم را «معلق سازد، تغییر دهد، یا لغو کند». ^{۶۱} یک هفته پس از تصویب این فرمان، اس‌ارها در کمیته سراسری به صدور فرمان از جانب ساونارکوم بدون آن که قبلاً به کمیته سراسری تسلیم شده باشد اعتراض کردند. پس از مناظره‌ای که در آن لنین و تروتسکی هر دو شرکت داشتند تصویب‌نامه‌ای گذشت که در آن حق ساونارکوم برای صدور فرمان «بدون مذاکره قبلی در کمیته سراسری» با اکثریت ناچیز ۲۹ رای در برابر ۲۳ رای شناخته شد. ^{۶۲} اما در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ کمابیش در همه جلسات کمیته سراسری این اعتراض تکرار شد. پس از آن صدور فرمان عادت شد و پیش‌آمدن بحران و در نتیجه متراکم شدن قدرت در مرکز دولت، که هم تعداد قوانین فرمانی را چند برابر ساخت و هم نیاز به تصمیم و اقدام فوری را تشدید کرد، کفه ترازوی ساونارکوم را بسیار

۵۹. در پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، با اشاره به لغو مجازات اعدام به فرمان دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه حتی چنین استدلال کرد که کمیته اجرایی سراسری، چون «عالی‌ترین ارگان عالی‌ترین قدرت در فاصله کنگره‌ها است»، نه تنها می‌تواند فرمان‌های کنگره را پس بگیرد بلکه می‌تواند به رغم آن‌ها عمل کند.

(Pyaty Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1918), p. 49.)

60. G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), p. 67.

61. *Sabronie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 1 (second ed.) art. 12.

62. *Protokoly Zasedanii VTsIK2 Sozyva* (1918), pp. 28-32; Lenin, *Sochineniya*, xlii, 45-6; Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 106-8.

سنگین تر ساخت، اما غضب قدرت به دست ساونارکوم در زمان تدوین قانون اساسی یکی از گلایه‌های اصلی اس‌ارها و حتی بلشویک‌ها بود.

متن قانون اساسی این اختلاف را منعکس می‌کند، ولی برای حل و فصل آن کاری انجام نمی‌دهد. در ماده ۳۱، کنگره سراسری لحظه‌ای فراخوش می‌شود و کمیته سراسری «عالی‌ترین اردوگاه قانون‌گذاری و مدیریت و نظارت ج ش ف س ر» نامیده می‌شود؛ ماده ۳۲ حق «هدایت کلی دولت کارگران و دهقانان و همه ارگان‌های دولتی در سراسر کشور» را به کمیته می‌دهد. در مواد ۳۷ و ۳۸، ساونارکوم حق «هدایت کلی امور ج ش ف س ر» و «صدور فرمان و امریه و دستور و هرگونه اقدام کلی لازم برای اداره فوری و منظم امور» را دارد. به موجب مواد ۴۰ و ۴۱ همه تصمیمات حائز «اهمیت کلی سیاسی» باید به کمیته سراسری واگذار شود تا این کمیته به «بررسی و تصویب» آن پردازد؛ و کمیته حق «الفا یا تعلیق» دستورهای ساونارکوم را دارد. اما این قیود رسمی به واسطه «یادداشت‌های تخفیف می‌یافت. این یادداشت «اقدامات ناشی از اضطرار مفرط» را از جانب ساونارکوم مجاز می‌سازد. در حقیقت قانون اساسی هیچ چیزی را تغییر نمی‌داد و روابط میان سه ارگان اصلی قدرت مرکزی را به دست تجربه می‌سپرد. خطر قفل شدن این نیروها در یکدیگر، که مواد قانون اساسی ظاهراً آن را تشدید می‌کرد، به واسطه وجود یک قدرت واحد در پشت قانون اساسی رفع می‌شد - یعنی قدرت حزب حاکم.

ناظر سیاسی تیزبینی مانند لنین بی‌گمان به این نکته توجه داشت که تراکم قدرت در مرکز خطری است که قاعده سرچشمه گرفتن حاکمیت «از پایین» را تهدید و شر مزمن بوروکراسی را تشویق می‌کند. در قانون اساسی تلاشی برای دفع این شر صورت گرفت، به این ترتیب که در کنار هر یک از کمیته‌های خلق یک هیأت پنج نفره گذاشته شد، ظاهراً به عنوان مشاورانی که حق داشتند تصمیمات کمیسر را برای تجدید نظر به ساونارکوم یا به کمیته سراسری ارجاع کنند. اما این ترتیب، هرچند مانند ترتیب مشابهی که در مورد مدیریت صنعتی داده شد اعتبار خود را به سرعت از دست داد، در عمل فایده‌ای هم از آن به دست نیامد. لنین در واقع به این گونه اقدامات احتیاطی اعتقادی نداشت. اعتقاد او این بود که تراکم قدرت مرکزی پادزهر خاص خود را با خود دارد. نتیجه آمیزش قوای مقننه و مجریه به این معنی است که مدیر حرفه‌ای، به عنوان شخصی جدا و متمایز از قانون‌گذار منتخب، از میان خواهد رفت. فایده این

آمیزش این است که «وظایف تقنینی و اجرایی در شخص نمایندگان برگزیده مردم جمع می‌شوند» - و این ترکیب ذات «دموکراسی مستقیم» را تشکیل می‌دهد. ۶۲. برنامه تجدیدنظر شده حزب (۱۹۱۹) نه تنها «تفکیک قوای مقننه و مجریه» بلکه «جدا شدن نهادهای نمایندگی از توده‌ها» را نیز در ردیف «جنبه‌های منفی نظام پارلمانی» قرار می‌دهد. به نظر لنین وجود شوراهای به این معنی است که توده‌های کارگران و دهقانان برای خود قانون‌گذاری می‌کنند؛ تصمیمات خود را می‌گیرند، تصمیمات خود را به اجرا می‌گذارند، و به اداره امور خود می‌پردازند؛ و این شکل بسیار آرمانی‌شده «دموکراسی مستقیم» بر واقعیت سرسخت فراهم شدن قدرت بوروکراتیک-عظیمی در مرکز پرده استتار کشید. اما در این مورد نیز مرجع نهایی همان حزب بود، که برای رفع مشکلات ناشی از کمبودهای قانون اساسی می‌توانستند به دآوری آن تکیه کنند.

عملی بودن يك قانون اساسی معمولاً تنها بر اصول الهام‌بخش تدوین‌کنندگان آن یا مقرراتی که آن‌ها وضع می‌کنند متکی نیست، بلکه بیشتر به اوضاع سیاسی محیطی که قانون در آن اجرا می‌شود بستگی دارد. تغییراتی که در ایام تدوین قانون اساسی در روسیه شوروی روی داد دنباله روندی بود که از لحظه تولد رژیم آغاز شده بود. اما این تغییرات مهم و تعیین‌کننده بود. هنگامی که سومین کنگره سراسری پس از انحلال مجلس مؤسسان در ژانویه ۱۹۱۸ اصول عمده قانون اساسی را معین کرد، دولت موجود ائتلافی از بلشویک‌ها و اسارهای چپ بود. هنگامی که کمیسیون پیش‌نویس در ماه آوریل تشکیل شد، اسارها، با آن که از دولت بیرون رفته بودند، در شوراهای باقی بودند و در کمیسیون پیش‌نویس هم نماینده داشتند. هنگامی که سرانجام پنجمین کنگره سراسری در ژوئیه ۱۹۱۸ قانون اساسی را تصویب کرد، اسارها تازه اخراج شده بودند و حزبشان غیرقانونی اعلام شده بود، و جنگ داخلی هم راه افتاده بود. رشد حکومت يك حزبی و تأثیر جنگ داخلی، که در ظرف دو سال بعد کمابیش هر روز بقای جمهوری را تهدید می‌کرد، آن مبانی خوش-بینانه‌ای را که قانون اساسی بر آن‌ها بنا شده بود از میان برد و بیشتر مجادلاتی که کمیسیون پیش‌نویس را مشغول داشته بود فراموش شد. نیازهای ارتش در میدان جنگ و امنیت در داخل، فضایی پدید آورد که

با رعایت دقیق قانونی، هیچ تناسبی نداشت. تجربه مقدار زیادی از نخستین قوانین شوروی شکاف پهنآوری را میان اصول آرمانی و واقعیات خشن میدان عمل آشکار ساخت. اگر این نکته در مورد خود قانون اساسی ج. ش. ف. س. ر نیز صادق بود، شرایط تولد این قانون وجود آن شکاف را تا حد زیادی توضیح می‌دهد.

پیش‌نویس قانون اساسی در روز ۳ ژوئیه ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی بررسی شد، و کمیته در چند مورد جزئی آن را دستکاری کرد. به پیشنهاد لنین اعلامیه حقوق رنجبران و استثمارشدگان به عنوان مقدمه به قانون اساسی ضمیمه شد. ۶۴ پس از این کار، پیش‌نویس به پنجمین کنگره سراسری تقدیم شد. کار کنگره به علت بحران جدی ناشی از قتل میرباخ، سفیر آلمان، به مدت سه روز تعطیل شد. سپس در روز ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۸ کنگره نطق استکلوف را در توضیح قانون اساسی شنید و سپس آن را به اتفاق آرا تصویب کرد. ۶۵ قانون اساسی با انتشار در «ایزوستیا» در ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۸ با عنوان «قانون اساسی جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی روسیه» به اجرا گذاشته شد.

۶۴. در دو کتاب زیر نیز این مداخله ثبت شده است.

G. S. Gurvirh, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), pp. 90-1; Trotsky, *O Lenine* (n.d. [1924]); pp. 113-14.

65. *Pyaty Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918); pp. 183-95.

تحکیم دیکتاتوری

اصطلاح «دیکتاتوری پرولتاریا»^۱ که بلشویک‌ها آن را برای تأمین رژیم به‌کار بردند که خود پس از انقلاب اکتبر در روسیه برقرار کردند، معنای قانونی خاصی نداشت. این نام طبقه حاکم را معرفی می‌کرد، اما درخصوص شکل حکومتی که طبقه حاکم از طریق آن اعمال قدرت می‌کرد، خاموش بود. به این معنی میان دیکتاتوری و حکومت نمایندگان تقابلی وجود نداشت: «دیکتاتوری بورژوازی»، که ضد دیکتاتوری پرولتاریا است، به‌طورکلی از طریق حکومت نمایندگان اعمال می‌شود. فحوائی عاطفی کلمه «دیکتاتوری»، که حکومت چند تن یا یک تن را به‌یاد می‌آورد، در ذهن مارکسیست‌هایی که این اصطلاح را به‌کار می‌بردند جای نداشت. برعکس، از لحاظ آن‌ها دیکتاتوری پرولتاریا به معنای نخستین رژیم تاریخ بود. که در آن قدرت را طبقه‌ای به‌کار می‌برد که اکثریت جامعه را تشکیل می‌داد - و در روسیه این شرط با متحد ساختن توده دهقانان با پرولتاریای صنعتی احراز می‌شد. به‌علاوه، از آن‌جا که دیکتاتوری پرولتاریا به معنای حکومت اکثریت عظیم جامعه است، پس وقتی که بورژوازی ساقط شده باشد نگه‌داری چنین حکومتی کمتر از هر نظام پیشینی اعمال زور را لازم می‌آورد. پس دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها حکومت خشونت نخواهد بود، بلکه راه را برای ناپدید شدن خشونت

۱ منشأ این اصطلاح روشن نیست. در ۱۸۴۸ مارکس «سوسیالیسم انقلابی» بلانکی را «دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا» نامیده است.

(Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 81).

در ۱۸۵۲ خود او این اصطلاح را می‌پذیرد. (نگاه کنید به ص متن).

به عنوان يك ضمانت اجتماعي هموار می‌کند؛ یعنی دولت از میان می‌رود. در نخستین روزهای انقلاب هیچ چیزی این برداشت آرمانی و خوش بینانه را از میان نمی‌برد. از توفیق آسان ضربه ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ چنین به نظر می‌رسید که در واقع نیز اکثریت عظیم مردم در پشت سر آن هستند. ۲. بلشویک‌ها به خود می‌بالیدند که تلفات انقلاب تنی چند پیش نبوده است، و بیشتر این‌ها نیز وقتی کشته شدند که پیروزی به دست آمده بود و دشمنان آن‌ها می‌خواستند پیروزی را از چنگشان به‌در آورند. این بالیدن موجه بود. به حکم آن نوع بزرگواری و بخشایشی که غالباً با نخستین ساعت‌های انقلاب همراه است، چندین تن دانشجوی افسری که در کاخ زمستانی اسیر شدند پس از آن که قول دادند «دیگر برضد خلق اسلحه به دست نگیرند» آزاد شدند. ۳. کراسنوف، همان ژنرال «سفید»ی که به کرنسکی کمک کرد که ضدحمله بیموده خود را از گاجینا آغاز کند و در همان‌جا اسیر شد، نیز با همین قول آزاد شد - و چند هفته بعد با شرکت در جنگ داخلی در جنوب قول خود را شکست. این ترحم و فتوت يك تصادف غیرعادی نبود، و این معنی از سخن لنین ده روز پس از پیروزی بلشویک‌ها برمی‌آید:

ما را سرزنش می‌کنند که قهر و خشونت به کار می‌بریم. ولی ما آن قهر و خشونت انقلابیان فرانسه را، که مردم غیرمسلح را با گیوتین گردن می‌زدند، به کار نمی‌بریم و امیدواریم که به کار نبریم.... ما هرگاه کسی را بازداشت کرده ایم گفته ایم: «اگر کاغذی امضا بکنید و قول بدهید که دست به خرابکاری نخواهید زد، شما را آزاد می‌کنیم.» و اشخاص این گونه کاغذها را می‌دهند. ۴.

اعضای دولت موقت که در روز انقلاب در قلعه پتروپل زندانی شده بودند به زودی آزاد شدند و فقط اسماً تحت نظر قرار گرفتند، و این کار

۲. در مسکو مقاومت کمابیش جدی، غالباً از طرف دانشجویان افسری، تا يك هفته ادامه داشت؛ تقریباً در همه جاهاى دیگر انتقال قدرت به بلشویک‌ها - با مسالمت انجام گرفت، هرچند در نقاط دوردست این امر نچند هفته عقب افتاد.

3. John Reed, *Ten Days That Shook the World* (N.Y., 1919), p. 101.

4. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 50.

مانع از آن نبود که آن‌ها به توطئه‌چینی برخیزند و رژیم جدید بپردازند. گردآوری سرمایه یا وام‌های اجباری که به‌طور کمابیش پراکنده از بورژوازی گرفته شده بود، یا تهدیدهایی از این قبیل که پانزده تن از سرمایه‌داران به معادن دونتس فرستاده خواهند شد، مگر آن که يك ميليون روبل به کارگران خارکوف بپردازند، دليل بر خشونت حساب شده نبود، بلکه نشان‌دهنده تلاش مشتی مردم بی‌تجربه و مصمم بود که می‌کوشیدند دستگاه اداری کارآمدی برپا کنند، آن‌ها با افرادی که یا وجود نداشتند یا مایل نبودند برای آن‌ها کار کنند. در آشفتگی شدید چند هفته اول انقلاب، فرمانروایان جدید وقتی برای هماهنگ کردن کارهای خود نداشتند، و حتی به اندیشیدن و نقشه‌کشیدن مرتب نیز نمی‌رسیدند. تقریباً هر گامی که برمی‌داشتند یا واکنشی بود در برابر اضطرار فوری، یا تلافی اقدامی که برخیزد آن‌ها صورت گرفته بود یا تهدید شده بود که صورت خواهد گرفت.^۶ بلشویک‌ها که می‌کوشیدند بر امواج طوفان سوار شوند در واقع پیشاپیش امواج رانده می‌شدند. موارد بسیاری از غوغا و خشونت در شهر و روستا پیش آمد. فجایع فراوانی روی داد — چه به دست انقلابیان، و چه به دست مخالفان آن‌ها.^۷ اما به‌نظر می‌آید که در

5. Antonov-Ovseenko, *Vospominaniya Grazhdanskoi Voiny* (1924), i, 178-9.

۶. این نکته به‌ویژه در مورد دستگاه اقتصادی حکومت صادق بود، که در بخشی ۴ از آن بحث خواهیم کرد. در زمینه دیگر، حتی اصل آشکار تفکیک کلیسا و حکومت اعلام نشد، تا روزی که اسقف اعظم تیخون رژیم را تحریم کرد. (*Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 18, art. 263; A. I. Vvedensky, *Tserkov' i Gosudarstvo* (1923), pp. 114-16).

به‌گفته صادق حتی پس از آن هم بسیاری از کمیسرها با این اصل مخالف بودند، زیرا می‌ترسیدند که «جنگ مذهبی نیز به جنگ داخلی علاوه شود». (J. Sadoul, *Note sur la Revolution Bolchevique* (1919), p. 222).

۷. معروف‌ترین مورد این نوع کارها، یعنی قتل دو وزیر سابق حزب کادت در تخت بیمارستان، از طرف روزنامه‌های رسمی به‌شدت محکوم شد. (Bunyan and Fishier, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 386-7).

در جریان انقلاب ملوانان به‌ویژه به ارتکاب فجایع شهرت داشتند. ملوانان دریای سیاه پس از تصرف سواستوپل در فوریه ۱۹۱۸ سه روز دست به کشتار طبقه مرفه شهر گشودند. اما سوابق فراوانی نیز از لکام‌گسیختگی واحدهای نظامی در دست است. شهرت انواع نیروهای «سفید» نیز بهتر از این نیست: قزاق‌ها، از جمله برخی از سرداران قزاق، به‌سبب قداوت خود شهرت داشتند.

سه ماه اول زندگی رژیم جدید هیچ اعدامی، چه با حکم دادگاه صحرایی و چه در دادگاه‌های عادی، واقع نشده است. نخستین اقدام تقنینی دومین کنگرهٔ سراسری شوراها در روز بعد از انقلاب لغو مجازات اعدام در جنبهٔ جنگ بود؛ و این مجازات را، که پس از انقلاب فوریه به کلی لغو شد، کرنسکی در سپتامبر ۱۹۱۷ برای فشار نظامیان دوباره احیا کرده بود. ۸. سنت انقلابی مخالفت با مجازات اعدام فقط هنگامی ضعیف و بی‌اثر شد که جنگ داخلی در گرفت و شورش آشکار بر ضد رژیم آغاز شد. ۹.

8. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 1. (second ed.), art. 4.*

۹. دربارهٔ روش انقلاب روسیه در برابر مجازات اعدام مقالهٔ جالبی می‌توان نوشت. پیشداوری روس‌ها بر ضد صدور و اجرای حکم اعدام از طرف مقامات قضایی ریشهٔ ژرفی داشت؛ ریشهٔ آن مذهبی بود و تعالیم نویسندگان غربی قرن هجدهم نیز آن را تقویت کرده بود، زیرا که این نویسندگان به واسطهٔ کاترین دوم و جانشینان او در اندیشهٔ روسی تأثیر کردند، اگرچه در نهادهای سیاسی روسیه چندان تأثیری نداشتند. تا اواسط قرن نوزدهم نوعی کلاه قانونی بر سر این پیشداوری می‌گذاشتند، به این ترتیب که به جای اعدام، مجرمان را به تازیانه محکوم می‌کردند و در مورد سربازان یاغی نیز رسم بر این بود که محکوم را از میان دوسف سرباز می‌گذرانند و افراد از دو طرف هر کدام چماقی بر سر او می‌کوبیدند؛ این مجازات اسماً اعدام نبود ولی عملاً منجر به مرگ می‌شد. پس از استقرار رسم حضور هیأت منصفه در دادگاه‌های روسیه در دههٔ ۱۸۶۰، هیأت‌های منصفه غالباً از دادن رأی که منجر به حکم اعدام شود پرهیز داشتند. گروه‌های تروریست روس، تا زمان اسراها و از جمله خود آن‌ها، از یک طرف قتل را یکی از حربه‌های سیاسی می‌دانستند و از طرف دیگر مجازات اعدام را اصولاً محکوم می‌کردند، و در این دو امر تعارضی هم نمی‌دیدند. بلشویک‌ها در آغاز به شدت این سنت را رد می‌کردند و مخالفت با قتل سیاسی و مجازات اعدام یکی از نکات عمدهٔ برنامهٔ انقلاب شد. استقرار دوبارهٔ پیشنهاد علاوه کردن لغو مجازات اعدام به برنامهٔ حزبی با اکثریت زیادی رد شد - همراه با فریادهای «برای نیکلای دوم هم؟»

(*Vtoroi S'ezd RSDRP (1932), pp. 193-4*)

با این حال، با گذشت زمان، بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌ها تحت تأثیر بشزدوستی لیبرال‌های آقرن نوزدهم غرب قرار گرفتند، که احزاب سوسیال‌دموکرات و کارگر اروپای غربی را تحت تأثیر قرار داده بود. «انترناسیونال دوم» در کنگرهٔ خود در کپنهاگ، ۱۹۱۰، به اتفاق آرا مجازات اعدام را محکوم کرده بود. در انقلاب فوریهٔ روسیه اندیشه‌های لیبرال و سوسیال‌دموکرات غربی بسیار رواج داشت، و مخالفت با مجازات اعدام یکی از نکات عمدهٔ برنامهٔ انقلاب شد. استقرا دوباره

اما اشتباه نوع دیگر این است که بگوییم آن اقدامات سرکوب‌گرانه‌ای که بعدها برای دفاع از پیروزی انقلاب صورت گرفت برخلاف میل رهبران بلشویک و به رغم معتقداتشان بر آن‌ها تحمیل شده اصل اعمال قهر و خشونت در سنت انقلابی سرشته است؛ روبسپیر گفته بود که روند عادی قانون برای دفاع از انقلاب کافی نیست؛ و این سخنان روبسپیر اگر از زبان لنین هم شنیده می‌شدن جای تعجب نبود:

در لحظات بحرانی که بر اثر ناتوانی قانون پیش آمده است آیا برای دآوری درباره اقدامات احتیاطی فرخنده‌ای که برای امنیت عمومی لازم است باید قانون جزا را به دست گرفت؟

و نیز:

اگر صفت حکومت مردمی در زمان صلح تقوی است، صفت حکومت مردمی در زمان انقلاب در عین حال تقوی و خشونت است؛ تقوایی که بدون آن خشونت کشنده است، و خشونتی که بدون آن تقوی بی‌اثر است. این خشونت چیزی جز عدالت‌فوری و جدی و اطمینان‌بخش نیست؛ و لذا تجلی تقوی است.^{۱۰}

مجازات اعدام در جبهه در سپتامبر ۱۹۱۷ زبان انتقادکنندگان را باز کرد، و پاسخ معروف کرسکی در «کنفرانس دموکراتیک» به انتقادکنندگان این بود که هرگاه یک حکم اعدام عملاً اجرا شد می‌توانید مرا محکوم کنید. قانون مجازات شوروی مصوب ۱۹۲۲ برای جرائم ضدانقلابی بدون نام بردن از آن مجازات اعدام را تجویز می‌کند، و فقط با عنوان «حداقلی مجازات» به آن اشاره می‌کند.

10. *Discours et Rapports de Robespierre*, ed. C. Vellay (1908), pp. 197, 332.

لنین نیز ۱۹۲۰ به فرومانز، کنونیست فرانسوی، گفت: «یک نفر فرانسوی هیچ چیز انقلاب روسیه را نمی‌تواند محکوم کند، چون که روش‌ها و شیوه‌های آن نظیر انقلاب فرانسه است.» (*Humanité*, 10 September 1920).

قیاس کنید با دفاع جفرسون از دوزخ وحشت انقلاب فرانسه: «در تنازع که لازم آمد، بسیاری از مجرمان بدون تشریفات محاکمه جان باختند، و برخی از بیگناهان نیز به همراه آن‌ها، من هم مانند سایرین از این موارد متأسفم، و برای برخی از آن‌ها تا روز مرگ متأسف خواهم بود. اما متأسف من مانند این است که آن‌ها در

در پاییز ۱۸۴۸ مارکس اعلام کرد که پس از «آدم‌خواری ضدانقلاب»، برای «کوتاه کردن، ساده کردن و محدود کردن جان‌دادن خونین جامعه‌کهن و تولد خونالود جامعه‌نوین فقط يك راه وجود دارد - خشونت انقلابی». ۱۱. مارکس بعدها از مجارستان به‌عنوان نخستین ملتی که پس از ۱۷۹۳ جرات کرده است در برابر «خشم بزدلانه ضدانقلاب با شور انقلابی روبه‌رو شود» ستایش کرد، زیرا که مجارها «خشونت سفید را با خشونت سرخ» پاسخ دادند، ۱۲. و جامعه بورژوازی نیز «هرقدر که امروز قهرمانی به نظر نیاید» در روزگار خود برای به‌دنیا آمدن به «کارهای قهرمانی و فداکاری و خشونت» و جنگ داخلی و میدان‌های جنگ خونین نیاز داشت. ۱۳. در نیمه دوم قرن نوزدهم رشد عنصر آزادمنشی و بشردوستی به بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر نیز سرایت کرد، به‌ویژه در انگلستان و آلمان؛ آثار این امر را می‌توان در نوشته‌های اخیر انگلس دید. ۱۴. برنامه حزب کمونیست آلمان که در دسامبر ۱۹۱۸ به دست روزا لوکزامبورگ نوشته

میدان جنگ کشته شده باشند؛ به کار بردن بازوی خلق لازم بود، و این دستگاه به اندازه گلوله و بمب نابینا نیست، هر چند تا اندازه‌ای هم نابینا است.»
(*The Writings of Thomas Jefferson*, ed. P.L. Ford (N.Y.), vi (1895), 153-4).

11. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, vii, 423.

12. Marx i Engels, *Sochineniya*, vii, 271.

13. *ibid.*, viii, 324.

۱۴. بهترین نمونه این خط اندیشه در نسل دوم سوسیال‌دموکرات‌های آلمان کائوتسکی است، که کتاب او تحت عنوان *Terrorismus und Kommunismus: ein Beitrag zur Naturgeschichte der Revolution 1919*).

جمله شدیدی بود به وحشت بلشویکی. کائوتسکی قطعاتی از آثار سال‌های آخر انگلس نقل می‌کند، اما يك قطعه از دوران پیش‌تر را نادیده می‌گیرد. در آن قطعه انگلس با رضایت خاطر می‌نویسد: «در آن دوره از انقلاب فرانسه که پروتاریای فرانسه با حکومت «کوه» [حزب تندرو دانتون و روبسپیر] سکان را به دست داشت، با هر وسیله‌ای که در اختیارش بود از جمله ساجمه و گیوتین سیاست خود را اجرا می‌کرد.»

(Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, vi, 348).

شد خشونت را صراحتاً طرد می‌کند:

در انقلاب‌های بورژوایی خون‌ریزی و خشونت و قتل سیاسی
حربه لازم طبقات برنده بود. پرولتاریا برای اغراض
خود نیازی به خشونت ندارد؛ پرولتاریا از قتل متنفر است
و آن را زشت می‌داند.^{۱۵}

اما دست‌کم در روسیه هیچ‌کدام از احزاب انقلابی قاعده خشونت انقلابی
را نفی نکرد. مجادله‌ای که سال‌ها در این باره میان سوسیال‌دموکرات‌های
روس و سوسیالیست‌های انقلابی روس («سوسیال رولوسیونرها») در
چریان بود مربوط به اصل کاربرد خشونت نبود، بلکه در اطراف این مسأله
دور می‌زد که آیا قتل افراد به‌عنوان یک حربه سیاسی فایده‌ای دارد یا
نه؟ منشویک‌ها، تا حدی از آن‌جا که اعتقاد نداشتند که انقلاب پرولتاریایی
در آینده نزدیک عملی است، و تا حدی نیز به دلیل روابط نزدیک ترشان
با سوسیال‌دموکرات‌های غربی، شاید کمتر از بلشویک‌ها برای به‌کار بردن
خشونت آماده‌گی داشتند. پس از ۱۹۱۸، وقتی که بلشویک‌ها برای نخستین
بار این حربه را برضد سایر احزاب سوسیالیست به‌کار بردند، منشویک‌ها
همراه با احزاب سوسیال‌دموکرات اروپای غربی در شمار تندترین و
سخت‌گیرترین منتقدان این روش بودند.

لنین، که در مکاتب ژاکوبین و مارکسیستی انقلاب بار آمده بود،
اعمال خشونت را علی‌الاصول می‌پذیرفت، هرچند که او هم مانند همه
مارکسیست‌ها اقدامات تروریستی جداافتاده را بیپوده می‌دانست و
محکوم می‌کرد. او در سال ۱۹۰۱ می‌نویسد:

علی‌الاصول ما اعمال خشونت را هرگز طرد نکرده‌ایم
نمی‌توانیم طرد کنیم. این یکی از آن اقدامات نظامی است
که ممکن است کاملاً مفید واقع شود و حتی در لحظه خاصی
از نبرد در وضع خاصی از سپاه و تحت شرایط خاص اقدام
اساسی باشد. اما اصل مطلب این است که خشونت در زمان

15. Bericht über den Gründungsparteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (n.d.[1919]), p. 52.

حاضر نه به عنوان یکی از عملیات سپاهی در میدان نبرد و در ارتباط و هماهنگی نزدیک با کل نقشه جنگی، بلکه به صورت روش مستقلی برای حمله فردی جدا از هرگونه سپاهی به کار می‌رود. ۱۶

دو ماه پیش از انقلاب اکتبر لنین به پیروان خود هشدار می‌دهد که «هیچ حکومت انقلابی نمی‌تواند از مجازات اعدام در مورد استثمارگران (یعنی زمین‌داران و سرمایه‌داران) صرف‌نظر کند، و یادآوری می‌کند که «انقلابیان بزرگ فرانسه در ۱۲۵ سال پیش انقلاب خود را به واسطه خشونت عظمت بخشیدند». ۱۷. بنابر همین نظر گفته می‌شود که روزی که دومین کنگره سراسری شوراهای شتاب، مجازات اعدام در جبهه جنگ را به پیشنهاد کامنف لغو کرد، لنین ناراحتی خود را پنهان نکرد. ۱۸. البته لنین هم گاهی «یوتوپایی» می‌شد؛ اما در یافتن او از معنای انقلاب واقع‌بینانه‌تر از کامنف بود، هرچند سخنان شوخی‌مانندی را که در این باره به او نسبت می‌دهند آن‌قدرها نمی‌توان به جد گرفت. ۱۹. تندترین سخنان در چند هفته نخست انقلاب از زبان تروتسکی شنیده شد، و نقش او در کمیته نظامی انقلاب و در سازمان نظامی انقلاب اکتبر مقام خاصی به او می‌داد که در این باره سخن بگوید. تروتسکی بود که پس از شورش دانشجویان افسری در فردای انقلاب هشدار تندی صادر کرد و گفت:

ما دانشجویان افسری را همچون امیر و گروگان نگه می‌داریم. اگر افراد ما به دست دشمن افتادند، دشمن بدانند که در برابر

16. Lenin, *Sochineniya*, iv, 108.

17. *ibid.*, xxi, 173, 186.

18. L. Trotsky, *O Lenine* (n.d. [1924]), p. 101.

۱۹. داستان زیر گویا از ۱۹۰۸ برجا مانده است: «از طرف می‌پرسیم موضع تو مورد انقلاب چیست؟ موافق یا مخالف؟ اگر مخالف بود، می‌گذاری جلوی دیوار. اگر موافق بود، او را به صف خود وارد می‌کنیم که با ما کار کند.» (V. Adoratsky, *Vospominaniya O Lenine* (1939), pp. 66-7).

پس از انقلاب، لنین به سبک هنری دوم پرسید: «آیا میان ما یک نفر مانند فوکیه تنویل پیدا نمی‌شود که ضد انقلابیان وحشی ما را رام کند؟»

(V. Bonch-Bruевич, *Na Boevykh Postakh Fevral'skoi Otyabr'skoi Revolyutsii* (1930), 195.)

هر کارگر و هر سرباز ما پنج دانشجو خواهیم گرفت....
آن‌ها گمان کردند که ما کاری نخواهیم کرد؛ ولی ما به آن‌ها
نشان دادیم که وقتی پای دفاع از پیروزی‌های انقلاب در میان
باشد، ما بی‌رحمانه عمل می‌کنیم.^{۲۰}

تروتسکی به کنگره نمایندگان دهقانان سراسر روسیه گفت: «ما با
دستکش‌های سفید و روی کف تالارهای ضیقل‌شده وارد قلمرو بوسنیالیسم
نخواهیم شد»^{۲۱} و در هنگام غیرقانونی اعلام شدن حزب کسادها نیز
هشدار دیگری صادر کرد:

در زمان انقلاب فرانسه آدم‌های درستکارتر از کادتها به
جرم مقابله با مردم به دست ژاکوبین‌ها با گیتین گردن زده
شدند... ما کسی را اعدام نکرده‌ایم و قصد این را هم نداریم؛
اما لحظاتی هست که مهار کردن خشم مردم دشوار می‌شود.^{۲۲}

هنگامی که در کمیته مرکزی اجرایی سراسری درباره بازداشت‌ها و
بازرسی خانه‌ها از طرف رژیم جدید اعتراض شد، تروتسکی در پاسخ
گفت: «در زمان جنگ داخلی تقاضای دست‌کشیدن از هرگونه سرکوبی
به معنای دست‌کشیدن از جنگ داخلی است.»^{۲۳} پس از انحلال حزب
کادتها تروتسکی با لحن باز هم خشن‌تری افزود:

شما به خشونت مختصری که ما در قبال دشمنان طبقاتی خود
به کار می‌بریم اعتراض دارید. ولی شما باید بدانید که تا
کمتر از یک ماه دیگر خشونت به پیروی از انقلابیان بزرگ
فرانسه اشکال بسیار شدیدی پیدا خواهد کرد. نه تنها زندان

20. *Izvestiya*, 30 October/12 November 1917, Quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 153.

21. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 202.

22. *Izvestiya*, 6/19 December 1917.

23. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozya* (1918), p. 24.

تروتسکی سپس این برهان را در مجادله با کائوتسکی بسط داد.
(*Terrorism i Kommunizm* (1920) pp. 60-1).

بلکه گیتین نیز برای دشمنان ما آماده کار خواهد بود.^{۲۴}

یک هفته پس از این سخنرانی، «چکای سراسر روسیه به وجود آمد. این سازمان زاییده کمیته نظامی انقلاب در شورای پتروگراد بود - همان کمیته‌ای که انقلاب اکتبر را سازمان داد. پس از به دست آمدن پیروزی، کمیته نظامی به کمیته وابسته به کمیته مرکزی اجرایی سراسری مبدل شد و کارهای گوناگون مربوط به تحکیم پیروزی و نبرد با ضدانقلاب را بر عهده گرفت، از جمله نبرد با «خوابکاری، پنهان کردن خواربار، معطل کردن عمدی کالاهای تجارتي، و غیره».^{۲۵} یکی از وظایف آن بازجویی از کسانی بود که به اتهام فعالیت ضدانقلابی بازداشت می شدند. برای اجرای این وظیفه، بخش خاصی زیر نظر دزرژینسکی تشکیل شد، زیرا که دزرژینسکی، چون فرمانده نظامی اسمولنی بود، با مسائل امنیتی سروکار داشت.^{۲۶} هنگامی که کمیته نظامی انقلاب سرانجام منحل شد، این بخش به جای خود باقی ماند و به موجب حکم ساونارکوم در روز ۲۰/۷ دسامبر ۱۹۱۷ «کمیسسیون فوق‌العاده سراسر روسیه» (که خلاصه عنوان روسی آن می شود «چکا») شناخته شد. وظیفه آن «نبرد با ضدانقلاب و خوابکاری» بود.^{۲۷}

24. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918*, (Stanford, 1934), p. 362.

به نقل از یکی از نشریات حزب اسرار: در سوابق مذاکرات کمیته مرکزی اجرایی سراسری - جایی که گویا این سخنرانی صورت گرفته است - متن این سخنان نیامده است.

۲۵. اتهامات اخیر به فرمان مورخ ۲۵/۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ ساونارکوم افزوده شد. (Lenin, *Sochineniya*, xxii, 78).

۲۶. این کارها را یوفه در مقاله‌ای توصیف می کند. (*Kommunisticheskiĭ International*, (No. 6 October 1919, cols. 777-82).

یوفه و اورتسکی از طرف کمیته مرکزی حزب در این کمیته نمایندگی داشتند. شرحی که در «تاریخ جنگ داخلی در اتحاد جماهیر شوروی» آمده مبتنی بر مأخذ رسمی منتشر نشده است.

(*The History of the Civil War in the USSR*, ii (Engl. transl. 1947), 599-601).

۲۷. به نظر می رسد که این فرمان سری بوده است و نخستین بار در «پراودا»ی ۱۸ دسامبر ۱۹۲۷ منتشر شده. منقول است در

Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 297-8.

کمیسیون از هشت عضو به ریاست دزرژینسکی تشکیل می‌شد.^{۲۸} یکی از نخستین اقدامات آن فرستادن بخشنامه‌ای بود به شوراهای محلی، که تشکیل کمیسیون را به اطلاع آن‌ها می‌رساند و از آن‌ها می‌خواست که «هرگونه اطلاع دربارهٔ سازمان‌ها و افرادی را که برضد انقلاب و حاکمیت خلق فعالیت می‌کنند» به کمیسیون بفرستند، و پیشنهاد می‌کرد که خود شوراها نیز چنین کمیسیون‌هایی تشکیل دهند.^{۲۹} چند روز بعد به موجب حکم دیگری دادگاهی تشکیل شد، برای محاکمه کسانی که به «سازمان دادن شورش برضد حاکمیت دولت کارگران و دهقانان می‌پردازند، فعالان با آن مقابله می‌کنند یا از اطاعت آن سرپیچی می‌کنند، یا دیگران را به مقابله یا سرپیچی دعوت می‌کنند»، و نیز آن عده از کارکنان دولت که دست به خرابکاری می‌زنند یا اموال دولتی را غراب یا پنهان می‌کنند. این دادگاه می‌بایست با توجه به «اوضاع و احوال جرم و مقتضیات وجدان انقلابی» مجازات گناهکاران را تعیین کند.^{۳۰}

در لحظهٔ بحرانی نبردی که با دشواری به پیروزی رسیده بود، تشکیل این‌گونه ارگان‌ها را مشکل بتوان امری غیرعادی نامید. هنوز شش هفته از انقلاب نگذشته بود که لشکرهای قزاق و سایر نیروهای «سفید» در جنوب شرقی روسیه فراهم آمدند. اوکراین، پس از قول‌هایی که دولت‌های فرانسه و انگلیس به سران آن داده بودند، با حکومت آشکارا وارد معارضة شد؛ آلمان‌ها، به‌رغم پیمان آتش‌بس، مرزهای غربی را تهدید می‌کردند. خطر نظامی لازم می‌آورد که هرج و مرج داخلی را مهار کنند. نخستین موارد اجرای کار اجباری، فرستادن مردان و زنان بورژوا بود برای کندن سنگرهای دفاع از پایتخت در مقابل آلمان‌ها. بنابه‌گفته یکی از اعضای چکا، سه جرمی که چکا برای نخستین بار برضد آن‌ها به فعالیت پرداخت عبارت بودند از خرابکاری در ادارات از طرف بورژوازی.

28. M. Latsis, *Chrezvychainye Komissii po Borbe s Kontrevolyutsiei* (1921) p. 8.

29. *Izvestiya*, No. 252, 15/28 December 1917, quoted in *Revolutsiya 1917 goda*, vi (ed. I.N. Lyubimov, 1930), 350.

به عبارت دقیق، کمیسیون محلی «چکا» بود، یعنی سازمان مرکزی «وه-جه-کا» (کمیسیون فوق‌العادهٔ سراسر روسیه)؛ اما اسم اختصاری «چکا» به ارگان‌های محلی یا مرکزی بدون تفاوت اطلاق می‌شد.

30. *Sobranie Uzakonenii* 1917-1918, No. 12, art. 170.

اغتشاش و ویرانگری غوغاگران مست (یا به اصطلاح آن روز «غارت‌های مستانه»)، و راهزنی زیر پرچم آنارشیزم.^{۳۱} در این ایام لنین تندترین کلمات خود را در حق محتکران و خرابکاران در جنبه اقتصادی به کار می‌برد. واقعیت این است که: او مقاله‌ای را که در ژانویه ۱۹۱۸ نوشته بود و سپس در میان کاغدهایش به دست آید منتشر نکرد. در این مقاله چند اقدام را پیشنهاد می‌کند، از جمله «زندان‌ی کردن ده تن ثروت‌مند، دوازده تن کلاه‌پرداز، و شش نفر از کارگرانی که تن به کار نمی‌دهند، و «جا به جا تیرباران کردن یک تن از هر ده تن از کسانی که به چرم و لگزدی محکوم شوند».^{۳۲} اما کمی بعد، در جریان مبارزه با انبار کردن مواد غذایی، لنین اعلام کرد که «تا وقتی که در حق محتکران خشونت به کار نبریم — آن‌ها را جا به جا تیرباران نکنیم — هیچ نتیجه‌ای نخواهیم گرفت».^{۳۳} و سه ماه بعد از «بازداشت و تیرباران کردن رشوه‌خواران و کلاه‌پردازان و غیره» سخن می‌گوید و استدلال می‌کند که اگر نظارت بر انبارها برقرار شود و «هرگونه نقض مقررات به شدیدترین شکلی مجازات در پی داشته باشد»، در روسیه قحطی وجود نخواهد داشت.^{۳۴}

رشد سازمان چکا روندی بود تدریجی و غالباً بدون نقشه قبلی. این سازمان بر اثر یک سلسله اوضاع اضطراری گسترش یافت. هنگامی که آلمان‌ها در بزست‌لیتوفسک آتش‌پس را نقض کردند و باز دست به تعرض زدند، پس از اعلامیه معروف ۲۲ فوریه ۱۹۱۸، که می‌گفت «مپهن سوسیالیستی در خطر است»، دستور از چکا صادر شد خطاب به همه شوراها، برای «پی‌جویی، بازداشت، و تیرباران فوری» همه مأموران دشمن، اخلاگران ضدانقلاب، و محتکران.^{۳۵} در این هنگام مجموع کارکنان مرکز چکا بیش از ۱۲۰ تن نبود،^{۳۶} و درجه سازمان‌یافتگی کمیسیون‌های

31. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10 (33), 1924, pp. 7-8.

32. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 166-7.

33. *ibid.*, xxii, 243.

34. *ibid.*, xxii, 449, 493.

35. *Pravda*, 23 February 1918, quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 576.

36. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10 (33), 1924, p. 11.

در ۱۹۲۰ معاون سازمان «چکا» به هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلیس گفت که «چکا» آن زمان «در سراسر کشور ۴۵۰۰ تن کارمند دارد و یکایک اعضای

محلی نیز، مانند سایر امور آن روزها، بیشتر به تصادف بستگی داشت. انتقال پایتخت از پتروگراد به مسکو بود که برای نخستین بار چکا را به صورت یکی از شاخه‌های بزرگ و مستقل دولت درآورد. دژرژینسکی، که به عنوان افسر مسئول امنیت و وظیفه ترتیب دادن انتقال را بر عهده داشت، دفتر فرماندهی خود را در مسکو تشکیل داد - نه در کاخ کرملین، بلکه در ساختمان یک شرکت بزرگ بیمه در میدان لوبیانکا، و در داخل این مرکز یک «زندانی داخلی» برای اشخاص مظنون برپا کرد. با این تجهیزات، چکا به زودی دست به کار شد. تا آن روز چیزی که رژیم را نجات داده بود آشفتنی و از هم گسیختگی سختی بود که در صف مخالفان رژیم حتی پیش از خود رژیم حکم فرما بود: هنوز سازمان‌های ضدانقلابی وجود نداشتند؛ اما صحنه به زودی تغییر کرد. اس‌ارهای چپ در چهارمین کنگره سراسری شوراهای بر ضد پیمان برست‌لیتوفسک رای دادند، و هنگامی که پیمان به رغم آن‌ها تصویب شد، نمایندگان خود را از ساونارکوم بیرون کشیدند. ۲۷ بدین ترتیب حکومت تکه‌چیزی باز برقرار شد؛ و با آن که اس‌ارهای چپ در شوراهای و در کمیته اجرائی سراسری باقی ماندند، از آن پس وفاداری آن‌ها به دولت شوروی مورد تردید بود. در آوریل ۱۹۱۸ با پیاده شدن نیروهای ژاپن در بندر ولادیوستوک مداخله خارجی آغاز شد، و این‌هم امید نیروهای مخالف را زنده کرد و هم مرکزی بود که همه آن نیروها می‌توانستند گرد آن فراهم آیند. در بهار و تابستان ۱۹۱۸ مسکو کانونی بود که در آن مأموران آلمان، پاره‌های پراکنده گروه‌های دست‌راستی و «مرکزی»، و احزاب باقی‌مانده چپ همه سرگرم دسیسه‌چینی بر ضد دولت شوروی بودند، و گاه این دسیسه‌ها مشترک نیز بود. ۲۸ نخستین اقدام

جذب نیز که وظیفه خود می‌دانند هر نوع عمل ضد دولتی را به کمیسیون اطلاع دهند به آن‌ها کمک می‌کنند.

British Labour Delegation to Russia, 1920: Report (1920), p. 55.

37. *Chetvertyi Chrezvychainyi Vserossiiskij S'ezd Sovetov* (1920), pp. 56-7.

۳۸. ماخنو، آنارشیست اوکراینی که خود زمانی زندانی سیاسی بوده است، درباره یکی از اشتغالات «چکا» که کمتر مورد بحث قرار گرفته مطلب روشن‌کننده‌ای دارد: «کمیسیون بررسی چکا درباره زندانیان سیاسی سابق زندان مسکو، بر آن همه زندانیان سابق پرسشنامه‌ای فرستاد و خواست کرد که هر اطلاعاتی درباره

همانگت برضد آنارشئیست‌ها صورت گرفت - و منظور از آنارشئیست‌ها هم گروهی از آلمان‌پرستان صادق و صمیمی بود که فلسفه‌شان در عمل تظاهراتی نداشت، و هم دسته‌هایی که تمام سیاسی‌شان چیزی جز پوشش قتل و غارت نبود. در شب ۱۱-۱۲ آوریل ۱۹۱۸ مأموران چکا و سربازان شوروی مراکز شناخته‌شده آنارشئیست‌ها را محاصره کردند و به آن‌ها اخطار کردند که سلاح‌های خود را تسلیم کنند. در چند مورد مقاومت صورت گرفت و با زور درهم شکسته شد. ششصد نفر دستگیر شدند، و یک‌چهارم آن‌ها فوراً آزاد شدند. مجرمان را نه «آنارشئیست» بلکه «عناصر تبه‌کار» نامیدند. ۲۹ اس‌ارهای راست که از مداخله خارجی جرات یافته بودند، در کنفرانس حزبی خود در ماه مه ۱۹۱۸ در منسکو علناً خط‌مشی «برانداختن دیکتاتوری بلشویکی و استقرار رژیم استوار بر انتخابات عمومی» [را] که در جنگ با آلمان حاضر به قبول کمک متفقین باشد» ۳۰ در پیش گرفتند. منشویک‌ها، که سنت دسیسه‌چینی و خشونت اس‌ارها را در پشت سر نداشتند، ملایمت را انتخاب کردند. از دسامبر ۱۹۱۷

زندانبانان بدرفتار دارند بنویسند. سپس این زندانبانان بازداشت شدند و در آن هنگام تحت بازرسی بودند».

(N. Makhno, *Pod Udarami Kontr revolyutsii* (Paris, 1936), pp. 113-15.)

۳۹. گزارش اقداماتی که برضد آنارشئیست‌ها انجام گرفت در کتاب بانیان و فیشر گردآوری شده است.

(Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 258-9).

همچنین نگاه کنید به این کتاب:

R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), pp. 258-9.

در این کتاب از آن اقدام به نام «نخستین گام در راه برقرار کردن انضباط» یاد شده است. ژ. سادول نیز در کتاب خود می‌گوید «توده‌های آنارشئیست» از تفاله‌های جامعه تشکیل می‌شدند و «مرتجعان» آن‌ها را تشویق می‌کردند.

(J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 275-6).

بنا بر گفته دزرتینسکی در «ایزوستیا»، ۱۶ آوریل ۱۹۱۸، از میان دستگیرشدگان بیش از یک درصد «آنارشئیست معتقد» نبودند. صورت رسمی قضیه از جانب یک سخنگوی «چکا» در کمیته مرکزی اجرائی سراسری مطرح شد. خود این سخنگو بلشویک نبود بلکه از اس‌ارهای چپ بود و در پاسخ سؤالی که در کمیته شده بود گزارش می‌داد.

Protokoly Zasedanii VTsIK4go Sozyva (1920), pp. 153-6.

حزب آن‌ها دچار اختلافات درونی بود. طرفداران دفاع ملی یا «دفاع‌طلبان» به رهبری پوترسوف جدا شده بودند و حزب را برای دو دسته از «انترناسیونالیست‌ها» واگذاشته بودند، و میان این دو دسته به رهبری مارتوف و دن سازش ناگواری صورت گرفته بود. در رفتار آن دوزخ ناراحت بودن موضع آن‌ها به چشم می‌خورد: از یک طرف می‌کوشیدند «سمت‌گیری آلمانی» بلشویک‌ها را محکوم کنند (که میراث مخالفان منشویک‌ها با پیمان برست‌لیتوفسک بود) و از طرف دیگر «سمت‌گیری انگلیسی و فرانسوی» را نیز، که تنها پایه مؤثر خطمشی بلشویکی بود، طرد می‌کردند. منشویک‌ها فقط در یک امر قاطعیت داشتند، و آن دشمنی با رژیم بود. ۲۱. اما تضادهایشان آن‌ها را نجات نداد. کمیته مرکزی اجرایی سراسری با فرمانی به تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۱۸ اس‌ارها و منشویک‌ها را از صف خود بیرون راند، به این دلیل که همدستی آن‌ها با «ضدانقلابیان رسوا» که می‌خواهند «حملات مسلحانه را برضد کارگران و دهقانان سازمان دهند» محرز شده است. کمیته اجرایی به همه شوراهای توصیه کرد که منشویک‌ها و اس‌ارها را بیرون برانند، و به این ترتیب این احزاب نیز عملاً از شرکت در دستگاه حکومتی حذف شدند. ۲۲.

با برداشته شدن این گام فقط دو حزب در صحنه باقی ماندند: خود بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ، که پیش‌تر در دولت ائتلافی شرکت داشتند و از روز پیمان برست‌لیتوفسک از دولت کنار رفته بودند. در ژوئن ۱۹۱۸ کار روابط میان این دو حزب نیز به‌جای باریک کشیده بود، اولاً، بلشویک‌ها، که تحت فشار شدید بودند و می‌کوشیدند از روستاها گندم

40. S.A. Piontkovsky, *Grazhdanskaya Voina v Rossii, 1918-1921* (1925), pp. 154-6.

۴۱. این قطعه‌نامه در نشریه زیر آمده است

Novaya Zhizn', 10 June 1918, pp. 79-81.

ای‌مایسکی که به دلیل شرکت در دولت معروف به «دولت سامارا» از کمیته مرکزی حزب منشویک اخراج شد، تردیدهای منشویک‌ها را در این هنگام مورد انتقاد نافذی قرار می‌دهد.

I. Maisky, *Demokraticeskaya Kontrevolyutsiya* (1923) pp. 8-11.

42. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 44, art. 536.

پیش از صدور این فرمان مذاکرات مفصلی در کمیته مرکزی اجرایی سراسری صورت گرفت. *Protokoly Zasedanii VTsIK4go. Sozyva* (1920), pp. 419-39.

و جو کافی برای مصارف شهرها بیرون بکشند، این خط مشی را در پیش گرفتند. که کمیته‌هایلی از دهقانان فقیر بزرزد دهقانان دارا تشکیل می‌دادند، و محکم‌ترین هواداران اس‌ارها در میان همین دهقانان دارا بودند؛^{۴۳} ثانیاً، بر سر اجرای مجازات اعدام نیز اختلاف تازه‌ای میان آن‌ها در گرفته بود. از ماه فوریه که «میهن سوسیالیستی» در معرض خطر اعلام شده بود، چکا دست به اعدام گشوده بود - شماره اعدام‌ها روشن نیست^{۴۴} - آن‌هم بدون انجام دادن محاکمه علنی. اس‌ارها و منشویک‌ها هر دو گهگاه بزرزد این روش اعتراض می‌کردند. اس‌ارهای چپ، که پس از کنار رفتن از سازنارکوم عضویت خود را در کمیته اجرایی سراسری و در شوراهای حفظ کرده بودند، هنوز در چکا نماینده داشتند و مسؤولیت کارهای چکا بر عهده آن‌ها نیز می‌افتاد؛ اما بهنگامی که دادگاه انقلاب برای نخستین بار حکم اعدام یک دریادار ضیدانقلابی - به نام شامستنی^{۴۵} - را صادر کرد، اس‌ارها کوشیدند که در کمیته اجرایی این حکم را لغو کنند، و چون موفق نشدند نماینده خود را از دادگاه انقلاب پس‌خوانند. اما توجه به دلایل این اعتراض اهمیت دارد. این اعتراض بر پایه ملاحظات بشردوستانه صورت نگرفت؛ زیرا نه تنها اس‌ارها در کارهای قبلی چکا

۴۳. درباره این مسأله در بخش چهارم بحث خواهیم کرد.

۴۴. در ژوئیه ۱۹۱۸ سوردلوف گفت که «ما ده‌ها حکم اعدام در همه شهرها اجرا کرده‌ایم: در پتروگراد، در مسکو، و در شهرستان‌ها».
(*Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 49).

استدلال او بزرزد اس‌ارهای چپ لازم می‌آورد که او تکرار این امر را تأکید کند انگیزه‌های عادی نادر وانمود کردن این امر وجود نداشت. رقم بیست و دو در شش ماه نخستین که لاتیسیس ارائه می‌کند

(*M. Latsis, Chrezvychainye Komissii po Bor'be s Kontrevolyutsiei* (1921), p. 9).

شاید فقط مربوط به عمل «چکا» در مسکو باشد؛ وگرنه این رقم مسلماً بسیار کوچک است.

۴۵. شرحی از قضیه شامستنی در این کتاب آمده است:

D. F. White, *The Growth of the Red Army* (Princeton, 1944), pp. 71-2.

این که شامستنی می‌خواسته است ناوگان بالتیک را فقط از دست بلشویک‌ها نجات دهد یا آن را به آلمان‌ها تسلیم کند چندان مهم نیست، اتهاماتی که در کتاب سیسون (E. Sisson, *One Hundred Red Days* (Yale, 1931), p. 437).

به او نسبت داده شده مورد تردید است.

شرکت داشتند، بلکه در گذشته قتل را به عنوان «خریۀ سیاسی» بیش از همه تبلیغ و ترویج می‌کردند. اعتراض آن‌ها پاره‌ای مبتنی بر این برهان صوری بود که مجازات اعدام به موجب فرمان دومین کنفرانس سراسری شوراهای لغو شده است.^{۴۶} و منشویک‌ها این برهان را وارد نمی‌دانستند؛ اما پایه دیگر اعتراض آن‌ها مخالفت با صدور حکم اعدام از دادگاه قانونی بود. اس‌ارهای چپ اذعان داشتند که گاه کشتن مخالفان سیاسی مشروع و ضروری است. خواه از راه ترور و خواه از راه‌های خاصی نظیر راه چکا. اما به هیچ‌روی حاضر نبودند زنده شدن «قاعده کهن و منفور دولت بورژوازی»، یعنی محاکمه و اعدام از طریق حکم دادگاه را ببینند.^{۴۷} برهان آن‌ها قدری ظریف به نظر می‌رسید: «و. کریلنکو پاسخ روشنی به آن‌ها داد؛ او گفت: در یادار شاستنی «محکوم به اعدام» نشده است، بلکه فقط دستور تیرباران او را صادر کرده‌اند.^{۴۸} اما این موضع بیان منطقی و منسجم سابقۀ اندیشۀ آنارشیستی اس‌ارها بود، که تزورسم را می‌پذیرفتند ولی با دولت مخالف بودند.^{۴۹}

۴۶. سورژلوف برهان رسمی را به دو دلیل رد می‌کند: یکی این که کمیته مرکزی اجرایی سراسری به دلیل اختیارات کامل خود می‌توانست برخلاف مصوبات کنفرانس تصمیم بگیرد؛ دوم این که کنفرانس مجازات اعدام را در جنبه ملغی کرده بود، نه در سایر جاها. (Pyaty Vserossiiskii "S"ezd Sovetov (1918) p. 49).

نکته دوم مبهم است: دومین کنفرانس شوراهای سراسر روسیه بدون شک تصور می‌کرد که تنها شکل موجود مجازات اعدام را لغو کرده است.

۴۷. در پنجمین کنفرانس شوراهای سراسر روسیه اسپیرویدوفا درباره این مسأله به تفصیل بحث کرد. (ibid., pp. 59-61).

48. *Izvestiya*, 23 June 1918.

۴۹. منشویک‌ها، هرچند از ترور فردی هواداری نمی‌کردند، از صدور حکم اعدام از طرف یک دادگاه قانونی بسیار بیشتر از اجرای ده‌ها حکم پنهانی به دست «چکا» به‌خشم آمدند: این حکم مربوط به شاستنی بود، که مازتوف جزوۀ تندی با عنوان «نابودباد مجازات اعدام» درباره آن نوشت. در این جزوه مازتوف می‌گوید «جانور وحشی خون‌انسانی را لیسیده است. ماشین آدم‌کشی به کار افتاده است... مطرودان طاعون‌زده... جلادان آدم‌خوار». هنگامی که مقامات دولت منشویکی در تفلیس به اجتماع کارگران تیراندازی کردند، لنین با خشم پاسخ داد: «وقتی که ما تیراندازی می‌کنیم آن‌ها پیرو تولستوی می‌شوند و بر خشونت ما اشد تمساح می‌ریزند... آن‌ها فراموش کرده‌اند که چه‌گونه به کرسکی کمک کردند که کارگران را به کشتارگاه بفرانند، و پیمان‌های سری را در جیب خود پنهان کرده‌اند». (Lenin, *Sochineniya*, xxii, 426.)

بنابراین هنگامی که پنجمین کنگره سراسری شوراهای در يك لحظه حساس تاریخی در روز ۴ ژوئیه ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شد، کشمکش بسیار بالا گرفته بود. از ۱۱۳۲ نماینده‌ای که حق رأی داشتند، بلشویک‌ها ۷۴۵ نماینده داشتند، اس‌ارهای چپ ۳۵۲ نماینده، و باقی هم متعلق به گروه‌های کوچک گوناگون بودند. ۵۰ مذاکرات کنگره فوراً به نبرد این دو حزب مبدل شد. مسأله دهقانان پیش کشیده شد، اما در برابر خشم و اعتراض به سرکوبی احزاب رقیب و اجرای مجازات اعدام چندان نمودی نداشت. شدیدترین اعتراض‌ها مربوط به پیمان برست‌لیتوفسک و زبونی دولت شوروی در برابر آلمان بود؛ و تندترین برخورد‌های کنگره بر سر حرف تروتسکی پیش آمد، که اصرار داشت که اجازه دادن هر نوع حمله به نیروهای آلمان در اوکراین، عین دیوانگی است. روز ۶ ژوئیه ۱۹۱۸، اس‌ارها ظاهراً به امید برهم زدن روابط با آلمان، سفیر آلمان، میرباخ، را ترور کردند. نقشه این قتل به دست افراد اس‌ار در چکا طرح شد، و قاتلان با ارائه ورقه‌ای که ظاهراً امضای دزرتینسکی را داشت توانستند خود را به سفیر برسانند. ۵۱ به دنبال این ضربه در مسکو اقدامی برای به دست گرفتن قدرت صورت گرفت و در مراکز چند شهرستان نیز شورش‌هایی روی داد - که از آن میان شورش یاروسلاول از همه جدی‌تر بود. ساونیکوف، تروریست معروف اس‌ار، بعدها مدعی شد که این شورش‌ها را او سازمان داده و مخارج آن‌ها را نیز با پولی که از وابسته نظامی فرانسه در مسکو دریافت کرده پرداخته است. ۵۲

در این هنگام نیروهای متفقین در مورمونسک و ولادیوستوک پیاده می‌شدند، لژیون چک نیز نبرد با بلشویک‌ها را آغاز کرده بود، و خطر جنگ از هر سو احساس می‌شد. در این اوضاع، دولت شوروی برای مقابله

50. *Pyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1918), p. 163.

51. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10 (33) 1924, p. 16.

سورت جلسه کمیته مرکزی اس‌ارهای چپ در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۴، روزی را که تصمیم به «سازمان دادن یک سلسله حملات تروریستی بر ضد نمایندگان امپریالیسم آلمان» به تصویب رسید، را این سند چاپ شده است:

Krasnaya Kniga Ve-che-ka (1920), i, 129.

52. *Boris Savinkov pered Voennoi Kollegiei Verkhovnogo Suda SSSR* (1924), pp. 55-9.

از طرف دیگر، ساونیکوف اطلاع قبلی از قتل میرباخ را، که به دست اس‌ارهای چپ انجام گرفت، انکار می‌کند.

با حمله‌ای به این وسعت هیچ وسوسه‌ای برای مجامله و مسالمت احساس نمی‌کرد. شورش مسکو فوراً سرکوب شد. بیشتر نمایندگان اسارهای چپ در پنجمین کنگره سراسری شوراهای بازداشت شدند، از جمله اسپیریدونو، که اعتراف کرد که قاتلان میرباخ به دستور او اقدام کرده‌اند؛ سیزده تن از اسارها که عضو چکا بودند تیرباران شدند. ۵۲ چند روزنامه توقیف شد. پس از سه روز آشفتگی، کنگره جلسات خود را ادامه داد و، با تأیید اقدامات دولت، قطعنامه منجمده‌ای را تصویب کرد که می‌گفت: «از آنجا که پاره‌ای از بخش‌های حزب اسارهای چپ با کشتن میرباخ و شورش برضد دولت شوروی در اقدام به کشاندن روسیه به جنگ دست داشته‌اند، این سازمان‌ها نمی‌توانند در شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان جایی داشته باشند» ۵۲ واپسین اقدام کنگره در ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۸ تصویب قانون اساسی «ج ش ف س ر» بود. بدین ترتیب قانون اساسی در تاریخ‌ترین و خطرناک‌ترین لحظه تاریخ جمهوری به اجرا گذاشته شد. این لحظه‌ای بود که شورش آشکار آخرین حزب مستقل بزرگ رژیم را به برداشتن گام بلندی در راه حکومت تک‌حزبی واداشته بود.

شرح‌هایی که درباره اقدامات تنبیهی چکا بیان شده است تقریباً در همه موارد جسته‌گریخته و غیرقابل اعتماد است. اما درباره انتقام‌جویی‌های پس از سرکوبی شورش‌های وسیع شهرستان‌ها در تابستان ۱۹۱۸ مقداری اطلاع صحیح در دست داریم. شورشیان یاروسلاول دو هفته ایستادگی کردند، و هنگامی که شهر سرانجام تسخیر شد ۳۵۰ تن تیرباران شدند. ۵۵ در شهر موروم، نزدیک یاروسلاول، که شورش فوراً شکست خورد، ده تن از رهبران تیرباران شدند و یک میلیون روبل جریمه از بورژوازی گرفته شد. ۵۶ در نیژنی‌نووگورود، ۷۰۰ «افسر و ژاندارم» دستگیر شدند، و چکای محلی «سازمان گارد سفید را درهم شکست... با بازداشت تقریباً

53. *Krasnaya Kniga Ve-che-ka* (1920), i, 200-1; I. Steinberg, *Spiridonova: Revolutionary Terrorist* (1935), p. 216.

خود اسپیریدونو چند ماه بعد آزاد شد و دوباره به تبلیغ برضد رژیم پرداخت. سرانجام او را به تاشکند تبعید کردند. (*Pravda*, 19 December 1918)

54. *Pyaty Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 209.

55. *Pravda*, 23 July, 26 July 1918, Quoted in J. Bunyan, *Intervention, Civil War, and Communism in Russia* (Baltimore, 1936), pp. 194, 228.

56. *Ezhenedel'nik Chrezvychainykh Komissii*, No. 2, 1918, p. 30.

هفته اعضای آن و تیرباران چند تنی از آن‌ها؛ ۵۷ در شب ۱۶/۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ تزار پیشین و خانواده‌اش به دستور شورای ناحیه اورال در اکاتیرینبورگ تیرباران شدند. ده روز بعد که چک‌ها این شهر را تسخیر کردند، چکای ناحیه اورال به ویاتکا رفت و آنجا ۴۰۰ تن را دستگیر کرد و ۳۵ تن از آن‌ها را که «در توطئه ضدانقلابی دست داشتند» ۵۸ تیرباران کرد. در اوت ۱۹۱۸، هنگامی که کولاک‌ها در پنژا شورش کردند، خود لنین تلگرافی به دستور داد که «وحشت و سبب بزرگ کولاک‌ها و کشتیش‌ها و گازدهای سفید اجرا کنند و افراد مظنون را در اردوگاه‌های بیرون شهر زندانی کنند؛ لنین توصیه کرد گروگان‌هایی بگیرند که در مقابل تحویل قورئ و دقیق غله «با جان خود جوابگو باشند» ۵۹ در زیر این سوابق صریح بدون شک فجایع و وحشت‌هایی نهفته است که هم در گرماگرم نبرد روی داده است و هم با خیال راحت، و هر دو طرف نیز در آن‌ها سهیم بوده‌اند؛ اما شرح‌هایی که از موارد خاص نقل می‌کنند قابل اعتماد نیست. این‌گونه رویدادها، و نیز افزایش شماره آن‌ها و گزافه‌گویی درباره آن‌ها و حتی اختراع آن‌ها از طرف مخالفان چیزی است که همیشه در جنگ و انقلاب پیش می‌آید، به‌ویژه در کشمکش‌های بسیار تعصب‌آمیز و نگرانی که با حوادث اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه آغاز شد. اقداماتی که بر ضد شورش انجام گرفت از طرف خود انجام‌دهندگان آن‌ها «صراحتاً» (توضیح) نامیده شد و به عنوان اقدامات جنگی توجیه شد. یکی از تصویب‌نامه‌های کمیته مرکزی اجرائی سراسری که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۸ پس از نطق لنین و تروتسکی گذشت می‌گوید: «قدرت شوروی باید با قرار دادن بورژوازی در تحت نظارت و اجرای وحشت [تروژ] و سبب بر ضد آن، [امنیت] پشت‌جبهه خود را تضمین کند» ۶۰ در ژوئینسکی نیز در همین زمان در یک کنفرانس مطبوعاتی می‌گوید:

چکا، دادگاه نیست. چکا دفاع انقلاب است، مانند ارتش سرخ؛ همان‌طور که در جنگ داخلی ارتش سرخ نمی‌تواند دست نگه دارد و از خود بپرسد که مبادا به افرادی آسیب برسد،

57. *ibid.*, No. 1, 1918, pp. 21-2.

58. *ibid.*, No. 1, 1918, pp. 18-9.

59. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 489.

60. *Protokoly Zasedanii, VTsIK 4go Sozyva* (1920), p. 83.

بلکه باید فقط يك چیز را در نظر بگیرد، و آن پیروزی انقلاب بر بورژوازی است، چکا نیز باید از انقلاب دفاع کند و بر دشمن پیروز شود، هرچند که تیغ آن گاه هم بر سر بی‌گناهان فرود بیاید.^{۶۱}

اما با دست زدن اس‌ارها به روش قتل سیاسی این وحشت به اوج رسید، زیرا که هدف این قتل‌ها این‌بار خود بلشویک‌ها بودند. ولودارسکی، یکی از رهبران بلشویک‌ها که در روزگار خود به نام ناطق توده‌ها مشهور بود، در ژوئن ۱۹۱۸ در پتروگراد کشته‌شد. در ۲۰ اوت ۱۹۱۸ نیز اوریتسکی باز در پتروگراد کشته شد. لنین نیز در مسکو سخت زخمی شد. رشته همه این حمله‌ها به فرقه‌های گوناگون اس‌ارها می‌رسید. خشم و ترس ناشی از آن‌ها حربه‌های تازه‌ای به دست چکا داد. ۲۲ روز بعد نماینده دولت بریتانیا در مسکو به اتهام دخالت در دسیسه‌های ضدانقلابی بازداشت شد، ۲۲ و در حمله‌ای که به سفارت بریتانیا در پتروگراد صورت گرفت وابسته نیروی دریایی انگلیس کشته شد. روز ۲ سپتامبر ۱۹۱۸ کمیته مرکزی اجرایی سراسری درباره قتل اوریتسکی و ایراد ضرب به لنین قطعنامه‌ای گذراند که با این جمله‌ها ختم می‌شد:

همه ضدانقلابیان و همه کسانی که الهام‌بخش آن‌ها باشند
جوابگوی هر نوع سوءقصدی به جان کارکنان دولت شوروی

61. Quoted in K. Radek *Portrety i Pamflety* (1939), i, 50.

۶۲. در میان تلگراف‌های اعتراضی که به کمیته مرکزی اجرایی سراسری مخابره شد یکی هم تلگرافی بود از جبهه ترازیتزین به امضای استالین و دروشیلوف: «شورای نظامی بخش جنگی شمال قفقازیه پس از شنیدن خبر سوءقصد جنایتکارانه مزدوران بورژوازی به جان بزرگ‌ترین انقلابی جهان و رهبر و آموزگار آزموده پرولتاریا، رفیق لنین، این اقدام خائنانه را با سازمان‌دادن وحشت آشکار، وسیع، و منظم برضد بورژوازی و عوامل آن پاسخ می‌گوید»

(Stalin, *Sochineniya*, iv, 128.)

63. R.H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), pp. 314-16.

در این کتاب نویسنده در واقع به دخالت خود در این توطئه اعتراف می‌کند. اگر مطالب کتاب «داستان سیدنی رایلی جاسوس زیردست انگلیس به قلم خود او» *Britain's Master Spy: Sidney Reilly's Narrative by Himself* (1933)

رست باشد، این دخالت بسیار هم پیشرفته بوده است.

و پیش‌برندگان آرمان‌های انقلاب سوسیالیستی خواهند بود. وحشت سفید دشمنان دولت کارگران و دهقانان را کارگران و دهقانان با وحشت سرخ وسیع برضد بورژوازی و عواملش پاسخ خواهند داد.^{۶۴}

آنچه ما را به یاد وحشت پاریس در ۲ سپتامبر ۱۷۹۳ می‌اندازد تنها تقارن ۲ سپتامبر نیست. در آن روز، پس از آن که دوک پرونزویک تهدید به مداخله خارجی کرد و اعلام کرد که انقلاب را با بی‌رحمی سرکوب می‌کند، انتقام‌جویی وسیع در پاریس آغاز شد، که گفته‌اند در آن ۳۰۰۰ تن از اشراف جان باختند. در هر دو انقلاب این تاریخ برگشتگاهی است که از آن پس وحشت، که تا آن روز جسته گریخته به‌کار می‌رفت، به صورت ابزار خط‌مشی معین درآمد.

از شماره کسانی که در «وحشت سرخ» پاییز ۱۹۱۸ تلف شدند هیچ تخمین قابل اعتمادی در دست نیست. بزرگ‌ترین رقم اعدام در یک‌جا یک نوبت ۵۱۲ تن «ضدانقلاب و گارد سفید» ثبت شده است. (که در جای دیگر «گروگان» نامیده شده‌اند). این عده پس از اعلام وحشت فوراً در پتروگراد تیرباران شدند.^{۶۵} در میان کسانی که در مسکو تیرباران شدند «بسیاری از وزیران حکومت تزاری و فهرستی از شخصیت‌های عالیرتبه»^{۶۶} دیده می‌شدند. در میان گزارش‌های فراوانی که از شهرستان‌ها رسید، شاید گویاتر از همه گزارش کازان بود. این گزارش پس از ذکر این که «دسته‌های مجازات به همه نواحی اعزام شده‌اند» چنین ادامه می‌دهد:

در خود کازان هفت یا هشت نفر به حکم دادگاه تیرباران شده‌اند. علت این امر این است که تمام بورژوازی، از جمله خرده‌بورژوازی و کشیشان و راهبان از شهر فرار کردند. نصف خانه‌های شهر خالی است. اموال فراریان به نفع فقرای شهر مصادره می‌شود.^{۶۷}

64. *Pyaty Sozyv VTsIK* (1919), p. 11.

65. *Izvestiya Revolyutsiya*, No. 10 (33), 1924, p. 32.

66. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10 (33), 1924, p. 32.

67. *Ezhenedel'nik Chrezvychainykh Komissii*, No. 4, 1918, p. 25

جوهر این وحشت ماهیت طبقاتی آن بود. قربانیان آن نه براساس جرم معین بلکه به دلیل عضویت در طبقات ثروتمند انتخاب می شدند. لنین در نامه خود خطاب به کارگران امریکا می گوید:

بورژوازی انگلیس سال ۱۶۴۹ خود را فراموش کرده است، و فرانسوی ها سال ۱۷۹۳ خود را. وقتی که بورژوازی به نفع خود و برضد سران فتودال وحشت به کار می برد، این وحشت مشروع و عادلانه بود. وقتی که کارگران و دهقانان فقیر وحشت را برضد بورژوازی به کار بردند، وحشت کریم و تبهکارانه شد.^{۶۸}

چکا، به گفته یکی از افراد آن، «قاضی نیست؛ ضربه می زند». کسانی که چکا را با «اوخرانای حکومت تزاری مقایسه می کنند» در انقلاب های فوریه تا اکتبر در خواب بوده اند، و انتظار دارند که کثافت کاری لازم برای بناکردن نظام کمونیستی جدید را دیگران انجام بدهند تا خودشان بتوانند با دست نیالوده و یقه پاکیزه و آهارزده وارد صحنه شوند». به علاوه، «از آن جا که ضدانقلابیان در همه زمینه های زندگی فعالیت دارند، ... هیچ زمینه ای نیست که چکا در آن عمل نکند».^{۶۹}

رویدادهای تابستان ۱۹۱۸ بلشویک ها را همچون حزب حاکم بی رقیب و بی شریک برجا گذاشت؛ و چکا نیز به صورت آلت قدرت مطلق در اختیار آنها بود. با این حال آنها از به کار بردن این قدرت بی مهار اکراه داشتند. لحظه معونی نهایی احزاب بیرون از دولت هنوز فرا نرسیده بود. در این ایام، وحشت ابزار بی قاعده ای بود و غالباً احزابی را می بینیم که برضد آنها تندترین کلمات بر زبان آمده و سخت ترین گام ها برداشته شده، و با این همه زندگی خود را کمابیش آزادانه ادامه می دهند. یکی از نخستین فرمان های رژیم جدید ساوانارکوم را مختار می ساخت که هر روزنامه ای را که به «مقاومت یا نافرمانی آشکار در برابر حکومت کارگران و دهقانان پردازد»^{۷۰} تعطیل کند، و مطبوعات بورژوایی به طور

68. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 185.

69. M. Latsis, *Chrezvychainye Komissii, po Bor'be s Kontrevlyutsiei* (1921), pp. 8-23.

70. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 1 (second ed.) art. 17.

کلی از میان رفت. اما با وجود این فرمان و غیرقانونی شدن حزب کادت در پایان سال ۱۹۱۷، روزنامه کادتی «سو بوداروسی» در تاسستان ۱۹۱۸ همچنان در مسکو منتشر می‌شد. ۷۱ روزنامه منشویکی «نووی لوج» در فوریه ۱۹۱۸ به مناسبت مبارزه آن با پیمان پرست لیتوفسک توقیف شد؛ اما منشویک‌ها با به کار بستن شیوه گذشته بلشویک‌ها روزنامه را در ماه آوریل با نام «ویپریود» در مسکو درآوردند، و انتشار آن بدون مزاحمت تا چندی ادامه یافت. تا مدت‌ها پس از اقدام چکا بر ضد آنارشისტ‌ها در آوریل ۱۹۱۸، نشریه‌های آنارشیزستی در مسکو منتشر می‌شد. مازخو، آنارشیزست اوکراینی، در تابستان ۱۹۱۸ به مسکو آمد و با لنین و سوردلوف مصاحبه کرد، و آزادانه به دیدار آنارشیزست‌های مسکو رفت، و گفت که آن‌ها در فضای «انقلاب کاغذی» ۷۲ زندگی می‌کنند. در جاهای دیگر نیز عمل کمتر از نظریه انسجام داشت. پیش از پایان ۱۹۱۸ عوامل دیگری باعث می‌شد که شدت وحشت کاهش یابد. عطش انتقام‌جویی فرو نشسته بود؛ بیم از ضد انقلاب در داخل کشور کمتر شده بود؛ سقوط آلمان دست‌کم لحظه‌ای فشار خارجی را کاهش داده بود. از طرف دیگر، دست‌انداختن چکا به تقریباً همه شاخه‌های حکومت و اکثراً خشماگین شوراهای محلی و برخی دستگاه‌های مرکزی را برانگیخته بود - به‌ویژه در کمیساریاهای دادگستری و امور داخله. ۷۳ کسانی هم که مسؤول امور

۷۱. این روزنامه بود که شایع کرد گویا فرمانی از یک «انجمن آنارشیزست» در سارافوف صادر شده است که به موجب آن همه آن‌ها «ملک دولتی» محسوب می‌شوند. (Quoted in J. Bunyan, *Intervention, Civil War, and Communism in Russia* (Baltimore, 1936), p. 556).

این خبر به آشکالی کم یا بیش مخدوش در روزنامه‌های خارجی جریان یافت.
72. N. Makhno *Pod Udarami Kontrevolyutsii* (Paris, 1936), pp. 92-107, 119, 135.

لنن همیشه نسبت به آنارشیزست‌ها نظر لطف خاص داشت. در اوت ۱۹۱۹ می‌نویسد: «بسیاری از کارگران آنارشیزست اکنون به صف صادق‌ترین پشتیبانان دولت شوروی درمی‌آیند»، و دشمنی پیشین آن‌ها را نتیجه خیانت بین‌الملل‌دوم به اصول مارکسیسم می‌داند. (Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 437-8)

۷۳. شاهد این نبرد ادازی در این دو کتاب نقل شده است:
Fisher and Bunyan, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 580-1; Bunyan, *Intervention, Civil War, and Communism in Russia* (Baltimore, 1936) pp. 259-60.

اقتصادی بودند و به «متخصصان» غیرپلشویک بینی از پیش نیاز داشتند سیاست خشک و تر سوزاندن مخالفان سیاسی را چندان خوش نمی‌داشتند. چنین بود روحیه غالب در زمان اجلاس ششمین کنگره سراسری شوراهای، یعنی نخستین کنگره پلشویکی کمابیش یک‌دست، در آستانه نخستین سالگرد انقلاب. این کنگره فوراً پیشنهادی را که «عفو عمومی» نامیده شد تصویب کرد و دستور داد همه کسانی که به دست «ارگان‌های مبارزه با ضدانقلاب بازداشت شده‌اند» آزاد شوند، مگر آن که در ظرف دو هفته پس از دستگیری، اتهام فعالیت ضدانقلابی خاصی به آن‌ها نسبت داده شده باشد. همچنین همه گروگان‌ها نیز می‌بایست آزاد شوند، مگر آن‌هایی که در مرکز چکا به عنوان ضمانت جان «رفقای اسیر دشمن» نگهداری می‌شدند. همین تصویب‌نامه دعوائی را که بر سر صلاحیت درگرفته بود به این ترتیب پایان داد که نظارت بر اجرای تصویب‌نامه را به کمیته اجرائی سراسری و کمیته‌های اجرائی محلی واگذار کرد.^{۷۴} بدین ترتیب با قیچی‌کردن پر و بال چکا - دست‌کم روی کاغذ - کنگره تصویب‌نامه دیگری هم گذارند تحت عنوان «قانونیت انقلابی»، و از «همه شهروندان جمهوری و همه ارگان‌ها و کارکنان حکومت شوروی» خواست که موازین قانونی را به دقت رعایت کنند، و به شهروندان حق داد که هرگاه کارکنان حکومت حقوق آن‌ها را نادیده بگیرند یا زیر پا بگذارند از آن‌ها شکایت کنند. البته تذکر به کارکنان و ادارات دولت برای رعایت قانون يك استثناي حساس شده هم داشت، و آن در مورد اقداماتی بود که به مناسبت «اوضاع خاص جنگ داخلی و نبرد با ضدانقلاب»^{۷۵} لازم می‌آید. اما تصویب‌نامه‌های ششمین کنگره سراسری شوراهای نخستین تلاش بود از يك سلسله تلاش‌های صادقانه - هرچند در نهایت بی‌نتیجه - برای مهارکردن اعمال خودسرانه قدرت از طرف ارگان‌های امنیتی جمهوری و محدودکردن آن‌ها در دایره قانون.

پس از این کنگره گام دیگری هم در راه آشتی برداشته شد. تصمیم

→ به موجب قانون اساسی، «چکا» فقط در برابر کمیته مرکزی اجرایی سراسری مسؤول بود.

74. *S"ezd Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh*(1939), pp. 116-7.

۷۵. *ibid.*, p. 199. برای سنگینی بیشتر، این فرمان را در این نشریه منتشر کردند *Sobranie Uzakonenii 1917-1918*, No: 90, art. 908.

گرفته شد که شاخه زیتونی به احزاب سوسیالیست بیرون از حکومت نشان داده شود، یا اگر از جانب آن‌ها چنین نشانه‌ای دیده شد، آن را بپذیرند. بیرون رفتن منشویک‌ها از کمیته اجرایی سراسری و از شوراهای مانع از آن نشد که کمیته مرکزی حزب در پایان اکتبر ۱۹۱۸ کنفرانس پنج‌روزه‌ای در مسکو تشکیل دهد. در گرفتن جنگ داخلی و خطر آشکاری که وجود رژیم را تهدید می‌کرد، منشویک‌ها را در وضع ناگواری قرار داد، زیرا درست است که آن‌ها با بلشویک‌ها سخت دشمن بودند، اما بازگشت رژیم سابق وضع آن‌ها را بسیار بدتر می‌کرد. این بود که بار دیگر راه سازش را در پیش گرفتند. در این کنفرانس یک سلسله «احکام و تصمیمات» را تصویب کردند و به عنوان «ضرورت تاریخی» انقلاب اکتبر شناختند و این انقلاب را «غلیان عظیمی که تمام جهان را به حرکت درآورد» نامیدند و «هرگونه همکاری با طبقات دشمن دموکراسی» را محکوم کردند؛ ولی در عین حال که قول دادند «از اقدامات نظامی دولت شوروی برضد مداخله خارجی مستقیماً پشتیبانی کنند»، خواهان «انحلال ارگان‌های فوق‌العاده مرکب پلیسی و دادگاه‌های فوق‌العاده» و «قطع وحشت سیاسی و اقتصادی» نیز شدند. ۷۶ به دنبال صدور اعلامیه منشویک‌ها در محکوم کردن ضدانقلاب و مداخله خارجی، ۷۷ لنین هم نطق بسیار آشتی‌جویانه‌ای کرد و گفت که ما از منشویک‌ها و اسرارها چیزی بیش از «بی‌طرفی و حسن روابط همسایگان» نمی‌خواهیم، و برای ما مهم است که بتوانیم «از این عناصر متزلزل که درندگی امپریالیسم آن‌ها را به طرف ما می‌رانند استفاده کنیم». ۷۸. روز ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ کمیته اجرایی سراسری تصویب‌نامه‌ای

۷۶. قطعنامه‌هایی که در مطبوعات منتشر می‌شد در مجموعه آثار لنین به‌طور خلاصه نقل شده است. (Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 571-2)
 اعتراض برضد وحشت را استالین در مقاله مفصلی در «پراودا» پاسخ داد: «چه گونه امکان دارد که ضرورت انقلاب اکتبر را بپذیریم و مع‌هذا از پذیرفتن نتایج و عواقب ناگزیر آن خودداری کنیم؟» (Stalin, *Sochineniya*, iv, 134-45)

77. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 571

تاریخ این اعلامیه که ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۸ ذکر شده است باید ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ باشد، چنان که در همان مأخذ هم به درستی ذکر شده است (ibid., xxiv, 760). این اعلامیه در «پراودا»، شماره ۲۵۱، به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸ منتشر شد (نه چنان که به غلط گفته شده (ibid., xxiii, 571) در ۲۶ نوامبر، که تاریخ سخنرانی لنین است).

78. ibid., xxiii, 318-9, 323.

گذراند و حکم اخراج منشویک‌ها را که ژوئن گذشته صادر شده بود لغو کرد، ولی یادآور شد که «آن گروه‌های منشویک که همچنان برضد حکومت شوروی با بورژوازی روسی و خارجی همدستی دارند» از این بخشایش مستثنا هستند. ۷۹ اس‌ارها هم با شتاب از سرمشق منشویک‌ها پیروی کردند. آن‌ها به‌عنوان یک حزب انقلابی و تروریستی سرسخت پیش از منشویک‌ها از ژنرال‌های تزاری و پشتیبانان خارجی آن‌ها می‌ترسیدند: کولچاک آن‌عه از اس‌ارها را که در سیبری غربی اسیر کرده بود از دم تیغ گذرانده بود. در فوریه ۱۹۱۹ کنفرانس اس‌ارها در پتروگراد «هرگونه تلاش برای سرنگون کردن حکومت شوروی را از طریق نبرد مسلحانه قاطعانه مردود» شناخت و احزاب بورژوازی روسیه و «کشورهای امپریالیستی متفق» را محکوم کرد. در حدود همین ایام نمایندگان سابق اس‌ار در مجلس مؤسسان که در ۱۹۱۸ دولتی به نام دولت «سامارا» تشکیل داده بودند خود را تسلیم کردند و مورد عفو قرار گرفتند. ۸۰ این نشانه‌های حسن نیت باعث شد که کمیته مرکزی اجرائی سراسری در ۲۵ فوریه ۱۹۱۹ تصویب‌نامه‌ای گذراند و اس‌ارها را نیز به‌جای پیشین آن‌ها راه داد، ولی باز همان استثنای مربوط به «همه گروه‌هایی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از ضدانقلاب داخلی و خارجی پشتیبانی می‌کنند» ۸۱ قید شد. این سازش ناپایدار، که بر پایه مدارا با منشویک‌ها و اس‌ارهای «وفادار» استوار بود، به نحوی تا دو سال دوام آورد - یعنی تا زمانی که ادامه جنگ داخلی اختلاف را مهار می‌کرد. اما قید این که عفو شامل حال پشتیبانان «مستقیم و غیرمستقیم» ضدانقلاب نمی‌شود آن تفسیرپذیر می‌ساخت، و مقامات حکومتی نیز آزادانه آن را تفسیر می‌کردند. هنگامی که هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ تشکیل شد، فضای کشور برای احزاب اقلیت دیگر چندان دوستانه نبود. یکی از نمایندگان آشکارا به «قانونی شدن» منشویک‌ها و اس‌ارها اعتراض کرد؛ ۸۲

79. *ibid.*, xxiv, 760.80. *ibid.*, xxiv, 760.81. *ibid.*, xxiv, 760-1

توصیف جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری که این تصمیم در آن گرفته شد در این کتاب آمده است:

A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919) pp. 108-12.82. *Vosmoi S'ezd RKP(B)* (133), pp. 33-4.

و خود لنین نیز به زبانی سخن گفت که با سخنان نوامبر گذشته‌اش بسیار تفاوت داشت:

در خط‌مشی رفتار ما غالباً تغییراتی لازم می‌آید که شاید برای ناظر سطحی عجیب و غیرقابل فهم باشد. خواهد گفت: «یعنی چه؟ دیروز شما به خنده‌بورژوازی قول می‌دادید و امروز دزدرژینسکی اعلام می‌کند که اس‌ارها و منشویک‌ها را جلو دیوار می‌گذارد. عجب تضادی!» بله، تضادی هست. اما در رفتار خود این دموکراسی خرده‌بورژوایی هم تضاد هست، که نمی‌داند کجا بنشیند و فضای میان دو کرسی را انتخاب می‌کند و از این کرسی به آن کرسی می‌پرد و یک بار به راست می‌افتد و یک بار به چپ.... ما به او می‌گوییم: تو دشمن جدی ما نیستی. دشمن ما بورژوازی است. اما اگر تو با بورژوازی همگام پشوی، ما ناچاریم اقدامات دیکتاتوری پرولتاریا را شامل حال تو نیز بکنیم.^{۸۳}

چیزی نگذشت که اس‌ارها به چند دسته دیگر تقسیم شدند و با این کار آتش اختلاف را دامن زدند: یک دسته طرفدار همکاری با بلشویک‌ها شدند، دسته دیگر با بلشویک‌ها دشمن ماندند، و دسته سوم به پیروی از چرنوف، رهبر قدیم اس‌ار، کوشیدند «نیروی سوم»ی پدید آورند که از بلشویسم و بازگشت سلطنت به یک اندازه فاصله داشته باشد.^{۸۴} از این زمان به بعد رفتار چکا با احزاب مخالف بازی‌موش و گربه بود - گاهی آن‌ها را تعقیب می‌کرد و گاهی دستی به سرشان می‌کشید؛ رهبران‌شان را می‌گرفت و آزاد می‌کرد و وجود سازمان خزبی آن‌ها را کمابیش - اما نه کاملاً - غیرممکن می‌ساخت. دن، یکی از رهبران منشویک‌ها، یادداشت‌های مفصلی از ماجراهای خود در دوره ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ برجا گذاشته است. در این سال‌ها یک‌روز بازداشت می‌شد و یک‌روز آزادش می‌کردند؛ یک روز

83. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 120.

۸۴. بیانیه گروه طرفدار بلشویک‌ها در «ایزوستیا»، ۳ مه ۱۹۱۹، چاپ شد. خلاصه آن در مجموعه آثار لنین آمده است. (*Sochineniya*, xxiv, 780)
در ژوئن ۱۹۱۹ که حزب اس‌ار روش مخالفت با رژیم را از سر گرفت، این گروه از حزب جدا شد.

از کابینه اخراج می‌شد و او را به سر یک کار کمابیش خیالی به یکی از شهرستان‌ها می‌فرستادند (دن پزشک بود) و روز دیگر برای شرکت در یک جلسه سیاسی پنهانی به مسکو برمی‌گشت. یک بار هم او را رسماً احضار کردند تا در کنگره سراسری شوراها شرکت کند. ۸۵ این تاکتیک‌های فرساینده بی‌اثر هم نبود. تا آن‌جا که به افراد عادی حزب منشویک مربوط می‌شد، شاید این سخن استالین پر گزافه‌آمیز هم نبود که گفت منشویک‌ها در این دوره «رفته‌رفته به اردوگاه جمهوری شوروی می‌آمدند».^{۸۶}

در چنین محیطی بود که رهبران منشویک، برحسب دعوت و نه به‌عنوان نمایندگان برگزیده، در دسامبر ۱۹۱۹ در هفتمین کنگره شوراها سراسر روسیه حاضر شدند. دن نطق تشریفاتی کوتاهی کرد و در آن از پیروزی‌های دولت شوروی در جنگ داخلی و واپس‌راندن یودنیچ از پتروگراد سخن گفت و به «یگانه جبهه انقلابی... در هر آنچه به دفاع از انقلاب مربوط می‌شود» درود فرستاد. ۸۷ سخنانی که بیشتر بحث‌انگیز بود از زبان مارتوف جاری شد، که به نقض قانون اساسی شوروی حمله کرد و گفت که بی‌حسی توده‌ها «بر اثر قرن‌ها بردگی در حکومت تزارها و سرف‌داران تغذیه و تقویت شده است، و این فلج آگاهی اجتماعی است، و آمادگی برای انداختن مسئولیت سرنوشت خود بر شانه دولت». مارتوف اعلامیه‌ای را خواند و خواهان «دوباره به کار انداختن قانون اساسی... و آزادی مطبوعات و احزاب و اجتماعات... و حفظ حقوق افراد... و منع اعدام بدون محاکمه و بازداشت کارکنان دولت و وحشت حکومتی» شد. ۸۸ لنین در نطق مؤثری در پاسخ او گفت که سخنان مارتوف یعنی «بازگشت به دموکراسی بورژوایی و نه چیز دیگری»، و «وقتی که ما این سخنان را از زبان کسانی می‌شنویم که هم‌بردی خود را با ما بیان می‌کنند، با خود می‌گوییم که «نخیر، وحشت و چکا هر دو ضرورت دارند».^{۸۹}

در سراسر سال ۱۹۲۰ منشویک‌ها در مسکو دفتر و باشگاه حزبی خود را داشتند (هرچند چکا گاهی به این اماکن حمله می‌برد و آن‌ها را

85. F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922).

86. Stalin, *Sochineniya*, iv, 243-4.

87. *7i Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), p. 20.

88. *ibid.*, pp. 60-3.

89. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 612-13.

مهر و موم می‌کرد و اسناد را مصادره و افراد حاضر را بازداشت می‌کرد)، و اوراق خبری و اعلامیه‌هایی هم به امضای کمیته مرکزی حزب در چاپخانه‌های آشنا به چاپ می‌رسید و پخش می‌شد. در انتخابات شوراهای محلی آن سال‌ها منشویک‌ها ۴۶ کرسی در شورای مسکو، ۲۵۰ کرسی در خارکوف، ۱۲۰۰ کرسی در یاروسلاول، و ۷۸ کرسی در کرمینچوک و تعداد کمتری هم در غالب شهرهای بزرگ دیگر به دست آوردند. ۹۰ در مه ۱۹۲۰ به اعضای هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلستان که از مسکو دیدن می‌کردند «آزادی کامل داده شد که با سیاستگران احزاب مخالف دیدار کنند»^{۹۱} و این نمایندگان حتی در یکی از جلسات کمیته مرکزی حزب منشویک حضور یافتند. برخی از آن‌ها سپس در دیداری از ۳۰۰۰ تن اعضای اتحادیه منشویکی کارگران چاپخانه‌ها شرکت کردند، که در آن سخنرانان بلشویک و منشویک هر دو سخن گفتند. در این دیدار چرنوف، رهبر اس‌ار که از طرف چکا تحت تعقیب بود، با لباس مبدل روی سکوی سخنرانی رفت و در سخنان خود سومنیالیسم را با ضد مسیحیت مقایسه کرد و انحطاط بلشویک‌ها را مانند انحطاط کلیسای قرون وسطی نامید. بنا به گفته دن، «این آخرین دیدار در نوع خود در مسکو بود»^{۹۲}. در اوت ۱۹۲۰ کنفرانس حزب منشویک آشکارا در مسکو تشکیل شد و حتی گزارش

90. Y. Martov, *Geschichte der Russischen Sozia-Demokratie* (1926), p. 318.

گروه منشویک‌ها در شورای مسکو در ۶ مارس ۱۹۲۰ اعلامیه‌ای منتشر کرد و در ضمن مسائل دیگر درستی انتخابات را مورد حمله قرار داد. آن اعلامیه در این کتاب چاپ شده است:

G. K. Gins, *Sibir', Soyuzniki i Kolchak* (Peking, 1921), ii, 564-5.

91. B. Russell, *The Practice and Theory of Bolshevism* (1920), p. 26.

92. F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), pp. 11-13.

چرنوف متن سخنرانی خود را در این کتاب نقل می‌کند:

Chernov *Mes Tribulations en Russie* (Paris, 1921), pp. 55-60.

دن این سخنرانی را «نه‌چندان موفق» و «بسیار ادبی و تجربی» وصف می‌کند. شرح مختصری از این جلسه همراه با متن سخنرانی کفالی، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب منشویک، در این کتاب آمده است:

British Labour Delegation to Russia, 1920: Report (1920), pp. 63-5.

بنابر اطلاعی که بعداً به هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلیس رسید، اعضای شورای اتحادیه کارگران چاپخانه در ماه بعد بازداشت شدند. (ibid., p. 71)

آن هم در مطبوعات شوروی انتشار یافت. ۹۲. پس از آن هم منشویک‌ها اتحادیه‌های کارگری مسمی را در اختیار داشتند و در کنگره‌های شورای مرکزی اتحادیه‌ها به صورت یک گروه سازمان‌یافته عمل می‌کردند. اما هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ آخرین کنگره‌ای بود که نمایندگان منشویک‌ها و اسارها و چند گروه کوچک دیگر بدون حق رأی در آن شرکت داشتند. ۹۳. لحن سخن‌رانان مخالف نسبت به سال پیش آشتی‌ناپذیرتر شده بود و برخورد اکثریت قاطع بلشویکی کنگره با آن‌ها خصمانه‌تر بود. مارتوف از روسیه رفته بود و در پاییز ۱۹۲۰ در کنگره سوسیالیست‌های مستقل آلمان در شهر هاله نطق تند و مؤثری برضد زینوویف و بلشویک‌ها ایراد کرده بود. ۹۵. روشن بود که خط‌مشی مدارای مشروط با احزاب مخالف در شوراهای رفته‌رفته به آخر می‌رسد.

در نخستین ماه‌های ۱۹۲۱ بحرانی پیش آمد که در تاریخ رژیم شوروی از تابستان ۱۹۱۸ به بعد سابقه نداشت. پایان جنگ داخلی دامنه تلفات و ویرانی‌های جنگ را آشکار ساخت، و نیز مهارهای «وفاداری» که جنگ عموماً تخمیل می‌کند گسیخته شد. برای نخستین‌بار نارضایتی از رژیم بیرون از محافل سیاسی گسترش یافت و صدای آن شنیده شد و دامنه آن به دهقانان و کارگران کارخانه نیز گشید. شورش کروونشتات در آغاز ۱۹۲۱ نشان و بیان این وضع بود. در دهمین کنگره حزب که در همین ماه تشکیل شد و «سیاست اقتصادی نوین» («نپ» NEP) را تصویب کرد، انضباط حزبی برای برخورد با مسأله تشدید شد. مدارا با اقلیت‌های مخالف بیرون از حزب بیشتر صورت روال غیرعادی به‌خود گرفت. هیچ فرمان رسمی نظیر فرمان ژوئن ۱۹۱۸ صادر نشد. اما به‌نظر می‌رسد که خود لنین پناهی این سیاست را نهاده بود. در جزوه‌ای که او در مه ۱۹۲۱ در دفاع از نپ منتشر کرد می‌نویسد:

93. F. Dan *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), pp. 57-9.

۹۴. یکی از نمایندگان خود را سخن‌گوی «مخالفان کمونیست» [کلیسای ارتودوکس] نامید. (8-226, *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), pp. 226-8) این یکی از نتایج غریب آشفته‌گی سیاسی نخستین سال‌های انقلاب بود، و از نتایج دروش تشویق مخالفان مذهب، که دولت شوروی به‌مدت کوتاهی به‌عنوان حربه‌ای برضد کلیسای ارتودوکس در پیش گرفت.

۹۵. درباره این رویداد در بخش پنجم بحث خواهیم کرد.

و اما در مورد افراد غیر حزبی که همان منشویک‌ها و اسارهای هستند که لباس تازه و غیر حزبی کرو نشئات را به تن کرده‌اند، ما یا آن‌ها را در زندان نگه می‌داریم یا به برلین نزد مارتوف می‌فرستیم تا از همه نعمت‌های دموکراسی آزاد بهره‌مند شوند و آزادانه به تبادل نظر با چرنوف و میلیوکوف و منشویک‌های گرجی پردازند.^{۹۶}

بنا به گفته یکی از منشویک‌ها نتایج این ضربه فوری بود:

سرکوبی سوسیال‌دموکرات‌ها در سراسر روسیه آغاز شد. تنها راه فرار از تعقیب آن بود که اشخاص نام‌های به روزنامه بلشویکی بنویسند و هرگونه رابطه با حزب سوسیال‌دموکرات را محکوم کنند. بسیاری کسان چنین کردند؛ اما بسیاری هم به سولووکی، سوزدال، سیبری، ترکستان، غیره تبعید شدند.^{۹۷}

به نظر می‌آید که شهدای این ماجرا زیاد نبودند. پس سر راه رهبران منشویک برای رفتن به برلین مانعی فراهم نشد، و در بهار ۱۹۲۱ در آنجا مرکز مهمی از منشویک‌ها به وجود آمد و نشریه‌ای هم به نام «سوسیالیستی چسکی و ستتیک» دائر شد. افراد عادی حزب منشویک یا تسلیم شدند و یا از فعالیت سیاسی دست کشیدند. اما جالب این‌جا است که خاموش شدن مخالفت سازمان یافته با بلشویسم از بیرون حزب با پدید آمدن جبهه مخالف سازمان یافته بسیار مبهمی در درون حزب، که نظیرش از روزهای پیمان برست‌لیتوفسک به بعد دیده نشده بود، همراه بود. اختلاف عقیده شدید ادامه یافت. اما این اختلافات اکنون در درون حزب متراکم شده بود. حزب بلشویک تمامی حیات سیاسی کشور را به درون خود کشیده بود. امور داخلی آن از این پس در حکم تاریخ سیاسی کل

96. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 352.

97. Y. Martov, *Geschichte der Russischen Sozial-Demokratie* (1926) p. 319.

نویسنده (که در این بخش کتاب اف دن است) کلام لنین را با تحریف مختصری نقل می‌کند و این کلام را به غلط به سخنانی لنین در کنگره حزب نسبت می‌دهد.

کشور است.

اما چیزی که انعطاف‌پذیری خط‌مشی حکومت شوروی و تجربی بودن آن را در گزینش ابزار کار نشان می‌دهد این است که در همین بهار و تابستان ۱۹۲۱، که عملاً همه احزاب مستقل در روسیه شوروی از میان رفتند، برای ایجاد تفاهم میان حکومت شوروی و بازماندگان روشنفکران بورژوا در خاک روسیه دو تلاش بسیار جدی صورت گرفت. از جانب حکومت شوروی، نپ نشانه‌ای بود از سازش، که می‌توان گفت جنبه سیاسی خود را نیز به همراه داشت. از جانب مقابل، بسیاری از روسیانی که تا آن روز با حکومت شوروی دشمن بودند، چه در خاک روسیه و چه در مهاجرت، نپ را نشانه تعدیل اصول بلشویسم، که تا آن روز خدشه‌ناپذیر بود، دانستند و به این نتیجه رسیدند که این سیاست ممکن است زاه را برای نوعی آشتی هموار کند. در آوریل ۱۹۲۱ پیشنهادی مطرح شد برای يك دیدار («میتینگ») عمومی و به دنبال آن مجلس ضیافتی از نمایندگان دولت شوروی و روشنفکران بورژوا. تا در آن مجلس سخنگویان دولت معنای نپ را توضیح دهند و روشنفکران نیز تغییر سیاست را خوشامد و خوشباش بگویند. این نقشه به سبب سرسختی نمایندگان روشنفکران به هم خورد، زیرا که آن‌ها حاضر نشدند علناً از اقدامات دولت شوروی حمایت کنند. ۹۸ در پایان ماه ژوئن خبرهای قطعی فاجعه‌آمیز از صفحات شرقی روسیه اروپایی رفته‌رفته به مسکو می‌رسید؛ و گروهی از مردان سرشناس و روشنفکران از مقامات شوروی درخواست کردند که از کشورهای خارجی کمک بخواهند. شدت و وسعت فاجعه‌ای که در شرف روی نمودن بود و اعتقاد به این که چنین حرکت آشتی‌جویانه‌ای ممکن است در اذهان خارجی‌ان تأثیر مساعدی داشته باشد، باعث شد که دولت شوروی به درخواست‌کنندگان روی خوش نشان دهد. به موجب فرمان ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۱ «کمیته سراسر روسیه برای رسیدگی به گرسنگان» تشکیل شد. اعضای این کمیته شصت تن بودند، از جمله کامنف، رئیس کمیته؛ ریکوف، لونا چارسکی، کراسین، ماکسیم گورکی، و چند تن دیگر از بلشویک‌ها؛ دو تن از وزیران پیشین دولت موقت، یعنی کیشکین و پروکوپویچ؛ چند تن از کادت‌های برجسته؛

۹۸. مأخذ عمده این پیشامد، که چندان سندی درباره آن برجای نمانده است، مقاله‌ای است به قلم ای کوسکوا، یکی از نمایندگان روشنفکران که در این مذاکرات دخالت داشته است. (Volya Rossii (Prague), No. 3, 1928, p. 56.)

چندین تن از روشنفکران غیرحزبی. قرار بر آن بود که این کمیته از کمک‌های داوطلبانه و کمک دولتی پولی فراهم کند و از روسیه و خارج خواربار فراهم آورد و بر توزیع آن نظارت کند.^{۹۹}

يك چنین کمیته‌ای در تاریخ رژیم شوروی بی‌نظیر بود، و دشواری‌های ذاتی آن به‌زودی آشکار شد. مطبوعات روس‌های مهاجر فریاد شادی برآوردند که این گام دلیل بر آن است که رژیم شوروی کارش به جای باریک کشیده است و دیگر نمی‌تواند بدون پشتیبانی بورژوازی به سر پای خود بایستد؛ نمایندگان بریتانیا، که تازه وارد مسکو شده بودند، از پشت سر دولت شوروی با کمیته روابطی برقرار کردند؛ و دولت‌های خارجی تمایل آشکاری نشان دادند به آن که با کمیته به‌عنوان جانشینی رفتار کنند که پس از سقوط رژیم شوروی قدرت را به‌دست خواهد گرفت. کمیته در واقع کاری جز گردآوری اطلاعات و توضیح و تبلیغ در داخل و خارج روسیه انجام نمی‌داد. در ۲۰ اوت ۱۹۲۱ دولت شوروی با «سازمان امداد امریکای» یا «آرا» (ARA) که متعلق به هوور بود موافقتنامه‌ای برای کمک‌رسانی به بحالی‌زدگان امضا کرد. این توفیق باعث شد که ادامه وجود کمیته از دیدگاه دولت شوروی نه تنها زائد بلکه خطرناک جلوه کند؛ زیرا روشن بود که «آرا» امیدوار است برنامه کمک‌رسانی را برای تضعیف موضع حکومت به‌کار برد و تا آنجا که می‌تواند به‌جای مقامات بلشویک با اعضای کمیته، که غالباً بورژوا بودند، کار کند. در یکی از مراحل پیشین نقشه‌ای طرح شده بود که نمایندگان کمیته به لندن و سایر کشورهای خارج سفر کنند و به گردآوری کمک بپردازند. اکنون این کار منتفی شد. دولت شوروی به کمیته اطلاع داد که کارش در مسکو تمام شده است و اعضای آن باید به سرکارهای خود در مناطق قحطی‌زده بروند. هنگامی که اکثریت کمیته از پذیرفتن این تصمیم خودداری کرد و بر سر نقشه فرستادن نمایندگان به خارج اصرار ورزید، دولت به‌موجب فرمان ۲۷ اوت ۱۹۲۱ انحلال کمیته را اعلام و سران بورژوازی آن را بازداشت کرد. ۱۰۰ بدین ترتیب نخستین و واپسین تلاش برای همکاری میان رژیم شوروی و عناصر بازمانده نظام پیشین به پایان رسید. این امر نشان داد که اولاً دشمنی میان آن‌ها تا چه حد است، و ثانیاً هر نیروی مستقلی

99. *Izvestiya*, 23 July 1921.

۱۰۰. انحلال این کمیته همراه با ذکر مختصر دلایل این کار در «ایزوستیا»، ۳۰ اوت ۱۹۲۱، اعلام شد.

در روسیه شوروی نمی‌تواند به‌کانون مداخله خارجی در امور رژیم مبدل شود، یا چنین گمانی در حق آن برود. ۱۹۱۰

پیش‌از آن که به بحث دربارهٔ سیر تحول حزب بلشویک در مناسبات آن با دولت بازگردیم، دو رویداد دیگر را نیز باید ثبت کنیم، زیرا که مراحل تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا را به‌خوبی نشان می‌دهند. نخستین رویداد انحلال و تغییر شکل چکا است، که در بهار ۱۹۲۲ پیش آمد؛ دوم، محاکمه علنی رهبران اس‌ا‌ر سه‌ماه پس‌از آن.

دشمنی با چکا از دو ناحیه سرچشمه گرفت، که هر دو در حزب نفوذ داشتند: یکی از ناحیهٔ آلمان‌گرایانی که با وحشت و روش‌های غیرقضایی به‌عنوان ابزار عادی حکومت مخالف بودند، هرچند آن‌ها را در آن اوضاع اضطراری می‌پذیرفتند؛ دوم از ناحیهٔ منافع مسلم سایر شاخه‌های دستگاه حکومت که به تعرض یک نهاد غیرعادی و ممتاز به حوزهٔ وظایفشان اعتراض داشتند. در مرکز، این اعتراض اخیر از ناحیهٔ کمیساریاهای امور داخله و دادگستری صورت می‌گرفت؛ در استان‌ها، کمیساریاهای محلی چکا مسئلهٔ مزمن مسؤلیت ارگان‌های محلی در برابر شوراهای محلی را به حادترین صورت خود پیش کشیده بود. به‌عبارت کلی‌تر، پایان‌یافتن جنگ داخلی باعث شد که تنش قدری کاهش پذیرد، و نپ در زمینهٔ اقتصادی نشانه‌ای از همین حالت بود. چنین احساس می‌شد که راحت‌باش ارتش پس از جنگ داخلی باید راحت‌باش ارگانی را هم که در جنبهٔ داخلی نبرد را به پیروزی رسانده بود در پی داشته باشد. در همین کنگرهٔ سراسری شوراهای اسمیرنوف، یکی از بلشویک‌های قدیمی که با جنبش‌های مخالف درون حزب از «کمونیست‌های چپ» ۱۹۱۸ به‌بعد مربوط بود، ۱۹۲۰ در نطق بسیار کوتاهی پیشنهادی مطرح کرد که، از قراری که در سوابق کنگره ثبت است، بدون مذاکره تصویب شد. پیشنهاد چنین بود:

۱۰۱. مفصل‌ترین شرح پیوستهٔ این پیشامد در مقالهٔ ای‌کوسکوا، یکی از اعضای کمیته، آمده است. (*Volya, Rossii* (Prague), Nos. 3,4,5, 1928.)
 نظر بلشویک‌ها دربارهٔ کمیته نیز در این سند آمده است:
Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov), No. 34, 15 November 1921, p. 2.

۱۰۲. نگاه کنید به ص ۱۹۶ زیر.

کنگره شوراها به کار قهرمانی ارگان‌های چکا در حادثه‌ترین لحظات جنگ داخلی و خدمت گرانبهایی که در راه تقویت و دفاع از پیروزی‌های انقلاب اکتبر در مقابل حملات داخلی و خارجی انجام گرفته توجیه دارد.

کنگره معتقد است که تقویت کنونی حکومت شوروی در داخل و خارج امکان می‌دهد که دامنه فعالیت چکا و ارگان‌های آن محدود شود، و نیزه با نقض قوانین جمهوری‌های شوروی به‌عبارت ارگان‌های قضایی محول گردد.

بنابراین کنگره شوراها هیأت‌رئیس کمیته اجرایی سراسری را مأمور می‌کند که در اسرع وقت وضع قانونی چکا و ارگان‌های آن را مورد بررسی قرار دهد، بدین معنی که سازمان آن‌ها را تجدید کند و حوزه صلاحیت آن‌ها را محدود سازد، و اصول قانونیت انقلابی را تصویب کند. ۱۵۲

از لحظات گرماگرم شور انقلابی که بگذریم، مسائل اساسی طرز کار دستگاه قدرت از جانب کسانی که آن را به کار می‌برند به‌ندرت در ملا عام مورد بحث قرار می‌گیرد. آینده سازمان چکا یک چنین مسأله‌ای بود. این که پذیرش پیشنهاد اسمیرنوف در کنگره دسامبر ۱۹۲۱ از ناحیه رهبران حزب تا چه اندازه مانور تاکتیکی بود، و این که بعدها تا چه اندازه قطعی موحشی که آثارش در ماه‌های اول سال ۱۹۲۲ به اوج رسید نظرها را تغییر داد، یا این که چه نیروهایی در تصمیم نهایی مؤثر بودند، مسأله‌ای است که نمی‌توان درباره آن حکم کرد. ولی مشکل بتوان باور کرد که در زمانی که آغاز نپ و مدارا با عناصر سرمایه‌دار و خرده بورژوا ضرورت نیاز به مواظبت را افزایش داده بتود، رهبران حزب بلشویک به‌طور جدی خیال داشته‌اند آن ابزار نیرومند امنیتی را کنار بگذارند. در ۸ فوریه ۱۹۲۲، کمیته مرکزی اجرایی سراسری با صدور فرمانی چکا و کمیسیون‌های محلی آن را منحل کرد، و وظایف آن‌ها را به کمیساریای امور داخلی واگذار کرد، و در این کمیساریا «اداره سیاسی دولتی» (گک پ تو) را به وجود آورد، تا با «بخش‌های سیاسی» مربوط در شهرستان‌ها و در جمهوری‌های خودمختار: «ج ش ف س ر» به اجرای این

103. *Sobranie Uzakonenii* 1922, No. 4, art. 42; *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 254.

وظایف پردازد. مسؤولیت دوگانه این بخش‌ها در برابر «گت پ تو» و در برابر کمیته‌های اجرایی شوراهای محلی با همان عبارات مبهم معمول تعریف شده بود، چنان که جای چندان شک‌باقی نمی‌گذاشت که این بخش‌ها تابع ارگان مرکزی هستند. «واحدهای ویژه ارتشی» نیز در اختیار «گت پ تو» قرار گرفت، و یکی از وظایف آن‌ها عبارت بود از «مبارزه با جرائم در ارتش و در راه‌آهن». نکته آخر این که مقرر شد هرکس به دست گت پ تو بازداشت شود باید در ظرف دو ماه یا آزاد شود یا برای محاکمه تحویل مقامات قضایی گردد، مگر آن که مجوز خاصی برای ادامه بازداشت او از هیأت‌رئیسه کمیته اجرایی سراسری گرفته شده باشد. ۱۰۴ این قید آخر همان راه فراری بود که گت پ تو را قادر می‌ساخت در موارد لازم قید و بند قانونی را زیر پا بگذارد. اما به نظر می‌رسد که همین تشریفات صوری هم مدت درازی رعایت نشده است، و پس از ایجاد «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در سال بعد وابستگی اسمی گت پ تو به کمیساریای امور داخله از میان رفت. تغییر سازمان فوریه ۱۹۲۲ ظاهراً وظایف نیمه قضایی چکا را به دادگاه‌ها واگذار می‌کرد، اما در واقع جرائم سیاسی را به‌کلی از حوزه عمل قضایی بیرون می‌برد و دست گت پ تو را بسیار بیش از چکای سابق برای اعمال قدرت خودسرانه در مورد این‌گونه جرائم باز می‌گذاشت. هنوز عمر گت پ تو به دو ماه نرسیده بود که لنین، در یازدهمین کنگره حزب، از آن انتقاد کرد که چرا در یک معامله اقتصادی که هیچ ربطی به کار گت پ تو نداشته دخالت کرده است. ۱۰۵

دومین رویداد مهم سال ۱۹۲۲ محاکمه رهبران حزب اس‌ا‌ر است. سرکوب منشویک‌ها در سال گذشته شامل حال اس‌ا‌رها نیز شده بود. اما اس‌ا‌رها از نژاد دیگری بودند و به آسانی سرکوب نمی‌شدند. اس‌ا‌رها یک حزب انقلابی بودند و سنت دسیسه‌چینی دیرینه‌ای پشت سر داشتند، و هنگامی که خط‌مشی مخالفت با حکومت شوروی از سر گرفته شد، دست‌کم پاره‌ای از آن‌ها به این سنت بازگشتند. گت پ توی نوپیاذ نیز دست‌به‌کار شد. در فوریه ۱۹۲۲ اعلام شد که چهل و هفت تن از سران اس‌ا‌رها به جرم توطئه برضد حکومت شوروی دستگیر شده‌اند و محاکمه خواهند شد. اعلام این خبر در خارج سروصدایی برپا کرد، به‌ویژه در محافل سوسیالیست. در آوریل ۱۹۲۲ در دیداری میان نمایندگان سه انترناسیونال - تنها

104. *ibid.*, No. 16, art. 160.105. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 249.

تلاشی که برای سازش میان این سازمان‌های رقیب صورت گرفت - این مسئله مطرح شد. ۱۰۶. بوخارین و رادک، که در هیأت نمایندگی کمینترن نماینده شوروی بودند، قول دادند که برای اس‌ارها تقاضای مجازات مرگ نشود، و لنین علناً آن‌ها را توبیخ کرد که در برابر دخالت در امور داخلی شوروی سستی نشان داده‌اند، هرچند تأکید کرد که قول آن‌ها باید محترم شمرده شود. ۱۰۷.

پیش از آن که محاکمه آغاز شود لنین بر اثر نخستین سکنه خود بستری شده بود. محاکمه روز ۸ ژوئن ۱۹۲۲ آغاز شد و دو ماه طول کشید. به سبب وجود وندرولد، سوسیالیست بلژیکی، که دفاع از متهمان را بر عهده داشت، جریان محاکمه در سراسر جهان پخش می‌شد. این نخستین محاکمه علنی رژیم شوروی بود. اتهامات کلی اس‌ارها بسیار سنگین بود: به واسطه کرنسکی، مسؤولیت یکایک اعمال دولت موقت بر عهده آن‌ها می‌افتاد؛ در تشکیل چند حکومت «سفید» در زمان جنگ داخلی نقش اساسی بازی کرده بودند؛ قاتلان میرباخ و سوء قصدکنندگان به حیات لنین از اس‌ارها بودند؛ و هرچا هم که جرایم شخص قابل اثبات نبود، سخنان فراوانی از زبان رهبران حزب اس‌ار وجود داشت که اعمال تروریستی بر ضد حکومت شوروی را تجویز کرده بودند. وندرولد و همکاران خارجی‌اش پس از چند روز «به تقاضای متهمان» از دفاع دست کشیدند و اعلامیه‌ای صادر کردند که دادستان و دادگاه را به عنوان نقض موافقتنامه برلن محکوم می‌کرد. ۱۰۸. از سی و هفت تن متهم دادگاه چند تنی تبرئه شدند و بسیاری به درجات و مدت‌های گوناگون زندان محکوم شدند. چهارده تن محکوم به مرگ شدند. با فرمان کمیته مرکزی اجرائی سراسری دو تن از این‌ها بخشوده شدند و حکم اعدام باقی معلق شد. این نکته شایان یادآوری است که در جریان محاکمه هرگز گفته نشد که خود حزب اس‌ار یک سازمان غیرقانونی است، بلکه بر ضد متهمان دلایل و شواهدی اقامه شد که دال بر ارتکاب اعمالی بود که در هر نظام حکومتی جرم و جنایت محسوب می‌شود. فرمان ۸ اوت ۱۹۲۲ کمیته مرکزی اجرائی سراسری که احکام دادگاه را تأیید و تعلیق کرد نیز از شناسایی یک حزب قانونی

۱۰۶ شرح این دیدار بخش پنجم خواهد آمد.

107. *ibid.*, xxvii, 277-80.

108. E. Vandervelde et A. Wauters, *Le procès des Socialistes-Revolutionnaires a Moscou* (Brussels, 1922), pp. 133-4.

حکایت می‌کند:

اگر حزب اس‌ارها در واقع و در عمل از فعالیت جاسوسی، توطئه‌چینی مخفی و تروریستی و نظامی خود که به شورش در برابر حکومت کارگران و دهقانان منجر می‌شود دست بردارد، با این کار آن‌عده از افراد برجسته خود را که در گذشته این کار را رهبری کرده‌اند و در دادگاه نیز حق ادامه آن را برای خود محفوظ دانسته‌اند از اشد مجازات‌رهایی بخشیده‌اند.^{۱۰۹}

اما افسانه مخالفت قانونی با رژیم از مدت‌ها پیش مرده بود. تقصیر این مرگ را نمی‌توان بر عهده یک حزب گذاشت. درست‌است که رژیم بلشویکی پس از چند ماه نخستین دیگر حاضر نبود مخالفت سازمان‌یافته را تحمل کند؛ اما این نیز هست که هیچ‌کدام از احزاب مخالف قانع نبودند که در دایره قانون محدود بمانند. برهان هر دو طرف بر مقدس دیکتاتوری استوار بود.

109. *Protsess P. SR: Rechi Gosudarstvennykh Obvinitelei* (1922), pp. 243-4.

برآمدن حزب

سیر تحول جناح بلشویک حزب کارگران سوسیالدموکرات روسیه، که به زودی «حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)» نام گرفت، روندی است از پیوستگی و تغییر. این حزب در سراسر تاریخ خود آن مهربی را که لنین بر آن کوبیده بود با خود داشت، و مدام به سنت‌ها و جدال‌های زمان جوانی خود بازمی‌گشت. انقلاب اکتبر آن را از پاره‌ای جهات آشکار و پاره‌ای جهات ظریف دیگرگون ساخت. اما این‌جا نیز تشخیص میان دگرگونی‌های ناشی از ذات آن به‌عنوان حزب، یا به‌ویژه به‌عنوان حزب انقلابی، و دگرگونی‌های مربوط به کیفیات ظاهری آن یا مربوط به وضع و محیطی که حزب در آن عمل می‌کرد، کار دشواری است. سه تحول عمده‌ای که در دورهٔ میان انقلاب اکتبر و مرگ لنین روی نمود عبارت بودند از افزایش قدرت در دست گروه کوچک رهبری؛ تغییر ماهیت حزب از صورت یک سازمان انقلابی که سرگرم برانداختن نهادهای موجود بود به صورت هستهٔ هدایت‌کنندهٔ یک دستگاه حکومتی و اداری؛ و ایجاد شدن موقعیت انحصاری برای آن، بر اثر حذف احزاب دیگر.

تمایل به متراکم ساختن قدرت در مرکز سازمان‌های پزرگ، و ضرورت این تراکم به‌عنوان شرط کارایی سازمان، در احزاب سیاسی جدید جزو بدیهیات به‌شمار می‌رود. احزابی که مانند آنارشیست‌ها در برابر این تمایل ایستادگی کردند خود را از لحاظ سیاسی عقیم ساختند؛ توفیق احزاب دیگر روی هم‌رفته متناسب بوده است با آمادگی آن‌ها برای پذیرفتن انضباط قوی ناشی از قدرت و مدیریت مرکزی. این نکته از

لحاظ احزابی که می‌خواهند خود را بر پایهٔ روش‌های دموکراتیک سازمان دهند معانی ناگواری دارد. همهٔ احزاب سیاسی سازمان‌یافته - به‌ویژه در احزاب نمایندۀ توده‌ها، که به دلیل صفات و مهارت‌های فکری و فنی لازم برای رهبری میان رهبران و افراد عادی فاصلهٔ زیادی می‌افتد - هرچند که بر پایهٔ دموکراتیک بنا شده باشند، در این جهت تمایل دارند که حلقهٔ بسته‌ای از رهبران به‌وجود آورند. یکی از جامعه‌شناسان که مواد کارش را بیشتر از حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و حزب سوسیالیست ایتالیا پیش‌از ۱۹۱۴ گرفته است، این عوارض را چنین تشخیص می‌دهد:

در هر رابطهٔ اجتماعی خود طبیعت تسلط و تابعیت ایجاد می‌کند. بدین ترتیب در هر سازمان حزبی یک گروه نیرومند ملاحظه نمی‌کنیم که بر پایهٔ دموکراتیک استوار است. همه‌جا انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان وجود دارند. اما همه‌جا نیز قدرت رهبری انتخاب‌شده را بر توده‌های انتخاب‌کننده می‌بینیم. ساختار گروهی [اولیگارشیک] بنا، پایهٔ دموکراتیک آن را می‌پوشاند.^۲

در سال ۱۹۱۷، هنگامی که بلشویک‌ها به یک حزب وسیع مبدل شدند، این روند به‌سرعت پیش رفت. شکی نیست که سنت‌های پنهان‌کاری و انضباط که پیش از ۱۹۱۷ در حزب برقرار شده بود، وضع خاصی که حزب پس از ۱۹۱۷ به‌عنوان یگانه حزب کشور پیدا کرد، و شاید هم واپس‌ماندگی سیاسی و بی‌تجربگی کارگران روسیه در قیاس با همقطاران غربی آن‌ها، این روند را سرعت بیشتری بخشید. اما اگر این روند را خاص روسیه یا خاص بلشویک‌ها بپنداریم، منظره را به‌کلی مخدوش کرده‌ایم. این روند، به درجات کم یا بیش، نزد همهٔ احزاب نیمهٔ اول قرن بیستم دیده می‌شد.

2. R. Michels, *Zur Soziologie des Parteiwesens* (second ed., 1925), p. 504.

همچنین می‌نویسد: «هرچه دستگاه اداری بیشتر گسترش یابد، یعنی هرچه تعداد افراد سازمان بیشتر و خزانهٔ آن پرتز و مطبوعات آن دامنه‌دارتر شود، دموکراسی در آن سازمان بیشتر کنار زده خواهد شد و قدرت مطلق کمیته‌ها بیشتر جای آن را خواهد گرفت» (ibid., p. 98) اتهام «روش بیزنطی» - که از برجسپ‌های رایج برای بلشویک‌ها است - از سال ۱۹۰۸ به بعد در محافل سوسیال‌دموکرات آلمان به‌گوش می‌خورد. (ibid., p. 148)

تحول يك حزب انقلابی به حزب حکومتی، چیزی است که در همه انقلاب‌های پیروز ملاحظه می‌کنیم، و برخی از پیامدهای آن - چنان آشنا است که می‌توان آن‌ها را با سدهای نامید. حزب وقتی که از کار ویرانگری به کار بدیریت می‌پردازد، به فواید نظم و قانون و اطاعت کردن از قدرت برحق انقلابی پی می‌برد. از دیت چپ، کسانی که می‌خواهند به نام اصول انقلابی پیشین انقلاب را ادامه دهند و معتقدند که دولت انقلاب اکنون آن‌ها را زیر پا گذاشته است، به این حزب حمله می‌کنند. این الگو در تاریخ انقلاب روسیه دنبال شد. اما یکی از مشخصات بارزتر حزب بلشویک آن کیفیتی است که از تأثیر متقابل حزب و حکومت حاصل شد. وابستگی حزب و حکومت، حزب را مستقیماً در همه بحران‌های ملی دخیل ساخت، و هر نوع دعوت به وحدت ملی و اطاعت از رهبری کشور به صورت دعوت به وحدت حزبی و وفاداری به رهبر حزبی درآمد. واکنش طبیعی در برابر خطر ملی عبارت بود از فشردن صفوف حزب و صفوف ملت. همچنین جدا کردن لنین به عنوان رهبر حزب از لنین به عنوان رهبر کشور مقدور نبود. تسلط لنین بیشتر به صورت نفوذ معنوی بود تا قدرت مادی؛ اما این تسلط باعث شد که در حزب، و در دولت، سنت رهبری فردی برقرار شود، چنان که رهایی از آن دشوار بود.

سومین تغییر مهم این بود که حزب در قلمرو حکومت شوروی نوعی انحصار سیاسی به دست آورد. هیچ نظریه سیاسی این حق حزب سیاسی را منکر نیست که بر افراد خود از حیث عقیده و رفتار شرایط انعطاف‌ناپذیری تحمیل کند، و کسانی را که زیر بار نمی‌روند به حزب راه ندهد. اما این حق تا آن روز این را هم فرض می‌گرفت که فرد می‌تواند حزب خود را تغییر دهد، و یک حزب دیگر نیز امکان تأثیر کردن در امور اجتماعی را در اختیار دارد. پیش از انقلاب بلشویک‌های ناراضی می‌توانستند منشویک شوند، و می‌شدند، یا به احزاب و گروه‌های سیاسی دیگر می‌پیوستند. در نخستین ماه‌های پس از انقلاب این سیلان عضویت میان احزاب باقی‌مانده - بلشویک‌ها، منشویک‌ها، امرارهای راست و چپ - هنوز تا حدی برقرار بود. بلشویک‌ها حزب حاکم بودند، اما هنوز یکی از چند حزب موجود به شمار می‌رفتند. بعد از تابستان ۱۹۱۸ بلشویک‌ها وجود سایر احزاب سیاسی را تحمل می‌کردند، ولی موقعیت آن احزاب روز به روز ناپایدارتر می‌شد. از ۱۹۲۱ به بعد احزاب دیگر به کلی ناپدید شدند. بنابراین استعفا یا اخراج از تنها حزب موجود از

این پس - دست‌کم - به معنای منع هرگونه فعالیت قانونی یا سیاسی بود. بدین ترتیب اختلاف نظرهای داخلی حزب هر روز تلخ‌تر می‌شد، هم به این دلیل که مجرای دیگری برای بیان عقاید مخالف وجود نداشت، و هم این که اکنون این‌گونه عقاید را می‌توانستند به منشویک‌ها و اسرارهای سابق نسبت دهند، که به دلایل موزیانه در حزب نفوذ کرده‌اند.^۳ تمبیر مخالفت به خیانت کار آسانی شد. در حکومت‌تک‌حزبی، مفاهیم وحدت‌حزبی و انضباط حزبی تعابیری پیدا کرد که تا آن روز به خیال کسی هم خطور نکرده بود.

این تغییرات به تدریج روی داد. به‌رغم اصرار همیشگی لنین بر خلوص عقیده و بر انضباط حزبی برای تضمین آن، در اساسنامه اصلی حزب که در دومین کنگره حزب (۱۹۰۳) تصویب شده بود و سپس در سومین کنگره (۱۹۰۵) نیز با مختصر تغییراتی به تأیید رسیده بود، مسأله اجبار اعضای حزب در تسلیم به انضباط حزبی تصریح نشده بود. در اساسنامه جدید حزب که در اوت ۱۹۱۷ به تصویب کنگره ششم رسید، این اجبار برای نخستین‌بار تصریح شد. چیزی که شاید شگفت‌آور باشد این است که پیروزی انقلاب در روزهای نخست ظاهراً قید و بندهای انضباط حزبی را قدری شل کرد و به بروز اختلافات و مجادلاتی منجر شد که در تاریخ حزب بلشویک بی‌سابقه بود، و شاید در احزاب دیگر نیز چندان سابقه نداشت. این مجادلات درون حزب، با آن که تند بود، در تحت این قاعده پذیرفته شده انجام می‌گرفت که اعضای حزب تا روز اتخاذ تصمیم حزبی - اما فقط تا آن روز - آزادی عمل دارند. آن جرمی که باعث شد کامنف و زینوویف را در آستانه انقلاب تهدید به اخراج کنند، این نبود که آن‌ها در مذاکرات کمیته مرکزی پیش از اتخاذ تصمیم نظری خلاف جمع داده بودند؛ جرم آن‌ها این بود که پس از آن که رای اکثریت خلاف نظر آن‌ها درآمد علناً با تصمیم حزب مخالفت کردند.^۴ در برابر

۳. قطعنامه دهمین کنگره حزب رشد فرقه‌سازی را به «نفوذ عناصری که دیدگاه کمونیستی را کاملاً جذب نکرده‌اند به صفوف حزب» نسبت می‌دهد.
 (VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 375)^۵

۴. پیش‌نویس اصلی لنین برای این قطعنامه «منشویک‌های پیشین» قید شده بود (Sochineniya, xxvi, 262)

۵. به‌همین ترتیب در مجادله ۱-۱۹۲۰ درباره اتحادیه‌های کارگری، اشکالی که بر تروتسکی می‌گرفتند این نبود که پیشنهادهایش قابل پذیرفتن نبوده است، بلکه آن

يك چنین نقض انضباطی، حق اقدام تنبیهی هیچ حزبی را نمی‌توان انکار کرد. چند روز پس از پیروزی انقلاب، لنین باز با شورش دیگری به رهبری کامنف و زینوویف روبه‌رو شد. این شورش برضد تصمیم به راه‌اندادن سایر احزاب در حکومت شوروی بود (تصمیمی که اندکی بعد به نفع اس‌ارهای چپ تغییر کرد). این شورش فقط با يك اولتیماتوم و چند استعفا به پایان رسید.^۵ زمستان آزادی بیان و نسبت‌های تند در کمیته مرکزی حزب به مجادلات معروف فوریه و مارس درباره مذاکرات پرست-لیتوفسک با آلمان‌ها و امضای پیمان پرست-لیتوفسک انجامید. در این مجادلات کار به جایی رسید که دزرژینسکی گفت افسوس که حزب آن قدر نیرومند نیست که بتواند خطر استعفای لنین را تحمل کند، و لوموف، که حتی برای يك چنین پیشامدی هم آماده بود، آشکارا گفت: «ما باید قدرت را بدون ولادیمیر ایلیچ به دست بگیریم.»^۶

اما در عین حال که نخستین نتیجه انقلاب این بود که آزادی بیان را تشویق کرد و بحث علنی درباره مسائل عمومی را به جایی رساند که در کمتر حزبی معمول بود، به زودی نیروهای دیگری در جهت مقابل به کار افتادند. شور و شوق عاری از انتقادی که از پیروزی انقلاب پدید آمده بود از میانه برخاست. در بهار ۱۹۱۸ دشواری‌های اقتصادی شدت گرفته

بود که پس از رد شدن این پیشنهادها از طرف اکثریت کمیته مرکزی، تروتسکی حاضر نشده است در کمیسیونی که برای حل مسأله منصوب شده بود کار کند. (ibid., xxvi, 88)

۵. نگاه کنید به ص ۱۴۲ بالا. اولتیماتومی که در ۱۹/۶ نوامبر ۱۹۱۷ از کمیته مرکزی به کامنف، زینوویف، ریازانوف، و لارین تسلیم شد حکم می‌کرد که این اشخاص «یا فوراً و کتباً تعهد کنند که به تصمیمات کمیته مرکزی تسلیم خواهند شد و سیاست آن را در همه اقدامات عمومی خود اجرا خواهند کرد یا آن که از هرگونه فعالیت حزبی علنی خودداری کنند و هرگونه مقام مسئولیت‌دار را در جنبش کارگری تا کنگره بعدی حزب ترك کنند».

(*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 170)

زینوویف نامه‌ای نوشت و تسلیم شد؛ سه نفر دیگر سرسختی کردند و از کمیته مرکزی اخراج شدند. (ibid., pp. 175-7)

ریکوف، میلیوتین و نوگین نیز از کمیته مرکزی و از مقام خود در ساوانارکوم استعفا کردند.

بود، و از ناحیه گروه‌های چپ درون حزب، که رهبری حزب را به تمایلات فرست‌طلبانه و زیرپا گذاشتن اصول بلشویکی متهم می‌کردند، مخالفت آغاز شد. بدین ترتیب از مجادلات مربوط به برست‌لیتوفسک گروهی به نام «کمونیست‌های چپ» بیرون آمد، که حتی به مدت دو هفته در پتروگراد روزنامه مخالفی به نام «کامونیست» منتشر می‌کرد. همین گروه بود که در کنگره هفتم حزب که در مارس ۱۹۱۸ برای تصویب پیمان برست-لیتوفسک تشکیل شد، مورد حمله شدید لنین قرار گرفت:

بحران سختی که حزب ما به واسطه تشکیل یک جبهه مخالف چپ در درون آن از سر می‌گذرانند یکی از بزرگ‌ترین بحران‌هایی است که انقلاب روسیه از سر گذرانده است.^۷

این جبهه که در مسأله برست‌لیتوفسک شکست خورد، به وضع بحرانی اقتصاد پرداخت و خط‌مشی لنین را در مورد مسائلی مانند به کارگماشتن متخصصان و تشکیل تراست‌های صنعتی و مدیریت فردی در صنعت مورد حمله قرار داد. چنان‌که غیرطبیعی نبود - هرچند شاید حقیقت نداشت - این گروه، متهم شد که با همدستی اس‌ارهای چپ، که بر سر مسأله برست‌لیتوفسک از دولت بیرون رفته بودند - سرگرم دسیسه‌چینی است.^۸ «کمونیست‌های چپ» اختیار سازمان حزبی را در مسکو به دست آوردند، و در آوریل ۱۹۱۸ دو شماره از نشریه تازه‌ای با عنوان «کامونیست» درآوردند و آن را «ارگان هیأت محلی مسکو حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)» نامیدند. دبیران این نشریه عبارت بودند از بوخارین،

7. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 321.

۸. در مجادلات حزبی شدید دسامبر ۱۹۲۳ زینوویف مدعی شد که اس‌ارهای چپ در آن زمان پیشنهاد کرده بودند که لنین و سایر اعضای ساوفاکوم را بازداشت کنند، و کمونیست‌های چپ نیز این نقشه را به‌طور جدی مورد بررسی قرار داده بودند، و قراز شده بود که پیاتاکوف جانشین لنین بشود.

(*Pravda*, 16 December 1923)

گروهی از افراد پیشین کمونیست‌های چپ، از جمله پیاتاکوف و رادک، در پاسخ زینوویف بیانیه‌ای منتشر کردند و گفتند که این داستان مبنایی ندارد مگر مطالبی که بر سبیل شوخی گفته شده است. (ibid., 3 January 1924)

در ۱۹۳۷ بوخارین نیز متهم شد که در زمان مورد بحث توطئه وسیعی برضد لنین چیده بوده است.

اوبلنسکی، رادک، و اسمیرنوف. ۹. از شماره اول بیانیه مفصلی درباره وضع اقتصادی چاپ شد، که در دیداری از افراد گروه در حضور سران حزب، از جمله لنین، در روز ۴ آوریل ۱۹۱۸ خوانده شده بود. ۱۰. در ماه بعد لنین در مقاله «دربارۀ بیماری کودک مزاجی «چپ» و روحیه خرده بورژوازی» * این گروه را مورد یکی از شدیدترین حملات خود قرار داد، و در تابستان ۱۹۱۸ که توطئه اسارها و آغاز جنگ داخلی حزب را به وحشت انداخت و در صفوف آن بار دیگر وحدت و انضباط زیر رهبری لنین برقرار شد، «کمونیست‌های چپ» نیز ناپدید شدند. ۱۱.

هفتمین کنگره حزب، که پیمان برست‌لیتوفسک را تصویب کرد، پیشنهاد لنین را نیز برای تغییر دادن نام حزب از «سوسیال‌دموکرات» به «کمونیست» که یک سال پیش در «احکام آوریل» مطرح شده بود، عملی ساخت. مارکس و انگلس، هنگامی که حزب کارگران آلمان در سال ۱۸۷۵

۹. در میان سایر همکاران که نامشان روی جلد آمده بود نام این کسان نیز دیده می‌شود: بوبنوف، کوسیوز، کویبیشوف، پوکروفسکی، پریوبرازنسکی، پیاتاکوف، سایرونوف، صفراوف، اوریتسکی، اوتشلیخت، و یاروسلافسکی.

۱۰. بنابر نوشته نشریه «کامونیست»، شماره ۱، ۲۰ آوریل ۱۹۱۸، ص ۱۳، لنین این مجلس نوشته‌ای را که حاوی یک سلسله آرای مخالف بود قرائت کرد و قول داد که آن‌ها را منتشر کند، ولی این کار را نکرد. بیانیه آن گروه در مجموعه آثار لنین چاپ شده است. (*Sochineniya*, xii, 561-71)

دربارۀ مضامین این بیانیه در بخش چهارم بحث خواهیم کرد:

* این مقاله لنین که در سال ۱۹۱۸ نوشته شده است با کتاب «کمونیسم «چپ» - یک بیماری کودکانه» (۱۹۲۰) که بعداً در این تاریخ مورد بحث قرار خواهد گرفت نباید اشتباه شود. - م.

۱۱. یکی از نشانه‌های روحیه غالب این دوره این است که در اوج این مجادله به‌ظاهر تلخ بوخارین به نام نماینده اصلی کمیته مرکزی حزب در نخستین کنگره شوراها اقتصاد ملی سراسر روسیه شرکت کرد، و رادک نیز گزارشی درباره «بی‌آمدهای اقتصادی پیمان برست‌لیتوفسک» به آن کنگره تقدیم کرد.

(*Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozayaistva* (1918), pp. 7, 14-23.)

این فرم‌های پاره‌ای به‌سبب کمبود شدید افراد صلاحیت‌دار ر حزب بود، اما پاره‌ای هم به دلیل وجود این سنت قوی بود که افراد حزبی هرچند با یکدیگر اختلاف داشتند در سازمان‌های غیرحزبی از زبان حزب سخن می‌گفتند. ریازانوف در این مورد رادک را متهم کرد که «برخلاف نظر خود» سخن می‌گوید و به ساز مخالفان خود «می‌رقصد». (*ibid.*, ii, 591)

عنوان «سوسیال‌دموکرات» را برای خود برگزید، پیزاری خود را از این نام بیان کردند: در همان زمان نیز کلمه «دموکراسی»، با آن‌که قید «سوسیال» را به هم‌راه داشت، رفته‌رفته طنین انقلابی خود را از دست می‌داد. از سال ۱۹۱۴ به بعد، سوسیال‌دموکرات‌های اروپا، به‌جز اقلیت بی‌اهمیتی، از مدعای انقلاب جهانی پرولتاریا دست کشیده بودند و بورژوا «رفورمیست» و بورژوا «شوینیست» شده بودند. در دسامبر ۱۹۱۴ لنین پرسید که آیا بهتر نیست که حزب نام «لکه‌دار و ننگین»، «سوسیال‌دموکرات»، را رها کند و به نام مارکسیستی «کمونیست» بازگردد؟^{۱۲} اکنون وقت آن رسیده بود که شکاف میان این دو عنوان را در نظر آورند و با بازگشت به عنوان «کمونیست» میراث مارکسیستی را برای انقلابیان ادعا کنند. این تغییر نام معنی دوگانه‌ای داشت. از لحاظ درونی، حزب بلشویک سرانجام مرحله بورژوازی انقلاب را پشت سر می‌گذاشت و روی خود را قطعاً به‌سوی هدف کمونیستی پرمی‌گرداند. از لحاظ بیرونی این تغییر به معنای تقسیم جنبش کارگران اروپا به دو جبهه بود: آن‌هایی که به خط‌مشی بورژوازی رفورم می‌چسبیدند، و آن‌هایی که طرفدار انقلاب پرولتری بودند. انشعابی که لنین در کنگره ۱۹۰۳ پدید آورده بود اکنون در مقیاس جهانی تکرار می‌شد. در ذرون حزب مقاومتی در برابر تغییر نام دیرینه حزب ظاهر شده بود، اما در مارس ۱۹۱۸ سرانجام پیروان لنین نام «حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه» را — که مدت‌ها وجه‌اشتراک و مورد اختلاف آن‌ها با منشویک‌ها بود — برای منشویک‌ها گذاشتند و خود را «حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)» نامیدند.^{۱۳}

وقت آن رسیده بود که بافت سازمان حزبی را فشرده‌تر کنند. نظام این سازمان را از مدت‌ها پیش در محافل حزبی «مرکزیت دموکراتیک» می‌نامیدند،^{۱۴} و غرض از این اصطلاح بیان روند دو جانبه‌ای بود که قدرت

12. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 73.

13. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 297.

۱۴. این اصطلاح (نگاه کنید به ص ۱۹۰۷) در پنجمین کنگره حزب، ۱۹۰۷، در اساننامه حزب قید شد. (*ibid.*, i, 108)

در اساننامه ۱۹۳۴ برای نخستین‌بار تعریف دقیقی از این اصطلاح داده شد (*ibid.*, ii, 59) به این صورت:

(الف) رعایت قاعده انتخاب در همه ارگان‌های رهبری حزب، از بالاترین تا پایین‌ترین

را از حوزه‌های حزبی در شهر یا کارخانه یا روستا از طریق کمیته‌های محلی یا منطقه‌ای به رأس سازمان یعنی کمیته مرکزی می‌رسانید، که ارگان حاکم کل، یعنی کنگره، بود؛ و از طرف دیگر انضباط از طریق همان مجاری جریان می‌یافت، چنان که هر ارگان حزبی تابع ارگان بالاتر از خود بود، و در نهایت تابع کمیته مرکزی. با پیروزی انقلاب و مبدل شدن حزب به یک سازمان قانونی و افزایش فراوان اعضای آن، سرانجام این مفهوم می‌توانست از روی الگویی نظیر شوراهای کاملاً واقعیت پیدا کند. بالاترین ارگان، کنگره حزب، از روی قاعده - و در نخستین سال‌های پس از انقلاب در عمل نیز - سالی یک بار تشکیل می‌شد. کمیته مرکزی، که ارگان اجرایی اصلی بود، بنا بر اساسنامه ۱۹۱۷ می‌بایست دست‌کم هر دو ماه یک بار جلسه داشته باشد. وقتی که انقلاب حزب را توانا ساخت که شبکه خود را بر سراسر روسیه بگستراند، سلسله مراتب وسیعی از سازمان‌های محلی به وجود آمد. در زیر کنگره «سراسر روسیه» و کمیته مرکزی آن، هر جمهوری یا منطقه («اوبلاست») جداگانه‌ای کنفرانس منطقه‌ای و کمیته منطقه‌ای خود را داشت؛ زیر آن‌ها نیز کنفرانس‌های ایالتی و کمیته‌های ایالتی قرار می‌گرفتند؛ پس از آن‌ها کنفرانس‌ها و کمیته‌های ناحیه‌ای («اوشزد») و سپس کنفرانس و کمیته‌های محلی («ولوست») بود، و آخر از همه حوزه‌های حزبی واقع می‌شد که «هیأت» («بورو»)های خاصی خود را داشت - در کارخانه‌ها، در روستاها، در ارتش سرخ، در نهادهای شوروی، یعنی در هر جایی که دو یا سه تن عضو حزب می‌توانستند با هم جلسه تشکیل دهند. حوزه‌ها با آن‌که در سلسله مراتب از همه پایین‌تر قرار می‌گرفتند به هیچ‌روی کم‌اهمیت‌ترین عنصر دستگاه حزب نبودند. به دست آوردن تصویر درستی از این حوزه‌ها حتی دشوارتر از شوراهای محلی است که پایین‌ترین مرتبه نظام شوروی را تشکیل می‌دادند. اما حوزه‌ها از بسیاری جهات وارث همان سنت سخت گروه‌های کوچک مخفی بودند که حزب از طریق آن‌ها نفوذ خود را در روسیه تزاری به کار می‌برد؛ و دست‌کم در نخستین مراحل انقلاب، تمام ساختمان حزب



آن‌ها.

- (ب) پاسخگویی ادواری ارگان‌های حزب در برابر سازمان‌های مربوط به آن‌ها.
- (ج) انضباط دقیق و متابعت اقلیت از اکثریت.
- (د) الزام‌آوری مطلق تصمیمات ارگان‌های بالاتر برای ارگان‌های پایین‌تر و افراد حزب.

بر پایه وفاداری و کارآمدی همین حوزه‌ها تکیه داشت. ۱۵.

با توجه به ترکیب حزب و دوره متلاطمی که حزب چندماهی پس از پیروزی انقلاب وارد آن شد، تحول یافتن آن امری ناگزیر بود. در کشاکشی که در اصطلاح «مرکزیت دموکراتیک» نهفته است - یعنی کشاکش میان جریان قدرت از محیط به مرکز و تحمیل انضباط از مرکز به محیط، میان دموکراسی و کارآیی - عنصر مرکزیت ناچار باید بنده بیرون می‌آمد. تا زمانی که لنین زمام کار را محکم به‌دست داشت، این دو نیرو با هم کنار می‌آمدند و مانند دو رشته یک مهار عمل می‌کردند؛ و خود لنین همیشه بر کسانی که میان قدرت «از بالا» و «از پایین» تمایز قائل می‌شدند خشم می‌گرفت. ۱۶. اما برتری شخصیت برجسته و مطمئن لنین در سال‌های حساسی که رژیم جدید می‌بایست از سن بگذراند، سنت رهبری قوی را موجه می‌ساخت و نیاز به این‌گونه رهبری را تثبیت می‌کرد. نیروهای دیگری نیز در کار بوذند. از همه قوی‌تر فشار خفقان‌آور سنت مدیریت روسی و ساختار جامعه روسیه بود. شکی نیست که لنین اصولاً آرزو می‌کرد، و حتی در عمل نیز تلاش می‌کرد، که افراد حزب - و نتیجتاً

۱۵. یکی از قطعه‌های مهم دهمین کنفرانس وظایف حوزه‌های حزبی را برمی‌شمارد. (ibid., t. 370-1)

۱۶. در ۱۹۲۰، لنین پس از توصیف طرز کار حزب از طریق شوراهای، چنین ادامه می‌دهد: «چنین است ساختار [مکانیسم] عمومی قدرت حکومت پرولتاریایی به صورتی که «از بالا» دیده می‌شود، از دیدگاه تحقق عملی دیکتاتوری [پرولتاریا]. شاید بتوان امیدوار بود که خواننده ملتفت این نکته بشود که چرا بلشویک روس، که این ساختار را می‌شناسد و به‌چشم دیده است که این ساختار چه‌گونه رشد کرده و در ظرف بیست و پنج سال از گروه‌های کوچک غیرقانونی به‌صورت فعلی درآمده است، ناچار هر نوع اشاره به «از بالا» یا «از پایین» یا دیکتاتوری رهبران یا دیکتاتوری توده‌ها را مبهلات کودکانه مضحک می‌شناسد، مانند جروبحث بر سر این که آیا پای چپ انسان مفیدتر است یا دست راست.»

(*Sochineniya*, xxv, 193)

چند ماه بعد، کمیته مرکزی بخشنامه‌ای صادر کرد، درباره «مسأله حاد» صفوف «بالا» و «پایین» حزب. در این بخشنامه گفته شده است که حدت این مسأله پاره‌ای مربوط به هجوم اخیر جوانان و اعضای نیازموده است، و پاره‌ای هم مربوط به «روش‌های نادرست و غالباً تحمل‌ناپذیری که برخی از کارکنان مسؤول حزب در پیش می‌گیرند».

Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov), No. 21, 4 September 1920, pp. 1-3.

خود پرولتاریا را - به شرکت فعالانه در امور حزب و کشور - وارد کند. وقتی که او از «عقب‌ماندگی» و «پنی‌فرهنگی» مردم روسیه سخن می‌گوید - چنان که در سال‌های آخر بازها گفته است - به شکست خود در تحقق بخشیدن به این آرزو اشاره می‌کند. به نظر می‌آید که تأثیر جدی در سنتی چنان ریشه‌دار مانند مدیریت از بالا-پیش از عصر یک نسل طول خواهد کشید. حزب کمونیست روسیه نیز از این حیث آن‌گونه که گاه تصور می‌شود با احزاب سیاسی سایر کشورها چندان فرقی نداشت، زیرا که در سایر کشورها نیز مسائل مورد اختلاف در میان حلقه مخدودی از رهبران مورد بحث و جدل قرار می‌گیزد و به تصمیم نهایی می‌رسد، و نظر افراد در آن‌ها چندان مؤثر نیست.

پس چندان جای شگفتی نیست که همان تمایل مقاومت‌ناپذیری که در جهت تراکم قدرت در مرکز ارگان‌های شوروی - گیریم چندی دیرتر - پدید آمد، به ارگان‌های حزبی نیز حمله‌ور شد. عالی‌ترین مرجع، یعنی کنگره حزب، اگرچه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ هر سال تشکیل می‌شد، رفته‌رفته دست‌وپاگیر شد و جلسات آن نیز آن‌قدر از هم فاصله داشت که نمی‌توانست اعمال قدرت کند. آفول کنگره حزب کمی بعد از آفول همتای حکومتی آن، یعنی کنگره سراسری شوراه‌ها، آغاز شد. هفتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۸ که پیمان برست-لیتوفسک را تصویب کرد، آخرین کنگره‌ای بود که در آن بر سر یک امر حیاتی با اکثریت آرا تصمیم گرفته شد. در چند کنگره بعدی مسائل مهم مورد بحث قرار می‌گرفت و گاه نیز عقاید تنیدی رد و بدل می‌شد؛ این نکته به‌ویژه در مورد دوازدهمین کنگره در سال ۱۹۲۳ صادق است - نخستین کنگره پس از انقلاب که در آن لنین حضور نداشت. اما حتی وقتی که در جلسه کنگره نیز بحث و جدل صورت می‌گرفت، تصمیم در جای دیگر گرفته می‌شد. در سال ۱۹۱۷ کمیته مرکزی بود که تصمیم گرفت قدرت را به دست بگیرد، و وارث قدرت کنگره نیز همین کمیته مرکزی بود. ولی کمیته مرکزی نیز - مانند کمیته اجرایی سراسری، یعنی همتای آن در نظام حکومتی - نتوانست قدرت خود را نگه دارد و چیزی نگذشت که ارگان‌های کوچک‌تر و مؤثر آن را از چنگش بیرون آوردند. زینوویف در ۱۹۲۳ با شور و هیجان اعلام کرد که: «کمیته مرکزی حزب ما برحسب سنت، برحسب تاریخ حیات بیست و دو ساله‌اش، از گروهی تشکیل می‌شود که تمام اقتدار حزب را در خود جذب می‌کند؛ اما از ذرواقع و ضمی را توصیف می‌کرد که دیگر

داشت به تاریخ می‌پیوست. ۱۷.

مسئله تراکم قدرت در مرکز حزب نخستین بار در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹، در اوج جنگ داخلی، آفتابی شد. در این زمان روند تراکم راه درازی را طی کرده بود. اوزینسکی در کنگره شکایت کرد که تمام کارهای حزبی گرداگرد کمیته مرکزی فراهم شده است، و «حتی کمیته مرکزی به عنوان یک ارگان گروهی به معنای واقعی وجود ندارد»، زیرا که «رفقا، لنین و سوردلوف، مسائل جاری را از راه گفت‌وگو با همدیگر یا با رفقای دیگری که مسئولیت این یا آن رشته از کارهای شوروی را برعهده دارند حل و فصل می‌کنند». ۱۸. با این حال، چنان که تصویبنامه کنگره اذعان داشت، جنگ داخلی حزب را در وضعی قرار می‌داد که «مرکزیت کامل و شدیدترین انضباط ضرورت مطلق دارد»؛ ۱۹. و جای تأسف بود که سوردلوف، که برای دستگاه حزبی گرداننده قابل بود، در آستانه تشکیل کنگره درگذشت. کنگره با پذیرفتن نیاز به تقویت اقتدار مرکزی کوشید که کمیته مرکزی را برای اجرای وظایفش مجهز سازد - به این ترتیب که هم تعداد اعضای آن را به نوزده تن (با هشت «نامزد») محدود ساخت، و هم دستور داد که جلسات آن هر دو هفته یک بار تشکیل شود. اما کنگره در عین حال گام مرگباری هم برداشت، و آن عبارت بود از ایجاد سه ارگان جدید که، هرچند اسماً فرع کمیته مرکزی بودند، مقدر بود که در ظرف سه سال آینده وظایف کمیته را میان خود تقسیم کنند و به‌جز ظواهر همه اقتدار آن را به خود اختصاص دهند.

ارگان نخست «پولیت‌بورو» (هیأت سیاسی) بود که از پنج نفر تشکیل می‌شد، و نام و شخصیت آن‌ها همان هیأت سیاسی لحظه حساس آستانه انقلاب را به یاد می‌آورد. وظیفه پولیت‌بورو عبارت بود از «اتخاذ تصمیم درمسائلی که در آن‌ها تأخیر جایز نیست»، و گزارش کردن آن‌ها به جلسات دوهفتگی کمیته مرکزی. اما نیازی به گفتن نیست که انحصار رسمی صلاحیت پولیت‌بورو به مسائل فوری، مانند انحصارمشابهی که قانون اساسی «ج ش ف س ر» برای اختیارات ساوانارکوم قائل شده بود، به‌کلی غیرواقعی از کار درآمد؛ یعنی پولیت‌بورو فوراً سرچشمه

17. *Dvenadtyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevokov)* (1923), p. 207.

18. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), pp. 165-6.

19. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941) i, 305.

تصمیمات عمده سیاسی شد، و تصمیمات آن از طزریق دستگاه حکومتی به اجرا گذاشته شد. ارگان جدید دوم «هیأت سازمانی» (ارگ بورو) نام داشت، که باز پنج عضو داشت و می‌بایست هفته‌ای سه بار جلسه تشکیل دهد و «تمام کار سازمانی حزب را اداره کند». ارگان سوم «دبیرخانه» کمیته مرکزی بود که از يك «دبیر مسؤول» و پنج نفر «دستیار فنی» تشکیل می‌شد. وظیفه دستیاران تصریح نشده بود. ۲۰ مخاطرات برخورد میان پولیت بورو و ارگ بورو و دبیرخانه با تداخل اعضای آن‌ها کاهش یافته بود. کرسینسکی، که نخستین «دبیر مسؤول» حزب شد، در ارگ بورو نیز عضویت داشت؛ یکی از اعضای پولیت بورو در ارگ بورو نیز شرکت می‌کرد؛ این نقش دوگانه به استالین واگذار شد. در کنگره بعد در ۱۹۲۰ گام مرگبار دیگری هم برداشته شد، یعنی تصمیم گرفتند که دبیرخانه را به این صورت تقویت کنند که «سه کارمند دائمی»، هر سه از اعضای کمیته مرکزی، در اختیار آن بگذارند و «اداره مسائل جاری» از نوع سازمانی و اجرایی را نیز به دست آن بپسارند، و فقط «هدایت کلی کار سازمانی» را برای ارگ بورو نگه دارند. ۲۱ دبیرخانه تقویت شده از کرسینسکی و پریوبرازنسکی و سربریاکوف تشکیل شد.

به طور کلی پیش‌بینی شده بود که مسائل عمده‌ای که این دبیرخانه نیازموده با آن روبرو می‌شود مسائل انضباط حزبی خواهد بود. از میان رفتن جنبش «کمونیست‌های چپ» در تابستان ۱۹۱۸ بر اثر ضربه جنگ داخلی به معنای پایان یافتن مخالفت در درون حزب نبود. انقلاب روسیه اکنون به مرحله‌ای رسیده بود که در تجربه همه انقلاب‌ها مشترک است، و آن لحظه‌ای است که حزبی که انقلاب را انجام داده است باید قدرت خود را تحکیم و دستگاه حکومتی را تقویت کند. در چنین لحظه‌ای بروز مخالفت از جانب چپ به نام دفاع از اصول انقلابی دیرین امری ناگزیر و پی‌گیر بود. از هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹، هنگامی که جنگ داخلی در اوج خود بود، گروهی از «مخالفان نظامی» برخاست سیاست تروتسکی دست به اعتراض زد، ولسی موفق نشد. سیاست تروتسکی این بود که می‌خواست با کمک برخی از افسران حرفه‌ای ارتش قدیم تزاری، ارتش تازه‌ای از سربازان وظیفه تشکیل دهد. در کنگره نهم در مارس ۱۹۲۰

۲۰. *ibid.*, i, 304. تا آن روز دبیرخانه يك سازمان صرفاً اداری بود که زیر

نظر سوردلوف کار می‌کرد. (Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 127-8)

21. *Vôp(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 344.

گروهی با شعار «مرکزیت دموکراتیک» به مدیریت فردی در صنایع اعتراض کردند و پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری را نزد شخص تومسکی به‌دست آوردند؛ و این سرآغاز جنبش مخالف جدیدی شد. خط‌سیر رشد این جنبش در تابستان ۱۹۲۱، در گزارش کمیته مرکزی به کنفرانس حزبی بهار سال بعد ترسیم شده است. این جنبش گاه به شکل برخوردهایی در یک ارگان حزبی درمی‌آمد؛ گاه به شکل نافرمانی سازمان‌های محلی از کمیته ایالتی؛ گاه به شکل ناراضایی «بخش کارگری برخی از کمیته‌های ایالتی»؛ گاه به شکل مجادله میان سازمان‌های کارگری و دهقانی. این مشکل به چند علت نسبت داده شد - «خیستگی وحشتناک توده‌های کارگر» برابر چنگ، چنگک داخلی، بی‌نظمی اقتصادی، سرما و گرسنگی؛ ورود «کارگران و دهقانان صادق و مؤمن ولی فاقد تربیت سیاسی» به حزب؛ و ورود اعضای پیشین اجزاب دیگر. به حزب ۲۲ در اواخر تابستان کمیسیون مأمور بررسی مسأله شد، که دو تن از اعضای آن، ایگناتوف و ساپرونوف، عضو جبهه مخالف کنفرانس پیشین بودند. این کمیسیون قطعنامه‌ای نوشت که کنفرانس حزبی سراسر روسیه در سپتامبر ۱۹۲۰ آن را تصویب کرد. این قطعنامه با عبارات کلی از ضرورت بهبود روابط میان توده حزبی و مقامات مرکزی و دادن نیرو و تحرک تازه به زندگی حزبی سخن می‌گوید؛ اما منجزترین توصیه آن ایجاد یک «کمیسیون نظارت در کنار کمیته مرکزی» است. وظیفه کمیسیون این است که «انواع شکایات را دریافت و بررسی کند»، و در صورتی که لازم باشد با کمیته مرکزی به بحث بگذارد و به آن‌ها پاسخ دهد. این کمیسیون نظارت تا زمان تشکیل کنفرانس بعدی از دژ ژینسکی، مورانوف، پریوبراژنسکی، و چهار عضو دیگر که از جانب بزرگ‌ترین سازمان‌های محلی حزب منصوب شدند تشکیل می‌شد؛ مقرر شده بود که پس از تشکیل کنفرانس «به‌طور کلی اعضای کمیته مرکزی به عضویت کمیسیون نظارت انتخاب نشوند». ۲۲ قرار شد که کمیسیون‌های مشابهی در کنار کمیته‌های ایالتی نیز تشکیل شود. یک کمیسیون خاص نیز به نام «کمیسیون نظارت کرم‌لین» برای بررسی «امتیازات کرم‌لین» به‌وجود آمد، زیرا که این امتیازات در حزب شکایتهایی را باعث شده

22. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov)*, No. 29, 7 March 1921, pp. 4-6, reprinted in *Rabochaya Oppozitsiya: Materialy i Dokumenty* (1926), pp. 21-2.

23. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 351-3.

بود و کمیسیون می‌بایست آن امتیازات را «در صورتی که حذف کامل آن‌ها مقدور نباشد، به حدی برساند که برای همه رفقای حزبی قابل فهم باشد». ۲۴ کمیسیون مرکزی کار خود را با بخشنامه‌ای آغاز کرد، که به همه اعضای حزب می‌گفت «هرگونه خطای ضدحزبی که از اعضای حزب سر بزنند» باید به اطلاع کمیسیون برسد، «بدون آن‌که لحظه‌ای از مقام یا مرتبه اشخاص مورد اتهام ناراحت شوند». ۲۵

اما از این اقدامات برای آرام کردن ناراحتی‌های روزافزون نتیجه‌ای حاصل نشد. در پاییز ۱۹۲۰، وقتی که جنگ داخلی تقریباً تمام شده بود، نیرومندترین گروه مخالفی که از زمان انقلاب در درون حزب سازمان یافته بود با نام «جبهه کارگران مخالف» به وجود آمد. قدرت این گروه بیشتر در تعداد افراد بود تا در رهبری و برنامه آن. رهبران معروف آن عبارت بودند از شلیاپنیکوف، که سابقاً کارگر فلزکار بود و در نخستین دولت شوروی کمیسر کار بود و خود را حامی کارگران می‌نامید؛ و کولونتای، که دیگر آن اسم و آوازه بلند نخستین روزهای انقلاب را نداشت. برنامه این گروه ترکیبی بود از نارضایی‌های جاری، که غالباً جهت اعتراض بر ضد مرکزیت روزافزون نظارت‌های اقتصادی و سیاسی و بر ضد افزایش قدرت و بی‌ملاحظگی دستگاه حزب داشت. این گروه پیشنهاد می‌کرد که نظارت بر صنعت و تولید از دست به اتحادیه‌های کارگری منتقل شود، و با این کار بر شعار مبهم «نظارت کارگران» و گرایش سندیکالیستی که در برخی از بخش‌های حزب سابقه دیرینه داشت تکیه می‌کرد. همچنین این گروه به تسلط روشنفکران بر حزب اعتراض داشت و خواهان تصفیه وسیع عناصر غیرکارگر بود؛ و می‌گفت همه مقامات حزبی باید از طریق انتخابات آزاد معین شوند و همه مسائل آزادانه مورد بحث قرار گیرد، و وسائل ترویج و تبلیغ نظریات مخالف در اختیار مخالفان باشد. این انتقادات و پیشنهادها پس از آن که در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ در روزنامه‌ها و محافل مفصلاً مطرح شد، در جزوه‌ای به‌قلم کولونتای با عنوان «جبهه کارگران مخالف» گردآوری شد و در زمان

24. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 26, 20 December 1920, p. 2.

25. *ibid.*, No. 25, 11 November, 1920, p. 1.

تشکیل دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ میان افراد حزب توزیع شد. ۲۶ در مجادله‌ای که در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ بر سر نقش اتحادیه‌های کارگری در گرفت و حزب را به لرزه درآورد، نظریات «جبهه کارگران مخالف» این جبهه را به صورت یکی از جناح‌های اصلی حزب درآورد. «جبهه کارگران مخالف» طرفدار استقلال اتحادیه‌های کارگری و سلطه آن‌ها بر نظام اقتصادی بود، و خال آن که تروتسکی، که برای نخستین بار پس از ماجرای پرست-لیتوفسک علناً در صف مخالف لنین قرار گرفته بود، خواهان تابعیت آشکار اتحادیه‌ها از دولت شد. در سراسر ماه ژانویه ۱۹۲۱ «پراودا» هر روز مقالات مجادله‌آمیزی چاپ می‌کرد که در آن‌ها رهبران اصلی حزب نظریات مخالف و مقابل یکدیگر بیان می‌کردند. حزب دو شماره از نشریه خاصی به نام «بحث‌نامه» منتشر کرد، برای آن که میدانی برای تبادل نظر مفصل فراهم ساخته باشد. لنین نگران شد. در جزوه‌ای به نام «بحران حزبی» از «تب»ی که حزب را می‌لرزاند سخن گفت و پرسید که آیا بدنه حزبی «می‌تواند خود را کاملاً شفا بخشد و تکرار این بیماری را غیرممکن سازد، یا آن که بیماری مزمن و خطرناک می‌شود؟» لنین تروتسکی را متهم ساخت که بر پایه «پلاتفورم اشتباه‌آمیز فرقه‌ای ایجاد کرده است»؛ و درباره «جبهه کارگران مخالف» نیز یک قاعده حزبی را که تا آن روز مورد قبول بود پیش کشید و استثنایی برای آن قائل شد که بعدها برای نفی خود آن قاعده به کار رفت:

۲۶. این جزوه دیگر به آسانی به دست نمی‌آید، ولی مقدار زیادی از مطالب آن در اسناد زیر نقل شده است:

Rabochaya Opozitsiya: Materialy i Dokumenty (1920); *Platforma Shlyapnikova i Medvedeva* (1927); *Lenin, Sochineniya*, xxvi, 632-4; xxvii, 494-6.

ترجمه‌ای به زبان انگلیسی نیز از این جزوه تحت عنوان زیر وجود دارد:
The Workers' Opposition in Russia (n. d.)

نتیجه‌گیری‌های کلی ر. میشل درباره مخالفت درون حزب، که در اصل پیش از ۱۹۱۰ نوشته شده است، با «جبهه کارگران مخالف» به درستی انطباق دارد «شعار اکثریت «مرکزیت» است، و شعار اقلیت‌ها «استقلال»؛ اقلیت‌ها برای رسیدن به هدف‌های خود ناچار از مبارزه‌ای شده‌اند که گاه به شکل مبارزه برای آزادی می‌آید و حتی زبان قهرمانانی را به کار می‌برد که در راه آزادی با ستم مستبدان می‌جنگند.» (*Zur Soziologie des Parteiwesens* (second ed., 1925), p. 228.)

تشکیل دادن گروه‌ها (به‌ویژه پیش از کنگره) البته مجاز است (و گردآوری رأی نیز چنین است). اما این کار باید در محدودهٔ کمونیسم انجام گیرد (و نه سندیکالیسم) و آن هم به نحوی که باعث خنده نشود.

لنین مطلب خود را با هشدار معمولی که مبادا دشمنان خارجی از اختلافات درونی حزب بهره‌برداری کنند پایان داد:

سرمایه‌داران دول متفق بدون شك برای استفاده از بیماری حزب ما سعی خواهند کرد و به حملهٔ تازه‌ای دست خواهند زد، و سوسیال‌رولوسیونرها نیز توطئه‌ها و شورش‌های تازه‌ای راه خواهند انداخت. ما نمی‌ترسیم، زیرا همهٔ ما مانند يك تن متحد خواهیم شد، و از شناسایی بیماری هم باکی نداریم، بلکه می‌دانیم که این بیماری از ما، در هر مقامی که باشیم، انضباط بیشتر و خودداری بیشتر و استحکام بیشتر طلب می‌کند. ۲۷.

پیش از تشکیل کنگرهٔ حزب در ۸ مارس ۱۹۲۱، که از مدت‌ها پیش انتظار آن می‌رفت، شورش کرونشات – جدی‌ترین خطری که پس از انقلاب رژیم را تهدید کرده بود – نگرانی‌های لنین را توجیه کرد و به دعوت‌هایی که برای فشردن صفوف حزب صورت می‌گرفت معنی بیشتری داد.

دهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۱ در تاریخ حزب و جمهوری نقش قاطعی داشت. این کنگره در زمانی تشکیل شد که امیدهای آسان ناشی از پیروزی در جنگ داخلی سرخورده و بحران اقتصادی به‌شکل شوم کمبود مواد غذایی پدید آمده بود، و برای نخستین بار پس از تاسستان ۱۹۱۸ شورش سیاسی سر بلند می‌کرد. در فضای کنگره خطرناک بودن اوضاع احساس می‌شد. کوچک‌ترین دستاورد کنگره حل و فصل مسألهٔ کهنهٔ اتحادیه‌های کارگری بود. نپ در آخرین مراحل کنگره اعلام شد و بحث دربارهٔ آن چندان تفصیلی نداشت. موضوع اصلی بحث کنگره، که لنین تقریباً در همهٔ سخنان مکرر خود به آن اشاره کرد، نیاز فوری به

وحدت حزبی بود. لنین در نطق افتتاحیه کوتاه خود موضوع را به شکل گویایی مطرح کرد:

رفقا، ما سال عجیبی را پشت سر گذاشته‌ایم، به خودمان اجازه داده‌ایم که از تجمل بحث و جدال در درون حزب استفاده کنیم. برای حزبی که قوی‌ترین و پرزورترین دشمنان در سراسر جهان سرمایه‌داری آن را احاطه کرده‌اند، برای حزبی که بار بی‌سابقه‌ای بر دوش دارد، این تجمل حقیقتاً جای تعجب است. هیچ نمی‌دانم شما امروز آن را چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا به نظر شما این تجمل با وسع و توانایی معنوی و مادی ما سازگار بوده است؟

اندکی بعد با خشم غریبی به جبهه مخالف حمله می‌کند:

همه این مطالب مربوط به آزادی بیان و آزادی انتقاد... که سخنان «جبهه کارگران مخالف» از آن سرشار است، نه دهم معنای این سخنان را تشکیل می‌دهد که خود هیچ معنایی ندارند - چیزی جز همین‌گونه کلمات نیستند. رفقا، اجازه بدهید درباره کلمات بحث نکنیم، بلکه درباره محتوای کلمات بحث کنیم. شما نمی‌توانید ما را با کلماتی مانند «آزادی انتقاد» گول بزنید. وقتی که ما گفتیم آثار و عوارض بیماری در حزب به چشم می‌خورد، منظورمان این بود که این تشخیص در خور توجه مضاعف است. شکی نیست که این بیماری وجود دارد. کمک کنید تا آن را درمان کنیم. به ما بگویید چگونه آن را درمان کنیم. ما وقت زیادی صرف بحث کرده‌ایم، و من می‌گویم حالا «بحث با تفنگ» خیلی بهتر از بحث با نظریات جبهه مخالف است. ما به جبهه مخالف نیاز نداریم، رفقا، امروز وقت این کار نیست! یا در این جانب باشید یا در آن جانب - با تفنگ، نه با مخالفت.^{۲۸}

کلام لنین مبهم بود. زمینه بحث به این تعبیر راه می‌داد که آنچه

می‌خواهد جز این نیست که کسانی که در مخالفت خود اصرار می‌ورزند از حزب بیرون بروند و منطقاً می‌توان انتظار داشت که از سنگر رویه‌رو سر برآورند. اما از سخنان او چنین برمی‌آید، و لنین هم می‌خواست که چنین برآید، که در میان صفوف حزب آزادی انتقاد نوعی «تجمل» است که به آسانی مبدل به «بیماری» می‌شود، و در آن سوی این صفوف هم تنها ابزار حل و فصل اختلافات تفنگ است. در اوضاع بحرانی و شورش که بر کنگره دهم سایه انداخته بود چه بسا که این نتایج درست بود. این نتایج در معتقدات حزب ریشه داشت، و لنین آن‌ها را در سنت حزبی می‌خکوب کرد.

دو قطعنامه درباره وحدت حزبی و انضباط از کنگره گذشت: یکی با عنوان «درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی» در حزب ما اعلام می‌کرد که انتشار اندیشه‌های «جبهه کارگران مخالف» با «عضویت در حزب کمونیست روسیه ناسازگار است». قطعنامه کمی بعد اضافه می‌کرد که «در مطبوعات و نشریات و غیره باید جای لازم برای مفصل‌ترین تبادل عقاید میان اعضای حزب درباره همه مسائل جاری پیش‌بینی شود». ۲۰ کنگره در قطعنامه کوتاه و جداگانه‌ای از پذیرفتن استعفای اعضای گروه «جبهه کارگران مخالف» که از نو به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شده بودند خودداری کرد و از آن‌ها دعوت کرد که «به انضباط حزبی تسلیم شوند». ۲۱ قطعنامه مهم دیگر با عنوان «درباره وحدت حزب» اصرار می‌کرد که مسائل مورد اختلاف در حزب باید «نه در گروه‌هایی که بر پایه پلاتفورم‌های گوناگون تشکیل شده‌اند بلکه میان همه اعضای حزب به بحث گذاشته شود». کمیته مرکزی دستور یافت که «هرگونه فرقه‌گرایی را از میان بردارد»: ۲۲

۲۹. این ظاهراً نخستین بار بود که این کلمه معروف در زبان حزبی به کار می‌رفت. لنین آن را در کنگره چنین توضیح داد: «انحراف (uklon) يك حرکت کاملاً شکل گرفته نیست. انحراف چیزی است که می‌توان آن را اصلاح کرد. اشخاص اندکی از خط خارج شده‌اند یا دارند خارج می‌شوند، ولی اصلاح آن هنوز امکان دارد. به نظر من کلمه روسی (uklon) این معنا را بیان می‌کند.» (ibid., xxvi, 267)

30 *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 366-8.

31. ibid., i, 368.

۳۲. کلمه «فراکسیونالیسم» (فرقه‌سازی یا دسته‌بندی) در چند سال بعد در شمار

کنگره تجویز می‌کند که همه گروه‌هایی که بر پایه این یا آن پلاتفورم تشکیل شده‌اند بدون استثنا فوراً منحل شوند، و به همه سازمان‌ها دستور می‌دهد که بر مجاز نبودن هر نوع فعالیت فرقه‌ای مصرأ تأکید کنند. عدم رعایت این تصمیم کنگره به اخراج بلاشرط و فوری از حزب منجر می‌شود.

آخر این که، کنگره يك تبصرهٔ سری نیز به قطعنامه اضافه کرد، که بعدها به نام «مادهٔ ۷» معروف شد:

برای اجرای انضباط دقیق در حزب و در همه کارهای شوروی و به دست آوردن حد اعلای وحدت از طریق از میان بردن هر نوع فرقه‌گرایی، کنگره به کمیتهٔ مرکزی اختیار تام می‌دهد که در مورد (یا موارد) نقض انضباط یا تجویز فرقه‌گرایی یا تحمل آن هر نوع تنبیه حزبی را اجرا کند، از جمله اخراج از حزب، یا در مورد اعضای کمیتهٔ مرکزی تنزل به مرتبهٔ نامزدی، یا حتی در نهایت اخراج از حزب. اجرای این‌گونه اقدامات شدید در مورد اعضا و نامزدهای کمیتهٔ مرکزی و اعضای کمیسیون نظارت منوط است به تشکیل جلسهٔ کامل (پلنوم) کمیتهٔ مرکزی که همه نامزدهای کمیتهٔ مرکزی و اعضای کمیسیون نظارت نیز به آن دعوت شده باشند. اگر در چنین جلسه‌ای از رهبران مسؤول حزب تنزل یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی به مرتبهٔ نامزدی یا اخراج او از حزب با اکثریت دو سوم آرا به تصویب رسید، این تصمیم بلافاصله اجرا می‌شود.^{۳۳}

اصطلاحات رایج حزبی در آمد. قطعنامه آن را چنین تعریف می‌کند: «پدیدار شدن گروه‌هایی با پلاتفورم خاص و با هدف تشکیل نوعی وحدت و برقرار کردن انضباط گروهی خاص خود.» بنابراین «گروه‌ها» به خودی خود ممنوع نبودند، ولی «فراکسیون‌ها» (فرقه، دادرسته‌ها) ممنوع بودند.

۳۳. *ibid.*, 364-6. این قطعنامه به صورتی که لنین آن را به کنگره تسلیم کرد، در مجموعه آثار لنین (*Sochineniya*, xxvi, 259-61) دیده می‌شود. کنگره فقط تغییرات عبارتی جزئی در آن داد: «اصل ۷» به همان صورتی که در پیش‌نویس آمده - و ظاهراً به قلم خود لنین نوشته شده بود - باقی ماند.

لحن مجامله آمیز، قیدهای احتیاطی برای جلوگیری از عمل شتابزده، و تصمیم به سری نگه داشتن این بند آخر قطعنامه ۳۲ نشان می دهد که کنگره این کام تهدید کننده را به اکراه برداشته است. تردید کنگره موجه بود. این قطعنامه، که نتیجه منطقی انتقال قدرت مؤثر از دست کنگره به دست کمیته مرکزی بود، در آینده حزب نقش اساسی داشت.

دهمین کنگره حزب در سیر تحول قدرت دستگاه حزبی منزلگاه مهمی بود. عقیده جاری انضباط حزبی از عضو حزب، و به ویژه از عضو کمیته مرکزی، می خواست که هرگاه تصمیمی در حزب گرفته شد به آن تصمیم وفادار باشند، وگرنه مجازات نهایی اخراج از حزب خواهد بود. اما به موجب اساسنامه ۱۹۱۹، تا پیش از گرفته شدن تصمیم فرد کاملاً آزاد است که به نشر عقیده خود بپردازد. ۲۵ تا ژانویه ۱۹۲۱ نیز لنین حق اعضای حزب را «در محدوده کمونیسم» برای تشکیل گروه ها و گردآوری رای محترم می شناسد. دو ماه بعد، ابرهای تیره بحران سیاسی و اقتصادی در کنگره دهم باعث پس گرفتن این شناسایی شد. از این پس انتقاد افراد و حتی گروه ها در درون حزب تحمل می شد، اما مخالفان نمی بایست سازمان داشته باشند: این به معنای ارتکاب گناه «فرقه گرایی» می بود. حتی ترکیب کمیته مرکزی نیز در تحلیل آخر مفایر حاکمیت نهایی کنگره بود، زیرا که اکنون دوسوم اعضای آن می توانستند همکاران ناموافق خود را اخراج کنند. مجموعه این اقدامات، که در فضای بحرانی دهمین کنگره در مارس ۱۹۲۱ مورد تأیید شخص لنین هم قرار گرفت، قدرت انضباطی گروه درونی رهبران حزب را تا حد زیادی افزایش داد.

۳۴. کنفرانس حزبی ژانویه ۱۹۲۴ که چند روزی پیش از مرگ لنین تشکیل شد، به پیشنهاد استالین تصمیم گرفت از کمیته مرکزی بخواهد که پاراگراف سری را منتشر کند. (V.K.P.(B) v Rezolyutsiyakh (1941), t. 545.)

۳۵. قطعه مربوط به این مسأله چنین است: «تصمیمات مراکز حزب باید فوراً و دقیقاً اجرا شوند. در عین حال، بحث در درون حزب درباره مسائل مورد اختلاف زندگی حزبی کاملاً آزاد است، تا زمانی که تصمیم گرفته شود.» در این ماده قطعنامه درجات مجازات اجرا نکردن تصمیمات ارگان های بالاتر حزبی برشمرده شده است - «توبیخ حزبی، توبیخ علنی، برکناری موقت از مسؤولیت حزبی یا شورای، برکناری موقت از هرگونه مسؤولیت حزبی یا شورای، اخراج از حزب، اخراج از حزب همراه با اعلام جرم به مقامات دولتی و قضایی». در این زمان موضوع وادار کردن مخالفان به انکار عقاید خود یا اعتراف به اشتباه مطرح نبود؛ تنها چیزی که خواسته می شد این بود که افراد در عمل از حزب متابعت کنند.

این گام‌ها، که بر اثر اضطراب حزبی برداشته شد، حسن‌نیت فراوانی را که از پایان گرفتن جنگ داخلی پدید آمده بود یکسره پوشاند و پندهای مدمماتی قطعنامه مفصلی را که درباره سازمان حزبی گذشت قدری غیرواقعی جلوه داد. این قطعنامه به «نظامی کردن» و «مرکزیت سازمانی مفرط» و «نظام فرماندهی جنگی» اشاره می‌کرد، که در زمان جنگ داخلی ناچار بر امور حزب سایه می‌انداخت. قطعنامه می‌پذیرفت که «دستگاه بسیار مرکزی شده‌ای که بر پایه عقب‌ماندگی شدید سطح فرهنگی توده‌ها به وجود آمده است»، یکی از «تضادهای کمونیسم جنگی» است. اکنون که جنگ داخلی پایان یافته بود، کنگره دهم دیگر ضرورتی برای این ترتیبات غیرعادی احساس نمی‌کرد و تصویب‌نامه‌ای به نفع «دموکراسی کارگران» در درون حزب گذراند. بنابراین تصویب‌نامه، کارگران حزبی می‌بایست میان گاوآهن و نیمکت مدرسه رفت‌وآمد کنند؛ بحث درباره مسائل حزبی، از خاص و عام، می‌بایست در سازمان‌های حزبی تشویق شود؛ می‌بایست به هر کاری دست زد تا «افکار عمومی حزب بر کار ارگان‌های رهبری نظارت مداوم داشته باشد، و میان رهبری و تمام حزب روابط متقابل مداوم برقرار شود، و کمیته‌های حزبی نه تنها در برابر سازمان‌های بالاتر بلکه در برابر سازمان‌های پایین‌تر نیز مسؤول باشند».^{۳۶}

اما این‌گونه آرزوها در تغییراتی که در سازمان و عضویت ارگان‌های مرکزی حزبی داده شد بازتابی نداشت. کنگره تصویب‌نامه کنفرانس سپتامبر را درباره تشکیل شبکه کمیسیون‌های نظارت تصویب کرد، و کوشید که دامنه وظایف این کمیسیون‌ها را تعدیل کند،^{۳۷} هرچند روشن شد که افزودن بر شماره ارگان‌های مرکزی حزب چندان موافق طبع بسیاری از افراد عادی حزب نیست.^{۳۸} در ارگان‌های مرکزی موجود تغییرات جزئی ولی مهمی داده شد. جلسات دوهفتگی کمیته مرکزی که کنگره هشتم در

36. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh*, (1941), i, 357-8, 360-1.

۳۷. *ibid.*, i, 368-9. جرائمی که کمیسیون‌های نظارت با آن‌ها مبارزه می‌کردند قطعنامه چنین تزییف شده‌اند: «بوروکراتیسم، مقام‌پرستی، سوءاستفاده اعضای حزب از مقام حزبی یا شورایی خود، نقض رابطه رفاقت در حزب، پخش کردن شایعات بی‌پایه و تأیید نشده، تلقینات یا گزارش‌های دیگری که به حزب یا افراد آن نسبت‌های ناروا می‌دهند یا وحدت و اعتبار حزب را خراب می‌کنند».

۳۸. این نکته از گفته‌های سخن‌گویان رهبری حزب در کنگره برمی‌آید. (*Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), pp. 27, 42).

۱۹۱۹ توصیه کرده بود اکنون منسوخ شده بود. ۲۹ کنگره دهم کمیته مرکزی را ملزم می‌ساخت که فقط هر دو ماه یک بار تشکیل جلسه دهد. این باعث شد که افزایش اعضای کمیته به ۲۵ تن آسان‌تر گردد. شماره «نامزدها»، که بدون رأی حق شرکت در جلسات کمیته مرکزی را داشتند، تعیین نشد، اما در این کنگره ۱۵ تن «نامزد» برگزیده شدند. ۴۰ این تغییرات تحول تازه‌ای را نشان نمی‌داد، بلکه گام‌هایی بود در جهت تبدیل کمیته مرکزی از صورت ارگان کار اصلی حزب به صورت نوعی شورای عالی رؤسای حزب. شاید نکته مهم‌تر این بود که کنگره دهم شماره اعضای پولیت‌بورو و ارگ‌بورو را به هفت نفر افزایش داد و برای هر کدام چهار «نامزد» معین کرد. سازمان دبیرخانه دست‌نخورده باقی ماند، اما هر سه دبیر سال گذشته، که از عهده جبهه مخالف برنیامده بودند و در مسأله اتحادیه‌های کارگری جانب تروتسکی را گرفته بودند، برکنار شدند. کرستینسکی و پریوبرازنسکی و سزپریاکوف نه تنها از دبیرخانه ناپدید شدند، بلکه دیگر به عضویت کمیته مرکزی نیز برگزیده نشدند - و این دلیل مسلم نفضوب شدن بود. سه دبیر جدید مولوتوف و یاروسلافسکی و میخائیلوف بودند، که برای نخستین بار با اکثریت هنگفتی به عضویت کمیته مرکزی نیز برگزیده شدند - یعنی آرای آن‌ها بسیار بیش از برخی رهبران قدیمی مانند زینوویف و کامنف بود. ۲۱ در پس‌پشت این انتصابات

39. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 304.

40. *ibid.*, i, 363; *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 330.

کمیته مرکزی برگزیده ششمین کنگره حزب در اوت ۱۹۱۷ از ۲۱ عضو و ۸ نامزد عضویت تشکیل می‌شد (که از میان آن‌ها ۱۲-۱۱ عضو و یک نامزد در جلسه معروف ۱۰ اکتبر که تصمیم به قیام مسلحانه گرفت حضور داشتند). کنگره هفتم در مارس ۱۹۱۸ تعداد اعضا را به ۱۵ عضو و ۸ نامزد تقلیل داد. از آن پس بر تعداد اعضا مرتباً افزوده شد و با قطعنامه دوازدهمین کنگره، ۱۹۲۳، در ۴۰ عضو و ۱۵-۲۰ نامزد تثبیت شد. 501. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941).

بعدها تعداد اعضا باز هم افزایش یافت.

۴۱. ریز نام برگزیدگان و تعداد آرای هر یک از این قرار بود: لتین ۴۷۹، رادک ۴۷۵، تومسکی ۴۷۲، کالنین ۴۷۰، رودزواتک ۴۶۷، استالین ۴۵۸، دیاکوف ۴۵۸، کوماروف ۴۵۷، مولوتوف ۴۵۳، تروتسکی ۴۵۲، میخائیلوف ۴۴۹، بوخارین ۴۴۷، یاروسلافسکی ۴۴۴، دزرویسکی ۴۳۸، پطروفسکی ۴۳۶، راکوفسکی ۴۳۰، زینوویف ۴۲۳، فروتزه ۴۰۷، کامنف ۴۰۶، وروشیلوف ۳۸۳، کوتوروف ۳۰، شلیاپنیکوف

چه رقابت‌ها و چه حساب‌هایی نهفته بوده است، مسأله‌ای است که برای حل آن جز از حدس و گمان کاری ساخته نیست. شاید این نکته به یادآوری بیرزد که آن سه دبیر برگزار شده در شمار دشمنان استالین درآمدند، و دو تن از سه دبیر جدید از سرسخت‌ترین هواذاران او شدند. برای نخستین بار می‌توان اثر دست استالین را در انتصابات مهم حزبی تشخیص داد. اما به‌طور کلی در حزب به این مسائل چندان توجهی نمی‌شد، و این نکته از اشاره غریب ریازانوف در خود کنگره برمی‌آید. ریازانوف شکایت کرد که از «رفیق گرامی ما بوخارین»، که نظریه‌پرداز خالص است خواسته شده است که گزارشی درباره سازمان حزب بدهد، و او هم نتیجه گرفته است که «هیچ کارشناس سازمانی در کمیته مرکزی وجود ندارد و جای خالی سوردلوف هنوز پر نشده است».^{۴۲} در این ضمن اهمیت روزافزون دبیرخانه حزب از افزایش مداوم شماره کارمندان آن معلوم می‌شد. دبیرخانه در مارس ۱۹۱۹ با سی تن کارمند کار خود را آغاز کرده بود. در زمان کنگره نهم در مارس ۱۹۲۰، ۱۵۰ کارمند داشت؛ یک سال بعد، در آستانه کنگره دهم شماره کارمندان آن به ۶۰۲ تن رسیده بود، غیر از یک گروه نظامی ۱۴۰ نفری که به‌عنوان گارد و نامه‌بر کار می‌کردند.^{۴۳} چیزی که در اهمیت از تجدید سازمان و تقویت دبیرخانه دست‌کمی نداشت، آغاز «تصفیه»^{۴۴} حساب‌شده در صفوف حزب بود، که کنگره دهم بنای آن را گذاشت. این اندیشه در برداشت لنین از مفهوم حزب نهفته بود. او در ۱۹۰۳ گفته بود: «بهتر آن است که ده کارگر خود را عضو حزب ندانند، تا آن که یک نفر وراج حق و امکان عضویت حزب را داشته باشد»^{۴۵} کیفیت مقدم بر کمیت است؛ بالاتر از همه، حزب باید

۳۵۴. توتال ۳۵۹، آرتم ۲۸۳. بالا بودن آرای تومسکی و رودزوتاک به این دلیل بود که مسأله اتحادیه‌های کارگری در بحث‌های کنگره جای نمایی داشت.

Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunističeskoj Partii (1921), p. 221.

42. *ibid.*, p. 161.

43. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossijskoi Kommunističeskoj Partii (Bol'shevikov)*, No. 29, 7 March 1921, p. 70.

شکل توزیع ۶۰۲ عضو اتحادیه در همان سند بیان شده است. (*ibid.*, No. 28, 5 March 1921, p. 23)

44. اصطلاح جاری «تصفیه» کمی تندتر از اصل روسی آن (*chistka*) است، که به معنای «پاک‌سازی» یا پالایش است.

45. Lenin, *Sochineniya*, iv, 32-3.

خالص نگه داشته شود. رشد حزب تا مدت درازی بسیار کند بود. در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ چنانچ بلشویک حزب سوسیالدموکرات بیش از ۸۴۰۰ عضو نداشت. در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این رقم به ۳۳،۶۰۰ رسیده بود. یک سال بعد، پس از دو انقلاب شماره اعضای حزب ۱۱۵،۰۰۰ تن بود، و پس از آن به سرعت بالا رفت: در آغاز ۱۹۱۹ شماره اعضا به ۳۱۳،۰۰۰ تن رسید و در ژانویه ۱۹۲۰ به ۴۳۱،۰۰۰ تن و در ژانویه ۱۹۲۱ به ۵۸۵،۰۰۰ تن. اما سنت حزبی اقتضای کرد که شور و هیجان دست یافتن به این همه نیرو با شناسایی مخاطرات آن همراه باشد.

در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ بود که زنگ خطر نخستین بار به صدا درآمد. نوگین، یکی از اعضای کمیته مرکزی، از «واقعیات وحشت انگیز بد مستی، اوباشی، فساد، دزدی، و رفتار غیرمسئول بسیاری از کارگران حزبی» سخن گفت، «چنان که مو بر تن انسان راست می ایستد»؛^{۴۷} و قطعنامه کنگره نتیجه گیری کنگره را به زبان مؤکد، هرچند نه با آن رنگ های تند، ثبت کرده است:

عناصری که به اندازه کافی کمونیست نیستند، یا حتی مستقیماً ماهیت انگلی دارند، در جریان وسیعی به حزب سرازیر شده اند. حزب کمونیست روسیه قدرت را در دست دارد، و این طبعاً عناصر سودجو را نیز همراه عناصر بهتر وارد حزب می کند....

در سازمان های حزبی و شوروی تصفیه جدی ضرورت

دارد.^{۴۸}

در کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۱۹ لنین به همین موضوع بازگشت و پس از

۴۶. این ارقام از آمار رسمی منتشر شده از طرف بخش آمار کمیته مرکزی حزب به قلم ا. اس. بوینوف نقل شد. (Vop(B) (1931) p. 612) ارقامی که در کنگره های حزبی اعلام می شد تقریباً همیشه بالاتر بود (مثلاً در کنگره دهم، مارس ۱۹۲۱، تعداد اعضای حزب ۷۳۰،۰۰۰ تن اعلام شد)، اما ظاهراً این تفاوت از نظر آمارگران حزبی پنهان نبود. درباره هیچ کدام از این ارقام سال های نخستین نمی توان ادعای دقت کرد.

47. Vos'moi S'ezd RKP(B) (1933) p. 170.

48. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 307.

درود گفتن به اعضای جدید، یعنی «آن هزاران و صد هزاران تنی که در روزهایی به ما پیوستند که یودنیچ در چند فرسنگی پلزوگراد بود و دنیکن در شمال اورال»، چنین ادامه داد:

اکنون، که ما حزب را این قدر توسعه داده‌ایم، باید دروازه‌ها را ببندیم، باید احتیاط خاصی را رعایت کنیم. باید بگوییم: حزب برنده شده است، نیازی به اعضای جدید نداریم. ما خوب می‌دانیم که در جامعه سرمایه‌داری در حال تجزیه توده‌ای از عناصر مودی خود را به حزب خواهند بست.^{۴۹}

از سر گرفته شدن جنگ داخلی در ۱۹۲۰ این اقدام را به تعویق انداخت، و در کنگره دهم در مارس ۱۹۲۱ بود که سرانجام تصفیه به تصویب رسید؛ اما باز هم، عبارت‌بندی احتیاط‌آمیز قطعنامه نیاز به مدارا کردن با معترضان توده حزبی را نشان می‌دهد:

ضرورت حادی ایجاب می‌کند که خط‌مشی حزبی به‌طور قاطع تغییر کند: در جهت وارد کردن کارگران به حزب و در جهت تصفیه عناصر غیرکمونیست از طریق بررسی یکایک اعضای حزب کمونیست روسیه، چه از لحاظ اجرای وظایفی که به او محول شده است و چه از لحاظ قابلیت او به عنوان عضو حزب کمونیست روسیه.^{۵۰}

این یعنی بررسی رفتار و معتقدات افراد: خود همین این نکته را یادآور شد که «از میان منشویک‌هایی که پس از آغاز ۱۹۱۸ وارد حزب شده‌اند بیش از یک درصد نباید در حزب باقی بمانند، و هرکدام از اشخاص باقی‌مانده باید سه یا چهار بار مورد بررسی قرار گیرند».^{۵۱} در اکتبر ۱۹۲۱ کمیته مرکزی حزب آغاز این بررسی را اعلام کرد. این کار زیر نظر یک «کمیته تحقیق مرکزی» پنج نفری انجام می‌گرفت. زالوتسکی رئیس کمیته بود و شلیاپنیکوف نماینده جبهه مخالفان؛ پنج

49. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 572.

50. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 359.

51. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 13.

«نامزده» نیز به کمیته وابسته بودند، از جمله مولوتوف و پریوبرژنسکی. ۵۲. می‌توان گفت که این کمیته در حکم نوعی دادگاه استیناف در برابر سازمان‌های محلی حزب که وظیفهٔ بازجویی و غربال کردن اعضا را درجا برعهده گرفته بودند عمل می‌کرد، و بر جنبهٔ سیاسی تصفیه نظارت داشت. اما در این تصفیه این جنبه غالباً پیش کشیده نمی‌شد. گزارشی که از این تصفیه تقدیم یازدهمین کنگرهٔ مارس ۱۹۲۲ شد، بدرفتاری و غفلت از وظایف حزبی را جرایم اصلی و دلیل اخراج از حزب نام می‌برد. تذکر لنین دربارهٔ منشویک‌ها هم البته ناشنیده گرفته نشد؛ اما تسلط منشویک‌ها بر حزب در دورهٔ بعد نشان می‌دهد که توصیهٔ او را کاملاً به‌کار نیستند. از لحاظ تعداد، تصفیه جدی بود. از ۶۵۰،۰۰۰ تن عضو حزب ۲۴ درصد اخراج شدند و شمارهٔ اعضا به ۵۰۰،۰۰۰ تنزل یافت. ۵۳. تیغ تصفیه بیشتر بر سر روشنفکران فرود آمد تا کارگران و دهقانان؛ و این نکته از این محاسبه معلوم می‌شود که، پس از تصفیه، نسبت کارگران و دهقانان در مناطق صنعتی از ۴۷ به ۵۳ درصد رسید، و در استان‌های کشاورزی از ۳۱ به ۴۸ درصد. ۵۴.

تصفیهٔ ۱۹۲۱-۲ با دورهٔ تازه‌ای از تنش و مخالفت در درون حزب همراه بود، که غالباً گرد مجادلات مربوط به آغاز نپ دور می‌زد. تصمیمات تند کنگرهٔ دهم مارس ۱۹۲۱ دربارهٔ انضباط حزبی و تنگ شدن بافت سازمان حزب، «جبههٔ کارگران مخالف» را به‌عنوان یک گروه علنی درهم شکست. اما افراد این گروه قانع نشدند و ناآرامی در حزب پایان نیافت. نخستین دردرس آشکار ظاهراً با یک شورش یک‌تنه آغاز شد. شخصی به نام میاسنیکوف، که در اصل کارگری بود اهل پرم و در محافل حزبی پطروگراد و اورال برای خود پیروانی پیدا کرده بود، بنای شورانگیزی را گذاشت

52. *Odinndtsatyi, S'zd RKP(B)* (1936), pp. 722-5; *Lenin, Sochineniya*, xxvii, 532.

۵۳. گزارش این تصفیه در این سند آمده است:

Odinndtsatyi, RKP(B) (1936), pp. 725-30.

نتایج تصفیه در ترکستان و دو ایالت جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه به‌موقع نرسید تا در گزارش آورده شود؛ به این دلیل ارقام گزارش از ارقام آمار جاری حزب پایین‌تر است.

54. A.S. Bubunov, *VKP(B)*, (1931), p. 557.

— برای «آزادی مطبوعات از دست سلطنت‌طلبان و آنارشیست‌ها، هردو». در ماه مه ۱۹۲۱ میاسنیکوف نامه‌ای در بیان نظریات خود به کمیته مرکزی حزب نوشت و به دنبال آن مقاله‌ای هم منتشر کرد. این شخص آن قدر اهمیت داشت که لنین يك نامه خصوصی به او نوشت و کوشید که او را از کارهای اشتباه آموزش منحرف کند. ۵۵ ولی میاسنیکوف دست‌بردار نبود، و هنگامی که ارگ پورو از او بازخواست کرد، در زادگاهش شهر پرم جزیره‌ای منتشر کرد حاوی نامه و مقاله خودش، پاسخ لنین، پاسخ خودش به لنین، اعتراضی از جانب اعضای محلی حزب برضد بازخواست ارگ پورو. روشن بود که میاسنیکوف شورش را درآورده است. دستگاه آهسته حرکت کرد. اما روز ۲۰ فوریه ۱۹۲۲ پوزیت پورو میاسنیکوف را از حزب اخراج کرد، با قید این که يك سال بعد حق درخواست بازگشت به حزب را داشته باشد. این نخستین باری بود که مجازات قید شده در تصویب‌نامه کنگره دهم برای «فعالیت‌های فرقه‌گرایی» با احتیاط اجرا شد.

این رویداد اگر با موج تازه‌ای از نارضایتی در حزب همراه نبود، چندان اهمیتی نمی‌داشت. الهام‌بخش این موج اجرای نپ بود. به نظر می‌رسید که رهبری حزب دارد کمونیسم را رها می‌کند، به خرج پرولتاریا به دهقانان امتیاز می‌دهد، و خود ضدانقلابی و بورژوا می‌شود. مردم‌پسندترین هدف انتقاد، دادن امتیازات به سرمایه‌داران خارجی بود، و شلیاپنیکوف، که هنوز عضو کمیته مرکزی حزب بود، بار دیگر رهبر جبهه مخالف شد. در اوت ۱۹۲۱ لنین جلسه مشترکی از کمیته مرکزی و کمیسیون نظارت تشکیل داد، و به موجب «ماده ۷» تصویب‌نامه مارس خواهان اخراج شلیاپنیکوف از حزب شد. اما نتوانست دوسوم اکثریت لازم را به دست بیاورد — و این خود نمونه دیگری بود از بی‌زاری رهبران از اقدام شدید برضد افراد برجسته حزب. شلیاپنیکوف با يك توبیخ جان به‌در برد. ۵۶ سپس در مسکو يك «باشگاه بحث» حزبی تشکیل شد و چیزی نگذشت که به صورت مخالفت با نپ درآمد. يك کنفرانس حزبی در دسامبر

55. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 472-5.

شرح ماجرای میاسنیکوف در مجموعه آثار لنین آمده است: *ibid.*, xxvi, 683-4, note 211.

۵۶. *ibid.*, xxvii, 538. از ۲۷ تن حاضران جلسه کمیته مرکزی ۱۷ تن رأی به اخراج دادند — یعنی يك کمتر از حد نصاب دوسوم.
(*Odinnadtsaty S"ezd RKP(B)* (1936), p. 182)

۱۹۲۱ کارکنان حزب را مأمور ساخت که «اهمیت و نقش اتحاد و انضباط حزبی» را برای افراد توضیح دهند و «با آوردن مثال از پیروزی‌ها و شکست‌های ما در دوره تحول تاریخی حزب ضرورت انضباط را روشن کنند». ۵۷. باشگاه بحث مسکو در ژانویه ۱۹۲۲ به دست کمیسیون نظارت مرکزی منحل شد. ۵۸.

بنابراین، هرچند جبهه کارگران مخالف در ۱۹۲۱ مرده و رفته بود، احتمال می‌رفت که کنگره یازدهم، که در مارس ۱۹۲۲ تشکیل می‌شد، نیز مانند کنگره دهم دست‌کم با همان انتقاد شدید و همان خطر پره‌م‌خوردن وحدت حزب روبه‌رو شود. در آستانه کنگره منتقدان خط‌مشی رسمی خود را سازمان دادند و، چون از ضعف موضع خود خبر داشتند، به این فکر نمودند که پشتیبانی کمونیست‌های خارجی را به دست آورند، و برای این کار پیامی به کمیته اجرایی کمینترن فرستادند. این پیام، که به نام «اعلامیه بیست و دو نفر» معروف شد، نارضایتی‌های مخالفان را به تفصیل و به زبانی بیان می‌کرد که آشکارا «جبهه کارگران مخالف» را — که نیمی از امضاکنندگان پیام سابقاً به آن تعلق داشتند — به یاد می‌آورد:

در زمانی که نیروهای عنصر بورژوا از همه طرف به ما فشار می‌آورند و ترکیب اجتماعی آن (۴۰ درصد کارگران، ۶۰ درصد غیرپرولتاریا) از این روش خشنود است، مراکز رهبری ما مبارزه آشتی‌ناپذیر تجزیه‌کننده‌ای را بر ضد همه کسانی که به خود اجازه می‌دهند عقیده‌ای از آن خود داشته باشند، به‌ویژه بر ضد پرولتاریا، ادامه می‌دهند و از به‌کار بردن هیچ نوع فشاری برای سرکوب این گونه عقاید در محافل حزبی خودداری نمی‌کنند. تلاش برای کشیدن توده‌های پرولتاریا به سوی حکومت «آنارکوسندیکالیسم» نامیده می‌شود، و طرفداران آن مورد تعقیب و غضب قرار می‌گیرند. نیروهای متحد و بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری، با استفاده از موقعیت و قدرت خود، تصمیمات کنگره‌های ما را درباره اجرای اصول دموکراسی کارگری نادیده می‌گیرند.

اعلامیه با این عبارات به پایان می‌رسید:

وضع در حزب ما به اندازه‌ای دل‌آزار است که ما را ناگزیر می‌شازد دست کمک به‌سوی شما دراز کنیم و با این کار خطر شکافی را که هر لحظه ممکن است پیش‌بیاید، مرتفع سازیم. ۵۹

حل این مشکل در کمیته اجرایی کمینترن گار دشواری نبود. تصویب‌نامه ملایمی اعلام کرد که رهبری حزب روسیه به‌خوبی از این مخاطرات آگاه است، و جبهه مخالف را هم مختصری سرزنش کرد که با «کوبیدن در باز» ۶۰ وحدت حزب را به‌خطر می‌اندازد. اما کنگره یازدهم حزب وضع جدی‌تری گرفت. کمیسیونی مرکب از دزرژینسکی، زینوویف، و استالین به‌آسانی جرم تشکیل فرقه را به گردن آن دسته بیست و دو نفری نهادند و پیشنهاد کردند که پنج نفر رهبر آن‌ها از حزب اخراج شوند (علاوه بر میاسنیکوف که پیش‌تر اخراج شده بود). این پنج نفر عبارت بودند از: کولونتای، شلیاپنیکوف، متوژف، میتین، و کوزنتسوف. ۶۱ بر پایه این گزارش، کنگره تصمیم گرفت که دو نفر آخر را، که نسبتاً گمنام بودند، اخراج کند و مجازات سه نفر اول را هم معلق ساخت. نکته مهم این است که در این زمان، به‌رغم تصمیمات کنگره، بالاترین ارگان حزب - آخرین کنگره‌ای که لندن در آن شرکت داشت - هنوز از به‌کار بردن مجازات اخراج در مورد افراد به‌نام و کارآزموده حزبی اکراه داشت. با وجود وضع بحرانی و فشار زهبران، سنت مدارا در درون حزب به دشواری نجات می‌داد.

با وجود این ملایمت با افرادی که از خط حزبی بیرون رفته بودند، کنگره یازدهم در تنگ‌ترکردن یافت دستگاه نظارت مرکزی در درون حزب تردیدی نکرد. سولتس، سخنگوی کمیسیون نظارت مرکزی، ضرورت انضباط حزبی را با تشبیهی ضریح و خشن توضیح داد:

ما خیلی خوب می‌دانستیم که چه‌گونه دربارهٔ دموکراتی کردن

59. *Rabochaya Oppozitsiya: Materialy i Dokumenty* (1926), pp. 59-60.

60. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 275-6.

61. *Odinnadsatyi S'ezd RKP(B)* (1963), pp. 693-700.

ارتشی که خیال تفرقه آن را داشتیم سخن بگوییم. اما وقتی که به ارتش خودمان نیاز داشتیم، در آن انضباطی برقرار کردیم که برای هر ارتشی اجباری است.^{۶۲}

اما سخنان لنین بود که کنگره را به هیجان آورد. لنین باز به همان موضوع سال گذشته بازگشت و از «بحث با تفنگ» سخن گفت. در گزارش اصلی او به کنگره، نپ نوعی عقب‌نشینی نامیده شد - نوعی عملیات نظامی دشوار که سخت‌ترین انضباط را لازم می‌آورد:

پس انضباط باید آگاهانه‌تر و صدفار لازم‌تر باشد، زیرا وقتی تمام یک ارتش در حال عقب‌نشینی است، برای او روشن نیست نمی‌بیند که کجا متوقف خواهد شد؛ پس یکی دو صدای وحشت‌زده کافی است تا تمام لشکر پا به فرار بگذارد. پس خطر، عظیم است. وقتی که چنین عقب‌نشینی‌ای با یک ارتش واقعی انجام می‌گیرد، مسلسل‌ها را بیرون می‌آورند، و همین‌که عقب‌نشینی منظم نامنظم می‌شود، فرمان صادر می‌شود: «آتش.» و کاملاً هم درست است... در یک چنین لحظه‌ای ناگزیر باید کوچک‌ترین نقض انضباط را به‌دقت و به شدت و بدون ملاحظه مجازات کرد.

لنین پس از توضیح آن که این ضرورت «تنها به بعضی از کارهای ما در درون حزب» مربوط نمی‌شود، به منشویک‌ها و اسارها و هواداران خارجی آن‌ها حمله کرد و اعلام داشت که «دادگاه‌های انقلابی ما برای تماشای منشویک‌ها باید آتش کنند».^{۶۳} باز هم متن گفتار لنین مبهم بود. اما به کار بردن کلماتی که به نظر می‌رسید تهدیدی است برای منشویک‌ها و اسارها تازگی داشت و تکان‌دهنده بود. شلیاپنیکوف شکایت کرد که لنین جبهه مخالفان را «با مسلسل»^{۶۴} تهدید کرده است، و لنین در نطق پایان کنگره توضیح داد که مسلسل‌ها برای «آن کسانی است که ما آن‌ها را منشویک و اسار می‌نامیم»، و تا آن‌جا که به حزب مربوط می‌شود «مسأله بر سر

62. *ibid.*, p. 77.

63. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 239-40.

64. *Odinnadtsati S'ezd RKP(B)* (1936), p. 107.

اقدامات انضباطی حزبی است^{۶۵} - مانند مجازات اخراج، که در کنگره پیشین به تصویب رسیده است.

بدین ترتیب نتایج نهایی سخنان لنین در کنگره گرفته نشد، و شاید خود لنین هم از گرفتن آن نتایج ابا داشت. اما فضای کنگره حتی نسبت به سال پیش فرق کرده بود. تصویبتامه بسیار مفصلی با عنوان «در باره تقویت و وظایف تازه حزب»، «گروه‌ها و دسته‌هایی را که در برخی جاها کار حزبی را به کلی فلج کرده‌اند» محکوم کرد، و از کمیته مرکزی خواست که «در مبارزه با این گونه پدیده‌ها از اخراج افراد باکی نداشته باشد»^{۶۶} کنگره آیین‌نامه جدیدی برای کمیسیون‌های نظارت تصویب کرد و اعلام داشت که «کار کمیسیون‌های نظارت باید فعالیت کمیسیون‌های تحقیق را ادامه دهد»، و منظور این بود که تصفیة ۲-۱۹۲۱ باید به صورت یک پرونده مداوم درآید.^{۶۷} اما شاید موضوع جالب‌تر تحول وظایف کمیسیون نظارت مرکزی بود که در کنگره سال بعد به این صورت اعلام شد:

ما کار خود را با ارگان‌هایی که به موجب ماهیت کارشان با کمیسیون نظارت در تماس نزدیک هستند هماهنگ ساخته‌ایم: این‌ها ارگان‌های قضایی و ارگان‌های گت پ تو هستند. گاه به گاه اعضای حزب به دادگاه کشیافته می‌شوند یا به دست گت پ تو می‌افتند. برای این منظور ما با دادگاه عالی رابطه برقرار کرده‌ایم. این دادگاه درباره هر کدام از رفقا که در دادگاهی مورد اتهام قرار گرفته باشند ما را آگاه می‌سازد. در نظیر همین ترتیب با گت پ تو نیز داده شده است. ما ترتیب کار را چنان داده‌ایم که مأمور تحقیق خود را در گت پ تو داریم، و همین که پرونده یک نفر کمیونیست مطرح می‌شود او به عنوان مأمور تحقیق کمیسیون نظارت آن را هدایت می‌کند.^{۶۸}

65. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 262.

66. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 434.

67. ibid., i, 441-2.

68. *Dvenadsyati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 221-2.

«مساعدت دوجانبه بود. گف پ. ت.و. از پشتیبانی مستقیم حزب برخوردار می‌شد؛ کمیسیون نظارت حزب نیز می‌توانست برای پیش‌بردن کار خود از گف پ. ت.و کمک بخواهد. دور از انصاف نیست که بگوییم تفاوت عمده نهایی میان چکا و گف پ. ت.و آن بود که چکا صرفاً بر ضد دشمنان بیرون از حزب کار می‌کرد و کار گف پ. ت.و مبارزه با دشمنان رژیم به‌طور کلی بود. که در میان آن‌ها اکنون اعضای مخالف حزب عمولاً مهم‌ترین عناصر محسوب می‌شدند؛ این تفاوت به تغییر ماهیت آن سازمان مربوط نمی‌شد، بلکه مربوط به تغییر صحنه سیاسی بود که با انحصاری شدن حکومت شوروی در دست حزب روی نمود. رفته‌رفته تمیز دادن میان عدم وفاداری به حزب و خیانت به حکومت دشوار و دشوارتر می‌شد.»

اندکی پس از پایان کنگره یازدهم رویداد دیگری نیز پیش آمد. کمیته مرکزی بار دیگر در سازمان دبیرخانه دست برد. روز ۴ آوریل ۱۹۲۲، دو روز پس از تعطیل کنگره، در صفحه اول «پراودا»، در جایی که معمولاً خبرهای حزبی اعلام می‌شد، دو پاراگراف کوتاه به چاپ رسید:

کمیته مرکزی برگزیده کنگره یازدهم حزب کمونیست روسیه دبیرخانه کمیته مرکزی را به شرح زیر تأیید کرد: رفیق استالین «دبیرکل»، رفیق مولوتوف و رفیق کویبیشف.

دبیرخانه ساعت‌های زیر را برای پذیرایی در کمیته مرکزی تعیین کرده است. از ۱۲ تا ۳: دوشنبه - مولوتوف و کویبیشف؛ سه‌شنبه - استالین و مولوتوف؛ چهارشنبه - کویبیشف و مولوتوف؛ پنجشنبه - کویبیشف؛ جمعه - استالین و مولوتوف؛ شنبه - استالین و کویبیشف.

تنها نکته تازه در این مطلب آن بود که کمیته مرکزی اکنون به‌جای سه دبیر دارای یک دبیرکل و دو دستیار شده بود. مولوتوف از یک سال پیش یکی از دبیران و عضو پولیت‌بورو بود. کویبیشف تازه وارد بود؛ کنگره یازدهم تازه او را به‌عنوان نامزد پولیت‌بورو برگزیده بود. انتصاب استالین مورد بحث علنی قرار نگرفته بود، هرچند لابد در محافل حزبی برای این کار نظرخواهی شده بود. هیچ شاهی در دست نیست که این انتصاب با مخالفتی روبه‌رو شده باشد، شاید به‌جز این که پریوبراتسکی با کج خلقی از استالین نام برد و پرسید که آیا «قابل تصور است که یک

نفر آدم بتواند جوابگوی دو کمیساریا باشد و در پولیت بورو و ارگت بورو و ده دوازده کمیته حزبی هم کار کند».^{۶۹} خبری که در «پراودا» منتشر شد ظاهراً توجه هیچ کس را جلب نکرد.

نزدیک به دو ماه بعد از انتصاب دبیرکل جدید، در روز ۲۶ مه ۱۹۲۲ لنین دچار سکت شد. این سکت او را برای همیشه از کار انداخت، چنان که جز برای مدت کوتاهی در پاییز و تابستان نتوانست به سر کار خود بازگردد - و آن هم با نیروی بسیار کاهش یافته. این دو رویداد دوره تازه‌ای را در تاریخ حزب بنا نهاد. تا مدت دوازده ماه آتش جدال‌های تلخ دو سال گذشته خاموش شد و نبرد فقط پشت صحنه ادامه داشت. نگرانی‌های آینده که بر اثر بیماری لنین پیش آمده بود، دست نیرومندان و کارآمد استالین روی سکان حزب و بهبود آشکار وضع اقتصادی پس از درو ۱۹۲۲، شاید همه در این دوره آرامش نسبی سهمی داشتند. اما در تابستان و پاییز ۱۹۲۳ اختلاف‌های شدید از نو بروز کرد و این بار به صورت تنازع آشکار. بر سر قدرت درآمد. هدف نه تنها تسلط بر حزب بلکه تسلط بر دولت نیز بود. لنین این دو شاخه را چنان به هم بافته بود که اکنون تمیز دادن آن‌ها از یکدیگر مقدور نبود. همان گونه که به نظر می‌رسید که حزب با از میان بردن رقیبان خود دولت را در خود جذب کرده است، دولت نیز اکنون حزب را فرو خورده بود.

حزب و دولت

تراکم قدرت در حزب با روند مشابهی در دولت نیز همراه بود. همان مردانی که حزب را می‌گرداندند، با همان سنت‌ها و غرض‌ها به اداره امور دولت نیز می‌پرداختند؛ همان بحران مداوم و همان فشار پیوسته رویدادها در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ به يك اندازه بر دوش و بر نهادهای شوروی سنگینی می‌کرد. تحولات مهمی که در این سال‌ها در دستگاه حکومتی روی نموده بود - تراکم اقتدار مکزکی در دست ساونارکوم به بهای کاهش اقتدار کنگره سراسری - شوراهای کمیته اجرائی سراسری، و تراکم اقتدار در مرکز به بهای کاهش اقتدار شوراهای محلی و کنگره‌های شوراهای ارگان‌های آن‌ها - روندی بود که در واقع پیش از تحولات مشابه در سازمان حزبی روی نمود. تا چندی خطوط تحول در حزب و دولت موازی حرکت می‌کردند. سپس این خطوط در روند ناگزیری به هم نزدیک شدند و سرانجام تلاقی کردند. این روند در واقع پیش از مرگ لنین به انجام رسید.^۱

تغییر ترازوی قدرت در دستگاه مرکزی حکومت شوروی میان ارگان‌های متفاوت مرکز در زمان نوشته شدن قانون اساسی ۱۹۱۸ بسیار پیش‌رفته بود. چنان‌که در آن زمان آشکار بود، مرجع نهایی قدرت، یعنی کنگره شوراهای سراسری روسیه - مجلس انبوهی که از بیش از هزار نماینده تشکیل می‌شد - ممکن بود سلطنت کند، ولی قادر به حکومت کردن نبود. نقشه اصلی فراخواندن این کنگره در هر سه ماه يك بار پس از ۱۹۱۸ بدون سروصدا کنار گذاشته شد، و اجلاس سالانه کنگره جای آن را گرفت.^۲ یکی از سخن‌گویان در پنجمین کنگره سراسری شوراهای

۱ ۱۹۲۱ بود، و نه پیش از آن، که نهمین کنگره شوراهای اجلاس سالانه را صورت قانونی داد، هم برای کنگره سراسر روسیه و هم برای کنگره‌های ایالتی و منطقه‌ای.

ژوئیه ۱۹۱۸ شکایت کرد که از کنگره پیش تاکنون نه رئیس کمیته اجرائی سراسری و نه رئیس ساونارکوم به خود این زحمت را نداده‌اند که گزارش فعالیت ارگان‌های خود را به کنگره تقدیم کنند.^۲ اما از آن‌جا که کنگره تقریباً تمام وظایف خود را در عین حال به کمیته اجرائی سراسری نیز واگذار کرده بود، انتقال قدرت به کمیته اجرائی بدون درد و حادّه صورت گرفت. کنگره‌های شوروی ایالات و مناطق نیز به همین سرنوشت دچار شدند. به‌رغم تصویبنامه هشتمین کنگره حزب در ۱۹۱۹، که تمایل به واگذاری تصمیمات مهم از شوراها به کمیته‌های اجرائی را تقبیح می‌کرد،^۳ این روند بدون برخورد یا مانع ادامه یافت و قدرت مؤثر از کنگره‌های شوروی به کمیته‌های اجرائی برگزیده آن‌ها منتقل شد.

اما قدرتی که بدین ترتیب از کنگره شوراها، سراسر روسیه به کمیته اجرائی سراسری تحویل داده شد، در دست آن ازگان باقی نماند. گسترش ساونارکوم که از نخستین روزهای رژیم آغاز شده بود، دیگر متوقف‌شدنی نبود؛ و کمیته اجرائی سراسری نیز کمی پیش از کمیته مرکزی حزب از لحاظ شماره اعضا افزایش و از لحاظ اقتدار واقعی گامش یافت. شماره اعضای کمیته اجرائی سراسری که به موجب قانون اساسی ۱۹۱۸ «زیر ۲۰۰ تن» تعیین شده بود، با فرمان هشتمین کنگره سراسری شوراها در ۱۹۲۰ به ۳۰۰ تن رسید.^۴ غرض از این کمیته در اصل آن بود که کمابیش همیشه در حال اجلاس باشد؛ اما در عمل میان جلسات آن فاصله افتاد و پس از ۱۹۲۱ به سه جلسه در سال رسید.^۵ هفتمین کنگره سراسری در دسامبر ۱۹۱۹ کوشید که اقتدار کمیته اجرائی سراسری را به جای خود بازگرداند، و به این ترتیب اختیارات ویژه‌ای به هیأت رئیسه («پریزیدیوم») آن تفویض کرد، و حال آن که هیأت رئیسه پیش از آن چیزی جز یک کمیته غیررسمی پذیریت نبود که رئیس کمیته اجرائی هم در آن شرکت داشت و اعتبار آن بیشتر ناشی از آن بود که در موقعیت‌های نادر تشریفاتی از رئیس آن دعوت می‌شد که در نقش رئیس کشور ظاهر شود. این مقام به سوردلوف تعلق داشت و پس از مرگ او در ۱۹۱۹ کالنین جای او را گرفت. به موجب متمم قانون اساسی که در

2. *Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 81-2.

3. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 306.

4. *S'ezd Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 176.

5. *ibid.*, p. 219.

کنگره هفتم به تصویب رسیده، هیأت رئیسه کمیته اجرایی سراسری وظایف ویژه‌ای بر عهده گرفت. از جمله این که حقداشت در فاصله جلسات کمیته اجرایی «تصمیمات ساوئارکوم را تصویب کند یا اجرای آن‌ها را معلق بنماید» در هشتمین کنگره سراسری نیز این اختیار به هیأت رئیسه داده شد که مصوبات ساوئارکوم را لغو کند و «از طریق مجاری اداری مقررات لازم را به نام کمیته اجرایی سراسری ابلاغ کند». اما این تغییرات در عین حال که مالا کمیته اجرایی را تضعیف می‌کرد و به هیأت رئیسه آن اختیار نامحدود می‌داد که به جای آن عمل کند، به موضع مستحکم ساوئارکوم، خدشه‌ای وارد نمی‌کرد، زیرا که ساوئارکوم از هیأت رئیسه کمیته اجرایی نیز بیش از خود آن کمیته اطاعت نمی‌کرد.

ماده‌ای که در قانون اساسی ۱۹۱۸ می‌گفت: «اقدامات ناشی از اضطرار مفرط به صرف اختیار ساوئارکوم قابل اجرا است»، راه فراری بود برای آن که ساوئارکوم بتواند از نظارت دست‌وپاگیر کمیته اجرایی بگریزد، و غرض از این ماده نیز بدون شک لج این نبود، در دوره جنگ داخلی و حالت اضطراری کشور، همه تصمیمات مهم را چه تقنینی و چه اجرایی، ممکن بود «ناشی از اضطرار مفرط» تعبیر کرد؛ لنین هم به عنوان رئیس ساوئارکوم و یکی از کارکنان فعال آن، اعتبار شخصی خود را به این نهاد می‌داد. از اواسط ۱۹۱۸ تا آغاز تابستان ۱۹۲۲، که بیماری لنین او را از اداره امور بازداشت، ساوئارکوم دولت «ج شرف س ر» بود، قطع نظر از این که در پشت صحنه چه نوع اقتدار حزبی بر آن اعمال می‌شد. ساوئارکوم نه تنها اقتدار اجرایی نامحدود داشت، بلکه اختیار تام داشت که با صدور فرمان قانون وضع کند،^۸ و فقط رسماً در برابر کمیته اجرایی سراسری یا مرجع اعلیٰ - یعنی کنگره سراسری شوراها - مسؤول بود. در دسامبر ۱۹۲۰ شورای کار و دفاع («اس ت نو»)،

6. *ibid.*, p. 148.

7. *ibid.*, p. 176.

۸. بنابر گفته وزادسکی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ ساوئارکوم ۱۶۱۵ فرمان صادر کرد، و حال آن که فرمان‌های کمیته مرکزی اجرایی سراسری بیش از ۳۷۵ مورد نبود. (G. Vernadsky, *A History of Russia* (new and revised ed., N. Y. 1944) p. 319)

که تا آن روز سر رشته داری ارتش را بر عهده داشت،^۹ به کمیسیون ساونارکوم مبدل شد و زیر نظر مستقیم ساونارکوم به صورت نوعی ستاد کل اقتصادی درآمد. زین نظر همین «است نو» بود که نخستین کمیسیون برنامه ریزی دولتی به زودی تشکیل شد. در سال ۱۹۲۱ فشار کار در ساونارکوم به قدری زیاد بود که یک ساونارکوم «کوچک» هم به وجود آمد که همزمان با ازگان اصلی تشکیل جلسه می داد و به جای آن به حل و فصل کارهای جاری می پرداخت.^{۱۰}

تراکم قدرت مرکزی حکومت شوروی با روند دیگری نیز همراه بود، که آن هم در امور حزبی جریان موازی یا خود را داشت: تراکم اقتدار در مرکز به بهای کاهش اقتدار ارگان های محلی. زمانی که قانون اساسی «چش ف س ر» نوشته می شد، این روند بسیار پیش رفته بود. پیشرفت بعدی آن مسأله ای را پیش کشید که در قانون اساسی نادیده گرفته شده بود. قانون اساسی تصریح می کرد که کنگره های شوروی و کمیته های اجرایی آن ها تابع نظارت نهادهای متناظر با خود در مرتبه بالاتر هستند - یعنی شوراهای روستا تابع کنگره شوروی محل اند، و کنگره های محلی تابع کنگره های منطقه ای و ایالتی، و هكذا. اما درباره تابعیت شوراهای محلی یا کنگره های شوروی محلی یا کمیته های اجرایی آن ها از ارگان های مرکزی چیزی گفته نشده بود. گویا این مسأله نخستین بار در زمینه اقتصادی صورت حادی پیدا کرد: در هشتمین کنگره حزب در مه ۱۹۱۹ ساپرونوف شکایت کرد که «شورای عالی اقتصاد ملی» («وسنخا») سیاست ایجاد ساونارخوزهای محلی را دنبال می کند و رابطه آن ها را با کمیته های اجرایی منطقه ای قطع می کند، و هرگاه این کمیته ها اعتراض می کنند به آن ها می گوید: «شما از تولید هیچ سر در نمی آورید.» ساپرونوف در عین حال ارگان های مرکزی را متهم ساخت که حربه اقتصادی

۹. این شورا به موجب فرمان ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ با نام «شورای دفاع کارگران و دهقانان» به وجود آمد.

(*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, Nos. 91-2, art. 924*)

سپس در آوریل ۱۹۲۰ که کار بسیج کارگران برای امور غیر نظامی نیز به آن واگذار شد نام آن به «شورای کار و دفاع» تغییر یافت.

Lenin, *Sochineniia*, xxvi, 619-20, note 23.

۱۰. نخستین شناسایی رسمی این سازمان ظاهراً در فرمائی به تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۲۱ صورت گرفته است. (*Sobranie Uzakonenii, 1921 No. 68, art. 532*)

را برای از پا درآوردن ارگان‌های شوروی محلی به کار می‌برند. ۱۱. در اوضاع اضطراری جنگ داخلی، «کمیته‌های انقلابی» با فرمان ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹ ساونارکوم در مناطق جنگ‌زده تشکیل شد و همه ارگان‌های شوروی محلی دستور یافتند که از آن‌ها اطاعت کنند. ۱۲. در هفتمین کنگره سراسری شوراهای در دسامبر ۱۹۱۹ این اقدام خلاف قانون اساسی نامیده شد، اما کنگره شکایت را رد کرد. اما شماره فرمان‌هایی که سال بعد درباره منزلت قانونی و حقوق شوراهای محلی صادر شد ۱۲ از حساسیت عقاید محلی در برابر تجاوز ارگان‌های مرکزی و دشواری پیدا کردن نوعی ترتیب عملی حکایت می‌کند. در نهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۰ ساپرونوف یک‌بار دیگر «مرکزیت عمودی» موجود را با «مرکزیت دموکراتیک» مقایسه کرد و گفت که پایه سازمان حزبی و شوروی را مرکزیت دموکراتیک تشکیل می‌دهد. ۱۳. در دسامبر ۱۹۲۰ حقوق کمیته‌های اجرائی ایالتی از این حیث سرانجام در هشتمین کنگره سراسری شورا تعریف شد: این کمیته‌ها (هرچند نه ارگان‌های شوروی پایین‌تر) حق دارند اجرای مقررات یکایک کمیساریاهای خلق را معلق سازند (اما نه مقررات کل ساونارکوم را)، البته «در اوضاع استثنائی یا زمانی که این‌گونه مقررات در تضاد آشکار با یکی از تصمیمات ساونارکوم یا کمیته اجرائی سراسری یا در موارد دیگر با مصوبات کمیته اجرائی ایالتی باشد». اما اعضای کمیته در صورت اقدام به چنین تعلیقی مسؤولیت مشترک خواهند داشت. ۱۵.

11. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), 205, 313-5.

قیاس کنید با ص بالا.

12. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 53, art. 508.

13. *ibid.*, 1920, No. 1-2 art. 5; No. 11, art. 68; No. 20, art. 108; No. 26, art. 131.

14. *Devyatyi S'ezd RKP(B)* (1934), p. 56.

15. *S'ezd Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 177.

گفته‌اند که در سال بعد در چند مورد بر علیه «دوایر محلی خواربار، شوراهای اقتصادی، دوایر بهداشت و غیره به دادگاه عالی قضایی اعلام جرم شده است، به این عنوان که سازمان‌های مزبور به‌طور خودسرانه به‌نحوی از انحاء تصمیمات مقامات مرکزی را نادیده گرفته‌اند».

(A. Rothstein, *The Soviet Constitution* (1923), pp. 86-7)

این نشان می‌دهد که دولت عمل تعلیق مقررات را تشویق نمی‌کرده است.

راه حل این مشکل سرانجام در آن چیزی که نظام «تابعیت دوگانه» نام گرفت پیدا شد، یعنی ارگان‌های محلی ناچار به نوعی اقتدار شوروی را ضعیف شدند که معمولاً اعمال نمی‌شد. اما این مسأله گاه به برخوردهایی منجر می‌شد، و حتی در ۱۹۲۲ لنین ناچار شد در اختلافی بر سر سازمان قضایی شخصاً دخالت کند. در ماه مه ۱۹۲۲ کریلتکو، کمیستر خلق در امور دادگستری، پیش‌نویس فرمانی را تهیه کرد، به این مضمون که دادستان‌ها در سراسر کشور باید از طرف دادستان کل منصوب شوند و در مقابل او مسؤول باشند، نه در مقابل کمیته اجرایی محل خدمت خود. این پیشنهاد در ۱۴ مه ۱۹۲۲ در کمیته اجرایی سراسری مورد انتقاد شدید قرار گرفت و خواسته شد که «تابعیت دوگانه» هم از دادستان کل و هم از کمیته اجرایی محلی برقرار شود. برخی از بلشویک‌ها طرفدار این نظر بودند؛ لنین با نوشتن نامه‌ای به کمک کریلتکو شتافت و گفت که در سراسر «ج. ش. ف. س. ر.» «مرجع قانون باید یکی باشد» و برهان نصب و نظارت مأموران قضایی از طرف دادستان کل خدشه‌ناپذیر است. با این تذکر، کمیته اجرایی سراسری در روز ۲۶ مه ۱۹۲۲، هنگام تصویب نخستین قانون جزای «ج. ش. ف. س. ر.» پیشنهاد کریلتکو را پذیرفت؛ و بدین ترتیب یک گام دیگر در جهت تراکم قدرت در مرکز برداشته شد.^{۱۶}

اما در این هنگام دعاوی مربوط به صلاحیت گنه میان ارگان‌های شوروی درمی‌گرفت تا این اندازه غیر واقعی بود که قدرت واقعی در اختیار هیچ‌یک از طرفین دعا نبود، بلکه در اختیار یک ارگان حزبی بود. خطوط موازی سین تحول در حزب و در نهادهای حکومت آن قدر به هم نزدیک شده بودند که دیگر تمایز روشنی میان آن‌ها وجود نداشت. اگر نظام «تابعیت دوگانه» غلط می‌کرده علت آن بود که ارگان‌های شوروی مرکزی و کمیته‌های اجرایی محلی هر دو در نهایت مرجع اقتدار بیرون از نظام شوروی را به‌جا می‌آوردند. روابط میان حزب کمونیست و حکومت شوروی و نهادهای آن نیز مانند هر چیز دیگری در «ج. ش. ف. س. ر.» پیش از انقلاب طراحی نشده بود، بلکه باید به تدریج، و آن هم در گیرودار یک دوره بحران شدید، ساخته و پرداخته می‌شد. این روابط برای نخستین بار به‌طور قطعی در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ عبارت‌بندی شد.

حزب کمونیست سازمانی است که در صفوف خود فقط پیشاهنگان پروتاریا و فقیرترین دهقانان را متحد می‌سازد. — یعنی آن‌بخش از این طبقات که به‌طور آگاهانه برای تحقق برنامه کمونیستی تلاش می‌کنند.

حزب کمونیست وظیفه خود می‌داند که در همه سازمان‌های کارگری نفوذ قاطع و رهبری کامل به‌دست آورد؛ در اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌ها، کمون‌های روستایی، و غیره. حزب کمونیست به‌ویژه تلاش می‌کند که در سازمان‌های میاصر دولتی، یعنی در شوراهای، برنامه رهبری کامل خود را مستقر سازد.

... حزب کمونیست روسیه باید تسلط سیاسی بلامنازع بر شوراهای و نظارت عملی بر تمام کار آن‌ها را برای خود به دست آورد. ۱۷

این هدف‌ها، هنگام نوشته شدن این تصویب‌نامه، در شرف حاصل شدن بود. این کار از دو راه متفاوت و متمایز صورت گرفت. در بالاترین تراز، کمیته مرکزی حزب — که به‌زودی پولیت‌بورو، که خود زائیده کنگره هشتم بود، جای آن را گرفت — داور نهایی خط‌مشی کلی و در حکم دادگاه فرجام تمام سیاست‌ها پیچیده دولت بود. در ترازهای پایین‌تر، حزب می‌کوشید که در یکایک نهادهای اداری — چه دولتی و چه نیمه‌دولتی — نفوذ کند.

اگر تصور کنیم که واگذار شدن همه تصمیمات سیاسی مهم به ارگان‌های حزبی نتیجه یک نقشه قبلی بوده است اشتباه کرده‌ایم. در

17. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 306.

زینوویف در مذاکرات پیش از تصویب قطعنامه وضع را به‌شکل صریح‌تری بیان می‌کند: «تکلیف مسائل اساسی تعیین خط‌مشی، چه جهانی و چه داخلی، باید در کمیته مرکزی حزب ما تعیین شود، یعنی حزب کمونیست، که بدین ترتیب این مسائل را از تصویب ارگان‌های شوروی می‌گذرانید. البته این کار را با زیرکی و احتیاط انجام می‌دهد، نه به شکلی که پای ساواناکوم و سایر نهادهای شوروی را لگد کند». *Vos'moi S'ezd VKP(B)* (1933), p. 250. خود زینوویف به‌جق ریاست شورای پطروگراد هیچ مقام دولتی نداشت.

نخستین روزهای انقلاب لنین کاملاً نشان داد که قصد دارد ساونارکوم را به صورت ابزار اصلی حکومت درآورد، و در واقع نیز تصمیمات مهم همان جا گرفته می شد. بلشویک ها نخستین کسانی بودند که شعار «تمام قدرت به شوراها» را پیش کشیدند، و پس از پیروزی نیز شوراها را مرجع قدرت حکومتی ساختند. اما شوراها صرفاً بلشویکی نبودند، و حتی در آغاز کار بلشویک ها در آن ها اکثریت هم نداشتند. تاچندی وجود اعضای احزاب دیگر حتی در خود ساونارکوم ۱۸ مذاکرات این نهاد را از رای حزب دور می ساخت. بدین ترتیب، به عبارت تصویب نامه ۱۹۱۹، به دست آوردن «تسلط سیاسی بلامنازع بر شوراها» وظیفه حزب قرار گرفت. تصمیم خطیر رها کردن نیروهای انقلاب در اکتبر ۱۹۱۷ در کمیته مرکزی حزب گرفته شد. مسأله مورد اختلاف دیگری که در اهمیت با آن تصمیم قابل قیاس است - یعنی بستن پیمان صلح برست-لیتوفسک - به طور عادی در همان کمیته مورد بحث و جدل قرار گرفت. پس در همان آغاز تاریخ رژیم مسلم انگاشته شد که وظیفه اتخاذ تصمیم های سیاسی برعهده حزب است. تروتسکی در دومین کنگره کمیته در ۱۹۲۰ گفت:

امروز ما از دولت لهستان پیشنهادهایی برای صلح دریافت داشته ایم. چه کسی تکلیف این قضیه را معین می کند؟ ما ساونارکوم را داریم، اما ساونارکوم باید تابع نظارت خاصی باشد. کدام نظارت؟ نظارت طبقه کارگر به عنوان یک توده بی شکل و درهم برهم؟ نه. از کمیته مرکزی حزب دعوت شده است که پیشنهاد را به بحث بگذارد و تصمیم بگیرد که به آن پاسخ بدهد یا نه. ۱۹.

هنگامی که سیر تحول امور حزب به تدریج این اختیار را از کمیته مرکزی به پولیت بورو منتقل کرد، پولیت بورو به زودی بر ساونارکوم و

۱۸. ساونارکوم اصلی فقط از بلشویک ها تشکیل می شد. در نوامبر ۱۹۱۷ سه وزیر اسرار چپ وارد آن شدند، اما پس از پذیرفته شدن پیمان برست-لیتوفسک در چهارمین کنگره شوراها سراسر روسیه در مارس ۱۹۱۸ استعفا کردند.

19. *Der Zweite Kongress der Kommunist-Internationale* (Hamburg, 1921), p. 94.

بر سایر ارگان‌های اصلی دولت مسلط شد. ۲۰ چندین کنگره حزبی پیاپی بیشتر و بیشتر توجه خود را به مسائل خط‌مشی دولت، از کوچک و بزرگ، مبدول کردند. تصمیم اصلی آغاز نپ نخستین تصمیم از این نوع بود که از جانب لنین در کنگره دهم اعلام شد. کنگره‌های حزبی حتی در مورد مسائل سازمانی جزئی توصیه‌های صریح می‌کردند، ۲۱ و حتی گاه تصویب‌نامه رسمی می‌گذراندند و سیاست دولت شوروی یا فرمان‌های معین ساونارکوم را تأیید می‌کردند. ۲۲

با وارد شدن اعضای حزب در همه مراتب به انواع شاخه‌های دستگاه اداری، نظارت حزب بر سیاست دولت در بالاترین مراتب تقویت و تنفیذ می‌شد؛ مقامات مهم اداری به نامزدهای حزب واگذار می‌شد. ۲۳ مدت‌ها پس از آن که منشویک‌ها و اسارها از ارگان‌های مرکزی قدرت برکنار شدند، باز در شوراها و از آن بیشتر، در نهادهای دولتی کوچک‌تر، عده زیادی از اعضا غیرحزبی یا غیربلشویک بودند. این امر

۲۰ کارشناسی که در این زمان برای دولت شوروی کار می‌کرده است در این باره چنین گواهی می‌دهد: «در ارگان عالی دولت که من می‌شناختم - شورای کمیسرهای خلق و شورای کار و دفاع - درباره راه‌های عملی اجرای تصمیمات این محفل درونی حزب، یعنی پولیت‌بورو، بحث می‌کردند.»

(S. Liberman, *Building Lenin's Russia* (Chicago, 1945), p. 13)

۲۱ ماده زیر را از قطعه‌نامه‌های هشتمین کنگره حزبی می‌توان به‌عنوان نمونه نقل کرد: «وظایف پریریدیم [هیأت رئیس] کمیته مرکزی اجرایی سراسری در قانون اساسی شوروی تصریح نشده است. لازم است که در نخستین کنگره شوراها، آینده بن‌پایه همه تجارب عملی حقوق و تمهیدات پریریدیوم کمیته مرکزی اجرایی سراسری دقیقاً تعیین شود و میدان عمل آن از میدان عمل ساونارکوم متمایز گردد.» (VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 305-6)

از لحاظ نظری، این گونه قطعه‌نامه‌ها به منزله دستور به فراکسیون حزبی کنگره محسوب می‌شدند؛ در عمل برای خود کنگره الزام‌آور بودند.

۲۲ نمونه این امر را می‌توان در قطعه‌نامه دهمین کنگره حزبی، ۱۹۲۱، ملاحظه کرد. (ibid., i, 391)

۲۳ دوازدهمین کنگره حزبی، ۱۹۲۳، زینوویف توضیح داد که رؤسای کمیته‌های اجرایی شورای ایالتی (gubispolikomi) از طرف کمیته مرکزی حزب منصوب می‌شدند، و اگر این ترتیب تغییر می‌کرد «از آن لحظه به بعد همه چیز وارونه می‌شد.»

(Dvenadsyati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov))

هرچه بیشتر لازم می‌آورد که اقلیت «بلشویک» این گونه نهادها سازمان و انضباط کامل داشته باشند. تصویبنامه دهمین کنگره حزب این اصل را تثبیت کرده بود:

لازم است در همه سازمان‌های شوروی فراکسیون‌های حزبی تشکیل شود که صرفاً تابع انضباط حزبی باشند. همه اعضای حزب کمونیست روسیه که در نهاد شوروی معینی کار می‌کنند باید وارد این فراکسیون‌ها شوند.^{۲۴}

تصویبنامه دیگری نیز در همان کنگره به حزب توصیه می‌کند که «هزاران تن دیگر از بهترین کارکنان خود را به شبکه اداری دولت (راه آهن، خواربار، حسابداری، ارتش، دادگاه‌ها و غیره) بفرستد». در همان حال به اعضای حزب دستور داده می‌شد که در اتحادیه‌های کاری خود افراد فعالی باشند.^{۲۵} در کنگره حزبی بعدی، که پس از پیروزی در نخستین مرحله جنگ داخلی تشکیل شد، زمینه‌های تازه‌ای برای فعالیت اعضای حزب توصیه شد: در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، حمل و نقل، «در استقرار اشکال گوناگون انضباط کاری»، در سازمان‌های سوخت‌رسانی، و در اموری مانند تالارهای غذاخوری عمومی، کمیته‌های مسکن، گرمابه‌های عمومی، مدارس و نهادهای رفاهی.^{۲۶} کامیاب در این کنگره گفت: «روسیه را ما اداره می‌کنیم، و فقط به واسطه حزب کمونیست است که می‌توانیم آن را اداره کنیم.»^{۲۷} ضمناً بخش آخر اساسنامه حزب که با عنوان «در باره فراکسیون‌ها» در نهادها و سازمان‌های غیر حزبی در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ به تصویب رسید، وظایف و کارهای اعضای حزب را که در «کنگره‌ها، کنفرانس‌ها، یا ارگان‌های گزینشی (شوراها، اتحادیه‌های کاری، تعاونی‌ها و غیره) شرکت دارند روشن می‌کرد. این افراد دستور داشتند که خود را به شکل «فراکسیون‌های سازمان یافته» درآورند و «در جلسات عمومی سازمان مورد بحث متفقاً رای دهند». وقتی که اعضای حزب در تماس با افراد غیر حزبی سازمان‌های رسمی یا نیمه رسمی قرار می‌گرفتند

24. VKP(B) v Rezolyutsiakh (1941), i, 306.

25. ibid., i, 303-4.

26. ibid., i, 342.

27. Devyaty S'ezd RKP(B) (1934), p. 325.

انضباط به سخت‌ترین شکل درمی‌آمد. فراکسیون‌ها «کاملاً تابع سازمان حزبی مربوط» بودند و اقدامات خود را با تصمیمات و دستورات حزب هماهنگ می‌کردند.^{۲۸}

از میان بردن خط فاصل میان حزب و دولت جزو مقاصد اصلی برقرارکنندگان این ترتیبات نبود. تصویب‌نامه هشتمین کنگره حزب، که برای نخستین بار روابط میان آن‌ها را تعریف می‌کرد، این را نیز تذکر می‌داد که درآمیختن وظایف این دو دستگاه «نتایج فاجعه‌آمیز» به بار می‌آورد. وظیفه حزب آن بود که «فعالیت شوراها را رهبری کند، نه آن که جانشین آن‌ها شود».^{۲۹} اما اجرای این وظیفه ناگزیر رفته‌رفته مسؤولیت اتخاذ تصمیم را بر عهده ارگان‌های حزب گذاشت، نه دولت. لنین در یازدهمین کنگره حزب از عادت مراجعه دائم ساونارکوم به پولیت‌بورو شکایت داشت و از نیاز به «بالا بردن اقتدار ساونارکوم» سخن گفت.^{۳۰} حتی در مارس ۱۹۲۲، کنگره یازدهم در قطعنامه اصلی خود اعلام کرد که «سبک‌زدن بار حزب از یک سلسله مسائل که جنبه کاملاً شوروی دارد و حزب در دوران گذشته برعهده گرفته است» کاری است ممکن و لازم، و خواست که حزب «تمایز بسیار دقیق‌تری میان کار جاری حزب و کار ارگان‌های شوروی، میان دستگاه خود و دستگاه شوراها» قائل شود، و آرزو کرد که «فعالیت و نیروی ساونارکوم افزایش یابد».^{۳۱} اما این آرزوهای خیرخواهانه بهانه‌ای شد در دست کسانی که — به‌ویژه در زمینه امور اقتصادی — می‌خواستند ارگان‌های اداری دولت را از زیر نظارت حزب خارج کنند؛ و کنگره بعدی لازم دید برضد چنین تعبیر وسیعی از آن

28. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 322-3.

احزاب دست چپ در همه‌جا اصرار ورزیده‌اند که نمایندگان آن‌ها در پارلمان نه بر پایه عقیده شخصی بلکه به موجب تصمیم حزب رأی بدهند. در حزب سوسیال دموکرات در رایش‌تاک آلمان انضباط فراکسیونی به‌قوت اعمال می‌شد. رأی معروف ۴ اوت ۱۹۱۴ در تأیید بودجه جنگ به‌اتفاق آرا گرفته شد، اما پیش از رأی‌گیری در فراکسیون حزب مورد بحث قرار گرفت و ۷۸ تن با آن موافق و ۱۴ تن مخالف بودند. هازم، که اعلامیه حزب را در رایش‌تاک خواند، در واقع یکی از کسانی بود که در جلسه فراکسیون رأی مخالف داده بود.

29. *ibid.*, i, 306.

30. *Lenin Sochineniya*, xxvii, 257-8.

31. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 416.

متون، که ممکن بود اقتدار کلی حزب را به خطر بیندازد، هشدار دهد.^{۳۲} موج تجاوز حزب به وظایف شوراها در واقع نیرومندتر از آن بود که بتوان آن را مهار کرد. لنین با واقع‌بینی معمول خود آنچه را تغییرپذیر بود دید و پذیرفت. او در ۱۹۲۱ نوشته بود: «ما به‌عنوان حزب حاکم چاره‌ای نداریم از این که «اقتدارها»ی شوروی را با «اقتدارها»ی حزبی خلط کنیم - نزد ما این‌ها خلط می‌شوند و خلط خواهند شد.»^{۳۳} او در یکی از آخرین مقالات خود در «پراودا»، در آغاز ۱۹۲۳، اداره امور خارجی را به‌عنوان یک نمونه موفق از وحدت میان حزب و شوراها مثال زد:

اگر منافع کار چنین ایجاب می‌کند، این دو واقعاً چرا نباید با هم متحد شوند؟ آیا کسی هست که تاکنون ندیده باشد که در کمیساریایی مانند «نارکومیندل» (کمیساریای خلق در امور خارجه) چنین اتحادی فواید فراوانی به بار می‌آورد و از همان روز نخست نیز مطابق آن عمل شده است؟ مگر نه این است که پولیت‌بورو از دیدگاه حزبی بسیاری از مسائل را مورد بحث قرار می‌دهد؟ - مسائل کوچک و بزرگ، مربوط به «حرکات» ما در پاسخ «حرکات» قدرت‌های خارجی، برای خنثی کردن کارهای - خوب، بگوییم زیرکانه آن‌ها، برای آن که کلمه بی‌ادبانه‌تری به کار نبرده باشیم. آیا همین اتحاد انعطاف‌پذیر عناصر شوروی و حزبی سرچشمه نیروی عظیم سیاست ما نبوده است؟ من گمان می‌کنم روشی که خود را توجیه کرده است، روشی که خود را در سیاست خارجی ما مستقر ساخته و آن‌چنان به‌صورت عادت درآمده است که در این زمینه کمترین تردیدی ایجاد نمی‌کند، اگر در مورد تمام دستگاه حکومتی ما به کار برده شود به همان اندازه (و به گمان من بسیار بیشتر) به‌جا خواهد بود.^{۳۴}

32. *ibid.*, i, 473.

33. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 208.

۳۴. *ibid.*, xxvii, 413. سه ماه بعد، در جریان بحث درباره گرجستان در دوازدهمین کنگره حزب، انوکیدزه نکات مهمی را یادآوری کرد: «من به‌خوبی با

پس از مرگ لنین سنت درآمیختن آن دو عنصر چنان پابرجا شده بود که تصمیمات مهم تقریباً بدون تفاوت از طرف حزب و دولت اعلام می‌شد و گاه نیز فرمان‌های مشترک. به نام کمیته مرکزی حزب و کمیته اجرایی سراسری یا ساونارکوم صادر می‌شد.

اگر لنین به حکم ضرورت‌های عملی به‌سوی پذیرفتن تراکم روزافزون اقتدار مرکزی رانده می‌شد، دلیلی در دست نیست که اعتقاد او به پادزهر «دموکراسی مستقیم» سست شده باشد. اما او رفته‌رفته ملتفت شد که پیشرفت از آنچه در آغاز امیدش را داشته کندتر است. و احضار روح دموکراسی به این آسانی نیست. اکنون او نظام شوروی را به دلیل نقش آموزشی آن مورد ستایش قرار می‌داد:

فقط در شوراها است که توده استثمارشدگان واقعاً شروع به آموزش می‌کنند، آن هم نه از روی کتاب، بلکه از تجربه عملی خود، از کار ساختمان سوسیالیسم، به‌وجودآورنده انضباط نوین اجتماعی، و اتحاد آزادانه کارگران آزاد. ۲۵

در آوریل ۱۹۲۱ ساونارکوم فرمانی صادر کرد که غرض اعلام شده آن عبارت بود از «نگهداری رابطه میان نهادهای شوروی و توده‌های وسیع کارگران، زنده کردن نظام شوروی و آزاد ساختن تدریجی آن از عناصر بوروکراتیک». یکی از هدف‌های این فرمان آن بود که زنان کارگر و زنان روستایی را نیز به بخش کمیته‌های اجرایی کنگره‌های شوروی وارد کند. به موجب این فرمان، زن‌ها می‌بایست به مدت دو ماه به کار

روابط متقابل ارگان‌های شوروی مرکزی و ارگان‌های مرکزی حزب جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه آشنا هستم، و صراحتاً می‌گویم که هیچ‌نهادی در قلمرو جمهوری به اندازه ساونارکوم گرجستان و کمیته مرکزی اجرایی گرجستان آزادی عمل ندارد. در آن‌جا چه بسیار مسائل عمده‌ای که برای جمهوری اهمیت دارد از تصویب می‌گذرد بدون آن که کمیته مرکزی [حزب] یا کمیته ناحیه ماورای قفقاز اطلاع داشته باشند - و این چیزی است که این‌جا پیش نمی‌آید، زیرا که حزب هر نوع خط‌مشی را هدایت می‌کند.»

Dvenadtsati S'ezd Rossijskoi Kommunističeskoi Partii (1923), pp. 538-9.

35. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 315.

اداری گماشته شوند و پس از آن به کار عادی خود بازگردند، مگر آن که لازم دیده شود که برای همیشه بر سر کار اداری بمانند. اما جالب‌ترین نکته این نقشه غیرعملی آن بود که زن‌ها می‌بایست «از طریق بخش زنان کارگر حزب کمونیست روسیه» برگزیده شوند.^{۳۶} آخرین اقدام اجتماعی لنین نقشهٔ جسورانه‌ای بود برای ادغام وظایف حزبی و دولتی، به‌صورتی که مضرات بوروکراسی را دفع کند. در رژیم تزاری، مقام «ناظر دولتی»، که در اصل برای جلوگیری از بی‌نظمی در امور مالی به وجود آمده بود، به تدریج امکان نظارت بر امور اداری را هم به دست آورده بود. در رژیم شوروی، به موجب فرمانی که چند هفته پس از انقلاب صادر شد «کمیساریای خلق در امور نظارت دولتی» به وجود آمد، و به موجب فرمان دیگری در مارس ۱۹۱۸ اختیارات تازه‌ای نیز به این کمیساریا تفویض شد.^{۳۷} اما «کمیسر خلق»ی برای این کار تعیین نشد، و ظاهراً این کمیساریا فقط روی کاغذ وجود داشته است. در این هنگام حزب در این کار دخالت کرد. تصویبنامهٔ هشتمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۱۹، که برای نخستین بار کوشید روابط میان حزب و دولت را روشن کند، جمله‌ای دربر داشت که می‌گفت «نظارت در جمهوری شوروی باید از ریشه تجدید سازمان یابد، به نحوی که نظارت عملی واقعی بسا ماهیت سوسیالیستی به وجود آید»، و اضافه می‌کرد که نقش پیرو در این نظارت باید به «سازمان‌های حزبی و اتحادیه‌های کارگری» واگذار شود.^{۳۸} زینوویف، که تصویبنامه را مطرح کرد، گفت که این ارگان جدید باید «بازبین‌های خود را به همهٔ شاخه‌های سازندگی شوروی بفرستد، و بخش خاصی هم برای ساده کردن و کامل کردن دستگاه ما» داشته باشد.^{۳۹} سخن‌گوی دیگری دستگاه نظارت موجود را «یک نهاد عهد عتیق» نامید که «با همان کارکنان فرتوت و با انواع عناصر ضدانقلابی» کارش را ادامه می‌دهد.^{۴۰} این تصویبنامه منجر شد به صدور فرمان مشترکی از طرف کمیتهٔ اجرایی سرانبری و ساوینارکوم در ۹ آوریل ۱۹۱۹، که تشکیل «کمیساریای خلق

36. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 35, art. 186.

این شاید یکی از نخستین مواردی باشد که در یک فرمان رسمی وظیفه‌ای به حزب محول می‌شود.

37. *ibid.*, 1917-1918, No. 6, art. 91-2; No. 30, art. 393.

38. *VKP(B) v. Rezolyutsiyakh* (1941), I, 306.

39. *Vos'moi S'ezd R(B)* (1933), p. 251.

40. *ibid.*, p. 210.

در نظارت دولتی، را اعلام می‌کرد. ۴۱. این بار تصمیم عملی شد. چنان که زینوویف در کنگره اعلام کرده بود، کمیسری که برای این وزارتخانه جدید برگزیده شد استالین بود. ۴۲. بدین ترتیب، استالین علاوه بر مقام دوگانه عضویت در پولیت بورو و ارگت بوروی حزب، ۴۳. نخستین مقام مؤثر خود را در دستگاه دولتی به دست آورد.

اما وظیفه کمیساریای جدید ظریف و مورد اختلاف بود و صورت موجود آن عمر درازی نکرد. فرمان ۷ فوریه ۱۹۲۰ کمیته اجرائی سراسری آن را به صورت «کمیساریای خلق در امور بازرسی کارگران و دهقانان» («رابکرین») در آورد و ماهیت کاملاً تازه‌ای به آن بخشید. کمیسر خلق به جای خود باقی ماند، اما «نبرد با بوروکراسی و فساد در نهادهای شوروی» اکنون به دست کارگران و دهقانانی که از طرف همان انتخاب کنندگان شوراها برگزیده می‌شدند انجام می‌گرفت. گزینش برای مدت کوتاهی بود، تا «به تدریج همه کارگران یک کار خاص، از زن و مرد، و همه دهقانان به کار بازرسی کشانده شوند» ۴۴. برداشت لنین از به کار بردن دموکراسی مستقیم همچون دفاعی در برابر بوروکراسی، چنین ترتیبی بود. ماده عجیبی هم در فرمان بود که به اتحادیه‌های کارگری حق می‌داد به گزینش هر کدام از نامزدهایی که به کار در «رابکرین» گماشته می‌شدند اعتراض کنند و شخص دیگری را به جای او پیشنهاد کنند. در آوریل ۱۹۲۰ سومین کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری تصمیم گرفت که در کار «رابکرین» فعالانه شرکت کند. ۴۵. می‌توان چنین نتیجه گرفت که شرکت اتحادیه‌ها در این کار وسیله‌ای بود برای انسجام بخشیدن به کاری که در اصل مبهم و غیر عملی بود.

تاریخچه کار «رابکرین» همچنان طوفانی باقی ماند. نخستین «کنفرانس سراسری کارکنان مسؤول رابکرین» در اکتبر ۱۹۲۰ در مسکو

41. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 12, art. 122.

42. *Vos'moi S'ezd R(B)* (1933), p. 225.

۴۳. نگاه کنید به ص ۳۵۰.

44. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 16, art. 94.

این فرمان بر پایه پیشنهادی صادر شد که در اصل یکی از نمایندگان مسکو در هفتمین کنگره شوراها سراسر روسیه، دسامبر ۱۹۱۹، آن را مطرح کرد. (*7i Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), p. 211.)

45. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i, 118.

تشکیل شد. در این کنفرانس استالین گفت که رابکرین نفرت «برخی کارمندان پوست کلفت را برانگیخته است، و نیز نفرت برخی کمونیست‌هایی را که به میخنان این کارمندان گوش داده‌اند». ۲۶ یکی از مشکلات پیدا کردن کارمندان مناسب برای این کمیساریای دیر آمده بود. حتی لنین، که رابکرین را در مبارزه با بوروکراسی ابزار مهمی می‌دانست، اذعان داشت که وجود آن «بیشتر به شکل آرزو است»، زیرا که «بهترین کارکنان به جبهه روانه شده‌اند». ۲۷ در پاییز ۱۹۲۱ یکی از گزارش‌های رابکرین دربارهٔ کمبود سوخت لنین را به توبیخ آن برانگیخت. استالین در مقام رئیس دستگاهی که از زیردستان خود دفاع می‌کند مؤدبانه پاسخ داد. ۲۸ رابکرین در محافل حزبی رفته‌رفته مورد بدگمانی واقع می‌شد. در هشتمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۲، لنین در برابر حملهٔ پریوپراتونسکی در یازدهمین کنگرهٔ حزب، مارس ۱۹۲۲، از استالین دفاع کرده بود؛ ۲۹ اما چند هفته بعد که لنین پیشنهاد کرد که رابکرین وسیلهٔ نظارت بر اجرای فرمان‌های ساوانارکوم و شورای کار و دفاع شود، تروتسکی شدیداً به رابکرین حمله کرد و گفت «کسانی که در رابکرین کار می‌کنند غالباً کارکنانی هستند که در زمینه‌های دیگر شکست خورده‌اند». تروتسکی از «رواج شدید دیسیس‌گری در ارگان‌های رابکرین» شکایت کرد و گفت که این موضوع «مدتهاست در سراسر کشور شایع شده است». لنین با لحن آرامی پاسخ داد که کار لازم اصلاح رابکرین است. نه از میان بردن آن. ۵۰ بحث در این که آیا علت تغییر ناگهانی و نامنتظری که ظاهراً در

46. Stalin, *Sochineniya*, iv, 368.

47. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 495.

۴۸. *ibid.*, xxvii, 14-20, 501. این نامهٔ استالین در مجموعهٔ آثار او نیامده است، شاید به این علت که بیست و پنج سال بعد چندان زیننده به نظر نمی‌رسید که وی حتی بر سر یک موضوع اداری با لنین مخالفت کرده است.

۴۹. نگاه کنید به ص بالا. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 263-4.

۵۰. پیشنهاد اصلی لنین در مجموعهٔ آثار او آمده است. (*Sochineniya* xxvii, 287) همچنین نامهٔ تروتسکی. (*ibid.*, xxvii, 542-3). اظهار نظر لنین دربارهٔ انتقاد تروتسکی یکی از موارد نادری است در مجموعهٔ آثار او که سندی به‌طور چکیده و بدون توضیح و بیرون از ترتیب زمانی آن چاپ شده است. (*ibid.*, xxvii, 289) لنین در این زمان تعداد کارکنان رابکرین را ۱۲,۰۰۰ تن ذکر می‌کند.

چند ماه آخر عمر کاری لنین در رفتار او پیش آمد. اثر ناراضایی روزافزون مردم از رابکرین بود یا بر اثر بدگمانی شخصی خود لنین از استالین، موضوع مغایره‌آمیزی است. دو مقاله آخر لنین، که در نخستین هفته‌های سال ۱۹۲۳ نوشته یا املا شده است، حمله آشکاری است به رابکرین در شکل موجود آن، و پیشنهادی است به کنگره دوازدهم آینده برای ادغام رابکرین با کمیسیون نظارت مرکزی حزب. مقاله دوم، که آخرین مقاله لنین است، به‌ویژه لحن تند دارد:

کمیساریای خلق در امور بازرسی کارگران و دهقانان امروز ذره‌ای اعتبار ندارد. همه می‌دانند که هیچ نهادی مانند نهادهای رابکرین ما نامرتب نیست، و در وضع حاضر هیچ انتظاری از این کمیساریا نمی‌توان داشت.... یا دست زدن به کار تجدید سازمان — کاری که بارها به آن دست زده‌ایم — در مورد دستگاه از دست‌رفته‌ای مانند رابکرین بی‌بوده است، با آن که ما باید وظیفه خود بدانیم که با روش‌های آهسته و دشوار و غیرعادی، و با تحقیق مکرر، یک چیز واقعاً نمونه به‌وجود بیاوریم، چیزی که احترام هر کسی را برانگیزد — نه فقط به این دلیل که مقامات و عناوین احترام آن را لازم می‌آورند. ۵۱

استالین از نقشه اصلاح رابکرین به‌گرمی استقبال کرد، و با این کار تیغ حمله را از بالای سر خود زد کرد. کنگره دوازدهم که در آوریل ۱۹۲۳، پس از بستری شدن لنین بر اثر سکته دوم تشکیل شد، برنامه‌ای را تصویب کرد که به‌معنای ادغام کامل نهادهای حزبی و دولتی بود. اولاً، ماهیت کمیسیون نظارت حزب، که شماره اعضای آن مانند پولیت‌بورو و ارگ‌بورو تا آن روز به هفت نفر محدود بود، با افزایش اعضا به پنجاه تن به‌کلی تغییر کرد. اعضای جدید «غالباً کارگران و دهقانان بودند»، و یک هیأت‌رئیس («پریزدیوم») نه نفری هم برای آن معین شد. ثانیاً، مقرر شد که کمیسر خلق در امور بازرسی کارگران و دهقانان از طرف کمیته مرکزی حزب منصوب شود، و در صورت امکان یکی از افراد هیأت

رئیس کمیسیون نظارت باشد. ثالثاً، قرار شد که اعضای کمیسیون نظارت در کمیساریای گوناگون و نیز در رایبرین شرکت داشته باشند. ۵۲. رایبرین، که به موجب فرمان ۱۲ نوامبر ۱۹۲۳ به کمیساریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مبدل شد، اختیارات وسیعی گرفت. ۵۳. اما در واقع اقتدار آن با اقتدار کمیسیون نظارت مرکزی، حزب درآمیخت. کمیسیون نظارت که با ترتیب همکاری تازه‌اش با گت پ نو تقویت شده بود، ۵۴. بدین ترتیب می‌توانست از طریق رایبرین بر تمام فعالیت اداری نظام شوروی نظارت قانونی داشته باشد.

گزارش استالین دربارهٔ مسألهٔ سازمان به دوازدهمین کنگرهٔ حزب توجه همه را به اهمیت، روزافزون نهاد دیگری جلب کرد. استالین با لحن ساده ولی معنی‌داری اشاره کرد که «خط سیاسی حزب» فقط نیمی از نبرد است؛ همچنین لازم است کارکنان مناسب انتخاب شوند تا به اجرای رهنمودها بپردازند. ۵۵. از سال ۱۹۲۰ یکی از سه دبیر حزب مسئول سازمانی بود به نام «بخش حسابداری و توزیع» («اوچراسپرد») که حساب نیروی انسانی حزب را نگه می‌داشت و بر توزیع آن نظارت می‌کرد. «بسیج، انتقال و انتصاب اعضای حزب». ۵۶. با پایان گرفتن جنگ داخلی و روند بازگشت ارتش و سازمان‌ها به حال عادی دامنهٔ کار «اوچراسپرد» گسترش یافت. گزارش آن به دهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۱ نشان می‌داد که در مدت کمتر از دوازده ماه این سازمان ۴۲۰،۰۰۰ تن از اعضای حزب را به کار گماشته یا منتقل کرده است. ۵۷. در این هنگام «اوچراسپرد» به کار «بسیج توده‌ای» می‌پرداخت و کار انتصابات فردی را به کمیته‌های

52. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 502.

این تصمیمات پس از قطعنامهٔ مفصلی «دربارهٔ وظایف رایبرین [بازرسی کارگران و دهقانان] و کمیسیون نظارت مرکزی» گرفته شد. (ibid., i, 498-9)

53. *Sobranie Uzakonenii*, 1923, No. 109-10, art. 1042.

۵۴. نگاه کنید به ص ۲۶۱ بالا.

55. Stalin, *Sochineniya*, v, 210-13.

۵۶. نخستین گزارش اوچراسپرد در این سند آمده است:

Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov), No. 22, 18 September 1920, pp. 12-15.

شرح مختصری دربارهٔ وظایف آن نیز همان‌جا دیده می‌شود.

(ibid., No. 23 September 1920, p. 1)

57. ibid., No. 28, 5 March 1921, p. 13.

منطقه‌ای و ایالتی واگذار کرده بود. اما با رشد دستگاه اداری، و درآمدن مدیریت اقتصاد کشور به صورت یکی از وظایف عمده آن، انتصاب کارشناسان اهمیت بیشتری پیدا کرد و، به گفته استالین، لازم آمد که «یکایک کارکنان را از درون و بیرون» بشناسند. برای این منظور کمیته مرکزی اندکی پیش از کنگره دوازدهم تصمیم گرفت که دستگاه «اوپراسپرد» را «گسترش» دهد، «تا حزب امکان آن را داشته باشد که در ارگان‌های رهبری کادرهای اصلی کمونیست‌ها را به کار بگمارد و بدین ترتیب نقش رهبری حزب را در دستگاه دولتی واقعیت بخشد». با این کار اوپراسپرد به صورت گانون ناپیدا ولی نیرومند نظارت حزب بر ارگان‌های دولتی و سیاسی و اقتصادی درآمد. در عمل ثابت شد که این دستگاه، زیر نظر دبیر کل حزب، ابزار مناسبی است برای افزایش اقتدار شخص استالین چه در دولت و چه در دستگاه حزب. سخنان استالین در کنگره دوازدهم یکی از چشم‌اندازهای نادری بود که از دنیای خارج طرز کار اهرم‌های این دستگاه را نشان می‌داد.

بنا برین پیش از پایان عمر لنین اقتدار حزب بر همه جنبه‌های خط‌مشی و بر همه شاخه‌های اداری به طور آشکار پذیرفته و اعلام شده بود. در بالاترین مرتبه، برتری حزب به عنوان مرجع نهایی تعیین خط‌مشی به واسطه پولیت‌بورو تضمین شده بود؛ در جریان کار دستگاه اداری نیز کمیساریاها تابع نظارت «کمیساریای کارگران و دهقانان در امور بازرسی» بودند و به واسطه آن تابع کمیسیون نظارت مرکزی حزب؛ در مرتبه قاعده نیز «فراکسیون»های حزب، که خود تابع دستور و انضباط حزبی بودند، در کار همه سازمان‌های رسمی و نیمه رسمی مهم شرکت فعالانه داشتند. به علاوه، در سازمان‌هایی مانند اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها، و حتی در مؤسسات صنعتی بزرگ، حزب همان نقش رهبری را بازی می‌کرد که در دولت بر عهده داشت. همان گونه که خودمختاری جمهوری‌ها و مناطق «چ ش ف س ر» (و سپس اتحاد شوروی) به تصمیمات سیاسی مقامات مرکزی حزب فراگیر وابسته بود، استقلال اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها نیز در مناسباتشان با ارگان‌های دولتی با همان قید متابعت کلی از اراده حزب محدود می‌شد.

این بافت پیچیده نهادها و وظایف هر از گاهی با عبارت دیگری بیان می‌شد. به گفته لنین:

می‌توان گفت که حزب در وجود خود پیشاهنگ پرولتاریا را تجسم می‌بخشد. این پیشاهنگ دیکتاتوری پرولتاریا را واقعی می‌سازد؛ بدون داشتن شالوده‌ای مانند اتحادیه‌های کارگری که دیکتاتوری [پرولتاریا] را واقعیت می‌دهند، واقعی ساختن وظایف حکومتی ممکن نیست. این وظایف به واسطه یک سلسله نهادهای خاص از نوع جدید واقعیت پیدا می‌کنند، یعنی به واسطه سازمان شوراها.^{۵۸}

در ۱۹۱۹ لنین به کسانی که به «دیکتاتوری یک حزب» حمله می‌کردند پاسخ تندی داد:

بله، دیکتاتوری یک حزب! ما روی آن می‌ایستیم و نمی‌توانیم از این‌جا برویم، زیرا این همان حزبی است که در مدت چند دهه موقعیت پیشاهنگ تمام پرولتاریا، کارگاهی و صنعتی، را برای خود به‌دست آورده است.^{۵۹}

لنین کسانی را که از دیکتاتوری یک حزب می‌ترسیدند ریشخند می‌کرد و می‌گفت: «دیکتاتوری طبقه کارگر به دست حزب بلشویک‌ها اجرا می‌شود، که از سال ۱۹۰۵ یا پیش‌تر از آن با همه پرولتاریای انقلابی متحد بوده است.»^{۶۰} بعدها نیز تلاش برای قایل شدن تمایز میان دیکتاتوری طبقه و دیکتاتوری حزب را دلیل بر «آشفته‌گی در مان‌ناپذیر و باور نکردنی اندیشه» می‌نامید.^{۶۱} این عبارت‌بندی تا چند سال برای حزب رضایت‌بخش بود. در کنگره دوازدهم در ۱۹۲۳، که لنین دیگر حضور نداشت، زینوویف به شوخی گفت «بعضی از رفقا گمان می‌کنند که دیکتاتوری حزب چیزی است که باید در عمل اجرا شود اما نامش برده نشده، و به دنبال آن نظریه دیکتاتوری حزب را به‌صورت دیکتاتوری کمیته مرکزی بیان کرد:

۵۸. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 64. نوعی ناهمواری نشر، که در نوشته‌های لنین بسیار نادر است، از آشفتگی وضع حکایت می‌کند: فعل 'osushchestvlyat' (واقعیت‌بخشیدن) در چهار سطر چهار بار تکرار می‌شود.

59. *ibid.*, xxiv, 423.

60. *ibid.*, xxiv, 436.

61. *ibid.*, xxv, 188.

ما به يك كمیتهٔ مرکزی قوی، نیاز داریم که، رهبر همه‌چیز باشد.... کمیتهٔ مرکزی برای شوراها و برای اتحادیه‌های کارگری و برای تعاونی‌ها و برای کمیته‌های اجرایی ایالتی و برای تمام طبقهٔ کارگر همان يك کمیتهٔ مرکزی است. نقش رهبری آن در همین است، و این است غرض از دیکتاتوری حزب.^{۶۲}

تصوینامهٔ کنگره نیز اعلام کرد که «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر نمی‌تواند به‌شکلی غیر از دیکتاتوری پیشاهنگ آن، یعنی دیکتاتوری حزب کمونیست، تضمین شود».^{۶۳}

اما این بار تندروی زینوویف واکنشی پدید آورد. استالین به نوبت خود مترصد بود که در برابر تجاوز ایستادگی کند - نه تجاوز حزب به دولت (این کار انجام گرفته بود)، بلکه تجاوز کمیتهٔ مرکزی به ارگان‌های حزبی. از جمله دبیرخانه؛ و رأی دیکتاتوری کمیتهٔ مرکزی چندان موافق طبع او نبود.^{۶۴} در کنگره او با احتیاط گفت این رأی که «حزب دستور می‌دهد... و ارتش، یعنی طبقهٔ کارگر، دستور را اجرا می‌کند»، «اساساً غلط» است. و به تفصیل مثال هفت «نوار نقاله» را توضیح داد: از حزب به طبقهٔ کارگر؛ اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌ها، سازمان‌های جوانان، کنفرانس‌های نمایندگان زنان، مدارس، و مطبوعات و ارتش. ۵۰ يك سال بعد استالین رأی دیکتاتوری حزب را صراحتاً «مهمل» نامید، و گفت که ظاهر شدن آن در تصوینامهٔ کنگرهٔ دوازدهم از روی «بی‌توجهی» بوده

62. *Dvenadsaty S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 41, 207.

63. *VKP(B) v Rezolyutsiakh* (1941), i, 473.

۶۴. بابر گفتهٔ تروتسکی در کتاب «استالین» (L. Trotsky, *Stalin* (N.Y., 1946), p. 367)

بلافاصله پس از کنگرهٔ دوازدهم بود که زینوویف نقشهٔ خود را برای کاستن از اهمیت دبیرخانه در سازمان حزبی آغاز کرد.

65. *Stalin, Sochineniya*, v, 198-205.

نزدیک به سه سال بعد استالین این اندیشه را با اندکی تفاوت به این صورت «درآورد: اکنون پنج «اهرم» وجود دارد که دیکتاتوری پرولتاریا از طریق آن‌ها عمل می‌کند - اتحادیه‌های کارگری، شوراها، تعاونی‌ها، سازمان جوانان، و حزب. (ibid., viii, 32-5)

است. ۶۶ اما عبارت‌بندی روز هرچه بود دربارهٔ واقعیت اساسی هیچ‌جا تردیدی اظهار نشد. حیات و حرکت و جهت هر نوع فعالیت اجتماعی در اتحاد شوروی از «حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها)» ناشی می‌شد و تصمیمات آن برای همهٔ سازمان‌های رسمی و نیمه‌رسمی الزام‌آور بود. هر تلاش مهمی بر سر قدرت از این پس دز آغوش حزب روی می‌داد.

یادداشت «الف»

نظریهٔ لنین دربارهٔ دولت

مفهوم دولت به معنای شر لازم‌ی که از طبیعت ساقط انسان ناشی می‌شود، از سنت مسیحیت ریشه می‌گیرد. در قرون وسطی توازنی میان قدرت روحانی و سیاسی پذیرفته شده بود. فقط پس از آن که جنبش رفورم کلیسا را تابع دولت ساخت، و دولت جدید به وجود آمد، اعتراض سوء کاربرد قدرت سیاسی به چنان‌دنبوی (دولتی) نیز راه یافت. توماس مور در یوتوپای خود ریشهٔ مضرات دولت را به مالکیت خصوصی نسبت می‌دهد و تحلیلی از دولت می‌آورد که بیش از سه قرن بعد قبول گسترده‌ای پیدا کرد:

لذا باید بگویم که، چون امید بخشایش دارم، دربارهٔ همهٔ دولت‌هایی که می‌بینم یا می‌شناسم اندیشه‌ای جز این ندارم که این‌ها دسیسهٔ ثروتمندان‌اند، که به بهانهٔ گرداندن جامعه اغراض خاص خود را دنبال می‌کنند و هرگونه حیل و نیرنگی را که بتوانند ساز می‌کنند؛ نخست برای آن که بتوانند آنچه را تاکنون به ناپکاری اندوخته‌اند نگاه دارند، و سپس برای آن که بی‌چیزان را با مزد هرچه کمتر به کار و زحمت بگمارند و تا می‌خواهند بر آن‌ها ستم روا دارند.

ابا این تحلیل همچون بارقهٔ ادراک فراموش‌شده‌ای باقی ماند؛ مفهوم سوسیالیستی و جدید دولت در قرن نوزدهم رفته‌رفته شکل گرفت. بنابر سنت مسیحیت دولت شر است، اما لازم است؛ زیرا که فطرت انسان شرور است. بنابر نظریهٔ اعتقاد عقلانی به طبیعت، که در جنبش روشن‌اندیشی

موعظه می‌شد، دولت امری است غیرطبیعی، و به این دلیل شر است. آثار این رأی را نزد مورلی و روسو می‌توان دید؛ اما ویلیام گادوین بود که آنچه را می‌توان کتاب مقدس آنارشیسیم نامید به وجود آورد؛ این کتاب «تحقیق درباره عدالت سیاسی» نام دارد. به نظر گادوین مالکیت، ازدواج، و دولت، همه تجاوزی است به حریم طبیعت و عقل. می‌نویسد:

بالتر از همه، نباید فراموش کنیم که دولت شر است، غصب قضاوت خصوصی و وجدان فردی نوع بشر است؛ و هرچند که ما ناگزیر باشیم عجلتاً آن را همچون نوعی شر لازم بپذیریم، بر ما لازم است که همچون دوستداران عقل و نوع بشر حتی‌الامکان مقدار کمتری از آن را بپذیریم و به دقت مترصد باشیم که شاید بر اثر روشنائی تدریجی ذهن بشر، همان مقدار کم را نیز بتوان از این پس کمتر ساخت.^۱

اندکی بعد در همان کتاب، گادوین جسارت بیشتری پیدا می‌کند و به صراحت پیشنهاد می‌کند که «نترنگ دولت را نابود کنیم». از این زمان به بعد، ذهن برجسته‌ترین نویسندگان رادیکال و سوسیالیست - سن‌سیمون، راپرت اوئن، فوریه، لورو، پرودون - به مسأله درگزراندن دولت و تبدیل آن به جامعه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مشغول است. تعبیر این اندیشه‌ها به زبان و اصطلاحات هگلی، که زبان جاری روشنفکران آلمان در دهه ۱۸۴۰ بود، بر عهده موزز هسن، یکی از همکاران زادیکال مارکس، افتاد. هسن بر آن بود که تا زمانی که دولت وجود داشته باشد، شکل حکومتی آن هرچه باشد، همیشه حاکم و محکوم وجود خواهد داشت، و این تقابل ادامه خواهد یافت تا روزی که «دولت، که باعث تقابل است، خود را به‌طور دیالکتیکی از میان بردارد» و جای خود را به زندگی اجتماعی متحد، که باعث تجمع است، بدهد.^۲

مارکس به‌زودی به این مفهوم دولت رسید که دولت ابزاری است که طبقه آن را برای تعقیب و صیانت منافع خود به کار می‌برد. مارکس در یکی از نوشته‌های قدیم خود بترضد زمین‌داران راینلند، به سبک استعاره‌آمیز ذره جواتی‌اش «ازگان‌های دولت» را «گوش‌ها و چشم‌ها و

1. Godwin, *Enquiry Concerning Political Justice* (1793), p. 380.

2. *Einundzwanzig Bogen aus der Schweiz* (Zürich, 1843), p. 88.

دست‌ها و پاها» می‌نامد که منافع زمین‌داران با آن‌ها «گوش می‌دهند و می‌بینند و قضاوت می‌کنند و دفاع می‌کنند و می‌گیرند و می‌گریزند». ۳. دولت جدید «فقط برای خاطر مالکیت خصوصی وجود دارد؛ دولت «چیزی نیست مگر نوعی سازمان که بورژواها ضرورتاً برای مقاصد داخلی و خارجی انتخاب می‌کنند تا دارایی و منافع خود را متقابلاً تضمین کنند». ۴. اما مالکیت خصوصی در مرحلهٔ سرمایه‌داری ضد خود را پدید می‌آورد، و آن پرولتاریای بی‌چیز است که سرمایه‌داری را از میان خواهد برد. چنان که هس می‌گوید، دولت تجلی همین تضاد است – یعنی کش‌مکش میان طبقات. وقتی که با برافتادن مالکیت خصوصی و پیروزی پرولتاریا (که بر اثر پیروزی دیگر پرولتاریا نخواهد بود) این تضاد حل شد، دیگر جامعه به طبقات تقسیم نمی‌شود و دولت علت وجودی خود را از دست می‌دهد. بنابراین دولت جانشین نظام اشتراکی است. ۵. نخستین بیان موجز نظریهٔ مارکس در «فقر فلسفه» (۱۸۴۷) نقل شده است:

طبقهٔ کارگر به‌جای جامعهٔ بورژوایی کهن در جریان تحول خود نوعی اتحاد را مستقر می‌سازد که طبقات و تقابل آن‌ها در آن راه ندارد. دیگر قدرت سیاسی به معنای واقعی کلمه وجود نخواهد داشت، زیرا آنچه تجلی رسمی تقابل طبقات جامعهٔ بورژوایی است همین قدرت سیاسی است. ۶.

نخستین اثر دورهٔ پختگی مارکس، «مانیفست کمونیستی»، نیز همین نتایج را بیان می‌کند، و در انتظار روزی است که تفاوت طبقات از میان می‌رود و «قدرت اجتماعی ماهیت سیاسی خود را از دست می‌دهد». اما این کتاب بیشتر به گام بعدی که باید در عمل برداشت می‌پردازد، و آن این است که پرولتاریا باید «با برانداختن بورژوازی تسلط خود را تثبیت کند». این همان اندیشه‌ای بود که مارکس چهار سال بعد آن را در شمارمروف «دیکتاتوری پرولتاریا» متبلور ساخت. ولی مارکس در عین حال

3. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, i, i, 287.

4. *ibid.*, v, 52.

5. *ibid.*, v, 64.

6. *ibid.*, vi, 227.

افزود که دیکتاتوری پرولتاریا «فقط گذاری است به سوی امحای تمام طبقات و به سوی جامعه بی طبقه».^۷ بیست سال بعد، وقتی که مارکس در سخنرانی معروف «جنگ داخلی فرانسه» نمونه ناقص ولی قابل تشخیص دیکتاتوری پرولتاریا را در کمون پاریس دید، باز هم دولت را نوعی «رشد انگلی» نامید و از «امحای قدرت دولت» سخن گفت که «اکنون زائد می شود»؛^۸ و انگلس بعدها در توضیح دقیق تری اضافه کرد که:

پرولتاریای پیروز، مانند کمون، ناچار خواهد شد که فوراً بدترین قسمت های این شر را قطع کند، تا تسلی که در شرایط جامعه آزاد جدید به بار آمده باشد خود را قادر ببیند که همه این بار بیسوده دولت را به ذریا بیندازد.^۹

بنابراین مارکس این عقیده را که قدرت دولت تجلی تعارض های طبقاتی است هرگز پس نگرفت، و نمی توانست پس بگیرد: دولت شری است که سرانجام در جامعه بی طبقه ناپدید می شود. ولی مارکس شخصاً به توصیف این هدف نهایی چندان علاقه ای ندارد، بلکه علاقه اش بیشتر متوجه تحلیل آن اقدامات فوری است که برای برقرار کردن دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است. کامل ترین بیان نظریه مارکسیستی دولت از آن انگلس است:

وقتی که دیگر طبقاتی در کار نباشند که باید تحت حکومت نگه داشته شوند، وقتی که دیگر حکومت يك طبقه بر طبقه دیگر و تنازع بقای ناشی از بی نظمی کنونی تولید وجود نداشته باشد، وقتی که برخوردها و خشونت های ناشی از

7. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxv, 146.

این قطعه در يك نامه خصوصی مورخ ۵ مارس ۱۸۵۲ خطاب به وایده مایر آمده است. مارکس تا بیست سال بعد دیگر این اصطلاح را به کار نمی برد؛ سپس در «نقد برنامه گوتا»، ۱۸۷۵- می نویسد که در دوران گذار از کاپیتالیسم به کمونیسم، دولت «چیزی نخواهد بود مگر دیکتاتوری پرولتاریا». (*ibid.*, xv, 283)

«نقد برنامه» در محافل حزبی خوانده شده بود، ولی در زمان حیات مارکس منتشر نشد.

8. *ibid.*, xiii, ii, 315-16.

9. *ibid.*, xvi, ii, 94.

این وضع از میان برداشته شده باشد، آن وقت دیگر کسی وجود ندارد که بخواهد بکوبد و مهار کند، و ضرورت قدرت دولت، که امروز این وظیفه را بر عهده دارد، ناپدید خواهد شد. نخستین صحنه‌ای که در آن دولت همچون نمایندهٔ واقعی تمام جامعه ظاهر می‌شود - تبدیل وسائل تولید به ملك اجتماعی - آخرین صحنهٔ حضور دولت خواهد بود. مداخلهٔ قدرت دولتی در روابط اجتماعی به تدریج زائد خواهد شد و خود به خود به پایان خواهد رسید. اداره کردن انسان‌ها جای خود را به اداره کردن اشیا و مدیریت روند تولید خواهد داد. دولت «از میان برداشته» نمی‌شود، بلکه فرومی‌میرد.^{۱۰}

همچنین انگلس بود که چند سال بعد نوشت:

با ناپدید شدن طبقات، دولت نیز ناگزیر ناپدید می‌شود. جامعه امر تولید را از نو بن پایهٔ همکاری آزاد و برابر تولیدکنندگان سامان خواهد داد و تمام دستگاه دولت را به آن‌جایی که باید باشد خواهد فرستاد: به موزهٔ آثار عتیقه، در کنار چرخ ریسندهی و تبر مفرغی.^{۱۱}

۱۰. *ibid.*, xiv, 284. تمایز میان «حکومت انسان» و «مدیریت اشياء» در اندیشهٔ سوسیالیستی سابقهٔ درازی داشت. سن‌سیمون آن را رایج ساخت، و نوشت که جامعهٔ بشری، «مقدر است که پس از پیشرفت کافی در علوم مثبت و صنعت از رژیم حکومتی یا نظامی به رژیم مدیریت یا صنعتی انتقال یابد.» (*Oeuvres de Saint-Simon et d'Enfantin xxxvii* (1875), 87)

در همان زمان نیز این عبارت تعبیر آمارشیستی پیدا کرده بود. سن‌سیمون در جای دیگر می‌نویسد: «انسان به‌جز عمل به اشیا هیچ عمل مفیدی انجام نمی‌دهد. عمل انسان همیشه فی‌نفسه مضر به‌حال نوع است.» (*ibid.*, xx (1869), 192)

11. Marx i Engels *Sochineniya*, xvi, i, 149.

یکی از نویسندگان جدید برداشت مارکس را با اگوستین قدیس قیاس می‌کند: «دولت مبدل می‌شود به مظهریک اصل غیراخلاقی، به مظهر منافع خودبختانه طبقاتی... پس دولت - این شهر شیطان - باید مغلوب گردد، «رفته‌رفته بمیرد»، و جای

پس آن نظریه دولت که از آثار مارکس و انگلس به دست می‌آید دو جنبه دارد. در درازمدت، آن عقیده دیرین سوسیالیستی که دولت را فی‌نفسه شر می‌شناسد و نتیجه تضاد و ابزار ستم می‌داند، یعنی چیزی که در جامعه کمونیستی آینده جایی ندارد، در نظریه مارکس تماماً حفظ شده است. در کوتاه‌مدت، چنین استدلال می‌شود که پرولتاریا، پس از نابود کردن ابزار حکومت بورژوازی از طریق انقلاب، باید ابزار حکومت موقت خاص خود را — که دیکتاتوری پرولتاریا است — مستقر سازد، تا زمانی که واپسین بازمانده‌های جامعه بورژوازی نیز از میان برود و نظام بی‌طبقه سوسیالیستی کاملاً برقرار شود. بدین ترتیب در عمل تمایزی وجود دارد: میان جامعه کمونیستی نهایی، یعنی زمانی که همه نابرابری‌ها میان افراد بشر ناپدید شده است و دولت دیگر وجود ندارد، و آنچه به نام‌های متفاوت «سوسیالیسم» یا «نخستین مرحله کمونیسم» نامیده می‌شود، یعنی زمانی که واپسین بازمانده‌های نظام بورژوازی هنوز ریشه‌کن نشده است و دولت به شکل دیکتاتوری پرولتاریا درمی‌آید. مقدر بود که این تمایز روزی در معتقدات حزبی اهمیت فراوانی پیدا کند.

یکی دیگر از ظرائف نظریه مارکسیستی دولت در لنین به‌ویژه بسیار مؤثر افتاد. ذات دولت عبارت است از تقسیم جامعه به دو طبقه متعارض — حاکمان و محکومان. انگلس در رد «اتحاد» انقلابی سری باکونین او را سرزنش می‌کند که میان هدایت‌کنندگان و هدایت‌شوندگان فاصله می‌اندازد و به «دولت مقتدر» متوسل می‌شود. ۱۲ انگلس در رساله خود، «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت» نیز دولت را «نیروی ناشی از جامعه» می‌نامد، منتها نیرویی که «خود را بالای جامعه قرار می‌دهد و روز به روز بیشتر از آن دور می‌شود». ۱۳ این باعث پیش آمدن مسأله معروف بوروکراسی می‌شود. به نظر انگلس کمون پاریس پاسخ این مسأله

خود را به «جامعه» بی‌طبقه و بی‌دولت — به «شهر خدا» — بدهد. میان دو مفهوم مورد نظر اگوستین قدیس و مارکس در واقع فقط این تفاوت هست که اگوستین آرمان خود را با احتیاط به جهان دیگر منتقل می‌کند، و حال آن که مارکس آن را به واسطه یک قانون تحول علی به این جهان می‌کشانند.

(H. Kelsen *Sozialismus und Staat* (Second ed. 1923), pp. 32-3)

جوهر فلسفه مارکسیسم، یعنی استنتاج علی یوتوپیا از واقعیت، یا «بایستی» از «هستی»، در همین تفاوت نهفته است.

را پیدا کرده بود:

اولاً [کمون پاریس] اشخاصی را که با آرای عمومی انتخاب شده بودند به مقامات اداری و قضائی و آموزشی منصوب کرد، و نیز حق عزل و انتخاب‌شدگان را با تصمیم‌انتخاب‌کنندگان در هر زمانی پذیرفت. ثانیاً به همهٔ مقامات دولتی، از بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه، همان حقوق سایر کارگران را می‌پرداخت.

انگلس این اقدامات را «منفجر شدن قدرت حکومتی قدیم و نشستن یک قدرت جدید و حقیقتاً دموکراتیک به جای آن» می‌نامد.^{۱۳} این ریشهٔ آن رای مورد علاقهٔ لنین است که می‌گوید خودگردانی کارگران باید جای بوروکراسی را، که ابزار خاص دولت است، بگیرد. در سی سال پس از مرگ مارکس، نظریهٔ دولت سنگ محکی شد که جنبش کارگری را به دو گروه مخالف یکدیگر تقسیم می‌کرد: آنارشئیست‌ها و سوسیالیست‌های دولتی.

آنارشئیست‌ها بحث خود را با طرد دولت که سنت‌دیرین سوسیالیست‌ها بود آغاز می‌کردند. آن‌ها دولت را درست به همان دلایل مارکس طرد می‌کردند، یعنی این که دولت ابزار دست طبقهٔ حاکم استمرگ است. آنارشئیست‌ها منتظر همان راه‌حل نیز بودند — یعنی نشانیدن «سازمان نیروهای تولید و خدمات اقتصادی» به جای دولت.^{۱۴} اما آن‌ها هرگونه شکل موقت دولت را نیز طرد می‌کردند. لنین یکی از گفته‌های انگلس را در این باره نقل می‌کند:

مخالفان حکومت مقتدر می‌گویند که دولت سیاسی مقتدر باید درجا نابود شود، حتی پیش از نابود شدن روابط اجتماعی پدیدآورندهٔ آن. می‌گویند نخستین حرکت انقلاب اجتماعی باید نابود کردن اقتدار باشد. آیا این مردم تاکنون هیچ انقلابی را به چشم ندیده‌اند؟ انقلاب بدون شک یکی از

13. *ibid.*, xvi, i, 145.

14. *ibid.*, xvi, ii, 93.

15. Bakunin, *Oeuvres*, ii, (1907), 93

مقتدرترین چیزهایی است که می‌توان تصور کرد. ۱۶.

اصرار و ابرام آنارشیست‌ها بر طرد اقتدار، آن‌ها را دشمنان آشتی‌ناپذیر «دیکتاتوری پرولتاریا» ساخت - این مسأله‌ای بود که باعث دعوی مارکس و باکونین شد. سندیکالیست‌ها جزمیت خام آنارشیست‌ها را قدری ظریف‌تر ساختند و گفتند که سازمان آینده جامعه باید بر پایه وحدت اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های تولیدکنندگان استوار شود، نه بر نظام حکومت‌هایی با قلمرو خاص خود. این هدف سندیکالیسم برجسته‌ترین فیلسوف این جنبش «بیرون‌کشیدن یکایک صفات دولت و کمون از چنگ آن‌ها» می‌نامد، به منظور «غنی‌ساختن سازمان‌های پرولتری در جریان تشکیل آن‌ها، به‌ویژه سندیکاها»؛ ۱۷ یا به عبارت موجزتر «سرکوب دولت». ۱۸. از لحاظ تاکتیک‌های فوری، جنبش سندیکالیسم هر نوع اقدام سیاسی را طرد می‌کرد و می‌گفت که برائر اقدام اقتصادی انقلابی کارگران که به شکل اعتصاب عمومی درمی‌آید دولت ساقط می‌شود. هر نوع برنامه‌ای برای بازسازی دولت مغایر ماهیت و اصول سندیکالیسم است. این تمایلات در فرانسه و سایر کشورهای لاتینی، که مارکسیسم هرگز در آن‌ها ریشه محکمی ندوانده بود، اعلام می‌شد.

از طرف دیگر، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان نیز با قاطعیت در جهت تعبیری از مارکسیسم حرکت می‌کردند که با نظریات آنارشیست‌ها و سندیکالیست‌ها به کلی مغایر بود. سوسیال‌دموکرات‌های آلمان که از یک طرف در سنت پروس و هگلی متابعت از دولت پرورش یافته بودند و از طرف دیگر به عنوان مارکسیست به پیروان باکونین اعتنائی نداشتند، از شیوه‌های زیرکانه بیسمارک در صحنه سیاست و از سخنان آتشین پیر لاسال درباره سوسیالیسم به این نتیجه رسیدند که دولت را می‌توان به خدمت منافع کارگران درآورد، و به‌زودی از دو جهت مهم موضع دقیق مارکسیستی را رها کردند. یکی این که مفهوم «فرو مردن» دولت را به کلی به دست فراموشی سپردند، و به این ترتیب از سنت اساسی سوسیالیسم در باب دولت دور شدند؛ دیگر این که برخلاف مارکس اصرار نکردند که پرولتاریا باید دستگاه دولتی بورژوازی را با عمل انقلابی خرد کند و ابزار حکومتی

16. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 136-7; Lenin, *Sochineiia*, xxi, 412.

17. G. Sorel, *Matériaux d'une théorie du prolétariat* (1919), p. 132.

18. G. Sorel, *Reflections on Violence* (Engl. transl. 1916), p. 190.

دیگری از آن خود - دیکتاتوری پرولتاریا - فراهم سازد؛ بلکه بر آن شدند که به دست‌گرفتن دستگاه دولتی موجود و تغییر دادن آن به‌صورتی که با مقاصد پرولتاریا متناسب باشد، امکان دارد. در دههٔ ۱۸۹۰ ادوارد برنشتاین رهبری یک گروه تجدیدنظرطلب را در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان برعهده گرفت و آشکارا طرفدار رسیدن به سوسیالیسم از راه روند رفورم با همکاری دولت بورژوازی شد. قدرت ذاتی این جنبش از این‌جا معلوم می‌شود که کائوتسکی و پیروانش، که در اصل به نام درست‌کشی مآرکسیسم مبارزه می‌کردند، سرانجام موضعی اتخاذ کردند که با موضع تجدیدنظرطلبان تفاوتی نداشت. نظر مآرکس دربارهٔ طرد دولت، به‌گفتهٔ لنین «به‌عنوان اندیشهٔ ساده‌لوحانه‌ای که عمرش طی شده است» رد شد، درست همان‌طور که مسیحیان پس از رسیدن به موضع مذهب دولتی «ساده‌لوحی صدر مسیحیت و روحیهٔ دموکراتیک و انقلابی آن را فراموش کردند». ۱۹. بدین‌ترتیب سوسیال‌دموکرات‌های آلمان به‌پلاتفورم رادیکال‌های انگلیس، اتحادیه‌های کارگری و فابین‌ها، نزدیک شدند - یعنی کسانی که هرگز مآرکسیست نبودند و هرگز سنت ضددولتی سوسیالیسم اروپایی را از ته دل قبول نداشتند. نفوذ همگام گروه‌های آلمانی و انگلیسی در انترناسیونال دوم راه را برای اتحاد میان سوسیالیسم و ناسیونالیسم هموار کرد، و این اتحاد در آستانهٔ جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ انترناسیونال را متلاشی کرد.

لنین، دست‌کم تا انقلاب اکتبر، در باب نظریهٔ دولت مآرکسیست تمام‌عیار بود و کشتی حزب خود را در مسیری میان صخرهٔ آنارشیزم و گرداب دولت‌پرستی هدایت می‌کرد. در یکی از «نامه‌هایی از دور»، که در فاصلهٔ انقلاب فوریه و بازگشت به رومیه از سویس فرستاده می‌شد، لنین موضع خود را در این خصوص به‌روشنی بسیار بیان می‌کند:

ما به قدرت انقلابی نیاز داریم، ما (برای یک دوران گذار) به دولت نیاز داریم. در این نکته با آنارشیزم‌ها اختلاف نظر داریم. تفاوت میان مآرکسیست‌های انقلابی و آنارشیزم‌ها تنها در این نیست که مآرکسیست‌ها طرفدار تولید بزرگ و

۱۹ Lenin, *Sochineniya*, xxi, 398-9. کمونیست‌های روس دورهٔ بعد هم از وسوسه‌ای که بر مسیحیان و سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چیره شده بود کاملاً مصون نماندند.

مرکزی و کمونیستی هستند و آنارشئیست‌ها طرفدار تولید غیرمرکزی با مقیاس کوچک. نه، اختلاف بر سر اقتدار دولت و حکومت در این است که ما در تلاش خود برای سوسیالیسم طرفدار استفاده انقلابی از اشکال انقلابی دولت هستیم، و حال آن که آنارشئیست‌ها با آن مخالف‌اند.

ما به دولت نیاز داریم. ولی ما به هیچ‌کدام از آن‌انواع دولت که میان سلطنت قانونی [مشروطه] و دموکراتیک‌ترین جمهوری ساخته و پرداخته بورژوازی قرار می‌گیرند نیاز نداریم. اینجا است تفاوت ما با فرصت‌طلبان و پیروان کائوتسکی در احزاب کهنه و منحل سوسیالیست که درس‌های کمون پاریس یا تحلیل این درس‌ها را در آثار مارکس و انگلس یا مخدوش کرده‌اند و یا پاک از یاد برده‌اند.^{۲۰}

لنین در آوریل ۱۹۱۷، در لحظه‌ای که به روسیه بازمی‌گشت با تأکید بیشتر افزود که:

و نه تمایز مارکسیسم از آنارشئیسم این است که مارکسیسم ضرورت دولت و قدرت دولتی را، در دوره انقلاب به‌طور کلی و در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، به‌طور اخص می‌پذیرد.

توجه تمایز مارکسیسم از «سوسیال‌دموکراسی» فرصت‌طلبانه و خرده‌بورژوازی آقایان پلخانوف و کائوتسکی و شرکا این است که مارکسیسم ضرورت دولت را در این دوران‌ها می‌پذیرد، اما نه دولت به‌عنوان یک جمهوری پارلمانی عادی، بلکه دولتی مانند کمون پاریس.^{۲۱}

اما وقتی که لنین در تابستان ۱۹۱۷ در نمانگاه خود در فنلاند نوشتن کتاب مهم خود را درباره نظریه مارکسیستی دولت آغاز کرد، ذهنش بیشتر به ارتداد «سوسیال‌دموکراسی» مشغول بود تا به آنارشئیسم. مخالفت آنارشئیست‌ها سندی‌کالیست‌ها با اقدام سیاسی یا دیکتاتوری

20. *ibid.*, xx, 34-5.

21. *ibid.*, xx, 120.

پرولتاریا چندان مطرح نبود. ۲۲. آنچه اتحاد جهانی کارگران اروپا را در هم شکسته بود و آن‌ها را به انگیزش و اشارهٔ طبقات حاکم کشورهایشان به برادرکشی در جبهه‌های جنگ فرستاده بود این بود که «سوسیال دموکرات‌ها» رأی اساسی دشمنی سوسیالیسم با دولت را کنار گذاشته و به دولت‌های ملی خود وفادار شده بودند. به این دلیل لنین کتاب «دولت و انقلاب»، که در اوت/ سپتامبر ۱۹۱۷ به قلم لنین نوشته شد ولی تا سال بعد انتشار نیافت، لحن کمابیش یک‌جانبه‌ای است. استدلال برضد آنارشیست‌ها در دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا در چند بند شتابزده تمام می‌شود؛ قسمت اعظم این رساله حمله‌ای است به آن شبه‌مارکسیست‌هایی که حاضر نبودند بپذیرند که اولاً دولت برآیند تنازع طبقاتی و ابزار تسلط طبقاتی است و با ناپدید شدن طبقات ناگزیر ناپدید می‌شود، و ثانیاً، هدف فوری به‌دست گرفتن دستگاه حکومت بورژوازی نیست بلکه ویزان کردن این دستگاه است و نشان دادن دیکتاتوری پرولتاریا به‌جای آن؛ زیرا که این دیکتاتوری در نهایت راه را برای ناپدید شدن طبقات و دولت هموار خواهد کرد. دیکتاتوری پرولتاریا پلی است روی فاصلهٔ میان برافتادن انقلابی دولت بورژوازی و استقرار نهایی جامعهٔ بی‌طبقه و بی‌دولت؛ فاصلهٔ میان «دولت و بی‌دولتی». ۲۳. این نکته در مورد دموکراسی کمتر از سایر اشکال حکومت صادق نیست: برعکس، «هر دولتی غیرآزاد و غیر مردمی است»، و «هرچه دموکراسی کامل‌تر باشد، لحظهٔ زائد شدن آن نزدیک‌تر است». ۲۴.

همهٔ این سخنان مستقیماً از دهان مارکس و انگلس گرفته شده بود؛ و جالب‌ترین قطعات «دولت و انقلاب» آن‌هایی است که تصور لنین را دربارهٔ دوران گذار روشن می‌کند. لنین با کلماتی که از انگلس وام گرفته است آنارشیست‌ها را ملالت می‌کند که گمان دارند دولت را می‌توان «یک‌شبه» از میان برداشت. ۲۵. گذار «یک دوران کامل تاریخی» را در بر

۲۲. لنین «تأثیر ناچیز» آنارشیسم را در روسیهٔ آن عصر پاره‌ای ناشی از مبارزهٔ بلشویک‌ها با آنارشیسم می‌داند، و پاره‌ای نتیجهٔ این واقعیت که در روسیه آنارشیسم در دههٔ ۱۸۷۰ فرصت فراوان داشت تا بیهودگی و بی‌ثباتی خود را نشان دهد. (ibid., xxv, 180)

23. ibid., xxi, 408.

24. ibid., xxi, 382, 557.

25. ibid., xxi, 410.

می‌گیرد. ۲۶. اما لنین این دوران را محدود تصور می‌کند؛ در ۱۹۱۸ آن را «ده سال یا شاید بیشتر» می‌داند، و در سخنرانی خود در میدان سرخ، در روز ۱ مه ۱۹۱۹ پیش‌بینی می‌کند که «اکثریت حاضرانی که سنشان از ۳۰ یا ۳۵ نگذشته باشد طلوع کمونیسم را خواهند دید، که ما هنوز از آن دوریم». ۲۷. سپس لنین می‌نویسد که «ده یا بیست سال زودتر یا دیرتر در مقیاس تاریخ جهان فرقی نمی‌کند». ۲۸. اما نکته مهم‌تر از مسأله زمان آن است که لنین در «دولت و انقلاب» تأکید می‌کند که «فرو مردن» دولت فوراً آغاز می‌شود:

به نظر مارکس، آنچه پرولتاریا به آن نیاز دارد فقط دولتی است در روند فرومردن، یعنی دولتی که فوراً فرومردن را آغاز می‌کند و نمی‌تواند که فرونمیرد.... دولت پرولتاریایی فوراً پس از پیروزی فرومردن خود را آغاز می‌کند، زیرا در جامعه‌ای که فاقد تضادهای طبقاتی است، وجود دولت غیرلازم و غیرممکن است. ۲۹.

قطع نظر از این که طول روند فرومردن چه قدر باشد، روشن است که لنین در این دوره آن را روندی پیوسته و فزاینده تصور می‌کند. این آرای نظری در برداشت لنین بعد از انقلاب از ساختار قانونی دوران گذران دیکتاتوری پرولتاریا مؤثر بود. ساختار حکومتی که بر اثر پیروزی انقلاب برپا می‌شد می‌بایست پاسخگوی اغراض مغایری باشد که از همان آغاز تخم ناسازگاری با یکدیگر در آن‌ها کاشته شده بود. دولت بعد از انقلاب می‌بایست نیرومند و بی‌رحم باشد تا بتواند آخرین ایستادگی بورژوازی را درهم بشکند و اقلیت را به نفع اکثریت سرکوب کند؛ در عین حال می‌بایست مقدمات فرومردن خود را آماده سازد، و حتی این روند را فوراً آغاز کند:

26. *ibid.*, xxi, 393.

27. *ibid.*, xxii, 466, xxiv, 270.

28. *ibid.*, xxv, 199.

29. *ibid.*, xxi, 385, 388.

این دوران ناگزیر دوران نبرد طبقاتی سختی خواهد بود که تلخی و شدت آشکال آن بی‌سابقه است؛ در نتیجه دولت در این دوران ناگزیر باید به معنای تازه‌ای دموکراتیک باشد (برای پرولترها و مردم فقیر به‌طور کلی) و به معنای تازه‌ای هم دیکتاتوری باشد (برضد بورژوازی).^{۳۰} دیکتاتوری یک طبقه امری ناگزیر است، نه تنها برای هر جامعهٔ طبقاتی، نه تنها برای پرولتاریا، وقتی که بورژوازی را برانداخته است، بلکه برای تمام آن دوران تاریخی که سرمایه‌داری را از «جامعهٔ بی‌طبقه»، از کمونیسم، جدا می‌کند.^{۳۱}

لنین در سازش دادن دو جنبهٔ کار، یعنی اتفاق نیمه داوطلبانهٔ کارگران که در مزگت تدریجی دولت لازم می‌آید و تراکم قدرت که برای اعمال دیکتاتوری بی‌رحمانه بر بورژوازی ضرورت دارد، اصولاً اشکالی نمی‌بیند. دربارهٔ بی‌رحمی دیکتاتوری پرولتاریا به لحن آشتی‌ناپذیری سخن می‌گوید و می‌داند که یکی از علل شکست کمون پاریس آن بود که در خرد کردن مقاومت بورژوازی «با قاطعیت کافی»^{۳۲} کوتاهی کرد. دیکتاتوری پرولتاریا نیز مانند هر دولتی ابزار آزادی نیست، بلکه ابزار سرکوب است — منتها نه مانند دولت‌های دیگر سرکوب اکثریت، بلکه سرکوب اقلیت ناسازگار. لنین قطعهٔ تندی از انگلس را دوبار در این رسالهٔ خود نقل می‌کند:

تا زمانی که پرولتاریا به دولت نیاز دارد، نیاز او برای آزادی نیست بلکه برای سرکوب مخالفان است، و زمانی که سخن گفتن از آزادی ممکن می‌شود دولت دیگر به این صورت وجود نخواهد داشت.^{۳۳}

خود لنین نیز این کلام ضرب‌المثل‌مانند را اضافه می‌کند:

تا زمانی که دولت وجود دارد آزادی نیست؛ وقتی که آزادی

30. *ibid.*, *xxi*, 392-3.

31. *ibid.*, *xxi*, 398.

32. *ibid.*, *xxi*, 414, 431.

هست دولت وجود نخواهد داشت.^{۳۲}

اما هرچند دیکتاتوری پرولتاریا دولت سرکوبگری است، سرکوبگری آن از طرف اکثریت برضد اقلیت اعمال می‌شود؛ و این نه تنها به آن ماهیت دموکراتیک می‌بخشد،^{۳۳} بلکه کار آن را بسیار ساده می‌کند:

سرکوب يك اقلیت استثمارگر به دست اکثریت بردگان مزدور پیشین بالنسبه به قدری ساده و آسان و طبیعی است که خون‌ریزی آن از سرکوب قیام بردگان و سرف‌ها و کارگران اجیر بسیار کمتر است و برای نوع بسیار ارزان‌تر تمام می‌شود، و همراه است با گسترش دموکراسی به چنان اکثریت عظیمی از مردم، که نیاز به دستگاه خاص سرکوبی رفته‌رفته ناپدید می‌شود. استثمارگران طبعاً نمی‌توانند مردم را بدون يك دستگاه بسیار پیچیده سرکوب کنند. اما مردم می‌توانند استثمارگران را با «دستگاه» بسیار ساده‌ای درهم بکوبند، یا حتی بدون «دستگاه»، بدون ترتیبات خاص، فقط با سازمان دادن توده‌های مسلح (مانند شورا‌های نمایندگان کارگران و سربازان).^{۳۴}

از این زاویه است که لنین به مسأله دیرین بوروکراسی نزدیک می‌شود. سر دولت که به گفته انگلس «چیزی است که از جامعه برمی‌خیزد و لبی بالای آن قرار می‌گیرد»^{۳۵} از لحاظ لنین در «موقعیت ممتاز کارکنان

۳۳. به عبارت مشهوری که لنین بارها به کار برده است، دولت «دستگاه چماق‌زنی» است و «نوع خاصی از چماق، نه چیز دیگر»، که طبقه حاکم آن را برای کوبیدن طبقات دیگر به کار می‌برد. (ibid., xxiv, 377, xxv, 5)

۳۴. بدین ترتیب دیکتاتوری پرولتاریا از همه صورت‌های دیگر دیکتاتوری که بر پایه مفهوم يك جمع برگزیده برتر و ممتاز بنا شده باشد متمایز می‌شود؛ حتی «دیکتاتوری حزب»، هرچند خود لنین هم يك بار این عبارت را به کار برده است، بعداً به نام ارتداد محکوم شد. (نگاه کنید به ص ۲۸۳ بالا.)

۳۵. ibid., xxi, 432. لنین شاید این کلام روسو را در «پیمان اجتماعی» در خاطر داشته است: «برخلاف نظام طبیعت است که اکثریت حکومت کند و اقلیت تحت حکومت باشد».

دولت به عنوان ارگان‌های قدرت دولتی» خلاصه می‌شود. ۲۷ به نظر می‌آید که لنین بوروکراسی را به‌ویژه دارای ماهیت بورژوایی تصور می‌کند. در یکی از آثار قدیم خود می‌نویسد: «از روسیه استبدادی و نیمه‌آسیایی تا انگلستان با فرهنگ و آزاد و متمدن، همه‌جا می‌بینیم که این نهاد ارگان جدایی‌ناپذیر جامعه بورژوایی را تشکیل می‌دهد». ۲۸ در «دولت و انقلاب» بوروکراسی و ارتش «دو نهاد ویژه» دوران بورژوایی «قدرت مرکزی حکومت» نامیده می‌شوند. ۲۹ در شرایط سرمایه‌داری، حتی حزب و کارکنان اتحادیه‌های کارگری «مستعد فساد و تبدیل به مشتی بوروکرات هستند، یعنی صاحبان امتیازی که از توده مردم دوراند و بالای سر توده‌ها قرار می‌گیرند». ۳۰ لنین در احکام آوریل که بلافاصله پس از بازگشت او به پتروگراد منتشر شد، خواهان «انحلال پلیس، ارتش، بوروکراسی» ۳۱ می‌شود. در «دولت و انقلاب» دموکراسی باستانی را مثال می‌زند، که در آن شهروندان خود مدیران شهر نیز بودند:

سوسیالیسم ناگزیر مقدار زیادی از دموکراسی «پدوی» احیا خواهد شد، زیرا که برای نخستین بار در تاریخ جوامع متمدن توده جامعه به مرتبه شرکت مستقل ارتقا خواهد یافت، آن هم نه تنها در رأی‌دادن و انتخابات، بلکه در مدیریت روز به روز. در سوسیالیسم همه به نوبت مدیریت خواهند کرد و به‌زودی مدیریت نکردن هیچ‌کس عادت مردم خواهد شد. ۳۲

37. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 378.

38. *ibid.*, ii, 179.

39. *ibid.*, xxi, 388.

40. *ibid.*, xxi, 451.

41. *ibid.*, xx, 88.

۴۲. *ibid.*, XXI, 452 لازم به یادآوری نیست که روسو در «پیمان اجتماعی» دموکراسی مستقیم را تنها شکل حقیقی دموکراسی می‌داند. («به محض آن که مردمان نمایندگانی برای خود قائل شدند، دیگر آزاد نیستند»). این اندیشه نزد بسیاری از سوسیالیست‌های قرن نوزدهم رایج بود؛ مثلاً و. کونسیدران می‌گوید: «اگر مردمان حق حاکمیت خود را [به نمایندگانی] واگذار کردند، از آن حق گذشته‌اند. مردمان دیگر خود حکومت نمی‌کنند، بلکه تحت حکومت قرار می‌گیرند.» (*La Solution ou le gouvernement direct du peuple*, p. 13)

سابقه اصل قابل سلب بودن اختیار نمایندگی در هر لحظه‌ای که انتخاب‌کنندگان اراده کنند؛ به‌عنوان عامل تخفیف‌دهنده معایب حکومت نمایندگان، دست کم به زمان بابوف برمی‌گردد. این اصل در ماده ۷۸ قانون اساسی «جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه» ظاهر می‌شود.

با این روحیه بود که لنین در سپتامبر ۱۹۱۷ شوراها را ستود و گفت این تجسم نوع جدیدی از دولت است که در آن «دموکراسی مستقیم» کارگران تحقق می‌یابد:

«قدرت به شوراهها» - این یعنی تغییر بنیادی تمام دستگاه دیرینه دولت، دستگاه همان جماعت کارمندان که همه امور دموکراتیک را از کار می‌اندازند؛ ویرانی آن دستگاه و نشان دادن دستگاه تازه و مردمی، یعنی دستگاه واقعاً دموکراتیک شوراها به جای آن، یعنی دستگاه اکثریت سازمان یافته و مسلح مردم، که نه تنها در انتخاب نمایندگان خود بلکه در اداره امور دولت و در تحقق بخشیدن به اصلاحات و تغییرات نیز دارای ابتکار عمل و استقلال هستند.^{۴۳}

با این روحیه بود که لنین چند روز بعد از انقلاب اکتبر نامه «خطاب به مردم» را نوشت:

رفقای کارگر! به یاد داشته باشید که اکنون کشور را خود شما اداره می‌کنید. اگر خود شما متحد نشوید و تمام امور کشور را به دست خود نگیرید، هیچ‌کس به شما کمکی نخواهد کرد. شوراهای شما از این به بعد ارگان‌های قدرت حکومتی است - ارگان‌های دارای اختیارات کامل، ارگان‌های تصمیم‌گیری.^{۴۴}

اگر بوروکراسی فراورده خاص جامعه بورژوازی است، پس در این فرض که با پرافتادن آن جامعه دولت هم از میان می‌رود، هیچ گزافه‌ای وجود ندارد.

همین قواعده در مورد اداره امور اقتصادی، یعنی تولید و توزیع، نیز مصداق دارد. لنین نظر خود را در این باره نخستین بار در جزوه «آیا بلشویک‌ها قدرت حکومتی را تصرف می‌کنند؟»، که در سپتامبر ۱۹۱۷ نوشته شد، بیان کرده است. در آن‌جا می‌گوید که گذشته از آن دستگاه

43. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 143-4.

44. *ibid.*, xxii, 55.

انتخابی دولت، «در دولت جدید دستگاه دیگری نیز وجود دارد که دارای همبستگی نزدیک با بانک‌ها و سندیکاها است، دستگاهی که تودهٔ کارهای حسابداری و حسابگری را انجام می‌دهد». این دستگاه به مقولهٔ «ادارهٔ امور» تعلق دارد، و نمی‌تواند و نباید نابود شود؛ زیرا که این دستگاه بخش بزرگی از دستگاه حیاتی نظام سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. «بلون بانک‌های بزرگ، سوسیالیسم تحقق‌پذیر نمی‌بود». در به‌کار گماشتن کارمندانی که اکنون مشغول این کار هستند، یا استخدام تعداد بسیار بیشتری که در دولت پرولتری لازم خواهد بود، هیچ اشکالی پیش نخواهد آمد، «زیرا که سرمایه‌داری کارهای حسابداری و نظارت را ساده کرده است و آن‌ها را به‌صورت دفترنویسی باالنسبه ساده‌ای که برای هر شخص باسوادی قابل فهم است درآورده. ۴۵ لنین در «دولت و انقلاب» این عقیده را مؤکداً تکرار می‌کند؛ و آن را با منظرهٔ روشنی از روند ناپدید شدن دستگاه دولت در آینده مربوط می‌سازد:

بدین ترتیب، وقتی که همگان یاد گرفتند که تولید اجتماعی را اداره کنند، و در حقیقت مستقلاً هم اداره کنند، و کار بازرسی و نظارت را به‌جای کودکان و آقابالاسرها و سایر «مدافعان سنت سرمایه‌داری» مستقلاً انجام دهند، آن وقت طفره رفتن از این بازرسی و نظارت تمام مردم ناگزیر بی‌اندازه دشوار می‌شود و به‌ندرت پیش می‌آید، و به احتمال قوی مجازات فوری و به‌سزایی هم خواهد داشت (زیرا که کارگران مسلح اهل عمل‌اند و روشنفکر نازکدل نیستند و اجازه نمی‌دهند کسی آن‌ها را به ریشخند بگیرد)، به‌طوری که ضرورت رعایت مقررات سادهٔ هر جامعهٔ بشری به‌زودی عادت خواهد شد. ۴۶

45. *ibid.*, xxi, 260-1.

۴۶. *ibid.*, xx, 441. مفهوم سادگی مدیریت اقتصاد دارای سابقهٔ درازی است که به مکتب طبیعی قرن هجدهم برمی‌گردد. مورلی با این عبارت به آن اشاره می‌کند: «نوعی محاسبه و جمع‌بندی ساده و، در نتیجه، بسیار قابل تنظیم.» (Morelly, *Le Code de la nature* (ed. E. Dolléans, 1910), p. 39) بوناپرتی آن را «یک امر محاسباتی و قابل تنظیم تمام و حرکت کاملاً منتظم» می‌نامد.

آیا تجربه خود انقلاب نظریاتی را که لنین در آستانه انقلاب بیان کرده بود تا چه اندازه دیگرگون ساخت؟ تأثیر آنی انقلاب این بود که اعتقاد به امکان انتقال فوری به سوسیالیسم را برانگیخت. لنین با واپس نگریستن از دیدگاه ۱۹۲۱ اذعان می‌کند که در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ رهبران بلشویک بدون استثنا تحت تأثیر فرضی بودند که «شاید آن را همیشه آشکارا بیان نمی‌کردند، ولی همیشه با سکوت مسلم می‌گرفتند»، و آن فرض «گذار فوری به ساختمان سوسیالیسم» بود.^{۴۷} اما چیزی نگذشت که صحنه به کلی عوض شد. در زمستان دستگاه اداری و اقتصادی با آهنگ وحشت‌آوری به سوی توقف می‌رفت. خطری که انقلاب را تهدید می‌کرد از جانب مقاومت سازمان‌دار نبود، بلکه ناشی از فرو ریختن هر نوع اقتدار بود. شعار «درهم شکستن دستگاه دولت بورژوازی» اکنون سخت کهنه به نظر می‌رسید؛ این بخش از برنامه انقلابی بیش از حد انتظار انجام گرفته بود. مسأله این بود که به جای آن دستگاه درهم شکسته چه باید گذاشت؟ لنین در آوریل ۱۹۱۸ به بوخارین گفت که «نیاز به نابود کردن دولت قدیم مسأله‌ای است مربوط به گذشته»: آنچه امروز لازم است «ایجاد دولت کمون است».^{۴۸} لنین از مدت‌ها پیش دو شرط برای گذار به سوسیالیسم قید کرده بود - پشتیبانی دهقانان، و پشتیبانی انقلاب اروپا. امید تحقق بخشیدن این شرایط پایه خوش‌بینی او بود. اما این امید واقعیت نیافت. در روسیه، دهقانان از انقلاب، یعنی از قدرتی که به آن‌ها زمین داده بود، پشتیبانی کردند. اما وقتی که این غرض حاصل شد، و اکنون که درخواست اصلی رژیم انقلابی از دهقانان آن بود که خواربار به شهرها برسانند و انتظار بهای رضایت‌بخشی هم نمی‌رفت، دهقانان با ترشروی از همکاری دست کشیدند و حتی بخشی از کارگران شهری را هم به مخالفت خاموش واداشتند. در خارج، پرولتاریای اروپا هنوز اجازه می‌داد که دولت‌های امپریالیست آن‌ها را به میدان جنگ‌های خونین بفرستند و نخستین نشانه‌های خفیف انقلاب به هیچ‌جایی نرسید. بدین ترتیب رژیم جدید در داخل کشور در میان توده دهقانان غالباً بی‌اعتنا و گاه ناموافق، خود را

(Buonarotti, *Conspiration pour l'egalité dite de Babeuf* (1828), i, 214)

اهمیت نقش بانک‌ها یکی از اندیشه‌های مورد علاقه سن‌سیمون بود. درباره تأثیر این اندیشه در سیاست رژیم شوروی در بخش چهارم بحث خواهیم کرد.

47. Lenin, *Sochineniya* xxvii, 60.

48. *ibid.*, xxii, 488.

منزوی دید. دیکتاتوری از آن «اکثریت عظیم» نبود، بلکه از آن يك اقلیت مصمم بود. در خارج نیز جهانی که برضد بلشویسم متحد شده بود آن را در محاصره گرفت، هرچند در میان دول جنگ و جدال‌های موقت جریان داشت. لنین این سرخوردگی‌ها را هرگز علناً نپذیرفت، یا شاید پیش خودش نیز اذعان نکرد. اما علت تضادی که میان نظریهٔ «دولت و انقلاب» و عمل نخستین سال رژیم به نظر می‌رسید، همین سرخوردگی‌ها بود. لنین با وضعی روبه‌رو شد که در آن دستگاه دولتی قدیم درهم شکسته بود، و شرایط لازم برای ساختن نظام سوسیالیسم نیز احراز نشده بود. در چنین شرایطی بود که لنین در هشتمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۱۸ نخستین ندای هشدار را سر داد. یوخارین پیشنهاد کرده بود که در برنامهٔ تجدیدنظرشدهٔ حزب توصیفی از «نظام رشدکردهٔ سوسیالیسم که در آن دولت وجود ندارد» گنجانده شود؛ اما لنین با این پیشنهاد مخالفت کرد:

فعلاً ما باید بدون قید و شرط ازدولت حمایت کنیم. در مورد آوردن توصیفی از شکل رشدکردهٔ سوسیالیسم که در آن دولت وجود ندارد - دربارهٔ آن هیچ تصویری نمی‌توان کرد، جز آن که در آن زمان قاعدهٔ «از هر کس به اندازهٔ استعدادش و به هر کس به اندازهٔ نیازش» تحقق خواهد یافت. ولی ما تا آنجا خیلی فاصله داریم.... اگر سرانجام به سوسیالیسم برسیم به این هم خواهیم رسید.

و نیز:

پس فرومردن دولت چه وقت شروع می‌شود؟ ما وقت آن را خواهیم داشت که دو کنگرهٔ دیگر تشکیل دهیم و آن وقت بگوییم: ببینید، چه‌گونه دولت ما دارد فرومی‌میرد! تا آن روز، وقت این حرف نیست. پیش از موقع فرومردن دولت را اعلام کردن، نقض دورنمای تاریخی است.^{۴۹}

49. *ibid.*, xxii, 364-5.

50. *ibid.*, xxiv, 507, 513.

اندکی بعد لنین يك بار دیگر تأکید کرد که «میان سرمایه‌داری و کمونیسم يك دوران گذار وجود دارد»، و «از میان بردن طبقات یکباره ممکن نیست»، «طبقات باقی مانده‌اند و در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی خواهند ماند». ۵۱ نویسنده «دولت و انقلاب» منظره فرومردن دولت را به شکل نمایشی تصویر کرده بود؛ در ژانویه ۱۹۱۹ او عقیده داشت که «حتی امروز» سازمان قدرت شوروی «گذار به مرحله ناپودی هر نوع قدرت و هر نوع دولت را به روشنی نشان می‌دهد». ۵۲ اما لنین در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ بیشتر با مسأله تقویت دولت در دوران گذار دیکتاتوری پرولتاریا مشغول بود.

بارزترین نمونه تغییر تأکید او در تحول برداشت او از بوروکراسی به چشم می‌خورد. در یکی از قطعات «دولت و انقلاب»، لنین نشان می‌دهد که می‌داند انتظارات خوش‌بینانه‌اش ممکن است او را در معرض چه نوع اتهامی قرار دهد:

از میان بردن بوروکراسی به‌طور فردی و نهایی و در همه‌جا، کاری است که فکر آن را هم نمی‌توان کرد. این کار یوتوپایی است. اما ناپود کردن فوری دستگاه بوروکراسی قدیم و شروع فوری ساختمان دستگاه دیگری که امحای تدریجی هر نوع بوروکراسی را اجازه دهد، این یوتوپایی نیست؛ این تجربه کمون است، این وظیفه مستقیم و روزانه پرولتاریای انقلابی است. ۵۳

لنین پیش از انقلاب اکتبر نوشته بود که لازم است «سرمایه‌داران» را بگیرند و آن‌ها را «در چارچوب جدید سازمان دولتی به کار وادارند... آن‌ها را به خدمت دولت جدید بگمارند». ۵۴ در ظرف سه سال بعد، یعنی در دوره جنگ‌داخلی، تلاش برای بالا بردن میزان کارایی اداری او را وادار ساخت که مفهوم مدیریت کارگران در شتاعت‌های بی‌کاری را پس بگیرد. در آغاز سال ۱۹۲۱ در ۴ مستانه شروع به نوشتن لنین به زبانی سخن می‌گوید که گویی دآرد مواضع پیشین خود را رد می‌کند:

51. *ibid.*, xxii, 215.

52. *ibid.*, xxi, 402.

53. *ibid.*, xxi, 263.

آیا هر کارگری می‌داند که دولت را چه‌گونه باید اداره کرد؟ مردم کاردان می‌دانند که این افسانسه‌ای بیش نیست.... اتحادیه‌های کارگری مدرسهٔ کمونیسم و مدیریت‌اند. وقتی که آن‌ها [یعنی کارگران] این سال‌ها را در مدرسه گذراندند، یاد خواهند گرفت؛ اما پیشرفت این کار خیلی کند است.... چند نفر از کارگران به کار مدیریت پرداخته‌اند؟ در سراسر روسیه چند هزار نفر، نه بیشتر. ۵۲

همین مشکل بود که، چنان‌که لنین اعتراف کرد، بلشویک‌ها را وادار ساخت که به‌جای ازمیان بردن دستگاه دولتی قدیم از بیخ و بن، «صدما هزار کارمند قدیمی را که، از تراز و از جامعهٔ بورژوازی به ارث رسیده‌اند و پاره‌ای آگاهانه و پاره‌ای ناآگاهانه برضد ما کار می‌کنند» به کار بگمارند.

در برابر این دشواری‌ها، لنین با سماجت به همان درمان اصلی بازگشت: شرکت فعالانهٔ افراد حزب در ادارهٔ امور، به‌عنوان تنه‌پاره‌ای تحقق دموکراسی و خنثی کردن بوروکراسی. روند کار از آنچه او امیدوار بود آهسته‌تر می‌شد، اما این کار ضرورت داشت. در آوریل ۱۹۱۸ او چنین می‌نویسد:

تحول بعدی سازمان دولت شوروی باید به این صورت باشد که یکایک اعضای شورا علاوه بر شرکت در جلسات شورا ناچار باشند به‌طور دائم در ادارهٔ امور دولت کار کنند؛ در نتیجهٔ این تحول به‌تدریج همهٔ افراد جمعیت را در سازمان شوروی شرکت خواهند کرد.... و در داشتن سهمی در ادارهٔ امور دولت. ۵۴

در دو سه سال آخر عمر لنین، مبارزه با بوروکراسی برای او اهمیت فراوان یافت، نه تنها از لحاظ مدیریت، بلکه از لحاظ اندیشهٔ سیاسی نیز. این کار تظاهر عملی همان مبارزه‌ای بود برضد قدرت دولت که

54. *ibid.*, xxvi, 103.

55. *ibid.*, xxvii, 353.

56. *ibid.*, xxii, 465.

در رساله «دولت و انقلاب» به شکل نظری بیان شده بود؛ پاسخ عملی این مسأله بود که آیا فرومردن دولت به چه صورتی انجام می‌گیرد؟ این امر فقط در صورتی می‌توانست روی دهد که یکایک شهروندان حاضر باشند سهم خود را در اداره امور بر عهده بگیرند، به ویژه آن که وقتی «حکومت بر مردم» به «حکومت بر اشیا» مبدل شود، این کار ساده‌تر خواهد بود. به تعبیر برنامه حزبی ۱۹۱۹:

حزب کمونیست روسیه با اجرای مصمانه‌ترین مبارزه بر ضد نظام بوروکراسی، برای پیروزی کامل بر این عیب از اقدامات زیر طرفداری می‌کند:

(۱) دعوت اجباری از یکایک اعضای شورا برای اجرای یک وظیفه معین، در مدیریت دولت؛

(۲) تغییر منتظم این وظایف، به طوری که به تدریج تمام شاخه‌های مدیریت دولت را در بر بگیرند

(۳) کشاندن تدریجی تمام افراد جمعیت به کاری به شرکت در مدیریت دولتی؛

اجرای کامل و کلی این تصمیمات، که نماینده گام دیگری است در همان راهی که کمون پاریس رفته است و ساده کردن وظایف مدیریت همراه با بالا بردن تراز فرهنگی کارگران به نابودی قدرت دولتی منجر خواهد شد. ۵۷.

بنابراین اگر تصور کنیم که تجربه قدرت تغییر ریشه‌داری در فلسفه حکومت لنین پدید آورده است، مرتکب یک اشتباه اساسی شده‌ایم. فرومردن دولت در نظریه مارکسیسم بر پایه حذف طبقات و استقرار نظام سوسیالیستی، یعنی اقتصاد برنامه‌دار و وفور نعمت، استوار است؛ و خود این هم به نوبت خود استوار بر احراز شرایطی است که می‌بایست در هر لحظه‌ای و در هر جایی تکلیف آن به طور تجربی روشن شود. نظریه به خودی خود نمی‌تواند به طور یقینی به ما بگوید که کدام مسیر عمل درست است. یا کدام چشم‌انداز آینده نزدیک امیدبخش است. لنین می‌توانست به راحتی اذعان کند - آن هم بدون آن که خودش را مورد ریشخند قرار

دهد یا نظریه‌اش را از اعتبار بپندازد - که در محاسبهٔ سرعت روند تغییر اشتباه کرده است. اما در عین حال این نیز درست است که در نظریهٔ لنین دربارهٔ دولت آن کیفیت دوگانگی اندیشهٔ مارکسیستی منعکس است؛ زیرا در این اندیشه یک تحلیل بسیار واقعی و نسبی از روند تاریخی با یک تصور مطلق از هدف نهایی درآمیخته است، و مارکس تلاش می‌کند که با یک سلسله تحولات علی‌پلی بر روی شکاف میان این دو بنا کند. این تغییر شکل واقعیت به آرزو، یا نسبت به مطلق، یا درآمدن تضاد طبقاتی مداوم به شکل جامعهٔ بی‌طبقه، یا تحول کاربرد بی‌رحمانهٔ قدرت دولت به جامعهٔ بی‌دولت، جوهر عقیدهٔ مارکس و لنین است. اگر در این عقیده تضادی هست، این تضاد اساسی است؛ محکوم کزیدن لنین به تناقض در جزئیات برداشتش از دولت - چنان‌که غالباً می‌کنند - کار پیموده‌ای است. همچنین، این نظریه آن‌طور که گاه گفته‌اند مستلزم اعتقاد به تغییر اساسی طبیعت بشری نیست. رأی لیبرال‌ها دائر بر هماهنگی منافع به این معنی نبود که طبیعت افراد بشر تغییر می‌کند، بلکه می‌گفت معلوم خواهد شد که خودخواهی-طبیعی آن‌ها به خدمت منافع جامعه درمی‌آید. این یک عقیدهٔ سیاسی است که وجوه تشابه بسیار نزدیکی با عقیدهٔ فرومردن دارد؛ و اتهام یوتوپیا نیسم، که معمولاً به مارکس و انگلس و لنین نسبت داده می‌شود، در سال‌های اخیر گریبان آدم‌اسمیت را هم گرفته است. هر دو عقیده برآن‌اند که دولت در آینده امری زائد خواهد شد، زیرا که اگر اقتصاد چنان که شاید و باید سامان یابد، برای افراد بشر طبیعی خواهد بود که در راه هدف‌های مشترک با هم کار کنند. آنچه تغییر می‌کند طبیعت بشری نیست، بلکه زمینه‌ای است که طبیعت بشری خود را در آن بروز می‌دهد. به این معنی، هر دو عقیده با این رأی سازگارند که: تعیین‌کنندهٔ روبنای ایدئولوژی و رفتار انسان نظام اقتصادی او است.

بخش سوم

تفرقه و تجمع

خط‌مشی، عقیده، دستگاه دولتی

(الف) کرده خط‌مشی

امپراتوری بزرگ روسیه، وقتی که به دست بلشویک‌ها افتاد، در روند تجزیه سریع سیر می‌کرد - که نتیجه تلاطم درونی و شکست در جنگ بود. نتیجه آنی انقلاب آن بود که این روند را تسریع کند. تا چند هفته فرمان پتروگراد بیرون از شهرهای بزرگ روسیه شمالی و مرکزی خوانده نمی‌شد. در دو ماه نخست قدرت شوروی از طریق اوکراین به سوی جنوب گسترش یافت و به شرق و سینیریه رسید. اما رشته این قدرت نوپا به‌زودی قطع شد. با پیمان برست‌لیتوفسک در مارس ۱۹۱۸ نه‌تنها زوائد غربی قلمرو تزاری، که دولت شوروی استقلالشان را شناخته‌بود، از بدنه روسیه بریده شدند، بلکه تکه بزرگی از مناطق روس‌نشین نیز با آنها رفت. در تابستان ۱۹۱۸ جنگ داخلی و مداخله انگلیس و فرانسه و ژاپن و امریکا آغاز شد. این وضع تا مدت‌ها پس از سقوط آلمان ادامه یافت و تا بیش از دو سال روسیه را به چند قدرت درحال کشمکش تقسیم کرد. در پایان ۱۹۱۸ جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی روسیه تقریباً به همان مرزهای موسکوی قرون وسطی، پیش از تصرفات ایوان مخوف، محدود بود. و کمتر کسی - شاید حتی در میان خود بلشویک‌ها - باور می‌کرد که رژیم باقی بماند. اما چهار سال بعد واحدهای پراکنده امپراتوری پیشین تزارها با یکی دو استثنا بار دیگر به صف اتحاد جماهیر شوروی پیوستند، و روشن شد که اتحاد جدید هیچ دست‌کشی از امپراتوری گذشته ندارد. این پیروزی که در روزهای تاریک ۱۹۱۸ یا ۱۹۱۹ قابل پیش‌بینی نبود، نبوغ لنین را به عنوان سیاستگر سازنده نشان می‌دهد.

سرزمین اروپایی و آسیایی پهناوری که امپراتوری روسیه را تشکیل می‌داد و با قیچی شدن یکی دو قطعه کوچک به اتحاد شوروی مبدل شد، محل زندگی ترکیب غریبی از جماعت‌های نژادی و زبانی گوناگون است. درون مرزهای این کشور، جغرافی‌نگاران و زبان‌شناسان نزدیک به ۲۰۰ قوم و زبان کشف کردند. ۱ در سرشماری ۱۸۹۷، «روس‌های بزرگ» فقط ۴۳ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند. پس از انقلاب، جدا شدن استان‌های غیرروسی غربی، در باقی‌مانده کشور اکثریت اندکی به روس‌ها داد، یعنی از ۱۴۰،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت کل کشور ۷۵،۰۰۰،۰۰۰ (۵۲ درصد) روس بودند. ۲ پس از روس‌ها، بزرگ‌ترین رقم، یعنی ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ از آن اوکراینی‌ها یا «روس‌های کوچک» بود، و ۴،۵۰۰،۰۰۰ روس‌های سفید نیز از لحاظ نژاد و زبان و احساس به روس‌های بزرگ نزدیک بودند. این سه گروه اسلاو که در زیر ظواهر همبستگی‌های طبیعی زیادی با هم داشتند، مجموعاً ۱۱۰،۰۰۰،۰۰۰ از کل ۱۴۰،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. میان ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ غیر اسلاو باقی‌مانده هیچ نوع همبستگی نژادی، زبانی، یا سیاسی وجود نداشت. بزرگ‌ترین گروه از یک‌ها بودند، که فقط ۵،۰۰۰،۰۰۰ می‌شدند؛ و حدود ۸،۰۰۰،۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ از غیر اسلاوها هنوز در مراحل بدوی قبیله‌ای یا صحرانشینی بودند.

این مجموعه اقوام را یک «کاست» نظامی و بوروکراسی که گرداگرد «تزار کل ممالک روسیه» حلقه زده بود فراهم نگه می‌داشت. برخی عناصر غیرروسی نیز به آسانی در این کاست راه می‌یافتند، به‌ویژه زمین‌داران آلمانی لتونی و استونی، و زمین‌داران لهستانی لهستان و لیتوانی و روسیه سفید و اوکراین؛ اما شرط راه‌یافتن سخن‌گفتن به زبان روسی بود و هضم سنت و جهان‌بینی روسی. مقامات پایین‌تر مراتب اداری، که بر اثر رشد بوروکراسی متورم شده بود، با افراد خرده‌بورژوازی روسی و — با همان شرایط — غیرروسی پر می‌شد؛ و در تراز دیگر نیز خان‌ها

۱. فهرست کاملی از این اقوام همراه با تعداد افراد هر گروه از قراری که سرشماری ۱۹۲۶ نشان داده است در این کتاب آمده است:
F. Lorimer, *The Population of the Soviet Union* (League of Nations, Geneva, 1946), Tables 23, pp. 55-61.

۲. استالین در ۱۹۲۱ چند رقم تخمینی ذکر کرده است. سرشماری ۱۹۲۶، زمانی که جمعیت به ۱۴۷،۰۰۰،۰۰۰ رسیده بود، این ارقام را به‌طور کلی تأیید کرد.

و بیگ‌ها و ملاها نمایندگان حکومت غیرمستقیم تزار بر اقوام مسلمان امپراتوری بودند. بدین ترتیب گروه‌هایی که ممکن بود رهبری جنبش‌های ملی را در میان اقوام تابع تزار برعهده بگیرند به دستگاه اداری جلب می‌شدند و از موقعیت کمابیش ممتاز این دستگاه بهره می‌بردند. چنان‌که تجربه ۱۹۰۵ نشان داد، این گروه‌ها غالباً از جنبش ملی فعال پرهیز داشتند، زیرا که از خشونت انقلابی کارگران و دهقانان خود می‌ترسیدند، و قدرت تزاری ابزار مطمئنی بود برای جلوگیری از این خشونت. بازارهای روسیه نیز پایه رفاه اقتصادی آن‌ها بود. بنابراین خواست‌هایی که در ۱۹۱۷ از جانب اقوام امپراتوری مطرح شد از حد درجه ملایمی از خودمختاری فراتر نمی‌رفت. فقط وقتی که هم نمادهای وحدت و هم واقعیت منافع مشترک در انقلاب از میان رفت، تمام بنای امپراتوری فرو ریخت. آنچه در ۱۹۱۷ روی داد بیشتر تجزیه مرکز بود تا ویران شدن عمدی محیط؛ «نه جدا شدن اجزا، بلکه سقوط روسیه قدیم».^۳

وظیفه‌ای که در برابر بلشویک‌ها قرار داشت، یعنی بازسازی پاره‌های پراکنده امپراتوری تزاری، اگر یک عامل مساعد طبیعی در کار نبود چه بسا که غیرممکن می‌شد. چندگونگی زبان و نژاد در آغاز باعث تفرقه بود، اما عنصر «روسیه بزرگ» مانند مغناطیسی تمام این توده را فراهم نگه داشت. این عامل بود که پس از ۱۹۱۷ سرانجام نه‌تنها امکان

3. V. Stankevich, *Sud'by Narodov Rossii* (Berlin 1912), p. 16.

گرایش‌های «آنارشستی» ملل اسلاو و نیاز به عامل نیرومندی که شکل دولتی را بر آن تحمیل کند، از موضوعات مورد علاقه تاریخ‌نویسان روس بوده است. این موضوع در قطعه معروفی که گورکی در آن خاطره خود را از تولستوی بیان می‌کند مطرح می‌شود: «آن چیزی که «آنارشسیم» تولستوی نامیده می‌شود، اساساً و ذاتاً در گرایش ضددولتی ما اسلاوها بیان می‌شود، که باز درواقع یک خصلت و خواهش ملی است در جهت پراکندگی بدوی، که از زمان کهن در گوشت و پوست ما حک شده است.... ما همیشه در جهت کمترین مقاومت سر به صحرا می‌گذاریم. می‌بینیم که این کار مرگبار است، ولی باز هم از یکدیگر دورتر و دورتر می‌خریم؛ و این سفرهای سوسک‌وار اندوهناک همان چیزی است که «تاریخ روسیه» نامیده می‌شود، تاریخ کشوری که کمابیش به‌طور تصادفی و مکانیکی، و برخلاف انتظار اکثریت شهروندان باصداقت آن، به زور اقدام آریاگ و تاتار و ژرمن‌های بالتیک و داروغه‌های حقیر تشکیل شده است.»

M. Gorky, *Reminiscens of Tolstoy, Chekhov and Andreev* (Engl. Transl. 1934) p. 47.

جلوگیری از تجزیه امپراتوری رومانوف را فراهم ساخت، بلکه روند تجزیه را وارونه کرد؛ و حال آن که ازم پاشیدن امپراتوری هابسبورگ درمان ناپذیر بود. وضع روسیه بیشتر به شمال آلمان شباهت داشت. روس‌های بزرگ، اوکراینی‌ها و روس‌های سفید را به سوی وحدت و مرکزیت می‌رانند، چنان که پروس نیز کنفدراسیون آلمان را متحد می‌ساخت. شاید برخی از اوکراینی‌ها نیز مانند باواریایی‌ها از تسلط خویشان پرزورتر خود ناخشنود بودند، اما آن اتحاد و نیرو را نداشتند که در تجزیه‌طلبی خود مدت‌درازی اصرار ورزیدند. بنابراین نخستین مرحله در بازسازی مجموعه این بود که آن سه قوم اسلاو را که تقریباً چهار پنجم کل جمعیت از آن‌ها تشکیل می‌شد به هم جوش دهند. پس از اتحاد این سه عنصر، نیروی کشش آن بر اقوام پراکنده و عقب‌مانده‌تر غیر اسلاو احتمالاً مقاومت ناپذیر می‌شد. تراکم قدرت صنعتی و بازرگانی در دست روسیه بزرگ نیز این عوامل وحدت‌بخش را تقویت می‌کرد و به آن مایه اجتماعی و اقتصادی می‌داد. مراکز صنعتی مسلط بر حیات اقتصادی تمام کشور یا درون روسیه بزرگ بودند یا در مناطق «بیگانه» نیز نماینده و فرستاده روسیه بزرگ به‌شمار می‌رفتند.

کمی بعد عامل دیگری نیز وارد کار شد. شناسایی روزافزون نیاز عملی به اتحاد دوباره قلمروهای پراکنده امپراتوری در گذشته با موج ناگهانی میهن‌پرستی روسی، که به صورتی تعارض‌آمیز و نامنتظر خط‌مشی بلشویک‌ها را تقویت کرد، همراه شد. در هرج و مرج انقلاب جنبش افراطی تجزیه‌طلبی را باعث شده بود؛ اما به‌زودی روشن شد که این جنبش فقط با کمک اسلحه و پول خازجی می‌تواند بر پا بایستد. بنابراین کسانی که غیرت و غرور ملی آن‌ها را به شورش برضد پطروگرا و مسکو برانگیخته بود دیدند که خود را نوچه و مزدور آلمان یا متفقین — یا گاه این و گاه آن — ساخته‌اند. در اوکراین و ماورای قفقاز و حتی در سواحل بالتیک داستان از این قرار بود. از آن‌جا که گمان می‌رفت که هم بریتانیا و هم ژاپن روسیه را ضعیف می‌خواهند، رد این عقیده که ناسیونالیسم بورژوازی ابزاری است در دست قدرت‌های خارجی که برای خاطر منافع آن‌ها می‌کوشد روسیه را تجزیه کند کار دشواری شد. حتی ژنرال‌های «سفید»، که برای بازسازی وحدت روسیه تلاش می‌کردند، متهم شدند که آلت دست قدرت‌های خارجی هستند. آن‌ها هم پس از چشیدن تلخی شکست برضد پشتیبانان خارجی خود شوریدند. جان کلام از زبان کولچاک شنیده شد، که در آستانه

سقوط خود در بحث راجع به ذخائر ملی طلا که در دست او بود گفت: «من ترجیح می‌دهم طلا را برای بلشویک‌ها بگذارم و به‌دست متفقین ندهم.» ۲ به‌ویژه پس از جنگ لهستان در ۱۹۲۰، بلشویک‌ها به نام مدافعان میراث روسی و معماران بازسازی اتحاد روسیه شناخته و پذیرفته شدند.

اما این تمایلات وحدت‌نحو به‌تنهایی برای راه‌انداختن روند وحدت کافی نبود: عنصر اسلاو، و به‌ویژه عنصر روسیه بزرگ، آن هسته سخت لازمی بود که قلمروهای مختلف می‌توانستند بار دیگر گرد آن فراهم شوند. نکته جالب این بود که تمایل به وحدت در خاشیه نیز مانند مرکز به قوت احساس می‌شد. در ۱۹۱۸ به نظر می‌رسید که در ملل امپراتوری پیشین دیگر چیزی از وفاداری قدیم باقی نمانده است. موج ناسیونالیسم در حال مد کامل بود. اما لنین عوامل انقلابی را در جنبش ناسیونالیسم شناخته بود و پیش‌بینی کرده بود که تنها راه مطمئن، استقبال کردن از این سیل و مهار کردن آن است. جنگ داخلی نظر لنین را به شکل درخشانی توجیه کرد. شناسایی بلاشرط حق جدا شدن ملل نه‌تنها رژیم شوروی را قادر ساخت - آن هم به‌صورتی که از هیچ راه دیگری مقدور نبود - که بر سیل ناسیونالیسم تجزیه‌طلب سوار شود، بلکه حیثیت آن را در قیاس با ژنرال‌های «سفید» بسیار بالا برد؛ زیرا این ژنرال‌ها، که در سنت «پان روسی» تزارها بار آمده بودند، از دادن هر نوع امتیازی به ملل تابع امپراتوری ابا نداشتند. در مرزهای کشور که عناصر غیرروسی، و غیر روسیه بزرگ، مسلط بودند، و نبردهای تعیین‌کننده جنگ داخلی نیز در همان جاها روی می‌داد، این عامل بسیار به‌نفع رژیم شوروی عمل می‌کرد. استالین با شور و هیجانی که از او بعید است، می‌گوید:

قراموش نکنید که اگر در پشت جبهه کولچاک و دینیکن و ورنگل و یودنیچ ما آن به اصطلاح «بیگانگان» را نداشتیم، اگر آن اقوام ستم‌کشیده نبودند که با هواداری خاموش خود از پرولتاریای روسیه پشت جبهه آن ژنرال‌ها را خراب می‌کردند - و این هواداری خاموش، رفقا، در رشد ما عامل ویژه‌ای است؛ هیچ‌کس آن را نمی‌بیند و صدایش را نمی‌شنود، اما

او است که تکلیف همه چیز را معین می‌کند - اگر این هواداری نبود، ما از عهده شکست دادن یکی از این ژنرال‌ها نیز بر نمی‌آمدیم. وقتی که با به‌سوی آن‌ها پیشروی می‌کردیم سقوط در پشت جبهه آن‌ها شروع می‌شد. چرا؟ برای آن‌که این ژنرال‌ها به عنصر «استعمارگر» در میان قزاق‌ها متکی بودند، به مردم ستم‌کشیده وعده ستم بیشتر می‌دادند، و مردم ستم‌کشیده ناچار به طرف ما می‌آمدند و ما را در آغوش می‌گرفتند، زیرا می‌دیدند که ما پرچم آزادی این اقوام ستم‌کشیده را برافراشته‌ایم.

علاوه بر این، همانند شناخته شدن ناسیونالیسم در برنامه بلشویک‌ها با اصلاح اجتماعی - یعنی توزیع دوباره زمین در بخش بزرگ امپراتوری پیشین - برای بلشویک‌ها دستمایه بزرگی بود. دهقانانی که بیشتر به دلیل گلایه اجتماعی و اقتصادی دم از ناسیونالیسم می‌زدند برای خاطر زمین جانب بلشویک‌ها را گرفتند و رهبری آن‌ها را پذیرفتند (هرچند که این به‌معنای پذیرفتن رهبری روس‌ها بود) و بر ضد تلاش‌های ضدانقلاب برای بازگرداندن نظام اجتماعی پیشین ایستادگی کردند. اختلافات ملی و زبانی آن‌ها هرچه بودند، اکثریت عظیم دهقانان همه‌جا با ضدانقلاب مخالف بودند، زیرا اگر ضدانقلاب پیروز می‌شد زمین‌ها را به مالکان پیشین بازمی‌گرداند؛ و تا زمانی که خطر ضدانقلاب برطرف نشده بود، وحدت منافع کارگران و توده‌های روستایی ملل امپراتوری، که بلشویک‌ها در تبلیغات خود بر آن اصرار می‌ورزیدند، مبنای کاملاً محکمی داشت. در مناطقی هم که رشد سرمایه‌داری پرولتاریای غیرروسی به‌وجود آورده بود - در ریگا، روال، باکو - همین نیروها عمل می‌کردند. ترکیب شناسایی حق نسبی خودمختاری ملی و شناسایی نیاز واقعی به وحدت برای دنبال کردن هدف‌های مشترک اجتماعی و اقتصادی، که جوهر عقیده بلشویک‌ها درباره ناسیونالیسم بود، در پیروزی رژیم شوروی در جنگ داخلی سهم بسیار مؤثری داشت.

پس از پایان گرفتن این روند، کنگره دوازدهم حزب (۱۹۲۳) در واریسی آن سه مرحله پی در پی را در خط‌مشی رژیم شوروی در مسأله

ملیت‌ها از هم تمیز داد. نخستین مرحله پاره شدن «زنجیرهای ستم ملی» بر اثر انقلاب اکتبر بود، که «پرولتاریای روسیه اعتماد پسران دانش را در میان ملل دیگر، نه تنها در روسیه بلکه در اروپا و آسیا نیز به دست آورد». مرحله دوم دورهٔ بداخله و جنگ داخلی بود، که اقوام روسیه برای دفاع از خود متحد شدند و «همکاری میان آن‌ها به صورت وحدت نظامی درآمد». در مرحله سوم و نهایی، پس از پیروزی در جنگ داخلی، «این بار همکاری صورت وحدت نظامی و اقتصادی و سیاسی اقوام را به خود گرفت». ۶ تقسیم‌بندی این مراحل بیشتر جنبهٔ منطقی داشت تا جنبهٔ ترتیب زمانی. به دلیل اوضاع محلی و فراز و نشیب‌های جنگ داخلی، در زمانی که مرحله اول در شرق هنوز آغاز نشده بود، در پاره‌ای از اقوام غربی مرحله دوم بسیار پیش‌رفته بود؛ نزدیک شدن به مرحله سوم در برخی مناطق با نظم و آرامش صورت گرفت، و حال آن که در جاهای دیگر ناگهانی و خشن بود. اما تقسیم‌بندی کنگره این حسن را دارد که هم نظم حاکم بر روند را برجسته می‌سازد و هم ماهیت آشفته و تعارض‌آمیز پدیده‌های مؤثر در آن را نشان می‌دهد. شرح‌هایی که بعدها در این باره نوشته شده‌اند غالباً یک روند پیوسته تحول را تصویر می‌کنند که در آن‌ها حرکات ابتدایی تجزیه‌طلبی و تفرقه به عنوان مقدمهٔ زیرکانه و حساب‌شدهٔ اتحاد نهایی جلوه‌گر می‌شود. این اشتباهی بود در تشخیص وضع که قدرت پیش‌بینی رهبران بلشویک را به گزاف ارزیابی می‌کرد و ماهیت دوگانهٔ خود روند را از نظر می‌پوشاند. خط‌مشی دنبال شده، بدون شک تا حدی تجلی اعتقاد به اصل خودمختاری ملی است که مانند بسیاری از خط‌مشی‌های این ایام به ارادهٔ لنین بر پیروان متزلزل او تحمیل شد. لنین این نکته را تشخیص داد که عقیدهٔ بورژوایی خودمختاری ملی را باید بپذیرد و حتی دست بالای آن را بگیرد، به این ترتیب که آن را بدون قید و شرط در مورد ملل امپراتوری روسیه به کار بندد، و این نقشه بهترین راه بلکه تنها راه رسیدن به بازسازی وحدت پیشین است، «نه با زور، بلکه با توافق داوطلبانه». ۷ اما لازم است این نکته را هم به یاد داشته باشیم که در سه چهار ماه اول پس از اکتبر ۱۹۱۷، خط دولت شوروی را بیرون از چند شهر بزرگ نمی‌خواندند، و میان تابستان ۱۹۱۸ و آغاز سال ۱۹۲۰ دولت شوروی مدام پشت به دیوار می‌جنگید. در لحظه‌ای که امپراتوری

6. *VKP(B) v. Rezolyutsiyakh*, (1941), I, 492-3.

7. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 317

روسیه در حال تجزیه بود و هیچ نیرویی نمی‌توانست آن را فراهم نگه دارد، پذیرش يك جای دعاوی استقلال ملی راه بسیار خوبی بود برای تبدیل ضرورت به مذهب. در لحظه‌ای که در مناطق دوردست و مسکن اقوام غیرروس آتش جنگ داخلی زبانه می‌کشید، این کار وسیله‌ای بود برای جلب پشتیبانی توده‌های محلی در نبرد با کسانی که می‌خواستند امپراتوری روسیه را از نو زنده کنند. نکته آخر این که پس از آن که پیروزی در جنگ داخلی به دست آمد و زمان بازگرداندن نظم به اوضاع پریشان فرا رسید، خط‌مشی دولت شوروی در مورد ملیت‌ها آن قدر انعطاف‌پذیر بود که بر پایه آن مسکو می‌توانست از دوستان و همدستان خود در میان اقوام غیرروس پشتیبانی کند و يك بازديگر سرزمین‌های پراکنده را در چارچوب اتحاد داوطلبانه به هم متصل سازد. اما نسبت دادن تمام این روند به محاسبه زیرکانه رهبران یا به دستکاری نظریه برای خاطر خط‌مشی عملی، به معنای شناختن ماهیت نیروهای مؤثر در کار خواهد بود.

(ب) تحول معتقدات حزبی

به دست گرفتن قدرت، بلشویک‌ها را با این مسأله روبه‌رو کرد که می‌بایست تضاد ظاهری میان تمایلات تجزیه‌طلبانه جنبش خودمختاری و ضرورت وحدت بیشتر در سرمایه‌داری جهانی و نیز در سوسیالیسم جهانی را با هم سازگار سازند. برای سیاستگران بورژوا که در همان ایام با همین مسأله درگیر بودند توضیح این مسأله که چرا برخی از ملل را باید تشویق به خودمختاری کرد و برخی را نباید، فقط به این صورت میسر بود که مصلحت عملی چنین اقتضا می‌کند. اما به کار بردن این ملاک تجربی محض برای مارکسیست‌ها مقدور نبود. آنچه در عمل انجام می‌گرفت می‌بایست پایه نظری هم داشته باشد؛ و این پایه در يك برداشت تاریخی به دست آمد، که نه تنها مراحل تحول زمانی را می‌شناخت بلکه وجود همزمان مراحل متفاوت را در کشورهای متفاوت نیز می‌پذیرفت، به طوری که تنوع در زمان‌های گوناگون یا مکان‌های گوناگون و زمان واحد موجه و لازم شناخته می‌شد. بدین ترتیب بلشویک‌ها انعطاف‌پذیری منسجم عمل خود را می‌توانستند در مقابل روش نامنسجم بورژوازی در قبال

جنبش‌های گوناگون خودمختاری قرار دهند.

عقیدهٔ بلشویک‌ها در مورد خودمختاری ملی مانند سایر معتقدات آن‌ها دربارهٔ حقوق سیاسی مشروط و متغیر بود. محتوای دقیق حق خودمختاری به ماهیت جامعه‌ای که مدعی این حق می‌شد بستگی داشت. در قرن نوزدهم دموکراسی بورژوازی در برابر بقایای استبداد فئودالی مدعی حق خودمختاری شده بود. این حق تا آن اندازه مطلق بود، و بورژوازی و کارگران در ره‌اندیدن خود از قید حکومت پیکانه منافع مشترک داشتند. در روسیهٔ ۱۹۱۷ هنوز این نبرد به پایان نرسیده بود. خودمختاری ملی هرچند اساساً یک حق بورژوازموکراتیک است، اما در قرن بیستم این حق از طرف ملل مستعمره و نیمه‌مستعمره برضد امپریالیسم قدرت‌های بورژوا دموکراتیک پیشرفته عنوان می‌شد، و لذا اتحاد جدیدی را میان دو عنصر پدید می‌آورد: میان پرولتاریای روسیه، که می‌کوشید پس از فراز بورژوازی از صحنه، انقلاب بورژوازی روسیه را به پایان برد، و عناصر بورژوا و کارگران کشورهای مستعمره که می‌کوشیدند انقلاب بورژوازی خود را از طریق آزادی ملی انجام دهند. اما همهٔ این جریان‌هاست می‌بایست در پرتو‌گذاری که در اکتبر ۱۹۱۷ از مرحلهٔ انقلاب بورژوازی به سوسیالیسم آغاز شده بود در نظر گرفته شود: جنبش کارگران آسیای جهانی است؛ برای پرولتاریا رسیدن به مرحلهٔ ملیت، اگرچه گام لازم و پیشروی شمرده می‌شود، اما فقط به عنوان جزء مهمی از برنامهٔ سوسیالیسم جهانی اعتبار دارد. در مرحلهٔ سوسیالیستی انقلاب، بورژوازی همچنان طرفدار جدایی کامل ملل است و حال آن که کارگران دعاوی برتر همبستگی جهانی انقلاب پرولتاریایی را می‌شناسند، و ملت را چنان سازمان می‌دهند که عامل مؤثری در پیروزی جهانی سوسیالیسم باشد. حق خودمختاری ملی همچنان شناخته می‌شود؛ اما این که آیا کارگران، که اکنون از جانب ملت سخن می‌گویند، تصمیم به اعمال این حق می‌گیرند یا نه، و چه قید و شرط‌هایی برای آن قائل می‌شوند، بستگی به این خواهد داشت که منافع وسیع‌تر پرولتاریا در سراسر جهان تا چه اندازه در نظر گرفته شود. چنین بود: نظریهٔ خودمختاری ملی، به شکلی که لنین و بلشویک‌ها آن را پیش از انقلاب اکتبر بر پایهٔ تعالیم مارکس بنا کرده بودند.

۸. نگاه کنید به یادداشت پ، «نظریهٔ بلشویک‌ها دربارهٔ خودمختاری» در کتاب حاضر (صص ۲-۴۹۱ بالا).

اجرای عملی این نظریه يك روند تدریجی بود. کنفرانس حزبی آوریل ۱۹۱۷، وقتی که رهبران پلشویک پس از انقلاب فوریه در پتروگراد فراهم شدند، از این لحاظ اهمیت دارد که در این کنفرانس استالین برای نخستین بار به عنوان گزارش دهنده مسأله ملی ظاهر می شود. تمام حزب هنوز مجال آن را نیافته بود که دقایق و ظرائفی را که لنین در ۱۹۱۲ وارد معتقدات حزبی ساخته بود کاملاً هضم کند و هنوز در حال گیجی ناشی از طرح احکام آوریل به سر می برد؛ زیرا که این احکام حرکت از انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی را اعلام می کرد. استالین هنوز روی هم رفته قانع بود به این که خودمختاری ملی را به صورت مسأله ای در انقلاب بورژوازی برضد فئودالیسم در نظر بگیرد، و ستم ملی را هم مشکلی تصور کند که در دموکراسی بورژوایی به تدریج رفع خواهد شد. پیاتاکوف که همراه لنین به پتروگراد بازگشته بود و با مجادلات جاری آشنا بود استالین را محکوم کرد، به این عنوان که او «فقط ستم ملی نوع قدیم... ستم ملی دوران قدیم» را در نظر گرفته است. اسلا پیاتاکوف «ارتداد لهستانی» را دوباره زنده کرد، و آن عبارت بود از انکار این که خودمختاری ملی می تواند جایی در برنامه سوسیالیستی داشته باشد. پیاتاکوف آن قدر پشتیبان در کنفرانس برای خود پیدا کرد که کمیسیون پیش نویس با هفت رأی در برابر دو رأی قطعنامه ای را تصویب و پیشنهاد کرد که می گفت «مسأله ملی فقط با روشن انقلاب سوسیالیستی و در زیر شعار «مرزها را بردارید» قابل حل است»، و راه حل «تجزیه ساختمان های کشوری بزرگ به کشورهای ملی کوچک» را زد کرد و خودمختاری را «عبارتی بدون محتوای معین» نامید. ۱۰ این شورش لنین را بسیار سخنان

۹. Stalin, *Sochineniya*, iii, 49-55. استالین در مقاله ای در «پراودا» ی ۲۵ مارس ۱۹۱۷ به طور صریح آزادی ملی را با انقلاب بورژوایی همانند گرفته بود: «در کنار زدن اشرافیت فئودالی از صحنه سیاسی، به دست گرفتن قدرت آن - این یعنی امحای ستم ملی و آفرینش شرایط واقعی برای آزادی ملی» (ibid., iii, 17).
10. *Sed'maya ('Apr'lskaya') Vserossiiskaya i Petrogradskaya Obshchegorodskaya Konferentsiia RSDRP(B)* (1934), pp. 194, 269-71.

در مورد «ارتداد لهستانی» نگاه کنید به صص ۸-۵۰۷ زیر. روزا لوکزامبورگ تا پایان زندگی اش بر سر این عقیده استوار ایستاده بود: او در پاییز ۱۹۱۸ ناسیونالیسم اوکراین را «دلق بازی مسخره مشتى استاد و دانشجوی دانشگاه» می نامد، که «لنین و شرکا با تحریکات تصمصب آمیز خود برای «خودمختاری تا

درشتی، برضد پیاتاکوف به صحنه کشید. ۱۱. لنین آن‌قدر بر کنفرانس تسلط داشت که قطعنامه پیاتاکوف را رد کند و به‌جای آن قطعنامه‌ای با اکثریت کافی به‌تصویب برساند که بر پایه همان نظریات پیشین می‌گفت «همه ملل تشکیل‌دهنده بخشی از «روسیه» حق «جدایی و تشکیل کشور مستقل» را دارند. ۱۲. اما کار محاسبه تمایز بعدی خودمختاری ملی در نظام سوسیالیستی هنوز در پیش بود. همچنین در این زمان هنوز لازم نیامده بود که حزب در خصوص خودمختاری ملی موضع عملی خاصی اتخاذ کند، جز این که حکومت موقت را به‌مناسبت روش تردیدآمیزش در قبال فنلاند و اوکراین محکوم سازد. ۱۳.

روی کار آمدن بلشویک‌ها مسئله ملی را فوراً از زمینه بورژوازی آن بیرون نکشید. در چند هفته نخست فرصتی فراهم نشد که نظریه بلشویکی خودمختاری را مورد بررسی دوباره قرار دهند، خواه در انطباق با چارچوب زوال‌یابنده امپراتوری تزاری و خواه در مورد کشورهای خارجی نیمه مستعمره که با دولت شوروی در تماس بودند. خط‌مشی ملیت‌ها نیز مانند بیشتر خط‌مشی‌های رژیم جدید ابتدا به شکل اعلامیه‌های دولتی ظاهر شد، نه به شکل اقدام حکومتی. فرمان صلح دومین کنگره سراسری شوراهای صلح «بدون الحاق» را خواستار شده بود، و «الحاق» را چنین تعریف می‌کرد: «هرگونه اتحاد یک ملیت کوچک یا ضعیف با یک دولت قدرتمند بدون اظهار تمایل صریح و روشن و داوطلبانه آن ملیت‌ها»، در هر زمان و در هر اوضاعی که چنین الحاقی انجام گیرد. به‌کار بردن این قاعده در

سرحد... و غیره آن را متورم ساخته و به‌صورت یک عامل سیاسی درآوردند». (Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung (Leipzig), xiii (1928), 285-6)

11. Lenin, *Sochineniya*, xx, 275-8.

12. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh*, (1941), i, 233.

۱۳. نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ژوئن ۱۹۱۷، که اکثریت آن در دست اسراها بود، دولت موقت را وادار کرد که با صدور اعلامیه‌ای «حق خودمختاری همه ملت‌ها» سرحد شرط جدایی را به رسمیت بشناسد، اما این را افزود که چنین امری باید «بر پایه توافق در مجلس مؤسسان تمام کشور» انجام گیرد. (Pervyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1931), ii, 168)

کنگره همچنین شرط مشابهی نیز در قطعنامه مربوط به استقلال فنلاند قید می‌کند. (ibid., ii, 184-5) کولوئیای از طرف بلشویک‌ها از هر دو قطعنامه انتقاد کرد.

مورد ملل تابع امپراتوری تزاری در قطعه دیگری از فرمان صلح با اشاره به «انضمات روسیه بزرگ» تأکید شده بود. ۱۴. نخستین اعلام نظر خاص در این باره «اعلامیه حقوق خلق‌های روسیه» به تاریخ ۱۵/۲. نوامبر ۱۹۱۷ بود، ۱۵. که چند هفته پس از آن نیز اعلامیه «خطاب به رنجبران مسلمان روسیه و شرق» ۱۶. منتشر شد. همه این اسناد بدون استثنا و بدون قید و شرط حق خودمختاری همه خلق‌ها را تأیید کرد. خود لنین در این زمان می‌نویسد:

به ما می‌گویند که روسیه تجزیه می‌شود، به جمهوری‌های جداگانه تقسیم می‌شود، ولی ما از این موضوع نمی‌ترسیم. فرچند تا جمهوری مستقل هم که تشکیل شود، ما نخواهیم ترسید. آنچه برای ما اهمیت دارد این نیست که مرکز دولتی از کجا می‌گذرد؛ [مهم این است] که اتحاد کارگران همه ملت‌ها برای مبارزه با بورژوازی هر ملتی که باشد حفظ شود. ۱۷.

از طرف دیگر، «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده» به تاریخ ژانویه ۱۹۱۸ که در سومین کنگره سراسری شوراهای به تصویب رسید و در قانون اساسی «ج ش ف س ر» درج شد اضافه می‌کند که «همه ملت‌های روسیه» حق دارند «بدون قید و شرط تصمیم بگیرند که، اگر بخواهند و بر هر پایه‌ای که مایل باشند، در دولت فدرال یا در سایر نهادهای شوروی شرکت کنند». ۱۸. قطعنامه دیگری در همان کنگره با عنوان «درباره نهادهای فدرال جمهوری روسیه» ۱۹. دامنه این حق را بیشتر توسعه می‌دهد. بدین ترتیب «فدراسیون» (این کلمه را بدون توجه به دقایق حقوقی و قانونی به کار می‌بردند) در همان اوایل به عنوان شکل صحیح اتحاد شناخته شد — اتحادی که خلق‌های خودمختار می‌توانستند با اراده آزاد خود بار دیگر در آن شرکت کنند. اما همه این جریان‌ها در مدار انقلاب بنورژوازی

14. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 1 (2nd ed.), art. 2.*

15. *ibid.*, No. 2 (2nd ed.), art. 18.

16. *ibid.*, No. 6, annex 2.

17. *Lenin Sochineniya, xxii, 100.*

18. *Sobranie Uzakonenii, No. 15, art. 215.*

19. *S"ezd Sovetov RSFSR v Postanovleniakh (1939), pp. 44-5.*

حرکت می‌کرد. کافی بود - و خرجی هم نداشت - که برای بی‌اعتبار کردن عمل بورژوا دموکراتیک به قواعد بورژوا دموکراتیک متوسل شوند.

اما متوسل شدن به قاعده خودمختاری ملی در سرزمین‌های سابق امپراطوری روسیه به‌زودی مسائل ناگواری را پیش کشید. برخی از این مسائل را استالین و دیگران پیش‌بینی کرده بودند. در آوریل ۱۹۱۷، استالین به‌هنگامی که اعتبار دعاوی بورژوازی را برای خودمختاری ملی تأکید می‌کرد، ظاهراً این نکته را به‌روشنی می‌پذیرفت که تجزیه ماورای قفقاز از روسیه جای هیچ اعتراضی ندارد، حتی اگر این امر نتیجه استقرار رژیم بورژوایی در آن منطقه باشد:

من شخصاً با تجزیه ماورای قفقاز مخالفم، زیرا که تراز عمومی رشد را در ماورای قفقاز در روسیه، و شرایط مبارزه پرولتاریا و غیره را در نظر می‌گیرم. اما اگر با این حال خلق‌های ماورای قفقاز خواهان جدایی باشند، البته جدا خواهند شد و از جانب ما مخالفتی با آن‌ها نخواهد شد.^{۲۰}

اما در ۱۹۱۳ استالین مسأله ناچور حق یا وظیفه حزب را برای دخالت در عین همین وضع چنین مطرح کرده بود:

تاتارهای ماورای قفقاز ممکن است به‌عنوان يك ملت مثلاً مجلسی تشکیل دهند و به پیروی از بیگ‌ها و ملاهای خود تصمیم بگیرند که وضع قدیم را بازگردانند و از دولت جدا شوند. به‌نوجب مفاد ماده مربوط به خودمختاری، کاملاً حق چنین کاری را دارند. ولی آیا چنین کاری به نفع قشرهای رنجبر ملت تاتار خواهد بود؟ آیا وقتی که بیگ‌ها و ملاها رهبری توده‌ها را در حل مسأله ملی به‌دست می‌گیرند سوسیال دموکرات‌ها می‌توانند خاموش بنشینند؟ آیا سوسیال دموکرات‌ها نباید در موضوع دخالت کنند و اراده ملت را در جهت معینی تغییر دهند؟ آیا نباید برای حل این مسأله نقشه‌ای پیشنهاد کنند که بیشترین فایده را برای توده‌های تاتار در بر داشته

درست است که استالین در ۱۹۱۳ صرفاً برحسب مصالح تبلیغاتی و خط‌مشی حزبی می‌اندیشید، و حال آن‌که در ۱۹۱۷ اقدام دولتی را در نظر داشت؛ شاید هم در ۱۹۱۳ او خود را فردی از یکی از ملل ماورای قفقاز در نظر می‌گرفت و در ۱۹۱۷ دیگر خود را از روسیه بزرگ می‌دانست. همچنین درست است که در ۱۹۱۳ در برابر پرسش‌هایی که مطرح می‌کند پاسخ مثبت صریحی نمی‌گذارد، بلکه همین‌قدر می‌گوید: «همه این‌ها پرسش‌هایی هستند که جل آن‌ها به شرایط تاریخی منجزی که ملت معین در آن قرار می‌گیرد بستگی خواهد داشت». ولی با همه این‌ها روشن است که این یکی از نکاتی است که حد معتقدات حزبی درباره آن‌ها مبهم و تردیدآمیز است. همچنین از عبارت‌بندی استالین از این مسأله در ۱۹۱۳ چنین برمی‌آید که در حزب بلشویک فشار برای «دخالت» در مسائل مشکوک احتمالاً زیاد بوده است.

مسأله عملی در دسامبر ۱۹۱۷ پیش آمد، که دولت بورژوایی اوکراین، که دولت شوروی هم به دعوی خودمختاری آن اعتراضی نداشت، در برابر پطروگراد روش خصمانه‌ای در پیش گرفت و با نیروهای اعزامی فرانسه وارد مذاکره شد و به کالدین - سرکرده قزاق که علناً با دولت شوروی به معارضة برخاسته بود - کمک کرد. استالین فوراً به این نتیجه بدیهی رسید که:

توسل به قاعده خودمختاری برای پشتیبانی از شورش کالدین و خط‌مشی خلع سلاح نیروهای شوروی، یعنی کاری که دبیرخانه کل اکنون می‌کند، مسخره کردن خودمختاری و اصول بدیهی دموکراسی است. ۲۲

اما این پاسخ فوری و تند مشکلات عقیدتی را برطرف نکرد. در سومین کنگره سراسری شوراهای مارتوف، رهبر منشویک، پرسید که چرا در

۲۱. 312-13. *ibid.*, ii. «تاتارهای ماورای قفقاز» همان ترک‌های آذربایجان هستند. عادت روس‌ها به «تاتار» نامیدن آن‌ها هیچ بنای نژادی یا تاریخی ندارد.

22. *Revolutsiya 1917 goda*, vi, (ed. I. N. Lubimov, 1930), 306.

مذاکرات پرست-لیتوفسک برای لهستان و کورلند و لیتوانی و غیره مراجعه به آرای عمومی خواسته می‌شود، و حال آن که در مورد اوکراین و قفقازیه و فنلاند و غیره می‌گویند که حق رأی باید فقط به کارگران داده شود (قانون اساسی «ج ش ف س ر» که حاوی همین محدودیت بود هنوز تدوین نشده بود). پاسخی که پریوبراژنسکی به این پرسش داد آن بود که کشورهای دسته اول هنوز «یوغ استبداد را از گردن خود نینداخته‌اند» و به «مرحله دموکراتیک» نرسیده‌اند، و حال آن‌که «اوکراین، قفقازیه، و غیره از مرحله نظام پارلمانی بورژوازی گذشته‌اند؛ و استالین هم اضافه کرد که «در مناطق غربی، جایی که هنوز شورایی وجود ندارد، جایی که هنوز انقلاب سوسیالیستی در کار نیست، خواهان حکومت شوروی شدن بی‌معنی است».^{۲۳} این تنها پاسخی بود که با معتقدات حزبی می‌خواند. اما این پاسخ نیز مستلزم این فرض بود که انقلاب اکنون از مرحله بورژوازی در گذشته و به مرحله سوسیالیستی رسیده است. با انحلال مجلس مؤسسان، این فرض می‌توانست - بلکه می‌بایست - آشکارا عنوان شود. معتقدات بلشویکی می‌بایست با این انتقال انطباق داده شود. صرف اظهار حق خودمختاری ملل، قطع نظر از ساختار طبقاتی یا مرحله رشد آن‌ها، دیگر کافی نبود.

گزارش استالین به کنگره درباره مسئله ملی نخستین تلاش در راه این انطباق بسیار مهم بود. استالین چنین استدلال کرد که برخورد های میان ساوانارکوم و مناطق مرزی «نه از مسائل مربوط به ماهیت ملت‌ها بلکه به‌ویژه از مسئله قدرت ناشی می‌شود».^{۲۴} دولت‌های بورژوازی تلاش می‌کنند که «نبرد با قدرت توده‌های کارگر را لباس ملی بپوشانند». نتیجه

23. *Tretti Vserossiiski S"ezd Sovetov* (1918), pp. 77, 80. *Stalin Sochineniya, iv, 36.*

نکته مورد نظر مارتوف را پیش‌تر ترویانوفسکی در جلسه مجلس مؤسسان مطرح کرده بود.
(*Vserossiiskii Uchreditel'noe Sobranie*, ed. I. S. Malchevsky (1930), p. 98)

۲۴. منظور استالین از این تمایز درست روشن نیست: اگر آن را به نهایت منطقی خود برسانیم، رأی اتریشی جداساختن هدف‌های ملی از قدرت سیاسی را نیز در بر می‌گیرد. چند ماه بعد خود استالین «خبره‌سری سوسیال‌دموکرات‌های اتریش مانند باور و رنر» را محکوم می‌کند، زیرا که آن‌ها «نتوانسته‌اند رابطه جدایی‌ناپذیر مسئله ملی و مسئله قدرت را بشناسند».

(*Stalin, Sochineniya, iv, 165*) *ibid.*, iv, 31-2.

روشن بود:

همه این‌ها دلیل بر ضرورت تغییر قاعده خودمختاری است نه به‌عنوان حق بورژوازی، بلکه حق توده‌های کارگر ملت مورد بحث. قاعده خودمختاری باید ابزاری باشد در مبارزه برای سوسیالیسم و باید تابع قواعد سوسیالیسم گردد.^{۲۵}

آزمون کار. همین بود. بر پایه این استدلال، می‌توانستند به پرولتاریای اوکراین، روسیه سفید، و کشورهای بالتیک کمک کنند که حق خودمختاری ملی خود را به‌رغم دعاوی مقابل بورژوازی محلی اعمال کنند. جای شگفتی نیست که استالین در این دوره طرفدار عقیده‌ای می‌شود که در محافل حزبی هواخواه فراوان دارد و با نام بوخارین مربوط است.^{۲۶} در سپتامبر ۱۹۱۸ استالین به تأکید تکرار می‌کند که شعار «تمام قدرت به بورژوازی ملی» جای خود را به شعار سوسیالیسم پرولتاری می‌دهد: «تمام قدرت به توده‌های کارگر ملیت‌های ستم‌کش.»^{۲۷} این نظر در اسناد رسمی به‌ندرت بیان شده است، اما در اعلامیه‌ای خطاب به خلق کارلیا در ۱۹۲۰ از «خودمختاری توده‌های رنجبر» سخن می‌رود.^{۲۸}

۲۵. سوابق مذاکرات این کنگره ناقص است و فقط به‌صورت خلاصه ضبط شده؛ متن کامل مذاکرات برجا نمانده است.

۲۶. این رأی در دو کتاب معروف آن دوزه مطرح شده است:

N. Bukharin, *Programma Kommunistov* (1918), ch. xix; Bukharin and Preobrazhensky, *Azbuka Kommunizma* (1919), ch. xii, 59.

خط. فاصل میان رأی بوخارین درباره «خودمختاری برای کارگران» و رأی لهستانی «عدم خودمختاری برای ملت‌ها» ناچیز بود و رفته‌رفته محو شد.

27. Stalin, *Sochineniya*, iv, 177.

28. *Politica Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 50, art. 72.

آمارشیست‌ها نیز طرفدار خودمختاری بودند، منتها «نه به‌معنای «خودمختاری ملت‌ها»، بلکه به معنای «خودمختاری کارگران»

(P. Arshinov, *Istoriya Makhnovskogo Dvizheniya* (Berlin, 1923), p. 204)

لنین نیز در یکی از نوشته‌های قدیم خود می‌گوید: «خود ما نیز به سهم خود به خودمختاری علاقه‌مندیم، ولی نه برای اقوام و ملت‌ها، بلکه برای پرولتاریا در هر ملیتی.»

ولی به نظر می‌رسد که لنین پس از ۱۹۰۵ دیگر به این فورمول بازنگشته است.

در بهار ۱۹۱۸ برای نخستین بار تلاش نیمه‌کاره و بی‌ثمری برای به‌کار بستن قاعده خودمختاری در مورد کارگران تاتار و باشقیر صورت گرفت. ۲۹ پس از سقوط آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ این قاعده زیر نظر استالین در اوکراین به‌کار بسته شد (و در اصل نیز برای همان‌جا عبارت‌بندی شده بود)، و نیز در روسیه سفید (که چندان واقعیتی پیدا نکرد)، و در کشورهای بالتیک (که اندکی بیش از یک سال بعد بر اثر فشار نیروی دریایی انگلیس کنار گذاشته شد و دولت‌های ملی بورژوازی جای آن را گرفتند). در سراسر مناطق مرزی غیرروسی مسأله خودمختاری به‌صورت جدایی‌ناپذیری با مسأله جنگ داخلی درآمیخته شد. اگر درست است که در اوکراین یا روسیه سفید یا کشورهای بالتیک رژیم بلشویکی هرگز بدون مداخله مسکو نمی‌توانست برقرار شود، این نیز درست است که رژیم‌های بورژوازی این کشورها — که در اروپای غربی آن‌ها را بدون تردید نمایندهٔ برحق توده‌های بی‌زبان ملت‌هایشان می‌شناختند — هرگز نمی‌توانستند بدون کمک دولت‌های خارجی، که به‌داشتن مراکزی برای مقابله با بلشویک‌ها علاقه‌مند بودند، بر سر پای خود بایستند. آنچه به‌صورت کش‌مکش میان پرولتاریا و دهقانان ملی از یک طرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر ترسیم می‌شد، در حقیقت عبارت بود از کش‌مکش میان بلشویک‌های روسیه از یک طرف و ضدبلشویک‌های روسی و خارجی از طرف دیگر، بر سر تسلط بر ناحیهٔ مورد بحث. مسأله بن‌سَر وابستگی یا عدم وابستگی نبود؛ بر سر وابستگی به مسکو بود یا وابستگی به دولت‌های بورژوازی جهان سرمایه‌داری. قدرت نسبی نیروهای محلی هر دو طرف هرگز آزموده نشد، و نمی‌توانست آزموده شود. حتی برای این نیروهای محلی نیز موضوع ناسیونالیسم فرع مسأله اجتماعی مهم‌تری بود که در زیر آن نهفته بود: بورژواها و انقلابیان هر دو برای دفاع از نظام اجتماعی یا برانداختن آن در جست و جوی هم‌دستان خارجی بودند. همه‌جا، و به هر صورتی که این نبرد انجام می‌گرفت، مسأله اصلی مرکز و زندگی انقلاب بود. لنین نیز در این ایام مانند هر بلشویکی — یا هر ضد بلشویکی — حاضر نبود که مسأله خودمختاری ملی را به‌عنوان یک قاعده مجرد در نظر بگیرد، یا آن را از متن جنگ داخلی بیرون بکشد.

اما شمار ۱۹۱۸ «خودمختاری برای کارگران» دائمی نبود. فایدهٔ

این شعار در نواحی دارای کارگران صنعتی متمایل به بلشویک‌ها یا مستعد تمایل به بلشویک‌ها، خواه روسی (مانند اوکراین) یا محلی (مانند لتونی و استونی) هرچه بود، به کار بستن آن در میان جمعیت‌های وسیع غیرروسی اروپای شرقی و آسیا، که در میان آن‌ها شعار خودمختاری ملی نیز به گوش می‌خورد، کار آسانی نبود. خود لنین هرگز آن خط انعطاف‌پذیرتری را که در قطعنامه حزبی ۱۹۱۳ معین شده بود رها نکرد؛ و هنگامی که یک بحث جدی دیگر دربارهٔ مسئلهٔ ملی در هشتمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۱۹ درگرفت، لنین باز به همین خط بازگشت؛ و همین کنگره بود که برنامهٔ حزبی جدید را نوشت و تصویب کرد. استالین که در این زمان سرگرم مسائل نظامی بود دربارهٔ این بخش یا بخش‌های دیگر برنامهٔ حزبی سخنی نگفت. بوخازین با اندکی شیطنت بر اعتبار گزارش استالین در سومین کنگرهٔ سراسری شوراهای تکیه کرد و یک بار دیگر خواهان «خودمختاری طبقات کارگر همهٔ ملیت‌ها» شد. بوخازین اذعان داشت که در جست‌وجوی عبارت‌بندی تازه‌ای است که دعاوی اقوام «هونتوت و بوشمن و سیاه‌پوستان و هندوها» را دربر بگیرد، اما شامل دعاوی بورژوازی لهستان نشود. ۲۰ پیتاکوف بار دیگر خودمختاری را به عنوان یک شعار بورژوایی محکوم کرد و گفت که این شعار: «همهٔ نیروهای ضدانقلابی را متحد می‌سازد»، و بر آن بود که «وقتی که ما از لحاظ اقتصادی متحد شویم و یک دستگاه بسازیم، با یک شورای عالی اقتصاد ملی، یک مدیریت راه‌آهن، یک بانک، و غیره، همهٔ این خودمختاری کذایی به یک تخم‌مرغ گندیده هم نمی‌ارزد». ۲۱ لنین تقریباً دست‌تنها از موضع دیرین حزب دفاع کرد و گفت که شعار «خودمختاری» برای توده‌های کارگر «غلط است، زیرا که این شعار فقط با جایی قابل انطباق است که شکاف میان پرولتاریا و بورژوازی به وجود آمده باشد. حق خودمختاری باید به ملت‌هایی داده شود که در آن‌ها هنوز این شکاف پدید نیامده است — مثلاً باشقیرها و سایر اقوام واپس‌ماندهٔ امپراتوری پیشین تزاری — و خودمختاری پدید آمدن این شکاف را تسریع می‌کند. خودمختاری باید به کشورهای داده شود مانند لهستان که هنوز آن‌جا کمونیست‌ها اکثریت طبقهٔ کارگر را تشکیل نمی‌دهند. فقط به این ترتیب است که پرولتاریای روسیه می‌تواند عهدهٔ خود را از اتهام «شوینیسیم روسیهٔ بزرگ در

30. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 49.

31 *ibid.* nn. 20, 1

زیر نقاب کمونیسم» بری سازد. ۲۲

لنین حرف خود را از پیش برد؛ و موادی که دربارهٔ مسألهٔ ملی در برنامهٔ ۱۹۱۹ حزب درج شده است معتبرترین بیان مختصر عقیدهٔ حزبی به صورت نهایی در این باره است. در دو مادهٔ اول وحدت اصول نظری و خط‌مشی عملی را در انطباق با ملیت‌های امپراتوری پیشین روسیه و ملیت‌های تحت ستم قدرت‌های امپریالیستی تثبیت می‌کند - یعنی رابطهٔ میان سیاست داخلی و سیاست خارجی دولت شوروی:

۱. سنگ بنای اصلی عبارت است از فراهم آوردن پرولترها و نیمه پرولترهای ملیت‌های گوناگون به منظور راه‌انداختن نبرد مشترک انقلابی برای برانداختن زمین‌داران و بورژوازی.

۲. برای برطرف کردن بدگمانی توده‌های رنجبر کشورهای تحت ستم نسبت به پرولتاریای کشورهای که آن‌ها را تحت ستم قرار داده‌اند، لازم است که امتیازات هر گروه ملی به کلی از میان برداشته شود، برابری کامل حقوق میان ملیت‌ها برقرار گردد، و حق مستعمرات و ملیت‌های غیر مستقل برای جدا شدن شناخته شود. ۲۳

پس از این دو ماده، با نوعی جهش کمابیش ناگهانی، ماده‌ای می‌آید که پلهٔ اول وحدت نهایی را با احتیاط پیشنهاد می‌کند:

32. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 135-9.

۳۳. چنان که استالین سال‌ها بعد اشاره کرد، این قطعه نامه «شعار مطلقاً مبهم» خودمختاری را حذف کرد و فورمول دقیق «جدایی دولت» را به جای آن گذاشت. (Stalin, *Sochineniya*, v, 42-3) با این حال اصطلاح «خودمختاری» در اسناد دولتی به کار می‌رفت؛ مثلاً آن را در پیمان میان جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه و بخارا، مورخ ۱۴ مارس ۱۹۲۱ می‌بینیم.

(*Sobranie Uzakoneniï*, 1921, No. 73, art. 595)

همچنین در پیمان صلح میان سه جمهوری قفقازیه، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۲۲، که فدراسیون ماورای قفقاز را به وجود آورد.

(*Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1936), p. 208)

۳. با در نظر داشتن همان هدف و به عنوان یکی از اشکال گذار به وحدت کامل، حزب تشکیل يك اتحادیه فدرال از کشورها را از روی نمونه شوروی پیشنهاد می‌کند.

آخر این که تمایز مهم میان دو دوران تاریخی انقلاب بورژوایی و انقلاب سوسیالیستی برای نخستین بار در قطعنامه حزبی مربوط به مسأله ملی مطرح می‌شود:

۴. درباره این مسأله که چه کسی حق ملت را برای جدا شدن اعمال می‌کند، حزب کمونیست روسیه دیدگاه تاریخی و طبقاتی را اتخاذ می‌کند و مرحله رشد تاریخی ملت مورد بحث را به حساب می‌آورد: آیا [آن ملت] از نظام قرون وسطایی به دموکراسی بورژوایی تحول می‌یابد یا از دموکراسی بورژوایی به دموکراسی شوروی یا پرولتری، و غیره.

قطعنامه با بند بدون شماره‌ای به پایان می‌رسد که به پرولتاریای کشورهای «ستمگر» هشدار می‌دهد که مبادا روش «امپریالیستی» در پیش بگیرند، و در عین حال باز هم یادآوری می‌کند که هدف نهایی همان وحدت است:

در هر حال، پرولتاریای کشورهای که کشورهای دیگر را تحت ستم قرار داده‌اند باید احتیاط ویژه‌ای را رعایت کنند و به آنچه از احساسات ملی در میان توده‌های رنجبر کشورهای تحت ستم یا غیرمستقل باقی است توجه ویژه‌ای داشته باشند. فقط با دنبال کردن چنین خط‌مشیی است که امکان پدید آوردن وحدت داوطلبانه و حقیقتاً پایدار میان عناصر ملیتاً متفاوت پرولتاریای جهان دست می‌دهد، و این نکته‌ای است که با تجربه وحدت چند جمهوری ملی شوروی گرد جمهوری روسیه ثابت شده است.^{۳۴}

34. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 286-7.

بند آخر قطعنامه پترایکی است از برهانی که پنجاه سال پیش‌تر به کار برده و گفته ←

اما آنچه عبارت‌بندی گذار از دموکراسی بورژوازی به دموکراسی پرولتری را تشکیل می‌داد ماده بسیار مهم چهارم است. تا زمانی که بورژوازی ملی دارد تلاش می‌کند که خود را از «نظام «قرون‌وسطایی» رها سازد، این بورژوازی حامل مشروع «اراده ملت برای جدایی» است و پرولتاریا از آن پشتیبانی می‌کند؛ و این پشتیبانی پرولتاریا ممکن است علاوه بر بورژوازی داخلی شامل حال بورژوازی ملت‌های دیگر نیز بشود. اما همین که نبرد با نظام قرون‌وسطایی (یعنی انقلاب بورژوازی) انجام گرفت و زمینه برای گذار «از دموکراسی بورژوازی به دموکراسی شوروی یا پرولتری» فراهم شد، آن وقت پرولتاریا تنها حامل مشروع «اراده ملت برای جدایی» خواهد بود؛ و این اراده البته با توجه بسیار دقیق به قاعده کلی و غالب وحدت جهانی پرولتاریا و برداشته شدن مرزهای ملی در نظام سوسیالیستی اعمال خواهد شد. دو قاعده ملی و جهانی (ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم) که بالقوه با یکدیگر تعارض دارند و در «مانیفست کمونیستی» به همین صورت بیان شده‌اند، بدین ترتیب با انجام گرفتن نخستین انقلاب پرولتاریایی سازش داده می‌شوند. با به کار بستن این رأی در انقلاب روسیه، تعارض خط‌مشی حزب بلشویک حل می‌شود؛ و تعارض آن خط‌مشی در این است که تا روزی که آخرین سنگر نظام فئودالی فتح نشده است، بلشویک‌ها حقوق خودمختاری و جدایی‌طلبی ملت‌ها را بدون قید و شرط می‌پذیرند، اما پس از آن که در جنگ داخلی پیروزی به دست آمد و ساختمان نظام سوسیالیستی آغاز شد، به کار فراهم آوردن واحدهای ملی پراکنده در چارچوب اتحاد شوروی می‌پردازند. ۲۵

بود که کارگران انگلستان وظیفه دارند از آزادی ایرلند پشتیبانی کنند. لنین نیز در ۱۹۱۸ همین برهان را در مورد اوکراین به کار برده بود: «ما طرفدار نزدیک‌ترین اتحاد کارگران همه کشورهای برضد سرمایه‌داران هستیم - چه «از خودشان» و چه از کشورهای دیگر. اما دقیقاً برای آن که اتحاد داوطلبانه باشد، کارگر روس، که از هیچ جبهی و در هیچ زمانی به بورژوازی روسیه یا اوکراین اعتماد ندارد، طرفدار حق خودمختاری مردمان اوکراین است؛ نه این که دوستی خود را بر آن‌ها تحمیل کند، بلکه در نبرد در راه سوسیالیسم آن‌ها را با خود برابر و برادر و همدست می‌شناسد و دوستی آن‌ها را به دست می‌آورد.» (Sochineniya, xx, 535)

۳۵. یک نویسنده بورژوا نیز مظهر همین تفاوت برداشت از هدف‌های ملی را بیان می‌کند: «در شرق ما هنوز می‌توانیم آن را [یعنی ناسیونالیسم را] از لحاظ اخلاقی

به‌کار بستن این طرح نظری در عمل البته به این سادگی نبود. از لحاظ نظری، اختیار یکی از دو راه بستگی به پاسخ این پرسش داشت که آیا در این موقعیت تاریخی تصمیم به جدایی با بورژوازی ملت مورد بحث است یا این که پرولتاریای آن ملت مستقلاً در این بنابر تصمیم می‌گیرد. در عمل هر دو خط‌مشی در کنار هم دنبال می‌شدند. در استونی لتونی، و لیتوانی در ۱۹۱۸ جمهوری‌های شوروی مستقل شناخته شدند و در ۱۹۲۰ جمهوری‌های بورژوازی. در گرجستان در ۱۹۲۰ جمهوری بورژوازی و در ۱۹۲۱ جمهوری شوروی شناخته شد. به‌طور کلی، شناسایی حق خودمختاری و جدایی‌طلبی پس از ۱۹۱۷ امری بود که با میل و صمیمیت و روی هم‌رفته بدون قید و بند انجام می‌گرفت. اما هر جا که کارگران واحد جداشونده بسیار کم بودند و آمیدی نمی‌رفت که سپس بتوانند روند اتحاد دوباره و بازگشت را به‌کار اندازند (یا به عبارت دیگر در جاهایی که نشانه‌های خودانگیخته آغاز دوره دوم به‌چشم نمی‌خورد)، و ضرورت‌های نظامی یا اقتصادی تسریع این روند را لازم می‌ساخت، البته در این جاها حزب و سوسه می‌شد که به گفته استالین در ۱۹۱۳ «نقشه معینی را پیش بکشد» و وضع را بر پایه منافع نهایی کارگران تغییر دهد. در زمانی که استالین آن مطلب را نوشته بود حزب نمی‌توانست چنین نقشه‌ای را اجرا کند، اما پس از ۱۹۱۷ می‌توانست برای اجرای نقشه خود قدرت دولت شوروی را به‌کار ببرد. مداخله در کشورهای بالتیک در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ شاید حقیقتاً به این دلیل بود که بلشویک‌ها نیروی کارگران را در منطقه‌ای که همیشه جنبش کارگری نیرومند بود بیشتر از واقعیت برآورد کرده بودند. مداخله در اوکراین در ۱۹۱۹ و باز در ۱۹۲۰ نیز شاید اقدام مشروع دفاعی بود، در برابر دولتی که دول خارجی را به مداخله دعوت

←

و اقتصادی نیروی مثبتی برآورد کنیم، و حال آن که در اروپا [ناسیونالیسم] از لحاظ اخلاقی و اقتصادی به مرحله طغیانه تحول تعلق دارد. در اروپا، پیشرفت فقط با سرکوبی ناسیونالیسم سیاسی حاصل می‌شود. ناسیونالیسم و میهن‌پرستی نقش تاریخی خود را بازی کرده و معنای اخلاقی خود را از دست داده‌اند.»

(Hans Kohn, *Nationalism and Imperialism in the Hither East* (Engl. transl. 1932), p. 51)

تمایزی که در این جا میان شرق و غرب در مراحل متفاوت تحول تاریخی ترسیم شده است از لحاظ بلشویک‌ها به صورت پادزیر تمایز میان دو مرحله‌ای است که به‌طور عادی در یک کشور از پی هم می‌آیند.

کرده بود. مداخله در نواحی واپس‌مانده و لگای سفلا یا آسیای مرکزی شاید صرفاً به این دلیل انجام گرفت که برقرار کردن نوعی نظم در آن‌جاها ضرورت داشت. مداخله در گرجستان در ۱۹۲۱ پایان جریان شوروی شدن حکومت‌های ماورای قفقاز بود؛ و چون متفقین استانبول را در دست داشتند، ترس از دست‌اندازی دوباره متفقین به قفقازیه با کمک یک دولت دوست و فرمانبردار در گرجستان آن‌قدرها که بعدها به نظر می‌رسید خیالی نبود. با همه این‌ها، مداخله در موارد خاص به هر دلیلی انجام گرفته باشد، روشن است که گسترش دامنه مداخلات، عقیده حزبی را درباره مسئله ملی تحت فشار قرار داد.

البته خط‌مشی بلشویک‌ها در قبال ملیت‌ها از آن آلودگی‌هایی که معمولاً کاربرد نظریه را از خود نظریه متمایز می‌سازد خالی نبود، اما هنوز برای آن‌ها مقدور بود که نسبت به عمل بورژوازی و نظریه بورژوازی، برای خود برتری‌های فراوانی ادعا کنند. شناسایی حق ملیت‌های تابع امپراتوری برای آزادی، که تنها محتوای نظریه بورژوازی خودمختاری ملی است، با اعتقاد به سرمایه‌داری آزاد (*laissez faire*) همراه بود، و این یعنی ادامه وجود نابرابری‌های اقتصادی و استثمار ملت تابع، به هر نوع صورت سیاسی، از طرف ملیت‌های حاکم. پس سرمایه‌داری بورژوازی خود سد سدی است بر سر راه آن شرایطی که فقط با احراز آن‌ها است که عقیده بورژوازی خودمختاری ملی می‌تواند معنای عملی داشته باشد. به تعبیر تصویبنامه دهمین کنگره حزب بلشویک در مارس ۱۹۲۱، بر اثر این تضاد «جامعه بورژوازی از لحاظ حل مسئله ملی به کلی ورشکسته است».^{۳۶} فرض نهفته در زیر نظریه و عمل بورژوازی این بود که آزادی سیاسی راه رفاه اقتصادی است. این فرض غلط از کار درآمد. نظریه و عمل بلشویک‌ها بر پایه این فرض استوار بود که پیشرفت اقتصادی راه آزادی سیاسی است، و برابری واقعی (و نه فقط صوری) برای ملیت‌های تابع پیشین راه پیشرفت اقتصادی است.^{۳۷}

36. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 383.

۳۷. یکی از مدیران مستعمرات انگلیس که ظاهراً با نظریه و عمل بلشویک‌ها آشنا بوده است، ملاحظاتی دارد که می‌توان آن‌ها را در این بحث نقل کرد: «لیبرال‌ها آزادی را کلید پیشرفت اقتصادی می‌دانستند، و پیشرفت اقتصادی را علت رفاه ملی می‌انگاشتند، که به‌طور خود به خود به استقلال سیاسی می‌انجامد. نظریه

در مه ۱۹۲۱، دو ماه پس از دهمین کنگره حزب، استالین در مقاله‌ای چهار وجه‌تأیید روش کمونیست‌ها را در مسأله ملی به صورتی که پس از انقلاب اکتبر شکل گرفته بود بررسی می‌کند. نخستین وجه همبستگی نزدیک میان مسائل «ملی» و «استعماری» است، چنان که رهایی خلق‌های اروپا به رهایی خلق‌های آفریقا و آسیا وابسته است؛ این نکته‌ای است که اهمیت روزافزون خلق‌های شرقی را به عنوان مصداق اصلی خط‌مشی شوروی در مسأله ملیت‌ها نشان می‌دهد. وجه دوم این است که شعار «مبهم» خودمختاری جای خود را به شناسایی حقوق ملت‌ها برای جدا شدن و تشکیل کشورهای مستقل داده است؛ این امر راه حل دروغین اتریشی، یعنی دادن خودمختاری فرهنگی، را باطل می‌کند. وجه سوم همبستگی ستم ملی با نظام سرمایه‌داری است؛ یعنی رهایی از قید هر دو باید همزمان باشد. (استالین از چهار سال پیش خیلی پیش‌تر آمده بود، زیرا که در آوریل ۱۹۱۷ ستم ملی را بیشتر با فئودالیسم مربوط می‌دانست.) وجه چهارم نیز عبارت بود از پذیرفتن قاعده «واقعی» برابر ساختن ملت‌ها، و نه فقط برابری به معنای حقوقی کلمه (یعنی تقویت و تشویق ملت‌ها تا بتوانند خود را در تراز ملت‌های پیش‌رفته‌تر قرار دهند). استالین در پایان مقاله خود پنج نکته اساسی را که برای احراز برابری ملی ضرورت دارد بیان می‌کند:

۱. مطالعه اوضاع اقتصادی، زندگی اجتماعی و فرهنگ ملت‌ها و خلق‌های واپس‌مانده؛
۲. پرورش دادن فرهنگ آن‌ها؛
۳. آموزش سیاسی آن‌ها؛
۴. ازتقای تدریجی و بدون درد آن‌ها به اشکال بالاتر زندگی اقتصادی؛ و
۵. سازمان‌دادن همکاری اقتصادی میان رنجبران ملیت‌های واپس‌مانده و پیش‌رفته. ۳۸.

استعماری جدید پیشرفت اقتصادی را شرط رفاه ملی می‌داند، و رفاه ملی را شرط پیشرفت سیاسی، ولی لزوم دخالت دولت را برای صورت گرفتن پیشرفت اقتصادی می‌پذیرد. لیبرال‌ها گمان می‌کردند افزایش رفاه با آزادی انجام می‌گیرد؛ گرایش جدید این است که رفاه را حتی به بهای آزادی افزایش دهند.

(J. S. Furnivall, *Colonial Policy and Practice* (1948), p. 288)

38. Stalin, *Sochineniya*, v, 52-9.

این تأکید بر برابری «واقعی» (یعنی به‌ویژه اقتصادی) میان ملت‌ها از این‌پس به صورت جوهر عقیده حزبی درباره خودمختاری در سوسیالیسم درآمد. لنین نقش خودمختاری ملی در نظام بورژوازی و در دوران گذار از این نظام به نظام سوسیالیستی را روشن کرده بود. اما گذشته از فرضیه‌ای که در برنامه حزبی اعلام شده بود - یعنی «وحدت داوطلبانه میان عناصر ملیتاً متفاوت پرولتاریای جهان» - درباره جایگاه ملت‌ها در نظام سوسیالیستی چندان چیزی گفته نشده بود. با این حال، اگر هم مقدر باشد که ملت‌ها نیز با فرومردن دولت ناپدید شوند، در این‌میان زمان درازی هست که ملت‌ها مسلماً اهمیت خود را حفظ می‌کنند. ۲۹ بنابر استدلالی که اکنون طرح شده بود، حق خودمختاری، که در دوران انقلاب بورژوازی به صورت درخواست آزادی جلوه‌گر می‌شد، در دوران سوسیالیسم به صورت درخواست برابری همه گروه‌های ملی نظام سوسیالیستی درمی‌آید. از لحاظ بلشویک‌ها ناسیونالیسم معاصر غالباً ناشی از نابرابری‌های میان ملت‌ها است، که خود از ستم و استثمار امپریالیستی نتیجه می‌شود؛ و در چنین شرایطی خودمختاری ملی فقط می‌تواند صورت حق جدایی‌طلبی را به خود بگیرد. در نظام سوسیالیستی، وقتی که برابری واقعی، و نه فقط ضوری، میان افراد بشر، و لذا میان ملت‌ها نیز، پدید آمد، حق جدایی‌طلبی در عین حال که به کلی سلب نمی‌شود معنای خود را از دست می‌دهد و اعمال نمی‌شود.

پس در نظام سوسیالیستی محتوای حق خودمختاری ملی اساساً جزو برابری است؛ و پرورش این عقیده مستلزم تکرار همان مشکلی است که نزد کسانی که از زمان انقلاب فرانسه تاکنون خواسته‌اند آزادی را با برابری آشتی دهند به‌خوبی آشناست. دنبال کردن آزادی مستلزم نابرابری است، و آزادی، اگر به معنای صوری منقض نباشد، منحصر به کسانی خواهد بود که از نابرابری بهره‌مند می‌شوند. پذیرفتن حدی برای آزادی، شرط برابری است. مسأله آزادی ملت‌ها به میجادله بی‌پایان درباره ماهیت آزادی سیاسی بازمی‌گردد. آزادی ملت‌ها نیز مانند آزادی افراد بلا شرط نمی‌تواند باشد، بلکه به‌شناسایی و پذیرش آزادانه ضرورت‌های جامعه

۳۹. «اختلاف ملی و دولتی میان خلق‌ها و کشورها... تا مدت‌های بسیار دراز پس از تحقق دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی باقی خواهد ماند.» (Lenin, *Sochineniya*, xxv, 227)

این عصر بستگی دارد. ۴۰ بیان نهایی عقیده بلشویکی درباره خودمختاری ملی عبارت است از وحدت ملت‌های برابر در فدراسیون سوسیالیستی.

(ج) دستگاه اداری

نخستین اقدام انقلاب بلشویکی در مسأله ملی عبارت بود از انتصاب یوسف ویساریونوویچ جوگاشویلی-استالین (در آن زمان هنوز هر دو نام به‌کار می‌رفت) به‌عنوان کمیسر خلق در امور ملیت‌ها. این انتصاب بی‌سابقه بود، هرچند دولت موقت در آخزین بیانیۀ خود در این باره از تشکیل «شوراهای امور ملی» با حضور نمایندگان همه ملیت‌های روسیه به‌منظور آماده کردن مطالب مربوط به مسأله ملی برای مجلس مؤسسان سخن گفته بود. ۲۱. روشن بود که این اقدام سرآغاز روش تازه‌ای است. دو ماه پیش‌تر، لنین از «مسائل ملی و ارضی» به‌عنوان «ریشهٔ مسائل توده‌های فخرده‌بورژوازی جمعیت روسیه در حال حاضر» ۳۲ نام برده بود. استالین بعدها «صلح، انقلاب ارضی» و آزادی برای ملیت‌ها را «سه عامل اصلی» نامید که «دهقانان بیش از بیست ملیت سرزمین پهنای روسیه را گرد پرچم سرخ پروتاریای روس فراهم آورد» ۳۳ اهمیت مسأله ملی به

۴۰. از همان صاحب‌نظر انگلیسی که در ص ۳۳۳ نظر او را نقل کردیم، یک بار دیگر نیز می‌توان در این نکته نظر خواست: «محیط تغییر کرده است، نه مردمان؛ مردمان، اگر به حال خود گذاشته شوند، خواهند کوشید همان محیط پیشین خود را از نو به‌وجود بیاورند. ولی آن‌ها را در تماس با دنیای امروزی قرار داده‌اند و گریزی از آن ندارند. همهٔ اسباب و مردان پادشاه هم نمی‌توانند ساعت را به عقب برگردانند. مردمان آنچه را می‌خواهند فقط وقتی می‌توانند به‌دست بیاورند که در شرایط جهان امروز باید بخواهند. یکی از مسائل اساسی استقلال عبارت است از تغییر دادن زمان، تا برسند به جایی که آن شرایط را که رفاه جهان امروز لازم می‌آورد بخواهند. یا دنت کم با میل خود بپذیرند.»

J. S. Furnival, *Collonial Policy and Practice* (1948), p. 442.

41. *Revolutsiya i Natsionalnyi Vopros: Dokumenty i Materialy*, ed. S. M. Dimanshtein, iii, (1930), 56.

42. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 254.

43. Stalin, *Sochineniya*, v, 113.

آموز داخلی نیز منحصر نمی‌شد. آزادی و خودمختاری خلق‌های تابع به صورت عامل مهمی در سیاست خارجی دولت شوروی درآمد.

کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها («نارکومنا‌تس») ابزاری بود که سیاست جدید به واسطه آن اعمال می‌شد. سازمان اصلی آن عین سادگی بود. هرگاه امور يك ملت یا ملیت که سابقاً متعلق به امپراتوری روسیه بود به هر صورتی جنبه حاد پیدا می‌کرد، کمیساریای خلق اداره‌ای زیر نظر یکی از افراد ملت مورد بحث برای رسیدگی به آن مسأله تشکیل می‌داد، و این سازمان بدون شك از روی ساده‌بینی، اما با صمیمیت، برای آن داده می‌شد که امور ملت‌ها به دست افراد آن ملت‌ها حل و فصل شود. این اداره‌ها در ابتدا «کمیساریا» و سپس «بخش» نامیده می‌شدند. نخستین اداره‌ای که به این ترتیب تشکیل شد کمیساریای لهستان در نوامبر ۱۹۱۷ بود. وظایف آن عبارت بود از «امور انحلال، امور نظامی، جنگ‌زدگان، و غیره»؛ و بعداً به موجب يك فرمان دولتی به نهادها دستور داده شد که از آن پس هیچ فرمانی یا دستوری درباره لهستان صادر نکنند، مگر آن‌که قبلاً با این کمیساریا مشورت کرده باشند.^{۴۴} کمیساریای بعدی مربوط به لیتوانی بود، و ظاهراً علت تشکیل آن زیادی تعداد جنگ‌زدگان آواره لیتوانیایی به هنگام پیشروی ارتش آلمان بود. گویا یکی از کارهای کمیساریا نیز نظارت بر فعالیت‌های نهادهای ملی موجود در خاک روسیه بود. بدین ترتیب همه نهادهای لهستانی زیر نظر کمیسر لهستان قرار گرفت؛ از همه نهادهای لیتوانیایی، «چه اجتماعی و چه خیریه و چه مذهبی و نهادهای مشابه» در مسکو خواسته شد که خود را در دفتر کمیسر لیتونی به ثبت برسانند؛ و کمیسر ارمنستان مأمور نظارت بر مؤسسه ارمنستان در مسکو شد.^{۴۵} در ژانویه ۱۹۱۸ نیز يك «کمیساریای موقت در امور یهودیان»

۴۴. هر دو فرمان در این سند چاپ شده است:

Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu (1920), p. 86. art. 114, 116.

فرمان دوم در این سند نیز آمده است:

Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 4, art. 67.

۴۵. همان سند نخست پانویس بالا.

(*ibid.*, p. 87, art. 118; p. 52, art. 75; p. 16, art. 15)

همچنین سند دوم پانویس بالا.

(*ibid.*, No. 19, art. 291' *ibid.*, 1919, Nas. 10-11, art. 109.)

و يك «كميساریا برای امور داخلی مسلمانان»^{۲۶} به وجود آمدند که کمیسرهای یهودی و مسلمان به ترتیب در رأس آنها کار می کردند. این فرمان ها حاکی از تمایلی بود در جهت آزمایش يك برداشت «فرهنگی» و غیرمنطقه ای از مسئله ملت ها. اما چنین برداشتی با معتقدات اساسی بلشویک ها سازگار نبود؛ و از آن پس کمیسرها صرفاً بر پایه تقسیم بندی منطقه ای تشکیل می شد.^{۲۷}

شبکه کمیساریاها در ۱۹۱۸ به کمال خود رسید. در مارس ۱۹۱۸ تشکیل کمیساریاهای روسیه سفید و لتونی کانونی شد برای فراهم آمدن روس های سفید و لتونیایی هایی که به داخل روسیه رفته بودند و با این کار زمینه مقاومت ملی در مناطقی که هنوز در اشغال آلمان ها بود آماده شد. نظیر همین انگیزه ها کمیساریاهای اوکراین و استونی را در مه ۱۹۱۸ به وجود آورد. یکی از انتشارات رسمی «نارکومناتس» می گوید که فعالیت عمده این دستگاه در این زمان عبارت بوده است از حفظ رابطه از مجاری مغنی با جنبش های ملی در مناطقی که در اشغال آلمان ها یا در دست ضدانقلاب بوده است.^{۲۸} سپس همین دستگاه برای برانگیختن و جهت دادن تمایلات کمونیستی در میان خلق هایی به کار می رفت که موقعیت جغرافیایی و مرحله رشد آن ها بیشتر برای خودگردانی تناسب داشت تا استقلال. نارکومناتس به زودی دارای کمیساریاها یا بخش های ویژه تاتار

۴۶. دقیقاً: «کیساریا برای امور مسلمانان روسیه داخلی» تمایل به اسقاط مسئولیت نسبت به جهان اسلام شایان توجه است. این دو فرمان در این سند چاپ شده است:

Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 17, arts. 243, 252.

۴۷. در ۱۹۲۰، پس از آن که برای بیشتر ملیت های مسلمان کمیساریاهای جداگانه تشکیل شد، «کمیساریای مسلمانان» از میان رفت. «کمیساریای یهودیان» نیز در ۱۹۲۰ «بخش یهودیان» نامیده شد و به صادر کردن بیانیه هایی - گاه با همکاری بخش یهودیان حزب کمونیست روسیه - ادامه می داد. برخی از این بیانیه ها در این سند گردآوری شده است:

Politica Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu (1920), pp. 31-5.

48. *Natsional'nyi Vopros v Sovetskoi Rossii (1921), p. 28-9.*

تا تابستان ۱۹۲۰ «نارکومناتس» سرگرم انتشار مقاله در روزنامه ها و جزوه و نامه به زبان های محلی برضد مهاجمان لهستانی بود، و توضیح این که «چرا کارهای سفید دارند زنجیرهای اسارت مادی و معنوی همه ملل کوچک را دوباره برمی گردانند». (*Politica Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu (1920), pp. 145-7, art. 180; p. 148, art. 184*)

باشقیرها و کازاخ‌ها* و چوواش‌ها و کوه‌نشینان قفقازیه و مسلمانان ماورای قفقاز (آذربایجانی‌ها) و موردوفست‌ها و آلمان‌های ولگا و حتی واحدهای ملی کوچک‌تر نیز شد. حتی کمیساریاهای چکسلواکی و یوگسلاوی نیز تشکیل شد تا به امور چک‌ها و اسلاوها و اسلاوهای جنوبی که در خاک شوروی فراوان بودند رسیدگی کنند.^{۴۹}

کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها بدین ترتیب از لحاظ شکل‌ظاهری مجموعه‌ای بود از بخش‌های ملی که هرکدام تحت نظر رئیس ملی خود کار می‌کردند.^{۵۰} از ظاهر امر چنین برمی‌آمد که رؤسای بخش در حکم سفیرانی هستند که برای دفاع از امور ملت‌های خود در مسکو عارض می‌شوند. در حقیقت در حکم کمیته اجرائی سراسری ۱۹۱۹ در پاسخ تقاضای کبیسر امور کازاخ‌ها کلمه «عرض‌حال» به‌کار رفته است.^{۵۱} اما ظاهر امور فریبنده بود. این مقامات، که انتصاب آن‌ها کار بسیار دشواری بود،^{۵۲}

* در زبان فارسی این نام غالباً به صورت «قزاق» ضبط شده است، و حال آن که در روسیه کازاخ **Kazakh** و قزاق **Cossack** به دو قوم متفاوت اطلاق می‌شود. برای تمایز میان آن‌ها نگاه کنید به ص ۳۵۸، پانویس ۲ و ص ۳۸، پانویس ۸۶. م.

^{۴۹} اشاره به فرمان‌های مربوط به دائر کردن کمیساریا و شعبه‌های دیگر را در بخش‌های مربوط سند مذکور در پانویس بالا می‌توان دید. در درون حزب کمونیست روسیه نیز سازمان‌های متناظری به نام «بخش‌های ملی» تشکیل شد، که هرکدام دارای «دفتر مرکزی» خاص خود وابسته به دبیرخانه حزب بودند: بخش‌های چکسلواک، آلمانی، یوگسلاو، مجار، لهستانی، لتونیایی، لیتوانیایی، استونیایی، یهودی، و ماری؛ در ۱۹۲۰ یک بخش نیز برای ملل ترک‌زبان وجود داشت.

(*Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 28, 5 March 1921, pp. 17-23.)

^{۵۰} در این سند از هجده کمیساریا یا شعبه و رؤسای آن نام برده شده است: *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 1, 9 November 1918.

چندتا از کمیساریاها یا شعبه‌های کوچک‌تر که نماینده ملیت‌های وایس‌مانده‌تر بودند، ظاهراً زیر نظر رؤسای روس کار می‌کردند، گویا به این سبب که کادر محلی مناسب پیدا نمی‌شد.

51. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 42, art. 63.

^{۵۲} یکی از سران نازک‌ومناس دو سال بعد می‌نویسد: «برای کردن کمیساریای مسلمانان را به یاد دارم. چه قدر دشوار بود پیدا کردن بلشویک‌های مناسبی که

برای بلشویک‌های ثابت‌قدمی در نظر گرفته می‌شد که وفاداریشان به حزب از وابستگی‌های ملی نیرومندتر بود، و چون در مسکو مستقر بودند بیشتر به اجرای خط‌مشی مرکز علاقه داشتند تا به پیش‌بردن خواست‌های ناچور ملی. پستکوفسکی، معاون استالین در کمیساریای خلق-شهادت صریحی دربارهٔ رواج برداشت «انترناسیونال» از مسألهٔ ملی در سلسلهٔ مراتب نارکومناتس به‌جا گذاشته است:

هیأت رئیسهٔ کمیستاریای خلق دز امور ملیت‌ها از این غیرروشی‌های رونی‌شده تشکیل می‌شد که انترناسیونالیسم مجرد خود را در مقابل نیازهای رشد ملیت‌های ستم‌کشیدهٔ خود قرار می‌دادند. دز واقع این خط‌مشی از سنت دیرینهٔ روسی‌کردن [اقوام غیرروس] پشتیبانی می‌کرد و در محیط جنگ داخلی خطر خاصی به وجود می‌آورد. ۵۲

به‌گفتهٔ پستکوفسکی، در این زمان استالین یگانه طرفدار خط‌مشی لنین در میان رؤسای نارکومناتس بود، و غالباً همکارانش او را در اقلیت می‌گذاشتند، زیرا که آن‌ها «چپ» بودند و به «انترناسیونالیسم مجرد» مردان لهستانی اعتقاد داشتند. ۵۳ دز بهار ۱۹۱۸، استالین به فرمان کمیتهٔ مرکزی حزب مأمور شد که تشکیل جمهوری تاتار باشقیر را بر همکاران تاتار و باشقیر خود، که مردد و مخالف بودند، تحمیل کند. ۵۵

←
بتوان در رأس آن قرار داد! فقط در موقع تشکیل مجلس مؤسسان، و فقط به‌یمن این جریان، ما توانستیم یک کمیساریای عمومی برای همهٔ مسلمانان تشکیل دهیم؛ و یکی هم برای یهودیان، زیرا همهٔ احزاب سوسیالیستی که در آن زمان وجود داشتند با ما مخالف بودند.»

Zhizn Natsional'nostei No. 42 (50), 2 November 1919)

53. Quoted in L. Trotsky, *Stalin* (N. Y., 1964), p. 257.

۵۴. *ibid.*, p. 257. شایان تذکر است که حتی در ژوئن ۱۹۱۹ نشریهٔ رسمی نارکومناتس سرمقاله‌ای به‌قلم پستکوفسکی دارد که در آن نظریات روزا لوکزامبورگ دربارهٔ مسألهٔ ملی مورد تمجید قرار گرفته است، بدون اشاره‌ای به این که لنین در ظرف ده سال گذشته مکرر به این نظریات حمله کرده است.

Zhizn' Natsional'nostei, No. 22 (30), 15 June 1919.

۵۵. نگاه کنید به ص ۳۹۰ پانویس ۱۰۴.

اگر نارکومناتس به نظر برخی از ملیت‌ها در دفاع از حقوق و منافع آن‌ها کوتاهی می‌کرد، به نظر بسیاری از بلشویک‌های قدیمی نیز چنان می‌آمد که این دستگاه با الهام گرفتن از لنین و مدیریت استالین سرگرم اجرای خط‌مشی ارتجاعی پدید آوردن ملیت‌ها و برانگیختن احساسات ملی است در جایی که چنین چیزهایی وجود ندارد.

با مستقر شدن رژیم جدید، و با حاد شدن مسأله ملی بر اثر جنگ داخلی، وظایف دستگاه نارکومناتس نیز گسترش یافت. در نوامبر ۱۹۱۸ این دستگاه نخستین شماره یک نشریه هفتگی به نام «ژیزن ناتسیونال نویستی» («زندگی نوین ملیت‌ها») را منتشر کرد، که بیان‌کننده خط‌مشی کمیساریا بود. ۵۶ یک ماه بعد، این کمیساریا بنای تازه‌ای گذاشت، به این معنی که به ارگان‌های هر یک از مناطق خودگردان یک شاخه از نارکومناتس نیز اضافه کرد. این بخش‌های محلی در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بودند، بلکه شاید در حکم سفارتخانه یک قدرت غالب در یک کشور اسماً مستقل ولی رسماً وابسته، بودند. اما تعریف وظایف آن‌ها در فرمانی که برای تشکیل آن‌ها صادر شد نخستین تلاش برای ترسیم دامنه کار نارکومناتس را نشان می‌دهد. وظایف این بخش‌های محلی عبارت بودند از:

(الف) اجرای اصول قدرت شوروی در فضای ملل مربوطه، و به زبان خود آن‌ها؛

(ب) اجرای همه تصمیمات کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها؛

(ج) برداشتن گام‌های لازم برای ارتقای تراز فرهنگی و آگاهی طبقاتی توده‌های کارگر ملت‌های ساکن منطقه مأموریت؛

(د) مبارزه با ضدانقلاب در اشکال ملی آن (مبارزه با حکومت‌های بورژوایی «ملی» و غیزه). ۵۷.

۵۶. نشریه رسمی نارکومناتس (*Zhizn Natsional'noy*) تا فوریه ۱۹۲۲ از طرف کمیساریای ملیت‌ها منتشر می‌شد، هرچند رفته‌رفته نظم انتشار آن کاهش می‌یافت. در ۱۹۲۲ قطع نشریه عوض شد و به صورت مجله مستقلی درآمد؛ انتشار آن به‌طور نامنظم تا ژانویه ۱۹۲۴ ادامه یافت.

57. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 145, art. 175.

نارکومناتس، به عبارت یکی دیگر از نخستین فرمان‌های آن، می‌بایست «مرکز اندیشه‌های کار سوسیالیستی» باشد.^{۵۸} اما جریان اندیشه غالباً از مرکز به بخش‌های محلی بود، نه برعکس.

شکست کولچاک و دینکن، بازیافتن خاک‌های از دست رفته و تشکیل چندین جمهوری و ناحیه خودگردان در دل «ج ش ف س ر»، در مه ۱۹۲۰ منجر به جریانی شد که رسماً «تجدید سازمان کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها» نامیده شد.^{۵۹} نتیجه این کار آن بود که، دست‌کم روی کاغذ، به ملیت اختیار زیادی برای نظارت بر ارگان مرکزی داده شد. هر ملیتی، از طریق کنفرانس شوروی ملی خود، از این‌پس می‌توانست نمایندگانی به «شورای ملیت‌ها» بفرستد؛ و این شورا، که کمیسر خلق در امور ملیت‌ها ریاست آن را برعهده داشت، «در رأس» نارکومناتس قرار می‌گرفت و به عبارت نشریه رسمی نارکومناتس «نوعی پارلمان ملیت‌ها» بود.^{۶۰} علاوه بر «بخش‌های ملی (که دیگر «کمیساریا» نامیده نمی‌شدند) در نارکومناتس یک «بخش اقلیت‌های ملی» نیز تشکیل شد که می‌بایست به امور گروه‌هایی رسیدگی کند که تعدادشان آن‌قدر زیاد نبود که منطقه‌ای خاص خود داشته باشند - مانند فنلاندی‌ها و لهستانی‌ها و لتونیایی‌ها و چینی‌ها و کره‌ای‌ها و غیره. در این مورد نیز مانند غالب قانون‌گذاری‌های این دوره تقسیم اقتدار مبهم و نامعین بود. از یک طرف، ملیت‌ها ممکن بود منوطاً چنین احساس کنند که مجرای مستقیم‌تری برای دسترسی به مرکز برایشان تأمین شده است؛ از طرف دیگر، اکنون متوجه می‌شدند که برای این دسترسی یک مجرا بیشتر وجود ندارد.^{۶۱} نکته آخر این که در

58. *ibid.*, p. 82, art. 108.

59. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 45, art. 202.

این فرمان، همراه با «دستور» نارکومناتس برای اجرای آن، در این‌سند دیده می‌شود:

Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu (1920), pp. 147-8, art. 181-3.

60. *Zhizn Natsional'nostei*, No. 15 (72), 23 May 1920.

اساسنامه نارکومناتس، که در ۱۹۲۱ نوشته شد، این سازمان را شاید به عبارت دقیق‌تر «ارگان نمایندگی و مشورتی وابسته به نارکومناتس» می‌نامد.

(Konstitutsii i Konstitutsionnye Akty RSFSR, 1918-1937) (1940)

۶۱ فرمان دیگری به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۲۰ این را تصریح می‌کند. این فرمان همچنین می‌گوید که «ترکیب افراد نمایندگی به تأیید کمیته مرکزی اجرایی

پاییز ۱۹۲۰، چون تصمیم گرفته شد که روابط میان «ج ش ف س ر» و جمهوری‌های شوروی بیرونی بر پایه امضای پیمان گذاشته شود، نارکومناتس این حق را به دست آورد که در «جمهوری‌های دوست که وارد ترکیب فدراسیون مبتنی بر قراردادهای کمیته اجرائی سراسری با این جمهوری‌ها نمی‌شوند» نمایندگان خود را نگه دارد. ۶۲ این نوآوری در مناسبات قانونی نارکومناتس برای آن در جایی که حوزه روابط خارجی به شمار می‌رفت نیز جای پای باز کرد. اما در این زمان دیگر خط‌فاصل میان جمهوری‌های ملی خودگردان در درون «ج ش ف س ر» و جمهوری‌های ملی مستقل که به واسطه پیمان با آن متحد شده بودند، چندان روشن نبود. نخستین قانون رسمی درباره منزلت نارکومناتس که در مه ۱۹۲۱ به تصویب کمیته مرکزی اجرائی سراسری و ساونارکوم رسید ۶۳، وظایف آن را به روشنی تعریف می‌کند:

(الف) تأمین همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری برادرانه همه

ملیت‌ها و قبائل «ج ش ف س ر» و همچنین جمهوری‌های

شوروی پیمانی؛

(ب) کمک به رشد مادی و معنوی آن‌ها با توجه به ویژگی‌های

نحوه زندگی و فرهنگ و اوضاع اقتصادی آن‌ها؛

(ج) نظارت بر اجرای عملی خط‌مشی قدرت شوروی.

وظایف سیاسی نارکومناتس - جای دادن جمهوری‌ها و نواحی خودگردان در ساختار «ج ش ف س ر» و انطباق جمهوری‌های مستقل با آن ساختار - مهم‌ترین و دشوارترین بخش فعالیت‌های آن باقی ماند. اما گستردگی و تنوع کار آن را می‌توان از روی انواع و اقسام فرمان‌هایی که صادر می‌کرد و از ستون‌های نشریه رسمی آن دریافت. این دستگاه به جزئیاتی

سراسری خواهد رسید».

(*Soranie Uzakonennii*, 1920 No. 87, art. 438)

تا این زمان ملیت‌ها نمایندگان ویژه‌ای وابسته به کمیته مرکزی اجرایی سراسری داشتند: این نمایندگان یا خارج شدند یا به نارکومناتس انتقال یافتند.

62. *ibid.*, No. 99, art. 529.

63. *Konstitutsii i Konstitutsionnye Akta RSFSR, 1918-1937* (1940), pp. 106-8.

می‌پرداخت از قبیل دستور دادن به شوراهاى محلى و روستایى در ناحیه چوواش که دیدارى از مردم محل تشکیل دهند و برای آن‌ها روزنامه و نشریه و اعلامیه به زبان چوواش بخوانند، و «دفترى برای دریافت شکایات به زبان چوواش» تشکیل دهند،^{۶۴} یا برای اسم‌نویسى افراد قبیله ووتیاك در مدرسه حزبی.^{۶۵} آموزش، تبلیغات، و ترویج ادبیات ملی مدام مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ و در ۱۹۲۰ «آماده‌ساختن کادرهای جدید شوروی در گروه ملی مورد بحث» نیز به فهرست وظایف نارکومناتس افزوده می‌شود.^{۶۶} آخر این که به موجب قانون مه ۱۹۲۱ دو مسؤولیت تازه نیز به دست نارکومناتس سپرده می‌شد: نظارت بر «انجمن پژوهش در شرق» وابسته به «دانشگاه کمونیستی رنجبران شرق»^{۶۷} که تازه تأسیس شده بود، و نظارت بر «بنگاه زبان‌های شرقی زنده پطروگراد» - که نشانه‌ای بود از اهمیتی که ملل شرقی در سیاست ملی شوروی پیدا کرده بودند.

چیزی نگذشت که سازندگی اقتصادى به‌جای سیاست و فرهنگ مورد تأکید قرار گرفت. در آوریل ۱۹۲۰ نویسنده‌ای در نشریه رسمی نارکومناتس شکایت می‌کند از این که «وقتی مسأله شرق مطرح می‌شود، وقتی سخن از جمهوری‌های شرقی یا جمهوری‌ها به‌طور کلی به میان می‌آید، آن را پیش از هر چیز از دریچه «چشم اقتصادى» می‌نگرند. ترکستان یعنی پنبه و لیمو و غیره؛ قرقیزستان یعنی پشم و گاو؛ باشقیرستان یعنی چوب و پوست و گاو». ^{۶۸} در سال بعد اجرای نپ و نخستین بحث‌های برنامه‌ریزی منطقه‌ای مسائل اقتصادى را در صدر خط‌مشی دولت شوروی قرار داد؛ و قحطی سخت زمستان ۲-۱۹۲۱ بیش از هر جا در قلمرو پاره‌ای از جمهوری‌ها و مناطق شرقی «ج ش ف س ر» بیداد می‌کرد. در تابستان ۱۹۲۲ که اساسنامه تازه‌ای برای نارکومناتس تنظیم کردند،^{۶۹} ماده تازه‌ای به تعریف وظایف آن افزوده شد:

64. *Politica Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 130, art. 162-3.

65. *ibid.*, p. 26, art. 32.

66. *ibid.*, p. 149, art. 186.

67. پس از انحلال نارکومناتس این دانشگاه زیر نظارت کمیترین قرار گرفت.

68. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 11 (68), 18 April 1920.

69. *Konstitutsii i Konstitutsionnye Akty RSFSR, 1918-1937* (1940), pp. 134-8.

تأمین شرایط مساعد برای رشد منابع تولیدی واحدهای ملی و منطقه‌ای، و دفاع از منافع اقتصادی آن‌ها در ساختار اقتصادی نوین.

نارکومناتس در آخرین دوره خود نه تنها در بخش‌های ملی بلکه در سازمان‌های اجرایی کشاورزی، کار، آموزش، ارتش، مطبوعات، جنگلبانی، بیمه اجتماعی و غیره نیز وارد شده بود. ۷۰ اشتباه از این بالاتر نمی‌شود که گمان کنیم سیاست ملی شوروی بیشتر در زمینه فرهنگی اجرا می‌شده است. آن نوع حقوق ملی که در برداشت شوروی از خودگردانی ملی مستتر بود با مسائل سیاسی و اقتصادی هر دو انطباق داشت. اگر چنین به نظر می‌رسید که نارکومناتس در هر لحظه معینی به یکی از جنبه‌های خودگردانی ملی بیشتر توجه دارد، این فقط به آن دلیل بود که سیاست شوروی به‌طور کلی در آن لحظه متوجه آن جهت خاص بود.

از طرف دیگر، همچنان که دستگاه اداری شوروی سازمان بهتری پیدا می‌کرد، کمیساریایی که وظیفه مدیریت مستقیمی از آن خود نداشت بلکه در وظایف غالب کمیساریاهای دیگر دخالت می‌کرد، ناگزیر به‌صورت زائده مزاحمی درمی‌آمد. این دستگاه از مدت‌ها پیش منتقدانی داشت. شش ماه پس از فرمان مه ۱۹۲۰ که شورای ملیت‌ها را به‌وجود آورد، این نکته را اذعان می‌کردند که «به‌واسطه شرایطی که از دایره اختیار نارکومناتس بیرون است» شورا هنوز نتوانسته است «کاملاً به وظایف خود عمل کند». ۷۱ در دسامبر ۱۹۲۰ در نخستین (و تنها) کنفره سراسری ملیت‌ها، کامنسکی، کفیل کمیساریا، تصویر اندوهباری از نارکومناتس ارائه کرد: از کمیود کارمند، از غیبت دائمی رؤسای آن، از جمله استالین، که به مأموریت‌های خاص می‌رفتند، و از بسیج کارکنان محلی آن برای جبهه جنگ. کامنسکی این سؤال را مطرح کرد که آیا بهتر نیست در این دستگاه به‌طور کلی بسته شود؟ ۷۲ این نکته همیشه مورد تردید بود که آیا ملیت‌ها نارکومناتس را پشتیبان و مدافع خود می‌دانند یا به نظر آن‌ها این دستگاه فقط ابزاری است در دست قدرت مرکزی که

۷۰. این صورت از کتاب درسی معتبر زیر برپاشته شده است:

Sovetsoe Gosudarstvennoe Pravo, ed. A. Vyshinsky (1938), p. 364.

71. *Zhizn' Natsional'nostei* No. 35 (92), 7 November 1920.

72. *ibid.*, No. 42 (98), 31 December 1920; No. 1 (99), 13 January 1921.

می‌کوشد حقوق آن‌ها را محدود و مرتب سازد.

به‌علاوه، با انتقال محل تأکید در سیاست شوروی از امور فرهنگی به امور سیاسی و از امور سیاسی به امور اقتصادی، چنان‌که در اجرای این سیاست به دست نازکومنتاس منعکس می‌شد، احتمال بروز برخورد میان نازکومنتاس و سایر نهادهای شوروی نیز طبعاً افزایش می‌یافت. شماره فرمان‌ها و تصویبنامه‌های آغاز کار که ناظر بر تنظیم روابط میان نازکومنتاس و کمیساریای خلق در امور آموزش است ۷۲ نشان می‌دهد که برقرار کردن همکاری و هماهنگی حتی در این زمینه محدود چه‌قدر دشوار بوده است. از دوره نمد شواهد زیادی در دست نداریم؛ اما در آن دوره نیز سازش‌دادن دعاوی نازکومنتاس با ارگان‌های عمده سیاسی و اقتصادی پس‌گمان آسان نبوده است. روابط میان ارگان‌های محلی کمیساریاها در استان‌ها و شوراهای محلی و کمیته‌های اجرایی آن‌ها در نخستین سال‌های رژیم شوروی یکی از سرچشمه‌های دردسر دائم بود؛ بخش‌های محلی نازکومنتاس نیز طبعاً از این قاعده مستثنا نبوده‌اند. برخورد میان نمایندگان نازکومنتاس و نازکومیندل در جمهوری‌های مستقل به صدور فرمان ۸ ژوئن ۱۹۲۲ منجر شد که «مستشاران» سابق را در دستگاه روابط خارجی به‌کار می‌گماشت. ۷۴ يك نوع برخورد دیگر را می‌توان از دستوری استنباط کرد که ساونارکوم به مقامات امور مسکن مسکو می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد که «به‌عنوان ضرورت خیلی فوری محلی برای سکونت نمایندگان نازکومنتاس» در نظر بگیرند. ۷۵ اساسنامه جدید ۱۹۲۲ به نازکومنتاس حق می‌دهد که «کمیته‌های فدرال برای امور برخی از کمیساریاهای خلق» تشکیل دهد، و غرض شایان تحسین این کار عبارت است از «هماهنگ‌ساختن فعالیت کمیساریاهای مرکز با کاری که در جمهوری‌ها و مناطق خودگردان انجام می‌دهند» ۷۶ - یعنی مداخله‌ای که، هرچند از دیدگاه ملیت‌ها موجه بوده باشد، به احتمال قوی چندان موافق طبع کمیساریاهای مورد بحث نبوده است. به‌ویژه، با اهمیت فراوانی

73. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu Voprosu* (1920), pp. 153-61, arts. 194-204.

74. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 40, art. 474.

75. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu Voprosu* (1920), p. 150, art. 189.

76. *Konstitutsii i Konstitutsionnye Akta RSFSR, 1918-1937* (1940), p. 136.

که اکنون برای نیل به اهداف اقتصادی و نخستین مراحل برنامه‌ریزی قائل بودند، این نظر نیز ترویج می‌شد که مصلحت‌کارایی اقتضا می‌کند که اقتدار حکومتی در یک شبکه اقتصادی توزیع شود، نه در مناطق ملی. به‌طور کلی، به نظر می‌رسید که سئوالات ملیت‌ها با استقرار نظام سیاسی مقداری از حدت و اهمیت خود را از دست داده است. معایب وجود یک کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها رفته‌رفته بر محاسن آن می‌چربید. در نیمه اول سال ۱۹۲۲، هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شد، در قانون اساسی جدید «شورای ملیت‌ها» به‌عنوان مجلس دوم کمیته اجرایی سراسری گنجانیده شد؛ و روزی که قانون اساسی جدید به‌اجرا گذاشته شد نارکومناتس منحل شد.^{۷۷}

اگر نگاهی به گذشته بیندازیم نارکومناتس را به‌صورت ابزاری می‌بینیم که مناسب کار خاصی طراحی شده است و آن کار عبارت است از جلب پشتیبانی ملیت‌های غیرروس برای سیاست‌های همکاری و سرانجام اتحاد دوباره با مسکو، و نیز اجرای این سیاست‌ها به‌نحوی که آن ملیت‌ها را راضی کند و یا بی‌جهت نیازارد. به این معنی نارکومناتس حرمت حقوق گروه‌های غیرروس را که در نظام شوروی باقی ماندند تضمین کرد؛ زبان و فرهنگ آن گروه‌ها را ترویج کرد و نظام آموزشی آن‌ها را رشد داد؛ در امور اقتصادی نیز مجرای فراهم ساخت برای آن‌ها که آن گروه‌ها آرا و عقاید خود را به‌گوش سرکش برسانند؛ به‌طور کلی ملیت‌ها می‌توانستند نارکومناتس را پشتیبان خود بنامند. اما با گذشت زمان هر نوع تمایلی در جهت تعبیر وظیفه اصلی بخش‌های نارکومناتس به‌عنوان «دفاع قانونی از آن حقوق مشروع ملیت‌ها» که آن بخش‌ها نمایندگیشان را برعهده داشتند، صراحتاً مورد مخالفت قرار می‌گرفت.^{۷۸} نیت اصلی از نارکومناتس هرچه بود، کیفیت اساسی آن به‌عنوان ارگان حکومت مرکزی آن را وسیله تراکم قدرت در مرکز ساخت. از این لحاظ دور از انصاف نخواهد بود که سیر تحول آن را نه تنها با سیر ساختار رژیم شوروی مربوط سازیم، بلکه بگوییم که شخصیت و عقاید نخستین کمیسر این دستگاه نیز در آن تأثیر داشته است، زیرا که کمیسر، هرچند به سیاست ملی‌لنین بسیار وفادار بود، سرانجام عامل نیرومندی برای تراکم قدرت

77. *Sobranie Uzakonenii*, 1923, No. 66, art. 639.

78. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 148, art. 185.

از کار درآمد. نارکومناتس ایزاری بود برای فراهم نگه داشتن پاره‌های پراکنده امپراتوری پیشین روسیه در روزهای پریشانی؛ و زمانی که پریشانی برطرف شد تقریباً همه آن پاره‌ها را به صف اتحاد جماهیر شوروی بازگرداند. بنابراین، به عبارت فرمانی که انحلال آن را اعلام کرد، این دستگاه «مأموریت اساسی خود را که آماده کردن زمینه تشکیل جمهوری‌ها و مناطق ملی و متحد ساختن آن‌ها در اتحاد جماهیر بوده» انجام داد، و وجودش منوطاً به پایان رسید.

خودمختاری در عمل

(الف) مرزبوم‌های غربی

تنها بخش‌های امپراتوری تزاری که پس از انقلاب فوریه فوراً خواهان استقلال ملی کامل شدند لهستان و فنلاند بودند. هر دو کشور دارای طبقه حاکمه وسیع و رشدیافته‌ای از آن خود بودند. در لهستان این طبقه زمین‌دار و فئودال بود و در فنلاند بازرگان و بورژوا؛ جنبش ملی را این‌ها رهبری کرده بودند و توانایی اداره امور ملت خود را داشتند. پیش از ۱۹۱۷ خواست اصلی در این دو کشور خودگردانی ملی بود، نه استقلال ملی. پاره‌ای از این محدودیت ناشی از آن بود که به استقلال دامن‌دارتر اعتقادی نداشتند، و پاره‌ای هم، شاید، از بیم آن انقلاب اجتماعی که احتمالاً پس از استقلال کامل بروز می‌کرد. لنین چند سال پیش‌تر علت دوم این اهمال را تشخیص داده بود:

دو ملت در روسیه وجود دارند که بسیار پیش‌رفته‌اند و پرائر یک سلسله شرایط تاریخی و اجتماعی بسیار از یکدیگر متفاوت‌اند، و بسیار آسان و «طبیعی» می‌توانند حق جدایی‌طلبی خود را اعمال کنند. تجربه انقلاب ۱۹۰۵ نشان داد که حتی در این دو ملت نیز طبقات حاکم، زمین‌داری و بورژوازی، نبرد انقلابی در راه آزادی را محکوم می‌کنند و در جست و جوی راه آشتی با طبقه حاکمه روسیه و با سلطنت تزاری هستند، زیرا که از پرولتاریای فنلاند و لهستان

می‌ترسند. ۱.

اما وقتی که در خود روسیه انقلاب شد، این ترس‌ها نیز از میان برخاست و خواست استقلال ملی به سرعت رشد کرد. اما واکنش دولت موقت در هر دو مورد یکسان نبود. در این هنگام لهستان سراسر در اشغال آلمان بود، و قدرت‌های مرکزی به دولت دست‌نشانده لهستان پیشنهاد استقلال می‌کردند. دولت موقت روسیه مشکل می‌توانست پیشنهاد پایین‌تری بدهد، و نیز در موقعیتی بود که می‌توانست قول بدهد، بدون آن‌که اجبار عمل کردن را در پی داشته باشد. بنابراین اعلامیه‌ای صادر کرد و متعهد شد که لهستان مستقل را به رسمیت بشناسد، هرچند، آن‌طور که میلیوکوف محتاط، وزیر خارجه وقت روسیه، بعدها اعتراف کرد، این اعلامیه «به زبان حقوقی دقیق» تنظیم نشده بود و برای مجلس مؤسسان آینده روسیه این حق را حفظ می‌کرد که «به تغییر در قلمرو روسیه رضایت بدهد، [و این رضایت] برای تشکیل لهستان آزاد ضرورت خواهد داشت». ۲. درباره فنلاند، که هنوز بیرون از میدان عملیات نظامی بود، دولت موقت مردد بود، و بلشویک‌ها بارها آن را به دلیل رفتار نامساعدش سرزنش کردند. ۳.

پس از انقلاب اکتبر دولت شوروی بلاشرط استقلال لهستان را پذیرفت و برای دادن صورت قانونی اقدام رسمی را لازم ندانست، هرچند ده ماه بعد فرمانی صادر شد و صورت ریز مفصلی از قراردادهای گذشته

۱. Lenin, *Sochineniya*, xvi, 508. کنفرانس پراگ در ۱۹۱۲ قطعنامه‌ای صادر کرده بود حاکی از «همبستگی کامل با حزب برادر سوسیال‌دموکرات فنلاند» در مبارزه مشترک برای «برانداختن تزارسم و برای آزادی خلق‌های روسیه و فنلاند»؛ موضوع خودمختاری یا استقلال مطرح نشد. (*VKP(B) o Resolyutsiyakh* (1941), i, 191)

2. P. Milyukov, *Istoriya Vtoroi Russkoi Revolyutsii* (Sofia, 1921), i. 64.

اعلامیه دولت موقت در این سند چاپ شده است:

Revolutsiya i Natsional'nyi Vopros: Dokumenty i Materialy, ed. S. M. Dimanshtein, iii (1930), pp. 57-8.

در دو کتاب زیر نیز ترجمه‌هایی از آن دیده می‌شود:

S. Filasiewicz, *La Question Polonaise pendant la guerre mondiale* (1920), No. 75; P. Roth, *Die Entstehung des polnischen Staates* (1920), pp. 127-8.

3. Lenin, *Sochineniya*, xx, 323-5, 495.

را با آلمان و اتریش-مجارستان ابطال کرد، از جمله قراردادهای مربوط به مسائلی از قبیل حق مؤلف، استرداد مجرمین، شناسایی متقابل گواهینامه کنسولگری و بازرسی بهداشتی. در این اعلامیه بند زیر نیز آمده بود:

همه پیمان‌ها و معاهداتی که دولت سابق امپراتوری روسیه با دولت پادشاهی پروس یا امپراتوری اتریش-مجارستان درباره لهستان امضا کرده است به دلیل عدم سازگاری آن‌ها با قاعده خودمختاری ملل و با حق طلبی انقلابی مردم روسیه، که حق انکارناپذیر مردم لهستان را نسبت به استقلال و وحدت می‌شناسد، بدین وسیله قطعاً ملغی می‌شود.^۴

فنلاند وضع ناگوارتری پیش آورد. به نظر می‌رسید که دولت بورژوازی فنلاند بر مرکب خود سوار است، و سوسیال‌دموکرات‌های فنلاند نیز حزب سازمان‌یافته نیرومندی بودند. هنوز سربازان روس در خاک فنلاند بودند و می‌توانستند به رفقای فنلاندی خود کمک کنند. شاید به نظر می‌رسید که لحظه انقلاب پرولتاریایی فرا رسیده‌است. مسلماً همین اعتقاد الهام‌بخش حضوریافتن استالین در کنگره حزب سوسیال‌دموکرات فنلاند بود که در ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ در هلسینفورس تشکیل شد، و همان‌جا بود که او نخستین نطق خود را به‌عنوان کمیسر خلق در امور ملیت‌ها ایراد کرد.^۵ بااین‌حال، قاعده خودمختاری، از جمله حق جدایی‌طلبی، کاملاً روشن بود قول‌هایی که بلشویک‌ها داده بودند چون و چرا بردار نبود. وقتی که دولت لهستان بر ادعای خود اصرار ورزید دولت شوروی چاره‌ای جز شناسایی استقلال ملی لهستان نداشت. تصویبنامه ساونارکوم ناظر بر این معنی در ۳۱/۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ گذشت و چهار روز بعد به تأیید کمیته اجرایی سرامری رسید.^۶ ظاهراً این تصمیم تردیدهایی را باعث شد، و این نکته از دفاع دودلانه استالین از آن تصویبنامه در جلسه کمیته اجرایی برمی‌آید:

4. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 64, art. 698.

تاریخ فرمان ۲۹ اوت ۱۹۱۸ است. شاید صدور این فرمان ناشی از پیمان الحاقی برست‌لیتوفسک باشد که در ۲۷ اوت ۱۹۱۸ میان شوروی و آلمان در برلین امضا شد.

5. *Stalin, Sochineniya*, iv, 1-5.

6. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 11, art. 163.

در واقع شورای کمیسرهای خلق برخلاف اراده خود آزادی را نه به مردم فنلاند بلکه به بورژوازی آن داد، که به واسطه اجتماع شرایط غریبی از دست روسیه سوسیالیستی استقلال خود را گرفت. کارگران و سوسیالدموکرات‌های فنلاند در وضعی قرار گرفتند که باید آزادی خود را نه مستقیماً از دست سوسیالیست‌ها بلکه با کمک بورژوازی فنلاند بگیرند.

استالین این جریان را «تراژدی پرولتاریای فنلاند» می‌نامد و آن را به «بی‌تصمیمی و بزدلی غیرقابل فهم» سوسیالدموکرات‌های فنلاند نسبت می‌دهد.^۷

با این سرزنش و تشویق، سوسیالدموکرات‌ها بر آن شدند که با یک ضربه انقلابی در ژانویه ۱۹۱۸ قدرت را به دست بگیرند، و در جنگ داخلی که بر اثر این اقدام درگرفت از نیروهای شوروی در خاک فنلاند کمک دریافت کردند. دولت شوروی به وضع ناگواری دچار شد: از یک طرف دولت بورژوازی یک کشور همسایه را شناخته بود و از طرف دیگر دولت جنبی کارگران همان کشور را، که می‌کوشید آن دولت بورژوازی را براندازد. روز ۱ مارس ۱۹۱۸ حتی میان «جمهوری شوروی فدرال روسیه» و «جمهوری سوسیالیستی کارگران فنلاند» پیمانی هم بسته شد.^۸ این تنها نمونه این‌گونه موارد، و حتی نخستین نمونه هم، نبود، چند هفته پیش از آن در اوکراین نیز وضع مشابهی پیش آمده بود. در آن زمان هنوز ترتیب مساعد تقسیم کار میان دولت شوروی و کمینترن ابداع نشده بود. اما مشکل دولت شوروی ربطی به موضوع رسمی استقلال فنلاند نداشت، زیرا این مشکلی بود که به آسانی در یک کشور خارجی نیز ممکن بود پیش بیاید. جنگ داخلی فنلاند با تلخی بسیار ادامه یافت، تا زمانی که دولت بورژوازی فنلاند از آلمان دعوت کرد که برای حل مسأله، نیروهای خود را به فنلاند بفرستد. از آن پس دولت بورژوازی فنلاند کاملاً مستقر شد و رابطه میان فنلاند و روسیه شوروی رابطه دو کشور جدا و مستقل بود.

لنین در سخنرانی‌های ۱۹۱۷ خود، از اوکراین در کنار لهستان و

7. Stalin, *Sochineniya*, iv, 22-4.

8. Klychnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 120-1.

فنلاند به نام کشوری یاد می‌کرد که بلشویک‌ها دعوی استقلال آن را بلاشرط می‌پذیرفتند، در مقاله‌ای به تاریخ ژوئن ۱۹۱۷، لنین دولت موقت را محکوم می‌کند، زیرا که این دولت «وظیفه دموکراتیک ابتدایی» خود را انجام نداده و «خودگردانی و حق کامل جدایی‌طلبی اوکراین» را اعلام نکرده است. ۹ اما مشابهت وضع اوکراین با لهستان و فنلاند به هیچ‌روی کامل نبود. بافت ملی خاص و تاریخ مردم اوکراین - دهقانان، پرولتاریا، و روشنفکران - در جنبش ملی اوکراین ابهامات و جریانات متعارضی پدید می‌آوردند که در جنبش‌های لهستان و فنلاند دیده نمی‌شد.

دهقانان اوکراین نه تنها اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دادند، بلکه تنها بخشی از جمعیت بودند که سنت دیرینه‌ای در پشت سر داشتند. خصومت‌های اجتماعی و اقتصادی آن‌ها - که غالباً پایه ناسیونالیسم دهقانی است - بیشتر متوجه زمین‌داران بود، که در غرب رود دنیپر غالباً لهستانی بودند و در جاهای دیگر روسی؛ و همچنین متوجه کاسبان و رباخواران بود، که تقریباً همه یهودی بودند. مذهب ارتودوکس مردم اوکراین را به روسیه وصل می‌کرد و لهستانی‌های کاتولیک و یهودیان را از آن‌ها بیگانه می‌ساخت. بنابراین رنگ ضدیهودی و ضدلهستانی ناسیونالیسم اوکراین تندتر از رنگ ضدروسی آن بود. بوهان خملنیتسکی، سرکرده قزاق در قرن هفدهم، با آن که اصولاً لهستانی بود از قهرمانان اوکراین به‌شمار می‌رفت و شورش دهقانان اوکراین را برضد اربابان لهستانی‌شان رهبری کرده بود و در برابر مسکو سر فرود آورده بود. دهقانان اوکراین، یا روسیه کوچک، بر جدایی خود از روسیه بزرگ آگاهی داشتند؛ اما خود را به معنای وسیع کلمه روس می‌دانستند و زبان‌شان نیز به روسی نزدیک بود. شاید از تسلط مسکو یا پطروگراد خشنود نبودند. کیف پایتختی بود قدیم‌تر از هر دو؛ اما کیف نیز پایتخت روسیه بود. آن نوع ناسیونالیسم اوکراینی که در وهله اول بر احساسات ضد روسی استوار بوده باشد در میان دهقانان اوکراین خریداری نداشت. در تراز بالاتر، وجود نداشتن پرولتاریای اوکراینی خالص وضع را پیچیده می‌ساخت. مراکز صنعتی جدیدی که از آغاز قرن به بعد اهمیت روزافزون یافتند، بیشتر با جمعیت مهاجران شمالی پر شده بودند - چه از کارگران و چه از مدیران صنایع. خارکوف، بزرگ‌ترین شهر صنعتی

اوکراین، بیش از همه شهرهای اوکراین ماهیت روسیه بزرگ را داشت. این عنصر، همراه با طبقه دیوانی و حرفه‌ای، به فرهنگ شهری اوکراین زمینه روسیه بزرگ می‌بخشید. تأثیر این امر در اوضاع ۱۹۱۷ چنان بود که انتظار می‌رفت، در سراسر روسیه نیروی بلشویک‌ها در میان توده‌های شهری و کارگران صنعتی نهفته بود. در اوکراین این گروه‌ها از لحاظ تعداد ناتوان بودند. در انتخابات مجلس مؤسسان در نوامبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها در اوکراین فقط ۷۵۰،۰۰۰ رای آوردند. اما عنصر روسیه بزرگ در این گروه‌ها مسلط بود. این امر باعث می‌شد که بلشویسم در اوکراین دو عیب داشته باشد: اولاً جنبش بیگانگان بود، و ثانیاً جنبش شهریان. تقارن تقسیم‌بندی خودی و بیگانه با تقسیم‌بندی روستایی و شهری برای ناسیونالیست‌ها نیز به اندازه بلشویک‌ها ناگوار افتاد.

جنبش ملی اوکراین در این دوره نه در میان دهقانان و نه در میان کارگران گسترشی نداشت، بلکه ساخته دست مشتکی از روشنفکران بالیمان بود، که بیشتر از میان آموزگاران و اهل قلم و روحانیان برآمده بودند و در میان آن‌ها از استاد دانشگاه تا آموزگار مدرسه روستایی دیده می‌شد. در گالیسیای شرقی، مقابل مرز اتریش، نیز این جنبش از جانب همین طبقات تشویق و ترویج می‌شد؛ جنبش ناسیونالیسم اوکراین در این شکل خود دیگر با زمین‌داران لهستانی یا تاجران یهودی کاری نداشت، بلکه بیشتر بر ضد دیوانیان روس کار می‌کرد. ولی حتی در این مورد نیز باید محدودیتی قائل شویم. نخستین طرفداران جنبش بیشتر بر اثر نفرت از تزارها به پا خاسته بودند. تا دشمنی با مردم روسیه بزرگ؛ همان قدر که ناسیونالیست بودند؛ انقلابی نیز بودند؛ اوکراینی‌ها، به گفته یکی از فرمانداران روس در دهه ۱۸۸۰، آثار شفچنکو، شاعر ملی اوکراین، را در یک جیب و آثار کارل مارکس را در جیب دیگر داشتند، ۱۱ هرچند به اقتضای سنت و زمینه روستایی خود با نارودنیک‌ها و آنارشист‌ها بیش

۸۰ این وضع ادامه یافت: حتی در ۱۹۲۳ گفته شده است که «ترکیب حزب [در اوکراین] روسی-یهودی است».

(*Dvenadsyati S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi (Bol'shevikov)* (1923), p. 562)

11. Quoted in W. Kolarz, *Myths and Realities in Eastern Europe* (1946), p. 68.

از مارکسیست‌ها دمخور بودند، رفاه روزافزون اقتصادی، و فشار سرمشق خارجی، رفته‌رفته این جنبش را از امر انقلاب اجتماعی جدا کرد. در نخستین سال‌های قرن بیستم، در این‌جا نیز مانند سایر نقاط روسیه، جماعتی از روشنفکران پیدا شدند که از آرمان‌های دموکراسی لیبرال الهام می‌گرفتند؛ و این آرمان‌ها به آسانی با ناسیونالیسم اوکراین ترکیب می‌شدند. اما افراد این گروه آندک بودند، با توده‌های مردم آمیزشی نداشتند، و لذا از لحاظ سیاسی آن قدرت را نداشتند که هسته یک طبقه حاکمه ملی را پدید آورند. این گروه از آن‌جا که نمی‌توانست در میان توده‌ها به تبلیغ انقلاب اجتماعی بپردازد، ناچار برای ترویج هدف‌های ملی خود به تیرد با ستم سیاسی و فرهنگی مسکو می‌پرداخت. این ستم واقعیت هم داشت؛ منع نوشته‌ها و مطبوعات اوکراینی که در دهه ۱۸۷۰ آغاز شده بود در ۱۹۰۵ قدری تخفیف یافت، اما در ۱۹۱۴ باز به شدت برقرار شد. اما این‌گونه گرفت و گیرها برای دهقانان چندان معنی نداشت، و برای کارگران صنعتی روس بزرگ هیچ معنی نداشت؛ بنابراین جنبش ملی چون در خاک خود از پشتیبانی مردم نوسید شد، به دامن بیگانگان دست یازید و به ترتیب به سراغ اتریش و فرانسه و آلمان و سرانجام لهستان رفت. نتیجه این تلاش‌ها آن بود که جنبشی که رهبرانش به این آسانی خود را به قدرتهای بیگانه می‌فروختند از اعتبار افتاد. در پس پشت این ضعف‌ها و خجالت‌های ناسیونالیسم اوکراین این واقعیت برهنه نیز خفته بود که اقتصاد اوکراین بر بازار روسیه متکی بود و وجود اوکراین برای هر دولتی در روسیه اهمیت اقتصادی بسیار داشت. یک پنجم جمعیت روسیه تزاری در اوکراین زندگی می‌کردند؛ خاک اوکراین از همه‌جای روسیه حاصل‌خیزتر بود؛ صنایع آن در ردیف امروزی‌ترین صنایع روسیه بود؛ نیروی انسانی و مدیریت صنعتی آن بیشتر از روسیه بزرگ فراهم شده بود؛ زغال و آهن آن، تا زمانی که منابع اورال استخراج نشده بود، برای تمام روسیه ضرورت‌ناگزیر داشت. اگر دعوی جدایی اوکراین مانند دعاوی لهستان و فنلاند ساده و روشن نیز بود، سازش دادن آن با واقعیات اقتصادی آسان نمی‌بود. اما به حکم انصاف باید پذیرفت که خود آن دعاوی نیز با هم طرف قیاس نبودند. تروتسکی بعدها بر بورژوازی

روسیه در حکومت کرنسکی می‌تاخت که حاضر نشد با «خودگردانی» گندم اوکراین و زغال دن و سنگ آهن کریووی روگ» موافقت کند. ۱۲ اما همبستگی اقتصادی روسیه و اوکراین واقعیتی بود که از دامنه صور سازمان‌های اجتماعی یا سیاسی درمی‌گذشت.

این جنبش ملی ابتدایی از انقلاب اکتبر جان تازه‌ای گرفت. سه رهبر در آن پدیدار شدند: هروشفسکی، که استاد دانشمندی بود و «تاریخ اوکراین» او نوعی پایه ادبی و تاریخی برای جنبش فراهم می‌ساخت؛ وینیچنکو، انقلابی روشنفکری که در رویدادهای ۱۹۰۵ نیز نقشی بازی کرده بود؛ و پتلیورا، مرد خودساخته‌ای که به کارهای زیادی دست زده بود، و روزنامه‌نگاری آخرین کارش بود. دو نفر اول ناسیونالیست‌های صادقی بودند، و نفر سوم ماجراجوی پرحرکتی بود. در مارس ۱۹۱۷ «رادا» (شورا)ی مرکزی اوکراین به ریاست هروشفسکی تشکیل شد که نمایندگان سوسیال‌رولوسیونرها، سوسیال‌دموکرات‌ها، سوسیال‌فدرالیست‌ها (یک گروه تندرو اوکراینی) و اقلیت‌های ملی در آن شرکت داشتند. در ماه آوریل این «رادا» مورد تأیید یک کنگره ملی اوکراینی نیز واقع شد. به نظر می‌رسد که «رادا»ی اوکراینی صورت انتخابی رسمی نداشته است، و در آغاز به اقتضای ماهیت غالباً اجتماعی و فرهنگی جنبش وظایف سیاسی خاصی را مدعی نشده و اعمال نکرده. اما رفته‌رفته «رادا» به صورت چنین مجلس ملی اوکراین درآمد، که در آن ۶۰۰ نماینده حضور داشتند. در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۷، پس از تلاش‌های بیپرده‌ای که برای مذاکره با دولت موقت در پتروگراد صورت گرفت رادا فرمانی صادر کرد (به نام «عمومی اول») و تشکیل «جمهوری خودگردان اوکراین» را اعلام داشت، اما بدون جدا شدن از روسیه و بدون بریدن از دولت روسیه. «دبیرخانه کل»ی نیز به وجود آورد، که هروشفسکی در رأس آن بود، و این دبیرخانه به‌زودی وظایف حکومت ملی را بر عهده گرفت. دولت موقت پتروگراد، که در تمام این مدت تاکتیک دفع‌الوقت را در پیش داشت، با اکراه تا حدی دعوی خودگردانی را پذیرفت، مشروط بر این که حکم مجلس مؤسسان تکلیف قطعی مسأله را روشن کند. اما این بیشتر نشانه ضعف دولت موقت بود تا نشانه قدرت

فراوان رادا و دبیرخانه کل اوکراین.^{۱۴}

پس از انقلاب اکتبر در پتروگراد، از کار افتادن اقتدار مرکزی، جنبش استقلال طلبی را بیشتر برانگیخت. در ۲۰/۷ نوامبر ۱۹۱۷ رادا تشکیل جمهوری خلق اوکراین را اعلام کرد، هرچند این اعلامیه («عمومی سوم») به ویژه تکرار کرد که قصد «جدا شدن از روسیه را ندارد و خواهان حفظ اتحاد» است و می‌خواهد کمک کند تا این اتحاد «به صورت فدراسیون خلق‌های آزاد و برابر درآید». ^{۱۵} دبیرخانه کل اکنون به دولت واقعی مبدل شده بود؛ وینیچنکو نخست‌وزیر و پتلیورا دبیر امور نظامی آن بود. اما با توجه به خط‌مشی اعلام‌شده دولت شوروی، همه این‌ها به معنای بریدن کیف از پتروگراد نبود و روابط دوستانه تا مدتی ادامه یافت. روند جدایی طلبی نیز در عمل چندان پیش برده نشد. تا روز ۲۹ نوامبر/ ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷ رادا برای پرداخت حقوق کارمندان راه‌آهن خود از بانک دولتی پتروگراد پول می‌خواست. ^{۱۶} وقتی که بانک به این درخواست پاسخ مثبت نداد، رادا ناچار شد نخستین اسکناس خود را در دسامبر ۱۹۱۷ منتشر کند. ^{۱۷}

اما هنوز یک ماه از انقلاب نگذشته بود که روابط تیره شد. در تابستان ۱۹۱۷ شوراها در جاهای گوناگون اوکراین پیدا شده بودند، به

۱۴ اسناد این دوره در این کتاب ترجمه شده است:

F.A. Golder, *Documents of Russian History* (1927), pp. 435-43.

کامل‌ترین شرح درباره احزاب اوکراین در کتاب زیر آمده است:

B. Krupnykyj, *Geschichte der Ukraine* (Leipzig, 1939), pp. 283-4.

«عمومی‌اول» در کتاب زیر دیده می‌شود:

Revolutsiya i Natsional'nyi Vopros: Dokumenty i Materialy, ed. S.M. Dimanshtein, iii (1930), 161-4.

15. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 432-5.

یک اعلامیه مربوط به دفاع ملی اشتباهاً در این کتاب به نام «عمومی سوم» نقل شده است:

Revolutsiya i Natsional'nyi Vopros: Dokumenty i Materialy ed. S. M. Dimanshtein ii (1930), 196-7.

بنابر گفته یکی از افراد «بوند» بر اثر اصرار اعضای بوندیست و منشویک رادا بود که حفظ وحدت روسیه در اعلامیه قید شد.

(M. G. Rafes, *Dva Goda Revolyutsii na Ukraine* (1920), p. 57)

16. *Revolutsiya 1917 goda*, ed. I.N. Lyubimov (1930), vi, 236-7.

17. *Vinnichenko, Vidrozhenniya Natsii* (Vienna, 1920), ii, 230.

ویژه «شورای نمایندگان کارگران» و «شورای سربازان» در کیف. ۱۸. پس از انقلاب اکتبر این شوراها متحد شدند و چون دولت شوروی پطروگراد آن‌ها را تشویق می‌کرد، ۱۹ این اتهام مطرح شد که دولت شوروی به عمد نمی‌کوشد که اقتدار رادا را خراب کند. کار هنگامی به‌جای باریک کشید که کورنیلوف و کالدین در ساحل دن یک ارتش ضدبلشویک تشکیل دادند؛ این‌ها هر دو از ژنیال‌های «سفید» بودند، و کالدین «آتام» (خان) قزاق‌های دن بود. ۲۰ گلایه‌های خاص دولت شوروی از رادا شکل درگیری

18. E. Bosh, *God Bor'by* (1925), pp. 54-7.

۱۹. مقاله‌ای به قلم استالین در «پراودا» ی ۲۴ نوامبر/۷ دسامبر ۱۹۱۷ تقاضا شده است که به‌طور عاجل «کنگره‌ای از نمایندگان کارگران، دهقانان، و سربازان در اوکراین تشکیل شود»: این مقاله در مجموعه آثار استالین چاپ نشده است.

۲۰. قزاق‌ها اغقاب مرزنشینی بودند که، در زمان‌های متفاوت از قرن پانزدهم تا هجدهم، در مرزبوم‌های بیرونی امپراتوری مسکو زمین‌هایی به زور یا به فرمان تزار به دست آورده بودند، و در ازای آن‌ها تعهد دائمی داشتند که خدمت نظامی انجام دهند. قرن نوزدهم ستون اصلی رژیم شدند و به‌صورت دوازده جماعت نظامی بزرگ درآمدند که هر کدام را یک «وایسکا» (قبیله) می‌نامیدند. مسکن آن‌ها از رود دن تا آسیای مرکزی و شرق سبیره گسترش داشت. در رأس هر جماعتی یک «آتام» (یا «آتامان») برگزیده با اختیارات تقریباً مطلق فرمان می‌راند، اگرچه اسماً پاسخگوی یک شورای برگزیده نیز بود. در روز بعد از انقلاب اکتبر، کالدین، آتام قزاق‌های دن، حکومت مستقل قزاق‌های دن را اعلام کرد: آتام‌های کوبان و ترک نیز همین کار را کردند. دوتوف، آتام اورنبورگ، و سمنوف، آتام اوسوری، نیز در نخستین زمستان انقلاب سپاه‌های ضدبلشویکی تشکیل دادند. قزاق‌های جنوب روسیه هسته نیرویی بودند که زیر فرمان کورنیلوف، و سپس دینکن، به ارتش داوطلب «سفید» مبدل شد.

اما نابرابری ارضی میان قزاق‌های مرفه و فقیر اختلاف انداخته بود، و پس از انقلاب فوریه نارضایی همراه با خستگی از جنگ میان افراد عادی قزاق رفته‌رفته پدیدار شد. ام فیلپس پرایس

(M. Philips Price, *War and Revolution in Asiatic Russia* (1918), pp. 294-5)

شورش قزاق‌های شمال قفقاز را، مارس ۱۹۱۷، برضد سرکردگانشان شرح می‌دهد. بلشویک‌ها توانستند از این نارضایی بهره‌برداری کنند. فرمان ارضی ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷ «زمین‌های قزاق‌هایی را که سرباز سناده باشند» از مصادره مستثنی می‌سازد. اندکی بعد یک هیأت نمایندگی قزاقان از جانب لنین و تروتسکی

نظامی به خود گرفت. رادا تلاش می‌کرد یک ارتش اوکراین را از ارتش روسیه جدا کند، و برای این کار واحدهای اوکراینی را به اوکراین فرا می‌خواند و با این کار وضع جبهه‌های موجود را بیشتر به هم می‌ریخت و جریان مبرخس کردن سربازان را آشفته می‌ساخت. واحدهای شوروی و

تضویق شد که زمین‌های مالکان بزرگ قزاق را تقسیم کنند و شوراهای قزاق تشکیل دهند.

(John Reed, *Ten Days That Shook the World* (N. Y. 1919), p. 288)

در نوامبر ۱۹۱۷ پنج نماینده قزاق به کمیته مرکزی اجرایی سراسری وارد شدند، و کنگره شوراها از سومین جلسه خود به بعد «کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و قزاقان و سربازان سراسر روسیه» نامیده شد.

(*Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 81)

در دسامبر ۱۹۱۷ فرمانی خطاب به «همه قزاق‌های زحمت‌کش» تعهد خدمت نظام و محدودیت حرکت آن‌ها را ملغی کرد و به کسانی که مایل به خدمت داوطلبانه بودند لباس و تجهیزات سربازی پیشنهاد کرد. و نیز قول داد که مسأله زمین آن‌ها حل شود. (*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 8, art. 68*)

در فوریه ۱۹۱۸ قزاق‌های جوان دن «به تبلیغات بلشویکی پاسخ دادند و برضد پدران خود و حکومت کالدین قیام کردند».

(*Foreign Relations of the United States, 1918: Russia, ii* (1932), 621)

در سپتامبر ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی اجرایی سراسری يك بخش قزاق ایجاد شد که نشریه‌ای به نام *Klich Trudovykh Kazakov* نیز منتشر کرد. گزارش این بخش درباره نخستین سال فعالیتش مأخذ باارزشی است.

(*Kazachii Otdel: Kratkii Istoricheskii Ocherk i Otchet Kazach'ego Otdela VTsIK po Oktyabr' 1919 g.* (1919)

در زمان جنگ داخلی بارها از قزاق‌ها تقاضا کردند که از انقلاب پشتیبانی کنند، و بالاترین تقاضا از طرف هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در نوامبر ۱۹۱۹ صورت گرفت. (*7i Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), pp. 55-6)

داوری کردن درباره نتایج این تلاش‌ها دشوار است. مسلماً وزن نیروهای قزاق به طرف «سفیدها» متمایل بود. پس از جنگ داخلی جماعت‌های قزاق رفته‌رفته در باقی جمعیت جذب شدند. اما قزاق‌ها عنوان یکی از چهار گروه تشکیل‌دهنده حکومت شوروی را تا زمان تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نگه داشتند؛ آنگاه نام آن چهار گروه از رواج افتاد. نقش قزاق‌ها در انقلاب می‌تواند موضوع

گارد سرخ را در خاک اوکراین خلع سلاح می‌کرد و به نیروهای شوروی اجازه نمی‌داد که برای تشکیل جبهه‌ای در برابر «سفیدها» از خاک اوکراین عبور کنند؛ و حال آن‌که به دسته‌های قزاق اجازه می‌داد که برای پیوستن به کالدین در ساحل دین از آن‌جا بگذرند. ۲۱ بسته‌شدن پیمان آتش‌بس با قدرت‌های مرکزی در برست‌لیتوفسک در ۱۵/۲ دسامبر ۱۹۱۷ نیروهای نظامی ناچیز دولت شوروی را آزاد کرد. در ۱۷/۴ دسامبر ۱۹۱۷ پیام مفصلی به رادای اوکراین فرستاده شد و متن آن نیز انتشار یافت. این پیام با شناسایی «جمهوری خلق اوکراین» بر پایه قاعده خودمختاری ملل آغاز می‌شود، اما سپس رادا را متهم می‌کند که «سیاست دوپهلوی بورژوازی» را دنبال می‌کند که «از مدت‌ها پیش به‌صورت خودداری رادا از شناسایی شوراها و قدرت شوروی در اوکراین» تظاهر کرده است. سپس درخواست می‌کند که رادا فوراً از سه عمل برشمرده بالا دست بردارد. این درخواست مثبت نیز در پیام آمده است که رادا «به لشکرهای انقلابی در نبرد آن‌ها با شورش ضدانقلابی کادتها و کالدین کمک کند». ۲۲

تک‌نکاری سودمندی باشد. در این باره، مآخذ دیگری نیز در این کتاب ذکر شده است:

Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 401-6.

ر نشریه زیر نیز يك مقاله روشن‌کننده هست:

Zhizn' Natsional'noiei No. 6 (63), 15 Febraury 1920.

۲۱. در گزارش دیگری به کمیته مرکزی اجرائی سراسری، استالین اصرار ورزید که آنچه باعث اختلاف‌شده همین سه مسأله است و نه مسأله خودمختاری (که در آن «ساوانارکوم از رادا پیش‌تر می‌رود و حتی حق جدایی را می‌پذیرد»).

Stalin, *Sochineniya*, iv, 15-17

۲۲. متن پیام در این دو مآخذ چاپ شده است:

Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 6, art. 90; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 121-3.

بنابر پانویس‌های مجموعه آثار لنین، متن این اعلامیه به قلم لنین نوشته شد و اولتیماتوم نهایی آن به قلم تروتسکی. (ibid., xxii, 591) موجبات این جدایی در مقاله‌ای به قلم استالین در «پراودا» به تفصیل بیشتر بیان شده است. (Stalin, *Sochineniya*, iv, 6-14) بنابر گفته فیلیس پرایس، پیاتاکوف که خودش زاده اوکراین بود طرفدار اصلی اقدام نظامی برضد رادا بود؛ او با اصل خودمختاری ملی مخالف بود.

در پس پشت این سرزنش‌ها خطر روزافزون گرسنگی در پتروگراد و مسکو و نیاز فوری به غله اوکراین فشار می‌آورد. رازک در «پراودا» نوشت: «اگر غذا می‌خواهید، فریاد بزنید: مرگ بر رادا!»^{۲۳}

تهدید پتروگراد واکنشی را که از پیش‌مقدر بود باعث شد. تمایل درونی جنبش ملی اوکراین به این که در برابر قدرت برتر روسیه خود را به دامان نیروهای خارجی بیندازد یک بار دیگر نشان داده شد. یک میسیون نظامی فرانسوی به ریاست ژنرال تابویی از چندی پیش در کیف به‌سر می‌برد. این که دقیقاً در چه لحظه‌ای کوشش برای وادار کردن رادا به «تشکیل مجدد نیروی مقاومت و وفادار ماندن به متفقین» آغاز شد، برای ما روشن نیست. اما در آنچه ظاهراً نخستین مراسله رسمی ژنرال تابویی است و تاریخ ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ - یعنی یک روز بعد از اولتیماتوم پتروگراد - را بر خود دارد، به این کوشش‌ها اشاره شده است. ژنرال تابویی درباره جزئیات «کمک فنی و مالی» که دولت اوکراین از دولت فرانسه انتظار دارد سؤال می‌کند. ۲۴ خبر توافق اوکراین و فرانسه فوراً به پتروگراد رسید، و آن‌جا استالین در «پراودا»ی روز ۲۸/۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ متن تلگرافی را منتشر کرد که ظاهراً از طرف میسیون فرانسه به رادا مغایره شده و به دست بلشویک‌ها افتاده بود. ۲۵ در کیف ژنرال تابویی خود را مأمور دولت فرانسه در دولت جمهوری اوکراین اعلام کرد و روز ۲۹ دسامبر ۱۹۱۷/۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ به وینچنکو اطلاع داد که فرانسه با تمام نیروی مادی و معنوی خود از دولت اوکراین پشتیبانی می‌کند. در همان روزها نماینده دولت بریتانیا در کیف نیز نظیر همین

۲

(M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 198-9)

(نگاه کنید به ص ۸-۲۶۷ و ۲۷۴ بالا)

23. *Pravda*, 2/15. January, 1918.

24. Vinnichenko, *Vidrodzheniya Natsii* (Vienna, 1920), ii, 232-3.

25. Stalin, *Sochineniya* iv, 19-21.

جریانات آن روزهای پتروگراد را فیلیس پرایس در خاطرات خود به‌صورت زنده‌ای ضبط کرده است.

(M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp., 194-5)

مطلب: را. اعلام کرد. ۲۶ -

از جانب بلشویک‌ها تصمیم به قطع روابط که در اولتیماتوم ۱۷/۴ دسامبر ۱۹۱۷ درج شده بود لازم می‌آورد که هرچه زودتر برای برپا کردن یک دولت معارض در اوکراین دست به کار شوند. در روز پیش از اولتیماتوم کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان و دهقانان سراسر اوکراین در کیف افتتاح شد. حزب بلشویک محل برای تدارک این کنگره تشکیل جلسه داده و نام خود را تغییر داده بود؛ نام جدید حزب این بود: «حزب کارگران سوسیال‌دموکرات (بلشویک‌ها)ی روسیه سوسیال دموکراسی اوکراین» - نام دوگانه‌ای که تلاش ناشیانه‌ای را برای سازش دادن وحدت حزبی با احساسات ملی اوکراینی‌ها نشان می‌داد؛ اما این امر مانع از آن نبود که طرفداران رادا در کنگره با فریاد و فغان بلشویک‌ها را ساکت کنند. ۲۷ پاستخ نامساعد رادا به اولتیماتوم ۲۸ ساعت درگیری آشکار نشد، پاره‌ای به این جهت که هیچ‌کدام از دو طرف واقعاً جنگ نمی‌خواستند، و پاره‌ای نیز به جهت آن که اکنون دولت شوروی به وسیله بهتری برای حل مسأله دست یافته بود. بلشویک‌های اوکراین از کیف بیرون رفتند، زیرا که در آنجا قدرت رادا هنوز چون و چرا برادر نبود. بلشویک‌ها به خارکوف پناه بردند، و در ۲۴/۱۱ دسامبر ۱۹۱۷ کنگره شوراهای سراسر اوکراین را تشکیل دادند. دو روز بعد «کمیته اجرایی مرکزی اوکراین» که در کنگره انتخاب شده بود به دولت پتروگراد تلگراف زد که «قدرت را در اوکراین کاملاً به دست گرفته‌ایم»؛ ۲۹ این کمیته از

۲۶. این نامه‌ها را وینینچنکو در کتاب خود چاپ کرده است.
(Vinnichenko, *Vidrodzheniya Natsii* (Vienna, 1920), ii, 235-43)
وینینچنکو احتیاطاً یادآوری می‌کند که تاریخ این مکاتبه در واقع پیش از اعلام استقلال اوکراین در «عموم چهارم» مورخ ۲۲/۹ ژانویه ۱۹۱۸ است. روز ۷ ژانویه ۱۹۱۸ دولت فرانسه به واشینگتون اطلاع داد که تصمیم دارد رادا را «به عنوان دولت مستقل» بشناسد.

Foreign Relations of the United States, 1918, Russia, ii (1932), 655)

27. *Revolyutsiya 1917 goda*, vi, ed. I. N. Lubimov (1930), 269-71.

۲۸. متن این پاسخ و مکاتبات بعدی در مآخذ بالا آمده است.
(ibid., pp. 298-92)

29. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), pp. 158-9; E. Bosh, *God Bor'by* (1925), p. 81.

ر مآخذ اخیر تاریخ تلگراف درست ثبت شده است.

بلشویک‌ها تشکیل می‌شد و چند تنی هم از اس‌ارهای چپ در آن بودند.^{۳۰} از این‌جا به بعد دولت شوروی صراحتاً سیاست دوگان‌های در پیش گرفت. از یک طرف به این قدرت جدید به‌عنوان «دولت حقیقی جمهوری خلق اوکراین» خوشامد گفت و تعهد کرد که تا می‌تواند از آن پشتیبانی کند، چه «در تلاش برای صلح» و چه «در انتقال همه زمین‌ها و کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و بانک‌ها به خلق رنجبر اوکراین».^{۳۱} اما این مانع از آن نبود که دولت شوروی مذاکرات خود را از طریق میانجی‌های گوناگون با رادا ادامه دهد،^{۳۲} یا استوارنامه هیأت نمایندگی رادا را در کنفرانس صلح برست‌لیتوفسک بپذیرد؛ زیرا که اگر نمی‌پذیرفت اظهار اعتقاد بلشویک‌ها به ابر خودمختاری ملل مورد تردید قرار می‌گرفت.^{۳۳} در این هنگام، چنان‌که وینچنکو صراحتاً اعتراف کرد، دیگر «اکثریت عظیم مردم اوکراین مخالف ما بودند».^{۳۴} نیروهای رادا دسته‌دسته متفرق شدند یا به بلشویک‌ها پیوستند، و منطقه اقتدار رادا به سرعت تنگ و تنگ‌تر شد. در ۲۲/۹ ژانویه ۱۹۱۸ رادا بیانیه «عمومی چهارم» را منتشر کرد و به تفصیل گفت که جمهوری اوکراین «کشور مستقل و آزاد مردم اوکراین» است، و ده روز بعد استقلال آن از طرف دولت آلمان به رسمیت شناخته شد.^{۳۵}

۳۰. برای دیدن این صورت نگاه کنید به: *ibid.*, p. 91.

۳۱. *Izvestiya*, 17/30 December 1917, quoted in *Lenin, Sochineniya*, xxii, 592.

Revolutsia 1917 goda, vi ed. I.N. Lubimov (1930), 375-6, 414.

۳۳. ناهنجاری این وضع از این‌جا معلوم می‌شود که حتی در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۷/۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، چندین روز پس از شناسایی رژیم شوروی اوکراین از طرف پطروگراد، تروفسکی در برست‌لیتوفسک در پاسخ کولمن اعلام کرد که با شناسایی حق خودمختاری هیأت نمایندگی روسیه اعتراضی به حضور هیأت نمایندگی اوکراین در کنفرانس صلح نخواهد داشت.

(*Mirnye Peregovory v Brest-Litovsk*, i (1920), 52)

چندی بعد هیأت نمایندگی روسیه کوشید که نمایندگان دولت خارکوف را به کنفرانس وارد کند، ولی این کار با مخالفت نمایندگان رادا و آلمان‌ها روبرو شد.

۳۴. Vinnichenko, *Vidrodzheniya Natsii* (Vienna, 1920), ii, 216; Hrushevsky, *History of the Ukraine* (Engl. transl. Yale, 1941), pp. 534-5.

نویسنده کتاب اخیر از تأثیر تبلیغات بلشویک‌ها در نیروهای مسلح اوکراین سخن می‌گوید.

۳۵. Vinnichenko, *op. cit.* ii, 244-52.

اما هنگامی که این تشریفات در جریان بود، نیروهای شوروی کیف را محاصره کردند و در ۲۶ ژانویه/۸ فوریه ۱۹۱۸ وارد شهر شدند. رادا برافتاد، و چند روز بعد دولت شوروی اوکراین آنجا مستقر شد. ۳۶

اما این پایان داستان نبود. حکومت دولت شوروی اوکراین کمتر از سه هفته طول کشید، و در این مدت بلشویک‌ها برای به دست آوردن دل مردم یا برطرف کردن این تصور که يك «نیروی اشغالگر خارجی» وارد شهر شده است کساری انجام ندادند. ۳۷ در لحظه‌ای که رادا در کیف برمی‌افتاد، نمایندگانش در پرست-لیتوفسک سرگرم امضای قرارداد صلح با آلمان بودند. رادا، بنابر همان سنت پناه بردن به بیگانگان در برابر قدرت پتروگراد، در ۱۲ فوریه ۱۹۱۸ از آلمان تقاضای کمک کرد. ۳۸ ارتش آلمان به سرعت خاک اوکراین را درنوردید، روز ۲ مارس ۱۹۱۸ بلشویک‌ها از کیف بیرون رفتند و آنجا را به دست نیروهای رادا به رهبری پتلیورا واگذاشتند. اما نه مراسم مذهبی شکرگزاری که پتلیورا برپا کرد، و نه سخنان بلیغ هروشفسکی که به عنوان رئیس رادا به کیف بازگشت، آن «حقیقت تلخ»ی را که وینچنکو اذعان کرد پنهان ساخت،

۳۶. مأخذ اصلی این رویداد مطبوعات آن روز است. پاره‌هایی از آن‌ها در مجموعه آثار لنین آمده است. (Lenin, *Sochineniya*, xxii, pp. 591-2)

در این دو کتاب نیز اشاره‌های روشن‌کننده جالبی دیده می‌شود: Vinnichenko, op. cit., ii, 252-6; M. Philips Price, op. cit., pp. 198-203, 233-5.

گزارشی از کنسول ایالات متحده در کیف درباره تصرف شهر به دست بلشویک‌ها در این مأخذ آمده است:

Foreign Relations of the United States, 1918: Russia ii, (1932), 675-6.

37. M.G. Rafes *Dva Goda Revolyutsii na Ukraïne* (1920), p. 77.

بنابر گفته فیلیس‌پرایس، تعداد اندک سربازان تعلیمات دیده شوروی به جبهه دن اعزام شده بودند و لشکرهای شوروی در اوکراین ته‌مانده‌ای بود متشکل از انواع و اقسام ماجراجویان که «بدون علاقه‌ای به اوکراین و اطلاعی از آن... وانمود می‌کردند که دارند «خلق اوکراین را آزاد» می‌کنند». (op. cit., pp. 202-3)

۳۸. Vinnichenko, op. cit., ii, 301. متن تقاضای رادا در «ایزوستیا»ی ۱۹ فوریه ۱۹۱۸ چاپ شده است. بنابر گفته رافس، در همان زمان توافق با ژنرال تابویی، دسامبر ۱۹۱۷، نیز دسته نیرومندی در رادا وجود داشت که معتقد بودند فقط با کمک آلمان می‌توان از آمدن بلشویک‌ها جلوگیری کرد.

(M.G. Rafes, op. cit., p. 70)

یعنی بازگشت رادا از دولت سر «توپ‌های سنگین آلمان» بود. ۲۹. خوش‌خیالی رادا نیز موجب بقای عمر آن نشد. در پایان آوریل آلمان‌ها رادا را با تحقیر مرخص کردند و به‌جای آن دولتی گذاشتند که بهتر با دولت آلمان راه می‌آمد. ریاست این دولت با سردار قزاق اسکوروپادسکی بود. رژیم جدید، مصلحت دید نظامی آلمان‌ها بود و، تا آن‌جا که در بازی نیروی داخلی اوکراین نقشی برعهده داشت، نماینده زمین‌داران بزرگ و دهقانان ثروتمند بود، که مازاد تولیدشان آخرین امید مقامات اشغالگر آلمان بود برای پرکردن انبارهای غله کشورشان. این رژیم صراحتاً ارتجاعی بود. ناسیونالیست‌های اوکراین چندان توقعی از آن نداشتند، و طرفداران اصلاحات اجتماعی مطلقاً از آن نومید بودند. اما این مانع از ادامه مذاکرات صلح میان رژیم و دولت شوروی نشد. ۳۰. از دیدگاه شوروی میان رادای متکی بر آلمان و سردار قزاق متکی بر آلمان هیچ فرقی نبود، و در سراسر تابستان ۱۹۱۸ هیأت نمایندگی شوروی مذاکرات بی‌نتیجه صلح را در کیف ادامه داد. حاضر نبودن بلشویک‌ها برای ازسر گرفتن چنگک با آلمان‌ها در خاک اوکراین یکی از گلایه‌هایی بود که اس‌ارهای چپ در پنجمین کنگره سر‌اسری شوراها در مسکو تکرار می‌کردند. قتل آیکه‌هورن، ژنرال آلمانی در کیف، مانند قتل میرباخ سفیر آلمان، تلاش ناموفقی بود برای برهم زدن روابط شوروی و آلمان. اقتدار اسکوروپادسکی بر اوکراین تا روز سقوط آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ دوام یافت. پس از آن تاریخ زمستان گذشته تکرار شد. عناصر رادای پیشین باز در کیف فراهم آمدند و «دین‌کتوار اوکراین» را تشکیل دادند. رئیس آن‌ها وینیچنکو بود و پتلیورا نیز که اکنون در نقش دیکتاتور آینده ظاهر شده بود فرمانده کل قوا بود. یک‌بار دیگر از فرانسه کمک خواستند اما از ژنرال دانسلم، فرمانده نیروهای فرانسه در اودسا، کمکی بیش از حرف ساخته نبود؛ و حتی حرف‌های او نیز کمتر از حرف‌های یک سال پیش ژنرال تابویی دلگرم‌کننده بود. ۳۱. تنها جنبه تازه اوضاع

39. Vinnichenko, op. cit., 296, 299-302.

۴۰. استالین، که در آغاز مسئولیت مذکرات را برعهده داشت، در مقاله‌ای در «ایزوستیا» از این مذاکرات دفاع کرد: (Stalin, *Sochineniya*, iv, 82-4).
۴۱. وینیچنکو سخن بسیار محتاطانه‌ای را از قول ژنرال دانسلم نقل می‌کند، داور بر این که فرانسه برای تجدید سلطنت در روسیه به «عنصر مناسب» کمک خواهد ←

این بود که اکنون، پس از سقوط قدرت‌های مرکزی، منطقه موسوم به «اوکراین غربی»، یا گالیسیای شرقی سابق اتریش، جزو جمهوری اوکراین اعلام شده بود. بدین ترتیب میان اوکراین و لهستان موضوعی برای نزاع پیدا شد.

بلشویک‌ها در خود اوکراین جبهه سازمان‌داری نداشتند، و این نکته از این‌جا روشن می‌شود که حتی پس از سقوط آلمان و فرار اسکوروپادسکی نیز آن‌ها نتوانستند رأساً قدرت را به دست بگیرند. اما تاکتیک بلشویک‌ها بخسورانه‌تر از گذشته بود. در ظرف چند روز پس از سقوط آلمان، «دولت موقت کارگران و دهقانان اوکراین» به ریاست پیاتاکوف در کورسک، نزدیک مرز شمالی، تشکیل شد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۸، این دولت بیانیه‌ای صادر کرد و اعلام داشت که قدرت را به دست دارد و زمین‌ها را به دهقانان و کارخانه‌ها را به «ثوده‌های رنجبر اوکراین» منتقل کرده است.^{۴۲} در خارکوف پس از سه روز اعتصاب عمومی در آغاز دسامبر شورایی قدرت را به دست گرفت.^{۴۳} ارتش فوراً پیشروی به سوی جنوب را آغاز کرد. در پاسخ اعتراضات «دیرکتور»^{۴۴}، چیرین در یادداشتی به تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۱۹ گفت که نسبت به دولت پیاتاکوف و ارتش آن هیچ مسؤولیتی ندارد و آن‌ها را «کاملاً مستقل» نامید.^{۴۵} ده روز بعد «دیرکتور» به مسکو اعلان جنگ داد. — ظاهراً بفرغم نظر ویتچنکو،^{۴۶} که اندکی بعد استعفا کرد. اما این کار جلو پیشروی ارتش شوروی را نگرفت. نیروهای شوروی در خارکوف مستقر شدند و سپس،

کرد. (Vinnichenko, op. cit., iii, 267-8) از طرف دیگر، بلشویک‌ها در یادداشتی به کنفرانس صلح پاریس در فوریه ۱۹۱۹ وجود قراردادی میان پتلیورا و فرماندهی نیروهای فرانسه را با ذکر جزئیات گزارش می‌دهند.

(*L'Ukraine Soviétique* (Berlin, 1922), pp. 15-16)

42. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), pp. 109-11, art. 147.

مقاله‌ای به قلم آستالین، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۱۸، با عنوان «اوکراین آزاد می‌شود» در مجموعه آثار او چاپ شده است. (Stalin, *Sochineniya*, iv, 174-6)

43. *ibid.*, iv, 180.

44. Vinnichenko, *Vidrodzheniya Natsii* (Vienna, 1920), iii, 205-8.

برای مطالعه آثار ویتچنکو در ۹ ژانویه ۱۹۱۹، که در آن دولت مسکو را متهم به دنبال کردن سیاست امپریالیستی قرار می‌کند، نگاه کنید به 18-213, *ibid.*, iii.

45. *ibid.*, iii, 230.

در فوریه ۱۹۱۹، مانند سال گذشته جنگ‌کنان به‌سوی کیف بازگشتند. مردم در کمال شوق و شوق به آن‌ها خوشامد گفتند: «اعضای «دیرکتور» برافزاده صحنه فعالیت خود را به کنفرانس صلح پاریس انتقال دادند؛ اما آن‌جا نیز سیاستگران دول متفق به سخنان آن‌ها گوش‌نیدادند، زیرا که آن‌ها به دعاوی لهستان یا ژنرال‌های «سفید» که سؤگند خورده بودند وحدت امپراتوری روسیه را باز گردانیده بیش از ناسیونالیسم اوکراین توجه داشتند».

اکنون پایتخت اوکراین شوروی در خارکوف مستقر شد، که بزرگ‌ترین مرکز صنعتی آن کشور بود. پیاتاکوف اگرچه بومی اوکراین بود اما گویا چندان علاقه‌ای به استقلال اوکراین نشان نمی‌داد؛^{۴۷} به‌جای او راکوفسکی رئیس دولت شوروی اوکراین شد. در ۱۰ مارس ۱۹۱۹ قانون اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین رسماً به تصویب سومین کنگره سراسری شوراهای اوکراین رسید. این قانون با نمونه اصلی خود، یعنی قانون اساسی «ج ش ف س ر» هیچ فرقی نداشت.^{۴۸} ضعف جمهوری شوروی مستقل اوکراین از صورت نام‌های هیأت‌رئیس سومین کنگره سراسری شوراهای اوکراین که قانون اساسی را امضا کردند آشکار بنود: راکوفسکی، پیاتاکوف، بوبنوف و کویترینگ بلشویک‌های به نامی بودند؛ اما به‌عنوان سخنگویان ملت اوکراین چندان اعتبار نداشتند.^{۴۹} اوضاع خارجی نیز از هر لحاظ نامساعد بود. در غرب

46. *ibid.*, iii, 328.

۴۷. شاید منظور آن خبرنگار قبلی که می‌گوید «نظر دولت پیاتاکوف چه‌تر از نظر پشتیبانان آن بود» نیز همین باشد.

(Arthur Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 22)

48. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu Voprosu* (1920), pp. 113-16, art. 151; *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1936), pp. 115-21.

۴۹. از میان سایر بلشویک‌های سرشناسی که در دولت راکوفسکی شرکت داشتند از آرتم، وروشیلوف، نملائوک و بودویسکی نام می‌توان برد. صورت کامل آن‌ها در این مأخذ آمده است:

L'Ukraine Sovietiste (Berlin, 1922) pp. 9-10.

برخی از این‌ها، مانند تریتسکی و زینوویف، در اوکراین متولد شده بودند ولی خود را اوکراینی نمی‌دانستند. راکوفسکی اصلاً رومانیایی بود و در جنگ ۱۸-۱۹۱۴

تا چندی زد و خورد ادامه داشت و نیروهای پتلیورا در حال عقب‌نشینی دلاوری خود را با کشتار جماعت‌های کثیری از یهودیان نشان دادند. ۵۰ در اوکراین شرقی سرکرده لایقی به نام نسطور ماخنوی آنارشист از میان دهقانان برخاسته بود و در ۱۹۱۸ گروهی پارتیزان برای نبرد با اسکوروپادسکی سازمان داده بود؛ این گروه سپس رشد کرد و به شکل جنبشی با یک سپاه چند هزار نفری درآمد. ماخنو غالباً بر مناطق وسیعی مسلط بود و گاه در کنار بلشویک‌ها و گاه برضد آن‌ها می‌جنگید. ۵۱ هنوز

در حزب سوسیال‌دموکرات رومانی فعالیت می‌کرد، و در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۸ به عنوان حامل دروهای «سوسیال‌دموکراسی رومانی» حاضر شد. (Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1918), pp. 10-11)

این امر استثنایی نبود؛ در زمانی که کارکنان کارآمد کمیاب بودند، افراد حزبی از یک زمینه به زمینه دیگر منتقل می‌شدند و تمایز ملی مهم به نظر نمی‌رسید. نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه زینوویف از طرف بخش اوکراین حزب سخن گفته بود.

۵۰. بنابر گفته یک نویسنده یهودی، یکی از افراد رادا در این هنگام سیاست ضدیهودی را «ورق برنده اصلی ما» نامید و گفت که «بلشویسم به هیچ‌صورتی نمی‌تواند در برابر سیاست ضد یهودی ما ایستادگی کند».

M.G. Rafes, *Dva Goda Revolyutsii na Ukraine* (1920), p. 132.

۵۱. نسطور ماخنو از رهبران گروهی از «آنارشист کمونیست‌ها» بود که در ۱۹۰۵ در روستای اوکراینی گولاییل، واقع در ایالت اکاترینوسلاو مستقر شدند. دو سال بعد، پس از اغتشاشات دهقانان که بر اثر اصلاحات استولیپین پیش آمد، ماخنو به سیبری فرستاده شد. در بازگشت از سیبری در ۱۹۱۷، او گروه خود را به صورت یک کمون روستایی از نو سازمان داد و در پاییز ۱۹۱۸ یک سازمان چریکی برای مقاومت در برابر رژیم اسکوروپادسکی و پشتیبانان آلمانی و فرانسوی آن تشکیل داد. تعداد افراد او به زودی افزایش یافت و از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ ماخنو به ترقیت و گاه نیز همزمان، با دیرکتوار اوکراین و دنیکن و وراتنگل و بلشویک‌ها می‌جنگید. خاطرات او به زبان روسی بعدها در سه مجلد و تحت سه عنوان در *Russkaya Revolyutsiya na Ukraine* (1929); *Pod Udarami Kontrevolyutsii* (1936); *Ukrainskaya Revolyutsia* (1937) پاریس منتشر شد.

این خاطرات در دسامبر ۱۹۱۸ به پایان می‌رسد و جلد چهارمی که قرار بود یادداشت‌ها و مقالات ماخنو را درباره دوره بعد دربر داشته باشد ظاهراً منتشر

پارچه‌هایی از نیروهای آلمان در خاک اوکراین پراکنده بودند. نیروهای فرانسه در ساحل دریای سیاه و در کریمه پیاده شده بودند. در ماه ژوئیه «ارتش داوطلب» دنیکن با پشتیبانی متفقین پیشروی به سوی شمال را آغاز کرد. ارتش سرخ عقب نشست و در سیتامین کیف بار دیگر به دست پتلیورا افتاد، و سپس خود دنیکن نیز وارد آن‌جا شد. بی‌سامانی اکنون به نهایت خود رسیده بود. گرسنگی و تیفوس و بیماری‌های دیگر در اوکراین پیدایم کرد. ۵۲ چند سرکرده نظامی مستقل، که ماخنو فقط رشیدترین آن‌ها بود، با دسته‌های خود در روستاها تاخت و تاز می‌کردند؛ در میان این‌ها از سپاه منظم گرفته تا دسته‌های راهزن پیدا می‌شد.

نشده است. ویراستار مجلدات دوم و سوم در دیباچه مجلد دوم توضیح می‌دهد که ماخنو «فقط تحصیلات ابتدایی داشت و به زبان ادبی مسلط نبود»؛ بنابراین خطرات او احتمالاً تصویر دستکاری‌شده‌ای از این چهره معما مانند به ما عرضه می‌کند. ماخنو چهره خود را به عنوان یک آنارشیزست معتقد ترسیم می‌کند که با هر گونه قدرت حکومتی مخالف است و آن را ستمگر و ضدانقلابی می‌داند. ولی این امر مانع از آن نبود که او انضباط شدیدی در جنبش خود برقرار سازد. ماخنو از دهقانان تصویری آرمانی می‌ساخت، ولی مرامش غیرسیاسی بود، به این معنی که با زمین‌داران و قزاق‌ها و بورژوازی و ناسیونالیست‌های اوکراین و مجلس مؤسسان به یک اندازه مخالف بود. (گویا خود او زبان اوکراینی نمی‌دانست، و مجلس مؤسسان را هم «یک دسته ورق از انواع احزاب سیاسی» می‌نامید).

(Russkaya Revolyutsiya na Ukraine (1929), p. 18)

ماخنو در دوره‌های کوتاهی با بلشویک‌ها همکاری می‌کرد، ولی در برابر هر گونه تلاشی از جانب آن‌ها برای استقرار قدرت در اوکراین ایستادگی کرد. میدان عمل او بیشتر به اوکراین شرق رود دنیپر محدود می‌شد. به نظر می‌رسد که ماخنو، به رغم مرام آنارشیزستی‌اش، قدری هم از سنت استقلال نظامی جماعت‌های قزاق را، که در آن ناحیه بسیار قوت داشت، به ارث برده بود. شرح روشن‌کننده‌ای درباره جنبش او به قلم یکی از پیروانش وجود دارد، اگرچه نویسنده در قهرمان پرستی افراط می‌کند.

(P. Arshinov, Istoriya Makhnovskogo Dvizheniya (Berlin, 1923))

پادزهر آن در کتاب یکی از نویسندگان شوروی آمده است.

(M. Kabanda, Makhnovshchina (n.d. [? 1925]))

۵۲. اشاره به شدت واگیری تیفوس در زمستان ۲۰-۱۹۱۹ در این کتاب آمده

است:

P. Arshinov, Istoriya Makhnovskogo Dvizheniya (Berlin, 1923), pp. 156, 158.

رؤستاییان نارضایی از حکومت شوروی را فراموش کردند و از خشونت نیروهای اشغالگر دنیکن به‌جان آمدند.

شکست دنیکن در دسامبر ۱۹۱۹ به بازگشت ارتش سرخ به کیف انجامید. یک «کمیته انقلابی» پنج نفری، که سه نفر از آن‌ها بلشویک بودند، با فرمانی به امضای راکوفسکی به‌عنوان رئیس ساوانارکوم اوکراین در کیف مستقر شد؛^{۵۳} و سومین تلاش برای برپا کردن حکومت شوروی در اوکراین صورت گرفت. در فوریه ۱۹۲۰ در غالب مراکز اوکراین اقتدار شوروی بار دیگر تثبیت شده بود. اما این هم باز پایان دوران پریشانی نبود. در دسامبر ۱۹۱۹ پتلیورای آواره، که از بلشویک‌ها شکست خورده بود و متفقین در پاریس به او بی‌اعتنایی کرده بودند و دنیکن هم او را از خود رانده بود، به یگانه ملجاء مادی و معنوی که برایش قابل تصور بود — یعنی لهستان — روی آورد. لهستان با داخل شدن اوکراین در اتحاد روسیه، خواه زیر فرمان دنیکن و خواه در رژیم شوروی، مخالف بود و پتلیورا در نظر لهستانی‌ها یگانه رهبر باقی‌مانده جنبش تجزیه‌طلبی اوکراین جلوه کرد. پتلیورا با رندی از ادعای اوکراین بر گالیسیای شرقی دست برداشت تا در عوض بتواند بر خاک اوکراین به‌عنوان واحدی در امپراتوری لهستان فرمانروایی کند. پیمان پتلیورا با دولت لهستان، که در ۲ دسامبر ۱۹۱۹ در ورشو بسته شد،^{۵۴} نشانه ورشکستگی نهایی ناسیونالیسم بورژوازی اوکراین بود، زیرا که با این کار آن مختصر احساسات ملی نیز که در میان دهقانان اوکراین وجود داشت برضد زمین‌داران لهستانی برانگیخته شد. اما این پیمان راه مداخله تازه‌ای را در خاک اوکراین باز کرد؛ این بار ارتش لهستان در ماه‌های مه و ژوئن ۱۹۲۰ شهر کیف را به مدت شش هفته اشغال کرد. اما این بار شکست خوردن و بیرون رانده شدن نیروهای مهاجم تا بیست سال دیگر خاک اوکراین را از تهاجم خارجی در امان نگاه داشت. نزدیک به یک سال دیگر طول کشید تا نظم و ترتیب دوباره در اوکراین برقرار شد،^{۵۵} اما جنگ

53. Zhizn' Natsionalnoï Nô, 48 (56), 21 December 1919. *Oktyabrskaya Revolyutsiya: Pervoe Pyatiletie* (Kharkov, 1922), p. 117.

54. Vinnichenko, *Vidrozheniya Naïsi* (Vienna, 1920), iii, 474-6.

۵۵. اولتیماتومی که در نوامبر ۱۹۲۰، پس از سقوط ورانگل از طرف فروزنه، فرمانده نیروی شوروی، به ماخنو داده شد و در آن از ماخنو خواسته شد که نیروهای خود را به ارتش سرخ ملحق سازد، در این مأخذ آمده است:

و گریز با پارتیزان‌ها پایان نیافت - تا روز ۲۸ اوت ۱۹۲۱ که ماخنو با واپسین بازمانده نیروهای خود از مرز رومانی گذشت. ۵۶ سرانجام به نظر می‌رسید که رژیم شوروی برای مردم اوکراین نه تنها نعمت صلح را به ارمغان آورده، بلکه حکومتی برقرار کرده است که بیش از آنچه مردم در آن سال‌های آشفتگی دیده بودند قابل تحمل است.

چنین بود تولد دشوار اوکراین شوروی. حق خودمختاری ملی و جدایی‌طلبی رسماً شناخته شده بود؛ در فنلاند طبقه حاکم بورژوا آن قدر نیز و مند بود که بتواند همچون نماینده ملت فنلاند پذیرفته شود، اما در اوکراین انقلاب یک گام پیش‌تر گشوده شد و بورژوازی به نفع «دیکتاتوری توده‌های رنجبر و استثمارشده پرولتاریا و دهقانان فقیر» (این عبارتی است که در ماده اول قانون اساسی اوکراین آمده است) کنار زده شد. بدین ترتیب دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان امانت‌دار استقلال اوکراین شد. مناقع پطروگراد در چنین راه‌حلی آشکار بود. اما شواهد قضیه این نتیجه‌گیری را نیز تأیید می‌کند که ناسیونالیسم بورژوازی اوکراین در این ماجرا لیاقتی نشان نداده بود. این ناسیونالیسم نه می‌توانست به جنبش کارگری ملی تکیه کند، زیرا که چنین جنبشی وجود نداشت؛ و نه می‌توانست از پشتیبانی دهقانان برخوردار شود، زیرا که نه تنها انقلاب اجتماعی را نپذیرفت، بلکه از هیچ نوع اصلاح اجتماعی مهمی نیز استقبال نکرد. وینیچنکو که صادق‌ترین رهبر ناسیونالیسم اوکراین بود این کوتاهی را بارها اذعان کرد. ۵۷ ضعف این ناسیونالیسم منام آن را

M.P. Frunze, *Sobranie Sochinenii*, i, (1929), 176-80.

این اولتیماتوم از جانب ماخنو رد شد.

56. P. Arshinov, op. cit., p. 200.

۵۷. قطعات زیر برداشت‌های نمونه‌واری است از کتاب وینیچنکو: «تازمانی که ما با بلشویک‌های روس، با مسکوی‌ها، می‌جنگیدیم، همه‌جا پیروزی با ما بود، اما همین که با بلشویک‌های خودمان برخورد کردیم نیروی خود را از دست دادیم.» (ii, 155) رادا هیچ تمایلی نشان نمی‌داد که «توده‌های زحمت‌کش را از ستم اجتماعی که با ملت و طبقه زحمت‌کش در ستیزه بود آزاد کند.» (ii, 158) عیب رادا عبارت بود از «ایجاد کشمکش در ذهن توده‌ها میان آرمان ملی و اجتماعی» (ii, 219) وینیچنکو «بیزاری فوق‌العاده شدید توده مردم» را با رادای مرکزی و زمان اخراج رادا به دست بلشویک‌ها در فوزیه ۱۹۱۸ اذعان دارد و این اعتراف

در معرض فشار بیگانگان قرار می‌داد، و لذا آزادی عمل از آن گرفته می‌شد. ورشکستگی کامل آن در ۱۹۲۰ پیش آمد، و آن روزی بود که رهبر فعال آن، پتلیورا، با لهستانی‌ها که دشمنان ملی دهقانان اوکراین بودند پیمان بست.

بورژوازی اوکراین حتی کمتر از بورژوازی روسیه بزرگ برای صورت دادن انقلاب بورژوازی لیاقت نشان داد. ناتوانی آن دنباله راه را باز گذاشت. غیر از بلشویک‌ها هم حریف پالیاقتی در میدان نبود؛ و تجزیه پی در پی همه نیروهای مخالف بلشویک‌ها نشان داد که به‌هرحال توده مردم اوکراین آن‌ها را به‌عنوان کمترین شر مقدور می‌پذیرند. اما این امر راه‌حل مسأله را آسان نساخت. تنها راه چاره مؤثری که در آغاز سال ۱۹۱۸ و باز در آغاز ۱۹۱۹ برای دولت شوروی باز ماند آن بود که یا اوکراین را ضمیمه واحد روسیه شوروی کند، یا آن که با ایجاد یک واحد جداگانه اوکراین شوروی بکوشد آرزوهای ملی مردم اوکراین را برآورد. قواعدی که خود بلشویک‌ها پیش از انقلاب اعلام کرده بودند، و اعتقاد راسخ لنین به این که هرچه پراکندگی به‌نام خودمختاری ملی بیشتر باشد یگانگی نهایی دل‌ها بیشتر خواهد بود، همه اختیار کردن راه دوم را اقتضا می‌کرد. شواهد فراوانی در دست است که لنین برای واقعیت‌بخشیدن به خط‌مشی استقلال اوکراین شخصاً تلاش کرده است. پس از شکست دینیک در دسامبر ۱۹۱۹، هنگامی که اقتدار شوروی برای بار سوم در اوکراین برقرار می‌شد، لنین لایحه‌ای درباره «قدرت شوروی در اوکراین» نوشت و از کمیته مرکزی گذراند و به یک کنفرانس ویژه‌خیزی در مسکو تقدیم کرد. این تصویب‌نامه در وهله اول مربوط است به طرز رفتار دستگاه دولتی شوروی با مسأله ملی اوکراین و دهقانان اوکراینی، و «تلاش‌های مصنوعی برای راندن زبان اوکراینی به مرتبه دوم» را محکوم می‌کند و لازم می‌آورد که همه کارگزاران به زبان اوکراینی آشنا باشند؛

دردناک را هم اضافه می‌کند که «چیزی که در همه این جریان‌ات وحشتناک و غریب بود این که آن‌ها درعین حال همه چیز اوکراینی - زبان، موسیقی، مدرسه، روزنامه، و کتاب اوکراینی - را تحقیر می‌کردند». (ibid, 259-60) ناتوانی در فراهم ساختن یک محتوای اجتماعی برای ناسیونالیسم اوکراین منجر به بی‌اعتبار شدن سایر هدف‌های این ناسیونالیسم شد. م. گ. رافس نیز در کتاب خود (p. 78) از ناکرسانی مردم از سیاست رادا برای «اوکراینی کردن» کشور سخن می‌گوید.

تجویز می‌کند که املاک بزرگ پیشین میان دهقانان تقسیم شود؛ مزارع شوروی «فقط در حد لازم» به وجود آید؛ و گرفتن غله از دهقانان «فقط به مقدار کاملاً محدود» انجام گیرد. اما این تصویب‌نامه در کنفرانس با مخالفت شدید رهبران بلشویک در اوکراین روبه‌رو شد. راکوفسکی چنین استدلال کرد که مزارع شوروی بزرگ باید پایه نظام شوروی قرار گیرد؛ بوبنوف، یکی از همکاران او در ساونارکوم اوکراین، گفت این شرط که کارگزاران دولت با زبان اوکراینی آشنا باشند گزافه‌گویی درباره اهمیت ناسیونالیسم اوکراینی است؛ بوبنوف و مانوئیسکی و دیگران اعتراض کردند که با «بوروتبیستی»، یکی از احزاب دهقانان اوکراین که رنگ‌آسار داشت و خواهان ائتلاف با بلشویک‌ها بود، هیچ‌نوع سازشی نباید کرد. ۵۸. پیشنهاد لنین تصویب شد و در مارس ۱۹۲۰ «بوروتبیستی» به حزب کمونیست راه یافت. ۵۹. اما در جایی که مخالفت مسؤولان محلی به این شدت بود رفع دشواری‌های اجرای خط‌مشی حزبی نمی‌توانست آسان باشد.

اما درست نیست که این دشواری‌ها را به کوری و سرسختی چند تن انگشت‌شمار نسبت دهیم. آرزوهای ملی اوکراین در چارچوب بورژوازی ارضا نشد. اما وقتی که بلشویک‌ها جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین را برپا کردند و گذار از انقلاب بورژوازی به انقلاب پرولتاریایی را اعلام داشتند، مسأله ملی اوکراین به‌صورتی دیگر، و کمابیش به همان دشواری، از نو پدیدار شد. یکی از اصول اساسی عقیده بلشویک‌ها آن بود که فقط پرولتاریا می‌تواند دهقانان را در راه انقلاب هدایت کند؛ و در غیاب پرولتاریای ملی اوکراین محتوای ملی انقلاب اجتماعی در اوکراین امری مصنوعی و تا حدی خیالی خواهد بود. از لحاظ روشنفکران بورژوازی اوکراینی عیب رژیم آن بود که بیشتر رهبران آن اگر از نژاد

۵۸. این قطعه‌نامه در این دو مأخذ آمده است:

VKP(B) Rezolyutsiakh (1941), i, 361-18; *Lenin, Sochineniya*, xxiv, 552-4.

سوابق مذاکرات کنفرانس منتشر نشده و سخنرانی اصلی لنین درباره مسأله اوکراین از میان رفته است. ملخص کوتاهی از این سخنان در مجموعه آثار او (xxiv, 55-8) آمده است. اطلاعات دیگری درباره آن مذاکرات بر اساس آرشیوهای منتشر نشده در همان مجموعه آثار دیده می‌شود.

(*ibid.*, xxiv, 815-16, note 171, 818-19, note 178)

59. Stalin, *Sochineniya*, iv, 304.

روسی نبودند روحیه و تربیت روسی داشتند. این برداشت به زودی بر طرف نشد. به دست آوردن دل تنی چند از ناپسینالیست‌های پیشین اوکراین، به ویژه هروشفسکی که در ۱۹۲۳ به کیف بازگشت و رئیس سازمان تازه فرهنگستان علوم اوکراین شد، پوشش نازکی بود بر رنگی روسی سازمان دولت شوروی اوکراین. از لحاظ دهقانان اوکراین هم عیب رژیم جدید آن بود که رژیم مردمان شهری بود. این عیب در دوره سازش با دهقانان، که نپ نشانه آن بود، چندان به شدت احساس نمی‌شد؛ اما بعد که فشار پرولتاریا بر دهقانان از سر گرفته شد، و ناخرسندی دهقانان اوکراین با ناخرسندی روشنفکران همگام افتاد، این حقیقت یک بار دیگر روشن شد که مسأله وقتی که محتوای اجتماعی و اقتصادی پیدا کند حادث می‌شود.

برپا شدن جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید در فوریه ۱۹۱۹، تقریباً همزمان با برپا شدن جمهوری اوکراین، نماینده گام دیگری بود در اجرای سیاست پراکندگی به جهت خودمختاری ملی. این جا مسأله ساده‌تر از اوکراین بود، زیرا که در روسیه سفید جنبش بورژوازی ملی فقط تازه جوانه زده بود؛ اما همین نکته راه حل مسأله را مصنوعی‌تر می‌ساخت. همان الگوی اوکراین دنبال شد. در مارس ۱۹۱۷ کنگره ملی روسیه سفید اعلامیه‌ای صادر کرده بود. و برای روسیه خواهان «نظام جمهوری» «دموکراتیک فدرال» شده بود. یک «کمیته ملی روسیه سفید» نیز تشکیل داده بود. ۶۰ در اوت ۱۹۱۷ یک رادای بورژوازی روسیه سفید در مینسک برپا شد، ۶۱ و نمایندگان آن حتی در اوایل ژانویه ۱۹۱۸ در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز حاضر شدند، اما حق بیان به آن‌ها ندادند و اعتبارنامه‌هایشان را رد کردند. ۶۲ در آخرین روزهای ۱۹۱۷ در شهر مینسک رویدادهای شگفتی پیش آمده بود. یک کمیته نظامی انقلابی بلشویک، که پس از انقلاب اکتبر به وجود آمد، رادا را برانداخته و «شورای کمیته‌های خلق منطقه غرب و جبهه» را جانشین آن ساخته بود، و حق «خودمختاری ملی خلق رنجبر روسیه سفید» را اعلام کرده

60: *Revolyutsiya i Natsionalnyi Vopros: Dokumenty i Materialy*, ed. S. M. Dimanshtein, iii (1930), 267, 271-2.

61. *ibid.*, iii, 275-6.

62. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 64, 87.

بود. ۶۲. چند هفته ای یک دولت شوروی ابتدایی در مینسک حکومت می کرد. ۶۳. اما در فوریه ۱۹۱۸ نیروهای پیش رونده آلمان این دولت را برانداختند، و چون آن ها هم به نوبت خود شایق بودند که از رأی رایج خودمختاری ملی لفظاً پشتیبانی کنند یک رادای روس سفید به دست خود برپا کردند. چندی بعد در همان سال جنگ زندگان روسیه سفید دز مسکو کنگره هایی تشکیل دادند و تمایل تغییر ناپذیر خود را برای اتحاد با جمهوری شوروی روسیه اعلام داشتند. ۶۵.

مسأله دیگری پیش نیامد، تا آن که لشکریهای آلمانی پشت مرزهایی که در برست لیتوفسک پذیرفته شده بود در نوامبر ۱۹۱۸ رو به تجزیه و تفرقه نهادند. اکنون برای حکومت سرزمین آزاد شده باید فکری می شد، و چنان که در مورد اوکراین دیدیم یا باید آن را ضمیمه واحد روسی می کردند یا آن که یک واحد جداگانه روسیه سفید به وجود می آوردند. همان ملاحظات همان تصمیم را اقتضا می کرد. این تصمیم در کمیته مرکزی حزب گرفته شد، و دستورهای لازم را استالین در روز ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸ به رهبر کمونیست محل، به نام میاسنیکوف، ابلاغ کرد. ۶۶.

63. *Revolyutsiya 1917 goda*, vi, ed. I. N. Lubimov, 1930, 457-8.

در برست لیتوفسک هوفمن در پاسخ توسل تروتسکی به اصل خودمختاری ملی مدعی شد که «در شب ۳۰-۳۱ دسامبر نخستین کنگره روسیه سفید در مینسک که برای گرفتن حق خودمختاری روسیه سفید اصرار داشت به دست بلشویک ها با سرریزه و مسلسل متفرق شد». (1920), 95. (*Mirnye Peregovory v Brest-Litosk*, i).

64. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 3 (74), 1928, pp. 61-130.

۶۵. مطالب روزنامه های روز درباره این کنگره ها در این مأخذ نقل شده است: *Voprosy Istorii*, No. 1, 1947, p. 11.

۶۶. کامل ترین شرح موجود درباره بنیان گذاری جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید در مقاله ای آمده است که به مناسبت شصتین سالگرد تولد استالین نوشته شده است. (*Istoriik Marksist*, No. 1, 1940, pp. 63-78).

به طور زیر خلاصه مطالبی است که در آن مقاله بیان شده است: روز ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸، پس از عقب نشینی ارتش آلمان از خاک روسیه سفید، استالین، با میاسنیکوف، صدر کمیته منطقه ای حزب کمونیست، تلفنی مذاکره کرد: رفیق استالین به میاسنیکوف اطلاع می دهد که کمیته مرکزی حزب کمونیست تصمیم به تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید گرفته است و ضد کمیته منطقه ای را به مسکو احضار می کند... و به او می گوید که ایالات کوفنو و

روز اول ژانویه ۱۹۱۹ «دولت موقت جمهوری شوروی مستقل روسیه سفید» اقتدار خود را در مینسک اعلام داشت و «رادای بورژوازی مزدور

ویلنا باید به دولت شوروی لیتوانی واگذار شود. رفیق استالین همچنین اصول اساسی تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید و وظایف حزب کمونیست روسیه سفید را مطرح می‌کند.

سخنان رفیق استالین در يك کنفرانس حزبی [در منطقه شمال غربی] که میاسنیکوف در آن حضور دارد مورد بحث قرار می‌گیرد. این سخنان پایه ساختمان جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید و حزب کمونیست قرار می‌گیرد و بلشویک‌های روسیه سفید را در مبارزه خود برضد ناسیونالیست‌های بورژوازی آن‌جا راهنمایی می‌کند.

دولت جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید می‌بایست از پانزده تن تشکیل شود (بعداً این تعداد به هفده تن افزایش یافت). رفیق استالین در گزینش اعضای دولت نیز دخالت می‌کند.

دفتر مرکزی حزب کمونیست جمهوری روسیه سفید تشکیل می‌شود. رئیس دفتر مرکزی مقام صدارت کمیته مرکزی حزب و دولت شوروی را نیز بر عهده دارد. رفیق استالین پیش‌نویس بیانیه دولت شوروی موقت کارگران و دهقانان روسیه سفید را می‌نویسد و چند اصلاح مهم در بیانیه به‌عمل می‌آورد.

وقتی که اعضای دولت شوروی موقت روسیه سفید به‌سوی اسمولنسک حرکت می‌کنند، رفیق استالین به میاسنیکوف می‌نویسد: «امروز روس‌های سفید به اسمولنسک می‌روند. بیانیه‌ای هم با خود دارند. کمیته مرکزی حزب و لنین از شما می‌خواهند که آن‌ها را مانند برادران کوچک‌تر خود بپذیرید، که شاید هنوز تجربه‌ای ندارند ولی آماده‌اند که جان خود را در راه حزب و کار شوروی بدهند.»

پس از این مقدمات، يك کنفرانس حزبی فوق‌العاده مربوط به منطقه شمال غربی در ۳۱ دسامبر تشکیل می‌شود و بلافاصله خود را نخستین کنفرانس حزب کمونیست روسیه سفید می‌نامد و تصمیم به اعلام جمهوری مستقل سوسیالیستی روسیه سفید می‌گیرد. برخی از کمونیست‌های مخالف («ژیلونویچ و گروه او») که ظاهراً با این تلاش در راه خودمختاری ملی مخالفانند از حزب استعفا می‌دهند.

اوضاع زمان انتشار این مقاله شاید توجیه‌کننده گزافه‌گویی در نقش شخص استالین باشد، ولی دلیلی برای تردید در صحت کلیات آن در دست نیست.

ا. ف. میاسنیکوف يك کادر حزبی بود که هیچ‌نوع بستگی شخصی با روسیه سفید نداشت، زیرا که اصلاً ارمنی بود. بعدها صدارت ساوانارکوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان را بر عهده گرفت و در همین مقام بود که در نهمین کنفرانس سورا‌های سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ اعلامیه‌جماهیرماورای قفقاز را قرائت کرد. (Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1922), p. 186.)

این میاسنیکوف را نباید با گ. ای. میاسنیکوفی که در ۱۹۲۲ به‌مناسبت نقض انضباط از حزب اخراج شد اشتباه کنیم. (نگاه کنید به ص ۲۵۶ بالا).

روسیه سفید» را غیرقانونی نامید. ۶۷ درست يك ماه بعد نخستین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان روسیه سفید در مینسک تشکیل شد و در ۴ فوریه ۱۹۱۹ قانون اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه سفید را تصویب کرد و دولت روسیه سفید را تشکیل داد. ۶۸ کار به قدری شتابزده بود که قانون اساسی، که در همان چارچوب قانون اساسی «ج ش ف س» تنظیم شده بود، وظایف کنگره شوراهای کمیته اجرایی مرکزی را تعریف می‌کرد اما درباره شوراهای محلی و ساونارکوم ساکت بود.

روسیه سفید نیز مانند اوکراین می‌بایست حتی پس از درآمدن به صورت جمهوری شوروی سوسیالیستی يك دوران معنت و مکافات را بگذراند. در بهار ۱۹۱۹ طرح‌هایی برای تشکیل فدراسیونی میان دو جمهوری جوان و ضعیف روسیه سفید و لیتوانی آماده شد. ۶۹ اما در آوریل ۱۹۱۹ نیروهای لهستان جمهوری شوروی سوسیالیستی لیتوانی را نابود کردند و زمین‌هایی را که روسیه سفید مدعی آن‌ها بود گرفتند، و در اوت ۱۹۱۹ وارد خود مینسک شدند. در جنگ روسیه و لهستان در ۱۹۲۰ پرائر پیشروی نیروهای شوروی در خاک لهستان جمهوری روسیه سفید آزاد شد و آزادی خود را با صدور اعلامیه پرطمطراقی در ۱ اوت ۱۹۲۰ جشن گرفت. ۷۰ آتش‌بس میان روسیه و لهستان در اکتبر ۱۹۲۰ (که از این حیث در پیمان ریگا به تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۱ نیز تأیید شد) بار دیگر روسیه سفید را از بخشی از اراضی غربی خود محروم ساخت. اما این بار تصمیم نهایی بود و يك دوران صلح آغاز شد. در دسامبر ۱۹۲۰ دومین کنگره شوراهای روسیه سفید افتادگی‌های قانون اساسی فوریه ۱۹۱۹ را با تصویب يك سلسله مواد «متمم» اصلاح کرد. ۷۱

67. *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1936), pp. 99-102.

رانا به شهر گروندو رخت کشید و در آن‌جا تا چندی از حمایت دولت لهستان برخوردار بود.

۶۸. متن قانون اساسی در سند بالا (ibid., pp. 111-14) چاپ شده است. صورت نامه‌های اعضای دولت در سند زیر آمده است:

Zhizn Natsional'nosti, No. 5 (13), 16 February 1919.

69. Stalin, *Sochineniya*, iv, pp. 228-9; *Zhizn, Natsional'nosti*, No. 6 (14), 23 February 1919.

70. *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1936), pp. 140-2.

71. ibid., pp. 155-160.

یکی از تاریخ‌نویسان اخیر می‌نویسد: «برای رؤس‌های سفید ملیت در واقع سوغات نطلبیده انقلاب روسیه بود.» ۷۲ یکی از نویسندگان نشریه رسمی نارکومنااس اعتراف می‌کند که کارگران و روستاییان روسیه سفید «همیشه خود را جزو مردم زحمت‌کش روسیه می‌دانستند، و فقط بخش ناچیزی از روشنفکران خرده‌بورژوازی روسیه سفید طرفدار استقلال روسیه سفید بودند.» ۷۳ اما در نظریه بلشویک‌ها ملیت مرحله‌ای است طبیعی و مفید، اگر نگوییم ضروری، در تحول تاریخی؛ و اگر ملت روسیه سفید هنوز به وجود نیامده باشد، می‌توان به قیاس دریافت که این ملت در مرحله‌ای جنینی پیشرفته‌ای است. این همان استدلال مشکوکی است که دو سال بعد استالین در یک کنگره حزبی برای دفاع از خود به کار برد، زیرا او را متهم می‌کردند که «به‌طور مصنوعی یک ملیت روس سفید به وجود آورده است».

حدود چهل سال پیش ریگا یک شهر آلمانی بود؛ اما از آن‌جا که رشد شهرها با جذب جمعیت روستا صورت می‌گیرد، و روستا نگه‌دارنده ملیت است، ریگا اکنون شهری است صرفاً لتونیایی. حدود پنجاه سال پیش همه شهرهای مجارستان صفت آلمانی داشتند؛ اکنون مجار شده‌اند. همین‌امر در مورد روسیه سفید که در شهرهایش هنوز غیرروس‌های سفید مسلط‌اند پیش خواهد آمد. ۷۴

این شاید، دست‌کم در اروپا، مفرط‌ترین موردی است که کسی برای برانگیختن آگاهی ملی، و نه ارضای آن، به‌قاعده خودمختاری ملی متوسل شده است.

72. D. S. Mirsky, *Russia: A Social History* (1932), p. 278.

73. *Zhizn, Natsional'nostei*, No. 10 (67), 6 April 1920.

۷۴. Stalin, *Sochineniya*, v, 49. استالین سال‌ها بعد تکرار کرد که «عناصر ملت‌ها» در دوره پیش از سرمایه‌داری وجود داشته‌اند، گیرم فقط به‌صورت «بالقوه» (ibid., xi, 336) لنین در ۱۹۱۳ با توجه خاص به «لهستان» لیتوانی، اوکراین، روسیه سفید و غیره چنین استدلال می‌کند که «بریدن شهرها به دلایل «ملی» از روستاها و مناطقی که گرد آن‌ها فراهم شده‌اند ابلهانه و غیرممکن است» (Sochineniya, xvii, 158) اما تنها نتیجه عملی که در آن زمان می‌گیرد این است که «ما رکیست‌ها نباید تماماً و منحصرأً بر «اصل» ملیت و مرز و بوم» پافشاری کنند».

مسأله استونی و لتونی چیزی است میان فنلاند از یک طرف و اوکراین و روسیه سفید از طرف دیگر. هر دو کشور سیرزمین‌های کوچکی بودند با جمعیت به ترتیب ۱،۲۵۰،۰۰۰ تن و ۱،۷۵۰،۰۰۰ تن؛ اما زبان آن‌ها که بایکدیگر فرق داشت و نه از زبان‌های پیوتون (شمالی) بود و نه اسلاو، وضع ویژه‌ای به آن‌ها می‌داد. در هر دو کشور جنبش ناسیونالیست بورژوازی کوچک اما اصیلی در اعتراض به تسلط بازرگانان و صنعت‌داران و زمین‌داران آلمانی پدید آمده بود، که از نظیر فنلاندی خود بسیار ضعیف‌تر اما ریشه‌دارتر بود، اما از جنبش اوکراین قوی‌تر و مصمم‌تر می‌نمود. در هر دو کشور در لحظه انقلاب اکتبر رژیم‌های شوروی اعلام شده بود ولی پیشروی نیروهای آلمان فوراً آن‌ها را برانداخته بود. با سقوط آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ در ریکا و تالین دولت‌های بورژوازی ملی برقرار شد. ولی عیر آن‌ها کوتاه بود. در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۸ در ناروا یک دولت شوروی استونیایی اعلام شد، و سه هفته بعد از آن یک دولت شوروی لتونیایی نیز به وجود آمد. لشکرهای شوروی، چه روسی و چه محلی، از شرق وارد شدند. این همان دوره‌ای بود که شعار «خودمختاری کارگران» رسماً رواج داشت، و استالین خط‌مشی حزب را صریح و روشن اعلام کرد:

روسیه شوروی هرگز به مناطق غربی به عنوان ملک خود ننگریسته است، بلکه همیشه بر آن بوده است که این مناطق ملک طلق توده‌های کارگر ملیت‌های ساکن آن‌جاها است، و این توده‌ها کاملاً حق دارند که آزادانه سرنوشت سیاسی خود را معین کنند. البته این مانع از آن نیست — بلکه این را فرض می‌گیرد — که هرگونه کمک از روسیه شوروی به رفقای استونیایی ما داده شود تا در مبارزه برای رهایی کارگران استونی از یوغ بورژوازی پیروز شوند.^{۷۵}

جمهوری شوروی استونی در ۸ دسامبر ۱۹۱۸ از جانب پتروگراد

۷۵. Stalin, *Sochineniya*, iv, 178. مقاله‌ای که این مطلب در آن اعلام شده بود هم در «پراودا» و هم «زندگی ملی» (*Zhizn Natsional'nostei*) چاپ شد.

به رسمیت شناخته شد، و جمهوری شوروی لتونی در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۸. ۷۶. در آغاز ژانویه ۱۹۱۹ قدرت شوروی تا دامنه شهر ریگا گسترش یافته بود.

تا این جا همان سابقه اوکراین دنبال شده بود؛ و چون ریگا دارای پرولتاریای بومی و سیمی بود، پایه های قدرت شوروی در سواحل بالتیک استوارتر از اوکراین به نظر می رسید. اما این جا حضور نیروی دریایی بریتانیا عامل مؤثری بود. پس از پایان مخاصمه با آلمان، واحدهای نیروی دریایی بریتانیا در بالتیک پدیدار شدند. جمهوری شوروی استونی در ژانویه ۱۹۱۹ سقوط کرد. جمهوری شوروی لتونی در ریگا پنج ماه مقاومت کرد و سرانجام در برابر تهدید توپ های دریایی انگلیس از پا درآمد. در هر دو کشور دولت های بورژوا، که با کمک انگلیس بر سر کار آمدند، فرصت آن را یافتند که اقتدار خود را تثبیت کنند. از آن پس، همین که ماجرای یودنیچ پایان یافت، ۷۷ دولت شوروی در روش خود تجدید نظر کرد. آن دو دولت بورژوایی بیش از آنچه انتظار می رفت از خود نیرو و استقامت نشان داده بودند؛ و دشمنی آن ها با یودنیچ نشان داده بود که برخورد آن ها با جمهوری شوروی نیز مطلقاً غیردوستانه نیست. بالاتر از همه، اکنون که بازرگانی خارجی نیز رفته رفته در مدار سیاست شوروی قرار می گرفت (محاصره اقتصادی متفقین در ژانویه ۱۹۲۰ برداشته شد)، خالی از فایده نبود که دولت شوروی از بندرهای ریگا و تالین به صورت نوعی منطقه بی طرف میان جهان شوروی و جهان سرمایه داری استفاده کند. پس تصمیم گرفتند که به جای اوکراین از سابقه فنلاند پیروی کنند، یعنی طرح جمهوری های شوروی استونی و

۷۶. این اعلامیه ها در سند زیر آمده است:

Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu Voprosu (1920), pp. 52-4, art. 76; pp. 133-4, art. 168. فرمان شناسایی در این کتاب آمده است: Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 206-8.

این فرمان ها را ساوانا کوم صادر کرد و برای اعتبار بیشتر با گذراندن قطعنامه ای از کمیته مرکزی اجرای سرمایه را آن را تأیید کردند. (ibid., ii, 208-9) ۷۷. در اکتبر ۱۹۱۹، ژنرال «سفید» یودنیچ با پشتیبانی انگلیس از پایگاه هایی در استونی تعرض به پطروگراد را آغاز کرد که چیزی نمانده بود به نتیجه برسد. از آن جا که هدف یودنیچ بازگرداندن امپراتوری روسیه را در مرزهای پیشین آن دربر داشت، دولت های استونی و لتونی با تلاش او چندان موافقتی نداشتند.

لتونی را کنار بگذارند و دولت‌های بورژوایی را به نام وارثان حق خودمختاری ملی به رسمیت بشناسند. در روز ۲ فوریه ۱۹۲۰ با استونی و در ۱۱ اوت ۱۹۲۰ با لتونی پیمان صلح بسته شد. رژیمی که به این ترتیب پدید آمد درست بیست سال دوام کرد.

سومین کشور بالتیک، یعنی لیتوانی، نیز همان سرنشوست لتونی را با اندکی تفاوت دنبال کرد. یک شورای ملی بورژوایی، به نام «تاریپا»، در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ تشکیل شد. این شورا، مانند رادای روسیه سفید در فوریه ۱۹۱۸، اساساً ساخته و پرداخته آلمان‌ها بود و با موافقت نیروهای اشغالگر آلمان استقلال لیتوانی را در ۱۶ فوریه ۱۹۱۸ اعلام کرد. ۸۰ پس از سقوط آلمان در لیتوانی حکومت موقت کارگران و دهقانان اعلام شد. ۸۱ (قدری نابه‌هنگام) همزمان با همتای لتونیایی‌اش - که دولت پخته‌تری بود - در ۲۲ دسامبر ۱۹۱۸ از طرف پطروگراد به رسمیت شناخته شد. ۸۲ در ماه بعد، تاریپای بورژوایی ویلنا را تخلیه کرد و قدرت شوروی در آن‌جا برقرار شد. در آوریل ۱۹۱۹ تصرف ویلنا به دست ارتش لهستان هم حیات لیتوانی شوروی را پایان داد و هم طرح تشکیل فدراسیون میان جمهوری‌های شوروی لیتوانی و روسیه سفید را. یک سال و سه ماه بعد، وقتی که ارتش شوروی در جنگ با لهستان ویلنا را پس گرفت، آرای دیگری رواج گرفته بود. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰ پیمان صلحی، به موازات پیمان با استونی و لتونی در سال گذشته، با دولت بورژوایی لیتوانی بسته شد. ۸۳ این پیمان مانع از آن نشد که لیتوانی در

78. *Sobranie Uzakonienii*, 1920, No. 7, art. 44.

نخستین تلاش دولت شوروی برای برقراری رابطه با دولت بورژوای استونی در سپتامبر ۱۹۱۹ روی داد، ولی دولت استونی حاضر به مذاکره نشد، به این بهانه که مایل نیست مستقل از همسایه‌های خود عمل کند.

Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., ii, 344-6, 387-8.

تلاش‌های مشابهی نیز برای فتح بابل در مورد فنلاند و لتونی و لیتوانی نیز در همان زمان صورت گرفت ولی ظاهراً نادیده گرفته شد. (ibid., ii, 383-4)

79. *Sobranie Uzakonienii*, 1920, No. 95, art. 514.

۸۰. اسناد دولتی حکومت لیتوانی مربوط به این دوره در این کتاب گردآوری شده است: P. Klimas, *Le Développement de l'état lituanien* (Paris, 1919).

81. *Istoriik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 50-2.

82. *Sobranie Uzakonienii*, 1917-1918, No. 98, art. 1,006.

83. ibid., 1920, No. 96, art. 515.

هفتاد سال شهر ویلنا را به زلیگوفسکی، غارتگر لهستانی، ببازد، اما دولت لیتوانی مقر حکومت خود را به شهر گوفنو منتقل کرد و دولت شوروی هم شناسایی خود را پس نگرفت.

لیتوانی، با آن که اندکی بزرگتر و پرجمعیتتر از استونی و لتونی بود، کشوری بود کمابیش سراسر زروستانی و بدون پزولتاریا، با روشنفکران انگشت‌شمار، دعوی استقلال آن، خواه در حکومت بورژوازی و خواه شوروی، بزمبانی لژزانی استوار بود و بیشتر از جانب جماعت کثیری از مردم لیتوانیایی در ایالات متحده کمک مادی و معنوی می‌گرفت. علاقه عمده روسیه شوروی به استقلال لیتوانی نیز جنبه منفی داشت. اگر لیتوانی مستقل نمی‌بود به احتمال قوی در مدار لهستان قرار می‌گرفت؛ از طرف دیگر، لیتوانی مستقل نمی‌توانست خاری در چشم لهستان باشد. پس این‌جا منافع شوروی اقتضا می‌کرد که به اصل خودمختاری ملی هرچه بیشتر میدان بدهد.

(ب) مرزبوم‌های شرقی

در مرزبوم‌های غربی «ج ش ف س ر» مردمانی سکونت داشتند که، اسلاو یا غیر اسلاو، در دایره پهن‌تاور تمدن اروپایی قرار می‌گرفتند و در سنت روسی نیز سهیم بودند و از لحاظ فرهنگ و رفتار مادی به مرحله‌ای رسیده بودند که از خود روسیه بزرگ پایین‌تر نبود، و گاه بالاتر هم بود. مسأله رابطه آن‌ها با یک واحد مرکزی که «متمرکز روسیه بزرگ بر آن غلبه داشت نظیر مسأله‌ای بود که در اروپای غربی پیش آمده بود، مثلاً در موزد چک‌ها در امپراتوری هابسبورگ پیش از ۱۹۱۸، یا سلواک‌ها و آلمان‌های جنوبی در چکسلواکی پس از ۱۹۱۸. راه‌هایی متفاوت جدایی، فدراسیون، خودگردانی، یا ادغام کامل همه باز بود و در تأیید هر کدام از آن‌ها براهینی نمی‌آوردند. اما راه حل هرچه بود، مسائلی که پیش می‌آمد نظیر همان‌هایی بود که در اروپای غربی مسائل «اقلیت‌ها» نامیده می‌شدند. مرزبوم‌های شرقی، یعنی «محوه» ولگا و دامنه‌های شمالی کوه‌های قفقاز و آسیای مرکزی در شرق دریای خزر، مسائل دیگری پیش می‌آوردند. مردمان این مناطق، برحسب نژاد و زبان، و برحسب بازمانده‌های تمدن مغول قرون وسطایی، به آسیا تعلق داشتند، نه اروپا. نزدیک ده میلیون آن‌ها هنوز چادر نشین بوده‌اند، و سازمان‌های ایلی بدوی هنوز میان آن‌ها وجود داشت. معیارهای زندگی و فرهنگ،

آن‌ها را بسیار پایین‌تر از روس‌ها و مردمان یرزبوم‌های غربی قرار می‌داد. این‌جا روس‌های پراکنده نقش مهاجران و استعمارگران را بازی می‌کردند. انگلس در دهه ۱۸۵۰ درباره این مناطق چنین نوشته بود:

حکومت روس، با همه نحسی‌اش، و با همه پلیدی‌اسلاویش، برای دریای سیاه و دریای خزر، برای آسیای مرکزی و برای باشقیرها و تاتارها تمدن‌بخش است.^{۸۴}

مسائلی که از رابطه این اقوام با واحد مرکزی یا از کوشش برای آزاد ساختن آن‌ها برمی‌خاست به اصطلاح غربی نه از نوع مسائل «اقلیت‌ها» بلکه از نوع مسائل «استعماری» بود. در نوشته‌های شوروی مسائل «ملی» «استعماری» با هم رابطه نزدیک دارند.

در یرزبوم‌های غربی کاربرد قاعده خودمختاری پیش از پایان ۱۹۲۰ به شناسایی جمهوری‌های مستقل و غیرشوروی لهستان و فنلاند و استونی لتونی و لیتوانی انجامیده بود، و نیز به تأسیس جمهوری‌های شوروی مستقل اوکراین و روسیه سفید، که با جمهوری روسیه شوروی رابطه نزدیکی داشتند، هرچند این رابطه هنوز دقیقاً تعریف نشده بود. در شرق راه حل مسأله به این روشنی نبود، پاره‌ای به دلیل پیچیدگی‌های درونی وضع آن‌جا، و پاره‌ای نیز به سبب جریان‌های متفاوت جنگ داخلی. اما الگوی کلی همه‌جا یکسان بود. نخستین مرحله انقلاب قاعده خودمختاری را اعلام کرده بود و در عمل به صورت درخواست خودگردانی، نه استقلال کامل، درآمده بود. بلشویک‌ها، که این قاعده را محکم‌تر و منسجم‌تر از دولت موقت بیان می‌کردند، در آغاز کار پشتیبانی بلاشرط جنبش‌های ملی اقوام شرقی را به دست آوردند. اما وقتی که همین بلشویک‌ها پس انقلاب اکتبر به صورت حکومت روسیه (هرچند با نام دیگر) از پترزبورگ فرمان زانند، و وقتی که وارد مرحله دوم انقلاب شدند و صراحتاً یا تلویحاً با نظام اجتماعی موجود به معارضة برخاستند، رهبران ملی خود خوانده به جانب ضدانقلاب متمایل شدند. اما نتیجه این گام همان بود که در اوکراین دیدیم. هیچ‌یک از ژنرال‌های «سفید» که نبرد با دولت شوروی را رهبری می‌کردند علاقه‌ای به آرزوهای ملی اقوام واپس‌مانده

84. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, III Teil, i, 206.

امپراتوری پیشین روسیه نداشتند؛ آن‌ها می‌خواستند آن امپراتوری را از نو تشکیل دهند؛ بنابراین رهبران ملی آن اقوام خود را میان دو دیو چهار می‌دیدند: دیوی که فقط قول بازگرداندن یوغ حکومت تزاری را می‌داد، و دیوی که می‌خواست آن‌ها را به دریای ژرف انقلاب اجتماعی بیندازد. بدین ترتیب جنگ داخلی آن جریان را که از روی قیاس می‌تواند جنبش ملی «بورژوازی» ملل شرقی نامیده شود محکوم به ورشکستگی کرد و مقامات دولت شوروی نیز حرکت خود را در گذار انقلاب ملی به انقلاب اجتماعی سریع‌تر کردند.

به‌طور کلی، جنگ داخلی ترسیم‌کننده خط فاصلی است میان دو مرحله سیاست شوروی در مرزبوم‌های شرقی. در میان ملل مسلمان امپراتوری تزاری ناآرامی حتی پیش از انقلاب فوریه به چشم می‌خورد. ۸۵ در میان تاتارهای ولگا، که مقدمات طبقه متوسط بازرگان در میان آن‌ها دیده می‌شد، و در میان همسایگان نزدیک آن‌ها، یعنی باشقیرها، که پیش‌تر چادر نشین بودند ولی اکنون غالباً به کار کشاورزی و جنگل‌داری می‌پرداختند، و در میان کازاخ‌ها که هنوز غالباً چادر نشین بودند (و نزد نویسندگان قرن نوزدهم به غلط با نام آشناتر «قرقیزها» شناخته می‌شدند) ۸۶ و در استپ‌های پهناور شرق قازان تا آسیای مرکزی زندگی

۸۵. س. م. دیمانشتاین، یکی از کارکنان نارکومناس، در نشریه *Revolutsiya i Natsionalnostei* شماره‌های ۸ و ۹ سال ۱۹۳۰ و شماره ۱ سال ۱۹۳۱، شرحی درباره آثار انقلاب بر این اقوام بیان می‌کند. اما گفته او دائر بر این که آن‌ها خود را به این علت مسلمان می‌نامیدند که نام‌های قومی یا ملی آن‌ها «برای کارکنان دولتی روس» خوشایند نبود (ibid., No. 1, 1931, p. 73) فقط تا حدی درست است: آگاهی دینی بسیاری از این اقوام دست کمی از آگاهی ملی آن‌ها نداشت.

۸۶. «کازاخ» در اصل نامی بوده است برای ساکنان ترک‌زبان و غالباً چادر نشین استپ‌های بسیار فراخ و کم جمعیت آسیای مرکزی که از دریای خزر به‌سوی شرق و شمال شرقی گسترده است. اما در قرن‌های هجدهم و نوزدهم این نام عموماً به جماعتی نظامی، و غالباً روس، اطلاق می‌شد که در نواحی حاشیه‌ای و تازه تسخیر شده امپراتوری ساکن شده بودند (که همان «قزاق» ها باشند)؛ و «کازاخ» های اصلی را روس‌ها و نویسندگان غربی رفته‌رفته «قرقیز» نامیدند، که نام قوم بسیار کوچک‌تری بود، که ترک‌زبان ولی روستا نشین بودند و در سرزمین کوهستانی مرز سین کیانگ زندگی می‌کردند. دولت شوروی و نویسندگان شوروی نام اصلی قوم کازاخ را به آن‌ها بازگرداندند و سرزمین آن‌ها را کازاخستان نامیدند، هرچند نام قرقیز نیز تا اواخر دهه بیست به‌طور رسمی به آن‌ها اطلاق می‌شد.

می‌کردند، جوانه‌های جنبش ملی از زمان انقلاب ۱۹۰۵ پدیدار شده بود و گروه‌های بسیار کوچک روشنفکران این جوانه‌ها را پرورش می‌دادند. سیاست استعماری رژیم تزاری آن بود که ایلات بومی را تخته‌قاپو کند و از جاهای دیگر مهاجرانی به سرزمین‌های آن‌ها کوچ دهد تا بلکه این سرزمین‌ها زین کشت برود. در آوردن چراگاه‌های دیرینه کازاخ‌ها از دست آن‌ها برای نشیمن مهاجران روس یکی از سرچشمه‌های همیشگی دعوا بود، و پس از آن نیز مبارزگیری برای بیگاری در زمان جنگ به‌شورش سخت کازاخ‌ها در ۱۹۱۶ منجر شد. در مناطق جنوبی‌تر، در میان مردمان شهری‌تر خیوه و بخارا و ترکستان - بازمانده‌های امپراتوری چنگیزخان در قرون وسطی - باز همین بازاری در جریان بود. در زمستان ۱۷-۱۹۱۶ خان نیمه‌مستقل بخارا ناچار شده بود برای فرونشاندن شورش اتباع خود از ارتش روسیه کمک خواهد.

این آثار و علائم مقدمات جنبش عمومی ۱۹۱۷ بود. در ماه مه آن سال کنگره مسلمانان سراسر روسیه در پتروگراد تشکیل شد و تقاضای خودگردانی - نه استقلال - را مطرح کرد. اختلاف عمده میان اکثریتی بود که خواهان «جمهوری دموکراتیک بر پایه ملی و محلی و فدرال» بود، و اقلیتی که به خودگردانی فرهنگی در درون یک کشور متحد روسی رضایت می‌داد. ۸۷ در آشفتنی همه‌جاگیر روسیه در آن ایام، ملل مسلمان نیز برای برآوردن آرزوهای خود دست‌به‌کار شدند. دومین کنگره سراسری مسلمانان، که در ژوئیه ۱۹۱۷ در قازان تشکیل شد، بیشتر در دست تاتارها بود که، به‌عنوان پیشرفته‌ترین قوم مسلمان، می‌خواستند بر جنبش ملی مسلمانان مسلط باشند، و حتی خواب‌های «پان‌تورانی» هم می‌دیدند. در همان زمان کنگره باشقیرها نیز در اورنبورگ تشکیل شد و تقاضای خودگردانی باشقیرستان را مطرح کرد. همچنین در حدود همان زمان کنگره کازاخ‌ها نیز باز در اورنبورگ تشکیل شد و یک شورای ملی با نام سنتی «آلاش اوردای» (ایل آلاش، که احتمالاً نام نیای افسانه‌ای قوم کازاخ است) انتخاب کرد، و برنامه‌ای نیز از جانب کنگره صادر شد که اعلام می‌کرد «روسیه باید به یک جمهوری دموکراتیک فدرال مبدل شود» و کازاخستان یکی از واحدهای آن باشد. ۸۸ در تابستان ۱۹۱۷ ملیت‌های

87. *Revolutsiya i Natsionalnyi Vopros: Dokumenty i Materialy*, ed. S.M. Dimanshtein, iii (1930), 294-305.

88. *ibid.*, iii, 315-17, 328, 363-5.

کوچک‌تر مسلمان حوضه ولگا، ماری‌ها، وتیاک‌ها، و چوواش‌ها، هر یک برای خود کنگره‌ای برپا کردند و خواست‌های مشابهی را پیش‌کشیدند.^{۸۹} در ماه‌های مه و سپتامبر، دو کنگره ایلات مسلمان شمال قفقازیه در ولادیقفقاز تشکیل شد.^{۹۰} هیچ‌یک از این کنگره‌ها به معنای اجتماعی کلمه انقلابی نبود، و تقریباً همه آن‌ها (شاید به‌جز جنبش کازاخ‌ها) کمابیش رنگ دینی داشت. در مورد کنگره باشقیرها نوشته‌اند که از روحانیان، شیوخ، و کولاک‌ها ترکیب یافته بود، و به‌عنوان ورودیه از هر نفر پنجاه روبل می‌گرفتند.^{۹۱} مسلمانان شمال قفقازیه یک نفر روحانی به نام کوتسینسکی را با لقب مفتی به رهبری خود برگزیدند.^{۹۲}

در این اوضاع جای شگفتی نبود که مسأله ملی در شرق برای رهبران شوروی کمابیش صرفاً به‌صورت مسأله مسلمانان مطرح شد. نخستین اقدام دولت شوروی در این زمینه آن بود که به دنبال «اعلامیه حقوق خلق‌های روسیه» پیام خاصی نیز «خطاب به همه رنجبران مسلمان روسیه و شرق» منتشر کرد. این پیام پس از اعلام آرزوی سوزان مردم روسیه «برای به‌دست آوردن صلح، شرافتمندانه و یاری دادن به خلق‌های جهان در راه به‌دست آوردن استقلال»، چنین ادامه می‌دهد:

مسلمانان روسیه، تاتارهای ولگا و کریمه، قرقیزها، و سارت‌های سیبری و ترکستان، ترک‌ها و تاتارهای ماورای قفقاز، چچن‌ها و کوه‌نشینان قفقازیه، و همه شما کسانی که مسجدها و منبرهایتان را ویران کرده‌اند، و عقاید و مراسمتان را تزارها و ستمگران روسیه زیر پا گذاشته‌اند. عقاید و مراسم شما، نهادهای ملی و فرهنگی شما، از این پس آزاد و مصون از تجاوز خواهد بود. زندگی ملی خود را با آزادی کامل سازمان دهید. شما حق دارید. بدانید که حقوق شما مانند حقوق سایر خلق‌های روسیه، در زیر حمایت نیرومند انقلاب و ارگان‌های آن، شوراهای کارگران و سربازان و دهقانان قرار دارد. از این انقلاب و دولت آن پشتیبانی کنید.

89. *ibid.*, iii, 414-28.

90. *ibid.*, iii, 372-7.

91. S. Atnagulov, *Bashkariya* (1925), p. 57.

92. S.M. Dimanshtein (ed.), *op. cit.*, iii, 377.

این پیام سپس به امر مسلمانان شرق، در آن سوی مرز قدیم روسیه، می‌پزدازد و از آن‌ها می‌خواهد که ستمگران سیرزمین خود را براندازند، و به آن‌ها وعده کمک می‌دهد. ۹۳. فرمانی به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۸ «کمیساریای امور مسلمانان داخلی» را به وجود آورد؛ کمیسر آن یک نفر تاتار بود و دوتن دستیاران عمده او نیز تاتار و باشقیر بودند. ۹۴. یکی از کارهای بامعنی این دوره واگذار کردن «قرآن مجید عثمان» به کنگره منطقه‌ای مسلمانان پطروگراد بود. این قرآن را سابقاً از سمرقند برای کتابخانه امپراتوری آورده بودند. ۹۵. حرکت دیگر آن بود که پس از قطع مذاکرات برست‌لیتوفسک و تجدید تعرض نیروهای آلمان، کمیساریای امور مسلمانان پیامی خطاب به «خلق مسلمان انقلابی» صادر کرد و از آن‌ها خواست که «زیر پرچم سرخ حزب سوسیالیست مسلمان» گرد آیند. ۹۶. در نوامبر ۱۹۱۸ کنگره «سازمان‌های کمونیست مسلمان» در مسکو «دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیست مسلمان» را تشکیل داد که به چندین زبان نشریات تبلیغاتی منتشر می‌کرد، از جمله روزنامه‌ای به زبان ترکی، و ناطقانی به اطراف می‌فرستاد و چاپخانه‌های محلی برپا می‌کرد. ۹۷. در دومین کنگره مسلمانان در نوامبر ۱۹۱۹ لنین و استالین شخصاً سخنرانی کردند. ۹۸.

93. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., 94-6; French transl. in *Revue du monde musulamin*, li (1922), 7-9.

این نکته که ستم‌های مربوط به «هندیان» و «ارمنیان» در بخش آخر اعلامیه ذکر شده است نشان می‌دهد که اصطلاح «مسلمان» از نظر بلشویک‌ها به صورت مظهر همه اقوام شرقی درآمده بود.

94. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 17, art. 243.

ibid., No. 6 art. 103. ۹۵.

بوده است و روشن نیست که امروز این نسخه در کجا است.

96. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu Voprosu* (1920), p. 80, art. 99.

97. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), pp. 433-4.

نام این دفتر در مارس ۱۹۱۹ به «دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیستی خلق‌های شرق» مبدل شد. (Zhizn' Natsionalnostei No. 8 (16), 9 March 1919) در این زمان این دفتر تحت نظر نازکومناقس قرار گرفته بود.

98. Lenin, *Sochineniya* xxiv, 542-51. Stalin, *Sochineniya*, iv, 279-80.

مرحله دوم سیاست شوروی، که در آوریل سال ۱۹۱۸ آغاز شد، در شرق نیز مانند اوکراین با مداخله عملی بر ضد دولت‌های ملی «بورژوا» همراه بود؛ یعنی دولت‌هایی که در فاصله میان انقلاب‌های فوریه و اکتبر پدید آمده بودند. این دولت‌ها نیز، مانند رادای اوکراین، پس از انقلاب اکتبر با دولت شوروی مستقر در پتروگراد بنای مخالفت را گذاشتند، خواه به دلیل آن که گمان می‌کردند این دولت نظام اجتماعی موجود را تهدید می‌کند، و خواه آن که به دلیل روس بودن آن را دشمن رعایای پیشین امپراطوری می‌پنداشتند؛ یک دولت باشقیر به ریاست ولیدوف نامی که پس از انقلاب اکتبر خودگردانی باشقیرستان را اعلام کرده بود جانب قزاق‌های اورنبورگ را گرفت، که با دولت شوروی در حال جنگ بودند؛ ۹۹ و این نمونه بارز روش «ناسیونالیست‌ها» بود. این اختلاف باعث شد که دولت شوروی در صدد جلب پشتیبانی عناصر «نیمه‌پرولتاریا»ی هر منطقه برآید (البته به‌کار بردن این اصطلاح نیز به معنای دقیق کلمه در این مورد مانند اصطلاح «بورژوا» نادرست است) و به دامن‌زدن آتش ناراضایی‌ها و آرزوهای آن‌ها بپردازد. این در واقع صورت شرقی همان سیاست غربی «خودمختاری برای کارگران» بود. اما این دوره، برخلاف دوره پیشین، با حملات شدیدی به دیانت اسلام و سنت‌ها و آیین‌ها همراه بود. این حملات بدون شک پاره‌ای به دلایل عقیدتی صورت می‌گرفت، اما پاره‌ای نیز برای آن بود که می‌خواستند نفوذ روحانیان را از میان ببرند، زیرا که به گمان بلشویک‌ها روحانیان ستون فقرات جنبش‌های ملی «بورژوایی» را تشکیل می‌دادند. دولت‌های خودگردان تاتارها و باشقیرها با اعلامیه مارس ۱۹۱۸ برافتادند و به‌جای آن‌ها «جمهوری شوروی تاتار باشقیر فدراسیون شوروی روسیه» تشکیل شد، ۱۰۰ که اقوام چوواش و

99. S. Atnagulov, *Bashkiriya* (1925), pp. 56-9.

مقاله‌ای در نشریه (Voprosy Istorii, No. 4, 1948, p. 26). تاریخ این توافق میان ولیدوف و دوتوف، آتامین قزاق‌های اورنبورگ، را ۱۴/۱۱ نوامبر ۱۹۱۷ ذکر می‌کند.

۱۰۰. اعلام این جمهوری با صدور فرمانی از ساوئادکوم صورت گرفت.

(Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 30, art. 394)

«کمیساریای امور مسلمانان داخلی روسیه» می‌بایست به کمیسونی برای تشکیل دادن «کنگره مؤسس شوراها» برای جمهوری جدید مأموریت بدهد. به عبارت دقیق، هنوز «فدراسیون شوروی روسی» به وجود نیامده بود؛ قانون اساسی «ج. ش. ف. س. ر.» در این زمان هنوز در دست تدوین بود.

ماری را هم در بر می‌گرفت. سپس با فرمان ۱۳ آوریل ۱۹۱۸ شورای ملی تاتار منحل شد و رهبران تاتار بازداشت شدند. ۱۰۱ بنابر يك مأخذ این خط‌مشی از طرف کمیتهٔ اجرایی سراسری تعیین شد و استالین به‌رغم اعتراض همکاران خود آن را بر نازک‌مناقصی تحمیل کرد. ۱۰۲ گویا غرض آن بود که سابقهٔ چنین روشی برجا بماند، و این نکته از اعلامیهٔ مهمی معلوم می‌شود که استالین به‌عنوان کمیسر خلق در امور ملیت‌ها آن را امضا کرده است. این اعلامیه خطاب «به شوراهای قازان، اوقا، اورنبورگ، و اکاترینبورگ، به ساونارکوم ترکستان و غیزه» می‌گوید «انقلابی که در مرکز آغاز شده با قدری تأخیر به مرزبوم‌ها نیز گسترش یافته، به ویژه مرزبوم‌های شرقی»، و سپس اضافه می‌کند که «اقدامات ویژه‌ای برای کشاندن توده‌های رنجبر و استثمارشدهٔ این مرزبوم‌ها به روند تحول انقلابی ضرورت دارد». از آن‌جا که «گروه‌های ملی بورژوا خواهان خودگردانی هستند تا آن را به حربه‌ای برای سرکوبی توده‌های خود مبدل کنند»، راه‌حل فقط عبارت است از «تشکیل کنگره‌های محلی شوراهای اعلام خودگردانی شوروی». ۱۰۳

سیاست شوروی کردن اجباری مرزبوم‌های شرقی بر پایهٔ این فرضیه که توده‌های انقلابی بومی هم با ناسیونالیسم بورژوایی مخالفند و هم با اسلام، به‌کلی شکست خورد. دربارهٔ نفوذ روحانیان و روشنفکران بورژوا که جوانه‌های جنبش ملی را رهبری می‌کردند ممکن است گزافه‌گویی کرده باشند، اما به‌ویژه در میان اقوام چادرنشین هدف‌ها و شیوه‌های بلشویک‌ها کمتر از روحانیان و روشنفکران هواخواه داشت؛ و نقشه‌هایی که مردمان آشنا با محیط غرب در مسکو می‌کشیدند برای جوامعی که سرگرم کشاورزی بدوی بودند یا صحرائشینانی که مشکلشان کمبود چارپا

101. *Revue de monde musulman*, li (1922), 131.

۱۰۲. پتروفسکی، به نقل تروتسکی در *Trotsky, Stalin* (N., 1946), 262-3. ظاهراً مقاله‌ای در نشریهٔ زیر این نکته را تأیید می‌کند. در این مقاله از «تقابل ناسیونالیست‌های بورژوای باشقیر از يك طرف و پیروان بوخارین که خودمختاری را رد می‌کردند از طرف دیگر» سخن می‌رود.

(*Voprosy Istorii*, No. 4, 1948, p. 34)

103. *Politica Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), pp. 8-9, art. 4.

و دسترس نداشتن به چراگاه بود چندان کششی نداشت. ۱۰۲ به دست آوردن پشتیبانی جدی تاتارها و باشقیرها برای جمهوری شوروی تاتار-باشقیر امکان نداشت. چوواش‌ها نیز که به گفته یک مورخ محلی نه استقلال می‌خواستند و نه خودگردانی به ضمیمه شدن به آن جمهوری اعتراض داشتند، ۱۰۵ و با آن که مقدمات کار در مه ۱۹۱۸ ۱۰۶ در مسکو جریان داشت آن جمهوری هرگز در واقع برپا نشد. جنگ داخلی بر صحنه‌ای فرود آمد که چیزی جز هرج و مرج و پریشانی و آرزوهای متعارض بر آن حاکم نبود. در ماه ژوئن دولت ضدبلاشویکی سامارا گسترش اقتدار خود را بر بخش بزرگی از ولگای میانه و پایین آغاز کرد. تنها دستاورد سازندگی سال ۱۹۱۸ در این ناحیه به جماعت غیرمسلمانی در حدود غربی آن مربوط می‌شد. در اکتبر ۱۹۱۸ جماعت ۴۰۰،۰۰۰ نفری آلمان‌های ولگا توانستند خود را به شکل یک «کمون کارگری» خودگردان سازمان دهند. این «کمون» کنگره شوراهای و کمیته اجرایی خاص خود را داشت. ۱۰۷ در سایر جوامع مسلمان نیز همان سیاست دنبال شد، و نتایج آن نیز قطعی بود. در کریمه «دیرکتور»ی که از طرف یک مجلس ملی تاتار

۱۰۴. یکی از نویسندگان نشریه رسمی ناکومناکس وضع این دوره کازاخستان را چنین توصیف می‌کند: «اصول انقلاب دوم برای قرقیزها [یعنی کازاخ‌ها] قابل فهم نبود، زیرا که در میان آن‌ها نه سرمایه‌داری وجود داشت و نه تمایز طبقاتی؛ حتی تصور آن‌ها از مالکیت چیز دیگری بود. مثلاً بسیاری از اشیای عادی مصرف روزانه در قرقیزستان [یعنی کازاخستان] ملک عمومی محسوب می‌شد». در عین حال، انقلاب اکتبر از لحاظ تجلیات خارجی‌اش کازاخ‌ها را متوحش می‌ساخت. صوری که جنبش بلاشویکی در روسیه مرکزی به خود می‌گرفت برای کازاخ‌ها ناشناخته بود؛ و در مرزبوم‌ها نیز در پی آن [انقلاب] خشونت و غارت و بدرفتاری می‌آمد، و نیز نوع خاصی از دیکتاتوری. بدین ترتیب، در واقع جنبش در مرزبوم‌ها غالباً، برخلاف تصور عمومی، انقلابی نبود بلکه هرج و مرج محض بود. همین نویسنده درباره کازاخستان اضافه می‌کند که: «اعضای این سازمان‌ها فقط ماجراجویانی بودند که نام بلاشویک را روی خود گذاشته بودند و غالباً رفتار بسیار زنده‌ای داشتند».

(*Zhizn Natsional'nostei*, No. 29 (37), 3 August 1919)

105. D.P. Petrov, *Chuvashiya* (1926), p. 70.

106. Stalin, *Sochineniya*, iv, 85-92.

107. *Sobranie Uzakonni*, 1917-1918, No. 79, art. 831.

این کمون کمی بعد به منطقه خودمختاری از «ج ش ف س ر» تبدیل شد، و سپس، در پایان ۱۹۲۳، به صورت یک جمهوری شوروی سومبالیستی خودمختار درآمد. (ibid., 1924, No. 7, art. 33)

در فاصله میان انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر برپا شده بود در ژانویه ۱۹۱۸ به دست بلشویک‌ها برافتاد، و تصرف سواستوپول به دلیل فجایعی که در آن روی داد تا مدت‌ها فراموش نشد. به جای آن «دیرکتوار» جمهوری شوروی تاتار کریمه اعلام شد. اما عمر آن هم کوتاه بود. آلمان‌ها در جریان پیشروی در خاک اوکراین دولت دست‌نشانده‌ای به ریاست یک ژنرال روس به نام سولکویچ در کریمه برپا کردند؛ اما حکومت او نیز مانند حکومت اسکوروپادسکی در اوکراین با سقوط آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ به پایان رسید. پس از آن گروهی از «سفید»هایی که از حکومت بلشویک‌ها گریخته بودند، و بیشترشان از کادتها بودند، در کریمه دولتی تشکیل دادند که زنگ و ترکیب «پان‌روسی» داشت و مدعی نمایندگی تاتارهای کریمه نبود. این دولت، که با مدیریت نظامی دنیکن اقتدار خود را به زحمت گسترش می‌داد و تا حدی نیز از شناسایی و پشتیبانی متفقین برخوردار بود، تا پس از شکست دنیکن نیز بر سر کار باقی ماند. ۱۰۸ در شمال قفقازیه و در داغستان در سراسر سال ۱۹۱۸ میان بلشویک‌ها و ناسیونالیست‌های محلی زد و خوردهای پراکنده جریان داشت. در این جریان ناسیونالیست‌ها از طرف ترک‌ها تحریک و تقویت می‌شدند، تا آن‌که لشکریان دنیکن در بهار و تابستان ۱۹۱۹ از این منطقه گذشتند و فاجعه و مصیبت نیز از حد مراحل پیشین درگذشت. ۱۰۹

پس از چریانات سیل‌آسای ۱۹۱۸ نخستین حرکات دولت شوروی به اقتضای مصلحت‌های جنگ داخلی و فرصت‌های آن صورت می‌گرفت. در مارس ۱۹۱۹ میدان‌های نبرد از ولگا دور شده بود. باشقیرها که هم در معرض آزار کولچاک بودند و هم دوتوف، سرکرده قزاق‌های

۱۰۸ شرحی دربارهٔ این دولت کوتاه‌مدت بعدها به قلم وزیر خارجهٔ آن منتشر شد. (M. Vinaver, *Nashe Pravitel'stvo*, Paris, 1928)

۱۰۹ کامل‌ترین مأخذ برای تاریخ پیچیدهٔ داغستان از ۱۹۱۷ تا آوریل ۱۹۲۰ این است: (E. Samursky, *Dagestan* (1925), pp. 61-76)

همچنین نگاه کنید به این مأخذ:

Revue du monde musulman, li (1929), 79-84; Stalin, *Sochineniya*, iv, 97, 106-14.

شرح جالب ولی آشفته‌ای از رویدادهای شمال قفقاز به قلم یکی از نمایندگان «کنکرة خلق‌های شرق در باکو» نقل شده است.

(*Iz S"ezd Narodov Vostoka* (1921), pp. 93-5.

اوردن بزرگ ۱۱۰ آن‌ها را آسوده نمی‌گذاشت، اکنون برای شنیدن نغمه‌های سازش از ناحیه مسکو آمادگی داشتند. میان «ج. ش. ف. س. ر.» و دولت «جمهوری شوروی خودگردان باشقیرستان» به رهبری ولیدوف، که عجالتاً مورد محبت فراوان قرار گرفته بود، موافقتنامه‌ای امضا شد. ۱۱۱ در نواحی شمالی‌تر نیز همین عوامل در کار بودند. «آلاش‌اوردا»ی کازاخ‌ها دوباره شد، و یک پاره آن به بلشویک‌ها پیوست. در ژوئن ۱۹۱۹ فرمانی صادر شد که به موجب آن یک «کمیته انقلابی» برای اداره امور سرزمین کازاخ‌ها تشکیل شد. در این فرمان ترتیبات جداگانه برای امور قضایی جماعت‌های روس و کازاخ پیش‌بینی شده بود. همچنین برای نخستین بار برای رسیدگی به شکایت‌های ارضی کازاخ‌ها تلاشی صورت گرفته بود. فرمان دولتی، روس‌های مهاجری را که ساکن و صاحب زمین شده بودند بیرون نمی‌راند، اما مهاجرت جدید را به زمین کازاخ‌ها، حتی به زمین‌هایی

۱۱۰. بنابر پانویس‌های کتاب «مارکسیسم و مسئله ملیت و استعمار» اثر استالین، «قدرت فراوان کولچاک، که ضمناً با صدور فرمانی خودمختاری باشقیرستان را از میان برد، حکومت ولیدوف را در ۱۹۱۹ وادار کرد که زیر فشار توده‌ها همبستگی خود را با دولت شوروی اعلام کند».

(Stalin, *Marxism and the National Question* (Engl. transl., second ed. 1939) p. 297)

چرنوف نیز در کتاب خود این را به‌طور کلی تأیید می‌کند.

(V. Chernov, *Mes Tribulations en Russie* (Paris, 1921), p. 10.

111. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 46, art. 451.

در تابستان ۱۹۱۹ یک بار دیگر «دسته کولچاک» سرزمین باشقیرستان را درنوردید و قدرت حکومت برانجام در اوت ۱۹۱۹ در آن مستقر شد.

(Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu (1920), pp. 19-20, arts. 18-19.

ولیدوف در هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، دسامبر ۱۹۱۹، در مسکو حاضر شد و به نام سخنگوی «پرولتاریای باشقیر» و دهقانان فقیر باشقیر و قرقیز [یعنی کازاخ] سخن گفت و از فتوحات ارتش سرخ باشقیر در دفاع از «پتروگراد» پایتخت پرولتاریا» برضد یودنیچ تمجید کرد.

(*7i Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), p. 17)

در این زمان ولیدوف قیافه کمونیستی می‌گرفت و می‌کوشید که یک حزب کمونیست مستقل باشقیر تشکیل دهد. (S. Atnagulov, *Bashkiriya* (1925), pp. 71-2)

درباره ولیدوف نگاه کنید به ص ۳۹۶ زیر، پانویس ۱۲۱.

که قبلاً برای مهاجران معین شده بود، ممنوع می‌ساخت. با این فرمان تصرف خودمیرانه زمین کازاخ‌ها متوقف می‌شد، هرچند این راه‌حل انقلابی یا حتی قاطع نبود. ۱۱۲. روشن بود که غرض از این اقدام جلب پشتیبانی کازاخ‌های متزلزل در جنگ داخلی است. «آلاش‌اورد» منحل اعلام شد. ۱۱۳. یک ماه بعد اعلامیه‌ای خطاب به کالموک‌ها صادر شد که قومی بودند چادرنشین و بنزوی با جمعیتی حدود ۲۰،۰۰۰ تن، با دیانت بودایی و زبان مغولی، که در رأس دریای خزر نزدیک هشت‌خان زندگی می‌کردند. این اعلامیه می‌گفت که در نظر است کنگره کارگران کالموک تشکیل شود و از خلق کالموک تقاضا می‌کرد که برای شرد با دنیکن در ارتش سرخ نام‌نویسی کنند. ۱۱۴. سپس فرمان دیگری، تقریباً با همان عباراتی که چند روز پیش خطاب به کازاخ‌ها صادر شده بود، به «خلق رنجبر کالموک» اطمینان داد که می‌توانند از زمین خود بهره‌برداری کامل کنند و واگذاری هر نوع زمین کالموک را به مهاجران روس ممنوع ساخت. ۱۱۵. اما این مقررات ۱۹۱۹ بیشتر به منظور تبلیغات و موعظه وضع شده بود، و کمتر برای ایجاد نهادهای سیاسی و اجتماعی که به کار بپردازند. در سراسر مرزبوم‌های شرقی در این دوره چندان چیزی، یا هیچ چیزی، به وجود نیامد که ماندنی باشد.

مخالفتی که بلشویک‌ها تقریباً در سراسر مرزبوم‌های شرقی تا پایان ۱۹۱۹ با آن روبه‌رو می‌شدند نتیجه زیر و بم‌های جریان‌ات نظامی بود. تا زمانی که سرنوشت رژیم شوروی روشن نبود، و تا زمانی که تسلط آن بر این مناطق گهگاهی و ناپایدار بود، توده‌های محلی مشکل

112. *Sobranie Uzakonenii, 1919, No. 36, art. 354.*

۱۱۳. کاستانیه، یک ناظر مخالف، به رسم مخالفان انحلال «آلاش‌اورد» را ذکر می‌کند ولی از فرمان ژوئن نامی نمی‌برد. وی اضافه می‌کند که «نبردی که در همه‌جای روسیه یک امر طبقاتی بود در میان کازاخ‌ها به نبرد تیره‌ها و قبیله‌ها مبدل شد.» (*Revue du monde musulman*, li (1922), 175-7)

114. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), pp. 38-9, art. 56.

115. *Sobranie Uzakonenii, 1919, No. 37, art. 368.*

شرحی درباره تحولات کالموکستان شوروی، که شاید جزئیات آن بیش از اندازه شسته و رفته است ولی مجموعاً تصویر روشنی به خواننده می‌دهد. در این کتاب آمده است: T.K. Borisov, *Kalmykia* (1926)

به آن اقبال می‌کردند. اما ستیزه‌جویی فرستادگان دولت شوروی با دین اسلام مخالفت مردم را تشدید می‌کرد. رهبران شوروی از صفحات شرقی سرزمین بسیار پهناوری که ناگهان به دستشان افتاده بود چندان اطلاعی نداشتند. در ذهن آن‌ها تصویر مبهمی وجود داشت از مردم ستم‌دیده‌ای که منتظرند دستی از غیب بیرون آید و آن‌ها را از شر ناموران حکومت تزاری و ملایان خرافاتی نجات دهد. اما وقتی که دیدند گذشته از اقوام صحرائشین و برخی از نقاط آسیای مرکزی، در سایر جاها اسلام بنیانی است مستحکم و قوی که در برابر عقاید و اعمال جدید بسیار سرسختانه‌تر از کلیسای کاتولیک ایستادگی می‌کند، سخت در شگفت شدند. ۱۱۶ اسلام در مناطقی که تسلط داشت^{۱۱۷} - به‌ویژه در شمال قفقازیه^{۱۱۸} - علاوه بر دیانت یک نهاد اجتماعی و حقوقی و سیاسی نیز بود و امور روزانه پیروان خود را تا کوچک‌ترین جزئیات تمشیت می‌داد. پیشوایان مذهبی قاضی و قانون‌گذار و آموزگار و روشنفکر بودند، و گاه رهبری سیاسی و نظامی را هم برعهده می‌گرفتند. از آن‌جا که این اقتدار در جامعه‌ای اعمال می‌شد که از لحاظ فرهنگی و اقتصادی چندان پیشرفته نبوده، پلشویک‌ها این را محل مخالفت با صاحبان آن اقتدار می‌گرفتند؛ اما این نکته مسأله را بسیار دشوارتر می‌ساخت. در پایان ۱۹۱۹ ظاهراً مقامات شوروی به این نتیجه رسیدند که تنها راه آن‌ها این است که پشتیبانی روحانیان جوان را به دست آورند و با این کار در صف روحانیان تفرقه بیندازند. ۱۱۸ لازمه این کار نوعی سازش با اسلام بود؛ به عبارت دیگر، لازم آمد که آن روش عقیدتی خشک زمان جنگ داخلی را کنار بگذارند و به تساهل

۱۱۶. یکی از پلشویک‌های مسلمان معروف این دوره می‌گوید که يك «مسجد» (حوزه مذهبی) اسلامی به‌طور متوسط میان ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ تن ساکن داشت و يك ملا و دو تن دستیار بر آن نظارت می‌کردند، و حال آن که يك کیشیش ارتودوکس به‌طور متوسط ۱۰،۰۰۰ تا ۱۲،۰۰۰ تن مسیحی در حوزه خود داشت.

M. Sultan-Galiev, *Metody Antireligionoi. Sredi Musulman* (1922), p. 4.

117. E. Samursky, *Dagestan* (1925), pp. 126-37.

نویسنده تصویر زنده‌ای از قدرت مسلمانان در داغستان ترسیم می‌کند. در این ناحیه، مسلمانان موفق شدند از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ در برابر نفوذ قدرت شوروی ایستادگی کنند.

۱۱۸. نمونه‌هایی از این سیاست در کتاب سامورسکی داده شده است:

E. Samursky, op. cit., pp. 133-6.

نخستین زمستان انقلاب بازگردند.

در سال ۱۹۲۰ تغییر بارزی در روابط میان مسکو و مرزبوم‌های شرقی پیش آمد. تا آن روز سیاست شوروی در وهله اول متوجه غرب بود، که در آغاز سرچشمه امید انقلاب جهانی بود و سپس سرچشمه خطر برای بقای رژیم. اما خطر عمده اکنون برطرف شده بود، هرچند با حمله لهستان در مه ۱۹۲۰ این خطر باز لحظه‌ای تجدید شد. شکست کولچاک و دنیکن برای نخستین بار امکان برقرار کردن نظم را در مرزبوم‌های شرقی فراهم ساخت، و فرصت اجرای نقشه لنین دست داد: یعنی کشاندن توده‌های انقلابی و ملل استعمارشده شرق به صف کارگران و دهقانان انقلابی روسیه. وزن سیاست شوروی به‌طور قاطع از غرب به شرق منتقل شد. کنگره خلق‌های شرقی در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو سرآغاز نبرد ملل شرقی به رهبری شوروی برضد امپریالیسم غرب اعلام شد.

در همان ایام دیگرگونی مشابهی نیز در رفتار خود ملل شرقی روی داد. نتیجه نهایی جنگ داخلی که «سفیدها» با پشتیبانی دول خارجی راه انداخته بودند در همه این مناطق افزایش آبرو و اقتدار دولت زوسیۀ شوروی بود. در مناطق روسی و غیرروسی، هدف آشکار ژنرال‌های «سفید» برای بازگرداندن نظام قدیم زمین‌داری و کارخانه‌داری، همدردی تردیدآمیز اکثریت دهقانان و کارگران را برای رژیم شوروی خرید. در نواحی غیرروسی وعده‌های دولت شوروی درباره خودمختاری ملی بی‌قید و بند، هرچند که با مفروضات سیاسی و اجتماعی خاصی مشروط می‌شد، با عزم ژنرال‌ها برای تجدید وحدت امپراتوری روسیه با همان سنت متابعت کامل سیاسی و فرهنگی عناصر غیرروسی، تمایز آشکاری داشت. در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ ملل مسلمان عموماً از قدرت شوروی سرپیچی می‌کردند. ضربه دست سنگین‌تر سپاهیان «سفید» یکی از عواملی بود که از ۱۹۲۰ به بعد آن‌ها را در برابر فشار و رهبری دولت شوروی رام‌تر ساخت.

در تعقیب همین سیاست از طرف کمیته اجرائی سراسری در ماه مه ۱۹۲۰ فرمان‌هایی صادر شد که به موجب آن‌ها جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی باشقیرستان و تاتارستان و منطقه خودگردان چواشستان تأسیس شد. ۱۱۹ سپس در همان سال تأسیس جمهوری خودگردان شوروی

سوسیالیستی کازاخستان و منطقه خودگردان کالموک نیز اعلام شد. ۱۲۰ این به معنای برطرف شدن دشواری‌ها نبود. سازمان در همه جا در مرحله جنینی بود، و غالباً اختلافات مرزی هنوز جریان داشت. در برخی جاها مخالفت از ناحیه عناصر «ناسیونالیست بورژوا» می‌بایست به زور درهم شکسته شود. در باشقیرستان، تأسیس جمهوری خودگردان شوروی سوسیالیستی در مه ۱۹۲۰ که ناچار برانداختن مزاحمت ولیدوف را در پی داشت، دردسر بزرگی در تابستان و پاییز ۱۹۲۰ فراهم ساخت، که پدید آمدن جنبش برای تجدید حکومت ولیدوف از آن جمله بود. هرج و مرج و جنگ داخلی در سراسر منطقه حکم فرما بود. به گفته یکی از مراجع «چیزی نمانده بود که شورش عمومی در باشقیرستان برپا شود». ۱۲۱ در

120. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsional'nomu Voprosu* (1920), p. 44, art. 65; p. 41, art. 60.

121. S. Atnagulov, *Bashkiriya* (1925), pp. 72-4.

در پانویس‌های «مارکسیسم و مسأله ملیت و استعمار» اثر استالین نیز جزئیات بیشتری اضافه شده است. (op. cit., pp. 297-8)

کاستانیه نیز در *Revue du monde musulman*, li (1922), 162-3، کمیته مرکزی حزب باید به اختلاف دو گروه از کارکنان حزبی باشقیرستان رسیدگی می‌کرد، که «رنگ ملی به خود گرفته بود و به ستیزه‌جویی شدید کشیده بود». گولوشچکین، یکی از اعضای کمیته مرکزی، به باشقیرستان فرستاده شد، ولی «توانست اختلاف را کاملاً حل کند».

(*Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov)*, No. 34, November 1921, p. 5)

باشقیرستان به نوعی قضیه آزمایشی مبدل شد و بحث و اختلاف درباره آن ادامه یافت. نمونه‌های این مجادلات در این مأخذ دیده می‌شود:

Proletarskaya Revolyutsiya, Nos. 11 (59) and 12 1926; Nos. 3 (74) and 5 (76), 1928.

خاطرات شرکت‌کنندگان در جنگ داخلی در این کتاب گردآوری شده است: *Grazhdanskaya Voina v Bashkiri* (Ufa, 1932).

مطالعه بیشتر در این مأخذ ممکن است پرتوهای تازه‌ای بر سیاست شوروی در مرزبوم‌های شرقی در این دوره بیندازد. ولیدوف چهره نمونه‌واری بود از روشنفکران بورژوازی انگشت‌شمار این نواحی. او ناسیونالیست بورژوازی بود و مخالف هر نوع انقلاب اجتماعی که به نتایج افراطی بینجامد، و در زمان جنگ داخلی به سبب نظر تحقیز «سفید»‌ها نسبت به دعای ملیت‌های کوچک به جانب بلشویک‌ها رانده شد.

کازاخستان مسأله زمین حدت خاصی داشت، و از آنجا که مهاجران روس و حتی کازاخ‌های ده‌نشین از رژیم دست‌نشانده مسکو طرفداری می‌کردند، و کازاخ‌های چادرنشین تا آن‌جا که اصولاً آگاهی سیاسی داشتند بلشویک‌های روس را جانشین‌اتزار روسیه می‌دانستند، موافقی که بر سر راه اصلاحات ارضی وسیع وجود داشت موانع دشواری بود. به علاوه، دلایل محکمی وجود داشت که می‌گفت تقسیم زمین‌های زیر کشت به منظور زمین دادن به کازاخ‌های چادرنشین، خواه برای چراگاه و خواه برای سکونت کار درستی نیست؛ زیرا که این کار، هر قدر هم عادلانه و موافق مصلحت سیاسی باشد، نتیجه‌ای جز افت فوری میزان تولید ندارد. درباره این که توزیع دوباره زمین‌هایی که از کازاخ‌ها گرفته شده بود تا چه حد انجام گرفت اطلاع دقیقی در دست نداریم. اما مسلم است که قحطی ۱۹۲۱ در کازاخستان، و در تمام منطقه ولگا، شدت خاصی داشت. ۱۲۲

در شمال قفقازیه نیز پیش از پایان سال ۱۹۲۰ اوضاع عمومی ثبات یافت. تا پایان آن سال، صحنه همچنان آشفته بود. گوتسینسکی، پیشوای روحانی، هنوز در داغستان در برابر قدرت شوروی ایستادگی می‌کرد. ۱۲۳ در منطقه غربی تر، قزاق‌های ناحیه تهرک پشت سر نیروهای شوروی که در حوضه دن با ورانگل می‌جنگیدند سر به شورش برداشتند و یک بار دیگر رابطه حیاتی مسکو و باکو را قطع کردند. ۱۲۴ اما در اکتبر ۱۹۲۰ پیمان آتش‌بس با لهستان امضا شد و سپاه ورانگل به سوی کریمه پا به گریز نهاد، استالین نیز در «پراودا» خط‌مشی تازه «خودگردانی

هنگامی که جنگ داخلی به پایان رسید، ولیدوف دوباره ضد بلشویک شد و سپس به «باسمه‌چی»‌های آسیای مرکزی پیوست (نگاه کنید به ص ۴۰۳ زیر) و از مبلغان مشهور پان‌تورانیسم شد و در یکی از دانشگاه‌های آلمان به کار پرداخت. سپس به ترکیه رفت و در ۱۹۴۴ به اتهام فعالیت خائنانه پان‌تورانی محکوم شد، و سرانجام با مقامات حکومت ترکیه کنار آمد و در ۱۹۴۸ یک «تاریخ ترکستان» شدیداً ضد روسی نوشت.

۱۲۲. پارهای از یادداشت‌های پراکنده کاستیانه درباره رویدادهای کازاخستان در ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ در این نشریه چاپ شده است:

Revue du monde musulman, et (1922), 182-91

کاستانیه در این زمان دیگر در آسیای مرکزی نبوده است.

123. Stalin, *Sochineniya*, iv, 397.

124. *ibid.*, iv, 400.

شوروی» را اعلام کرد. ۱۲۵ در همان ماه استالین گردش مفصلی را در شمال قفقازیه آغاز کند. در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۰ در کنگره خلق‌های داغستان در پایتخت موقت، تمیرخان‌شور، سخنرانی کرد. هیچ شکی نماند که او با اقتدار سخن می‌گوید. اکنون که ورائگل شکست خورده است و قرارداد صلح با لهستان نیز به امضا رسیده، «دولت شوروی می‌تواند به مسائله خودگردانی خلق داغستان بپردازد». استالین نتیجه گرفت که حکومت داغستان «باید موافق خصوصیات آن و راه و رسم زندگی آن باشد». برای مراسم و مناسک دینی نباید مزاحمتی فراهم شود: «دولت شوروی شریعت [اسلام] را قانون جاری و کاملاً معتبر می‌شناسد». از طرف دیگر، «خودگردانی داغستان به معنای جدایی آن از روسیه شوروی نیست و نمی‌تواند باشد». ۱۲۶ چهار روز بعد نیز کنگره خلق‌های ناحیه تهرک زیر نام مشترک «کوه‌نشینان» در شهر ولادی قفقاز تشکیل شد. در این کنگره استالین برای «اعلام اراده دولت شوروی درباره اوضاع زندگی خلق‌های تهرک و روابط آن‌ها با قزاق‌ها» حاضر شد، و علاوه بر پاداش‌ها مجازات‌هایی نیز در چنته داشت. گفت تجربه نشان داده است که «با هم زندگی کردن کوه‌نشینان و قزاق‌ها در قلمرو یک واحد حکومتی به اغتشاش‌های بی‌پایان منجر می‌شود». نابکاری اخیر برخی از قزاق‌ها دولت شوروی را ناچار ساخته است که جماعت‌های مجرم را کوچ دهد و کوه‌نشینان را در زمین‌های آن‌ها ساکن سازد. اکنون تصمیم گرفته شده است که قزاق‌ها و کوه‌نشینان را به کلی از هم جدا کنند و رودخانه تهرک مرز میان اوکراین و جمهوری تازه و خودگردان شوروی سوسیالیستی کوهستان خواهد بود. ۱۲۷ نتیجه کنگره‌های تمیرخان‌شور و ولادی قفقاز آن بود که دو ماه بعد با فرمان کمیته اجرائی سراسری دو جمهوری شوروی سوسیالیستی خودگردان تأسیس شد — داغستان و کوهستان. جمهوری کوهستان که پایتخت آن ولادی قفقاز بود سپس به چند ناحیه خودگردان

۱۲۵. نگاه کنید به ص ۴۶۱ زیر

126. *ibid.*, iv, 394-7.

۱۲۷ *ibid.*, iv, 399-403. این مورد جالب از انتقال جمعیت ظاهراً پاره‌ای به منظور گوشمال صورت گرفته است و پاره‌ای هم برای پیش‌گیری از اغتشاشات آینده. سابقه‌ای در دست نیست که نشان دهد این انتقال در چه مقیاسی انجام گرفته است. همچنین روشن نیست که آیا همان‌طور که قزاق‌ها از جنوب به شمال کوچ داده شدند، کوه‌نشینان هم از شمال به جنوب انتقال یافتند یا نه.

تقسیم شد. ۱۲۸

آرامشی که در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ دز سراسر مرزبوم‌های شرقی به‌دست آمد نتیجه پیروزی نهایی ارتش شوروی در چنگک داخلی بود. تکلیف مسأله قدرت روشن‌شده بود. مرکز نهایی قدرت مسکو بود و اکنون زمان آن رسیده بود که ملل مختلف با اشکالی از حکومت که برای مسکو پذیرفتنی باشد کنار بیایند و فرمان حکامی را - روس یا بومی - که بتوانند با مسکو کار کنند گردن بگذارند. در همه این سرزمین‌ها خودگردانی راه حل معقول مسأله حکومت بود، زیرا که هیچ‌کدام آن‌ها به هیچ عنوان دارای اسباب استقلال نبودند. و درجه خودگردانی که در عمل به‌دست می‌آوردند نه به خست قدرت حاکم بلکه به وسع حکومت محلی بستگی داشت. صورت قانونی قرارداد دارای اهمیت بود. هیچ‌نوع توافقی یا شرطی در خصوص این جمهوری‌ها میان قدرت مرکزی و قدرت محلی قید نشده بود. در همه موارد قدرت مرکزی حق خودگردانی را با تصمیم یکجانبه اعطا می‌کرد. بدین ترتیب مسأله منزلت جمهوری‌ها در دایره قانون اساسی «ج ش ف س ر» معین شده بود. مسأله شکل نهایی اتحادیه وسیع‌تری از جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی در مرزبوم‌های شرقی اروپایی مطرح نشد.

از میان همه مرزبوم‌های این منطقه مسأله کریمه از همه دیرتر حل شد. تاریخ کریمه در سال‌های انقلاب بسیار مخدوش بود. آخرین پایگاه وراثت‌گرا، آخرین ژنرال «سفید»، در این سرزمین بود، و پس از هزیمت نهایی او در پایان ۱۹۲۰، قبائل گردن‌کشان تاتار تا حدود يك سال بعد در برابر دولت شوروی ایستادگی می‌کردند. سرانجام فرمان ۱۸ اکتبر ۱۹۲۱ تأسیس جمهوری خودگردان شوروی سوسیالیستی کریمه را به عنوان عضو «ج ش ف س ر» اعلام کرد. ۱۲۹

۱۲۸. قانون ۲۰ ژانویه ۱۹۲۱ که جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار داغستان و کوهستان را به‌وجود آورد در این مأخذ آمده است:
Sobranie Uzakonenii, 1921, No. 5, art. 39 and No. 6, art. 41.

درباره تقسیم نهایی، نگاه کنید به

Revue du monde musulman, li (1922), 95-100.

129. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 69, art. 556.

(ج) آسیای مرکزی

منطقه‌ای که تا پیش از ۱۹۱۴ ترکستان روسیه نامیده می‌شد نوار پهنی است که بالای مرزهای شمالی ایران و افغانستان و هندوستان از دریای خزر به طرف شرق کشیده می‌شود و به سینکیانگ (یا «ترکستان چین») می‌رسد. این سرزمین در قرون وسطی بخشی از امپراتوری چنگیزخان بوده است و شهرهای عمده آن، تاشکند و سمرقند و کوقند و گولند و بخارا و خیوه و مرو سرشار از سنت‌ها و یادگارهای یک تمدن کهن است. بدین ترتیب مردم ترکستان نه تنها به واسطه زندگی شهری بلکه به موجب تاریخ خود نیز از کازاخ‌های چادرنشین صفحات شمال متمایز بودند، و حال آن که از لحاظ نژاد و زبان با آن‌ها چندان فرقی نداشتند. به جز گروه کوچک تاجیک‌های ایرانی در جنوب شرقی، جمعیت ترکستان همه از نژاد ترک‌اند و به لهجه‌های ترکی سخن می‌گویند. تقسیم‌بندی بعدی این مردم به ترکمن‌ها در غرب، ازبک‌ها در مرکز و قرقیزها در شرق، تا حدی برای تسهیل امور دیوانی و دولتی بود، و بیشتر بر رقابت‌های محلی استوار بود تا بر تفاوت‌های ژرف نژادی یا زبانی یا تاریخی. ترکستان در دهه ۱۸۷۰ به امپراتوری تزار منضم شد، نه پیش‌تر؛ امیر بخارا و خان خیوه تا روز آخر استقلال اسمی خود را نگه داشتند. دوری این ایالات و تازگی پیوند آن‌ها با امپراتوری، تسلط روس‌ها را سخت مست می‌کرد. اما ترکستان به صورت مرکز بازرگانی مهمی درآمد، بود، به‌ویژه پس از رواج گشت پنبه، و کل جمعیت آن به ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ می‌رسید، که ۵۰۰,۰۰۰ تن از آن‌ها مهاجر روس بودند.

مرکز حکومتی ترکستان و مسکن بزرگ‌ترین جماعت روس‌ها شهر تاشکند بود؛ نفوذ اروپا از این شهر اشاعه می‌یافت. شورش ۱۹۱۶ کازاخ‌ها در آن سوی مرزهای شمالی و وجود توده‌های هنگفت اسیران آلمانی و به‌ویژه اتریشی، که حتی پیش از انقلاب نیز مهار محکمی نداشتند، آثار آشوب‌انگیز جنگ ۱۹۱۴ را تشدید کرد. پس از انقلاب فوریه در تاشکند سازمانی به نام «کمیته ترکستان» تشکیل شد، مرکب از باموران و طرفداران دولت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، که رنگه رادیکال‌تری داشت و رئیس آن، به نام پرویدو، یکی از بلشویک‌های کهنه‌کار بود که در چند سال بعد در صحنه سیاست شرق شوروی نقش

نمایانی بازی کرد. ۱۴۰ هر دو سازمان غالباً یا کلاً از افراد روس تشکیل شده بودند. تنها دسته مسلمان، روحانیان و زمین‌داران بودند - که حتی کمتر از چنیش مسلمانان حوضه ولگا برای انقلاب اجتماعی آمادگی داشتند. این‌جا نیز مانند سایر جاهای امپراتوری روسیه از هم پاشیدن اقتدار حکومت طرح دعوی خودمختاری را در پی داشت. در سپتامبر ۱۹۱۷ مقامات دولت موقت در تاشکند بسا یک ضربه شورا برافتادند و شهر تاشکند نخستین مسند حکومت شوروی (نه بلشویکی) در قلمروهای پیشین تزار بود. ۱۴۱ چند هفته‌ای پس از این رویدادها شورش قزاق‌های اورنبورگ به سرکردگی دوتوف ارتباط میان اروپا و آسیای مرکزی را تا نزدیک به دو سال بعد قطع کرد. در این مدت روسیه اروپا از روغن و پنبه ترکستان بی‌بهره ماند، و ترکستان نیز به کالای حیاتی گندم و جو دسترس نداشت و در بسیاری از صفحات آسیای مرکزی قحطی رخ نمود. در این اوضاع دشوار انقلاب در ترکستان به حال خود گذاشته شد تا کار خود را بکند. مرکز در این جریان چندان دستی نداشت، یا هیچ دستی نداشت. ۱۴۲

۱۳۰. برویدو یکی از اعضای شورای نارکومناس بود و سپس مدیر «دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق» در مسکو شد.

131. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10 (33), 1924, pp. 138-61.

۱۳۲. رضایت‌بخش‌ترین مأخذ درباره این دوره این است:

G. Safarov, *Koloniya'naya Revolyutsiya: Opyt Turkestan* (1921)

همچنین شرح مختصر کاستانیه، که تا تابستان ۱۹۲۰ در ترکستان بود، در این نشریه: *Revue du monde musulman*, li (1922), 28-73.

کتاب زیر باید درباره این رویدادها مأخذ باارزشی باشد، ولی نسخه آن به دست نیامد:

Pobeda Velikoi Oktyabr'skoi Sotsialisticheskoi Revolyutsii v Turkestan: Sbornik Dokumentov (Tashkent, 1947)

در یک بررسی از این کتاب در نشریه «زندگی حزبی»، نویسنده مقاله شکایت می‌کند که از این کتاب چنین برمی‌آید که گویا «مبارزه زحمت‌کشان ترکستان از مبارزه انقلابی سراسر روسیه جدا بوده است و در نخستین دوره وجود حکومت شوروی ترکستان، که از هر طرف در محاصره دشمنان بوده، به دست سرنوشت واگذار شده است»؛ اما نویسنده دلیل محکمی به دست نمی‌دهد که این برداشت با واقعیت مطابق نیست. صفراوف ترکستان را از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ همان «کشور تجارتی در بسته» آرمانی یوهان گوتلیب فیخته می‌نامد. (op. cit. p. 75) خود برویدو در یکی از نشریه‌های آن زمان می‌نویسد: «تا نزدیک دو سال ترکستان به حال خود

در تاشکند جنبش انقلابی در آغاز کار به جماعت مهاجران روس منحصر می‌شد. یکی از تصویبنامه‌های کنگره شوراهای تاشکند، به تاریخ ۱۹- نوامبر/۲ دسامبر ۱۹۱۷، صراحتاً مسلمانان را از احراز مقامات دولتی منع می‌کند؛ ۱۲۲ و یکی از نخستین اقدامات حکومت جدید سرکوب شورش محله‌های بومی شهر بود. اما در این ضمن کنگره مسلمانان در کووند تشکیل شده بود، که بزرگ‌ترین شهر ایالت فرغانه بود، و این کنگره خودگردانی ترکستان را «در اتحاد با جمهوری دموکراتیک فدرال روسیه» اعلام کرد. ۱۲۲- دولت تاشکند دست به تعرض زد و پس از نبرد خونینی رقیب خود را شکست داد و شهر کووند را تصرف کرد. ۱۲۵ تا پنج سال بعد فرغانه در آشوب به سر می‌برد و از تاخت و تاز باسهمچی‌ها امنیت و آسایش نداشت. (در آن منطقه دسته‌های یاغی و ماجراجو را که در کوه‌ها متواری بودند و با راهزنی گذران می‌کردند عموماً «باسهمچی» می‌نامیدند.) ۱۲۶ از طرف دیگر، شورا که بیسپوده به یاری حزب «بخارای جوان» - گروهی از ناسیونالیست‌های بورژوا که هوای پان‌ترکی نیز در سر داشتند - امید بسته بود برضد بخارا دست به تعرض زد، اما شکست خورد. در ۲۵ مارس ۱۹۱۸ دولت تاشکند با امیر آن‌جا پیمانی امضا کرد



گذاشته شد. تا نزدیک دو سال نه فقط کمک نظامی ارتش سرخ از مرکز مسکو نرسید، بلکه در واقع هیچ رابطه‌ای وجود نداشت» (Novyi Vostok, ii (1922), 79)

133. G. Safarov, *Kolonial'naya Revolyutsiya: Opyt Turkestan* (1921) p. 70.

134. *ibid.*, p. 71.

۱۳۵. شرح کاملی از حکومت کووند و سرفروشت آن در این کتاب آمده است، از جمله قرارداد تسلیم که در ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ امضا شد:

Revolutsiya v Srednei Azii Sbornik (Tashkent), i: (1928), 21-40; ii (1929), 43-81.

از جمله مواد برنامه حکومت کووند می‌توان از حفظ مالکیت فردی، شریعت، و انزوای زنان نام برد. پاره‌ای از بورژواهای روس که با بلشویک‌ها دشمن بودند از حکومت کووند پشتیبانی کردند. اما به نظر می‌رسد که در این نبرد میان انقلابیان روس و محافظه‌کاران مسلمان احساسات ملی بیشتر اهمیت داشته است.

۱۳۶. برای شرح مختصر و دست اول ماجرای باسهمچی‌ها نگاه کنید به: *Révue du monde musulman*, ei (1922), 236-43; *Novyi Vostok*, ii (1922) 217-8.

و او را به عنوان يك قدرت مستقل شناخت. ۱۲۷ در طرف-غرب، خان خيوه نیز عجالتاً دم از استقلال می‌زد. ۱۲۸ در ترکمنستان، در ژوئن ۱۹۱۸ يك حكومت کوتاه مدت ضد بلشویکی تشکیل شد که اس‌ارها بر آن غلبه داشتند. این حكومت با كمك ستون کوچکی از نیروهای انگلیسی پا گرفت، که از راه ایران به مرو آمده و آن‌جا را تصرف کرده بودند. ۱۲۹ حكومت تاشکند نیز در محاصره مناطق دشمن، یا دشمن بالقوه، قرار داشت. در ژانویه ۱۹۱۹ شورش سخت دیگری در خود تاشکند برضد این حكومت روی داد و باعث کشتار وحشتناکی شد. بقای کمابیش معجز‌آسای آن ظاهراً کار تنی‌چند مردان توانا و بی‌رحم بود، آن هم در اوضاعی که هیچ قدرت جانشینی در دیدرس نبود.

حزب کمونیست در ترکستان سازمان خردسالی بود. پیش از انقلاب اکتبر سوسیال‌دموکرات‌های ترکستان انگشت‌شمار بودند و میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها تمایزی نبود. در ژوئن ۱۹۱۸ بود که بلشویک‌های ترکستان تازه توانستند نخستین کنگره معمر خود را با حضور چهل تن نماینده تشکیل دهند. اما کمی اعضا، کوچک‌ترین ضعف این حزب جدید بود. حزبی که پس از پیروزی انقلاب پدید آمده بود به‌عنوان يك سازمان مبارز دوره کارآموزی خود را طی نکرده بود. می‌توان گفت که این‌حزب از همان آغاز يك حزب دولتی بود، و کیفیت اعضای آن نیز از این عیب مصون نمانده بود. جماعت مهاجران روس در ترکستان به دو دسته تقسیم می‌شدند. دسته اول عبارت بود از یاموران دولت، بازرگانان، و افسراد جامعه روشنفکران؛ دسته دوم کارگران روس بودند، و غالباً کارگران راه‌آهن. اما این دسته برای پیوستن به حزب دلایل خاص خود را داشت، و در میان آن‌ها، از قرار اظهار يك شاهد عینی، چهره‌های غریبی دیده می‌شد - مانند «کشیش کمونیست، افسر پلیس روس، و کولاک اهل

137. *Révue du monde musulman*, li (1922), 217-18.

۱۳۸. رویدادهای خيوه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ در این نشریه، بیان شده است: *Novyi Vostok*, iii (1923), 241-57.

۱۳۹. شرحی از این «حكومت»، که از اوت ۱۹۱۸ تا مارس یا آوریل ۱۹۱۹ دوام کرد، به قلم کاستانیه در این نشریه آمده است:

Revue du monde musulman, li (1922), 192-201.

برای نقش انگلیس در این ماجرا نگاه کنید به: *Journal of the Central Asian Society*, ix (1922), ii, 96-110.

سمیرچی، که هنوز ده‌ها کارگر در خدمت خود دارد و صاحب صدها رأس گاو است و کازاخ‌ها را مثل جانور وحشی با تیر می‌زند». ۱۴۰. بلشویک‌های ترکستان با پشتگرمی بلشویک‌های روس به‌زودی غالب شدند. اما چون آن‌ها را به‌تدابیر خود واگذاشتند و نور هدایتی از مسکو نرسید، دو انحراف مهم در کار آن‌ها پیش آمد: اولاً، آن‌ها هم مانند منشویک‌ها دهقانان را ذاتاً ضدانقلابی شناختند و رأی لنینی اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان فقیر برای انقلاب برضد زمین‌داران و بورژوازی از جانب آن‌ها رد شد؛ ثانیاً، روحیه نژاد حاکم در میان آن‌ها باقی بود، چنان‌که توده‌های مسلمان را با نظر تحقیر بی‌نگریستند و تا می‌توانستند از دخالت آن‌ها در امور حکومت جلوگیری می‌کردند. ۱۴۱. نتیجه طبیعی این رفتار آن بود که در میان مسلمانان اندک شمار عضو حزب احساسات ناسیونالیستی تندى رواج گرفت. بدین ترتیب در حزب بلشویک هم نمونه‌های «شوینیسیم روسیه بزرگ» پدیدار شد و هم نوعی ناسیونالیسم اسلامی - و هر دو با معتقدات حزبی سخت نامازگار بودند. برویدو. در ۱۹۲۰ می‌نویسد:

شوینیسیم تعرض آمیز روسیه بزرگ و ناسیونالیسم تدافعی توده‌های برده شده مستعمرات به اضافه بی‌گمانی روس‌ها - این است چهره خاص و اساسی واقعیت ترکستان. ۱۴۲.

140. *Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii* (1920), p. 105.

سمیرچی ایالت شمال شرقی کازاخستان بود: «کولاک‌ها دوستایان روس بودند که زمین‌هایی از کازاخ‌ها گرفته و آن‌جا ساکن شده بودند.

۱۴۱. پنجمین کنفرانس شوراها در مه ۱۹۱۸ رسماً منع ورود مسلمانان به مقامات دولتی را لغو کرد، ولی «فقط گهگاه نمایندگان قرقیز یا ازبک یا، بیشتر، تاتار به مقامات قدرتمند می‌رسیدند».

(G. Safarov, *Kolonial'naya Revolyutsiya: Opyt' Turkestana* (1921), p. 85)

اتحادیه‌های کارگری فقط کارگران روس را راه می‌دادند. (ibid., p. 115) آن ماده قانون اساسی 'وچ شرف بی‌ر' که کسانی را که کارگر اچیر در استخدام دارند از حق رأی شوراها محروم می‌سازد در ترکستان اجرا نمی‌شد.

142. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 23 (80), 18 July 1920.

شرحی درباره زند حزب و دو کنفرانس نخستین آن (ژوئن و دسامبر ۱۹۱۸) در این کتاب آمده است:

در این ضمن هشتمین کنگره حزب مادر در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شده بود و، در جریان تصویب برنامه حزبی جدید، بحث مفصلی نیز درباره سیاست ملیت‌ها انجام گرفته بود. هرچند نامی از ترکستان برده نشد، اما شاید برخی از نمایندگان آگاه بودند که آنچه در تاشکند می‌گذرد با قواعدی که در کنگره بیان می‌شود سازگار نیست. در همین ایام بود که مسکو برای نخستین بار به رویدادهای سرزمین دوردست آسیای مرکزی توجه پیدا کرد. در روز ۱ ژوئن ۱۹۱۹ مقاله‌ای در نشریه رسمی نارکومناتس به اهمیت ترکستان به عنوان سرآغاز آزادی شرق اشاره کرد، و دو هفته بعد مقاله دیگری اعلام داشت که «ترکستان، پاسگاه کمونیسم در آسیا، در انتظار کمک مرکز است». ۱۳۲ در ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۹، تلگرافی از کمیته مرکزی حزب رسید که توجه دولت تاشکند را به ضرورت «کشاندن مردم بومی ترکستان به کار دولتی بر پایه وسیع نسبت جمعیت» جلب می‌کرد و اخطار می‌کرد که «مصادره اموال مسلمانان بدون رضایت سازمان‌های مسلمان محلی متوقف شود». ۱۳۳ بنابر گفته یک افسر انگلیسی که در آن زمان در تاشکند مأموریت داشته است، درخواست اول با «اکراه روبه‌رو شد، زیرا که واگذار کردن نود و پنج درصد مقامات به بومیان ترکستان «به معنای پایان حکومت بلشویکی بود». ۱۳۵ تفاهم میان تاشکند و مسکو به‌کندی حاصل شد. در اکتبر ۱۹۱۹، پس از حدود دو سال دوباره ارتباط برقرار شد. ۱۳۶ کمیته اجرایی سراسری و ساونارکوم، با گذراندن تصویبنامه، مشترک کمیسونی را به ترکستان اعزام داشتند تا به حل

P. Antropov, *Revolutsiya v Srednei Azii: Sbornik* (Tashkent), i (1928), 7-20, ii (1929), 10-42.

بهترین بیان تقسیمات و ضعف‌های عقیدتی آن یادداشت‌های فروزنه در زمان اقامتش در ترکستان (۱۹۱۹-۲۰) آمده است که سپس در مجموعه آثار او چاپ شد.

M. Frunze *Sobranie Sochinenii*, i (1929), 119-21.

143. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 20 (28), 1 June 1919; No. 22 (30), 15 June 1919.

144. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 811.

145. F.M. Bailey, *Mission to Tashkent* (1946), pp. 190-1.

۱۴۶. تصرف دوباره عشق‌آباد در اکتبر ۱۹۱۹ به دست بلشویک‌ها راه دریای خزر را باز کرد؛ راه آهنی که از اورنبورگ می‌گذشت تا بهار سال بعد باز نشد.

مسأله آنجا اقدام کند. ۱۲۷. تصویبنامه به کمیسیون یادآوری می‌کند که:

خودمختاری خلق‌های ترکستان و امحای نابرابری ملی و هر نوع امتیاز يك گروه ملی بر دیگری اساس کل سیاست دولت شوروی روسیه را تشکیل می‌دهد و قاعده راهنمای همه کارهای ارگان‌های آن است.... فقط از طریق این‌گونه کار است که بدگمانی توده‌های رنجبر بومی ترکستان نسبت به کارگران و دهقانان روسیه، که حاصل سال‌های متمادی تسلط تزاریسم روسی است، سرانجام می‌تواند برطرف شود. ۱۲۸.

برای تحکیم مأموریت کمیسیون، لنین هم نامه‌ای خطاب به «رفقای کمونیست ترکستان» نوشت و از آن‌ها خواست که «با خلق‌های ترکستان روابط رفیقانه برقرار» کنند، و «همه آثار امپریالیسم روسیه بزرگ را ریشه‌کن» سازند. ۱۲۹ در پایان ژانویه ۱۹۲۰ نخستین «قطار سرخ» از مسکو به سوی ترکستان حرکت کرد. کوه‌های قطار پن از تبلیغاتگران بود و توشه آن انباشته از مطبوعات به زبان‌های محلی. ۱۵۰

وارد شدن کمیسیون، وبدون شك بالا رفتن قدرت و آبروی دولت مرکزی بر اثر شکست کولچاک و دنیکن، به بهبود سریع اوضاع در سال ۱۹۲۰ منجر شد. اکنون برای نخستین بار واحدهای محلی ارتش سرخ در دسترس بودند تا با کمک آن‌ها مالیات‌های محلی را وصول کنند. امیرنشین‌های مستقل خیوه و بخارا نیز به زیر فرمان درآمدند. خان خیوه بیرون رانده شد و در آوریل ۱۹۲۰ تأسیس جمهوری شوروی - اما

۱۴۷. از جمله اعضای هیأت این اشخاص بودند: الیاوا (يك منشويك گرجی که تازه به بلشویک‌ها پیوسته بود)، فروزیه (که فرماندهی کل نیروها را در جبهه ترکستان برعهده داشت)، کوبیشف، رودزوتاک، بوکی، و گولوشچکین.

(G. Safarov, op. cit., p. 105)

148. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 810-11.

149. *ibid.*, xxiv, 531.

150. *Zhizn' Natsional'nosti*, No. 4 (61), 1 February 1920.

هتوز نه سوسیالیستی - خوارزم (نام دیرین خیوه) اعلام شد. ۱۵۱. در همین ایام نیروهای بلشویک به فرماندهی فروزنه در حال پیشروی به سوی بخارا بودند که امیر بخارا در برابر جنبش «بخارای جوان» تسلیم شد. ۱۵۲. روز ۵ اکتبر ۱۹۲۰ نخستین «کنگره کارگران بخارا» در قصر امیر تشکیل جلسه داد. ۱۵۳. جنبش بخارای جوان که از نسل جوان بازرگانان روشنفکر مایه گرفته بود و با الهام از «ترک‌های جوان» خیال تجدید حیات ملی را در سر می‌پیخت، بنا به گفته یک شاهد صحنه در این ایام رفته‌رفته نفوذ خود را از دست داد و حزب کمونیست نوزاد بخارا به رهبری فیض‌الله خوزایف جای آن را گرفت. ۱۵۴. در دسامبر ۱۹۲۰ یک هیأت نمایندگی از بخارا به مسکو رفت تا درود «بخارای شوروی» را به هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه ابلاغ کند. ۱۵۵. پس از استقرار رژیم شوروی در خوارزم و بخارا فوراً پیمانی میان آن‌ها و «ج ش ف س ر» به امضا رسید. ۱۵۶.

کمیسیون مسکو - و به‌ویژه عضو نظامی آن، فروزنه - البته در این پیروزی‌ها نقش مهمی بازی کرده بودند. اما این کمیسیون همین‌قدر توانست نوعی جامعه اتحاد و درست‌کشی ظاهری بر تن حزب محلی بپوشاند و سیاستی را که در ۱۹۲۰ برای به‌دست آوردن دل ملل مسلمان در مرزبوم‌های دیگر اتخاذ شده بود در ترکستان نیز به اجرا بگذارد. در تابستان آن سال نامه‌ای از کمیته مرکزی حزب به سازمان‌های حزبی ترکستان نوشته شد که اعلام می‌کرد «نخستین وظیفه کمونیست‌های روسیه این است که اعتماد خلق‌های ستم‌کشیده را به دست آورند». ۱۵۷. برای

۱۵۸. کاستانیه (207, (1922), *Revue du monde musulman*, li این رویداد ها را در نیمه اول ۱۹۱۹ قرار می‌دهد، ولی اضافه می‌کند که بلافاصله مذاکره برای بستن پیمان با مسکو آغاز شد (که در سپتامبر ۱۹۲۰ به امضا رسید). به نظر می‌رسد که کاستانیه یک سال در تاریخ رویدادها اشتباه کرده است.

M.D. Fruze, op. cit., i, 142-3; *Revue du monde musulman*, li (1922), 219.

153. *Novyi Vostok*, li (1922), 272.

154. A. Barmine, *One Who Survived* (1945), p. 103.

155. *Vos'moi Vserossiiskoi S'ezd' Sovetov* (1921), pp. 225-6.

۱۵۶. نگاه کنید به ص ۴۵۴-۵ زیر.

157. *Safarov*, op. cit., p. 133.

شکستن رسم تبعیض ملی تلاش‌هایی شد. ۱۵۸ اما کمونیست‌های تعلیم‌دیده در ترکستان انگشت‌شمار بودند، و دستورهایی که از مسکو می‌رسید قابل اجرا نبود، زیرا که بنابر قاعدهٔ برابری ملی و عدم تبعیض می‌بایست اقلیت کوچک و نسبتاً پیشرفتهٔ روس را تابع توده‌های عقب‌افتادهٔ دهقانانی سازند که مشتی روشنفکر ملی‌مشرپ نمایندگی آن‌ها را برعهده گرفته بودند. این وضع روش‌های ناسزا و ناروایی را پیش می‌آورد که ریشه‌کن‌کردنشان به این زودی‌ها امکان نداشت. صفرافوف، یکی از تنی‌چند «بلشویک‌های قدیم»، که به ترکستان سفر کرده بود در ۱۹۲۰ می‌نویسد:

از نخستین روزهای انقلاب قدرت شوروی به‌صورت قدرت قشر نازکی از کارگران راه آهن در ترکستان مستقر شد. حتی امروز هم این برداشت رایج است که فقط روس‌ها می‌توانند حامل دیکتاتوری پرولتاریا در ترکستان باشند.... نابرابری ملی در ترکستان، نابرابری میان اروپاییان و بومیان، در هر گامی به چشم می‌خورد.... در ترکستان کمونیست‌های غربی وجود داشته‌اند، و هنوز هم همهٔ آن‌ها ناپدید نشده‌اند. ۱۵۹

۱۵۸. دو نمونه از سیاست ملی مسالمت‌آمیزی که کاستانیه نقل می‌کند
(*Revue du monde musulman*, (1922), 68-9)

مسائل زندگی در ترکستان را نمایش می‌دهد: در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ روزجمعه به‌جای یکشنبه تعطیل هفتگی اعلام شد، و برای نخستین‌بار ادارهٔ پست تلگراف به زبان‌های محلی را پذیرفت.

۱۵۹. «پراودا»، ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰. در دهمین کنفرانس حزب در مسکو، مارس ۱۹۲۱، صفرافوف چنین نقل می‌کند که در تاجیکستان گذشته این آگهی را در یکی از شهرهای کوچک ترکستان دیده است: «از آن‌جا که مراسم نماز امروز با امامت روحانی کمونیست اجرا می‌شود، مقتضی است همهٔ افراد حزب کمونیست در این مراسم حضور یابند»

(*Desyatii S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 104)

برویدو می‌گوید کمونیست‌های مسلمان را دیده است که «در ساعت مقرر نماز می‌خوانند»، و یک رئیس صومعهٔ روس را، که «صدارت یک کمیتهٔ ایالتی را برعهده دارد و سردبیر یک نشریهٔ شوروی است»

(*Zhizn' Natsional'nostei*, No. 23 (80), 18 July 1920)

چند هفته بعد یکی از نمایندگان مسلمان ترکستان در کنگرهٔ خلق‌های شرقی در باکو در همین زمینه سخنان صریحی ایراد کرد و پس از گله‌گذاری از این که زینوویف و رادک و سایر رهبران انقلابی هرگز سری به ترکستان نزده‌اند، و اشاره به «نارسایی» سیاست شوروی در سه سال گذشته، درخواست کرد که «استعمارگران خود را که امروز با لباس کمونیسم کار می‌کنند بیرون ببرید». (در سوابق کنگره آمده است که این سخن کف‌زدن و فریادهای «آفرین» را به دنبال داشت.) ناطق چنین ادامه داد:

رفقا، در میان شما کسانی هستند که در زیر نقاب کمونیسم تمام قدرت شوروی را تخریب می‌کنند و تمام سیاست شوروی را در شرق ضایع می‌سازند. ۱۶۰

این اتهام در دهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۱ در مسکو نیز تکرار شد. در این کنگره صفراوف، یکی از نمایندگان ترکستان، یک بار دیگر از ترکیب حزب محلی انتقاد کرد و درخواست کرد که برای مبارزه با شووینیسم روسیهٔ بزرگ و ناسیونالیسم اسلامی روش فعالانه‌تری در پیش گرفته شود. ۱۶۱ تا ژانویهٔ ۱۹۲۲ کمیتهٔ مرکزی حزب همچنان علناً از کمونیست‌های ترکستان می‌خواست که «انحراف استعماری» را از خود دور کنند، و به آن‌ها هشدار می‌داد که نمی‌توان اجازه داد ترکستان به «اولستر روسیه - یعنی به تیرکمان استعماری یک اقلیت ملی متکی بر پشتیبانی مرکز» مبدل شود. ۱۶۲

بنابراین در روز ۱۱ آوریل ۱۹۲۱ که با فرمانی کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسری جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان به عنوان واحد خودگردان «ج ش ف س» ۱۶۳ به وجود آمد، هنوز مسألهٔ ملی حل نشده

160. *Iyi S'ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 85-19.

161. *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), pp. 163-8.

استالین در کنگره پاسخ مستقیمی به صفراوف نداد و بیشتر اصلاحاتی را که او در قطعنامهٔ مسألهٔ ملیت‌ها پیشنهاد کرد پذیرفت. در یک مورد پیش از این، استالین اتهام «شووینیسم قدرت بزرگ» را کوچک شمرده و از «بقایای ناسیونالیستی» در میان کمونیست‌های ترک‌زبان سخن گفته بود. (*Sochineniia*, v, 1-3)

162. *Zhizn' Natsionalnoi, No. 3* (132), 26 January 1922

163. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 32, art. 172.

بود، هرچند تزدیدهایی که با این تصمیم همراه بود باعث شد که يك «کمیسون موقت برای امور ترکستان» به تاشکند اعزام شود، که برای «اجرای عملی سیاست دولت شوروی در مسأله ملی» در برابر کمیته مرکزی اجرایی سراسری و ساونارکوم پاسنگو باشد. ۱۶۴ جمهوری جدید آسیای مرکزی را از دریای خزر در غرب تا سینکیانگ در شرق، و از مرزهای ایران و افغانستان در جنوب تا حدود کازاخستان در شمال دربر می گرفت. بالاترین ارگان جمهوری «کنگرة شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان، روستاییان، ۱۶۵، ارتش سرخ، و قزاق‌ها» بود. اضافه شدن «دهقانان»، یعنی روستاییان مسلمان، سیاست تازه برابری ملت‌ها را اعلام می کرد. رژیم جدید نتوانست فوراً صلح را برقرار کند. در پاییز ۱۹۲۱ ناگهان انورپاشا در صحنه ظاهر شد و در رأس شورش سختی در شرق بخارا قد برافراشت. انور پاشا با تکیه بر آرزوهای «پان‌تورانی» جنبش بغارای جوان و بسیاری از جماعت‌های مسلمان ترکستان توانست با باسهمچی‌ها

۱۶۴. *ibid.*, No. 32, art. 173. اعضای هیأت تومسکی و «دودزواک بودند». که اخیراً در مجادله مربوط به اتحادیه‌های کارگری در دهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۱، میدان‌داری می کردند. ۱. بارمین ملاقات خود را با آن‌ها در تاشکند شرح می دهد. (A. Barmine, op. cit., p. 99)

۱۶۵. آنچه تاکنون آن را «دهقانان» ترجمه کرده‌ایم کلمه روسی *krestianstvo* است، که معادل *peasants* انگلیسی و *paysans* فرانسوی است، و توده عظیم روستاییان کشاورز روسیه در آستانه انقلاب از آن‌ها تشکیل می شد، و همین طبقه بود که در کنار «کارگران» یکی از دو رکن حکومت ناشی از انقلاب اکبر به شمار می رفت. اما در جریان انقلاب لفظ «کریستیانستوو» اختصاصاً به روستاییان روس اطلاق می شد، و هنگامی که ملت‌های مسلمان آسیای مرکزی جمهوری‌های خود را تشکیل دادند، در مورد خودشان کلمه فارسی «دهقانان» را به کار بردند، یعنی حکومت آن‌ها «دولت کارگران و دهقانان» (به همین لفظ) نامیده شد، تا تمایز آن‌ها با روستاییان روس محفوظ بماند. بنابراین باید توجه داشته باشیم که در عبارت متن منظور از «دهقانان» روستاییان بلل مسلمان است، و منظور از «روستاییان» نیز همان طبقه‌ای است که پیش از این همه‌جا «دهقانان» (کریستیانستوو) نامیده شده است. شاید اشاره به این نکته نیز لازم باشد که کلمه «دهقان» در فارسی قدیم به معنای زمین‌دار و ده‌دار بوده است و در مواردی از قبیل «حکومت کارگران و دهقانان» تساهلاً به معنای روستایی کشاورز، و غالباً بی‌زمین، به کار می رود. م.

همدست شود و بخش شرقی کشور را برضد تاشکند بشوراند. ۱۶۶ این شورش پس از چندین ماه زد و خورد سیرکوب شد؛ و خود انور نیز در ۴ اوت ۱۹۲۲ کشته شد و زندگی پرماجرایی او به جایی نرسید. از آن پس اقتدار شوروی رفته رفته از نو برقرار شد. اما فقط پس از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی و مرگ لنین بود که تصمیم گرفتند مسئله حکومت را در ترکستان قدری آسان بگیرند و با تقسیم آن به چهار جمهوری دامنه دعاوی ملی را قدری فراختر سازند. با استفاده از همین فرصت بود که وعده‌ای را که در ۱۹۲۰ به کازاخ‌ها داده بودند وفا کردند و «به موجب اعلام اراده خلق» ۱۶۷ زمین‌های کازاخ را که جزو ترکستان شده بود به کازاخ‌ها بازگرداندند.

(د) جمهوری‌های ماورای قفقاز

دوگانگی مسئله ملی در ماورای قفقاز وضع آن‌جا را پیچیده می‌ساخت. در این منطقه نیز مانند مرزبوم‌های غربی ملل پیشرفته‌ای وجود داشتند که دعوی استقلال آن‌ها را کسی نمی‌توانست به آسانی رد کند، و ملل بدوی هم بودند که مرحله رشدشان ابتدایی‌ترین صورت خودگردانی را لازم می‌آورد. گذشته از جماعت هنگفتی از روس‌های مهاجر و ترک‌ها، ماورای قفقاز مسکن هشت گروه ملی جداگانه بود که جمعیت سه گروه بزرگ آن‌ها - یعنی گرجی‌ها و ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها - هرکدام زیر ۲،۰۰۰،۰۰۰ بود؛ و آمیزش ملل گوناگون سرچشمه کشمکش‌های فراوان بود. ساختار اقتصادی و اجتماعی آن‌ها نیز گوناگون بود. تراز زندگی دهقانان حتی در قیاس با دهقانان روس نیز پایین بود، و در آذربایجان از همه‌جا پایین‌تر بود. در میان بیگ‌های آذربایجان مسلمان و شاهزاده‌های

۱۶۶ کامل‌ترین شرح شورش باسهم‌چی‌ها با جزئیات جالبی درباره دعاوی «پان‌اسلامی» انور در این مأخذ آمده است: *Novyi Vostok*, ii (1922), 274-84. بنا بر گفته کاستانیه، بلشویک‌ها از انور دعوت کردند که واسطه مذاکره با شورشیان بشود، ولی انور خود نیز به شورشیان پیوست.

(*Revue du monde musulman*, ii (1922), 228-9.)

اما این نویسنده در زمان مؤرد بحث خود در آسیای مرکزی نبوده است و مأخذ او نیز همیشه شایان اعتماد نیستند.

167. *Politika Sovetskoi Vlasti po Natsionalnomu. Voprosu*. (1920,) p. 44, art. 65.

گرجستان مسیحی نظام‌های زمین‌داری فئودالی هنوز ادامه داشت؛ ارمنستان، و تا حد بسیار کمتری گرجستان نیز، طبقه بازرگان و روشنفکران رادیکال داشتند، اما به‌جز مشتی‌کارگران راه‌آهن از پرولتاریا خبری نبود. در باکو صنعت نفت جماعت‌هنگفتی روس و ارمنی را جلب کرده بود و پرولتاریایی هم وجود داشت که پاره‌ای روس و پاره‌ای بومی بود.

مرزهای نژادی که آن سه گروه ملی عمده را از هم جدا می‌کرد در بسیاری جاها چنان که باید روشن نبود. به‌ویژه ارمنستان از این لحاظ دردسر می‌کشید، و علت آن هم تعقیب و تفرقه‌ارمنی‌ها در ترکیه بود. روزی که جمهوری ارمنستان تشکیل شد، ارمنی‌های گرجستان و آذربایجان بیش از خود ارمنستان بودند: تفلیس، پایتخت گرجستان، بیش از هر شهر دیگری ارمنی داشت و شماره ارمنی‌ها از گرجی‌ها بیشتر بود. در این اوضاع، گذشته از قدرت نسبتاً ناپیدای روسیه گروه‌های ملی‌زقیب‌نیزهدف‌کینه‌وربزی ملی قرار می‌گرفتند. استالین در ۱۹۲۱ می‌نویسد:

اگر... در گرجستان ناسیونالیسم ضد روسی جدی دیده نمی‌شود علت اصلی آن این است که زمین‌داران و بورژوازی بزرگ روس وجود ندارند که آتش ناسیونالیسم را در میان توده‌ها دامن بزنند. در گرجستان ناسیونالیسم ضد ارمنی وجود دارد؛ اما علت آن این است که یک بورژوازی بزرگ ارمنی بورژوازی کوچک و قوام‌نگرفته گرجی را می‌کوبد و آن را به‌سوی ناسیونالیسم ضد ارمنی می‌راند. ۱۶۸

انقلاب فوریه، چه با برانگیختن جنبش‌های ملی و چه با فلج کردن قدرت روسیه، راه را برای دوره درازی از آشوب و آشفتگی باز کرد. اما در سراسر امپراتوری پیشین تزار هیچ‌جا مانند ماورای قفقاز راه‌حل ملی در نگاه نخست نمودار نبود و غیرعملی نمی‌نمود. کنگره منطقه‌ای بلشویک‌های قفقازیه که در سپتامبر ۱۹۱۷ در تفلیس تشکیل شد به این نتیجه رسید که به سبب تنوع و کوچک بودن گروه‌های ملی و درآمیختگی جغرافیایی آن‌ها در قفقازیه، کنگره نمی‌تواند «تفکیک یا تشکیل دولت‌های

فدرال ملیت‌های قفقازیه را توصیه کند».^{۱۶۹}

نخستین نتیجه انقلاب اکتبر، تشکیل «کمیساریای ماورای قفقاز» در تفلیس بود، در ۲۸/۱۵ نوامبر ۱۹۱۷؛ اقتدار این کمیساریا ناشی از مجلسی بود که در ماورای قفقاز با ترتیب زیرکانه‌ای فراهم شده بود — یعنی مرکب بود از نمایندگان منتخب ایالات ماورای قفقاز در مجلس مؤسسان پتروگراد به اضافه نمایندگان احزاب مختلف به همان نسبت. کمیساریا ائتلاف ناراحتی را میان سرکردگان آذربایجان و زمین‌داران گرجستان در بر داشت، که امیدوار بودند اقتدار خود را جانشین قدرت نابودشده روسیه سازند و روشنفکران رادیکال گرجستان نیز، که آرزوهای ملی در سر می‌پختند و امیدوار بودند طبقه حاکم کشور آینده را تشکیل‌دهند، در این ائتلاف شرکت‌داشتند.^{۱۷۰} عناصر تشکیل‌دهنده و نیروی محرک کمیساریا غالباً گرجی بودند. رئیس آن گشگشوری سیاستمدار گرجی بود؛ و کمیساریا درکنار «مرکز منطقه‌ای» شوراهای محلی نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان به کار خود می‌پرداخت؛ ریاست این مرکز بارهبر گرجی‌منشویک، ژوردانیا، بود. کمیساریا در آغاز خود را دولت نمی‌دانست و دعوی استقلال ماورای قفقاز را هم نداشت. نخستین اعلامیه آن که در ۱۸ نوامبر/۱ دسامبر ۱۹۱۷ به نام «دموکراسی انقلابی ماورای قفقاز» صادر شد، از: «خودمختاری کامل ملیت‌ها که انقلاب روسیه اعلام داشته است» سخن می‌گوید، ولی مدعی است که فقط با تشکیل مجلس مؤسسان در پتروگراد اعمال قدرت می‌کند.^{۱۷۱} اما دید کمیساریا اصولاً ضدپلشویکی بود؛ و پس از انحلال مجلس مؤسسان، سرپیچی کمیساریا از شناسایی دولت روسیه شوروی عملاً به آن منزلت مستقل داد، قطع نظر از آن که دعاوی خود آن چه باشد.

در این ضمن میان روسیه و ترکیه در ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ پیمان آتش‌بس امضا شده بود و آخرین نیروهای روسی در جبهه ترکیه متفرق

169. *Revolutsiya i Natsionalnyi Vopros: Dokumenty i Materialy*, ed. S.M. Dimanshtein, iii, (1930), 411-12.

170. Stalin, *Sochineniya*, iv, 53.

۱۷۱. کامل‌ترین مأخذ برای این رویدادها کتاب زیر است که دولت گرجستان در ۱۹۱۹ در تفلیس منتشر کرده است:

Dokumenty i Materialy po Vneshnei Politike Zakavkaz'yi Gruzii.

برای اعلامیه ۱۸ نوامبر/۱ دسامبر ۱۹۱۷ نگاه کنید به ص ۸۱۰.

شده بودند. در پیمان برست-لیتوفسک (۲ مارس ۱۹۱۸)، که ماورای قفقاز در مذاکرات آن دخالتی نداشت، ماده‌ای قید شده بود دائر بر واگذاری ایالات گرجی، قارص و باطوم و ناحیه غالباً ارمنی اردهان به ترکیه عثمانی. رهبران گرجستان این تمهد را با جار و جنجال محکوم کردند؛ ۱۷۲ و کمیساریای ماورای قفقاز هم به واگذاری ایالات ماورای قفقاز بدون دخالت و رضایت خود رسماً اعتراض کرد. ۱۷۳ ترکیه با شتاب به تصرف غنائم خود پرداخت؛ باطوم را در ۱۵ آوریل ۱۹۱۸ اشغال کرد و نشان داد که خیال گستراندن دامنه متصرفات را هم دازد. مجلس ماورای قفقاز که با ضرورت پاسخ دادن به خطر ترکیه روبه‌رو بود و امید می‌داد که به کمک روسیه نداشت، در روز ۲۲ آوریل استقلال جمهوری فدرال ماورای قفقاز را اعلام کرد؛ ۱۷۴ فرض بر این بود که قلمرو این جمهوری همان ایالات ماورای قفقاز امپراتوری پیشین تزار است، منهای توأخی واگذار شده به ترکیه به موجب پیمان برست-لیتوفسک و شهر باکو. در باکو، بیشتر به سبب جماعت بزرگ کارگران روس و غیر روس در صنعت نفت، بلشویک‌ها توانستند در زمستان انقلاب جای پای محکمی به دست آورند. یک دولت شوروی به ریاست شائومیان، یکی از بلشویک‌های قدیم و از دوستان لنین، در آوریل ۱۹۱۸ تشکیل شد و پشتیبانی بخش بزرگی از جماعت ارمنیان را به دست آورد. ارمنیان باکو از احساسات ترکیه‌دوستی مردم آذربایجان بیم داشتند. در این اوضاع دولت شائومیان چهار ماهی دوام آورد. از طرف دیگر، استالین در مه ۱۹۱۸ گفته بود که باکو «دو قدرت شوروی در ماورای قفقاز» است و «تمام شرق ماورای قفقاز را گرد خود فراهم آورده است، از لنکران و کوبان تا الیزاوتپول». ۱۷۵ اما به نظر می‌رسید که این سخن خیال خامی

172. *ibid.*, pp. 164, 168; 171.

173. Avalishvili, *The Independence of Georgia in International Politics* (n.d. [? 1940]), p. 27.

این ترجمه انگلیسی کتابی است به قلم یک دیپلمات بورژوای گرجی که در ۱۹۲۴ به زبان روسی در پاریس منتشر شده است. ۱۷۴. متن مذاکرات در این مأخذ چاپ شده است.

Dokumenty i Materialy (Tiflis, 1919), pp. 200-22.

ریاست مجلس با چخشیدنه منشویک معروف بود؛ نخست‌وزیر حکومت گرجی دیگری بود به نام چخشکی.

175. Stalin, *Sochineniya*, iv, 96.

بیش نبوده است.

آزمایش وحدت در ماورای قفقاز چندان طول نکشید. هنگامی که کنفرانس صلح با ترکیه در ماه مه ۱۹۱۸ در باطوم تشکیل شد، کینه‌های نهفته میان سه واحد جمهوری ماورای قفقاز از پسرده بیرون افتاد. گرجی‌ها انتظار داشتند که دیگران از ایستادگی آن‌ها در برابر ادعای ترکیه بر باطوم بدون چون و چرا پشتیبانی کنند. اما منازعات ارمنستان با گرجستان کمتر از ترکیه نبود؛ و آذربایجان‌یان هم خویشان و همدینان ترک را به همپالکی‌های مسیحی خود ترجیح می‌دادند. گرجستان در جمهوری نقش غالب را بازی می‌کرد، و ارمنستان و آذربایجان هر دو بر این کار رشک می‌بردند. حزب حاکم نیز در هر سه کشور آتش این کش‌مکش‌ها را دامن می‌زد و از آن بهره‌برداری می‌کرد - منشویک‌ها در گرجستان، داشناک‌ها در ارمنستان، و حزب مساوات در آذربایجان. به‌زودی همکاری غیرممکن شد. در ۲۶ مه ۱۹۱۸ مجلس برای انحلال جمهوری تشکیل جلسه داد؛ و در همان روز مجلس ملی گرجستان تأسیس جمهوری مستقل گرجستان را اعلام کرد. دو روز بعد تأسیس جمهوری‌های مستقل ارمنستان و آذربایجان نیز اعلام شد.

عمر استقلال این حکومت‌های تازه حتی کوتاه‌تر از جمهوری ماورای قفقاز بود. در ظرف چند هفته بعد نیروهای ترکیه بیشتر خاک ارمنستان و آذربایجان را درنوردیدند. از ارمنستان مستقل حتی نامی هم بر جا نماند؛ و دولت آذربایجان آلت‌دست فرماندهی ارتش عثمانی شد. گرجستان برای گریز از این سرنوشت به دامن متحد ترکیه یعنی آلمان دست دراز

۱۷۶ سخنرانی‌های تسرتلی، سخنگوی گرجستان، در مجلس ماورای قفقاز در این مأخذ آمده است:

Dokumenty i Materialy (Tiflis, 1919), pp. 317-30.

اعلامیه استقلال گرجستان علاوه بر همان مأخذ (ibid., pp. 336-8) در مأخذ زیر دیده می‌شود: Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 435-6.

در اعلامیه استقلال، دولت روسیه شوروی مورد سرزنش قرار گرفته است، از این جهت که «مرزهای گرجستان را در برابر هجوم دشمن باز گذاشته و خاک گرجستان را به او داده است»؛ و از فرمان دولت شوروی قطعه‌ای نقل می‌کند، «اثر پر شناسایی «آزادی هر قومی که پاره‌ای از روسیه را تشکیل می‌دهد در گزینش رژیم سیاسی خود، از جمله جدایی کامل از روسیه». لحن اندکی پوزش‌خواهانه هر دو سند نشان می‌دهد که آینده استقلال چندان مطمئن نبوده است.

کرد. در ۲۸ مه ۱۹۱۸ میان گرجستان و آلمان پیمانی به امضا رسید که به موجب آن گرجستان مرزهای پرستلیتوفسک را می‌پذیرفت و در عوض آلمان بدون بیان مسأله، امنیت گرجستان را در برابر تجاوز ترکیه ضمانت می‌کرد. آلمان متعهد شد که کنسول و مأموران دیپلماتیک به گرجستان بفرستد، هرچند از شناسایی رسمی استقلال گرجستان خودداری کرد، و دلیل این امر ظاهراً مراعات حساسیت‌های دولت روسیه بود. بدین ترتیب اختیار زاه‌آهن ماورای قفقاز، که نفت باکو را به دریای سیاه می‌برد، به دست آلمان افتاد؛ و گرجستان موافقت کرد که همه مواد خام خود را، که منگنز مهم‌ترین آن‌ها بود، در تمام مدت جنگ در اختیار آلمان بگذارد. گرجستان با پشتگرمی این اتحاد در ۴ ژوئن ۱۹۱۸ پیمان صلحی با ترکیه امضا کرد. ۱۷۸ يك پادگان آلمانی در تفلیس مستقر شد؛ پیمان متمم پرستلیتوفسک میان آلمان و شوروی نیز که در ۲۷ اوت ۱۹۱۸ در برلن به امضا رسید ماده‌ای در بر داشت که به موجب آن آلمان شوروی بر سر شناسایی استقلال گرجستان از جانب آلمان توافق می‌کردند.

دلیل این که گرجستان توانست استقلال اسمی، و تا حدی هم رسمی، خود را اعمال کند، آن هم در زمانی که ارمنستان و آذربایجان به‌عنوان دول مستقل نابود شده بودند، پاره‌ای بسته به تصادف بود. آلمان به منگنز گرجستان علاقه‌مند بود، و همچنین می‌خواست بر کارهای متحد نامطمئن خود نظارت کند و روسیه را هم زیر نظر داشته باشد. به این دلایل حاضر بود مایه قدرت خود را بر سر جمهوری گرجستان بیندازد. اما گرجستان نسبت به آن دو ملت ماورای قفقاز چند امتیاز ذاتی هم داشت. بازماندگان

۱۷۷. یکی از حوادث عمر کوتاه جمهوری ماورای قفقاز این بود که يك فرمانده محلی نیروهای آلمان، ژنرال فون لوسو، پیشنهاد کرد که میان این جمهوری و جمهوری روسیه شوروی میانجی شود. پیچرین این میانجیگری را پذیرفت. ولی کار به جایی نرسید؛ شاید به‌سبب انحلال جمهوری ماورای قفقاز.

(*Dokument i Materialy* (Tiflis, 1919), pp. 302-3)

۱۷۸. پیمان‌های آلمان و گرجستان در سند بالا (*ibid.*, pp. 339-42) چاپ شده است. پیمان اصلی ترکیه و گرجستان گویا سهواً حذف شده است، زیرا که متن کتاب میان صفحات ۳۵۲ و ۳۵۳ افتادگی دارد. در این مورد میان متن و فهرست مطالب اختلافات عجیبی دیده می‌شود: پیمان‌های آلمان تماماً از فهرست حذف شده است.

اشراف گرجی هنوز در گرجستان بودند و عناصر بورژوازی ملی و روشنفکران بومی به آن‌ها اضافه می‌شدند و نوعی قوام ملی به گرجستان می‌دادند. در گرجستان حتی حزب سوسیال‌دموکرات ریشه ملی محکمی داشت و گذشته از خود استالین چند چهره سرشناس از آن برخاسته بود، هرچند این حزب نیز مانند بیشتر گروه‌های سوسیال‌دموکرات روس بیرون از مناطق بزرگ صنعتی از لحاظ ترکیب و رهبری غالباً منشویک بود. با انتصاب ژوردانیا، رهبر حزب و رئیس شورا به ریاست دولت در ژوئن ۱۹۱۸ دوگانگی شورا و دولت از میان رفت و موقعیت منشویک‌ها به عنوان قدرت حاکم تثبیت شد. این که آیا گرجستان، در صورت نبودن مداخله خارجی از هیچ ناحیه‌ای، می‌توانست در این سال‌ها به صورت جمهوری بورژوازی بسیار کوچکی استقلال واقعی خود را نگه دارد، مسأله‌ای است مورد بحث. اما دعاوی این جمهوری از آن دو ملت دیگر ماورای قفقاز کمتر غیرواقعی به نظر می‌رسد.

در تابستان ۱۹۱۸ ماورای قفقاز بدین ترتیب میان آلمان و ترکیه تقسیم شد و روسیه، گذشته از تسلط ناپایداش بر باکو، به کلی بی‌بهره ماند. سقوط قدرت‌های مرکزی در پاییز همان سال نتیجه‌اش آن بود که قدرت انگلیس جای آلمان و ترکیه عثمانی را گرفت. نیروهای انگلیس به فرماندهی ژنرال دسترویل از ایران وارد آذربایجان شدند و در پایان اوت ۱۹۱۸ خون‌باکو را اشغال کردند، اگرچه در ۱۵ سپتامبر ناچار شدند در برابر پیشروی ترک‌ها عقب‌نشینی کنند. ۱۷۹ شش هفته بعد که مقاومت آلمان و ترکیه هر دو درهم شکست، نیروهای انگلیسی دوباره پیش آمدند.

۱۷۹. این عملیات به زبان زنده‌ای در کتاب زیر توصیف شده است. نویسنده توضیحات سیاسی ساده‌دلانه ولی گاه روشن‌کننده‌ای هم اضافه می‌کند: L.C. Dunsterville, *The Adventures of Dunsterforce* (1920)

ترجمه روسی این کتاب با عنوان زیر در باکو منتشر شد:

Britanskii Imperializm v Baku i Persii, 1917-1918.

بیست و شش تن کمیسر شوروی که از آوریل تا ژوئیه ۱۹۱۸ حکومت باکو را تشکیل می‌دادند پیش از ورود نیروهای انگلیس به باکو، گریختند. اما در سپتامبر به دست مقامات ضدبolsویکی حکومت ماورای خزر افتادند و کشته شدند - و چنان که گفته شد فرمانده محلی نیروهای انگلیس نیز در این‌جا دست داشته یا با آن موافقت داشته است. این قضیه بالا گرفت و تا چهار سال بعد دولت‌های شوروی و انگلستان درباره آن مکاتبه می‌کردند. (Cmd 1; 846. (1923)).

و باکو و سایر شهرهای عمده ماورای قفقاز را اشغال کردند و توانستند در دسامبر ۱۹۱۸ جنگ مرزی میان گرجستان و ارمنستان را در نطفه خفه کنند. ۱۸۰ در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸، دولت انگلیس به يك هیأت نمایندگی گرجی اطلاع داد که «به امر اعلام استقلال جمهوری گرجستان با علاقه می‌نگریم و حاضریم که شناسایی آن را در کنفرانس صلح توصیه کنیم»؛ و دولت‌های ملی ارمنستان و آذربایجان نیز، که بر اثر سقوط ترکیه عثمانی دوباره جان گرفته بودند، و از حمایت بریتانیا هم کمتر برخوردار بودند، هیأت‌های نمایندگی خود را به کنفرانس صلح پاریس فرستادند. اما در این جا بر اثر کمبکی که به کولچاک و دنیکن داده شد - چون یک این دو حاضر بودند استقلال ماورای قفقاز را به رسمیت بشناسند - مسأله پیچیدگی پیدا کرد. فقط پس از شکست لشکرهای عمده ژنرال‌های «سفید» بود که «شورای عالی» در ژانویه ۱۹۲۰ به اصرار لرد کرزن به شناسایی «دوفاکتو»ی گرجستان و آذربایجان و ارمنستان تصمیم گرفت. اما کلمات زیبایی که در پاریس ادا می‌شد در ماورای قفقاز چندان معنایی نداشت. پیش از پایان ۱۹۱۹ نیروهای انگلیس از تمام منطقه بیرون رفته بودند (به جز از بندر باطوم که تا ژوئیه ۱۹۲۰ در آن جا ماندند). جمهوری‌های بورژوایی ماورای قفقاز که نه از خارج پشتیبانی می‌شدند و نه در میان خود توافق داشتند، نمی‌توانستند باقی بمانند.

وجه بارز صحنه سیاست ماورای قفقاز پس از انقلاب اکتبر، غیبت قدرت روسیه بود. این خلا را دولت‌های مستقل محلی از لحاظ صوری پر کردند، اما در واقع قدرت نظامی آلمان و ترکیه و سپس انگلیس جای روسیه را گرفت. سرانجام وقتی که انگلیس هم نیروهای خود را واپس کشید، قدرت روسیه آماده بود که جای آن را بگیرد. دولت شوروی آن سه جمهوری ماورای قفقاز را به عنوان دست‌نشانده نیروی بیگانه «بایکوت» کرده بود. اکنون این سه جمهوری به ترتیب میزان ضعف خود تسلیم شدند. در پایان آوریل ۱۹۲۰ دولت آذربایجان که پس از رفتن نیروهای انگلیس بر سر قدرت باقی‌مانده بود و متفقین در ژانویه ۱۹۲۰ آن را به رسمیت شناخته

۱۸۰. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که حکومت گرجستان در همان روزی که برای اعتراض به ورود نیروهای انگلیس به گرجستان یادداشت رسمی فرستاد (۲۲ دسامبر ۱۹۱۸) از نیروی اعزامی انگلستان تقاضا کرد که از حمله ارمنستان به خاک گرجستان جلوگیری کند.

بودند، بدون هیچ زحمتی با قیام کمونیست‌های باکو برافتاد. يك «کمیته نظامی انقلابی»، که به نام پرولتاریای انقلابی باکو و دهقانان رنجبر آذربایجان عمل می‌کرد، حکومت ساقط را خائن نامید و از مسکو تقاضای «اتحاد برادرانه برای مبارزه مشترک برضد امپریالیسم جهانی» کرد. کمک فوراً رسید. تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان اعلام شد؛ و کیروف، ارچونیکیدزه، و میکویان - يك روس، يك گرجی، و يك ارمنی - برای پی‌ریزی حکومت شوروی در ماورای قفقاز وارد شدند. ۱۸۱ اما چون جنگ لهستان در این هنگام آغاز می‌شد، مقامات شوروی لحظه‌ای احتیاط را لازم دانستند و از دست‌اندازی بیش از این خودداری کردند. در ۷ مه ۱۹۲۰ ناگهان با دولت بورژوایی گرجستان پیمانی امضا کردند که برای گرجستان شناسایی شوروی را به بهای شناسایی جمهوری شوروی آذربایجان از طرف گرجستان، در بر داشت. ۱۸۲ از دیدگاه شوروی، این حرکت تازه‌ای نبود؛ در مورد توافق با دولت‌های بورژوایی بالتیک نیز همین سیاست را دنبال کرده بودند. اما باورکردن این نکته دشوار بود که حکومت شوروی، پس از محکم‌کردن جای پای خود در قفقازیه، بتواند دامنه قدرت خود را به آذربایجان محدود سازد، یا این که گرجستان بتواند تا ابد موضوع بلاتکلیف دعوی روسیه شوروی و جمهوری ترکیه باقی بماند. مرحله دوم در ارمنستان پیش آمد. ارمنیان به سبب ترس و تنفری که از ترک‌ها داشتند از قدیم دوستدار روسیه بودند، قطع نظر از رژیم وقت. از میان حکومت‌های ماورای قفقاز فقط دولت داشناک ارمنستان با

۱۸۱. کامل‌ترین شرح این پیشامد در کتاب زیر به قلم میرجعفر باقراوف آمده است:

M.D. Bagirov, *Iz Istorii Bol'shevistskoj Organizatsii v Baku i Azerbaidzhane* (1946), pp. 193-80.

نامه‌های کمیته نظامی انقلابی آذربایجان و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در این مأخذ آمده است: Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii, i, 21-2.

182. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 64, art. 282.

روز ۳۰ آوریل ۱۹۲۰، ژوردانیا در مجلس مؤسسان گرجستان هنگام سخن گفتن درباره جمله به آذربایجان گفته بود «اگر خود مردم از حمله يك نیروی خارجی به کشورشان خشنودند، اقدام ما برضد آن نیرو تجاوز به حقوق آن‌ها خواهد بود». (Z. Avalishvili, *The Independence of Georgia in International Politics* (n.d. [? 1946]), p. 260)

این سخن مسالمت‌جویانه بی‌گمان رامدا برای توافق شوروی و گرجستان هموار کرد.

دنیکن روابط دوستانه برقرار کرد. تجدید قدرت روسیه در آذربایجان با چهره شوروی، در ارمنستان سخت مؤثر بود و باعث قیام مشترک دهقانان و بلشویک‌ها شد، هرچند این قیام را به آسانی سرکوب کردند. ۱۸۲ اما چیزی نگذشت که در دسر از جانب ترکیه پیش آمد. تکیه‌گاه‌های عمده دولت ارمنستان عبارت بودند از پشتیبانی معنوی متفقین و امیدواری طولانی و تحقق نیافته به «حکم» آمریکا یا متفقین به استقلال ارمنستان. در تابستان ۱۹۲۰، پس از رفتن آخرین نیروهای متفقین از ماورای قفقاز، این خواب و خیال‌ها بر طرف شد. امضای دیر شده پیمان سری در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ حکومت دست‌نشانده ترکیه را در استانبول و آدار به شناسایی ارمنستان کرد، اما یک لکه ننگ فراموش‌نشده بر دامن مصطفی کمال و ناسیونالیست‌های ترکیه نشاند. در اکتبر ۱۹۲۰ بر سر یک اختلاف مرزی جنگ در گرفت و نیروهای ترک قارص و الکساندروپل را گرفتند. در ارمنستان باور عموم بر این بود که میان ناسیونالیست‌های ترکیه و روسیه شوروی برای برانداختن حکومت داشناک توافق شده است. ۱۸۳ اگر چنین

۱۸۳. شرحی درباره این پیشامد در این کتاب آمده است:

B.A. Bor'yan, *Armeniya, Mezhdunarodnaya Diplomati, i SSSR* (1929), ii, 88-111-114.

نویسنده، که یک ارمنی بلشویک است، لفاظی می‌کند و به نظریات پیش از واقعیات توجه دارد، اما مآخذی را به کار می‌برد که در جاهای دیگر آسان به دست نمی‌آید، از جمله اسناد ارمنی. ضمناً نویسنده مطلقاً فاقد دید انتقادی هم نیست. بنا به نوشته *Kommunisticheskii Internatsional* No. 13, September 1920, col. 2, 549. (ibid., col. 2, 547)

او یک «کمیته انقلابی» بلشویک در روز ۳ مه ۱۹۲۰ در الکساندروپل قدرت را به دست گرفت و یک هفته بعد حکومت ارمنستان شوروی را اعلام کرد، ولی توانست کار خود را دنبال کند. همان مأخذ (ibid., col. 2, 547) تعداد افراد بخش ارمنی حزب کمونیست روسیه را در این زمان (چون حزب کمونیست مستقل ارمنستان وجود نداشت) ۳،۰۰۰ تن تخمین می‌زند، که بیشترشان در خارج از ارمنستان زندگی می‌کردند.

۱۸۴. B.A. Bor'yan, op. cit. نویسنده دوبار از رواج این عقیده سخن می‌گوید و آن را به تبلیغات داشناک نسبت می‌دهد. خود وی این عقیده را (136, 121, ii) نمی‌پذیرد. ادبیات ضد بلشویکی آن دوره چند داستان منفعت‌طلبانه می‌شود، درباره یک پیمان سری میان روسیه شوروی و ترکیه، برای از میان برداشتن جمهوری‌های ماورای قفقاز؛ هیچ کدام از این داستان‌ها مبتنی بر شواهد معتبر نیستند.

توافقی صورت گرفته بود، می‌بایست برای روسیه شوروی نتایج بهتری در بر داشته باشد. در عمل پیشروی ترکیه ادامه یافت. فقط در پایان نوامبر بود که، با پیروزی ترکیه و انحلال دولت ارمنستان، نیروهای شوروی از شمال شرقی پیش آمدند و یک کمیته انقلابی هم با خود آوردند که جمهوری سوسیالیستی در ارمنستان اعلام کرد و شهر ایروان را پایتخت آن قرار داد. ۱۸۵ دولت تازه ارمنستان فوراً از طرف مسکو به رسمیت شناخته شد، و در ۲ دسامبر ۱۹۲۰ پیمان صلحی با ترکیه امضا کرد. ۱۶۸ ارمنستان ناقص شده‌ای به عنوان یک جمهوری شوروی مستقل برجا ماند. اما رژیم جدید بدون مقاومت مستقر نشد. در اواسط فوریه ۱۹۲۱ مردم برضد فرمانروایان جدید قیام کردند و ایروان و چند شهر مهم دیگر را گرفتند. کمیته انقلابی، به گفته یک تاریخ‌نویس بلشویک، «چون به ناتوانی خود پی برد از روسیه شوروی کمک خواست، و زیر حمایت ستون نظامی کوچکی جان خود را به در برد و کار نجات ارمنستان را به دست ارتش سرخ سپرد». گفته‌اند که این قیام به سبب مصادره شدید موجودی گندم و جو صورت گرفت. آرامش ارمنستان تا آغاز ماه آوریل، یعنی زمان اعلام نپ‌کاملاً برقرار نشد. ۱۸۷ میزان نقش نارضایتی اقتصادی و ملی را در این شورش فقط با حدس و گمان می‌توان معین کرد.

جمهوری منشویکی گرجستان هنوز بر سر جای خود نشسته بود، و در آخرین ماه‌های عمر ناگهان در صحنه جهانی چند بار خودنمایی کرد. در سپتامبر ۱۹۲۰ یک هیأت نمایندگی مرکب از برخی از برجسته‌ترین رهبران احزاب کارگری غرب، از جمله کائوتسکی و فندرفلده و رمزی مکدونالد، به گرجستان وارد شد. این لحظه‌ای بود که کمونیست‌ها در سراسر اروپا به تحریک کمینترن می‌کوشیدند که احزاب سوسیالیست را منسحب کنند. و دعوا بالا گرفته بود. غرض از سفر گرجستان گردآوری مطلب برای تبلیغات ضد بلشویکی بود؛ و گرجی‌ها در فراهم ساختن این

۱۸۵. «کمیته انقلابی ارمنستان در مرکز ارمنستان و آذربایجان تشکیل شد و قدرت واقعی را در دست نداشت: تنها اقدام علنی آن صدور اعلامیه تأسیس جمهوری شوروی ارمنستان بود». (B.A. Bor'yan, op. cit., ii, 122-3)

186. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii, i, 75.

187. B.A. Bor'yan, op. cit., ii, 133-40, 158-9.

نوع مطالب کوتاهی نمی‌کردند. ۱۸۸ گرجستان که اکنون در رودخانه سیاست جهانی به‌خوبی شنا می‌کرد، تقاضای جدی ولی بی‌فایده‌ای برای ورود به «مجمع ملل» در نخستین جلسه این مجمع در دسامبر ۱۹۲۰ مطرح کرد، و در ماه بعد از طرف «شورای عالی» ملل متفق به‌شناسایی «دو ژور» نائل شد. این اشتیاق برای جا کردن خود در دل دشمنان عمده روسیه شوروی البته مقرون به احتیاط نبود. در کنگره خلق‌های شرقی در باکو در سپتامبر ۱۹۲۰، یعنی در همان روزهایی که گرجستان سرگرم پذیرایی از سوسیال‌دموکرات‌های غربی بود، یکی از ناطقان بلشویک با شدت تمام به رفتار جمهوری منشیوکی نسبت به اقلیت‌ها و همسایگان خود حمله کرد. گفته شد که مردم اوستستان را «می‌کشند و نابود می‌کنند»، در ابخازستان «دهکده‌ها را به آتش می‌کشند»، و در قلمروهای آذربایجان و ارمنستان دعای شووینیستی پیش می‌کشند؛ یادآوری شد که گرجستان در پایان سال ۱۹۱۸ «جنگی با ارمنستان آغاز کرد که فقط با مداخله انگلیس پایان یافت». ۱۸۹ استالین در سفر خود به قفقاز در اکتبر ۱۹۲۰ گفت که با امضا شدن پیمان صلح میان روسیه شوروی و لهستان، می‌توان منتظر بود که متفقین عملیات نظامی خود را به جنوب منتقل کنند، و «در این صورت کاملاً امکان دارد که گرجستان، بنابر تعهدات خود به‌عنوان مترس نشاندۀ متفقین از ادای خدمت خودداری نکند». ۱۹۰ در نوامبر ۱۹۲۰ نشریه رسمی نارکومناش شکایت داشت از این که اگرچه پس از پیمان ۱۹۲۰ میان شوروی و گرجستان حزب کمونیست در گرجستان به رسمیت شناخته شده است، آن‌قدر کمونیست‌ها را بازداشت کرده‌اند که در دفتر حزب در تفلیس کسی جز یک زن منشی باقی نمانده است. ۱۹۱

این اسنادهای شوم در سراسر زمستان آن‌سال در مطبوعات شوروی ادامه یافت. نیروهای شوروی در مناطق مرزی متراکم شدند. یک اختلاف مرزی با ارمنستان شوروی به زد و خوردهای محلی منجر شد. روز ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ نیروهای شوروی و بلشویک‌های گرجی از مرز گذشتند؛ دو روز بعد ترکیه اولتیماتومی فرستاد و خواهان واگذاری دو ناحیه اردهان و

۱۸۸. دیدار این هیأت، مقدار زیادی ادبیات ضد بلشویکی به‌وجود آورد، از جمله کتاب‌هایی به قلم کاتوتسکی و فندر فلد.

189. *Iyi S'ezd Narodnov Vostoka* (1920) p. 149.

190. Stalin, *Sochineniya*, iv, 379-80.

191. *Zhizn, Natsional'nostei*, No. 34 (91), 3 November 1920.

اردوین شد، و به منظور خود زسید. در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ تفلیس سقوط کرد و نیروهای فاتح، جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان را اعلام کردند. ۱۹۲۰ گذشته از نبردهای جسته‌گریخته برای پاک کردن مناطق آشفته ترکستان، این آخرین عملیات نظامی ارتش سرخ بود در دایره قلمروهایی که اندکی بعد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل دادند؛ و نیز، تا بیست سال بعد که جنگ خارجی بار دیگر در افق پدیدار شد، این آخرین مورد شوروی کردن حکومت‌ها با قوه قهریه بود. نگرانی غیرعادی لنین در این مورد در نامه‌ای که به تاریخ ۳ مارس ۱۹۲۱ به ارچونیکیدزه نوشته است به چشم می‌خورد. در این نامه، لنین نه تنها از او می‌خواهد که «سیاست گذشت را در مورد روشنفکران و کاسبان خرده پای گرجستان» رعایت کند، بلکه «اتلاف با ژوردانیا یا منشویک‌های گرجی دیگری نظیر او» را هم توصیه می‌کند. ۱۹۲۰ این اتلاف صورت نگرفت، اما عفو عمومی برای منشویک‌ها اعلام شد. تا اواسط مارس دیگر در سراسر کشور هیچ مقاومتی باقی نماند، بورژواها و سیاستگران منشویک گرجستان به پاریس گریختند - جایی که در همان روز افتادن تفلیس به دست بلشویک‌ها اولین و آخرین وزیرمختار جمهوری منشویکی گرجستان استوارنامه خود را تقدیم کرده بود. در سال ۱۹۲۱ سه منطقه اقلیت‌نشین اجاریه (که شامل بندر باطوم می‌شد) و ابخازستان و اوستستان جنوبی به صورت دو جمهوری خودگردان و یک منطقه خودگردان در جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان درآمدند.

(۵) سیبری

در مناطق اروپا و آسیای مرکزی و ماورای قفقاز از امپراتوری پیشین روسیه، که بعد از ۱۹۱۷ حکومت‌های مستقل تأسیس شد، پیش از آن نیز جنبش‌های ملی وجود داشت، گیرم به صورت ابتدایی. بنابراین روند

192. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii, i, 86-7, 91.

193. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 187.

باید چنین نتیجه گرفت که لنین در آستانه آغاز «نپ» و امضای موافقتنامه بازرگانی با انگلیس چندان در اندیشه گرجستان نبود، و این آمادگی شگفت‌آور برای مدارا کردن با منشویک‌ها ناشی از آن بود که می‌خواست از خطر دشواری‌های بین‌المللی بکاهد. لنین تا پایان عمرش گرجستان را همچون زخمی در بدنه سیاست شوروی می‌دانست.

تفرقه، هرچند با جنگ داخلی و تجاوز خارجی آغاز شد و گسترش یافت، در هر حال ظاهراً بدون میانی ملی هم نبود. در سیبری، ساکنان نوار آباد شده کنار راه آهن غالباً مهاجران روس بودند و قبایل بومی بدوی جسته گریخته در سرزمین بسیار پهناوری پراکنده زندگی می‌کردند. در این سرزمین از جنبش ناسیونالیستی یا جدایی طلبی خبری نبود. مغولستان بوریات در ۱۹۲۲ خودگردان شد و سال بعد به صورت جمهوری خودگردان درآمد. ۱۹۴ سرزمین وسیع یاکوت‌ها در شمال شرقی سیبری در ۱۹۲۲ به عنوان یک جمهوری خودگردان شناخته شد، هرچند تا پایان ۱۹۲۳ بیشتر این منطقه در حال شورش آشکار بود. اما از این استثناهای جزئی که بگذریم، حکومت‌های مستقلی که گهگاه ظاهر می‌شدند یا نتیجه مصلحت‌دید سیاسی موقت بودند، یا مدعی می‌شدند که می‌خواهند امپراتوری روسیه را از نو برپا کنند و بر آن فرمان برانند.

شش ماه پس از انقلاب اکتبر در سیبری دوران بی‌سروسامانی بود. حکومت شوروی جسته گریخته و گهگاه اعمال قدرت می‌کرد. شوراهای محلی که با مسکو کمابیش تماسی داشتند و یا مقامات محلی لشکری یا کشوری هم بی‌ارتباط نبودند در بیشتر جاها فرمان‌روایی نامعینی داشتند. این جریان ناروشن بر اثر مداخله نظامی خارجی قطع شد. در ۵ آوریل ۱۹۱۸ نیروهای ژاپنی در ولادیوستوک پیاده شدند. بهانه آن‌ها حمایت از جان و مال ساکنان ژاپنی آن‌جا بود، اما سپس در طول راه آهن سراسری سیبری پیش رفتند و به دریاچه بایکال رسیدند. در مه ۱۹۱۸ لژیون‌های چک، مرکب از اسیران پیشین چک که ترتیب تخلیه آن‌ها از بندر ولادیوستوک با دولت شوروی طی شده بود، در غرب سیبری با بلشویک‌ها درگیری پیدا کردند و برای حفظ مواضع خود دست به اقدام

۱۹۴ نگاه کنید به ض ۳۶۳، پانویس ۲، زیر.

۱۹۵. شرح این شورش، که از فوریه ۱۹۲۱ تا نوامبر ۱۹۲۳ طول کشید، در این نشریه آمده است: *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 5 (76), 1928, pp. 66-102. این شرح در مورد رویدادها بیش از علل پنهانی روشن‌کننده است. اما این گفته که شورش را افسران «سفید» آغاز کردند احتمالاً درست است. بنابر نوشته *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 18 (116), 16 September 1921.

شورش «رنک» مشخص ناسیونالیستی داشت، هرچند در میان شورشیان نه تنها افسران روس بلکه چند افسر مجاز نیز دیده می‌شدند.

196. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, ii (1932), 100.

نظامی منظم زدند، و سپس با پشتگرمی متفقین به سوی ولگا حرکت کردند؛ بدین ترتیب راه سراسر سیبری به روی دولت شوروی بسته شد، و حتی پاره‌ای از مناطق شرقی روسیه اروپا نیز به سیبری پیوست. چک‌ها گذرگاه مهم سامارا را ۸ ژوئن ۱۹۱۸ بستند.

در این اوضاع انواع و اقسام «دولت‌های ضدبشویکی در سراسر روسیه شرقی اروپایی و آسیایی پدید آمدند. گروهی از اعضای سابق مجلس مؤسسان، که همه سوسیالیست بودند و کمابیش همه به اس‌ارهای راست و منشویک‌ها تعلق داشتند، در سامارا زیر حمایت لژیون چک دولت موقتی تشکیل دادند. در اومسک یک دولت سیبریایی با رنگ بورژوازی در ژوئیه ۱۹۱۸ به وجود آمد و تا چهار ماه بعد در غرب سیبری مختصر فرمانی هم می‌راند. ۱۹۷ به طرف شرق، سمنوف، سرکرده قزاق‌های سیبری، در زمستان ۱۹۱۷ لشکری در هاربین فراهم ساخت و در مارس ۱۹۱۸ به سیبری تاخت. ظاهراً در آغاز حرکت، فرانسویان از او پشتیبانی می‌کردند. اما با وارد شدن نیروهای اشغالگر ژاپنی در تابستان ۱۹۱۸ سمنوف فوراً با ژاپنی‌ها ساخت و به پشتگرمی آن‌ها خود را در چیتا مستقر ساخت، و از آن‌جا بر بخش بزرگی از ماورای بایکال مسلط شد.

نخستین تلاش برای یک‌گانه کردن این مداخلات جداگانه و پدید آوردن یک حکومت واحد ضد بلشویک در کنفرانسی صورت گرفت که در سپتامبر ۱۹۱۸ در اوتا تشکیل شد. سمنوف، بدون شک به تحریک پشتیبانان ژاپنی خود، این کنفرانس را تحریم کرد. اما دولت سیبریایی اومسک، دولت سامارا، سازمان موسوم به کازاخ ملی، دولت‌های ترک و تاتار باشقیر، چند دولت نظامی قزاق، و برخی دولت‌های کوچک و نیم‌بند دیگر نمایندگان خود را به این کنفرانس فرستادند. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ در کنفرانس اوتا پیمانی امضا شد که تأسیس «دولت موقت سراسر روسیه» را اعلام می‌کرد. تا تشکیل مجلس مؤسسان، زمام این دولت می‌بایست در دست یک هیأت پنج‌نفری باشد که زیاست آن با اوگزنتیف، رهبر اس‌ارهای راست، بود. ۱۹۸ مسند دولت در شهر اومسک قرار داده

۱۹۷. کامل‌ترین شرح درباره این دولت، به قلم یکی از اعضای آن، در این کتاب آمده است:

G.K. Gins, *Sibir' Soyuzniki i Kolchak* (Peking, 1921), i, 102-31.

۱۹۸. کامل‌ترین شرح‌های کنفرانس اوتا نیز در همان‌جا است: (ibid., i, 207-55)

همچنین در این کتاب: V.G. Boldyrev, *Direktoriya Kolchak Interventy*

شد. اما کنفرانس بدون شگون بد برگزار نشد. هنگامی که کنفرانس در حال اجلاس بود، نیروهای شوروی شهرهای قازان و سیمبیرسک را از دست چک‌ها پس گرفتند. خود سامارا نیز در اوایل اکتبر سقوط کرد. ۱۹۹ قلمرو دولت جدید «سراسر روسیه» به‌زودی منحصر به غرب سیبری شد. این‌جا آن دولت کمتر از دو ماه فرمان راند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸ در یادار کولچاک، که تازه از ولادی‌وستوک رسیده بود، دولت سراسری را با زور برانداخت و با کمک انگلیس لقب «فرمانده کل» به خود داد. یکی از نتایج این اقدام آن بود که بیشتر بازماندگان دولت سامارا با بلشویک‌ها از در آشتی درآمدند.

داستان کولچاک از نوامبر ۱۹۱۸ تا نخستین روز سال ۱۹۲۰ طول کشید. سمنوف حاضر نشد فرمان او را گردن بگذارد، چنان که فرمان دولت سامارا را نیز گردن نگذاشته بود. در دسامبر ۱۹۱۸ کولچاک فرمانی دائر بر خلع سمنوف و مطیع ساختن او صادر کرد، اما مقامات نظامی ژاپنی اعلام کردند که دخالت کولچاک به که به نظر آن‌ها عامل انگلیس بود - در امور شرق دریاچه بایکال برای آن‌ها قابل تحمل نیست. ۲۰۰ از طرف غرب، کولچاک توفیق‌هایی به‌دست آورد، اما رفتار بی‌رحمانه او با مخالفان سیاسی و انتقام‌کشی وحشیانه از شورش‌های مکرر دهقانی، همه احزاب روسیه - به‌جز افراسیابان دست راست - را از او بری کرد. اوج کار او در تابستان ۱۹۱۹ بود، که متفقین به‌طور مشروط او را به عنوان فرمانروای «دوفاکتو»ی روسیه شناختند و سایر ژنرال‌های «سفید»، از جمله سمنوف، رسماً فرماندهی او را پذیرفتند. اما در پاییز ۱۹۱۹ وضع پشت جبهه بحرانی شد: «شورش‌های دهقانی مانند دریای بیکران در سراسر روسیه گسترش یافت». ۲۰۱ در ماه اکتبر نیروهای شوروی

← (Novonikolaevsk, 1925), pp. 35-53.

متن قانون نیز در همین کتاب آمده است. (pp. 493-7) بولدیرف فرمانده نیروهای دیرکتوار بود. پس از حمله کولچاک بولدیرف به ژاپن رفت و در ۱۹۲۰ دوباره در ولادی‌وستوک با اجازه ستاد ارتش ژاپن پدیدار شد. در ۱۹۲۲ تسلیم بلشویک‌ها شد و مورد عفو قرار گرفت. خاطرات او که در بالا نقل کردیم زیر نظر ویراستاران شوروی منتشر شد.

199. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, ii (1932), 381, 409-10.

200. G.K. Gins, op. cit., ii, 38.

201. *ibid.*, ii, 397.

دست به تعرض زدند و لشکریان رنگارنگ کولچاک به زودی از هم پاشیدند. در روز ۱۰ نوامبر ۱۹۱۹ اومسک تخلیه شد و چند روز بعد به دست بلشویک‌ها افتاد. ۲۰۲ در این لحظه لژیون‌های چک یادداشتی برای متفقین فرستادند و هرگونه مسؤولیت نگه‌داری نظم را در طول راه‌آهن از خود سلب کردند و خواهان تخلیه فوری شدند. این تقاضا با بیان صریحی برضد رژیم کولچاک توجیه شده بود:

ارگان‌های محلی ارتش روسیه در زیر حمایت سرنیزه‌های چکسلواکی مرتکب اعمالی می‌شوند که تمام جهان متمدن را به وحشت می‌اندازد. آتش‌زدن روستاها، کتک زدن شهروندان مسالمت‌جوی روس به دست ستون‌های نظامی، تیرباران بدون محاکمه نمایندگان دموکراسی به محض این‌که آن‌ها را از لحاظ سیاسی مشکوک تصور کنند، جزو حوادث روزانه است. ۲۰۲

در ایرکوتسک، جایی که کولچاک عجالتاً مستقر شده بود، وضع به سرعت وخیم شد. روز ۲۴ دسامبر ۱۹۱۹ شورشی روی داد که در ۵ ژانویه ۱۹۲۰ به انحلال رسمی دولت کولچاک و افتادن قدرت به دست یک «مرکز سیاسی» محلی، که بیشتر رنگ اس‌ار داشت، انجامید. ۲۰۲ کولچاک که به ورخانه اودینسک گریخته بود فرمانی امضا کرد و فرماندهی کل را به دست دنیکن سپرد، و اقتدار لشکری و کشوری سیبری را نیز به

202. *ibid.*, ii, 413; *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 225.

۲۰۳. متن یادداشت در این کتاب آمده است:

G.K. Gins, *op. cit.*, ii, pp. 441-2.

بنا به گفته همین نویسنده، نماینده چک، هنگامی که اعضای دولت کولچاک او را سرزنش کردند که چرا سربازان چک نیز در این کارهای ناروا دخالت کرده‌اند، در پاسخ گفت: «درست است. درست به همین دلیل که ارتش ما بر اثر تماس با ارتش شما دارد دچار فساد اخلاق می‌شود ما می‌خواهیم هرچه زودتر آن را بیرون ببریم.» (*ibid.*, ii, 529)

204. G.K. Gins, *op. cit.*, ii, 501.

دشمن دیرین خود سمفون واگذار کرد. ۲۵ به زودی روشن شد که «مرکز سیاسی» هم پشتیبانی محکمی ندارد؛ و روز ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ پیمانی به امضا رسید که قدرت را به «کمیته نظامی انقلابی» بلشویک‌ها منتقل کرد، و این کمیته نیز متعهد شد که شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان را تشکیل دهد. ۲۵ خود کولچاک هنگام فرار به طرف شرق به دسته چک‌ها برخورد و تسلیم «کمیته نظامی انقلابی» شد. کمیته او را پس از محاکمه در روز ۷ فوریه ۱۹۲۰ تیرباران کرد. ۲۷

سقوط کولچاک، انجام گرفتن تخلیه لژیون چک، و واپس خوانده شدن نیروهای اعزامی انگلیس و فرانسه، بلشویک‌ها و ژاپنی‌ها را به عنوان نیروهای مؤثر در خطه سیبری با هم روبه‌رو ساخت. رویدادهای بعدی نشان داد که این رویارویی ناگهانی موافق میل هیچ‌کدام نبود، و هر دو از درگیری پرهیز داشتند. در جانب روسیه، پیروزی بر کولچاک و دنیکن جان تازه‌ای به تن بلشویک‌ها دمیده بود و نیروهای نظامی بزرگی از درگیری فارغ شده بودند. اما در نیمه اول ۱۹۲۰، بر اثر بی‌نظمی‌های سخت امور اداری و دستگاه اقتصادی، و بر اثر خطر روزافزون حمله لهستان، دولت شوروی از قبول مسئولیت تصرف زمین‌های وسیع سیبری پرهیز داشت، چه رسد به زد و خورد مسلم با ژاپن و مقابله احتمالی ژاپنی‌ها با این اقدام. از طرف دیگر، شناسایی خودگردانی یا استقلال مناطق دوردست اکنون در مرام حزبی و عمل بلشویک‌ها ریشه محکمی

۲۰۵. *ibid.*, ii, 565-6. متن سند انتقال اختیارات به سمفون عیناً در این کتاب چاپ شده است: B. Borisov, *Dal'nyi Vostok* (Vienna, 1921), pp. 15-16. دسته کوچکی از نیروهای کولچاک به فرماندهی ژنرال کاپل نامی از مبلکه جان به‌در بردند. با ارام‌پیمایی پرسروصدایی از یاکوتیا و ذریاچه یخ‌بسته بایکال گذشتند (از این جریان بعدها به نام «نبرد یخ» یاد می‌شود) و خود را به لشکر سمفون رساندند. (G.K. Gins, *op. cit.*, ii, 550-4)

دسته کاپل («کاپلقتسی») متحد ماند و تا دو سال بعد یکی از عناصر فعال صحنه سیاست سیبری شرقی بود، و شهرت آن‌ها در این بود که هر بلشویکی به دستشان می‌افتاد با او در نهایت خشنونت رفتار می‌کردند. بنا بر یکی از مآخذ (*Revolutsiya na Dal'nem Vostok* (1923), p. 100) تاتارها و باشقیرهای بسیاری نیز که در اوقاف به خدمت کاپل درآمده بودند در این دسته شرکت داشتند.

206. P.S. Parfenov, *Bor'ba za Dal'nyi Vostok* (1928), pp. 60-1.

۲۰۶. برای متن حکم نگاه کنید به همان: (*ibid.*, pp. 64-5)

دوانده بود؛ هرگاه تدبیری بر این پایه اندیشیده می‌شد احتمالاً قبول عام پیدا می‌کرد. در جانب ژاپن، مداخله تنها و آشکار در سیبری، آن هم پس از بیرون رفتن سایر دول متفق، با سیاست احتیاط آمیزی که در این هنگام دولت ژاپن در پیش داشت سازگار نبود. این وضع در آغاز ۱۹۲۰ شکافی را که رفته رفته در خود دولت ژاپن پدید آمده بود به جای باریک کشاند؛ این شکاف میان دو گروه بود: لشکریانی که می‌خواستند اشغال سیبری را تا زمان محدودی ادامه دهند، و کشوریانی که می‌خواستند این وضع نامساعد را پایان دهند، و شاید از طرف نیروی دریایی نیز حمایت می‌شدند. گروه اول می‌گفت که باید روسیه را در حال تفرقه و بلشویسم را از خود دور نگاهداشت؛ گروه دوم از دشمنی دائم بریتانیای کبیر و ایالات متحده، که احتمالاً از ادامه اشغال روسیه حاصل می‌شد پروا داشت. در نیمه اول ۱۹۲۰ گروه دوم رفته رفته حرف خود را پیش بردند.

این زمینه‌ای بود که به نقشه ظاهراً غیرعملی «ایجاد یک دولت پوشالی» در شرق سیبری واقمیت می‌بخشید. این نقشه از دوره کوتاه حکومت «مرکز سیاسی» در ایرکوتسک سرچشمه گرفت و یکی از تلاش‌های رایجی بود که برای ایجاد حدفاصلی میان بلشویسم و جهان بورژوایی صورت گرفت. مرکز سیاسی تصمیم گرفت هیأتی به فرماندهی نظامی شوروی که در حال پیشروی سریع به طرف شرق بود بفرستد و این نقشه را با آن‌ها در میان بگذارد؛ و برای این کار از روی احتیاط کراسنوشچکوف رهبر بلشویک‌های ایرکوتسک، را فراخواند که همراه هیأت برود. کراسنوشچکوف، که از یهودیان روسیه بود، سال‌های درازی را در شیکاگو گذرانده و پس از انقلاب فوریه به سیبری بازگشته بود. مذاکرات در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۰ در تومسک انجام گرفت و به توفیق درخشانی رسید. رئیس اسرار هیأت ایرکوتسک بر پایه گفت‌وگوی خود با نمایندگان آمریکا به هیأت شوروی اطمینان داد که «آمریکا حاضر است وجود دولت پوشالی را که نماینده نیروهای کمونیست نیز در ارگان قدرت آن شرکت داشته باشد بپذیرد». بر سر ایجاد دولت پوشالی توافق شد، و قرار شد که این دولت تخلیه راه‌آهن را از ستون‌های خارجی. «از طریق مذاکرات دیپلماتیک» بر عهده بگیرد و کولچاک و کارکنان و ذخیره طلای او را به «قدرت شوروی» تحویل بدهد. این توافق با نامه‌ای به امضای لنین و تروتسکی به تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۰ از مسکو نیز تأیید شد. کراسنوشچکوف به سمت وزیر

مختار دولت شوروی در «مرکز سیاسی» معین شد. ۲۰۸
اما توفیق کمیتهٔ بلشویکی ایرکوتسک در غیاب کراسنوشچکوف به
برانداختن «مرکز سیاسی» این نقشهٔ زیرکانه را برهم زد. ارتش سرخ تا
چند هفته دیگر به ایرکوتسک رسید و اقتدار دولت شوروی تا این نقطه
تحکیم شد. اما کراسنوشچکوف بی آن که خم به ابرو بیاورد به وخنه اودینسک
رفت و در ۶ آوریل ۱۹۲۰ «مجلس مؤسسان»ی از نمایندگان «همه خلق‌های
سرزمین ماورای بایکال» تأسیس «جمهوری دموکراتیک مستقل شرق دور»
را اعلام کرد. ۲۰۹ کراسنوشچکوف از نقش دیپلماتیک خود بیرون آمد و
در نقش نخست‌وزیر و وزیر خارجهٔ دولت شرق دور ظاهر شد. یکی از
همکاران او بیل شاتوف از انقلابیان معروف امریکا بود، و او هم اصلاً از
یهودیان روسیه بود. این جمهوری جدید در ۱۴ مه ۱۹۲۰ از طرف دولت
شوروی به رسمیت شناخته شد. ۲۱۰

واکنش ژاپن تردیدآمیز بود. تصمیم به تخلیهٔ سیبری به ظاهر در
آغاز مارس ۱۹۲۰ افشا شد. ۲۱۱ و بیرون کشیدن نیروها از مواضع
دور نیز در همین ایام آغاز شد. در این لحظه آنچه به نام «حادثهٔ
نیکولایفسک» معروف شد در مارس ۱۹۲۰ وضع را پیچیده ساخت. داستان
از این قرار بود که وقتی بندر نیکولایفسک در دهانهٔ رود آمور مقابل
جزیرهٔ ساخالین، به دست یکی از رهبران پارتیزان بلشویک به نام تریاپیتسین
افتاد، پادگان ژاپن نابود شد یا به اسارت افتاد. ۲۱۲ ظاهراً ژاپن برای

۲۰۸. بهترین شرح این پیشامد، از جمله شرحی که در روزنامه‌های ایرکوتسک
منتشر شد، در همان مأخذ آمده است: (ibid., pp. 55-7)

همچنین نگاه کنید به: G.K. Gins, op. cit. ii, 545-6.
نورتون جزئیاتی نیز اضافه می‌کند که ظاهراً از گفتگو با اشخاص وارد به دست
آورده است، ولی او فهم سیاسی نداشت و مدام نقش کراسنوشچکوف را بزرگ
می‌کند. (H.K. Norton, *The Far Eastern Republic of Siberia* (1923))
۲۰۹. یک روایت انگلیسی از این اعلامیه در این کتاب آمده است:

A Short Outline History of the Far Eastern Republic (Washington, 1922), pp. 40-2.

بنابر گفتهٔ نورتون (op. cit. p. 136) این اعلامیه به قلم کراسنوشچکوف در اصل
به زبان انگلیسی نوشته شد، زیرا که او انگلیسی را بهتر از زبان مادری‌اش
می‌دانست. 210. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii, i, 24.

211. *Revolutsiya na Dal'nem Vostok* (1923), p. 102.

۲۱۲. مشکل بتوان روشن کرد که در مارس ۱۹۲۰ در نیکولایفسک دقیقاً چه

انتقام‌کشی در ۴-۶ آوریل ۱۹۲۰ نیروهای فراوانی در ولادی‌وستوک پیاپیاده کرد و در این ایالات کنار دریا مراکز دیگری را هم گرفت و به کشتار و ویرانگری وحشیانه‌ای دست زد. در ۲۹ آوریل دولت روسی «سفید» ناچار شد قرارداد و هن‌آوری را امضا کند که ادامه اشغال ایالت ساحلی و تخلیه همه نیروهای روسی تا فاصله سی ورست از منطقه ژاپن

←

گذشته است. اواخر فوریه ۱۹۲۰ لشکر تریاپیتسین شهر را اشغال کرد و با پادگان ژاپنی به نوعی تفاهم رسید. بنابر غالب مآخذ شوروی، نبرد مارس با حمله خائنه ژاپنی‌ها و نقض این تفاهم آغاز شد: تریاپیتسین سپس پادگان را در يك جا جمع کرد، و چند تن غیرنظامی ژاپنی را در این جریان کشت. باقی داستان مورد اختلاف نیست. تریاپیتسین تا ماه مه نیکولایفسک را در تصرف داشت، ولی در آن ماه ژاپنی‌ها از راه دریا نیرویی اعزام کردند که او را بیرون برانند. تریاپیتسین که از آمدن نیروی برتری خبردار شد تمام ساکنان ژاپنی نیکولایفسک را قتل‌عام کرد، از جمله ژاپنی‌هایی را که در اسارت خود او بودند، شهر را غارت کرد و آتش زد و رفت. در آغاز ژوئیه ارتش سرخ او را همراه با دستیاران اصلی‌اش دستگیر و تیرباران کرد. تردیدهایی که در سابقه این پیشامد هست پاره‌ای ناشی از درآمیختگی رویدادهای مارس و رویدادهای مه است، و پاره‌ای هم ناشی از این که توجیه‌کنندگان شوروی از شدت علاقه به محکوم کردن انتقام‌جویی ژاپنی‌ها در ماه آوریل در این نکته با هم توافق ندارند که آیا حرکت تریاپیتسین در ماه مارس باید بر پایه تحریکات ژاپنی‌ها توجیه شود یا این که باید تریاپیتسین را به نام «آغارشیست» و «ماجراجو»یی که بلشویک‌ها هیچ نوع مسئولیتی در قبال کارهایش ندارند محکوم کنند. در نتیجه، دو روایت متناقض به قلم اشخاص متفاوت در کتابی که در پانویس ۲۱۱ از آن نام بردیم آمده است. (1923) *Revolutsiya na Dal'nem Vostoke*

pp. 26-72, 119)

و ظاهراً این کار از روی

بی‌توجهی صورت گرفته است، زیرا که گردآورنده در این زمینه توضیحی نداده است. روایت نخست، که تریاپیتسین را يك رهبر بلشویک می‌شناسد، کشتار غیرنظامیان را در مارس به حداقل می‌رساند و بر تحریکات ژاپن تأکید می‌کند، پذیرفتنی‌تر است و پارفنوف نیز در کتاب خود کلیات آن را تأیید می‌کند.

P.S. Parfenov, *Bor'ba za Dal'nyi Vostok* (1928), pp. 95-7, 164-7)

ظاهراً بلشویک‌ها تا هنگام کشتار ماه مه به این صرافت نیفتادند که اعلام کنند تریاپیتسین با آن‌ها نسبتی ندارد. پارفنوف (ibid., pp. 197-200) حکم يك دادگاه نظامی را در حق تریاپیتسین و دستیارانش از روزنامه‌های محلی نقل می‌کند. از این حکم چنین برمی‌آید که تریاپیتسین بیست و سه سال داشته و همدست اصلی او زن بیست و يك ساله‌ای بوده است. بنابر مقاله‌ای در نشریه

Proletarskaya Revolyutsiya, No. 5 (28), 1924

←

را در بر داشت. ۲۱۲- این اقدامات برای گروه نظامی دولت ژاپن پیروزی نسبی به شمار می‌رفت، و ژاپنی‌ها تصمیم گرفتند که ولادی‌وستوک و ساحل اقیانوس آرام را محکم در دست خود نگه دارند، و تا دو سال بر سر حرف خود ایستادند؛ اما سیاست کلی تخلیه مواضع دُور را تغییر ندادند. در تابستان همان سال، نیروهای ژاپنی رفته‌رفته تمام شرق سیبری به‌مد از ایالت ساحلی را رها کردند.

نتیجه طبیعی این سیاست پذیرفتن وجود «کشور پوشالی» بود. در مه ۱۹۲۰، در همان ایامی که دولت شوروی جمهوری شرق دور را شناخت، فرمانده ژاپنی در سیبری اظهاریه‌ای منتشر کرد و پس از اظهار تمایل کلی به بیرون کشیدن نیروهای ژاپنی از «شرق دور روسیه» از تشکیل یک «منطقه بی‌طرف و آزاد از مداخله نیروهای طرفین میان نیروهای ژاپنی و بلشویک‌های درحال پیشروی به‌طرف شرق» جانبداری کرد. ۲۱۳ این اظهاریه پس از چندی به آغاز مذاکرات میان فرماندهی ژاپن و یک هیأت نمایندگی جمهوری شرق دور انجامید. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۰ «موافقتنامه گونگوتا» (نام ایستگاه راه‌آهن سراسر روسیه در چهل ورستی چیتا، نجایی که مذاکرات انجام گرفت) سرانجام به‌امضا رسید. در این موافقتنامه پذیرفته شد که «بهترین راه برای استقرار آرامش و نظم به‌وجود آمدن کشور پوشالی دارای حکومت واحد است، بدون دخالت نیروی مسلح در امور این کشور از جانب دولت‌های دیگر». از طرف دیگر:

کشور پوشالی نمی‌تواند در امور بین‌المللی و اقتصادی در انزوا از کشورهای متمدن و صنعتی زندگی کند. میان قلمرو روسیه در شرق دور و ژاپن همبستگی بسیار نزدیک

تزیایستین در زمان تسلط بر نیکولایفسک یک «کمون» حقیقی در شهر به‌وجود آورده بود. مطالب مربوط به ماجرای تزیایستین در این کتاب ترجمه شده است: E. Varneck and H.H. Fisher, *The Testimony of Kolchak and other Siberian Material* (Stanford, 1935), pp. 331-64.

۲۱۳. متن این موافقتنامه در کتاب بولدیرف آمده است. خود بولدیرف با عنوان فرمانده محلی نیروهای روسیه موافقتنامه را با فرمانده نیروهای ژاپنی امضا کرد. V.G. Boldyrev, *Directoriya Kolchak, Interventy* (Novonikolaevko, 1925), pp. 498-500.

214. P.S. Parfenov, op. cit., p. 200.

در منافع وجود دارد، و لذا کشور پوشالی باید نیت روابط نزدیک دوستی و همکاری را با ژاپن داشته باشد.

روس‌ها موافقت کردند که به نیروهای روسیه شوروی اجازه ورود به قلمرو این کشور را ندهند، و ژاپن نیز موافقت کرد که نیروهای خود را از ماورای بایکال بیرون بکشد. هر دو طرف تمهید کردند که از کشمکش در قلمرو «شرق دور» جلوگیری کنند. و «فقط در موارد حاد» به «اقدامات قاطع» متوسل شوند. ۲۱۵.

نتیجه فوری این توافق آن بود که دست جمهوری شرق دور برای سرکوبی سمنوف باز شد، زیرا که با از میان رفتن کولچاک و پشتیبانان انگلیسی او وجود سمنوف دیگر برای ژاپن اهمیتی نداشت. در اکتبر ۱۹۲۰، پس از بیرون رفتن ژاپنی‌ها، سمنوف از چیتا بیرون رانده شد و این شهر به صورت مرکز جمهوری درآمد. با شتاب‌کنگره‌ای از نمایندگان شرق دور در این مرکز فراهم آمد و در آغاز نوامبر ۱۹۲۰ قطعنامه‌ای صادر شد که در حقیقت تجدید همان اعلامیه ۱۶ آوریل ورخته‌اودینسک دائر بر تأسیس جمهوری مستقل شرق دور در قلمرو پیشین روسیه در شرق دریاچه بایکال بود. ۲۱۶. در ماه دسامبر مرزهای میان این جمهوری و «ج ش ف س ر» بر پایه یک موافقتنامه رسمی تثبیت شد. ۲۱۷. در انتخابات مجلس مؤسسان در ژانویه ۱۹۲۱ دهقانان با ۱۸۰ کرسی اکثریت آوردند و با کمونیست‌ها جبهه واحدی تشکیل دادند. خود کمونیست‌ها هم ۹۲ کرسی داشتند، و این دو گروه روی هم بیش از دو سوم آرا را در اختیار گرفتند. اس‌ارها و منشویک‌ها هر کدام کمتر از بیست کرسی داشتند. سیزده کرسی نیز به مغول‌های بوریات رسید، که در مجلس خواهان خودمختاری و خودگردانی کامل شدند. ۲۱۸. جلسات مجلس از آغاز کار

215. V.G. Boldyrev, op. cit., pp. 363-4.

۲۱۶. *ibid.*, pp. 379-81. روایت انگلیسی این ماجرا در این کتاب آمده است: *A Short Outline History of the Far Eastern Republic* (Washington, 1922), pp. 45-6.

217. RSFSR: *Sbornik Deistvuyushchikh Dogovrov, ii* (1921), 78; *A Short Outline History of the Far Eastern Republic*, pp. 47-8.

218. P.S. Parfenov, op. cit., p. 289; H.K. Norton, op. cit., p. 157.

در ژانویه ۱۹۲۲ بوریات‌مغول‌های ساکن خااک «ج ش ف س ر» به عنوان یک ←

طوفانی بود. اس‌ارها و منشویک‌ها دولت را که نیمی از دهقانان و نیمی از کمونیست‌ها تشکیل شده بود متهم می‌کردند که حکومت وحشت برقرار کرده و آلت‌دست شاخه شرق دور حزب کمونیست روسیه است؛ خود آن‌ها نیز متهم می‌شدند که از ژاپنی‌ها کمک مالی دریافت می‌کنند. قانون اساسی که در ۱۷ آوریل ۱۹۲۱ به تصویب رسید، ۲۱۹ صورت‌های حکومت بورژوا دموکراتیک را حفظ کرد. دولتی مرکب از احزاب اکثریت دهقانان و کمونیست‌ها تأسیس شد؛ شورای وزیران در برابر این احزاب پاسخگو بود. ۲۲۰ افسانه استقلال کامل از مسکو محفوظ ماند؛ اما بولچر، یکی از سرداران برجسته ارتش سرخ در نبرد با کولچاک، نخستین فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری بود؛ ۲۲۱ این مقام سپس به اوپروویچ رسید، که در دوره بعد یکی از ژنرال‌های بنام ارتش سرخ بود. ۲۲۲ درباره رهبران سیاسی و دستگاه دولتی جمهوری شرق دور هرچه بتوان گفت، در این نکته شکی نیست که ارتش جمهوری از روز نخست در اختیار مسکو بود

این تحولات برای دولت ژاپن اسباب خرسندی نبود. دیپلوماسی ماهرانه‌تر مسکو در این بازی برنده شده بود و آن «کشور پوشالی» که ژاپنی‌ها گمان می‌کردند در برابر مسکو و بلشویسم ساخته‌اند دیگر پوشالی نبود. از مدت‌ها پیش میان چیتا و ولادی‌وستوک برای انضمام ایالت ساحلی به جمهوری جدید مذاکرات جریان داشت، و این ایالت در انتخابات مجلس مؤسسان شرق دور هم شرکت کرده بود. در آوریل ۱۹۲۱

«منطقه خودمختار» شناخته شدند. (Sobranie Uzakonenii, 1922, No. 6, art. 59) باید چنین نتیجه گرفت که جمهوری شرق دور نیز یک چنین گامی برداشت، زیرا که پس از الحاق دوباره آن به «ج‌ش‌س‌ف‌ر» بوریات مغول‌های منطقه خودمختار در هر دو جمهوری در تابستان ۱۹۲۳ متحد شدند و کشور واحدی به نام جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار بوریات مغولستان به وجود آوردند. (Sobranie Uzakonenii, 1924, No. 1, art. 10-11)

۲۱۹ ترجمه انگلیسی این قانون اساسی در مآخذ زیر دیده می‌شود:
H.K. Norton, op. cit., pp. 282-307.

220. P.S. Parfenov, op. cit., pp. 305-8.

221. V.G. Boldyrev, op. cit., p. 446.

222. M. Pavlovich, RSFSR v Imperialistcheskom Okruzhenii: Yaponskii Imperializm na Dal'nem Vostok (1922), p. 107.

گویا برای نخستین بار معلوم شد که مرز جمهوری چنان ترسیم شده است که شبه‌جزیره کامچاتکا به «ج ش ف س ر» تعلق می‌گیرد. غرض آن بود که دولت شوروی بتواند امتیاز استخراج معادن کامچاتکا را به يك سرمایه‌دار آمریکایی واگذار کند. در نظر ژاپنی‌ها گویا این امر نه تنها به معنای نازک بودن «پوشال» جمهوری شرق دور محسوب می‌شد، بلکه خطر مستقیمی برای منافع ژاپن بود. پاسخ مقامات ژاپنی عبارت بود از تقویت دفاع ایالت ساحلی. دولت ضعیف ولادی‌وستوک که چنان تمایل نابه‌هنگامی برای پیوستن به جمهوری شرق دور نشان داده بود، در آوریل ۱۹۲۱ برافتاد و به‌جای آن دولت مطیع‌تر و دست‌راستی‌تری بر سر کار آمد، به ریاست شخصی‌بی‌اهمیتی به نام مرکولف. بار دیگر سمنوف و دار و دسته «کاپلیتسی» در صحنه ولادی‌وستوک پدیدار شدند. جمهوری شرق دور بعدها مدرک مشکوکی در اختیار داشت که گویا موافقتنامه‌ای بود میان مقامات ژاپنی و نیروهای «سفید» برای حمله به جمهوری پیش از ۱ ژوئیه ۱۹۲۱.

این خطر با فشار روزافزون کشورهای انگلیسی‌زبان به ژاپن برطرف شد. در تابستان ۱۹۲۱ اعلام شد که «قدرت‌های بزرگ» در نظر دارند در پاییز آینده کنفرانسی برای حل مسائل اقیانوس آرام در واشنگتن برپا کنند. ۲۲۴ دولت شوروی ابتدا هیچ نمی‌توانست حدس بزند که این حرکت از جانب دوست است یا دشمن. نخستین واکنش‌های مطبوعات شوروی و کمینترن دشمنانه بود. ۲۲۵ برای حضور نماینده منافع

۲۲۳ این سند، مورخ ۹ ژوئن ۱۹۲۱، به دست نمایندگان جمهوری شرق دور به کنفرانس واشینگتن تسلیم شد و در کتاب پاولوویچ چاپ شده است:
(M. Pavlovich, op. cit., pp. 67-9)

برهان عمده در رد اصالت آن این است که این موافقتنامه هرگز اجرا نشد. ۲۲۴ پیشنهاد اصلی دولت آمریکا این بود که کنفرانسی برای کاهش تسلیحات تشکیل شود. مسئله اقیانوس آرام بر اثر پیشنهاد انگلیس در ژوئیه ۱۹۲۱ به دستور کنفرانس افزوده شد.

۲۲۵. نگاه کنید به مقاله «ایزوستیا»، ۲ اوت ۱۹۲۱، و نیز به
Ekonomicheskaya Zhizn', 10 August 1921

خلاصه این مقالات در کتاب پاسولسکی نقل شده است.
L. Pasvol'sky, *Russia in the Far East* (N. Y. 1922), pp. 124-7).

همچنین نگاه کنید به تذهای IKKI در «پراودا» ۱ سپتامبر ۱۹۲۱. (خلاصه شده در همان کتاب): (ibid., pp. 127-9)

شوروی تلاشی صورت گرفت - به صورت تأمین دعوت رسمی از جمهوری شرق دور. بازخواننده شدن کراسنوشچکوف و شاتوف به مسکو، در این هنگام که آن‌ها دیگر نقشی در امور جمهوری بازی نمی‌کردند، ۲۲۶ شاید دلیل بر توجه دیر شده مسکو به این نکته بود که دولتی که انقلابیان و آشوبگران پیشین امریکا در آن شرکت داشته باشند نمی‌تواند دل‌واشینگتون را به دست آورد. اما این تلاش به جایی نرسید و مخالفت امریکا با هر نوع رابطه‌ای با «ج ش ف س ر» ثابت ماند. از طرف دیگر، معلوم شده بود که دولت امریکا، ژاپن را تحت فشار گذاشته است که اشغال اراضی روسیه را پایان دهد، و انتظار می‌رفت که این فشار در کنفرانس واشینگتون افزایش یابد. ۲۲۷ سایه همین کنفرانس آینده بود که ژاپن را واداشت با جمهوری شرق دور مذاکرات نامحدودی را آغاز کند. این مذاکرات در ۲۶ اوت ۱۹۲۱ در دیرن آغاز شد و در سراسر زمستان و در مدت اجلاس کنفرانس واشینگتون ادامه یافت.

مذاکرات دیرن به کلی بی‌نتیجه بود. خواسته‌های نهایی ژاپن در هفت ماده به اضافه سه ماده سری تنظیم شد. مهم‌ترین آن‌ها این بود که جمهوری شرق دور باید تعهد کند که هیچ‌گونه تسلیحات و استحکاماتی نداشته باشد، و در اقیانوس آرام نیز هیچ واحد دریایی راه نیندازد، و «برای همیشه به دولت ژاپن تعهد بپردازد که در سرزمین خود رژیم کمونیستی را وارد نکند و قاعده مالکیت خصوصی را نه تنها نسبت به شهروندان ژاپن بلکه نسبت به شهروندان خود نیز نگه دارد». در ازای این تعهدات، همین‌قدر قول می‌داد که ایالت ساحلی را «در زمانی که برای خود ضروری و مناسب بدانند» تخلیه کند؛ تخلیه ساخالین هم نه تنها به حل مسئله نیکولایفسک وابسته بود، بلکه به اجازه هشتاد ساله آن جزیره به ژاپن نیز مشروط می‌شد. ۲۲۸ اگر ژاپن امیدوار بود که کنفرانس دیرن

۲۲۶ P.S. Parfenov, op. cit., p. 327. از شواهد موجود انگیزه‌ای برای این اقدام به دست نمی‌آید.

۲۲۷ یادداشتی از وزارت خارجه امریکا به سفارت ژاپن در واشینگتون، مورخ ۳۱ مه ۱۹۲۱، و پاسخ طفره‌آمیز ژاپن، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۲۱، در مآخذ زیر چاپ شده است:

Foreign Relations of the United States, 1921, ii (1936), 702-5, 707-10.

۲۲۸. متن این سند در این کتاب آمده است:
P.S. Parfenov, op. cit., pp. 331-3.

این مسأله را از مدار مذاکرات واشینگتون خارج کند، اشتباه می‌کرد. دولت شرق دور خطاب به واشینگتون و سراسر جهان سیلی از اعتراض راه انداخت که به آسانی شنوندگان خود را پیدا کرد، و سر و کله‌یک هیأت نمایندگی این جمهوری به تشویق امریکاییان در راهروهای محل کنفرانس واشینگتون پدیدار شد. از طرف دیگر، محاسبه روس‌ها دائر بر این که امتیاز دادن در دیرین دیگر ضرورتی ندارد، درست از آب درآمد. دولت امریکا در واشینگتون از نمایندگان ژاپن تعهد خصوصی گرفت که تخلیه ایالت ساحلی و شمال ساخالین در آینده نزدیک مورد بررسی قرار گیرد.^{۲۲۹}

بدین ترتیب فشار کنفرانس واشینگتون بود، و نه مذاکرات بیهوده دیرین، که در این مورد و موارد دیگر دولت ژاپن را وادار کرد که از برخورد بیشتر با قدرت‌های انگلیسی‌زبان پرهیز کند و سیاست مسالمت جوینانه‌ای در پیش بگیرد. مذاکرات دیرین بدون نتیجه در آوریل ۱۹۲۲ به پایان رسید. اما کمتر از سه ماه بعد دولت ژاپن اعلام کرد که نیروهای خود را تا ۱ نوامبر ۱۹۲۲ از سرزمین روسیه بیرون می‌کشد، و آمادگی خود را به مذاکره نه تنها با جمهوری شرق دور بلکه با خود «ج. ش. ف. س. ر» نیز نشان داد.^{۲۳۰} دولت شوروی نیز با انتصاب تیزتزین و مجرب‌ترین دیپلمات خود، یعنی یوفه، به عنوان وزیرمختار اهمیت تصفیه را اعلام کرد. در کنفرانس مذاکرات، که روز ۴ سپتامبر در چانگچون منچوری آغاز شد، یوفه تمام مهارت و سرسختی خود را به کار بست. اما امید شوروی به گرفتن امتیازهای مادی و شناسایی دیپلماتیک به جایی نرسید. طرفین از جای خود تکان نخوردند؛ و چیزی نگذشت که بر سر مسأله شمال ساخالین و حقوق ماهی‌گیری ژاپن در آب‌های روسیه و تکلیف انبارهای جنگی ژاپن در ولادیوستوک کنفرانس متوقف شد. دلیل سرسختی

۲۲۹. بیانات علنی هر دو هیأت نمایندگی در سوابق رسمی کنفرانس قدری کمتر صراحت داشت؛ بی‌گمان برای حفظ آبرو.

(*Conference on the Limitation of Armaments* (Washington, 1922), pp. 853-9)

۲۳۰. یادداشت کنسول ژاپن در چیتا به یانسون، وزیر خارجه جمهوری شرق دور، مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۲، و پاسخ مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۲ با امضای مشترک قره‌خان از طرف «ج. ش. ف. س. ر» و یانسون از طرف جمهوری شرق دور در این نشریه چاپ شده است: *Novy Vostok*, ii (1922), 40-1.

یوفه تا حدی این محاسبه کاملاً درست بود که ژاپنی‌ها دیگر نمی‌توانند از قولی که به قدرت‌های واشینگتن داده‌اند عدول کنند. پس از پایان کنفرانس وزارت خارجه ژاپن بیانیه پوزش‌آمیزی منتشر کرد:

با وجود تعطیل کنفرانس چانگچون نیروهای ژاپن در ولادی‌وستوک مطابق بیانات پیشین دولت ژاپن تا پیش از پایان اکتبر کاملاً تخلیه خواهد شد. در خصوص بیانات یوفه دائر بر این که ژاپن قصد دارد ساخالین را تصاحب کند، وزارت خارجه اعلام می‌دارد که ژاپن برحسب تعهد خود در کنفرانس واشنگتن، قصد تعرض به حقوق ارضی روسیه را ندارد، و ساخالین را فقط به عنوان ضمانت مسئله نیکولایفسک اشغال کرده است. با توجه به این مراتب، دولت ژاپن مایل است به قدرت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس واشینگتن هشدار دهد که نیت ژاپن را به غلط تعبیر نکنند. ۲۲۱

تخلیه ایالت ساحلی در پایان اکتبر انجام گرفت: دولت «سفید»ی که در مه ۱۹۲۱ برپا شده بود فوراً برافتاد؛ اقتدار جمهوری شرق دور در سراسر شرق سیبری از بایکال تا اقیانوس آرام برقرار شد. مسائل شمال ساخالین و حقوق ماهی‌گیری در روابط شوروی و ژاپن حل نشده باقی ماند. اما با بیرون رفتن نیروهای ژاپن دیگر معنایی برای «کشورپوشالی» باقی نماند - حتی به ظاهر. روز ۱۰ نوامبر ۱۹۲۲ مجلس رای به انحلال جمهوری و انضمام آن به «ج ش ف س ر» داد. ۲۲۲ این نیز گام دیگری بود در راه وحدت دوباره عناصر پراکنده امپراتوری پیشین روسیه بزرگ واحد.

231. P.S. Parfenov, op. cit., pp. 350-1.

روایت خود یوفه از مذاکرات کنفرانس در این نشریه چاپ شده است:

Novyi Vostok, iv (1923), 1-11.

توینبی جزئیاتی از مطبوعات روز به شرح کنفرانس اضافه می‌کند.

(A.J. Toynbee, *Survey of International Affairs, 1920-1923* (1925), pp. 442-4)

۲۳۲. اعلامیه رسمی مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۲ در «ایزوستیا»ی ۲۱ نوامبر ۱۹۲۲ منتشر شد: لنین در آخرین سخنرانی عمومی خود با رضایت خاطر از آن تمجید کرد. (*Sochineniya*, xxvii, 361)

فرمان کمیته مرکزی اجرای سراسری دائر بر قبول این اقدام در این نشریه چاپ شده است: *Sobranie Zakonov, 1923, No. 1, art. 2.*

ترازنامه خودمختاری

سال ۱۹۲۰ تاریخ سیاست شوروی در مورد ملیت‌ها نوعی برگشتگاه بود. این سال، سال پایان جنگ داخلی و آغاز تحکیم قدرت و بازسازی بود؛ همچنین انتقال موضع تأکید از غرب به شرق نیز در همین سال روی داد. هر دوی این تغییرات در تحول مفهوم حقوق ملی، که در گذار از انقلاب بورژوازی به انقلاب پرولتری مستتر بود، مؤثر افتادند. «حق جدا شدن»، به عبارتی که زمانی لنین به کار برده بود، جای خود را به «حق متحد شدن» می‌داد. از روی قاعده، قابل تصور نبود که یک کشور سوسیالیستی بخواهد از مجمع کشورهای سوسیالیستی جدا شود؛ در عمل، پس از پایان ۱۹۲۰ قابل تصور نبود که کسی بخواهد وحدت به دست آمده را برهم بزند، مگر آن که با نظام شوروی دشمنی آشتی‌ناپذیری داشته باشد. برای رشد اقتصادی کامل نیز به اندازه امنیت نظامی وحدت ضرورت داشت. نفع آشکار کارگران و دهقانان در وحدت وسیع‌ترین پایه ممکن استوار بود (و شعار «کارگران همه کشورها متحد شوید» نیز هدف نهایی را تشکیل می‌داد). برای آن که کارگران و دهقانان این نفع خود را تشخیص دهند، کار لازم آن بود که همه آثار آن نابرابری و تبعیض پیشین را میان ملل ریشه‌کن کنند، زیرا که، به نظر بلشویک‌ها، همین نابرابری ریشه و منشأ ناسیونالیسم بود، و آن‌ها می‌بایست ترتیبی بدهند که دیگر هیچ اثری از آن در آینده پدیدار نگردد. پس، از همان لحظه پیروزی انقلاب ذات نظریه بلشویک‌ها درباره خودمختاری ملی به طور کمابیش نامحسوس از مفهوم آزادی به مفهوم برابری تحول یافت، زیرا به نظر می‌رسید فقط برابری است که راه حل اساسی را در بر دارد. بلشویسم تا مدت‌ها به دید انترناسیونالیستی متفکران اصلی

سوسیالیسم وفادار ماند. برابری میان ملل در عقیده و عمل نخستین رهبران بلشویک ریشه‌های ژرفی داشت، چنان که اگر می‌شنیدند که به دست آوردن مقام مؤثر در دولت برای اهل روسیه بزرگ از اهل مثلاً روسیه سفید یا گرجستان یا ارمنستان آسان‌تر است، زیانشان از تمجب بند می‌آمد. عقیده و عمل حزبی نیز تبعیض ملی را بی چون و چرا محکوم می‌کرد؛ اشکال کار بیشتر رهبران حزب بی‌صدافتی نبود، بلکه نوعی خوش‌بینی حیرت‌آور و غیرانتقادی بود. یکی از اعضای هیأت رئیسه نارکومناتس در مقاله‌ای در نشریه رسمی کمیساریا روحیه ماه‌های نخستین حکومت را به زبانی که دور از حقیقت هم نیست چنین توصیف می‌کند:

خطر روسی‌کردن [ملل دیگر] برطرف شده است. دیگر کسی علاقه‌مند نیست که يك ملت را به بهای زیر پا گذاشتن حقوق ملل دیگر تقویت کند... هیچ‌کس به فکر حمله به کسی یا محروم ساختن او از حقوق ملی‌اش نیست.^۱

طرد مطلق هرگونه تبعیض میان افراد بر پایه ملیت یا نژاد یا رنگت چهره، در سیاست و عمل حزب بلشویک قاعده‌ای بود که با شدت دنبال می‌شد و در مناسبات دولت شوروی با ملل تابع امپراتوری پیشین برگزیده‌ای به‌شمار می‌رفت. اما این به خودی خود کافی نبود. جنبه مثبت سیاست برابری کمک‌رساندن به ملل واپس‌مانده بود برای آن که بتوانند شکاف میان وضع خود و همپالکیان پیشرفته‌تر خود را پر کنند. این کمک عبارت بود از کمک مادی، آموزش در همه اشکال آن، وام دادن کارشناسان فنی و مستشاران، و تربیت کارشناسان آینده ملل واپس‌مانده. از آن‌جا که گردانندگان اقتصاد شوروی بیش از هر چیز شایق بودند که تراز تولید را در سراسر خاک شوروی بالا ببرند، این سیاست احتمالاً فقط به‌واسطه کمبود منابع محدود می‌شد، هرچند در جاهایی که اختلاف عظیمی در تراز تمدن و فرهنگ وجود داشت، «از میان بردن نابرابری موجود میان ملل» ممکن بود به گفته قطعنامه دهمین کنگره حزب (۱۹۲۰) يك «روند طولانی» باشد.^۲

از لحاظ مارکسیست‌ها، در ایجاد برابری واقعی - در تمایز با

1. Zhizn' Natsional'noy, No. 8, 29 December 1918.
2. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 386.

برابری صوری - میان همهٔ مللی که وارد حکومت شوروی می‌شدند عنصر اساسی عبارت بود از توزیع برابر روندهای تولید در سراسر کشور. تا روز انقلاب، رشد صنعت روسیه اشکال پیشرفتهٔ تولید را بیشتر در چند نقطهٔ روسیهٔ اروپا متمرکز ساخته بود، و مرزبوم‌های دوردست فقط نقش منابع مواد خام و خواربار را بازی می‌کردند. در سراسر جهان سرمایه‌داری همین طرح دیده می‌شد، زیرا که در آن‌جا موانع ناشی از منافع خاص یا ترس از رقابت رشد تولید صنعتی را در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره کند می‌کرد یا اصلاً غیرممکن می‌ساخت. بدین ترتیب سرمایه‌داری باعث تثبیت نابرابری ملل می‌شد. اشتیاق رژیم شوروی برای ایجاد اشکال پیشرفتهٔ تولید صنعتی در سراسر خاک شوروی با چنین موانعی برخورد نمی‌کرد. افزایش تولید صنعتی هم یگانه انگیزهٔ کار نبود. اعتقاد محکم رهبران شوروی در سال‌های نخست این بود که کارگر شالودهٔ قدرت شوروی است، به این معنی که در برابر وفاداری متزلزل و احتمالاً گرایش ضد انقلابی دهقانان می‌توان به حمایت کارگران مستظهر بود؛ بنابراین مصلحت‌دید سیاسی آن است که هرچه بیشتر پایهٔ صنعت پی‌ریزی شود. اگر پنبهٔ ترکستان به‌جای تغذیهٔ کارخانه‌های نساجی پترزبورگ و مسکو در خود ترکستان بافته شود، این کار تازه از لحاظ بلشویک‌ها چند غرض را حاصل می‌کند. با راه‌انداختن یک منطقهٔ تولید جدید سرجمع تولید قبش بالا می‌رود؛ برای ترکستان فرصتی پیش می‌آید که از منزلت «مستعمراتی» فروش کالاهای طبیعی، که نشانهٔ فروپایگی است، بیرون بیاید و به منزلت پیشرفته و دل‌پسند تولید صنعتی برسد؛ زمینهٔ رشد پرولتاریای بومی ترکستان نیز فراهم می‌شود، که در آینده پشتیبان مطمئنی برای رژیم و ایدئولوژی شوروی خواهد بود. ایجاد برابری اقتصادی میان ملل، به معنای توزیع برابر تولید صنعتی در حال گسترش، بدین ترتیب در دید بلشویکی دارای ریشه‌های ژرف بود. در اوضاعی هم که بلشویک‌ها از نظام تزاری به ارث بردند، نتیجهٔ ضروری این دید آن بود که مرزبوم‌های دورافتاده را، که هنوز بیشتر بر پایهٔ کشاورزی می‌گشتند، بر هستهٔ قدیمی صنایع مقدم بدارند و در رشد صنعتی تازه سهم بیشتری برای آن‌ها قائل شوند. بلشویک‌ها مدعی بودند که سیاست شوروی در مورد ملیت‌ها نوعاً با سیاست‌هایی که در کشورهای سرمایه‌داری دنبال می‌شود فرق دارد، و فقط این سیاست است که هدفش تنها شناسایی برابری صوری نیست بلکه می‌کوشد محیط اقتصادی تازه‌ای پدید آورد

که برابری را ممکن و واقعی سازد؛ آنچه می‌توانست به ادعای بلشویک‌ها وزن و اعتبار بدهد همین رشد اقتصادی بود. موعظه دربارهٔ برابری ملل به خودی خود چیزی جز يك نمایش توخالی نیست، مگر این که مفروضات لازم این ادعا نیز آزادانه پذیرفته شود. معنای برابری ملل آن بود که مرزبندی میان ملل صنعتگر و ملل کشاورز زده شده شود.

اما این سیاست درازمدتی است، و روند برابری با موانع فراوان رو به رو شد. نیت‌ها صادقانه بود و دستاوردها نیز واقعیت داشت؛ اما پیشرفت فقط به تدریج میسر می‌شد. نابرابری‌های موجود همیشه نوعی تمایل طبیعی به ماندگار ساختن خود و ایستادگی در برابر ریشه‌کنی نشان می‌دهند. بدین ترتیب در این دورهٔ آغاز کار، میان هدف‌های سیاست و دستگاهی که باید این سیاست را اجرا کند روند دائم تعارض و کش‌مکش در جریان بود. تراکم و روزافزون شدن اقتدار حکومتی و نظارت اداری در مرکز ناگزیر به این نتیجه منجر می‌شد — هرچند شاید غیرمنطقی بنماید — که ملل گوناگون تابع هستهٔ مرکزی یعنی روسیهٔ بزرگ باشند. کافی نبود که افراد ملیت‌های کوچک‌تر به نسبت تعداد خود از مقامات مهم و مؤثر در دستگاه اداری سهم ببرند، یا حتی گاه سهم بیشتری هم به دست آورند. بسیاری از صاحبان این مقامات بدون زحمت و بدون قصد آگاهانه خود را با جهان‌بینی اکثریت غالب روسیهٔ بزرگ منطبق می‌ساختند؛ کسانی که در برابر این انطباق ایستادگی می‌کردند در کار اداری و دولتی کمتر پیشرفت می‌کردند. مسکو پایتخت ادارهٔ کشور بود — مرکزی بود که تصمیم‌های عمده در آن‌جا گرفته می‌شد. روحیهٔ بوروکراتیک که لنین برضد آن می‌جنگید به‌طور کمابیش خودکار به‌صورت روحیهٔ روسیهٔ بزرگ درمی‌آمد. راکوفسکی در ۱۹۲۳ می‌نویسد:

واقعیت این است که ارگان‌های مرکزی ما رفته‌رفته ادارهٔ امور سراسر کشور را از دیدگاه سهولت کار اداری می‌نگرند. البته ادارهٔ امور بیست جمهوری کار سهلی نیست، اما اگر يك جمهوری بیشتر نبود، اگر با فشار دادن يك دکمه می‌توانستیم تمام کشور را اداره کنیم، کار سهل می‌شد.^۲

3. *Dvenadtsati S.,ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 532.

مرکزیت دادن کارها به معنای یکدست کردن کارها بود؛ و معیارهای یکدستی هم البته معیارهای روسیه بزرگ بود. جای شگفتی نیست که اوکراین در مخالفت با این جریان نقش اول را بازی کرد. نه تنها اوکراین در میان جمهوری‌ها تنها واحدی بود که می‌توانست از لحاظ اقتصادی و فرهنگی با «ج. ش. ف. س. ر» رقابت کند، بلکه این جمهوری یکی از نواحی بیرون از روسیه بزرگ بود که از سیاست پرورش صنعتی مرزبوم‌ها کمتر از همه فایده می‌برد، زیرا که رشد صنعتی خود او قبلاً صورت گرفته بود. بنابراین ناسیونالیست‌های اوکراین چنین احساس می‌کردند که در این میانه مایه را باخته‌اند. از آن فواید مادی که سیاست ملیت‌های شوروی نصیب نواحی «واپس‌مانده» می‌ساخت، اوکراین هیچ نصیبی نمی‌برد؛ از طرف دیگر، «شوینیسیم روسیه بزرگ» در دستگاه اداری مسکو مایل نبود اوکراین را در مرکز اداره امور به‌عنوان شریک برابر بشناسد.

برای مقابله با این گرایش‌های دستگاه اداری تلاش‌های شدید، و تا حدی هم موفق، صورت گرفت. در نهادهای دیگر حساسیت‌های ملی کمتر رعایت می‌شد. در میان این نهادها مقدم بر همه ارتش سرخ بود. به نظر نمی‌آید که هیچ‌یک از جمهوری‌ها پس از تثبیت نظام شوروی خواهان برپا کردن ارتش خاص خود شده باشند.^۴ از همان آغاز، چه از جمهوری‌های خود «ج. ش. ف. س. ر» و چه از جمهوری‌های مستقل متحد با آن، برای ارتش سرخ سربازگیری می‌کردند و واحدهایی تشکیل می‌دادند. از بومیان جمهوری‌های آسیایی، که در زمان تزارها از نظام وظیفه معاف بودند، نیز مانند دیگران سربازگیری می‌شد.^۵ همین ارتش سرخ متحد بود که در جنگ داخلی از خاک جمهوری‌هایی که دچار خون‌ریزی و ویرانگری شدند دفاع کرد و آن‌ها را آزاد ساخت. خود راکوفسکی در

۴. حزب «بوروئیستی» (نگاه کنید به ص ۳۱۱) خواهان یک ارتش اوکراینی جداگانه بود.
N. Popov, *Ocherk Istorii Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov) Ukrainy* (fifth ed. 1933), pp. 214-15.

۵. مقاله‌ای در نشریه «زندگی ملی» درباره دشواری‌های وارد کردن ترکستان مسلمان به ارتش سرخ بحث می‌کند، ولی اضافه می‌کند که «ده‌ها هزار» از مسلمانان هم‌اکنون در اردوگاهی بیرون تاشکند تحت تعلیم‌اند.

(Zhizn' Natsional'nosti, No. 32 (89), 17 October 1920)

نهمین کنگره سراسر شوراها در دسامبر ۱۹۲۱ به نام جمهوری‌های روسیه سفید و آذربایجان و گرجستان و ارمنستان، و نیز به نام جمهوری اوکراین، تقاضا کرد که ارتش سرخ تقویت شود تا از تکرار این مصائب جلوگیری کند.^۶ بدین ترتیب ارتش سرخ تنها ابزار وحدت نبود، بلکه ابزار وحدتی بود که از طریق یک مظهر متعلق به روسیه بزرگ تأمین می‌شد. اسکرپنیک، یکی از نمایندگان اوکراین، در دوازدهمین کنگره حزب شکایت کرد که ارتش سرخ «ابزار روسی کردن مردم اوکراین و تمام مردم غیرروس بوده است، و هست»؛ و کنگره در تصویبنامه مربوط به مسئله ملی ماده‌ای گنجانده که توصیه می‌کرد «اقدامات عملی برای تشکیل واحدهای نظامی ملی» صورت گیرد، و «همه احتیاط‌های لازم برای تضمین استعداد کامل جمهوری‌ها برای دفاع از خود به عمل آید».^۷ اما قید «برای دفاع از خود» شایان توجه است. هیچ اثری از «اقدامات» مربوط به اجرای این توصیه‌ها برجا نمانده است؛ کارایی ارتش در دفاع از سراسر کشور همیشه می‌توانست به‌عنوان ضرورت غالب مطرح شود.

اتحادیه‌های کارگری هم این سابقه ارتش را تقویت کردند. غلبه عنصر روسیه بزرگ در میان کارگران از همان آغاز کار، اتحادیه‌ها را به‌صورت عامل وحدت‌بخش نیرومندی بر پایه روسیه بزرگ درآورد. ریازانوف در نخستین کنگره اتحادیه‌های سراسر روسیه این مسأله را بیان کرد:

آن کس که می‌خواهد در روسیه سوسیالیسم را بنا کند فقط در صورتی می‌تواند این کار را بکند که درعین‌حال که امکان رشد آزاد و خودگردان هنریک از اجزای روسیه را در نظر دارد آن رابطه اجتماعی و اقتصادی را که فراهم نگه‌دارنده همه ما است تقویت کند - رابطه‌ای که بدون آن کارگران پتروگراد از کارگران مسکو جدا می‌افتند و کارگران مسکو و پتروگراد از کارگران دن، و کارگران دن از کارگران

6. *Dev'yatyi S'ezd Sovetov* (1922), pp. 208-9.

7. *Dvenadtsatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 532; *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), t. 496.

سیبری دور می‌شوند. ۸.

در کنگره سوم، که در آوریل ۱۹۲۰ تشکیل شد، تومسکی شرحی درباره کار اتحادیه‌ها در مناطق تازه آزاد شده اوکراین و اورال و سیبری بیان کرد:

آموزگاران ما به دنبال ارتش سرخ می‌رفتند. نخستین کسانی که پس از واحدهای ارتش سرخ در شهرهای آزاد شده از دست «سفیدها» پیدا می‌شدند، آموزگاران شوراهای مرکزی اتحادیه‌های کارگری بودند، آموزگاران کمیته مرکزی کارگران نساجی، کارگران چرم‌سازی، کارگران فلزکاری، و کارگران راه‌آهن.

از اوکراین فشار آورده بودند که اتحادیه‌های اوکراین سازمان جداگانه‌ای داشته باشند، یا آن که برای آن‌ها در سازمان سراسر روسیه منزلت خاصی قائل شوند. اما به رغم «مخالفت شدید عناصر راست»، کمیته مرکزی برای حفظ «وحدت و مرکزیت» پافشاری نمی‌کرد. روشن بود که اگر شعار «کارگران جهان متحد شوید» معنایی داشته باشد، حداقل معنای آن می‌بایست این باشد که کارگران اتحادیه‌های امپراتوری پیشین روسیه با هم متحد شوند. امر وحدت اتحادیه‌ها جای بحث نداشت. اما وحدت طبعاً به معنای سازمانی بود که عنصر روسیه بزرگ بر آن مسلط بود.

از همه مهم‌تر این که حزب کمونیست روسیه نیز نقش وحدت‌بخشی نظیر نقش ارتش و اتحادیه‌های کارگری بازی می‌کرد. از ۱۹۰۳ به بعد، هنگامی که تقاضای «یوند» یهودیان برای داشتن منزلت مستقل در دومین کنگره حزب رد شد، لنین همیشه اصرار ورزیده بود که وحدت سازمان رکن اساسی مرام حزبی است.^۸ پس از انقلاب اکتبر، کنگره هشتم حزب در ۱۹۱۹ در قطعنامه‌ای نظر داد که جدایی جمهوری‌های شوروی اوکراین و لتونی و لیتوانی و روسیه سفید دلیل بر تشکیل احزاب کمونیست

8. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), i, p. 27.

9. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i, p. 29-30.

جداگانه نمی‌شود، حتی «بر پایه فدراسیون»، و «کمیته‌های مرکزی کمونیست‌های اوکراین و لتونی و لیتوانی از حقوق کمیته‌های منطقه‌ای حزب برخوردارند و کاملاً تحت تابعیت کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه قرار می‌گیرند».^{۱۱} حتی پیشنهادی که هنگام تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای تغییر نام حزب به «حزب کمونیست سراسر اتحاد شوروی (بلشویک‌ها)» مطرح شد با مخالفت قهرآمیزی روبه‌رو شد که اسکریپنیک در دوازدهمین کنگره حزب در ۱۹۲۳ از آن شکایت می‌کند.^{۱۲} این پیشنهاد سرانجام در پانزدهمین کنگره حزب در پایان ۱۹۲۵ به تصویب رسید. اما اعتراضات کاملاً طبیعی بود؛ حزب به‌طور کلی به نام و سنت روسی خود می‌بالید.

تأثیر نهادهایی مانند ارتش و اتحادیه‌ها و حزب در مرکزیت‌دادن به کارها، شاید مهم‌ترین عامل در میان عوامل متعدد هشیار و ناهشیاری بود که در پشت پدیده «شووینیسیم روسیه بزرگ» نهفته بود. لنین در بحث برنامه حزبی در هشتمین کنگره حزب در ۱۹۱۹ گفت: «هرگاه پوست بسیاری از کمونیست‌ها را بخرائید یک شووینیسیم روسیه بزرگ پیدا خواهید کرد»؛^{۱۳} و از آن زمان به بعد این عبارت برای توصیف رفتار کمونیست‌هایی به‌کار می‌رفت که یا به‌طور ناهشیار سنت روسی پیش از انقلاب را به ارث برده بودند، یا با انکار عمدی اهمیت ملیت سعی داشتند دعای ملی مردمان اوکراین و روسیه سفید و اقوام غیر اسلاو امپراتوری پیشین تزارها را ناچیز جلوه دهند. در کنگره‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ باز هم شووینیسیم روسیه بزرگ را محکوم کردند: خود استالین در کنگره ۱۹۲۳ آن را «نیروی اساسی که وحدت جمهوری‌ها را متوقف می‌سازد» نامید و اعلام کرد که این پدیده «روز به روز و ساعت به ساعت رشد می‌کند» و «می‌کوشد هر چیز غیر روسی را جاروب کند و همه رشته‌های مدیریت را دور عنصر روسی بپیچد و [عنصر] غیر روسی را با فشار بیرون کند».^{۱۴} فراز آمدن احساسات میهن‌پرستانه روسی به پشتیبانی بلشویک‌ها در

11. *VKP(B) v. Rezolyutsiyakh* (1941), i, 304-5.

از طرف دیگر، وقتی که لتونی و لیتوانی در ۱۹۲۰ به نام جمهوری‌های مستقل یوژوایی به رسمیت شناخته شدند، احزاب کمونیست این کشورها نیز مستقل شدند.

12. *DSRKP(B)* (1923), p. 524.

13. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 155.

14. Stalin, *Sochineniya*, v, 244-5.

مراحل آخر جنگ دوم جهانی - اتحاد به زبان نیامده ناسیونالیسم روسی با انترناسیونالیسم کمونیستی که نخستین بار در جنگ شوروی و لهستان در ۱۹۲۰ چهره خود را نشان داد - راه را برای روند تازه‌ای باز کرد که وجه مشابه اقتصادی آن را باید در نپ دید. جریان روزافزون وارد شدن افراد طبقات ممتاز به نام «کارشناس» یا کارمند دولت به نهادهای شوروی، لنین را واداشته بود که در یازدهمین کنگره حزبی در ۱۹۲۲ به بلشویک‌ها هشدار بدهد. لنین بلشویک‌ها را به ملت غالبی تشبیه کرد که تحت تأثیر فرهنگ برتر ملت مغلوب قرار گرفته‌اند. «فرهنگ آن‌ها مفلوک و ناچیز است، ولی باز هم بهتر از فرهنگ ما است.» کسانی که دستگاه اداری عظیم روسیه را اداره می‌کردند کمونیست‌های مسؤول نبودند؛ خود کمونیست‌ها می‌دانستند که دارند «اداره می‌شوند». ۱۵ جذب شدن عناصر بورژوا و حتی اشرافی در دستگاه اداری تأثیر دوجانبه‌ای داشت. این جریان نه تنها «آدم‌های سابق» را با رژیم شوروی آشتی می‌داد، بلکه باعث می‌شد رفتار خود رژیم نیز در قبال سنت‌های گذشته «روسی» کمتر منفی باشد. استالین در دوازدهمین کنگره حزبی نه تنها اتهاماتی را که راگ، فسکی و اسکرپنیک به دولت وارد کردند رد نکرد، بلکه خود او هم از این خطر با تأکید و صراحت سخن گفت:

رفقا، تصادفی نیست که اسمناوخوف^{۱۶}ها در میان کارمندان

15. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 244-5.

۱۶. «Smena Vekh». («عوض شدن نشانه راه») عنوان مجموعه مقالاتی بود به قلم مهاجران روس که در ۱۹۲۱ در پراگ منتشر شد. در این مقالات از نوعی سازش مشروط با رژیم شوروی طرفداری شده بود. در پاییز ۱۹۲۱ یک نشریه هفتگی نیز با همین نام در پاریس شروع به انتشار کرد و «به روی همه نمایندگان روشنفکران روسیه که انقلاب اکبر را می‌پذیرند، قطع نظر از مبانی ایدئولوژیک این پذیرش» درهای خود را باز اعلام کرد. انگیزه اصلی این حرکت احساسات میهن پرستانه ناشی از جنگ شوروی و لهستان بود، و ناشی از اعلام «نپ» از طرف لنین، که پنداشته می‌شد به معنای رها کردن کمونیسم جزمی است. اوستریالوف، که برجسته‌ترین فرد گروه اسمناوخوف‌ها بود، روح «شوونیسم روسیه» بزرگ را در خالص‌ترین شکل آن بیان می‌کند: «فقط حکومتی که از لحاظ «مادی» نیرومند باشد می‌تواند صاحب یک فرهنگ بزرگ بشود. همه «قدرت‌های کوچک» می‌توانند ظریف و شریف و حتی «قهرمان» باشند، ولی طبیعتاً نمی‌توانند بزرگ باشند.

شوروی این قدر طرفدار پیدا کرده‌اند. همچنین تصادفی نیست که این آقایان، یعنی اسمناو خوف‌ها کمونیست‌های بلشویک را ستایش می‌کنند، گویی می‌خواهند بگویند: هرچه دلتان می‌خواهد از بلشویسم حرف بزنید، هرچه دلتان می‌خواهد تمایلات انترناسیونالیستی خودتان را بلغور کنید، ما می‌دانیم شما به همان جایی خواهید رسید که دنیکن نتوانست برسد؛ شما بلشویک‌ها اندیشه عظمت روسیه را زنده کرده‌اید، یا دست‌کم زنده خواهید کرد. هیچ‌کدام این‌ها تصادفی نیست. همچنین تصادفی نیست که این اندیشه حتی در پاره‌ای از نهادهای حزبی ما هم رخنه کرده است. ۱۷

آن کار مایه اصلی وحدت روسیه که در آغاز، این عناصر پراکنده را در جریان جنگ داخلی به هم درآمیخت، پس از پیروزی در جنگ نیز نقش خود را در تعیین خط‌مشی دولت شوروی ادامه می‌داد. عجیب این که «شوونیسم روسیه بزرگ» به‌طور غیرمستقیم از جانب مرام مارکسیسم - یا از جانب تعبیر جاری آن - نیز به دو صورت متفاوت تقویت می‌شد. صورت نخست احیای آن انحراف قدیمی لهستانی بود که می‌گفت ناسیونالیسم و خودمختاری ملی با مبارزه طبقاتی و همبستگی جهانی طبقه کارگر ناسازگار است. لنین بارها تأکید کرد که هدف این عقیده عبارت است از مقدس جلوه دادن امتیازات ملت غالب از راه طرد هرگونه اعتراض به وضع موجود بر پایه دعاوی ملی دیگران. این عقیده در کنفرانس حزبی آوریل ۱۹۱۷ و نیز در هشتمین کنگره حزبی در ۱۹۱۹ محکوم شناخته شد. اما هیچ محکومیتی جان آن را نگرفت. درباره رواج آن در میان کارکنان نازک‌مناس پیش‌تر بحث کرده‌ایم. ۱۸ حتی در

بزرگی مستلزم عظمت رفتار و حرکت و عظمت مقیاس اندیشه و کردار است - یعنی «قلم میکال آنژ». اعتقاد به ظهور «مسیح منجی» برای آلمان و روسیه و انگلستان امکان دارد. اما چنین اعتقادی مثلاً برای صربستان و رومانی و پرتغال مانند نفه خارج گوش را می‌خراشد.»

(*Smena Vekh* (Prague, second ed. 1922), pp. 57-8)

17. Stalin, *Sochineniya*, v, 244.

۱۸. نگاه کنید به ص ۳۴۰ بالا.

۱۹۲۳ راکوفسکی در دوازدهمین کنگره حزبی سخنان خیالی یکی از این نوع کمونیست‌ها را چنین نقل می‌کند:

ما کشوری هستیم که دیگر ملیت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم،
ما کشوری هستیم... که در آن فرهنگ مادی و اقتصادی در
مقابل فرهنگ ملی قرار می‌گیرد. فرهنگ ملی برای کشورهای
واپس مانده‌ای خوب است که آن‌سوی سنگر قرار گرفته‌اند،
برای کشورهای سرمایه‌داری خوب است؛ ما يك کشور
کمونیستی هستیم. ۱۹

این تصویر شاید قدری گزافه‌آمیز باشد، ولی به‌طور کلی باورکردنی
است؛ و این برداشت، در عین حال که ظاهراً ناسیونالیسم را به نام مارکس
منکر می‌شود، به آسانی در دامن شووینیسم روسیه بزرگ می‌غلطد.
صورت دیگر تقویت این شووینیسم از جانب مرام مارکسیسم از
ساختار جمعیت در امپراتوری پیشین تزاری ناشی می‌شد... در سراسر آنچه...
پس از جدا شدن لهستان و فنلاند و کشورهای بالتیک از امپراتوری باقی
مانده بود - و به‌ویژه در اوکراین، که بیرون از ایالت موسکوی تنها ناحیه
دارای صنایع سنگین بود - اکثریت پرولتاریای صنعتی از اهل روسیه
بزرگ بودند، و حال آن که ملیت‌های دیگر غالباً یا مطلقاً ترکیب دهقانی
داشتند. در سیاست داخلی شوروی، روابط میان پرولتاریای صنعتی و
دهقانان همیشه مسأله بسیار ظریفی بود؛ و چون در مرام مارکسیسم
برتری انقلابی پرولتاریا مسلم است و دهقانان در مرتبه دوم قرار می‌گیرند
و حتی گاه متحدان نامطمئن شناخته می‌شوند، رجحانی که «شووینیسم
روسیه بزرگ» برای مردمان روسیه بزرگ قائل می‌شد به آسانی با
رجحان مارکسیسم برای پرولتاریا منطبق می‌شد، و به آسانی می‌توانست
خود را به عنوان نظریه مارکسیستی معرفی کند. به همین معنی است
که تصویب‌نامه دوازدهمین کنگره حزب اعلام می‌کند که در برخی از
جمهوری‌های ملی، «مشارکت» (سمیچکا) میان شهر و روستا، میان طبقه
کارگر و دهقانان، مانع بزرگ در راه خود را در بازمانده‌های شووینیسم
روسیه بزرگ می‌بیند، چه در حزب و چه در ارگان‌های شوروی. ۲۰

19. DSRKP(B) (1923), p. 530.

20. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 494.

همه این‌ها، چنان که خود استالین نیز در همان کنگره تأکید کرد، «شالوده سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا اولاً و عمده‌تاً از مناطق مرکزی تشکیل می‌شود که صنعتی است، و نه از مرزبوم‌های روستایی»؛ و هرچند استالین برضد کسانی استدلال می‌کرد که، مانند «بوخارین» و «راکوفسکی»، می‌خواستند «کفه ترازو را به زیان مناطق پرولتاریایی به طرف دهقانان پایین بیاورند»، ظاهراً وسوسه پایین کشیدن کفه ترازو به طرف مقابل نیز دست‌کم به همان اندازه قوی بوده است.^{۲۱} ارزیابی دعاوی مرزبوم‌های روستایی اندکی کمتر از دعاوی هسته صنعتی روسیه بزرگ، امری بود که نه تنها می‌توانست بدیمنی قلمداد شود بلکه ممکن بود آن را به عنوان بازتاب نظریه مارکسیستی برتری پرولتاریا و برداشت خود مارکس و انگلس از ملیت‌های دهقان از انقلاب‌های ۱۸۴۸ جلوه داد.

برای پیشداوری‌های روسیه بزرگ هر عذر و بهانه‌ای بتوان آورد، این قدر هست که این پیشداوری‌ها سرچشمه عمده رفتار خشنی بود که کارکنان دولت شوروی در پیش گرفتند و موضوع شکایات مکرر شد. در ۱۹۱۹ نشریه رسمی نارکومنا‌تس می‌نویسد که «برخی از رفقا تأسیس جمهوری‌ها را اشتباهی از جانب ما می‌پندارند»، و با صراحت چنین ادامه می‌دهد:

غالباً نتایج غلط به دست آمده است؛ و علت آن هم تاکتیک‌های ناشیانه کسانی است که در مناطق جدا از هم کار می‌کردند. تصنعی بودن این جدایی به خوبی آشکار است. غالباً روحیه روسیه بزرگ به صورت خشنی تظاهر می‌کند. برتری [«هژمونی»] مسکو در پشت لایه نازکی از استقلال به چشم می‌خورد.^{۲۲}

کمونیست‌های دیگر، «گمان می‌کردند که این‌گونه جمهوری‌های ملی فقط برای دوره بسیار کوتاهی پدید آمده‌اند تا در اسرع وقت گرایش‌های ناسیونالیستی جماعت‌های محلی را مستهلک کنند».^{۲۳} در ۱۹۲۳ یکی از تصویب‌نامه‌های دوازدهمین کنگره حزب می‌گوید که «اتحاد جمهوری‌ها در

21. Stalin, *Sochineniya*, v, 265.

22. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 33 (41), 31 August 1919.

23. S. Atnagulov, *Bashkiriya* (1925), p. 71.

میان بخش بزرگی از کارکنان دولت شوروی چه در مرکز و چه در مناطق نیمه به عنوان اتحاد کشورهای برابر بلکه همچون گامی در راه اسحاق آن جمهوری‌ها در نظر گرفته می‌شود».^{۲۴} اما شاید مسأله جدی‌تر آن برتری فروشی‌های اداری یا ملی بود که هیچ توبیخ رسمی نمی‌توانست کاملاً جلوشان را بگیرد. در همان کنگره، راکوفسکی رویدادی را نقل می‌کند، درباره یکی از مقامات عالی‌رتبه اوکراین که در کنگره‌ای به تصویب‌نامه‌ای درباره برابری حقوق زبان اوکراینی رأی می‌دهد و پس از بیرون آمدن از کنگره در پاسخ مطلبی که به زبان اوکراینی از او می‌پرسند می‌گوید: «به زبان آدم با بن حرف بزن».^{۲۵}

در نوشته‌های این سه سال نخستین، این‌گونه اشتباهات پرهیزپذیر فضای بزرگی را پر می‌کنند. اما انتقادات استوار بر این اشتباهات عموماً عظمت روند برابر سازی را که رژیم شوروی در پیش گرفته بود نادیده می‌گیرند، و موانع واقعی و پرهیزناپذیری که اجرای سیاست اعلام شده حزب بلشویک می‌بایست از آن‌ها بگذرند فراموش می‌شوند. آنچه تا مدت‌های مندید وخیم‌ترین دشواری در راه برابری سیاسی ملل نظام شوروی را تشکیل می‌داد مسأله‌ای است که استالین، در روزهایی که پایان جنگ داخلی پدیدار شده بود و خط‌مشی حکومت می‌توانست برپایه پایدارتری قرار گیرد، آن را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد. استالین در اکتبر ۱۹۲۰ می‌نویسد:

یکی از جدی‌ترین موانع تحقق خودگردانی شوروی کمبود شدید نیروهای روشنفکری دارای منشأ بومی است در مناطق مرزی؛ کمبود آموزگار است در همه رشته‌های کار شوروی و حزبی بدون استثنا. این کمبود ناچار کار سازندگی آموزشی و انقلابی را در مرزبوم‌ها لنگت می‌کند. اما به این دلیل رنجاندن آن گروه‌های بسیار کوچک روشنفکران ملی کار ناسنجیده و خطرناکی است، چون که آن‌ها چه‌بسا که مایل‌اند به توده‌های مردم خدمت کنند، اما نمی‌توانند، شاید به این علت که چون کمونیست نیستند گمان می‌کنند که در فضایی از بدگمانی به‌سر می‌برند و از سرکوبی احتمالی می‌ترسند؛

24. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 495.

25. *DSRKP(B)* (1923), p. 526.

سیاست کشاندن این‌گونه گروه‌ها به کار شوروی، سیاست استخدام آن‌ها در مقامات اقتصادی، ارضی، امور خواربار و نظایر این‌ها، با این قصد که آن‌ها را به تدریج در نظام شوروی جذب کنیم، سیاستی است که می‌توان آن‌را به نحو موفقیت‌آمیز اجرا کرد....

اما به کارگماشتن گروه‌های روشنفکران ملی برای پاسخ دادن به نیاز ما به آموزگار باز هم به هیچ‌روی کافی نخواهد بود. ما باید در عین حال در مناطق مرزی شبکه وسیعی از دوره‌های درس، و مدارس در همه رشته‌های مدیریت، به وجود آوریم تا کادرهای آموزشی را از میان خود مردم بومی تربیت کنیم. زیرا روشن است که بدون این‌گونه کادرها سازمان دادن مدارس و دادگاه‌های بومی و مدیریت و سایر نهادها به زبان بومی به نهایت دشوار خواهد بود.^{۲۶}

این دشواری‌ها میراث گذشته بود و از آن گریزی هم نبود. کمتر ملتی از ملل تابع امپراتوری تزاری که اکنون در مدار شوروی باقی مانده بودند پیش از آن در کار حکومت شرکت داشتند یا دارای جامعه روشنفکری شایان توجهی بودند یا طبقه حاکم بالقوه‌ای از آن خود داشتند. بسیاری از این ملل اقوام بدوی بودند و هیچ تجربه سیاسی نداشتند. در این‌گونه موارد، خودگردانی غالباً غیرواقعی از کار درمی‌آمد، و حتی شکل نخستین آن هم بایستی از بیرون بر آن تحمیل شود. اما این امر ناشی از ضعف منابع و تجارب آن گروه ملی بود که خودگردانی را به دست می‌آورد، نه ناشی از میل حکومت مرکزی به محدود ساختن دامنه خودگردانی. توجه این‌گونه آزمایش‌ها در میزان خودگردانی واقعی که فوراً در عمل به کار بسته می‌شود نبود، بلکه در فرصتی بود که با این آزمایش برای کارآموزی اقوام «واپس مانده» در مسؤولیت‌های حکومت فراهم می‌آمد. این اوضاع توضیح‌دهنده نابه‌سامانی‌های معروفی است که منتقدان سیاست شوروی آن‌ها را بسیار پیش کشیده‌اند. وقتی که صورت اعضای دولت‌های «ملی» را نشان می‌دهند که اکثریت نام‌های آن روسی است، حقیقتاً مسلم نیست که صاحب این نام‌ها ضرورتاً روس باشند. نام‌های روسی، یا نام‌هایی که

شکل روسی دارند، در میان ملل غیر روس رایج بود. ۲۷. اما موارد محرز نیز وجود دارد، مانند انتصاب دیماشتاین، عضو یهودی هیأت رئیسه نازکومناستس، به عضویت کمیته نظامی انقلابی کازاخستان؛ ۲۸. و انتصاب وینشتاین، یکی از رهبران «بوند» یهودیان، به سمت رئیس نخستین کمیته اجرایی باشقیرستان خودگردان شوروی سوسیالیستی؛ ۲۹. و البته این‌ها در آن سال‌ها تنها موارد این‌گونه انتصابات نبودند، زیرا که در آن سال‌ها انتقال کارکنان حزبی از یک زمینه کار به زمینه دیگر رسم رایجی بود. ۳۰. اما این موارد دلیل بر چیز وحشتناکی نبود، مگر کمبود شدید کارکنان لایق در همه رشته‌های مدیریت کشور.

از آن پیشنهاد استالین برای به کار گماشتن «روشنفکران بومی» غیر کمونیست نیز چندان کمکی برای توضیح این مسأله نمی‌توان گرفت. در آن چند کشور واقع در مدار شوروی که روشنفکران بومی به تعداد کافی وجود داشتند و می‌توانستند گرداندن امور یک کشور مستقل یا خودگردان را به دست بگیرند - یعنی در گرجستان و ارمنستان و با تردید بیشتر در اوکراین - این روشنفکران در زمان مورد بحث ما غالباً ضد بلشویک بودند، زیرا که ستون فقرات حکومت‌های بورژوازی که به دست بلشویک‌ها برافزوده بود از همین‌ها تشکیل می‌شد. در روسیه سفید، حتی در ۱۹۲۳ گزارش داده‌اند که «آموزگاران تا حد زیادی دچار انحراف نارودنیکی هستند، و به واسطه عدم اعتماد به این آموزگاران تمام نظام آموزشی در کارخودفرمانده است». ۳۱. وقتی که زمام حکومت را کارگران و دهقانان به دست گرفتند، یا بلشویک‌ها به نام آن‌ها به دست گرفتند،

۲۷. بدین ترتیب کاستانیه می‌خواهد از روی صورت نام‌ها نشان دهد که از سیزده تن عضو سناونارکوم جمهوری کوهستان دست کم نه نفر روس بوده‌اند.

(*Revue du monde musulman*, li (1922), p. 93)

با تامل نیز در کتاب خود نظیر همین دلیل را در مورد جمهوری شوروی سوسیالیستی خودمختار تاتارستان ارائه می‌کند.

W.R. Bastell, *Soviet Rule in Russia* (N.Y. 1929)

28. *Novy Vostok*, v (1924), 225.

29. F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), p. 69.

دور کردن رهبر یک سازمان منشویکی پیشین، که وفاداری‌اش به بلشویک‌ها چندان مورد وثوق نبود، شاید در این انتصاب بی‌تأثیر نبوده است.

۳۰. نگاه کنید به ص ۳۶۷، پانویس ۴۹، بالا.

31. *DSRKP(B)* (1923), p. 565.

کمبود رهبران محلی کارآزموده که هم به رژیم جدید وفادار باشند و هم بتوانند بار اداره امور را بر دوش بگیرند، امری ناگزیر بود؛ و این جای خالی را رهبرانی که از «ج ش ف س» می آمدند پر می کردند. اما این کار هرگز چیزی جز مصلحت دید موقت انگاشته نمی شد. اگر بخواهیم از سیاست شوروی در این باره انتقاد کنیم، انتقاد واقعی شاید این باشد که این سیاست در احیای زبان ها و فرهنگ های بدوی یا منحل به عنوان پایه نوعی خودگردانی که عملاً، دست کم تا سال های دراز، خواب و خیالی بیش نبود راه گزاف می پیمود، نه این که در برداشتن هر گامی که در محیط موجود برای واقعیت بخشیدن به برابری ملی امکان داشته کوتاهی کرده باشد. در برخی از جمهوری ها و مناطق خودگردان «ج ش ف س» گروه ملی فقط اکثریت جمعیت را تشکیل می داد، و گاه نیز فقط اقلیت را، و آن عنصری که ممکن بود از فروتر بودن منزلت خود شکایت داشته باشد چه بسا که عنصر روسی بود.

بدین ترتیب نقائص آشکاری که در کار نظام شوروی به چشم می خورد بهای تلاشی بود که صورت می گرفت - یعنی تلاش برای به انجام رساندن روند از میان برداشتن نابرابری ها در مدت عمر یک نسل، و حال آن که در محیط عادی ممکن بود طی شدن این روند کار چند قرن باشد. از مرکز، مدام نهادهای خودگردان مناطق یا جمهوری های ملی را به دلیل سستی و کم کاری سرزنش می کردند. حتی در ژوئن ۱۹۲۲ استالین به نام کمیته مرکزی حزب ارگان های حزبی جمهوری شوروی سوسیالیستی کاخاستان را به «بیکارگی و روحیه بدبینی» متهم کرد و ارگان های شوروی را نیز دچار «رکود ناشی از دارودسته های کوچک و حقیر» نامید. ۲۲ این گونه معایب در مناطق و جمهوری های «واپس مانده» جزو طبیعت آنها محسوب می شد. این ها میراث گذشته بودند و دور از انصاف است که آنها را به سیاست حساب شده ای نسبت بدهیم. نظام شوروی، دست کم در سال های نخست، هر اندازه خودگردانی محلی که ملت ها می توانستند به طور مؤثر به کار بندند به آنها واگذار می کرد، و تا آن جا که فشار عظیم عنصر روسیه بزرگ اجازه می داد در صیانت قاعده برابری و عدم تبعیض میان ملت های گوناگون پافشاری می نمود. در ضمن، سیاست اقتصادی آن هم

این بود که با گسترش یکنواخت‌تر رشد صنعتی شرایط برابری واقعی‌تر را در آینده به‌وجود بیاورد، هرچند این کار ضرورتاً نقشه‌درازمدتی بود که نتایج ملموس آن در این مرحله ابتدایی به چشم نمی‌خورد.

سیاست بلشویک‌ها در مورد خودمختاری ملت‌ها مسیر تحول خود را طی کرده بود - از شناسایی حق جداشدن در جامعه بورژوایی تا شناسایی برابری ملت‌ها و قطع استثمار یک‌ملت به‌دست دیگری در مجمع‌سوسیالیستی ملت‌ها. حلقه اتصال میان این مراحل فرضیه لنین بود درباره «اتحاد داوطلبانه»، که مرحله نهایی به واسطه آن به دست می‌آمد، و این اتحاد را به عنوان تجلی اراده ملت در جهت خودمختاری تعبیر می‌کرد، و نه نفی آن. این فرضیه متکی بر اعتقاد محکم شخص لنین بود به این نکته که، در نظام سوسیالیستی، عنصر اجبار از ترکیب دولت ناپدید می‌شود و پذیرش داوطلبانه مقررات مدیریت جای آن را می‌گیرد. ارزش فلسفی نهایی این تصور هرچه باشد، این‌قدر باید گفت که این اندیشه در دوران تاریخی مورد بحث ما تحقق نیافت، زیرا که در این دوران در همه روندهای حکومت قاعده اجبار و پذیرش در کنار هم وجود داشتند - و در دوران‌های دیگر به نسبت‌های متفاوت آنچه در تأیید سیاست ملی بلشویک‌ها می‌توان گفت این نیست که این سیاست را توانستند بدون به‌کار بردن زور اجرا کنند: روشن است که نمی‌توانستند، هرچند این سیاست برقرار کردن نظم را در سرزمین روسیه ممکن ساخت، آن هم با اعمال زور مستقیم به‌مقداری کمتر از آنچه با فرضیه دیگری میسر می‌بود، و تا این اندازه مقدار عنصر پذیرش داوطلبانه در این سیاست بیش از آن بود که احیاناً از هر سیاست دیگری انتظار می‌رفت. آنچه در تأیید این سیاست می‌توان گفت این است که نظریه بورژوایی خودمختاری تا سال ۱۹۱۹ به‌بن‌بستی‌رسیده بود که هیچ راه‌گزینی نداشت؛ و نظام سرمایه‌داری، در آن شکلی که پیدا کرده بود، یعنی تقسیم نیروی کار به دو بخش ملل پیشرفته یا صنعتی ملل واپس‌مانده یا مستعمره، دست یافتن به برابری واقعی میان ملل را غیرممکن ساخته بود؛ و تصور اتحاد مجدد در نظام سوسیالیستی میان مللی که واقعاً، و نه فقط در صورت ظاهر، با هم برابر باشند تلاش جسورانه و اندیشه‌ورانه‌ای بود برای شکستن این بن‌بست. اهمیت آن سیاست در گام‌هایی بود که در راه از میان بردن تقسیم ملل به صنعتی و کشاورزی برداشته شد. بدون شک پذیرفتن و به‌کار بستن قاعده برابری و عدم تبعیض بر پایه دلایل ملی آسان‌تر بود، درست به این علت که دلایل دیگری

هم وجود داشت که بر پایه آن‌ها نابرابری و تبعیض را اعلام و اعمال کرده بودند. خود استالین یک‌بار از پایان دادن تقسیم‌بندی میان ملل به منظور باز کردن راه تقسیم‌بندی میان طبقات سخن گفته بود.^{۳۲} هر قدر تفاوت‌های اجتماعی درون ملل بیشتر می‌شد، تفاوت‌های میان ملل اهمیت خود را از دست می‌داد. اما در اهمیت سیاست ملیت‌های دولت شوروی از لحاظ زمینه تاریخی و تأثیر نهایی آن مشکل بتوان به گزاف سخن گفت. این سیاست در آغاز کار عامل مهم و مؤثر دستاورد شگراف لنین بود - یعنی باز فراهم آوردن تقریباً همه قلمروهای تزارها، پس از آن که جنگ جهانی و انقلاب و جنگ داخلی آن‌ها را از هم پاشیده بود - و این سیاست تا مدت‌ها یکی از عناصر مؤثر سیاست خارجی شوروی را در بسیاری از بخش‌های جهان تشکیل می‌داد.

از اتحاد به فدراسیون

تا اواخر ۱۹۲۰ که آتش جنگ داخلی سرانجام خاموش شد، قاعده استقلال یا خودگردانی در سراسر امپراتوری پیشین روسیه گسترش یافته بود. قلمروهای امپراتوری اکنون به سه دسته تقسیم می‌شدند. برخی از قلمروهای پیشین - لهستان و فنلاند و سه کشور استقلال یافته بالتیک، بسارابی که به دست رومانی افتاده بود، و باریکه خاکی که در برست لیتوفسک به ترکیه واگذار شد - فعلاً به کلی از مدار مسکو بیرون افتاده بودند. جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی روسیه هسته واحدی بود که نزدیک به بیست واحد خودگردان را، که ساکنانش اقوام غیرروس و غالباً مسلمان بودند، دور خود فراهم ساخته بود. خود «ج ش ف م ر» نزدیک ۹۲ درصد خاک و ۷۰ درصد جمعیت کل سرزمینی را که سرانجام اتحاد جماهیر شوروی نامیده شد تشکیل می‌داد. باقی مانده قلمروها به هشت کشور جداگانه تقسیم می‌شد که استقلال اسمی آن‌ها به درجات گوناگون واقعیت داشت. این‌ها عبارت بودند از جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی اوکراین و روسیه سفید؛ جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی آذربایجان، ارمنستان، و گرجستان؛^۱ جمهوری شرق دور که پایتخت آن شهر چیتا بود؛ و دو جمهوری شوروی آسیای مرکزی، یعنی خوارزم و بخارا. اما این ضمايم پراکنده خارجی فقط حرکت به سوی وحدت را، که بسیار هم پیش‌رفته بود، از نظر پوشیده می‌داشت. پایان جنگ داخلی زمان انتقال مرحله دوم به مرحله سوم از مراحل سه‌گانه‌ای بود که در قطعنامه حزبی ۱۹۲۳

۱. تاریخ تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان دسامبر ۱۹۲۰ بود و تاریخ تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان فوریه ۱۹۲۱.

توصیف شده است؛ یعنی انتقال از دوره «همکاری به صورت اتحاد نظامی» به دوره «اتحاد نظامی-اقتصادی و سیاسی خلق‌ها»، که سرانجام به صورت «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» درآمد.

دوره دوم، که به‌ویژه نماینده مرحله نظامی اتحاد بود، مستقیماً از جنگ داخلی نتیجه شد و از مرزبوم‌های غربی که حالت اضطرار از همه‌جا شدیدتر بود پدید آمد. در ژانویه ۱۹۱۹، حتی پیش از آن که کیف پس گرفته شود، دولت شوروی موقت اوکراین همبستگی خود را «با جمهوری شوروی فدرال روسیه، مهد انقلاب جهانی» اعلام کرد و وحدت آینده جمهوری شوروی اوکراین و روسیه شوروی را بر پایه فدراسیون سوسیالیستی وعده داد. نخستین کنگره شوراهای روسیه سفید در فوریه ۱۹۱۹ نیز همین وحدت را آرزو کرد.^۲ از این مقدمات، استالین این نتیجه امیدوارکننده را گرفت که «خلق‌های روسیه به واسطه جمهوری‌های شوروی مستقل به وحدت داوطلبانه و برادرانه‌ای می‌رسند». در آغاز رویدادهای نظامی اوکراین این جریان را پیش انداخت. در ۱۸ مه ۱۹۱۹، کمیته اجرایی مرکزی اوکراین شوروی «به اتفاق شورای کارگران کیف، کنگره نمایندگان دهقانان ناحیه کیف، و نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه‌های کیف» (ترکیبی از قدرت‌ها که از اهمیت ویژه رویداد حکایت می‌کند) فرمانی صادر کرد که این دو قاعده کلی را در بر داشت:

(۱) همه منابع مادی لازم برای انجام دادن این نبرد باید در

همه جمهوری‌های موجود سازمان واحدی داشته باشند؛

(۲) همه منابع مادی لازم برای انجام دادن این نبرد باید در

مرزی که میان همه جمهوری‌ها مشترک باشد فراهم شود.^۳

در ۱ ژوئن ۱۹۱۹ فرمان کمیته اجرایی سراسری در مسکو در عین «شناسایی استقلال، آزادی، و خودمختاری توده‌های رنجبر اوکراین، لتونی، لیتوانی، روسیه سفید، و کریمه»، از تصویب نامه ۱۸ مه اوکراین و با

2. *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh* (1936), pp. 103-4, 109-10.

3. Stalin, *Sochineniya*, iv, 229.

4. *ISK v D* (1936), p. 122.

اشاره به «پیشنهادهای [تصنیرح نشده] دولت‌های شوروی لتونی و لیتوانی و روسیه سفید»، و بر پایه این موارد، ضرورت «اتحاد نظامی»^۵ میان جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی این کشورها با «ج ش ف س» را اعلام کرد. این اتحاد می‌بایست ادغام «سازمان‌های نظامی و فرماندهی نظامی، شوراهای اقتصاد ملی، مدیریت راه‌آهن و ساختار اقتصادی، امور مالی، و کمیساریاهای خلق در امور کار» را در بر بگیرد. در پایان فرمان وظیفه اجرای این طرح به کمیسیون محول شده بود.^۶

در ظرف چند هفته پس از صدور این فرمان، موج جنگ داخلی بیشتر مناطق مشمول این فرمان را درنوردید، و فرمان ۱ ژوئن ۱۹۱۹ نیز مانند بسیاری از قوانین آن ایام روی کاغذ باقی ماند. از اجلاس کمیسیون که می‌بایست شرایط این وحدت را به مذاکره بگذارد، اثری در دست نیست. با این همه، مفاد فرمان فراموش نشد. فرمان ۱ ژوئن ۱۹۱۹ هرچند نتیجه منجزی نداشت، نوعی پیش‌درآمد ناهشیار و کمابیش اتفاقی بود از همان روندی که سرانجام روزی دولت جدید «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را پدید آورد. در این فرمان مفهوم «اتحاد» یا «اتفاق» میان اجزای سازنده امپراتوری پیشین روسیه وجود داشت؛ این فرمان قاعده «همبستگی نزدیک» میان برخی از کمیساریاهای مهم خلق را مقرر ساخت؛ و نیز در این فرمان این حق برای مسکو شناخته شده بود که مسکو با نوعی توافق رسمی سایر واحدهای اتحاد به اتخاذ تصمیمات

۵. این ظاهراً نخستین بار است که کلمه *soyus* در این زمینه به کار می‌رود. «سویوز» در زبان روسی هم به معنای «اتفاق» (*alliance*) است و هم به معنای «اتحاد» (*union*) خلط اصطلاحات نشانه دقیق نبودن تفکر قانونی و حقوقی روس‌ها است، و در این مورد این عدم دقت به انتقال از یک مرتبه به مرتبه دیگر کمک کرد.

6. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 21, art. 264.

هنگام برشمردن مناطقی که مشمول این فرمان می‌شدند، کریمه در دو بند ذکر شده و در یک بند از قلم افتاده است. این شاید بدان معنی است که قید کردن نام کریمه در مرحله ثانوی به فکر نویسندگان رسیده است. قید نام کریمه غیرعادی است، زیرا کریمه هرگز مانند سایر کشورهای که نام برده‌اند مرتبه یک جمهوری شوروی مستقل را نداشته است. کریمه سپس به صورت یک جمهوری خودمختار «ج ش ف س» درآمد.

قانونی الزام آور برای همه واحدها پردازد. ۷. ضرورت نظامی، این مسأله را به صورتی درآورده بود که با نظریه بلشویکها تناسب داشت و آن را تأیید می کرد. خودمختاری ملی به وحدت کارگران همه ملت ها در نبرد انقلابی مشروط می شد و لذا تابع این وحدت بود: اگر وحدت میان کارگران ملل و مناطق مختلف امپراتوری پیشین روسیه حاصل نمی شد و خداوند انقلاب به پیروزی می رسید، این به معنای پایان خودمختاری همه ملت ها بود. این برهان البته پاسخ این مسأله را نمی داد که با پیروزی انقلاب چه نوع خودمختاری به دست می آید. اما این برهان برحسب اضطراب نظامی مغترب و تردیدناپذیر بود؛ و حتی با طی شدن اضطراب جاری نیز اعتبار آن از میان نمی رفت، زیرا کشورهای سوسیالیستی در خطر دائم حمله سرمایه داری به سر می بردند. ۸. نیاز به وحدت نیاز همیشگی بود، و وحدت ارتش سرخ مظهر این نیاز بود. همین که وحدت به نام یک ضرورت نظامی آشکار پذیرفته شد، و همین که آن سازمان نظامی با پیروزی در جنگ داخلی برای خود آبرو خرید، نبرد در راه وحدت - و آن هم وحدت بر مبنای روسیه - از نیمه راه پیروزی گذشته بود.

بدین ترتیب راه برای تحول نوعی اتحاد نظامی عجالتاً به شکل دائمی «وحدت نظامی-اقتصادی و سیاسی همه خلق ها» باز شد. مرحله سوم و نهایی این روند به طور خود به خود و کمابیش اتفاقی پیش آمد، یعنی با آزاد شدن قلمروها از دست دولت های بورژوازی یا از اشغال ارتش های خارجی، و پیش آمدن این نیاز که رابطه با «ج ش ف س ر» بر پایه پایدارتری استوار سازند، مرحله سوم آغاز شد. تصویب نامه ۱۵ فوریه ۱۹۲۰ کمیته اجرایی سراسری «برقراری روابط عادی میان «ج ش ف س ر» و جمهوری های شوروی خودگردان و به طور کلی ملیت های غیر روس» را «یکی از بزرگترین وظایف کمیته اجرایی سراسری» می نامد و

۷. قطعنامه ای که پیش نویس آن را لنین تهیه کرده بود و به تأیید کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۱۹ نیز رسیده بود از فرمان ۱۸ مه دولت شوروی اوکراین و فرمان ۱ ژوئن کمیته مرکزی اجرایی سراسری صراحتاً به نام «حلقه فدرال» میان «ج ش ف س ر» و اوکراین نام می برد.

(Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 552; *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 316) (ibid., i, 384.)

۸. در یکی از قطعنامه های دهمین کنگره حزب، ۱۹۲۱، ضرورت «وحدت» از خطر حمله سرمایه داری استنتاج شده است.

کمیسیون را مأمور می‌کند که «به حل مسائل مربوط به ساختار فدرال ج ش ف س ر» پردازد. ۹. جمهوری‌های خودگردان باشقیر و تاتار و کازاخ و کالموک در تابستان ۱۹۲۰ تأسیس شدند. اگرچه جنگ لهستان و درگیری با ورائگل کار را عقب انداخت، پیشرفت از مرکز به طرف محیط ادامه یافت. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۰ میان «ج ش ف س ر» و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان که فقط شش ماه پیش پدید آمده بود یک پیمان «اتحاد نظامی-اقتصادی» بسته شد که پنج پیمان ضمیمه نیز در بر داشت؛ و ده روز بعد استالین به نام کمیسر خلق در امور ملیت‌ها با انتشار مقاله‌ای در «پراودا» آغاز خط‌مشی مهمی را اعلام کرد. ۱۰. استالین مطلب خود را با برهان ضرورت نظامی آغاز می‌کند:

سه سال انقلاب و جنگ داخلی در روسیه نشان داده است که بدون کمک متقابل روسیه مرکزی و مرزبوم‌های او پیروزی انقلاب ممکن نیست، و آزادی روسیه از چنگال امپریالیسم نیز ممکن نیست.

در برابر کشورهای مرزی فقط دو راه وجود دارد: یا با روسیه همدست شوند، یا با متفقین. نویسنده با طنز سنگین و ناخوشایندی چنین ادامه می‌دهد:

آن به اصطلاح استقلال گرجستان و ارمنستان و لهستان و فنلاند به اصطلاح مستقل، چیزی نیست جز ظاهر فریبنده وابستگی کامل آن - می‌بخشید - کشورها به این یا آن گروه امپریالیستی.

9. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 6 (61, leg. 63), 15 February 1920.

10. Stalin, *Sochineniya*, iv, 351-63.

مقاله استالین در شماره جاری «زندگی ملی» نیز چاپ شد. اهمیت این مقاله در تاریخ تشکیل اتحاد جماهیر شوروی در یک سخنرانی درسی که به مناسبت بیستین سال انتشار آن ایراد شد مورد تأکید قرار گرفت. این سخنرانی در ۱۰ اکتبر ۱۹۴۰ در مؤسسه حقوق فرهنگستان علوم شوروی ایراد شد و سپس در نشریه زیر به چاپ رسید:

Sovetskoe Gosundarstv i Pravo, No. 11, 1940, pp. 1-10.

استالین می‌گوید اگر اکثریت هر کدام از این ملت‌ها خواهان جدایی بشوند، روسیه، چنان که در مورد فنلاند دیده شد، قبول می‌کند؛ اما مسأله دیگر مسأله حقوق بی‌چون و چرای ملت‌ها نیست، بلکه مسأله منافع توده‌های خلق است؛ و «منافع توده‌های خلق می‌گوید که خواست جدایی مرزبوم‌ها در مرحله کنونی انقلاب عمیقاً ضدانقلابی است».

استالین مفهوم «خودگردانی فرهنگی-ملی» محض را طرد می‌کند و سپس از راه حل «خودگردانی منطقه‌ای مرزبوم‌ها» جانب‌داری می‌کند، و می‌گوید که این نوع خودگردانی هم به معنای فرهنگی و هم به معنای اقتصادی عملی خواهد بود. اما فعلاً نکته مهم عبارت است از رابطه «خودگردانی شوروی» با «تجدید سازمان اداری» ناتمام روسیه. استالین نرمش «خودگردانی» شوروی را می‌ستاید، که نه تنها از «خودگردانی محدود اداری (آلبان‌های ولگا، چوواش‌ها، کارلی‌ها) ... تا خودگردانی وسیع سیاسی (باشقیرها، تاتارهای ولگا، قرقیزها) را در بر می‌گیرد، بلکه شامل خودگردانی وسیع‌تر اوکراین و ترکستان نیز می‌شود و به عالی‌ترین شکل خودگردانی یعنی روابط پیمانی (آذربایجان) نیز می‌رسد. آنچه در این بحث اهمیت دارد این است که اولاً استالین نه میان مناطق خودگردان و جمهوری‌های خودگردان «ج ش ف س ر» تمایز زیادی قائل می‌شود و نه میان این جمهوری‌های خودگردان و جمهوری‌های رسماً مستقل، مانند اوکراین و آذربایجان؛ ثانیاً از پیمان «اتحاد نظامی-اقتصادی» تازه‌ای که با آذربایجان بسته شده بود به عنوان «عالی‌ترین شکل خودگردانی» نام می‌برد. خط‌مشی که در ظرف دو سال آینده به تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجامید، در این درجه‌بندی به‌خوبی آشکار است. از این پس به تفاوت در منزلت قانونی بیشتر توجه می‌کنند و تمایز میان واحدهای خودگردان «ج ش ف س ر» و جمهوری‌های همپیمان به‌دقت رعایت می‌شود. اما در مقاله اکتبر ۱۹۲۰ استالین مسیر اصلی به روشنی ترسیم شده است. در دسته اول، اقدام کوچک‌تر همچنان به‌صورت واحدهای خودگردان «ج ش ف س ر» سازمان خواهند یافت؛ استالین در زمان نوشتن این مقاله در آستانه سفری بود که هدف عمده آن «تجدید سازمان اداری» اقوام گوناگون شمال قفقازیه بود. ۱۱ در دسته دوم، آذربایجان و هفت جمهوری مستقل دیگر بر پایه روابط پیمانی با «ج ش

ف س ر» سازمان می‌گرفتند، و نمونه اصلی این پیمان‌ها، پیمانی بود که در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۰ با آذربایجان امضا شده بود.

نمونه آذربایجان ناهنجار ولی روشن بود. پیمان اصلی قاعده «اتحاد [یا «اتفاق»] نظامی و مالی-اقتصادی» را میان دو دولت احراز می‌کرد و آن‌ها را ملزم می‌ساخت که در اسرع وقت وحدت دو کشور را در زمینه‌های زیر عملی سازند: (۱) سازمان نظامی و فرماندهی نظامی، (۲) ارگان‌های نظارت‌کننده بر اقتصاد ملی و داد و ستد خارجی، (۳) ارگان‌های خواربار و تدارکات، (۴) راه‌آهن و راه‌های آبی و امور پست و تلگراف، و (۵) امور مالی. ماده مربوط به امور نظامی ظاهراً در پیمان منتشر نشده‌ای تفصیل داده شده است. سایر مواد در پنج پیمان مکمل که همزمان با پیمان اصلی به امضا رسید، روشن شده‌اند. در سه پیمان از پیمان‌های مکمل (امور مالی، داد و ستد خارجی، و اقتصاد ملی) قید شده بود که ارگان‌های صالح «ج ش ف س ر» نماینده مختار خود را به ساونارکوم آذربایجان می‌فرستند (یا در مورد اقتصاد ملی، به ساونارخوز) و این نمایندگان «حق رای تعیین‌کننده» دارند؛ در دو پیمان دیگر، با اندک تفاوتی اتحاد عملی می‌شود. اما در همه پیمان‌ها بر سیاست اقتصادی و مالی آشکارا تأکید شده است. این نمونه پیمان وحدت در آغاز کار بود، و آذربایجان هم کشور ضعیف و واپس‌مانده‌ای به‌شمار می‌رفت. این شش پیمان، مانند پیمان‌های بعدی میان «ج ش ف س ر» و سایر جمهوری‌های مستقل به‌صورت پیمان میان کشورهای مستقل بسته شد و از طرف کمیسرهای امور خارجه دو کشور با تشریفات پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل به امضا رسید. اما نتیجه اتحاد مشکل می‌توانست چیزی غیر از وابستگی آذربایجان به «ج ش ف س ر» باشد. در متن پیمان‌ها نیز برای پوشاندن این واقعیت چندان دقتی نشان نداده‌اند.

پیمان بعدی سه ماه بعد با اوکراین بسته شد، که با شکست‌سهاچمان لهستانی در ژوئیه ۱۹۲۰ داستان دراز و دردناک اشغال‌های پی در پی خاک آن به پایان رسید. همان‌طور که آذربایجان (به‌جز شهر باکو، که شهری بود روسی و جهانی و چندان توجهی هم به آرزوهای ملی کشور نداشت) شاید فقیرترین و ضعیف‌ترین واحد از هشت جمهوری مستقل

بود. اوکراین نیز مسلماً قوی‌ترین جمهوری به‌شمار می‌رفت و در دعوی استقلال رسمی و برابری بیش از همه اصرار می‌ورزید. پیمان اوکراین از این لحاظ وزن و اهمیت ویژه‌ای دارد که در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۰، در زمان اجلاس هشتمین کنگره سراسری شوراهای مسکو به امضا رسید و از تصویب رسمی کنگره نیز گذشت. این تنها پیمانی بود که لنین شخصاً آن را از طرف «ج ش ف س ز» امضا کرد. راکوفسکی، که در این هنگام رئیس ساونارکوم اوکراین و نماینده اصلی اوکراین در کنگره بود، گذار از اتحاد نظامی به اتحاد اقتصادی را مورد تأکید قرار داد:

هیچ شکی نیست که سیاست آینده ما در مسیر وحدت حرکت خواهد کرد، و به‌ویژه اکنون، در دوره بازسازی شوروی، این ادغام و وحدت به اندازه دوره پیش‌تر دفاع نظامی و شاید حتی بیشتر ضرورت دارد.^{۱۳}

عبارت‌بندی پیمان اوکراین پرورده‌تر از پیمان آذربایجان است. در مقدمه آن به «حق خودمختاری ملت‌ها که با انقلاب کبیر پرولتاریایی اعلام شده است» ادای احترام می‌شود، و «استقلال و حاکمیت هرکدام از طرفین پیمان» و همچنین «ضرورت وحدت نیروهای آن‌ها به منظور دفاع و نیز برای سازندگی اقتصادی» مورد تأیید قرار می‌گیرد. این بار همه مطالب در يك پیمان آمده بود، و دستگاهی که با این پیمان به کار افتاد به دقت از هر نوع تعبیر وابستگی پرهیز می‌کرد. امور نظامی و نیروی دریایی، اقتصاد ملی، داد و ستد خارجی، امور مالی، کار، ارتباطات، و پست و تلگراف به‌عهد کمیساریاهای «وحدت‌یافته»ی هر دو جمهوری واگذار شده بود. این کمیساریاهای وحدت‌یافته «داخل ترکیب ساونارکوم ج ش ف س ز» می‌شوند و نمایندگان تام‌الاختیار آن‌ها نیز در ساونارکوم جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین حضور دارند و با تأیید و نظارت کمیته اجرائی مرکب از کنگره شوراهای اوکراین کار می‌کنند. از طرف دیگر، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین نیز نمایندگان خود را به کمیته اجرائی شراسر روسیه و کنگره شوراهای سراسر روسیه می‌فرستد و نظارت عالی بر کار کمیساریاهای وحدت‌یافته با این دو مرجع است. در

مذاکرات هشتمین کنگره سراسری شوراهای اصلاحی در متن پیمان صورت گرفت. به موجب این اصلاح، نمایندگان يك طرف در کنگره شوراهای طرف دیگر، در بحث از مسائلی که به کمیساریاهای وحدت یافته راجع نباشد حق رأی ندارند.^{۱۴}

در سال ۱۹۲۱ سه جمهوری دیگر به این نظام اضافه شدند - جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی روسیه سفید، گرجستان، و ارمنستان. پیمان روسیه سفید در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ امضا شد و مضامین آن عین پیمان اوکراین بود.^{۱۵} اما به نظر می‌رسد که نمونه نسبتاً سهل و ساده پیمان اوکراین دست‌کم در امور مالی برای کشور واپس‌مانده‌تر روسیه سفید، که کارشناسان مالی زیادی نداشت، به اندازه کافی دقیق و جدی نبوده است، زیرا که شش ماه بعد پیمان دیگری از روی نمونه آذربایجان با روسیه سفید بسته شد، که به موجب آن نماینده کمیساریای امور مالی روسیه با حق رأی تعیین‌کننده در ساونارکوم روسیه سفید شرکت می‌کرد و ماده تازه‌ای نیز اضافه شد دائر بر این که بودجه‌های کمیساریاهای وحدت یافته بایست برای تصویب به نارکومفین (کمیساریای خلق در امور مالی) و ساونارکوم «ج‌ش‌ف‌س‌ر» تسلیم شوند تا مآلاً در بودجه «ج‌ش‌ف‌س‌ر» منظور گردند.^{۱۶} در این ضمن، پیمان ۲۱ مه ۱۹۲۱ با گرجستان نیز از روی الگوی اوکراین با تغییرات جزئی بسته شد.^{۱۷} پیمان جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان، که در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۱ به امضای رسید، منحصر به مطالب مالی بود و چیزی بود میان نظارت مشترک نمونه اوکراین و تابعیت آذربایجان و روسیه سفید.^{۱۸} این تفاوت‌های صوری مسلماً حاکی از تفاوت‌های محتوایی نیز بود. اما احتمالاً تغییرات بیشتر ناشی از این بود که جمهوری‌های متحد تا چه اندازه توانسته باشند در کار نظام وحدت سهیم باشند، و کمتر

14. RSFSR: *Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i (1921), No. 8, pp. 15-16; *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), p. 234.

15. RSFSR: *SDD*, i (1921), No. 7, pp. 13-14; W.R. Batsell op. cit., p. 204.

در کتاب اخیر تاریخ پیمان اشتباهاً ۱۶ ژانویه ۱۹۲۰ ذکر شده است. نویسنده بر اثر يك غلط چاپی روی جلد نشریه «اسبورنیک» به اشتباه افتاده است، و حال آن که در صفحات نشریه، تاریخ پیمان درست ذکر شده است.

16. RSFSR: *SDD*, ii (1921), No. 41, pp. 7-8.

17. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii (1928), i, 22-3.

18. RSFSR: *SDD*, ii (1921), No. 40, p. 5-6.

به درجهٔ وحدت حاصل شده مربوط می‌شد.

آن سه جمهوری باقی‌مانده - خوارزم، بخارا، و شرق دور - وضع نامساعدی داشتند، زیرا که آن‌ها «جمهوری شوروی سوسیالیستی» نبودند؛ دو جمهوری اول «جمهوری خلق» بودند و سومی نیز «جمهوری دموکراتیک» بود. خوارزم (خیوهٔ پیشین) و بخارا هرگز رسماً جزو امپراتوری تزاری نشده بودند؛ و شاید پاره‌ای به دلیل آشفتگی اوضاع آن‌ها که هنوز ادامه داشت، و پاره‌ای هم به دلیل واپس‌ماندگی رشد اجتماعی، مسکو قویاً مایل بود که عجالتاً منزلت «خارجی» آن‌ها را محترم بشمارد. «ج ش ف س ر» در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۰ با خوارزم ۱۹ و در ۴ مارس ۱۹۲۱ با بخارا ۲۰ پیمان اتحاد و موافقتنامهٔ اقتصادی امضا کرد. در زمینهٔ نظامی، موادی در پیمان پیش‌بینی شد که توافق «نظامی-سیاسی» و «طرح مشترک و رهبری و تدارکات مشترک ضامن اجرای وظیفهٔ دفاع استقلال و آزادی هر دو جمهوری» را تأمین می‌کرد. ۲۱. تا این‌جا الگوی کار آشنا است، هرچند می‌توان گفت مواد نظامی پیمان به آن زودی‌ها کاربردی نداشت؛ زیرا که ارتش سرخ تا اواخر تابستان ۱۹۲۲ در بخارا سرگرم نبرد با سیه‌چی‌ها بود.

از طرف دیگر، مواد مربوط به امور اقتصادی که بیشتر حجم پیمان را تشکیل می‌دادند، با مواد مشابه پیمان‌های جمهوری‌های سوسیالیستی کاملاً تفاوت داشتند. این‌جا وحدت ارگان‌ها نمی‌توانست مطرح باشد. داد و ستد خارجی به‌طور کلی می‌بایست به دست نهادهای دولتی انجام گیرد، نه به دست اشخاص؛ جمهوری‌ها حق نداشتند در خاک خود به هیچ دولتی امتیاز صنعتی یا بازرگانی واگذار کنند، مگر به دولت «ج ش ف س ر» و سایر جمهوری‌های شوروی. از باقی جهات، در این پیمان «ج ش ف س ر» از تمام حقوق یا امتیازات امپراتوری پیشین روسیه در این دو جمهوری صرف‌نظر می‌کرد، از جمله زمین مهاجران روسی که پیش از انقلاب در بخارا ساکن شده بودند، هرچند ظاهراً اگر شهروندی بخارا را می‌پذیرفتند می‌توانستند زمین خود را نگه دارند؛ و همچنین به هر دو جمهوری

19. *ibid.*, i (1929), Nos. 9-10, pp. 17-26.

20. *ibid.*, ii (1921), Nos. 42-3, pp. 7-14.

۲۱. این عبارت از پیمان خوارزم نقل شده است؛ پیمان بخارا فقط به يك معاهدهٔ نظامی منتشر نشده مربوط به نوامبر ۱۹۲۰ اشاره می‌کند. معاهده‌های پیشنهادشدهٔ جدید اگر به امضا رسیده باشد منتشر نشده است.

کمک‌های نقدی شایان توجهی قول داده شد - ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ روبل به خوارزم، و مبلغی هم به بخارا که بر سر میزان آن بعداً توافق می‌شد. این پیمان‌ها در عمل چه‌پسا که برای خوارزم و بخارا نیز به انبدازه جمهوری‌های مستقل یا خودگردان وابستگی به «ج ش ف س ر» را به‌بار آورده است - یا شاید هم بیشتر. اما پیوندهای رسمی، از نوع دیگری بودند و بیشتر به مقوله «روابط خارجی» تعلق داشتند تا مقوله «اتحاد فدرال». چند سالی طول کشید تا این دو جمهوری برای وارد شدن به نظام اتحاد شوروی پخته و رسیده شناخته شدند.

آن صورت قانونی که از مجموع این ترتیبات حاصل می‌شود به‌آسانی قابل تعریف نیست: نتیجه پیمان‌های اوکراین و روسیه سفید و سه‌جمهوری ماورای قفقاز پاره‌ای از باب اتحاد است و پاره‌ای فدراسیون، و پاره‌ای هم از باب وحدت در ذیل يك دولت. ۲۲ اما این حالت ابهام‌چیزی است که در همه اسناد قانونی شوروی در آن دوره دیده می‌شود. قید این امر در پیمان‌های اوکراین و روسیه سفید که نمایندگان این‌جمهوری‌ها باید در کنگره سراسری شوراها و در کمیته اجرائی سراسری پذیرفته شوند، در پیمان‌های جمهوری‌های آسیایی ماده مشابهی ندارد. با این حال نمایندگان آذربایجان و گرجستان و ارمنستان نیز مانند نمایندگان اوکراین و روسیه سفید در نهمین کنگره سراسری شوراها در دسامبر ۱۹۲۱ حاضر شدند و هیچ‌کس هم اعتراض نکرد؛ ۲۳ و کنگره تصمیم گرفت که «به سبب... تمایل جمهوری‌های شوروی مستقل برای فرستادن نمایندگان خود به ارگان قانون‌گذاری عالی جمهوری»، شماره‌اعضای کمیته اجرائی سراسری باید به همین نسبت افزایش یابد. ۲۴ این تصویب‌نامه مبنای قانونی فرمان‌هایی قرار گرفت که از طرف کمیته اجرائی سراسری صادر می‌شد و در سراسر قلمروهای جمهوری‌های متحد آن‌ها را الزام‌آور می‌شناختند. نوآوری مهم دیگر تأکیدی بود که در همه پیمان‌ها بر وحدت

۲۲. اشخاص کنجکاو شاید در این وضع نامعین نشانه‌ای از تکرار تاریخ ببینند. چند نسل از تاریخ‌نویسان در این مسأله بحث می‌کردند که آیا پیمان پریاسلاول ۱۶۵۴ به معنای نوعی اتحاد شخصی میان حکومت مسکوی و اوکراین بود یا به معنای الحاق اوکراین به امپراتوری مسکوی.

۲۳. در این کنگره زاکوفسکی از طرف هر پنج جمهوری مطلبی را که در ص ۴۴۴ نقل شد اعلام کرد.

24. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 219.

اقتصادی دیده می‌شد. به گفته استالین در بررسی روند وحدت، «ناچیز بودن منابع اقتصادی که در اختیار جمهوری‌ها باقی مانده بود» آن‌ها را ناچار ساخت که «این منابع ناچیز را يك کاسه کنند تا بتوانند آن‌ها را به‌طور عقلانی‌تری به‌کار بندند و شاخه‌های عمده تولید را رشد دهند». ۲۵. پیامدهای اقتصادی جنگ داخلی روندی را که مقتضیات نظامی خود جنگ آغاز کرده بود به نتیجه رساند. در مارس ۱۹۲۰ شمار «همه‌چیز برای جبهه» جای خود را به شمار «همه‌چیز برای اقتصاد ملی» داده بود. ۲۶. حتی پیش از آن هم در هفتمین کنگره سراسر شوراهای «کمیسئون مدیریت و اراضی» مأمور شد که مرزهای محلی را از نو بر پایه گروه‌بندی‌های اقتصادی ترسیم کند. ۲۷. از آن پس این موضوع همیشه در مد نظر بود. طرحی که «کمیسئون برنامه‌ریزی دولتی» برای تقسیم روسیه اروپا به دوازده منطقه اقتصادی و تقسیم روسیه آسیا به نه منطقه اقتصادی تهیه کرده بود در دوازدهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۲۳ با احتیاط به تصویب رسید، آن هم به عنوان يك «فرضیه مقدماتی که باید بر پایه تجربه جرح و تعدیل و تکمیل شود». ۲۸. ایجاد این مناطق که همه تقسیم‌بندی‌های سیاسی را قطع می‌کرد، از جمله تقسیم‌بندی‌هایی که بر پایه تمایزات ملی صورت گرفته بود، نمونه تازه‌ای بود از تعارض میان هدف‌های درازمدت و کوتاه‌مدت سیاست‌ملیت‌های دولت شوروی. مقتضیات وحدت اقتصادی که از شرایط اساسی پیشرفت اقتصادی ملت‌های «واپس مانده» بود، و لذا برابری واقعی در آینده به آن بستگی داشت، با گرایش در جهت پراکندگی که در آرزوهای ملی کنونی عمل می‌کرد در تعارض قرار می‌گرفت.

وضع دیپلماتیک روند وحدت از مراحل نظامی و اقتصادی آن عقب‌تر بود؛ زیرا که در این زمینه حرکتی در جهت وحدت دیده نمی‌شد.

25. Stalin, *Sochineniya*, v, 146.

26. *ibid.*, iv, 295.

27. *S'ezd Soveyov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 152.

28. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 497; *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 12 (147), 15 June 1922.

نشریه اخیر اعتراضی از طرف صدر کمیته اجرائی منطقه چوواش چاپ کرده بود، که در آن گفته شده بود «اگر قرار است مناطق و جمهوری‌های خودمختار فقط از حقوق سیاسی برخوردار باشند، منطقه یا جمهوری ملی خودمختار نامیدن آن‌ها منی ندارد».

در هیچ‌کدام از پیمان‌های «ج ش ف س ر» با سایر جمهوری‌های شوروی وحدت کمیساری‌های امور خارجه پیش‌بینی نشده بود؛ و چون وحدت در اداره امور خارجی یکی از نشانه‌های دیرین فدراسیون بود، پس نبودن این نشانه به این معنی بود که رابطه برقرار شده از نوع اتحاد است نه فدراسیون. در عمل، اوکراین تنها جمهوری‌ای بود که از آزادی خود برای گرداندن امور خارجی‌اش استفاده می‌کرد و با دولت‌هایی که آن را به رسمیت می‌شناختند پیمان می‌بست. ۲۹ و برای مدت کوتاهی در پراگ و برلین و ورشو نمایندگان دیپلماتیک خاص خود را داشت.

اما گذشته از دشواری‌های عملی برپا کردن وزارتخانه‌های خارجه جداگانه و نگهداری دستگاه دیپلماتیک در کشورهای واپس‌مانده و فقیر که هیچ‌کدام از کشورهای خارجی سهم آن را نمی‌شناختند، رابطه میان این جمهوری‌ها و «ج ش ف س ر» نیز مانع از آن بود که جمهوری‌ها سیاست خارجی جداگانه‌ای داشته باشند. این پیمان‌ها، وحدتی چنان تنگ بافت پدید آورده بودند که در هر موضوع مهمی فقط يك مرجع مشترك می‌توانست رفتار مشترك واحدهای اتحاد را در قبال جهان خارج معین کند، و فقط يك مرجع واحد می‌توانست نمایندگی آن را بر عهده بگیرد. اما هیچ‌نوع وحدت در روش کار هنوز به وجود نیامده بود. هیأت نمایندگی شوروی که پیمان صلح با لهستان را در ۱۸ مارس ۱۹۲۱ در ریگا امضا کرد، هیأت مشترکی بود که از نمایندگان «ج ش ف س ر» و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین تشکیل می‌شد، و هیأت نمایندگی روسیه از طرف جمهوری روسیه سفید نیز اختیارات کامل داشت. ۴۰ دو روز پیش از آن، «ج ش ف س ر» در مسکو پیمانی با ترکیه امضا کرده بود که مرز میان ترکیه و سه جمهوری ماورای قفقاز را معین می‌ساخت، و حتی در چند مورد نیز مرزها را تغییر می‌داد، بدون آن که جمهوری‌ها در مذاکرات یا در امضای پیمان رسماً شرکت داشته باشند. اما این نکته از نظر دور نمانده بود. ماده ماقبل آخر پیمان به شرح زیر بود:

۲۹. مثلاً نگاه کنید به پیمان با استونی، مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۱، که در این مأخذ چاپ شده است: *League of Nations: Treaty Series, xi (1922), No. 294.* در پاییز ۱۹۲۱ فروتنه به نام نماینده اوکراین با مأموریت خاصی به آنقره رفت و پیمانی با ترکیه امضا کند.

(M.P. Frunze, *Sobranie Sochinenii, i (1929), 274*)

30. *RSFSR: SDD, ii (1929), No. 51.*

روسیه تعهد می‌کند که در مورد جمهوری‌های ماورای قفقاز اقدامات لازم را به عمل آورد تا جمهوری‌های مزبور در پیمان‌هایی که با ترکیه خواهند بست موادی را که در پیمان حاضر به آن‌ها مربوط می‌شود به رسمیت بشناسند.^{۳۱}

چند ماه بعد در همان سال، هنگامی که جمهوری‌های ارمنستان و آذربایجان و گرجستان در شهر قارص با ترکیه پیمانی بستند و این تعهد نیم‌بند را اجرا کردند، در مقدمه پیمان به ویژه تصریح شد که این جمهوری‌ها مذاکرات را «با مشارکت «ج ش ف س» انجام داده‌اند»^{۳۲} و نماینده روسیه شوروی نیز پیمان را امضا کرد.

اما این آشفتگی روش کار نمی‌توانست ادامه یابد. در اوایل ۱۹۲۲ مسأله جدی شد، زیرا که متفقین غربی از «ج ش ف س» دعوت کردند که در کنفرانس اروپا که در بندر جنوا تشکیل می‌شد شرکت کند، و در این دعوت منزلت قانونی سایر دولت‌های شوروی منظور نشده بود. در ۲۲ فوریه ۱۹۲۲، هشت جمهوری وارد پیمانی شدند که به «ج ش ف س» اختیار می‌داد «نمایندگی و دفاع» از منافع آن‌ها را در کنفرانس بین‌الملل آینده در جنوا برعهده بگیرد، و نه تنها هر توافقی را که در آنجا انجام گرفت از جانب آن‌ها امضا کند، بلکه به امضای «همه موافقتنامه‌های بین‌الملل از هر نوع که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با این کنفرانس و با دول حاضر در آن و با هر دولت دیگری مربوط باشد» بپردازد و «به هر نوع عمل ناشی از آن اقدام کند»^{۳۳}. این اختیارات وسیع جای خالی حذف وزارت امور خارجه از صورت کمیساریاهای «وحدت‌یافته» را کاملاً پر می‌کرد. اگر در برابر این ادغام وظایف دیپلماتیک مقاومتی صورت

31. *ibid.*, ii, No. 52, pp. 72-7.

32. Klyuchnikov i Sabanin, *op. cit.*, iii (1928), i, 139.

33. *RSFSR: SDD*, iii (1921), No. 1, pp. 1-3.

این نکته مهم است که همان نیروهای دارای منافع اقتصادی مشترک منطقه حتی در پشت حلقه جمهوری‌های شوروی عمل می‌کردند. در ۲۹-۳۰ مارس ۱۹۲۲، نمایندگان «ج ش ف س»، لهستان، استونی، و لتونی در «ریکا دیدار کردند تا «عمل‌نمایندگان آن‌ها را» در کنفرانس ژنو «همانگ سازند».

(*Conférence de Moscou sur la limitation des armements* (Moscow, 1923), pp. 129-41)

گرفت آن مقاومت از جانب اوکراین بود؛ یعنی تنها جمهوری‌ای که نیروی آن را داشت که از استقلال دیپلوماتیک دم بزند؛ و پیدا بود که سخنان آرام‌کننده یاکوفلف، کفیل کمیساریای امور خارجه اوکراین در تابستان ۱۹۲۲ برای خاموش کردن آتش مخالفت ادا شده است:

سیاست خارجی اوکراین منافعی غیر از منافع مشترك با روسیه، که درست مانند اوکراین دولت پرولتاریایی است، ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. تلاش قهرمانی روسیه، در اتحاد کامل با اوکراین، در همه‌جبهه‌ها برضدامپریالیست‌های خودی و بیگانه، اکنون جای خود را به جبهه دیپلوماتیک متحد می‌دهد. اوکراین در مواردی که منافع خاص خود آن مطرح باشد دارای سیاست خارجی مستقلی است. اما در مسائلی که منافع سیاسی اقتصادی همه جمهوری‌های شوروی مطرح باشد، کمیساریاهای امور خارجه روسیه و اوکراین به‌صورت يك قدرت فدرال متحد عمل می‌کنند.^{۳۴}

آخرین موقعیتی که رسم جدایی نمایندگان رعایت شد، کنفرانس نوامبر ۱۹۲۲ در برلن بود. در این کنفرانس، اوکراین و روسیه سفید و گرجستان و آذربایجان و ارمنستان و جمهوری شرق دور پیمانی با آلمان امضا کردند که مفاد پیمان را پالو را به آن‌ها نیز تسری می‌داد.^{۳۵} در دسامبر ۱۹۲۲، وقتی که کنفرانس قدرت‌های اروپای شرقی برای کاهش تسلیحات در مسکو تشکیل شد، لیتوینوف به کنفرانس گزارش داد که «از آن‌جا که نیروهای مسلح همه جمهوری‌های شوروی کل واحدی را تشکیل می‌دهند، نماینده روسیه برای مذاکره درباره کاهش تسلیحات آن‌ها دارای اختیارات کامل است».^{۳۶}

بنابراین پیش از پایان ۱۹۲۲ روند وحدت در واقع به انجام رسیده بود و رفته‌رفته وحدت امری بدیهی انگاشته می‌شد. چیزی که باقی می‌ماند

۳۴. به نقل از «ایزوستیا» ۱۳ اوت ۱۹۲۲، در این کتاب:
A.L.P. Dennia, *Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 189.

35. Klyuchnikov i Sabanin, op. cit., iii (1928), i, 206.

36. *Conférence de Moscou sur la limitation des armements* (Moscow, 1923), p. 64.

آن بود که بر این وحدت جامه قانونی متناسبی هم بپوشانند. خط فاصل میان جمهوری‌های مستقلی که به واسطه پیمان به «ج ش ف س ر» متصل شده بودند و جمهوری‌های خودگردان درون «ج ش ف س ر»، در عمل چندان بارز نبود. مسیر منطقی بدون شك آن بود که این دو دسته به يك صورت درآیند، یا به این طریق که «ج ش ف س ر» را گسترش دهند و جمهوری‌های پیمانی را به شکل واحدهای خودگردان آن درآورند؛ یا آن که جمهوری‌های خودگردان را از زیر نگین «ج ش ف س ر» درآورند و در کنار جمهوری‌های پیمانی به عنوان واحدهای يك اتحاد وسیع قرار دهند. ۲۷ اما مسیر منطقی به ندرت با مصلحت سیاسی مقارن می‌شود. راه حل نخست مورد اعتراض جمهوری‌های پیمانی قرار می‌گرفت، به ویژه اوکراین، زیرا که این کار به معنای تنزل استقلال آن‌ها به تابعیت «روسیه» بود؛ راه حل دوم تضعیف «ج ش ف س ر» را به عنوان قفل و بست تمام ساختمان موجود باعث می‌شد و مخالفت همه کسانی را که در تسلط روسیه منافع مسلمی داشتند به بار می‌آورد. پس باید سازشی صورت می‌گرفت که حتی الامکان از وضع موجود دور نباشد. «ج ش ف س ر» به صورت يك «فدراسیون» وجود داشت و شامل هشت جمهوری خودگردان و سیزده منطقه خودگردان می‌شد، ۲۸ و این فدراسیون به عنوان يك واحد و بر پایه برابری رسمی با جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی مستقل فدراسیون بزرگ‌تری را تشکیل می‌داد.

۳۷. پیشنهاد دوم در واقع در بخش ملیت‌های دوازدهمین کنفره حزبی، آوریل ۱۹۲۳، مطرح شد، ظاهراً به صورت ضمیمه پیشنهاد «انحرافیان» گرجستان دائر بر این که جمهوری‌های فدراسیون ماورای قفقاز باید به صورت واحدهای جداگانه وارد اتحاد جماهیر شوروی بشوند. (Stalin, *Sochineniya*, v. 269-70)

۳۸. جمهوری‌های خودمختار باشقیرستان، تاتارستان، کازاخستان، ترکستان، کوhestان، داغستان، کریمه، و یاکوت؛ مناطق خودمختار چوواش، ماری، کالموک، ولتیاک، کومی، کاباردینو بالکارش، بوریات منولستان، قره چایفوچرکس، اویراک، ادیکسک، چچنسک، کارلیان، و آلمان ولگا (منطقه آخری هنوز «کمون کارگران» نامیده می‌شد). این صورت نام‌ها در این مأخذ آمده است:

Pyat' Let Vlasti Sovetov (1922), p. 227.

(نام منطقه چچنسک که در نوامبر ۱۹۲۲ تشکیل شد به این صورت اضافه شده است). تعداد جمهوری‌ها و مناطق سپس بسیار بیشتر شد. دو جمهوری خودمختار ابخازستان و آجارستان و يك منطقه خودمختار (یوگو اوستیا)، که در اصل جزو گرجستان بودند، در فدراسیون ماورای قفقاز گنجانیده شدند.

برای کوبیدن مسیر آن راه‌حل، از سه جمهوری کوچک ماورای قفقاز خواسته شد که يك واحد فدرال محلی تشکیل دهند؛ و این اقدام به‌ظاهر جزئی بروز برخوردهای جدی را میان ارمنستان و گرجستان باعث شد، و نیز میان گروه‌های بلشویک گرجستان، و میان‌گروه‌های رقیب در خود کمیته مرکزی حزب بلشویک، و سرانجام میان استالین و لنین - که اکنون تقریباً از کار افتاده بود. این مجادله تاحدی دنباله‌رویدادهای فوریه ۱۹۲۱ بود؛ یعنی زمانی که بلشویک‌ها گرجستان را تصرف کردند و لنین پیشنهاد ائتلاف با منشویک‌ها را مطرح کرد - پیشنهادی که همه را متحیر ساخت و به جایی هم نرسید. ۳۹. اما در این مجادله شدت و حدت ناسیونالیسم گرجی و دست‌بندی‌های اخیر منشویک‌ها نیز منعکس بود، و این عوامل باعث می‌شد که گرجستان نیز مانند اوکراین یکی از مراکز جدایی‌طلبی و مقاومت «ملی» در برابر قدرت شوروی گردد. آنچه باعث ناراحتی و دو دستگی در رهبری حزب شد دشواری این مسأله از دیدگاه دولت شوروی بود؛ یعنی دشواری حل مسأله گرجستان بدون به‌کار بردن زور آشکار برای ساکت کردن گروه‌های سیاسی آگاه گرجستان، که دعوی خودمختاری ملی را به صدای بلند بیان می‌کردند.

از لحظه‌ای که هر سه جمهوری ماورای قفقاز وارد صف شوروی شده بودند، ارمنستان که از ضعف اقتصادی و نظامی و انزوای خود آگاه بود برای تشکیل نوعی فدراسیون یا اتحاد فشار می‌آورد. ۴۰ گرجستان هم که به سنت استقلال خود می‌بالید به این حرکت اعتراض داشت، زیرا که اوضاع اقتصادی او را با همسایگان فقیرترش یکسان می‌ساخت و نیز بر نفوذ اقلیت بزرگ و منقور ارمنی در گرجستان می‌افزود. تفاوت دید در قانون‌های اساسی دو جمهوری ارمنستان و گرجستان منعکس شده بود؛ زیرا که قانون اساسی جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان از تحکیم روابط با همسایگان سخن می‌گفت، و حال آن که قانون اساسی جمهوری شوروی گرجستان فقط به اتحاد با همه جمهوری‌های شوروی و آمادگی برای وارد شدن به يك «جمهوری شوروی سوسیالیستی واحد بین‌الملل»

۳۹. نگاه کنید به ص ۳-۴۲۲ بالا.

40. B.A. Bor'yan, *Armeniya Mezhdunarodnaya Diplomatiya, i SSSR* (1929), ii, 319.

بوریان از مذاکرات نخستین و دومین کنفرانس شوراهای ارمنستان که به‌ترتیب در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ تشکیل شد، سخنانی به این معنی نقل می‌کند.

اشاره می‌کرد. ۲۱ اما این‌جا نیز مانند جاهای دیگر، ضرورت اقتصادی به‌قوت جانب طرفداران وحدت را می‌گرفت. چند هفته پس از تصرف گرجستان در فوریه ۱۹۲۱، راه‌آهن گرجستان، یعنی رشته‌حیاتی ارتباط در ماورای قفقاز، همراه با راه‌آهن آن دو جمهوری دیگر ضمیمه شبکه شوروی شد، و این کار ظاهراً به‌رغم اعتراض بلشویک‌های گرجستان و با وارد کردن تعداد زیادی کارگر راه‌آهن از روسیه صورت گرفت. ۲۲ در آوریل ۱۹۲۱، لنین که در برابر خطر سقوط اقتصادی قرار گرفته بود، با شتاب ایجاد «ارگان اقتصاد منطقه‌ای برای سراسر ماورای قفقاز» را توصیه کرد؛ ۲۳ چند روز بعد نیز که البته فکرش نگران توفیق برنامه نپ بود، مقاله‌ای در «پراودا گروتسی» منتشر کرد، و در آن ظاهراً به ملل ماورای قفقاز و قفقاز هشدار داد که از عوارض افراطی کمونیسم جنگی برحذر باشند. لنین می‌گوید لازم نیست که «تاکتیک‌های ما» را عیناً اقتباس کنید، بلکه از آن روحیه پیروی کنید و از سرمشق سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ درس بگیرید. چیزی که لازم است، عبارت است از «انعطاف بیشتر، احتیاط، سازگاری با خرده‌بورژوازی و روشنفکران و به‌ویژه دهقانان... برخورد آهسته‌تر، احتیاط‌آمیزتر و منظم‌تر با سوسیالیسم». فوری‌ترین نیازها بهبود وضع دهقانان است و شروع ساختمان نیروگاه‌های برق و شبکه آبیاری. ۲۴ روحیه ۱۹۲۱ قویاً متمایل به نپ بود، که کاهش انضباط و نظارت مرکزی را توصیه می‌کرد. در باقی آن سال در گرجستان چندان کاری انجام نگرفت. در استان‌های ولگای روسیه اروپا قطعی بیداد می‌کرد و این هشدار بود برضد تغییر ناگهانی نظام کشاورزی. بعدها برخی از بلشویک‌ها شکایت می‌کردند که در گرجستان کار اصلاحات ارضی حتی آغاز هم نشده بود. ۲۵ در دسامبر ۱۹۲۱، به‌واسطه تأثیر مستقیم سفر ارجونیکیدزه،

۴۱. نقل شده در همان کتاب (ibid., ii, 333)

۴۲. این جزئیات از سخنان یکی از مخالفان در دوازدهمین کنگره حزبی نقل شد، اما این سخنان به‌طور جدی رد نشد. (DSRKP(B) (1923), pp. 535-6) بنا بر گفته انوکیدزه (ibid., p. 540) این کار با موافقت صدر کمیته نظامی انقلابی بلشویک گرجستان صورت گرفت.

43. Lenin, *Sochineniya*, xxxvi, p. 188.

44. ibid., xxvi, 191-2.

45. DSRKP(B) (1923), p. 162.

کارشناس حزب در امور گرجستان، نبرد تازه‌ای درگرفت؛ با بازداشت منشویک‌هایی که پس از غزو عمومی مارس ۱۹۲۱ در گرجستان دشت از فعالیت نکشیده بودند سال پرحادثه‌ای آغاز شد. ۲۶ در ۱۲ مارس ۱۹۲۲، بر اثر فشار مداوم از مرکز، سه جمهوری ماورای قفقاز پیمانی امضا کردند و فدراسیون جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی ماورای قفقاز («ف ج ش س م») را تشکیل دادند، که ارگان عالی آن «کنفرانس تام‌الاختیار» بود. «هدایت سیاسی اقتصادی» یکی از اموری بود که به موجب پیمان تحت نظارت فدرال قرار می‌گرفت؛ پیشنهاد یک سال پیش لنین برای تشکیل «ارگان اقتصاد منطقه‌ای» سرانجام با ایجاد «شورای عالی اقتصادی»^{۴۷} عملی شد. اما به محض انجام گرفتن این کار از مرکز حزب در مسکو دستور رسید که آنچه مورد نیاز است فدراسیون سه‌جمهوری نیست، بلکه یک جمهوری فدرال است. این دستور باعث شد که کمونیست‌های محلی، که فدراسیون را با بی‌میلی پذیرفته بودند، دچار پشیمانی شوند و سر به شورش بردارند. در تابستان ۱۹۲۲ کمیسیون مخصوصی از طرف کمیته مرکزی به گرجستان اعزام شد که دزرژینسکی و میتسکویچ-کاپتسوکا، و مانوئلسکی (یک لهستانی، یک لیتوانیایی، و یک اوکراینی) اعضای آن بودند. وظیفه این کمیسیون داوری و برقرار کردن انضباط بود. در پاییز رهبران کمونیست محلی، مدیوانی و ماخارادزه، از مقامات خود مرخص شدند و به مسکو رفتند، و کمیته حزبی جدیدی تشکیل شد. بدین ترتیب پس از برداشتن موانع نخستین کنگره شوراهای ماورای قفقاز در تفلیس تشکیل شد و در ۱۳ دسامبر

۴۶. بر پایه مطالبی که اکنون در دسترس است می‌توان جزئیات این داستان سر درگم را بیرون کشید که در دوازده ماه از دسامبر ۱۹۲۱ تا دسامبر ۱۹۲۲ در گرجستان چه پیش آمد و در درون حزب بر سر پیشامدهای گرجستان چه می‌گذشت. اما خطوط کلی قضیه از مذاکرات طولانی دوازدهمین کنگره حزبی، آوریل ۱۹۲۳، روشن می‌شود، زیرا که در این کنگره همه اطراف دعوا نظر خود را به صراحت بسیار بیان کردند - و این آخرین باری بود که در کنگره حزبی این اندازه صراحت به کار رفت.

۴۷. خود پیمان در این کتاب آمده است:

Istoriya Sovetskoi Konstitutsii i Dekretakh (1936), pp. 208-10.

اساسنامه «شورای عالی اقتصاد» از مأخذ دیگری در این کتاب ترجمه شده است:

W.R. Batsell, *Soviet Rule in Russia* (N.Y. 1929), pp. 403-8.

اما در این کتاب «شورا» (council) به «کنفرانس» تبدیل شده است.

۱۹۲۲ قانون اساسی «جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی ماورای قفقاز» از روی الگوی «ج ش ف س ر» از تصویب گذشت. ۴۸. نافرمانی گرجی‌ها فرونشانده شد و سازمان مناسبی برای اتحاد وسیع‌تر پدید آمد. ۴۹. بر اثر این جریان، شماره واحدهای مستقل کشورهای شوروی از هشت به شش کاهش یافت. گام دیگر در راه کاستن شماره دولت‌ها ادغام جمهوری شرق دور در «ج ش ف س ر» بود. از پنج جمهوری باقی‌مانده، جمهوری‌های خوارزم و بخارا، که هنوز سوسیالیستی هم نبودند، برای داخل شدن در اتحاد آمادگی نداشتند و منزلت خود را به عنوان دولت‌های متحد با قدرت شوروی نگه داشتند. از سه جمهوری دیگر، جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین و جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی ماورای قفقاز همزمان با یکدیگر در روز ۱۳ دسامبر ۱۹۲۲ (همان روز تشکیل جمهوری ماورای قفقاز) تصویب‌نامه‌ای گذراندند و تشکیل اتحادی از جماهیر شوروی سوسیالیستی را توصیه کردند؛ و جمهوری روسیه سفید نیز سه روز بعد همین کار را کرد. ۵۰. در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۲، دهمین کنگره سراسری شورواها به پیشنهاد استالین تصویب‌نامه‌ای به همین مضمون گذراند، ۵۱. روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ نمایندگان «ج ش ف س ر»

48. *ISK v D* (1936), pp. 223-32.

۴۹. در دوازدهمین کنگره حزبی، آوریل ۱۹۲۳، این جریانات مورد حمله مدیوانی و ماخارادزه و بوخارین، و مدافع استالین و ارجونیکیدزه و انوکیدزه، قرار گرفت. جنبه ظریف وضع در این بود که پنداشته می‌شد لنین، پیش از سکتۀ دومش، به مدیوانی قول پشتیبانی داده بود؛ نامه‌ای از لنین، در انتقاد از روش استالین و دزرژینسکی، میان اعضای کنگره پخش شد، هرچند منتشر نشد. تروتسکی، که طرف مشورت لنین بود، با نظر او موافقت داشته است. مجلد دوم کتاب حاضر درباره این پیشامد بیشتر بحث خواهیم کرد. ۵۰. این اسناد در این مأخذ آمده است:

Istoriya Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh (1936), pp. 233-40.

استالین در «پراودا» ی ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲ اعلام کرد که ابتکار این عمل سه ماه پیش‌تر از خود جمهوری‌ها آغاز شده است. (Stalin, *Sochineniya*, v, 138)

51. *Sobranie Uzakonenii*, -923, No. 28, art. 325; *ISK v D* (1936), pp. 241 Stalin *Sochineniya*, v, 145-55.

این قطعنامه برای نخستین بار عنوان «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را پیش کشید؛ جمهوری‌های سازنده این اتحاد و جمهوری‌های خودمختار «جماهیر سوسیالیستی شوروی» نامیده شدند. درباره این که بعدها کلمه «شوروی» پیش از «سوسیالیستی» قرار گرفت ظاهراً هرگز توضیحی داده نشده است.

و جمهوری‌های اوکراین و روسیه سفید و ماورای قفقاز جلسه خود را به‌عنوان پیشباز نخستین کنگره شوراهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشکیل دادند. استالین در سخنرانی عمده آن روز گفت که تشکیل این کنگره نشانه «پیروزی روسیه نوین است بر روسیه کهن، بر روسیه ژاندارم اروپا، بر روسیه قصاب آسیا»؛^{۵۲} سپس به‌خواندن متن يك اعلامیه مهم و پیش‌نویس پیمانی «درباره تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» پرداخت. ۵۳ در آن اعلامیه سه انگیزه برای اتحاد برشمرده شده بود - اقتصادی، نظامی، و عقیدتی:

کشتزارهای ویران، کارخانه‌های خوابیده، نیروهای ناپود شده و منابع پایان‌یافته، که میراث جنگ است باعث می‌شود که تلاش‌های جمهوری جداگانه در بازسازی اقتصادی نارسا باشد. تجدید بنای اقتصاد ملی با وجود جمهوری‌های جداگانه سازگار نیست.

از طرف دیگر، ناپایدار بودن وضع بین‌الملل و خطر حمله‌های تازه ایجاد يك جبهه متحد از جماهیر شوروی در برابر محاصره امپریالیستی را ناگزیر می‌سازد. آخر این که خود ساختار قدرت شوروی، که به موجب ماهیت طبقاتی خود ساختاری است بین‌المللی، طبقه کارگر جماهیر شوروی را در راه اتحاد به‌پیش می‌راند و به يك خانواده سوسیالیستی واحد می‌رساند.

همه این شرایط به‌طور قاطع وحدت جماهیر شوروی را در يك دولت که قادر به تضمین امنیت خارجی و پیشرفت اقتصادی داخلی و آزادی رشد ملی خلق‌ها باشد ایجاب می‌کند.

دنباله مذاکرات کوتاه و رسمی بود. فرونزه، از جانب سه جمهوری متحد شده پیش‌نویس پیمان‌را تأیید کرد، اما خواهان «تضمین‌های اضافی» شد، داتر بر این که «پیمانی که ما آن را پذیرفتیم پیمانی است که واقعاً و بدون هیچ اشتباهی روابط متقابل جدید و محکمی را برقرار می‌سازد

52. Stalin, *Sochineniya*, v, 158.

53. *ISK v D* (1936), pp. 244-50; Stalin *Sochineniya*, v, 393-401.

که به هر کشوری که وارد این اتحاد می‌شود اجازه خواهد داد حداکثر نیرو و استقلال خود را به نفع هدف مشترک نشان دهد.^{۵۴} نمایندگان جمهوری‌های شوروی بخارا و خوارزم درود خلق‌های خود را به کنگره رساندند و با کمال فروتنی اظهار امیدواری کردند که آن‌ها نیز روزی بتوانند به عنوان جمهوری‌های سوسیالیستی به اتحاد شوروی راه یابند.^{۵۵} کپروف نیز، که رئیس کنگره او را به عنوان «یکی از کارگران باکیو» معرفی کرد، از طرف جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی ماورای قفقاز به کنگره درود گفت.^{۵۶} سپس کنگره به اتفاق آرا پیمان را تصویب کرد و کمیته اجرایی مرکزی را برگزید - که نخستین کمیته اجرایی سراسری اتحاد جماهیر شوروی بود - و به این کمیته دستور داد که قانون اساسی این اتحاد را تدوین کند. پیمانی که تازه به تصویب رسیده بود خطوط اصلی این قانون اساسی را روشن می‌ساخت.

54. *S'ezd Sovetov Soyus Sovetskikh Sotsialisticheskikh Respublik* (1923), p. 11.

55. *ibid.*, p. 13. این امید با تأسیس جمهوری سونیالیستی ازبکستان و ترکمنستان در ۱۹۲۵ تحقق یافت.

56. *ibid.*, p. 15.

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

روز ۱۰ ژانویه ۱۹۲۳، هیأت رئیسه کمیته اجرایی سراسری جدید که در نخستین کنگره شوراهای سراسر اتحاد شوروی برگزیده شده بود، کمیسیون مرکب از سیزده نماینده را مأمور تهیه پیش‌نویس قانون اساسی ساخت. کمی بعد تعداد اعضای این کمیسیون به بیست و پنج نفر افزایش یافت، یعنی چهارده تن از «ج ش ف س ر» و پنج تن نیز از جمهوری اوکراین به آن افزوده شدند، و جمهوری‌های روسیه سفید و ماورای قفقاز نیز هرکدام سه تن فرستادند. از آن‌جا که پنج نفر از چهارده نفر نمایندگان «ج ش ف س ر» از جمهوری‌های خودگردان برگزیده شده بودند، این بدان معنی بود که فقط نه نفر از اعضای کمیسیون از روسیه بزرگ بودند — و این نکته‌ای بود که انوکیدزه هنگام تقدیم گزارش خود به کمیته اجرایی سراسری بر آن تأکید کرد. درواقع، چنان‌که نتایج قضیه نشان داد، تصمیمات مهم و حساس درباره قانون اساسی نه با کمیسیون پیش‌نویس بود و نه با هیچ‌کدام از ارگان‌های دولت، بلکه در اختیار پولیت‌بورو بود، یا شاید در اختیار يك گروه غیررسمی از رهبران در درون حزب.

طرحی که «ج ش ف س ر» را از منزلت یگانه خود فرود می‌آورد و آن را در کنار همگنان تازه خود تابع اقتدار مشترک و مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می‌ساخت، برای آن همگنان خوشایند بود، به‌ویژه برای اوکراین، که نیرومندترین و حساس‌ترین آن‌ها بود. اما فرژنزه نگرانی جمهوری‌ها را بیان کرده بود؛ و شناسایی تدریجی این

معنی که «ا ج ش س» ممکن است چیزی جز همان «ج ش ف س ر» با حیثیت و قدرت بیشتر نباشد، واکنش شدیدی را باعث شد. پیش‌نویس‌های معارضی که از طرف کمیته‌های اجرائی مرکزی اوکراین و روسیه سفید به کمیسیون پیش‌نویس تسلیم شد و بعدها انتشار یافت، در حقیقت تلاش‌هایی بود برای رد قاعدهٔ مرکزیت اقتدار به‌طور کلی، و با قواعد وحدت که در دسامبر گذشته پذیرفته شده بود چندان سازگاری نداشت.^۲ شورای ملیت‌ها، وابسته به نارکومناتس، نوعی سازمان نیمه‌انتخابی بود که می‌توانست ملیت‌های گوناگون «ج ش ف س ر» را بیان کند. در فوریهٔ ۱۹۲۳ در کمیسیون پیش‌نویس این پیشنهاد مطرح شد که شورای ملیت‌ها به‌صورت یکی از ارگان‌های «ا ج ش س» درآید. بدین‌ترتیب، مطابق رویهٔ قوانین اساسی فدرال، این شورا به‌عنوان مجلس دوم کمیتهٔ اجرائی سراسری عمل می‌کرد. برخی از نمایندگان روسیه به‌شدت با این پیشنهاد مخالفت کردند؛^۳ و به نظر می‌رسید که مذاکرات کمیسیون به بن‌بست می‌رسد.

در این مورد نیز مانند غالب موارد حساس، کار موکول به دخالت حزب شد. دوازدهمین کنگرهٔ حزب که در آوریل ۱۹۲۳ تشکیل شد، یعنی در زمانی که این مجادله در اوج خود بود، خود را در برابر انتقادات جمهوری‌ها بسیار حساس نشان داد. استالین که اخیراً از طرف لنین مورد حمله قرار گرفته بود که چرا در حل مسألهٔ گرجستان سرسختی غیرلازم از خود نشان داده است، به‌ویژه مشتاق بود که این تصور را از اذهان پاک کند و حاضر بود برای پذیرفتن دعاوی ملیت‌ها چندین گام به جلو بردارد. کنگرهٔ حزب به‌شدت با تظاهرات بالقوهٔ «شوینیسم قدرت‌بزرگ» مخالفت کرد. یکی از بندهای برنامهٔ حزبی «اتحاد فدرال دولت‌ها» را از روی «نمونهٔ شوروی» به عنوان «یکی از اشکال گذار به وحدت کامل» توصیه می‌کرد؛ اما کنگره، با لحظه‌ای چشم‌پوشی از این بند، کسانی را که جریان تشکیل «ا ج ش س» را به این صورت می‌دیدند به شدت محکوم کرد:

۲. پیش‌نویس‌های رد شده در این کتاب آمده است:

V.I. Ignatiev, *Sovetskii Stroi* (1928), pp. 123-37.

۳. استالین بعدها دربارهٔ این قضیه می‌نویسد «سخنانی رانده شد که هیچ‌مطابقتی با کمونیسم نداشت، سخنانی که هیچ ربطی به اترناسیونالیسم نداشت».
(Stalin, *Sochineniya*, v, 244-5)

بسیاری از مقامات شوروی، چه مرکزی و چه محلی، اتحاد جماهیر را به عنوان اتحاد واحدهای دولتی برابر که وظیفه دارند رشد آزادانه جمهوری‌های ملی را تضمین کنند در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را گامی می‌دانند در راه انحلال جمهوری‌ها، به عنوان شروع جمهوری به اصطلاح «یگانه و تقسیم‌ناپذیر».

این‌گونه رفتار را «ضدپرولتاریایی و ارتجاعی» می‌نامیدند و تهدید می‌کردند که ادامه آن مستوجب مجازات خواهد بود.^۴ کنگره طرح تشکیل يك «ارگان خاص نمایندگی ملیت‌ها [را] از روی قاعدهٔ برابری» مخصوصاً تمجید کرد.^۵ اما این سؤال به جای خود باقی می‌ماند که برابری میان چه کسانی؟ برحسب طرح رسمی، شورای ملیت‌ها می‌بایست مرکب از نمایندگان همهٔ جمهوری‌ها باشد، چه جمهوری‌های داخل فدراسیون و چه خودگردان و چه مناطق خودگردان. برحسب يك طرح دیگر، این شورا می‌بایست فقط از نمایندگان چهار جمهوری داخل فدراسیون ترکیب شود.^۶ راکوفسکی، نمایندهٔ اوکراین، شکایت داشت که، برحسب طرح رسمی، «ج ش ف س ر» بیش از چهار برابر مجموع نمایندگان سه جمهوری فدرال دیگر نماینده خواهد داشت. او نکته‌ای را که از قانون اساسی وایمار، رایش آلمان، گرفته بود پیشنهاد می‌کرد. مطابق این پیشنهاد، هیچ «واحد دولتی» نمی‌بایست بیش از دو پنجم نمایندگان را به خود اختصاص دهد. استالین همهٔ این طرح‌ها را رد کرد، به این دلیل که این ارگان جدید شورای ملیت‌ها است، نه شورای دولت‌ها.^۷ سرانجام قرار بر این شد که کمیتهٔ اجرائی سراسر اتحاد شوروی به دو مجلس تقسیم شود؛ یکی - شورای اتحاد - مرکب از ۳۷۱ نماینده که از طرف کنگرهٔ سراسری از میان نمایندگان جمهوری‌ها به نسبت جمعیت هر کدام برگزیده می‌شوند؛^۸ دیگری - شورای ملیت‌ها - مرکب از ۱۲۱

4. *VKU(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 505-6.

5. *ibid.*, i, 496.

6. *DSRKP(B)* (1923), p. 599.

7. Stalin, *Sochineniya*, v, 277-8.

۸. این عدد در دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر جماهیر به ۱۴۱۴ افزایش یافت.

نماینده: پنج نماینده از هر يك از جماهیر داخل اتحاد یا خودگردان، و يك نماینده از هر يك از مناطق خودگردان، که از طرف کمیته اجرائی جمهوری یا منطقه برگزیده می‌شوند. شورای ملیت‌ها بدین ترتیب تجسم شناسایی رسمی برابری است - منتها نه برابری دولت‌ها، بلکه برابری ملت‌های سازنده اتحاد، قطع نظر از جمعیت آن‌ها، آن دو مجلس در حقوق و وظایف کمیته اجرائی سراسری به يك اندازه سپیم‌اند، و این حقوق و وظایف از لحاظ نظری یا عملی نسبت به کمیته اجرائی سراسری «ج ش ف س» چندان تفاوتی ندارد. هریک از قوانین کمیته اجرائی سراسری می‌بایست با رأی‌گیری جداگانه از هر دو مجلس بگذرد. اختلاف نظر میان آن‌ها، اگر در جلسه مشترک حل نشود، به کنگره سراسری شوراهای عادی یا فوق‌العاده، احاله می‌شود.

تصوینامه کنگره حزبی رهنمودی بود برای کمیسیون پیش‌نویس، تا روی همان خط ارائه شده به کار خود ادامه دهد. کمیسیون با این انگیزه وظیفه خود را انجام داد و پیش‌نویس مورد توافق را به کمیته اجرائی سراسری تقدیم کرد تا در آغاز ماه ژوئیه آن را تأیید کند. «قانون اساسی (کنستی‌توسیتون) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»^۹ گذشته از نوآوری «شورای ملیت‌ها» به‌عنوان مجلس دوم چندان مطلب تازه‌ای نداشت، بلکه تلاش سراسری بود برای انطباق قواعد مجرب قانون اساسی «ج ش ف س» بر زمینه گسترش‌یافته اتحاد جدید. مرجع اقتدار به ارگان جدید «کنگه شوراهای سراسری اتحاد» انتقال یافته بود، و «کنگه شوراهای سراسر روسیه» به عنوان عالی‌ترین ارگان

۹. مجالس کمیته مرکزی اجرائی سراسری حتی در جلسات «مشترک» نیز جداگانه رأی می‌دادند و رسیدن به تصمیم، هر کدام از مجالس موکول به رأی اکثریت بود. در اساسنامه تشکیل جلسات «تمام» (با شرکت همه اعضا) نیز برای گزینش مقامات مسؤول و حل و فصل مسائل آیین‌نامه‌ای پیش‌بینی شده بود. در این جلسات، مجالس با هم رأی می‌دادند و برای رسیدن به تصمیم، اکثریت کل حاضران کافی بود. اما این ترتیب با گذشتن يك ماده اصلاحیه در دومین کنگره شوراهای سراسر جماهیر ملفی شد.

۱۰. متنی که سرانجام در ۶ ژوئیه ۱۹۲۳ به تصویب کمیته مرکزی اجرائی سراسری رسید در این مأخذ آمده است:

Istoria Sovetskoi Konstitutsii v Dekretakh (1936), pp. 244-50, 255-67.

يك روايت انگلیسی نیز در این مأخذ دیده می‌شود:
British and Foreign State Papers, cxx (1924), 889-902.

«ج ش ف س ر»، که اکنون فقط یکی از اعضای اتحاد بود، باقی ماند. «کمیته مرکزی اجرائی سراسری اتحاد» وظایف «کمیته مرکزی اجرائی سراسر روسیه» را بر عهده گرفت و ارگان اخیر نقش درجه دوم پیدا کرد. ساونارکوم «ج ش ف س ر» به ساونارکوم «ا ج ش س» مبدل شد؛^{۱۱} «ج ش ف س ر» مانند سایر جماهیر اتحاد، ساونارکوم فرعی خاص خود را پیدا کرد. بدین ترتیب نهادهای مرکزی «ج ش ف س ر»، پس از افزایش کارکنان ولی بدون تغییر اساسی، به نهادهای مرکزی «ا ج ش س» مبدل شدند. خط تداوم واقعی میان «ج ش ف س ر» به شکل قدیم ج ش س بود، نه میان شکل قدیم «ج ش ف س ر» و شکل جدید و تنزل یافته «ج ش ف س ر».

در مدت چهار سالی که از تدوین قانون اساسی «ج ش ف س ر» می گذشت تغییرات مهمی در ساختار قانونی کشور روی داده بود، به ویژه ایجاد شدن چند جمهوری و منطقه خودگردان در درون «ج ش ف س ر». کمی بعد از ژوئیه ۱۹۱۸ که قانون اساسی به اجرا گذاشته شد، بیشتر سرزمین های غیرروس نشینی که ممکن بود واحدهای خودگردان فدراسیون را تشکیل دهند زیر امواج جنگ داخلی غرق شدند، و به زودی تمام توجه به نبرد نظامی معطوف شد. اما پس از هجده ماه جنگ و سقوط کولچاک و دینکن، مسأله بار دیگر مطرح شد. پس از انتصاب کمیسیونیی از جانب کمیته اجرائی سراسری در فوریه ۱۹۲۰ برای «حل مسائل ساختمان فدرال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»،^{۱۲} صورت ثابتی از قانون اساسی طرح ریزی شد و در ظرف دو سال بعد با تفاوت هایی در جمهوری های خودگردان به کار بسته شد؛ یعنی در ناحیه ولگا (جمهوری های باشقیرستان و تاتارستان)، در قفقازیه (داغستان و جمهوری های کوهستان و ابخازستان و آجارستان)، در آسیای مرکزی (کازاخستان و ترکستان) و در کریمه. هر کدام از جمهوری های خودگردان نه تنها دارای کنگره شوراها و کمیته اجرائی خاص خود بودند، بلکه کمیساریاهای خلق نیز

۱۱. سازمان های گوناگونی که پیش تر وابسته به ساونارکوم «ج ش ف س ر» بودند، و شورای کار و دفاع و کمیسیون برنامه ریزی دولتی مهم ترین آنها به شمار می رفتند، از این پس وابسته به ساونارکوم «ا ج ش س» شدند. از این سازمان ها قانون اساسی یاد نشده و ظاهراً برای انتقال آنها قانون خاصی نگذاشته است، زیرا که این انتقال را بدیهی گرفتند. این یکی از ناهنجاری های گذار از «ج ش ف س ر» به «ا ج ش س» بود.

۱۲. نگاه کنید به صص ۴۶۰-۴۶۱ بالا.

داشتند که ساونارکوم جمهوری از مجموع آن‌ها تشکیل می‌شد؛ ۱۲ و جالب‌ترین جنبه آزمایش قانون اساسی در تقسیم قدرت میان همین کمیساریاها و مقامات مرکزی نهفته بود. در همه موارد کارها به سه مقوله تقسیم شد. سیاست خارجی و داد و ستد خارجی مطلقاً حوزه عمل مقامات مرکزی بود؛ همچنین امور نظامی و «هدایت نبرد با ضدانقلاب» در دست چکای سراسر روسیه (و سپس گت پ نو) بود، و در برخی موارد با مشورت مقامات محلی. پس از آن دسته دیگری از وظایف بود که در مورد آن‌ها کمیساریاهای جمهوری‌ها مستقیماً در برابر ارگان‌های متناظر «ج ش ف س» مسؤول بودند؛ این وظایف معمولاً کمیساریاهایی را که در زندگی اقتصادی کشور نقش عمده داشتند شامل می‌شد. باقی کمیساریاهای جمهوری‌های خودگردان مستقل بودند و کمیته اجرایی سراسری بر آن‌ها نظارت کلی داشت، و حق این نظارت گاه تصریح شده بود و گاه نیز تلویحاً پذیرفته می‌شد.

این ترتیبات قانونی درون «ج ش ف س» به عنوان نمونه‌ای برای تنظیم روابط میان «ج ش ف س» و جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی به کار رفته بود. ۱۲ اکنون همین ترتیبات را پایه ساختار «ج ش س» قرار دادند. مطابق قانون اساسی ۱۹۲۳، کمیساریاهای خلق «ا ج ش س» و جمهوری‌ها به همان سه دسته تقسیم شدند. دسته اول از پنج کمیساریای سراسر اتحاد تشکیل می‌شد که ارگان متناظری در جمهوری‌ها نداشتند، و لذا موضوع کار آن‌ها - امور خارجه، دفاع، داد و ستد خارجی، ارتباطات، و پست و تلگراف - در حوزه انحصاری عمل «ا ج ش س» قرار می‌گرفت. در این حوزه، دولت مرکزی، هم تصمیم می‌گرفت و هم عمل می‌کرد. دسته دوم «کمیساریاهای وحدت‌یافته» بود - این نام تازه بود - که عبارت بودند از شورای عالی اقتصاد ملی، کمیساریاهای کار، خواریار، دارائی، بازرسی کارگران و دهقانان. ۱۵ در این موارد «ا

۱۳. «مناطق خودمختار» چنین ارگان‌هایی نداشتند و از لحاظ بحث قانون اساسی مطلب شایان توجهی ندارند. این‌ها دارای همان منزلت و ساختمان سایر «مناطق» (oblast) پیش‌بینی شده در قانون اساسی بودند.

۱۴. نگاه کنید به ص ۳-۴۶۲ بالا.

۱۵. قانون اساسی «ا ج ش س» ارگان‌های عالی اتحاد را مسؤول «پی‌ریزی مبانی و طرح کلی تمام اقتصاد ملی» می‌شناسد. مرکزیت روزافزون سیاست اقتصادی یکی از نیروهای عمده مرکزیت بخشی بود که در قانون اساسی «ا ج ش س» عمل می‌کرد.

ج ش س» و جمهوری هر دو دارای کمیساریای مورد بحث بودند، و کمیساریای جمهوری نماینده و شعبه محلی کمیساریای متناظر در «ا ج ش س» بوده، و کمیساریای جمهوری مسؤول اجرای محلی تصمیماتی بود که در مرکز گرفته می شد. ۱۶ «اداره سیاسی دولتی وحدت یافته» (نوگک پ نو) نیز جزو همین دسته بود. این سازمان به موجب فصل کوتاهی از قانون اساسی تأسیس شده بود و غرض از آن عبارت بود از «وحدت بخشیدن به تلاش های انقلابی جمهوری های اتحاد در مبارزه با ضدانقلاب اقتصادی و سیاسی، جاسوسی، و راهزنی». «نوگک پ نو» که جانشین «گک پ نو»ی «ج ش س ر» بود «وابسته به ساونارکوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بود، اما از طریق «نمایندگان وابسته به ساونارکوم جمهوری های اتحاد» کار می کرد و بدین ترتیب صورت یک کمیساریای وحدت یافته را داشت. آخر این که شش کمیساریای امور کشور، دادگستری، آموزش، بهداشت، رفاه اجتماعی، و ملیتها دسته سوم را تشکیل می دادند. اینها ارگان های جمهوری ها بودند و در مرکز اتحاد همتایی نداشتند؛ هرچند در قانون اساسی قید شده بود که مرکز اتحاد می تواند به تأسیس «پایگاه های دادگاه و دعاوی قانونی و وضع قوانین بدنی و جزائی اتحاد»، و «قوانین اساسی کار»، و «قواعد کلی در زمینه آموزش توده مردم»، و «اقدامات عمومی برای حفظ تندرستی جامعه» بپردازد. هرکدام از جمهوری های اتحاد دارای ساونارکوم خاص خود بود که از کمیسرهای کمیساریاهای «غیر اتحادی» و کمیساریاهای «وحدت یافته» تشکیل می شد؛ و کمیسرهای اتحاد سراسری حق داشتند نمایندگانی در ساونارکوم هر جمهوری داشته باشند. بدین ترتیب ساونارکوم جمهوری ها، تا آنجا که به عنوان واحدهای اداری به طور مؤثر عمل می کردند، ارگان اجرائی و محلی دولت مرکزی بودند. کمیته های مرکزی اجرائی جمهوری ها نیز در برابر ساونارکوم «ا ج ش س» چندان قدرتی

۱۶. این تقسیم کار نگرانی های در جمهوری ها پدید آورد، و این نکته را از قطعه احتیاط آمیزی می توان دریافت که در قطنامه دوازدهمین کنفرانس حزب، آوریل ۱۹۲۳، دیده می شود: «ادغام کمیساریاها آزمایشی است برای دستگاه حکومتی شوروی؛ اگر این آزمایش در عمل گرایش «قدرت بزرگ» را پدید آورد، بجزب ناچار خواهد بود قاطع ترین اقدامات را برضد این انحراف به عمل آورد، و حتی مسأله تجدیدنظر در ادغام برخی از کمیساریاها را مطرح سازد».

نداشتند. به موجب قانون اساسی، این کمیته‌ها حق داشتند به فرمان‌ها و تصویب‌نامه‌های ساونارکوم مرکزی اعتراض کنند و اعتراض خود را در کمیته مرکزی اجرائی سراسری مطرح سازند، اما «بدون تعلیق اجرای آن‌ها».

نوآوری دیگری که نسبت به قانون اساسی ۱۹۱۸ «ج ش ف س ر» در قانون اساسی جدید دیده می‌شود در فصل مربوط به سازمان دادگستری است. قانون اساسی ۱۹۲۳ «ا ج ش س» تأسیس یک دیوان عالی «وابسته به کمیته مرکزی اجرائی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را پیش‌بینی کرده است، و غرض از آن «تقویت قانونیت انقلابی و هماهنگی تلاش‌های جمهوری‌های اتحاد در مبارزه با ضدانقلاب» است. اما، با آن که قوه قضائیه بدین ترتیب نوعی استقلال صوری به دست می‌آورد، نقش آن به عنوان خادم قوه مجریه با قید این ماده محفوظ می‌ماند که کفیل دیوان عالی، که از طرف هیأت رئیسه (پرزیدیم) کمیته اجرائی سراسری معین می‌شود، حق دارد تجدیدنظر در رأی دیوان عالی را از هیأت رئیسه بخواهد. بدین ترتیب نظریه مارکسیستی که می‌گوید قانون، ابزار کار حکومت است سر جای خود می‌ماند. برحسب همین روحیه بود که در قانون اساسی ۱۹۱۸ «ج ش ف س ر» هیچ ماده‌ای راجع به تفسیر قضائی قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود. قانون اساسی ۱۹۲۳ «ا ج ش س» به دیوان عالی اجازه می‌دهد که «به تقاضای کمیته مرکزی اجرائی سراسری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی درباره قانونیت مصوبات جمهوری‌های اتحاد از دیدگاه قانون اساسی نظر بدهد». اما برای آزمون قانونیت هیچ‌کدام از ارگان‌های اتحاد چنین راهی پیش‌بینی نشده است؛ و رابطه اتحاد و آحاد سازنده آن با این ماده مشخص شده است که: «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حقوق جمهوری‌های اتحاد را صیانت خواهد کرد». اقتدار نهایی با کنگره شوراهای سراسر اتحاد شوروی است، و بالاخص با کمیته اجرائی سراسری. هیچ غملی که از این دو ارگان سر بزند بیرون از دایره قانون اساسی نخواهد بود، چنان که در مورد پارلمان انگلستان نیز چنین است.

یکی از نتایج این ترتیبات این است که حق تکمیل و ترمیم قانون اساسی با جمهوری‌های سازنده اتحاد نیست، بلکه مطلقاً با اقتدار مرکزی

است. ۱۷. در قانون اساسی ۱۹۲۳ تنها ماده‌ای که صراحتاً ناظر بر تغییر خود آن قانون است ماده‌ای است که به تقسیم اقتدار میان کنگره شوراهای سراسری و کمیته اجرائی سراسری مربوط می‌شود؛ در ماده ۲ قید شده است که کنگره منحصرأ دارای صلاحیت است برای «تأیید و ترمیم قواعد بنیادی» قانون اساسی. این تعریف مبهم از وظیفه کنگره تلویحاً صلاحیت کمیته اجرائی سراسری یا هیأت رئیسه آن را برای اصلاح قانون اساسی در موارد غیر مربوط به «قواعد بنیادی» تأیید می‌کند؛ با گذشت از این صلاحیت آزادانه استفاده شد. مثلاً، فرمان ۹ مه ۱۹۲۴ دائر بر انحلال کمیساریاهای خواربار اتحاد و جمهوری‌ها و تشکیل کمیساریاهای «وحدت یافته» بازرگانی داخلی، از طرف هیأت رئیسه کمیته اجرائی سراسری صادر شد؛ فرمان ۱۸ نوامبر ۱۹۲۵ دائر بر ادغام کمیساریاهای بازرگانی خارجی و داخلی به شکل یک کمیساریای بازرگانی، که مستلزم پاره‌ای تغییرات مهم در قانون اساسی بود، مشترکاً از طرف کمیته اجرائی سراسری و ساوانارکوم صادر شد. از طرف دیگر، چهارمین کنگره شوراهای سراسر اتحاد خود به تغییر ماده ۱۱ قانون اساسی دست‌زد، و موعد تشکیل کنگره را از سالی یک بار به دو سال یک بار تغییر داد. نتیجه کلی این است که روند تغییر و ترمیم قانون اساسی نیز مانند روند عادی قانون گذاری تابع ملاحظات مربوط به سهولت کار و تابع همان تردیدهای مربوط به صلاحیت ارگان‌ها بوده است. ازدیدگاه حقوقی قانون اساسی، پوشش این ناهماهنگی‌ها آن است که کمیته اجرائی سراسر اتحاد ملزم بود همه فرمان‌ها، از جمله تغییرات قانون اساسی را برای تصویب به کنگره شوراهای بعدی تقدیم کند. اما این الزام مانع از اجرای آن فرمان‌ها نمی‌شد، و در عمل تشریفاتی بیش نبود.

خلاصه کردن تغییرات ساختار حکومت شوروی بر اثر قانون اساسی ۱۹۲۳ کار دشواری است. شخص محقق در آغاز کار با تعارض غریبی روبه‌رو می‌شود. «ج ش ف س ر» کلمه «فدرال» را در عنوان خود داشت و مدام آن را به همین عبارت می‌نامیدند؛ اما از لحاظ قانونی صرف، این حکومت یک کشور واحد بود که چند واحد تابع خود دربر داشت، هرچند آن واحدها تا حدی خودگردان بودند. در قانون اساسی «ا ج ش س»، و در

۱۷ قانون اساسی در این قاعده کلی یک استثنا قائل شده است: حق جدایی که به جمهوری‌های سازنده اتحاد داده شده است قابل سلب نیست؛ و نیز مرزهای جمهوری‌ها بدون رضایت خود آن‌ها قابل تغییر نیست (ماده ششم).

اسناد رسمی مربوط به آن، از به کار بردن کلمات «فدرال» و «فدراسیون» پرهیز شده است. با این حال «اچ ش س» از لحاظ تکت اسامی نوعی فدراسیون است. این فدراسیون با توافق میان دولت‌های مستقل و برابر تأسیس شده است؛ و قانون اساسی نیز تداوم حق حاکمیت مستقل واحدهای فدراسیون را به رسمیت می‌شناسد و آن را «فقط مجزود به حدود مقرر در قانون اساسی» می‌داند. قانون اساسی به رسم جاری دولت‌های فدرال میان مقامات «اچ ش س» و مقامات جمهوری‌ها و نیز در پاره‌ای مسائل مسئولیت مشترک (کمیساریاهای «وحدت یافته») قائل به تفکیک صلاحیت می‌شود. این قانون حتی برای واحدهای سازنده فدراسیون حتی به رسمیت می‌شناسد که معمولاً به این واحدها داده نمی‌شود، یعنی حق جدا شدن، و صراحتاً قید می‌کند که این حق را بدون رضایت همه جمهوری‌ها سلب نمی‌توان کرد. پارلمان دو مجلسی نیز یکی از ترتیبات متداول فدراسیون‌ها است برای صیانت حقوق دولت‌های عضو فدراسیون. از همه این جهات حقوق جمهوری‌های شوروی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به‌طور صوری تا حد زیادی رعایت شده است.

با این حال می‌توان گفت که حذف کلمه «فدرال» از عنوان «اچ ش س» پیش از اتخاذ آن صورت‌های فدرال اهمیت دارد. در اسناد آن دوره از «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» با تأکید و تکرار به عنوان یک «دولت متحد واحد» نام برده می‌شود. در ۱۹۲۳، قانون اساسی «اچ ش س» در قیاس با قانون اساسی ۱۹۱۸ «اچ ش س» نشان‌دهنده گامی است در جهت مرکزیت، چه از لحاظ افزایش شماره مسائلی که در حوزه صلاحیت دولت مرکزی قرار می‌گیرد، و چه از لحاظ برندگی قدرت فائده آن؛ این گام دیگری است در روند مرکزیت، که از نخستین روزهای رژیم مرتباً جزایان داشت. هیچ نوع صیانت قانونی از حقوق جمهوری‌ها قادر به ایستادگی در برابر این گرایش به سوی مرکز نبود. البته درباره درجه یکدستی ناشی از قانون اساسی به‌آسانی می‌توان گزاره‌گوئی کرد. واحدهای «اچ ش س»، به‌ویژه اگر جمهوری‌ها و مناطق خودگردان را هم جزو این مقوله حساب کنیم، از لحاظ رشد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بیش از اتحادیه فدراسیونی در طول تاریخ تفرقه و تفاوت نشان می‌دهند؛ و خود این نکته به تنهایی به کار بردن معیارهای اندازه‌گیری یکسان را در مورد آن‌ها دشوار یا نامربوط می‌سازد. شورای ملیت‌ها، که نسب خود را به ارگانی می‌رساند که زیر نظر ناکومیناس

شکل گرفته بود. شاید به نحو آشکاری در ارضای دعوای تأسیس‌نالیست‌های اوکراین در مانده باشد، اما همین شورا در برانگیختن آگاهی سیاسی کازاخ‌های استپ‌نشین یا کوه‌نشینان قفقازیه گام بنساز جلندی به پیش برداشته است. از لحاظ قانون اساسی، قید دو مجلسی بودن پارلمان نمایندگان در عمل چیزی نبود به جز تلاشی برای نشان دادن نهال تداول‌ها و ترتیبات قانونی جهان بورژوازی در خاک نامشاعر روسیه. در هیچ کدام از این دو مجلس مذاکره مهمی درباره مسائل مهم صورت نگرفت، و هیچ اختلاف نظری میان آن‌ها بروز نکرد. کمیته مرکزی اجرایی سراسری تصویب و صدور فرمان را به نام آن‌ها ادامه داد؛ اما نه دو مجلس کمیته مرکزی اجرایی سراسری و نه هیأت رئیسه مشترک آن تصمیمات مهمی نمی‌گرفتند و بیش از نوعی کمیته پیش‌نویس قدرت قانونی نداشتند. به‌طور خلاصه، قانون اساسی ۱۹۲۲ نیز حاکی از همان چیزی است که تاگزیر عدم واقعیت صورت‌های قانونی در نظام حکومت شوروی به نظر می‌رسد. اگر این نظام را برحسب موازین حقوقی قانون اساسی غربی مورد انتقاد قرار دهیم، این صورت‌ها نقش خود را در گذراندن دستگاه اداری مرکزی و محلی و در تشکیل و ارائه عقاید و آراء بازی می‌کردند. اما تصمیمات عمده سیاسی و بحث و مجادله مقدم بر این‌گونه تصمیمات، بیرون از چارچوب قانون اساسی انجام می‌گرفت.

افزایش مرکزیت قدرت در قانون‌های اساسی «ج ش ف س ر» و «ا ج ش س»، و گرایش صور فدرال به رفتن زیر سایه واقعیت حکومت واحد، و بی‌اثر بودن قید و بندهای قانون اساسی، به یک معنی امتیازی بود که به وضع اضطراری طولانی ناشی از مسأله ملیت‌ها داده می‌شد. آن تنازع بقایی که نتیجه‌اش دائماً مورد تردید باشد هرگز محیطی به وجود نمی‌آورد که برای عدم مرکزیت اقتدار یا تخفیف سخت‌گیری‌های آن مساعد باشد. به‌علاوه، در این دوره مفهوم قدرت دولت به‌عنوان ابزار موقتی که تا زمان ادامه تنازع، بی‌رحمانه به کار می‌رود و با پیروزی سوسیالیسم کنار گذاشته می‌شود، همچنان در ذهن بسیاری از بلشویک‌ها زنده بود و هر نوع اقدامی را که تند به نظر می‌رسید معذور می‌داشت. تازه، گرایش به مرکزیت منحصر به اتحاد شوروی نبود. در حقیقت تجربه شوروی، نتیجه یک رساله کلی مربوط به حکومت فدرال را تأیید می‌کند:

جنگ و بحران اقتصادی، اگر مکرر پیش بیایند، تقریباً مسلم است که دولت‌های فدرال را به دولت‌های واحد مبدل می‌سازند... رشد خدمات اجتماعی ممکن است، اما ضروری نیست، که به سوی یک هدف میسر کند. ۱۸

تراکم قدرت در مرکز از مشخصات یک دوره بود، نه از مشخصات نهادهای یک کشور خاص. در اتحاد شوروی ریشه‌های این گرایش به‌طور عمده اقتصادی بودند. یک بند مهم در ماده ۱ قانون اساسی، ارگان‌های عالی اتحاد شوروی را مسئول «تأسیس شالوده‌های نقشه کلی تمام اقتصاد ملی» می‌شناسد؛ و چهار کمیساریا از پنج کمیساریای «وحدت‌یافته» به امور اقتصادی می‌پرداختند.

قانون اساسی «ا ج ش س»، به‌صورتی که کمیسیون پیش‌نویس آن را بر پایه رهنمودهای دوازدهمین کنگره حزب تدوین کرد، در جلسه ۶ ژوئیه ۱۹۲۳ کمیته اجرایی سراسر اتحاد شوروی به تصویب رسید و فوراً به اجرا گذاشته شد. قانون اساسی هنوز نیازمند تأیید رسمی دومین کنگره شوراهای سراسر اتحاد شوروی بود، و این کار در روز ۳۱ ژانویه ۱۹۲۴، یعنی ده روز پس از مرگ لنین، انجام گرفت. ۱۹

18. K.C. Wheare, *Federal Government* (1946), p. 255.

19. *Vtoroi S'ezd Sovetov Soyuza Sovetskikh Sotsialisticheskikh Respublik* (1924), pp. 129-6.

این همان زمانی بود که آن مواد اصلاحی مورد بحث در صبر ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۵

یادداشت «ب»

رای بلشویکها درباره خودمختاری

(الف) زمینه قرن نوزدهم

مفهوم کشور به عنوان ملك شخصی پادشاه با انقلاب فرانسه از میان رفت و مفهوم حق حاکمیت ملی یا مردمی به جای آن نشست. اندیشه حق مالکیت متمکن در شخص پادشاه به نظام زمینداری فئودالی وابسته بود و با اوضاع اجتماعی و اقتصادی ناشی از برآمدن صنعت و بازرگانی و با رشد جماعت روشنفکران غیرفئودال سازگاری نداشت. طبقات متوسط بدین ترتیب وارث سلطنت و حامل مرام نوین ناسیونالیسم شدند. روبسپیر می گوید:

در کشورهای اشرافی، کلمه «میهن» (patrie) هیچ معنایی ندارد، مگر برای خانواده های اشرافی که حاکمیت را به دست گرفته اند. فقط در حکومت دموکراسی است که کشور حقیقتاً «میهن» همه افراد تشکیل دهنده آن است.^۱

اما تعریف ملت یا مردم به عنوان محمل اصلی قدرت، که انقلاب فرانسه آن را تنظیم و ترویج کرد، يك تعریف بورژوازی محض باقی ماند. بابوف شکایت داشت از این که توده مردم «جامعه را همچون دشمن می نگرند و حتی امکان داشتن يك میهن را از دست می دهند». وایلینگ مفهوم میهن را با مفهوم ملك مربوط می سازد:

1. *Discours et Rapports de Robespierre*, ed. C. Vellay (1908), p. 328.

فقط آن کسی دارای میهن است که مالک باشد یا دست‌کم آزادی و امکان مالک شدن را داشته باشد. کسی که این را نداشته باشد، میهن ندارد.

«ملت» یا «مردم»ی که کشور را تشکیل می‌دهند همان بورژوازی پیروز شده است. حصه کارگران، یاز مانند ایام سلطنت حصه ناچیزی است؛ به عبارت دیگر، کارگران از نعمت‌های میهن خود چندان سهمی نمی‌برند.

چنین بود سابقه برداشت مارکس از مسأله ملی و ریشه آن کلام «مانیفست کمونیستی» که «کارگر میهن ندارد». این عبارت معروف، برخلاف آنچه گاه پنداشته‌اند، نه تفایض است و نه برنامه‌ریزی؛ بلکه اعتراضی است بر ضد محرومیت پرولتاریا از امتیازات عضویت کامل در جامعه ملت. بنابراین نخستین شرطی که در «مانیفست» مطرح می‌شود این است که پرولتاریای هر کشوری باید «حساب خود را با بورژوازی [کشور] خود تسویه کند». بدین ترتیب هرچند نه از حیث ماده بلکه از حیث صورت، مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در ابتدا مبارزه‌ای است ملی و نیز:

از آنجا که پرولتاریا باید پیش از هر چیز تفوق سیاسی به دست آورد، باید به مرتبه طبقه پیشرو ملت ارتقا یابد، باید خود را به عین ملت مبدل کند، پس [خود پرولتاریا] تا این حد همان ملت است، هرچند نه به معنای بورژوایی کلمه.

همه این جریان‌ها می‌تواند در چارچوب دموکراسی بورژوایی روی دهد، و فایده این دموکراسی این است که ابزار سرنگون کردن بورژوازی را از مقام حاکمیت در اختیار پرولتاریا می‌گذارد.

اما تأثیرات دراز مدت دیگری نیز در کار بودند. مارکس مانند لاسال به سوسیالیسم ملی اکتفا نمی‌کند. او مشاهده کرده بود که رشد فنی امر تولید تأثیر ژرفی در حیات کشور ملی دارد، قطع نظر از این که طبقه حاکم بورژوازی باشد یا پرولتاریا.

اختلافات و ستیزه‌های ملی میان اقوام روز به روز برطرف می‌شود، و علت آن رشد بورژوازی است و آزادی داد و ستد و بازار جهانی و یکنواختی شیوه تولید و شرایط زندگی متناظر با آن.

حاکمیت پرولتاریا آن [اختلافات و ستیزه‌ها] را سریع‌تر از میان خواهد برد. اقدام متحد کشورهای متحدن پیشرو، دست‌کم، یکی از نخستین شرایط رهایی پرولتاریا است.

به همان نسبت که استثمار یک فرد به دست دیگری به پایان می‌رسد، استثمار یک ملت به دست دیگری نیز به پایان خواهد رسید. به همان نسبت که ستیزه میان طبقات درون ملت از میان می‌رود، دشمنی یک ملت با دیگری نیز از میان خواهد رفت.

پرولتاریا این روند را تسریع می‌کند. پرولتاریا طبقه‌ای است که، به گفته شتایزده مارکس در ایام جوانی، نزد آن «ملیت مرده است»، و «در جامعه کنونی نماینده انحلال طبقات و ملیت‌ها است». ۲. روشن است که این روند پس از برافتادن بورژوازی و گذار به سوسیالیسم تمام می‌شود. اما مارکس تعارضی نمی‌بیند در این که از یک طرف پرولتاریای هر کشوری را برانگیزد که از بورژوازی خود سلب مالکیت کند و خود را به صورت طبقه ملی درآورد، و از طرف دیگر به وحدت کارگران در یک جامعه بی طبقه و بی ملت به عنوان هدف نهایی انقلاب معتقد باشد. بیشتر متفکران قرن نوزدهم، از مائزینی به بعد، ناسیونالیسم را نه به عنوان ضد انترناسیونالیسم بلکه به عنوان پلکان طبیعی رسیدن به آن در نظر می‌گرفتند. ۳. به همین ترتیب می‌توان چنین فرض گرفت که ناسیونالیسم

2. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historish-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, v, 50.

۳. در آغاز قرن بیستم دیگر این فرض قرن نوزدهم فراموش شده بود. ژوزه و برنشتاین کلام مارکس را که می‌گوید «کارگر میهن ندارد» به درستی همچون نوعی شکایت تعبیر می‌کنند و مدعی هستند که این کلام سوسیالیسم ملی را در مقابل سوسیالیسم بین‌الملل (انترناسیونال) تأیید می‌کند؛ پلخانوف این تعبیر درست کلام مارکس را رد می‌کند، دقیقاً به این دلیل که به نظر می‌رسد این تعبیر به آن نتیجه ناگوار منجر می‌شود.

مرحله بورژوازی به انترناسیونالیسم مرحله پرولتاریایی آن تحول یابد. رأی حاکمیت مردم به طور تلویحی رأی خودمختاری ملی را هم دربر داشت، و این رأی نتیجه منطقی و ناگزیر دموکراسی به نظر می‌رسید. اما رأی خودمختاری به صورتی که انقلاب فرانسه آن را اعلام کرد، در وهله اول به معنای آن بود که اقوام حق دارند به رغم قاعده وراثت سلطنت، کشورهای ملی خود را تشکیل دهند، و این مسأله‌ای است هم داخلی و هم جهانی. آنچه مسلم است، این رأی جریان کلی تجزیه و جدایی را در نظر نداشت. در فرانسه، انقلاب نیروی وحدت‌بخشی از کار درآمد و آخرین آثار سنت جدایی‌طلبی بریتانی و نورماندی و پروانس را از میان برد. در جاهای دیگر نیز ملت‌هایی که در ظرف پنجاه سال بعد رأی خودمختاری ملی به نفع آن‌ها مکرر پیش کشیده شد - لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها، آلمان‌ها - اقوام پراکنده‌ای بودند که می‌خواستند با برادران خود به وحدت و یگانگی برسند. ظاهراً مارکس فرصت بررسی مسأله خودمختاری ملی را پیش از ۱۸۴۸ به دست نیاورده است؛ اما اگر هم این مسأله را بررسی می‌کرد مسلم است که در آن هیچ چیزی نمی‌دید که با روند تدریجی وحدت، که به نظر او اقتضای شرایط نوین تولید بود، در تضاد باشد.

سال ۱۸۴۸ از لحاظ مسأله ناسیونالیسم و خودمختاری ملی سال بسیار مهمی است. قاعده وراثت سلطنت، که در ۱۷۸۹ در فرانسه از میان رفت، در سراسر اروپای مرکزی از هم پاشید؛ و اکنون که حق حاکمیت ملی همه‌جا پیش کشیده می‌شد و آن را اساس کشور و دولت می‌شناختند، ملت‌های تازه‌ای رفته رفته صدای خود را به گوش جهانیان رساندند. نه تنها آرزوی آلمانی‌ها و لهستانی‌ها و ایتالیایی‌ها برای وحدت ملی برانگیخته شد، بلکه دعاوی ملی دانمارکی‌های شلسویگ و اقوام متعدد امپراتوری هابسبورگ، و حتی ایرلندی‌ها، نیز پیش کشیده شد. این دعاوی مسائل کاملاً تازه‌ای را پدید آورد. دعاوی آلمان‌ها و لهستانی‌ها و ایتالیایی‌ها (و ضمناً مجارها)، همه وحدت امپراتوری هابسبورگ را تهدید می‌کرد. این امپراتوری که ستون فقرات گروه بدخیم «اتحاد مقدس» را تشکیل می‌داد، از ۱۸۱۵ به بعد آماج انتقاد همه متفکران پیشرو بود؛ و تشکیل کشورهای ملی آلمان و لهستان و ایتالیا و مجارستان به آسانی می‌توانست همچون روند پیشرو و سازنده عنوان شود. اما وحدت آلمان، از جانب دانمارکی‌ها و چک‌ها، وحدت لهستان از

جانب روتنیایی‌ها، و وحدت مجارها از جانب سلواک‌ها و کرویتیایی‌ها، وحدت ایتالیا از جانب سلون‌ها، و وحدت بریتانیایی‌ها از جانب ایرلندی‌ها مورد تعرض قرار گرفت. ناسیونالیسم و خودمختاری ملی برای نخستین بار به عنوان حربه نیروهای ویرانگری و تجزیه و ارتجاع به کار می‌رفت.^۴ مارکس و انگلس در این هنگام یا بعد از آن هرگز نکوشیدند نظریه کاملی را درباره ناسیونالیسم عبارت‌بندی کنند. وقتی که لازم شد درباره رویدادهای ۱۸۴۸ اظهارنظر کنند، برداشت آن‌ها از مسأله ملی تحت تأثیر سابقه انقلاب بورژوازی قرار داشت و با برداشت لیبرال‌ها و دموکرات‌ها به طور کلی تفاوت محسوسی نداشت. برای همه روشن بود که حد مسأله باید در جایی ترسیم شود. دعاوی استقلال ملی تا بی‌نهایت قابل تکثیر نبود. تا این‌جا همه مکاتب فکری با هم توافق داشتند. مسأله بر سر این بود که چه معیارهایی را برای قبول و رد این دعاوی باید به کار برد.

اولاً، مارکس و انگلس متمایل به پذیرفتن آن دسته از دعاوی بودند که به ساختمان واحدهای بزرگ و نیرومند منجر می‌شد، و دعاوی دائر بر خرد کردن قلمروهای بزرگ و ساختن کشورهای کوچک را رد می‌کردند. این تمایل با عقاید جنساری لیبرال‌ها،^۵ و نیز با این رأی

۴. در سال ۱۸۴۸ برای نخستین بار مفهوم اختیار فردی نیز که یکی از نتایج دموکراسی محسوب می‌شد (این قضیه که «مردم روریتانیا حق دارند هر دولتی را که می‌خواهند اختیار کنند») به مفهوم ملیت همچون حق عینی ملت‌ها به داشتن دولت مستقل (این قضیه که «ملت روریتانیا حق دارد یک دولت مستقل تشکیل دهد») انتقال یافت. حقوق بشر به نحوی که در انقلاب فرانسه تصور شده بود به ملت‌ها انتقال یافت. کنگره اسلاو، ژوئن ۱۸۴۸، بیانیه‌ای به نام «آزادی، برابری، و برادری ملت‌های اروپا» صادر کرد. «اراده عام» روسو به نتیجه نهایی خود رسیده بود.

۵. اندیشه‌وران پیشرو قرن نوزدهم عموماً بنا بر دلایل عملی با دعاوی ملیت‌های کوچک مخالف بودند. جان استوارت میل در کتاب «ملاحظات درباره حکومت نمایندگی» می‌نویسد: «هیچ‌کس نمی‌تواند چنین تصور کند که برای یک نفر اهل برتون یا باسک یا فرانسه ناوار، مفیدتر نخواهد بود که وارد جریان اندیشه‌ها و احساسات یک قوم بسیار متمدن و فرهیخته شود - یعنی فردی از ملت فرانسه، که بر پایه برابری از همه مزایای شهروندی فرانسه برخوردار باشد و در فواید حمایت [دولت] فرانسه و حرمت و حیثیت قدرت فرانسوی سهیم باشد - به جای آن که روی صخره‌های خود، که میراث نیمه وحشیانه زمان‌های گذشته است، بنشیند و در

«مانیفیست کمونیستی» که می‌گفت تشکیل واحدهای بزرگ برای تکامل اقتصاد معاصر ضرورت دارد، سازگار بود. انگلس در مقاله‌ای در ۱۸۶۶ قائل به تمایز میان ملت‌ها می‌شود: میان «ملت‌های تاریخی بزرگ و مشخص اروپا» (به‌ویژه ایتالیا و لهستان و آلمان و مجارستان را نام می‌برد) که دعاوی ملی آن‌ها مورد تأیید همه دموکرات‌های اروپا است، و «آن بازمانده‌های کوچک و متعدد اقوامی که پس از بازی دراز یا کوتاهی بر صحنه تاریخ سرانجام به‌صورت اجزای ملل قوی‌تر دیگر جذب شدند». این «ملت‌ها»ی کوچک (صربستانی‌ها، کروشیایی‌ها، روتن‌ها، سلواک‌ها، چک‌ها، و سایر بازماندگان اقوام پیشین اسلاو در ترکیه و مجارستان و آلمان) عبارت‌اند از مخترعات و ابزارهای پان‌اسلاویسم روسی، و دعاوی آن‌ها در خور اعتنا نیست. ۷. رسم اخیرتر لیبرال‌ها در تمجید و تحسین ملت‌های کوچک هنوز آغاز نشده بود، و دلیلی نداشت که مارکس و انگلس تحت تأثیر این‌گونه احساسات قرار گیرند.

مدار محدود ذهن خود برگرداند، بی‌آن‌که در حرکت کلی جهان سهمی یا نفعی داشته باشد. همین نکته در مورد مردم ویلز و کوه‌نشینان اسکاتلند همچون افراد ملت بریتانیا نیز صادق است. چند صفحه بعد، میل اظهار امیدواری می‌کند که مدیریت روشن‌بینانه‌تری در ایرلند نیز مردمان ایرلند را به سر عقل خواهد آورد تا ببینند چه منافعی وجود دارد که «اقوام کم‌جمعیت‌تر و کم‌ثروت‌تر» را بپذیرند و بگویند: «نه تنها نزدیک‌ترین همسایگان‌شان هستند، بلکه ثروتمندترین، و یکی از بهترین و متمدن‌ترین و قدرتمندترین ملل جهان‌اند». لنین نیز دقیقاً همین نظر را دارد: «دولت دموکراتیک هر چه به آزادی کامل برای جدایی نزدیک‌تر شود، در عمل تلاش برای جدایی نادرتر و ضعیف‌تر خواهد بود، زیرا که از لحاظ پیشرفت اقتصادی و از لحاظ نفع توده‌ها در فواید کشورهای بزرگ شکمی نیست».

Lenin, *Sochineniya*, xiii, i, 154-7.

۶. انگلس همان صورت نام‌های متداول را می‌پذیرد. واپسین پراک دیرآمده اِلویتی که اندیشه لیبرال قرن نوزدهم برای هدف‌های ملی این چهار قوم قائل بود، در چهارده اصل رودرو ویلسون دیده می‌شود. آلمان‌ها و مجارها اکنون دشمن یکدیگر بودند؛ ایتالیایی‌ها و لهستانی‌ها تنها ملت‌هایی بودند که دعاوی ملی آن‌ها در چهارده اصل ویلسون به‌ویژه شناخته شده بود. برای سایر ملت‌ها، که نامی از آن‌ها نبرده بودند، خودمختاری کافی شناخته شده بود.

7. Marx i Engels, *Sochineniya*, xiii, i, 154-7.

ثانیاً، مارکس و انگلس متناوباً به تأیید آن دشته از دعوای بودند که تحقق آن‌ها را می‌توانستند در پیش بردن نقشه انقلاب جهانی که در «مانیفست کمونیستی» طرح شده بود مؤثر فرض کنند، یعنی دعوای کشورهای که در آن‌ها مسیر تکامل بورژوازی پیش رفته بود و بدین ترتیب می‌توانست زمینه مساعدی برای فعالیت بعدی پرولتاریا باشد. دعوای لهستان، تنها کشوری که در «مانیفست» از آن یاد کرده‌اند و گفته‌اند که انقلاب بورژوازی آن جنبه ارضی خواهد داشت نه صنعتی، استثنائاً جزو این مقوله پذیرفته شده است. ۸ و مارکس در مقالات ۱۸۴۸ خود دربارهٔ مجمع فرانکفورت به‌طور منسجم آن‌ها را تأیید می‌کند. سایر انواع ناسیونالیسم روستایی به‌طور طبیعی ارتجاعی شناخته می‌شوند. با همین روحیه بود که انگلس دعوی دمارکتی‌ها را بر شلسویگ به این دلیل که آن‌ها چیزی جز «یک ملت نیمه متدن» نیستند رد می‌کند و حق آلمانی‌ها را بر دوک نشین‌ها «حق تمدن بر توحش و پیشرفت بر رکود» می‌نامد. ۹. رسم بر این است که این داورى را به پیشداوری آلمانی انگلس نسبت دهند. اما مارکس نیز، که از هرگونه پیشداوری انگلیسی‌میری است، در همین زمان از دعوی ایرلندی‌ها جانب‌داری نمی‌کند. ۱۰. دعوای ملت‌های اسلاو امپراتوری هابسبورگ، به‌جز لهستانی‌ها، نیز با همین خشم رد می‌شوند. — در آن دو مقاله‌ای که انگلس در ۱۸۹۴ بر ضد باکونین نوشت و از آن‌ها بسیار نقل‌قول شده است. ۱۱. همه این‌ها (به‌جز چک‌ها که فعالیت‌های انقلابی

۸. قیام ۱۸۴۶ کراکوف که پیش‌درآمد انقلاب ۱۸۴۸ بود، به جنبش لهستان یک کیفیت «دموکراتیک» بخشید که مارکس در این دوره بر آن اصرار می‌ورزید. با این حال مارکس و انگلس از جای لهستان در نقشه انقلاب چندان خرمند نبودند: «بازانوف سخنان نه‌چندان منسجم آن‌ها را در این باره در این کتاب گردآوری کرده است»:

Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung (Leipzig), vi (1916), 175-221.

9. Karl Marx-Friedrich Engels, op. cit., 1er Teil, vii, 353.

۱۰. در بیانیه‌ای به تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۴۸ که مارکس یکی از سه تن امضاکنندگان آن است، از «اتحاد نزدیک میان مردم ایرلند و مردم بریتانیای کبیر» اظهار خوشوقتی شده است، و نیز از فرصت «درهم‌شکستن تمسبی که باعث شد مردم ایرلند طبقات ستمکش انگلستان را با ستمگران هر دو کشور مشترکاً منفور بشمارند» (ibid., vi, 652).

11. Marx i Engels, *Sochineniya*, vii, 203-20.

آن‌ها در ۱۸۴۸ بارها مورد تحسین مارکس و انگلس قرار گرفته است) ۱۲ ملت‌های روستایی واپس‌مانده‌ای بودند و پیروزی آن‌ها به معنای اسارت «غرب متمدن به دست شرق وحشی، شهر به دست روستا، بازرگانی و صنعت و هوش به دست کشاورزی و سرف‌های اسلاو» می‌بود.

ثالثاً، اصل بدیهی اندیشه پیشرو در قرن نوزدهم به‌طور کلی این بود که روسیه قوی‌ترین پشتیبان ارتجاع اروپایی است، و لذا دشمنی با روسیه، محک صداقت انقلابی بود. بر همین پایه است که لنین رد دعاوی ملیت‌های کوچک امپراتوری هابسبورگ را از جانب مارکس و انگلس توضیح می‌دهد:

در ۱۸۴۸ دلایل تاریخی و سیاسی برای تمایز میان ملت‌های «ارتجاعی» و «انقلابی دموکراتیک» وجود داشت. مارکس حق داشت دسته اول را محکوم و دسته دوم را تأیید کند. حق خودمختاری یکی از مقتضیات دموکراسی است، که طبعا باید تابع منافع کلی دموکراسی باشد. در ۱۸۴۸ و سال‌های بعد از آن این منافع کلی پیش از هر چیز مبارزه با تزارسم بود. ۱۳.

بر این قیاس، دعاوی لهستان که ممکن بود بر ضد روسیه پیش کشیده شود مورد تأیید قرار می‌گرفت، و دعاوی اقوام اسلاو کوچک‌تر که از قدرت روسیه کمک می‌گرفتند محکوم می‌شد.

آخر این که، برداشت مارکس و انگلس حاوی يك عنصر تجربی محض است، و نسبت دادن همه نکات آن به يك نظریه منسجم و منجمده ابلهانه خواهد بود. مثلاً اسلاوهای روستایی اتریش خاندان هابسبورگ را از زمین‌داران لهستانی و مجار، اربابان دوره‌ست‌تری می‌دانستند و لذا آن‌ها را کمتر مزاحم خود می‌دیدند. در ۱۸۴۸ این اسلاوها به خاندان هابسبورگ کمک کردند تا در برابر دعاوی ملی مقاومت کنند

۱۲. بویژه در مقاله‌ای به تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۸۴۸. اما در این مقاله افزوده شده است که شرکوبی از طرف آلمان‌ها، چک‌ها را «به جانب روس‌ها» رانده است، یعنی «جانب استبداد در مقابل انقلاب».

(Karl Marx-Friedrich Engels: 1er Teil, vii, 68-70)

13. Historisch-Kritische Gesamtausgabe, Lenin, Sochineniya, xix, 43.

— همان دعاویي که مارکس و انگلس همراه با غالب ليبرالها در تأييدشان تلاش می‌کردند. آنچه انگلس را به محکوم کردن اقوام روستایی برانگیخت همین به اصطلاح «خیانت» آن اقوام به هدف ملی بود — گذشته از هر نوع نظریه‌ای درباره ماهیت ارتجاعی ملت‌های روستایی یا درباره تمایلی که گفته می‌شد آن‌ها به روسیه دارند. طنز برخورد مارکس و انگلس با لهستان نیز متأثر از دشواری‌های عملی سازگار ساختن دعاوی آلمان و لهستان بود. مارکس و انگلس، خواه بر اثر پیشداوری آلمانی خود و خواه به سبب این که آلمان را از دیدگاه انقلابی پیشرفته‌تر می‌دیدند و لذا بیش از لهستان مستحق حمایت خود می‌دانستند، همیشه در دعاوی ارضی آلمان از لهستان جانب آلمان را می‌گرفتند، و حال آن که در برابر روسیه و ملیت‌های کوچک ساکن سرزمین‌های باتلاقی میان لهستان و روسیه، از لهستان پشتیبانی می‌کردند. گرفتن نتایج نظری از این بیانات تجربی کار خطرناکی است.

پس مارکس و انگلس پیش از ۱۸۵۰ نظریه مشخصی درباره خودمختاری ملی نداشتند، بلکه قانع بودند به آن که یا از روش‌های روی هم رفته دموکراتیک پیروی کنند، یا این که در موارد خاص در عمل تصمیم بگیرند. مارکس در دوره بعدی زندگی‌اش به سبب رابطه مستقیم با جنبش کارگران به مسأله ملی بیشتر علاقه‌مند شد. قیام لهستان در ۱۸۶۳ زمانی بود که کارگران انگلستان و فرانسه نخستین بار با هم دیدار کردند و «انترناسیونال اول» از این دیدار پدید آمد. سال بعد که «انترناسیونال» رسماً تأسیس شد، هنوز همدردی با لهستان شایع بود. به واسطه این اتفاقات و از در فرعی لهستان بود که خودمختاری ملی به برنامه «انترناسیونال» راه یافت. در یکی از مواد این برنامه، که در ۲۷ سپتامبر ۱۸۶۵ در «شورای عمومی» به تصویب رسید، آمده است که: «امحای نفوذ روزافزون روسیه در اروپا از راه تأمین حق خودمختاری برای لهستان — حتی که به همه ملت‌ها تعلق دارد. — و تجدید مبنای اجتماعی و دموکراتیک این کشور، ضرورت فوری است.»

اما در عین حال که حق خودمختاری را ظاهراً به منظور چوب زدن به روسیه پیش کشیده بودند، منحصر ساختن این حق به لهستان کار دشواری بود. انگلس سرانجام ناچار شد روش خود را در قبال دعوی دانمارک

نسبت به شلسویگ تغییر دهد؛ ۱۲- مارکس نیز عوض شدن نظرش را در مورد ایرلند اذعان می‌کند:

«پیش از این من جدا شدن ایرلند را از انگلستان غیرممکن می‌پنداشتم. اکنون به نظرم این امر ناگزیر است، اگرچه پس از جدایی کار به قدراسیون یکشد.

مارکس سرانجام به این نتیجه می‌رسد که «نفع مستقیم و مطلق طبقه کارگر انگلیس در این است که رابطه کنونی خود را با ایرلند از سر خود باز کند»؛ ۱۵- و در «شورای عمومی انترناسیونال» برای اثبات این رای استدلال می‌کند. مسأله خودمختاری ملی به عنوان یک قاعده، ظاهراً فقط یک بار مطرح شده است. اعضای فرانسه و انترناسیونال تقریباً همه از پیروان پرودون بودند و به پیروی از امپراطور خود دعای ناسیونالیسم را رد می‌کردند. هنگامی که جنگ پروس و اتریش در ۱۸۶۶ در گرفت، «دازوئشته پرودونیست‌ها» - به عبارتی که مارکس برای انگلیس می‌نویسد - بنای موعظه درباره صلح را گذاشتند و دلیل آن‌ها این بود که «جنگ امری است متسوخ و [مسأله] ملیت‌ها مهمل است». ۱۶- چند هفته بعد که لافارگ به پیروی از همین طرز تفکر در «شورای عمومی» ملیت‌ها را «خرافات فرسوده» نامید، مارکس به او حمله کرد و گفت که لافارگ «با انکار ملیت‌ها به طور ناهشیار جذب آن‌ها را در ملت نمونه فرانسه فرض گرفته است». ۱۷- این همان برهانی بود که روز دیگری لنین بر ضد سوسیالیست‌های اتریش و لهستان و «شوونیست‌های روسیه بزرگ» آورد، که با انکار قاعده خودمختاری ملی به طور ضمنی برتری ملت خود

14. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iii, 163.

15. *ibid.*, IIIer Teil, iii, 442; iv, 258.

لنین سال‌ها بعد می‌نویسد که: «روش مارکس و انگلیس در مسأله ایرلند نخستین سرمشق بزرگ بود از طرز برخوردی که پروتاریای کشورهای ستمگر باید در برابر جنبش‌های ملی در پیش بگیرند، و این سرمشق هنوز هم اهمیت عملی خود را نکه داشته است». (*Sóchineniya*, xvii, 464)

16. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iii, 336.

17. *ibid.*, IIIer Teil, iii, 341.

را بیان می‌کردند.

«انترناسیونال دوم» از روز تأسیس خود در ۱۸۸۹ تا ۱۹۱۴، حتی کمتر از سلف خود به رای خودمختاری ملی توجه داشت. پس از ۱۸۷۰ توجه به این مسأله کاهش یافت. در لهستان یا جاهای دیگر مشکلی پیش نیامد که این مسأله را در قارهٔ اروپا حاد سازد؛ صدای ملیت‌های ستم‌کش قاره‌های دیگر نیز فقط تازه داشت در فضای جهان می‌پیچید. کامل‌ترین بیان دربارهٔ این مسأله در قطعنامهٔ کنگرهٔ لندن «انترناسیونال دوم» در ۱۸۹۶ آمده است:

کنگره جانب‌داری خود را از خودگردانی کامل ملیت‌ها اعلام می‌دارد، و با کارگران هر کشوری که امروز از یوغ نظامی، ملی، یا هر نوع استبداد دیگری رنج می‌برند، اظهار همدردی می‌کند؛ و از کارگران همهٔ این‌گونه کشورها دعوت می‌کند که در صف و در کنار کارگران دارای آگاهی طبقاتی جهان قرار گیرند و برای برانداختن امپریالیسم جهانی و استقرار بوسیال‌دموکراسی متشکل شوند. ۱۸.

بدین ترتیب نیمهٔ اول قطعنامه حاکی از علاقهٔ پرولتاریا است به رای بورژوازی خودگردانی یا خودمختاری ملی؛ نیمهٔ دوم نیز ایمان پرولتاریا را به همبستگی جهانی پرولتاریا بیان می‌کند. اما توجه به این مسأله صوری و سطحی بود. در کنگره‌های بعدی انترناسیونال پیش از ۱۹۱۴ هیچ تلاشی برای بازگشت به این موضوع صورت نگرفت. ۱۹.

18. *International Socialist Workers and Trade Union Congress, London, 1896 (n.d.) p. 31.*

در روایت آلمانی
(*Verhandlungen und Beschlüsse des Internationalen Arbeiter-und Gewerkschafts-Kongresses zu London (1897), p. 18*)
کلمهٔ «خودمختاری» (*autonomy*) به *Selbstbestimmungsrecht* ترجمه شده است، و در روایت روسی جاری نیز از همین قاعده پیروی شده است.
(*Lenin, Sochineniya, xvii, 455*)

۱۹. شایان توجه است که شکایت‌های فنلاند از روسیه که پس از ۱۹۰۵ در در جهان شهرت یافت، نه بر پایهٔ حق مجرد خودمختاری، بلکه بر پایهٔ قانون اساسی امپراتوری روسیه مورد بحث قرار گرفت.

(ب) رای بلشویک‌ها پیش از ۱۹۱۷

حق خودمختاری ملی در نخستین بیانیه حزب کارگران سوسیال دموکرات، در زمان تأسیس حزب در ۱۸۹۸ اعلام شده بود. برنامه حزبی که در کنگره دوم در ۱۹۰۴ تصویب شد «حق خودمختاری همه ملت‌های وارد در ترکیب کشور» را می‌پذیرد. نحوه عبارت‌بندی و آمدن این ماده در ردیف مواد دیگری که به سیاست داخلی روسیه مربوط می‌شود نشان می‌دهد که منظور، ملیت‌های متعلق به کشور روسیه است. ۲۰. تعابیر جهانی (انترناسیونال) این عبارت ساده نه در کنگره دوم و نه در هیچ‌زبان دیگری پیش از ۱۹۱۴ مطرح نشد. اما تعابیر حزبی و ملی آن در تمام این مدت مورد بحث و جدل بود. در انقلاب ۱۹۰۵ این تعابیر حادث‌تر شدند؛ و شاید رفتن لنین به لهستان اتریش در تابستان ۱۹۱۲ باعث شد که او به اهمیت مسأله ملی بیشتر پی ببرد. سال بعد می‌نویسد که «مسأله ملی امروز در میان مسائل زندگانی اجتماعی روسیه در جای نمایانی ظاهر شده است». ۲۱. مهم‌ترین بیانات بلشویک‌ها درباره این مسأله پیش از انقلاب مربوط به این دوره است.

از دو ارتداد عمده‌ای که در این زمان بادرست‌کیشی (ارتودوکسی) حزب وارد کش‌مکش شدند، ارتداد اول ریشه اتریشی داشت. در آغاز قرن، بیم آن می‌رفت که ناسیونالیسم شیرازه پوسیده «سلطنت دوگانه» اتریش و مجارستان را از هم بپاشد، و مارکسیست‌های برجسته اتریش که می‌خواستند جهت‌گرایی‌های ویرانگر این نوع ناسیونالیسم را تغییر دهند نقشه‌ای طرح کردند که برحسب آن خودمختاری ملی، یعنی حقی که در مرام سوسیال‌دموکراسی پذیرفته شده بود، جای خود را به نوعی خودگردانی فرهنگی و غیروابسته به مرز و بوم سیاسی می‌داد، چنان‌که گروه‌های ملی در سراسر امپراتوری بتوانند از آن بهره‌مند شوند،

۲۰. بلخانوف در اظهار نظر درباره پیش‌نویس لنین برای این‌بخش از برنامه پیشنهاد کرد که به جای «کشور» کلمه «امپراتوری» گذاشته شود، برای این که این کلمه فقط قابل اطلاق به رژیم تزاری باشد و جمهوری بورژوازی یا سوسیالیستی آینده متعهد به سیاستی نشود که به معنای تجزیه روسیه باشد. لنین در برابر این پیشنهاد مقاومت کرد. (Leninskiĭ Sbornik, ii (1924), 144)

بدون آن که تمامیت سیاسی و ارضی امپراتوری را از میان ببرند. ۲۲. نخستین و آشکارترین نتیجهٔ این نقشه انطباق آن با خود حزب بود. حزب سوسیال‌دموکرات اتریش در کنگرهٔ ۱۸۹۷ بر آن شد که خود را تجدید سازمان بدهد و به‌صورت فدراسیونی از شش حزب ملی خودگردان درآید - آلمانی، چک، لهستانی، روتنیایی، ایتالیایی و یوگسلاو. در کنگرهٔ بعدی، که در ۱۸۹۹ در شهر برون تشکیل شد، قطعنامهٔ مهمی گذشت که از تجدید سازمان اتریش به‌صورت «فدراسیون ملیت‌ها» جانب‌داری می‌کرد. پس از آن مبارزه‌ای آغاز شد، به رهبری کارل رنر (که با نام مستعار اشپیرنگر می‌نوشت) و اوتو باوئر؛ هدف این مبارزه اجرای نقشهٔ زیرکانه‌ای بود برای خودگردانی ملی-فرهنگی بر پایهٔ شخصی؛ به این معنی که افراد ملیت‌های گوناگون، قطع نظر از محل سکونت آن‌ها، در شوراهای ملی سازمان داده می‌شدند و امور آموزشی و سایر کارهای فرهنگی آن‌ها را این شوراها می‌گرداندند؛ بدین‌ترتیب وحدت سیاسی و اقتصادی امپراتوری و دستگاه اداری آن دست نخوردهٔ برجای می‌ماند.

در روسیه، سازمان اتحادیه کارگران یهودی روسیه و لهستان که به نام «بوند» معروف بود، این اندیشه‌ها را، چه از لحاظ سازمان حزبی و چه دولتی، با اشتیاق تمام پذیرفت. «بوند»، که قدیمی‌ترین سازمان سوسیال‌دموکرات روسیه بود، در کنگرهٔ تأسیس حزب سوسیال‌دموکرات در ۱۸۹۸ به عنوان «سازمان خودگردانی که فقط در مسائل مربوط به پرولتاریای یهودی مستقل است» ۲۳ به حزب پذیرفته شد. در کنگرهٔ دوم در ۱۹۰۳، نمایندگان «بوند» تلاش کردند که امتیاز «بوند» را به‌عنوان «یگانه نمایندهٔ پرولتاریای یهودی در هر جای روسیه که زندگی کند و به هر زبانی که سخن بگوید» ۲۴ نگه دارند؛ اما پس از شکست سختی که در رأی‌گیری خوردند از کنگره و از حزب بیرون رفتند. در چهارمین

۲۲. از آن‌جا که آلمان‌ها در اروپا به‌طور وسیع پخش شده بودند، مفهوم آلمانی بیشتر پایهٔ شخصی داشت تا پایهٔ خاکی. نمایندگان مجلس فرانکفورت در ۱۸۴۸ نمایندگی جماعت‌های آلمانی را بر عهده داشتند، نه قلمروهای خاکی را؛ به‌طوری که برخی از این جماعت‌ها در خاک مسکن خود در اقلیت بودند. حتی پیشنهاد شد که نمایندگان آلمانی‌های ساکن پاریس را هم به مجلس راه دهند، اگرچه این پیشنهاد پذیرفته نشد.

23. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 5.

24. *Vtoroi S'ezd RSDRP* (1932), pp. 323-5;

کنگره حزب در ۱۹۰۶ «بوند» بار دیگر به حزب پذیرفته شد. منتها بسا عبارت مبهمی که هیچ مسأله‌ای را جل و فصل نمی‌کرد. ۲۵ در این هنگام احزاب سوسیال‌دموکرات لتونی و قفقازیه نیز تقاضاهایی، نظیر تقاضای «بوند» پیش کشیده بودند. با حداثت گرفتن مسأله ملی در روسیه، مجادله در درون حزب دائمی و سخت شد، و فقط لنین و تنی چند از بلشویک‌های سرسخت با خودگردانی ملی در درون حزب مخالف بودند.

به نظر می‌رسد که در سراسر این مجادله همه اطراف دعوا بنا را بر این می‌گذاشتند که خودگردانی ملی در حزب و خودگردانی ملیت‌ها در کشور قواعدی هستند که با هم برپا می‌ایستند و با هم برمی‌افتند. ۲۶ لنین که معتقد بود تقسیم‌حزب از روی مرزهای ملی آن‌را ضعیف می‌سازد، در مورد کشور نیز همین عقیده را داشت، و در مورد کشور نیز مانند حزب برسر این مسأله با مخالفان خود می‌جنگید. در ۱۹۰۳، پیش از کنگره دوم، لنین یک دسته از سوسیال‌دموکرات‌های ارمنی را سرزنش می‌کرد، زیرا که آن‌ها برای تمام روسیه خواهان «جمهوری فدرال» بودند، و برای ملیت‌های قفقازی «خودگردانی زندگی فرهنگی» می‌خواستند. لنین عقیده داشت که پرولتاریا به «خودگردانی ملی» اعتنایی ندارد، بلکه فقط به دو چیز علاقه‌مند است: از یک طرف خواهان «آزادی سیاسی و مدنی و برابری کامل حقوق» است، و از طرف دیگر «حق خودمختاری» (یعنی حق جدا شدن). را «برای هر ملتی» می‌خواهد. ۲۷ بدین ترتیب، لنین در مسأله خودمختاری ملی به زودی به یک موضع آشتی‌ناپذیر «همه یا هیچ» رسید. که کمتر از آنچه ظاهراً به نظر می‌رسید تعارض‌آمیز بود. یک ملت حق جدا شدن را دارد؛ اگر تصمیم بگیرد که از این حق خود استفاده

25. *VKU(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 81-2.

۲۶. اشتالین بعدها درباره این نکته به تفصیل استدلال کرده است: «نوع سازمان... بر تمام زندگی فکری کارگران اثری نازدونی برج می‌گذارد... وقتی که کارگران برحسب ملیت سازمان‌یافته باشند در درون پوسته‌های ملی خود منزوی می‌شوند، و دیوارهای سازمانی میان آن حائل می‌شود. نه آنچه میان کارگران مشترک است، بلکه آنچه آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد مورد تأکید قرار می‌گیرد... فدراسیون ملی در سازمان روحیه بی‌اعتنایی ملی را به کارگران القا می‌کند». (Stalin, *Sochineniya*, ii, 367)

27. Lenin, *Sochineniya*, v, 242-3.

اشتالین نیز به همین دلیل به سوسیال‌دموکرات‌های امریکا حمله می‌کند. (*Sochineniya*, ii, 365)

نکند، در آن صورت به عنوان ملت حق دیگری ندارد، هرچند افراد آن طبعاً در مورد زبان و آموزش و فرهنگ از حق برابری برخوردارند، چنان که حتی در دموکراسی‌های بورژوازی مانند سوئیس نیز می‌بینیم.^{۲۸} بنابراین در همان آغاز سال ۱۹۰۳ نیز روش لنین مشخص بود. ده سال بعد، وقتی که مسأله ملی حاد شده بود، او بلشویک‌گرایی جوانی به نام استالین را که برای دیدن او به گالیسیا رفته بود مأمور کرد که رأی سوسیال‌دموکرات‌های اتریش را در هم بکوبد. مقاله استالین با عنوان «مسأله ملی و سوسیال‌دموکراسی» در پاییز ۱۹۱۳ در نشریه حزب منتشر شد.^{۲۹} شواهد داخلی و خارجی نشان می‌دهد که این مقاله با الهام گرفتن از لنین نوشته شده است؛ و در میان ادبیات حزبی این مقاله به صورت معیار مسأله ملی باقی ماند.

در مقدمه مقاله نویسنده از افزایش «موج ناسیونالیسم» اظهار تأسف می‌کند، و از سوسیال‌دموکرات‌ها می‌خواهد که «توده‌ها را از این «بیماری واگیردار» عمومی پرکنار نگه دارند... به این ترتیب که حربه آزموده انترناسیونالیسم وحدت و تفکیک‌ناپذیری ببرد طبقاتی را بر ضد ناسیونالیسم به کار برند». استالین سپس ملت را چنین تعریف می‌کند: «جماعت پایداری که در جریان تاریخ تکوین یافته و دارای زبان و زمین و زندگی اقتصادی و ساختمان روان‌شناختی مشترکی است که در فرهنگ مشترك تجلی می‌کند». تعریف‌های اتریشی ملت، «جماعت فرهنگی که دیگر وابسته به خاک نیست» (اشپینگر) یا «انبوهی از مردم که به واسطه سرنوشت مشترك به شکل سیرت به هم وابسته شده‌اند» (باوئر)، به این

۲۸. اصل مورد نظر لنین در پیمان صلح ورسای در ۱۹۱۹ اتخاذ شد: خودمختاری ملی متضمن آن است که یک گروه ملی حق داشته باشد از کشور موجودی جدا شود و به کشورهای دیگری ملحق شود، یا خود کشور جداگانه‌ای تشکیل دهد. اما هرگاه یک گروه ملی به دلیلی نتواند حق جدا شدن را اعمال کند، آن گروه دیگر به عنوان یک گروه شناخته نخواهد شد، اگرچه آزادی‌های سیاسی و مدنی و برابری حقوق افراد آن به موجب «پیمان‌های اقلیت‌ها» محفوظ خواهد بود.

29. Stalin, *Sochineniya*, ii, 290-367.

در این مجموعه عنوان مقاله «مارکسیسم و مسأله ملی» است. ترجمه انگلیسی این مقاله در همین کتاب آمده است:

J. Stalin, *Marxism and the National and Colonial Question* (2nd. ed. 1936), pp. 31-61.

دلیل محکوم می‌شوند که کیفیت عینی ملیت و شرایط تاریخی متغیر پدید آورنده آن را در نظر نمی‌گیرند. در واقع «ملت يك مقوله تاریخی صرف نیست، بلکه يك مقوله تاریخی متعلق به يك دوران معین است، یعنی دوران برآمدن سرمایه‌داری». بورژوازی در ایجاد آن «نقش اول را بازی می‌کند»، و «بازار نخستین مدرسه‌ای است که بورژوازی ناسیونالیسم خود را در آن می‌آموزد». بدین ترتیب «نبرد ملی نبرد بورژوازی است میان خود بورژواها». يك جنبش ملی «در ذات خود همیشه يك نبرد بورژوازی است، نبردی است که همیشه مساعد و مناسب بورژوازی است». ۳۰ در غرب و شرق اروپا مسأله ملی فرق می‌کند، زیرا که در شرق به دلیل عمر طولانی‌تر اقتدار فئودالی به جای کشورهای يك‌ملیتی کشورهای چندملیتی به وجود آمده‌اند. اما این تعمیم‌های کلی درباره ظهور ملت‌ها همه‌جا صدق می‌کند. ملتی که بدین ترتیب پدید می‌آید باید به عنوان يك هستی عینی و مستقل در نظر گرفته شود. «ملت‌ها حاکم مستقل‌اند و همه ملت‌ها برابرنند».

این رای، که حق خودمختاری و جدایی‌طلبی کامل را برای ملت‌ها قائل می‌شود، از دو جهت رای اتریشی‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد. از يك طرف، رای اتریشی حقوق ملت‌ها را محدود می‌سازد، هم از این جهت که می‌خواهد کشور چندملیتی را به رغم حق خودمختاری ملل نگه‌دارد، و هم از این جهت که می‌کوشد برابری حقوق فرهنگی را جانشین حقوق استقلال و حاکمیت سیاسی سازد. از طرف دیگر، رای اتریشی ناسیونالیسم را پرورش می‌دهد، نه تنها با ابقای پیشداوری‌های ملی، ۳۱ بلکه با در نظر گرفتن ملت به عنوان يك مقوله ثابت و دائمی، چنان که برحسب این فرضیه حتی نظام سوسیالیستی آینده نیز «نوع بشر را به جماعت‌های

۳۰. در آن زمان لنین این اندیشه را کاملاً تأیید می‌کرد: به نظر او «پایه اقتصادی» جنبش‌های ملی در این است که «بورژوازی برای پیروزی کامل تولید بازرگانی فاگزیر باید بازار داخلی را تصرف کند»، و دولت ملی «در سراسر جهان متمدن در دوره سرمایه‌داری [دولت] نمونه‌وار و عادی است».

(*Sochineniya*, xvii, 428)

۳۱. برای ذکر مثالی از تمایز ارتجاعی جدایی فرهنگی، لنین می‌گوید که «در آمریکا، در ایالات جنوبی که سابقاً برده‌داری معمول بود، فرزندان سیاهان را تا به امروز در مدارس جدایی می‌پذیرند، و حال آن که در شمال سفید و سیاه يك‌جا درس می‌خوانند». (*ibid.*, xvii, 93)

ملی تقسیم می‌کند». استالین تعریف دوگانه ملت را که در مرام بلشویکی جایگزین شد، در رد این ارتداد دوگانه اتریشی‌ها مطرح کرد: از یک طرف، ملت صورتی است از سازمان کشور در دوران انقلاب بورژوازی که در جریان تاریخ آزمایش شده است، و به این عنوان دارای حق انکارناپذیر خودمختاوی است، و این حق به صورت جدائی‌طلبی از کشور چندملیتی تظاهر می‌کند. از طرف دیگر، هدف نهایی سوسیالیسم عبارت است از برچیدن تقسیم‌بندی جهان به «جماعت‌های ملی» و نشانیدن «قاعده همبستگی انترناسیونالیستی کارگران» به جای آن. این تمایز میان ناسیونالیسم انقلاب بورژوازی و انترناسیونالیسم انقلاب سوسیالیستی، که این‌جا فقط سایه محوی از آن ترمیم شده است، دارای پی‌آمدهای مهمی بود که در سال‌های بعد آشکار شد.

اما ارتداد دوم که رای بلشویکی بر ضد آن واکنش نشان داد، در این هنگام بیشتر به سوسیال‌دموکراسی اتریش مربوط می‌شد. ۲۲ در اوایل دهه ۱۸۹۰ بر سر مسأله ملی میان دو گروه از سوسیال‌دموکرات‌های لهستان - انشعاب پیش آمد. حزب سوسیال‌دموکرات «میهن پرست» پیلسودسکی از یکی از این دو گروه زاییده شد. گروه دیگر، که نظر روزا لوکزامبورگ را تأیید می‌کرد، «تقاضای تجدید دولت لهستان» را «خیال‌پرستی» (یوتوپیا) نامید و محکوم کرد، و سرانجام به صورت بخشی از حزب سوسیال‌دموکرات روسیه درآمد. ۲۳ این مجادله نظری در مقاله تندی به قلم روزا لوکزامبورگ در نشریه سوسیال‌دموکرات «نویه تسایت» ۲۴ («زمان نو») منعکس شد. لوکزامبورگ در این مقاله چنین استدلال کرد که استقلال ملی امری است مربوط به بورژوازی، و حال آن‌که پرولتاریا، چون ذاتاً انترناسیونالیست است، علاقه‌ای به استقلال ملی ندارد. کائوتسکی در شماره‌های بعدی همان نشریه نظر لوکزامبورگ را رد کرد و در مقاله‌ای با عنوان «لهستان تمام شد؟» از رأیی دفاع کرد که

۳۲. باید افزود که رادیکال‌ها و انقلابیان قدیم روس، از پستل تا چرنیشفسکی، نیز همین عقیده را داشتند و کمابیش همه آن‌ها با دعای ناسیونالیسم مخالف بودند، یا به آن‌ها اعتنایی نداشتند.

۳۳. بهترین شرح این مجادله، از دیدگاه لهستان، برای کسانی که به اسناد لهستانی دسترسی ندارند، مقاله‌ای است در این نشریه:

Proletarskaya Revolyutsiya No. 2-3 (61-2), 1927, pp. 148-208.

34. *Neue Zeit* (Vienna) xiv (1895-6), ii, 176-81, 206-16.

سپس موضع بلشویک‌ها شد. ۳۵ یکی از نشانه‌های غریب احساس وابستگی به روسیه که در تمام بخش‌های جمعیت لهستانی روسیه پیش از ۱۹۱۴ دیده می‌شود این است که طبقات زمین‌دار و بازرگان از ترس جنبش‌های انقلابی در میان دهقانان یا پرولتاریای لهستان به هم‌طرازان روسی خود تکیه می‌کردند، و انقلابیان لهستان نیز به همین اندازه اندیشه یک حزب انقلابی لهستانی مستقل را رد می‌کردند، زیرا که به نظر آن‌ها چنین حزبی توانایی در افتادن با طبقه حاکم لهستان را نمی‌داشت. روزا لوکزامبورگ در ۱۹۰۷-۸ مقاله مفصلی در یک نشریه لهستانی منتشر کرد. و همین مقاله بود که زمینه مفصل‌ترین ردیه لنین را بر روی سوسیال‌دموکرات‌های لهستان در اختیار او گذاشت. ۳۶

پاسخ بلشویکی به رای لهستانی‌ها بر سه نکته عیمده می‌گردد. اولاً، «تشکیل دولت‌های مستقل ملی. گرایش همه انقلاب‌های بورژوا و دموکراتیک است» ۳۷ و لذا شناسایی حق جدایی‌طلبی در این مرحله نتیجه رای پشتیبانی پرولتاریا از انقلاب بورژوایی است. پرولتاریا نمی‌تواند در این مرحله حق خودمختاری را، حتی اگر بنابر قاعده و عیل بورژوایی داده شده باشد، رد کند یا محدود سازد؛ جدا شدن نیرو از سوئد در ۱۹۰۵ موضوعی است که لنین مدام آن را به عنوان نمونه درخشانی از خودمختاری بورژوایی نقل می‌کند. ۳۸ ثانیاً، انکار حق خودمختاری ملل از طرف یک ملت حاکم. مفایر قاعده برابری ملت‌ها است: پرولتاریای ملت حاکم نمی‌تواند در انکار چنین حقی شرکت داشته باشد. همان‌طور که مارکس می‌کوشید. کارگران انگلستان را به پشتیبانی از استقلال ایرلند برانگیزد و سخن لافارگ. را در انکار ملیت به عنوان پوششی بر دعوی برتری ملیت فرانسه. محکوم می‌کرد. لنین نیز چنین استدلال می‌کند که

35. *ibid.*, xiv, ii, 484-91, 513-25.

۳۶. مقاله لنین در پاسخ روزا لوکزامبورگ، با عنوان «درباره حقوق خودمختاری ملت‌ها» (*Sochineniya*, xvii, 427-74) تا بهار ۱۹۱۴ منتشر نشد. برخی از برآین این مقاله در مقاله‌های دیگری که در نیمه دوم ۱۹۱۳ منتشر شد به کار رفته است: «درباره برنامه ملی حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه» (*ibid.*, xvii, 116-21) و «یادداشت‌های انتقادی درباره مسأله ملی».

(*ibid.*, xvii, 133-59) در این دوره خاطر لنین به شدت مشغول مسأله ملی بود.

37. *ibid.*, xvii, 471.

38. *ibid.*, xvii, 327, 441, 449-54.

رد حق خودمختاری ملی از جانب سوسیال‌دموکرات‌های روسیه به معنای «تبعیت از منافع سرفداران و بدترین پیشداوری‌های ملل حاکم است».^{۳۹} یک دموکرات لهستانی حق دارد سیاست جدایی‌طلبی لهستان را رد کند، اما این بدان معنی نیست که حزب سوسیال‌دموکرات به‌طور کلی، و به ویژه اعضای روس آن، ضرورت اعلام حق جدایی‌طلبی لهستان را فراموش کنند. این‌پرهان بحث را به نکتهٔ سوم می‌کشانند، که لنین مدام بر آن اصرار می‌ورزید: تمایز میان حق خودمختاری (از جمله جدایی‌طلبی) و تصمیم به جدا شدن. لنین می‌گوید طرفداری از حق طلاق به‌معنای دادن رأی به طلاق در یک مورد خاص نیست. ۴۰ کسانی که حق جدایی‌طلبی آن‌ها پذیرفته می‌شود هنوز به این نتیجه نرسیده‌اند که جدایی مطلوب است یا نامطلوب. این تمایز در مرحلهٔ بعدی اهمیت بسیار پیدا کرد.

نخستین بیان کاملاً رسمی حزب دربارهٔ ناسیونالیسم در قطعنامه‌ای آمده است که در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در پورونین واقع در گالیسیا، محل زندگی لنین در پاییز ۱۹۱۳، تصویب شد. این قطعنامه به سیزده بخش تقسیم شده است، که سه بخش نخستین آن به ارتداد اتریشی مربوط می‌شود و دو بخش پایان آن به ارتداد لهستانی. نکات اصلی آن به قرار زیر است:

(۱) در نظام سرمایه‌داری، مطلوب‌های عمده عبارت‌اند از برابری حقوق همهٔ ملت‌ها و زبان‌ها، نبودن زبان اجباری دولتی، آموزش مدارس به زبان محلی، و مقیاس وسیعی از خودمختاری و خودگردانی محلی.

(۲) قاعدهٔ خودگردانی فرهنگی-ملی و جدایی سازمان‌داری مدارس در درون یک کشور به‌طور کلی متنافی دموکراسی است و به‌طور خاص متنافی منافع نبرد طبقاتی؛ و لذا

۳۹. همین عبارت دو بار در مقالات این دورهٔ لنین دیده می‌شود. (ibid., xvii, 169, 446)

این اندیشه بارها تکرار می‌شود. چنان که تروتسکی بعدها گفت: «میل ملت حاکم برای حفظ وضع موجود غالباً در جامهٔ برتری نسبت به «ناسیونالیسم» ظاهر می‌شود، همان‌طور که میل ملت غالب برای حفظ غنايم خود به آسانی صورت صلح‌طلبی به خود می‌گیرد» (Istoriya Russkoi Revolyutsii (Berlin, 1933), ii, 50).

40. Lenin, Sochineniya, xvii, 119.

طرد می‌شود.

(۳) منافع طبقه کارگر اقتضا می‌کند که همه کارگران يك

کشور در سازمان‌های پرولتاریایی متحد شوند، نه آن‌که

برحسب ملیت تقسیم شوند.

(۴) حزب از «حق خودمختاری ملت‌های ستم‌کشیده سلطنت

تزاری، یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل،

پشتیبانی می‌کند.

(۵) مطلوب بودن استفاده از این حق در هر مورد خاص از

طرف حزب «از دیدگاه کل-تحول اجتماعی و منافع نبرد

طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم» معین می‌شود.^{۴۱}

اما مجادلات با قطعنامه ۱۹۱۳ پایان نیافت. بحث درباره خودمختاری ملی همه‌جا بر اثر جنگ بیشتر بزرانگیخته می‌شد، و محافل سوسیال دموکرات‌ها نیز از این جریان برکنار نبود. بیانیه‌ای که در کنفرانس سیمروالد از طرف احزاب ضد جنگ در سپتامبر ۱۹۱۵ منتشر شد طبق معمول شناسایی «حق خودمختاری ملت‌ها» را نیز در بر داشت. رادک، سوسیال‌دموکرات لهستانی، در یکی از نشریات سویس مقاله خشماگینی برضد این بیانیه نوشت و «نبرد برای حق خودمختاری غیر موجود» را «توهم» نامید.^{۴۲} در بهار بعد این مجادله به ستون‌های نشریه «فوربوته»، که از طرف جناح چپ کنفرانس سیمروالد تأسیس شده بود کشیده شد. در آوریل ۱۹۱۶ این نشریه دو دسته نظریات را، در تأیید و رد خودمختاری ملی، منتشر کرد: نظریات لنین در تأیید خودمختاری بود و نظریات رادک در رد آن. رادک چنین استدلال کرد که سوسیال‌دموکراسی «در هیچ صورتی نمی‌تواند از برقرار کردن مرزهای تازه‌ای در اروپا طرفداری کند، یا از بازگرداندن مرزهایی که امپریالیسم آن‌ها را از میان برداشته است»؛ طرفداری سوسیال‌دموکراسی از خودمختاری ملی «راه مطمئن «سوسیال-میهن‌پرستی» است؛ و یگانه شمار قابل قبول برای سوسیال دموکراسی «ناپود باد مرزها» است.^{۴۳} چند هفته بعد رادک در نشریه

41. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941)*, I, 210-11.

42. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 323.

43. *ibid.*, xix, 37-48, 438-40.

دیگری شورش دوبلین را در عید پاک ۱۹۱۶ به عنوان «پوچ»^{۴۴} محکوم کرد. ۴۵. لنین در مقاله طولانی دیگری با عنوان «نتایج بحث درباره خودمختاری» نظریات خود را جمع‌بندی کرد: حتی رادک نیز مخالفت خود را با «الحاق» اعلام کرده است، و رد کردن خودمختاری به معنای تأیید «الحاق» است. اگر آلمان به «الحاق» بلژیک دست بزند، آیا بلژیک حق نخواهد داشت بر پایه قاعده خودمختاری مدعی استقلال خود بشود؟ آیا از میان بردن لهستان مستقل خود نوعی «الحاق» نبوده است؟ شناسایی حق خودمختاری ملی تنها راه گریز از تأیید ستم روا داشتن بر ملت‌ها است.^{۴۶} قلمنامه ۱۹۱۳ به‌طور اخص به «شرایط سرمایه‌داری» دوران بورژوازی مربوط می‌شد؛ و تمام آن مجادلات روی این زمینه جریان داشت. به این دلیل نکته‌ای که برای دریافت روشن رای بلشویکی ضرورت قطعی داشت چندان مورد توجه قرار نگرفت. لنین از این تصور مارکسیستی که می‌گوید با نزدیک شدن سوسیالیسم «اختلافات و دشمنی‌های ملی رفته رفته ناپدید می‌شوند» هرگز دور نشد. بنابراین او هرگز برای این اختلافات و دشمنی‌ها اعتبار درازمدت یا مطلق قائل نبود. در ۱۹۵۳، لنین شناسایی مشروط خودمختاری ملی از جانب سوسیال‌دموکرات‌ها را در برابر شناسایی بلاشرط آن از جانب دموکراسی بورژوایی قرار می‌دهد:

بورژوا دموکرات: (و سوسیالیست‌اپورتونیست معاصر که از او پیروی می‌کند) تصور می‌کند که دموکراسی نبرد طبقاتی را پایان می‌دهد و لذا همه خواست‌های سیاسی خود را به صورت مجرد، «بلاشرط»، از دیدگاه منافع «همه مردم» یا حتی از دیدگاه یک قاعده اخلاقی مطلق ازلی و ابدی، ارائه می‌کند. سوسیال‌دموکرات نقاب این توهم بورژوایی را همیشه و همه‌جا بی‌رحمانه پاره می‌کند، خواه این توهم به زبان فلسفه مجرد ایده‌آلیستی بیان شده باشد و خواه به صورت تقاضای بلاشرط برای خودمختاری ملی.^{۴۷}

۴۴. Putsch، شورش محدود و غالباً بی‌نتیجه. - م.

۴۵. *ibid.*, xix, 268.

۴۶. *ibid.*, xix, 241-72.

۴۷. *ibid.*, 338-9.

ده سال بعد، در همان سالی که قطعنامه پورونین صادر شد (۱۹۱۳)،
لنین تمایز میان دو مرحله برداشت مارکسیستی مسئله ملی را، که با دو
مرحله انقلاب متناظر است، به زبان بسیار روشنی بیان می‌کند:

سرمایه‌داری در حال رشد دو گرایش تاریخی را در مسئله
ملی تشخیص می‌دهد. گرایش نخست بیدار شدن زندگی
ملی و جنبش‌های ملی و نبرد با هرگونه ستم ملی و ایجاد
کشورهای ملی است. گرایش دوم پدید آمدن و تکرار
زوزافزون انواع روابط میان ملت‌ها است و شکستن سدهای
ملی و ایجاد واحدهای جهانی سرمایه و به‌طور کلی زندگی
اقتصادی و سیاسی و علمی و غیره.

هر دو گرایش قانون کلی سرمایه‌داری است. گرایش
نخستین بر آغاز تحول مسلط است، و گرایش دوم خصلت
سرمایه‌داری بالغ است، به هنگام نزدیک شدن آن به تحول
به جامعه سوسیالیستی. برنامه ملی مارکسیست‌ها هر دو
گرایش را در نظر می‌گیرد: در مورد نخست از برابری حقوق
ملت‌ها و زبان‌ها دفاع می‌کند و هرگونه امتیازی را از این
لحاظ مردود می‌داند و همچنین حق خودمختاری ملل را
می‌پذیرد، و در مورد دوم از قاعده انترناسیونالیسم دفاع
می‌کند. ۲۸

تمایزی که اینجا ترسیم شده است تمایزی است میان دوره تلاش بورژوازی
برای گرفتن حقوق خود از نظام فئودالی و دوره بعد از انجام انقلاب
بورژوازی. در دوره نخست، نبرد ملی نبردی است گاملا بورژوازی و هدف
آن ایجاد دولت ملی است. این بدان معنی نیست که کارگران به این نبرد
اعتنایی ندارند و نباید از آن پشتیبانی کنند؛ «محدودیت آزادی حرکت،
محرومیت از حقوق مدنی، متنوعیت زبان، انحصار مدارس و سایر اشکال
ستم برای کارگران اگر شدیدتر از بورژوازی نباشد خفیف‌تر نیست». ۲۹
اما کارگران تقاضای خودمختاری ملی را مطلق نمی‌انگارند. دعوی

48. *ibid.*, xvii, 139-40.

49. Stalin, *Sochineniya*, ii, 308.

خودمختاری ملی هرگز نمی‌تواند در مقابل دعاوی سوسیالیسم بین‌الملل قرار گیرد:

کارگری که اتحاد سیاسی با بورژوازی ملت «خود» را بالاتر از اتحاد کامل با کارگران همهٔ ملت‌ها قرار می‌دهد، برضد منافع خود اقدام می‌کند، و برضد منافع سوسیالیسم و منافع دموکراسی.^{۵۰}

همچنین:

مارکسیسم 'با ناسیونالیسم ناسازگار است' حتی با «عادلانه‌ترین» و «خالص‌ترین» و «پاک‌ترین» و «تمدنانه‌ترین» صورت ناسیونالیسم، مارکسیسم به‌جای هر نوع ناسیونالیسم انترناسیونالیسم را قرار می‌دهد، که ترکیب همهٔ ملت‌ها است در واحدی برتر.^{۵۱}

استالین در آن مقالهٔ معروف خود گفته بود که هدف سیاست سوسیالیستی عبارت است از شکستن مرزهای ملی و متحد ساختن خلق‌ها «به‌نحوی که راه برای تقسیم‌بندی دیگری، یعنی تقسیم‌بندی برحسب طبقه، باز شود»؛^{۵۲} تا زمانی که مسألهٔ ملی مبرر راه ایستاده است، این مسأله توجه «قشرهای پایین جمعیت» را از نبرد طبقاتی به مسائل آنی «مشترک» آن‌ها و بورژوازی برمی‌گرداند.^{۵۳} پس قاعدهٔ خودمختاری ملی باید همیشه با آگاهی کامل از نسبی بودن و مشروط بودن و موقت بودن اعتبار آن پذیرفته شود، و با در نظر داشتن هدف انترناسیونالیستی نهایی.

اما با آن که رای دومن‌خ‌له‌ای بودن انقلاب همیشه در نظریهٔ بلشویک‌ها دربارهٔ خودمختاری اهمیت اساسی داشت، تا آن روز مسألهٔ ملی عملاً به عنوان امری مربوط به مرحلهٔ نخست یا بورژوازی مورد بحث قرار گرفته بود، زیرا که مرحلهٔ دوم هنوز مربوط به آیندهٔ دور به نظر می‌آمد. جنگ

50. Lenin, *Sochineniya*, xvi, 509.

51. *ibid.*, xvii, 145.

52. Stalin, *Sochineniya*, ii, 362.

53. *ibid.*, ii, 309.

۱۹۱۴ رفته رفته لنین را به این نتیجه رساند که تضادهای نظام سرمایه‌داری نزدیک است پشت این نظام را بشکند، و لذا آغاز مرحله دوم یا مرحله سوسیالیستی انقلاب نزدیک است؛ و این امر تجدیدنظر در نظریه خودمختاری را لازم می‌آورد. اما بررسی تأثیر جنگ بر اوضاع جهان مشکل تازه‌ای را پیش می‌کشید. مراحل انقلاب از لحاظ زمانی پی در پی‌اند. اما به واسطه رشد ناموزون سرمایه‌داری، در یک لحظه زمانی ممکن است در جاهای گوناگون جهان مراحل گوناگون پیش بیاید؛ و این مراحل نیز با یکدیگر کنش و واکنش دارند. هر دو نکته را لنین در «احکام آوریل» ۱۹۱۶ با عنوان «انقلاب سوسیالیستی و حق خودمختاری ملت‌ها» اعلام کرد.^{۵۴} نخستین حکم با صراحت تمام اعلام می‌کند که «همه شرایط عینی لازم برای تحقق سوسیالیسم» اکنون احراز شده‌است؛ چون نخستین وظیفه «سوسیالیسم پیروز» کامل ساختن دموکراسی است، پس سوسیالیسم «حق خودمختاری ملت‌های ستمدیده، یعنی حق جدایی سیاسی آزادانه» را نیز باید اعمال کند. اما تازه‌ترین حکم، حکمی است که جهان را به «سه نوع عمده کشور» تقسیم می‌کند. کشورهای نوع نخست «کشورهای برجسته سرمایه‌داری اروپای غربی و ایالات متحده»‌اند؛ در این کشورها «جنبش‌های ملی پیشرو و بورژوازی مدت‌ها است به پایان رسیده‌اند». دسته دوم کشورهای اروپای شرقی است «به ویژه روسیه»: این‌جا «در قرن بیستم جنبش‌های ملی بورژوازموکراتیک پدید آورده است و نبرد ملی را شدید ساخته است». دسته سوم «کشورهای نیمه مستعمره، مانند چین و ایران و ترکیه و همه مستعمرات» است. این‌جا «جنبش‌های بورژوا دموکراتیک یا تازه دارند آغاز می‌شوند، یا هنوز تا پایان خود خیلی فاصله دارند».

بدین ترتیب، لنین در آن لحظه‌ای که راه خود را برای گذار از مرحله بورژوازی خودمختاری ملی به مرحله سوسیالیستی آن جست‌وجو می‌کرد، تحلیل مرحله بورژوازی نبرد را نیز اندکی دقیق‌تر ساخت. این دقت نتیجه مستقیم همان نظری است که او در رساله معروف خود با عنوان «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری»^{۵۵} پیش کشیده و سیر انحطاط سرمایه‌داری رقیب‌گر قرن نوزدهم را به امپریالیسم استثمارگر قرن بیستم ترسیم کرده بود. نبرد برای آزادی ملی اساساً نبردی است

54. Lenin, *Sochineniya*, xix, 37-48.

55. *ibid.*, xix, 78-175.

بورژوا دموکراتیک. این نبرد، در صورت خاص قرن نوزدهمی خود، نبردی بود برضد بازمانده‌های فئودالیسم و استبداد؛ و در این صورت در کشورهای دسته دوم، یعنی در اروپای شرقی «و به ویژه روسیه» هنوز به انجام نرسیده است. صورت خاص قرن بیستمی این نبرد، نبرد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دسته سوم است، که هدف آن دیگر فئودالیسم یا استبداد نوع کهن نیست، بلکه امپریالیسم بورژوایی است. بدین ترتیب شالوده نوعی اتحاد عملی میان جنبش‌های ملی کشورهای دسته دوم و سوم ریخته شد. میان قربانیان استبداد کهن قرن نوزدهم و قربانیان امپریالیسم قرن بیستم، میان اروپا و آسیا. لنین بعدها در ۱۹۱۶ نوشت:

فرض امکان انقلاب اجتماعی بدون شورش ملت‌های کوچک در مستعمرات و در اروپا، بدون قیام‌های انقلابی خرده بورژوازی با همه پیشداوری‌هایش، بدون جنبش پرولتاریای ناآگاه و توده‌های نیمه پرولتاریا برضد ستم اشراف و کلیساها و سلسله‌های سلطنتی و دول خارجی - به معنای صرف نظر کردن از انقلاب اجتماعی است.^{۵۶}

اما این دقایق تحلیلی می‌بایست در پرتو مطلب دیگری که لنین باز در همان «احکام آوریل» ۱۹۱۶، با عنوان «انقلاب سوسیالیستی و حق خودمختاری ملت‌ها» اعلام کرده بود به کار بسته شوند، و آن این بود که به‌زودی کاربرد قاعده خودمختاری ملی از مرحله بورژوایی وارد مرحله سوسیالیستی می‌شود. ۵۷ این‌جا نیز روسیه در مرکز حساس

56. *ibid.*, xix, 269.

۵۷. مدت‌ها بعد استالین نوشت که مقاله اکتبر ۱۹۱۶ لنین با عنوان «نتایج بحث درباره خودمختاری» (Lenin, *Sochineniya*, xix, 241-72) «اعلام می‌کند که نکته اساسی مسأله ملی درباره حق خودمختاری دیگر جزو جنبش دموکراتیک عمومی نبود، بلکه به یکی از اجزای سازنده انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی مبدل شده بود». (Stalin, *Sochineniya*, vii, 223) مقاله استالین که این قطعه در آن آمده است در اصل در مجله «بلشویک» (شماره ۱۱-۱۲، ۳۰ ژوئن ۱۹۲۵) منتشر شد ولی در چاپ‌های بعدی «مسائل لنینیسم» حذف شد، هرچند در مجموعه آثار استالین آمده است. مطلبی که استالین نقل می‌کند عین کلام لنین نیست. نوشته استالین

ضحنه قرار می‌گیرد؛ در دوران گذار از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی، خط فاصل میان تراخل تحول بورژوازی و سوسیالیستی ناگزیر روشن نخواهد بود، به‌ویژه آن که روسیه در هر دو طرف خط قرارگاه‌هایی دارد. اما لنین برای به‌کار بردن قاعده خودمختاری ملی چه در مرحله بورژوازی و چه در مرحله سوسیالیسم یک ملاک عملی در دست داشت:

کسانی که این مسأله را پیش خود حل نکرده‌اند به نظرشان «تضادآمیز» می‌آید که سوسیال‌دموکرات‌های ملت‌های ستمگر بر «آزادی‌جویی طلبی» اصرار ورزند و سوسیال‌دموکرات‌های ملت‌های ستمکش بر «آزادی اتحاد». اما قدری تأمل نشان می‌دهد که برای این ناسیونالیستی کردن و درآمیختن ملت‌ها، برای رفتن از موضع کنونی به سوی هدف، راه دیگری نیست و نمی‌تواند باشد.^{۵۸}

بر این پایه کتابش این ماننید بود که انقلاب اکتبر می‌بایست ساختمان نظریه و عمل خود را در مؤلفه مسأله سوزان خودمختاری ملی بنا بگذارد.

تعبیر مقاله لنین را چنان که پس از گذشت زمان به نظر می‌آید به درستی نشان می‌دهد، اما بیش از آنچه لنین در واقع گفته بود صراحت دارد.

⁵⁸ Lenin, *Sochineniya*, xix, 262.

فهرست راهنمای موضوعی

- آبخازستان ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۷۲ پ*
- آقاتورك، كمال ۴۲۰.
- آجارسن ۴۲۳، ۴۷۲ پ.
- آذربايجان
- «اتحاد» با چ ش ف س ر ۶۵-۵۹، ۶۴۷ - اعلام جمهورى مستقل ۱۷-۴۱۵
- به رسميت شناختن استقلال ۴۱۸ - «تركيه ۱۷-۴۱۵ - روابط خارجى
- ۷۸-۴۷۰ - ساختار اجتماعى ۱۲-۴۱۱ - شورايى شدن ۱۹-۴۲۸.
- آرتم، سرگى ۳۶۷ پ ۲۵۲ پ. Artem (Sergeev, F.)
- آكىموف ۴۷، ۵۰، ۵۲. Akimov, V.
- آلمان، روابط با چ ش ف س ر ← چ ش ف س ر
- آمرىكا، ايالات متحده و روابط با چ ش ف س ر ← چ ش ف س ر (و نيز به
- كنفرانس واشنگتن رجوع شود)
- آفارشينست ۲۵۰-۲۰۳، ۲۰۲، ۱۳-۲۱۲، ۹۵-۲۹۱، ۳۲۶ پ، ۳۵۴-۵۵.
- آپخنورن، ژنرال ۳۶۵.

الف

- اتحاد جماهير شوروى سوسياليستى
- استفاده از كلمه اتحاد براى اولين بار ۴۵۹ پ - تشكيل ۷۸-۴۷۵ - ديوان
- عالى ۴۸۶ - عنوان «اتحاد جماهير شوروى» ۴۷۶ پ - قانون اساسى ←
- قانون اساسى چ ش ف س ر، مراحل تشكيل اتحاد ۷۸-۴۵۷.
- اتحاد سوسيال دموكراسى انقلابى ۵۲.
- اتحاد سوسيال دموكرات‌هاى روسيه دز خارج ۵۲.
-
- * پ - اشاره به مطلبى در پانويس.

اتحاد کمونیستی ۳۰، ۳۸.

اتحادیه بین الملل کارگران ← بین الملل ها و بین الملل اول

اتحادیه کل کارگران یهودی روسیه و لهستان ← بودند

اتحادیه های کارگری

- تأثیر در مرکزیت دادن ۴۴-۴۶ - رابکرین ۲۷۸-۲۷۷ - روابط با

حزب ۲۸۱.

Adygisk

ادیگسک ۴۷۲ پ.

ارتش سرخ ۴۵-۴۳، ۶۱-۴۵۷.

Orjonikidze

ارژونیکیدزه، س ۹۱، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۷۴، ۴۷۶ پ.

Eremeev

ارتمف ۱۰۲.

ارمنستان

- استقرار رژیم شوروی ۲۱-۴۲۰ - ادغام جمهوری های شوروی فدرال

سوسیالیستی ماوراء قفقاز ۷۶-۴۷۲ - تأسیس جمهوری مستقل ۱۵ - به

رسمیت شناختن استقلال ۴۱۸ - ترکیه ۱۶-۴۱۵، ۲۱-۴۱۹ - روابط

خارجی ۷۱-۴۷۰ - ساختار اجتماعی ۱۲-۴۱۱ - وحدت با ج ش ف س ر

۶۶-۴۶۴، ۴۶۷.

ازبکستان (ازبک ها) ۴۷۸، ۴۰۰ پ.

Spiridonova, M.

اسپریدونوا، م ۱۴۳، ۱۵۲، ۲۰۷.

استالین، یوسف ویساریونویچ (جوگاشویلی)

- اتحاد جمهوری های شوروی ۵۹-۴۵۸، ۶۸-۴۶۷ - استونی. ۸۰-۳۷۹

- «اصل ۷» ۲۴۸ پ - «اعلامیه ۲۲» ۲۵۸ - افزایش اقدار ۲۸۲

- اکونومیست ها ۳۳ پ - انتخاب در اولین یولیت بورو ۲۷-۱۲۶ - انتصاب های

حزبی ۵۲-۲۵۱ - انتصاب به سمت دبیر کلی ۶۲-۲۶۱ - انقلاب فوریه

۷-۱۰۴، ۱۴-۱۱۳، ۲۶-۱۲۳ - اولین برخورد با تروتسکی ۳۱-۱۳۰

- اوکراین ۳۵۸ پ، ۳۶۵ پ - اولین دیدار با لنین ۷۳ - بازگشت به

پتروگراد (مارس ۱۹۱۷) ۱۰۴ - برابری ملی ۵۲-۴۵۱، ۵۶-۴۵۴

- ترکستان ۴۰۹ پ - تسخیر قدرت ۳۰-۱۲۸ - تشکیل اتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی ۷۸-۴۷۵ - جمهوری سوسیالیستی شوروی روسیه سفید

۶۹-۳۶۸، ۷۹-۳۷۸ - حق جدایی طلبی ۱۶-۳۱۵، ۲۴-۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۴

- خلق های مشرق ۹۰-۳۸۹ - خودگردانی شوروی ۹۸-۳۹۷، ۶۳-۴۶۰

- خودمختاری برای کارگران ۲۶-۳۲۵ - خودمختاری ملی ۲۶-۳۲۳،

۳۲۸، ۳۵-۳۳۴ - درباره حزب و دولت ۸۴-۲۸۳ - درباره سازمان حزب

۸۱-۲۷۹ - داغستان ۳۹۷ - سومین کنگره شوراها سراسر روسیه

۱۵۸ - «شووینسم روسیه بزرگ» ۴۹-۴۴۶ - عضو کمیته مرکزی

بلشویک ۹۲ - عضو پولیت بورو و ارگ بورو ۴۱-۲۴۰ - فنلاند ۵۲-۳۵۱

- قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۸۲-۴۸۰ - قانون اساسی

ج ش ف س ر ۶۱-۱۶۰، ۶۵-۱۶۳، ۶۹-۱۶۸ - کمیس خلق در امور ملیتها

- ۳۷-۳۳، ۳۴۰، ۴۷-۳۴۶ - کمیسر خلق در امور نظارت کارگران و دهقانان
۸۰-۲۷۷ - گرجستان ۱۲-۴۱۱، ۴۲۲ - مارداء قفقاز ۴۱۴، ۴۷۶ پ
- منطقه تهرک ۳۹۸.
- استرووه، پ ۱۹، ۲۶.
استکلوف ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۸۱.
- Stolypin, P.
استولپین، پ ۷۴.
استونی ۳۷۹-۸۱.
- Skrypnik, N.
اسکریپنیک، ن ۴۴-۴۷.
- Skoropadsky, P.
اسکوروپادسکی، پ ۳۶۸، ۳۶۵-۶۶ پ.
اسلاویرستان ۲۵.
- Smirnov, V. M.
اسمیرنوف، و. م. ۲۲۴، ۲۳۵.
- Springer, R.
اشپرینگر ← رنر، ک.
- Steinberg, I.
اشتاین برگ، آی ۱۴۰ پ، ۱۵۲.
اعدام، مجازات ۹۳-۱۹۲، ۲۰۴-۲۰۵.
- اعلامی حقوق خلق رنجبر و استثمار شده ۴۰-۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۶-۱۷۸، ۱۷۸،
۱۸۸، ۳۲۲.
- اعلامی حقوق خلق های روسیه ۱۳۷-۳۲۲.
- Axelrod, P.
اکسلرود، پ ۲۱، ۳۳، ۵۱، ۷۸.
اکنومیسٹها (اقتصادیان) ۳۳-۲۲، ۶۲.
اکیو (سابقاً گ. پ. نو) ۲۵-۲۲۴، ۶۱-۲۶۰، ۲۸۰، ۴۸۵.
- Eliava, Sh.
الیوا، ش ۴۰۶ پ.
انتقال جمعیت ۳۹۸.
انحراف ۲۴۷ پ.
انقلاب
- ۱۹۰۵ روسیه ۶۹-۹۰ - و دولت موقت ۱۰۷-۹۹ - ۱۹۱۷ (فوریه)
۱۰۷-۹۹ - و قدرت دوگانه ۱۰۷-۹۹ - ۱۹۱۷ (اکتبر) ۳۳-۱۳۰، ۱۸۹-۹۳
(و نیز رجوع شود به انقلاب مداوم).
انقلاب مداوم ۳۱، ۲-۸۱، ۸۸ پ، ۵۸-۱۵۷.
انگلس، ف
- خشونت انقلابی ۹۵-۱۹۴ - دولت ۹۲-۲۸۸ - روسیه ۲۸۳ - فدرالیسم
۱۷۲، ۱۷۵ - مسأله ملی ۵۰۰-۴۹۴.
- انوریاشا ۱۱-۴۱۰.
- Enukidze, A.
انوکیدزه، آ ۲۷۴ پ، ۴۷۴ پ، ۴۷۶ پ، ۴۷۹.
- Owen, R.
اوئن، ر ۲۸۶.
- Uborevich, I.
اوبوروویچ، آی ۴۳۴.
- Obolensky, V.
اوبولنسکی، و ← اوسینسکی، ن
- Uritsky, M.
اوریتسکی، م ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۹۸ پ، ۲۰۹، ۲۳۵ پ.

Ustryalov, N.

اوستریالوف ۴۴۷ پ.

اوستستان ← یوگواوشتیا

Osinsky, N. (Obolensky, V.)

اوسینسکی، ن (اوبولنسکی). ۲۴۰، ۲۳۵ و
اوکراین

- و آلمان ۳۶۳-۶۵ - تشکیل دیرکتوار اوکراین ۳۶۵-۶۷ - جمهوری خلق ۳۵۷، ۳۶۰ - جمهوری خودگردان ۳۵۶ - جمهوری تشکیل دهنده اتحاد شوروی ۴۷۵-۷۶، ۴۷۹-۸۰ - جمهوری شوروی ۳۶۲-۶۴، ۳۶۶-۶۷، ۳۷۰-۷۱ - ج. شرفسرد ۴۵۷-۵۹، ۴۶۰ پ، ۴۶۳-۶۴، ۴۶۷ - دادا ۳۵۶-۶۵ - روابط خارجی ۴۶۹-۷۲ - سیاست متفقین ۳۶۱، ۳۶۶ - شوراهای ۳۵۷-۶۰ - لهستان ۳۷۰-۷۳ - فاسیونالیسم اوکراین ۳۵۲-۷۴، ۴۴۳-۴۶.

اوگرتتف ۱۴۸، ۴۲۵.

Olminsky, M.

اولمینسکی، م ۱۰۳.

اونسلیم ۳۶۵.

Unshlikht, I.

اونشلیخت، آی ۲۳۵ پ.

اویراک، منطقه خودمختار ۴۷۲ پ.

ایزوستیا ۷۱، ۱۰۱.

ایسکرا ۲۲-۲۴، ۲۹، ۴۷-۸، ۵۴.

Ignatov, E.

ایگناتوف، ای ۲۴۲.

ب

Babeuf, G.

بابوف ۴۹۱.

باسمه‌چی ۳۹۷ پ، ۴۰۲-۳، ۴۱۰، ۴۶۶.

باشقیر (باشقیرستان) ۳۸۴-۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵-۹۶، ۳۹۶ پ، ۴۷۲ پ (و نیز رجوع شود به جمهوری قازار - باشقیر).

باکو، دولت شوروی ۴۱۴، کنگره باکو ← کنگره خلق‌های شرق.

Bakunin, M.

باکونین، م ۲۵، ۵۴، ۱۱۰، ۹۲-۹۰، ۲۹۰، ۴۹۷.

Bauer, O.

باوئر، او ۵۰۳، ۵۰۵.

Bebel, A.

بیل، آ ۵۶.

بخارا

- اتحاد با ج. شرفسرد ۴۶۷-۶۶ - جنبش بخارای جوان ۴۰۲-۳، ۴۰۷،

۴۱۰-۱۱ - جنبش ملی ۳۸۵، ۴۰۰ - تشکیل ا. ج. ش. س ۴۷۷-۷۷

- رژیم شوروی ۴۰۶-۷ - شورش ۴۱۰-۱۱.

Berdyaev, N.

بردیایف، ن ۲۷.

Broido, G.

برویدو، ج ۴۰۰، ۴۰۱ پ، ۴۰۴، ۴۰۸ پ.

برست-لیتوفسک (بیمن مارس ۱۹۱۸) ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۵۱

پ، ۳۶۰، ۳۶۳ پ، ۳۶۴، ۳۷۵ پ، ۴۱۴، ۴۱۶.

برنشتاین، ای ۲۹۳، ۴۹۳ پ.

بشارابی ۴۵۷.

بلشویسم (بلشویک‌ها)

- احزاب اقلیت ۱۷-۲۱۶ - اسامنامه ۹۱-۹۰ - اسرارهای چپ ۴۴-۱۴۳
- انقلاب ۱۹۰۵، ۷۱، ۷۹ - انقلاب فوریه ۱۱۳-۱۰۰ - اولین کنفرانس
سراسری شوراهای روسیه ۲۲-۱۲۱ - تسخیر قدرت ۳۳-۱۳۰ - جبهه
مخالف ۱۵-۲۱۱، ۲۲-۲۱۸، ۲۷۲-۲۲۶ - جنگ (۱۸-۱۹۱۴) ۹۶-۹۵، ۱۰۲-
۱۰۶ - خشونت انقلابی ۹۹-۱۹۴ - خودمختاری ملی ۳۶-۳۱۶ - دولت
آنتی‌افانی ۴۲-۱۴۱ - دولت موقت ۴-۱۰۳ - شوراهای ۲۷۰ - کمک به
قحطی‌زدگان ۲۲-۲۲۱ - فدرالیسم ۷۶-۱۷۳ - مجلس مؤسسان ۱۳۷،
۵۶-۱۴۱ - منشویک‌ها ۶۸-۵۴ - منشأ ۵۴-۵۰ - نظریه دولت ۶۳-۱۶۲
- وحدت دوباره حزب ۷۷-۷۱ (و نیز رجوع شود به منشویسم، منشویک‌ها).

بوونوف، آ ۹۱، ۲۷-۱۲۶، ۱۳۱، ۲۳۵ پ، ۳۶۷، ۳۷۳. Bubnov, A.

Bukharin, N.

بوخارین، ن

- انقلاب فوریه ۱۲۳ - جنگ (۱۸-۱۹۱۴) ۹۴ - خودمختاری ملی ۳۲۶-
۳۵۴ - قانون اساسی ج ش ف س ر ۱۶۰ - کمیونیست‌های چپ ۲۳۴
- لنین ۴۳ - محاکمه اسرارها ۲۲۶ - ماوراء قفقاز ۴۷۶ پ - مجلس
مؤسسان ۱۵۲ - نقش پرولتاریا ۴۵۰.

بورودکراسی ۸۷-۱۸۶، ۸۰-۲۷۵، ۹۲-۲۹۰، ۳۰۱-۲۹۸، ۳۰۷-۳۰۵.

بوکی ۴۰۶ پ.

Bogdanov, A.

بوگدانوف، آ ۶۹، ۱۱۰.

Blucher, V.

بولجر، و ۴۳۴.

Boldyrev, V.

بولدیروف، و ۴۲۶ پ، ۴۳۲.

Bulgakov, S.

بولگاکوف، ی ۲۷.

بوند ۱۹، ۴۷، ۵۱، ۵۷، ۴-۵۰۳.

بین‌الملل‌ها

- اول (اتحادیه بین‌الملل کارگران)، و مارکس ۳۸ - و خودمختاری ملی
۴۹۹-۵۰۰ - دوم (سوسیالیست یا سوسیال‌دموکراتیک) - جنگ ۹۳، ۴-۲۹۳
- خودمختاری ملی ۵۰۱ - مجازات اعدام ۱۹۲ پ - سوم (کمیونیست-
کمیترن) و نزاع در حزب کمیونیست شوروی ۵۹-۲۵۷.

پ

پان‌تورانیسم ۳۹۷ پ، ۴۰۲، ۴۱۰.

Parvus

پارفوس، پ (گلفاند. آ: ج) ۸۸ پ، ۸۴ پ.

Petlyura, S.

پتلیورا، س ۵۷-۳۵۶، ۶۵-۳۶۴، ۷۰-۳۶۸، ۳۷۲.

پراودا ۹۲، ۳-۱۰۲.

Proudhon, P. J.

پرودون، پ ۱۷۲، ۲۸۶.

Prokopovich, S.

پروکوپوویچ، س ۲۲۱.

پریوبراژنسکی، ای ۲۳۵ پ، ۴۲-۴۱، ۲۵۱، ۲۶۱، ۳۲۵. E. Preobrazhensky,
پستکوفسکی، س ۳۴۰. Pestkovsky, S.

پطرزبورگ ۱۰۴ پ.
پتروفسکی، جی ۲۵۱ پ. Petrovsky, G.

پتروگراد، شورای نمایندگان کارگران ← شورای نمایندگان کارگران
پلخانوف، گ ۲۱، ۲۴، ۸-۴۷، ۵۱، ۵۳-۵۵، ۵۹، ۶۳، ۹۴، ۴۹۳ پ، ۵۰۲ پ.

پوترسون، آ ۲۲، ۴۴، ۵۱، ۲۰۳. Potresov, A.
پودوینسکی ۱۲۷، ۳۶۷ پ. Podvoisky, N.

پولیت بورو ← حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها)
پیاتاکوف ۹۴، ۲۳۵ پ، ۲۱-۳۲۰، ۳۲۸. Pyatakov, Yu.

پیلسودسکی ۵۰۷. Pilsudski, J.
پیمان‌ها و توافق‌نامه‌ها

- آلمان و گرجستان (۲۸ مه ۱۹۱۸) ۴۱۶ - ترکیه و ارمنستان (۲ دسامبر ۱۹۲۰)
- ۴۲۱ - ترکیه و گرجستان (۴ ژوئن ۱۹۱۸) ۴۱۶ - جمهوری شرق
دور و ژاپن (۱۷ ژوئیه ۱۹۲۰) ۴۳۲ (و نیز رجوع شود به برست لیتوفسک،
راپالو و جرش‌سرا).

ت

تابویی، ژنرال ۳۶۱، ۳۶۵.
تاتار - باشقیر، جمهوری ۳۸۸-۹۰.
تاتارها ۹۱-۳۸۲، ۹۶-۳۹۵، ۴۷۲ پ.
تاجیکستان (تاجیک) ۴۰۱-۴۰۰، ۴۷۲ پ.
ترکستان ۳۸۵، ۱۱-۴۰۰.

ترکستان چین ← سین کیانگ
ترکمنستان (ترکمن‌ها) ۴۰۰-۱، ۴۷۸ پ.
ترکیه

- و آذربایجان ۴۱۵ - ارمنستان ۴۱۵، ۴۱۹-۲۱ - گرجستان ۱۷-۱۳
- جرش‌سرا ← جرش‌سرا.

تروتسکی، ل. د. Trotsky, L. D.
- اتحادیه‌های کارگری ۳-۲۳۲ پ، ۴۵-۴۴۴ - انتخاب در اولین پولیت‌بورو
- ۲۷-۱۲۶ - انقلاب (۱۹۰۵) ۷۳-۷۱، ۹۱-۸۳ - انقلاب اکتبر ۲۵-۱۲۰
- انقلاب فوریه ۲۵-۱۲۰ - انقلاب مداوم ۴-۸۳، ۸۸ پ - اوکراین ۳۵۵-
۳۵۶، ۲۶۳ پ - بازگشت به پتروگراد ۱۲۰ - برست لیتوفسک ۲۷-۲۰۶
- پیوستن به بلشویک‌ها ۱۲۳ - خشونت انقلابی ۹۶-۱۹۵ - دولت ائتلافی
۱۴۱ - رابکری ۷۹-۲۷۸ - رئیس شورای پتروگراد ۱۲۵ - کمیته
مرکزی ۲۷۰ - کنگره دوم حزب ۵۱ - لنین ۴۵-۴۴، ۵۵، ۸۹-۸۶
- مخالفان نظامی ۲۴۱ - ماوراء قفقاز ۴۷۶ پ.

- Trutovsky تروتوفسکی ۱۶۳.
 Troyanovsky, A. ترویانونوفسکی، آ ۳۲۵ پ.
 Tryapitsyn تریاپیتسین ۴۳۱-۳۲ پ.
 Tsereteli, I. تسره‌تلی ۱۲۱، ۱۵۳، ۴۱۵ پ.
 Tugan-Baranovsky, M. تصفیہ ← حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی
 Tomskey, M. توگان-بارانوفسکی، م ۲۷.
 Tuntal تومسکی، م ۲۴۲، ۲۵۱-۲ پ. ۴۱۰ پ، ۴۴۵.
 Tuntal تونتال ۲۵۲ پ.
 Tikhon, V. تهرک، منطقه ۳۹۷-۹۸.
 تیخون، و ۱۹۱ پ.

ج

- Jefferson, T. جفرسون، ت ۱۹۳ پ.
 جمهوری خودمختار کوهستان ۴۷۲ پ.
 جمهوری شرق دور ۴۳۰، ۴۳۲-۳۸، ۴۷۱، ۴۷۶.
 جمهوری شوروی فدرال سوسیالیستی روسیه (ج.ش.ف.س.ر)
 - پیمان با آذربایجان ۶۱-۶۲ - با ارمنستان ۴۶۵ - با استونی ۸۱-۳۷
 - با اوکراین ۴۶۴ - با بخارا ۴۶۶ - با ترکیه ۴۶۹ - با جمهوری‌های
 شرق دور ۴۳۳ - با خوارزم ۴۶۶ - با روسیه سفید ۴۶۵ - با قدرت‌های
 مرکز ← برست‌لیتوفسک - با گرجستان ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۶۵ - با لتونی
 ۳۸۱ - با لهستان ۳۷۷، ۴۶۹ - با لیتوانی ۳۸۱ - تغییر مرزها ۷۶-۱۷۶،
 ۳۱۱، ۵۸-۴۵۷ - جمهوری‌ها و مناطق خودمختار ۷۲-۴۷۲ - رابطه با ترکیه
 ۲۱-۴۱۳ - با ژاپن ۳۸-۴۲۸ - با لهستان ۵۱-۳۴۹، ۸۲-۳۷۰ - با
 آمریکا ۲۲۲ - فدرالیسم آمریکایی ۱۷۱ - فدرالیسم فرانسوی ۱۷۱
 - قانون اساسی ← قانون اساسی ج.ش.ف.س.ر (و نیز رجوع کنید به کنفرانس
 جنوا، بین‌الملل‌ها، کنفرانس واشینگتن).

چ

- چچنسک، منطقه خودمختار ۴۷۲ پ.
 چچنکلی ۴۱۴ پ.
 چخیدزه، ن ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۸-۹، ۴۱۴ پ.
 چرنوف، و ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۱۶، ۲۱۸.
 چکا ۲۱۳-۱۹۸، ۲۵-۲۲۳.
 چنگیزخان ۴۰۰.
 چوانش ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۷۲ پ.
 چیچرین - و استقلال اوکراین ۳۶۶ - و ماوراء قفقاز ۴۱۶ پ.
 چین و رابطه با ج.ش.ف.س.ر ← ج.ش.ف.س.ر.

ح

حزب سوسیالدموکرات ← هر کشور به همان کشور رجوع اشود
حزب سوسیالدموکرات آلمان (اس. پی. دی) ۶-۵۵، ۶۲، ۲۷۳، پ ۹۳-۲۹۲.
حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان (یو. اس. پی. دی) ۱۹.
حزب سوسیالدموکرات اتریش ۵۰۳.
حزب سوسیالدموکرات فنلاند ۳۵۰، پ ۳۵۱.
حزب سوسیالدموکرات کارگران روسیه ← حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها)

حزب کارگران سوسیالدموکرات روسیه

- آشتی مجدد بلشویک-منشویک ۷۶-۷۳ - انشعاب بلشویک-منشویک ۵۰-
۶۸ - انضباط حزبی ۳۵-۲۳۲، ۴۶-۲۴۵ - انقلاب (۱۹۰۵) ۷۳-۶۹، ۸۰-۷۷
- اولین برنامه و اساسنامه ۵۲-۴۷، ۳۳-۲۳۲ - اولین کنفرانس (۱۸۹۸) ۱۹-
۲۴ - اولین جوانه‌پولیت‌بورو ۲۷-۱۲۶ - انحصار سیاسی ۳۳-۲۳۱ - برنامه
۶۰-۱۵۹، ۸۳-۱۸۱، ۸۷-۱۸۶ - تأسیس ۱۹ - تراکم قدرت ۳۱-۲۲۹،
۴۱-۲۳۶ - جنبه مخالف ۳۶-۲۳۳، ۴۶-۲۴۱ - رهبری فردی ۳۱-۲۳۸،
۲۳۹ - قانون اساسی ج. ش. ف. س. ر ۸۸-۱۸۶ - کمونیست‌های چپ ۳۴-۲۳۴
۲۳۶، ۲۴۱ - کنفرانس آوریل (۱۹۱۷) ۱۶-۱۱۳ - کنفرانس برن (۱۹۱۵)
۹۳ - کنفرانس پاریس (۱۹۰۸) ۷۵-۷۴ - کنفرانس پراگ (۱۹۱۲) ۹۰-
۹۲ - کنفرانس اول ۲۴-۱۹ - دوم ۵۴-۴۷ - سوم ۷۵-۶۹ - چهارم
(وحدت) ۷۴ - پنجم ۷۴ - ششم ۱۲۳، ۲۳۲ - هفتم ۳۶-۲۳۵، ۲۳۹
- نهادهای حکومت ۳۲-۲۳۱، ۷۵-۲۶۸

حزب کمونیست ← حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها).

حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها).

۳۷-۲۳۳ - اتحادیه‌های کارگری ۴۷-۲۴۴ - اساسنامه ۷۳-۲۷۲ - اعلامیه
۲۲ نفر ۵۸-۲۵۷ - انحراف ۴۶-۲۴۶ - اوکرایین ۵۴-۳۵۳، ۷۴-۳۷۱
- اولین تصفیه ۵۵-۲۵۲ - ارگ‌بورو ۴۱، ۲۵۱ - پولیت‌بورو ۴۱-۲۴۰،
۲۵۱، ۲۷۰، ۲۸۱ - تغییر نام ۴۶-۴۴ - ترکستان ۶-۴۰۳، ۱۱-۴۰۷ - جنبه
کارگران مخالف ۴۷-۲۴۳، ۵۵-۲۵۴ - خودمختاری ملی ۳۲۸، ۳۷۲-۳
۵۰۶-۵۰۲، ۵۲-۲۵۱، ۶۲-۲۶۱، ۲۸۳ - رشد و عضویت
۵۳-۲۵۲ - سازمان ۳۹-۲۳۶ - شووینیسیم روسیه، بزرگ ۴۷-۴۴۶
- فرقه‌گرایی ۵۰-۲۴۷ - قانون اساسی ۸۱-۴۷۹ - گ. پ. نو ۶۰-۲۶۰
۶۱ - کمیته تحقیق مرکزی ۵۵-۲۵۴ - کمیته مرکزی ۴۰-۲۳۹
۵۱-۲۵۰، ۷۰-۲۶۹، ۸۴-۲۸۲ - کمیسیون نظارت ۴۲، ۲۵۰، ۶۱-۲۶۰
۸۱-۲۷۹ - کنفرانس حزبی ۳۹-۲۳۹، ۷۲-۲۷۰ - کنفرانس نیم ۴۲-۲۴۱
- کنفرانس دوم ۵۵-۲۴۵ - کنفرانس یازدهم ۵۵-۲۵۸، ۶۰-۲۵۸ - کنفرانس
دوازدهم ۸۰، ۲۸۲، ۸۲-۴۷۹ - مخالفان نظامی ۴۲-۲۴۱ - مخالف

میاسینکوف ۵۶-۲۵۵ - تب ۶۰-۲۵۵ - نظارت دولتی ۷۷-۲۷۶ - نقش
وحدت بخش ۴۶-۴۴۵ (و نیز رجوع شود به: بلشویک‌ها، بلشویسم، منشویک‌ها،
منشویسم).
حق جدا شدن ۳۱۵، ۳۲۱، پ، ۳۲۳، ۳۲۷-۳۶.

خ

Khrustalev-Nosar, G.

خروستالف، نوسار ۷۱.

Khmelnitsky

خملنیتسکی، یوهان. ۳۵۳.

خوارزم (خیوه). ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۶۷، ۴۷۶-۴۷۸.

خودمختاری ملی

۱- آرمیای مرکزی ۴۱۱-۴۰۰ - ارتداد لهستانی ۳۲۰، ۳۲۶، پ، ۳۴۰، ۴۴۸،
۵۰۷-۹ - استونی ۸۱-۳۷۹ - اوکراین ۷۴-۳۵۳، ۴۶۰-۴۴۳ - برابری
۴۳-۴۳۹، ۵۶-۴۵۰ - برای کارگران ۲۸-۳۲۵، ۸۹-۳۸۸ - بین‌الملل
اول و دوم ۵۰۱-۴۹۹ - خلق‌های شرق ۹۹-۳۸۲ - خودگردانی فرهنگی
۳۰۲-۳۰۳ - روسیه سفید ۷۹-۳۷۴ - سیکری ۴۸-۴۷۳ - فدرالیسم
۲۳-۳۲۲ - فنلاند ۵۲-۳۴۹ - قانون اساسی چش‌فسر ۲۳-۳۲۲
۲- گرجستان ۷۴-۴۷۳ - لونی ۸۱-۳۷۹ - لهستان ۵۱-۳۴۹ - لیتوانی
۸۲-۳۸۱ - ماوراء قفقاز ۲۳-۴۱۱، ۷۴-۴۷۳ - نظریه آفرینی ۲۵-۳۲۵، پ،
۳۳۴، ۵۰۲-۵۰۹ - نظریه بورژوازی ۱۹-۳۱۸، ۳۳۳، ۵۶-۴۵۵ -
نظریه بلشویک‌ها ۳۶-۳۱۷، ۴۲-۴۳۹، ۵۶-۴۵۰ - وحدت ۴۶-۴۳۹،
۷۸-۴۵۷ - وحدت اقتصادی ۶۸-۴۶۸ - وحدت دیپلماتیک ۷۰-۴۶۸ (و نیز
رجوع کنید به: فابیونالیسم و ملیت‌ها).

Khozaev, F.

خوزایف، فی ۴۰۷.

خیوه -> خوارزم

د

داغستان ۳۹۱، ۳۹۴، پ، ۸-۳۹۷، ۴۷۲، پ.

دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق ۴۴۴، ۴۰۱، پ.

دزدینسکی، فی ۱۳۱، ۹۹-۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، پ، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۵۸،
۴۷۵.

Dan, F.

دان، افی ۶۷، ۷۴، ۲۰۳، ۱۸-۲۱۶.

Dunsteroville, L. C.

دنسترویل، ل. سی ۴۱۷.

دنیکین، آ ۴۲، ۳۶۸، پ، ۳۷۰، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۱۸، ۴۲۷-۴۸۳.

Dutov, A.

دوتوف، آ ۵۸، ۳۹۱، پ، ۴۰۱.

دولت موقت ۱۰۰-۹۹، ۱۶-۱۱۲، ۱۱۹، ۲۲-۱۲۱، ۳۳-۱۳۱، ۵۱-۳۵۰.

دهقانی و دهقانان، نقش آنها در انقلاب ۸۲-۸۰، ۵۸-۱۵۷.

دیکتاتوری پروتاریا ۴۹، ۶۲، ۶۶-۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۹، ۸۴-۲۸۹، ۲۸۷-۲۸۸.

۲۹۸ - و حزب ۸۴-۲۸۲

دیمانشتاین، س ۴۵۳.

Dimanshtein, S.

ر

رایالو، پیمان ۴۷۱.

رادا ← اوکراین

رادک، ک

- استقلال اوکراین ۳۶۱ - انتخاب مجدد در کمیته مرکزی حزب ۲۵۱ پ

- بازگشت به روسیه ۹۷ - خودمختاری ملی ۵۱۰ - کمونیست‌های چپ

۲۳۵ - محاکمه اس‌ارها ۲۲۶ - منشویک‌ها ۴-۶۳.

Raskolnikov, F.

راسکولنیکوف، ف ۱۵۳.

Rakovsky, K.

راکوفسکی، ک ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۹۷-۴۴۷، ۴۶۴، ۴۸۱.

Reisner, M.

رایزنر، م ۶۳-۱۶۲، ۱۸۳.

رگیلوفسکی ۳۸۲.

Renner, K.

رنر، ک (اشترینگر) ۵۰۳، ۵۰۵.

Robespierre, M.

روبسییر، م ۱۹۳، ۴۹۱.

Rudzutak, Y.

رودزوتاک ۵۲-۲۵۱ پ، ۴۰۶ پ، ۴۱۰ پ.

Rousseau, J.-J.

روسو، ژ، ژ ۲۸۶، ۴۹۵ پ.

روسیه سفید

- آلمان ۳۷۵ - چشرف‌سر ۴۶۵، ۴۶۷ - جنبش ملی (ناسیونالیستی)

۳۷۴-۷۵ - رادا ۷۶-۳۷۴ - روابط خارجی ۶۷-۴۶۶ - رژیم شوروی

۳۷۵-۷۸ - عضو تشکیل‌دهنده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۷۷-۴۷۶،

۴۷۹-۸۰.

Ryazanov, D.

ریازانوف، د ۲۳۳ پ، ۲۳۵ پ، ۲۵۲، ۴۴۴.

Rykov, A.

ریکوف، آ

- انقلاب فوریه ۱۱۵، ۱۲۵ - و دولت ائتلافی ۱۴۲، ۲۳۳ پ - رسیدگی

به گرسنگان ۲۲۱.

ز

Zasulich, Vera

زاسولیک، ورا ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۱.

Zalutsky, P.

زالوتسکی، پ ۹۶، ۱۰۱، ۲۵۴.

زینوویف

- انقلاب فوریه ۱۱۴ - انتخاب در اولین پولیت‌بورو ۱۲۶ - اوکراین

۶۸-۳۶۷ پ - اعلامیه ۲۲ نفر ۲۵۸ - بازگشت به روسیه ۹۷ - درباره

حزب و دولت ۲۶۹ پ، ۲۷۱ پ - دولت ائتلافی (موقت) ۴۲-۱۴۱، ۳۳-۲۳۲

- دیکتاتوری حزب ۸۳-۲۸۲ - عضو کمیته مرکزی ۹۱ - کمونیست‌های

چپ ۲۳۳ پ - لنین ۹۳ - مجلس مؤسسان ۱۴۹ - مخالفت با تسخیر

قدرت ۱۲۶-۳۰.

ژ

ژاپن و روابط با ج ش ف س ر ← ج ش ف س ر

Zheleznyakov, V.

ژلزنیاکوف، و ۱۵۳.

Jordania, N.

ژوردانیا ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۳.

Jaurès, J.

ژوره ۴۹۳ پ.

Zhilunovich

ژیلونویچ ۳۷۶ پ.

س

Sapronov, T.

ساپرونوف، ت ۲۳۵ پ، ۲۴۲، ۲۶۶.

ساخالین ۳۸-۴۳۶.

سازمان امداد آمریکا (آرا) ۲۲۲.

سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر ۲۲.

Savinkov, B.

ساوینکوف، ب ۲۰۶.

Serebryakov, L.

سربریاکف، آی ۲۴۱، ۲۵۱.

Smena Vekh

سمناوخ ۴۴۷ پ.

Semenov, G.

سمنوف ۳۵۸ پ، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۳۵.

سندیکا لیست‌ها ۲۹۲.

سن‌سیمون ۲۸۶، ۲۸۹ پ.

Sukhanov, N.

سوخانوف، ن ۱۴۹.

سوردلوف، ی ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۵ پ، ۲۰۴ پ، ۲۴۰، ۲۶۴.

Sorel, G.

سورل، ژ ۲۹۲ پ.

سوسیالیست‌های انقلابی (اس‌ارها)

- انقلاب فوریه ۱۰۱، ۱۱۸-۱۹، ۱۲۰-۲۱، ۱۲۴-۲۵ - اولین شکاف ۱۴۳

- بازگرداندن به شوراهای ۱۷-۲۱۵ - تلاش برای تسخیر قدرت ۷-۲۰۶

- ترور سیاسی ۱۰-۲۰۸ - شکاف بیشتر ۲۱۶ - مجلس مؤسسان ۱۴۴-

۱۴۵ - محاکمه ۲۷-۲۲۵.

سوسیالیست‌های انقلابی چپ

- آتلان با بلشویک‌ها ۴۴-۱۴۳، ۲۷۰ پ - برست‌لیتوفسک ۲۰۱-۲۰۰

- ترور میرباخ ۷-۲۰۶ - کناره‌گیری از ساونا-ارکوم ۲۰۱ - مجازات

اعداد ۵-۲۰۴.

سوسیالیست‌های انقلابی راست

- اخراج از شوراهای ۴-۲۰۲ - براندازی بلشویک‌ها ۳-۲۰۲.

Sokolnikov, G.

سوکولنیکوف ۹۷، ۱۲۶.

Solts, A.

سولتس، ا ۲۵۸.

Sulkevich, General

سولکویچ، ژنرال ۳۹۱.

سیاست خارجی ← چش فی سر
سیاست صنعتی ← شورای عالی اقتصاد ملی
سیاست کار ← اتحادیه‌های کارگری
سیبری

- جمهوری شرق دور ۴۳۰، ۳۸-۴۳۲ - ج ش فی سر ۴۳۸ - حادثه
نیکولایفسک ۴۳۰، ۳۸-۴۳۴ - دولت دست‌نشانده ۳۲-۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۸
- دولت ضدبلیشویک ۲۸-۴۲۳ - رژیم شوروی ۲۸-۴۲۳ - زاین ۳۸-۴۲۴
- کنفرانس واشینگتن ۳۸-۴۳۵ - لژیون‌های چک ۲۸-۴۲۳ - مداخله
خارجی ۳۳-۴۲۴، ۳۸-۴۳۴.
سیمروالد، کنفرانس ۵-۹۴، ۵۱۰.
سینکیانگ ۴۱۰.

ش

شاقومیان، س ۴۱۴.
شاتووی، بیل ۴۳۰، ۴۳۶.
شچاستنی، آ ۵-۲۰۴، ۲۰۵ پ.
شفچنکو ۳۵۴.
شلیاپنیکوف ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹. Shlyapnikov, A.
شوراها

- ارگان‌های قدرت ۱۳۷ - بوروکراسی ۷۶-۲۷۶، ۷۸-۲۷۷ - تابعیت
دوگانه ۶۹-۲۶۸ - و حزب ۷۲-۲۷۰ - سازمان و وظایف ۶۵-۲۶۳،
۶۷-۲۶۶ - مرکزیت دموکراتیک ۲۶۷ (و نیز رجوع کنید به لنن، انقلاب،
روسیه، و کنفرانس شوراهاى سراسر روسیه).

شورای اتحاد ۴۸۱.

شورای دفاع کارگران و دهقانان ← شورای کار و دفاع (اس. ته. ثو)
شورای عالی اقتصادی (وستنخا)

- عدم تمرکز ۲۷-۲۲۶ - قانون اساسی اتحاد شوروی ۸۵-۴۸۴.

شورای کار و دفاع (اس. ته. ثو) ۴۸۳، ۲۶۵ پ.
شورای کمیسریای خلق (ساونارکوم) ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۸۳-۸۶، ۶۶-۲۶۴، ۷۱-۲۷۰،
۲۷۳، ۴۸۳.

شورای ملیت‌ها ۴۲، ۴۸-۳۴۵، ۴۸۰، ۴۸۱، ۸۹-۴۸۸.

شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ (۱۹۰۵) ۷۳-۷۱، ۹۹، ۱۸-۱۱۶.

شورای نمایندگان کارگران پترورگاد (۱۹۱۷) ۱۰۱-۹۹، ۲۸-۱۲۶، ۳۲-۱۳۱.

شوراهاى کمیسریای خلق (ساونارکوم) ← شورای کمیسریای خلق

ص

Safarov, G.

صفراوف ۹۷، ۲۳۵ پ، ۴۰۸.

ف.

- فابین ها ۲۹۳.
 فراکسیونسم (فرقه‌سازی) ۲۴۷ پ:
 فرونزه، م ۳۷۰ پ، ۴۰۶ پ، ۴۰۷، ۴۷۷-۷۸.
 فندرفلده ۲۲۶، ۴۲۱.
 فنلاند ۳۵۰-۵۳.
 فوریه ۲۸۶.

ق

- قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
 - استالین ۸۱-۸۰ - اهمیت ۹۰-۸۷ - تصویب ۸۲ پ، ۴۹۰
 - حزب ۸۱-۴۷۹ - حق جدایی ۴۸۸، ۴۸۷ پ - روند تغییر و ترمیم
 ۸۷ - سازمان‌دگمتری ۸۶ - کمیساریای خلق ۸۶-۸۴ - کمیسیون
 تهیه پیش‌نویس ۴۷۷، ۴۸۲ - ماهیت فدرالی ۸۹-۸۷ - مرکزیت
 ۹۰-۸۸ - ملیت‌ها ۸۲-۴۷۹، ۹۰-۴۴۸ - منشأ ۷۸-۴۷۶ - مواد
 ۸۹-۴۸۲.

قانون اساسی ج.ش.ف.س.ر

- اصلاح ۶۵-۲۶۴ - برابری حقوق ۸۰-۱۷۸ - بوروکراسی ۸۷-۱۸۶
 - تبعیض در حق رأی ۸۲-۱۸۰، ۴۰۴ پ - تصویب ۱۸۲، ۲۰۷-۸ - تفکیک
 قوا ۸۶-۱۸۲ - جمهوری‌های خودگردان ۸۳ - حقوق فردی ۸۰-۱۷۸
 - خودمختاری ملی ۲۳-۳۲۰ - دیکتاتوری پرولتاریا ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۳
 - شورا‌های محلی ۷۱-۱۶۷ - قدرت حکومتی ۶۵-۱۶۲ - کمیسیون تهیه
 پیش‌نویس ۱۶۰ - ماهیت فدرالی ۷۸-۱۷۱ - مرکزیت ۶۷-۱۶۵ - منشأ
 ۴۰-۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۵ - مواد ۶۲-۱۶۰.

قحطی سال ۱۹۲۱-۲۳

- قرقیزستان (قرقیزها) ۳۸۴، ۴۰۰.
 قره‌چانفوجرکس ۴۷۲ پ.
 قره‌خان، ل ۴۳۷ پ.
 قزاق‌ها ۶۰-۳۵۸.

ک

- کائوتسکی، ک ۳۵، ۵۵، ۷۶، ۱۹۴ پ، ۲۹۳، ۴۲۱، ۵۰۷.
 کاباردینو بالکارش، منطقه خودمختار ۴۷۲ پ.
 کاپل، ژنرال ۴۲۸ پ، ۴۳۵.
 کادت‌ها ۴۳، ۴۷-۱۴۵، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۲۱-۲۲، ۳۹۱.
 کارلیان ۴۷۲ پ.
 Kautsky, K.
 Kappel, General.
 Karelia

- کارگران مخالف ۲۵۴-۵۵، ۲۴۳-۴۸.
 کازاخستان (کازاخ‌ها) ۳۸۴-۸۷، ۳۹۲-۹۳، ۳۹۵-۹۷، ۴۱۰-۱۱، ۴۷۲ پ.
 کالدین ۳۵۸-۶۰، ۳۲۴، ۱۴۶-۴۷.
 کالموک ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۷۲ پ.
 کالنین، م ۲۶۴، ۱۰۲، ۹۱.
 کامچاتکا ۴۳۵.
 کامنسکی ۳۴۵.
 کامنوف، ل. ب.
 - استعفا از کمیته مرکزی ۱۲۹ - انتخاب در نخستین پولیت‌بورو ۱۲۶
 - تره‌ای آوریل لنین ۱۱۲-۱۵، ۱۲۵ - جنگ (۱۹۱۴-۱۸) ۹۵ - حزب
 و دولت ۲۷۲-۷۳ - دفاع ملی ۱۰۵-۶ - دولت ائتلافی ۴۲-۴۱، ۳۳۲-
 ۳۳۳ - رسیدگی به گرسنگان ۲۲۱ - شورای نویسندگان سوسیال‌دموکرات
 ۱۷۵ - کنگره سوم حزب ۶۹-۷۰ - مجازات اعدام ۱۹۶ - مخالفت با
 تسخیر قدرت ۱۲۶-۳۱.
 کراسنوشچکوف، آ ۴۳۶، ۴۲۹-۳۰.
 کراسنوف، پ ۱۹۰.
 کراسین، ل. ب ۲۲۱، ۷۰.
 کرزن، لرد ۴۱۸.
 کرژیشانوفسکی ۲۲.
 کرستینسکی، ن ۲۱۵، ۲۴۱.
 کرنسکی ۱۱۹، ۱۲۳-۲۴، ۱۹۰-۹۲.
 کروپسکایا، ن ۲۲، ۵۶ پ.
 کرونشات، شورش ۲۴۵، ۲۱۹.
 کریلنکو، ن ۲۶۸، ۲۰۵، ۹۴.
 کریمه ۳۹۰-۹۱، ۳۹۹، ۴۵۹ پ، ۴۷۲ پ.
 کفالی، ت ۲۱۸ پ.
 کلیسا و دولت ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۹۱ پ.
 کمون‌کلاری خودگردان آلمان ۳۹۰، ۴۷۲ پ.
 کمونیست‌های چپ ۲۴۱، ۲۳۴-۳۵.
 کمیته سراسر روسیه برای رسیدگی به گرسنگان ۲۲۱.
 کمیته مرکزی اجرائی سراسری روسیه
 - پرزیدیوم ۲۶۴-۶۶، ۲۷۱ پ - ترکیب ۱۲۲ - تغییرات کادر رهبری
 ۱۴۳-۴۴ - ساوکارکوم ۲۶۴-۶۶ - قانون اساسی ج ش ف س ر ۱۶۱،
 ۱۶۲ - قدرت‌ها ۱۸۱، ۱۸۳-۸۶، ۲۶۳-۶۴ - مجلس مؤسسان ۱۵۰، ۱۵۴.
 کمیته مرکزی اجرائی سراسری اتحاد شوروی
 - ترکیب ۴۸۲-۸۳ - تقسیم‌بندی ۴۷۹-۸۱ - قدرت‌ها ۴۸۳-۸۴، ۴۸۶-
 ۸۸ (و نیز رجوع کنید به شورای ملیت‌ها، شورای اتحاد).

کمیساریاهای خلق ← قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی و شورای کمیسرهای خلق
کمیساریای خلق در امور بازرسی کارگران و دهقانان (رابکیرین) ۲۷۶-۸۱.
کمیساریای خلق در امور داخلی ۲۵-۲۲۳.
کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها (نارکومناستی) ۴۸-۳۳۷.
کمیساریای خلق در امور نظارت دولتی ← کمیساریای خلق در امور بازرسی
کارگران و دهقانان (رابکیرین)

کمیترن ← بین‌الملل سوم

کنفرانس جنوا ۴۷۰.

کنفرانس کینتال ۹۶.

کنگره خلق‌های شرق (باکو) ۹۴-۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۹، ۴۲۲.

کنگره سازمان‌های کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه ۳۸۵، ۳۸۷.

کنگره سراسری شوراهای ۴۷۶، ۴۸۱-۳.

کنگره سراسری نمایندگان دهقانان روسیه ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۸۱.

کنگره شوراهای سراسر اوکراین ← اوکراین

کنگره شوراهای سراسر روسیه

- کنگره اول: ترکیب ۱۲۱ - خودمختاری همه ملت‌ها ۱۰۱-۱۰۰، ۳۲۱ پ،

- دوم: انقلاب اکتبر ۳۳-۱۳۱ - لغو مجازات اعدام ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۵

- سوم: شوراهای محلی ۶۹-۱۶۸ - قانون اساسی چشرف سر ۷۶-۱۷۵، ۱۷۷-

۱۷۸، ۱۸۶-۱۸۸ - مجلس مؤسسان ۱۵۰-۱۴۸، ۱۵۴-۵۵ - پنجم: قانون اساسی

چشرف سر ۶۴-۱۶۳، ۱۸۸، ۲۰۶-۷ - ترکیب ۲-۲۰۶ - وظایف و

تشکیلات ۶۸-۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۱-۸۲، ۱۸۳-۸۵ - ششم: حقانیت انقلابی

۲۱۳ - عفو عمومی سیاسی ۲۱۳ - هفتم: کمیته اجرایی سراسری ۲۶۴-

۲۶۵ - منشویک‌ها ۱۷-۲۱۵ - هشتم: گروه‌های مخالف ۱۹-۲۱۸ - هیأت

رئیس کمیته اجرایی سراسری ۶۵-۲۶۴ - نهم: اجلاس سالانه ۲۶۳ پ

- الفای چکا ۲۴-۲۲۳ - دهم: تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۴۷۶-۷۸.

Kutuzov, I.

کوتوزوف ۲۵۱ پ.

Kornilov, L.

کورنیلوف ۲۵-۱۲۴، ۱۲۷، ۳۵۸.

Kuznetsov, N.

کوزنتسوف ۲۵۸.

Kuskova, E.

کوسکوا ۲۸ پ، ۶۴ پ، ۲۲۱ پ، ۲۲۳ پ.

Kosior, S.

کوسیور ۲۳۵ پ.

Kolchak, A.

کولچاک ۱۰۸ پ، ۱۱۰، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۲۱ پ.

Kühlmann, R. von

کولمن، فون ۳۶۳ پ.

Kollontai, A.

کولونتای، آ ۱۰۸ پ، ۱۱۰، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۲۱ پ.

کومی، منطقه خودمختار ۴۷۲ پ.

Kuibyshev, V.

کویبیشف، و ۲۳۵ پ، ۲۶۱، ۴۰۶ پ.

Kviring, E.

کویرینگ ۳۶۷.

Kirov, S.
Kishkin, N.

کیروف، س ۴۷۸، ۴۱۹.
کیشکین، ن ۲۲۱.

گ

Godwin, W.

گادوین ۲۸۶.
گالیسبای شرقی ۳۶۶.
گ پ نو ← اگیو
گرجستان

- آلمان ۱۷-۴۱۵ - ترکیه ۱۷-۴۱۳ - ج.ش.ف.س.ر ۱۷-۴۱۶، ۶۶-۴۶۴،
۷۸-۴۶۷ - جمهوری مستقل ۱۵-۴۱۷، ۲۲-۴۱۷ - رژیم شوروی ۲۳-۴۲۱
- روابط خارجی ۴۷۱ - ساختار اجتماعی ۱۲-۴۱۱ - فدراسیون ماوراء
قفقاز ۷۴-۴۷۲ - منشویک‌ها ۱۷-۴۱۷، ۷۵-۴۷۴.

Gegechkori, E.

گکشکوری ۴۱۳.

Gotsinsky

گوتسینسکی ۳۸۶، ۳۹۷.

Gorky, M.

گورکی، ماکسیم ۲۲۱، ۳۱۳ پ.

Gurvich, G.

گوروویچ ۱۶۰ پ.

Goldenberg, I.

گولدنبرگ ۱۱۰.

Goloshchekin, F.

گولوشچکین، ف ۳۹۶ پ، ۴۰۶ پ.

ل

Larin, Y.

لارین، ی ۲۳۳ پ.

Lassalle, F.

لاسال، ف ۴۹۲.

Lafargue, P.

لافارگ، پ ۵۰۰.

لتونی ۸۱-۳۷۹.

لژیون‌های چک ۱۷۶، ۲۰۶، ۲۸-۴۲۴.

لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف)

- آزادی انتقاد ۵۰-۲۴۶ - آنارشیزست‌ها ۲۱۲ پ - ائتلاف در گرجستان
۴۷۳، ۴۷۳ - ائتلاف با منشویک‌ها ۱۵-۲۱۴ - احکامی درباره مجلس مؤسسان
۴۹-۱۴۶ - احکام آوریل ۱۲-۱۱۰ - انتقاد از گ. پ. نو ۲۶-۲۲۵
- انقلاب ۱۹۰۵، ۷۳-۷۱، ۸۴-۷۹ - انقلاب اکتبر ۳۲-۱۳۱، ۵۷-۱۵۶
- انقلاب بورژوادموکراتیک ۶۷-۶۶، ۸۴-۷۸ - انتخاب در اولین پولیت‌بورو
۱۲۶ - استفاده از نام «لنین» ۱۲۳ - استفاده از شورای ایسکرا ۵۴
- انقلاب مداوم ۸۲، ۱۵۸ - «امپریالیسم واسین مرحله سرمایه‌داری» ۹۶
- اکونومیست‌ها (اقتصادیان) ۳۳-۲۷، ۴۱-۴۰ - انحراف ۲۴۷ پ
- بازگشت به روسیه ۹۷-۹۶، ۱۰۹-۱۰۸ - بوروکراسی ۸۷-۱۸۶، ۲۷۵-
۲۸۰، ۹۱-۲۹۰، ۳۰۱-۲۹۸، ۳۰۶-۳۰۵ - بوناپارتیسم و زاکوبینسم ۵۵-۵۴
- بین‌الملل دوم ۹۳ - بیماری ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۹ - پلخانوف ۲۲-۲۱

- تأسیس ویبریود (به پیش!) ۵۹ - تصفیة حزبی ۲۵۴-۲۵۳ - تولد و تحصیلات ۲۱-۲۲ - تبعید به سیری ۲۲۱ - تفکیک قوا ۱۸۲-۴ - جدل با استالین ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۸۰ - جدل با ترسکی ۸۶-۹۰ - جنگ (۱۸-۱۹۱۴) ۹۳-۷ - جدل با منشویک‌ها ۵۸، ۶۱-۶۲ - «چه باید کرد؟» ۲۹، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۸ - حزب و دولت ۲۷۴-۲۷۳، ۲۸۲ - حق جدایی‌خواهی ۳۲۸، ۳۲۱ - خشونت انقلابی ۹۱-۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵-۶، ۲۰۰ - خودمختاری برای کارگران ۳۰-۳۲۷ - خودمختاری ملی ۱۶-۳۱۵، ۱۸-۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۰-۶، ۳۴۹، ۳۵۲-۵۳، ۳۷۲-۷۴، ۳۹۵، ۴۴۸-۴۹، ۴۵۵، ۴۹۵-۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰-۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷-۱۶ - درباره سازمان حزب ۴۱-۴۴، ۵۰۱-۵۰، ۵۷-۸، ۴۴۵ - درباره نظریه و عمل ۳۶-۳۴، ۴۴-۴۵، ۶۱-۶۲ - دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی ۸۱-۸۰ - دولت و انقلاب ۳۰۷-۲۹۵ - دولت ائتلافی ۴۴-۱۴۱ - دیکتاتوری پرولتاریا ۶۳-۱۶۲، ۱۷۸، ۲۸۲-۸۳ - دیکتاتوری حزب ۳-۲۸۲، ۲۹۸ - رابکرین ۷۹-۲۷۷ - ساناراکوم ۷۰-۲۶۹، ۲۷۳ - سردبیر ایسکرا و زاریا ۲۳-۲۲ - سردبیر سوسیال‌دموکرات ۷۵ - سوءقصد به ۲۰۹ - سوسیالیسم ۴۰-۱۳۷، ۱۵۵-۶ - سازمان مرکزی بلشویک‌ها ۵۸-۵۷ - شخصیت ۴۵-۴۱ - شورها ۱۸-۱۱۵، ۶۸-۱۶۷، ۱۸۷ - عضو کمیته مرکزی بلشویک‌ها ۹۱ - فدرالیسم ۱۷۱ - قانون اساسی چشرف‌سر ۶۱-۱۵۹، ۸۳-۱۸۱ - کارگران مخالف ۴۷-۲۴۵ - کمونیست‌های چپ ۳۶-۲۳۳ - کنفرانس سیمروالد ۹۵-۹۴ - کنفرانس کینتال ۹۶ - کنکرة دوم حزب ۵۰-۴۸ - گروه آزادی کار ۲۱، ۲۳-۲۲، ۳۳ - لیتوینوف، م ۷۰، ۴۷۱ - «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» ۷۵ - مارکسیست‌های قانونی ۲۷-۲۶، ۲۹، ۶۲ - مائوآء قفقاز ۷۵-۴۷۴ - مراحل انقلاب ۸۴-۷۹، ۵۸-۱۵۵ - محاکمة اس‌آرها ۲۶-۲۵ - مخالفت با نپ ۲۵۶، ۶۰-۲۵۹ - مرکزیت دموکراتیک ۵۹-۵۸، ۲۳۸ - مخالفت کامنوف و زینوویف ۳۱-۱۲۶ - مخالفت منشویک‌ها و میاسنیکوف ۵۶-۲۵۵ - نارودنیک‌ها ۲۵ - نظر ترسکی درباره... ۴۵-۴۴ - نظریة دولت ۶۳-۱۶۲، ۳۰۷-۲۹۰ - نقش پرولتاریا ۲۶-۲۵، ۳۳-۳۲، ۸۳-۸۰ - نقش دهقانان ۸۳-۸۰، ۵۸-۱۵۷ - «یک گام به پیش دوگام به پس» ۵۷.

Leroux, G. لورو ۲۸۶.
 Lossow, General von لوسو، ژنرال ۴۱۶ پ.
 Luxemburg, Rosa لوکزامبورگ، رزا ۵۶، ۱۹۴، ۳۲۰، ۵۰۷.
 Lomov, A. لوموف ۲۳۳.
 Lunacharsky, A. لوناچارسکی ۷۱-۶۹، ۱۲۱، ۲۲۱.
 Lvov, G. لووف ۱۱۹، ۱۲۳
 لهستان

- چشرف‌سر ← چشرف‌سر - دولت موقت روسیه ۵۱-۳۴۹ - حزب

سوسیالیست لهستان ۵۰۷.
لیتوانی ۳۸۱-۸۲.

م

Makharadze, F. ماخارادزه، ف ۴۷۵.

Makhno, N. ماخنو، ن ۲۰۱ پ، ۲۱۲، ۷۱-۳۶۸.
مارتوف ۲۲، ۲۹، ۵۰، ۵۱، ۷۵، ۹۴، ۹۷ پ، ۱۲۰، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۰۵ پ، ۱۹-۲۱۷، ۲۵-۳۲۴.

Martynov, A. مارتینوف ۴۷، ۴۹ پ، ۵۲، ۷۸.
مارکس، کارل

- انقلاب آلمان ۳۱-۳۰ - انقلاب مداوم ۳۱، ۸۲ - تأثیر بر روسیه ۲۵
- تفکیک قوا ۱۸۲ - خشونت انقلابی ۱۹۴ - دولت ۱۶۲، ۹۲-۲۸۶
- دیکتاتوری پرولتاریا ۱۸۹ پ، ۲۸۸ - فدرالیسم ۷۳-۱۷۲ - مسأله ملی
۵۰۰-۴۹۱ - مراحل انقلاب ۶۶-۶۴ - مارکسیسم در روسیه ۲۵، (و نیز
رجوع کنید به «مارکسیست‌های قانونی»)
ماری، منطقه خودمختار ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۷۲ پ.

Mazzini, G. مازینی، ج ۴۹۳

Manuilsky, D. مانوئیلسکی، د ۳۷۳، ۴۷۵.
مانیفست کمونیست ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۴۹، ۶۰، ۲۸۷، ۳۳۱، ۴۹۲، ۴۹۵ تا ۴۹۷.
ماوراء قفقاز

- انقلاب اکبر ۴۱۳ - ترکیه ۱۴-۴۱۳، ۷۰-۴۶۹ - جمهوری فدرال
شوروی ۷۶-۴۷۲ - جمهوری مستقل، فدرال قفقاز ۴۱۴ - جنبش‌های ملی
۲۳-۴۱۱ - کمیساریای ماوراء قفقاز ۴۱۳ - گروه‌های بلی و خصومت آنها
با یکدیگر ۱۳-۴۱۱، ۱۶-۴۱۵، ۴۷۳ - مداخله بریتانیا ۱۸-۴۱۷.

Maisky, I. مایسکی ۲۰۳ پ.

مجلس مؤسسان ۳۸-۱۳۷، ۴۶، ۴۱، ۵۰-۱۴۷، ۵۳-۱۵۱.
مداخله متفقین ۲۰۲-۳، ۷-۲۰۶، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۸-۴۲۸.

Medvedev, S. مدودف، س ۲۵۸.

Mdivani, B. مدیوانی، ب ۴۷۵.

مذهب، نظر شوروی نسبت به ۴-۳۹۳.

Merkulov, S. مرکولوف، س ۴۳۵.

Mezhraiontsy مژرایونتسی ۱۲۰، ۱۲۳.

Mezhlauk, V. مژلائوک، و ۳۶۷ پ.

مسأله مستعمره‌ها ← لنین، ملیت‌ها، بین‌الملل سوم

مسکو، انتقال پایتخت ۱۶۰

مسلمانان، جنبش ملی ۹۹-۳۸۴.

مغولستان، بوریات ۴۲۴، ۴۳۳، ۴۷۲ پ.

MacDonald, R.

مكدونالد، ر ۴۲۱

ملیت‌ها

- تأثیر وحدت‌بخش ۳۱۲-۱۵ - تعداد ۳۱۱-۱۳ - دستگاه اداری ۳۳۶-۳۴۸
- سیاست شوروی ۳۱۶-۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳، ۳۴۴-۴۵، ۳۴۷-۳۴۸
- شورونیسیم روسیه بزرگ ۴۳۹-۵۶ - قبل از ۱۹۱۷ - ۳۱۲-۱۳ - وحدت اقتصادی ۴۶۳، ۴۷۰.

منشویسم (منشویک‌ها)

- آشتی با بلشویک‌ها ۲۱۳-۱۵، ۲۱۷-۱۸ - آشتی دوباره حزب ۷۱-۷۶
- اخراج از شوراها ۲۰۳ - اختلاف ۲۰۲-۲۰۳ - انشعاب نهایی ۹۰-۹۲
- انقلاب ۱۹۰۵، ۷۱، ۷۶-۷۹ - انقلاب فوری (۱۹۱۷) ۱۰۱-۱۰۰، ۱۲۴-۱۲۵
- بلشویک‌ها ۵۴-۵۷ - بازگشت به شوراها ۲۱۴-۱۵ - برست لیتوفسک ۲۱۲ - پایان مخالفت سازمان‌یافته ۲۱۸-۲۰ - خشونت انقلابی ۱۹۵، ۲۰۴-۲۰۵ - سازمان برلن ۲۲۰ - کنفرانس جنوا ۶۰، ۷۰
- گرجستان ۴۱۷، ۴۷۴-۷۵ - مجلس مؤسسان ۱۴۳، ۱۴۶-۴۷ - منشأ ۵۱-۶۰ (و نیز رجوع شود به حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی (بلشویک‌ها)، بلشویسم و بلشویک‌ها).

منطقه خودمختار آلمان-ولکا ۹۱-۹۰، ۴۷۲ پ.

مورائف ۱۰۴، ۱۰۶، ۲۴۲.

Molotov, V.

مولوتوف ۹۶، ۱۰۱-۲، ۲۵۱، ۲۶۱.

Myasnikov, A. N.

میاسنیکوف، آ. ن ۳۷۵-۶، ۳۷۵ پ.

Myasnikov, G. I.

میاسنیکوف، جی. آی. ۳۷۶، ۲۵۵-۵۶ پ.

Mitskevich-Kaptsuka

میتسکویچ-کاپتسوکا ۴۷۵.

Mitin, M.

میتین، م ۲۵۸.

Mikhailov, L.

میخائیلوف ۲۵۱.

Mirbach, W.

میرباخ ۱۸۸، ۲۰۷-۲۰۶.

Mikoyan, A.

میکویان، آ ۴۱۹.

Milyutin, V.

میلیوتین، و ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۳۳ پ.

Milyukov, P.

میلیوکوف، پ ۱۱۴، ۱۱۸-۱۹، ۳۵۰.

ن

نارودنیک‌ها ۲۱، ۲۴-۲۷، ۶۳، ۳۵۴.

ناسیونالیسم

- آسیای مرکزی ۴۰۰-۱۱ - استونی ۳۷۹ - اترناسیونالیسم ۳۳۱-۳۲
- اوکراین ۳۲۰ پ، ۳۵۲-۷۵، ۴۴۳-۴۴ - پرولتاریا ۹۵-۹۱ - خلق‌های مشرق ۳۸۲-۹۹
- روسیه ۳۱۴-۱۶، ۴۴۶-۴۷ - روس‌های سفید ۳۷۴-۷۹
- سیبری ۴۲۳-۴۳۸ - طبقات متوسط ۴۹۱ - گرجستان ۷۴-۷۳
- لتونی ۳۷۹ - ماوراء قفقاز ۲۳-۴۱ - نظریه بلشویک‌ها ۳۷-۳۴، ۳۳۴.

۵۰-۴۳۹، ۵۱۶-۵۰۲

نپ

- اعلام ۲۴۵، ۲۷۱-۲۷۰ - بحث‌های حزبی ۲۵۵-۶۰.
نوگین، و ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۳۳ پ، ۲۵۳.

Nôgin, V.

و

Wrangel, P.

Voroshilov, K.

Volodarsky, V.

Validov, Z.

Votyaks

Witte, S.

Wilson, Woodrow

Vinaver, M.

Vainshtein

Vinnichenko, V.

واشینگتن، کنفرانس ۳۸-۴۳۵.
ورانگل، پ ۳۶۸ پ، ۳۷۰ پ، ۳۹۷-۹، ۴۶۱ پ.
وروشیلوف، ک ۲۰۹ پ، ۳۶۷ پ.
وسنخا ← شورای عالی اقتصاد ملی.
ولودارسکی، و ۲۰۹.
ولیدوف ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۶ پ.
وتیاک ۳۸۶، ۴۷۲ پ.
ویته، س ۲۶.
ویلسون، وودرو ۴۹۶ پ.
ویناور، م ۳۱۱ پ.
وینشتاین ۴۵۳.
وینچنکو ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۳-۶۶، ۳۷۱.

ه

Haase, H.

Herzen, A.

Hrushevsky, M.

Hess, M.

Höffman, Max

Hoover, H.

هازه، ه ۲۷۳ پ.
هرتسن ۳۲ پ.
هروشفسکی ۳۵۶، ۳۶۳ پ، ۳۶۴.
هس، م ۲۸۶.
هوفمن، م ۳۷۵ پ.
هوور، ه ۲۲۲.

ی

Yaroslavsky, E.

Yakutia, Yakuts,

Yakovlev

Yanson, Y.

Yudenich, N.

Yugo-Osetia, Osetians,

یاروسلافسکی ۲۳۵ پ، ۲۵۱.
یاکوت ۴۲۴، ۴۷۲ پ.
یاکوفلف ۴۷۱.
یانسون ۴۳۷ پ.
یودنیچ، ن ۳۸۰، ۳۹۲ پ.
یوفه ۱۹۸ پ، ۳۸-۴۳۷.
یوگو، اوستیا ۴۲۳، ۴۷۲ پ.

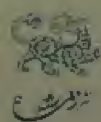
بر مسدود شدن آشکار است که نوشتن تاریخ روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کاری است
بهرامین و کسانی که اصولاً دست‌زدن به چسب کاری را می‌دانند بر خطاهای اعراسی آن نیز چشم
خواهند پوشید تاریخ روسیه شوروی به قلم مریدی انگلیسی که نه زمینه روسی دارد و نه سابقه
مارکسیستی، شاید نویزه محاطه‌ر آمیز به نظر بیاید اما بهنا و آشکار بودن شکافی که باید پر شود
فرایندی هم دارد...

هدف من عبارت بوده است از نوشتن تاریخ نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از
انقلاب، نه رویدادهای آن این رویدادها را بسیاری کسانی ثبت کرده‌اند. ما در نظر داشتن این غرض،
فصل مقدماتی درازی را تصور می‌کردم که در آن می‌بایست مخاطبان جامعه شوروی را پیش از بیرون
رفتن از صحنه در هزار ۱۹۲۳ تحلیل کنم - حتی لحظه‌ای که کنایش یا بدین‌گذاری اجازه حمایت
شوروی سرچاپیست مفارن است اما پس از بررسی معلوم شد که این چارچوب از لحاظ عظمت
و ستاوردن و تأثیر آن بر دوران آینده سخت نارسا است. این بود که آن فصل به سرعت از نو نوشت
شد و جایی حده را به مجلد جداگانه‌ای داد، و در جریان نوشتن به صورت کتاب بزرگی تحت عنوان
«انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷» درآمد که سه مجلد را دربر می‌گیرد.

- این ابع کار



مکتب



ای اچ کار

ترجمه نجف دریابندری

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

ای اچ کار

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد دوم)

ترجمه نجف دریابندری

تهران، ۱۳۷۱

Edward Hallett Carr
A History of Soviet Russia
The Bolshevik Revolution 1917-1923



تهران، صندوق پستی ۱۹۱۶۹-۱۳۱۸۵

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد دوم)

ادوارد هلت کار

ترجمه نجف دریا بندری

چاپ اول ترجمه فارسی زمستان ۱۳۷۱، حروفچینی پیشگام، لیتوگرافی افشار

چاپ بهمن، صحافی فارسی

نسخه ۳۳۰۰

حق هرگونه چاپ و انتشار طبق قرارداد محفوظ است

فهرست

۷

دیاچه

بخش چهارم
نظام اقتصادی

۱۱	فصل ۱۵. نظریه‌ها و برنامه‌ها
۳۹	فصل ۱۶. تأثیر انقلاب
۱۷۵	فصل ۱۷. کمونیسم جنگی
۱۷۵	(الف) کشاورزی
۲۰۵	(ب) صنایع
۲۳۴	(ج) کار و اتحادیه‌های کارگری
۲۶۸	(د) بازرگانی و توزیع
۲۸۸	(ه) امور مالی

۳۱۵	فصل ۱۸. از کمونیسم جنگی تا نپ
۳۲۷	فصل ۱۹. نپ: گام‌های نخستین
۳۲۷	(الف) کشاورزی
۳۴۶	(ب) صنایع
۳۷۰	(ج) کار و اتحادیه‌های کارگری
۳۸۵	(د) بازرگانی و توزیع
۴۰۰	(ه) امور مالی
۴۱۷	فصل ۲۰. آغاز برنامه‌ریزی
۴۴۵	یادداشت «ج»، مارکس، انگلس، و دهقانان
۴۵۹	یادداشت «د»، نظارت کارگران بر راه آهن
۴۶۵	فهرست راهنمای موضوعی

دیبیاچه

از میان انتقاداتی که بررسی‌کنندگان کتاب‌ها دربارهٔ مجلد اول کتاب حاضر نوشتند قانع‌کننده‌ترینشان این بود که من ترتیب طبیعی رویدادها را به هم زده‌ام، به این معنی که ترتیبات سیاسی و قانونی سال‌های اول رژیم شوروی را پیش از بحث دربارهٔ اوضاع اقتصادی، که تا حد زیادی تعیین‌کننده و توضیح‌دهندهٔ آن ترتیبات بوده است، پیش کشیده‌ام. اکنون انتشار مجلد دوم، یک سال پس از مجلد اول، اجازه خواهد داد که خوانندگان آن دو موضوع مربوط به هم را در کنار هم مورد بررسی قرار دهند؛ ولی من کاملاً معتقد نشده‌ام که، چون این انتخاب دشوار بر من تحمیل شده است، اگر نخست به تحولات پیچیدهٔ اقتصادی دورهٔ انقلاب می‌پردازم، بدون آن که ابتدا چارچوب سیاسی آن را ترسیم کرده باشم، مشکل را آسان‌تر می‌سازم. حتی امروز هم تصویر کامل نیست، زیرا که شرح روابط خارجی روسیهٔ شوروی را در این سال‌ها برای مجلد سوم گذاشته‌ام، که سال آینده منتشر خواهد شد.

در خود مجلد حاضر نیز مسائل دشواری از باب ترتیب مطالب پیش آمد. هر جزئی از اقتصاد وابسته به اجزای دیگر است، و حال آن که روشن است که اقتصاد شوروی را باید به بخش‌های عمدهٔ آن تقسیم کنیم. چیزی که کمتر روشن به نظر می‌رسید این بود که دورهٔ مورد بحث این مجلد را هم باید به چند دورهٔ دیگر تقسیم کنیم. در نگاه نخست شاید بهتر به نظر می‌آمد که، مثلاً، سیر تحول کشاورزی را در سراسر این دوره در یک فصل بررسی کنیم. اما از آن‌جا که این دوره سه دورهٔ فرعی را با مشخصات کاملاً متفاوت دربر می‌گیرد — دورهٔ خود انقلاب، دورهٔ کمونیسم جنگی، و نخستین مرحلهٔ نپ — سرانجام بر آن شدم که فصل‌ها را به ترتیب زمانی بیاورم و هر بخش از اقتصاد را به نوبت خود در یکی از سه فصل مربوط به این دوره‌ها مورد بحث قرار دهم. فهرست مطالب

می‌تواند به خواننده یاری دهد تا، اگر ترجیح می‌دهد، به‌جای ترتیب کتاب مثلاً داستان کشاورزی را تا آخر کتاب بخواند، بدون آن که بر سر راه خود به بخش‌های مربوط به صنعت و امور مالی و غیره بپردازد.

مسأله دیگری که شاید نیازمند اندکی توضیح باشد این بود که این مجلد را کجا به‌پایان برسانیم. طرح کلی این تاریخ سه‌جلدی این بود که سرگذشت را کمابیش به‌آن‌جا برسانیم که لنین از صحنه بیرون رفت و کش‌مکش بر سر جانشینی او آغاز شد. در مجلد اول، تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تدوین و تصویب قانون اساسی آن، و انحلال کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها در ژوئیه ۱۹۲۳ لحظه توقف مساعدی بود. در مجلد دوم يك چنین لحظه‌ای کمی زودتر پیش می‌آید. پایان نخستین مرحله نپ در زمستان ۲۳-۱۹۲۲ پیش آمد؛ دوازدهمین کنگره حزب نیز در آوریل ۱۹۲۳ تشکیل شد - يك ماه پس از بستری شدن لنین برای آخرین بار - و این زمانی بود که کشور در آستانه بحران اقتصادی بود، چنان‌که رقیبان صحنه سیاست در حال موضع‌گیری بودند. بنابراین در مجلد حاضر من به کنگره دوازدهم نپرداختم، مگر در فصل آخر، «آغاز برنامه‌ریزی». مذاکرات کنگره در این باره بیشتر یادآوری مجادلات پیشین است و کمتر فتح باب مجادلات جدید؛ به این دلیل من این مذاکرات را در فصل آخر مجلد حاضر گزارش کرده‌ام.

تقریباً همه کسانی که در پیش‌گفتار مجلد اول یاری آن‌ها را با تشکر یادآور شده‌ام، در تهیه دنباله آن کتاب نیز به نحوی مرا یاری داده‌اند؛ علاوه بر آن‌ها، آقای موریس داب از روی لطف چند کتاب از کتابخانه خود به من عاریت داد که در جای دیگر در دسترس نبود؛ و خانم دوار، عضو بنگاه سلطنتی امور بین‌الملل، از روی سخاوت اجازه داد از مطالبی که به منظور بررسی سیاست کار شوروی فراهم ساخته بود استفاده کنم. به‌ویژه به آقای آیزاک دویچر مدیونم که یادداشت‌های خود را از اوراق و اسناد منتشرنشده تروتسکی در کتابخانه ویدنر دانشگاه هاروارد در اختیار من گذاشت. يك بار دیگر میل دارم از همه این کسان و کسان دیگری که مرا در جست‌وجوی مطالب این مجلد و نوشتن آن یاری یا اندرز داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

باید اضافه کنم که يك کتابنامه کامل در پایان مجلد سوم و آخر خواهد آمد.

بخش چهارم

نظام اقتصادی

نظریه‌ها و برنامه‌ها

تعالیم مارکس از واکنش در برابر «یوتوپیانیسم» سوسیالیست‌های قدیم برخاست، که از روی مخیله سرشار و زیرکانه خود جوامع سوسیالیستی آرمانی بنا می‌کردند و لازم نمی‌دیدند به این مسأله پاسخ دهند که آن جوامع آرمانی آینده چه‌گونه باید از دل جوامع موجود پدید آیند. روش مارکس روش تاریخی بود: همه تفسیراتی که در مقاصد و سازمان‌های نوع بشر روی می‌دهد جزو یک روند تاریخی است که همیشه جریان دارد. مارکس فرض گرفت - و این تنها فرضی است که برای اثبات آن تلاش نکرد - که جامعه نوین در درازمدت همیشه می‌کوشد خود را چنان سازمان دهد که منابع تولیدی خود را به مؤثرترین نحوی به کار برد. بنابراین بحث خود را با تحلیلی از جامعه موجود آغاز می‌کند، تا نشان دهد که نظام سرمایه‌داری، که زمانی در آزاد ساختن و گسترش دادن منابع تولیدی نوع بشر نقش بسیار مؤثری بازی کرده، اکنون به مرحله‌ای از سیر تاریخی خود رسیده است که مانع حداعلای استفاده از آن منابع است و راه پیشرفت بعدی را هم بسته است: بنابراین هرگاه فرض اولیه مارکس صحیح باشد، سرمایه‌داری ناگزیر است جای خود را به نظام اجتماعی دیگری (که مارکس آن را «سوسیالیسم» یا «کمونیسم» می‌نامد) بدهد، و این نظام جدید بار دیگر امکان حد اعلای استفاده از منابع تولیدی را فراهم خواهد ساخت. برداشت مارکس سیاسی و انقلابی بود، به این معنی که تغییر سرمایه‌داری به سوسیالیسم مستلزم آن است که پرولتاریا به عنوان طبقه حاکم به جای بورژوازی بنشیند؛ و دست‌کم در غالب کشورها، قابل تصور نیست که این جانشینی بدون خشونت انقلابی انجام گیرد. اما نظریه مارکس در هین‌حال علمی و تکاملی است: چنان که ساختار اقتصادی جامعه سرمایه‌

داری از ساختار اقتصادی جامعه فئودالی برخاسته است، با همین روند ساختار اقتصادی موسیالیسم نیز از ساختار اقتصادی سرمایه‌داری بیرون خواهد آمد. هدف بیشتر نوشته‌های مارکس این نیست که خوانندگان را قانع سازد که چنین تغییری مطلوب است - این نکته در فرض اولیه او مستتر است؛ هدف این است که چنین تغییری ناگزیر خواهد بود.

بدین ترتیب مارکس در سراسر عمر خود سرگرم تحلیل نظام سرمایه‌داری موجود و آشکار ساختن نیروی بازدارنده و ویرانگر درون این نظام است، و با نظام موسیالیستی آینده که بر ویرانه‌های سرمایه‌داری بنا خواهد شد کاری ندارد. پرداختن به این کار به یک معنی زود خواهد بود، تا آن لحظه‌ای که نوبت بازگون شدن سرمایه‌داری فرا رسیده است. چنان که مارکس در مقدمه «نقد اقتصاد سیاسی» می‌نویسد، «کار فقط وقتی مطرح می‌شود که شرایط مادی راه آن فراهم باشد یا، دست کم، در حال فراهم شدن باشد». مارکس به موجب طبیعت و معتقدات خود دشمن منوگندخوره هر نوع «یوتوپیانسم» بود؛ و اندیشه او همیشه متأثر از مجادلاتی بود که در جوانی با موسیالیست‌های یوتوپیاپی - که با خیالات واهی درباره جامعه موسیالیستی آینده خوش بودند - انجام داده بود. مارکس در اواخر عمر خود در «جنگ داخلی در فرانسه» با تأکید تحقیرآمیزی توضیح می‌دهد که کارگران «یوتوپای آماده» یا «آرامی» که آن را تحقق بخشند» در اختیار نداشتند: آن‌ها می‌دانستند که باید «تلاش درازمدتی را صورت دهند، یک سلسله زوندهای تاریخی را از سر بگذارند، و محیط و انسان‌ها را تغییر دهند». این اعتقاد به تغییر شکل جامعه از طریق روندهای کند و درونی تاریخ مشوق نحوه برخوردی است که از پاره‌ای جهات تجربی به نظر می‌رسد: هر جا مانعی سر راه ما پیش آمد از روی آن می‌گذریم. مارکس برای نظام موسیالیستی آینده برنامه‌ای نریخته و بیانیهای ننوشته است. فقط یک بار، در «نقد برنامه گوتا»، به خود اجازه داد که لحظه‌ای «عالی‌ترین مرحله جامعه کمونیستی» را به نظر بیاورد که در آن «نیروهای تولید به حسد اعلا می‌رسند و منابع ثروت با وفور تمام جریان می‌یابند»، چنان که «جامعه می‌تواند بر پرچم خود بنویسد: از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش». اما قطع نظر از فصاحت و بلاغت غیرعادی این کلمات، مطلب این قطعه بیش از تکرار همان فرض اساسی مارکس نیست که ضرورت موسیالیسم برای این است که نیروهای تولید را که اکنون در اسارت

سرمایه‌داری منحل گرفتارند آزاد سازد و پرورش دهد؛ و حتی این‌جا نیز پارکس در نامه‌ای خطاب به براهه، که با «نقد برنامه گوتا» همراه بود، با احتیاط راه حملات احتمالی را می‌بندد و می‌نویسد: «هر گامی در جنبش واقعی بیش از يك دوجین برنامه اهمیت دارد.»^۱ این گفته حکمت‌آمیز خالصی از خطر هم نبود. برنشتاین تجدیدنظرطلب کلامی (شاید واقعی) از قول مارکس ثبت کرده بود که: «کسی که برنامه‌ای برای آینده می‌ریزد مرتجع است»^۲، و ژرژ سورل سندیکالیست، بهترین برهان نظری را در اثبات ناسازگاری یوتوپیا و مارکسیسم پرداخته است:

ارائه کردن تحلیل، نظری نظام اقتصادی آینده به این معنی است که بگوئیم يك روساخت ایدئولوژیک را پیش از شرایط تولیدی که روساخت باید بر آن تشکیل شود بنا کنیم؛ بنابراین هر تلاشی از این قبیل غیرمارکسیستی است.^۳

برنشتاین و سورل هر يك به طریق دیگری از این برهان چنین نتیجه می‌گیرند که «جنبش همه چیز است و هدف هیچ چیز». مارکس اگر این نتیجه را می‌شنید آن را نمی‌پذیرفت. اما روش او تا حدی این نتیجه را تأیید می‌کند.

بنابراین آنچه مارکس برای نسل‌های بعد از خود به‌جا گذاشت منظره اقتصادی سوسیالیسم آینده نیست، بلکه تحلیل اقتصادی سرمایه‌داری است؛ ابزارهای اقتصادی او نیز از نوعی است که با نظام سرمایه‌داری تناسب دارد. «اقتصاد سیاسی» با مقولات معروف ارزش، پسمان و سود، امری است که اساساً به سرمایه‌داری تعلق دارد و با سرمایه‌داری درمی‌گذرد.^۴ در نظام سوسیالیستی حتی نظریه ارزش مبتنی بر کار معنای خود را از

1. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 267.

2. Quoted in G. Sorel, *Reflections on Violence* (Engl. transl., 1916), p 150.

3. G. Sorel, *Décomposition du Marxisme* (third ed. 1925), p. 37.

۴. از طرف دیگر، انگلس يك بار «اقتصاد سیاسی به گسترده‌ترین معنای کلمه» را چنین تعریف می‌کند: «علم قوانین حاکم بر تولید و مبادله و مسائل مادی معیشت در جامعه بشری» (Marx i Engels, *Sochineniya*, xiv, 149)؛ این عبارت بعدها در مجادلات دهه بیست بر سر تداوم اعتبار قوانین اقتصادی در برنامه‌ریزی نقل می‌شد.

دست می‌دهد. خود مفهوم قوانین اقتصادی که مستقل از اراده انسان عمل می‌کنند متعلق به ذات جامعه سرمایه‌داری است. مارکس مکرر درباره آشفته‌گی تولید در نظام سرمایه‌داری سخن گفته و چنین استدلال کرده است که بحران‌های ادواری نتیجه ناگزیر مثکی بودن بر قوانین کوز بازار است. در «مانیفست کمونیستی» مارکس این نکته را مسلم فرض می‌کند که «پرولتاریا فوق خود را به کار می‌برد و تمام به تمام سرمایه را از بورژوازی می‌گیرد و همه عناصر تولید را در دست دولت می‌گذارد، یعنی در دست پرولتاریا که به صورت طبقه حاکم سازمان یافته است و حاصل جمع نیروهای تولید را با سرعت هرچه بیشتر افزایش می‌دهد». بیش از بیست سال بعد، در «چنگ داخلی در فرانسه» فرسان کمون پاریس را برای تنظیم تولید ملی «با برنامه مشترک» ستایش می‌کند؛ انگلس نیز در انتظار روزی بود که پرولتاریا پس از سلب مالکیت از بورژوازی «وسائل اجتماعی تولید را به ملک اجتماعی... مبدل سازد» تا بدین ترتیب «تولید اجتماعی برحسب نقشه از پیش اندیشیده» ممکن شود. مارکس در «سرمایه» می‌گوید که امر تولید در نظام سوسیالیستی در تحت «مبادله آگاهانه و حساب‌شده قرار می‌گیرد. اما مارکس برای بحث درباره اوضاع یا ابزارهای تولید اجتماعی برنامه‌ریزی شده هیچ تلاشی نمی‌کند. آنچه در این مسائل می‌توان از او آموخت می‌بایست از تحلیل او درباره ماهیت و نتایج تولید سرمایه‌داری نتیجه‌گیری شود. درباره توزیع و مبادله، مطالب مارکس از آن نیز کمتر است؛ روشن‌های تولید اجتماعی که تعیین‌کننده روابط اجتماعی است، روشن‌های توزیع و مبادله را نیز معین می‌کنند»^۵.

5. *ibid.*, xv, 273.

6. Marx i Engels, *Sochineniya*, xiv, 2889.

7. Karl Marx, *Das Kapital*, iii, ch. x.

۸. مارکس میان «توزیع» (*Verteilung*) و «مبادله» (*Austausch*) قابل به تمایز می‌شود. توزیع «تعیین‌کننده نیست (یا کمیتی) است که برحسب آن فراورده‌ها به افراد متعلق می‌گیرد» و «مبادله» «تعیین‌کننده فراورده‌های خاصی است که برحسب آن‌ها فرد سهمی را که در توزیع به او تعلق گرفته است تقاضا می‌کند»؛ اولی نماینده «تصمیم اجتماعی است و دومی نماینده «تصمیم فردی» (Marx i Engels, *Sochineniya*, xii, i, 179).

9. *ibid.*, xii, i, 185.

تولید، توزیع، مبادله، و مصرف... همه اجزای يك كل را تشکیل می‌دهند، و تفاوت‌های درون يك واحداند. تولید بر همه عوامل دیگر مسلط است. از این عامل است که روند [توزیع، مبادله، مصرف] هر بار از نو آغاز می‌شود.^{۱۰}

فقط «سوسیالیسم عامیانه» است که «در وهله اول بر گرد مسائل توزیع دور می‌زند»^{۱۱} و معتقد است که هدف سوسیالیسم برابر ساختن توزیع است، نه اجتماعی ساختن تولید. «مانیفست کمونیستی» قبلاً اعلام کرده بود که امحای «شرایط تولید بورژوایی» به دست کمونیست‌ها، به معنای «امحای خرید و فروش» نیز خواهد بود.^{۱۲} پایان نظام سرمایه‌داری تولید کالا را نیز پایان خواهد داد و به همراه آن مبادله به معنای سرمایه‌داری کلمه نیز پایان خواهد یافت. مارکس در «نقد برنامه گوتا» می‌نویسد «در جامعه جماعتی [collective] استواز بر مالکیت اشتراکی ابزار تولید، تولیدکنندگان فراورده‌های خود را مبادله نمی‌کنند». در جامعه کمونیستی نهایی، امر توزیع دیگر هیچ رابطه‌ای با پاداش کار نخواهد داشت، زیرا که پاداش‌های مادی جای خود را به پاداش‌های معنوی خواهند داد. اما در جامعه گذار که «تازه از جامعه سرمایه‌داری بیرون می‌آید» و هنوز «کوفتگی‌های تولد» منشأ خود را با خود دارد، مارکس نظامی را پیش‌بینی می‌کند که در آن کارگر «از جامعه سندی دریافت می‌کند دانه بر این که او فلان تعداد ساعت کار (پس از کسر سهم صندوق مشترک) انجام داده است و با این سند از انبار اجتماعی مقداری وسیله زندگی، برابر با همان تعداد ساعت کار، دریافت می‌کند».^{۱۳} اما این سخنان چنانچه گریخته

10. *ibid.*, xii, i, 189;

مارکس اضافه می‌کند که با این حال نوعی «کنش و واکنش متقابل میان عوامل گوناگون وجود دارد»، چنان که «در هر کل انداموار (ارگانیك)ی» می‌بینیم.

11. *ibid.*, xv, 276.

۱۲، همه سوسیالیست‌های قدیم مبادله‌کنندگان را، برخلاف تولیدکنندگان، انگل جامعه می‌دانستند: اوئن در «پیش‌نویس اساسنامه‌ای که در ۱۸۳۵ برای «اتحاد همه طبقات و همه ملل» نوشت انتظار جامعه‌ای را می‌کشد «بدون کشیشان، حقوق‌دانان، نظامیان، خریداران، و فروشندگان».

13. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 274;

همین اندیشه تقریباً با عین همین عبارت در «سرمایه»ی مارکس نیز تکرار شده است
Karl Marx, *das Kapital*, iii, ch. xviii,

فقط نشان می‌دهند که تلاش مارکس برای تحلیل مسائل توزیع و مبادله در جامعه سوسیالیستی چه قدر ناچیز است. بحث درباره کارکردهای ارزش و بها و سود در اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده مربوط به آینده دور بود. دلیل دیگری که مارکس را، به طور هشیار یا ناهشیار، از بحث مثبت درباره مسائل اقتصادی سوسیالیسم باز می‌داشت این بود که او نمی‌توانست معین کند که در نظام سوسیالیستی امر برنامه‌ریزی دقیقاً به دست چه کسانی صورت می‌گیرد. بیان او درباره نقش اساسی امر برنامه‌ریزی کاملاً دقیق است، اما ایفای این نقش را به خود «جامعه» واگذار می‌کند:

جامعه باید از پیش محاسبه کند که چه مقدار کار و ابزار تولید و وسیله معیشت می‌تواند به کار برد، بدون کسرکردن از آن شاخه‌های صنعت که، مثلاً مانند کشیدن خط آهن، ممکن است تا مدت درازی، یک سال یا بیشتر، بازدهی نداشته باشند، نه از باب ابزار تولید و نه وسیله معیشت و نه ارزش مصرفی، بلکه کار و ابزار تولید و وسیله معیشت را از مجموع تولید سالانه می‌گیرند.^{۱۴}

برنامه‌ریزی اقتصادی به عنوان کار دولت تصور نشده است، بلکه کاری است که وجود دولت را زائد می‌کند. «مانیفست» اعلام می‌کند که: «وقتی که در جریان تحول تمایزات طبقاتی ناپدید شدند، و تمام امر تولید در دست سازمان وسیعی از تمام ملت متراکم شد، آن وقت قدرت اجتماعی کیفیت سیاسی خود را از دست خواهد داد.» اما در این «سازمان وسیع» تمام ملت، کار برنامه‌ریزی تولید را چه کسانی بر عهده می‌گیرند؟ مارکس هرگز نکوشید به این پرسش پاسخ بدهد. در یکی از قطعات «سرمایه» می‌گوید که خود جامعه به صورت یک «سازمان آگاه و منظم» درمی‌آید، که در آن خود تولیدکنندگان «مبادله فرآورده‌ها را تنظیم می‌کنند، و به جای آن که اجازه دهند فرآورده‌ها به صورت نیروی کوری بر آن‌ها حکومت کنند، خودشان آن‌ها را تحت نظارت مشترک خود قرار می‌دهند.»^{۱۵} روشن است که برنامه‌ریزی و هدایت زندگی اقتصادی پاره

14. Karl Marx, *Das Kapital*, ii, ch. xvi.

15. Karl Marx, *Das Kapital*, iii, ch. xxxix.

اسامی سوسیالیسم است؛ ولی مارکس در این مورد قانع بود به این که مانند همه سوسیالیست‌ها، از سن‌سیمون به بعد، چنین فرض بگیرد که این وظایف را دولت یا سازمان سیاسی دیگری انجام نخواهد داد، بلکه خود تولیدکنندگان آن‌ها برعهده خواهند گرفت. ۱۶. همچنین، شاگردان مارکس نیز پیش از ۱۹۱۷ در این زمینه پیشرفتی نکردند. برنامه‌ریزی را امری مسلم می‌انگاشتند و درباره آن بحث نمی‌کردند. برنامه حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه، که در دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ به تصویب رسید، با اصطلاحات دقیقاً مارکسیستی از «نشان دادن مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی در ابزار تولید و مبادله، و سامان دادن روند اجتماعی به صورت برنامه‌ریزی شده» سخن می‌گوید. ۱۷. اما این رسم رایج بود، و پیش از انقلاب هیچ کاری برای پروراندن مفهوم برنامه در ادبیات بلشویکی انجام نگرفت. در آستانه انقلاب لنین این کمبود را با استدلالی که گویی از زبان خود مارکس جاری شده چنین توضیح می‌دهد:

در آثار مارکس هیچ اثری از تلاش برای ایجاد یوتوپیا، برای حدس زدن در خلا درباره آنچه نمی‌توان دانست، دیده نمی‌شود. مارکس مسأله کمونیزم را به همان صورتی عبارت‌بندی می‌کند که يك عالم طبیعی ممکن است مسأله مثلاً يك نوع جدید زیست‌شناختی را عبارت‌بندی کند، یعنی وقتی که ما بدانیم که چنین نوعی به وجود آمده است و در جهت معینی تکامل می‌یابد. ۱۸.

مارکس مفهوم اقتصاد اجتماعی برنامه‌ریزی شده را از خود به میراث گذاشته بود، و تحلیل او درباره نظام سرمایه‌داری می‌بایست پایه صناعات (تکنیک) های برنامه‌ریزی سوسیالیستی را از طریق روند تضاد فراهم

۱۶ کلمه‌ای که سن‌سیمون به کار می‌برد «industriels» («صنعتگران») است که همه کسانی را که به کار تولید می‌پردازند در بر می‌گیرد. شاگردان سن‌سیمون پس از مرگ استاد، شاید برای حفظ شهرت «سوسیالیستی» او، در بحث از «اتحاد کارگران» کلمه «travailleurs» («کارگران») را به کار بردند. (Doctrin de Saint-Simon: Exposition, Première Année (1830), p. 197).

17. VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), I, 20.

18. Lenin, Sochineniya, xxi, 482.

سازد. ۱۹. اما سیاست‌های اقتصادی دوران گذار، که انقلاب در تلاش آفرینش نظام سوسیالیستی آن را طی می‌کند، می‌بایست به‌طور تجربی به دست کسانی که انقلاب را انجام می‌دهند معین شود.

علاوه بر اشاره‌های کلی درازمدت دربارهٔ تشکیل نظام سوسیالیستی آینده، مارکس دربارهٔ مسائل جاری سیاست اقتصادی نیز گهگاه سخنانی گفته است؛ و این سخنان در آن احزابی که مدعی بودند برنامه خود را بر پایهٔ تعالیم او بناکرده‌اند تأثیر عملی مستقیم‌تری داشت. مارکس در «مانیفست» از پاره‌ای اقدامات فوری نام می‌برد که، دست‌کم در «پیشرفته‌ترین کشورها» پرولتاریا می‌تواند از آن‌ها جانب‌داری کند، و آن‌ها را در شرایط موجود اصلاحات قابل‌اجرا می‌داند. این اصلاحات را در محدودهٔ رسمی دموکراسی بورژوایی می‌توان انجام داد، هرچند مارکس عقیده داشت که چنین اصلاحاتی ناگزیر «از خود پیش می‌افتند» و «شکاف‌های دیگری در نظام اجتماعی کهن باز می‌کنند». از میان ده اقدامی که در «مانیفست» یاد شده‌اند (و مارکس اذعان دارد که ممکن است از کشور تا کشور فرق داشته باشند)، مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از لغو مالکیت خصوصی زمین؛ مالیات بر درآمد تصاعدی؛ لغو وراثت؛ مرکزیت وراثت از طریق بانک ملی؛ دولتی شدن ارتباطات؛ گسترش مالکیت دولت بر کارخانه‌ها و ابزار تولید؛ اجبار برابر همهٔ افراد جامعه به کار کردن؛ آموزش رایگان و منع استخدام کودکان در کارخانه‌ها «به‌صورت کنونی». گاه این ایراد نظری مطرح شده است که انجام دادن این تقاضاهای محدود ممکن است از دشواری زندگی پرولتاریا بکاهد و در نتیجه شور انقلابی آن‌ها را سست کند، و این‌گونه تقاضاها نباید از جانب انقلابیان راستین پیش کشیده شود. اما در عمل هیچ حزبی نمی‌تواند توده‌های وسیع را جذب کند، مگر آن که برای رفع شکایت‌های آنی آن‌ها نیز برنامه‌ای داشته باشد. رسم احزاب سوسیال‌دموکرات به پیروی از سابقهٔ «مانیفست» چنین شد که دو برنامهٔ حداقل و حداقل داشته باشند؛ برنامهٔ حداکثر هدف انقلابی آن‌ها است، و برنامهٔ حداقل اصلاحاتی است که امیدوارند در نظام بورژوایی موجود نیز به اجرای آن توفیق یابند. یکی از نتایج

۱۹. صناعت‌های برنامه‌ریزی، به‌صورتی که سرانجام در اتحاد جماهیر شوروی پذیرفته شد، مبتنی بر موقلاتی است که مارکس در «سرمایه» برای تحلیل نظام سرمایه‌داری به کار می‌برد؛ اما این مقولات در نخستین سال‌های رژیم شوروی چندان، یا مطلقاً، کاربردی نداشتند.

پیش‌بینی‌نشده این تقسیم آن بود که گروه کثیری از افراد گه برحسب طبع و اعتقاد خود به برنامه حداقل علاقه‌مند بودند وارد احزاب سوسیال-دموکرات شدند؛ و در کشورهایی که پاره‌ای از این خواست‌های حداقل در واقع انجام گرفته بود و به نظر می‌رسید که باقی آن‌ها نیز در آینده از طریق دموکراسی بورژوایی انجام خواهد گرفت، این احزاب رفته‌رفته خواست‌های برنامه حداقل را به مقوله هدف‌های دوردست نظری احاله دادند و فعالیت خود را به تحقق بخشیدن برنامه حداقل مقصور کردند. به عبارت دیگر، سوسیال‌دموکراسی در عین حال که از لحاظ نظری انقلابی باقی ماند در عمل گرایش اصلاحگری بر آن چیره شد. حزب سوسیال-دموکرات نمونه کلاسیک این دیگرگونی تدریجی بود.

جریان اشاعه مرام مارکسیسم در روسیه دارای مشخصات ویژه‌ای بود که با واپس‌ماندگی اوضاع اقتصادی و نیز واپس‌ماندگی اوضاع سیاسی جامعه روسیه تناسب داشت. در قرن نوزدهم تصرف قفقازیه و فتح منطقه آلتای در قلب سیبری با منابع معدنی بسیار سرشارشان محیط مادی پرورش صنعتی روسیه را فراهم ساخت، و روسیه به‌صورت يك قدرت صنعتی بالقوه درآمد. آزاد شدن سرف‌ها در ۱۸۶۱، که ضربه مستقیمی بود بر باروری نظام فئودالی روس، نشانه رسیدن نخستین موج سرمایه‌داری صنعتی نوین بود، آن هم به کشوری که در آن از شرایط رشد بورژوازی سرمایه‌دار مستقل هیچ خبری نبود. نقش تاریخی آزادشدن سرف‌ها در روسیه، مانند نقش قانون محصورکردن زمین‌های عمومی در تاریخ انگلستان، آن بود که نیروی کار لازم را برای صنعتی‌کردن اقتصاد کشور از زمین روستاها به‌سوی کارخانه‌های شهری برانند. اما نخستین تأثیر این کار در وضع دهقانان و نظام زمین‌داری ظاهر شد، زیرا که تمام آینده آن‌ها در معرض بحث علنی قرار گرفت. در ظرف سی سال بعد، مسأله حاد روز همین مسأله بود. طبیعی است که نخستین گروه‌های مارکسیستی از میدان بحث و جدل با «نارودنیک‌ها» بر سر مرنوشت دهقانان و کشاورزی روسیه بیرون آمدند. مسائل ارضی، با آن که در اندیشه مارکس مرتبه درجه دوم داشتند، برای پیروان او در کشوری که ۹۰ درصد جمعیتش کشاورز بودند مسائل حیاتی بودند؛ و چیزی که باعث ناراحتی آن‌ها می‌شد این نکته بود که گویا مارکس در پاره‌ای از سخنان پراکنده سال‌های اخیرش جانب نارودنیک‌ها را در برابر مارکسیست‌های

روس گرفته بود. ۲۰ نارودنیک‌ها بر آن بودند که بنه (کمون) دهقانی روسیه، یعنی نوعی نظام زمین‌داری که هر از چندی زمین‌های افراد را می‌گیرد و از نو تقسیم می‌کند - نظامی که در دوره سرفداری برقرار بود و پس از لغو سرفداری نیز باقی ماند - پایه‌ای است برای قاعده مالکیت اشتراکی که در نظام سوسیالیستی آینده باید برقرار شود، و لذا روسیه فرصت بی‌مانندی برای رهبری جهان در راه سوسیالیسم در اختیار دارد. اما پلخانوف، پدر مارکسیسم روسی و بنیان‌گذار نخستین گروه مارکسیستی روس در خارج، شکی نداشت که مارکسیسم از دیدگاه مسئله ارضی روسیه به چه معنی است. پلخانوف دهقانان را، چه در روسیه و چه در غرب، اساساً یک عامل محافظه‌کار می‌انگاشت. پلخانوف در قطعه‌ای که بارها از قول او نوشته شده است، در ۱۸۹۲ می‌نویسد: «گذشته از یورژوازی و پرولتاریا ما در کشور خود نیروی اجتماعی دیگری نمی‌بینیم که گروه‌های مخالف یا انقلابی از آن کمک بگیرند.» ۲۱ بنابراین پلخانوف معتقد بود که انقلاب باید در روسیه به همان راهی برود که در غرب رفته است - همان راهی که نقشه‌اش در «مانیفست کمونیستی» ترسیم شده است. نخستین مرحله، انقلاب بورژوازی سرمایه‌دار است، که رشد صنعت را در روسیه تسریع خواهد کرد و نظام‌های منسوخ فئودالی مانند زمین‌داری و بنه (کمون) روستایی را از میان خواهد برد؛ سپس، با پیروزی و استقرار سرمایه‌داری در شهر و روستا، زمان برافتادن سرمایه‌داری با انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا فرا می‌رسد. اندیشه نارودنیک‌ری رسیدن به سوسیالیسم از راه بنه روستایی، بدون گذار از دوران سرمایه‌داری و بدون پدیدآمدن یک پرولتاریای نیرومند، یوتوپیای محض است - یا شولایی است که ارتجاع زیر آن پنهان شده است. در دهه ۱۸۹۰ لنین به‌صورت شاگرد پرشور پلخانوف در صحنه ظاهر شد. او در نخستین نوشته‌های خود مجادله پلخانوف را با نارودنیک‌ها ادامه می‌دهد و با شور تمام از این حکم دفاع می‌کند که رشد سرمایه‌داری در روسیه ضرورت دارد.

در اواسط دهه نود، یعنی هنگامی که لنین کار خود را آغاز کرد، واقعیات امر مسئله را به نفع مارکسیست‌ها حل و فصل کرده بود. در دهه ۱۸۴۰ هاکستهایزن، ناظر تیزبین پروس، نقش حیاتی سرفه‌ها را در

۲۰. نگاه کنید به: «یادداشت (ج): مارکس، انگلس و دهقانان» صص ۵۷-۴۴.
21. G. V. Plekhanov, *Sochineniya*, iii, 119.

اقتصاد روسیه به روشنی تشخیص داده بود:

اگر مالکیت بزرگت برای پیشرفت تمدن و ثروت ملی ضرورت داشته باشد، که به عقیده من محل تردید نیست، هنوز وقت الفای سرفداری نرسیده است.^{۲۲}

آزاد شدن سرف‌ها آن تعادلی را که روستای روسیه در تراز نازل اقتصاد سرفداری از آن برخوردار بود برهم زد، و تعادل دیگری هم به جای آن نگذاشت. آن دسته از زمین‌داران چابک و توانا که توانستند املاک خود را بر پایه سرمایه‌داری کارآمدی استوار کنند و همان سرف‌های پیشین خود را به نام کارگر مزدور به کار بگمارند و به تولید وسیع فراورده‌های صادراتی پردازند، از این جریان سود بردند؛ زمین‌دارانی که این زرنگی را نداشتند یا جای املاکشان ناساعد بود، نتوانستند خود را با محیط تازه تطبیق دهند و بیش از پیش در مرداب قرض و بیکارگی فرو رفتند. اصلاحات به گروه کوچکی از دهقانان کارآمد نیز میدان داد، چنان که توانستند جای پای خود را محکم و دارایی‌شان را چند برابر کنند و با کار کشیدن از همپالکیان نگون بخت خود از جرگه آن‌ها بیرون بیایند؛ اما برای توده کثیر دهقانان اصلاحات چیزی نبود جز رفتن زیر بار قرض، سختی معیشت، و اشکال تازه‌ای از استثمار، که مانند گذشته از آن خون دل می‌خوردند. اصلاحات دهقانان را به دو دسته تقسیم کرد: اقلیت کوچکی از دهقانان زمین‌دار (در برخی جاها تعدادشان به یک پنجم کل می‌رسید)، که برخی از آن‌ها کارگر مزدور می‌گرفتند، و اکثریت دهقانان بی‌زمین، یا دهقانانی که زمین‌شان کفاف زندگی‌شان را نمی‌داد و برای زمین‌داران بزرگ یا دهقانان مرفه مزدوری می‌کردند. با وارد شدن سرمایه‌داری در روستاهای روسیه تمایزات طبقاتی اندک اندک جوانه می‌زد.^{۲۳}

22. A. von Haxthausen, *Études sur la Situation Intérieure, la Vie Nationale, et les Institutions Rurales de la Russie*, i (1847), 151.

۲۳. به تعبیر پلخانوف، دهقانان به‌طور کلی يك طبقه نیستند، بلکه نوعی «مرتبه» (sostoyannie) را تشکیل می‌دهند؛ اصلاحات ۱۸۶۱ این «مرتبه» را به دو طبقه تقسیم کرد - «بورژوازی روستایی» زمین‌دار، و «دهقانان فقیر» بی‌زمین؛ استعمارکنندگان و استثمارشوندگان (G. V. Plekhanov, *Sochineniya*, iii, 410).
لنین در ۱۹۰۵ روش قاطع دهقانان را نتیجه تقسیم شدن آن‌ها به دو قشر «خردم-بورژوازی» و «شبه پروتلاریا» می‌داند. (Sochineniya, vi, 369-70).

در این ضمن، پس از آزاد شدن سرف‌ها نخستین نشانه‌های روند صنعتی‌شدن در روسیه پدیدار شد. رشد سریع صنعت پسر از ۱۸۹۰ با جزیان‌یافتن سرمایه خارجی به درون روسیه، پایه‌هایی را فراهم ساخت که حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه بر آن‌ها بنا شد؛ اعتصاب‌های سال ۱۸۹۶ سرآغاز واقعی جنبش پرولتاریایی بود. اما رشد دیرافتاده صنعت سرمایه‌داری در روسیه پدید آمدن چند کیفیت خاص را باعث شد، که لنین آن‌ها را در کلام کوتاهی درباره روسیه خلاصه می‌کند و می‌گوید که در روسیه «جدیدترین [نوع] امپریالیسم سرمایه‌داری فی‌المثل با شبکه ضخیمی از روابط پیش از سرمایه‌داری به هم بافته شده است». ۲۴ در اروپای غربی، مدیران صنایع اوایل قرن بیستم در یک روند تدریجی و قابل دنبال کردن از میان «آنتر پرونور»^{۲۵}های آشنای اقتصاد کلاسیک تربیت شدند و با صنعت بزرگ جدید مقداری از زمینه و جهان‌بینی گذشته آن نیز همراه بود. در روسیه، صنعت جدید ناگهان ساخته و پرداخته از مغز سرمایه روسی و غربی بیرون جست^{۲۶}؛ انگیزه‌های رشد آن هم سیاسی بود و هم اقتصادی^{۲۷}؛ دولت و بانک‌ها در ایجاد آن بسیار بیش از «آنتر پرونور»های منفرد دخالت داشتند؛ و نسبت سرمایه‌های بزرگ در صنعت روسیه بسیار بیش از جاهای دیگر اروپا بود.^{۲۸}

24. Lenin, *Sochineniya*, xix, 136.

۲۵. entrepreneur کسی که در اقتصاد سرمایه‌داری به قصد انتفاع به سازمان‌دادن شاخه‌ای از بازرگانی یا صنعت می‌پردازد؛ صاحب مؤسسه بازرگانی یا صنعتی؛ «کاسب» در مقیاس بزرگ و جدید - م.

۲۶. بنابر کتاب معیاری که در این زمینه وجود دارد، سرمایه‌گذاری خارجی در صنایع روسیه پیش از ۱۹۱۴ به بیش از دو میلیارد روبل بالغ می‌شد؛ از این مبلغ، ۳۲۶ درصد سرمایه فرانسوی بود، ۲۲۶ درصد انگلیسی، ۱۹۷ درصد آلمانی، ۱۴۳ درصد بلژیکی، و ۲۰ درصد آمریکایی.

(P.B.O.I., quoted in Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 44).

۲۷. ویت، نیرومندترین هوادار صنایع، در خاطرات خود نکته بامعنی را بیان می‌کند: «می‌گویند که من برای رشد دادن صنایع وسایل مصنوعی به کار می‌بردم. این عبارت ابلهانه یعنی چه؟ به چه وسیله‌ای جز وسایل مصنوعی می‌توان صنایع را رشد داد؟» (*Vospominaniya* (Berlin, 1922), I, 451).

۲۸. در ۱۹۱۳، ۲۵ درصد از کارگران صنعتی روسیه در واحدهایی مشغول کار بودند که هر کدام بیش از ۱۰۰۰ کارگر داشتند و ۹۵ درصد در واحدهایی که از

تفاوت‌های کارگر کارخانه روسی و اروپایی حتی از این هم بارزتر بود. کارگر کارخانه غربی هنوز مقداری از مهارت خاص صنعتگر خرده‌پای پیشین را با خود داشت. کارگر روسی، دهقان از ده برآمده‌ای بود که در فصل کسادی بازار کار یا دوره بحران اقتصادی ممکن بود به ده خود بازگردد. قانوناً در شمار دهقانان بود، و در جرگه صنعتگران خرده‌پا، که جزو «خرده‌بورژوازی» بودند، قرار نمی‌گرفت. فاقد آن درجه از سواد و مهارت صنعتی بود که در غرب طبقه روزافزون «اشرافیت کارگری» از آن برمی‌خاست - یعنی طبقه‌ای که در منافع سرمایه‌داری سهیم بود و چون مورد استثمار بی حد و حصر قرار می‌گرفت برای کشت تبلیغات انقلابی زمین بسیار باروری را فراهم می‌ساخت. بسیاری از تفاوت‌ها، چه در ساختار صنعت و چه در سیرت کارگران، در تفاوت نظام‌های سیاسی غرب و شرق اروپا نیز منعکس می‌شد. آخر این که یگانگی کارگر کارخانه و دهقان روس باعث می‌شد که این دو مقوله با یکدیگر کنش و واکنش داشته باشند، و جداکردن آن‌ها از یکدیگر، چنان که در کشورهای غربی معمول بود، عملاً امکان نداشت.

نخستین برنامه حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه بنا به رسم جاری به دو بخش خواست‌های حداکثر و خواست‌های حداقل تقسیم شده بود، اما آن آسیب موزی اثری که حزب سوسیال‌دموکرات آلمان را فرا گرفت، یعنی پیش‌افتادن خواست‌های حداقل و فراموش شدن خواست‌های حداکثر، حزب روسی را تهدید نمی‌کرد - و دلیل آن هم آشکار بود: از ۱۸۴۸ به بعد، مفهوم برنامه حداقل غالباً همان خواست‌هایی بود که به دست آوردن آن‌ها در انقلاب بورژوایی امکان داشت، بدون آن که چارچوب نظام سرمایه‌داری بورژوایی زیر فشار آن‌ها درهم شکسته شود؛ برنامه حداکثر مربوط به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا بود. در اروپای غربی، که انقلاب بورژوایی کاری بود انجام گرفته، برنامه حداقل به همین دلیل دیگر انقلابی نبود و به موجب همین اختلاف از برنامه حداکثر انقلابی جدا می‌شد. وقتی که حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه برنامه خود را در ۱۹۰۳ تصویب کرد، انقلاب بورژوایی هنوز در روسیه انجام نگرفته

۵۰۰ تا ۱۰۰۰ کارگر داشتند؛ ازقام متناظر آلمان در ۱۹۰۷ به همان ترتیب ۸۰۰
رصد و ۶۱ درصد بوده‌است

(Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 46).

بود و برنامه‌های حداقل و حداکثر هر دو انقلابی بودند. حداقل خواست‌های سیاسی برنامه مصوب کنگره حزبی ۱۹۰۳ با برانداختن استبداد تزاری و تأسیس جمهوری دیموکراتیک به جای آن آغاز می‌شد. ۲۹. حداقل خواست‌های اقتصادی هم که به دنبال آن می‌آمد روی هم‌رفته در روسیه آن زمان به همان اندازه انقلابی بود، هرچند این خواست‌ها را با ملایمت سنجیده‌ای تنظیم کرده بودند و کمتر نکته‌ای در آن‌ها بود که در دموکراسی‌های بورژوازی پیشرفته صورت نگرفته باشد یا در شرف صورت گرفتن نباشد. از آن جمله بودند خواست‌های روزگار هشت ساعت؛ تعطیل آخر هفته؛ منع کار شبانه، مگر به دلیل ضرورت فنی؛ منع استخدام کودکان زیر شانزده سال (و محدودیت کار تا هجده سال)؛ منع استخدام زنان در کارهای خلاف بهداشت؛ بیمه دولتی در برابر بیماری و پیری؛ بازرسی مؤثر در کارخانه‌ها، و اقدامات دیگری که در عالم قوانین اجتماعی و برنامه‌های رادیکال کشورهای غربی امور آشنایی به شمار می‌رفت. بخش ارضی برنامه حزب به‌ویژه بسیار ملایم بود، زیرا که در واقع به اقداماتی برای «برچیدن بازمانده‌های رژیم سرفداری» و پیش بردن «رشد آزادانه مبارزه طبقاتی در روستا» ختم می‌شد. پیشنهادی منجر عمده آن عبارت بود از لغو پدهی‌هایی که دهقانان هنوز از بابت آزادی خود بر عهده داشتند و بازگرداندن مبالغ پرداخت شده، و مصادره زمین‌های کلیسا و املاک سلطنتی، و «تأسیس کمیته‌های دهقانی برای بازگرداندن زمین‌هایی که هنگام الفای سرفداری از دست دهقانان رفته بود (زمین‌های معروف به «بریده‌ها») ... به دهقانان بی‌زمین». ۳۰. جالب این بود که کنگره حزب به بخش اقتصادی برنامه اظهار علاقه‌ای نکرد. نه در آن روز، و نه در مجادلات بعد از انشعاب بلشویک‌ها و منشویک‌ها، مسائل اقتصادی نقش مهمی بر عهده نداشتند.

جنگ روسیه و ژاپن آتش ناخرسندی‌هایی را که از مدت‌ها پیش در شهر و روستا دود می‌کرد شعله‌ور ساخت. انقلاب ۱۹۰۵ نخستین نشانه بارز این واقعیت بود که شورش نوپای پرولتاریای جوان کارخانه‌ها برضد سرمایه‌داری صنعتی و شورش کهن‌سال دهقانان روسیه برضد شرایط ارضی تحمل‌ناپذیر به‌طور خود به خود و ناهماهنگ و نیمه ناهشیار با

۲۹. نگاه کنید به جلد اول، ص ۵۰.

۳۰. برنامه ۱۹۰۳ در VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), I, 19-23.

هم جوش خورده‌اند. در روز «یکشنبه خونین»، ۹ ژانویه ۱۹۰۵، کارگران شهری با تلاش کورمال خود آتش انقلاب را روشن کردند؛ و اعتصاب‌های صنعتی وسیع پاییز ۱۹۰۵ شگرف‌ترین توفیق‌های انقلاب بود. اما پیش از آن، در فودیه ۱۹۰۵، روستاییان نواحی خاک‌سیاه و استان‌های بالتیک و قفقاز سر به شورش برداشته بودند؛ و شورش‌های دهقانی که در ماه‌های بعدی آن سال در سراسر روسیه درگرفت تا بهار و تابستان سال ۱۹۰۶ نیز جسته گریخته ادامه داشت - یعنی تا مدت‌ها پس از آن که انقلاب در شهرها و کارخانه‌ها سرکوب شده بود. آنچه در ۱۹۰۵ روی داد نظر بلشویک‌ها را در یک نکته تأیید کرد: ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب. اما روشن شد که انقلاب در روسیه بدون پشتیبانی فعالانه دهقانان نمی‌تواند پیروز شود؛ و نیز روشن شد که دهقان روس بسیار بیش از آنچه در فصل احتیاط‌آمیز مسائل ارضی برنامه حزب پیش‌بینی شده بود برای انقلاب‌آمادگی دارد.

در نتیجه رویدادهای ۱۹۰۵، دهقانان در محاسبات بلشویک‌ها اهمیت و اعتبار کاملاً تازه‌ای پیدا کردند. در آوریل ۱۹۰۵، سومین کنگره حزبی سراسر روسیه در لندن از «جنبش روزافزون دهقانی» به نیکی نام برده بود، و در عین حال که اذعان داشت که این جنبش هنوز «خودانگیزه و از لحاظ سیاسی ناهشیار» است، آن را شایسته پشتیبانی حزب سوسیال‌دموکرات شناخته بود. قطعنامه حزب چندین گام از توصیه‌های برنامه حزبی فراتر رفت و به‌طور آشکار از «دهقانان و پرولتاریای روستا» دعوت کرد که «به‌طور دسته‌جمعی از پرداخت مالیات و بدهی‌ها خودداری کنند و برای خدمت نظام وظیفه حاضر نشوند و فرمان‌ها یا دستورهای دولت و مأموران آن را اطاعت نکنند». ۲۱ در همان ماه لنین «دیکتاتوری انقلابی-دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را هدف فوری انقلاب نامیده بود؛ و در رساله «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»، که موضوعش تشریح همین مسأله بود، میان مرحله نخست یا بورژوازی انقلاب که در آن پرولتاریا با مجموع طبقه دهقان متحد است، و مرحله دوم که در آن پرولتاریا با دهقانان فقیر برضد عناصر ارتجاعی طبقه دهقان همدست می‌شود، تمایز دقیقی ترسیم می‌کند:

ما از جنبش دهقانی تا آن حد که انقلابی-دموکراتیک باشد پشتیبانی می‌کنیم. ما برای نبرد با این جنبش تا آن حد که در نقش ارتجاعی و ضدپرولتاریایی ظاهر شود آماده‌می‌شویم (بله، فوراً آماده می‌شویم). تمام جوهر مارکسیسم در این وظیفه دوگانه خلاصه می‌شود. ۲۲

اما محتوای آن خط‌مشی ارضی که باید در این دو انقلاب در پیش گرفته شود، مورد بحث قرار نمی‌گیرد. در کنفرانس بلشویک‌ها در تامر فورس، دسامبر ۱۹۰۵، باب بحث درباره تجدید نظر در بخش ارضی برنامه حزبی گشوده شد؛ کنفرانس پیشنهاد کرد که نکات کهنه مربوط به «بریده‌ها» (که بیش از حد ملایم بود) و الفای بدهی‌ها (که انجام گرفته بود) از برنامه حذف شود، و به دهقانان قول داده‌شود که از هرگونه اقدام انقلابی آن‌ها پشتیبانی خواهد شد، از جمله از مصادره زمین‌هایی که در مالکیت خصوصی است، و کوشش شود که دهقانان را قانع کنند که «منافع آن‌ها یا منافع بورژوازی ده تقابل آشتی‌ناپذیر» دارد، و راه رسیدن به هدف سوسیالیسم به آن‌ها نشان داده شود. ۲۳

یکی از نتایج آشتی بلشویک‌ها و منشویک‌ها در زمستان ۱۹۰۵-۶ تأسیس کمیسیون مشترکی بود که می‌بایست پیشنهادهای مربوط به اصلاح برنامه ارضی ۲۲ را گردآوری و خوب و بد کند تا در کنگره «وحدت» که در آوریل ۱۹۰۶ در استکهلم تشکیل شد (و بعدها بلشویک‌ها آن را کنگره چهارم نامیدند) مورد بحث قرار گیرد. طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین بحث محافل سوسیال‌دموکرات درباره خط‌مشی ارضی در کنگره استکهلم

۳۲. Lenin, *Sochineniya*, viii, 185-6. برای تحلیل بیشتری از نظریات لنین

در این زمان نگاه کنید به: جلد اول، ص ۸۱.

33. VKP (B) v *Rezolyutsiyakh* (1941), i, 58-9; Krupskaya, *Memories of Lenin* [i], (Engl. transl. 1930), pp. 131-3.

این مأخذ گفته شده است که لنین نخستین بار در کنفرانس تامر فورس نتایج تجربه انقلاب ۱۹۰۵ را مطرح کرد.

۳۴. گزارش این کمیسیون در مجموعه آثار لنین آمده است (Lenin, *Sochineniya*, ix, 458-60). لنین پیش‌نویس خود را (که مورد تأیید اکثریت اعضای کمیسیون بود) با شرحی درباره انگیزه‌های آن به صورت جزوه جداگانه‌ای در مارس ۱۹۰۶ منتشر کرد. (Sochineniya, ix, 55-76)

انجام گرفت؛ گذشته از اختلاف اصلی میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها (منشویک‌ها در کنگره اکثریت کوچکی داشتند) هر دو گروه در میان خود نیز دچار اختلاف نظر بودند. به‌جز چند استثنای بی‌اهمیت، همه بر سر این نکته توافق داشتند که برنامه قدیم کهنه شده است و، برای ارضای خواست‌های دهقانان که در آشوب‌های اخیر پدیدار شده بود، باید در خصوص کل مسأله زمین گامی برداشت. گام نخست نسبتاً ساده بود. بلشویک‌ها خواهان مصادره همه زمین‌های کلیسا و املاک سلطنتی و خالصجات دولتی و علائق زمین‌داران بودند؛ منشویک‌ها خواهان «قطع علاقه» (alienation) مالکان بودند، و این اصطلاح پرداخت بهای زمین را هم افاده می‌کرد، یا دست‌کم آن را مردود نمی‌ساخت. اما عده‌ای از منشویک‌ها در این نکته با بلشویک‌ها موافق بودند، چنان که بلشویک‌ها به اکثریت رسیدند؛ و کلمه «مصادره» در قطعنامه کنگره به‌کار رفت. املاک کوچک (که تعریف دقیق تری هم از آن‌ها داده نشده بود) از مصادره مستثنا بودند.

مسأله‌ای که بسیار بیشتر مورد اختلاف بود آن بود که پس از مصادره چه خواهد شد. این جا سه رای کلی قابل تشخیص بودند: منشویک‌ها، که از اقتدار حکومت مرکزی می‌ترسیدند، می‌خواستند که مالکیت زمین‌ها به «ارگان‌های حکومت خودمختار محلی» منتقل شود، که زمین را برای همیشه به دهقانان کشتگر واگذار می‌کرد؛ این راه حل را «ولایتی کردن» زمین می‌نامیدند. رای دوم در پیشنهادی طرح شده بود که از لنین سرچشمه می‌گرفت و اکثریت کمیسیون پیش‌نویس طرفدار آن بود. پیشنهاد این بود که زمین‌های مصادره شده در اختیار کمیته‌های دهقانان قرار گیرد تا زمانی که مجلس مؤسسان تشکیل شود، و پس از آن در صورتی (و فقط در این صورت) که یک جمهوری کاملاً دموکراتیک تأسیس شود حزب تقاضای الفای مالکیت خصوصی زمین و انتقال تمام زمین‌ها را به «تمام خلق» (یا بنا بر پیش‌نویس دیگر به دولت) مطرح خواهد کرد؛ لنین چنین استدلال می‌کرد که قید شرط تأسیس جمهوری کاملاً دموکراتیک در پیش‌نویس او آن خطری را که منشویک‌ها در انتقال زمین به دولت مرکزی می‌بینند مرتفع می‌سازد. گروه سوم، که اکثریت بلشویک‌ها را در بر داشت، در مورد گام اول یعنی تأسیس کمیته‌های دهقانان با پیش‌نویس لنین موافق بود، ولی پیشنهاد می‌کرد که از مجلس مؤسسان خواسته شود که پس از انتقال جنگل‌ها و معادن به دولت و انتقال

«املاکی که کشت اشتراکی آن‌ها مقدور باشد» به ارگان‌های خودمختار محلی، باقی زمین‌ها تقسیم شود و به مالکیت کامل دهقانان درآید. لنین پیش‌تر می‌گفت مالکیت فردی دهقانان ذاتاً از مقوله سرمایه‌داری است و لذا در قیاس با نظام فئودالی املاک بزرگ که مالکیت آن‌ها از آن اشراف است و کشت و کار آن‌ها با دهقانان، پیشرفتی به‌شمار می‌رود؛ اما در این‌کنگره لنین اعلام کرد که خط‌مشی تقسیم اراضی «اشتباه» است (زیرا که در راه رسیدن به هدف نهایی یعنی سوسیالیسم کاری انجام نمی‌دهد) اما «زیان‌آور» نیست، حال آن‌که خط‌مشی «ولایتی‌کردن» زمین‌ها (که نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیسم) «هم اشتباه و هم زیان‌آور» است؛ بنابراین گفت که پیشنهاد خود را، که از پیش نمی‌رود، پس می‌گیرد و از تقسیم زمین‌ها در مقابل «ولایتی‌کردن» آن‌ها پشتیبانی می‌کند. تمام این بحث و مجادله بر پایه این فرض صورت می‌گرفت که ماهیت انقلاب آینده بورژوا دموکراتیک خواهد بود. لنین نه در سخن‌رانی خود در کنگره و نه در جزوه‌ای که سپس در تشریح نظریات خود نوشت ایراد اساسی وارد بر پشتیبانی از مالکیت فردی دهقانان را آشکارا مطرح نکرد؛ ۲۵ - و ایراد این بود که پس از رسیدن به مرحله سوسیالیسم ضرورت وارونه کردن روند تقسیم اراضی و بازسازی واحدهای تولید جماعتی (کولکتیف) پیش می‌آید؛ و هیچ‌کس دیگری هم به فکر آن آینده دور نبود. ۲۷ اما بلشویک‌ها در اقلیت باقی ماندند. قطعنامه منشویک‌ها که «ولایتی‌کردن» زمین‌ها را توصیه می‌کرد به‌عنوان رأی کنگره تصویب شد. اما قطعنامه ضمیمه‌ای که مربوط به تاکتیک حزب بود دوزنمای طولانی‌تری را پیش کشید و به حزب دستور داد که «به او [یعنی به خود دهقان] هشدار دهد که فریب نظام مالکیت زمین کوچک را نخورد، زیرا که تا زمانی که تولید کالا وجود دارد [این نظام] نمی‌تواند فقر توده‌ها را از میان ببرد، و سرانجام [حزب باید] ضرورت انقلاب سوسیالیستی را به‌عنوان تنها راه امحای هرگونه فقر و استثمار نشان دهد». قطعنامه دیگری نیز از اهمیت هماهنگ‌سازی ساختن شورش دهقانان «با حرکت تمرزی پرولتاریا

35. Lenin, *Sochineniya*, ix, 61.

36. *ibid.*, ix, 149-56, 184-200.

۳۷: يك سال بعد لنین می‌نویسد: «پرولتاریا سوسیالیسم برای طلب خرده‌مالکان را با خود نخواهد آورد، بلکه سوسیالیسم تولید اجتماعی در مقیاس بزرگ را با خود خواهد آورد.» (*Sochineniya*, xi, 187).

برضد تزاریسیم» سخن می‌گفت. ۳۸.

نارسانی‌های مصوبات کنگره استکپلم هنگامی آشکار شد که سوسیال دموکرات‌ها با برنامه ارضی سوسیال رولوسیونرها (اس‌ارها) رو به رو شدند، که جانشینان نارودنیک‌ها بودند و در این زمان می‌بایست آن‌ها را حزب برحق دهقانان نامید. برحسب برنامه‌ای که اس‌ارها در کنگره حزبی ژانویه ۱۹۰۶ خود گذرانده بودند، حزب اس‌ار طرفدار اجتماعی کردن زمین بود، و غرض از اجتماعی‌کردن عبارت بود از «بیرون آوردن از مبادله و تبدیل از مالکیت افراد به دارایی ملی». زمین می‌بایست بر پایه دو قاعده بیان افراد تقسیم شود، که آن‌ها را «قاعده کار» و «برابری» می‌نامیدند، یعنی توزیع برابر زمین میان کسانی که روی زمین کار می‌کنند، و تنها مشکل کسار تعیین ملاک برابری بود (یعنی تعداد کارکنان هر خانوار یا تعداد تان‌خوران). این خط مشی اس‌ارها را در ردیف آن سوسیالیست‌های غیرمارکسیستی قرار می‌داد که عقیده داشتند ذات سوسیالیسم نه در شیوه‌های تولید بلکه در برابری توزیع نهفته است. برنامه اس‌ارها در نگاه نخستین با آن پیشنهاد پلشویک‌ها که در کنگره استکپلم رد شد چندان تفاوتی نداشت؛ در آن پیشنهاد نیز تقسیم برابر زمین میان دهقانان خواسته شده بود. اما لنین در رساله مفصلی که در پایان ۱۹۰۷ درباره سیاست ارضی نوشت نقطه اشتراک برنامه‌های اس‌ارها و پلشویک‌ها را، و نیز افتراق نهایی و اساسی آن‌ها را چنین توضیح داد:

اندیشه برابری در نبرد با نظام مطلقه کهن به طور کلی و در نبرد با نظام سرفداری و ماهیت اراضی وسیع بالاخص، انقلابی‌ترین اندیشه است. اندیشه برابری نزد خرده‌بورژوازی دهقانی، از آن‌جا که بیان‌کننده نبرد نابرابری نظام فئودالی و سرفداری است، اندیشه‌ای است برحق و پیشرو. اندیشه «برابری» مالکیت زمین نیز از آن‌جا که بیان‌کننده تلاش

38. VKP (B): *v Rezolyutsiyakh* (1941), 75-6;

مذاکرات کنگره استکپلم در این مأخذ آمده است:
Chtervertyi (Ob"edinitel'nyi) S"ezd RSDRP (1934).

ده میلیون دهقان است که روی قطعات هفت دسیاتین^{۳۹} نشسته‌اند و بر اثر تقسیم املاک بزرگ ۴۰ با مساحت متوسط ۲،۳۰۰ دسیاتین به دست مالکان از هستی ساقط شده‌اند، اندیشه‌ای است برحق و پیشرو. در این لحظه از تاریخ، این اندیشه واقعاً بیان‌کننده چنین تلاشی است و انقلاب منسجم بورژوازی را به حرکت درمی‌آورد، اما آن را به غلط در لفاف تیره‌ای از اصطلاحات شبه‌سوسیالیستی می‌پیچد محتوای واقعی این انقلاب که نارودنیک‌ها آن را «اجتماعی کردن» [زمین] می‌دانند منسجم‌ترین طریق پاک کردن راه برای سرمایه‌داری است، با ریشه‌کنی قطعی نظام سرفداری. نارودنیک‌ها گمان می‌کنند که این «برابرسازی» عامل بورژوازی را حذف می‌کند، حال آن که در حقیقت این کار بیان‌کننده تلاش‌های بنیادی‌ترین نوع بورژوازی است.^{۴۰}

بدین ترتیب بلشویک‌ها می‌توانستند در این مرحله مقدماتی از شعار «برابرسازی» اس‌ارها استفاده کنند، و حتی ظاهراً با اس‌ارها در مسأله خط‌مشی ارضی متحد شوند. اما آنچه از نظر اس‌ارها هدف سوسیالیستی نهایی بود برای بلشویک‌ها چیزی جز یکی از نتایج اتفاقی انقلاب بورژوازی نبود. وقتی که انقلاب بورژوازی بازمانده‌های نظام فئودالی و سرفداری را به نام حق عموم مردم بر مالکیت زمین جاروب می‌کند، اختلاف پیش می‌آید؛ زیرا که تصور بلشویک‌ها از انقلاب ارضی سوسیالیستی با تصور اس‌ارها از بیخ و شاخ تفاوت دارد. ولی مادام که زمان بحث واقعی درباره خط‌مشی‌های ارضی سوسیالیسم فرا نرسیده است، خط فاصل میان بلشویک‌ها و اس‌ارها به آسانی مخدوش می‌شود. حکومت تزاری نیز از رویدادهای ۱۹۰۵-۰۶ همان نتیجه‌ای را گرفته

۳۹. لنین این پانویس را اضافه می‌کند: «این‌جا منظور من تقسیم مالکیت نیست، بلکه تقسیم کشت و کار است؛ این تقسیم ممکن است - و تا زمانی که کشت کوچک غالب است تا چندی ناگزیر هم خواهد بود - چه در شهری شدن و چه در ملی شدن.»

۴۰. desyatin واحد روسی اندازه‌گیری زمین، تقریباً برابر ۱۳۰۰۰ متر

بود که انقلابیان گرفته بودند - یعنی رفتار دهقانان کانون اصلی اوضاع روسیه نیست. پس از بیانیۀ مشروطیت ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ که برای آرام کردن عناصر لیبرال و رادیکال شهرها صادر شد، در ۳ نوامبر بیانیۀ دیگری انتشار یافت که به دهقانان وعده می‌داد که از پرداخت باقی‌اقساط بدهی‌های ارضی خود معاف خواهند شد. درست یک سال بعد - که در فاصله آن کنگرۀ حزبی استکهلم نیز تشکیل شد - فرمان معروف ۹ نوامبر ۱۹۰۶ استولیپین خط‌مشی ارضی تازه‌ای را بنا نهاد. این فرمان دو نتیجه داشت: بنه‌های دهقانی که در آن‌ها رسم توزیع گهگاهی زمین از رواج افتاده بود منحل شدند و زمین آن‌ها میان سران خانوارهای سازندۀ بنه تقسیم شد. در بنه‌هایی که هنوز رسم توزیع گهگاهی زمین رایج بود، سران خانوارها تشویق شدند که تقاضای آزاد کردن سهمی از زمین بنه را مطرح کنند، و برای تسهیل این کار زمین‌ها از نو گروه‌بندی شد. هدف فرمان دولت بدین ترتیب آن بود که نظام کهن مالکیت‌جماعتی دهقانان را منحل کند و به جای آن مالکیت فردی دهقانان را پایه اقتصاد روستایی روسیه سازد. برای این کار، گذشته از وضع قوانین، روستاییان را با وسائل دیگری نیز ترغیب می‌کردند، از جمله با تأسیس «بانک ارضی دهقانان»، که به افرادی که زمینی داشتند یا می‌خواستند داشته باشند با شرایط آسان وام می‌داد. در مدت ده سال پس از صدور این فرمان بیش از دو میلیون خانوار از بنه بیرون رفتند، و اوج این جریان سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ بود. این اصلاحات بیش از همه‌جا در اوکراین، در غرب رود دنی‌پر اجرا شد؛ آن‌جا حدود نیمی از بنه‌های پیشین به صورت مالکیت فردی درآمد. این منطقه مرکز بازرگانی صدور غله بود؛ این‌جا کشاورزی روسیه بیش از هر جای دیگر سود می‌داد و بر پایه سرمایه‌داری سازمان یافته بود. همچنین، این‌جا محنت و مرارت دهقانان بی‌زمین که روی زمین دیگران کار می‌کردند از هر جای دیگر بیشتر بود. به همین معنی بود که تروتسکی اوکراین را «هندوستان روسیه»^{۴۲} می‌نامید. در نخستین سال‌های قرن بیستم امواج پی در پی مهاجران از اوکراین به سوی سیبری و اقیانوس اطلس به راه افتاد.

به دلیل سیاست سرکوبگر حکومت استولیپین، منحن گفتن از «ارتجاع استولیپینی» متداول است، اما این اصطلاح با اصلاحات ارضی

استولپین چندان راست در نمی‌آید، زیرا که این اصلاحات دنباله منطقی همان راهی بود که حکومت با آزاد ساختن سرف‌ها در پیش گرفته بود. غرض اصلی این آزادی پدید آوردن پشتوانه کار «آزاد» برای رشد صنعتی بود. حتی روستاهای روسیه نیز به دایره اقتصاد پولی کشانده شده بودند؛ سرمایه‌داری پشت نظام کهن فئودالی را شکسته بود. بنه (کمون) دهقانی، که واپسین بازمانده آن نظام نبود، اکنون سدی بود در برابر ورود رقابت و کفایت نظام سرمایه‌داری به کشاورزی روسیه. غرض از اصلاحات استولپین شاید این بود که با پدید آوردن طبقه‌ای از دهقانان مرفه و سیر، سدی در برابر انقلاب بنا کند؛ اما از آنجا که سرمایه‌داری پیشرفته‌تر از فئودالیسم است، به گفته لنین «به معنای علمی و اقتصادی [نیز] پیشرو است». ۲۲ از طرف دیگر، سرمایه‌داری ارضی دو صورت متفاوت می‌توانست پیدا کند: سرمایه‌داری زمین‌داران؛ که کارگران مزدور داشته باشند، و سرمایه‌داری فردی خود دهقانان. لنین صورت نخست را نظام پروس می‌نامد، و صورت دوم را نظام امریکایی (که قدری گمراه کننده است) ۲۳ و هدف اصلاحات استولپین را صورت نخستین می‌داند (که این نیز قدری گمراه کننده است)، به این دلیل که این اصلاحات بر ضد طبقه دهقانان به‌طور کلی انجام می‌گیرد. لنین صراحتاً این اصلاحات را «تشویق چاپیده شدن کمون‌ها به دست کولاک‌ها و شکستن روابط ارضی قدیم برای خاطر مشتری مالک مرفه به بهای ورشکستگی سریع توده» می‌نامد، و استولپین را در ردیف آن «یکصد زمین‌دار سیاه» می‌گذارد، و سیاست او را به نام «سیاست ورشکست کردن کامل دهقانان و به‌زور درهم شکستن کمون برای بازکردن راه سرمایه‌داری به هر قیمتی که شده» ۲۵ محکوم می‌کند.

در پشت این سخنان توده‌فریب، مقداری حقیقت نیز نهفته است: در نوشته‌های مربوط به این مسأله رسم بر این شده بود که دهقانان را به سه دسته متمایز تقسیم کنند - «دهقانان فقیر»، که هشتاد درصد کل را شامل می‌شدند و یا بی‌زمین بودند و یا زمینشان آن‌قدر کوچک بود که بدون مزدوری کردن خود و خانواده‌شان نمی‌توانستند امور خود را بگذرانند؛ «دهقانان میانه‌حال» که با کار خانواده‌شان روی زمین خود

43. Lenin, *Sochineniya*, xi, 352.

44. *ibid.*, xi, 349-9, 352.

45. Lenin, *Sochineniya*, xi, 378, xii, 123.

امورشان می‌گذشت؛ و «دهقانان بورژوا» یا کولاک‌ها که آن‌قدر توانایی داشتند که کارگران مزدور را اجیر کنند (اگرچه گویا اجیر کردن حتی يك کارگر نیز شخص را در ردیف کولاک‌ها قرار می‌داد). غرض از اصلاحات حمایت و تشویق کولاک‌ها یا کولاک‌های بالقوه بود، به زیان توده دهقانان فقیر که در زرنگی یا مال‌اندوزی به پای آن‌ها نمی‌رسیدند، یا بختشان یاری نمی‌کرد؛ و با این کار می‌خواستند قشری از دهقانان مرفه پدید بیاورند که به رژیم وفادار باشند. خود استولپین چنین توضیح می‌دهد که «دولت روی [دهقانان] سخت‌جان و قوی شرط بسته است، نه روی واماندگان و میخوارگان».^{۴۶} این محاسبه غلط از آب درآمد. مسأله ارضی روسیه هیچ راه‌حل قابل قبولی نداشت - این مشکلی بود که سال‌ها بعد بلشویک‌ها را هم شکنجه می‌داد، و میزان بسیار پایین تولید کشاورزی روسیه بالا نرفت. این کار بدون وارد کردن ماشین و صناعت امروزی ممکن نمی‌شد، و این هم بر پایه مالکیت افراد دهقان مقدور نبود. اگر لنین در برابر گرفتن طرح استولپین با نظام ارضی پروس حق می‌داشت، این طرح می‌بایست دست‌کم آن عنصر اساسی کارآیی را در بر داشته باشد، و حال آن که نداشت. در واقع طرح استولپین از جهت آن که واحدهای کشاورزی بزرگ را خرد می‌کرد و به‌صورت قطعات کوچک درمی‌آورد، از لحاظ فنی واپس‌نگر بود. به این ترتیب استولپین فقط می‌توانست امیدوار باشد که وضع کولاک‌های «سخت‌جان و قوی» را بهتر سازد، و آن هم به بهای استثمار شدید و بیرحمانه توده دهقانان فقیر و درمانده - و لنین در این مورد کاملاً درست می‌گفت. سرانجام آن اقدامی که برای جلوگیری از انقلاب صورت گرفته بود سهم بزرگی به امر پیروزی انقلاب ادا کرد. این طرح با بدتر ساختن وضع اکثریت دهقانان چه به‌طور مطلق و چه در قیاس با همترازان خوشبخت‌تر آن‌ها، میان دهقانان اختلاف انداخت و به انقلابیان امکان داد که حتی در میان صفوف دهقانان نیز فقیران و استثمارشدگان را بر ضد توانگران و استثمارکنندگان بشورانند. به این دلیل بود که لنین تبلیغاتگر در سراسر این سال‌ها این نکته را تکرار و تأکید می‌کرد که اصلاحات استولپین مایه ورشکستگی توده دهقانان است. اما لنین مارکسیست و لنین اقتصاددان روس، به‌خوبی آگاه بود که راه حل نهایی در کجا است:

46. Quoted by G. T. Robinson, *Rural Russia Under the Old Régime* (1932), p. 194.

مالکان و سرمایه‌داران دشمنی را که باید با او دست و پنجه نرم کنند به‌خوبی می‌شناسند، و خوب احساس می‌کنند که انقلاب پیروزی منافع مالکان را همان پیروزی مالکیت خصوصی زمین به‌طور کلی می‌شناسد، و پیروزی منافع دهقانان را همان امحای مالکیت خصوصی زمین به‌طور کلی، چه زمین مالکان و چه زمین دهقانان در واقع نزاع بر سر تعیین این امر است که آیا روسیه نوین باید به دست مالکان ساخته شود (که جز بر پایه مالکیت خصوصی انواع زمین ممکن نیست)، یا به دست توده دهقانان (که در یک کشور نیمه‌فئودالی بدون از میان بردن مالکیت خصوصی، در مورد زمین مالکان و زمین‌های واگذار شده هر دو، امکان ندارد). ۲۷.

این شاید روشن‌ترین مطالبی است در نوشته‌های این دوره؛ لنین در شناختن این نکته که توزیع زمین میان دهقانان بر پایه برابری، اگرچه اقدام لازمی است در میانه راه که نشانه مرحله بورژوازی انقلاب است، اما راه حل مسأله نیست، و همان طور که املاک بزرگ با موج انقلاب بورژوازی از میان خواهد رفت زمین‌های فردی دهقانان نیز روزی باید با انقلاب سوسیالیستی یک‌کاسه شوند و به صورت واحدهای اقتصادی بزرگ‌تر درآیند.

علت این که هم حکومت روسیه و هم انقلابیان در این دوره بیش از هر چیز به مسأله ارضی توجه داشتند به آسانی قابل توضیح است؛ دلیل این توجه تنها تجارب ۱۹۰۵ نبود، بلکه اوضاع بنیادی اقتصاد کشور بود، که هشتاد درصد جمعیتش را دهقانان تشکیل می‌دادند و پنجاه درصد تولید ملی از دسترنج آن‌ها فراهم می‌شد؛ اما آنچه از لحاظ آینده بیشتر اهمیت داشت رشد سریع و مداوم عنصر صنعت در اقتصاد ملی بود. میان سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۳ تولید صنعتی روسیه ۶۲ درصد افزایش یافت، و حال آن که افزایش تولید کشاورزی ۳۵ درصد بیشتر نبود. ۲۸- در همین

47. Lenin, *Sochineniya*, xii, 406.

48: P. I. Lyashchenko, *Istoriya Narodnogo Khozyaistva SSSR*, (1948), 349.

دوره انحصارهای صنعتی و بازرگانی رشد فراوان کردند، و وابستگی صنعت به سرمایه‌گذاری خارجی و دولتی، هر دو، افزایش یافت. بدین ترتیب، با نزدیک شدن بحران جنگ و انقلاب، تضادهای صنعت، که در محیط روستایی بدوی بر پایه سرمایه‌داری عمل می‌کرد، شدیدتر می‌شد. پس از دوره کساد آغاز دهه اول، سال‌های ۱۲-۱۹۰۸ سال‌های رونق و گسترش صنایع روسیه بود، و طبعاً برای تبلیغات انقلابی خوراکی فراهم نمی‌شد، در این سال‌ها، هیچ‌کدام از دسته‌های رنگارنگ سوسیال‌دموکرات‌های روسیه چندان به فکر سیاست‌های صنعتی حزب نبودند. تروتسکی که از تجربه شورای پترزبورگ سرمست بود همچنان اصرار می‌ورزید که پرولتاریا با اقدام به اجرای خواست‌های «دموکراتیک» مانند روزکار هشت ساعته، ناگزیر به سوی سیاست «سوسیالیستی» تصرف کارخانه‌ها رانده خواهد شد. ۴۹. لنین هم با لحن احتیاط‌آمیزتری می‌نویسد که «روزکار هشت ساعته و اصلاحات نظیر آن با هر پیشامد سیاسی به صورت ابزار حرکت به پیش در خواهد آمد»؛ ۵۰؛ اما نکته مهم این است که این سخن گریزی است که در بحث مسئله ارضی زده شده است. اما در ۱۹۱۲ موج مبارزات کارگری که پس از شکست اعتصاب‌های توده‌ای ۱۹۰۵ فرو نشسته بود با توان تازه‌ای از نو برخاست. درگیری سختی در معادن طلای لنا، که در آن ۵۰۰ تن از کارگران با تیر سربازان از پا درآمدند - و سخت‌ترین کشتار پس از «یکشنبه خونین» بود - دوره تازه‌ای از کش‌مکش‌های صنعتی را بنا نهاد؛ و در دو سال پیش از ۱۹۱۴ دهقانان نیز این جا و آن‌جا سر به شورش برمی‌داشتند. آن نیروهای نهفته‌ای که انقلاب ۱۹۰۵ را پدید آورده بودند بار دیگر در زیر سطح جامعه به جوش و خروش می‌آمدند. لنین، پس از پنج سال افسردگی شدید و ستیزه‌های کشنده درون حزب، بار دیگر به افتشاشات آینده امیدوار شد.

جنگ ۱۹۱۴ نارسایی و ناتوانی اقتصاد ملی روسیه را در شرایط جنگ جدید فوراً آشکار ساخت. نیازمندی‌های نظامی باعث تحریک صنایع سنگین شد: دو جریان خاص سال‌های جنگ عبارت بود از گسترش نظارت دولت بر صنایع و تراکم صنعت بر اثر از میان رفتن مؤسسات کوچک و ضعیف. اما قطع واردات ماشین و مواد و مصالح کار گسترش را حتی در صنایع جنگی فوراً متوقف کرد. در پایان ۱۹۱۶ دیگر آشکار بود که تلاش

صنعتی عمده روسیه از توان افتاده است. ضمناً، بر اثر سربازگیری و از دست رفتن کاری‌ترین افراد روستا کشاورزی بیش از صنعت آسیب دیده بود. تجدید و تعمیر ماشین‌ها و ابزارهای کشاورزی نیز دیگر مقدور نبود. تولید به حد فاجعه‌آمیزی پایین آمد و در زمستان ۱۷-۱۹۱۶ شهرهای بزرگ به گرسنگی افتادند. اعتصابات کارگری، بر اثر گرسنگی و دشواری روزافزون محیط کارخانه‌ها و آشکار شدن بیهودگی جنگ، پیش‌درآمد انقلاب فوریه بود. لنین که در سویس نشانه‌های جان‌دادن نظام سرمایه‌داری را در سراسر جهان نظاره می‌کرد متوجه شد که تاریخ دارد گام بلندی به پیش برمی‌دارد، اما چنان که شیوه او بود از پیش‌گویی یا کشیدن نقشه نظام سوسیالیستی آینده خودداری کرد. در ۱۹۱۶ اثر مهم دوره جنگش را که «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» نام دارد به پایان رساند. لنین شاگرد حقیقی مارکس بود؛ در آستانه انقلاب کتابش مبحث اقتصاد سوسیالیسم تحلیل کائونده‌ای است از اقتصاد آخرین مرحله جامعه سرمایه‌داری.

به محض ورود لنین به پتروگراد در ۳ آوریل ۱۹۱۷، «احکام آوریل» نوشته شد، که استراتژی انقلاب اکتبر را معین می‌کند و گذار از «نخستین مرحله انقلاب را که به بورژوازی قدرت داده است» به «مرحله دوم که باید قدرت را به دست پرولتاریا و فقیرترین قشرهای دهقانان بسپارد» اعلام می‌دارد. برنامه اقتصادی در احکام ششم و هفتم و هشتم بیان شده است. حکم ششم می‌گوید که «مرکز ثقل در برنامه ارضی» باید به «شوراهای دهقانان فقیر منتقل شود» (که به نظر لنین در این ایام می‌بایست جدا از شوراهای دهقانان اجلاس کند) و «همه املاک زمین‌داران مصادره شود»: همه زمین‌ها می‌بایست در اختیار شوراهای نمایندگان دهقانان فقیر و دهقانان قرار گیرد، و املاک بزرگ (از ۱۰۰ تا ۳۰۰ دسیاتین، بسته به اوضاع و احوال محلی - که در مقوله املاک بزرگ حد نصاب پایینی بود) به کشتزارهای نمونه مبدل شوند و «زیر نظر دهقانان فقیر به حساب اجتماعی کار کنند». ۵۱. حکم هفتم می‌گوید که یک بانک ملی واحد زیر نظر شوراهای نمایندگان کارگران وجود داشته باشد؛ حکم هشتم می‌گوید که شوراهای نمایندگان کارگران «بر تولید

۵۱. کلمه «obshchestvennyi» که این‌جا «اجتماعی» ترجمه شده است در معرض همان ابهامی قرار دارد که در مورد «اجتماعی کردن زمین» نیز پیش می‌آید: «به حساب اجتماعی» این جا ممکن است به معنای «به حساب عمومی» باشد.

اجتماعی و توزیع فراورده‌ها» نظارت‌کنند (اگرچه این به معنای «آوردن» سوسیالیسم به عنوان وظیفه فوری ما» نخواهد بود).^{۵۲} تفصیل بیشتر حکم مربوط به مسأله ارضی، در قیاس با احکام مربوط به بانکداری و صنعت و بازرگانی، به روشنی نشان می‌داد که در اندیشه لنین محل تأکید دقیقاً کجا است. لنین متفکر واقع‌بینی بود و اکنون برای نخستین بار برحسب مفاهیم منجز انقلاب روسی می‌اندیشید، یعنی انقلاب در کشوری که بخش بزرگ جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دادند. لنین پیش از حرکت از سویس نوشته بود که دولت موقت نمی‌تواند نان مردم را تأمین کند (در بهترین صورت می‌تواند، مانند آلمان، فقط «گرسنگی با سازمان‌یافتگی نبوغ‌آمیز» به مردم بدهد)؛ زیرا که نان فقط از راهی به دست می‌آید که «با حرمت سرمایه و مالکیت زمین سازگار نیست».^{۵۳} این‌جا نیز مانند «کشتزارهای نمونه»ی حکم ششم، که تفصیل داده نشده، لنین انگشت روی مرکز شبکه اعصاب انقلاب روسیه می‌گذارد. می‌گوید که هیچ انقلاب بورژوا دموکراتیکی، حتی با رادیکال‌ترین شکل توزیع زمین، نمی‌تواند نان روسیه را تأمین کند: فقط سوسیالیسم می‌تواند به نفس مالکیت زمین حمله لازم را بیاورد. دور از انصاف نخواهد بود که بگوییم، همچنان که تروتسکی از مشاهدات انقلاب ۱۹۰۵ ضرورت گذار پیوسته از انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی را نتیجه گرفت، لنین نیز در ۱۹۱۷ از بررسی مسأله اساسی تأمین نان مردم روسیه، که بر اثر تجزیه روند جنگ برهنه و آشکار شده بود، به همین نتیجه رسید. این دو راه هرگز با هم تلاقی نکردند، و مقدمات آن‌ها نیز همانند نبود؛ اما در ۱۹۱۷ هر دو به سیاست عملی همانندی رسیدند.

52. Lenin, *Sochineniya*, xx, 88-9.

53. *ibid.*, xx, 19.

تأثیر انقلاب

{الف} کشاورزی

پیامدهای انقلاب اولویتی را که لنین برای بخش اقتصادی احکام آوریل قائل شده بود توجیه کرد، هرچند در میان بلشویک‌ها لنین تنها کسی بود که حد اعلای اهمیت این امر را می‌شناخت. جماعت دهقانان هنوز کمیت ناشناخته‌ای بود، و لنین در آوریل ۱۹۱۷ بزرآورد بسیار احتیاط‌آمیزی از وضع آینده ارائه کرد:

ما می‌خواهیم که دهقانان از بورژوازی پیش‌تر بروند. و زمین را از زمین‌داران بگیرند، ولی در حال حاضر هیچ مطلب مشخصی درباره رفتار بعدی دهقانان نمی‌توان گفت... برای حزب پرولتاریا مجاز نیست که به اتحاد منافع با دهقانان امید ببندد. ما داریم تلاش می‌کنیم که دهقانان را به جانب خود بکشیم، اما آن‌ها تا حدی آگاهانه جانب سرمایه‌داران را گرفته‌اند.^۱

از لحاظ سیاسی لنین درست می‌گفت که حزب «سوسیال رولوسیونر» (اس ار) از بورژوازی نخواهد پرید؛ و دهقانان همچنان اس ارها را پشتیبانان دیرین خود می‌دانستند. جلب پشتیبانی دهقانان برای بلشویک‌ها شرط پیروزی در رهبری انقلاب بود. بنابراین در دایره کشمکش شوراهای دولت موقت - که در آن بلشویک‌ها جاتانه و یکپند عمل می‌کردند و اس ارها، که در هر دو اردوگاه پایگاه‌کی داشتند، دو دل و

1. Lenin, Sochineniya, xx, 241, 242.

متزلزل بودند - کشمکش دیگری از طرف بلشویک‌ها برضد اس ارها برای جلب پشتیبانی دهقانان آغاز شد. این امر در همه محاسبات سیاسی و مانورهای دوره میان انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر دخالت داشت.

مسیر انقلاب ارضی در روسیه نشان‌دهنده مفهوم این اصل لنین است که راه رسیدن به سوسیالیسم «با تجربه [توده‌های] میلیونی، وقتی که کار را به دست گرفتند، معلوم خواهد شد». شور و امیدی که از انقلاب فوریه برخاسته بود در بسیاری از نقاط روسیه شورش‌های دهقانی تازه‌ای پدید آورد. درباره ماهیت و دامنه آنچه روی داد، مشکل بتوان شواهد دقیقی به دست آورد. در پایان فوریه ۱۹۱۷ لنین می‌نویسد که «هم‌اکنون دهقانان دارند زمین‌ها را بدون پرداختن بها یا یک‌چهارم اجاره تصرف می‌کنند»، و در ایالت پنزا «دهقانان دارند اموال اربابان را می‌گیرند». بروز این گونه رویدادها از اخطارهای مداوم دولت موقت و پشتیبانان آن به دهقانان، که در انتظار تصمیمات مجلس مؤسسان بنشینید، نین روشن می‌شود. پاسخ دولت موقت به شورش‌های دهقانی، فرمانی بود دائر بر تشکیل سلسله مراتبی از کمیته‌ها که می‌بایست راه را برای اصلاحات ارضی هموار کند، و این اصلاحات فقط با تشکیل مجلس مؤسسان قابل اجرا بود. این کمیته‌ها انواع و اقسام داشتند: کمیته‌های محال‌روستایی، که با رأی عموم برگزیده می‌شدند، کمیته‌های ولایتی، کمیته‌های ایالتی، و سرانجام کمیته اصلی زمین در مرکز. بدین ترتیب ساختار آن‌ها نظیر شوراها بود؛ اما شوراهای دهقانان هنوز در مرحله ابتدایی سیر می‌کرد و به کلی بیرون از دستگاه حکومتی قرار داشت. فرمان دولت موقت کار وزیر کشاورزی بود، که از کادتها بود و اصولاً طرفدار ملی کردن زمین در مقابل پرداخت بهای عادلانه بود. سپس اس ارها کمیته‌های ارضی را تصرف کردند و آن‌ها را ابزار مهمی در اجرای سیاست خود ساختند. در این احوال «کنفرانس آوریل» حزب بلشویک، که در پایان آن ماه تشکیل شد، قطعنامه‌ای درباره مسئله ارضی صادر کرد. در این قطعنامه مصادره همه زمین‌های مالکان و کلیسا و دولت خواسته شد؛ همچنین خواسته شد که همه زمین‌ها فوراً «به دست دهقانان سازمان‌یافته در شوراها یا نمایندگان دهقانان یا سایر ارگان‌های برگزیده واقعاً دموکراتیک

۲. تروتسکی موارد متعددی از آشوب‌های دهقانی میان فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ را نقل می‌کند.

(*Istoriya Russkoi Revolyutsii*, i (Berlin, 1931), 429-45, ii (Berlin, 1933).

حکومت مردم» منتقل شود، و همه زمین‌ها ملی شود و به مالکیت دولت درآید، تا دولت نیز حق توزیع آن را به ارگان‌های دموکراتیک محلی واگذار کند. لنین، در گزارش خود به این کنفرانس، اصرار ورزید که ماده ناظر بر انتقال زمین به دهقانان سازمان‌یافته باید پیش از ماده ناظر بر ملی کردن زمین آورده شود، به این دلیل که «آنچه برای ما اهمیت دارد عمل انقلابی است، در صورتی که قانون باید پیامد این عمل باشد». ۲۰ این کلید تنها نکته تازه آن قطعنامه بود. در مقابله با پشتیبانان دولت موقت، که توصیه می‌کردند دهقانان «داوطلبانه با مالکان توافق کنند»، و آن‌ها را تهدید می‌کردند که اگر «خود قانون را به دست گیرند مجازات خواهند شد»، قطعنامه بلشویک‌ها از دهقانان دعوت می‌کرد که «زمین را به شکل سازمان‌یافته تصرف کنند» وارد آوردن کمترین آسیبی را به اموال اجازه ندهند، و برای افزایش تولید کار کنند. بدین ترتیب بلشویک‌ها تنها حزبی بودند که سلب مالکیت به عنف را از مالکان از طریق انقلاب دهقانان تأیید کردند. این نخستین گام بود در راه دراز و پرشکب تلاش برای جلب پشتیبانی دهقانان. این عقیده که کشاورزی با مقیاس بزرگ یکی از عناصر اساسی سوسیالیسم است در احکام آوریل به صورت پیشنهاد تبدیل املاک بزرگ به «کشتزارهای نمونه... به حساب اجتماعی» پذیرفته شده بود. کمی بعد لنین در «پراودا» نظر بلشویک‌ها را با دلیل و برهان بیان می‌کند:

ما نمی‌توانیم این را از دهقانان پنهان کنیم - تا چه رسد به پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستا - که کشت و کار در مقیاس کوچک، تا زمانی که بازارهای کالا و سرمایه‌داری باقی باشد، نمی‌تواند نوع بشر را از فقر نجات دهد، و لازم است درباره گذار به کشت و کار در مقیاس بزرگ به حساب اجتماعی بیندیشیم، و این کار را فوراً به دست بگیریم، و به توده‌ها درس بدهیم و از آن‌ها درس بگیریم که این گذار را

3. Lenin, *Sochineniya*, xx, 270;

مفهوم اولویت عمل انقلابی را لنین قبلاً در چهارمین کنگره حزب در ۱۹۰۶ در استکهلم بیان کرده بود. لنین در پیش‌نویس خود برای قطعنامه کلمه «مصادره‌شده» را تغییر داد و به جای آن «تصرف‌شده» نوشت، و توضیح داد که «مصادره شناسایی قضایی تصرف است، تأیید قانونی آن است» (ibid., ix, 185).

با وسائل مناسب چه گونه انجام دهیم.۴

اما تا زمانی که انقلاب دهقانی هنوز روی نداده بود این آرمان، آرمان دوردستی به نظر می‌رسید؛ و در فضای آشفته تاکتیک‌های انقلابی چندان کاربرد فوری نداشت و چنگی به دل دهقانان نمی‌زد، و لذا به آسانی کنار گذاشته می‌شد. قطعنامه کنفرانس آوریل این امر را به صورت اختیاری و اندکی ملایم‌تر پیش کشید. بند آخر قطعنامه می‌گفت که «پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریای روستا» باید بکوشند «از هر کدام از املاک اربابان گسترار نمونه‌ای تشکیل دهند که به قدر کافی وسعت داشته باشد که شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی بتوانند آن را به حساب اجتماعی زیر نظر کارشناسان کشاورزی و با کاربرد بهترین شیوه‌های فنی اداره کنند».^۵

«بحران آوریل» دولت موقت با کنفرانس حزب بلشویک مقارن بود. این بحران با استعفای میلیوکوف و تشکیل دولت ائتلافی به پایان رسید. در این دولت به جز بلشویک‌ها همه احزاب سوسیالیست شرکت داشتند؛ و چرنوف، رهبر حزب اس‌ار، وزیر کشاورزی شد. این تغییر اس‌ارها را مسؤول مستقیم سیاست ارضی دولت ساخت - از جمله این تصمیم که تا پیش از تشکیل مجلس مؤسسان هیچ کاری نمی‌توان کرد. بلشویک‌ها فرصت را غنیمت شمردند. گسترش شورش‌های دهقانی مساله‌ای را که اکنون به طور آشکار و قابل فهم وجه اختلاف بلشویک‌ها و احزاب مؤتلف در سیاست ارضی آن‌ها بود به خوبی نشان می‌داد. هنگامی که کنگره نمایندگان دهقانی سراسر روسیه برای اجلاس در ماه مه ۱۹۱۷ در پتروگراد فراخوانده شد، لنین نامه سرگشاده‌ای خطاب به نمایندگان در «پراودا» نوشت و در آن تمامی دعوای ارضی را به یک مساله واحد تأویل کرد، یعنی این که آیا «دهقانان باید درجا و فوراً همه زمین‌ها را بدون پرداخت هیچ گونه اجاره بهایی به مالکان و بدون منتظر ماندن برای تشکیل مجلس مؤسسان تصریف کنند یا تصرف نکنند».^۶ و ده روز بعد که لنین به نام نماینده بلشویک‌ها شخصاً در کنگره سخن می‌گفت، مساله تصرف فوری زمین به دست دهقانان در صدر پیش‌نویس بلشویک‌ها برای قطعنامه کنگره

4. *ibid.*, xx, 194.

5. VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 229-30.

6. Lenin, *Sochineniya*, xx, 350.

قرار داشت و نیمی از سخنان لنین نیز به آن اختصاص یافت. لنین از حزب خود در برابر اتهام اشاعه دادن هرج و مرج (آناارشی) دفاع کرد:

عنوان آنارشیزم مخصوص کسانی است که ضرورت قدرت حکومتی را تخطئه می‌کنند؛ ما می‌گوییم که این قدرت بلاشرط ضرورت دارد، و آن هم نه تنها برای روسیه در این لحظه، بلکه نیز برای دولتی که گذار مستقیم به سوسیالیسم را انجام می‌دهد. محکم‌ترین قدرت بلاشرط ضرورت دارد. ما فقط می‌خواهیم که این قدرت تماماً و منحصرأ در دست اکثریت نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان باشد.

لنین سپس خود را طرفدار «کارگران مزدور کشاورزی و فقیرترین دهقانان» معرفی می‌کند، که صرف انتقال همه زمین‌ها به «مردم» نیازهای آن‌ها را بر نمی‌آورد. نخست این که لازم است دهقانان فقیر در همه سازمان‌های دهقانی در «یک فراکسیون جداگانه یا یک گروه جداگانه» سازمان یابند؛ دوم این که یکایک املاک بزرگ زمین‌داران (که لنین آن‌ها را حدود ۳۰،۰۰۰ برآورد می‌کرد) باید به کشتزارهای نمونه مبدل شوند تا «به‌طور اجتماعی و با کارگران کشاورزی و کارشناسان ماهر کشاورزی کشت‌وکار شوند». لنین آن «رای سوسیالیستی» را که می‌گوید «بدون کار اشتراکی روی زمین به دست کارگران کشاورزی و با بهترین ماشین‌ها زیر نظر کارشناسان تعلیم‌دیده کشاورزی راهی برای رهایی از یوغ سرمایه‌داری نیست»، یک بار دیگر تکرار می‌کند، و می‌گوید که این یک مسأله عقیدتی هم نیست:

ضرورت مبرم دارد بر در خانه تمام مردم روسیه می‌گوید. این ضرورت مبرم عبارت از این است که ادامه کشت‌وکار به شیوه قدیم ممکن نیست. اگر ما کار را به همان روال قدیم روی زمین‌های کوچک ادامه دهیم، و گرچه شهروندان آزاد روی زمین‌های آزاد باشیم، باز هم کارمان به ورشکستگی ناگزیر خواهد کشید.... دאمداری فردی روی زمین‌های شخصی، اگرچه «کار آزاد روی زمین آزاد» هم باشد، راهی به بیرون از این بحران هولناک نشان نمی‌دهد.... لازم است به کشت‌و

کار مشترک روی کشتزارهای نمونه منتقل شویم.

در کنگره، بلشویک‌ها اقلیت کوچکی بودند؛ اکثریت مطلق در دست اس‌ارها بود. اما روزی که آیین سخنان ادا شد، بلشویک‌ها شکاف‌انداختن میان توده دهقانان و حامیان اس‌ار‌ها را بنا نهادند. اس‌ارها به مواضع خود چسبیدند، و در سومین کنگره حزب خود، که اندکی پس از کنگره شوراهای دهقانی تشکیل شد، اقدام به تصرف زمین یا رفتن به پیشباز تصمیمات مجلس مؤسسان را محکوم کردند.

کنگره‌های پی‌در پی در تابستان ۱۹۱۷ در پتروگراد اس‌ارها را، که اسیر مشارکت در دولت موقت بودند، ناچار کرد که دست خود را بیشتر و بیشتر رو کنند. نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه، که در اواسط ماه ژوئن اجلاس کرد، دارای اکثریت اس‌ارها بود، و قطعنامه‌های آن هم روی هم‌رفته برنامه حزب اس‌ارها را بیان می‌کرد. زمین بایستی از «گردش بازرگانی» خارج گردد، یعنی خرید و فروش نشود. حق واگذاری زمین بایستی با «تمام خلق» باشد، و از طریق «ارگان‌های دموکراتیک حکومت برخود» اعمال شود. حق استفاده‌کنندگان از زمین، «خواه فردی و خواه جمعی»، بایستی برحسب ملاک‌های قضایی خاص، بر پایه اصل «تساوی همه شهروندان» تضمین شود.^۸ بنای هرم کمیته‌های ارضی اکنون همزمان با تشکیل کنگره شوراهای دهقانی به‌انجام رسیده بود،^۹ و این کمیته‌ها، به‌نظر اس‌ارها، ستون‌های ساختار اجتماعی بودند. کمیته‌های برگزیده محلی، که از طریق ارگان‌های واسطه پاسخگوی کمیته ارضی اصلی در پتروگراد بودند، بایستی وسائل «انحلال سریع و نهایی بازمندگان نظام سرفداری را که در روستاها برجا باشد» فراهم‌آورند، و به‌طور کلی سیاست ارضی را اجرا کنند.^{۱۰} پیشنهاد ملی‌کردن و توزیع برابر زمین، که یادآور «تقسیم سیاه» نارودنیک‌های قدیم بود، دقیقاً برای جلب رضایت دهقانان محاسبه شده بود. اما چون اس‌ارها در دولت موقت

7. *ibid.*, xx, 416-17.

8. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1930), ii, 304.

۹. به گفتهٔ ا. آ. لوتسکی در اوت ۱۹۱۷، ۵۲ کمیتهٔ موقت وجود داشت، ۴۲۲ کمیتهٔ بخش، و تعداد نامعلومی کمیتهٔ محل روستایی
(*Voprosy Istorii*, No. 10, 1947, p. 17).

10. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1930), ii, 306-10.

شرکت داشتند و در محکوم کردن تصرف زمین به دست دهقانان پیش از مجلس مؤسسان اصرار می‌ورزیدند، این محاسبه نتیجه‌ای نداد. لنین فوراً متوجه شد که برنامه اس‌ارها را عموم مردم می‌پسندند، اما اشکال مهلك آن را هم فوراً دریافت.

مرحله بعدی در اوت ۱۹۱۷ پیش‌آمد. در این هنگام دیگر انقلاب به سرعت رو به کمال می‌رفت. از روزهای ماه ژوئیه به بعد لنین و سایر رهبران بلشویک یا پنهان شده بودند یا در زندان به سر می‌بردند؛ ناآرامی در شهر و روستا به سرعت رو به افزایش بود؛ ۱۱ تمام دستگاه حکومتی زیر فشار بحران‌های پی در پی می‌نالید. در اواسط اوت نشریه کنگره دهقانان سراسر روسیه، که در دست اس‌ارها بود، مطلبی چاپ کرد که به «فرمان نمونه» مشهور شد، و عبارت بود از ۲۴۲ درخواستی که از طرف نمایندگان به کنگره اول تسلیم شده بود. مضمون پیشنهادها آشنا بود: مصادره املاک زمین‌داران، بازگرداندن مالکیت زمین به ملت، منع استخدام کارگران مزدور، منع خرید و فروش زمین، توزیع زمین «بر پایه برابری یا برحسب معیار کار یا برحسب معیار مصرف، به اقتضای شرایط محل»^{۱۲}، و توزیع مجدد ادواری زمین به دست ارگان‌های محلی حکومت بر خود. لنین، که اکنون معتقد شده بود لحظه تصرف قدرت نزدیک است، و روزی که این کار صورت گرفت گذار انقلاب به مرحله سوسیالیستی فوراً آغاز می‌شود، تصمیم گرفت که خط تاکتیکی تازه‌ای در پیش بگیرد. بنابراین اعلام کرد که «فرمان نمونه» در حد خود برنامه‌ای است پذیرفتنی: «خودفریبی اس‌ارها یا فریب‌دادن دهقانان» در این نظریه است که این برنامه را می‌توان بدون برانداختن رژیم سرمایه‌داری اجرا کرد. تا آن روز، لنین ملی‌کردن زمین را جزو برنامه انقلاب بورژوایی حساب کرده بود. اکنون می‌گفت از آن‌جا که مقدار زیادی از زمین‌ها در گرو بانک‌ها است، مصادره آن‌ها قابل تصور نیست، مگر وقتی که «طبقه انقلابی با اقدامات انقلابی مقاومت سرمایه‌داران را درهم شکسته باشد». آن ۲۴۲

۱۱. آمار رسمی از ۱۵۲ مورد تصرف عدوانی املاک به دست دهقانان در مه ۱۹۱۷ خرمی‌دهد، و از ۱۱۲ مورد در ژوئن، ۳۸۷ مورد در ژوئیه، ۴۴۰ مورد در اوت، و ۹۵۸ مورد در سپتامبر
 (Razvitie Sovetskoj Ekonomiki, ed. A.A. Arutinyan and B. L. Markus (1940), p. 60).

۱۲. برای شرح این فرمان نگاه کنید به ص ۵۷ زیر.

درخواست را فقط وقتی می‌توان اجرا کرد که با رهبری پرولتاریا و به اتفاق دهقانان جنگ بیرحمانه‌ای با سرمایه‌داری اعلام شود. لنین چنین نتیجه می‌گیرد که:

آن وقت حکومت سرمایه و کار مزدوری به پایان می‌رسد.
آن وقت سلطنت سوسیالیسم آغاز می‌شود، سلطنت صلح،
سلطنت زحمتکشان.^{۱۳}

بدین ترتیب برنامه اعلام شده اسرارها را تماماً پذیرفت، منتها با این شرط اساسی که این برنامه فقط به صورت جزئی از انقلاب بر ضد سرمایه‌داری بورژوایی و انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا که در حال آغاز شدن است قابل اجرا خواهد بود.

مقاله لنین درباره «فرمان نمونه» که در نگاه او در فنلاند نوشته شد و در روزنامه نیمه قانونی حزب، «رابوچی»، جانشین «پراودا»ی توقیف شده انتشار یافت، توجه فراوانی جلب نکرد و در غوغای انقلاب فراموش شد. کاری که لنین در فردای انقلاب صورت داد برای مخالفان او، و برای بسیاری از هوادارانش، نامنتظر بود. دو مسأله حادی که روش توده عظیم مردم، یعنی دهقانان، را در قبال انقلاب معین می‌کرد: مسأله جنگ و مسأله زمین بود. کاری که از این لحاظ نتیجه قطعی داشت صدور دو فرمانی بود که در ۲۶ اکتبر / ۸ نوامبر ۱۹۱۷ به کنگره شوراهای مراکز روسیه تسلیم شد و به اتفاق آرا به تصویب رسید - و به «فرمان صلح» و «فرمان زمین» شهرت یافت. فرمان زمین کوتاه بود. این فرمان اعلام می‌کرد که مالکیت خصوصی زمین به طور کلی ملغی است؛ همه املاک زمین‌داران و کلیسا و زمین‌های واگذار شده «تا تشکیل مجلس مؤسسان در اختیار کمیته‌های محال دهقانی و شوراهای ایالتی نمایندگان دهقانان قرار می‌گیرد»؛ برای اجرای جزئی این تصمیمات «فرمان نمونه» ای که اسرارها

13. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 107-13.

بدین ترتیب لنین عقیده‌ای را که پیش از ۱۹۱۷ بیان کرده بود، یعنی این که ملی شدن زمین فقط گامی است در انقلاب بورژوایی، مورد تجدید نظر قرار می‌دهد؛ اکنون ملی شدن «نه تنها «آخرین کلام» در انقلاب بورژوایی است، بلکه همچنین گامی است به سوی سوسیالیسم» (ibid., xxi, 233).

در ماه اوت پیشنهاد کرده‌اند (و اکنون لنین در سخنرانی خود آن را «بیان ارادهٔ بلاشرط اکثریت عظیم دهقانان آگاه سراسر روسیه» نامید) تماماً پذیرفته می‌شود. زمین‌های کوچک دهقانان و قزاق‌هایی که کشت‌وکار می‌کردند از مصادره معاف است.^{۱۴} این یکی از زیرکانه‌ترین حرکات لنین بود - خواه غرض از آن را جلب محبت دهقانان فرض کنیم، و خواه آن را مقدمه‌ای بشناسیم از يك تلاش منظم برای شکاف‌انداختن در صف اس‌ارها و ضعیف‌کردن آن‌ها، که نیروی سیاسی عمدهٔ روستاهای روسیه به‌شمار می‌رفتند.

از لحاظ نظری، لنین از این حرکت بر پایهٔ دو دلیل دفاع می‌کرد. در آغاز آن را ضرورت تاکتیکی می‌نامید، یعنی پذیرفتن ارادهٔ اکثریت، اگرچه خود با آن موافقتی نداشته باشیم - با این اعتقاد که تجربه درس لازم را به مردم خواهد آموخت. این دلیل مطابق بود با آن نظر که انقلاب در مرحلهٔ دموکراتیک سیر می‌کند و هنوز برای برنامهٔ سوسیالیستی کامل آماده نیست. وقتی که این فرمان به‌کنگره تسلیم شد و صدای اعتراض برخاست که این کار اس‌ارها است.^{۱۵} لنین پاسخ داد:

چه اهمیتی دارد که کار کیست؟ ما، یعنی حکومت دموکراتیک، نمی‌توانیم از تصمیم صفوف مردم طفره برویم، حتی اگر با آن موافق نباشیم. در کورهٔ زندگی، در جریان عمل، در اجرای آن در محل، خود دهقانان خواهند دید که کار درست چیست ... زندگی بهترین آموزگار است و نشان خواهد داد که حق با کیست؛ بگذارید دهقانان از آن طرف شروع کنند

14. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 1 (second ed.), art. 3; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 23.

شتاب‌زده بودن این مذاکرات از این‌جا معلوم می‌شود که تعارض میان «فرمان دربارهٔ زمین» و «فرمان نمونه» حل نشده باقی مانده است؛ فرمان اول مسألهٔ پرداخت غرامت را به مجلس مؤسسان احواله می‌دهد، و حال آن که فرمان دوم اعلام می‌دارد که زمین‌ها بدون پرداخت غرامت مصادره خواهد شد.

۱۵. چرونوف بعدها با لحن خشم‌آلودی نوشت که «لنین قطعنامه‌های ما را رونویس می‌کند و آن‌ها را به‌صورت «فرمان» انتشار می‌دهد»

(*Delo Naroda*, 17/30 November 1917).

و ما از این طرف، و مسأله را حل کنیم. ۱۶.

سه هفته بعد که در حزب اسرار انشعاب روی داد و دولت ائتلافی با شرکت اسرارهای چپ تشکیل شد، لنین اعلام کرد که «در مورد مسائلی که صرفاً به مواد اسرار در برنامه ارضی مصوب دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه مربوط می‌شود» بلشویک‌ها رأی ممتنع خواهند داد، و برای ذکر نمونه یکی از این «مواد اسرار» لنین «برابرسازی استفاده از زمین و توزیع زمین میان مالکان کوچک» ۱۷ را نقل کرد، اما، در عین حال، لنین همان برهانی را که در اوت گذشته در ارزیابی «فرمان نمونه» به کار برده بود از نو زنده کرد و گفت که برنامه اسرار در حد خود درست است، منتها فقط در صورتی که در چارچوب انقلاب سوسیالیستی قرار گیرد. بدین ترتیب لنین از کنگره نمایندگان دهقانان سراسر روسیه دعوت کرد که این نکته را بپذیرند که «اجرای کامل همه تصمیمات فرمان ارضی فقط بر پایه فرض پیروزی انقلاب سوسیالیستی کارگران که در ۲۵ اکتبر آغاز شد» امکان دارد، و کنگره باید «از جان و دل اعلام کند که از انقلاب ۲۵ اکتبر حمایت می‌کند، و آن را به نام انقلاب سوسیالیستی مورد حمایت خود قرار می‌دهد» ۱۸. در تمام این مدت ضرورت ایجاد واحدهای بزرگ کشت و کار، که شش ماه پیش لنین با آن حرارت بر آن اصرار می‌ورزید، بی‌سروصدا به دست فراموشی سپرده شد.

علا، شاید این بحث‌های نظری نتیجه چندان بزرگی به بار نیاورد. در سپتامبر ۱۹۱۷ لنین گفته بود که «شورش دهقانی در یک رود پهن‌آور همه جا جازئی است» ۱۹. انقلاب اکتبر آخرین سدهای جلو سیل را شکست.

16. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 23;

لنین بعدها این برهان را به شکل کامل‌تری درآورد: «برای اثبات این نکته به دهقانان که پروژرها قصد ندارند به آن‌ها امر و نهی کنند، قصد ندارند بر آن‌ها تحکم کنند، بلکه می‌خواهند آن‌ها را یاری بدهند و دوستان آن‌ها باشند، بلشویک‌های فاتح حتی یک کلمه از خود به فرمان مزبور به زمین اضافه نکردند، بلکه آن را کلمه به کلمه از احکام دهقانی (البته از انقلابی‌ترین آن‌ها) که از طرف اسرارها، یا در روزنامه‌های اسرار، منتشر شده بود رونویس کردند.» (ibid., xxiv, 641).

17: ibid., xxii, 83-4.

18: ibid., xxii, 89-90.

19. ibid., xxii, 53.

اکنون دیگر آن که به دهقانان می‌گفت یوغ‌ها را دور بیندازید يك حزب انقلابی نبود، بلکه دولت خودساختهٔ انقلاب بود. یکی از نخستین اعلامیه‌های این دولت می‌گفت: «کمیسرهای خلق شوروی از خود دهقانان می‌خواهد که تمام قدرت را در محل به دست خود بگیرند.»^{۲۰} اما با پیروزی انقلاب فوراً کش‌مکش میان ادامهٔ روند انقلابی و ویران‌کردن نظام کهن و روند سازمان‌دهی لازم برای برقراری و تحکیم نظام نوین آغاز شد. در شش ماه پس از انقلاب اکتبر این کش‌مکش دو مرحلهٔ پیاپی ولی وابسته به هم را پیمود. در مرحلهٔ نخست، مسألهٔ این بود که آیا تصرف به دست دهقانان از همان الگوی شورش دهقانی که پیش از انقلاب رسم شده بود پیروی خواهد کرد و همان آثار و علائم خشونت و ویرانگری را همراه خواهد داشت، یا این که برحسب تجویز مقامات انقلابی نوین یا نظم و سازمان انجام خواهد گرفت.^{۲۱} در مرحلهٔ دوم، همان کش‌مکش اساسی میان جریان‌های فردی سیاست‌سازها و گرایش‌های جمعی بلشویک‌ها تجدید شد. این کش‌مکش که چند صورت گوناگون به خود گرفت، با پذیرفته‌شدن برنامهٔ ارضی‌ساز از طرف بلشویک‌ها و سپس ائتلاف با سازهای چپ موقتاً موقوف شد، اما همین که مسائل منجز سیاست ارضی به مرحلهٔ تصمیم رسید، از نو تیرد در گرفت و با استعفای سازهای چپ از عضویت دولت پس از پیمان برست-لیتوفسک به برگشتگاه خود رسید.

تکلیف مسألهٔ تصرف خشن یا منظم زمین به دست روستاییان‌پاره‌ای برائش عوارض شرایط محلی معین شد، و پاره‌ای هم بنابر سرعت استقرار قدرت شوروی در هر ناحیه‌ای. درجایی که مسیر رویدادها نه‌تنها از ایالت تا ایالت بلکه از ده تا ده تفاوت می‌کند، شواهد قضیهٔ پراکنده و گمراه‌کننده است. ظاهراً بالاترین درجهٔ نظم و سازمان در امر تصرف زمین در جاهایی اجرا شده که کشاورزی از لحاظ فنی پیشرفته‌تر بوده است؛ و این ویژگی مربوط به مزارع چغندرکاری بود، مانند برخی از اراضی غرب اوکراین و پودولیا، یا مربوط به کشت‌وکار غلات در مقیاس بزرگ برای صادرات. در این مناطق کشاورزی بر پایهٔ روش‌های سرمایه‌داری صورت می‌گرفت و گروه‌های بزرگی از دهقانان کارگر روی زمین‌ها کار می‌کردند، که سازمان و زهبری خود را خیلی زود به دست

20. *ibid.*, xxi, 273.

21. *Razvitie Sovetskoi Ekonomiki*, ed. A. A. Arutinyan and B. L. Markus (1940), p. 93.

می‌آوردند. ۲۱ به طور کلی، در ایالات نزدیک به مراکز که قدرت شوروی زودتر مستقر شد و اقتدار حکومت مرکزی بیشتر احساس می‌شد، امر تصرف زمین با نظم بیشتری انجام گرفت. در نواحی دوردست، اوضاع در سراسر زیستان ۱۸-۱۹۱۷ به هرج و مرج گرایش داشت و تصرف زمین به دست دهقانان عموماً با خشونت و ویرانگری همراه بود. ۲۲ این تفاوت در جنگ داخلی اهمیت زیادی پیدا کرد، زیرا که در آن دوره نیروهای شوروی بیشتر در جاهایی عمل می‌کردند که انقلاب ارضی به سرعت انجام گرفته و مختصری حکومت نظم و قانون سابقه نسبتاً طولانی پیدا کرده بود، و حال آن که مناطقی که دستخوش هرج و مرج بود و کشمکش ارضی صورت خشن‌تر و تلخ‌تری داشت. پشت خطوط «سفید» قرار می‌گرفتند. اما خشونت یا نظم تصرف زمین کمابیش تماماً به انگیزه و احترام آدم‌های محل بستگی داشت؛ قدرت مرکزی در این امر بسیار کم دخالت داشت یا اصلاً دخالتی نداشت. نخستین کمیسر خلق در امور کشاورزی می‌نویسد: «کار انحلال قدرت مالکان به دست توده‌های دهقانی انجام گرفت، و به دست ارگان‌های محلی؛ این‌ها ابزارهای واقعی کمیساریای خلق بودند.» ۲۳

مرحله دوم، که از لحاظ زمانی پاره‌ای از مرحله نخست را هم دربر می‌گیرد، به امر تقسیم زمین پس از روند ملی‌کردن یا تصرف مربوط می‌شود، و همین‌جا بود که شکاف بزرگ میان پلشویک‌ها و مؤتلفان

۲۲. لوتسکی از زوی اسناد محلی نشان می‌دهد که در ایالات تور و ریازان، که پس از انقلاب اکبر حکومت شوروی فوراً مستقر شد، انتقال زمین به دهقانان در اکثر موارد با نظم و ترتیب انجام گرفت، و حال آن‌که در ایالات دورتر تامبوف، که قدرت شوروی در ژانویه ۱۹۱۸ توانست مستقر شود، «انحلال املاک مالکان تا حد زیادی شکل تاراج خودانگیخته زمین‌ها را پیدا کرد»

(E. A. Lutsky in *Izvestiya Akademii Nauk SSSR; Seriya Istorii i Filosofii*, v. (1948), No. 6, pp. 510-14).

بنابر گفته یکی از کارکنان فادکومزم آشوب غالباً در منطقه زمین‌های سیاه و کراپین و اواسط ولگا پیش آمد، یعنی جاهایی که عطش دهقانان برای زمین از همه‌جا شدیدتر بود (O Zemle, i (1921), 20).

23. V. P. Milyutin, *Agrarnaya Politika SSSR* (second ed., 1927), p. 60;

شماره دیگری از «خودمختاری محلی ارضی» سخن می‌گوید.

(S. N. Prokopovich, *The Economic Condition of Soviet Russia* (1924), p. 68).

اسرار آنها پیش آمد. بلشویک‌ها: اسرارها بر سر مصادره زمین بدون پرداختن غرامت به مالکان پیشین از جان و دل با هم توافق داشتند. تا زمانی که مسأله اصلی این بود، منافع همه دهقانان همانند بود. همین که این کار صورت گرفت، گروه‌های گوناگون دهقانان اهداف و آمال گوناگون پیدا کردند. در این میان، به‌طور کلی، اسرارها جانب دهقانان بالتسبیه مرفه را گرفتند که مستقر بودند و زمین‌های خود را به‌صورت فردی یا بنه‌ای کشت و کار می‌کردند؛ بلشویک‌ها پشتیبان دهقانان فقیر بودند که زمینی نداشتند؛ یا زمینشان آن‌قدر نبود که کفاف گذران آن‌ها را بدهد و ناچار نباشند تن به مزدوری دیگران بدهند. این تمایز پیش‌تر نیز در برخورد اسرارها و بلشویک‌ها بر سر مسأله انتقال زمین به دهقانان به‌صورت منظم یا «خودانگیخته» تا جدی انعکاس یافته بود. دهقانان فقیر و بی‌زمین بیشتر به خشونت و تقسیم انقلابی املاک اربابان گرایش داشتند تا دهقانان مرفه، که می‌ترسیدند مبادا در اغتشاش گسترده و خودانگیخته مختصر دارایی خود آن‌ها هم بر باد برود. به این معنی اسرارها - به‌ویژه اسرارهای راست - کمتر از بلشویک‌ها ماهیت انقلابی داشتند و قابل قیاس با منشویک‌ها بودند، که نماینده کارگران ماهر شهرها بودند. تاریخ سیاست ارضی از اکتبر ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۸ نخست در انشعاب اسرارهای راست و چپ تجلی می‌کند - که در آن چپ‌ها نماینده قشر فقیرتری از دهقانان بودند و راست‌ها نماینده قشر غنی‌تر - و سپس در شکاف میان اسرارهای چپ و بلشویک‌ها، زیرا فقط بلشویک‌ها حاضر بودند سیاست رادیکال حمایت از دهقانان فقیر را در برابر کولاک‌ها به نتیجه برسانند.

به‌دست‌گرفتن بخش عمده برنامه ارضی اسرارها برای بلشویک‌ها از این جهت تسهیل شده بود که در این برنامه نکاتی وجود داشت که حتی خود اسرارها نیز آن‌ها را به شیوه‌های گوناگون تعبیر می‌کردند. «فرمان نمونه»ی اسرارها، که در فرمان ۲۶ اکتبر/ ۸ نوامبر ۱۹۱۷ حکومت بلشویکی ادغام شد، استفاده برابر از زمین را به‌معنای توزیع برابر زمین در میان کسانی که روی آن کار می‌کنند «برخسب معیار کار یا معیار مصرف» تعبیر می‌کرد. این تعبیر آشکارترین مسأله مورد اختلاف را نادیده می‌گرفت. در این که «توزیع برابر» به معنای توزیع در میان کسانی است که روی زمین کار می‌کنند، همه با هم توافق داشتند. ولی آیا یزایی بر پایه اعتماد، کارگران مجانبه می‌شد (و اگر می‌شد، آیا زنان و

نوجوانان هم کارگر کامل به‌شمار می‌رفتند)، یا بر پایه این که چند سر نانخور (از جمله کودکان خردسال و پیران و ازکارافتادگان) روی زمین زندگی می‌کنند؟ صورت نخست مبتنی بر این مفهوم است که هر فردی حق دارد هر اندازه زمین را که بتواند به‌خوبی کشت و کار کند در اختیار بگیرد؛ صورت دوم این است که به هر فردی آن اندازه زمین می‌رسد که برای تأمین نان خود و خانواده‌اش لازم باشد. این دو مفهوم، که هر کدام به‌جای خود معقول بود و هر دو ریشه عمیقی در سنت انقلابی داشتند، با هم راست در نمی‌آمدند؛ همچنین، هیچ ضمانتی وجود نداشت که در همه‌جا زمین کافی وجود داشته باشد که جواب هر کدام از این دو خواست آرمانی را بدهد. این مسأله هرگز رسماً میان بلشویک‌ها و اس‌ارها مورد اختلاف واقع نشد، زیرا برای این پرسش که کدام‌گروه از دهقانان از کدام راه حل بیشتر سود می‌برند، پاسخ یکنواختی وجود نداشت. اما وقتی که حل مسأله را به دست اهل محل واگذار کردند، همه‌چیز وابسته شد به این که سیرت و گرایش مقامات محلی چگونه باشد. اختلاف دوم در تعبیر موضوع از این ماده «فرمان نمونه» برخاست که می‌گفت «املاک تحت کشت و کار عمیق» (یعنی «باغ‌ها، کشتزارها، خزانه‌ها، و غیره») همراه با زمین‌های پرورش اسب و دامداری‌ها باید «برای استفاده انحصاری دولت یا کمون‌ها، برحسب اندازه یا اهمیت مورد بحث» واگذار شوند. این‌جا، بلشویک‌ها که اصولاً طرفدار کشت و کار در مقیاس بزرگ و با نظارت مرکزی بودند، احتمالاً در درازمدت نظری غیر از اس‌ارها پیدا می‌کردند، چه درباره این که مقوله «املاک تحت کشت و کار عمیق» شامل چه زمین‌هایی می‌شود (آیا این املاک همه زمین‌های محصولات «صنعتی» مانند چغندر و کنف و پنبه را دربر می‌گیرند؟) و چه این که مباشرت و مدیریت آن‌ها باید به کدام مقامات واگذار شود. سومین و حساس‌ترین امر مورد اختلاف این بود که اصولاً چه زمین‌هایی باید توزیع شود. «فرمان نمونه» ظاهراً تصریح می‌کرد زمین‌های دهقانان و املاک اربابان بایستی اول یک‌کاسه شوند، و سپس به‌طور «برابر» توزیع شوند؛ فقط «صورت ریز دهقانان دارای زمین‌های کوچک» از این قاعده مستثنا اعلام شده بود. اما، وقتی که مسأله شکل منجزی به خود گرفت، اس‌ارهای راست، که نماینده منافع دهقانان مرفه بودند، رفته‌رفته از این موضع عقب‌نشینی کردند و گفتند زمینی که در مالکیت فردی یا جمعی دهقانان باشد مصون از دستبرد است، و قاعده برابری فقط تا آن‌جا قابل اجرا است که بتوان آن را در توزیع

املاك مصادر شده از بابان میان دهقانان فقیر یا بی‌زمین به کار بست. ۲۳ آشکار بود که این‌جا منافع گروه‌های گوناگون دهقانان با هم سازگار نیست؛ و این همان سنگ سختی بود که شکاف اساسی میان اس‌ارهای راست و چپ، و سرانجام میان اس‌ارهای چپ و بلشویک‌ها، روی آن پیش آمد. ضمناً، از آن‌جا که فرمان ارضی نکات مهم فراوانی را باز گذاشته بود تا در محل و در عمل تعبیر شود، اختیار نظارت بر کمیته‌های اراضی محلی که اجرای فرمان را برعهده داشتند دارای اهمیت حیاتی بود، و عیالاً اختیار بیشتر کمیته‌ها را اس‌ارها به دست داشتند. کیفیت روابط میان کمیته‌های ارضی و شوراهای نمایندگان دهقانان، که لنین در گفتگو با یک هیأت نمایندگی دهقانان آن را «ارگان‌های تام‌الاختیار قدرت حکومتی در محل» نامیده بود^{۲۵}، مانند غالب قانون‌ها و فرمان‌های این دوره در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است.

وضع چنان حساس بود که بلشویک‌ها، که هنوز در روستاها قدرت مستقل چندانی نداشتند، نمی‌توانستند از اس‌ارها جدا شوند؛ و هنگامی که کمیته ارضی اصلی، که اختیارش به دست اس‌ارهای چپ بود، در ۳۱ اکتبر/ ۱۳ نوامبر ۱۹۱۷ بیانیه‌ای صادر کرد و از پذیرفتن اعتبار فرمان ارضی دولت نس باززد، هیچ اقدامی برضد آن صورت نگرفت. ۲۶ چند روز

۲۴. به‌طور کلی، اس‌ارها در زمان دولت موقت مرتباً به سمت راست می‌رفتند، و از مه ۱۹۱۷ وزارت کشاورزی در اختیار آن‌ها بود. آخرین وزیر کشاورزی اس‌ار، ماسلوف، در خصوص پیشنهادی با کادتها به توافق رسید، که به موجب آن از محل اجاره‌بهایی که دهقانان دریافت‌کننده زمین‌های مصادره‌شده بایستی بپردازند، به مالکان غرامت پرداخت می‌شد. لنین این پیشنهاد را محکوم کرد و آن را «خیانت تازه حزب اس‌ار به دهقانان» نامید. (Sochineniya, xxi, 357-61) شرح دشمنانه ولی مستندی از روش اس‌ارها در قبال مسئله ارضی میان دو انقلاب فوریه و اکتبر در این جاخذ دیده می‌شود:

E. A. Morokhovets, *Agraryne Programmy Rossiiskikh Politicheskikh Partii v 1917 g.* (1929), pp. 103-16.

25. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 52;

برای تسجیل اعتبار و اقتدار این کلام آن را در این نشریه نیز منتشر کردند: *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 2, art. 24.

26. *Volya Naroda*, 31 October, 1917, quoted in *Voprosy Istorii*, No. 10, 1947, p. 19.

بعد که میلیوتین، نخستین کمیسر خلق در امور کشاورزی، استعفا کرد، لنین که دیگر راه خود را در جهت منشعب کردن دو جناح حزب اسرار کمابیش پیدا کرده بود، این مقام را علناً به کولگائف، سخنگوی اصلی اسارهای چپ در امور ارضی، پیشنهاد کرد. ۲۷ پیشنهاد لنین رد شد. اما هنوز دو هفته از این مقدمه نگذشته بود که سیاست لنین برای منشعب کردن اسارها به نتیجه رسید، ائتلاف میان بلشویک‌ها و اسارهای چپ صورت گرفت، و کولگائف بر مسند کمیسر خلق در امور کشاورزی نشست. اسارهای چپ، برخلاف اسارهای راست، فرمان ارضی ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷ را پذیرفتند. تا این‌جا، این مقدار پیشروی صورت گرفته بود. اما میلیوتین در دوره کوتاه تصدی‌اش، فرصت سازمان دادن کمیساریای خلق در امور کشاورزی (نازکومزم) را پیدا نکرده بود، و این کمیساریا در تصدی کولگائف نیز از حیث ترکیب کارکنان و جهان بینی همان وزارت کشاورزی اسرار زمان دولت موقت باقی ماند. یک فرمان و دستور دیگر در ۲۶/۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ همان اصول سیاست اسرار را تأیید کرد. صلاحیت کمیته‌های ارضی را برای «اجرای قوانین ارضی که تاکنون ابلاغ شده است یا در آینده ابلاغ خواهد شد» یک بار دیگر اعلام کردند. تصریح شد که «زمین‌های تحت کشت خاص یا حائز اهمیت صنعتی... و مزارع آزمایش‌های علمی و زمین‌های مؤسسات کشاورزی و آموزشی» از تقسیم معاف است و تحت مدیریت کمیته‌های ارضی قرار می‌گیرد؛ همه زمین‌های دیگر می‌بایست از روی قاعده «برابری-کار» توزیع شوند، ولی این قاعده بیش از این تعریف نشد. ۲۹ یک هفته بعد، شورای کمیته ارضی اصلی، که هنوز از پذیرفتن فرمان ارضی سر باز می‌زد، به فرمان ساونارکوم منحل شد. ۳۰ این اقدام نمایندگی مستقل کمیته‌ها را در مرکز از میان برداشت، و این نخستین گام دولت بود در راه کاستن از اعتبار و قدرت آن‌ها و درآوردنشان به زیر فرمان شوراهای محلی.

27. *Protokoly Zasedanii VTs IK Sozyva* (1918), p. 29.

۲۸. میلیوتین: «در نخستین روزها، کمیساریای خلق در امور کشاورزی سازمان مرکزیت یافته‌ای نداشت؛ همه روابط و همه کارها از اصولی هدایت می‌شد؛ میلیوتین از «خوابکاری» و «مقاومت کارمندان» نیز سخن می‌گوید (V. P. Milyutin, *Agrarnaya Politika SSSR* (second ed., 1927), p. 60).

29. *Sobranie Zakonov*, 1917-1918, No. 7, art. 105.

30. *Voprosy Istorii*, No. 10, 1947, p. 38.

برگشتگاه مهم دیگر در ژانویه ۱۹۱۸ پیش آمد، و آن انحلال مجلس مؤسسان و اجلاس سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه بود. هنوز قدرت شوروی در سراسر شمال و مرکز روسیه و سواحل ولگا برقرار نشده بود و نفوذ سریع آن در سیبری در جریان بود. مصادره املاک زمین‌داران همه‌جا انجام گرفته بود یا در شرف انجام گرفتن بود. ولی، از آن‌جا که ضرورت تأمل تا صدور حکم مجلس مؤسسان را تا آن روز همگان می‌پذیرفتند، هنوز روند توزیع زمین آغاز نشده بود و همه‌چیز به تسلط بر کمیته‌های ارضی محال و ایالات وابسته بود، یا به بخش‌های ارضی شوراهای محلی. در این شوراهای وضع بلشویک‌ها هنوز به هیچ‌روی اطمینان‌بخش نبود. حتی در مراکز ائتلاف با اس‌ارهای چپ به هیچ‌روی از دل و جان صورت نگرفته بود. هنگامی که سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه برای تأیید انحلال مجلس مؤسسان اجلاس کرد، کنگره قدیم نمایندگان دهقانان سراسر روسیه، با آن که رسماً در کنگره بزرگ‌تر جدید ادغام شده بود، کوشید که وجود مستقل سایه‌واری تحت عنوان «بخش دهقانان» برای خود حفظ کند. در روستا، ائتلاف هنوز چندان مؤثر نبود؛ کمیته‌های ارضی همچنان به دست اس‌ارها بود، که کمابیش آشکارا با بلشویک‌ها دشمنی می‌کردند. کنگره‌ای از نمایندگان کمیته‌های ارضی همزمان با کنگره شوراهای سراسر روسیه در پتروگراد تشکیل شد. با آن‌که سه‌چهارم نمایندگان خود را اس‌ار چپ معرفی می‌کردند، در برابر کنگره شوراهای روش دشمنانه‌ای در پیش گرفتند و در آغاز توافق کردند که فقط با «بخش دهقانی» وارد مذاکره شوند. کولگائف به نام میانجی سخت در تلاش بود، و لنین هم برای نمایندگان کنگره سخنرانی کرد. ۲۱ سرانجام دولت توانست تأیید این کنگره را برای قانون «اجتماعی کردن زمین» تأمین کند؛ این قانون برای حل مسأله دشوار توزیع طرح‌ریزی شده بود و در ۳۱/۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ آن را با شتاب به آخرین جلسه کنگره شوراهای رسانده بودند. دیر رسیدن پیش‌نویس قانون باعث شد که نتوانند آن را در کنگره مورد

۳۱. درباره مذاکرات این کنگره اطلاعات مأخوذ از مطبوعات روز و آرشیو منتشر نشده در مآخذ زیر دیده می‌شود:
Voprosy Istorii, No. 10, 1948, pp. 29-30, and *Izvestiya Akademii Nauk SSR: Seriya Istorii i Filosofii*, vi (1949), No. 3, p. 231.
 روایت ناقصی از سخنرانی لنین، و تنها روایتی که از آن سخنرانی باقی است، در مجموعه آثار لنین آمده است. (Sochineniya, xxii, 253-3.)

بحث قرار دهند. کنگره آن را علی‌الاصول گذراند و برای بررسی جزئیات به کمیته مرکزی اجرایی سراسری محول کرد. ۲۲. همین کنگره پیش‌تر در «اعلامیه حقوق خلق‌های رنجبر و استثمار شده» مبانی اصلی سیاست ارضی بلشویک‌ها را اعلام کرده بود: «مالکیت خصوصی در زمین ملغی است»، و «املاک نمونه و طرح‌های کشاورزی جزو اموال ملی محسوب است».

متن نهایی «قانون اجتماعی‌کردن زمین» که برحسب یک اتفاق حساب شده روز ۱۹ فوریه ۱۹۱۸، پنجاه و هفتمین سالگرد صدور فرمان الکساندر دوم برای آزادی سرف‌ها اعلان شد^{۳۲}، تا حدی جمع‌بندی نظریات بلشویک‌ها و اس‌ارها بود. ماده ۹ امر توزیع زمین‌های کشاورزی را به «بخش ارضی شوراهای محل، شهرستان، ایالت، منطقه و شورای‌فدرال» واگذار می‌کرد، و بدین ترتیب کمیته‌های ارضی پیشین را یا منسوخ کرد و یا به بخشی از شوراهای مبدل می‌کرد. از آن‌جا که اس‌ارهای راست همچنان بر ساختار کمیته‌های ارضی مسلط بودند، این اقدام برای اس‌ارهای چپ و بلشویک‌ها درد پذیرفتنی بود، هرچند در نهایت فایده‌ها بلشویک‌ها می‌بردند که اختیار شبکه شوراهای کلیتی به دست داشتند. این شاید در آن قانون جدید همان ماده‌ای بود که در درازمدت بیش از هر چیز به نفع بلشویک‌ها تمام شد. اما لنین می‌توانست با سرافرازی به ماده ۱۱ نیز اشاره کند، که مقاصد برنامه ارضی سوسیالیستی را به شرح زیر تعریف می‌کرد:

(الف) ایجاد ذخیره ارضی کشاورزی،

(ب) ترویج و توسعه امور کشاورزی، مانند سبزی‌کاری،

تولید عسل، سیفی‌کاری، دامداری، تولید شیر، و غیره.

(ج) تسریع انتقال مناطق گوناگون از شیوه‌های کشت‌وکار

کم‌محصول به شیوه‌های پرمحصول، با توزیع مؤثر جمعیت

کشاورزان،

32. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 86.

33. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 25, art. 346;

شرح مذاکرات بعدی، از پایان کنگره در ۳۱/۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ تا ابلاغ قانون نوزده روز بعد، در این مأخذ آمده است:

Voprosy Istorii, No. 10, 1948, pp. 32-3.

(د) ایجاد نظام کشاورزی جمعی، که از لحاظ کار و محصول اقتصادی تر است، به جای زمین های فردی، به منظور انتقال به اقتصاد سوسیالیستی.^{۳۴}

بدین ترتیب در کنار قواعد اس‌ارها که «تقسیم سیاه» نامیده می‌شد، قاعده بلشویکی کشاورزی جمعی، که با فرمان ۲۶ اکتبر/ ۸ نوامبر ۱۹۱۷ موقتاً کنار گذاشته شده بود، از نو در قانون جدید پذیرفته و برقرار شد. اما این بیانات بلشویک‌ها به منزله افزودن تبصره‌هایی بود به قانونی که «روح» آن، چنان که بعدها لنین با قید «گیومه» گفت، عبارت بود از «شعار استفاده برابر از زمین». ۲۵ کاری که قانون انجام داد این بود که با به کار بستن این شعار ماهیت غیرواقعی آن را آشکار ساخت. قواعد اساسی اس‌ارها کاملاً پذیرفته شد. ماده ۳ می‌گوید: «حق استفاده از زمین از آن کسی است که به دست خودش آن را کشت و کار می‌کند»، و ماده ۵۲ صراحتاً استخدام کارگر مزدور را «قانوناً غیرمجاز» می‌نامد. طبق ماده ۱۲ «توزیع زمین میان زحمت‌کشان باید بر پایه برابری و برحسب ظرفیت کارکردن روی زمین انجام گیرد... باید توجه شود که هیچ‌کس بیش از آنچه می‌تواند بکار، یا کمتر از آنچه برای معیشت آبرومندان‌اش لازم است زمین نداشته باشد». به کار بستن این اصل، بنابر ماده ۲۵، بدین معنی است که «مساحت زمین واگذار شده به هر فردی... نباید بیش از حد نصاب مصرف‌کار باشد؛ و برای طرز محاسبه این نصاب نیز «دستور» مفصلی ضمیمه قانون شده بود. اندازه صحیح یک قطعه زمین می‌بایست بر پایه محاسبه پیچیده‌ای تعیین شود که هم تعداد «واحدهای کار» را به حساب می‌آورد (هر مرد یک واحد بود، هر زن ۸/۷ واحد، هر پسر ۱۶-۱۸ ساله ۷/۵ واحد، هر دختر ۶/۷ واحد، و هر کودک ۱۲-۱۶ ساله ۵/۸ واحد) و هم تعداد نانخورها را. به نظر می‌رسد که هرچا زمین واگذار شده از حد نصاب کمتر بود فرض بر این

34. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 25, art. 346;

میسس در دو مورد دیگر در همان سال ۱۹۱۸ لنین با رضایت خاصی به این مقاله اشاره می‌کند. (*Sochineniya*, xxiii, 397. 425-6) او حتی با اندکی گزافه‌روی به خود می‌بالد که در این فرمان «حکومت شوروی برای کمون‌ها و انجمن‌ها ترجیح فوری قائل شد و آن‌ها را در مرتبه اول قرار داد» (*ibid.*, xxiii, 399).

35. *ibid.*, xxiii, 398.

بوده است. که از محل، «ذخیره ارضی»، که از مصادره املاک اربابان فراهم شده بود، کمبود را تأمین کنند، و هرچا این کار هم مقدور نباشد خانوارها را به جاهای دیگر کوچ دهند. اما هیچ کدام از دشواری‌های عملی حل و یا حتی بررسی نشده بود. مسأله کم کردن زمین‌های بالاتر از حد نصاب به شکوت برگزار شده بود، اگرچه در فصل دیگری از قانون ماده‌ای قید شده بود، «بر این که در آمد اضافی ناشی از باروری طبیعی زمین یا نزدیکی بازار باید به ارگان‌های دولت شوروی تحویل شود تا آن را به مصرف مصالح اجتماعی برسانند». برای تطبیق مقتضیات قانون با اوضاع محل نیز چندین ماده در قانون قید شده بود.

قانون «اجتماعی کردن زمین» را بعدها لنین مورد انتقاد قرار داد، به این دلیل نظری که شمار توزیع برابر در عین حال که «در انقلاب بورژوا-دموکراتیک دارای معنای پیشرو و انقلابی بود»، با انقلاب سوسیالیستی هیچ مناسبتی نداشت و بلشویک‌ها آن را فقط گامی ضروری در تحول انقلاب می‌دانستند، و چیزی بود که در آن زمان بیشتر دهقانان آن را می‌خواستند. لنین می‌نویسد:

ما بلشویک‌ها به دهقانان کمک می‌کنیم تا شمارهای بورژوایی را از سر بگذرانند و گذار به سوسیالیسم را هرچه زودتر و آسان‌تر انجام دهند.^{۳۶}

ایراد عملی‌تر و آنی‌تری که به آن قانون وارد بود این بود که بیان بسیار مبهم آن تقریباً هر نکته مشترکی را در معرض تعبیر محلی قرار می‌داد و هرگونه امید یکدستی را در اجرای اصول آن منتفی می‌ساخت. اما ناهمسازی اوضاع اقتصادی و اجتماعی در نقاط گوناگون امپراتوری پیشین تزار هر نوع قانونگذاری یکدست را خطرناک می‌ساخت. روشن بود که در آن زمان، و بر سر مسأله حاد و همچون دادن زمین، حتی در آن روستاهایی که حکومت شوروی را پذیرفته بودند، هیچ مقام مرکزی بدون اقتدار اجرایی و سیخ (که بلشویک‌ها نداشتند) نمی‌توانست تصمیمات خود را عملی سازد. چگونگی توزیع زمین به اراده جمعی دهقانان محل بستگی داشت، یا به تصمیم مقاماتی که دهقانان به رسمیت می‌شناختند.

دیتوری که از مسکو می‌رسید تا آنجا که معقول به نظر می‌رسید و با تصور خود دهقانان از نتایج انقلاب مغایرتی نداشت، پذیرفته می‌شد؛ و این تصور هم، چنان که لنین می‌دانست، به «توزیع برابر» اسرارها بسیار نزدیک‌تر بود تا به آن نظام جمعی که به نظر پلشویک‌ها نه تنها هدف نهایی بلکه ضروریات نهایی کشاورزی شوروی را تشکیل می‌داد.

در بهار و اوایل تابستان ۱۹۱۸، در ایالات مرکز و شمال غرب و شمال روسیه اروپا، و در سراسر خوضه ولگا - که مجموعاً بیست و هشت ایالت می‌شد و حکومت شوروی در آنجا استقرار کامل داشت - زمین از سر نو توزیع شد. ۲۷ اما خود این جریان با آن قانونی که تازه اعلان شده بود چندان ارتباطی نداشت و مانند چریان گرفتن زمین از اربابان در زمستان گذشته آشفته و رنگارنگ و پر از دشواری بود. یکی از کارکنان نارکومنا تس در این باره می‌نویسد:

همیل اجتماعی کردن [زمین] در مقیاس کشوری صورت نگرفت.... در عمل دهقانان محلی زمین‌ها را تصرف کردند و در جاهایی که زمین کم بود هیچ تلاشی برای کوچ کردن به جاهایی که زمین فراوان‌تر بود دیده نشد. توزیع برابر زمین در خود روستاها همه‌جا صورت گرفت، اما برابری محله‌های روستایی کمتر پیش آمد. کمتر از آن توزیع برابر میان بخش‌ها و ایالات بود. ۲۸

توزیع برحسب تعداد نانخورهای هر خانوار در ایالات کم‌زمین مرکز و ولگا رایج‌تر بود، و در ایالات شمال روسیه و استپ‌های سیبری که جمعیت تنگ و پراکنده بود توزیع برحسب ظرفیت کار بیشتر انجام گرفت.

37. *Voprosy Istorii*, No. 11, 1947, pp. 6-8;

در این سند فهرست مفصلی از بیست و هشت ایالت ذکر شده است. به نظر می‌رسد که توزیع زمین در بخش‌هایی از روسیه آسیایی نیز انجام گرفته است؛ اما در این مناطق روند توزیع بی‌سامان‌تر بود و سوابق مفصلی در این زمینه در دست نیست.

38. *O Zemle*, i (1921), 24-5;

بنا بر نوشته *Voprosy Istorii*, No. 11, 1947, p. 14 «آن ارگان اساسی مسائل عملی توزیع زمین میان محال و روستاها را حل و فصل می‌کرد، دایره زمین بخش بود»؛ به نظر می‌رسد که ارگان‌های بالاتر چندان نقش مؤثری نداشته‌اند.

نظام‌های بنه‌ای (کمئونها) با رسم توزیع ادواری زمین برجا ماند و دستی به ترکیب آن‌ها نخورد؛ درواقع اگر منع قانونی اجیرکردن کارگران مزدور و اجاره دادن زمین اجرا می‌شد، برای صاف کردن تفاوت‌های ناشی از تغییر وضع خانوادگی طبعاً توزیع ادواری ضرورت پیدا می‌کرد. گرفتاری‌های ناشی از پاره‌پاره بودن کشت و کار فردی نه تنها رفع نشد بلکه افزایش یافت. مواردی نقل شده است که به دهقانان قطعاً داده شد که هفتاد یا هشتاد ورست از خانه‌شان فاصله داشت. ۲۹ پاره‌ای از توصیف‌کنندگان اوضاع می‌گویند که دهقانان روند توزیع را آرام و آسان انجام دادند، زیرا که در بنه‌های خود تجربه توزیع ادواری زمین را داشتند، پاره‌ای دیگر از درگیری‌های آشکار میان کولاک‌ها و دهقانان فقیر حکایت می‌کنند. ۴۰ این تصویرهای متفاوت همه حقیقت داشت؛ مشکل در این است که بخواهیم نسبتی میان آن برقرار کنیم یا یک دورنمای کلی به دست آوریم. می‌گویند که از زمین‌های مصادره شده ۸۶ درصد میان دهقانان توزیع شد، ۱۱ درصد به دولت روسیه، غالباً به صورت کشتزارهای شوروی، و ۳ درصد به جماعت‌ها (کلکتیوها)ی کشاورزی اختصاص یافت. افزایش متوسط دازایی ارضی دهقانان از محل تا محل میان یک ربع تا سه ربع دسیاتین تفاوت می‌کرد. ۴۱ اما قاعده برابری فقط تا حدود کمی اجرا شد؛ به علاوه، یکدست هم نبود. گاه تمام زمین‌های ده یا محل را برای توزیع مجدد یک کاسه می‌کردند، گاه این کار فقط در مورد زمین‌های مصادره شده صورت می‌گرفت. گاه توزیع بر پایه تعداد «مصرف‌کنندگان» یا نانخورها استوار بود، گاه بر پایه تعداد کارکنان یا ظرفیت کار فرضی آن‌ها (مواردی ثبت شده است که زمین را فقط به دهقانانی که بذر داشتند داده‌اند). به طور کلی، بلشویک‌ها طرفدار توزیع تمام زمین‌ها بودند، و طرفدار مبنای تعداد نانخورها، و هر دو مورد محض ملاحظه حال دهقانان فقیر و بی‌زمین بود؛ اس‌ارها می‌کشیدند که توزیع را به زمین‌های مالکان

39. *O Zemle*, i (1921), 160.

۴۰. نگاه کنید به شروچی که بونیان و فشر در این مأخذ نقل می‌کنند: Bunyan, and Fisher, *The Bolsheviki Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 679-83.

41. *Otchet Narodnogo Komissariata Zemledeliya I Vserossiiskomu S'ezdu Sovetov* (1921), p. 6;

این درخندها با تفاوت‌های جزئی در این سند نیز تکرار شده است: *O Zemle*, i (1921), 23.

محدود سازند، و مبنای توزیع آن‌ها هم ظرفیت کار بود، و هر دو روش به نفع دهقانان مرفه تمام می‌شد. ۲۲ به دلایل کلی و به سبب برتری نیروی اس‌ارها در غالب ارگان‌های مربوط به مسأله توزیع زمین، به نظر می‌رسد که دهقانان فقیر کمتر از همسایگان مرفه خود از این جریان بهره‌مند شده‌اند.

تصویب پیمان برست‌لیتوفسک منجر به استعفای اعضای اس‌ار ساوانارکوم در مارس ۱۹۱۸ شد، و به‌جای کولگانف، کمیسر خلق در امور کشاورزی، سردای بلشویک منصوب شد. این گام وضع مسلط اس‌ارها را در کمیته‌های ارضی محلی فوراً تضعیف نکرد؛ بنابراین روند توزیع زمین احتمالاً آسیبی ندید. اس‌ارهای چپ عضویت خود را در کمیته مرکزی اجرایی سراسری حفظ کردند، ۲۳ و هرچند تلاش آن‌ها برای حفظ تسلط بر نارکومزم پس از استعفای کولگانف شکست خورد، ۲۴ تغییر ترکیب و جهان‌بینی کمیساریا - که تا آن روز فقط از کارکنان اس‌ار تشکیل می‌شد - فقط به تدریج صورت گرفت. حتی در مه ۱۹۱۸ سوردلوف شکایت داشت از این که «نقش اول در شوراهای محال روستایی به دست عناصر کولاک بورژوا است». ۲۵ به‌علاوه، خط حکومت مرکزی را در مناطق روستایی به ندرت می‌خواندند. این همان دوره‌ای بود که شوراهای محلی هنوز شعار «تمام قدرت به شوراهای محلی» را به معنای جاکمیت مطلق خود تعبیر می‌کردند - یا دست‌کم به معنای اختیار اجرا کردن یا نادیده‌گرفتن

۴۲. مواردی از این نحوه‌های عمل متفاوت در دو مأخذ زیر دیده می‌شود؛ هر دو شرح از آرشو منتشر نشده نقل شده است:

Razvitie Sovetskoi Ekonomiki (ed. A. A. Arutinyan and B. L. Markus, 1940), pp. 94-5, and in *Izvestiya Akademii Nauk SSSR: Seriya Istorii i Filosofii*, vi (1949), No. 3, pp. 231-5.

۴۳. اما شکایاتی هم به گوش رسید که بخش دهقانی کمیته مرکزی اجرایی سراسری از آن پس در مسائل مهم مورد مشورت قرار نگرفته (*Protokoly Zasedanii VTs IK 4go Sozyva* (1920), pp. 403-4). و مصارف آن عمدتاً قطع شده است. (*Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 53-4).

۴۴. این تقاضای اس‌ارهای چپ در ۳ مه ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی حزب مورد بررسی قرار گرفت و رد شد. (*Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 147). پس از شورش ژوئیه بود که بیشتر اس‌ارهای چپ از نارکومزم اخراج شدند.

45. *Protokoly Zasedanii VTs IK 4go Sozyva* (1920), p. 294.

دستورهای قدرت مرکزی تا زمانی که تعیین سیاست مرکزی به دست اس‌ارها بود، خواه راست و خواه چپ، تلاش برای امتداد قدرت مرکزی در روستاها مقدور نبود؛ این بهایی بود که بلشویک‌ها باید برای ائتلاف با اس‌ارها می‌پن‌داختند.^{۴۶}

چیزی که دیگر مداخله فعالانه مرکز را لازم ساخت - و پیش‌درآمد سقوط ائتلاف شد - وضع اضطراری حادی بود که بلشویک‌ها ناگزیر از آن آگاه بودند؛ یعنی کمبود خواربار در پایتخت؛ صف‌های طولانی نان در پتروگراد. در نخستین هفته‌های ۱۹۱۷ یکی از عوامل مؤثر انقلاب فوریه بود. غیبت مردانی که به جبهه اعزام شده بودند در برداشت محصول ۱۹۱۷ نامکاسب داشت و محصول از حد متداول پایین‌تر افتاد؛ حمل و نقل و سازمان اقتصادی بدتر از پیش شد؛ و پس از انقلاب اکتبر اوکراین، که غنی‌ترین انبار غله روسیه بود، از اختیار قدرت مرکزی بیرون رفت. «دولت تقصیر کمبودها را به گردن احتکارکنندگان و دهقانان ثروتمندی می‌انداخت که موجودی غله را به بازار نمی‌آوردند. این جزئی از حقیقت بود - اما فقط جزئی؛ اگرچه این تنها جزئی از حقیقت بود که تا به دست آمدن محصول آینده، شش ماه دیگر، امیدی به درمان درد را در بر داشت. در ژانویه ۱۹۱۸ وضع خواربار دوباره در پتروگراد و مسکو نگران‌کننده شد. در مجلسی از هیأت رئیسه (پریزیدیم) شورای پتروگراد و نمایندگان ادارات خوارباررسانی، لتین پیشنهاد «بازرسی توده‌ای» همه انبارها و میدان‌های خواربار و تیزبازان فوری محترکان غلات را مطرح کرد. ۲۶ کمیسر خلق در امور خواربار پیشنهاد کرد که دسته‌هایی به روستاها اعزام شوند که غلات را به‌زور بگیرند و دادوستد میان شهر و ده را برقرار سازند. ۲۷ هر دو اقدام در ظرف چند ماه بعد صورت گرفت، ولی هیچ‌کدام نتیجه نداد. در اوج بحران برست‌لیتوفسک فراهم کردن نیرو برای فرستادن به روستاها آسان نبود، و برخی از دسته‌هایی که اعزام شدند به مقاومت شدید برخوردند. اقدامات مربوط به راه‌انداختن دادوستد نیز بی‌اثر بود، پاره‌ای به این جهت که اجناسی که دهقانان می‌خواستند نیز در شهر کمپاب بود، و پاره‌ای هم به این جهت که همان‌طور که لتین توضیح داد، خرده‌بورژوازی مزه روستا مختصر پولی در چنته داشت و شتابی برای

46. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 243.

47. *Izvestiya*, 18/31 Janüary 1918.

فروش نداشت. ۴۸ روستاها در حال شورش خاموش برضد شهرها بودند. مشکل بزرگ انقلاب پرولتاریایی در کشوری که اقتصاد مسلط آن روستایی است، از هم‌اکنون سر بلند کرده بود. کمیسر خواربار در تابستان ۱۹۱۸ در گزارش به پنجمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه تصویری از بیچارگی دولت در برابر این ترسیم کرده است که مشکل بتوان بهتر از آن را تصور کرد:

از محمولات و بارهای ارسالی و اجرای دستورهايمان هیچ خبری دریافت نکردیم، در يك کلام، در تمام این امر هرج و مرج کامل و هولناکی حکمفرما بود.... وقتی که محمولات از ایستگاه‌ها می‌گذشتند، اشخاص کاملاً ناشناسی پیدا می‌شدند که به خود حق می‌دادند واگن‌ها را از قطار جدا کنند، محمولات را جابه‌جا کنند، و مانند این‌ها.... در عین حال، ما با مقاومت بسیار شدید مردم روبه‌رو می‌شدیم، که به هیچ قیمتی حاضر نبودند غلات خود را از دست بدهند. از میان نکات بسیاری که آموختیم به این نتیجه رسیدیم که اقدامی که آن‌قدر به آن امید بسته بودیم، یعنی دادوستد کالا، احتمالاً چندان مفید نخواهد بود. در تجربه ما موارد بسیاری پیش آمد که دهقانان، وقتی که دیدند ما کالایی نداریم، اعلام کردند: «ما بدون کالا غله نمی‌دهیم.» وقتی هم که کالا می‌بردیم، کالا را میان خود تقسیم می‌کردند اما غله‌ای به ما نمی‌دادند. ۴۹.

اما حتی پیش از این هم وضع به مرحله اضطراب رسیده بود. تلاش برای مرعوب کردن یا قانع کردن گروه دهقان نتیجه مهمی نداد. دولت ظاهراً در آخرین تلاش خود ناچار دست به کاری زد که در هر حال از سال ۱۹۰۵، که لنین در «دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» از دو مرحله انقلاب در روستاها سخن گفته بود، جزو عناصر اساسی برنامه بلشویک‌ها محسوب می‌شد. ۵۰ اکنون، در بهار ۱۹۱۸، توالی آن دو مرحله

48. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 515.

49. *Pyaty Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 141-2.

۵۰. نگاه کنید به جلد اول، ص ۸۱.

قابل تحقیق بود. پرولتاریا، دوش به دوش تمام طبقه دهقانان، بر اربابان فتودال تاخته و انقلاب پرولتاریایی را انجام داده بود. اکنون وقت مرحله دوم انقلاب فرا رسیده بود - وقتی که پرولتاریا طبقه دهقانان را به دو پاره منقسم می‌کند و با همگامی «نیمه پرولتاریا»، یعنی دهقانان فقیر، بر کولاک‌های خرده بورژوا می‌تازد. لنین در ۱۴ فوریه ۱۹۱۸ به جماعتی از دهقانان در مسکو گفت: «ما یقین داریم که دهقانان کارگر جنگ بی‌رحمانه‌ای بر ضد کولاک‌های مستمگر اعلام خواهند کرد و ما را در تلاش برای آینده بهتر و سوسیالیسم یاری خواهند داد.» ۵۱ سه هفته بعد در کنگره حزبی که پیمان پرست-لیتوفسک را تصویب کرد، لنین، به عبارت دقیق‌تر، افزود که:

مسئله ارضی باید تغییر شکل داده شود، به این معنی که این‌جا نخستین گام‌های جنبش دهقانان خرده‌پا را مشاهده می‌کنیم، که می‌خواهند به‌جانب پرولتاریا بیایند، می‌خواهند پرولتاریا را در انقلاب سوسیالیستی‌اش یاری دهند، و به‌رغم همه پیشداوری‌های خود، به‌رغم همه معتقدات کهنه خود، وظیفه گذار به سوسیالیسم را بر عهده بگیرند.... دهقانان نه در کلام بلکه در عمل نشان داده‌اند که می‌خواهند به پرولتاریایی که قدرت را تصرف کرده است کمک‌کنند، و کمک‌هم می‌کنند، تا سوسیالیسم را عملی سازند. ۵۲.

در ماه مه ۱۹۱۸، لنین بار دیگر تأکید می‌کند که جلو عنصر خرده بورژوازی را در روستا فقط وقتی می‌توان گرفت که «ما فقیران، یعنی اکثریت جمعیت یا نیمه پرولتاریا را گرداگرد پرولتاریای آگاه پیشرو سازمان دهیم». ۵۳. کوتاهی بلشویک‌ها در شش‌ماه نخستین انقلاب در اقدام جدی به جهت اجرای این سیاست نشانه ضعف آن‌ها در مناطق روستایی بود - همان ضعفی که آن‌ها را ناچار به ائتلاف با اس‌ارهای چپ کشانده بود. فقط زیر فشار گرسنگی حتمی شهرها بود که آن‌ها سرانجام توجه جدی خود را به این مسأله بازگردانند که برای استقرار قدرت خود در روستا گام‌های لازم را بردارند.

51. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 253.

52. *ibid.*, xxii, 356-7.

53. *ibid.*, xxii, 515.

سیاست جدید بلشویکها به‌طور جدی در مه ۱۹۱۸ آغاز شد. روز ۹ مه، «فرمان تفویض اختیارات فوق‌العاده به کمیسر خلق در امور خواربار برای مبارزه با بورژوازی روستا که موجودی غلات را پنهان و احتکار کرده است» در کمیته مرکزی اجرایی سراسری به‌تصویب رسید. موضوعی که در عنوان طولانی فرمان اعلام شده بود، در مقدمه مطنطنی تشریح شده بود:

در لحظه‌ای که ولایات مصرف‌کننده گرسنگی می‌کشند، ولایات تولیدکننده در حال حاضر هنوز مقادیر عظیمی از غله برداشت ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ را که حتی هنوز کوبیده نشده است در اختیار دارند. این غله در دست کولاک‌های روستایی و دهقانان ثروتمند است، یعنی در دست بورژوازی روستا. این‌ها شکمشان سیر و جانشان امن است و در سال‌های جنگ پول هنگفتی انداخته‌اند، این بورژوازی روستا با سماجت تمام به فریادهای کارگران و دهقانان فقیر بی‌اعتنایی می‌کند و ذره‌ای همدردی نشان نمی‌دهد، و حاضر نیست غله را به مراکز جمع‌آوری بیاورد، به خیال این که دولت را ناچار خواهد کرد که بهای نان را باز هم بالا ببرد.

مفاد منجز فرمان چندان نظرگیر نبود. از «همه کارگران و دهقانان بی‌زمین» دعوت شده بود که «مبارزه بی‌امانی» را با کولاک‌ها آغاز کنند، و به کسانی که موجودی غله را پنهان کنند یا آن را برای عرق‌کشی به مصرف برسانند مجازات سختی را وعید می‌داد و کمیسر خلق در امور خواربار (نارکومپروود) را مجاز می‌داشت که تصمیمات مقامات محلی خواربار را ملغی کند یا این‌گونه مقامات را منحل و بازسازی کند و «در صورت مقاومت در برابر خارج کردن غله یا فراورده‌های طبیعی دیگر به قوه قهریه متوسل شود». در این پرده‌پوشی نشده بود که در تأمین غرض کنونی چیزی جز زور کارساز نخواهد بود:

«پاسخ فشاری که دارندگان غله به گرسنگان فقیر وارد می‌کنند فشاری است که باید به بورژوازی وارد شود.»^{۵۴}

سیاست جدید را، پس از آن که اتخاذ شد، به‌طور جدی دنبال کردند. چند روز بعد، نماینده‌ای از کارخانه پوتیلوف با لنین در مسکو دیدار کرد تا وضع ناگوار کارگران پتروگراد را برای او توضیح دهد. پاسخ لنین تلگرافی بود که در آن از کارگران می‌خواست که «با اسم نویسی در دسته‌های اعزامی که از طرف کمیساریای خواربار سازمان می‌یابد، انقلاب را نجات دهند»^{۵۵}، و نیز نامه‌ای بود خطاب به کارگران پتروگراد «درباره قحطی». این نامه کامل‌ترین شرح لنین را درباره تاکتیک جدید او دربر دارد. لنین مخالفت آشکار احزاب راست، از جمله اس‌ارهای راست، را با حکومت شوروی، با روش «بی‌شخصیت» حزب اس‌ار چپ قیاس می‌کند، که «برضد دیکتاتوری در امر خواربار» اعتراض می‌کند و مرعوب بورژوازی شده است و از درگیری با کولاک‌ها می‌ترسد و با اضطراب به این‌در و آن‌در می‌زند و توصیه می‌کند که قیمت‌های ثابت را بالا ببریم و معاملات خصوصی را اجازه دهیم، و مانند این‌ها. نامه با بازگشت به اصول نخستین به پایان می‌رسد:

یکی از بزرگ‌ترین وظایف انقلاب شوروی اکتبر - وظیفه تغییرناپذیر آن - این است که کارگر ممتاز، به نام آموزگار روستایی فقیر، به نام رهبر توده‌های زحمت‌کش، به نام سازنده کشور کارگری، باید به‌سوی «مردم» برود... ما به «جهاد» کارگران در هر گوشه این سرزمین پهناور نیازمندیم. ما به ده برابر دیگر دسته‌های اعزامی آهنین از کارگران آگاه با ارادت بی‌چون و چرا به کمونیسم نیاز داریم. آن وقت می‌توانیم بر قحطی و بیکاری غلبه کنیم. آن وقت می‌توانیم انقلاب را پیش‌درآمد واقعی سوسیالیسم سازیم.^{۵۶}

جنبش نارودنیک «رفتن به‌سوی مردم» که پنجاه سال پیش روی داده بود،



مخالفان این فرمان نام آن را «فرمان دیکتاتوری خوراک» گذاشتند، و از آن پس معمولاً با این عنوان از آن یاد می‌شد.

55. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 524-5;

برای پیش‌نویس اصلی لنین نگاه کنید به 25, xxiii, *ibid.*

56. *ibid.*, xxiii, 26-31.

کوشش روشنفکران رادیکال بود برای رهبری شورش دهقانان برضد اربابان فئودال. رفتن پلشویک‌ها به سوی مردم می‌بایست کوشش پرولتاریای سوسیالیست برای رهبری دهقانان فقیر برضد کولاک‌های بورژوا باشد، و بدین ترتیب راه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی هموار سازد، نقش دوگانه «دسته‌های اعزامی آهنین» کارگران در فرمان دیگری که به تاریخ ۲۷ مه ۱۹۱۸ صادر شد به روشنی دیده می‌شود. این فرمان انحصار توزیع همه «ضروریات اولیه» را برعهدهٔ نارکومپرود (کمیساریای خواربار) می‌گذارد، و دسته‌های اعزامی «که غالباً در مناطق مصرف‌کننده نفرگیری شده‌اند» بایستی به ارگان‌های محلی نارکومپرود وابسته باشند تا در گردآوری خواربار کمک کنند. اما این دسته بایستی «به منظور سازمان‌دهی، آموزش، و تبلیغ و تهییج [آزیتاسیون]» نیز به کار روند، و «وظیفهٔ عمدهٔ آن‌ها «سازمان‌دادن دهقانان کارگر برضد کولاک‌ها، ۵۷ اعلام شده است.

وقتی که این فرمان‌ها صادر شد، ابرهای جنگ داخلی از هر طرف فضا را تاریک می‌ساخت. نخستین درگیری آشکار تقریباً در همان لحظه انتشار نامهٔ لنین خطاب به کارگران پتروگراد پیش آمد. جنگ داخلی باعث تسریع آن سلسله اقداماتی شد که در تمام زمینهٔ سیاست اقتصادی صورت گرفت و به «کمونیسم جنگی» مشهور شد. اما این تغییرات تا حدی نتیجهٔ جریان‌های پیشین بود؛ و این نکته در هیچ‌جا به اندازهٔ سیاست ارضی پدیدار نبود، زیرا که در این زمینه خطر گرسنگی دیگر آغاز شده بود، و آن سازمان‌هایی که بر اثر اضطراب جنگ داخلی به کمال خود رسیدند اکنون با پدیدار شدن این خطر رفته‌رفته شکل می‌گرفتند. بنای «کمونیسم جنگی» در کشاورزی با فرمان ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ نهاده شد، که «کمیته‌های دهقانان فقیر» یا «گومبیدی» مشهور را تأسیس کرد - که عبارت بودند از «کمیته‌های محلی یا روستایی متشکل از دهقانان فقیر که به دست شوراهای محلی نمایندگان گارگران و دهقانان با مشارکت نزدیک ارگان‌های خواربار و زیر هدایت کلی کمیسر خلق در اسور خواربار سازمان داده می‌شوند». همهٔ ساکنان روستاها حق انتخاب‌شدن در این کمیته

57. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 38, art. 498;*

برای شرح کلی این فرمان، نگاه کنید به ص ۱۴۶ زیر. چند روز بعد فرمان متممی «دربارهٔ روش تحویل‌غلات به دولت» نیز صادر شد (ibid., No. 38, art. 502).

را داشتند، «به چیز «کولاک‌ها» و دهقانان ثروتمند شناخته شده و مالکان و صاحبان مازاد غله یا محصولات طبیعی دیگر و کسانی که دارای مؤسسات یا کارخانه‌هایی باشند که دهقانان فقیر یا کارگران مزدور را اجیر کنند» ۵۸. این کمیته‌ها می‌بایست ابزارهایی باشند برای گرفتن مازاد غله از «کولاک‌ها و ثروتمندان»، برای توزیع غله و ضروریات نخستین، و به‌طور کلی برای اجرای سیاست‌های کشاورزی حکومت شوروی به شیوه فوری و درجا. پاداش خدمت دهقانان فقیر درصدی از غله توقیف شده بود، که تا ۱۵ ژوئیه به‌رایگان داده می‌شد و تا ۱۵ اوت با ۵۰ درصد تخفیف در بهای ثابت و سپس با ۲۰ درصد تخفیف، و با تخفیف‌های مشابه در ضروریات دیگر. ۵۹.

همه شواهد نشان می‌دهد که به‌ویژه شخص‌لین برای این اقدام اهمیت فراوان قائل بوده است. این اقدام نوعی مصلحت‌اندیشی سیاسی بود. استولپین نیز در جست‌وجوی راهی برای افزایش تولید کشاورزی روسیه - و شاید در وهله اول - در این فکر بود که اصلاحات خود را در قالبی بریزد که نتیجتاً وفاداری آن بخش از دهقانان را که مورد عنایت رژیم بودند به دست آورد. متوسل شدن بلشویک‌ها به دهقانان فقیر نیز چنین انگیزه‌هایی داشت. ولی این کار در عین حال گامی در جهت اجرای اصول سوسیالیسم بود. خط بورژوازی به اندازه کافی روشن بود:

به ما می‌گویند: لازم نیست قیمت‌های ویژه، قیمت‌های ثابت،

۵۸. بنا بر شرحی که چندی بعد برای يك مسافر انگلیسی نقل شده بود روش انتخاب چنین بوده است: جلسه‌ای از همه اهل روستا تشکیل شد، و در آن رئیس [شورای روستا] فهرستی از نامزدهای «کمیته فقر» را خواند. هر نامی، به ترتیب خوانده شدن، مورد بحث قرار گرفت و چند تن از نامزدها به سبب «فقر» نبودن طرد شدند. حضار با بلند کردن دست رأی دادند. حدود ۴۰ تن برگزیده شدند، با يك «هیأت رئیسه»ی («پریزیدوم») سه نفری.

(*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 134);

چند ماه بعد، زینوویف به قصد بی‌اعتبار کردن کمیته‌ها در ششمین کنفرانس شوراهاى سراسر روسیه گفت که در انتصاب اعضای این کمیته‌ها هیچ «قاعده عمومی انتخاباتی» رعایت نشده است: «آن‌ها را نمایندگان کمیته اجرائی [شورا] یا [نمایندگان سازمان حزبی نامزد می‌کردند»

(*Shestoi Vserossiiskii Chrezvychainyi S'ezd Sovetov* (1919), pp. 87-8).

59. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 43, art. 524.

و انحصارهای غله داشته باشیم. هر طور میل دارید معامله کنید. ثروتمندان باز هم ثروت خواهند اندوخت، و فقیران در حال احتضار هم، خوب، همیشه از گرسنگی می‌مزدده‌اند. اما يك نفر سوسیالیست نمی‌تواند این‌گونه استدلال کند.^{۶۰}

دهقان ثروتمندی که زائد بر مصرف خود غله تولید می‌کرد، به بهای بالا و بدون محدودیت علاقه‌مند بود. دهقان فقیری که حتی به اندازه مصرف خودش هم تولید نمی‌کرد و ناچار بود مزدوری کند، به بهای پایین و ثابت علاقه‌مند بود. آن اقدام عبارت بود از اعلام اختیار یکی از دو سیاست بورژوایی و سوسیالیستی. آخر این که لنین احساس می‌کرد که برداشتن این گام بیش از هر چیز به معنای اعلام مرحله آخر و قطعی گذار از انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی است. این گذار را مدت‌ها پیش کارگران در شهرها انجام داده بودند. اما در روستا تا زمانی که طبقه دهقان بری سلب مالکیت از اربابان فئودال متحد بود، انقلاب از مرحله بورژوا دموکراتیک خود بیرون نیامده بود. وقتی که دهقانان منشعب شدند، و دهقانان فقیر با همدستی کارگران صنعتی و به رهبری آن‌ها، تعرض برضد کولاک‌های خرده‌بورژوا را آغاز کردند، می‌توان گفت که انقلاب سوسیالیستی در روستا نیز آغاز شد. لنین در این ایام می‌نویسد: «فقط در تابستان و پاییز ۱۹۱۸ است که روستای ما انقلاب اکتبر (یعنی پرولتاریایی) خود را صورت می‌دهد.»^{۶۱} کمی بعد لنین تأسیس کمیته‌های دهقانان فقیر را نوعی «برگشتگاه بسیار بسیار مهم در مراسم مسیر تحول و ساختمان انقلاب ما» می‌نامد، و از آن به نام گامی یاد می‌کند که با برداشتن آن «ما از مرزی که انقلاب بورژوایی را از انقلاب سوسیالیستی جدا می‌کند گذشتیم».^{۶۲}

بدین ترتیب با وارد آمدن ضربه گرسنگی و جنگ داخلی، رژیم شوروی در جاده مصلحت‌اندیشی افتاد، که در عین حال جاده سوسیالیسم نیز به نظر می‌رسید. این جنبه دوگانه اقدامات حکومت که برای گریز از اضطراب ناگزیر صورت می‌گرفت، و در عین حال تجلی اصول کمونیسم نیز بود، جوهر آن روشی بود که بعداً به نام «کمونیسم جنگی» شناخته شد.

60. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 126.

61. *ibid.*, xxiii, 393.

62. *ibid.*, xxiii, 420.

اتفاق این دو جنبه امر تصادفی نبود، و بلشویک‌ها آن را به نام تجلی این حکم مارکسیستی پذیرفتند که اصول اعلام‌شده کمونیست‌ها نتایجی است که با روش علمی از واقعیت عینی می‌توان گرفت.

(ب) صنعت

به نظر متفکران بلشویک چنین رسیده بود که سیاست صنعتی، نظیر همان دشواری‌های سیاست ارضی را پیش نخواهد آورد. برای انقلاب سوسیالیستی، به رهبری پرولتاریا، شاید وظیفه ناراحت‌کننده‌ای باشد که نوعی سیاست ارضی را پیرو راند و اعمال کند که با اصول او هم تعارضی نداشته باشد و در عین حال دشمنی دهقانان را هم برنیا نگیزد. اما سیاست صنعتی به اندازه کافی سراسر است: اختیار صنعت طبعاً به دست کارگران می‌افتد، که از طرف خود و به نام خود عمل می‌کنند. کنفرانس حزبی ۱۹۱۷ در این باره چندان مطلبی به خطوط کلی «احکام آوریل» اضافه نمی‌کند و از جمله «اقدامات فوری» خود از «استقرار نظارت دولتی ... بر قوی‌ترین سندیکاها، سرمایه‌داران» نام می‌برد؛^{۶۳} و لنین هم در دفاع از این قطعنامه اعلام می‌کند که پس از تصرف این سندیکاها و درآوردن آن به زیر نظارت شوراها، «روسیه یک پای خود را در سوسیالیسم گذاشته است».^{۶۴} در عمل مسأله به این آسانی نبود. بلشویک‌ها در کارخانه نیز به همان وضعی رسیدند که در زمین رسیده بودند. جریان انقلاب نه تنها تصرف زمین‌ها را به دست دهقانان، بلکه تصرف کارخانه‌ها را به دست کارگران نیز به همراه داشت. در صنعت نیز مانند کشاورزی، حزب انقلابی و سپس حکومت انقلابی، با موج جنبشی به پیش رانده شد که از بسیاری جهات برای آن‌ها ناراحت‌کننده بود ولی، از آن‌جا که این موج نیروی محرک عمده انقلاب بود، چاره‌ای جز تأیید آن نداشتند.

در روسیه نیز مانند سایر کشورهای متخاصم، جنگ پس از دوره آشفته‌گی نخستین، تولید صنعتی را موقتاً برانگیخت. اما در روسیه، به سبب کمبود تجهیزات صنعتی، جدا افتادن از منابع عمده وسایل، پایین بودن تولیدکنندگی کار، و ضعف سازمان صنعتی و سیاسی، پاسخ این انگیزش ضعیف‌تر از جاهای دیگر بود، و زودتر هم به اوج خود رسید. در ۱۹۱۶

63. VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 237.

64. Lenin, Sochineniya, xx, 282.

بر اثر خستگی از جنگ، کمبود مواد و مصالح حیاتی، و فرسایش و خرابی کارخانه و ماشین، تولید رفته‌رفته پایین می‌افتاد. انقلاب فوریه همه عوامل نامساعد را تشدید کرد. کمبود انواع اجناس صورت مزمن پیدا کرد؛ و در برخی موارد، کارخانه‌ها به علت نداشتن مواد خام تعطیل شدند. این شرایط جنبش متداول زمان جنگ را در جهت ملی‌کردن و نظارت دولت بر صنایع قوت بخشید. یکی از نخستین اقدامات دولت موقت تشکیل دادن يك «کنفرانس دائم برای رشد نیروهای تولید در روسیه» بود. در ژوئن ۱۹۱۷ این کنفرانس جای خود را به «شورای اقتصاد» و «کمیته اصلی اقتصاد» داد، که وظیفه‌شان عبارت بود از «طرح برنامه کلی سازمان‌دادن اقتصاد ملی و کار، و نیز تهیه پیش‌نویس قوانین و اقدامات کلی برای تنظیم حیات اقتصادی». ۶۵ شورای اقتصاد سازمان وسیعی برای تأمل و تعمق بود؛ کمیته اصلی اقتصاد هسته اصلی يك سازمان کوچک برنامه‌ریزی بود. اما در حکومت دولت موقت هیچ‌کدام آن اقتدار یا ابتکار را نداشتند - و احتمال هم نمی‌رفت پیدا کنند - که روند روزافزون انحطاط و تجزیه اقتصاد را متوقف سازند.

مهم‌تر از این اقدامات دودلانه برای برنامه‌ریزی زمان جنگ برانگیختگی جنبش کارگران بر اثر انقلاب فوریه بود. در کارخانه‌ها فوراً کمیته‌های کارگران پدید آمد، و دولت موقت با فرمان ۲۲ آوریل ۱۹۱۷ آن‌ها را به رسمیت شناخت، چنان که حق داشتند در مذاکره با کارفرمایان و دولت نماینده کارگران باشند. ۶۶ نخستین خواست روزکار هشت‌ساعته و افزایش دستمزد بود. اما به زودی کار به دخالت کمابیش سازمان‌یافته در مدیریت و به تصاحب کارخانه کشید - که در آغاز جسته‌گریخته پیش می‌آمد، اما رفته‌رفته بیشتر شد. این امر، چنان که تروتسکی به صراحت در ۱۹۰۵ پیش‌بینی کرده بود، واکنش ناگزیر کارگران بود، در وضع انقلابی، در برابر رد شدن خواسته‌هایشان، و هرگونه تلاش را برای محدود کردن انقلاب در چارچوب بورژوادموکراتیک پس می‌راند. کارفرمایان گاه تسلیم می‌شدند و با کمیته‌های کارگران به توافق می‌رسیدند، ولی در بیشتر موارد با اعلام تعطیل و بستن در کارخانه تلافی

65. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 182, art. 1015.

66. S. Zagorsky, *State Control of Industry in Russia during the War* (Yale, 1928), p. 173.

می‌کردند. ۶۷. بلشویک‌ها هرچه توانستند برای بالا بردن کشف‌مکش تلاش کردند. بالا گرفتن موج هرج و مرج در کارخانه‌ها با مقاصد انقلابی آن‌ها تناسب داشت. البته اگر می‌خواستند نیز نمی‌توانستند. این جریان را محکوم کنند؛ اما تا وقتی که حاضر بودند با آن همراهی کنند می‌توانستند به آن سمت بدهند. این وضع بود که باعث شد بلشویک‌ها اعمالی را بپذیرند و تأیید کنند که در حقیقت بلشویکی نبود بلکه بیشتر جنبهٔ آنارشستی و سندیکالیستی داشت.

اما چیزی که هیچ‌کس پیش‌بینی نکرده بود این که تصرف کارخانه‌ها به دست کارگران در درازمدت حتی کمتر از تصرف زمین به دست دهقانان با استقرار نظام سوسیالیستی سازگار بود. این دشواری تا چندی به واسطهٔ به‌کاررفتن اصطلاح مبهم و دوپهلوی «نظارت کارگران» از نظر پوشیده ماند. در آوریل ۱۹۱۷ لنین گفت که سندیکای قندها باید «زیر نظارت کارگران و دهقانان به دولت تحویل شود»^{۶۸}، و این مورد منجزی بود از قاعدهٔ نظارت «شوروی» یا «دولتی» که در احکام آوریل و در قطعنامهٔ کنفرانس آوریل بیان شده بود. «زیر نظارت کارگران و دهقانان» فقط پوششی بود بر عمل دولت؛ «کارگران و دهقانان» کسانی بودند که دولت به نام آن‌ها عمل می‌کرد. چند هفته بعد تصمیم دولت موقت به تأسیس کمیتهٔ «نظارت اجتماعی» بر امور صنعتی لنین را به بیان این سخن برانگیخت که «در محافل کارگری آگاهی بر ضرورت نظارت پرولتری بر

۶۷. شرح کلی از جنبش کمیتهٔ کارخانه از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ در این سند آمده است: *Voprosy Istorii*, No. 10, 1947, pp. 40-64. گ. تسیروویچ از «قطع مصنوعی جریان تولید» و «تعطیل وسیع مؤسسات» به دست کارفرمایان پیش از اکتبر ۱۹۱۷ سخن می‌گوید (G. Tsyperovich, *Syndikaty i Trestry v Rossii* (third ed., 1920), p. 145; بنابر آماری که میلیونین نقل می‌کند، ۵۶۸ مؤسسه که بیش از ۱۰۰،۰۰۰ تن کارگر در استخدام داشته‌اند میان مارس تا اوت ۱۹۱۷ تعطیل شده‌اند، و تعداد مؤسسات تعطیل شده ماه به ماه افزایش می‌یافته است (V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 45).

۶۸. باید توجه داشت که در این مورد و موارد مشابه منظور از «سندیکا» اتحادیهٔ کارگری نیست؛ منظور گروهی از سرمایه‌داران است که برای فراهم‌ساختن سرمایهٔ کلان و به انحصار درآوردن صنعت یا کالای خاصی هم‌دست می‌شوند. - م.
69. Lenin, *Sochineniya*, xx, 211.

کارخانه‌ها و سندیکاها افزایش می‌یابد، و این که فقط نظارت پرولتری می‌تواند مؤثر باشد.^{۷۰} لنین اذعان نداشت - و شاید توجه هم نداشت - که دارد مطلب تازه‌ای را مطرح می‌کند و خواست «محافل کارگری» چیزی است غیر از آنچه خود او قبلاً تأیید کرده بود. چند روز بعد، در میانه ماه مه ۱۹۱۷، لنین منظور خود را از «نظارت» باز هم تشریح کرد. شوراهای یا کنگره‌های کارکنان بانک‌ها باید طرحی برای تأسیس بانک واحد دولتی و اعمال «دقیق‌ترین نظارت» تهیه کنند؛ شوراهای کارکنان سندیکاها و تراس‌ها نیز باید ترتیب نظارت بر مؤسسات خود را معین سازند؛ حق نظارت باید نه تنها به همه شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان داده شود، بلکه شوراهای کارگران هر کارخانه بزرگی و «نمایندگان هر حزب بزرگ سیاسی»^{۷۱} نیز باید حق نظارت داشته باشند. اما از این همه تجویزات ظاهراً شدید دوجیز بیرون آمد. اولاً، اصرار بر انتشار محاسبات در این زمینه نشان می‌دهد که منظور لنین نظارت از طریق حسابداری و تصمیمات مالی بوده است، نه نظارت بر روندهای فنی تولید یا سازمان کارخانه: این مسائل در این مرحله اصلاً برای او مطرح نبود.^{۷۲} ثانیاً، به نظر می‌رسد که لنین عمل «سیاسی» شوراهای را در نظر داشته است، از حیث این که آن‌ها را حاملان و عاملان مرکزی و محلی قدرت حکومتی می‌دانست، نه عمل «مستقیم» شوراهای به نام نمایندگان منافع حرفه‌ای کارگران در فلان کارخانه یا صنعت یا اداره دولتی.

این تمایز میان عمل «سیاسی» و «مستقیم» هم از لحاظ نظری و هم در عمل حائز اهمیت بود. از لحاظ نظری، کمونیست‌ها را از آنارشیست‌ها و سندیکالیست‌ها جدا می‌کرد؛ زیرا کمونیست‌ها به سازمان یافتن قدرت اقتصادی از راه قدرت سیاسی مرکزی که به دست کل طبقه کارگر اعمال شود معتقد بودند، و آنارشیست‌ها و سندیکالیست‌ها می‌گفتند که ابتکار عمل خودانگیخته و مستقیم کارگران صورت نهایی هر نوع اقدام مؤثر انقلابی است، و جانشین قدرت سیاسی مرکزی است که ناچار به استبداد

70. *ibid.*, xx, 348.

71. *ibid.*, xx, 377.

۷۲. لنین تا مدت‌ها بعد، که طرفدار پرحرارت الکتریکی کردن صنایع شد، علاقه‌ای به روندهای فنی صنعت نشان نمی‌داد. لنین طرز تفکر سیاسی کارخانه را کاملاً می‌شناخت، اما با زندگی روزانه کارگران کمتر از زندگی دهقانان آشنایی داشت.

مبدل خواهد شد. در عمل، این تمایز رهبران بلشویک را، که به طراحی استراتژی اصلی انقلاب بر پایه فرضیه سازمان منضبط و منظم کارگران سرگرم بودند، از کارگران کارخانه‌ها جدا می‌کرد؛ زیرا که کارگران زیر فشار مرارت‌های زندگی روزانه، و از فرط آتش اشتیاق انقلابی برای دورانداختن یوغ کارفرمایان خود، فرصت اقدام خرده خرده را مفتنم می‌شمردند و به خط‌مشی‌ها یا استدلال‌های رهبران در مرکز حزب اعتنایی نداشتند. از آن‌جا که همه شوراهای کارگران-یا نمایندگان کارگران تشکیل می‌شد، خط‌فاصل گام «سیاسی» یا «مستقیم»ی که آن‌ها برمی‌داشتند یا به نام آن‌ها برداشته می‌شد، به آسانی مخدوش می‌شد؛ شورها، چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، دارای رگه سندیکالیستی‌مشخصی بودند. ۷۲. لنین، از فرط اشتیاقی که برای شورا و برای قاعده نظارت اداری به دست خود کارگران داشت، با بیانات آوریل خود آن خط را پیش‌تر مخدوش ساخته بود. اما تضاد بالقوه در سیاست صنعتی میان «نظارت دولتی» و «نظارت کارگران»، که نظیر تضاد سیاست ارضی میان کشتزارهای دولتی و مالکیت دهقانان بود، کاملاً واقعیت داشت. اگر «نظارت کارگران» به معنای مدیریت کنگره مرکزی شورها و کمیته اجرایی آن بود، این فقط نام دیگری بود برای ملی‌کردن صنایع و نظارت «حکومت کارگران و دهقانان». از طرف دیگر، اگر منظور از نظارت، نظارت کمیته کارگاه یا شورای کارخانه بود، این چیز دیگری می‌شد؛ و این چیز دیگر به آسانی ممکن بود نه تنها با نظارت دولتی بلکه با «برنامه‌ریزی» برای پایان‌بخشیدن به هرج‌ومرج تولید سرمایه‌داری نیز تعارض پیدا کند. آنچه بعدها یکی از رهبران سیاست اقتصادی بلشویک‌ها در این باره گفته است دور از انصاف نیست:

اگر از خودمان بپرسیم به چه ترتیبی حزب ما پیش از ۲۵ اکتبر به فکر نظام نظارت کارگران به‌طور کلی افتاد، و بر پایه چه نوع نظام اقتصادی ما می‌خواستیم این نظام نظارت را بنا کنیم، هیچ‌جا پاسخ روشنی پیدا نمی‌کنیم. ۷۳.

نخستین آزمون قضیه در کنفرانسی از پیش از ۴۰۰ نماینده

۷۳. نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۶۳-۴.

74. N. Osinsky [Obolensky], *Stroitel'stvo Sotsializma* (1918), p. 34.

«کارخانه‌ها و کمیته‌های کارگاه‌ها» منطقه پتروگراد پیش‌آمد که در ۳۰ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد. لنین برای کنفرانس پیش‌نویس قطعنامه‌ای تهیه کرد که به تصویب کمیته مرکزی حزب و هیأت سازمان‌دهی کنفرانس، که غالباً بلشویک بودند، هم رسید. این قطعنامه، که مهم‌ترین سخن بلشویک‌ها را، پیش از انقلاب اکتبر، درباره سازمان صنعت دربر دارد، بر پایه رأی «نظارت کارگران» بنا شده بود، و این شاید نخستین بار بود که این اصطلاح در یک سند حزبی به کار می‌رفت. قطعنامه پس از اشاره به «گسیختگی کامل تمام زندگی اقتصادی در روسیه» و نزدیک شدن «فاجعه‌ای با ابعاد بی‌سابقه» چنین ادامه می‌دهد:

راه جلوگیری از فاجعه برقرارکردن نظارت واقعی کارگران بر تولید و توزیع کالا است. برای برقرارکردن چنین نظارتی لازم است که، اولاً، یقین حاصل شود که در همه مؤسسات اساسی آرای کارگران حائز اکثریتی دست‌کم در حد سه‌چهارم تمام آرا باشد، و تمام صاحب‌کارانی که تاکنون کسب خود را رها نکرده‌اند، و نیز کارکنان دارای مهارت فنی و علمی، باید [در رأی] شرکت داشته باشند؛ ثانیاً، به همه کمیته‌های کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، شوراهای محلی و مرکزی نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان، و همه اتحادیه‌های کارگری، حق مشارکت در این نظارت داده شود، و همه حساب‌های مالی و بانکی در معرض بازرسی آن‌ها قرار گیرد، و مدیریت مجبور شود که همه اطلاعات را در اختیار آن‌ها بگذارد؛ ثالثاً، همه نمایندگان همه احزاب مهم دموکراتیک و سوسیالیست نیز همین حق را داشته باشند.

نظارت کارگران، که هم‌اکنون در چند مورد که اختلاف پیش آمده از طرف سرمایه‌داران پذیرفته شده است، باید فوراً گسترش یابد و با یک سلسله اقدامات به‌دقت حساب‌شده و تدریجی، که درعین‌حال فوراً تحقق‌پذیر باشند، به تنظیم کامل امور تولید و توزیع کالا به‌دست کارگران منجر شود.

در دنباله قطعنامه از لزوم تأسیس سازمانی در «سراسر کشور» برای سازمان‌دادن «مبادله و سائل کشاورزی، پوشاک، چکمه، و کالاهای مشابه»

بر پایه وسیع «منطقه و سپس سراسر کشور» برای «سرویس عمومی کار» و برای «نیروی چریکی [میلیشیای] کارگران» سخن می‌رود. این قطعنامه را زینوویف به کنفرانس تسلیم کرد. در قرائت اول ۲۹۰ رأی موافق دریافت شد و، پس از جرح و تعدیل‌های جزئی در کمیسیون پیش‌نویسی، با اکثریت ۲۹۷ رأی در مقابل ۲۱ رأی و ۴۴ رأی ممتنع به تصویب رسید. این کنفرانس نخستین سازمان متشکل از نمایندگان بود که در آن بلشویک‌ها اکثریت هنگفتی آوردند، از این لحاظ دارای اهمیت بود. ۷۵

ساختمان و تاکتیک این قطعنامه نمونه‌ای از نبوغ سیاسی لنین است: او با آغوش‌باز از جنبش خودانگیخته و انقلابی‌نظارت کارگران استقبال می‌کند؛ حتی به نظر می‌رسد که گسترش دادن آن به حداکثر سازمان‌های کارگری این جریان را تشویق می‌کند - کمیته‌های کارخانه، شوراهای محلی و مرکزی، اتحادیه‌ها و «احزاب دموکراتیک و موسیالیست»، همه در قطعنامه یاد شده‌اند؛ و با این کار لنین پیامدهای آنارشستی نظارت کارگران را، به نحوی که عموماً فهمیده و عمل می‌شد، آشکار می‌سازد و راه اقدامات «به‌دقت حساب شده و تدریجی» را که برای «تنظیم کامل امور تولید و توزیع کالا به‌دست کارگران» ضرورت دارد نشان می‌دهد. از لحاظ لنین، این قطعنامه تنها یک مانور تاکتیکی نبود، بلکه روند آموزش نیز بود. در خود کنفرانس او به یک سخنرانی فرعی قناعت کرد و گفت که «برای تحقق‌بخشیدن نظارت واقعی بر صنعت، نظارت باید نظارت کارگران باشد، اما این قید را اضافه کرد که منظور این است که «در همه نهادهای مسؤول باید اکثریتی از کارگران وارد شود و مدیریت [نهادهای] باید گزارش اقدامات خود را به صالح‌ترین سازمان‌های کارگری بدهد». ۷۶ برای آن که مبدا نتیجه‌بحث در این‌میان از دست برود، لنین مقاله‌ای هم در «پراودا» نوشت و به زبانی صریح‌تر و واضح‌تر از آنچه در کنگره به خود اجازه داده بود تأکید کرد که «سازمان نظارت و مدیریت، از آن‌جا که سازمانی است «در مقیاس سراسر کشور» باید با

۷۵. دست‌نویس اصلی لنین در مجموعه آثار او آمده است: (Sochineniya, xx, 422-4).
برای مذاکرات کنفرانس نگاه کنید به:

Oktyabr'skaya Revolyutsiya i Fabzavkomy (1927), i, 63-137.

76. Lenin, Sochineniya, xx, 459;

از این سخنرانی فقط گزارش مختصری در روزنامه باقی مانده است.

هدایت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان عمل کند.^{۷۷} و حال آن‌که همه کسانی که به قطعنامه رأی موافق دادند حاضر نبودند این تعبیر را بپذیرند.

يك ماه بعد عامل تازه‌ای به صورت کنفرانس اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه داخل این مسأله شد. اتحادیه‌های کارگری روسیه نخستین بار به صورت نیروی فعالی در انقلاب ۱۹۰۵ ظاهر شده بودند، و پس از ده سال خاموشی دوباره در انقلاب فوریه جان گرفتند. ۷۸ در کنفرانس ژوئن ۱۹۱۷ منشویک‌ها اکثریت بزرگی داشتند، و این يك بار دیگر نشان می‌داد که سازمان کارگران برگزیده کمتر از صفوف کارگران عادی گرایش رادیکال و انقلابی دارد؛ همچنین، کارگران برگزیده هیچ حال و حوصلهٔ مباحثات کردن با «انارشی اقتصادی» کمیته‌های کارخانه‌ها را نداشتند. کنفرانس اصول این کمیته‌ها را لفظاً تأیید کرد، ولی مایل بود که آن‌ها را به صورت ارگان‌های يك سیاست اتحادیه‌ای درآورد که مرکزی رهبری معینی داشته باشد، و بر این عقیده بود که کمیته‌ها باید زیر نظر اتحادیه‌ها برگزیده شوند و فهرست نام نامزدها را نیز اتحادیه‌ها بدهند. مهم‌ترین دستاورد کنفرانس پی‌ریزی يك سازمان مرکزی برای اتحادیه‌های کارگری بود. این کنفرانس برای نخستین بار «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه» را برگزید، که همهٔ احزاب کنفرانس به نسبت سهم خود در آن شرکت داشتند. اعضای بلشویک شورا شلیاپنیکوف و ریازانوف بودند. از این مهم‌تر، گزینش لوزوفسکی به دبیری شورا بود. لوزوفسکی یکی از افراد سازمان «مژدپونتسی» بود، که چند هفته بعد به بلشویک‌ها پیوستند. ۷۹ او روشنفکر پاکفایت و بلندپروازی بود که در ظرف چند سال بعد در سرنوشت اتحادیه‌های کارگری نقش مؤثری بازی کرد. اما در آن روز، در میان سازمان‌هایی که به نحوی از انحاء مدعی نمایندگی کارگران بودند، اتحادیه‌های کارگری کمتر از همه به حساب می‌آمدند. بیشتر آن‌ها در دست منشویک‌ها بودند یا دید منشویکی داشتند. در تدارک انقلاب اکتبر کاری صورت ندادند؛ پاره‌ای از آن‌ها حتی این انقلاب را محکوم کردند.

77. *ibid.*, xx, 472.

۷۸. نقش اتحادیه‌های کارگری و روش بلشویک‌ها در قبال آن‌ها در بخش بعدی مورد بحث قرار خواهد گرفت (نگاه کنید به صص ۷-۱۲۱ زیر).
۷۹. جریان این کنفرانس در «ایزوستیا»ی ژوئیهٔ ۱۹۱۷ گزارش شده است؛ سابقهٔ رسمی از آن در دست نیست.

شورای مرکزی برگزیده کنفرانس ژوئن توان و سازمان به دست گرفتن رهبری را نداشت، و بنابر تصویر تیره‌ای که لوزوفسکی بعدها ترسیم کرده است، این شورا فقط يك سازمان‌دهنده در اختیار داشت که به شهرستان‌ها بفرستد، و پیش از انقلاب اکتبر توانست فقط دو شماره از نشریه ماهانه خود را منتشر کند.^{۸۰}

از طرف دیگر، کمیته‌های کارخانه‌ها روز به روز قوت گرفتند. کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌های پتروگراد در مه ۱۹۱۷ فقط نخستین کنفرانس از این سلسله بود که میان ماه‌های مه و اکتبر تشکیل شد؛ و پس از آخرین کنفرانس مجلسی از نمایندگان کمیته‌ها تأسیس شد که در آستانه انقلاب اکتبر يك هفته اجلاس داشت و خود را «نخستین کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌های سراسر روسیه» نامید، و برای ایجاد سازمان مرکزی کمیته‌ها دست به کار شد.^{۸۱} این هدف خطر برخورد فوری با شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری را پیش آورد، و اختلاف میان این دو سازمان رقیب مورد جروبحث شدید قرار گرفت. بلشویک‌ها که در کنفرانس اکثریت روشنی داشتند، خود به دو دسته تقسیم شدند و در میان دو دسته قرار گرفتند: اس‌ارها و آنارشისტ‌ها، که طرفدار استقلال کمیته‌های کارخانه‌ها بودند؛ و منشویک‌ها، که از سازمان منظم اتحادیه‌های کارگری طرفداری می‌کردند. این دودلی در قطعنامه‌های کنفرانس نیز انعکاس یافت. تأیید «نظارت کارگران در مقیاس سراسر کشور» دوپهلو بود؛ در تمایز میان «نظارت بر شرایط کار» و «نظارت بر تولید» نیز، که تلویحاً برعهده خود کمیته‌ها واگذار شده بود، نظیر همان تردید دیده می‌شد. يك ارگان مرکزی که وظیفه‌اش را با کمال جسارت «تنظیم اقتصاد ملی» تعریف کرده بودند، می‌بایست از طرف سازمان کمیته‌های کارخانه‌های سراسر روسیه برگزیده شود. اما به صورت بخشی از شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر

80. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), pp. 34-6;

در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۸، یکی از نمایندگان منشویک گفت که در ظرف شش ماه گذشته شورای مرکزی «مطلقاً هیچ کاری انجام نداده» و لوزوفسکی «تضاعف‌فعال» آن بوده است (ibid., p. 52).

۸۱. گزارش‌های همه این کنفرانس‌ها در این مأخذ آمده است:
Oktyabr'skaya Revolyutsiya i Fabzavkomy (2 vols., 1927).

روسیه کار کند. ۸۲.

در گیرودار ماه پیش از انقلاب، این اختلاف‌ها و رقابت‌ها چندان مهم نبود. حمله کارگران به کارخانه‌ها و مدیریت کارخانه‌ها کشاکش انقلابی را افزایش می‌داد و روند ازکارافتادن اقتصاد کشور را تسریع می‌کرد. لنین این حرکات را نشانه‌های زمانه انقلاب می‌نامید و از آن استقبال می‌کرد، و همچنان «نظارت کارگران» را می‌ستود. در جزوه‌ای با عنوان «فاجعه نزدیک است و چگونه باید با آن مبارزه کرد»، که در آغاز سپتامبر ۱۹۱۷ نوشته شد ولی چند هفته بعد به چاپ رسید، نخستین طرح مبهم خود را برای سیاست صنعتی بیان می‌کند. می‌نویسد کاری که برای جلوگیری از خطر قحطی باید کرد عبارت است از «نظارت، بازرسی، حسابداری، تنظیم امور از جانب دولت، برقرار ساختن روش صحیح توزیع نیروهای کار که در تولید و توزیع کالاها عمل می‌کنند، نگهداری از منابع طبیعی؛ قطع هرگونه ریخت‌وپاش منابع، و اقتصاد در مصرف آن‌ها؛ و اضافه می‌کند که دولت موجود که از ائتلاف کادتها و اسارها و منشویک‌ها تشکیل شده است هرگز این کارها را نخواهد کرد، «از ترس آن که مبدا به قدرت مطلقه زمین‌داران و سرمایه‌داران تجاوز کند، و به سودهای گزاف و بی‌سابقه و رسوای آن‌ها آسیب ببیند». ۸۲. لنین پنج اقدام منجز را درخواست می‌کند: ملی‌کردن بانک‌ها، که با یک ضربه قلم هم می‌شود؛ ملی‌کردن «سندیکاها، بزرگ بازرگانی و صنعت (قند، ذغال، آهن، نفت، و غیره)» و تأسیس انحصارهای دولتی، که آن نیز به آسانی شدنی است، زیرا که خود سرمایه‌داری قبلاً این انحصارها را به وجود آورده است؛ ازمیان بردن پنهان‌کاری در امر بازرگانی؛ اتحاد اجباری مؤسسات کوچک، زیرا که این کار هم بازده تولید را افزایش می‌دهد و هم نظارت را آسان می‌سازد؛ و «تنظیم مصرف»، از راه جیره‌بندی منصفانه و مؤثر. در یک چنین طرحی نظارت کارگران هم جایی دارد. لنین

82. *Oktyabr'skaya Revolyutsiya Fiabzavkomy* (1927), ii, 186-8, 193; ریازانوف، که طرفدار ادغام کامل کمیته‌ها و اتحادیه‌های کاری بود (ibid., ii, 191-2)، بعدها این قطعنامه را «حکم اعدام» کمیته‌های کارخانه می‌نامد و می‌گوید که این قطعنامه «تمام میدان رهبری برای بهبود وضع طبقه کارگر را به اتحادیه‌ها واگذار کرده است»، ولی اذعان دارد که خود کمیته‌ها این تعبیر از قطعنامه را نپذیرفته‌اند (*Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), pp. 233-4).

83. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 160.

گمان می‌کرد فکر خوبی است که کارگران و کارفرمایان را «در کنفرانس‌ها و کنگره‌ها» بی‌مگرد آورند و «فلان درصد سود را به آن‌ها بدهند، مشروط بر این که کار نظارت عمومی و افزایش تولید را انجام دهند». این به معنای «نظارت به دست کارگران بر زمین‌داران و سرمایه‌داران خواهد بود».^{۸۴} ولی در این جا لنین بیشتر برحسب مقاصد تبلیغاتی می‌اندیشید - یعنی برحسب اقداماتی که از لحاظ نظری برای دولت موقت مقدور بود، حتی در چارچوب انقلاب بورژوازی. او هنوز با مسأله نظارت کارگران در نظام سوسیالیستی آینده درگیر نشده بود.

چند هفته بعد، لنین جزوه بسیار مهم‌تری نوشت - «آیا بلشویک‌ها قدرت را به دست می‌آورند؟» در این جزوه، برای نخستین بار، به تفصیل درباره سیاست اقتصادی پس از انقلاب بحث می‌کند، و نکات مربوط به ملی‌کردن بانک‌ها و سندیکاها، بزرگ و ادغام اجباری مؤسسات کوچک را تکرار می‌کند. کلمه «برنامه» را نخست با کمی تردید پیش می‌کشد و ضرورت «مرکزیت و برنامه‌ریزی دولت پرولتاریایی» را اعلام می‌کند.^{۸۵} این طرح نخستین فلسفه برنامه‌ریزی لنین (چون هنوز مشکل بتوان آن را سیاست نامید) با بیان محکمی از حقوق نظارت کارگران همراه است:

مشکل عمده انقلاب پرولتاریایی عبارت است از اجرای بسیار دقیق و جدی حسابداری و نظارت، یعنی نظارت کارگران، در تولید و توزیع کالا در سراسر کشور.

اما يك بار دیگر در پاسخ اتهام سندیکالیسم به زبان روشن و اشتباه‌ناپذیر همان تعبیری را که پس از کنفرانس ماه مه از اصطلاح «نظارت کارگران» کرده بود تکرار می‌کند:

وقتی که می‌گوییم «نظارت کارگران»، و این شعار را در کنار دیکتاتوری پرولتاریا، همیشه پس از آن قرار می‌دهیم، بدین ترتیب روشن می‌کنیم که منظورمان چگونه دولتی است. دولت آزار حکومت يك طبقه است. کدام طبقه؟ اگر بورژوازی

84. *ibid.*, xxi, 164-79.

85. *ibid.*, xxi, 269-70;

از این قطعه باز هم در صص ۷-۱۲۱ زیر نقل می‌کنیم و درباره آن به بحث می‌پردازیم.

باشد، دولت همین دولت کادت-کورنیلوف-گرنسکی است، که بیش از نیم سال است مردم زحمتکش روسیه زیر سلطه آن رنج می‌کشند. اگر پرولتاریا باشد، اگر منظور دولت پرولتاریایی باشد، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا، آن وقت نظارت کارگران می‌تواند به صورت حسابداری، بسیار دقیق و بسیار جدی و فراگیر و همه‌جا حاضر در امور تولید و توزیع کالا درآید.^{۸۶}

لنین اضافه می‌کند که دستگاه حسابداری و نظارت دولتی موجود لازم نیست مانند بخش‌های «ستمگر» این دستگاه حکومت به دست انقلاب ناپود شود؛ تنها کاری که باید کرد این است که آن را از دست سرمایه‌داران درآوریم و زیر نظر «شوراهای پرولتری» قرار دهیم.^{۸۷} بدین ترتیب، «نظارت کارگری» برابر است با نظارت «شوراهای پرولتری» و خط باریک تمایز میان شوراهای کارگران در اقدام سیاسی و اقدام حرفه‌ای ترسیم نشده است. سرانجام لنین در کتاب «دولت و انقلاب» این تعارض را با یک ضربه شکوهمند، قلم حل می‌کند:

این‌جا همه شهروندان به مستخدمان اجیر دولت مبدل می‌شوند، چنان که کارگران مسلح نیز همین وضع را پیدا می‌کنند. همه شهروندان مستخدمان و کارکنان یک «سندیکا»ی دولتی در سراسر کشور می‌شوند. نکته اساسی این است که همه باید به یک اندازه کار کنند، معیارهای صحیح کار را رعایت کنند، و مزد برابر بگیرند. سرمایه‌داری حسابداری این کار را فوق‌العاده ساده کرده است و به صورت اعمال بسیار ساده مشاهده و ثبت کردن درآورده است، که یادگرفتن آن برای فردی که سواد خواندن و نوشتن داشته باشد مقدور است، یعنی یادگرفتن چهار عمل اصلی حساب و صادر کردن قبض‌های لازم.^{۸۸}

86. *ibid.*, xxi, 259.

87. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 260.

88. *ibid.* xxi, 440;

مفهوم دولت کارگران به صورت «یک سندیکای عظیم» از همان‌جا نقل شده است (*ibid.*, xxi, 437).

همین که کارگران و دولت یگانه شدند، دیگر میان نظارت دولتی و نظارت کارگران تعارضی در کار نخواهد بود. برای نشان دادن مهارت غریب لنین در سازش دادن تعاقب سرسختانه یک هدف نهایی که به نظر او لازم می‌آید با ارضای خواست فوری توده مردم که ظاهراً با آن هدف در تعارض است، مثال بهتر از این کمتر به دست می‌آید.

تاریخ سیاست صنعتی در نخستین ماه‌های انقلاب گام به گام از جریان تفکر لنین در ماه‌های پیش‌تر پیروی می‌کند و از «نظارت کارگران» به «برنامه-ریزی» می‌رسد. آن نویسنده‌ای که شعار «نظارت کارگران» را «مردم‌پسند-ترین و شایع‌ترین شعارهای انقلاب اکتبر» ۸۹ در کنار شعار «زمین» و «صلح» قرار می‌دهد، فقط از این جهت گزاف می‌گوید که تعداد کارگران کارخانه‌ها که به «نظارت کارگران» علاقه‌مند بودند از تعداد علاقه‌مندان به صلح یا زمین بسیار کمتر بود. لنین در نخستین سخنرانی خود در شورای پتروگراد در بعد از ظهر روز ۲۵ اکتبر/۷ نوامبر ۱۹۱۷ گفت: «ما نظارت واقعی کارگران را بر تولید برقرار خواهیم کرد»؛ و نظارت کارگران در شمار مقاصد رژیم جدید اعلام شد - هم در قطعنامه‌ای که همان روز گذشت و هم در اعلامیه کنگره شوراهای سراسر روسیه در روز بعد. ۹۰ نقشه آن بود که کنگره در این باره نیز همزمان با فرمان‌های مربوط به زمین و صلح فرمانی صادر کند، و حتی کمیته مرکزی حزب به میلیوتین دستور داده بود که پیش‌نویس آن را تهیه کند. ۹۱ اما شاید در جریان تهیه پیش‌نویس پیچیدگی مسأله آشکار شد. در کنگره چیزی مطرح نشد، و یک هفته بعد پیش‌نویس فرمانی به قلم لنین در «پراودا» درآمد. در این پیش‌نویس گفته شده بود که امر نظارت کارگران باید در هر کارخانه‌ای به سیاق شوراها سازمان داده شود، یعنی در کارخانه‌های کوچک که نظارت «مستقیم» مقدور است نظارت مستقیم باشد، و در سایر موارد نظارت به واسطه «نمایندگان برگزیده» صورت گیرد. تصمیمات ارگان‌های نظارت کارگران برای کارکنان الزام‌آور خواهد بود و فقط «اتحادیه‌های کارگری و کنگره‌ها می‌توانند آن‌ها را ملغی کنند» (روشن

89. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 1-2, 1919, p. 23.

90. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 5-6, 11.

91. *ibid.*, xxii, 575, note 7.

نشده است که منظور کنگره‌های اتحادیه‌ها است یا شوراهای کارفرمایان و نمایندگان نظارت کارگران هر دو در مؤسساتی که اهمیت‌کثوری داشته باشند در برابر دولت مسؤول خواهند بود که «نظم و انضباط کامل و حفظ اموال» را رعایت کنند. ۹۲ مفهوم این فرمان همان بود که لنین پیش‌تر در جزوه «آیا بلشویک‌ها قدرت را به دست می‌آورند؟» تشریح کرده بود. بنای فرض بدون تردید بر این بود که کارفرمایان و کارکنان فنی گرداندن مؤسسات خود را زیر نگاه تیز «نظارت کارگران» ادامه خواهند داد.

این‌جا بود که دخالت اتحادیه‌های کارگری نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا کرد. کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌ها در ماه اکتبر نشان‌داده بود که شورای مرکزی اتحادیه‌ها به قطع گرایش هرج و مرج طلبانه نظارت کارگران علاقه‌مند است. اکنون دولت انقلاب، که برای نگهداری و سازمان‌دهی روندهای اساسی تولید تلاش می‌کرد، همین علاقه را در مقیاس بزرگ‌تری نشان می‌داد. بدین ترتیب در مجادلاتی که پس از انتشار پیش‌نویس لنین پشت پرده در گرفت، اتحادیه‌های کارگری طرفدار نظم و انضباط و هدایت مرکزی امر تولید از آب درآمدند؛ و متن تجدید نظر شده پیش‌نویس فرمان، که سرانجام در ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ به کمیته مرکزی اجرایی سراسری تسلیم شد، نتیجه کش‌مکش میان اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارخانه‌ها بود، که کش‌مکش کنفرانس اکتبر را از سر نو تکرار کردند. ۹۳ پیش‌نویس فرمان با این عبارت زیرکانه آغاز می‌شد که نظارت کارگران «برای تأمین تنظیم برنامه اقتصاد ملی» برقرار می‌شود. نکات پیش‌نویس اصلی لنین، ناظر بر الزام‌آور بودن تصمیمات نمایندگان کارگران و مسؤولیت نمایندگان کارفرمایان و کارگران در برابر دولت، تکرار شده بود. اما وام‌گیری لنین را از نمونه شوراهای ترمیم و تصحیح کرده بودند، یعنی دستگاه پیچیده تازه‌ای برای نظارت کارگران دقیقاً از روی نظام شوراهای طرح‌ریزی شده بود. کمیته‌ها یا هیأت‌های کارخانه‌ها در برابر هیأت نظارت کارگران سراسر روسیه مسؤول بودند، و آن نیز در نهایت در برابر کنگره

92. *ibid.*, xxij, 25-6.

93. A. Lozovsky, *Rabochii Kontrol'* (1983), p. 20.

يك بررسی‌کننده کتاب در نشریه‌ای لوزوفسکی را متهم می‌کند که هم درباره زبان‌های ناشی از «نظارت کارگران» و درباره دامنه دشمنی میان کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌های کارگری گزافه گفته است؛ در عمل این ترکیب چندان دشوار نبود.

هیات‌های نظارت کارگران مسؤول بود. در پایان فرمان، شاید برای بستن دهان خرده‌گیران، قول داده بودند که «درباره روابط میان هیات نظارت کارگران سراسر روسیه و سایر نهادها سازمان‌دهی و تنظیم اقتصاد ملی آیین‌نامه جداگانه نوشته خواهد شد». در مذاکرات کمیته مرکزی اجرایی سراسری، سخت‌ترین انتقاد از طرف لوزوفسکی، سخنگوی اتحادیه‌های کارگری، مطرح شد:

عیب اساسی این طرح آن است که بیرون از هر رابطه‌ای با نظم برنامه‌ریزی‌شده اقتصاد ملی قرار می‌گیرد و به جای آن که نظارت بر تولید را مرکزیت بخشد آن را پراکنده می‌سازد.... لازم است به‌طور روشن و قطعی تذکر داده شود که کارگران هر مؤسسه‌ای نباید تصور کنند که مؤسسه به خود آن‌ها تعلق دارد.

اما لوزوفسکی حاضر شد به فرمان رای موافق بدهد، مشروط بر این تفاهم که «اتحادیه‌های کارگری برای استقرار نظارت کارگران به نحوی که در جهت منافع طبقه کارگر باشد، وارد ارگان‌های ناشی از فرمان خواهند شد». میلیوتین، که گزارش‌دهنده (مخبر) فرمان بود و سپس خود یکی از «ملی‌کنندگان» جدی شد، با لحن پوزش‌خواهانه‌ای توضیح داد که «زندگی از ما پیش افتاد»، و ضرورت فوری پیش‌آمد که «نظارت کارگران که درجا عمل می‌شد در دستگاه واحد و مستحکمی وحدت یابد»، به‌طوری که قانون‌گذاری درباره نظارت کارگران که منطقی می‌بایست در چارچوب «برنامه اقتصادی» گنجانده شود ناچار از قانون‌گذاری درباره خود برنامه پیشی گرفت. ۹۲ در حقیقت نظارت کارگران، به نحوی که در اصل تصور شده و به‌طور وسیع عمل شده بود، دیگر در کمیته مرکزی اجرایی سراسری چندان طرفداری نداشت. یکی از نااطقان اشاره کرد به اختلاف میان کسانی که می‌خواستند دامنه نظارت کارگران را گسترش دهند و کسانی که می‌خواستند این دامنه را محدودتر سازند. اما بیشتر کسانی که به‌طور لفظی نظارت کارگران را ستودند و وانمود کردند که می‌خواهند آن را گسترش دهند، در حقیقت ماهرانه می‌خواستند با درآوردن آن به‌صورت

يك سازمان ملی بزرگ و مرکزی این کار را منظم و بی‌اثر سازند. فرمان با اکثریت ۲۴ رأی در مقابل ۱۰ رأی از کمیته مرکزی اجرائی سراسری گذشت و روز بعد ابلاغ شد. ۹۵

زندگی همچنان از قانون‌گذاران «پیش می‌افتاد»؛ و فرمان به‌دقت حساب‌شده ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ هیچ نتیجه عملی نداشت. ۹۶ گرایش خودانگیخته کارگران به تشکیل‌دادن کمیته‌های کارخانه و مداخله کردن در مدیریت کارخانه‌ها ناگزیر بر اثر انقلاب افزایش یافت، زیرا که این انقلاب به کارگران می‌گفت که دستگاه‌های تولیدی کشور اکنون به آن‌ها تعلق دارد و آن‌ها می‌توانند هرطور بخواهند آن‌ها را به‌نفع‌خود بگردانند. آنچه پیش از انقلاب اکتبر آغاز شده بود، اکنون بیشتر و آشکارتر روی می‌داد؛ فعلاً هیچ چیزی نمی‌توانست جلو امواج شورش را سد کند. اما آنچه در عمل روی می‌داد از کارخانه تا کارخانه فرق می‌کرد، چنان که هیچ تصویر کامل یا یکدستی نمی‌توان از اوضاع آن روزها به‌دست آورد. در غالب موارد کارفرمایان برای تعطیل کارخانه آماده می‌شدند و در کارخانه را به‌روی کارگران نافرمان می‌بستند. این چیزی بود که دولت شوروی بیش از هر چیز از آن می‌ترسید: در پیش‌نویس لنین برای فرمان نظارت کارگران قید شده بود که هر نوع «تعطیل مؤسسه یا تولید» بدون اجازه نمایندگان کارگران ممنوع است. ۹۷ گاه میان مدیریت و کارگران توافق ناراحتی صورت می‌گرفت که ادامه کار را مقدور می‌ساخت؛ گاه این

۹۵. این بحث در همان مأخذ آمده است: *ibid.*, pp. 60-2؛ فرمان در این مأخذ آمده است: *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 3, art. 35*.

۹۶. بنابر گفته ریازانوف در ژانویه ۱۹۱۸
(*Pervyi Vserossiiskii S'ezd Profsoyuzov* (1918), p. 234.)
شورای نظارت کارگران فقط يك بار اجلاس کرد؛ همین سخنگو چهار ماه بعد می‌گوید که این شورا هرگز اجلاس نکرد
(*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 104).

۹۷. بنا بر روایت دیگری، برای اجلاس شورا تلاش صورت گرفت، ولی اکثریت حاصل نشد (*ibid.*, p. 72).

۹۷. مقاله‌ای در «ایزوستیا» ی ۲۳ نوامبر/۶ دسامبر ۱۹۱۷ نظارت کارگران را برای «فلج کردن فعالیت تعطیل‌کنندگان [کارخانه]» لازم می‌داند و چنین استدلال می‌کند که بدون این فرمان «کشور و انقلاب در معرض خطر نابودی» بود.

همکاری شکل ناگواری به خود می‌گرفت، چنان که مثلاً کارفرمایان و کارگران یکی از صنایع خاص همدست می‌شدند که جلو دستور دولت را برای بستن یا تشدید فعالیت کارخانه‌های مهمات‌سازی بگیرند، یا، غیرمنتظرتر از این، با هم توافق می‌کردند که فرمان منع شب‌کاری زن‌ها را اجرا نکنند. ۹۸ در بیشتر موارد کمیته‌های کارخانه، کارخانه‌ها را به نام کارگران تصاحب می‌کردند. این کارگران را اگر به حال خود می‌گذاشتند طبیعتاً فاقد آن مهارت فنی یا انضباط صنعتی یا دانش حسابداری بودند که برای گرداندن کارخانه لازم بود. مواردی پیش آمد که کارگران پس از تصرف کارخانه فقط موجودی نقد آن را برداشتند و انبار و ماشین‌های آن را فروختند و رفتند. ۹۹ يك کارخانه دکه‌سازی در مسکو که کمیته کارگران آن را تصرف کرده بود و مدیر پیشین آن هم به جرم خرابکاری به سه‌ماه زندان محکوم شده بود، پس از دو هفته تلاش ناچار به تعطیل شد؛ زیرا که کمیته قادر به اداره امور آن نبود. مواردی هم ذکر شده است که کارگران یا کمیته‌های کارگران پس از بیرون کردن مدیران دوباره به سراغ آن‌ها رفتند و با التماس کوشیدند آن‌ها را به سر کار خود بازگردانند. ۱۰۰ در بهار ۱۹۱۸، وقتی که نظارت کارگران دیگر از اعتبار افتاده بود، در نخستین کنگره هیأت‌های اقتصاد ملی سراسر روسیه یکی از ناطقان شرح تفاهم‌آمیزی درباره شرایطی که آن وضع را به وجود آورده بود بیان کرد:

کسانی که در این مؤسسات کار می‌کنند می‌توانند شهادت بدهند که تقصیر تماماً متوجه کارگران نبود، یعنی در این نبود که کارگران بنای «میتینگ برپا کردن» را گذاشتند، بلکه اشکال در این بود که کارمندان مؤسسه، اعضای مدیریت، دست‌ها را به سینه گذاشتند، چون که چماق همیشگی از دستشان افتاده بود — همان چماقی که با آن کارگران را به کار می‌کشیدند — و هیچ‌کدام از وسایل دیگری را که بورژوازی غربی برای کارگرفتن از کارگران دارند در اختیار

98. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Profsoyuzov* (1918), pp. 175, 194.

99. G. Tsyperovich, *Syndikaty i Tresty v Rossii* (third ed., 1920), p. 157.

100. A. Lozovsky, *Rabochii Kontrol'* (1918), pp. 33-4.

نداشتند.... همه این اوضاع طبقه کارگر را با وظیفه مبرم مدیریت روبه‌رو کرد، و باید این کار را به دست می‌گرفتند. البته طبقه کارگر این کار را ناشیانه به دست گرفت. این قابل فهم است. کارگران مدیران و مهندسان قدیم را بیرون کردند، شاید به این دلیل که این اشخاص در گذشته آن‌ها را سخت تهدید کرده بودند، هرچند مواردی هم سراغ داریم که با افراد محترم مدیریت مؤسسه با مهربانی رفتار شد.^{۱۰۱}

فکر نظارت کارگران حتی به ادارات دولتی هم کشیده شد. از میان عجایب انواع و اقسام فرمان‌هایی که در نخستین ماه انقلاب صادر شد دو فرمان بود ناظر بر انحلال شوراهای کارفرمایان که کمیساریاهای خلق در امور پست و تلگراف و دریاداری را متصرف شده بود.^{۱۰۲} در راه‌آهن وضع رنگ دیگری گرفت: کارگران و کارکنان فنی همدست شدند و اداره راه‌آهن را به دست گرفتند و تا مدت درازی با سماجت تمام هیچ‌گونه مقام خارجی را راه نمی‌دادند.^{۱۰۳}

این وضع در صنایع روسیه تا چه اندازه عمومیت داشت، مسأله‌ای است که تحقیقش دشوار است. ریازانوف، که از دشمنان سوگندخورده کمیته‌های کارگران بود، در ژانویه ۱۹۱۸ گفت که این کمیته‌ها بیرون از شهر پتروگراد هرگز مؤثر نبودند، و در خود شهر هم فقط در صنایع فلز کارشان گرفته بود.^{۱۰۴} اما این سخن حتی در آن زمان هم گزافه‌آمیز

101. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. 339-40.

۱۰۲. اولی با آن که با عنوان فرمان منتشر شد (*Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 3, art. 30) به صورت تقاضایی درآمده که در ۲۲/۹ نوامبر ۱۹۱۷ از طرف «کمیسر خلق در امور وزارت [کذا] پست و تلگراف» منتشر شد و از کارکنان پست و تلگراف می‌خواست که دست از خرابکاری بردارند. در این تقاضا آمده بود که «اعلام می‌کنم که هیچ گروه به اصطلاح مبتکر عمل یا کمیته مدیریت پست و تلگراف حق ندارد وظایف حکومت مرکزی و وظایف مرا که کمیسر خلق هستم غصب کند». فرمان انحلال شورای دریاداری مورخ ۲۸ نوامبر/۱۱ دسامبر ۱۹۱۷ بود (*ibid.*, No. 4, art. 58).

۱۰۳. نگاه کنید به یادداشت (د): «نظارت کارگران بر راه‌آهن»، صص ۶۳-۵۹، ۴۹ زیر.

104. *Peroyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 234.

بود. کارگران صنایع فلز برگزیدگان انقلابی پرولتاریا بودند، به طوری که هر کاری در نخستین هفته‌های انقلاب از آن‌ها سر می‌زد بعداً سرمشق دیگران می‌شد. حتی پیش از انقلاب اکتبر در پتروگراد، که مرکز فرسوده صنایع روسیه بود،^۱ اوضاع حدت خاصی داشت: اکنون گسیختگی شیرازه کار از مرکز به اطراف سرایت کرد. این روند را نمی‌توان منحصرأ یا غالباً به نظارت کارگران نسبت داد. حرکت مدت‌ها پیش از انقلاب آغاز شده بود، و انگیزه‌های آن هم مسائلی بود از قبیل کمبود مواد خام، رسیدگی نکردن به ماشین و کارگاه، و خستگی و روحیه باختگی ناشی از جنگ. انقلاب همه این عوامل نامساعد را تقویت کرد و آن روند را سرعت داد. اما از آغاز آشفتگی صنایع، که از پایتخت‌ها به قلمرو شوروی گسترش یافت، هیچ سابقه دقیقی در دست نیست. در پاره‌ای از مناطق و در پاره‌ای از کارخانه‌ها انقلاب به‌کندی رخنه کرد، و کار تا مدتی به روال پیشین ادامه یافت. کارخانه نخ‌ریسی «کوتس» در پتروگراد تا پایان فوریه ۱۹۱۸ بدون دردسر با تمام ظرفیت کار می‌کرد، و در آن تاریخ به سبب تراکم غیرعادی انبار، که بر اثر خوابیدن وسائل ارتباط و حمل و نقل و نتیجتاً از کار افتادن سازمان توزیع پیش آمد، این کارخانه نیز خوابید. ۱۰۵ وقتی که تمام زندگی اقتصادی در حال اضمحلال بود، نقاط سالم نمی‌توانستند در برابر شیوع بیماری مدت درازی پایداری کنند. روند تجزیه پاره‌ای بر اثر نحوه عمل بلشویک‌ها ادامه یافت، و پاره‌ای هم به‌رغم تلاش بلشویک‌ها برای جلوگیری از آن. این روش دوگانه را می‌توان توضیح داد. تا حد معینی از هم‌پاشیدن اقتصاد جزو سیاست تردیدناپذیر بلشویک‌ها بود. خرد کردن دستگاه اقتصادی و سیاسی حکومت بورژوازی جزو شرایط ناگزیر پیروزی انقلاب بود؛ و نظارت کارگران به نام یکی از حربه‌های ویرانگری بدون تردید به امر انقلاب کمک فراوان کرد. شکستن، مقدمه لازم ساختمان بود. ۱۰۶ اما وقتی که کار از آن حد معین گذشت (و این حد يك امر «آرمانی» بود که تعیین زمان دقیق آن امکان نداشت)، ادامه ویرانگری حیات رژیم را به خطر می‌انداخت. این تصور که مسائل تولید و روابط طبقات جامعه را می‌توان با عمل مستقیم و خودانگیخته کارگران کارخانه‌های منفرد حل کرد، سوسیالیسم نیست،

105. *The Lansing Papers, 1914-1920*, ii (Washington, 1940), p. 369.

۱۰۶. این اندیشه را بعدها بوخارین به تفصیل پروراند (نگاه کنید به ص ۲۳۳ زیر).

بلکه سندیکالیسم است. قصد سوسیالیسم این نیست که کاسب سرمایه‌دار غیرمسئول را ذلیل کمیته کارگران کارخانه سازد، که به همان اندازه غیرمسئول است و مدعی همان نوع استقلال از قدرت سیاسی موجود است؛ این کار فقط «هرج و مرج تولید» را ادامه می‌دهد، که به نظر مارکس داغ ننگ سرمایه‌داری است. گرایش مهلك و ناگزیر کمیته‌های کارگران این بود که در پرتو منافع کارگران يك کارخانه یا منطقه خاص تصمیم می‌گرفتند. ذات سوسیالیسم در استقرار اقتصادی است که به دست يك قدرت مرکزی در جهت منافع عمومی برنامه‌ریزی شود و هماهنگی یابد.

نظارت کارگران به صورت نوعی سازمان، بیش از چند هفته نخستین انقلاب دوام نکرد. پس از آن که تلاش فرمان ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ برای درآوردن آن به صورت يك نهاد، و نتیجتاً خنثی کردن آثار پراکندگی آور آن به شکست انجامید، و فرمان حکم نامه مرده‌ای را پیدا کرد، می‌بایست وسائل دیگری برای به کار انداختن نیروهای سازنده پیدا کنند. ابزاری که برای این کار برگزیده شد «شورای عالی اقتصاد ملی» بود، که بدون تصور خیلی روشنی از وظایف آن در دسامبر ۱۹۱۷ تأسیس شد، و در ظرف دو سال بعد به صورت کانون اصلی مرکزیت و مدیریت صنایع درآمد. از جهت کار، وظایف متناظر با آن را اتحادیه‌های کارگری برعهده گرفتند، که رقابت با نظارت کارگران آن را به همدستی با ارگان‌های اقتصادی دولت کشانده بود. هنگامی که نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۸ تشکیل شد، این روند در اوج خود بود. ۱۰۷

تأسیس سازمانی که گاه «کنفرانس عالی اقتصاد» و گاه «شورای اقتصاد ملی» نامیده شده است، ظاهراً در نخستین روزهای انقلاب مورد بحث قرار گرفت. روز ۳۰/۱۷ نوامبر ۱۹۱۷، سه روز پس از صدور فرمان مربوط به نظارت کارگران، ساونارکوم فرمانی صادر کرد و رسماً شورای اقتصاد و کمیته اصلی اقتصاد دولت موقت را منحل کرد و امور آن را «موقتاً تا تأسیس شورای اقتصاد ملی به نمایندگان ساونارکوم برای سازمان‌دهی کنفرانس عالی اقتصاد» محول ساخت. این نمایندگان ظاهراً عبارت بودند از اوپلنسکی، اسمیرنوف، و ساولیف؛ که بوخارین و لارین

۱۰۷. تحول بعدی اتحادیه‌های کارگری در بخش آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

و میلیونین هم به آن‌ها ملحق شدند. ۱۰۸ ده روز بعد شکایت کرد از این‌که «هنوز به کنفرانس اقتصادی توجه کافی نشده است»، و به پیشنهادی که برای جداکردن بوخارین از این کار مهم و گمازدن او به عضویت شورای نویسندگان «پراودا» رسیده بود بیموده اعتراض کرد. ۱۴/۱ دسامبر ۱۹۱۷ لنین در کمیته مرکزی اجرایی سراسری در دفاع از فرمانی که بوخارین برای تأسیس شورای عالی اقتصاد ملی پیشنهاد کرده بود سخن گفت^{۱۱۰}؛ و روز ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ این فرمان صادر شد. ۱۱۱

فرمان نظارت کارگران غرض از نظارت کارگران را «تنظیم برنامه‌ریزی شده اقتصاد ملی» تعریف کرده بود. فرمان ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ غرض از شورای عالی اقتصاد ملی را (که برای اختصار «وسنخا» نامیده می‌شد) «سازمان‌دادن فعالیت اقتصادی کشور و منابع مالی دولت» توصیف می‌کرد. این ارگان جدید می‌بایست فعالیت همه مقامات اقتصادی موجود را «در جهت واحدی هدایت» کند، چه مقامات محلی و چه مرکزی، و از جمله هیأت نظارت کارگران سراسر روسیه. وسنخا می‌بایست متشکل باشد از اعضای هیأت نظارت کارگران سراسر روسیه و نمایندگان همه کمیساریاهای خلق و کارشناسانی که در مقام مشاورت شرکت می‌کردند. بدین ترتیب وسنخا جانشین دستگاه نظارت کارگران می‌شد، افراد آن را جذب می‌کرد، و خود دستگاه را از هم می‌پاشید. چنان که لنین چند روز بعد می‌نویسد، «ما از نظارت کارگران گذشتیم و به تأسیس شورای عالی

108. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 3, art. 38; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 588; *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 12;

بنابر گفته لارین (ibid., p. 16)، چند روز بعد از انقلاب لنین به او گفته است: «شما مسائل سازمان اقتصاد و سندیکاها و تراست‌ها و بانک‌های آلمان را مطالعه کرده‌اید؛ این را برای ما هم بررسی کنید.»

109. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 107.

110. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 108;

سوابق این جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری متأسفانه از میان رفته است. لارین (17, p. 1918, No. 11, *Narodnoe Khozyaistvo*) می‌نویسد که پیش‌نویس این فرمان را بوخارین آماده کرد؛ برونسکی (*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda* (1918), p. 162) *Sovetov Narodnogo Khozyaistva* پیش‌نویس را به بوخارین

و ساولیف و خودش نسبت می‌دهد.

111. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 5, art. 83.

اقتصاد ملی» رسیدیم. ۱۱۲ در برخی موارد، حتی تداوم سازمان هم دیده شد: شورای منطقه‌ای نظارت کارگران پتروگراد - شاید یکی از چند ارگان ریشه‌گرفته نظارت کارگران - خود را به شورای منطقه‌ای اقتصاد ملی پتروگراد مبدل کرد. ۱۱۳

اما در ظرف سه هفته‌ای که از صدور فرمان نظارت کارگران می‌گذشت درس‌های زیادی گرفته شده بود. فرمان جدید اختیار توقیف، مصادره، تصرف، یا ادغام قهری همه شاخه‌های تولید یا بازرگانی را به وسنخا تفویض کرد و آن را مأمور ساخت که کار همه ارگان‌های اقتصادی حکومت را مرکزیت دهد و هدایت کند، و مقرر داشت که پیش‌نویس همه قوانین و فرمان‌های اقتصادی از طریق وسنخا به ساونارکوم تسلیم شود. کارهای جاری را می‌بایست يك هیأت‌رئیسۀ پانزده نفره انجام دهد. او بلنسکی به ریاست وسنخا گماشته شد، و مقام و عنوان «کمیسر خلق برای سازمان‌دهی و تنظیم تولید» نیز به او داده شد (که فوراً از رواج افتاد). در نخستین هیأت‌رئیسۀ وسنخا این نام‌ها دیده می‌شد: بوخارین، لارین، میلیوتین، لوموف، ساولیف، سوکولنیکوف، و اشمیت. ۱۱۴ محل‌کار «کمیته اصلی اقتصاد» پیشین تصرف شد؛ اما کارکنان آن کار را ترك کردند، و وسنخا از خلف خود جز میز و صندلی دفتر کار و چند پرونده و کتاب چیزی به ارث نبرد. ۱۱۵ در این زمان همه طرح‌های رژیم نوزاد مبهم و آشفته بود، و وسنخا ارگان مرکزی برنامه‌ریزی و هدایت زندگی اقتصادی کشور محسوب می‌شد. لنین این سازمان را در روز تولدش «ارگان جنگی مبارزه با سرمایه‌داران و زمین‌داران در زمینه اقتصاد، نظیر ساونارکوم در زمینه سیاست» نامید. ۱۱۶ این که وظایف بالقوه تا چه اندازه مبهم و دامنه‌دار بود، از این‌جا معلوم می‌شود که در نخستین فهرست نام‌های شعبه‌های آن این نام‌ها را در کنار هم می‌بینیم: «ترخیص بسیج»،

112. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 215.

113. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 8;

ریکوف بعدها گفت که وسنخا «از کمیته‌های کارخانه‌های پتروگراد برخاست» (*Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), i (Plenumy), 7).

114. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 9, art. 129: *Bo'l'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xiii (1929), 561, art. VSNKh.

115. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, pp. 11-12.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 108.

«امور مالی»، «سوخت»، «فلزات». نخستین مأموریت رئیس آن، اوبلنسکی، تصدیف بانک دولتی بود. ۱۱۷. نخستین فرمان‌های ثبت‌شده آن (چون این سازمان نقشن قانون‌گذاری را هم که رسماً به آن واگذار نشده بود برعهده گرفت) وضع مقرراتی بود برای تأمین برق مراکز دولتی در ساعاتی ممنوع در اسفولنی، ۱۱۸. و اعلام قواعد و اصول بازرگانی خارجی، ۱۱۹.

بنابراین عاملی که به‌زودی وسنخا را ابزار اصلی سیاست صنعتی شوروی ساخت و همه وظایف دیگر آن را کنار زد، جزو طرح اصلی این سازمان نبود. اما این مسیر در نخستین جلسه هیأت‌رئیسه وسنخا در ۲۷/۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ کمابیش برحسب تصادف معین شد. آن روز، روز پرحادثه‌ای بود. اول صبح، «گارد سرخ» بانک‌های خصوصی را اشغال کرد؛ سپس کمیته مرکزی اجرائی سراسری فرمان ملی‌کردن آن‌ها را گذراند. ۱۲۰. لنین در جلسه هیأت‌رئیسه وسنخا شرکت کرد و پیش‌نویس فرمانی را مطرح کرد که نه تنها بانک‌ها بلکه همه مؤسسات صنعتی را ملی اعلام می‌کرد. ۱۲۱. سابقه رسمی مذاکرات این جلسه در دست نیست. بنابر گفته اوبلنسکی، فقط لوزوفسکی و ریازانوف به‌طور آشکار با پیشنهادهای لنین مخالفت کردند. اما بیشتر حاضران این پیشنهادها را غیرعملی دانستند. ۱۲۲. و متن پیش‌نویس فرمان نه ابلاغ شد و نه انتشار یافت. روز ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷/۲ ژانویه ۱۹۱۸ فرمانی صادر شد که به موجب آن وسنخا نظارت بر همه امور مالی و صنعتی حکومت و همه مرزهایی را که از طرف مؤسسات دولتی پرداخت می‌شد در انحصار خود گرفت و هماهنگ ساختن آن‌ها را برعهده «بخش برنامه‌ریزی کشور» گذاشت. ۱۲۳. این فرمان هم مانند بسیاری از فرمان‌های آن دوره حکم یک نامه مرده را داشت و فقط از این جهت جالب توجه است که نشان می‌دهد یک نفر در وسنخا - احتمالاً لارین - به فکر آینده دور بوده است. هنوز نه تنها تا برنامه‌ریزی منسجم اقتصادی، بلکه تا ملی‌کردن عام و مؤثر صنایع نیز راه درازی در پیش بود.

117. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 12.

118. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 10, art. 158.

119. *ibid.*, No. 10, art. 159; ۱۵۹-۲ نگاه کنید به صص

۱۲۰. نگاه کنید به صص ۱۶۰-۱۶۱ زیر.

121. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 139-41.

122. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, pp. 11-14.

123. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 11, art. 167.

چند روز بعد نخستین جلسه عمومی و سنخا تشکیل شد، که يك ناظر خارجی تصویر دقیقی از آن برجا گذاشته است. ۱۲۲ بیست نفری گرد يك ميز در يك اتاق سرد و خالی از اثاثه نشستند: در میان آنها نمایندگان اتحادیه‌های کارگری، افرادی از کمیته‌های کارخانه، چند تن از کمیسرهای خلق و چند مهندس راه‌آهن و کارخانه‌های فلز نیز به نام «مختصص» دیده می‌شدند - «يك گروه بسیار رنگارنگ». اوپلنسکی سخن گفت و اشاره کرد که فرمان مربوط به نظارت کارگران ناربا است و لازم است کوشش‌های کمیته‌های کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری با قدرت سیاسی مرکزی شوراها هماهنگ شوند. دشواری‌های عملی گوناگون مورد بحث قرار گرفت. جلسه طرح تشکیل کمیسسیون‌های ویژه‌ای را - که بعدها «گلاوکی» و «مراکز» نامیده شدند - برای شاخه‌های گوناگون صنعت تصویب کرد. فرمانی که در ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷/۵ ژانویه ۱۹۱۸ صادر شد و شبکه‌ای از ارگان‌های تابع محلی به وجود آورد نیز به تصویب رسید. این فرمان ناظر بر این بود که در هر منطقه‌ای يك «شورای اقتصاد ملی» (ساوانارخوز) زیر نظر و سنخا تشکیل شود. هرکدام از ساوانارخوزهای منطقه نمونه کوچکی بود از و سنخای مرکز و به چهارده بخش برای رشته‌های گوناگون تولید تقسیم می‌شد و نمایندگان نهادها و سازمان‌های محلی در آن شرکت می‌کردند: تعداد این نمایندگان از طرف شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان (لابد مربوط به همان محل) معین می‌شد. ۱۲۵ ساوانارخوز منطقه مختار بود که ساوانارخوزهای شهرستان و محل را تشکیل دهد که در مقابل خود آن مسؤول باشند و همان وظایف را در واحدهای کوچک‌تر انجام دهند: این واحدها ارگان‌های نظارت کارگران را در جاهایی که به وجود آمده بودند در خود جذب می‌کردند. ۱۲۶ تمام این

124. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Revolution* (1921), pp. 213-15.

125. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 13, art. 196.

۱۲۶. در ایالات گویا میان ساوانارخوزها و بخش‌های اقتصادی شورای محلی و ارگان‌های محلی نظارت کارگران (در جاهایی که این ارگان‌ها وجود داشتند) چندان تمایزی قائل نمی‌شدند: در نیژنی نووگورود يك سازمان وظایف همه این‌ها را انجام می‌داد. (God Proletarskoi Diktatury (Nizhny Novgorod, 1918), pp. 28-31.)

نمونه دیگری در این سند نیز نقل شده است:

(Trud yi Vserossiiskogo S'ezdo Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918) p. 219).

شبهه، که در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در مه ۱۹۱۸ مجدداً رسمیت آن به تصویب رسید ۱۲۷، به صورت يك رویکرد اقتصادی از ساختار سیاسی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و ه——رم کنگره‌های آن طرح‌ریزی شد. اما این تشابه‌سازمان که بر تصور غیرواقعی تقسیم صلاحیت میان مراجع قدرت سیاسی و اقتصادی استوار بود بی‌فایده از کار در آمد. ۱۲۸ و سنخا در بالاترین مرتبه خود هرگز نمی‌توانست دعوی برابری با ساونارکوم را داشته باشد؛ و ساونارخوزه‌های شهرستان و محل نیز نمی‌توانستند در برابر شوراهای سیاسی اظهار وجود کنند. اندیشه شوراهای اقتصادی نوزاد مرده‌ای بود. آنچه در واقع به وجود آمده بود عبارت بود از يك اداره اقتصاد مرکز با شعبه‌های محلی.

سازمان مفصلی که در این فرمان پیش‌بینی شده‌است هنوز نشانه‌های نیت اصلی را، که عبارت بود از نظارت عمومی بر یکایک جنبه‌های فعالیت اقتصادی، بر خود دارد. اما آن نیت زود فراموش شد. برنامه‌ریزی اقتصاد ملی به‌طور کلی به‌صورت آرمان دوردستی باقی ماند. سیاست کشاورزی به توازن حساسی میان اس‌ارهای چپ و بلشویک‌ها وابسته بود؛ سیاست مالی هم عمدتاً پیش از پدید آمدن و سنخا تعیین شده بود، و جزو وظایف خاص کمیساریای خلق در امور مالی بود؛ بازرگانی هنوز فرع تولید محسوب می‌شد. وقتی که نظارت کارگران بی‌کفایتی خود را نشان داد، کمبود اصلی در امر سیاست صنعتی پدیدار شد. در این زمینه نیاز مبرمی به برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی وجود داشت؛ و وظایف و سنخا رفته‌رفته به رفع این نیاز منحصر شد. متازمانی که در فرمان ۲۳ دسامبر/۵ ژانویه ۱۹۱۸ پیش‌بینی شده بود، شامل «کمسیون‌های ویژه برای هر کدام از شاخه‌های صنعت» می‌شد. از طرف دیگر، بیشتر صنایع بزرگ روسیه در زمان جنگ با تشویق و کمک دولت برای خود نمایندگی‌های مرکزی برپا کرده بودند که به‌طور کمابیش مؤثری از جانب تمام صنعت سخن می‌گفتند،

127. *ibid.*, pp. 485-8.

۱۲۸. لنین، در سخنرانی افتتاحی خود در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر «روسیه، این موضوع را پروراند که «از میان همه نهادهای دولتی [فقط در سرنوشت و سنخا مقدر است که] يك جای دائمی برای خود نگه دارد»، زیرا که این سازمان در نظام سوسیالیستی و پس از ناپدید شدن ازگان‌های حکومت نیز به صورت «مدیریت» برجا خواهد ماند. (*Sochineniya*, xxiii, 36).

بازده آن را هماهنگ می‌ساختند و فروش آن را تنظیم می‌کردند. در نخستین هفته‌های انقلاب مدام مسأله روابط این نمایندگی‌ها با حکومت شوروی مطرح می‌شد؛ در برخی صنایع اتحادیه‌های کارگری نیز آن‌قدر نیرو داشتند که در این میان نقشی بازی کنند، اگرچه در هیچ‌کجا به‌جز راه‌آهن، که مؤسسه دولتی بود، نقش اتحادیه‌ها تعیین‌کننده نبود. البته گاه وسنخا می‌کوشید که به صاحبان صنایع سخت بگیرد. یکی از نمایندگان نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در مه ۱۹۱۸ تصویر نوعی «شهر هرت» را ترسیم می‌کند که در آن «یک خیاط را در رأس یک کارخانه بزرگ فلزریزی می‌گذارند و یک نقاش را مسؤول تولید قماش می‌کنند».^{۱۲۹} این‌گونه موارد پیش‌آمد، و گاه در توجیه آن‌ها از نظریاتی که لنین در کتاب «دولت و انقلاب» مطرح کرده بود، و اکنون بوخارین در اشاعه آن‌ها می‌کوشید، نیز مدد می‌جستند. اما این موارد بیشتر در جاهایی پیش می‌آمد که کارفرمایان و مدیران به‌طور آشکار ایستادگی می‌کردند یا دست به خرابکاری می‌زدند، یا اصولاً کارخانه خود را رها می‌کردند و می‌رفتند. روابط متداول‌تر میان ارگان‌های بازمانده سرمایه‌داری و ابزارهای قدرت جدید ظاهراً نوعی همکاری نیمه‌دشمنانه همراه با ناراحتی و بدگمانی بوده‌است. نخستین مقامات وسنخا شاید برحسب کیفیت وفاداری حزبی برگزیده شدند. اما این سابقه ثبت شده است که هم در کمیته‌های اقتصادی شوروی منطقه مسکو و هم در نخستین ساونارخوز خارکوف نمایندگان صاحبان مؤسسات نیز شرکت داشتند.^{۱۳۰}

نحوه تراکم تدریجی کارها در دست وسنخا در نخستین زمستان انقلاب و مرکزیت یافتن امر نظارت بر صنایع را از آنچه در دو صنعت بزرگ روسیه - فلز و نساجی - گذشت می‌توان نشان داد. در هر دو مورد کار نظارت بر پایه‌هایی که پیش از انقلاب پی‌ریزی شده بود بنا شد. صنعت فلزریزی سازمان‌یافته‌ترین واحد اقتصاد روسیه بود؛ نخستین سازمان فروش برای تمام این صنعت، به نام پرودامت، در ۱۹۰۲ ایجاد شده بود. تقاضای زمان جنگ در ۱۹۱۵ باعث تأسیس یک کمیته دولتی شد، به نام «راسمکو»، که توزیع فلزات را برعهده گرفت. یکی از نخستین

129. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 71.

130. *Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xiii (1929), 559-60, art. VSNKh.

اقدامات وسنخا عبارت بود از تبدیل راسمکو به يك ارگان اجزائی بخش فلزات و واگذار کردن وظیفه تثبیت قیمت فلزات به آن. ۱۳۱ در مه ۱۹۱۸ دیگر بخش معادن و فلزات وسنخا، که بر پایه‌های پیش از انقلاب استوار شده بود، سازمان فعالی بود که ۷۵۰ کارمند داشت. ۱۳۲

صنعت نساجی قدیم‌ترین صنعت بزرگ روسیه بود، و وجه بارز آن این بود که تقریباً همه کارخانه‌های آن در منطقه مرکزی بود، به‌طوری‌که تمام این صنعت در منطقه تسلط حکومت شوروی عمل می‌کرد. اما مواد خام این صنعت که از ترکستان می‌آمد به‌زودی قطع شد. این که در میان کارخانه‌های ملی‌شده دوره اول فقط تعداد کمی از کارخانه‌های نساجی دیده می‌شوند، ۱۳۳، حاکی از این است که کارفرمایان این صنعت کمتر از صنایع دیگر سرسختی نشان می‌دادند، دولت موقت، باتوافق صنعت نساجی، سازمانی به نام «تسنروتکان» برپا کرده بود که مرکز آن در مسکو بود و هدف ظاهری آن تسهیل توزیع مواد و مصالح بود. روز ۲۹/۱۶ دسامبر فرمانی صادر شد که به بخش اقتصادی شورای مسکو دستور می‌داد تسنروتکان را سازمان دهد، به‌طوری‌که این سازمان بتواند «حساب همه فراورده‌های نساجی را نگه دارد و آن‌ها را برای دولت ضبط کند، و به توزیع آن‌ها از طریق سازمان دولتی عمومی کمیساریای خلق در امور خواربار» بپردازد. ۱۳۴ به احتمال قوی از این فرمان نتیجه‌ای حاصل نشد، جز این که پایه‌های آزمایشی سازمانی پی‌ریزی‌شد که برای حکومت شوروی می‌توانست زمینه مشترکی با صاحبان صنایع به‌شمار رود. در پایان ژانویه ۱۹۱۸ اتحادیه کارگران نساجی کنگره‌ای تشکیل داد، که البته بدون

131. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 10, art. 149;

چند روز پیش‌تر فرمان دیگری با همین لحن از طرف کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع منتشر شده بود (ibid., No. 10, art. 155)، اما این کمیساریا به‌زودی از هر نوع دعوی نسبت به امور صنایع دست کشید و آن را به وسنخا واگذار کرد.

132. *Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 1, April 1918, p. 42.

۱۳۳. بنا بر گفته میلیوتین، صنعت نساجی پیش از ۱ ژوئن ۱۹۱۸ فقط ۵ درصد از کل صنایع ملی شده را تشکیل می‌داد (V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 112.).

134. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 9, art. 137.

تشویق دولت هم نبود، و قطعنامه‌ای گذراند برای تأسیس يك سازمان مرکزی که آن را «تسنتروتکستیل» نامید، و غرض از آن نظارت بر صنعت نساجی بود. ۱۲۵ سرانجام در مارس ۱۹۱۸ و سنخا برای صنعت نساجی يك سازمان مرکزی ایجاد کرد که همان نامی را که کارگران پیشنهاد کرده بودند روی خود گذاشت، ولی درواقع ترکیبی از تسنتروتکستیل و تسنتروتکان بود. این تسنتروتکستیل جدید در اساسنامه‌اش خود را «ارگان دولتی برای وحدت بخشیدن و هدایت کردن تمام صنعت [نساجی]» نامید، و ترکیب آن هم عبارت بود از سی تن از کارگران صنعت نساجی، پانزده تن مهندس و مدیر (که آن‌ها را به اصطلاح رایج زمان تزار «برآوردشدگان» یا بجزوه «مالیات‌دهنده» می‌نامیدند)، و سی تن نمایندگان سازمان‌های دولتی و نیمه‌دولتی: ارگان اجرایی از یازده تن تشکیل می‌شد. ۱۲۶ خطر کمبود مواد خام (که در پاییز ۱۹۱۸ حاد شد) شاید باعث بالاگرفتن نسبی همکاری در این صنعت میان مدیران و کارگران و حکومت شوروی شده باشد.

صنایع فلز و نساجی نشان می‌دهند که و سنخا روندی را که در نخستین ماه‌های ۱۹۱۸ برای ساختن شبکه مدیریت واحد هر صنعت خاصی آغاز کرد چگونه از پیش برد. در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ حکومت تزاری چند ارگان مرکزی به نام «کمیته»، و گاه نیز به نام «مرکز»، برای بسیاری از صنایع که محصولاتشان به طور مستقیم یا غیرمستقیم در جریان جنگ ضرورت داشت تأسیس کرد. ۱۲۷ و در ۱۹۱۷ این ارگان‌های مرکزی که عموماً از نمایندگان صنایع مربوط تشکیل می‌شدند و نقش تنظیم‌کننده کمابیش مبهمی داشتند، تقریباً در همه صحنه تولید صنعتی گسترش یافته بودند. در نیمه اول ۱۹۱۸ و سنخا به تدریج این سازمان‌ها را — یا آنچه را از آن‌ها برجا مانده بود — در اختیار گرفت و آن‌ها را به نام «گلاوکی» (کمیته‌های اصلی) یا «تسنتری» (مراکز) به ارگان‌های اداری تابع هدایت و نظارت و سنخا مبدل کرد. کمیته اصلی صنعت چرم (گلاوخوز) در ژانویه

135. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 10, 1918, p. 32; No. 11, 1918, pp. 43-6.

136. *ibid.*, No. 2, 1918, pp. 43-4.

۱۳۷. زاگورسکی جریان تأسیس کمیته‌های صنایع پنبه، پشم، چرم، کف، و کاغذ را ثبت کرده است
(S. Zagorsky, *State Control of Industry in Russia during the War* (Yale, 1928), p. 129).

۱۹۱۸ تأسیس شد. ۱۲۸ بلافاصله پس از آن کمیته‌های صنایع کاغذ و قند و «مراکز» صابون و چای نیز به وجود آمدند. در مارس ۱۹۱۸ همه این سازمان‌ها به اضافه تسنتر و تکستیل وجود داشتند. ۱۲۹ بدون شالوده‌هایی که پیش از انقلاب پی‌ریزی شده بود، یا بدون همکاری کارکنان فنی و مدیریت صنایع، این ارگان‌ها مشکل به وجود می‌آمدند. نشریه‌هایی که بسیاری از آن‌ها در بهار و تابستان ۱۹۱۸ منتشر می‌کردند، در پشت ظاهر رسمی خود، بسیاری از مشخصات همان نشریه‌های صنعتی پیشین را داشتند. شاید در آن لحظه به نظر می‌رسید که اقتصاد روسیه، به پیروی از سرمشق اقتصاد زمان جنگ آلمان، در راه رسیدن به نوعی سازش میان صنعت و قدرت حکومتی جدید است: سازش برپایه مرکزیت و خودگردانی زیر نظر کلی دولت از طریق وسنخا. این که آن نظارت تا چه اندازه مؤثر بود، مسأله‌ای است که پاسخ روشن و یکنواختی به آن نمی‌توان داد. اما نظارت مؤثر، تا آن‌جا که وجود داشت، نتیجه همکاری بود، نه کش‌مکش. اقتصاد روسیه، که در زیر ضربه‌های جنگ و انقلاب خرد شده بود، اکنون در سراسیمه تجزیه و آشوب سیر می‌کرد؛ در چنین روزگاری میان حکومت و صاحبان معتدل و مغفول صنایع نوعی اشتراك منافع اعلام نشده وجود داشت، یعنی هر دو می‌خواستند نوعی نظم و ترتیب به امر تولید بازگردد. ۱۳۰

138. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 18; *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 95.

139. *Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 1, March 1918, p. 28;

فرمان تأسیس کمیته اصلی قند («گلاوشاخار») در این مأخذ آمده است: *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 29, art. 377

جزئیات جریان تأسیس مرکز چای («تسنتروچای») نیز در این مأخذ آمده است: *Izvestiya Tsentrochaya*, No. 1, 25 April 1918.

140. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 3, 1918, pp. 7-12;

در این نشریه مقاله‌ای منتشر شد به قلم «متخصص»ی به نام ماکوتسکی، و در آن چنین استدلال شده بود که پیشرفت و کارآیی صنعت شیمی روسیه فقط با پذیرش نظارت دولتی و پشتیبانی از ملی شدن صنایع قابل تضمین است. ایپاتیف جریان تشکیل «گلاوخیم»، یعنی کمیته اصلی صنعت شیمی، را از دل کمیته اصلی شیمی مدیریت توپخانه وزارت جنگ تزاری ثبت کرده است.

(V. N. Ipatieff, *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), p. 237).

بدین ترتیب ملی کردن وسیع صنایع جزو برنامه آغاز کار پلشویک‌ها نبود، و هرچند به وسنخا اختیار «توقیف، مصادره، و تصرف» مؤسسات داده شده بود، نخستین گام‌های ملی شدن صنایع با تردید و دودلی برداشته شد. آغاز کار ملی شدن صنایع به خودی خود هدف مطلوبی شناخته می‌شد، اما در عمل پاسخی بود به یک وضع خاص، که معمولاً عبارت بود از حرکت ناشایستی که از صاحبان صنایع سر می‌زد؛ و این اقدام منحصر در مورد آحاد صنایع صورت می‌گرفت، نه در مورد صنایع به‌طور کلی، و لذا در این اقدامات نخستین هیچ عنصر برنامه‌ریزی در کار نبود. در نوشته‌های شوروی دو برچسب به سیاست ملی کردن این دوره می‌زدند: یکی «جزائی»^{۱۴۱}، به این معنی که غرض درهم شکستن یا مجازات ایستادگی یا خرابکاری سرمایه‌داران است؛ دیگری «خودانگیخته»^{۱۴۲}، یعنی این که عمل ملی کردن عمدتاً نتیجه اقدام کارگران خود آن صنعت است، نه مقامات مرکزی. برای توجیه هر دو عنوان شواهد فراوان در دست است.

جنبه «جزائی» ملی کردن صنایع در آغاز انقلاب در این نکته مشهود است که فرمان‌های ملی کردن، چه از ساوئارکوم صادر شده باشند و چه از وسنخا، همیشه علت ملی شدن صنعت را ذکر می‌کنند. در غالب موارد این علت ایستادگی در برابر نظارت کارگران است.^{۱۴۳} اما یک شرکت تولید

141. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 137;

در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، در ژانویه ۱۹۱۸، لنین، هنگام محکوم کردن دشمنان سرمایه‌دار رژیم، «ملی شدن بانک‌ها و مصادره اموال» را اقداماتی «برای وادار کردن آن‌ها [دشمنان]» به اطاعت نامید (Sothineniya, xxii, 210).

142. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 92; *Za Pyat' Let* (1922), p. 238;

در مورد کلمه روسی stikiinyi نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۳ پانویس ۲۲.

۱۴۳. نخستین نمونه‌های این رویدادها را در این نشریه می‌توان دید:

Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 4, art. 69; No. 6, art. 95; No. 13, arts. 190, 191, 192;

بنا بر گفته میلیونین، ۷۰ درصد موارد ملی شدن صنایع در این دوره به سبب سرپیچی کارفرمایان از پذیرفتن نظارت کارگران یا درها کردن کارخانه صورت گرفته است.

(V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 115).

برق روشنائی به این علت ملی شده است که مدیریت آن به‌رغم کمک‌های مالی دولت، شرکت را «به ورشکستگی کامل مالی و منازعه با کارکنان» کشانده بود. ۱۲۲ کارخانه پوتیلوف در پتروگراد به دلیل «مدیون بودن به خزانه‌داری» تصرف شد؛ یک مؤسسه بزرگ فلزریزی دیگر «به علت آن که مدیریت قصد خود را برای تعطیل امور شرکت اعلام داشت» ملی شد. ۱۲۵ یک کارخانه آهن و فولاد تولیدکننده میخ «به‌علت عدم توانایی شرکت به ادامه کار و اهمیت آن برای دولت» ملی شد. ۱۲۶ «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمارشده» که در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه به تصویب رسید، همه کارخانه‌ها و معادن و وسائل حمل و نقل را جزو اموال دولتی اعلام کرد. این البته اعلام اصول بود، نه لایحه قانونی؛ اما در عین حال جنبش عقیدتی قطعی‌تری را نشان می‌دهد؛ و از این پس دیگر فرمان‌های ملی کردن قاعدتاً دلیل این اقدام را ذکر نمی‌کنند. ۱۲۷ در نخستین اقدامات عنصر «خودانگیخته» حتی بیش از عنصر «جزائی» به‌چشم می‌خورد. فرمان‌های ملی کردن که از ساونارکوم و وسنخا صادر شده است غالباً مربوط به مؤسسات پتروگراد و چند مؤسسه معروف ولایات است که در پایتخت نیز دفتر داشتند. اما تعداد بسیار بیشتری از مؤسسات کوچک و بزرگ در این سو و آن سو کشور به‌دست شوراهای محلی یا ساونارخوزها یا ارگان‌های محلی دیگر ملی شدند، و یا به دست خود کارگران با موافقت ضمنی شوراهای محلی یا بدون آن. ۱۲۸ گاه ملی شدن به دست شوراهای محلی با دعاوی خودمختاری سیاسی همراه بود. بلافاصله پس از انقلاب، وقتی که کمیسیون برای تأمین پنبه کارخانه‌های نساجی مسکو و پتروگراد به تاشکند اعزام شد، معلوم شد که شورا و ساونارکوم ترکستان چندی است که صنعت پنبه محلی را ملی کرده است. ۱۲۹ این که در قلمرو پهناور

144. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 9, art. 140.*

145. *Sbornik Dekretov po Narodnomu Khozyaistvu* (1918), pp. 270-1.

146. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 9, art. 130.*

۱۴۷ برای سلسله فرمان‌های ملی کردن صنایع که در فوریه و مارس ۱۹۱۸ صادر شده است نگاه کنید به: *ibid.*, No. 27, arts. 350, 351, 354-60.

۱۴۸ یکی از نخستین فرمان‌ها که در وهله اول به مسأله تأمین خواربار مربوط می‌شد به‌طور ضمنی به شورای محلی نیز اختیار می‌داد که «همه مؤسسات بازرگانی و صنعتی» را مصادره کند (*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 1 (second ed.)*).

149.. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 97.

حکومت شوروی دقیقاً چه گذشت، مسأله‌ای است که در هیچ محاسبه دقیقیتی نمی‌گنجد. ۱۵۰ اما همه قرائن و امارات نشان می‌دهند که روش آشفته نظارت کارگران در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ سرچشمه عمده جریان ملی‌کردن صنایع بوده است، و شوراها و ساونارخوزهای محلی غالباً برای اقداماتی فرمان صادر می‌کردند که قبلاً به دست کارگران انجام گرفته بود، و ابتکار عملی از خود نداشتند. ملی‌کردن صنایع، چنان که ریکوف بعدها گفت، «بدون توجه به مسائل تأمین مواد و مصالح یا ملاحظات اقتصادی پیش می‌رفت؛ این جریان صرفاً از ضرورت‌های مستقیم مبارزه با بورژوازی ناشی می‌شد». ۱۵۱ یکی از مشخصات این روند ملی‌کردن «جزائی» و «خودانگیخته» آن بود که فقط در مورد تك تك مؤسسات عمل می‌کرد. به جز ناوگان بازرگانی، که به صورت يك واحد سازمان یافته بود، و به موجب فرمان ژانویه ۱۹۱۸ به تصرف دولت درآمد، نخستین مورد ملی‌شدن تمام يك صنعت، ملی شدن صنعت قند در مه ۱۹۱۸ بود ۱۵۲، و به دنبال آن صنعت نفت در ماه بعد ۱۵۳ با این همه روشن بود که تا زمانی واحد

۱۵۰. بنابر آماری که میلیونین نقل می‌کند، از میان ۵۲۱ مؤسسه ملی شده پیش از ۱ ژوئن ۱۹۱۸، ۵۰ درصد به دست ساونارخوزهای محلی ملی شده بودند، ۲۵ درصد به دست ساونارخوزها یا شوراهای پایین‌تر، و فقط ۲۰ درصد به دست ساونارکوم یا سنخا
(V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 113);

اما این آمارها، اگرچه برگمان برای مقامات بالا به صورت نسبتاً کاملی تهیه می‌شد، مسلماً برای ملی کردن صنایع در ترازهای پایین‌تر شایان اعتماد نبود؛ هیچ آمار دیگری هم نشان نمی‌دهد که چه نسبتی از موارد رسمی ملی‌شدن نتیجه اقدام «خودانگیخته»ی کارگران بوده است. ریکوف درباره شایان اعتماد نبودن آمارهای مربوط به ملی شدن صنایع چنین می‌نویسد: «چند رقم داده شده است، ولی هیچ کس نمی‌داند این ارقام تا چه اندازه درست است».
(*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 92).

151. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 92.

152. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 19, art. 290.

153. *ibid.*, No. 34, art. 457; No. 45, art. 546.

هر دوی این صنایع به سبب اشغال اوکراین به دست آلمان‌ها در وضع بسیار

ملی کردن کارخانه است و نه کل يك صنعت، دولت بر گرایش سندیکالیستی سرشته در جنبش نظارت کارگبران چیره نشده است. در جامعه‌ای که می‌خواست خود را از روی اصول سوسیالیستی سازمان دهد، و نه از روی اصول سندیکالیستی، تعیین سرنوشت يك کارخانه یا مؤسسه خاص بر پایه امتیازات خود آن مقدور نبود، بلکه می‌بایست تمام آن صنعت یا رشته تولید، و مالا تمام اقتصاد ملی، يك واحد در نظر گرفته شود.

پیمان برست‌لیتوفسک مانند ضربه محکمی بود که بر تمام پیکر سازمان شوروی وارد شد. این پیمان نورا فکن تندی بود که صحنه درماندگی و پریشانی کامل را روشن ساخت و سیاست اقتصادی سازش و همراهی با جریان را که از مشخصات سه ماه گذشته بود فوراً متوقف کرد. در لحظه امضای پیمان، هنوز بر ضرورت فراهم کردن ارتش جدیدی برای «دفاع از سرزمین سوسیالیستی»، و همچنین بر حتمی بودن انقلاب جهانی، تأکید فراوان می‌شد: این دو نکته در قطعنامه هفتمین کنگره حزبی، که در ۸ مارس ۱۹۱۸ پیمان را تأیید کرد، همچنان نکات اساسی بودند. درست يك هفته بعد، قطعنامه چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز، که رسماً پیمان را تصویب کرد، همین نکات را تکرار می‌کند، و در مقدمه آن‌ها نکته دیگری می‌آورد، که ضرورت چرخش قاطع در سیاست اقتصادی است:

ناپایداری بودند. ظاهراً یکی از استثنای آنچه در متن گفته شده است ملی شدن کارخانه‌های کبریت‌سازی و شمع‌ریزی به موجب فرمان ۷ مارس ۱۹۱۸ است (ibid., No. 29, art. 385) اما این یکی از موارد غیرعادی بود. غرض از این فرمان ایجاد يك انحصار دولتی در توزیع برخی از کالاهای عمده بود (که برنج و فلفل و قهوه نیز جزو آن‌ها آمده بود). «ملی شدن» کارخانه‌های کبریت و شمع فرع بر این غرض به‌شمار می‌رفت؛ و به رغم اصطلاحی که در فرمان به کار رفته، این کارخانه‌ها زیر نظارت و سنخا (که فرمان را صادر کرد) یا ارگان دولتی دیگری قرار نگرفتند، بلکه به دست شورای مرکزی تعاونی‌ها (تستروسویوز) سپرده شدند. در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه، م ۱۹۱۸، صراحتاً گفته شد که سنخا تاکنون فقط دو صنعت را به‌طور کلی ملی کرده است: حمل و نقل آب و صنعت قند

(Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918), p. 93).

کنگره با اصرار تمام توجه همه کارگران و سربازان و دهقانان و همه زحمت‌کشان و توده‌های ستمدیده را به جریان عمده و وظیفه ناگزیر لحظه کنونی جلب می‌کند: بالا بردن میزان فعالیت و انضباط درونی کارگران، ایجاد سازمان‌های نیرومند و مستحکم در همه‌جا و همه‌جهت برای آن که تا سرحد امکان امور تولید و توزیع کالا را دربر گیرد، مبارزه بی‌امان با آشفته‌گی و بی‌سازمانی و پریشانی که در نتیجه جنگ خانمان‌سوز از لحاظ تاریخی ناگزیر است ولی در عین حال نخستین سد راه پیروزی سوسیالیسم و تحکیم مبانی جامعه سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. ۱۵۴

زمان آن رسیده بود که به زیان‌های عظیم اقتصادی برسند، که پیمان برست‌لیتوفسک در واقع باعث آن‌ها نبود، بلکه آن‌ها را روشن ساخته بود. این زیان‌ها به ۴۰ درصد صنایع و جمعیت صنعتی امپراتوری پیشین روسیه، ۷۰ درصد تولید آهن و فولاد، و ۹۰ درصد تولید قند بالغ می‌شد. ۱۵۵ برای بیرون بردن کشور از ورطه ویرانی اقدامات عاجل و اساسی لازم بود. از طرف دیگر، جان به در بردن از دست آلمان‌ها خوش‌بینی محدود و مشکوکی به بار آورده بود. پریشانی‌های چند ماه گذشته را می‌توانستند به درستی تا حدی به بلای جنگ منسوب کنند؛ و جنگ عجالتاً به پایان رسیده بود. برای نخستین بار جمهوری شوروی از دردسر عاجل تهاجم خارجی فارغ شده بود. بازسازی صنایع نخستین و مهم‌ترین کاری بود که می‌بایست در این «مهلت نفس‌کشیدن» انجام گیرد. جهت نوین سیاست با تغییرات مهمی در وسنخا همراه بود. ظاهراً

154. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 69.

۱۵۵. این ارقام را رادک در گزارش خود به نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی، ۱۹۱۸، ذکر می‌کند

(*Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva*, p. 15)

محاسبات مفصل‌تری از زیان‌های پیش‌آمده در سند زیر دیده می‌شود:
Na Novykh Putyakh (1923), iii, 161-3.

نخستین رئیس این سازمان، اوبلنسکی، فوراً برکنار شد. ۱۵۶ او و بوخارین و لوموف، در مجادلات کمیته مرکزی بر سر پیمان برست-لیتوفسک علم مخالفت برافراشتند، و پس از آن که شکست خوردند از هیأت رئیسه و سنخا و از هرگونه مسؤولیتی در سیاست آن کناره گرفتند. ۱۵۷ این کار راه را برای لارین و میلیوتین باز کرد و آن‌ها را مؤثرترین چهره‌های مرکز و سنخا ساخت. زمانی حتی انتظار می‌رفت که لارین به ریاست این سازمان منصوب شود. ۱۵۸ لارین، که از منشویک‌های پیشین بود، از پژوهندگان و ستایشگران اقتصاد مرکزی و برنامه‌ریزی‌شده آلمان با رهبری دولت در زمان جنگ بود. میلیوتین اگرچه همیشه بلشویک بود، اما از آن افراتیان سازش‌ناپذیر نبود، چنان که استعفاى او بر سر ائتلاف نوامبر ۱۹۱۷ نشان داده بود. ۱۵۹ اکنون لارین و میلیوتین هر دو در لباس اهل کسب و عمل برای جلوگیری از سقوط فاجعه‌زای تولید وارد میدان شدند. هر دو در برنامه‌ریزی و مرکزیت‌دادن به کار قوی‌دست بودند. سیاستی که آن‌ها پیش کشیدند واکنشی بود در برابر تندروی‌های نظارت کارگران و ملی‌کردن «خودانگیخته»؛ و لنین تا چندی از این سیاست پشتیبانی می‌کرد. نخستین گام محرزى که در این راه تازه برداشته شد فرمانی بود که و سنخا به تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۸ - همان تاریخ امضای پیمان برست-لیتوفسک - به امضای لارین صادر کرد. این فرمان به روشنی نقش مدیریت فنی را در صنعت می‌پذیرد و در عین حال بنای نظام نظارت و

۱۵۶. در ژانویه ۱۹۱۸ اوبولنسکی به خارکوف فرستاده شد تا مقدمات ملی شدن معادن دونتس را فراهم کند. (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 14)
در مارس ۱۹۱۸ او به پلنوم و سنخا گزارش داد که زمینه برای ملی شدن معادن دونتس آماده است
(*Byulleten' Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 1, April 1918, pp. 34-41).

۱۵۷. نخستین شماره نشریه و سنخا، *Narodnoe Khozyaistvo* مورخ مارس ۱۹۱۸، با مسؤولیت هیأت دبیران مرکب از اوبولنسکی، لوموف، و اسمیرنوف منتشر شد؛ از شماره دوم (آوریل ۱۹۱۸) به بعد، میلیوتین سردبیر این نشریه شد.
۱۵۸. نگاه کنید به گفته ساوولیف، که پس از رفتن اوبولنسکی کفیل ریاست و سنخا بود؛ این گفته را بونیان و فیشر در کتاب خود آورده‌اند
(Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 624).

۱۵۹. نگاه کنید به جلد اول، ص ۱۴۲.

بازبینی مرکزی را پی‌ریزی می‌کند. هر «هدایت مرکزی» («گلاوک» یا مرکز) می‌بایست در هر مؤسسه یا کسب مربوط به صنعت زیر هدایت خود مأموری (کمیسوئری) بگذارد که نقش نماینده و بازبین دولت را بازی کند، به اضافه دو مدیر، یکی فنی و دیگری اداری. انتصاب مدیر اداری وابسته به تصمیم يك «شورای اداری اقتصاد» بود که از نمایندگان کارگران، کارفرمایان، و کارکنان فنی مؤسسه تشکیل می‌شد، به اضافه نمایندگان اتحادیه‌ها و ارگان‌های شوروی محلی. نظر مدیر فنی فقط با نظر مأمور (کمیسوئر) دولت یا رای «هدایت مرکزی» صنعت مربوط می‌توانست ملغی شود. در فرمان این قاعده قید شده بود که «مؤسسات ملی شده نظارت کارگران به این ترتیب عمل می‌شود که همه اعلانات و تصمیمات کمیته کارخانه یا کارگاه یا کمیسوئر نظارت برای تأیید به شورای اداری تسلیم خواهد شد؛ همچنین قید شده بود که تعداد کارگران یا کارفرمایان نباید بیش از نصف اعضای شورای اداری باشد. ۱۶۰ در یکی از دوره‌های اجلاس و سنخا که روز ۱۹ مارس ۱۹۱۸ آغاز شد، میلیوتین گزارش اصلی را تقدیم کرد و اعلام داشت که «دیکتاتوری پرولتاریا تغییر تمام سیاست اقتصادی ما را از سر تا پا ناگزیر ساخته است». سپس حمله احتیاط‌آمیزی به «نارسای‌ها»ی نظارت کارگران و ملی کردن صنایع به نحوی که تا آن روز مرسوم بوده است کرد:

ملی کردن یا از پایین آغاز شده و به دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان منطقه یا غالباً محل اجرا شده است، یا از بالا، یعنی از این‌جا، به دست ساونارکوم و سنخا. اما عیب این ترتیب ملی کردن این بوده که هیچ برنامه کلی نداشته است. تکلیف تمام این روند را وضع اقتصادی و واقعیات تنازع طبقاتی از بیرون تعیین کرده است. در حال حاضر هزینه صنایع ما را باید دولت بپردازد، و درواقع بار مؤسسات خصوصی را در غالب موارد خزانه دولت می‌کشد. به این دلیل بسیار دشوار خواهد بود تصویری ترسیم کنیم که از این لحاظ مؤسسات ملی شده را از ملی نشده از حیث مدیون بودنشان به دولت از یکدیگر متمایز سازد؛ و به همین

دلیل ما در آینده با ضرورت اداره کردن آن کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، و غیره، که هنوز ملی نشده‌اند، و پیش بردن جریان ملی کردن صنایع تا پایان، روبه‌رو خواهیم شد.

نتیجه این مقدمه عبارت بود از رهاکردن ترتیب «جزائی» ملی کردن و در پیش گرفتن «ترتیب برنامه‌ریزی شده ملی کردن» با مقدمات کافی و دربر گرفتن تمام يك صنعت معین. این گونه ملی کردن در آینده بایستی با «افزایش تولیدکنندگی» همراه باشد. لارین همچنین اعلام کرد که نقش و سنخ عبارت است از «افزایش کمیت کالاهای مفیدی که در کشور تولید می‌شود» - سخنی که همان قدر که امروز واضح می‌نماید آن روز تازگی داشت. لارین در پیشنهاد کردن سه طرح بزرگ دولتی نیز از زمانه خود پیش افتاد؛ این سه طرح عبارت بودند از استخراج معادن کوزنتسک در سیبری مرکزی؛ الکتریکی کردن صنایع در پتروگراد، و آبیاری ترکستان. ۱۶۱ برنامه استخراج معادن و ایجاد صنایع در سیبری برای جبران صنایع از دست رفته مناطق اوکراین و جنوب غربی روسیه در آغاز ۱۹۱۸ بسیار مورد بحث بود، اما جنگ داخلی فوراً این بحث را قطع کرد؛ همین علت طرح آبیاری ترکستان را هم غیرعملی ساخت. الکتریکی کردن صنایع نطفه اندیشه‌ای بود که بعدها به ثمر رسید و در تاریخ برنامه‌ریزی شوروی مقام بلندی پیدا کرد. اما در آن روزها لارین فقط خیال می‌یافت. در فرصت کوتاه‌های از تعرض خارجی و آرامش پس از پیمان برست-لیتوفسک، مسأله‌ای که بحث و جدل حاذی را برانگیخت مسأله رابطه دولت انقلابی با سران صنایع سرمایه‌داری بود. تصور لنین از «سرمایه‌داری دولتی»، یعنی رژیمی که صاحبان مؤسسات را در تملک و مدیریت صنایع خود باقی می‌گذارد ولی آن را تابع نظارت و هدایت دولت می‌سازد، هنوز کنار گذاشته نشده بود. مراوده و مذاکره و سنخ با صاحبان صنایع را

۱۶۱. این دو سخنرانی میلیونین در این کتاب آمده است:

V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), pp. 130-41. گزارش لارین در این سند آمده است:
Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva, No. 1, April 1918, pp. 23-34.

صورت رسمی این مذاکرات منتشر نشده است. سخنرانی میلیونین بخشی مربوط به سیاست کار نیز در بر داشت؛ در این خصوص نگاه کنید به صص ۳-۱۳۲ زیر.

دولت تشویق می‌کرد؛ و جای شگفتی نبود که باب مذاکرات با مشچرسکی باز شده بود، که یکی از سرمایه‌داران برجسته صنعت فولاد بود و گروه او کارخانه‌های اصلی لوکوموتیو و واگن‌سازی کشور را در دست داشت. موضوع مذاکرات سازمان آینده این صنعت بود. در مارس ۱۹۱۸ مشچرسکی پیشنهاد زیرکانه‌ای مطرح کرد، که برحسب آن یک تراست فلزریزی تشکیل می‌شد که نیمی از سهام آن به گروه او متعلق بود و نیمی به دولت، و گروه از طرف شرکت مدیریت تراست را برعهده می‌گرفت. وسنخا با اکثریت اندکی تصمیم گرفت که بر این پایه مذاکره کند. ۱۶۲ در حدود همین ایام استاخف، یکی دیگر از صاحبان صنایع، پیشنهاد کرد که تراستی برای صنعت آهن و فولاد جبال اورال تشکیل شود که در آن گروه او دویست میلیون روبل از سرمایه سهام را بپردازد، دویست میلیون از طرف دولت پرداخت شود، و صد میلیون هم از طرف چند سرمایه‌دار امریکایی، که نام آن‌ها ذکر نشده بود. پیشنهاد دیگر این بود که تمام سرمایه را دولت بپردازد و گروه استاخف از طرف دولت مدیریت تراست را برعهده بگیرد. ۱۶۳

این نقشه‌ها، که در میان آن‌ها پیشنهاد مشچرسکی جدی‌تر از دیگران بود، به‌زودی با مخالفت شدید سیاسی روبه‌رو شد. گروه چپ، که بر سر تصویب پیمان برست‌لیتوفسک شکست خورده بود، اکنون به رهبری بوخارین و رادک در جبهه اقتصادی گسترده‌ای به میدان آمدند. روز ۴ آوریل ۱۹۱۸، این گروه احکام خود را در یک دیدار حزبی مطرح کرد، و این احکام دو هفته بعد در نخستین شماره نشریه کوتاه‌عمر «کامونیست» منتشر شد. ۱۶۴ لنین که در آن دیدار حضور داشت یک‌دسته احکام معارض را قرائت کرد. احکام لنین در آن زمان منتشر نشد، ولی مسلماً جزو پیش‌نویس مقاله مفصلی بود با عنوان «وظایف جاری حکومت شوروی» که پس از تأیید کمیته مرکزی - تشریفات سنگینی که کمتر دیده شده

۱۶۲. بنابر نوشته نشریه زیر، این تصمیم با اکثریت فقط یک رأی در جلسه هیأت رئیسه وسنخا با حضور «برخی از رهبران ساوانارکوم» گرفته شد. (Narodnoe Khozyaistvo, No. 11, 1918, p. 22).

163. G. Tsyperovich, *Syndikaty i Tresty v Rosii* (third ed., 1920), pp. 161-2.

۱۶۴. نگاه کنید به جلد اول، ص ۵-۲۳۴؛ این احکام در مجموعه آثار لنین چاپ شده است (Lenin, *Sochineniya*, xxii, 561-71).

بود - در «ایزوستیای» ۲۸ آوریل ۱۹۱۸ منتشر شد. ۱۶۵. روز بعد لنین بحث علنی مهمی را دربارهٔ این مسأله در کمیته مرکزی اجرائی سراسری بنا نهاد. بوخارین مستگویی گروه چپ بود. روز ۳ مه ۱۹۱۸ کمیته مرکزی اجرائی سراسری در خصوص «وظایف جاری حکومت شوروی» شش حکم اتخاذ کرد، که به معنای تأیید کامل موضع لنین بود. ۱۶۶. لنین که به این پیروزی رسمی قانع نبود جزوهای نوشت به نام «دربارهٔ کودک‌مزاجی «چپ» و روحیهٔ خرده بورژوازی» و در آن بر رقبای شکست‌خوردهٔ خود تاخت. این جزو بحث و جدل را ختم کرد و کامل‌ترین تحلیل لنین را از دید اقتصادی او در این دوره به دست داد.

هر دو طرف توافق داشتند که به نوعی برگشتگاه رسیده‌اند. انقلاب در داخل کشور بر دشمنان خود پیروز شده بود، قدرت بورژوازی درهم شکسته بود، دستگاه اداری و سیاسی و اقتصادی بورژوازی خرد شده بود؛ مرحلهٔ ویرانگر انقلاب تمام بود. اما در این که مرحلهٔ سازندگی را چگونه باید پیش برد، عقاید از بیخ تفاوت داشت. اعضای گروه چپ در قطب مقابل کسانی قرار گرفته بودند که پیش از اکتبر ۱۹۱۷ و پس از آن دربارهٔ امکان گذار فوری به انقلاب سوسیالیستی تردید داشتند. چپ‌ها، برعکس، عقیده داشتند که انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته است، و برای چیدن میوه‌های شیرین آن بی‌تاب بودند. آن‌ها هیچ برنامهٔ منجزی ارائه نمی‌کردند، و اساساً یک گروه مخالف بودند. اما اصل مورد اختلاف روشن بود: برنامهٔ انقلاب پروتاریایی برای خاطر تحکیم قدرت حکومتی جدید دارد کنار گذاشته می‌شود. همان‌طور که در برست‌لیتوفسک امر انقلاب جهانی فدای «حفظ و تقویت باقی‌ماندهٔ کشور شوروی» شده بود، در زمینهٔ اقتصاد نیز «اکنون همهٔ نیروها متوجه تقویت و پرورش استعداد تولید-

۱۶۵. *ibid.*, xxii, 439-68. تکه‌ای از پیش‌نویس اصلی، که در پایان مازس نوشته شده و از لحاظ شکل با متن نهایی بسیار تفاوت دارد، باقی مانده است (*ibid.*, xxii, 412-25). تأییدی کمیتهٔ مرکزی، گویا از روی آرشیو منتشر نشده حزب، در همان‌جا آمده است (*ibid.*, xxii, 620, note 177). نشریهٔ «کامونیست» شمارهٔ ۱، ۲۰ آوریل ۱۹۱۸، ص ۱۳، لنین را سرزنش می‌کند که چرا احکام متقابل خود را منتشر نکرده است.

166. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), pp. 206-38;

این دو سخنرانی لنین (که دومی در پاسخ بوخارین است) در مجموعهٔ آثار او نیز چاپ شده است (*Sochineniya*, xxii, 471-98). همچنین شش حکم او (*ibid.*, xxii, 499-501).

کنندگی و ساختمان زنده (ارگانیک) می‌شود، که مستلزم خودداری ادامه خردکردن روابط تولید سرمایه‌داری است و حتی مستلزم بازگرداندن پاره‌ای از آن‌ها است. این برهان چنین ادامه می‌یابد:

به‌جای پیش‌رفتن از ملی‌کردن جزئی به ملی‌کردن کلی صنایع بزرگ، توافق با «سران صنایع» ناچار منجر به تشکیل تراست‌های بزرگی می‌شود که به دست آن‌ها اداره خواهد شد و صنایع بنیادی را دربر خواهد گرفت، که از منظر بیرونی ممکن است ظاهر طرح‌های دولتی را داشته باشند. یک چنین نظام تولید سازمان‌یافته‌ای مبنای سرمایه‌داری دولتی را فراهم می‌سازد و عبارت از مرحله گذار به آن است.

نظیر همین انتقاد در نشریات منشویک‌ها نیز انعکاس داشت. منشویک‌ها شکایت داشتند از این که «زیر پرچم ملی‌کردن صنایع دارند سیاست ایجاد تراست‌های صنعتی را دنبال می‌کنند». ۱۶۷ اصرار تازه لنین بر اهمیت سازمان مرکزی و اقداماتی که او برای اجرای این غرض پیشنهاد می‌کرد، عقب‌نشینی از سوسیالیسم و رفتن به سوی سرمایه‌داری دولتی نامیده می‌شد:

در میانه آوریل ۱۹۱۸، یعنی در اوج این مجادله، تصمیم به رد طرح مشچرسکی گرفته شد، ۱۶۸ روشن نیست که گروه مخالف در واداشتن دولت

۱۶۷. نقل شده در مجموعه آثار لنین (Sochineniya xxii, 523).

۱۶۸. پاره‌ای جزئیات مربوط به مذاکره با مشچرسکی هرگز منتشر نشد. در نخستین کنفره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه یکی از سخن‌گویان مدعی شد که بلشویک‌ها «چهار ماه تمام مشغول آموختن و دزد گرفتن از آن تراست گردان بسیار خوب، مشچرسکی» بوده‌اند؛ بنابر گفته ریکوف، مشچرسکی نقشه‌ای را در مذاکره با لادین پخته بود، ولی اکثریت هیأت‌رئیس و سنخا آن را رد کرد (Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918), pp. 72, 112);

بنابر مقاله‌ای به قلم اوسینسکی (اوبولینسکی) در «کامونیست»، شماره ۲، ۲۷ آوریل ۱۹۱۸، ص ۲۰، لنین در یک بحث حزبی در ۴ آوریل از این نقشه پشتیبانی کرده و گفته بود که کاملاً آماده است به مشچرسکی یک «دشوه» ۲۵۰-۲۰۰ میلیون روبلی بدهد، تا گروه او کار سازمان‌دادن یک تراست بزرگ فلزریزی را برعهده بگیرد.

به گرفتن این تصمیم چه نقشی داشته است؛ بنا بر يك روايت، علت آن بود که معلوم شد اکثریت سهام گروه مشچرسکی به دست آلمان‌ها افتاده است. ۱۶۹ اما بحث اصولی بدون اشاره به این تصمیم ادامه یافت. پاسخ لنین به حمله مخالفان چپ از نوع خاص خود او و حائز اهمیت بود. از ماه آوریل ۱۹۱۷ به بعد او همیشه برضد کسانی که می‌خواستند انقلاب را در چارچوب تنگ بورژوازی محدود کنند سخن گفته و مبلغ عقیده گذار فوری از انقلاب بورژوازی به انقلاب سوسیالیستی بود. اما در خصوص زمان و شرایط رسیدن به سوسیالیسم بسیار جانب احتیاط را نگه می‌داشت. در «احکام آوریل» گفته بود: «وظیفه فوری ما «آوردن» سوسیالیسم نیست، بلکه گذار فوری است فقط به نظارت شورای نمایندگان کارگران بر تولید و توزیع اجتماعی فراورده‌ها». در کتاب «دولت و انقلاب» نیز که در آستانه انقلاب اکتبر نوشته شد، با گوشه چشمی به آلمان زمان جنگ، از «دوران رشد سرمایه‌داری انحصارگر و تبدیل آن به سرمایه‌داری انحصارگر دولتی» سخن می‌گوید، هرچند آن ارتداد را که می‌گفت این سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را می‌توان «سوسیالیسم دولتی» نامید محکوم می‌کند؛ می‌گوید این سوسیالیسم نیست، بلکه گامی است در راه رسیدن به سوسیالیسم. ۱۷۰ این تصور اقتصاد بسیار مرکزیت یافته و انحصاری که به نام مالکیت خصوصی زیر نظارت دقیق دولت عمل کند، آن چیزی است که لنین نامش را «سرمایه‌داری دولتی» نهاده بود. کوشش برای ایجاد چنین نظامی زیر نظارت کارگران بلافاصله پس از انقلاب به نتیجه نرسید؛ پاره‌ای به علت سرپیچی کارفرمایان سرمایه‌دار از این که نقش خود را بازی کنند. ۱۷۱ اما به‌رغم شکست مذاکرات مشچرسکی، سیاست سازمان‌دادن يك سلسله انحصارهای صنعتی بزرگ

169. G. Tsyperovich, *Syndikaty i Tresty v Rossii* (third ed., 1920), p. 165.

170. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 391, 416.

۱۷۱. چیزی که غریب است، بلشویک‌ها تا مدت‌ها از این بابت از کارفرمایان سرمایه‌دار گلايه داشتند؛ شلیاپنیکوف در نخستین کنفرانس اتحادیه‌های کارگری با لحن خشمگینی گفت که «طبقه سرمایه‌دار از اجرای نقش سازمان‌دهی که به آن واگذار شده بود سر باز زد» (Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov (1918), p. 2).

فیر نظارت و هدایت و سنخا به توفیق فراوان رسیده بود. ۱۷۲ این سوسیالیسم نبود، بلکه گامی به سوی سوسیالیسم بود. لنین با این عقیده بسیار مورد علاقه منشویک ها که می گفتند روسیه باید از حالت واپس ماندگی بیرون بیاید تا بعد بتواند سوسیالیست بشود، هرگز مخالفت نکرده بود. مسأله وقتی حاد شد که پرولتاریای آلمان و اروپای غربی، برخلاف همه محاسبات لنین، به یاری انقلاب روسیه نیامد. پس روسیه واپس مانده باید انقلاب بورژوازی خود را به انجام برساند، باید تا رسیدن کمک از اروپا با تلاش خود زندگی اش را امروزی کند.

از این مقدمات چنین نتیجه می شد که لنین می تواند برچسب «سرمایه داری دولتی» را بپذیرد، آن هم نه به نام تهمت، بلکه به نام تمجید. در مذاکرات کمیته مرکزی اجرائی سراسری، لنین با ریشخند به مخالفان خود چنین می گوید:

تحول به سوی سرمایه داری - این است آن شر و آن دشمنی که ما را به نبرد با او فرا می خوانند.

اما وقتی که من اشاره به این گونه دشمنان را در روزنامه کمونیست های چپ می خوانم، می پرسم: آیا چه بر سر این مردم آمده، این ها چگونه می توانند با دقت شدن در مستخرجاتی از يك كتاب واقعیت را فراموش کنند؟ واقعیت به ما می گوید که سرمایه داری دولتی برای ما گامی است به جلو. اگر ما در روسیه در مدت کوتاهی بتوانیم به سرمایه داری دولتی برسیم، این پیروزی است. این ها چگونه نمی بینند که مالک کوچک و سرمایه کوچک دشمن ما است؟ این ها چگونه دشمن اصلی را در وجود سرمایه داری دولتی می بینند؟ ۱۷۳

۱۷۲. کریشمن، یکی از شارحان توانای نظریات اقتصادی در این دوره، و سنخا را «(در امر وحدت بخشیدن به اقتصاد ملی) وارث و جانشین ارگان های سرمایه مالی» می نامد.

(Y. Larin i L. Kritsman, *Ocherk Khoz yaistvennoi Zhizni i Organizatziya Narodnogo Khozyaistva Sovetskoi Rossii* (1920) p. 122).

173. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 481.

در جزوه «دربارهٔ کودک‌مزاجی «چپ» و روحیهٔ خرده‌بورژوازی»، لنین همین اندیشه را با همین لحن مؤکد و با تفصیل بیشتر پرورانده است: روسیه میدان کارزاری است که در آن انواع شیوه‌های تولید با هم تلاش می‌کردند. مهم این است که تشخیص‌دهیم دشمن کدام و دوست کدام است:

آن‌که در این‌جا با سوسیالیسم نبرد می‌کند سرمایه‌داری دولتی نیست، بلکه خرده‌بورژوازی است به اضافهٔ سرمایه‌داری خصوصی بازرگانی که به اتفاق مانند یک تن هم با سرمایه‌داری دولتی نبرد می‌کنند و هم با سوسیالیسم.^{۱۷۴}

بدین ترتیب سرمایه‌داری دولتی نه تنها سنگ پلکان سوسیالیسم است، بلکه دشمن دشمن، و لذا متفق سوسیالیسم است. آن کشور خارجی که نه تنها لنین انقلابی بلکه لنین دولتمرد نیز همچنان به آن چشم دوخته بود، آلمان بود. دلبستگی لنین به اقتصاد جنگی آلمان رفته‌رفته به ثمر می‌رسید. هنوز پیمان برست‌لیتوفسک به تصویب نرسیده بود که لنین با اشتیاق تمام به این موضوع پرداخت:

بله، از آلمان‌ها یاد بگیرید! تاریخ با چم و خم و در راه‌های کثرت حرکت می‌کند. از قضا امروز آلمان است که در کنار امپریالیسم ددمنش مجسمهٔ اصول انضباط و سازمان و همکاری جدی است، و آن هم بر پایهٔ امروزی‌ترین صنعت ماشینی و دقیق‌ترین نظارت و حسابداری.

این درست همان چیزی است که ما نداریم. این درست همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم.^{۱۷۵}

174. *ibid.*, xxii, 514.

175. *ibid.*, xxii, 378;

برونسکی، که برای مذاکرات اقتصادی با دولت آلمان پس از امضای پیمان برست-لیتوفسک به برلن رفت، چنین نقل می‌کند که وقتی که سیاست اقتصادی شوروی را برای مقامات دولت آلمان توضیح می‌دهد آن‌ها در پاسخ می‌گویند: «آنچه شما نقشبانش را می‌کشید، این‌جا در دست اجرا است؛ آنچه را شما «کمونیسم» می‌نامید،

لنین يك فصل تمام از «درباره كودك مزاجی «چپ» و روحیه خرده بورژوازی» را به آلمان اختصاص می دهد و آن را «منجزترین نمونه سرمایه داری دولتی» و «آخرین كلام» در صناعت سرمایه داری بزرگ و سازمان دهی با برنامه می نامد. تنها عیب سرمایه داری دولتی آلمان این است كه دولت آن دولت «یونكر بورژوا امپریالیسم» است. به جای آن «دولت شوروی، یعنی پرولتری» بگذارید، تا به «مجموع كامل اوضاعی كه سوسیالیسم ارائه می كند برسید». تاریخ بازی غربی در آورده است. در آغاز ۱۹۱۸ «دو نیمه سوسیالیسم را، در كنار هم، مانند دو جوجه در يك تخم»، زاپیده است - یکی در آلمان، دیگری در روسیه. انقلاب سیاسی در روسیه پیش آمده است؛ سازمان اقتصادی در آلمان است. هر دو برای رسیدن به سوسیالیسم لازم اند. وظیفه سوسیالیست های روسیه، تا روز انقلاب آلمان، این است كه «سرمایه داری دولتی آلمان را بررسی كنند، آن را با تمام نیروی ممكن اقتباس كنند، از روش های دیکتاتوری برای تسریع این اقتباس، حتی بیش از آن كه پطر در تسریع اشاعه شیوه های غربی در روسیه وحشی كوشید، نپرهیزند، و در نبرد با وحشیگری از حربه های وحشیانه باکی نداشته باشند». ۱۷۶ این ظاهراً تنها اشاره ستایش آمیز است به پطر كبر - یا شاید به هر تزار دیگری - كه در آثار لنین دیده می شود. بدین ترتیب، لنین میان دو دوره اول و دوم انقلاب تمایز كاملاً مشخصی قائل می شود: كار «خرد كردن مقاومت استثمارگران» در دوره «۷ نوامبر (۲۵ اکتبر) ۱۹۱۷ تا (تقریباً) فوریه ۱۹۱۸» عمدتاً انجام گرفته است. از طرف دیگر، «كار سازمان دادن حسابداری و نظارت پرولتری، چنان كه هر فرد متفكری به روشنی و آشكارا می بیند، از وظیفه سلب مالكیت از سلب كنندگان مالكیت عقب

←

ما «نظارت دولتی» می نامیم»

(*Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1916), p. 157);

لنین اگر این مقایسه را می شنید آن را می پذیرفت، ولی هرگز آن را كمونیسم یا سوسیالیسم نمی نامید.

176. *ibid.*, xxii, 516-17;

سه سال بعد، لنین در نقل همین قطعه سهواً یا عمداً اشاره به پطر را حذف می كند
(*ibid.*, xxvi, 326).

اقتاده است». کاری که در دوره آینده در پیش است عبارت است از «وظیفه اساسی ایجاد یک نظام اجتماعی برتر از سرمایه‌داری»؛ و این یعنی «بالا بردن تولیدکنندگی کار، و در ضمن این کار (و برای این کار) اعتلای سازمان کار». برای دوره اول، شعار «غارت کنید آنچه را از شما غارت کرده‌اند» کاملاً درست است؛ در دوره دوم شعار باید این باشد: «حساب آنچه را غارت شده است نگه‌دارید، اجازه ندهید تلف شود، و اگر کسی خواست آن را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تصاحب کند، این‌گونه اخلاگران باید تیرباران شوند». ۱۷۷ در دوره اول تأکید بر دشمنی با دولت، و ضرورت خرد کردن ماشین دولت بورژوازی حائز اهمیت بود؛ این نکته را لنین در «دولت و انقلاب» تأکید کرده بود. اما وقتی که بوخارین در مجله «کامونیست»، شماره آوریل ۱۹۱۸، مقاله‌ای در بررسی کتاب «دولت و انقلاب» نوشت فقط جمله «آنچه دیگر... منسوخ شده است، آنچه مربوط به دیروز است» را نقل کرد و درباره وظیفه فردا، درباره «همه چیزهایی که به حسابداری و نظارت و انضباط مربوط می‌شود» ۱۷۸ سکوت کرد. در دوره اول، «نظارت کارگران» شعار جاری بود؛ اکنون با تأکید بر این که سازمان‌دادن راه رسیدن به سوسیالیسم است، آن شعار فراموش شده بود:

در ایام تزار ما هزاران تن را سازمان می‌دادیم، و در ایام کرنسکی صدها هزار تن را. این چیزی نیست؛ این در سیاست به حساب نمی‌آید. این کار مقدماتی بود. این کلاس مقدماتی بود. تا زمانی که پیشتازان کارگران نیاموخته‌اند که ده‌ها میلیون تن را سازمان دهند، هنوز سوسیالیست نشده‌اند و آفرینندگان جامعه سوسیالیستی نیستند، و تجربه لازم سازمان

177. *ibid.*, xxii, 493;

برای عبارت معروف *Grab' Nagrablennoe* ترجمه موجزی وجود ندارد؛ لنین در این‌جا آن را معادل «مصادره مصادره‌کنندگان» *'the expropriation of the expropriators'*، (کلام مارکس) «بدون کلمات لاتینی» می‌نامد.

178. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 489;

سرزنش بوخارین، که کوشیده بود با یادآوری نظریات ضددولتی «دولت و انقلاب» روش کنونی لنین را بی‌اعتبار سازد، در «درباره کودک‌مزاجی «چپ» و روحیه خردم بورژوازی» تکرار می‌شود (ibid., xxii, 527-8).

را به دست نیاورده‌اند. راه سازمان راه‌رازی است، و وظیفه ساختمان سوسیالیستی مستلزم کار پیگیر و طولانی و تجربه متناظر با آن است، و ما این را به اندازه کافی نداریم. حتی نسل بلافاصله بعد از ما، که بهتر از نسل ما پرورش یافته است، مشکل بتواند گذار کامل به سوسیالیسم را انجام دهد. ۱۷۹.

لنین در این زمان اهمیت سازمان را با عباراتی بیان می‌کند که شاید عمداً گزافه‌آمیز است. اگر يك نفر بازرگان به او می‌گفت که وضع فلان خط راه‌آهن بهتر شده است، «این تعریف به نظر من هزار بار پیش از بیست قطعه نامه کمونیستی» ارزش داشت. خطوط راه‌آهن «کلید» مشکلات بود، «یکی از تجلیات ملموس‌ترین رابطه میان شهر و روستا، میان صنعت و کشاورزی» بود، «که سوسیالیسم تماماً بر آن استوار است». ۱۸۰ این نمونه‌ای است از آن نوع شیفتگی که دو سال بعد لنین برای نوشداروی الکتریکی کردن صنایع پیدا کرد.

در ماه مه ۱۹۱۸ بحث و جدل درباره سازمان دادن صنعت قطع شد، بدون آن که هیچ‌کدام از طرفین به پیروزی رسیده باشند. از يك طرف، پیشنهاد معامله کردن با سرمایه‌داران هم رد شد و دیگر تجدید نشد؛ امکان سازش با صاحبان صنایع زیر شعار «سرمایه‌داری دولتی» ناپدید شد. از طرف دیگر، تقاضای جبهه مخالف‌چپ برای خودمختاری محلی و «نظارت کارگران» نیز مردود شد؛ شعار روز سازمان و مرکزیت بود. پس از طرد نقشه «شچرسکی کنفرانس صنعت فلز به دعوت وستخا در میانه ماه مه در مسکو تشکیل شد تا درباره مسأله ملی کردن این صنعت گفتگو کند. این کنفرانس بیشتر از نمایندگان کارگران و کارکنان فنی مؤسسات تشکیل شده بود و ریاست آن را لارین برعهده داشت. نایه‌ای از لنین خطاب به کنفرانس خوانده شد، که به نام ساونارکوم ملی کردن را تأیید می‌کرد، با این تفاهم که این کار به معنای وحدت بخشیدن به مؤسسات گوناگون و در آوردن آن‌ها به زیر نظارت يك مدیریت شامل مهندسان و متخصصان خواهد بود، و نیز این که برای «انضباط دقیق کار» مقررات لازم وضع خواهد شد. کارکنان فنی از رأی دادن خوداری کردند، ولی از جهات دیگر

179. Lenin, Sochineniya, xxii, 487.

180. ibid., xxii, 494.

مخل مذاکرات نشدند. منطق موقعیت قاطع بود: اکنون که طرح ملی شدن پنجاه پنجاه مشچرسکی رد شده است، ملی کردن کامل تنها چانشین قابل تصور آن طرح است. نتیجه کنفرانس قطعنامه‌ای بود که «ملی کردن فوری کارخانه‌ها و ایجاد وحدت» را تأیید می‌کرد. کمیته موقتی هم برگزیده شد که زیر نظر «وسنخا» کارخانه‌های متحد فلز دولتی، «گومزا» را تشکیل دهد - و این نخستین و بزرگ‌ترین تراستی بود که به پیروی از اصل «تراستی کردن اجباری» ۱۸۱ لنین به دست «وسنخا» به وجود آمد. دو هفته پیش‌تر صنعت قند به موجب فرمان ساونارکوم ملی شده بود ۱۸۲ - و این، گذشته از حمل و نقل، نخستین صنعتی بود که به صورت یک واحد درآمد. نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در ۲۶ مه ۱۹۱۸ در مسکو تشکیل شد. طرح آن به صورت نوعی پارلمان اقتصادی ریخته شده بود. کمی بیش از ۱۰۰ تن نماینده رأی‌دهنده از «وسنخا» و «گلاوک»‌ها و مراکز آن و از ساونارخوزه‌های منطقه و محل یا سایر ارگان‌های اقتصادی، و از اتحادیه‌های کارگری به کنگره آمدند. علاوه بر این‌ها، حدود ۱۵۰ تن نماینده بدون حق رأی نیز در کنگره حضور داشتند. ۱۸۳ زیکوف، که اخیراً به ریاست «وسنخا» منصوب شده بود ۱۸۴، ریاست کنگره را برعهده داشت. صدای جبهه مخالف چپ بار دیگر بلند شد. بوخارین که وظیفه تشریفاتی ابلاغ درود کمیته مرکزی را انجام می‌داد، با لحن اندکی تند گفت کسانی هستند که به جای بلند کردن پرچم و «پیش به سوی کمونیسم» پرچم را بلند می‌کنند و «پس به سوی سرمایه‌داری» می‌روند. او بلنسکی اظهار نگرانی کرد که با این ترتیب جدید «کلیدهای تولید در دست سرمایه‌داران باقی می‌ماند». لوموف به کنگره یادآوری کرد که اصطلاح

181. *ibid.*, xxiii, 22;

برای شرح مذاکرات کنفرانس نگاه کنید به همان‌جا: 4. *ibid.*, xxiii, 538-9, note J. Bunyan, *Intervention, Civil War, and Communism in Russia* (Baltimore, 1936), pp. 379-81.

182. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 34, art. 457.

183. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. vi-x, 82;

(در این سند غلط چاپی آشکاری در رقم کل نمایندگان دیده می‌شود). ۱۸۴. سوابق بلشویکی تردیدناپذیر و عقاید بی‌رنگ او احتمالاً باعث ترجیح او بر لارین شد، که سابقاً منشویک بود؛ لارین و میلیوتین از مدیران «بخش سیاست اقتصادی» «وسنخا» باقی ماندند.

آموختن سوسیالیسم از سرمایه‌داران در آخر قرن گذشته به دست اشتروفل «شبه‌مارکسیست» (و بورژوازی کنونی) جعل شده است، و سپس کوشید که در عقب جبهه از شعار «نظارت کارگران» دفاع کند. لوموف به لحنی سخن گفت که تا چندین سال بعد لحن خاص همه گروه‌های مخالف بود:

ما داریم با هر وسیله‌ای - با ملی‌کردن، با مرکزیت‌دادن - نیروهای کشور خود را خفه می‌کنیم. توده‌ها را دارند در همه رشته‌های اقتصاد ملی ما از قدرت زننده و آفریننده جدا می‌کنند. ۱۸۵

اما واقعیت سخت نیاز عملی به افزایش و سازمان‌دادن امر تولید به بهای فداکردن هر نوع اصول نظری، بر کنگره مسلط بود. میلیوتین، که گزارش اصلی را تقدیم کرد، مورد انتقاد قرار گرفت، اما نه به دلیل پیشنهادهایش، بلکه به دلیل برآوردهای خوش‌بینانه‌اش از اوضاع آینده. «ریکوف، در مقام ریاست و سنخا از سیاست ملی‌کردن کامل حمایت کرد و گفت روش‌های بسته‌گرفته‌ای که تاکنون دنبال‌شده است نه پادزهر مؤثری برای پریشانی اقتصادی بوده است و نه سهم مؤثری در ساختمان سوسیالیسم. ملی‌کردن مؤسسات جداگانه سوسیالیسم نیست؛ این کار اگر چیزی باشد، همان سندیکالیسم است. حتی ملی‌کردن این یا آن صنعت هم کافی نیست:

من همیشه عقیده داشتم که سازمان‌دادن يك جامعه سوسیالیستی امکان دارد، مشروط بر آن که انقلاب سوسیالیستی جهانی واقع شود؛ اما سازمان‌دادن يك رشته صنعت سوسیالیستی، سوسیالیستی‌کردن يك کارخانه یا کارگاه - می‌بخشید، این چیزی است که تاکنون هیچ سوسیالیستی نه عنوان کرده است و نه می‌تواند بکند. ۱۸۶

اما در عین حالی که عقیده خالص ناسازگار بودن اقتصاد نیمه سوسیالیستی و نیمه سرمایه‌داری بدین ترتیب، و به صورت سازش ناپذیر، اعلام می‌شد،

185. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva*, (1918), pp. 7, 63, 73, 75.

186. *ibid.*, p. 98.

این ضرورت نیز وجود داشت که اذعان کنند که «ما در وضعی هستیم که می‌توانیم فقط پاره‌ای از صنایع را ملی کنیم و به اداره کردن مؤسسات ملی‌شده بپردازیم»، و لذا لازم است که کار با مهم‌ترین صنایع آغاز شود. ۱۸۷. قطعنامه اصلی کنگره با این لحن نسبتاً فروتنانه نوشته شد:

در زمینه سازمان‌دادن تولید، به پایان بردن کار ملی‌کردن ضرورت حتمی دارد و از روند ملی‌کردن مؤسسات جداگانه (که تاکنون ۳۰۴ مورد از آن‌ها ملی و صادره شده است) باید به ملی‌کردن منسجم رشته‌های صنعت منتقل شویم، و یکی از نخستین اولویت‌های این کار عبارت است از صنایع فلزریزی، ماشین‌سازی، شیمی، نفت، و نساجی. روند ملی‌کردن باید جنبهٔ اتفاقی خود را کنار بگذارد و منحصرأ به دست و سندا انجام گیرد، یا به دست ساونارکوم با درخواست و سندا. ۱۸۸.

کنگره قطعنامه‌هایی نیز دربارهٔ بازرگانی، امور مالی، و انضباط کار گذراند. حتی یک کمیسیون ارضی هم در کنگره وجود داشت که قطعنامه‌هایی گذراند، از جمله قطعنامه‌ای دائر بر مطلوب بودن کشتزارهای اشتراکی؛ اما جلسات کامل کنگره فرصتی برای رسیدگی به این قطعنامه‌ها نیافت. ۱۸۹. نتیجه کلی مذاکرات آن بود که قدرت و سندا محدودتر و در عین حال بیشتر شد. کنگره تأیید کرد که وظیفهٔ اصلی و سندا سازمان دادن صنعت است و توجه آن باید منحصر به این هدف باشد؛ و در این زمینه و سندا به‌عالی‌ترین مرتبهٔ قدرت رسید. ۱۹۰. در مه ۱۹۱۸ برای نخستین بار در پیش گرفتن

187. *ibid.*, p. 113.

188. *ibid.*, p. 473.

189. *ibid.*, pp. 273-4, 460-3.

۱۹۰. قدرت گرفتن و سندا تا حدی به بهای افول قدرت کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع تمام شد، زیرا که با کنار رفتن این کمیساریا از میدان سیاست صنعتی وظایف آن بیشتر به نظارت بر بازرگانی خارجی محدود شد. جریان تحول این کمیساریا را پروتسکی، معاون کمیسر، در نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه، مه ۱۹۱۸، توصیف کرده است (*ibid.*, pp. 161-2). و سندا حتی یک بخش بازرگانی خارجی با ۹۳ تن کارمند نیز تأسیس کرد. (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 1, 1918: p. 11) اما دربارهٔ فعالیت و سندا در این زمینه چندان دلیلی در دست نیست.

سیاست صنعتی منجزی برای دولت شوروی مقدور شد، هرچند کمبود منابع، و بالاتر از همه کمبود کارکنان تعلیم‌دیده، همچنان مغل اجرای مؤثر آن سیاست بود.

اما جریان حوادث به‌زودی آهنگ حرکت را تسریع کرد. در همان ایامی که نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در مسکو هنوز در حال اجلاس بود، افواج چک در جبال اورال سر به‌شورش برداشتند؛ در ماه ژوئن جنگ داخلی به‌سرعت گسترش یافت و مداخله متفقین رفته‌رفته آغاز شد. همه اینها باعث شد کشاکش عصبی در مسکو بالا بگیرد و نیاز به سازمان جدی و نظارت بر صنایع حالت اضطراری پیدا کند. اما انگیزه فوری عمل از ناحیه دیگری سر برآورد. اشغال اوکراین از طرف آلمان‌ها پس از پیمان برست‌لیتوفسک توجه آلمان را به منابع روسیه تحریص کرده بود، و ظاهراً گروه‌های آلمانی سهام صنایع سنگین روسیه را به مقادیر زیاد سی‌خریدند. اگر این روند ادامه می‌یافت، بخش مهمی از صنایع روسیه به مالکیت آلمان منتقل می‌شد، و بیم مداخله دیپلماتیک آلمان برای جلوگیری از جریان ملی‌کردن می‌رفت. بنابر برخی گزارش‌ها، میرباخ، سفیر آلمان در مسکو، حتی از دولت خود دستور اعتراض هم دریافت کرده بود. ۱۹۱

۱۹۱. درباره نقشه اقدام آلمان‌ها ظاهراً هیچ ذیلی وجود ندارد؛ اما دو شاهد تأیید می‌کنند که انگیزه صدور شتابزده یک فرمان کلی، قریب از این اقدام بوده است

(M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 285-6; S. Liberman, *Building Lenin's Russia* (Chicago, 1945), pp. 24-6);

یک ماه پیش‌تر، رادک در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه از «نیاز به خریدن سهام اتباع آلمان در مؤسسات روسیه» سخن گفته و شکایت کرده بود که بورژوازی «به هر وسیله‌ای شده می‌کوشد سهام خود را به اتباع آلمان بفروشد و تلاش می‌کند با انواع و اقسام معاملات خارجی و صوری پشتیبانی قانونی آلمان را به دست آورد»

(*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 16);

برونسکی روایت دیگری نقل می‌کند

(quoted in Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), pp. 99-100);

این بیم‌ها به اقدام شدیدی منجر شد. روز ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ ساوانارکوم، پس از جلسهٔ شبانه‌ای که به صبح کشیده بود، با صدور فرمانی همهٔ صنایع مهم را ملی اعلام کرد. هدف‌های این فرمان، چنان که در مقدمهٔ کوتاهی بیان شده بود، «مبارزهٔ قاطع با بی‌ترتیبی در امور تولید و توزیع» و «تحکیم دیکتاتوری طبقهٔ کارگر و دهقانان فقیر» بود — یعنی کوششی برای برقرارکردن نوعی توازی کمابیش خیالی میان آن دیکتاتوری و استقرار کمیته‌های دهقانان فقیر در پیش‌بردن سیاست ارضی. صنایعی که دارایی آن‌ها «در مالکیت جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه» اعلام شده بود عبارت بودند از معادن، فلزات، نساجی، برق، چوب، دخانیات، صمغ، شیشه و سفال، چرم، و سیمان، به اضافهٔ چند صنعت جزئی دیگر. اما صادرکنندگان فرمان پس از این مقدمهٔ جسورانه، نشان می‌دهند که از تمایز میان ملی‌کردن يك مؤسسه و اداره کردن آن پس از ملی‌شدن به‌خوبی آگاه بودند — چنان که لنین و ریکوف نیز به نوبت خود بر این تمایز تأکید کرده بودند. وظیفهٔ «سازمان‌دادن ادارهٔ امور يك مؤسسهٔ ملی‌شده» جزو «امور اضطراری» به‌شمار آمده و به وسنخا و شعبات آن واگذار شده بود. اما تا روزی که وسنخا دستورهای منجز خود را دربارهٔ یکایک مؤسسات مشمول فرمان صادر کند، این مؤسسات به‌طور رایگان در اجارهٔ صاحبان پیشین خود محسوب می‌شدند، و صاحبان گرداندن امور مؤسسات و استفادهٔ مالی از آن‌ها را ادامه می‌دادند؛ مدیران و کارکنان با قید مجازات از ترك مقام خود ممنوع بودند. فرمان ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ بدین ترتیب میان انتقال قانونی مالکیت به دولت، که به خودی خود نتایج عملی در پی نداشت، و تعهد عملی مسؤولیت ادارهٔ امور از طرف دولت قائل به تمایز می‌شود. گام اول در مورد صنایع عمده از بیم مداخلهٔ آلمان‌ها با شتاب برداشته شد؛ برداشتن گام دوم را جنگ داخلی لازم آورد — آن هم احتمالاً به سرعتی بسیار بیش از آنچه نویسنندگان آن فرمان در

پس از امضای پیمان برست‌لیتوفسک، مذاکره با دولت آلمان در برلن جریان داشت (برونسکی رئیس هیأت نمایندگی شوروی بود)؛ غرض از این مذاکرات، گذشته از مسائل دیگر، تعیین غرامت نقدی اموال تصرف‌شدهٔ آلمان در روسیه بود؛ دولت شوروی شائق بود که پیش از رسیدن به توافق، هرچه بیشتر املاک و مؤسسات را ملی کند.

نظر داشتند.

(ج) کار و اتحادیه‌های کارگری

برنامه مارکسیستی اساساً نوعی سیاست «کار» است. مارکسیسم از این نظریه که می‌گوید ارزش از کار سرچشمه می‌گیرد، نتایج منطقی را بیرون می‌کشد، و پرولتاریا را ابزار عمده و بهره‌ور عمده انقلاب آینده می‌داند. اگر گاه نسبت به خواست‌های معمول مواضع کارگری بی‌اعتنائی نشان می‌دهد، از این سبب است که آن خواست‌ها پذیرش نظام سرمایه‌داری را فرض می‌گیرند و فقط تا زمانی مناسب دارند که وجود آن نظام دوام داشته باشد. به این دلیل آن خواست‌ها فقط می‌توانند جنبه ثانوی داشته باشند؛ هدف عمده کارگران همیشه باید برانداختن سرمایه‌داری باشد، نه بهبود وضع خود آن‌ها در دایره نظام سرمایه‌داری. اقلامی که در «مانیفست کمونیستی» و در برنامه‌های حزبی ملهم از آن حداقل خواست‌های کارگران را تشکیل می‌دهند، به خودی خود چندان اهمیت ندارند؛ اهمیت آن‌ها در این است که وسائلی هستند برای رسیدن به هدف انقلاب. احزابی که منحصرأ یا در حد افراط همت خود را بر این خواست‌های حداقل مقصور می‌دارند وضع و حالی پیدا می‌کنند که نمونه‌های آن «تجدید نظر طلبان» («رویزیونیست‌های» آلمان و «اقتصادیان» («اکنونیست‌های» روسیه‌اند. با توجه به این نمونه‌ها، بعید بود که بلشویک‌ها این نکته را فراموش کنند که آن‌ها یک حزب انقلابی هستند، نه «رفورمیست»؛ و سیاست‌کاری آن‌ها می‌بایست در پرتو این معیار معین شود. از طرف دیگر، بلشویک‌ها نمی‌توانستند به آن خواست‌های کارگران که در حکومت سرمایه‌داری هم تا حدی برآورده شدن است بی‌اعتنا باشد. برنامه حزبی مصوب کنگره دوم، ۱۹۰۳، خواست روزکار هشت‌ساعته و تعطیل هفتگی و سایر نکات آشنای برنامه کارگری را در بر داشت.

در روش بلشویک‌ها در برابر اتحادیه‌های کارگری نیز همین عنصر تردید و سازش دیده می‌شود. بین‌الملل اول راه خود را با ظرافت تمام میان دو دسته باز کرده بود: آن‌هایی (بیشتر از گروه انگلیسی‌ها) که اتحادیه‌های کارگری را حائز حد اعلای اهمیت می‌دانستند، و آن‌هایی (بیشتر از میان آلمان‌ها و فرانسوی‌ها) که اتحادیه‌های کارگری را از لحاظ نبرد انقلابی مردود می‌شمردند. قطعنامه‌ای که در کنگره ژنو، ۱۸۶۶، تصویب شد اتحادیه‌های کارگری را «تا زمانی که نظام سرمایه‌داری وجود

دارد» می‌پذیرد و لازم می‌داند، اما به آن‌ها هشدار می‌دهد که دنبال هدف‌های «محدود» نباشند، بلکه در «راه»‌هایی عمومی میلیون‌ها کارگر مېتمکش تلاش کنند. ۱۹۲۰ لندن در ۱۸۹۹ در اعتراض به نظر اکونومیست‌ها این قطعنامه را نقل می‌کند، زیرا اکونومیست‌ها فعالیت طبقه کارگر را به «تلاش اقتصادی» اتحادیه‌های کارگری محدود می‌کردند. ۱۹۲۰ در نوشته‌های لنین و سایر نویسندگان بلشویک سنت به کار بردن عبارت «روش اتحادیه‌ای» (آن هم به انگلیسی *trade-unionism*) در معنای منفی کلمه، باقی ماند. لنین در رساله «چه باید کرد؟» می‌نویسد که «اکونومیست‌ها مدام از سوسیال دموکراسی به تریدیونیونیزم سقوط می‌کنند»؛ می‌گوید «مبارزه سیاسی سوسیال دموکراسی بسیار وسیع‌تر و پیچیده‌تر از مبارزه اقتصادی کارگران با کارفرمایان و با حکومت است»، و به نظر او سوسیال دموکرات‌ها، در عین حالی که باید با اتحادیه‌ها کار کنند، نباید به تشکیل اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکرات اقدام کنند. ۱۹۵۰ بلشویک‌ها و منشویک‌ها در کنگره حزبی استکهلم، ۱۹۰۶، به یک اندازه از قاعده اتحادیه‌های کارگری «غیرحزبی» هواداری کردند و آن را در قطعنامه کنگره درج کردند. ۱۹۰۷ کنگره لندن، ۱۹۰۷، این قطعنامه را دوباره تأیید کرد، ولی نیاز به «رهبری ایده‌ئولوژیک حزب سوسیال دموکرات را به اتحادیه‌های کارگری» یادآوری کرد. ۱۹۱۷، و اندکی بعد در همان سال لنین نیز اعلام کرد که معتقد شده است که بی‌طرفی اتحادیه‌های کارگری

۱۹۳. این قطعنامه مبتنی بر «دستور»ی بود که مارکس برای نمایندگان شورای مرکزی نوشته بود؛ خود مارکس در کنگره حضور نداشت. «فعالیت روز به روز» اتحادیه‌های کارگری در مبارزه با کارفرمایان «نه تنها مشروع بلکه ناگزیر» شناخته شد. از طرف دیگر، «اگر اتحادیه‌های کارگری در جنگ میان سرمایه و کار ضرورت داشته باشند، وجود آن‌ها به صورت نیروی سازمان‌دهنده‌ای برای درهم شکستن خود نظام کار مزدوری و قدرت سرمایه از این نیز مهم‌تر است»: وظیفه عمده حتی می‌تواند «درهاسازی کامل» طبقه کارگر باشد.

(Marx i Engels, *Sochineniya*, xiii, i, 201-2).

194. Lenin, *Sochineniya*, ii, 480-2;

ز خصوص مجادله با اکونومیست‌ها نگاه کنید به جلد اول، صص ۲۷-۳۰.

195. *ibid.*, iv, 447-8.

196. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 79-80.

197. *ibid.*, i, 108.

«اصولا غیر قابل دفاع» است. ۱۹۸ سال بعد کمیته مرکزی نیز این عقیده را پذیرفت و این نکته در شمار معتقدات حزبی قرار گرفت. ۱۹۱ گرایش به این برداشت که گویی جنبش اتحادیه‌ها در خدمت حزب و جزو ابزارهای سیاست حزبی است، در سرشت معتقدات بلشویک‌ها نهفته بود، و هر اقدامی که برای افزایش مشارکت حزب در فعالیت اتحادیه‌ها صورت گرفت این گرایش را تقویت کرد. ۲۰۰

روش بلشویک‌ها در امر سیاست کار و اتحادیه‌های کارگری بازتاب اوضاع روسیه بود. پیش از ۱۹۰۵ یزای هیچ برنامه بهبود شرایط کار امید توفیق نمی‌رفت و فقط تلفه‌ای از جنبش اتحادیه‌ها وجود داشت. اعتصاب‌های جدی پیش می‌آمد، ولی این‌ها شورش‌های پراکنده و خود انگیخته کارگران برضد رنج و زحمت توان‌فرسا بود. در ۱۹۰۵ کارگران سرکش خود را سازمان دادند، ولی نه در اتحادیه‌های کارگری بلکه در شوراها - یعنی در سازمان‌هایی که از روز نخست رنگ سیاسی و انقلابی داشتند. نخستین کنفرانس‌های اتحادیه‌های کارگری روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ تشکیل شدند. ۲۰۱ اما در دوره سرکوب‌بندی وضع اتحادیه‌ها چندان بهتر از احزاب سیاسی چپ نبود. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه‌ها و شوراهای نمایندگان کارگران را از نو زنده کرد: این‌ها «سازمان‌های کارگران» بودند، بدون آن که برای تمیز میان ماهیت و وظایف آن تلاش بشود. ۲۰۲ اما در آگاهی غالب کارگران رادیکال و فعال، قدرت شوراها بر اتحادیه‌ها سایه می‌انداخت. ۲۰۳ و میان اتحادیه‌ها

198. 2. Lenin, *Sochineniya*, xii, 66.

199. *ibid.*, xii, 138.

۲۰۰. شایان توجه است که در بریتانیای کبیر، جایی که قدمت اتحادیه‌های کارگری بیش از حزب کارگر بود، هرگونه تلاشی برای برقرار کردن روابط نزدیک‌تر میان آن‌ها به معنای تسلط مؤثرتر اتحادیه‌ها بر حزب از کار درمی‌آمد؛ و در آلمان، جایی که این دو جنبش کمابیش همزمان با یکدیگر رشد کرده بودند، رقابت طولانی آن‌ها به عقیده مشارکت برابر آن‌ها منجر شد؛ نظر بلشویک‌ها در نقطه مقابل روش انگلیس قرار داشت.

۲۰۱. نگاه کنید به صص ۷۷-۸۰ بالا.

202. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941) i, 257.

۲۰۳. یکی از علل این که چرا، چه پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و چه پس از آن، شوراها بیش از اتحادیه‌های کارگری اهمیت داشتند این بود که شوراها گذشته از

و کمیته‌های کارخانه هم، تا لحظه انقلاب اکتبر، بلشویک‌ها به انواع دلایل جانب کمیته‌ها را می‌گرفتند، زیرا که دید کمیته‌ها انقلابی بود و در آن‌ها بلشویک‌ها اکثریت داشتند، و حال آن که اتحادیه‌ها طرفدار نظم و ترتیب در سازمان کار بودند و غالباً منشویک‌ها بر آن‌ها تسلط داشتند. برگشتگاه روش بلشویک‌ها فوراً پس از پیروزی قدرت شوروی

←
نمایندگی کارگران نمایندگی سربازان (یعنی دهقانان) را برعهده داشتند. زینوویف در نخستین کنفرانس اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، ژانویه ۱۹۱۸، پس از قیاس شوراهای ۱۹۱۷ با شوراهای ۱۹۰۵ می‌گوید که «قدرت آن‌ها در این نکته است که سربازان با کارگران متحد شدند»

(*Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 72);

اما احساس تداخل مختصری میان شوراهای اتحادیه‌های کارگری پیش‌درآمد مسأله تعارض‌آمیز وضع اتحادیه‌های کارگری در نظام سوسیالیستی بود: در جایی که ارگان‌های حکومت در حکم ارگان‌های نماینده کارگران باشند، آیا برای اتحادیه‌های کارگری از نوع متداول آن‌ها چه وظیفه‌ای باقی می‌ماند؟ از طرف دیگر، منشویک‌ها، که حق انحصاری اتحادیه‌ها را به نمایندگی کارگران بیان می‌کردند، منطقاً منکر این بودند که شوراهای نماینده کارگران اند (نگاه کنید به قطعنامه منشویک‌ها در دومین کنفرانس اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که درصص ۷-۲۳۶ زیر به آن اشاره شده است). رقابت میان شوراهای تا زمستان ۱۹۲۰-۱ ادامه داشت؛ در این زمان، در مجادله‌ای که بر سر اتحادیه‌های کارگری درگرفت، بنابر گفته زینوویف، در محافل شهرستانی حزب این نظر شایع بود که وجود شوراهای اتحادیه‌های کارگری را زائد می‌سازد.

(*Partiya i Soyuzy*, ed. G. E. Zinoviev (1921), pp. 3-4);

یکی از طرفداران این عقیده میاسنیکوف بود (ibid., pp. 282-7)، که چند ماه بعد از حزب اخراج شد (نگاه کنید به جلد اول، صص ۷-۲۵۶). به هنگام تشکیل شوراهای در آلمان در نوامبر ۱۹۱۸، باز همین مسأله مطرح شد. در کنفرانس تأسیس حزب کمونیست آلمان، در دسامبر ۱۹۱۸، یکی از نمایندگان شعار «از اتحادیه‌های کارگری بیرون برویم» را پیشنهاد کرد، و حتی روزاً لوکزامبورگ عقیده داشت که اتحادیه‌های کارگری محکوم به نابودی‌اند، زیرا که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان و کمیته‌های کارخانه‌ها جای آن‌ها را گرفته‌اند

(*Bericht über die Verhandlungen des Gründungsparteitages der KPD* (1919), pp. 16, 80).

چنانچه حزب سوسیال‌دموکراتیک مستقل آلمان نیز در این زمان چنین استدلال می‌کرد که اتحادیه‌ها باید در شبکه شوراهای نمایندگان کارگران جذب شوند (E. Prager, *Geschichte der USPD* (1922), p. 192).

پیش آمد. اتحادیه‌های کارگری روسیه که دیر به میدان آمده بودند، و آن هم در شرایط ثابت سازمان صنعتی مقیاس بزرگ، غالباً نه بر پایه اصناف یا مشاغل جداگانه، بلکه بر پایه جمیع جهات هر صنعتی تشکیل شده بودند. غالب اتحادیه‌های کارگری روسیه به این دلیل نه تنها از لحاظ افراد جامع‌تر و عام‌تر از اتحادیه‌های غربی بودند، بلکه بیشتر متمایل بودند به این که خود را نمایندگان تمام طبقه کارگر بیندارند، نه نمایندگان یک صنعت خاص. ۲۰۴ وضع نیمه‌انقلابی که اتحادیه‌های کارگری روسیه ناچار در آن عمل می‌کردند این سنت را تقویت می‌کرد، و این سنت با نیازهای تازه و سازنده سیاست شوروی کاملاً مطابقت داشت. اولاً، حکومت انقلابی با شتاب تمام به اجرای مقررات قانون کاری که از مدت‌ها پیش در کشورهای دموکراسی غربی آشنا بود، اقدام کرد، هرچند به مسئله عملی بودن آن‌ها در اوضاع موجود چندان توجهی نداشت. چهار روز پس از انقلاب فرمانی صادر شد که قواعد ۸ ساعت کار در روز و ۴۸ ساعت کار در هفته و محدودیت کار زنان و کم‌سالان و منع استخدام کودکان زیر ۱۴ سال را اعلام کرد. ۲۰۵ پیش‌بینی لازم برای بیمه اجتماعی در مقابل بیکاری و بیماری در فرمان‌های ۲۴/۱۱ دسامبر ۱۹۱۷ و ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷/۴ ژانویه ۱۹۱۸ قید شد. ۲۰۶ برای اجرای این قانون کار «حمایتی» بدون همکاری یک سازمان مرکزی که نماینده کارگران باشد امکان نداشت. اتحادیه‌های کارگری این جای خالی را پر کردند و وضع آن‌ها نیز به همین مناسبت مستحکم شد. به علت نبودن دستگاه‌های دیگر، وظیفه

۲۰۴. تومسکی به هیأت اعزامی حزب کارگر انگلستان در ۱۹۲۰ چنین گفت: «تاکتیک‌های ما با آنچه در انگلستان یا آمریکا معمول است به کلی فرق می‌کند. آن کشورهای اتحادیه‌ها می‌کوشیدند که شرایط کار را فقط برای اعضای خود بهتر سازند؛ این‌جا ما می‌کوشیم شرایط را برای تمام طبقه کارگر بهتر سازیم» (*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 118).

205. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 1* (second ed.), art. 6; یک سال بعد فاکومتروود دستور صادر کرد، دأفر بر تنفیذ آن بخش‌های این فرمان که ساعت کار کارگران نوجوان را محدود و استخدام کودکان را ممنوع می‌ساخت، زیرا روشن بود که این مواد اجرا نشده است؛ در پایان ۱۹۱۸ فرمان دیگری دأفر بر منع استخدام کودکان صادر شد. (*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 1, art. 7*) در دوران کمبود نیروی کار در چینگ داخلی این گونه فرمان‌ها چندان اثری نداشت.

206. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 8, art. 111; No. 13, art. 183.*

مدیریت بیمه اجتماعی فرمان‌های دسامبر ۱۹۱۷ به این اتحادیه‌ها واگذار شد. ۲۵۷. ثانیاً، دولت شوروی اکنون نیاز مبرمی داشت که در برابر هرج و مرج زوزاقفون کمیته‌های کارخانه‌ها و نظارت کارگران و زن‌های بگذارند، و این وزنه را در وجود سازمانی دید که مدعی نمایندگی منافع عام طبقه کارگر بود - در مقابل منافع بخش‌هایی از این طبقه. این‌جا نیز اتحادیه‌های کارگری کارشان می‌گرفت. در آوردن کمیته‌های کارخانه‌ها به زیر فرمان سازمان منظم اتحادیه‌ای، هدف مشترک دولت شوروی و اتحادیه‌های کارگری شد.

عقد این اتفاق نوین میان دولت و اتحادیه‌ها در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری در ژانویه ۱۹۱۸ در پتروگراد، در لحظه انحلال مجلس مؤسسان، بسته شد. پیروزی انقلاب اکتبر رنگ سیاسی اتحادیه‌ها را تغییر داده بود: از مجموع ۴۱۶ نماینده رأی‌دهنده ۲۷۳ تن بلشویک بودند و ۶۶ تن منشویک. ۲۵۸. مسأله رابطه آینده دولت و اتحادیه‌های کارگری فوراً در رأس مسائل کنگره و موضوع سخت‌ترین مجادلات آن قرار گرفت. چیزی که این مسأله را پیچیده‌تر می‌کرد روش لوزوفسکی بود، که هم طرفدار اتفاق دولت و اتحادیه‌ها بود و این کار را برای رفع هرج و مرج

۲۰۷. حتی پیش از آن نیز اتحادیه‌های کارگری دفته‌رفته نوعی منزلت رسمی پیدا کرده و ۵۰ تن از نمایندگان آن‌ها به کمیته مرکزی اجرائی سراسری توسعه یافته پذیرفته شده بودند (نگاه کنید به جلد اول، ص ۱۴۴).

208. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 338.

دوند تحکیم سلطه بلشویک‌ها از اتحادیه تا اتحادیه فرق می‌کرد، و روشن کردن آن نیازمند بررسی جداگانه‌ای است. در برخی موارد، غالب افراد اتحادیه از همان ابتدا هوادار بلشویک‌ها بودند: در کنگره تأسیس اتحادیه فلزکاران سراسر روسیه، ژانویه ۱۹۱۸، ۷۵ نماینده بلشویک، بیست منشویک، ۵۲ نماینده غیرحزبی، و تنی چند از اس‌ارهای چپ و گروه‌های کوچک دیگر شرکت داشتند

(*Professional'nye Soyuzы SSSR*, ed. Y. K. Milinov (1927), p. 119);

در نخستین کنگره کارگران نساجی سراسر روسیه در همان‌ماه، ۵۲ درصد نمایندگان بلشویک بودند (ibid., p. 135). از طرف دیگر، پس از مارس ۱۹۱۸ بود که در اتحادیه کارگران پست و تلگراف بلشویک‌ها توانستند، آن هم بنا شدت عمل، اکثریت به دست آورند (ibid., pp. 325-6). در این اتحادیه مسیر رویدادها به‌طور کلی نظیر اتحادیه کارکنان راه‌آهن بود (نگاه کنید به ضم ۶۰-۴۵۹ زیر)؛ اتحادیه کارگران چاپخانه همچنان منکر منشویک‌ها باقی ماند.

نظارت کارگران لازم می‌دانست، و هم پیش از آن با لحن محکم و مؤکد معمول خود درباره ضرورت استقلال کامل اتحادیه‌های کارگری از قدرت سیاسی گفته و نوشته بود و از حزب بلشویک استعفا کرده یا اخراج شده بود. ریازانوف، بلشویک برجسته دیگری که در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری عضویت داشت، در حزب باقی ماند، ولی معروف بود که عقایدش چندان دور از لوزوفسکی نیست. زینوویف، که نماینده اصلی حزب بلشویک در کنگره بود، به «استقلال» اتحادیه‌های کارگری حمله کرد: این شعار که پیش‌تر به معنای استقلال از بورژوازی بود، در حکومت کارگران هیچ معنایی ندارد، مگر حق «پشتیبانی از خرابکاران». اتحادیه‌های کارگری با فرستادن نمایندگان خود به کمیته مرکزی اجرایی سراسری جزو حکومت شوروی شده‌اند. از طرف دیگر، زینوویف گفت منظور این نیست که هر نوع اعتصاب ممنوع شود (مسأله صنایع ملی هنوز مطرح نشده بود)؛ دولت حتی به صندوق‌های اعتصاب کمک خواهد کرد. سخنگویان اصلی منشویک‌ها، مایسکی و مارتوف، گفتند از آن‌جا که انقلاب، انقلاب بورژوا دموکراتیک است، و نمی‌تواند چیزی بیش از این باشد، اتحادیه‌ها باید وظایف معمول خود را به کلی مستقل از دولت انجام دهند. لوزوفسکی، که از روز انقلاب اکتبر از موضع خود مدافعه کرده بود، زیرکانه میان میدان را گرفت. او به شدت از نظریات زینوویف تبری جست و به این اندیشه که از این پس اتحادیه‌های کارگری باید «ارگان‌های دولتی» باشند و تصمیماتشان با «اجبار اجرا شود» حمله کرد. اما او این نتیجه را، که در استدلال منشویک‌ها هم نهفته بود، پذیرفت که وقتی که سوسیالیسم به دست آمد اعتراض به جذب شدن اتحادیه‌ها در دستگاه دولتی مبنای خود را از دست می‌دهد. قطعنامه اصلی کنگره، در عین حال که انقلاب را به نام «انقلاب سوسیالیستی» می‌ستود، در مورد زمان بندی «رویدادها بیشتر نظریات احتیاط‌آمیز لوزوفسکی را منعکس می‌کرد:

اتحادیه‌های کارگری به صورت رشد یافته خود باید در روند انقلاب سوسیالیستی کنونی به ارگان‌های قدرت سوسیالیستی مبدل شوند.... در نتیجه روندی که بدین ترتیب پیش‌بینی شد، اتحادیه‌های کارگری ناگزیر به ارگان‌های دولت سوسیالیستی مبدل می‌شوند و شرکت در آن‌ها برای همه کسانی که در صنعت معینی کار می‌کنند جزو «وظایف آن‌ها در

قبال دولت خواهد بود. ۲۰۹

بدین ترتیب اصل تابعیت اتحادیه‌های کارگری از دولت در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه پذیرفته شد، و تا حدود سه سال دیگر هیچ کس به جز منشویک‌ها به این اصل اعتراضی نداشت. اما مسائل اساسی سیاست کار در اقتصاد سوسیالیستی به‌جای خود باقی بود. قطعنامه اعلام می‌کند که اتحادیه‌ها باید «بار اصلی سازمان دادن امر تولید و بازسازی منابع تولیدی از هم‌پاشیده کشور» را بر دوش بگیرند؛ و با این روحیه است که «عاجل‌ترین وظایف» اتحادیه‌ها را چنین برمی‌شمارد: «مشارکت فعالانه در همه سازمان‌های مرکزی تنظیم تولید، سازمان‌دادن نظارت کارگران، صورت‌برداری و توزیع دوباره نیروی کار، سازمان‌دادن مبادله میان شهر و روستا، مشارکت فعالانه در غیرنظامی‌کردن صنایع، مبارزه با خرابکاری، اجرای تعهد عمومی به کارکردن، و غیره.» ۲۱۰ کمیته‌های کارخانه‌ها بار دیگر مورد نزاع واقع شدند. یکی از نمایندگان آنارشیزست، این کمیته‌ها را «واحد‌های نظام سوسیالیستی آینده، نظام بدون قدرت سیاسی» نامید؛ نماینده دیگری در مقابل او اتحادیه‌های کارگری را «نعمش‌های متحرک» نامید. اما کنگره در گذراندن قطعنامه‌ای که می‌گفت «کمیته‌های کارخانه و کارگاه باید به ارگان‌های اتحادیه‌های کارگری مربوط مبدل شوند» به هیچ اشکالی برنخورد. ۲۱۱ ادغام کمیته‌های کارخانه در شبکه مرکزیت‌یافته اتحادیه‌ها به این معنی بود که منافع ویژه گروه‌های کوچک کارگران باید جای خود را به منافع عام تمام پرولتاریا بدهد؛ و جای انکار نبود که در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ و تا سال‌ها بعد، منافع عام در وهله اول عبارت بود از «سازمان‌دادن امر تولید» و «بازسازی منابع از هم‌پاشیده کشور». در این برهان نکات زیادی ناگفته مانده بود. اما در دایره خود برهان معتبری بود. یکی از نتایج پذیرفتن این نقش اتحادیه‌های کارگری ایجاد اتفاق صمیمانه‌ای میان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری و وستخا بود. هر دو از دست کمیته‌های کارخانه‌ها بلاها کشیده بودند؛ هر دو به مرکزیت اعتقاد داشتند؛ و هر دو از دعاوی تولید صنعتی در برابر دعاوی سایر بخش‌های اقتصاد هواداری می‌کردند. اگر در کشورهای سرمایه‌داری گاه کارفرمایان و اتحادیه‌های کارگری نفع مشترکی در مقابل مصرف‌کنندگان و کشاورزان کشف می‌کردند، در روسیه شوروی این نفع

209. *ibid.*, pp. 38, 73-5, 97-8, 364-5.210. *ibid.*, p. 364.211. *ibid.*, pp. 85, 101, 374.

مشترک در رابطه میان آن دو ارگان مهم انعکاس داشت. در مه ۱۹۱۸ دیگر درآمیختگی ارگان‌ها و وظایف شوراها و اتحادیه‌ها بسیار پیش‌رفته بود. غالب کارکنان کمیساریای خلق در امور کار («نارکومتریود»)، و نیز نمایندگان منطقه‌ای و محلی آن (که به «کمیسرهای کار» معروف بودند)، اکنون از طرف اتحادیه‌های کارگری منصوب می‌شدند؛ و بنابر مقاله‌ای به قلم اشمیت در نشریه رسمی نارکومتریود، «تمام مسأله این است که عملی‌ترین راه ادغام شورای اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه و کمیساریای خلق در امور کار که باید صورت بگیرد، کدام راه است». ۲۱۲ کنگره با اکثریت بلشویکی خود شورای تازه‌ای برای اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه برگزیده بود، که به‌جای لوزوفسکی گریزپا که هنوز هم از کردار خود پشیمان نبود، زینوویف ریاست آن و اشمیت دبیری آن را برعهده داشت. اما زینوویف سرش بیش از اندازه به وظایف دیگر گرم بود و در مارس ۱۹۱۸، وقتی که دفتر شورا همراه با دولت به مسکو منتقل شد، جای خود را به تومسکی داد، که یک کارگر بلشویک بود و تا ده سال بعد چهره برجسته جنبش اتحادیه‌های کارگری کشور شوروی به‌شمار می‌رفت و برای بالا بردن اسم و آوازه این جنبش خدمت فراوان کرد. از ژانویه به بعد اتحادیه‌های کارگری به نام نمایندگان و اجراکنندگان سیاست کاری که خود نیز در تعیین آن نقش مشاورت داشتند، شناخته و پذیرفته شدند. این نکته را همه فوراً پذیرفتند که هدف عمده و آنی این سیاست، و لذا غرض از اتحادیه‌ها، باید سازمان‌دادن و افزایش تولید باشد. چیزی که دیرتر از آن روشن شد این بود که شرایط افزایش تولید - یا بازداشتن سقوط سریع آن - سازمان‌دادن و اجرای انضباط کار است، و لذا این مهم در سال‌های آینده وظیفه عمده اتحادیه‌های کارگری خواهد بود.

پذیرفتن این اصل ناگوار به‌طور غیرمستقیم صورت گرفت. حتی در مه ۱۹۱۷ لنین در کنگره دهقانان سراسر روسیه از نیاز آینده «سرویس‌کار» به استخدام کارگر برای واحدهای بزرگ کشاورزی سخن گفته بود. ۲۱۳

212. *Vestnik Narodnogo Komissariata Truda*, No. 2-3, 1918, pp. 27-8.

213. Lenin, *Sochineniya*, xx, 417;

اصطلاح سرویس‌کار (*trudovaya povinnost'*) به قیاس «سرویس‌نظام» [خدمت نظام وظیفه - م.] (*voennaya porinnost'*) ساخته شد و همیشه فحوای «اجباری» را نیز به همراه داشت.

در سپتامبر ۱۹۱۷ نیز لنین به عبارت کلی‌تری نوشته بود که «زندگی»، پس از درگذشتن از چارچوب سرمایه‌داری، «سرویس کار کلی» را در شمار مسائل روس قرار می‌دهد. ۲۱۴ در آستانه انقلاب، در قطعه جالبی از جزوه «آیا بلشویک‌ها قدرت دولتی را تصرف خواهند کرد؟» لنین با رضایت خاطر می‌نویسد که «انحصار غله و جواز نان را ما ایجاد نکرده‌ایم، بلکه دولت سرمایه‌داری در حال جنگ ایجاد کرده است». همچنین دولت سرمایه‌داری «سرویس کلی کار را در چارچوب سرمایه‌داری» ایجاد کرده است، که عبارت است از «مجازات بردگی نظامی برای کارگران». لنین اضافه می‌کند: این‌ها همه ابزارهای حاضر و آماده‌ای هستند که کارگران به دست می‌گیرند و در مورد سرمایه‌داران - «و ثروتمندان به‌طور کلی» - به کار می‌برند. انقلاب‌فرانسه دشمنان خود را گردن زد؛ انقلاب پرولتری آن‌ها را به کار خواهد کشید. «آن کسی که کار نمی‌کند، نان هم نمی‌خورد». این جمله را لنین از قول مارکس می‌آورد و می‌افزاید که این است «آن قاعده اساسی و اصلی و عمده‌ای که شوراهای نمایندگان کارگران وقتی که به قدرت رسیدند می‌توانند اجرا کنند و اجرا خواهند کرد». ۲۱۵ این امید تلویحی که هرگاه اجبار در مورد سرمایه‌داران به کار رفت در مورد کارگران دیگر ضرورتی پیدا نخواهد کرد، پس از پیروزی انقلاب چندان دوامی نداشت. اما دست‌شستن از این امید در ملاء عام کار آسانی نبود. وقتی که با فرمان ژانویه ۱۹۱۸ نوعی دوائر کارگزینی به نام «مراکز مبادله کارگر» تأسیس شد، کارفرمایان مجبور شدند که فقط از طریق این مراکز به استخدام کارگران مورد نیاز خود پردازند؛ اما تنها اجبار رسمی کارگران این بود که هرگاه بیکار باشند در مراکز مبادله کارگر نام‌نویسی کنند. ۲۱۶ اشمیت در کنگره ژانویه ۱۹۱۸ از کسانی که مرتکب «خرابکاری» می‌شوند و از «مخالفت با سیاستی که طبقه کارگر از طریق نمایندگان حکومتی خود دنبال می‌کند» سخن می‌گوید و بر آن است که «ما نخواهیم توانست از به کار بردن قدرت برای وادار کردن آن‌ها به انجام دادن کاری که باید انجام دهند خودداری کنیم». ۲۱۷ در همان ماه لنین هم مقاله‌ای نوشت و یک بار

214. *ibid.*, xxi, 233.

215. *ibid.*, xxi, 263-4.

216. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 21, art. 319.

217. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nokh Soyuzov* (1918), p.

دیگر جمله «آن کسی که کار نمی‌کند نان هم نمی‌خورد» را نقل کرد و آن را «عقیده عملی سوسیالیسم» نامید، و اشاره کرد که «کارگرانی که در کار خود کاهلی می‌کنند» در شمار خطا کارانی هستند که باید «به‌زندان بیفتند». ۲۱۸. اما این مقاله کتار گذاشته شد و به چاپ نرسید، و مسأله تا دو ماه دیگر معوق ماند.

بحران برست‌لیتوفسک و تلاش برای بازداشتن سیر سریع تولید صنعتی به سوی سقوط، مسأله انضباط و پاداش کار را ناگزیر ساخت. هفتمین کنگره حزبی، که در آغاز مارس ۱۹۱۸ تصمیم به پذیرش پیمان برست‌لیتوفسک گرفت، تقاضا کرد که برای بالا بردن انضباط درونی و انضباط کاری کارگران و دهقانان «جدی‌ترین و قاطعانه‌ترین اقدامات غلاظ و شداد به کار بسته شود»؛ ۲۱۹؛ و در چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز که یک هفته بعد پیمان را رسماً تصویب کرد از «بالا بردن انضباط و فعالیت کارگران» ۲۲۰ پشتیبانی شد. «سیلیوتین در گزارشی به جلسه و سنخا همین مسأله را پیش کشید و گفت از «مسأله سرویس کار، سرویس کار به معنای وسیع کلمه، نه آن نوع سرویس کاری که این‌جا هم توده‌ها تصور می‌کنند و معنایش این است که همه باید به کار گماشته شوند، بلکه سرویس کار به معنای نظام انضباط کاری و سازمان‌دادن کار برای تولید» سخن گفت، و اضافه کرد که چنین طرحی فقط می‌تواند «بر پایه استقلال و انضباط درونی آهنین توده‌های طبقه کارگر استوار باشد». ۲۲۲. اما دستگاهی که سرانجام مسئولیت این کار را برعهده گرفت

218. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 166-7.

219. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 278.

220. *S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 69.

۲۲۱. لارین تازه جزوهای در این باره منتشر کرده بود (*Trudovaya Povinnost' i Rabochii Kontrol'* (1918)) که در آن از تجربه بسیج کارگران آلمان در زمان جنگ مفصلاً استفاده شده بود؛ درباره این جزوه سرمقاله‌ای در نشریه رسمی *Vestnik Narodnogo Komissariata Truda*, No. 2-3, 1918, pp. 385-7; منتشر شد، که پیداست هدف آن محر کردن تأثیر ناگواری بود که این سابقه ممکن بود پدید آورد.

222. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), pp. 137-8;

سوابق منتشر شده این اجلاس و سنخا به دست نیامد. بنا بر گفته لنین

شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری بود، که روز ۳ آوریل ۱۹۱۸ «مقرره»ای درباره تمام این مسأله صادر کرد. این مفصل‌ترین بیانیه رژیم درباره انضباط و پاداش کار بود، و نیز درباره وظایف اتحادیه‌های کارگری در قبال این مسائل در محیط «تلاشی اقتصاد» که خطر «نابودی پروتاریا» را به وجود آورده بود، اتحادیه‌های کارگری خود را ناچار می‌دیدند که «برای بالا بردن تولیدکنندگی کار و ایجاد مستمر مبنای ضروری انضباط کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها تمام کوشش خود را به کار بندند». یکایک اتحادیه‌ها باید «برای تعیین معیارهای تولیدکنندگی در هر شغل و هر نوع کارگری» کمیسیونی تشکیل دهند. به کار بردن ضریب قطعات کالای تولیدشده با ناخشنودی و «برای بالا بردن تولیدکنندگی کار» پذیرفته شد؛ و «دادن پاداش برای تولیدکنندگی بیشتر از حد نصاب کار در حد معین ممکن است برای بالا بردن تولیدکنندگی بدون فرسودن کارگر مفید باشد». آخر این که «گروه‌های منفردی از کارگران» از قبول انضباط اتحادیه سرپیچی می‌کنند. این افراد را می‌توان در «هله آخر از اتحادیه اخراج کرد، «با همه عواقبی که از آن ناشی می‌شود». ۲۳۲

این مقررات به زودی انتقاد را برانگیخت. گروه مخالفان چپ، در فهرست احکامشان که در دیدار حزبی ۴ آوریل ۱۹۱۸ خوانده شد و دو هفته بعد در مجله «کامونیست» به چاپ رسید، با لعن خشماکینی از سیاست کار دولت چنین یاد می‌کند: «سیاست کاری که غرض از طرح آن عبارت است از ایجاد انضباط در میان کارگران زیر پرچم «انضباط درونی»، بنا گذاشتن سرویس کار کارگران... محاسبه کارمزد [برحسب قطعات تولید شده]، افزایش ساعات کار، و غیره»، و سپس می‌گویند که «بنا گذاشتن انضباط کار همراه با تجدید رهبری سرمایه‌داران در امر تولید... خطری به بند کشیدن طبقه کارگر را در پی دارد و نه تنها ناخشنودی قشرهای

←
(Sochineniya, xxii, 622, note 186) خود لنین در دو جلسه هیأت‌رئیس حضور داشته، و در این جلسات این پیشنهادها مورد بحث قرار گرفته است. در این زمان خصوص سپردن یا نسپردن این مسأله به دست اتحادیه‌های کارگری هنوز تصمیمی نگرفته بودند؛ از جمله مسائلی که بررسی شد، یکی هم مسأله «دفترچه کار» بود. نظر «سرمایه‌داران، مهندسان، و تکنیسین‌ها» را نیز درباره مسأله انضباط کار جویا شدند.

واپس مانده را برمی‌انگیزد، بلکه پیشتازان پرولتاریا را هم ناخشنود می‌سازد.^{۲۲۲} نشریه منشویک‌ها اعلام کرد که بلشویک‌ها «زیر پرچم تجدید نیروهای تولیدکننده کشور می‌کوشند روزکار هشت‌ساعته را از میان ببرند و بنای محاسبه برپایه کارمزدی و تیلوریسم را بگذارند»^{۲۲۵} — و منظور از تیلوریسم نوعی ترتیب امریکایی است برای بالا بردن بازده کار، که لنین سال‌ها پیش آن را «بردگی انسان در برابر ماشین» نامیده بود.^{۲۲۶} در کمیته مرکزی اجرائی سراسری لنین به پاسخ‌دادن برخاست و گفت: «فقط جماعت روشنفکران خرده‌بورژوازی بی‌طبقه نمی‌فهمند که مشکل اصلی سوسیالیسم تضمین انضباط کار است»، و «دیکتاتوری پرولتاریای ما ضامن نظم و انضباط و تولیدکنندگی کار است».^{۲۲۷} لنین در نخستین پیش‌نویس جزوه «وظایف جاری حکومت شوروی» پاسخ حساب‌شده‌ای برای گروه مخالفان چپ یافت؛ در این جزوه از «وظیفه به‌کار بستن دقیق [مقررات] انضباط و انضباط درونی کارگران» سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که:

باید خیالبافان مسخره‌ای باشیم که گمان کنیم چنین وظیفه‌ای در روز بعد از سقوط قدرت بورژوازی، یعنی در نخستین مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یا بدون اجبار، اجراشدنی است.^{۲۲۸}

اما در روایت چاپ‌شده، شرط ادب صراحت لهجه او را قدری کاهش می‌دهد:

یکی از شرایط احیای اقتصاد، بهبود انضباط کارگران است، و دانستن طرز کار، و سرعت و شدت کار، و سازمان

224. For the theses and the journal of the Left opposition, see pp. 94-5 above.

برای این احکام و نشریه جیبه مخالف چپ، نگاه کنید به صص ۸۹-۹۰ بالا.

225. Quoted in Lenin, *Sochineniya*, xxii, 569.

226. Quoted *ibid.*, xxii, 625, note 201.

227. Quoted in Lenin, *Sochineniya*, xxii, 486.

228. *ibid.*, xxii, 424.

بهتر کار....

آگاه‌ترین پیشتازان پرولتاریای روسیه از هم‌اکنون وظیفه بهبود انضباط کار را برعهده گرفته‌اند.... از این کار باید با تمام قوای خود پشتیبانی کنیم و آن را از پیش ببریم. محاسبه بر پایه قطعات باید در دستور قرار گیرد، در عمل به‌کار بسته شود و آزموده شود؛ باید بسیاری از جنبه‌های علمی و پیشرو تبلور یسم را به‌کار بندیم، مزد باید با بازده کلی کار یا با نتایج کارگیری از راه‌آهن و آب‌رسانی و غیره تناسب پیدا کند. ۲۲۹

شایان توجه است که در این ایام آنچه شدیدترین احساسات را برمی‌انگیخت برنامه‌های سرویس کار اجباری نبود، بلکه بنا گذاشتن محاسبه کارمزدی و سایر اشکال جایزه و پاداش برای بالا بردن تراز تولید بود. مسأله‌ای که این‌جا مطرح می‌شد انضباط کار نبود، بلکه مسأله برابری بود. آنچه به گفته «مانیفست» کارگران را «زائده ماشین» می‌سازد، تقسیم کار در نظام سرمایه‌داری است. هدف پذیرفته‌شده سوسیالیست‌ها این بود که فرق میان کار کشاورزی و صنعتی، و کار فکری و دستی را از میان ببرند تا جامعه برابری برقرار شود. ۲۳۰ پس سیاست سوسیالیست‌ها باید این باشد که به همه مزد برابر داده شود. انگلس کمون پاریس را از این جهت می‌ستاید که «به همه کارکنان خود از بالاترین تا پایین‌ترین مقام همان مزد سایر کارگران را می‌پرداخت»؛ و می‌گوید از آن‌جا که در نظام سوسیالیستی هزینه آموزش و کارورزی کارگران را جامعه می‌پردازد، کارگران پرمهارت نمی‌توانند بیش از کارگران کم‌مهارت ادعای مزد از دولت داشته باشند. ۲۳۱ اما به نظر می‌رسید که این براهین خط‌فاصل میان

229. *ibid.*, xxii, 454.

کتابی درباره *The System of Taylor* در ۱۹۱۸ در مسکو منتشر شد؛ لنین در ۱۹۲۲ متوجه چاپ دوم این کتاب شد (Sochineniya, xxvii, 302).

230. Marx i Engels, *Sochineniya*, iv, 58;

لنین در «دولت و انقلاب» (Sochineniya, xxi, 436) تفاوت دستمزدها را سرچشمه اصلی «تأثیر اجتماعی معاصر» نامیده و از میان بردن این تفاوت‌ها را شرط از میان رفتن دولت شمرده بود.

231. Marx i Engels, *Sochineniya*, xvi, ii, 93; xiv, 204.

امکانات کنونی و هدف نهایی را مخدوش می‌سازد. وقتی که مارکس در «نقد برنامه گوتا» میان مراحل پایین و بالای «جامعه کمونیستی» قائل به تمایز می‌شود این نکته را هم روشن می‌سازد که در مرحله پایین‌تر توزیع باز هم نه بر پایه نیاز بلکه بر پایه مقدار کار انجام می‌گیرد. تا روزی که تولید آن قدر فراوان نباشد که اجرای کمونیسم کامل را بر پایه اصل «به هر کس به اندازه نیازش» مقدور سازد، پاداش برابر در ازای کار برابر، هر چند اساساً نوعی نابرابری است (زیرا که استعدادهای افراد همیشه نابرابر است) تنها صورت قابل تصور برابری خواهد بود. ۲۲۲ با این حال، لنین در «دولت و انقلاب» که در آستانه انقلاب نوشته شده است، می‌گوید یکی از «هدف‌های فوری» این است که اقتصاد ملی را چنان سازمان دهیم که «کارشناسان فنی، مدیران، و حسابداران، و همه کارکنان مزدشان بالاتر از «دستمزد یک کارگر» نباشد» ۲۲۳؛ ولی در جزوه «آیا بلشویک‌ها قدرت حکومتی را تصرف خواهند کرد؟» - که کمتر به بحث‌های نظری و بیشتر به امور عملی می‌پردازد - ظاهراً در سیاست برابری دستمزد موقتاً به سود «متخصصان» استثنایی قائل می‌شود. ۲۲۴

نتیجه این آموزش آن بود که در میان رهبران بلشویک، و به ویژه در میان افراد عادی حزب بلشویک، احساسات بسیار تندی برضد تبعیض قائل شدن میان انواع گوناگون کار و کارگر پدید آمده بود؛ و هر چند این آموزش برابرساختن دستمزدها را در مرحله کنونی انقلاب رسماً تجویز نمی‌کند، روشن است که برابری را آرمان آینده می‌داند. یکی از فرمان‌های نخستین، مزد ماهانه کمیسرهای خلق را به ۵۰۰ روبل محدود می‌سازد، به اضافه ۱۰۰ روبل برای هر سر نانخور غیرشاغل - مزدی که با درآمد یک کارگر ماهر کارخانه قابل قیاس بود ۲۲۵؛ و تا سال‌ها این قاعده نیز

232. *ibid.*, xv, 274-6.

233. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 404.

234. *ibid.*, xxi, 263; روش برنامه حزبی مصوب مارس ۱۹۱۹ نیز همین بود (March 1919 (*VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941) i, 291)).

235. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 3, art. 46;

فرمان مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۱۸ حقوق ماهانه هر کمیسر خلق را ۸۰۰ روبل معین کرد؛ حقوق سایر کارکنان دولت تا ۳۰۰ روبل پایین می‌رفت؛ اما این فرمان پرداخت تا ۱۲۰۰ روبل حقوق ماهانه را به «متخصصان» با تصویب سناوارکوم، مجاز می‌ساخت (*ibid.*, No. 48, art. 567).

برقرار بود که هر یک از افراد حزب که میزان مزدش بالاتر از حد نصابی بود که هر از گاهی تعیین می‌شد، وظیفه داشت که مازاد آن را به صندوق حزب بریزد. ۲۲۶ از دیدگاه حزبی، منشویک‌ها که کارگران ماهر در ردیف پیروان آن‌ها بودند، طرفدار طبیعی تفاوت دستمزد و بشویک‌ها طرفدار برابری دستمزد بودند. شلیاپنیکوف، نخستین کمیسر خلق در امور کار، اعلام کرد که نارکومتروود و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری یک قاعده کلی را پذیرفته‌اند و آن این است که «در میان کارگران مزدبگیر هیچ گروه ممتازی نمی‌تواند وجود داشته باشد»، و سیاست تعیین دستمزد و شرایط استخدام این است که «هرگونه تفاوت میان کارگران یقه‌سفید و یقه‌چرک از میان برود». ۲۲۷ اما برای برابرساختن حقوق‌ها هیچ قانون خاصی تصد نشد؛ همچنین در عمل نیز هیچ گام جدی در این راه برداشته نشد. فرمان مورخ ۱۹ ژانویه/۱ فوریه ۱۹۱۸، که میزان دستمزدها را در صنایع فلزریزی پتروگراد معین ساخت، برای تثبیت دستمزدها معیارهایی به‌کار رفته است که به‌طرز شگفت‌آوری مصلحت‌اندیشانه است: این معیارها حداقل نیازمندی، درجه مهارت لازم برای کار، مخاطرات ویژه محیط کار، و اهمیت نسبی صنعت مورد بحث در اقتصاد ملی را دربر دارند. نرخ پایین‌ترین و بالاترین دستمزدهایی که بر این پایه تثبیت شده‌اند از سه تا دو نوسان می‌کنند، و در موارد استثنایی پرداخت کارمزد (بزپایه تعداد قطعات تولیدشده) و کاهش دستمزد در صورت انجام نگرفتن حدنصاب تولید، و تنزل مرتبه کارگر در صورت اثبات شدن عدم صلاحیت او نیز پیش‌بینی شده است. ۲۲۸ چند روز بعد نیز فرمانی درباره نرخ دستمزدهای

۲۳۶. «ظاهراً قانون اصلی هرگز منتشر نشده است، هرچند در قطعنامه‌های بعدی حزب مکرر به آن اشاره می‌شود»
(e.g. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 434, 470).

237. *Protokoly II Vserossiiskogo S"ezda Komissarov Truda i Predstavitelei Birzh Truda i Strakhovykh Kass* (1918), p. 11.

در نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، ژانویه ۱۹۱۸، به طرح لارین «برای محدود ساختن درآمد... از طریق بستن مالیات به زیر ۶۰۰ روبل در ماه» اشاره شد

(*Pervyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 82);

اما اثری از آن شنیده نشد.

238. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 16, art. 242.

سرویس‌های پست و تلگراف میزان مزد ماهانه کارگران را از ۲۱۵ تا ۶۰۰ روبل و مزد «مدیران» را ۸۰۰ روبل معین کرد. ۲۳۹ در این نرخ‌ها هیچ چیز غیرعادی دیده نمی‌شد، جز این که به موجب فرمان رسمی تعیین شده بودند. نظریه پردازان حزبی هر نوع دلیل و برهانی پیش می‌کشیدند، واقعیت این بود که رژیم جدید به عمل پرداخت دستمزدهای متفاوت به‌طور جدی تعرض نکرد. آنچه اکنون باعث انتقاد می‌شد این بود که دولت قصد داشت با عمد و آگاهی تشدید این تفاوت‌ها را وسیله افزایش تولید سازد. در این مورد نیز مانند سایر موارد سیاست اقتصادی، نخستین‌کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه مجملی از مسائل و مجادلات نخستین دوره انقلاب را پیش کشید. تومسکی به نمایندگی شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه اعلام کرد که «تمام وظایف اتحادیه‌های کارگری در حال حاضر با وظایف بازسازی تولید که بر اثر جنگ از میان رفته به هم بافته شده‌است»، و چنین نتیجه گرفت که «شورای عالی اقتصاد ملی و اتحادیه‌های کارگری سازمان‌هایی هستند که چنان به هم مشابیهت دارند و چنان به یکدیگر بافته شده‌اند که اعمال تاکتیک‌های مستقل از جانب آن دو سازمان ممکن نیست». ۲۴۰ او بلنسکی، نخستین رئیس وسنخا که اکنون عضو گروه مخالفان چپ بود، محاسبه کارمزدی و «تیلوریسم» را مورد حمله قرار داد. ۲۴۱ لوزوفسکی «تیلوریسم» را «نظریه پایه‌گذاری همه‌چیز برای کارگران برگزیده و تقویت اشرافیت کارگری» نامید؛ نماینده دیگری این را نه تنها عیبی نشمرد بلکه گفت «اگر ما بهترین پلشویک را در نظر بگیریم و به او کارمزد بدهیم، او نیز میزان تولید را از حد نصاب بسیار بالاتر خواهد برد». ۲۴۲ نتایجی که در کنگره گرفته شد در جهت خاصی نبود. قطعنامه‌ای درباره مدیریت صنایع ملی شده گذشت، دائر بر این که یک سوم افراد مدیریت باید از طرف کارگران اتحادیه منصوب شوند؛ قطعنامه شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری درباره «بالا بردن تولیدکنندگی کار» نیز رسماً تأیید شد. در این قطعنامه گفته شده بود که «حد نصاب معین و محرز از تولیدکنندگی در ازای دستمزد معین و تثبیت شده‌ای باید تضمین شود»، و قاعده محاسبه کارمزدی و «پاداش برای

239. *ibid.*, No. 18, art. 262.240. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 10.241. *ibid.*, p. 66.242. *ibid.*, pp. 78, 393.

تولیدکنندگی بالاتر از حد نصاب» نیز با احتیاط پذیرفته شده بود. اتحادیه‌های کارگری مسؤولیت تنظیم «مقررات نظم داخلی» را هم پذیرفتند و وظیفه «نظارت دقیق بر اجرای انعطاف‌ناپذیر این مقررات» را برعهده کمیته‌های کارخانه‌ها گذاشتند. ۲۲۲ آنچه درحال شکل‌گیری بود نوعی عقیده بود، نه یک سیاست معین، اما در تابستان ۱۹۱۸ این روند تدریجی ناگهان قطع شد و جنگ داخلی و رژیم ناشی از کمونیسم جنگی این گرایش‌های درحال رشد را به سرعت صورت و معنی داد.

(د) بازرگانی و توزیع

در جامعه متمدن مسأله عمده توزیع همیشه بر سر رابطه شهر و روستا است. در روسیه زمان جنگ این مسأله به صورت برهنه بحران خواربار ظاهر شده بود. در پتروگراد و مسکو از تابستان ۱۹۱۶ نان چیره‌بندی شده بود، و صف خواربار یکی از عوامل مهم انقلاب فوریه بود. دولت موقت فوراً کمیته تأمین خواربار تشکیل داد، فرمان انحصار دولتی غله را صادر کرد، که به موجب آن غله می‌بایست در ازای بهای ثابتی به دولت تحویل شود، و در مه ۱۹۱۷ که کابینه ائتلافی با شرکت ام‌ارها و منشویک‌ها روی کار آمد، به جای کمیته تأمین خواربار وزارتخانه کاملی به نام «وزارت خواربار» تأسیس شد. ۲۲۳ به نظر می‌رسد که این اقدامات آتش بازار سیاه را دامن زده و دهقانان را بر آن داشته است که غله خود را به طمع بهای بالاتر انبار کنند. وظایف وزارت خواربار نه تنها اجرای قانون انحصار غله و تثبیت بهای غلات را دربر داشت، بلکه تأمین کالاهای مورد نیاز دهقانان به بهای مناسب در ازای فرآورده‌های کشاورزی نیز برعهده همین وزارتخانه بود. این بود که در سپتامبر ۱۹۱۷ دستوری صادر شد که پس از تأمین نیاز ارتش ۶۰ درصد از تولید قماش برای مبادله با دهقانان کنار گذاشته شود. ۲۲۵ اما این کار هم

243. *ibid.*, pp. 477-8, 481-2.

244. *Sobranie Uzakonenii i Rasporyazhenii Vremennogo Pravitel'stva*, 1917, No. 60, art. 358; No. 85, art. 478; No. 103, art. 574.

از این وزارتخانه و کمیستاریای جانشین آن (نارکومپرو) غالباً به نام وزارت (یا کمیستاریای) «خواربار» یاد می‌شود؛ اما کلمه روسی *prodovd'stvie* نیز مانند معادل فرانسوی آن *ravitaillement* فحوای وسیع‌تری دارد.

245. P. I. Lyashchenko, *Istoriya Narodnogo Khozyaistva SSSR*, (1948), 676.

نتیجه‌ای نداد، و دوبار افزایش بهای غله بر اثر فشار دهقانان باعث شد که دولت وقت در آخرین دوره حیاتش در نظر توده‌های گرسنه پایتخت حیثیت خود را از دست بدهد.

در فاصله میان فوریه تا اکتبر، بلشویک‌ها طبعاً از همه موارد ناتوانی دولت موقت در برقرار کردن یک نظام توزیع عادلانه بهره‌برداری می‌کردند. لنین در احکام آوریل ۱۹۱۷ خواهان نظارت شوراهای بر امور توزیع و تولید شده بود؛ و منظور از «قوی‌ترین سندیکا‌های سرمایه‌داری» که قطعنامه کنفرانس حزبی آوریل خواهان «نظارت دولت» بر آنها بود — چه سندیکا‌های کارخانه‌داران بود و چه بازرگانان. ۲۲۶ از آن روز به بعد معمولاً از توزیع و تولید با هم بحث می‌شد و این امور را نیازمند نظارت دولت یا کارگران می‌دانستند، و آن را جزو آن «دستگاه دولتی» می‌شمردند که به گفته لنین «در نظام سرمایه‌داری کاملاً «دولتی» نیست، ولی نزد ما، در نظام سوسیالیستی، کاملاً «دولتی» خواهد بود». ۲۲۷ فردای انقلاب اکتبر، شورای پتروگراد خواستار «نظارت کارگران بر تولید و توزیع کالاها» شد. ۲۲۸ فرمان ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷ درباره نظارت کارگران رسماً شامل مؤسسات توزیع و تولید هر دو می‌شد. اما از لحاظ نویسندگان این فرمان نیز، مانند بیانات حزبی در دوره پیش از انقلاب، تمام این فرمان متوجه کارگران کارخانه‌ها می‌شد. کارکنان فروشگاه‌ها و سایر مؤسسات توزیعی بمعنای محدود کلمه کارگر به‌شمار نمی‌رفتند و به این عنوان هم سازمان نیافته بودند؛ بلشویک‌ها نیز در میان آنها پیروان زیادی نداشتند. کارکنان وزارت قدیم خواربار ظاهراً از همان شورای خوارباررسانی که به دست دولت موقت تأسیس شده بود دستور می‌گرفتند و تا چند هفته از شناسایی کمیسر خلق در امور خواربار سرپیچی می‌کردند. ۲۲۹ رژیم جدید با توقف تقریباً کامل دستگاه توزیع موجود — چه دولتی و چه بازرگانی — روبه‌رو شد، آن هم در وضعی که هنوز هیچ مقدوراتی برای برپا کردن دستگاه جدید وجود نداشت.

سادگی مسأله حل آن را آسان‌تر نمی‌ساخت. سه روز پس از انقلاب اکتبر فرمانی صادر شد که مسئولیت توزیع خواربار و سایر «نیازمندی‌های

246. VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 237.

247. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 260.

248. *ibid.*, xxii, 6.

249. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 5, art. 88.

نخستین» و نظارت بر فروشگاه‌های اغذیه و رستوران‌ها و مسافرخانه‌ها و آسیاب‌ها را در همه شهرهای دارای جمعیت ۱۰,۰۰۰ تن به بالا برعهده شهرداری گذاشت^{۲۵۰}؛ اما این کار بیش از نوعی تشریفات ظاهری نبود؛ زیرا که، بنابر همه شواهد موجود، کمبودها غالباً ناشی از نارسایی توزیع در خود شهرها نبود، بلکه به علت نرسیدن خواربار از روستا به شهر پیش می‌آمد. بیانیهای خطاب به ارتش نگرانی‌های ماونارکوم را از توقف کار کمیساریا در جیب‌ه آشکار می‌سازد:

در کشور کمبود خوراک وجود ندارد. زمین‌داران، گولاک‌ها، و بازرگانان مقادیر زیادی مواد خوراکی را پنهان کرده‌اند. مقامات عالی‌رتبه دولت و کارکنان راه‌آهن و بانک‌ها از بورژواها در مقابل سربازان و گارگران و دهقانان پشتیبانی می‌کنند.... مدیران بانک‌ها حاضر نیستند پول در اختیار دولت شوروی بگذارند تا با آن غذا تهیه کند.^{۲۵۱}

این بیانیه قول می‌دهد که «اقدامات مجدانه»ای برضد «محتکران و راهزنان و رشوه‌خواران و مقامات دولتی ضدانقلابی» صورت گیرد؛ و در يك فرمان نیز همه این اشخاص به «دستگیری و بازداشت در زندان‌های گروشتات» به دست کمیته‌های نظامی انقلاب تهدید می‌شوند.^{۲۵۲} اما لحن این اسناد نشان می‌دهد که انداختن تقصیر به گردن اشخاص از پیدا کردن راه‌های درمان درد آسان‌تر بوده است. احتکار امری است که در همه دوره‌های تجزیه و تلاشی سیاسی و اقتصادی پیش می‌آید. نخستین فرمان اقتصادی انقلاب فرانسه برضد محتکرانی صادر شده است که خواربار را انبار می‌کردند. هنوز سال ۱۹۱۷ به پایان نرسیده بود که روزنامه‌ها از پدیده «توبره‌داران» سخن می‌گفتند و کارهای «توبره‌داران» را توصیف می‌کردند، که به روستاها می‌رفتند و از دهقانان مواد غذایی می‌خریدند و در

250. *ibid.*, No. 1. (second ed.), art. 9; see also *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), pp. 5-6.

251. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 3, art. 29.

252. *ibid.*, No. 3, art. 33;

از کمیته نظامی انقلاب اندکی بعد سازمان «چکا»ی اول زاییده شد (نگاه کنید به جلد اول، صص ۲۰۰-۱۹۹).

توبره‌های بزرگ به شهر می‌آوردند و به قیمت‌های گزاف می‌فروختند. ۲۵۳ در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۷/۷ ژانویه ۱۹۱۸، در فرمانی از کمیته مرکزی اجرائی سراسری مصلی از قطعنامه دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه را نقل می‌کند و به موجب آن تأسیس کمیته تأمین خواربار سراسر روسیه وابسته به ساونارکوم را اعلام می‌کند. این کمیته دارای کمیته‌های محلی وابسته به شوراهای محلی و مسؤول در مقابل آن‌ها نیز بود. ۲۵۴ اما این هم نمونه دیگری است از تلاش برای دفع بحران از راه ایجاد سازمان‌هایی روی کاغذ، که در عمل کاری انجام ندادند.

توقف دستگاه توزیع به اندازه پایین‌افتادن میزان تولید نگران‌کننده بود، و جلوگیری از آن حتی دشوارتر بود. پس از سه سال و نیم جنگ، دهقانان روسیه تشنه پارچه و ابزار کار و دیگ و دیگ‌بر آشپزخانه و انواع و اقسام کالاهای دیگر بودند. اما در این زمان کمبود کالا مشکل اصلی نبود. بسیاری از کارخانه‌ها هنوز انبارهایی از فراورده‌های فروش‌نرفته داشتند. ۲۵۵ روشن بود چه پیش آمده است. انقلاب روابط داد و ستد عادی را به‌طور کلی قطع کرده بود؛ و تلاش‌های شتابان رژیم جدید برای ساختن یک دستگاه دولتی توزیع به کلی بی‌نتیجه بود. از دسامبر ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۱۸ با یک سلسله فرمان انحصار خرید و فروش پارچه و خواربار به‌طور کلی و کبریت و شمع و برنج و قهوه

253. Quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 330-1;

بنابر گفته کریستن، این رسم پس از تأسیس انحصار دولتی غلات به‌دست دولت موقت آغاز شده بود.

(*Geroicheskii Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 135).

254. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 12, art. 181.

۲۵۵. برای نمونه‌ای از صنعت نساجی، نگاه کنید به صص ۸-۷ بالا؛ در مارس ۱۹۱۸ موجودی کالاهای فلزی هنوز در حال افزایش بود، «به‌رغم فزونی آشکار تقاضا بر عرضه»، و ۶۰ درصد فروش در بازار سیاه انجام می‌گرفت (*Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 1, April 1918, pp. 44-5).

همچنین نگاه کنید به :

Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918), p. 413.

و فلفل به ارگان‌های دولتی واگذار شد. ۲۵۶. فرمان دیگری همهٔ انبارهای غله را جزو اموال دولتی اعلام کرد. ۲۵۷. برای جبران آثار تورم، دولت همان روشی را در پیش گرفت که رهبران آن در مورد دولت موقت آن را به شدت می‌گویند؛ یعنی در شش ماه نخستین حکومت خود دویار بهای تثبیت‌شدهٔ غله را افزایش دادند. ۲۵۸. در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۱۸ «مبارزهٔ بسیار جدی با توبره‌داری» اعلام شد، و شوراها محلی و همهٔ سازمان‌های راه‌آهن دستور یافتند که توبره‌داران را بازداشت کنند، و در صورت مقاومت آن‌ها را درجا تیرباران کنند. ۲۵۹. دو هفته بعد لنین با لحن خشمگینی درخواست کرد که «راه‌آنها باید از وجود توبره‌داران و اوپاشان پاک شوند»، و توبره‌دار را «محتکر و راهزن بازرگانی و نقض‌کنندهٔ انحصار غله» و «دشمن عمدهٔ ما» نامید. ۲۶۰. اما این خشم دولتی هم چندان نتیجه‌ای نداشت. دولت از آن کالاهایی که می‌خواست توزیع کند هیچ انباری در اختیار نداشت. در شهرها جیره‌بندی خواربار به حد مرگشومیر از گرسنگی رسید؛ فقط در بازار میاه بود که خوراک به‌مقادیر اندک و با قیمت‌های گزاف به دست می‌آمد و زندگی ممکن می‌شد. اما دولت از تلاش خود دست نکشید. روز ۲۵ مارس ۱۹۱۸ سانارکوم بیش از یک میلیارد روبل در اختیار صندوقی گذاشت که می‌بایست کالاهای مورد نیاز دهقانان را خریداری کند و در ازای غله به آن‌ها بدهد. ۲۶۱.

256. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 9, art. 134; No. 12, art. 181; No. 29, art. 385.

257. *ibid.*, No. 25, art. 344.

۲۵۸. یکی از سخن‌گویان در نخستین کنگرهٔ شوراهاى اقتصاد ملی سراسر روسیه ارقام افزایش بهای نان جو سیاه را، که خوراک اصلی مردم شهر بود، بیان کرد: از آغاز سال ۱۹۱۶ تا انقلاب فوریه بهای این نان ۱۷۰ درصد بالا رفته بود؛ از فوریه تا انقلاب اکتبر، ۲۵۸ درصد؛ و از انقلاب اکتبر تا مهٔ ۱۹۱۸، ۱۸۱ درصد؛ یعنی کل افزایش بهای نان از ژانویهٔ ۱۹۱۶ به بعد ۸۰۰ درصد بود. (*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), ISDEL, p. 384).

259. Quoted in L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 136.

260. Lenin, *Sochineniia*, xxii, 305, 514;

مدتها بعد لنین می‌گوید توبره‌دار «موجودی [است] که ما در سهای بسیار خوبی در اقتصاد می‌دهد، به کلی فارغ از نظریهٔ اقتصادی یا سیاسی» (*ibid.*, xxvii, 41).

261. Lenin, *Sochineniia*, xxiv, 744, note 31.

سرانجام فرمان مورخ ۲ آوریل ۱۹۱۸ - نخستین تلاش منظم رژیم برای حل مسأله توزیع به‌طورکلی - به ناركومپروود اختیار داد که به خرید انواع کالاهای مصرفی، از لباس گرفته تا میخ و نعل اسب، اقدام کند و آن‌ها را در مقابل غله و سایر مواد خوراکی به دهقانان بفروشد. توزیع می‌بایست به دست ارگان‌های محلی ناركومپروود یا سازمان‌هایی که از طرف ناركومپروود اجازه یافته باشند انجام گیرد؛ ولی قزار بود در امر توزیع از دهقانان فقیر استفاده شود، به‌طوری‌که «نیازمندان» به حق خود برسند. بدین‌ترتیب اجرای این نقشه دارای يك مبنای طبقاتی بود، که به آسانی ممکن بود با غرض اقتصادی آن تعارض پیدا کند. ۲۶۲ در این که این فرمان‌ها بیش از فرمان‌های پیشین نتیجه داده باشند، جای تردید است. هنوز خط مقامات شوروی را بیرون از حدود شهرهای بزرگ نمی‌خواندند. کمیته‌های خوارباررسانی و سایر ارگان‌های دولتی که بتواند کار داد و ستد در مقیاس شایان توجهی انجام دهند، به وجود نیامده بودند.

در این احوال، برای حل این مسأله روش دیگری نیز مطالعه می‌شد که مآلاً نتیجه‌بخش‌تر از کار درآمد. جنبش تعاونی در روسیه دامنه گسترده‌ای پیدا کرده و به سه صورت درآمد بود - تعاونی‌های تولیدکنندگان، که شامل فراورده‌های کشاورزی و صنایع دستی روستایی هر دو می‌شد؛ تعاونی‌های اعتبار؛ و تعاونی‌های مصرف‌کنندگان. هر سه ظاهراً غیرسیاسی بودند؛ اما تعاونی‌های تولیدکنندگان و تعاونی‌های اعتبار، که تقریباً همه روستایی بودند، با حزب اس‌اار رابطه داشتند، و تعاونی‌های مصرف‌کنندگان، که غالباً شهری بودند، در دست منشویک‌ها بودند. لنین در یکی از آثار نخستین خود بانك‌های «روستایی» و «اعتبار ارزان» را به

262. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 30, art. 398;*

وسنخا پیشنهاد کرده بود که توزیع در دست سازناخوزهای محلی و شعبه‌های محلی «گلاوک» ها و مراکز باشد؛ سازناکوم تصمیم گرفت که گردآوری غلات را به دست ناركومپروود بسپارد.

(*Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 47);

با فرمان ۲ آوریل ۱۹۱۸ بدین‌ترتیب ناركومپروود به‌صورت وزارتخانه مسؤول بازرگانی داخلی و توزیع درآمد. تعیین قیمت‌ها همچنان مسؤولیت مشترك وسنخا و ناركومپروود باقی ماند (همان).

نام تکیه‌گاه‌های پلاتفورم نارودنیک‌کی که «فقط برای تقویت و توسعه بورژوازی» محاسبه شده‌اند، تحقیق کرده بود. ۲۶۲ سوسیالیست‌ها نیز در گذشته تعاونی‌های تولیدکنندگان را به چشم ناموافقی می‌نگریستند و آن‌ها را مستعد انحطاط و تبدیل به مؤسسات سرمایه‌داری با پوشش نازک تعاونی می‌دانستند. لنین در ۱۹۱۰ برای کنگره انترناسیونال دوم در کوپنهاگ پیش‌نویس قطعنامه‌ای تهیه کرد که تعاونی‌های تولیدکنندگان را «از لحاظ مبارزه طبقه کارگر» فقط در صورتی مهم می‌دانست که «اجزای سازنده تعاونی‌های مصرف‌کنندگان باشند»، اما تعاونی‌های مصرف‌کنندگان را بنا احتیاط تأیید می‌کرد. ۲۶۳ اکنون بلشویک‌ها به تعاونی‌های مصرف‌کنندگان روسیه روی آوردند. این تعاونی‌ها به دو دسته تقسیم می‌شدند: تعاونی‌های کارگران، که در اطراف کارخانه‌ها تشکیل شده بودند، و تعاونی‌های عمومی، که بیشتر متعلق به خرده‌بورژوازی بودند. انقلاب رشد تعاونی‌های کارگران را تسریع کرده بود. یک تعاونی متحد کارگران کارخانه‌های مسکو گویا ۲۰۰،۰۰۰ عضو داشت، و تعداد اعضای تعاونی کارگران کارخانه پوتیلوف در پتروگراد به ۳۵،۰۰۰ تن می‌رسید. کنگره‌ای در اوت ۱۹۱۷ در پتروگراد قطعنامه‌ای گذراند، دائر بر تأسیس ارگان مرکزی ویژه‌ای برای تعاونی‌های کارگران. ۲۶۵ ولی به نظر می‌رسد که این توصیه به‌جایی نرسیده است. در زمانی انقلاب‌اکتبر، بین بیست تا بیست‌وپنج هزار سازمان تعاونی به انواع و اقسام گوناگون وجود داشت و تعداد اعضای آن‌ها به هفت تا هشت میلیون تن می‌رسید. ۲۶۶ و همه گرداگرد مرکز مقتدری به نام «تسنترسویوز» فراهم شده بودند. نخستین گام هنگامی برداشته شد که لنین، در آخرین روزهای سال ۱۹۱۷ که برای گذراندن تعطیلات کریسمس به استراحتگاه خود در فنلاند رفته بود، طرح کمابیش ساده‌دلانه‌ای برای تقسیم‌بندی تمام جمعیت در انجمن‌های مصرف‌کنندگان محلی تهیه کرد. هر انجمن می‌بایست کمیته

263. Lenin, *Sochineniya*, i, 143.

۲۶۴. برای پیش‌نویس قطعنامه نگاه کنید به *ibid.*, xiv, 434-5؛ برای نظر لنین در این باره، نگاه کنید به *ibid.*, xiv, 357-63.

265. E. Fuckner, *Die Russische Genossenschaftsbewegung, 1865-1921* (1922), pp. 114-15.

266. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 451;

لنین تعداد اعضا را «بیش از ده میلیون» ذکر می‌کند.

خریدی وابسته به خود داشته باشد، و این انجمن‌ها و کمیته‌های وابسته انحصار داد و ستد کالاها را مصرفی را به دست می‌گرفتند. اما پایه این طرح آن بود که برای ایجاد چنین دستگاهی، روند ساده تصرف تعاونی‌های موجود را آغاز کنند: «همه انجمن‌های موجود مصرف‌کنندگان ملی می‌شوند و مجبورند که تمام جمعیت هر محل معین را یکایک به عضویت بپذیرند.»^{۲۶۷} در ژانویه ۱۹۱۸ نازکومپروود این طرح را به صورت پیش‌نویس یک فرمان منتشر کرد، و این گام آزمایشی نشان می‌دهد که انتظار بروز مخالفت می‌رفته و دولت آن قدر احساس قدرت نمی‌کرده است که سیاست خود را در یک حرکت به موقع اجرا بگذارد. مذاکره با تعاونی‌ها نزدیک به سه ماه ادامه یافت. از نظر بلشویک‌ها، موضع تعاونی‌ها و اتخاذ روش درست در قبال آن‌ها «از روز تصرف قدرت حکومتی به دست پرولتاریا» از بیخ دیگرگون شده بود. اما پس از رفع بحران برست‌لیتوفسک بود که به گفته لنین «سازش میان تعاونی‌های بورژوازی و تعاونی‌های کارگران با چسبیدن به دیدگاه بورژوازی» صورت گرفت.^{۲۶۸} در ۱۱ آوریل این توافق در کمیته مرکزی اجرائی سراسری مطرح شد و به تصویب رسید. آن‌جا نیز این ترتیب «تصمیم سازشکارانه و دارای معایب جدی» نامیده شد.^{۲۶۹} این عبارات پوزش‌خواهانه حاکی از این است که سازمان تعاونی‌ها به طور مستقل و در آخر خط جبهه با دولتی که هنوز به قدرت خود اطمینان نداشته جانا نه می‌جنگیده است. به موجب فرمانی که سرانجام صادر شد، در تعاونی‌های مصرف‌کنندگان به روی همه مردم باز بود، و تعاونی‌ها «در خدمت تمام جمعیت» بودند، از طرف دیگر عضویت در آن‌ها به طور خود به خود و رایگان به دست نمی‌آمد، هر چند مردم فقیر با پرداخت پنجاه کوپک، حق عضویت صوری^{۲۷۰} پذیرفته می‌شدند. این تعاونی‌ها برخلاف پیش‌نویس لنین انحصار دادوستد کالاها را مصرفی را در دست نداشتند. مؤسسات بازرگانی خصوصی نیز به رسمیت شناخته می‌شدند، هر چند — برای «تشویق دیگران به پیوستن به تعاونی‌ها»^{۲۷۱} — ۵ درصد مالیات فروش عمومی وضع شد، که اعضای تعاونی‌ها می‌توانستند در پایان سال

267. *ibid.*, xxii, 172-3.

268. Lenin, *Sochineniia*, xxii, 423, 452.

269. *Protokoly Zasedanii VTsIK4go Sozyva* (1920), p. 104.

270. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozjaistva* (1918), p. 437.

از تعاونی خود پس بگیرند. ۲۷۱ در هر ناحیه‌ای دو تعاونی می‌توانست کار کند، اما نه بیشتر - يك «تعاونی عموم شهروندان» و يك «تعاونی طبقه کارگر». این تمایز با عمل جاری منطبق بود. آخر این که هم تعاونی‌ها و هم مؤسسات بازرگانی خصوصی تابع مقررات و بازرسی و نظارت و سنجا بودند. ۲۷۲ و سنجا برای این کار بخش ویژه‌ای تشکیل داد که سه تن از هیأت رئیسه خود و سنجا و يك نماینده نارکومپروود و سه نماینده تعاونی‌ها در آن شرکت داشتند. ۲۷۳ این فرمان تعاونی‌ها را در مدار قدرت شوروی قرار داد. ظاهراً به نظر می‌رسید که با افزایش اعضای تعاونی‌ها و گرفتن جانب آن‌ها در مقابل بازرگانان خصوصی، قدرت آن‌ها نیز افزایش یافته است؛ اما در واقع تعاونی‌ها در مقابل یکی از ارگان‌های حکومت شوروی مسؤلیت پیدا کردند و به آن متکی شدند. و سنجا نیز در جریان اجرای فرمان می‌توانست این اتکا را واقعیت بخشد.

در محیط آشفته بهار ۱۹۱۸ فرمان مربوط به تعاونی‌ها برای حل مشکل دادوستد و توزیع کالا میان گارخانه‌ها و کشتزارهای روسیه چندان کاری صورت نداد. اما با این فرمان عنصر تازه‌ای به رقابت میان و سنجا و نارکومپروود افزوده شد. این فرمان تعاونی‌ها را پاسخگوی و سنجا ساخت، نه کمیساریای خواربار. اما مسیر کلی کارها در این دوره در جهت تقسیم وظایف بود، به نحوی که نظارت بر تولید بر عهده و سنجا قرار می‌گرفت و نظارت بر توزیع بر عهده نارکومپروود. فرمان معروف به «دیکتاتورهای مواد خوراکی» مورخ ۹ مه ۱۹۱۸، نارکومپروود را «یگانه نهاد» می‌شناسد که «همه امور توزیعی» باید در آن مرکزیت یابند، و همه سازمان‌های محلی توزیع‌پذیر فرمان آن قرار گرفت. ۲۷۴ از و سنجا یا تعاونی‌ها نامی در فرمان برده نشده بود. فرمان دیگری به تاریخ ۲۷ مه ۱۹۱۸، «درباره تجدید

۲۷۱. بنابر گفته یکی از کارکنان پیشین تعاونی‌ها، این سازمان‌ها نه تنها ملزم بودند که ۵۰ درصد مالیات فروش را به اعضای خود برگردانند، بلکه خود نیز می‌بایست این مالیات را به دولت بپردازند، و لذا این مالیات دو بار پرداخت می‌شد (E. Fuckner, *Die Russische Genossenschaftsbewegung, 1865-1921* (1922). pp. 106-7).

272. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 32, art. 418.

273. *Trudy I Vscrossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 436.

274. See pp. 57-8 above.

سازمان کمیساریای خلق در امور خواربار و ارگان‌های محلی خواربار، که غرض اعلام‌شده آن عبارت بود از «به زیر یک ارگان واحد درآوردن تأمین همه نیازمندی‌های نخستین و خواربار جمعیت و سازمان‌دادن توزیع این کالا در مقیاس کشور و آماده‌کردن راه گذار به ملی‌کردن بازرگانی نیازمندی‌های نخستین»، کوشید که این غفلت را جبران کند. در این فرمان قید شد که بهای نیازمندی‌های نخستین باید از طرف وسنخا «همراه با» نارکومپروود تعیین شود، و «توزیع [کالاها] در میان جمعیت به دست انجمن‌های خواربار محلی با همکاری تعاونی‌ها» انجام گیرد. یک شورای خواربار وابسته به نارکومپروود نیز تشکیل می‌شد که نمایندگان وسنخا و تسنروسویوز نیز در آن شرکت داشتند. با این حال بخش عمده فرمان صرف بیان ترکیب و حقوق و اختیارات کمیته‌های خواربار محلی نارکومپروود شده بود، بدون توجه به هیچ‌کدام از سازمان‌های دیگری که در این زمینه کار می‌کردند؛ و کمابیش روشن بود که غرض این است که تمام اختیارات مربوط به همه اشکال توزیع در دست نارکومپروود جمع شود. ۲۷۵.

نخستین بحث بزرگی که درباره مسئله مهم دادوستد میان شهر و روستا درگرفت در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در آخر ماه مه ۱۹۱۸ بود. ۲۷۶. این بحث مسائل دشوار فراوانی را پیش کشید. همه می‌دانستند که در مجاری دولتی و با قیمت‌های دولتی، دادوستد تقریباً متوقف شده است، و امر توزیع دارد به دست «توبره‌داران» و سایر سوداگران غیرقانونی می‌افتد که به صورت پایاپای معامله می‌کردند، یا به قیمت‌هایی که هیچ نسبتی با قیمت‌های دولتی نداشت. اما کسانی که کوشیدند این بیماری را تشخیص دهند دو نوع توضیح ارائه کردند: برخی گفتند که گرفتاری فقط ناشی از خوابیدن دستگاه توزیع است، که با ناپدید شدن دست‌های نیرومندی که این دستگاه را در نظام سرمایه‌داری پیشین می‌گرداندند پیش آمده است؛ به نظر برخی دیگر مشکل در وهله اول مشکل پولی بود. می‌گفتند قیمت‌های ثابت دولتی که روزی غله و

275. *Sobranie Uzakoneniï, 1917-1918, No. 38, art. 498.*

276. *Trudy I Vserossiïskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918), pp. 291-6, 395-436;*

فرمان ۲۷ مه ۱۹۱۸ هنگامی صادر شد که کنگره در حال اجلاس بود، ولی ظاهراً در مذاکرات کنگره به این فرمان اشاره‌ای نشده است.

سایر کالا‌های مورد نیازهای نخستین مردمان گذاشته شد بر اثر تورم ناشی از چاپ اسکناس از اعتبار افتاده است. اما کسانی که درباره توضیح دوم اتفاق نظر داشتند در خصوص راه چاره دو دسته می‌شدند. پاره‌ای می‌گفتند که قیمت‌ها باید بالا برود تا جبران پایین‌افتادن ارزش پول را بکند؛ پاره‌ای دیگر عقیده داشتند که سیاست ضد تورم باید در پیش گرفته شود، یعنی باید قیمت‌ها را پایین نگه دارند و از حجم اسکناس بکاهند تا پول ارزش خود را بازیابد. ۲۷۷ توضیح دوم، که از کارافتادن دستگاه توزیع را به علل پولی نسبت می‌داد، با اعتقاد فراوان بیان می‌شد. اما چون طرفداران آن دچار دودستگی شدند، و چون نه افزایش منظم قیمت‌ها و نه کاهش حجم پول در نخستین ماه‌های ۱۹۱۸ از لحاظ سیاسی عملاً مقدور نبود، راه چاره‌ای که نزد دولت قبول افتاد و در سیاست روز تأثیر کرد همان فرضیه نخست بود که می‌گفت درد در نحوه مدیریت است و سازمان بهتر آن را درمان می‌کند. قطعنامه کنگره نا خرسندی کنگره را از دخالت نارکومپرو در کار توزیع نشان می‌دهد، اما از اندیشه سازنده در آن چندان اثری نیست. تازه‌ترین پیشنهاد آن این است که چون «سازمان‌های بازرگانی خصوصی یا نابود شده یا از کار افتاده‌اند و یا سرگرم قمار تجارتی بسیار پیشرفته‌ای هستند»، و از آن‌جاکه «توقف تقریباً کامل روند مبادله کشور را به ویرانی می‌کشاند»؛ پس باید کوشید مؤسسات بازرگانی خصوصی «زیر هدایت و نظارت ارگان‌های دولتی و مرجعاً بر پایه حق‌العمل‌کاری» به کار گرفته شوند. ۲۷۸

کنگره در عین حال توجه کرد به این که قدرت و سنگا را بر تعاونی‌ها تسجیل کند. در این باره قطعنامه‌ای گذشت که می‌گفت «فعالیت تعاونی‌ها باید با فعالیت سازمان‌های شوروی هماهنگ و مربوط باشد»؛ و این روند باید به تعاونی‌های کشاورزی و اعتبار و نیز مانند تعاونی‌های مصرف کنندگان تسری یابد؛ و تبدیل تعاونی‌ها به سازمان‌های عمومی که همه جمعیت را در بر بگیرند برای تضمین «توزیع اجتماعی فراورده‌ها و کالا‌های مورد مصرف وسیع» ضرورت دارد؛ و ساونارخوزهای منطقه و محل باید زیر اقتدار و سنگا بر جنبش تعاونی نظارت کلی داشته باشند. ۲۷۹ قصد کلی تبدیل تعاونی به ابزارهای سیاست شوروی به اندازه کافی آشکار بود؛

277. *ibid.*, pp. 291-6, 395-420.

278. *ibid.*, pp. 483-4.

279. *ibid.*, pp. 484-5.

اما قدرت ساختن يك نظام منسجم توزیع هنوز در کار نبود. روابط میان ساونارخوزه‌های محلی با کمیته‌های محلی خوارباررسانی نارکومپروود مانند روابط هردوی آن‌ها با شوراهاى محلى ناروشن بود. احساس رقابت سازمانی در مسکو البته شدید بود؛ و در شهرها میان کمیته‌های خوارباررسانی و تعاونی‌ها که از حمایت و سنجها برخوردار بودند برخورد بسیار پیش می‌آمد. ۲۸۰ اگر سنجها یا نارکومپروود، هرکدام، در عمل می‌توانستند اختیار توزیع را به دست بگیرند، یا اگر ساونارخوزه‌ها و کمیته‌های خوارباررسانی فرصت آن را می‌داشتند که در اقتصاد «روستاها ریشه بدوانند، برخورد جدی آن‌ها بر سر حوزه صلاحیت امری بود که مشکل می‌توانستند از آن پرهیز کنند. اما این سازمان‌های تازه هنوز در مرحله جنینی بودند، و بسیاری از آن‌ها فقط روی کاغذ وجود داشتند. وقتی که موج جنگ داخلی کشور را در بر گرفت، دستگاه توزیع و دادوستدی که با فرمان‌های اخیر تأسیس شده بود فوراً کنار گذاشته شد؛ و تا چندی بعد مؤثرترین ابزار بیرون‌کشیدن غله از چنگ دهقانان «دسته‌های آهنین» کارگران بودند که از شهرها و کارخانه‌ها اعزام می‌شدند و کمیته‌های محلی دهقانان فقیر نیز به آن‌ها یاری می‌دادند. تنها ارگان‌های خوارباررسانی که به واسطه ریشه‌های قدیمی خود تا حدی می‌توانستند در برابر این سیل ایستادگی کنند و سرانجام جان بدر ببرند، تعاونی‌ها بودند. در دوره بعد همین تعاونی‌ها بودند که، پس از اتحاد انجباری و مستحکم با قدرت شوراها، به صورت ابزارهای اصلی سیاست توزیع دولت شوروی درآمدند.

بدین ترتیب اقتدار شوروی بر بازرگانی داخلی، به‌طور افتان و خیزان، و از طریق سازش‌ها و عقب‌نشینی‌های بسیار، پیش می‌رفت. اما بازرگانی خارجی تنها زمینه فعالیت اقتصادی بود که در ظرف شش ماه پس از انقلاب اکتبر شکل نهایی آن - یعنی انحصار دولتی - درواقع بدون پیمودن هیچ مرحله میانه‌ای معین شد. این تحول سریع نتیجه معتقدات پیش‌ساخته نبود - در اظهارات پیش از انقلاب بلشویک‌ها مشکل مطلبی در موضوع بازرگانی خارجی پیدا می‌شد. این تحول به واسطه مقتضیات خاصی پیش آمد. بازرگانی خارجی روسیه پیش از ۱۹۱۴ پیش‌افتادن

واردات را از صادرات نشان می‌داد، زیرا که روسیه مشغول پرداخت هزینه خدماتی بود که به دست سرمایه‌داران غربی انجام می‌گرفت. در زمان جنگ معامله با آلمان که بزرگ‌ترین طرف روسیه بود، به کلی قطع شد؛ معامله با باقی جهان هم محدود شد، هم به سبب کمبودهایی که در سایر جاها نیز دادوستد را محدود می‌ساخت، و هم به سبب دشواری‌های خاص دسترسی به روسیه. تولید بسیار کاهش یافته روسیه، چه از مواد خوراکی و چه از مواد خام و مصنوعات، تماماً به مصرف جنگ می‌رسید و چیزی برای صدور برجا نمی‌ماند. در این اوضاع بازرگانی خارجی در ۱۹۱۶ به میزان محدودی رسیده بود و آن هم غالباً عبارت بود از لوازمی که روسیه برای متفقان خود می‌فرستاد، به طوری که آنچه از بازرگانی باقی می‌ماند شدیداً جنبه انفعالی داشت. پس از انقلاب اکتبر متفقین جریان صدور کالا را به روسیه قطع کردند، و پس از پیمان برست-لیتوفسک محاصره اقتصادی واقعی برقرار شد. راه داد و ستد با جهان خارج تقریباً بسته شد. برای بلشویک‌ها قطع بازرگانی خارجی نشانه و مظهر انزوی آنها در جهان پر از دشمن بود. عوامل دیگری نیز باعث می‌شد که برای دولت شوروی در این زمینه اتخاذ سیاست رادیکال آسان‌تر از زمینه‌های دیگر باشد. پیش از ۱۹۱۴ مقدار زیادی از بازرگانی خارجی روسیه به دست شرکت‌های خارجی که در مسکو و پتروگراد شعبه داشتند انجام می‌گرفت. بسیاری از این شرکت‌ها آلمانی بودند، یا با نمایندگی‌های آلمانی کار می‌کردند، که با شروع جنگ ناپدید شدند. در زمان جنگ بازرگانی خارجی رو به کاهش روسیه به طور مستقیم یا غیرمستقیم رفته رفته به اختیار دولت درآمد. وقتی که انقلاب اکتبر روی داد، ریشه منافع خصوصی در این زمینه بر اثر جنگ‌جابه‌جا یا سست شده بود و سخت آسیب‌پذیر بود.

سیاست بازرگانی شوروی نیز، مانند سیاست صنعتی شوروی، بر اثر همان انگیزه‌هایی شکل گرفت که در زمان جنگ در سیاست‌های همه کشورهای متخاصم مؤثر بودند. پیش از ۱۹۱۴ دولت‌ها برای افزایش منافع صنعتگران و بازرگانان خود بیش از هر چیز در فکر بالا بردن صادرات بودند و می‌کوشیدند واردات را که ممکن بود با مصنوعات ملی وارد رقابت شود محدود سازند. جنگ در همه جا نفع ملی وسیع‌تری را آشکار ساخت که با منافع خصوصی، که تا آن روز گردانندگان بازرگانی بین‌الملل بودند، تعارض داشت. اکنون سیاست دولت این بود که حداکثر

کالاهایی را که به نحوی لازم بودند وارد کند تا بتواند جنگ را ادامه دهد، و صادرات را به حداقلی که برای پرداخت هزینه آن واردات لازم بود تقلیل دهد. واردات و صادرات هر دو تابع نوعی روند گزینش شده بودند که تعیین‌کننده آن نفع آینده افراد نبود بلکه ملاحظات کلی منافع ملی بود. این هدف‌ها را یک شبکه نظارت دولتی تأمین می‌کرد که نتیجه و ملازم نظام جاری «سرمایه‌داری دولتی» در صنعت بود. اگر روسیه شوروی سیاست تازه نظارت بر بازرگانی خارجی را به نتیجه منطقی خود رساند - درحالی‌که دولت‌های سرمایه‌داری نیز با تردید او را به حال خود گذاشته بودند تا بحران را از سر بگذرانند - این پاره‌ای بدان سبب بود که نظریه موسیالیسم این کار را تأیید می‌کرد، اما علت عمده ضعف اقتصاد شوروی بود که این کار را ناگزیر می‌ساخت.

سیاست بازرگانی خارجی شوروی در آغاز یک اقدام دفاعی پنداشته می‌شد. چند روزی پس از انقلاب اکتبر، وابسته نظامی سفارت آمریکا در پتروگراد به ستاد کل روسیه اطلاع داد که «اگر بلشویک‌ها بر سر قدرت باقی بمانند و برنامه خود را برای صلح با آلمان اجرا کنند، محاصره اقتصادی کنونی روسیه ادامه خواهد یافت». ۲۸۱ روزنامه «ایزوستیا» نیز با لحن خشمگینی پاسخ داد که «پلوتوکرات‌های امریکای شمالی آماده‌اند که لوکوموتیوهای خود را با سرسربازان روسی معامله کنند». ۲۸۲ در شرایط بسیار سختی که محاصره اقتصادی بر روسیه تحمیل کرده بود، این ضرورت فوری وجود داشت که دولت شوروی خود را در برابر آسیب دشمنان داخلی حفاظت کند، به‌ویژه آن عده از دشمنان که ممکن بود از یک طرف سودشان در این باشد که ذخیره‌های ناچیز روسیه را به نفع مشتریان خارجی خود خالی کنند، یا، از طرف دیگر، به‌جای واردکردن کالاهایی که مورد نیاز مبرم جامعه بود به واردکردن اشیایی که هنوز سود سرشاری داشت بپردازند. نخستین فرمان وسنخا، که در ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ صادر شد، تلاشی است برای تعیین‌کردن قواعد نظارت بر واردات و صادرات. مواد خوراکی، «حتی محموله‌های چای و سایر محصولات» که به آرخانگل رسیده‌اند، «نباید صادر شود؛ پوست، قالی‌های ایرانی، و سایر

281. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 266-7;

ظاهراً قطع جریان نیازمندی‌ها به روسیه هرگز از جانب متفقین رسماً ابلاغ نشده است.

282. *Izvestiya*, 14/27 November 1917.

کالا‌های تجملی» می‌تواند به «سوند و سایر کشورها» بی‌صادر شود که حاضرند اجازه صدور «ماشین‌آلات و قطعات یدکی و سایر اشیای موردنیاز کارخانه‌های روسیه» را بدهند؛ به مواد خام فقط در صورتی جواز صدور داده می‌شود که محرز شود موجودی کافی برای صنایع روسیه در کشور باقی است؛ فقط به اشیایی که «برای اقتصاد روسیه ضرورت مطلق داشته باشد» جواز ورود داده می‌شود. مسئولیت دادن جواز ورود و صدور کالا به یکی از بخش‌های وسنخا سپرده شد. ۲۸۲ در پایان دسامبر، سلونارکوم فرمانی صادر کرد و ورود و صدور هر نوع کالا را بدون جواز ممنوع ساخت. ۲۸۴ دشواری‌های حمل‌ونقل در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ شاید بیش از مقررات دولتی باعث لنگی کار دادوستد خارجی بود. در ۲۶ ژانویه/۸ فوریه ۱۹۱۸ برائش ملی‌شدن ناوگان بازرگانی صورت دیگری از نظارت برقرار شد. ۲۸۵

امضای پیمان برست‌لیتوفسک در ۳ مارس ۱۹۱۸ امکان تجدید دادوستد با اروپای غربی را به کلی از میان برد. اما این دادوستد بر پایه برابری طرفین استوار نبود. هیأت نمایندگی شوروی در نخستین اعلامیه خود پیشنهاد کرده بود که برخی امور در مذاکرات محکوم شوند، از جمله «تلاش‌های کشورهای نیرومند برای ستمگری بر کشورهای ضعیف با روش‌هایی مانند تحریم اقتصادی، انقیاد اقتصادی از راه تحمیل قراردادهای بازرگانی و موافقتنامه‌های مربوط به تعرفه گمرکی». ۲۸۶ اما آلمان‌ها این خواب و خیال‌ها را با کمال خشونت کنار زدند. آلمان‌ها گذشته از چشم طمع که به انبارهای غله اوکراین داشتند، به دلایل گوناگون برآن بودند که رمق را از تن روسیه به‌خاک افتاده بیرون بکشند و هر چیزی را که ممکن بود گلوی او را از حلقه طناب محاصره متفقین نجات دهد از دستش درآوردند. قرارداد اقتصادی ضمیمه پیمان برست‌لیتوفسک روسیه شوروی را ملزم می‌کرد تعرفه گمرکی خود را در مورد «دول مرکزی» (آلمان و متحدانش) از حد تعرفه‌های روسیه در ۱۹۰۳ بالاتر نبرد، و برای صدور

283. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 10, art. 159.

284. *ibid.*, No. 14, art. 197;

لارین مدعی است که یکی از نویسندگان این فرمان بوده است (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 19).

285. *ibid.*, No. 19, art. 290.

286. *Mirnye Perogovory v Brest-Litovske* (1920), pp. 9-11.

چوب و سنگ فلزات به این کشورها نیز منع و عوارضی قائل نشود. ۲۸۷. اندازدگیری نیروی نسبی فشارهایی که بر رژیم نوین روسیه وارد می‌شد و آن را به‌سوی تحکیم نظارت بازرگانی داخلی و خارجی می‌راند، کار دشواری است. اما گرداندگان سیاست شوروی لابد به‌زودی دریافته‌اند که اگر دولت شوروی نه به صورت مرجع تنظیم‌کننده امور، بلکه به نام طرف اصلی با آلمان وارد دادوستد شود، می‌تواند در جریان چک و چانه عادی معاملات هن نوع محدودیت یا شرایطی را که بخواهد بر صدور مواد خام تحمیل کند، بدون آن که رسماً از مفاد پیمان برست‌لیتوفسک تخطی کرده باشد. انحصار دولتی بازرگانی خارجی دولت را قادر می‌ساخت که نه تنها منافع خصوصی خاصی را که احیاناً با سیاست عمومی در تعارض بود زیر پا بگذارد، بلکه محدودیت‌های متداول قراردادهای بازرگانی جاری بین‌المللی - از جمله پیمان برست‌لیتوفسک - را هم منتفی سازد.

همه این ملاحظات توضیح می‌دهند که چرا بازرگانی خارجی به آن زودی، و مدت‌ها پیش از ساختار اصلی صنعت و بازرگانی داخلی، ملی شد. به‌موجب فرمان ۲۲ آوریل ۱۹۱۸، تمام بازرگانی خارجی ملی اعلام شد، و هرگونه دادوستد بازرگانی با کشورهای خارجی یا مؤسسات بازرگانی خارج از کشور می‌بایست منحصرأ «به نام مردمان روسیه و به دست ارگان‌های ویژه‌ای که اختیار این کار به آن‌ها داده شده است» انجام گیرد. اجرای این فرمان به عهده کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنعت واگذار شد، و مقرر شد که این کمیساریا سازمانی به نام شورای بازرگانی خارجی برای این منظور تشکیل دهد - با شرکت نمایندگان و سنخا و «گلاوگ»‌ها و مراکز آن، و نمایندگان تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری، و حتی نمایندگان سازمان‌های بازرگانی خصوصی. ۲۸۸. بازرگانی خارجی تماماً و بلاشرط ملی شد؛ اما تا زمانی که مقدار زیادی از امور تولید و توزیع بیرون از دایره نظارت دولت بود. انحصار بازرگانی خارجی می‌بایست همچنان بر مؤسسات تعاونی و خصوصی تکیه داشته باشد و بر پایه

287. *Mirnyi Dôgovor* (1918), pp. 12-13; *Texts of the Russian «Peace»* (Washington, 1918), pp. 26-8.

288. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 33, art. 432.

حق‌المعمل کار کنند^{۲۸۹}؛ همچنین برای تأمین مواد و کالاهای داخلی نیز بر «گلاوگت»ها و مراکز وسنخا متکی باشد. این ناهنجاری از مشخصات ذاتی آن وضع بود. اشکال بسیار جدی‌تر نداشتن کالا و کارکنان کاردان بود. میلیونین بعدها اعتراف کرد که در عمل تقریباً همه کارها خوابیده بود:

البته مشکل اصلی در اجرای فرمان این است که یک دستگاه وسیع غیرمرکزی به وجود بیاوریم که کار خرید را انجام دهد و کالاها را در دست دولت متمرکز سازد. این دستگاه به وجود خواهد آمد، زیرا که تاکنون وجود نداشته است.... فقط با گذشت زمان و پس از مقدار زیادی کار مقدماتی می‌توان کار بازرگانی خارجی ملی‌شده را بر پایه مستحکمی بنا کرد.^{۲۹۰}

انصاف باید داد که در سازمان بازرگانی خارجی این معایب آشکارتر از سایر شاخه‌های اقتصاد شوروی نبود؛ و موانع کار روی هم‌رفته کمتر جدی بود؛ و شخص کراسین، که در پاییز ۱۹۱۸ به ریاست شورای بازرگانی خارجی گماشته شد، یکی از بلشویک‌های انگشت‌شماری بود که دارای تجربه مدیریت بازرگانی بود. بدین ترتیب، پاره‌ای به دلیل نقش نسبتاً جزئی بازرگانی خارجی در اقتصاد روسیه، پاره‌ای به سبب ضرورت فوری دفاع در مقابل بهره‌کشی جهان سرمایه‌داری، و پاره‌ای هم بر اثر یک سلسله تصادفات، انحصار بازرگانی خارجی توانست به آن زودی پا بگیرد و به صورت یکی از بخش‌های حیاتی نظام شوروی درآید.

در بهار ۱۹۱۸ به وجود آوردن یک سازمان بازرگانی خارجی - دست‌کم روی کاغذ - آسان‌تر از تنظیم خط‌مشی آن بود. اما برای این کار هم تلاشی صورت گرفت. در نخستین کنگره شوراهای سراسری، رادک سیاست‌نامه‌ای را خواند که برای راهنمایی نمایندگان شوروی در مذاکرات اقتصادی با آلمان‌ها نوشته شده بود: از آن‌جا که تا چند سال دیگر در

۲۸۹. گویا پروتسکی در دفاع از این عمل در برابر انتقادات منزهدطلبان «چپ» در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه قدری دچار اشکال شده‌است (*Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 160).

290. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), pp. 109-10.

بازرگانی خارجی شوروی نوعی توازن انفعالی ناگزیر برقرار خواهد بود، روسیه شوروی می‌تواند «کالاهای خارجی لازم برای تولید روسیه» را فقط از طریق وام و اعتبار خارجی به دست آورد؛ این نیز به نوبت خود فقط با دادن امتیازات «برای ایجاد مؤسسات لازم برای بهره‌برداری منظم از منابع بلااستفاده روسیه برحسب یک نقشه کلی» میسر خواهد بود. به این‌گونه امتیازات نباید اجازه داد که به ایجاد «حوزه‌های نفوذ دولت‌های خارجی در روسیه» پردازند. جبال اورال و حوضه‌های دونتس و کوزنتسک و منطقه باکو از این طرح مستثنی است. دارندگان امتیاز باید تابع قوانین شوروی باشند؛ دولت شوروی باید مقداری از کالاهای تولید شده را به قیمت بازار دریافت کند، و اگر سود دارنده امتیاز بالاتر از ۵ درصد باشد، سهمی از سود نیز باید به دولت شوروی برسد. شرایط دیگر این بود که آلمان منطقه دن را تخلیه کند، متعهد شود که در هیچ قراردادی میان روسیه و اوکراین یا لهستان یا کشورهای قفقازیه مداخله نکند. در سراسر این سیاست‌نامه فقط از آلمان تلویحاً یا تصریحاً نام برده شده بود، اما این نکته کلی مهم نیز در آن آمده بود:

برای روسیه، که کشور بی‌طرفی است، یکی از شرایط ضروری بازسازی اقتصاد ملی برقرار کردن روابط اقتصادی با دول مرکزی و حفظ و توسعه روابط با کشورهای متفق [«آبانت»] است. ۲۹۱

لارین نقل می‌کند که در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ او طرحی برای یک قرارداد بازرگانی با ایالات متحده تهیه کرده بود که امتیاز شبه‌جزیره کامچاتکا را در ازای کالا یا وام ارائه می‌کرد، ولی تنها کسی که این فکر را جدی گرفت رادک بود. ۲۹۲. بالاین‌حال وقتی که کلنل رابینز امریکایی در مـ

291. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918) p. 21;

این مطلب در گزارش چیچرین به پنجمین کنفرانس شوراهای سراسر روسیه که چند هفته بعد اجلاس کرد گنجانده شد.

292. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, November 1918, p. 20;

امیدواری به دریافت کمک از امریکا شایع بود؛ یکی از سخن‌گویان در نخستین ←

۱۹۱۸ از مسکو به ایالات متحده بازگشت، یک پیشنهاد کلی امتیازات بر پایه سیاست‌نامه رادک با خود برد ۲۹۲؛ و در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه برونسکی امریکا را «تنها کشوری» نامید «که می‌تواند چیزی برای ما بفرستد تا اقتصاد ملی خود را بازسازی کنیم». ۲۹۳ این‌گونه طرح‌ها در آن زمان خیالبافی بود. اما طرح ظاهراً عملی‌تر معامله با آلمان نیز نارس و نامیسر از آب درآمد. در ظرف سه سال بعد روند طولانی و دردناک گذاشتن سنگ روی سنگ و بالا بردن ساختمان بازرگانی خارجی شوروی ادامه داشت. اما این نکته شایان توجه است که خطوط کلی سیاست دولت شوروی در امر واگذار کردن امتیازهای آینده از همان آغاز کار با قدری تفصیل طرح‌ریزی شده بود.

(ه) امور مالی

سیاست مالی بلشویک‌ها پیش از انقلاب اکتبر در دو خواست خلاصه می‌شد، که آن را به‌طور مکرر و مؤکد بیان می‌کردند: ملی‌کردن بانک‌ها و منتفی‌شمردن تمام تمهیدات مالی دولت‌های پیشین روسیه. علاوه بر این‌ها، ششمین کنگره حزبی در اوت ۱۹۱۷ - نخستین کنگره‌ای که به امور مالی توجه کرد - خواهان «قطع فوری چاپ اسکناس بیشتر» شد، به علاوه انواع اصلاحات مالی دیگر، از جمله وضع مالیات املاک و «مالیات غیرمستقیم زیاد بر اشیای تجملی»، و اصلاح مالیات بر درآمد. ۲۹۵ این هدف‌های اخیر می‌بایست به نام حرکت بلشویک‌ها برای بی‌اعتبارکردن بی‌عملی دولت موقت تعبیر شود، نه به نام مواد مثبت برنامه آن‌ها؛ و به همین دلیل برای راه و روش اجرای این اصلاحات نیز هیچ فکری نشده بود. پس از انقلاب اکتبر، نخستین‌گام اجرای همان‌خواسته‌های اصلی ملی‌کردن بانک‌ها و منتفی‌کردن وام‌ها بود. این کار تا فرمان پیمان برست‌لیتوفسک

کنگره اتحادیه‌های کادگری، ژانویه ۱۹۱۸، گفت که یقین دارد ایالات متحده، با «ذخائر طلای زیاد»ی که دارد، نمی‌تواند از صدور سرمایه مالی خود به کشوری مانند روسیه، و به‌ویژه به سیبری، خودداری کند
(*Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 167).

۲۹۳. درباره این پیشنهاد در بخش پنج بحث شده است.

294. *Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 163.

295. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 257.

طول کشید. پس از «رفع بحران برست‌لیتوفسک بود که مسائل وسیع‌تر سیاست مالی و پولی برای نخستین بار به‌طور جدی مطرح شد. ملی‌کردن بانک‌ها ساده‌ترین و منجزترین ماده برنامه مالی بلشویک‌ها بود. تصور بانک به‌معنای اهرم اداره کردن امور در اقتصاد برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته، به سن‌سیمون برمی‌گردد^{۲۹۶}، و در منت سوسیالیسم قرن نوزدهم جای خاصی دارد. در پایان آن قرن برائش نقش فرمان‌دهنده‌ای که بانک‌ها در سراسر اروپا، و به‌ویژه در آلمان، در رشد و تحول صنعت داشتند، به‌نظر می‌رسید که آن فرضیه به نحو درخشانی عملاً تأیید شده است. کتاب «سرمایه مالی» هیلفردینگ^{۲۹۷} که در ۱۹۰۹ منتشر شد، به‌نظر مارکسیست‌ها سهم مهمی به سرمایه نظری مارکسیسم مزید می‌کرد و یکی از مأخذ الهام‌لنین در نوشتن «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری» همین کتاب بود. هیلفردینگ در کتاب خود می‌گوید که «تصاحب شش بانک بزرگ برلن امروزی به معنای تصاحب مهم‌ترین بخش‌های صنعت بزرگ است»^{۲۹۸}. لنین از مدت‌ها پیش به این نتیجه رسیده بود که یکی از علل عمده سقوط کمون پاریس آن بود که کمون اقدام به تصرف بانک‌های پاریس نکرد.^{۲۹۸} لنین در نوشته‌های ۱۹۱۷ خود بارها به اهمیت حیاتی ملی‌کردن بانک‌ها اشاره می‌کند.^{۲۹۹} اندکی پس از بازگشت به روسیه می‌نویسد: «گروهی از بانکداران دارند از برکت جنگ خانه خود را آباد می‌کنند و تمام دنیا را در چنگ خود گرفته‌اند.» کمی بعد، بانک‌ها را «مرکز عمده سلسله اعصاب تمام نظام سرمایه‌داری و اقتصاد ملی»

۲۹۶. لنین «این قطعه مهم من سیمون را در پایان «امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری» نقل می‌کند (Sochineniya, xix, 174-5).

297. R. Hilferding, *Das Finanzkapital* (1909), p. 506;

زینوویف این قطعه را، آن هم نه چندان درست، در کنگره حزب سوسیال‌دموکراتیک مستقل آلمان در هاله، اکتبر ۱۹۲۰، نقل کرد

(USPD: *Protokoll über die Verhandlungen des ausserordentlichen Parteitags in Halle* (n.d.), p. 149, cf. p. 182).

298. Lenin, *Sochineniya*, viii, 82;

این نکته در برنامه حزبی ۱۹۱۹ تصریح شده است. (VKP (B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 302).

299. Lenin, *Sochineniya*, xx, 377, xxi, 164-8.

می‌نامد. ۲۰۰ کنفرانس حزبی آوریل ۱۹۱۷ خواهان «برقراری نظارت دولتی بر همه بانک‌ها و ادغام آن‌ها در یک بانک مرکزی واحد» شده. ششمین کنگره حزبی در ژوئیه و اوت ۱۹۱۷ «ملی شدن و مرکزی شدن بانکداری» را لازم دانست. ۲۰۱ آخر این که لنین، در آستانه انقلاب اکتبر بدون قید و شرط به همان عقیده دیرین نقش بانک‌ها در سوسیالیسم پایبند بود:

بدون بانک‌های بزرگ سوسیالیسم قابل اجرا نمی‌بود.
بانک‌های بزرگ همان «دستگاه دولتی» هستند که از لحاظ ما برای اجرای سوسیالیسم ضرورت دارند، و ما آن‌ها را حاضر و آماده از سرمایه‌داری تحویل می‌گیریم... یک بانک واحد دولتی (بزرگ‌ترین بانک ممکن) با شعبه‌ای در هر محل، در هر کارخانه - این خود یعنی نه‌دهم یک دستگاه سوسیالیستی. ۲۰۲

وقتی که لحظه کار فرا رسید، رژیم جدید دریافت که در این مورد نیز مانند موارد دیگر ضرورت‌های جاری به اندازه مواد برنامه حزبی در تعیین سیاست‌های آن دخالت دارند. نظام بانکی روسیه به سه قشر تقسیم می‌شد. در مرتبه بالا بانک دولتی بود که در واقع یکی از شعب دولت محسوب می‌شد: این بانک به موجب اساسنامه‌اش «مستقیماً تحت نظر وزیر مالیه» اداره می‌شد و ضابط پول رایج و اعتبارات بود (از ۱۸۹۷ به بعد انحصار نشر اسکناس را در دست داشت) و کار بانکداری دولت و سایر مؤسسات بانکی کشور را انجام می‌داد و به‌طور کلی وظایف پذیرفته‌شده بانک مرکزی را برعهده داشت، هرچند از افراد و شرکت‌ها سپرده می‌پذیرفت و به آن‌ها اعتبار نیز می‌داد. در مرتبه دوم حدود پنجاه شرکت سهامی بزرگ قرار

300. *ibid.*, xx, 156; xxi, 164.

این برداشت خاص بلشویک‌ها نبود؛ اوتوباوئر نیز معتقد بود که در نظام سوسیالیستی بانک ملی به‌صورت «مرجع عالی اقتصادی، ازگان مدیریت اصلی کل اقتصاد» درمی‌آید، و ملی شدن بانک‌ها به خودی خود «قدرت تنظیم شاخه‌های تولید» را در اختیار جامعه می‌گذارد. (*Der Weg zum Sozialismus* (1921), pp. 26-7).
نظیر همین عقیده درباره این که تنظیم امور مالی اهرم اصلی نظارت بر سیاست اقتصاد ملی است بعدها در جهان سرمایه‌داری نیز باقی ماند.

301. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1914), i, 237, 257.

302. *Lenin, Sochineniya*, xxi, 260.

داشت که به کار بانکداری عمومی سرگرم بودند و هسته نظام بانکی را تشکیل می‌دادند. در میان این‌ها «هفت بانک بزرگ» بیش از نیمی از کل سپرده‌ها را در دست داشتند^{۳۰۲}، مرتبه سوم از آن مشتی مؤسسات ویژه بانکداری و اعتبار بود که خدمات رشته‌های خاصی از تولید یا بازرگانی را یا گروه‌های خاصی از مردم را انجام می‌دادند؛ این بانک‌ها از لحاظ اندازه متفاوت بودند و از بانک بزرگ نارودنیی (مردم) مسکو و بانک تعاونی‌ها گرفته تا بانک مؤسسات اعتباری کوچک شهر و محل را شامل می‌شدند.

مقامات شوروی در آغاز کار به دو دسته نخست توجه داشتند. ۳۰۲ نخستین واکنش بانک‌ها در مقابل تصرف قدرت به دست بلشویک‌ها این بود که کوشیدند با تحریم مالی حکومت جدید را فلج کنند. روزی یکی دو ساعت درهای خود را باز می‌کردند، یا اصلاً باز نمی‌کردند؛ پرداخت پول محدود شد؛ برای هزینه‌های جاری دولت یا پرداخت حقوق کارگران کارخانه‌هایی که به تصرف کارگران درآمده بودند، پول نقد یا اعتبار داده نمی‌شد. ۳۰۵ فرمان ۳۰ اکتبر / ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ به بانک‌ها دستور داد که کار خود را ادامه دهند و چک‌هایی را که به آن‌ها جواله شده است بپردازند، و مدیران سرکش را به زندان تهدید کرد. اما توضیح داده شد که این فرمان فقط برای صیانت حقوق سپرده‌گذاران صادر می‌شود، و شایعه قصد مصادره سرمایه بانکی تکذیب شد. ۳۰۶ شاید جای شگفتی نیست

303. M.S. Atlas, *Natsionalizatsiya Bankov v SSSR* (1948), p. 6;

آماري که در همان‌جا نقل شده است نشان می‌دهد که سرمایه بانک‌های شرکت سهامی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۷ تقریباً چهار برابر شده بود و مشارکت خارجی، که در ۱۹۰۰ ناچیز بود، در ۱۹۱۷ به ۳۵ درصد کل سرمایه رسیده بود؛ از کل سرمایه خارجی، ۴۷ درصد فرانسوی و ۳۵ درصد آلمانی بود.

۳۰۴. شرحی کامل، هرچند دشمنانه، درباره ملی شدن بانک‌ها، به قلم معاون رئیس کمیته مرکزی بانک‌های روسی پتروگرا، در مرجع زیر دیده می‌شود: (E. Epstein, *Les Banques de Commerce Russes* (1925), pp. 74-108).

305. *ibid.*, pp. 75-6;

بنابر گفته اخیرتر بلشویک‌ها، میان کارخانه‌داران و بانک‌ها «توافق شده بود که بانک‌ها به کارخانه‌هایی که زیر نظارت کارگران درآمده بودند پول ندهند» (*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 174).

306. *Denezhnoe Obrashchenie i Kreditnaya Sistema Soyuz. SSR za 20 Let* (1939), p. 1.

که بانک‌ها یک‌چنین فرمانی را که با عبارات پوزش‌خواهانه انشا شده بود دلیل بر ضعف گرفتند و به آن اعتنایی نکردند. اما هنوز دو هفته از انقلاب نگذشته بود که کمبود نقدینه دولت را وادار به اقدام کرد، هرچند این بار هم اقدام دولت با تردید و دودلی صورت گرفت. نخست به سراغ بانک دولتی رفتند که اسماً و رسماً نماینده دولت شوروی بود. روز ۲۰/۷ نوامبر ۱۹۱۷ معاون کمیساریای خلق در امور مالی، منژینسکی، به نام کمیته نظامی انقلاب رسماً از مدیر بانک تقاضا کرد ده میلیون روبل برای هزینه‌های جاری ساونارکوم بپردازد. این تقاضا رد شد. بعد از ظهر همان روز، منژینسکی با یک دسته سرباز بازگشت و کارکنان بانک را یک‌جا جمع کرد و دستور رسمی دولت کارگران و دهقانان را برای پرداخت ده میلیون روبل برای آن‌ها خواند. ۲۰۷ سربازان بانک را در اشغال خود نگه داشتند؛ اما نه حضور سربازان و نه تقاضای کمیته مرکزی اجرایی سراسری در روز بعد خطاب به کارکنان «وفادار» بانک ۲۰۸ تحریم آن‌ها را نشکست. شش روز بعد نیز ساونارکوم دوباره دستور پرداخت بیست و پنج میلیون روبل را به بانک فرستاد، و بانک اعتنایی نکرد. در همان روز دولت اوپلنسکی را به نام «کمیسر دولتی» در بانک منصوب کرد؛ و در ۳۰/۱۷ نوامبر ۱۹۱۷ فرمان دیگری صادر کرد و به اوپلنسکی دستور داد که دو میلیون روبل به ساونارکوم بپردازد، و نیز موقتاً مقرر داشت که بانک حواله‌های پرداخت را که از طرف «نهادهای دولتی و اجتماعی» و «مؤسسات بازرگانی» و صنعتی برای پرداخت حقوق کارگران می‌رسید به رسمیت بشناسد. ۳۰۹

روشن است که دستور اخیر برای پایان دادن به ایستادگی بانک‌های خصوصی (شرکت سهامی) بوده که در ظرف آن چند هفته بحرانی دولت با آن‌ها در کمال مدارا و رعایت ملاحظات قانونی رفتار کرده بود. وقتی که بن بست مذاکرات با بانک دولتی گار آن‌ها را به سبب نرسیدن وجه نقد فلج کرد، اوپلنسکی مدیران بانک‌ها را به کنفرانسی دعوت کرد که سه روز طول کشید. نتیجه عبارت بود از موافقت‌نامه‌ای که به موجب آن کمیسر دولتی بانک نرسیدن وجه نقد را تضمین می‌کرد. و بانک‌های خصوصی

۳۰۷. این فرمان از روی آرشیو منتشر نشده در این کتاب آمده است:

M. S. Atlas, *Nationalizatsiya Bankov v SSSR* (1948), pp. 72-3

308. *Protokoly Zasedanii VTsIK, 2 Soriya* (1918), p. 44.

309. *Sobranie Usakonenii, 1917-1918, No. 3, art. 42.*

زیر نظر بانک دولتی کار می‌کردند و حساب‌های خود را به آن گزارش می‌دادند. ۲۱۰ این سازش در عمل نتیجه نداد و عمر آن کوتاه بود. صبح روز ۲۷/۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ دسته‌های سرباز بانک‌های خصوصی مهم پایتخت را اشغال کردند. ۲۱۱ همان روز در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری لنین گفت که فقط براهی سرسختی و کارشکنی بانک‌ها دولت ناچار به زور متوسل شده است:

برای اعمال نظارت ما آن‌ها را، اداره‌کنندگان بانک‌ها را، دعوت کردیم و مقرراتی تنظیم کردیم که آن‌ها نیز پذیرفتند، تا بتوانند تحت شرایط نظارت و حسابرسی کامل وجه نقد دریافت کنند.... ما می‌خواستیم که در همان راه توافق با بانک‌ها پیش برویم، ما به آن‌ها اعتبار دادیم که هزینه صنایع راپردازند، ولی آن‌ها در ابعاد بی‌سابقه‌ای دست به خرابکاری زدند و تجربه ما را ناگزیر ساخت که برای اعمال نظارت روش‌های دیگری به کار بریم. ۲۱۲

سرکولنیکوف، یکی از کارشناسان مالی حزب و کمیسر آینده خلق در امور مالی، برای کمیته مرکزی اجرایی سراسری توضیح داد که بانک‌ها دارند به جبهه مخالف پول می‌رسانند و خرابکاری می‌کنند، و با ارائه‌کردن

۳۱۰. کامل‌ترین شرح این مذاکرات در این کتاب آمده است: E. Epstein, *Les Banques de Commerce Russes* (1925), pp. 77-80.

۳۱۱. بانک‌های مسکو روز بعد اشغال شدند (E. Epstein, *Les Banques de Commerce Russes* (1925), p. 80).

312. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 132;

یک ماه بعد، در سومین کنفرانس شورای سراسر روسیه، لنین با لحن دیگری سخن گفت: «ما ساده عمل کردیم، بدون ترس از اشخاص «تحصیل‌کرده»، یا درواقع پشتیبانان «تحصیل‌نکرده»ی بورژوازی که با بازمانده دانش خود کاسبی می‌کنند. ما گفتیم: ما کارگران و دهقانان را مسلح کرده‌ایم، بگذارید امروز این‌ها همه بانک‌های خصوصی را اشغال کنند؛ وقتی که این کار را کردند، وقتی که قدرت در دست ما قرار گرفت، فقط آنوقت درباره این که چه کاری باید برداشت بحث خواهیم کرد. صبح بانک‌ها اشغال شدند و شب کمیته مرکزی اجرایی سراسری تصویب‌نامه خود را صادر کرد.» (ibid., xxii, 214).

حساب‌های ساختگی می‌گوشند از نظارت دولت بگریزند. ۲۱۲ در پایان جلسه، کمیته اجرایی دو فرمان تصویب کرد که فوراً صادر شدند. به موجب فرمان اول، بانکداری در انحصار دولت اعلام شد و بانک‌های خصوصی در بانک دولتی ادغام شدند؛ ۲۱۳ فرمان دوم به دولت اختیار داد که همه گاو صندوق‌های خصوصی را با قوه قهریه بازکند، طلاها و شمش‌های موجود را مصادره کند، و در حساب‌هایی که به نام صاحبان آنها در بانک دولتی باز می‌شود معادل آنها اسکناس منظور کند. ۲۱۵ کمی بعد نام بانک دولتی هم به بانک ملی یا بانک مردم مبدل شد. کلمه «دولتی» در این مرحله از انقلاب هنوز در گوش پلشویک‌ها طنین زشت و بیگانه‌ای داشت. اما مشکل کار گذراندن فرمان ملی‌کردن نبود؛ مشکل اجرای این گونه فرمان‌ها بود. لنین در سومین کنگره شوراهاى سراسر روسیه می‌گوید:

در گروه ما حتی يك تن هم پیدا نمی‌شد که تصور کند دستگاه زیرکانه و ظریفی مانند بانک را، که در طول قرن‌ها در نظام تولید سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شده‌است، بتوان در ظرف چند روز پیاده کرد یا از نو ساخت. هرگز چنین چیزی گفته نشد.... ما دشواری‌های راه خود را دست‌کم نمی‌گیریم، اما کار عمده را دیگر انجام داده‌ایم. ۲۱۶

313. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 149.

314. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 10, art. 150;

سال‌ها بعد، وقتی که در مجلس اعیان انگلستان به این فرمان اشاره شد، لرد کیو گفت که این فرمان بیشتر «مانند بیان خط‌مشی است و کمتر مانند قانونی که باید فوراً به اجرا گذاشته شود» (*Law Reports (House of Lords)*, 1925, p. 124). در يك مورد اخیرتر، یکی از حقوقدانان روس درباره این گفته چنین اظهار نظر کرده است: «اجازه می‌خواهم بگویم که با این سخن موافق نیستم؛ و در روسیه نیز همه مردم احساس می‌کردند که این بیان خط‌مشی نیست» (*Law Reports (King's Bench Division)*, 1932, i, 629). نخستین فرمان‌های شوروی، چون به قلم اعضای ساواناکوم نوشته می‌شدند و نه به دست حقوقدانان حرفه‌ای، غالباً عبارات غیرفنی دیده می‌شود.

315. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 10, art. 151.

316. *Lenin, Sochineniya*, xxii, 214-15.

تا چند هفته پس از نشر فرمان ملی کردن بانک‌ها، ایستادگی آن‌ها به سبب اعتصاب کارمندان ادامه یافت، و فقط از اواسط ژانویه ۱۹۱۸ بود که کار بانک‌ها زیر فرمان حکومت جدید رفته رفته آغاز شد. ۲۱۷ در ماه فوریه سرمایه بانک‌های خصوصی ملی شده به بانک دولتی منتقل شد؛ همه سهام بانک‌ها رسماً ملکی شد و خرید و فروش آن‌ها غیرقانونی شناخته شد. ۲۱۸ در ماه آوریل ناگهان مذاکره با نمایندگان بانک‌ها را از سر گرفتند و حتی موافقت‌نامه‌ای هم نوشته شد که به موجب آن بانک‌های خصوصی به صورت مؤسسات ملی شده ولی زیر نظر مستقل مدیران پیشین خود دوباره برقرار می‌شدند. ۲۱۹ - و این جنبه مالی جریان مذاکره با مشچرسکی و صاحبان صنایع بود. ۲۲۰ این طرح‌ها در چارچوب «سرمایه‌داری دولتی» که در آن ایام لنین آن را تبلیغ می‌کرد می‌گنجیدند، ولی مخالفت شدید گروه چپ را برانگیختند و نقشه احیای بانک‌های خصوصی نیز با سایر نقشه‌ها به هم خورد. بازمانده بانک‌ها یا مؤسسات اعتبار مربوط به امور یا مناطق

317. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), p. 211;

لنین تسلیم ۵۰,۰۰۰ تن از کارمندان بانک‌ها را در ۱۲/۲۵ ژانویه ۱۹۱۸ گزارش داد (Sochineniya, xxii, 241). روش‌های متفاوت ملی کردن بانک‌ها و صنایع، و موانع گوناگونی که پیش می‌آمد، جالب توجه است؛ در مورد بانک‌ها عنصر پرولتری از صحنه غایب بود و مرحله نظارت کارگران پیش نمی‌آمد.

318. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 19, art. 295.

۳۱۹. تفصیل این مذاکرات در این کتاب آمده است:

E. Epstein, *Les Banques de Commerce Russes* (1925), pp. 96-106.

نویسنده «تعجب شدید نمایندگان بانک‌ها» را از آمادگی مذاکره کنندگان شوروی برای رسیدن به چنین توافقی ذکر می‌کند. سادول در ۱۴ آوریل ۱۹۱۸ گزارش می‌دهد که گوکوفسکی پشتیبانی «کمیته‌های مهم خلق»، از جمله لنین و تروتسکی، را برای غیرملی شدن بانک‌ها و پس گرفتن الفای وام‌های خارجی به دست آورده بود. (J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 309-10).

شایعات دائر بر این که گوکوفسکی طرفدار غیرملی شدن بانک‌ها است ادامه داشت، تا آن که خود او در نخستین کنفرانس شورای اقتصاد ملی، مه ۱۹۱۹، آن‌ها را تکذیب کرد.

(*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 133).

۳۲۰. نگاه کنید به صص ۸-۱۰۷ بالا.

ویژه (به جز دو بانک رهنی کشاورزی، که چون در ملکیت دولت بودند انحلال و ادغام آنها در بانک دولتی اعلام شد) ۲۲۱ تا چند ماه دیگر استقلال خود را حفظ کردند. بیشتر آنها در طول سال ۱۹۱۸ تعطیل شدند. یکی از واپسین بازماندگان آنها بانک نارودنیی مسکو، یعنی بانک مرکزی تعاونی‌ها بود. فرمان ۲ دسامبر ۱۹۱۸ استقلال این بانک را نیز پایان داد و آن را به صورت شعبه تعاونی بانک ملی درآورد. ۲۲۲ در همان روز فرمان دیگری انحلال «همه بانک‌های خارجی فعال در قلمرو ج ش س ف ر» را اعلام داشت. ۲۲۳ و بدین ترتیب ناهنجاری آشکار نظام بانکی کشور از میان برداشته شد.

دومین ماده مهم برنامه مالی بلشویک‌ها منتفی کردن وام‌ها و تعهدات دولت بود. چنان که لنین در سومین کنگره شورای سراسر روسیه اشاره کرد، برداشتن این گام از ملی کردن بانک‌ها آسان‌تر بود. ۲۲۴ اصل عدم شناسایی بدهی‌های حکومت تزاری از طرف رژیم انقلاب نخستین بار در سند معروفی به نام «بیانیه ویبورگ» اعلام شده بود، که در دسامبر ۱۹۰۵

321. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 4, art. 56;

این فرمان نیز، مانند سایر فرمان‌های آن دور صادر کردنش از اجرای آن آسان‌تر بود، و این نکته از امریه‌ای معلوم می‌شود که بیش از یک سال بعد از کمیساریای خلق در امور مالی صادر شد و در آن نحوه انحلال دو بانک مورد بحث به تفصیل بیان شده است.

(*Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, 1917-1919* (1919), pp. 54-5).

322. *ibid.*, No. 90, art. 912;

کرسیتینسکی بعدها علت تأخیر در تصرف بانک نارودنیی مسکو را به صراحت بیان کرد: «ما انقلاب اکبر را به اتفاق دهقانان انجام دادیم، و دهقانان در کنار ما برای قدرت و زمین جنگیدند. اگر در آن زمان ما به بانک نارودنیی مسکو حمله می‌کردیم، این کار بدون شک بخشی از دهقانان را از ما جدا می‌کرد و ضربه‌های ما برضد دشمن مشترک تضعیف می‌شد. اما وقتی ما دیدیم که روند جدایی در روستاها آغاز شده است، تصمیم گرفتیم که بانک مسکو را تصرف کنیم، و می‌دانستیم که در این کار مورد پشتیبانی آن قشری از دهقانان خواهیم بود که با ما همدردی دارند - یعنی دهقانان فقیر و میانه‌حال.»

(*Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 76).

323. *ibid.*, No. 90, art. 907.

324. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 215.

از طرف شورای پطروگراد صادر شد و منظور از آن بی اعتبار کردن تلاش حکومت برای گرفتن وام تازه از خارج بود. این بیانیه به ویژه ناظر بر تعهدات خارجی بود. وام‌های کم‌اهمیت‌تر دولت در بازار داخلی، در بیانیه قید نشد. نخستین اقدام دولت شوروی در این زمینه آن بود که با صدور فرمان ۲۹ دسامبر/ ۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ پرداخت هر نوع بهره یا سود سهام و خرید و فروش سهام را ممنوع ساخت. ۲۵ سپس در ۲۸ ژانویه/ ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ فرمان مفصلی صادر شد که شامل وام‌های خارجی و داخلی «کابینه‌های زمین‌داران و بورژوازی روسیه» می‌شد. وام‌های خارجی بدون قید و شرط منتفی شدند. بستانکاری دارندگان رسید وام‌های زیر ۱۰,۰۰۰ روبل به حساب وام تازه‌ای بر عهده «ج ش س ف ر» منتقل شد. بهره سفته‌های کوتاه‌مدت و اوراق بهادار خزانه‌داری قطع شد، اما گردش آن‌ها به صورت پول به قوت خود باقی ماند. ۲۶ این فرمان در داخل روسیه سروصدای خاصی برپانگیخت، زیرا که آن‌جا قادر نبودن و حاضر نبودن حکومت شوروی به پرداخت تعهدات اسلاف خود امر مسلم شناخته می‌شد. ۲۷ اما در کشورهای متفق فریاد اعتراضات شدید رسمی و غیررسمی بلند شد. یادداشتی از طرف سفرای عمده دول خارجی در پطروگراد این فرمان را «تا آن‌جا که به اتباع آن‌ها مربوط می‌شود فاقد ارزش» نامید ۲۸؛ و این مسأله تا سال‌ها بعد موضوع نزاع تلخی بود.

325. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 13, art. 185.

326. *ibid.*, No. 27, art. 353;

بنابر گزارشی در نشریه «روابط خارجی ایالات متحده» این فرمان در ۱۴/۱ ژانویه ۱۹۱۸ در ساوئارکوم و در ۲۱ ژانویه/ ۳ فوریه ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی اجرائی سراسری به تصویب رسید.

(*Foreign Relations of the United States*, 1918: *Russia*, iii (1932), 31-2);

به تعویق افتادن ابلاغ آن «به دلایل بین‌المللی» در این نشریه تأیید شده است: *Narodnoe Khozaystvo*, No. 11, 1918, p. 19.

۳۲۷. ماده مربوط به تبدیل وام‌های زیر ۱۰,۰۰۰ روبل به وام «ج ش ف س ر» اجرا نشد، زیرا که اوراق هیچ وامی قابل فروش نبود؛ در اکتبر ۱۹۱۸ فرمانی صادر شد دائر بر این که معادل ارزش این وام‌ها در بانک دولتی به حساب دارندگان اوراق وام منظور شود (327. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 79, art. 834).

328. *Foreign Relations of the United States*, 1918: *Russia*, iii (1932), 33.

گذشته از این دو عامل مؤثر در ملی کردن بانک‌ها و منتفی کردن وام‌ها، تصورات مالی رهبران بلشویک سیال و شکل نگرفته بود، و در آغاز کار مسائل جازی را از دیدگاه محض معتقدات مالی خاص خود می‌دیدند. در نخستین هفته‌های انقلاب هیچ‌کس در اصول مسلم مدیریت مالی دولتی تردید نمی‌کرد؛ از قبیل این که بودجه باید متوازن باشد و چاپ و نشر نامحدود اسکناس برای هزینه‌های دولت عمل زشتی است که باید هرچه زودتر جلو آن گرفته شود، و بستن مالیات مستقیم بر درآمد و مالیات غیرمستقیم بر تجملات راه صحیح بالا بردن درآمد دولت است. در زمستان ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸، هیچ‌کدام از این اصول را نمی‌توانستند اجرا کنند. اما این ناتوانی را هنوز يك امر مطلقاً موقت می‌پنداشتند و آن را با ناتوانی‌های مشابه همه کشورهای اروپایی در حال جنگ و بسیاری از کشورهای بی‌طرف قیاس می‌کردند. هنگامی که حکومت شوروی در روسیه به قدرت رسید تقریباً همه کشورهای اروپایی پاره‌ای از درآمد خود را با به‌کار انداختن ماشین تورم‌زای چاپ اسکناس به دست می‌آوردند. وضع روسیه فقط از این جهت استثنائی بود که مقدار زیادی از نیازهای مالی‌اش از این راه رفع می‌شد، و این هم هیچ ربطی به بلشویسم نداشت. کسری بودجه روسیه در ۱۹۱۴ به ۳۹ درصد کل هزینه رسیده بود؛ در سه سال بعد به ترتیب این کسری به ۷۴ و ۷۶ و ۸۱ درصد رسید. ۳۲۹

این کسری‌ها مرتباً در تورم پول رایج منعکس می‌شد. پس از اصلاح مالی ویتة در ۱۸۹۷، روبل روسی تا ۱۹۱۴ ارزش ثابت خود را نگه داشت. در این سال ۱۶ میلیارد روبل اسکناسی که چاپ و نشر شد تقریباً به‌طور کامل دارای پشتوانه در بانک دولتی بود. از آغاز جنگ تا فوریه ۱۹۱۷ مقدار زیادی از خزانه طلا مصرف شده بود، و در عین حال حجم پول در گردش به ۱۰ میلیارد روبل رسیده بود. از انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر، ۹ میلیارد دیگر به حجم اسکناس افزوده شد. دولت موقت در پنج مورد حد قانونی پول در گردش را بالا برد - و در همه موارد این تصمیم عطف به ماسبق نیز می‌شد. آخرین مورد روز ۶ اکتبر ۱۹۱۷ بود، که حد قانونی به ۱۶٫۵ میلیارد رسید - رقمی که در آن لحظه حد واقعی عملاً از آن در گذشته بود. ۲۲۰ اما رهبران بلشویک در آغاز کار مسئله پول در گردش

329. *Na Novykh Putyakh* (1923), ii, 2.

۳۳۰. اطلاعات آماری مربوط به دوره ۱۷-۱۹۱۴ به صورت مساعدی در این کتاب گردآوری شده است:

را چندان مهم نمی‌گرفتند، و دولت برای رفع نیازهای خود چاپ اسکناس را بدون ملاحظه ادامه داد. استهلاك ارزش پول در مقیاس فاجعه‌انگیز، چنان که سپس در روسیه و آلمان پیش آمد، هنوز در عصر جدید سابقه نداشت و خطر مهمی شمرده نمی‌شد. دولت موقت کوشید در بازار داخلی اوراق «وام آزادی» بفروشد و پول تهیه کند، ولی این تلاش به جایی نرسید. فرمان منتفی کردن وام‌های دولت‌های پیشین که از طرف دولت شوروی صادر شد، تا چندی امکان گرفتن وام داخلی و خارجی را از میان برد؛ درآمد مالیاتی هم به سبب استهلاك ارزش پول و آشفتگی دستگاه حکومت رو به نزول داشت. بدین ترتیب ماشین چاپ تنها منبع درآمدی بود که دولت شوروی در اختیار داشت. در چند ماه نخستین چاپخانه خود به خود و تقریباً بدون هیچ گفت‌وگویی کار می‌کرد، هرچند لنین در مه ۱۹۱۸ عقیده عمومی را بر زبان آورد و گفت که «خانه‌داری به کمک ماشین چاپ به نحوی که تاکنون عمل شده است فقط در صورتی موجه خواهد بود که يك ترتيب موقت باشد». ۳۳۱ دولت شوروی حد قانونی پول در گردش را که در اکتبر ۱۹۱۷ از طرف دولت موقت معین شده و حجم پول مدتی پیش از آن حد در گذشته بود، رسماً تغییر نداد. اما در سراسر این مدت حجم پول با همان آهنگ زمان دولت موقت افزایش یافت. چند فرمان دولت نیز مزید بر این افزایش شد: در حکم پول شناختن اوراق «وام آزادی» زائد بر یکصد روبل اولاً، و سفته‌های پرداخت‌نشده همه وام‌های دولتی که سررسید آن‌ها پیش از تاریخ فرمان انتفای تعهدات دولت بود ثانیاً، و همه اوراق بهادار و سفته‌های کوتاه‌مدت خزانه‌داری در وهله آخر. ۳۳۲ این اقدامات، که بیشتر برای تخفیف دشواری‌های سرمایه‌گذاران خرده‌پا و پاره‌ای هم برای خلاص کردن خزانه‌داری از بار تعهداتی که فعلاً توانایی پرداخت آن‌ها را نداشت طرح‌ریزی شده بود، منجر به بالارفتن حجم پول در گردش شد، بدون آن که بار ماشین فرسوده چاپ

←
A. Z. Arnold, *Banks, credit and Money in Soviet Russia* (N.Y., 1937), pp. 27-52.

همچنین اعتبارات بانکی به سرعت توسعه یافت، و جزئیات آن در این کتاب آمده است:
M. S. Atlas, *Nationalizatsiya Bankov v SSSR* (1948), pp. 28, 36-7.

331. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 19.

332. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 24, art. 331; No. 39, art. 509.

اسکناس رسماً افزایش یافته باشد.

وضع مالیات‌ها در دوره نخستین رژیم جدید، در بهترین صورت آن. اتفاقی و نامنظم بود. هنوز موضوع دور شدن از اصول متداول مالیات‌بندی مطرح نشده بود. برنامه اصلی حزب که در کنگره ۱۹۰۳ تصویب شده بود، می‌گفت که «شرط اساسی دموکراتی‌کردن کشور ما» (یعنی یکی از مواد برنامه حداقل انقلاب بورژوا دموکراتیک) عبارت است از «لغو همه مالیات‌های غیرمستقیم و وضع مالیات‌های تصاعدی بر درآمد و ارثیه». ۲۲۲. لنین هم در سخنرانی مه ۱۹۱۸، که پیش‌تر نقل کردیم، تکرار می‌کند که «همه سوسیالیست‌ها با مالیات‌های غیرمستقیم مخالف‌اند، زیرا تنها مالیاتی که از دیدگاه سوسیالیسم درست است مالیات تصاعدی درآمد و املاک است». ۲۲۳. اما به‌زودی روشن شد که همه این‌ها، در اوضاع موجود، خیال خامی بیش نیست، و در واقع جای یک سیاست مالی جدی را گرفته است: تا روزی که تمام اقتصاد روسیه در حال تجزیه و تلاشی است، و سیاست اقتصادی در جهت امحای درآمدهای خصوصی کلان سیر می‌کند، نه افزایش بازده مالیات بر درآمد و نه بازسازی نظام مالی قابل تصور نخواهد بود. رژیم جدید فعلاً فرصت بلندپروازی ندارد، بلکه باید از همان منابع درآمدی که اسلاف او برایش به‌جا گذاشته‌اند به صورت دست‌به‌دهان زندگی کند. نخستین قانون‌گذاری دولت شوروی در امور مالی فرمان ۲۴ نوامبر/۷ دسامبر ۱۹۱۷ بود، که موعد نهایی پرداخت مالیات بر درآمدی را که دولت موقت معین کرده بود تمدید کرد و جراثیم عدم پرداخت را بالا برد؛ فرمان دیگری هم به همان تاریخ در عوارض تنباکو تغییرات جزئی داد. ۲۲۵. این‌ها احتمالاً دو گام نخستین دولت شوروی بودند در جهت اجرای قوانینی که به دست دولت پیشین روسیه وضع شده بود. در ژانویه ۱۹۱۸ در فرمان دیگری گفته شد که قانون مالیات بر تفریحات که از دولت موقت برجا مانده بی‌جهت نادیده گرفته شده است و باید عیناً اجرا شود. ۲۲۶.

نخستین اقدام انقلابی در وضع مالیات از طرف شوراهای محلی صورت گرفت، که هیچ ممر درآمدی نداشتند و بنای گرفتن «کمک» از

333. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 21.

334. *Lenin Sochineniya* xxiii 19.

335. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 5, art. 71; No. 12, art. 169.

336. *ibid.*, No. 14, art. 205.

شهروندان سرفه‌بر پایه برآوردهای خودسرانه را گذاشتند. اما پس از آن که حکومت مرکزی رفته رفته استقرار یافت، این روش، با وجود جنبه‌های انقلابی‌اش، با مخالفت شدید کمیساریای‌خلق در امور مالی («نارکومفین») روبه‌رو شد، شاید پاره‌ای به این دلیل که طرفداران خلوص و تقوای مالی از این کار ناخرسند بودند. و پاره‌ای هم از این جهت که آن را تجاوز به اختیارات مالیات‌بندی حکومت مرکزی می‌دانستند. ۲۲۷ در پایان مارس ۱۹۱۸ این کمیساریا بخشنامه‌ای به مقامات محلی صادر کرد و این کار را ممنوع ساخت. ۲۲۸ شوراهای محلی با پشتیبانی کمیساریای خلق در امور کشور این را مداخله در حقوق خود دانستند و اعتراض کردند. کمیته مرکزی اجرائی سراسری هم به نفع آن‌ها رأی داد و تلویحاً ترتیب «کمک» گرفتن را تأیید کرد. ۲۲۹ سپس حق شوراهای محلی برای تأمین مخارج خود از راه وضع مالیات در قانون اساسی «ج ش س ف ر» نیز شناخته شد. این سرآغاز نزاعی بود که میان مقامات مرکزی و محلی درگرفت. ۲۳۰ در کنفرانسی از نمایندگان بخش‌های مالی شوراهای محلی که در مه ۱۹۱۸ زیر نظر کمیساریای خلق در امور کشور در مسکو تشکیل شد، گزارشگر

۳۳۷. در برآورد و گرفتن این کمک‌ها البته بدرفتاری‌هایی نیز روی داد: گوکوفسکی، کمیسر خلق در امور مالی، موردی ذکر می‌کند که از یک شهر کوچک ۵۰۰۰ نفری در ایالت پرم ۲ میلیون خواسته شده بود. (*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1913), p. 142).

338. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 31, art. 408.

339. *Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 34;

کمیته مرکزی اجرائی سراسری با این کار فقط حرکتی را تأیید می‌کرد که قادر به جلوگیری از آن نبود؛ لنین در جریان مذاکرات گفت: «اگر ما می‌کوشیدیم بر پایه هر نوع برآورد مالیاتی عمل کنیم، فوراً با این واقعیت روبه‌رو می‌شدیم که مناطق جداگانه در حال حاضر مالیات‌های خاص خود را وضع می‌کنند، هر کدام مطابق میل خود، هر کدام هر چه به فکرشان می‌رسد و اوضاع محیط اجازه می‌دهد» (*Sochineniya*, xxii, 428).

۳۴۰. دلایل گوکوفسکی را در سخنرانی طولانی‌اش در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه می‌توان مطالعه کرد (*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. 129-43).

کنفرانس پیشنهاد کرد که امور مالی محلی به کلی از نظارت مرکزی منفک شود. لنین از این پیشنهاد برآشفته و گفت که «مرکزیت دموکراتیک» یکی از شرایط اصلاحات مالی مورد نظر رژیم نوین است. اما در سراسر سال ۱۹۱۸ روابط مالی مرکز و محل همچنان آشفته باقی ماند.

در مسأله عظیم امور مالی حکومتی که دولت شوروی با آن روبه‌رو شد، این موضوع به حساب نمی‌آمد. در جریان تعیین سیاست کلی که پس از پیمان پرست‌لیتوفسک پیش آمد، این مسائل برای نخستین بار مورد بحث جدی قرار گرفتند. فصل بودجه در قانون اساسی «ج ش س ف ر» که در این لحظه در دست تهیه بود، با اعلام این نکته آغاز می‌شد که سیاست مالی جمهوری در صدد آن است که «هدف اساسی سلب مالکیت از بورژوازی و آماده‌سازی شرایط برابری کلی شهروندان جمهوری را در زمینه تولید و توزیع ثروت» از پیش ببرد، و در راه این هدف «از تعدی به حق مالکیت خصوصی» ابایی نخواهد داشت. اما مواد دنباله این مقدمه، که ظاهراً از نارکومفین سرچشمه می‌گرفته، هیچ تازگی نداشت و تماماً عادی بود. روز ۱۵ آوریل ۱۹۱۸ گوکوفسکی، کمیسر خلق در امور مالی، به جای ارائه بودجه به کمیته مرکزی اجرائی سراسری در واقع ناتوانی خود را در طرح‌ریزی این بودجه گزارش داد. در میانه ماه مه کنفرانسی که پیش‌تر یاد کردیم از نمایندگان بخش‌های مالی شوراهای محلی در مسکو تشکیل شد. در پایان مه نخستین بحث انتقادی کامل درباره سیاست مالی دولت شوروی در نخستین کنگره شوراهای اقتصادی سراسر روسیه انجام گرفت. این مذاکرات (که فقط از روز سوم آن‌ها سوابق کامل برجا مانده است) از ظهور گرایش‌های متعارضی که در پرتو تجربه سخت رفته‌رفته پدیدار می‌شدند تصویر نسبتاً روشنی به دست می‌دهند.

نظر دولت، که گوکوفسکی نماینده آن بود، به‌طور کلی نظر جبهه دست راست بود، و با اصول درست‌کیشی (ارتودوکسی) منطبق بود. گوکوفسکی مدعی شد که «تا زمانی که ما پول در گردش داریم» (ذکر این نکته نوعی ادای احترام تشریفاتی بود به این عقیده که پول مالا از میان خواهد رفت) پشتوانه طلا برای اسکناس در گردش ضرورت دارد. به نظر او نارکومفین می‌بایست برآوردهایی را که وزارتخانه‌های خرج‌کننده به او ارائه می‌کنند به حداقل برساند و سپس هزینه را با درآمد دولت سازش

دهد. گوکوفسکی هم به رسم همهٔ وزرای مالیه، مالیات غیرمستقیم را بر مستقیم ترجیح می‌داد؛ و در توجیه عقیده‌اش چنین استدلال می‌کرد که در رژیم سرمایه‌داری سوسیالیست‌ها کاملاً حق داشتند از مالیات مستقیم طرفداری کنند، اما با از میان رفتن سرمایه‌داران بازده و اثر این نوع مالیات نیز مرتباً کم می‌شود. گوکوفسکی رسم گرفتن «کمک» از طرف شوراهای محلی را به شدت مورد حمله قرار داد و گفت که این عمل هم به خودی خود ناسالم است و هم تعدی به اختیارات مالیات‌بندی حکومت مرکزی است. ۲۲۲ لنین، که مفصل‌ترین اظهارنظرش در این باره سخنانی او در کنفرانس ماه مهٔ مسکو بود، با گوکوفسکی فقط از این جهت اختلاف نظر داشت که ترجیح قدیمی حزب را برای مالیات مستقیم تأیید می‌کرد؛ پیشنهاد او این بود که مالیات بر درآمد عمومیت یابد و در اقساط ماهانه گرفته شود - پیشنهادی که البته کاملاً غیرعملی بود. لنین از لحاظ اصولی کمتر از گوکوفسکی با رسم «کمک» گرفتن مخالف بود، ولی اذعان داشت که این رسم متعلق به دورهٔ «انتقال قدرت» است و زمان مرکزی‌کردن روش مالیات‌گیری فرا خواهد رسید. ۲۲۳ ضعف موضع دولت در این بود که تنظیم یک بودجهٔ منسجم بر پایهٔ این روش‌ها - یا درواقع بر پایهٔ هر روش دیگری در آن زمان - مقدور نبود. در آوریل ۱۹۱۸ گوکوفسکی در کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسری هزینهٔ شش ماه اول رژیم را چهل تا پنجاه میلیارد روبل برآورد کرد و از درآمد هیچ برآوردی به‌دست نداد. در نخستین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی شش هفته بعد، برآورد او از هزینهٔ شش‌ماه اول بیست تا بیست و پنج میلیارد بود و از درآمد پنج میلیارد. ۲۲۴ اما

۳۴۲. نگاه کنید به جلد اول. صص ۱-۱۷۰.

343. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 18-19;

بعدها شکایت شد که این کنفرانس به کلی جدا از نارکومفین برگزار شده‌است، و آن هم «در فضای منافع محلی، نیازهای محلی، مالیات‌های محلی، بودجهٔ محلی» (Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami (1919), p. 4).

344. Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1918), p. 140;

در جای دیگر (ibid., p. 133) گوکوفسکی می‌گوید که تقاضای وزارت‌خانه‌ها به ۲۴ میلیارد رسیده و به ۱۴ میلیارد کاهش داده شده بود، ولی این ارقام البته کامل نبود. بودجهٔ نیمهٔ اول سال ۱۹۱۸ در ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ در ساوئارکوم تصویب شد (Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 50, art. 579)؛ بنابراین ارقام رسمی،

این ارقام را مشکل بتوان چیزی جز حدسیات در نظر گرفت. گروه مخالفان چپ، که اسمیرنوف در کنگره سخنگوی آن‌ها بود، نه در ناتوانی دولت در تنظیم بودجه چیز شگفت‌آوری می‌دید (به‌هرحال بودجه‌های بورژوایی نتیجه سال‌ها تجربه بود) و نه کسر بودجه را جای نگرانی می‌دانست، به شرط آن که از هزینه نتایج مطلوب به دست آید. همچنین استهلاک ارزش روبل بر اثر افراط در به‌کار انداختن ماشین چاپ نیز جای تأسف نبود، زیرا «وقتی که پیروزی کامل سوسیالیسم روی داد، روبل هیچ ارزشی نخواهد داشت و ما مبادله بدون پول خواهیم داشت». در اوضاع کنونی نه از مالیات مستقیم و نه از غیرمستقیم بازده فراوانی انتظار نمی‌توان داشت؛ اما نظام کمک‌گرفتن باید تشویق و ترویج شود. ۳۴۵ در کنگره کسی در صدد پاسخ‌دادن به اسمیرنوف برنیامد؛ این رای رادیکال را یا هیچ‌کس نفهمید، یا به نظر دیگران آن‌قدر غریب آمد که آن را شایان توجه جدی ندانستند. سوکولنیکوف، که گزارش اصلی را درباره امور مالی به کنگره تقدیم کرد، موضعی گرفت که از پاره‌ای جهات موضع میانگین بود. او بر اهمیت تلاش در معاملات بین‌المللی اصرار ورزید، ولی عقیده داشت که محدود ساختن اسکناس در گردش داخلی به مقدار پستوانه ملان لازم است و نه عملی است. خطر حجم مفرط پول در گردش را می‌توان با تثبیت قیمت‌ها رفع کرد: «هدف ما لازم نیست پایین آوردن قیمت‌ها باشد، بلکه هدف ما باید این باشد که این قیمت‌ها را همه‌جا ثابت نگه‌داریم». اما سوکولنیکوف مخالف وضع مالیات نبود؛ برعکس، می‌گفت که بدون گرفتن مالیات مستقیم از دهقانان، «روسیه نمی‌تواند وجود داشته باشد»، و «حکومت شوروی نمی‌تواند اقتصاد را اداره کند». درباره نداشتن بودجه، کنگره را دلداری داد که دولت فرانسه هم هنوز برای سال ۱۹۱۸ بودجه‌ای ندارد. ۳۴۶ خود کنگره درباره این مسائل ظاهراً لاینحل هیچ اظهارنظری نکرد. تنها دخالت آن در این بحث، که برحسب اتفاق در قطعنامه مربوط به بازرگانی و مبادله پیش‌آمد، نشان می‌دهد که

هزینه این دوره به ۱۷۶ میلیارد روبل رسیده و درآمد به ۲۸ میلیارد (G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), p. 126).

345. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. 147-9.

346. *ibid.*, pp. 116-28, 173.

در آن ایام نفوذ واقع‌بینی مالی در ذهن مشاوران گردانندگان سیاست اقتصادی شوروی هنوز تا چه اندازه ناچیز بوده است: کنگره خواهان «افزایش مالیات مستقیم و غیرمستقیم، افزایش کاربرد چک، و کاهش بسیار قاطع سیاست نشر پول» شد. ۲۲۷ هنگامی که جنگ داخلی در گرفت، سیاست مالی و پولی حکومت شوروی هنوز عمدتاً ناروشن و نامعین بود.

کمونیسم جنگی

(الف) کشاورزی

آغاز شدن «کمونیسم جنگی» در کشاورزی با قطع رابطه نهایی بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ مقارن بود، که پس از استعفای کمیسرهای اس‌از چپ از دولت در مارس ۱۹۱۸، هنوز نمایندگانشان در کمیته مرکزی اجرایی سراسری و در شوراهای باقی بودند. آخرین موقعی که بلشویک‌ها و اس‌ارهای چپ به نام همکاران رسمی در کنار یکدیگر نشستند دومین جلسه پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ۵ ژوئیه ۱۹۱۸ بود (یعنی شب قتل میرباخ، سفیر آلمان). این جلسه چنان که باید صرف مجادله تلخی درباره سیاست کشاورزی شد، و در همین مجادله بود که اسپیریدونووا خود را مخالف سرسخت حزب بلشویک اعلام کرد. سیاست دولت شوروی از سه جهت در معرض حمله اس‌ارهای چپ قرار داشت. یکی از ناطقان اس‌از در کنگره اعلام کرد کاری که دسته‌های اعزامی بلشویک‌ها می‌کنند «از اعلام جنگ شهر به روستا هیچ دست‌کمی ندارد»؛ و اس‌ارها از قدیم مدافعان روستا در برابر شهر بودند. بلشویک‌ها می‌کوشیدند کمیته‌های دهقانان فقیر را چنان‌شین کمیته‌های ارضی سازند، در غالب آن‌ها هنوز اس‌ارها مسلط بودند، و این تمایز نشان‌دهنده آن بود که دهقانان مرفه به اس‌ارهای چپ یا راست وفادار مانده بودند، و حال آن‌که دهقانان فقیر و آن‌هایی که کمتر آگاهی سیاسی داشتند، اگر به دامان بلشویک‌ها نیفتاده بودند دست‌کم گوششان به حرف بلشویک‌ها بیشتر بدهکار بود.

1. *Pyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 55.

2. *ibid.*, p. 75.

آخرین که سیاست پشتیبانی دولت از ایجاد کشتزارهای بزرگ در املاک مصادره شده - هرچند در این زمان مؤثر هم نبود - درست برخلاف جهت سیاست اس‌ارها بود، زیرا که آن‌ها از يك طرف خواهان تقسیم زمین میان دهقانان بودند و از طرف دیگر مخالف استخدام کارگر در کشتزارها. در کنگره شکایت‌هایی به گوش رسید که چرا در مناطقی که دهقانان تشنه زمین‌اند املاک را تقسیم نمی‌کنند، و چرا برخلاف اصول سوسیالیسم برای کشت و کار این املاک کارگر استخدام می‌کنند.^۳ فرمانی که اخیراً جنگل‌ها را ملی کرده و زیر نظر يك اداره مرکزی جنگلبانی قرار داده بود - و نخستین گام دولت در راه اداره دولتی منابع طبیعی بود - به همین ترتیب مورد حمله قرار گرفت.^۴

غیرقانونی شدن حزب اس‌ار چپ بر اثر قتل میرباخ مخالفت احزاب میانه‌رو را با سیاست کشاورزی کاملاً پلشویکی متغی کرد. با گسترش سریع اضطراب ناشی از جنگ داخلی گردآوری غله از روستاها برای نیازمندی‌های ارتش به صورت مسئله مرگ و زندگی درآمد. از طرف دیگر، تهیه لباس و سایر کالاهای مصرفی برای دهقانان باز هم دشوارتر شد، زیرا که هرچه موجودی از این باب بود دیگر به ارتش می‌رسید. بدین ترتیب راهی نبود جز این که دسته‌های اعزامی کارگران و کمیته‌های دهقانان فقیر به کار بیندازند و روش‌های گرفتن غلات را شدیدتر کنند. سه فرمان دولت در نخستین هفته ماه اوت ۱۹۱۸ مربوط به کار همین دسته‌های اعزامی است. فرمان اول به اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه‌ها و شوراهای شهر و ایالت اختیار می‌دهد که دسته‌های تهیه مواد خوراکی از «کارگران و فقیرترین دهقانان» تشکیل دهند و به مناطق تولیدکننده غلات بفرستند تا «غلات را به قیمت‌های ثابت خریداری کنند یا به صورت مصادره از دست کولاک‌ها درآورند». نیمی از غله به دست آمده باید در

3. *Pyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 56-7;

از نشریه‌های اس‌ار آن دوره مطالبی در این مأخذ نقل شده است:
Izvestiya Akademii Nauk SSR: Seriya Istori i Filosofii, vi (1949), No. 3, pp. 235-6.

مخالفت با اجیر کردن کارگر همیشه جزو موضع اس‌ارها بود؛ لنین مدت‌ها پیش گفته بود که «نشانه و علامت اصلی سرمایه‌داری در کشاورزی اجیر کردن کارگر است» (*Sochineniia*, xvii, 644).

4. *Sobranie Uzakonehii*, 1917-1918, No. 42, art. 522; *Pyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 56.

اختیار سازمان یا سازمان‌های اعزام‌کننده دسته‌ها قرار گیرد، و نیم دیگر برای توزیع عمومی به نارکومپروود داده شود. فرمان دوم به شوراهای شهرستان‌ها و ایالات، کمیته‌های دهقانان فقیر و اتحادیه‌های کارگری دستور می‌دهد که آن‌ها نیز در موارد لازم برای گردآوری حاصل دسته‌های مشابهی تشکیل دهند. فرمان سوم به تفصیل از سازمان و ترکیب این دسته‌ها سخن می‌گوید، که می‌بایست «دست‌کم از بیست و پنج تن کارگر و دهقان فقیر کاملاً درستکار و متعهد به انقلاب» تشکیل شوند.^۵ این فرمان مقرر می‌دارد که در ایالات تولیدکننده غله، تعاونی‌ها و سایر سازمان‌هایی که انواع کالاها را توزیع می‌کنند به قید مجازات شدید مجاز نیستند کالا به هیچ محل یا روستایی بدهند، مگر آن که در مقابل دست‌کم ۸۵ درصد بهای آن را فراورده‌های کشاورزی دریافت دارند.^۶

برآورد واقعیات نهفته در پشت این فرمان‌ها کار دشواری است. تسیسوروپا، کمیسر خلق در امور کشاورزی، در پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه اعلام کرد که همه راه‌های عادی به دست آوردن غله آزموده شده است، و «فقط وقتی که هیچ چیزی به دست نیامد، فقط در آن صورت دسته‌ها اعزام می‌شوند». درباره این شایعه که «همین که دسته‌ها به روستا می‌رسند بنای عرق‌خوری و عربده‌جویی را می‌گذارند»، باید گفت چنین چیزهایی پیش آمده است، اما برای جلوگیری از تکرار آن‌ها انواع اقدامات احتیاطی، از جمله دقت در گزینش افراد، صورت گرفته است. تسیسوروپا چنین ادامه می‌دهد:

ما این دسته‌ها را فقط یک نیروی نظامی نمی‌دانیم؛ در نظر ما این‌ها مردمانی هستند که البته با اسلحه به روستاها می‌روند، ولی درعین حال مبلغانی هستند که در روستاها کار تبلیغاتی می‌کنند و اندیشه‌های ما را به آن‌جا می‌برند.^۷

دهقانان، هرگاه جرات داشتند، از دادن غله خود سرپیچی می‌کردند. گاه این سرپیچی جدی بود و کار به زدوخورد واقعی می‌گشید. این‌گونه موارد،

5. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 57, arts. 633, 635; No. 62, art. 677.

6. *ibid.*, No. 58, art. 638.

7. *Pyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 143-4.

اگرچه استثنایی بود، احتمالاً چندان نادر نبود. ۸ تخمین تعداد دسته‌های اعزامی یا دامنه فعالیت آن‌ها نیز کار آسانی نیست. بنابر گفته یکی از سخنرانان دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری در ژانویه ۱۹۱۹، تا آن روز شورای پتروگراد دسته‌هایی که تعداد افراد آن‌ها به ۷,۲۰۰ می‌رسید به روستاها اعزام کرده بود، و تعداد افراد دسته‌های اعزامی شورای مسکو نیز در همین حدود بوده است.^۹ در این ایام دیگر علاوه بر غله و سپس علوفه و قند و سیب‌زمینی، گوشت و ماهی و انواع روغن‌های حیوانی و نباتی، از جمله روغن شاهدهانه و تخمه آفتابگردان و بزرک، نیز از دهقانان گرفته می‌شد.^{۱۰} در لحظه‌ای که سرانجام این‌گونه اقدامات قطع شد، لنین تنها دلیل ممکن را در توجیه آن‌ها چنین بیان می‌کند:

ویژگی کمونیسم جنگی در این بود که ما درواقع تمام مازاد دهقانان را از آن‌ها می‌گرفتیم، و حتی گاه آنچه را مازاد هم نبود بلکه برای خوراک خود دهقانان لازم بود می‌گرفتیم و برای تأمین مخارج ارتش و نگهداری کارگران مصرف می‌کردیم. ما غالباً این مواد را به‌صورت نسیه و در ازای پول کاغذی می‌گرفتیم. در غیر این صورت در کشور دهقانان خرده‌پا نمی‌توانستیم بر زمین‌داران و سرمایه‌داران پیروز شویم.^{۱۱}

این کارها مصلحت‌بینی اضطراری بود. از دیدگاه نظریه سوسیالیسم، شاید معیار نیاز درست و طبیعی به نظر می‌رسید: دهقانان می‌بایست آنچه را زائد بر نیاز خود و خانواده‌شان در دست دارند تحویل دهند. از دیدگاه عمل، این معیار کشنده بود. مصادره مازاد محصولات از کسانی که «کولاک»

۸. يك ناظر انگلیسی که دو سال بعد از روستاهای منطقه ولگا می‌گذشت چنین شنیده است که در «یکی از روستاهای نزدیک آشوبی برپا شده و دهقانان بسیاری جان خود را از دست داده‌اند»

(*British Labour Delegation to Russia 1920: Report* (1920), p. 132).

9. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (plenumy), 170;

نماینده دیگری رقم همه دسته‌های اعزامی سازمان‌های کارگری را ۳۰,۰۰۰ ذکر می‌کند (ibid., i, 174).

10. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 1, art. 13.

11. Lenin, *Sochineniia*, xxvi, 332.

نامیده می‌شدند، آن‌هم مازادی که مقدار آن خودسرانه معین می‌شد، همان دو پاسخ مرسوم همیشگی را از جانب دهقانان برمی‌انگیخت: پاسخ کوتاه مدت پنهان کردن محصول، و پاسخ درازمدت خودداری از کشت و کار زمین بیش از اندازه لازم برای خورد و خوراک خانواده.

رهبران شوروی از این خطر خوب آگاه بودند. در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ برای نخستین بار روش تازه مالیات جنسی به آزمایش گذاشته شد. این ظاهراً جانشین روش گرفتن محصول نبود، بلکه مکمل آن بود؛ اگرچه کسانی که پیش از وضع این مالیات تمام مازاد غله خود را تحویل داده بودند از مالیات معاف اعلام شدند. محاسبه مالیات بر مبنای عمل پیچیده‌ای بود که در آن مقدار زمین و چارپای مالیات‌دهنده و تعداد نانخورهای او به حساب می‌آمدند. ۱۲. غرض این بود که نه مازاد ساده محصول، بلکه مقادیر معین بر پایه برآورد توانایی فرضی پرداخت، از دهقانان گرفته شود. اما این هم یکی بود از آن فرمان‌های فراوان آن زمان، که هرگز به اجرا گذاشته نشدند. ۱۳. در ژانویه ۱۹۱۹ یک قاعده تازه دیگر به عمل گذاشته شد. فرمانی از ساونارکوم، که تكملة مفصلی نیز از طرف نارکومپروود بر آن مزید شده بود، مجموع غله و علوفه مورد نیاز حکومت مرکزی را معین ساخت و آن‌ها را میان ایالات تولیدکننده «سهمیه‌بندی» کرد: ایالات می‌بایست سهمیه خود را میان ولایات سهمیه‌بندی کنند، ولایات میان محال روستایی، و محال میان روستاها یا افراد و آحاد دهقانان. ۱۴. امتیاز این ترتیب در آن بود که مقامات مرکزی را از بار سنگین گردآوری مالیات خلاص می‌کرد؛ و همان قاعده مسؤلیت جمعی مالیات ارضی حکومت تزاری را احیا می‌کرد. اما این تلاش‌هایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمد فقط ماهیت لاینحل مسأله‌ای را که دولت شوروی با آن دست به گریبان بود به ما نشان می‌دهند. برآوردن نیازهای ارتش سرخ و جمعیت شهرنشین از کشور ویران و پاره‌پاره و به هم ریخته روسیه ساخته نبود، مگر با گرفتن تمام مازاد محصولات کشاورزی. اما صنعت نمی‌توانست معادل این محصولات کالاهای مصنوع تولید کند تا روندهای عادی مبادله را به کار بیندازد. و اگر بر گرفتن مازاد به‌زور اصرار می‌ورزیدند، دهقانان موجودی خود

12. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 82, art. 864; No. 91-2, art. 928.

۱۳. نگاه کنید به ص ۲۹۲ زیر.

14. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 1, arts. 10, 11.

را پنهان می‌کردند و کشت و کار تا حد گفاف خود دهقانان کاهش می‌یافت. اما دولت این بحران را هم به هر نحوی بود گذراند: آذوقه ارتش تهیه شد و مردم شهرها هم از مرگ نجات یافتند - گرچه نه از گرسنگی. همچنان که کار دستگاه گردآوری محصولات رفته‌رفته بهتر شد، و مناطقی که میدان جنگ داخلی بود به زیر فرمان مسکو درآمد، مقدار غله گردآوری شده نیز افزایش یافت. ۱۵ اما در دوره کمونیسم جنگی به جرات می‌توان گفت که غله دهقانان یا از راه‌های پنهانی به بازار آزاد می‌رسید، یا به دست مأموران دولت به زور ضبط می‌شد. حتی آن دهقانانی که برضد بلای بزرگ‌تر بازگشت حکومت «سفید» در جانب حکومت شوروی جنگیده بودند، در جنگ غله از پای ننشستند.

گردش به‌سوی دهقانان فقیر در تاسیستان ۱۹۱۸ در سیاست شوروی با هدف اساسی دیگری وابسته بود، و آن بنا گذاشتن کشاورزی در مقیاس بزرگ بود. دهقانان فقیر تنها گروه دهقانان بودند که می‌شد تصور کرد به مالکیت دهقانی اعتنایی ندارند و لذا بالقوه با کشت و کار جماعتی (کولکتیف) موافق‌اند. ۱۶. مؤسسات جماعتی چند نوع بودند. نخستین

۱۵. ارقام رسمی نازک‌میرود در مورد کل غله گردآوری شده در این سالها (بر حسب میلیون پوط) از این قرار است: ۱۸-۱۹۱۷: ۴۷۵؛ ۱۹-۱۹۱۸: ۱۰۷۹؛ ۲۰-۱۹۱۹: ۲۱۲۵؛ ۲۱-۱۹۲۰: ۲۸۳.
(*Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 377).

این ارقام ارزش زیادی ندارند؛ پاره‌ای به این دلیل که در آن سالها آمار دقیقی گرفته نمی‌شد، و پاره‌ای هم این که منطقه مورد بحث ثابت نیست: در ۱۹-۱۹۱۸ حوضه ولگا برای نخستین بار به حساب آمد، و ۲۰-۱۹۱۹ مناطق اوکراین و ماورای قفقاز و آسیای مرکزی. همین ارقام با تفاوت‌هایی در این مأخذ نیز تکرار شده است: G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), p. 93.

۱۶. سال بعد که سیاست رسمی به نفع دهقانان میانه‌حال تغییر کرده بود چنین ادعا شد که این دهقانان بیش از دهقانان فقیر «که از کشاورزی خرده‌پا دست‌بردار نیستند» به سازمان‌های جماعتی گرایش دارند.

(Bukharin i Porebrazhensky. *Azbuka Kommunizma* (1919), ch. xiii, § 114);

در حقیقت دهقانان فقیر و میانه‌حال در چسبیدن به اشکال کهنه زمین‌داری تفاوتی با هم نداشتند.

کشتزارهای شوروی («ساوخوز»ها) - همان کشتزارهای نمونه‌ای که لنین در احکام آوریل و سپس در موارد متعدد دیگر از آن‌ها نام می‌برد - غالباً روی املاکی بنا شدند که محصولات ویژه‌ای تولید می‌کردند که به مهارت فنی و سازمان ویژه‌ای هم نیاز داشت، مانند چغندر قند و ارزن ۱۷۰ برخی بنه (کمون)های کشاورزی هم وجود داشت که در آن‌ها دهقانان دست‌به‌دست هم می‌دادند و زمین‌های تقسیم‌نشده را می‌کاشتند و در کار و محصول با هم شریک بودند؛ این ظاهرآ همان رگهٔ کمونیسیم بدوی دهقانان روسیه بود. ۱۸. نوع آخر هم «آرتل»های کشاورزی بودند، که در آن‌ها عنصر بنه‌ای (کمون) به‌روندهای تولید و فروش منحصر می‌شد. وقتی که لنین در ۱۹۱۸ اذعان می‌کند که «هنوز چندصد بنه (کمون) کشاورزی و کشتزار شوروی مورد حمایت دولت وجود دارد»^{۱۹}، احتمالاً اشکال کشاورزی جماعتی را هم به حساب می‌آورد. در این زمان دیگر جریان توزیع خشک و خالی زمین کشاورزی در مناطق زیر فرمان شوروی

۱۷. در مهٔ ۱۹۱۸، به‌جز زمین‌های دهقانان، همهٔ زمین‌هایی که در هر سال پس از ۱۹۱۴ در آن‌ها چغندر کشت شده بود به یک «مخزن بازگشت‌ناپذیر زمین برای کارخانه‌های قند» واگذار شدند
(*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 34, art. 457*);

به موجب فرمان ۱۳ ژوئیهٔ ۱۹۱۸، ادارهٔ امور این زمین‌ها به دست کمیتهٔ اصلی شکر (گلاوساخار) و سنخا سپرده شد
(*Proizvodstvo, Uchet i Raspredelenie Produktov Narodnogo Khozyaistva (n.d.), p. 16*).

در اکتبر ۱۹۱۸ به نازکومزم اختیار داده شد که کشتزارهای نمونه، کشتزارهای «فنی»، و «املاک بزرگ سابق و دارای اقتصاد ویژه» را تصرف کند
(*Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 72, art. 787*).

۱۸. در فوریهٔ ۱۹۱۹ نازکومزم یک «اساسنامهٔ نمونه» برای کمون‌های کشاورزی منتشر کرد که رایحهٔ خالص کمونیسیم بدوی از آن به مشام می‌رسید: «هرکس بخواهد وارد کمون شود از هر گونه مالکیت شخصی نسبت به پول، وسائل تولید، گاو، و به‌طور کلی هر نوع دارایی که برای گرداندن اقتصاد اشتراکی لازم باشد، چشم می‌پوشد.... هر یک از اعضای کمون باید تمام قوا و استعدادهای خود را در خدمت کمون بگذارد.... کمون از هر یک از اعضای خود مطابق توان و استعداد او می‌گیرد، و مطابق نیازهای واقعی‌اش به او می‌دهد»

(*Normal'nyi Ustav Sel'skokhozyaistvennykh Proizvoditel'nykh Kommun (1919) pp. 4-5*).

19. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 403.

کماییش تمام شده بود. بهترین زمین‌ها، غیر از مناطق خاص چفندر و ارزن و سایر اشکال ویژه کشت و کار، به مالکیت دهقانان درآمده بودند. آنچه برای آزمایش کشاورزی جماعتی برجا مانده بود، احتمالاً بدترین و پردردسرت‌ترین زمین‌ها بود. چنان که یکی از شارحان بلشویک بعدها می‌نویسد:

اکثریت عظیم زمین‌های مالکان تقسیم شده بود و بیم آن می‌رفت که تولید کشاورزی در مقیاس بزرگت به‌زودی ناپدید شود. گذشته از این، خطر تقویت شدید آرمان‌های خرده‌مالکی هم وجود داشت.^{۲۰}

باید اقدامات پهلوانی صورت می‌دادند. روز ۴ ژوئیه ۱۹۱۸ ساونارکوم ده میلیون روبل اعتبار برای ترویج بنه‌های کشاورزی تصویب کرد. ۲۱ روز ۲ نوامبر ۱۹۱۸ مبلغ یک میلیارد روبل برای پرداخت به بنه‌های کشاورزی، سازمان‌های کارگری، جماعت‌ها یا گروه‌های دهقانان به شرط «گذار از کشت‌وکار و درو فردی زمین به کشت و درو جمعی» کنار گذاشته شد. ۲۲ در ماه بعد، لنین سخنرانی مفصل و مهمی برای جمعی ایراد کرد که آن را «نخستین کنگره بخش‌های ارضی، کمیته‌های دهقانان فقیر، و بنه‌های کشاورزی» نامیدند. موضوع سخنان او ورود سوسیالیسم به روستاها بود، این نخستین بار بود که لنین درباره سوسیالیستی کردن کشاورزی سخن می‌گفت. در این سخنان او از یکی از دورنماهای تاریخی وسیع خود الهام گرفت و گفت که با تلاش دسته‌جمعی تمام دهقانان، «قدرت زمین‌داران برکنار و سرانجام نابود شده است». اما اگر انقلاب در مناطق روستایی روسیه همین‌جا پایان یابد، همان جایی پایان یافته است که انقلاب‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ اروپا پایان یافتند:

[این انقلاب] هنوز دستی به ترکیب قوی‌ترین و امروزی‌ترین

20. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), pp. 171-2.

۲۱. این تصمیم در یادداشتی خطاب به لنین ثبت شده است (Lenin, *Selected Works* (n.d.), viii, 409). منشأ اصلی آن معلوم نیست.

22. *Sobranie Uzakonenii 1917-1918*, No. 81, art. 856.

دشمن - یعنی سرمایه - زنده است. پس بیم آن می‌رود مانند غالب انقلاب‌های اروپای غربی ناگهان به پایان برسد، زیرا که آن‌جا اتحاد موقت کارگران شهر و تمام دهقانان توانست سلطنت را براندازد، بازمانده‌های نظام قرون وسطایی را جاروب کند، زمین را از املاک زمین‌داران و قدرت‌زمین‌داران کمابیش پاک کند، اما هرگز نتوانست خود شالوده‌های قدرت سرمایه را از بیخ درآورد.

کمیته‌های دهقانان فقیر وظیفه تقسیم دهقانان را انجام دادند: «روستا دیگر یکپارچه نیست.» این دستاورد «انقلاب ما را به همان خط‌های سوسیالیستی منتقل کرده است که طبقه کارگر ما در ماه اکتبر خواست آن را به‌طور قاطع و مستحکم منتقل کند». کاری که اکنون باید کرد - لنین این را بارها تکرار می‌کند - عبارت است از «انتقال از کشتزارهای کوچک افراد روستایی به کشت‌وکار اجتماعی زمین». لنین هیچ نمی‌کوشد که عظمت این کار را پرده‌پوشی کند:

ما خوب می‌دانیم که این‌گونه انقلاب‌های بزرگ، یعنی گذار از کشت و کار فردی به کار جمعی روی زمین، که در ژرف‌ترین شالوده‌های زندگی و هستی ده‌ها میلیون مردم مؤثر است، فقط با کار طولانی صورت‌پذیر است، فقط در صورتی شدنی است که ضرورت، مردمان را وادار سازد که زندگانی خود را تغییر شکل دهند.

جنگ با برجا گذاشتن ویرانی این ضرورت را پیش آورده بود. درعین‌حال، جنگ آن «معجزات فنی» را که می‌توانند تولید کشاورزی را دیگرگون کنند هم به وجود آورده و هم در آگاهی مردم نشانده بود. کنگره قطعنامه‌ای گذراند که اعلام می‌کرد هدف عمده سیاست ارضی عبارت است از «تعقیب منسجم و پیگیر سازمان‌دادن بنه‌های کشاورزی، کشتزارهای کمونیستی شوروی، و کشت‌وکار اجتماعی زمین».^{۲۳}

این تلاش تا چند هفته بعد با شور تمام ادامه داشت. در دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۹ در این باره بحث شد، و سخنگوی رسمی این نظر را پیش کشید که «مسئله تأمین خوراک شهرها را فقط با ایجاد واحدهای تولیدی بزرگ در روستاها می‌توان حل کرد». ۲۴ نتیجه نهایی این تلاش فرمان مفصلی بود که در ۱۴ فوریه ۱۹۱۹ از طرف کمیته مرکزی اجرائی سراسری صادر شد، که پس از فرمان «اجتماعی کردن» زمین با توافق اسرارهای چپ، کمی بیش از یک سال پیش، نخستین مورد قانون‌گذاری زمین در باب سیاست ارضی بود. فرمان جدید به صراحت اعلام می‌کند که وقت «گذار از اشکال فردی به اشکال جماعتی (کولکتیف) کاربرد زمین» فرارسیده است و «همه اشکال کاربرد فردی زمین را می‌توان گذران و منسوخ دانست»، و هدف اساسی خود را «ایجاد اقتصاد تولیدکننده واحدی» می‌نامد که باید «بیشترین مقدر کالاهای اقتصادی را با صرف کمترین کار مردمان در اختیار جمهوری شوروی بگذارد». این فرمان شامل ۱۳۸ ماده می‌شود، که در آن‌ها جزئیات اساسنامه و اختیارات و تعهدات کشتزارهای شوروی و بنه‌های کشاورزی قید شده است. کشتزارهای شوروی، که می‌توانند زیر نظر یک مدیر یا یک کمیته کار اداره شوند، مستقیماً پاسخگوی شورای ایالتی یا محلی می‌شدند، و از طریق آن پاسخگوی بخش خاصی از نارکومزم؛ سازمان آن‌ها مشابهت زیادی با سازمان کارخانه‌های ملی‌شده زیر نظر و سنخا داشت. بنه‌های کشاورزی، چون «واحدهای داوطلبانه کارگران» بودند، استقلال بیشتری داشتند، اگرچه آن‌ها هم مآلاً پاسخگوی بخش ارضی نارکومزم محل خود بودند. ۲۵

آزمایش دیگری در این زمینه از تلاش برای سازمان‌دادن خودیاری کارگران شهری ناشی شد. در پایان ۱۹۱۸ کمبود خوراک به جایی رسیده بود که بیم آن می‌رفت که پرولتاریای شهری به کلی تجزیه شوند و به روستاهایی که خاستگاه بیشتر آن‌ها بود بازگردند. در دسامبر ۱۹۱۸ به اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری به موجب یک فرمان اختیار داده شد که برای مصرف اعضای خود به انبارکردن و انتقال مواد خوراکی، به استثنای غلات و آرد، بپردازند - و این استثنا نیز به زودی نادیده گرفته شد. ۲۶

24. N. sky, *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Profsoyuzov* (1919), p. 85.

25. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 4, art. 44.

26. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 91-2, art. 927.

از گردآوری محصول به صورت جماعتی (کولکتیف) تا کشت و کار جماعتی گام کوتاهی بیش نبود؛ و در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ این گام ظاهراً به همت و کاردانی وسنخا برداشته شد. روز ۱۵ فوریه ۱۹۱۹، بی‌درنگ پس از فرمان راجع به کشتزارهای شوروی، فرمانی صادر شد که به مؤسسات صنعتی یا گروه‌های مؤسسات صنعتی، شوراها، شهر، اتحادیه‌های کارگری، و تعاونی‌ها اجازه می‌داد که به خرید زمین و تشکیل کشتزارهای شوروی برای تأمین نیازهای خود بپردازند. ۲۷ گزارش رسید که بیش از سی «گلاوک» و مرکز مجموعاً حدود ۸۰,۰۰۰ دسیاتین زمین از طرف کارخانه‌های خود خریداری کرده‌اند. ۲۸ ظاهراً قصد آن بوده است که گهگاهی دسته‌هایی از کارگران خود کارخانه‌ها را به روستاها بفرستند که در آن «ساوخوز»های صنعتی به جای کارگران محلی کار کنند: بازگشت کارگران کارخانه‌ها به روستاهای خود در فصل درو یکی از پدیده‌های عادی صنایع روسیه بود. این نقشه باعث طفره رفتن از قواعد جیره‌بندی و توزیع منظم می‌شد (اگرچه فرمان می‌گفت که مواد خوراکی مازاد بر جیره نباید توزیع شود، بلکه باید به نارکومپرود تحویل شود). اما این نقشه نیاز مبرمی را رفع می‌کرد و نمونه کوچکی است از این واقعیت بزرگ که رساندن خوراک کافی به شهرها با نظام کشاورزی دهقانان در مقیاس کوچک مآلاً سازگار نیست.

جای کشتزارهای جماعتی در تبلیغات دولتی آن روز ظاهراً با نتایج آن تناسبی نداشته است. مفصل‌ترین آمار موجود دربارهٔ روسیه اروپا، به جز اوکراین، ۳,۱۰۰ کشتزار شوروی را در ۱۹۱۸ و ۳,۵۰۰ کشتزار را در ۱۹۱۹ و ۴,۴۰۰ کشتزار را در ۱۹۲۰ نشان می‌دهد. اما این افزایش ناچیز هم بیشتر به دلیل رشد سریع تعداد کشتزارهای «واگذار شده» به کارخانه‌ها است، که در ۱۹۲۰ نزدیک به نیمی از کشتزارهای

27. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 9, art. 87:

در فرمان دیگری کوشش شد که این نقشه به سازمان‌های بزرگی که گروه‌های کشتزارهای شوروی را در دست داشتند منحصر شود، اگرچه «به‌طور موقت و استثنائاً» کشتزارهای منفرد بل «واگذاری» به کارخانه‌های منفرد بود (ibid., No. 24, art. 277).

28. *Dva Goda Diktatury Proletariata* (n.d. [? 1919]), pp. 47-50:

نویسندهٔ پرشور این اثر حتی از طرح ساختمان آسایشگاه‌هایی برای کارگران روی زمین‌هایی که بدین‌ترتیب به دست می‌آمد سخن می‌گوید.

شوروی را شامل می‌شد، و لذا تعداد کشتزارهایی که زیر کشت جماعتی رفته است، شاید در واقع کاهش یافته باشد. بیشتر کشتزارهای دولتی این دوره کوچک بودند و هیچ شباهتی به ساوخورهای عظیم دهه بعد نداشتند: در ۱۹۲۰ مساحت ۸۰ درصد آن‌ها زیر ۲۰۰ دسیاتین برآورد می‌شد. کیفیت عمومی زمین هم مرغوب نبود و کمتر از نصف آن زیر شخم می‌رفت. گزارش رسیده است که در فوریه ۱۹۱۹ فقط سی و پنج ساوخور با مساحت کل ۱۲،۰۰۰ دسیاتین (که جزو کشتزارهای بزرگ به‌شمار می‌رفتند) زیر مدیریت مستقیم ناکومزم کار می‌کردند؛ باقی زیر نظر شوراهای محلی بودند و «زندگی نکبت‌باری داشتند». در میانه سال ۱۹۱۹ ۲،۱۰۰ بنه کشاورزی وجود داشت؛ پس از آن با فرونشستن آتش شور و شوق برای این‌گونه کارهای اشتراکی تعداد این بنه‌ها رفته‌رفته پایین آمد. از طرف دیگر، تعداد آرتل‌های کشاورزی از ۱،۹۰۰ در ۱۹۱۹ به ۳،۸۰۰ در ۱۹۲۰ افزایش یافت، و از آن پس نیز سرعت افزایش آن‌ها بیشتر شد؛ اما این شکل همکاری کشاورزی به معنای کشت و کار اجتماعی نبود.^{۲۹}

این ارقام به روشنی نشان می‌دهند که واحدهای بزرگ تولید کشاورزی از پشتیبانی خودانگیخته دهقانان برخوردار نبوده است و از شکست کامل سیاست ارضی بلشویک‌ها حکایت می‌کند. تلاش برای راه‌انداختن کشاورزی در مقیاس بزرگ، فقط از شهرها و از محافل دولتی سرچشمه می‌گرفت. براهینی که در تأیید آن می‌آوردند، خواه از دیدگاه نظریه سوسیالیسم و خواه از دیدگاه کارآیی عملی، تردیدناپذیر بود. فرمان‌های دولتی با احتیاط تمام قید می‌شد که فقط زمین‌های تقسیم‌نشده املاک بزرگ یا زمین‌های بایر یا اشغال شده به این کار اختصاص یابد. اما دهقانان که از دیرباز تشنه زمین بودند از این‌گونه دخالت‌ها به‌خشم می‌آمدند. همچنین تصور این صحنه دشوار نیست که پاره‌ای از مردم

۲۹. آمار بند بالا از یکی از نشریات ناکومزم نقل شده است:

O Zemle, i (1921), 30-40;

مآخذ زیر برای ساوخورها در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ ارقام پایین‌تری نقل می‌کنند: *Otchet Narodnogo Komissariata Zemledeliya IX Vserossiiskomu S"ezdu Soveioy* (1921), pp. 106-7;

V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 171.

سال‌ها در این آرزو به سر برده بودند که روزی برای خود خرده مالکی بشوند و اکنون از آن‌ها می‌خواستند که به نام «پرولتاریای روستایی» به کار در کشتزارهای شوروی یا جماعتی بپردازند، به‌ویژه در زمانی که اوضاع مادی هم محنت‌کشی‌های سالیان گذشته را چندان یا ابداً جبران نمی‌کرد. «دهقان با خود می‌گوید: اگر این ملک بزرگت باشد، پس من باز همان کارگر مزدور خواهم بود.»^{۳۰} در مارس ۱۹۱۹ لنین در کنفرانسی که برای تأسیس اتحادیه کارگری کارگران کشاورزی ایالت پتروگراد فراخوانده شده بود درباره فواید کشت و کار جماعتی سخن می‌گفت. یکی از شنوندگان در کلام او دوید و درباره یکی از مواد فرمان ۱۴ فوریه که می‌گوید کارگران کشتزارهای شوروی حق نگهداری چارپا و مرغ و باغچه سبزیکاری از آن خود راندارند، ایراد گرفت. لنین با بی‌میلی پذیرفت که گاه لازم می‌آید که استثنایی هم قائل شوند، و شاید مقدور باشد که، پس از بحث و مذاکره، ایالت پتروگراد از این بابت «برای مدت کوتاهی» مستثنی شود.^{۳۱} دهقانان مانند همیشه زبان بسته بودند. اما جنگ داخلی همه مسائل دیگر را زیر سایه گرفت، و مخالفت دهقانان و کارشکنی آن‌ها از گسترش کشتزارهای شوروی و سایر اشکال جماعتی کشت و کار جلوگیری کرد. دولت شوروی نمی‌توانست سیاستی در پیش بگیرد که، هرچند در درازمدت مطلوب باشد، خطر کاهش فوری تولید را در فصل درو آینده به همراه داشته باشد.

اما در این هنگام يك تغییر بنیادی دیگر در سیاست ارضی دولت شوروی پیش آمده بود. ایجاد کمیته‌های دهقانان فقیر در ژوئن ۱۹۱۸ بیشتر نوعی حرکت سیاسی بود برای منشعب کردن دهقانان. این کمیته‌ها يك وظیفه عملی - یعنی به‌دست‌آوردن خبرچینان - را انجام داده بودند. پیش از به وجود آمدن این کمیته‌ها مأموران یا کارکنان دولتی که با محل کار خود آشنایی نداشتند به هیچ وسیله‌ای نمی‌توانستند جای پنهانی غلات را پیدا کنند یا تخمین بزنند که ائبار فلان کولاک باید چه مقدار جنس داشته باشد. به این سبب در برآوردها «اشتباهات» زیادی پیش می‌آمد.^{۳۲} دهقانان فقیر هر محل می‌توانستند خلاف‌ها یا حفره‌رفتن‌های کولاک‌ها را گزارش دهند، و نارضایتی‌ها و دشمنی‌های ناشی از این جریان

30. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 167-8.

31. *ibid.*, xxiv, 42-4.

32. *Pyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1918), p. 143.

آتش جنگ طبقاتی را در خطه روستا دامن می‌زد. با این حال، از این نهاد نتیجه‌ای به دست نیامد. اکنون که زمین تقسیم شده بود، «دهقانان فقیر» — به معنای دهقانانی که هیچ چیزی نداشتند که از دست بدهند — تعدادشان کمتر از آن از آب درآمد که بلشویک‌ها گمان می‌کردند. کمیته‌ها، در مواردی که مؤثر بودند، ظاهراً به دست بلشویک‌های دواشبه می‌گشتند، که در کار روستایی تجربه نداشتند و چیزی نمی‌گذاشت که با شوراهای محلی — که در این زمان هنوز غالباً ترکیب غیرحزبی داشتند — برخورد پیدا می‌کردند. نزاع بر سر قدرت در می‌گرفت، و در این نزاع روشن می‌شد که، در اداره امور محلی، کمیته‌ها و شوراهای در یک اقلیم نمی‌گنجند.^{۳۳} کنگره کمیته‌های دهقانان فقیر منطقه پتروگراد، که در آغاز نوامبر ۱۹۱۸ در پتروگراد تشکیل شد، از گرفتن نتیجه منطقی این وضع هیچ ابایی نداشت: بیشتر نمایندگان تقاضا کردند که تمام قدرت از شوراهای کمیته‌ها منتقل شود. اما مقامات حکومتی این را بر نمی‌تافتند. کمیته مرکزی اجرائی سراسری در این دعوا دخالت کرد؛ و کنگره وادار شد که به اتفاق آرا قطعنامه‌ای بگذراند که مفاد آن غیر از این بود. در این قطعنامه تحسین و توبیخ به دقت با هم تلفیق شده‌است، کمیته‌ها نبرد خود را با کولاک‌ها انجام داده بودند، اما در حین انجام دادن این وظیفه «ناگزیر از حدود فرمان ۱۱ ژوئن تجاوز کردند»: در نتیجه «در خطه روستا قدرت دوگانه‌ای به وجود آمد که به صرف انرژی بی‌پایه و آشفته‌گی در روابط انجامید». «دیکتاتوری کارگران و فقیرترین دهقانان» فقط می‌تواند در «ارگان‌های فائق حکومت شوروی، از بالاترین تا پایین‌ترین آن، تجسم یابد؛ و وظیفه کمیته‌ها این است که نقش فعالی در تحول شوراهای روستا و محال روستایی بازی کنند و آن‌ها را از روی نمونه شوراهای شهر به ارگان‌های واقعی حکومت شوروی و ساختمان کمونیسم مبدل سازند». یک هفته بعد این قطعنامه به دست زینوویف، که کنگره پتروگراد را رهبری کرده بود، به ششمین کنگره شوراهای سراسر روسیه تقدیم شد. پس از سخنرانی پرطمطراق و گمان‌بیش ناشیانه زینوویف، کنگره به اتفاق آرا و

۳۳. این برخورد از هر دو طرف بدون نقشه قبلی بود؛ یکی از سخن‌گویان اسرار در کمیته مرکزی اجرائی سراسری تأسیس کمیته‌ها را نقشه‌ای «برای جنگ با شوراهای نمایندگان دهقانان و نابود کردن آن‌ها نامیده بود» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), p. 403).

بدون مذاکره قطعنامه را تصویب کرد. ۲۴ در واقع کمیته‌های دهقانان فقیر منزلت مستقل خود را از دست دادند و به صورت گروه‌های زبونی در شوراهای محلی درآمدند. فرمان ۲ دسامبر ۱۹۱۸ کمیته مرکزی اجرائی سراسری در تعقیب تصمیم کنگره کمیته‌ها اعلام کرد که، نظر به «قدرت دوگانه» ای که در مناطق روستایی پدید آمده است، تجدید انتخابات شوراهای روستا ضرورت فوری دارد، و کمیته‌های دهقانان فقیر باید در سازمان دادن این انتخابات نقش فعالی بازی کنند، اما شوراهایی که مجدداً انتخاب می‌شوند باید سپس «تنها ارگان‌های حکومتی» باشند، و خود کمیته‌ها متفرق شوند. ۲۵ شرحی که سپس لنین در این باره در کنگره حزبی بعد بیان کرد این بود که کمیته‌ها «به قدری خوب خود را مستقر ساخته بودند که برای ما مقدور شد شوراهایی را که به نحو صحیح انتخاب شده بودند به جای آن‌ها بگذاریم، یعنی شوراهای محلی را چنان تجدید سازمان بدهیم که ارگان‌های حکومت طبقاتی باشند - ارگان‌های حکومت پرولتاریا در «روستاها». ۲۶ این تصور آرمانی شده قضیه بود. انحلال کمیته‌ها به معنای اذعان شکست در موقع مقتضی و عقب‌نشینی از موضع غیرقابل دفاع بود. اما این تصمیمی نبود که به لحاظ اصول گرفته شده باشد، و مانع تکرار همین آزمایش در جاهای دیگر نشد. در آغاز ۱۹۱۹، هنگامی که با سقوط آلمان حکومت شوراهای از نو در اوکراین استقرار یافت، باز

۳۴. برای کنگره پتروگراد نگاه کنید به شرح زینوویف در این مآخذ:

Shestoi Vserossiiskii Chrezvychainyi S"ezd Sovetov (1918), p. 89, and Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 254, 567-8, note 66;

برای مذاکرات ششمین کنگره سراسر روسیه، نگاه کنید به:

Shestoi Vserossiiskii Chrezvychainyi S"ezd Sovetov (1918), pp. 86-93;

این قطعنامه در مآخذ زیر نیز آمده است:

S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh (1939), pp. 120-1;

روز پیش از تسلیم قطعنامه پتروگراد به کنگره شوراهای سراسری روسیه، لنین در کنگره‌ای از کمیته‌های دهقانان فقیر منطقه مسکو سخنرانی کرد و آثار آن پیشنهادها را چنین توصیف کرد: «ما کمیته‌های دهقانان فقیر را در شوراهای ادغام خواهیم کرد، و ترتیب کار را چنان خواهیم داد که کمیته‌ها به شوراهای تبدیل شوند» (Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 283)؛ به نظر می‌رسد که کنگره مسکو کمتر از کنگره پتروگراد باعث نفوذی بوده است.

35. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 86, art. 901.

36. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 162.

هم کمیته‌های دهقانان فقیر در آنجا برپا شد - درست همان لحظه‌ای که در قلمرو «ج ش س ف ر» این کمیته‌ها از میان می‌رفتند.^{۳۷}

تصمیم به متفرق کردن کمیته‌های دهقانان فقیر با میل به جلب حمایت «دهقان میانه‌حال» رابطه نزدیکی داشت. از مدتی پیش از انقلاب در روسیه رسم بر این بود که دهقانان را نه به دو قشر بلکه به سه قشر تقسیم کنند. یکی دهقانان مرفه (کولاک‌ها)، که هم برای مصرف خود کشت می‌کردند و هم برای بازار؛ این‌ها کارگر اجیر می‌کردند و مازاد تولید خود را می‌فروختند. دیگری دهقانان فقیر (باتراک‌ها)، که زمین نداشتند،

۳۷. تمایز میان کولاک‌های توانگر و دهقانان بی‌زمین در اوکراین شدیدتر از روسیه بزرگ بود، به‌ویژه پس از اصلاحات استولپین. لنین در همین ایام به یک ناظر انگلیسی گفت که جنگ داخلی «در اوکراین احتمالاً سخت‌تر از جاهای دیگر خواهد بود، زیرا که آنجا غریزه مالکیت نزد دهقانان پرورش‌یافته‌تر است و اقلیت و اکثریت به برابری نزدیک‌تر خواهند بود»

(A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 151);

لنین دو سال بعد نیز همین نکته را تکرار می‌کند
(Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 305);

بنابراین راه‌حل تشکیل کمیته‌های دهقانان فقیر برای اوکراین به‌ویژه مناسب به نظر می‌رسید. اما این امر مانع پیش آمدن اشتباهاتی در سیاست ارضی نشد. بنابر نوشته مورخ رسمی حزب، اشتباهات «ج‌ش‌ف‌س‌ر» در بهار ۱۹۱۹ در اوکراین نیز تکرار شد. این‌جا نیز کوشیدند «ساوفارخوزها و کمون‌ها» را به‌طور مکانیکی ایجاد کنند، آن‌هم درحالی‌که صنایع ویران بودند و کمترین لوازم فنی (بگذریم از آمادگی سیاسی) وجود نداشت، و نیازهای دهقانان میانه‌حال به حساب نمی‌آمد؛ «سومین کنگره حزب در خلرکوف، مارس ۱۹۱۹، با سماجت تقاضای «گذار از اقتصاد فردی به اقتصاد جماعتی» را تکرار کرد

(N. N. Popov, *Ocherk Osterii Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov) Ukrainy* (fifth ed., 1933), pp. 181, 185-6);

در همان لحظه، لنین در هشتمین کنگره حزب در مسکو با احتیاط اشاره می‌کند که «در مرزبوم‌های روسیه»، از جمله اوکراین، شاید تغییر این سیاست لازم شود، چنان که در خود روسیه لازم شده است، و نسخه‌برداری از فرمان‌های روسیه «به‌طور غیرانتقادی و یکجاء... برای همه بخش‌های «روسیه» اشتباه است (Sochineniya, xxiv, 125-6) با این حال، کمیته‌های دهقانان فقیر اوکراین («کومتراموزها») پس از آغاز شدن فپ هم باقی ماندند، و یکی از نمایندگان هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ از فعالیت‌های آن‌ها

دفاع کرد (Vos'moi Verossiiskii S'ezd Sovetov (1921), p. 202).

یا زمینشان کمتر از آن بود که کفاف زندگی خود و خانواده‌شان را بدهد و ناچار برای گذران خود مزدوری می‌کردند. میان این دو قشر گروه دیگری هم بودند که می‌توانستند خوراک و خانواده‌شان را تأمین کنند، ولی معمولاً کارگری اجیر نمی‌کردند و مازادی هم نداشتند (دهقانان میانه‌حال). یک چنین گروه‌بندی ناگزیر مبهم بود و آمار مربوط به آن متیقن نیست. اما فرض عمومی بر این بود که کولاک‌ها کمتر از ۱۰ درصد جمعیت روستا را تشکیل می‌دهند، و دهقانان فقیر حدود ۴۰ درصد را، و ۵۰ درصد باقی‌مانده هم «دهقانان میانه‌حال» هستند. ۲۸ دهقان میانه‌حال به‌طور کلی با آنچه در اروپای غربی دهقان‌خرده‌پا نامیده می‌شود مطابق است. دهقانان فقیر هم برحسب اصطلاح اروپای غربی همان «کارگران کشاورزی» هستند؛ گیرم برخی از آن‌ها قطعه زمین کوچکی هم داشتند که هرچند برای گذران خانواده‌شان کافی نبود، رسماً آن‌ها را از شمار دهقانان «بی‌زمین» خارج می‌کرد.

در زمان انقلاب اکتبر لنین این تقسیم‌بندی سه‌گانه دهقانان روسیه را می‌پذیرد، زیرا که اعلام می‌کند که سیاست رژیم شوروی باید بر پایه «یاری‌دادن به دهقان زحمت‌کش، آسیب‌نرساندن به دهقان میانه‌حال، و مقید ساختن دهقان ثروتمند» استوار باشد. ۲۹ اما این سیاست در آن زمان عجالتاً مسکوت ماند. انقلاب در خطه روستا هنوز در مرحله بورژوازی بود؛ اتحاد میان بلشویک‌ها و اسارهای چپ برقرار بود؛ و هدف عمده در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ عبارت بود از سلب مالکیت از زمین‌داران بزرگ به نفع دهقانان به‌طور کلی. سپس، در تابستان ۱۹۱۸ اختلاف بلشویک‌ها و اسارهای چپ پیش‌آمد و کمیته‌های دهقانان فقیر برای راه‌انداختن انقلاب سوسیالیستی برضد کولاک‌ها تشکیل شد. در شور و شوق این حرکت جدید به «دهقانان میانه‌حال» چندان توجهی نشد. در زمانی که این اقدام صورت می‌گرفت، لنین به‌ویژه از ضرورت «توافق» و «اتفاق» با دهقانان میانه‌حال و دادن «امتیاز» به آن‌ها سخن گفت. ۳۰ و در اوت ۱۹۱۸ بخشنامه‌ای با امضای لنین و تسیوروپا به همه مقامات حکومتی فرستاده شد، که به آن‌ها می‌گفت دولت شوروی به هیچ روی با «دهقانان مرتبه متوسط که کارگران را

38. V. P. Milyutin, *Agrarnaya Politika SSSR* (second ed., 1927), pp. 161-2.

39. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 50.

40. *ibid.*, xxiii, 128, 173.

استثمار نمی‌کنند» مخالف نیست، و مزایای فرمان ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ باید علاوه بر دهقانان فقیر شامل حال دهقانان متوسط هم بشود. ۴۱، اما، تا زمانی که کمیته‌های دهقانان فقیر فعال و قدرتمند بودند، توجه به منافع فقیرترین دهقانان و به یک‌چوب راندن دهقانان میانه‌حال و کولاک‌ها تمایل مقاومت‌ناپذیری بود.

اگر تغییر سیاست شوروی را پس از متفرق کردن کمیته‌های دهقانان فقیر در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ به معنای حرکتی به سمت راست یا به معنای پیش‌درآمد سیاست اقتصادی نوین (نپ) ۱۹۲۱ تعبیر کنیم، اشتباه کرده‌ایم. اما این تغییر سیاست را به معنای تخفیف کاربردهای افراطسی کمونیسم جنگی و به معنای بازگشت به سیاست سازش با آنچه تا آن روز عنصر خرده‌بورژوازی در خطه روستا شناخته می‌شد، می‌توان گرفت. آن لحظه‌ای که رهبران شوروی احساس کردند که باید همه متفقان ممکن را به جانب خود بخوانند، لحظه سرنوشت‌ساز آن نبرد مرگ و زندگی بود. امتیازدادن به دهقانان میانه‌حال از لحاظ زمانی مقارن بود با تلاش بی‌نتیجه‌ای که برای قیچی‌کردن پر و بال چکا صورت گرفت، و نیز با جنبش مدارای مشروط با منشویک‌ها و اسرارها، که در نوامبر ۱۹۱۸ آغاز شد و در سراسر زمستان ادامه یافت. ۴۲، و همچنین مقارن بود با تقاضای وسیع از انواع و اقسام روشنفکران بورژوا و «متخصصان» برای آن که به خدمت رژیم جدید درآیند. لنین به‌ویژه «توافق با دهقان میانه‌حال، با منشویسم دیروز در میان کارگران، و با خرابکاری دیروز در میان کارکنان دولت یا در میان روشنفکران» را «اجزای یک سیاست واحد» می‌نامد. ۴۳، همه این‌ها را عناصر مشکوک بارنگ خرده‌بورژوازی می‌شناختند، یعنی عناصری که مدام میان بورژوازی و پرولتاریا در نوسان بودند و جانب عوض می‌کردند. ۴۴، اگر در این زمان پاره‌ای از این عناصر پشت

41. *Izvestiya*, 18 August 1918, quoted in Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 767-8, note 61.

42. همچنان نگاه کنید به جلد اول، صص ۶-۲۲۵.

43. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 295.

44. لنین از همان می‌کند که دهقانان میانه‌حال «البته نوسان می‌کنند و فقط به جانب سوسیالیسم می‌آیند که نمونه مستحکم و قابل قبولی از ناگزیر بودن این گذار را به چشم ببینند» (ibid., xxiii, 426)؛ لنین بعدها این طبقه را «نوعی طبقه نوسان‌کننده»، که «نیمه مالک و نیمه کارگر» است، توصیف می‌کند (ibid., xxiv, 164).

دولت شوروی را نمی‌گرفتند، جنگ داخلی به پیروزی نمی‌رسید. اما این تغییر سیاست همچنین دلیل بر آن بود که رهبران بلشویک دریافته بودند که افزایش تعداد افراد و نفوذ دهقانان میانه‌حال را، که نتیجه اصلاحات ارضی بود، دست‌کم گرفته‌اند. نظریه‌سازان بلشویک همیشه چنین استدلال می‌کردند که توزیع زمین به صورت قطعات کوچک نیروی سرمایه‌داری خرده‌بورژوازی را در خطه روستا افزایش خواهد داد. اکنون عمل، نظریه را اثبات کرده بود. چنان که لنین بعدها نوشت، دهقانان «فقیر» به «دهقانان میانه‌حال مبدل شدند».^{۴۵} تلاش برای برقرارکردن سوسیالیسم از راه تاکتیک‌های شدید به دست کمیته‌های دهقانان فقیر نتیجه نداد، و سازش دستور روز بود. تا این اندازه، تغییر جبهه پیش‌درآمد عملیات وسیع‌تری بود که در مارس ۱۹۲۱ آغاز شد.

مماشات با دهقانان میانه‌حال، در سراسر سال ۱۹۱۹ یکی از مشخصات اساسی و مهم سیاست شوروی بود. در زمان تشکیل هشتمین کنگره حزبی در مارس ۱۹۱۹، این سیاست در اوج خود بود. لنین در کنگره سه بار به این سیاست اشاره کرد - در نطق افتتاحیه‌اش، در گزارش عمومی‌اش راجع به کار کمیته مرکزی، و در گزارش جداگانه‌ای «درباره کار در کشور». لنین گفت که «خنثی‌کردن» دهقانان میانه‌حال دیگر کافی نیست؛ در مرحله ساختمان سوسیالیسم که به آن رسیده‌ایم، لازم است که روابط را «بر پایه اتحاد مستحکمی» استوار کنیم. لنین توصیه‌های مسالمت‌آمیز انگلس را در آخرین رساله‌اش، «درباره مسأله دهقانان در فرانسه و آلمان»، دوبار نقل می‌کند.^{۴۶} در این رساله انگلس کاربرد زور را در مورد دهقانان خرده‌پا مردود می‌داند. ولی البته موضوع کنار آمدن با کولاک‌ها ابدأ مطرح نبود: «ما با کولاک‌ها در حال جنگ داخلی بودیم و هستیم و خواهیم بود.» اما وقتی که «بر اثر بی‌تجربگی کارکنان حکومت شوروی» ضربه‌هایی که به قصد کولاک‌ها بلند شده بود بر سر دهقانان میانه‌حال فرود آمد، اشتباه بسیار بدی روی داد.^{۴۷} فصل ارضی برنامه تازه حزب که در کنگره به تصویب رسید، پس از قیدکردن اصل پشتیبانی

45. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 330.

۴۶. نگاه کنید به صص ۴۵۵-۶ زیر؛ لنین قبلاً این قطعه را در بحث از سیاست ارضی در نوامبر ۱۹۱۸ نقل کرده بود (*Sochineniya*, xxiii, 307-9).

47. *ibid.*, xxiv, 114, 126-7, 158-71.

از کشتزارهای شوروی و سایر اشکال کشاورزی جماعتی و تعاونی‌های کشاورزی، به موضوع افراد و اتحاد دهقانان می‌پردازد. از آنجا که «اقتصاد روستایی کوچک تا مدت درازی همچنان وجود خواهد داشت»، حزب باید دست به اقداماتی بزند که هدف آن‌ها «بالا بردن تولیدکنندگی اقتصاد روستایی» باشد. بنابراین از رساندن هرگونه کمک عملی به دهقانان برای بهبود محصول و زمین آن‌ها دریغ نباید داشت؛ باید هرچه بیشتر کارگران را در خطه روستا به کار «ساختمان سوسیالیستی» کشاند؛ ترکیب «کولاک‌ها، بورژوازی روستایی» باید با قاطعیت درهم شکسته شود؛ و بند آخر فصل نیز روش حزب را در قبال دهقانان میانه‌حال چنین تعریف می‌کند:

حزب وظیفه خود می‌داند که روستاییان میانه‌حال را از کولاک‌ها جدا کند، آن‌ها را با توجه دقیق به نیازهایشان به جانب طبقه کارگر بیاورد، با کارهای اقناعی ایده‌ئولوژیک برضد واپس‌ماندگی آن‌ها مبارزه کند، و به هیچ روی در این زمینه دست به کارهای سرکوبگرانه نزند، و در همه مواردی که پای منافع حیاتی آن‌ها در میان باشد برای رسیدن به توافق عملی تلاش کند، و در انتخاب وسایل اجرای تحولات سوسیالیستی به آن‌ها اختیار بدهد.

کنگره برای تقویت این نتیجه‌گیری قطعنامه ویژه‌ای درباره دهقانان میانه‌حال تصویب کرد: به سبب «ریشه‌های اقتصادی نسبتاً نیرومند» این قشر، و واپس‌ماندگی رشد فنی در روستاهای روسیه، احتمال می‌رود که دهقانان میانه‌حال «تا مدت نسبتاً درازی پس از آغاز انقلاب پرولتاریا» جای خود را نگه دارند؛ کارگران شوروی باید این نکته را بپذیرند که این قشر «در شمار استثمارگران نیست، زیرا که از کار دیگران سودی نمی‌برد». بنابراین، در عین حال که باید دهقانان میانه‌حال را تشویق کرد که به بنه‌ها و سایر سازمان‌های کشاورزی بپیوندند، «کوچک‌ترین اجبار» نباید برای این منظور به کار رود؛ سنگینی بار مالیات باید «تماماً بر دوش کولاک‌ها» گذاشته شود؛ گرفتن مالیات از دهقانان میانه‌حال باید «در نهایت ملائمت و فقط تا میزانی که کاملاً در حد قدرت آن‌ها باشد و فشاری به

آن‌ها وارد نیاورد» انجام گیرد. ۴۸

در اجرای این دستورهای نسبتاً دشوار بلشویک‌ها هیچ فرصتی را از دست ندادند. سوردلوف که صاحب‌مقام محترم و انتخابی ریاست کمیته مرکزی اجرائی سراسری بود، در آستانه تشکیل کنگره حزبی درگذشته بود. کرسی او به کالینین رسید، که از کارگران پطروگراد و دهقانان پیشین - میانه‌حال - و از مردم ایالت تور بود، و به گفته لنین «هنوز رابطه خود را با روستا حفظ کرده است... و هر سال به آن سر می‌زند». معنای این انتصاب به صراحت بیان شد: «ما می‌دانیم که وظیفه عمده ما در کشوری که کشاورزی آن در دست دهقانان خرده‌پا است این است که اتحاد شکست‌ناپذیر کارگران و دهقانان میانه‌حال را تضمین کنیم.» ۴۹ اما این خط‌مشی هم که در سراسر سال ۱۹۱۹ پی آن را گرفتند، دشواری‌های خاص خود را به بار آورد. دهقانان میانه‌حال مقدار زیادی از دیند و دریافت کولاک‌ها را از خود نشان دادند؛ و اگر پشتیبانی از دهقانان فقیر نتوانسته بود تولید را تکانی بدهد، پشتیبانی از دهقانان میانه‌حال باعث شد که مقادیر بیش و بیش‌تری از محصول به بازار سیاه راه یابد. نخستین زنگ خطر را لنین به صدا درآورد و در کنفرانس کارگران حزبی در نوامبر ۱۹۱۹ گفت:

دهقان میانه‌حال بیش از نیاز خود خوراک تولید می‌کند، و چون بدین ترتیب مقداری مازاد غله در دست دارد به استثمار کارگر گرسنه می‌پردازد. این کار اساسی ما و تعارض اساسی ما است. دهقان زحمت‌کش، یعنی آدمی که با دسترنج خود زندگی می‌کند، کسی که فشار سرمایه‌داری را تحمل کرده‌است، در جانب کارگر قرار دارد. اما دهقان مالک، که مازاد غله خود را در دست دارد، برحسب عادت، آن مازاد را ملک خود می‌داند و می‌خواهد آن را آزادانه بفروشد.

و نیز:

به هیچ روی چنین نیست که همه دهقانان نفهمند که فروش

48. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 292, 307-9.

49. *Lenin, Sochineniya*, xxiv, 189, 215.

آزاد غله به معنای جرم حکومتی است. «غله را من کاشته‌ام، حاصل دسترنج من است، حق دارم آن را بفروشم» - این است استدلالی که دهقانان برحسب عادت و به‌شیوه قدیم با خود می‌کنند. ولی ما می‌گوییم که این جرم حکومتی است.^{۵۰}

دهقانان میانه‌حال به رسم دیرینه روستایی مقررات دولتی را تجاوز شهر به خطه مقدس حقوق روستا در نظر می‌گرفتند. انتقال پشتیبانی از دهقانان فقیر به دهقانان میانه‌حال بار دیگر دروازه را به روی نیروهای خرده‌بورژوازی سرمایه‌داری روستایی باز کرده بود. اما فعلاً هیچ راه چاره‌ای نبود. هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۹ قطعنامه سختی گذراند و سیاست مصادره را تأیید کرد و خواست که این سیاست علاوه بر غله و گوشته در مورد «سیب‌زمینی و در صورت لزوم، سایر فراورده‌های کشاورزی» نیز به‌کار بسته شود.^{۵۱}

گردش از دهقانان فقیر به‌سوی دهقانان میانه‌حال به‌حال‌کشتزارهای شوروی و سایر اشکال کشت‌وکار در مقیاس بزرگ نیز فایده‌ای نداشت. در نهمین کنگره حزبی، مارس ۱۹۱۹، که سیاست سازش با دهقانان میانه‌حال را اعلام کرد، لنین روی یکی از نقاط حساس مسأله کشاورزی جماعتی انگشت گذاشت و گفت که دهقان میانه‌حال را می‌توان به جانب جامعه کمونیستی آورد، منتها «فقط در صورتی ... که ما محیط زندگی او را آسان‌تر و بهتر سازیم». اما نکته این است که:

اگر ما فردا می‌توانستیم ۱۰۰،۰۰۰ تراکتور درجه یک [به آن‌ها] بدهیم، و بنزین در اختیارشان بگذاریم، مکانیک در اختیارشان بگذاریم (و شما می‌دانید که فعلاً این چیزها خواب و خیالی بیش نیست)، دهقان میانه‌حال می‌گفت: «من طرفدار بنه (کمون) هستم (یعنی طرفدار کمونیسم)». اما برای این که بتوانیم این کارها را بکنیم، ابتدا لازم است که بر بورژوازی بین‌الملل فائق شویم و آن را مجبور کنیم که آن تراکتورها را در اختیار ما بگذارد.^{۵۲}

50. *ibid.*, xxiv, 538, 540-1.

51. *S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 142-4.

52. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 170.

لنین این قیاس را دنیال نمی‌کند: ساختن سوسیالیسم در «روسیه بدون کشاورزی اجتماعی ممکن نیست؛ اجتماعی کردن کشاورزی بدون تراکتور ممکن نیست؛ به دست آوردن تراکتور بدون انقلاب جهانی پرولتری ممکن نیست. فعلا شمار دهقانان این بود: «زنده باد حکومت شوروی، زنده باد بلشویک، مرگ بر کمون.»^{۵۴} رفته رفته صدای این شکایت بلند شد که ساخوزها چیزی نیستند به جز «بازگشت املاک بزرگ زیر پرچم شوروی.»^{۵۵} در یک کنفرانس حزبی در نوامبر ۱۹۱۹ که برای بررسی کار حزب در روستاها تشکیل شد، لنین «بدگمانی و خشم» دهقانان را نسبت به ساخوزها، به ویژه وقتی که «استثمارگران قدیم» کارهای اداری و فنی آن‌ها را برعهده داشته باشند، اذعان دارد، ولی از خود عمل به قوت تمام دفاع می‌کند:

نه، اگر خود شما هم نمی‌دانید که چگونه باید کشاورزی را به صورت نوین سازمان داد، ما باید متخصصان قدیم را به خدمت بگیریم؛ اگر این کار را نکنیم هرگز نمی‌توانیم از گدایی خلاص شویم.^{۵۵}

با این همه در هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۹ ساخوزها مورد حمله کامل قرار گرفتند و متهم شدند که خود را از شوراهای محلی جدا ساخته‌اند، با پیشنهاد مزدهای کلان متخصصان را به سوی خود جلب کرده‌اند، و در کار توزیع زمین مداخله می‌کنند. گفتند که مدیران ساخوزها در عمارت‌های اربابی سابق با تجمل زندگی می‌کنند، و در پاره‌ای موارد اربابان اخراج شده را به نام مدیران ساخوز به سر جای خود بازگردانده‌اند: «کشتزارهای شوروی را به ابزار تعریکات

53. *ibid.*, xxiv, 241;

لنین دو سال بعد به این شعار بازگشت و آن را به این صورت گزارش داد: «ما بلشویکی‌م، ولی کمونیست نیستیم. ما طرفدار بلشویک‌ها هستیم، چون که آن‌ها مالکان را بیرون کردند؛ ولی طرفدار کمونیست‌ها نیستیم، چون که آن‌ها مخالفان زمین‌های فردی هستند» (*ibid.*, xxvi, 456).

54. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 6, 1919, p. 18.

55. *Lenin, Sochineniya*, xxiv, 539-40.

ضد انقلاب برضد حکومت شوروی مبدل کرده‌اند.^{۵۶} لنین در پاسخ خود پذیرفت که سوءاستفاده‌هایی از این قبیل ممکن است پیش آمده باشد، و فقط توانست چنین استدلال کند که درمان این دردها این است که سناوخوزها «هم با جمعیت روستایی و هم با گروه‌های کمونیستی روابط نزدیک برقرار کنند».^{۵۷} اما دهقانان میانه‌حال از کار و کردار خود پشیمان نشدند. در تابستان ۱۹۲۰، در دومین کنگره کمینترن، هنگامی که یکی از نمایندگان آلمانی دولت شوروی را سرزنش کرد که با پشتیبانی از دارندگان زمین‌های کوچک در مقابل کشاورزی در مقیاس بزرگ «مستقیماً به شیوه‌های اندیشه فرسوده خرده‌بورژوازی سقوط کرده‌است»، لنین به تندی پاسخ داد که «در غیر این صورت دهقان خرده‌پا متوجه فرق میان حکومت پیشین و دیکتاتوری شوراها نخواهد شد»، و «اگر قدرت دولتی پرولتاریا به این نحو عمل نکند، نمی‌تواند خود را ننگه دارد».^{۵۸} اما این نظر، تا زمانی که حاکم بود، مانع مؤثری بود در مقابل آنچه به عقیده لنین و همه مارکسیست‌ها آن را - در محیط روسیه، به درستی - کشاورزی باکفایت‌تری می‌شناختند.

بنابراین وقتی که آتش جنگ داخلی سرانجام در پاییز ۱۹۲۰ رفته‌رفته خاموش شد، و قلمروهای پیشین امپراتوری روسیه به زیر فرمان حکومت شوروی درآمدند و بار سنگین بازسازی را به دوش گرفتند، کاملاً روشن بود که انقلاب، با دیگرگون ساختن آرایش‌چهره روستا هیچ‌کدام از مسائل اساسی را حل نکرده است. مناطق تولیدکننده خواربار به موقع به دایره اقتصاد شوروی بازگردانده شدند تا بتوان از برداشت محصول ۱۹۲۰ آن‌ها بهره‌مند شد.^{۵۹} در سیبری، که پس از شکست کولچاک دروازه‌های آن

56. *7i Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), pp. 199, 219.

57. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 622-3.

58. *Der Zweite Kongress Des Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 318; Lenin, *Sochineniya*, xxv, 359;

برای «کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته»، قطعنامه کنگره درباره مسائل ارضی «حفظ مؤسسات کشاورزی مقیاس بزرگ و اداره آن‌ها مطابق سیاست کشتزارهای شوروی» را توصیه می‌کند، ولی اذعان دارد که در کشور روسیه، که از لحاظ اقتصادی واپس‌مانده است، کشتزارهای شوروی هنوز «استثنائات نسبتاً نادری» بیش نیستند (*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 136).

۵۹. محصول اوکراین باید از حمله لهستان در ماه‌های مه و ژوئن آسیب سنگینی

باز شده بود، گمان می‌رفت که انبارهای کلانی از برداشت‌های پیشین باقی مانده باشد؛ و برای بیرون‌کشیدن این‌ها از چنگ صاحبان‌شان انواع فرمان‌های سخت صادر شد. ۶۰ اما این‌گونه گنج‌های بادآورده، اگرچه درد مزمن کمبود خوراک شهرها را اندکی تخفیف می‌داد، در سیر نزولی تولید، که خطر توقف تمام اقتصاد را دربر داشت، هیچ تأثیری نداشت. آمارهای کشاورزی دوره کمونیسم جنگی طبیعتاً شایان اعتماد نیستند. با عالی‌ترین نیت موجود در جهان نیز محال بود که از خطه روستا حتی ارقام نزدیک به حقیقت را به دست آورد؛ دهقانان به انواع دلایل محصولات و چارپایان خود را پنهان می‌کردند؛ و جمع‌بندی و تحلیل آن گزارش‌هایی هم که به دست دولت می‌رسید جای ایراد فراوان داشت. مقامات گوناگون ارقام گوناگون منتشر می‌کردند، و همیشه روشن نبود که این ارقام به کدام مناطق مربوط می‌شوند. اما، با در نظر گرفتن این تردیدها، تصویر کشاورزی روسیه را در آستانه سیاست اقتصادی نوین (نپ)، برحسب خطوط کلی آمار می‌توان ترسیم کرد.

تقسیم و توزیع زمین بر اثر انقلاب اکتبر تا پایان ۱۹۱۸ در مناطق زیر فرمان شوروی عملاً به پایان رسید و در تابستان ۱۹۲۰ در همه قلمرو جمهوری‌های شوروی گسترش یافت. این جریان به برابری شگفتی از حیث مساحت در واحدهای تولید منجر شد. جدولی که در آن زمان انتشار یافت زمین‌ها را برحسب درصد اندازه‌ها در ۱۹۱۷ و ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ به ترتیب نشان می‌دهد:

۱۹۲۰	۱۹۱۹	۱۹۱۷	
%	%	%	
۵/۸	۶/۶	۱۱/۳	زمین‌های شخم‌نخور
۸۶/۰	۷۲/۱	۵۸/۰	زمین‌های شخم‌خور تا ۴ دسیاتین

دیده باشد: این که چه مقدار از نتایج را می‌توان به این عامل نسبت داد و چه مقدار را به خشک‌سالی و چه مقدار را به خرابی‌های پیش از آن، موضوعی است که برآورد آن ممکن نیست.

60. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 66, art. 298.

۶۱. بنابر برآورد کریستن، نزدیک به یک‌سوم محصول حیاتی سال ۱۹۲۰ را دهقانان پنهان کردند
(L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), pp.).

زمین‌های شخم‌خور از ۴ تا ۸ دسیاتین ۲۱/۷ ۱۷/۵ ۶/۵
 زمین‌های شخم‌خور بالای ۸ دسیاتین ۹/۰ ۳/۸ ۲۱/۷
 زمین کوچکی که دهقان و خانواده‌اش روی آن کار می‌کردند - و به‌رسمی که در ۱۹۱۷ دیگر عمومیت یافته بود فقط يك اسب داشتند - در ۱۹۲۰ واحد غالب کشاورزی روسیه بود. املاک بزرگ ناپدید شده بودند. تلاش برای بازسازی واحد بزرگ به‌صورت کشتزارهای شوروی یا بنه‌های کشاورزی همه‌جا با مخالفت سخت روبه‌رو شد و به توفیق ناچیزی رسید. از میان موجبات متعدد سیر نزولی تولید در سه سال نخستین پس از انقلاب اکتبر - ویرانی روستاها، از دست رفتن نیروی انسانی، مرگ‌ومیر چارپایان، کمبود ابزار کار و کود - اگر بخواهیم برای کاهش کارایی واحد کوچک در مقابل واحد بزرگ مرتبه بالایی قائل شویم از جاده انصاف بیرون رفته‌ایم. اما این نوعی نقص دائمی بود که مقدر بود از عوامل نامساعد ناشی از جنگ و جنگ داخلی دیرتر بماند. این مشکل اساسی اقتصاد شوروی بود.

رشد کشاورزی دهقانان‌خرده‌پا در مقابل کشت‌وکار در مقیاس بزرگ نتایج خاصی در پی داشت. اولاً، تولید از فراورده‌های ویژه و باارزش به تهیه خوراک خشک و خالی کشاورزان منصرف شد. سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در ژانویه ۱۹۲۰ از «خطر گذار از فراورده‌های ویژه و فنی به فراورده‌های خوراکی (کاهش کشت ارزن، چوب، دانه‌های روغنی، پنبه، و غیره) و نیز تقلیل دامداری» نام می‌برد. بنا بر گفته گزارشگر مسائل کشاورزی هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰، مساحت زمین‌های زیر کشت در جمهوری‌های شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ به میزان ۱۶ درصد کاهش یافته است؛ اما این کاهش در مناطق جوکاری

62. L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 68;

جدول دیگری (ibid., p. 67) نشان می‌دهد که از میان زمین‌های زیر ۴ دسیاتین بیش از نیمی کمتر از ۲ دسیاتین مساحت داشتند. از جدولی (همان‌جا) که تعداد اسب‌های هر قطعه زمین را نشان می‌دهد نیز همین نتیجه به دست می‌آید. درصد زمین‌های فاقد اسب از ۲۹ در سال ۱۹۱۷ به ۷۶ در ۱۹۲۰ پایین افتاد؛ درصد زمین‌های زمین‌های دارای يك اسب از ۴۹ به ۶۳ رسید؛ درصد زمین‌های دارای بیش از دو اسب از ۴۸ به ۹۰ پایین افتاد.

63. *Rezolyutsii Tret'ego Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Varodnogo Khoziaistva* (1920). p. 22.

در حداقل (۶۷ درصد) و در مناطق فراورده‌های ویژه در حداکثر (۲۷ درصد در کشت شاهدانه، ۳۲ درصد در کنف، و ۴۰ درصد در علوفه دام) بوده است. ۶۲. ثانیاً، دهقان خرده‌پا نه تنها کمتر تولید می‌کرده بلکه نسبت بیشتری از فراورده خود را می‌خورده است، و مازادی که به شهر می‌رسیده از دو جهت کاهش داشته است؛ و در مواردی هم که مازاد وجود داشته روندهای گردآوری بی‌اندازه دشوار و خطرناک بوده است، زیرا که به‌کار بردن روش‌های اجبار، که در مورد چند تن تولیدکننده بزرگ و توانگر یا واحدهای جماعتی زیر نظر دولت یا پرولتاریای شهر عملی است، در مورد توده دهقان خرده‌پا و «میان‌حال» چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ اخلاقی غیرمقدور است. چنان که لنین همیشه پیش‌بینی کرده بود، توزیع زمین میان دهقانان، از آن‌جا که اندازه متوسط واحد تولید را پایین می‌آورد، مانع مملکتی بود بر سر راه جریان خوراک و مواد خام از روستا به شهر، که برای پیروزی نهایی انقلاب پرولتاریا ضرورت داشت. دشواری ساختمان نظام سوسیالیستی در کشوری که اقتصادش به کشاورزی دهقانان واپس مانده وابسته بود، بار دیگری به روشنی پدیدار شد.

اما، از همه نقائص ناشی از نظام ارضی که بگذریم، دشواری عمده در تأمین خوراک شهرها در این بود که چیز قابلی در کار نبود که در ازای فراورده‌های روستا به دهقانان داده شود، و ضبط غله به این صورت یا آن صورت در واقع یگانه راه قانونی به دست آوردن غله بود. رهبران شوروی چون راه دیگری به نظرشان نمی‌رسید که پیشنهاد کنند، واقعیت سخت را به‌کندی و با سرسختی به‌جا می‌آوردند. ۶۵ اما در تابستان ۱۹۲۰ دیگر نارضایی دهقانان به‌جایی رسیده بود که پنهان‌سازی و ساختن مقدور نبود. از

64. Vos'moi Vserossiiskogo S"ezda Sovetov (1921), p. 123.

۶۵. در تابستان ۱۹۲۰، لنین نکته‌ای را در نوشته‌های وارگا خواند، که با الهام گرفتن از انقلاب مجارستان گفته بود «مصادره ما را به مقصود نمی‌رساند، زیرا کاهش تولید را به دنبال دارد»، و در برابر آن دو علامت سؤال گذاشت (Leninskii Sbornik, vii (1928), 363);

چند ماه در برابر این گفته بوخارین در کتاب

Ekonomika Perekhodnogo Perioda

که اجبار دهقانان را نباید «زور خالص» تعبیر کرد، زیرا که این اجبار «در راستای رشد اقتصادی عمومی قرار می‌گیرد»، لنین می‌نویسد «بسیار خوب» (ibid., xxxv (1945), 175).

سپتامبر به بعد مرخص کردن سربازان ارتش، به «راهزنی» - یکی از اشکال دیرینه شورش دهقانی - منجر شده و در مناطق مرکزی و جنوب شرقی گسترش یافته بود؛ ایالت تامبوف ظاهراً کانون این اغتشاش‌ها بوده است.^{۶۶} در جلسه‌ای از رؤسای کمیته‌های اجرائی شوراهای دهقانی ایالت، دشمنی‌ورزیدن دهقانان با حکومت به صراحت مطرح شد. در این جلسه لنین نیز سخنرانی کرد و در پایان سخنان خود این نکته را اذعان کرد که «اکثریت دهقانان سرما و گرسنگی و عوارض سنگین را به‌سختی تمام احساس می‌کنند» و «اکثریت آن‌هایی که به صراحت یا به‌طور غیرمستقیم سخن گفته‌اند به حکومت مرکزی دشنام داده‌اند».^{۶۷}

آخرین بررسی جدی مسأله کشاورزی در دوره کمونیسم جنگی در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ صورت گرفت. شکست‌ورانگل سرانجام جنگ داخلی را پایان داده بود، و کنگره تقریباً تمام وقت خود را به بازسازی اقتصادی اختصاص داد. لنین در نخستین سخنرانی‌اش همچنان به این عقیده چسبیده بود که «در کشور دهقانان خرده‌پا وظیفه عمده و اساسی ما کشف این مطلب است که چگونه می‌توان اجبار دولتی را برای بالا بردن تولید دهقانان به کار بست».^{۶۸} دن، یکی از منشویک‌ها، محکومیت عمل دولت شوروی را چنین خلاصه کرد که «سیاست تأمین خواربار به زور» ورشکسته است. این سیاست توانسته است سی بیلیون پوطاز چنگ دهقانان بیرون بکشد، اما «این به قیمت کاهش کلی مساحت زیر کشت تا حدود یک‌چهارم مساحت پیشین، کاهش تعداد دام‌ها، پایین‌افتادن کشت فسرآورده‌های صنعتی، و سقوط وخیم کشاورزی خریداری‌شده است».^{۶۹} نمایندگان اسرار چپ قطعنامه‌ای پیشنهاد کردند که می‌گفت «به منظور فراهم کردن انگیزه‌ای برای رشد کشاورزی» ضبط محصول باید به پاره‌ای از تولید دهقانان منحصر شود و باقی در اختیار خودشان باشد، «یا برای مصرف شخصی، یا برای مبادله از طریق شبکه

66. *Desyati S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Parti i* (1921), pp. 37-8;

در سراسر زمستان تارکومبرود ناچار شد جریان گردآوری غله را در سیزده ایالت به کلی تعطیل کند (ibid., p. 231).

67. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 426.

68. ibid., xxvi, 38.

69. *Vos'moi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1921), p. 42.

تعاونی‌های مصرف‌کنندگان در ازای اجناس موردنیاز دهقانان کارنده».^{۷۰} قلمنامه منشویک‌ها قدم را از این هم پیش می‌گذاشت و این نکته را می‌پذیرفت که دهقانان روسیه عبارتند از «طبقه‌ای از تولیدکنندگان که فعالیت اقتصادی خود را برحسب اصول اقتصاد بازاری افزایش یا کاهش دهند» - یعنی طبقه‌ای از سرمایه‌داران کوچک - و پیشنهاد می‌کرد که «دهقانان باید امکان فروش تمام مازاد پس از وضع تمهیدات دولتی را که مقدار آن دقیقاً معین شده باشد، داشته باشند و مبنای این فروش هم مبادله آزادانه کالاها یا قیمت‌های ثابت متناسب با آن مبادله باشد».^{۷۱} کنگره از پیشنهاد منشویک‌ها استقبال نکرد. یکی از نمایندگان بلشویک گفت این تکرار «همان چیزهایی است که ما بارها از زبان همه کولاک‌ها و راهزن‌ها شنیده‌ایم، مخصوصاً در اوکراین».^{۷۲} اما بحث روی هم‌رفته اندوهبار و بی‌نتیجه بود. تئودوروویچ، گزارشگر کنگره، سه مشخصه وضع موجود را چنین تشخیص داد: «فقر کلی روستاها»، کاهش تولید کشاورزی همراه با گذار از فراورده‌های ویژه به کشت «طبیعی»، و «پراشدن زمین‌های دهقانان». این اوضاع دو «نقص اساسی» را باعث شده‌اند: کاهش مساحت زمین‌های زیرکشت و ناچیز بودن میزان تولید کنندگی («سه تا چهار بار کمتر از چندکشور غربی»). تئودوروویچ یک‌بار دیگر مشکل همیشگی - «دور باطل» - شهر و روستا و خواست‌های آن‌ها را بیان می‌کند:

برای احیای روستا باید کالاهای شهری را به مقدار عادی به آن برسانیم؛ اما از طرف دیگر، برای تولید این کالاها شهر باید مقدار معینی مواد خام و خواربار در اختیار داشته باشد.^{۷۳}

اما راه‌هایی که برای بیرون‌رفتن از این دور باطل و تأمین «مقدار معین» مواد و خواربار مورد نیاز شهر تصور می‌شد هنوز خام بود، و همچنان دید شهری بر آن غلبه داشت. در ۱۹۱۹ کمیته اجرائی شورای ایالتی تولا به این فکر افتاده بود که «کمیته گشت»ی تشکیل دهد و در میان دهقانان تبلیغاتی برای افزایش تولید راه بیندازد.^{۷۴} این نقشه را جاهای دیگر هم

70. *ibid.*, p. 122.

71. *ibid.*, p. 201.

72. *ibid.*, p. 202.

73. *ibid.*, pp. 123-5.

74. *ibid.*, p. 148.

به دست گرفته بودند و به نظر می‌رسید که برای کاربرد کلی مناسب و مفید است. ۷۵. تصمیم گرفته شد که «کمیته‌های کشت» ولایتی و ایالتی و روستایی تشکیل شود. قرار شد يك «برنامه سراسری کشت اجباری» از طرف نارکومیرود آماده شود. کمیته‌های ایالتی می‌بایست «برنامه کشت اجباری و مساحت زمین‌های زیر کشت را... برای تمام ایالات و برای یکایک ولایات تهیه و تثبیت کنند»؛ اجرای برنامه بایستی زیر نظر کمیته‌های پایین‌تر انجام گیرد. کاشتن «مساحت تعیین‌شده در برنامه کشت دولتی» را «خدمت دولتی» اعلام کردند. ۷۶.

در مذاکرات هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه پیشرفتی به‌چشم می‌خورد. در سراسر سه‌سال رژیم بلشویکی، مسأله کمبود خوراک را مربوط به روش گردآوری و توزیع در نظر گرفته بودند، نه مربوط به تولید. این فرض در کشوری که تا همان اواخر از صادرکنندگان غلات شمرده می‌شد، طبیعی بود، اما سرانجام روشن شد که اشتباه مصیبت‌باری پیش نیست. جنگ داخلی، اصلاحات ارضی، و اعتصاب تولیدکنندگان برائش ضبط محصولات از جانب دولت، دست به‌هم دادند و سیر نزولی مداوم مساحت زیر کشت و حاصل کشت را باعث شدند. روزی که جنگ داخلی به پایان رسید روشن بود که وظیفه اساسی سیاست کشاورزی شوروی دیگر این نیست که مازاد دهقانان را، که وجود هم نداشت، از چنگشان درآورد، بلکه باید تولید کشاورزی را تشویق کند. کنگره این اندازه را دریافته بود.

۷۵. اوسینسکی این مسأله را در جزوه‌ای مورد بحث قرار داده و هرگونه پیشنهاد «جانشین کردن مالیات جنسی به‌جای انحصار خواربار» را محکوم کرده بود و گفته بود که این کار به بازرگانی آزاد و سیاست طرفداری از کولاکها می‌انجامد (Gosudar stvennoe Regulirovanie Kres'tyanskogo Khozyaistva (1920), p. 16).

۷۶. این قطعنامه (S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh (1939), pp. 170-5)

همراه با سایر قطعنامه‌های کنگره در این مأخذ چاپ شده است: *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 1, art. 9;

در اوایل ژانویه فرمانی صادر شد و رسماً تأسیس کمیته‌های کشت را اعلام کرد (ibid., No. 2, art. 14)؛ در پایان همان ماه فرمان دیگری وظایف آن‌ها را معین ساخت (ibid., No. 7, art. 52). - این آخرین مولود مرده سیاست کشاورزی کمونیسم جنگی بود.

با این حال، برخلاف همه تجارب گذشته، باز هم بنا را بر این گذاشتند که دهقانان را می‌توان با زور یا فریب به رعایت مقررات وادار کرد. این بار عمر این توهم کوتاه بود. سه ماه بعد که لنین سیاست اقتصادی نوین (نپ) را اعلام کرد، خطوط کلی این سیاست از آنچه اس‌ارهای چپ و منشویک‌ها در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه طرح کرده بودند چندان دور نبود.

(ب) صنایع

ضررهای که از جنگ داخلی به صنایع وارد شد مستقیم‌تر و، در کوتاه‌مدت، ویران‌کننده‌تر از آسیب کشاورزی بود. در کشاورزی، جنگ داخلی هم تقاضا را بالا برد و هم دشواری‌های تولید و توزیع را تشدید کرد، و بدین ترتیب باعث تعجیل و تسریع مسائلی شد که اگر جنگ پیش نمی‌آمد با آهنگ آهسته‌تر و به صورت تدبیرپذیرتری مطرح می‌شدند. در زمینه صنایع، جنگ همه این مشکلات را باعث شد، به اضافه بسیار مشکلات دیگر. یک بار دیگر شکل تولید به هم ریخت، آن هم در لحظه‌ای که تغییر صنایع برای انطباق با زمان صلح دستور «روز بود. جنگ داخلی تمام صنایع را به سازمان‌های تأمین نیازهای ارتش سرخ مبدل کرد، و سیاست صنعتی را به صورت یکی از مواد استراتژی نظامی درآورد؛ از آن پس همه تصمیمات به حکم اضطرار گرفته می‌شد، بدون توجه به آینده دور و اصول عقیدتی. تا آن جا که در سیاست صنعتی شوروی پیش از جنگ داخلی و پس از آن تداومی برقرار بود، آن تداوم تجسم این اصل بود. جنگ و تشنج به منزله نقطه اوج پاره‌ای تغییرات انقلابی است که از علل قدیم‌تر و ژرف‌تری ناشی می‌شوند. نظارت دولتی بر دستگاه صنعتی، که پیش از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها بر اثر جنگ آغاز شده بود، اکنون با درگرفتن جنگ داخلی شدت یافت و فراگیر شد، و تجربه عملی و واقعی نیز جای این نوع نظارت را در معتقدات بلشویک‌ها استحکام تازه‌ای بخشید. عمده‌ترین درس‌های جنگ داخلی در مورد صنایع عبارت بود از ضرورت نظارت مرکزی، هدایت، و برنامه‌ریزی. این جنگ دو نتیجه دیگر را نیز القا کرد، که ظاهراً به اندازه آن درس‌ها با اصول سوسیالیسم سازگار به نظر نمی‌رسند، اما ضرورت آن‌ها از لحاظ کفایت و کارایی مسلم است - یعنی نیاز به کارشناسان فنی، و نیاز به مسؤولیت فرد واحد در مدیریت.

روابط حقوقی میان دولت و صنایع را جریان ملی‌شدن همه مؤسسات صنعتی معین ساخته بود. دوره کمونیسم جنگی در صنایع با فرمان ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ آغاز شد، که همه شاخه‌های عمده صنعت را ملی اعلام کرد. ۷۷ در نیمه دوم سال ۱۹۱۸، با چند فرمان دیگر جاهای خالی بازمانده از فرمان ۲۸ ژوئن نیز پر شد، و فرمان اکتبر ۱۹۱۸ این قانون را مکرر کرد که هیچ سازمانی به جز وِسْخا، «در مقام ارگان مرکزی تنظیم‌کننده و سازمان‌دهنده تمام تولید جمهوری»، حق صادره مؤسسات صنعتی را ندارد. ۷۸ این فرمان اشاره می‌کند که شوراها و ساونارخوزهای محلی همچنان خودسرانه به ملی‌کردن مؤسسات می‌پردازند. اما، از مؤسسات صنعتی بسیار کوچک که بگذریم، جریان ملی‌کردن رسمی در پایان ۱۹۱۸ به پایان رسید، قطع نظر از این که روند تحویل گرفتن مؤسسات عملاً انجام گرفته باشد یا نه. در اوایل ۱۹۱۹ صنایع دستی کوچک روستاها مورد توجه قرار گرفت، که پراکنده و بی‌سازمان و غالباً متکی بر کار نیمه‌وقت یا «خانه‌کاری» ۷۹ فقیرترین دهقانان و خانواده‌هایشان متکی بود. این صنایع در اقتصاد روسیه نقش بسیار مهمی داشتند؛ در رفع نیازهای ساده دهقانان این صنایع به اندازه صنایع ماشینی کارخانه‌های بزرگ مؤثر بودند: ابزارهای کشت و کار و ظرف و لباس و میز و صندلی و وسائل ابتدایی خانه را همین صنایع دستی تهیه می‌کردند. ۸۰ برنامه حزبی مارس ۱۹۱۹، که می‌خواهد تولید را به هر قیمتی شده بالا ببرد، حمایت از صنایع کوچک روستایی را توصیه می‌کند و می‌گوید که باید سفارش دولتی و اعتبار به آن‌ها داده شود، و می‌خواهد که «کارگران منفرد روستایی، آرتل‌های کارگران روستایی، و تعاونی‌های تولیدکنندگان و مؤسسات

77. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 47, art. 559.

برای این فرمان نگاه کنید به ص ۱۲۰ بالا.

78. *Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, ii (1920), 83.

۷۹. یعنی انجام دادن سفارش کارفرما در خانه. - م.

۸۰. نارودنیک‌ها صنایع دستی روستایی را می‌ستودند و آن‌ها را جان‌بین صنایع سرمایه‌داری شهری می‌دانستند. از طرف دیگر، مارکسیست‌های روس صنعتی را که نارودنیک‌ها برای صنایع روستایی به کار می‌بردند (*kustarnyi*) در معنای استعاری آن به هر چیز حقیر و بی‌سامان و وابسته‌مانده‌ای اطلاق کردند. این صنایع روستایی از چندی پیش از انقلاب در معرض نفوذ کاسبان خرده‌پا قرار گرفته بود، که «شیره»ی جان خانوارهایی دهقانی را می‌کشیدند.

کوچک به صورت واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ^{۸۱}. با هم متحد شوند. ۸۱. برای تأسیس بخش‌های ویژه در وستخا و در ساونارخوزهای محلی، در دسامبر ۱۹۱۸ تصمیم گرفته شده بود. ۸۲. کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۲۰ پیشنهاد کرد که این صنایع را زیر رهبری تعاونی‌ها گروه‌بندی کنند^{۸۳}؛ این که در عمل این کار تا چه اندازه از پیش رفته است، روشن نیست. اگر درباره وضع قانونی مؤسسات صنعتی شکی در میان بود، در پایان نوامبر ۱۹۲۰ همه شک‌ها برطرف شد، زیرا در این تاریخ فرمانی صادر شد که می‌گفت همه مؤسساتی که با قدرت مکانیکی دارای بیش از پنج کارگر یا بدون قدرت مکانیکی دارای بیش از ده کارگر باشند ملی اعلام می‌شوند. اما این فرمان نیز، مانند فرمان ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ فقط وضع حقوقی را تغییر می‌داد؛ صاحبان صنایع مؤسسات خود را همچنان در تصرف داشتند تا روزی که وستخا یا ساونارخوزهای محلی برای تحویل گرفتن آن‌ها اقدام کنند. ۸۳.

ترازنامه نهایی جریان ملی‌شدن صنایع در زمان جنگ داخلی هرگز تنظیم نشد. سرشماری صنایع در ۱۹۲۰ در مناطق زیر فرمان حکومت شوروی (که شامل تقریباً تمام سرزمین‌های سازنده اتحاد جماهیر شوروی منهای شرق سیبری می‌شود) مجموع «مؤسسات صنعتی» را بالغ بر ۴۰۴،۰۰۰ واحد نشان می‌دهد، که ۲۵۰،۰۰۰ واحد آن در حال کار بوده‌اند. از این ۲۵۰،۰۰۰ نزدیک به سه‌چهارم دستگاه‌های تک نفری یا خانوادگی بوده‌اند؛ فقط ۲۶ درصد کارگر در استخدام داشته‌اند. رقم کل کارگران صنایع ۲،۲۰۰،۰۰۰ یا ۸۹ درصد همه کارگران صنایع بوده‌است؛ و از این رقم ۱،۴۱۰،۰۰۰ در مؤسسات به اصطلاح بزرگ، که بیش از

81. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 290.

82. *Trudy II Vserossiiskogo. S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 396.

83. *Rezolyutsii Tret'ego Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), pp. 30-2;

یکی دیگر از قطعه‌نامه‌های این کنگره، که از طرف توسکی پیشنهاد شد، رقابت اتحادیه‌های کاری را با صنایع دستی نشان می‌دهد، و می‌گوید که فقط «شاخه‌های مطلقاً ضروری» آن‌ها باید مورد حمایت قرار گیرد؛ سیاست عمومی بر «جانشین ساختن کارخانه به جای صنایع روستایی» دائر بود (ibid., pp. 402-3).

84. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 93, art. 512.

۳۰ کارگر داشته‌اند، کار می‌کرده‌اند. رقم کل مؤسسات صنعتی ملی‌شده به‌موجب فرمان نوامبر ۱۹۲۰ ۳۷،۰۰۰ واحد است، که ۱،۶۱۵،۰۰۰ کارگر در استخدام داشته‌اند؛ به‌علاوه ۲۳،۰۰۰ کارگر نیز در استخدام مؤسسات تعاونی بوده‌اند. اما ارقامی که پیش از این جریان کلی ملی‌کردن به‌دست و سنخا گردآوری شده است وضع واقعی را بهتر نشان می‌دهند. بنابراین ارقام، کلیتاً ۶،۹۰۸. مؤسسه صنعتی به و سنخا حساب پس‌می‌داده‌اند، از این رقم، و سنخا. تعداد ۴،۵۴۷ مؤسسه را ملی‌شده کامل می‌شناخته است، به این معنی که به زیر نظارت دولت درآمده بودند. در عین حال، «اداره آمار مرکزی» تعداد مؤسسات ملی‌شده را ۲،۸۳۳ واحد رقم می‌دهد. همه مقامات در این نکته همدستانند که در صنایع حمل و نقل، ساختمان، برق، شیمی، نساجی، و کاغذ کار ملی‌کردن کمابیش کاملاً انجام گرفته بود.

مسئله اصلی در دوره کمونیسم جنگی ملی‌کردن صنایع نبود. این کار، چنان که لنین بارها اشاره کرده بود، یک اقدام سوسیالیستی بود، و در این زمان حتی در کشورهایی که ساختار سرمایه‌داری بورژوازی هنوز دست‌نخورده بود تا اندازه‌ای صورت می‌گرفت. ۸۷ مسئله اصلی عبارت بود

۸۵. نتایج این سرشماری به‌طور کامل در این مأخذ خلاصه شده است:
Na Novykh Putyakh (1923), iii, 165-78.

۸۶. این ارقام در کتاب کریستن آمده است، بدون آن که نویسنده برای حل اختلافات آن تلاش کرده باشد
(L. Kritsman, *Geroicheski Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [1924]), pp. 127-8);

میلیونین رقم مؤسسات ملی‌شده را در فوریه ۱۹۲۰ درست‌تر ۶،۵۰۰ ذکر می‌کند، که از آن میان نزدیک به ۳،۰۰۰ مؤسسه «مؤسسات تراسی‌شده و دارای اهمیت ویژه» بوده‌اند، و ۳،۵۰۰ مؤسسه باقی‌مانده به دست باوفارخوزهای محلی اداره می‌شدند.

۸۷. یکی از بیانیه‌های نخستین کنگره کمیترون، که گویا به قلم تروتسکی نوشته شده است، این نکته را تأکید می‌کند که: «ملی‌شدن زندگی اقتصادی که لیبرالیسم سرمایه‌داری آن‌قدر برضد آن اعتراض می‌کند، کار انجام گرفته‌ای است. از این واقعیت هیچ راه بازگشتی نیست. نه به رقابت آزاد و نه حتی به قلمرو تراسی‌ها و سندیکاها و سایر ترقیبات اقتصادی. تنها مسأله این است که از این پس چه کسی حامل تولید ملی‌شده خواهد بود: دولت امپریالیستی یا دولت پروتلاریای پیروز»

(*Kommunisticheskii International v Dokumentekh* (1933), pp. 57-8; Trotsky, *Sochineniya*, xxii, 41).

از تلاش دولت برای گرداندن صنایع بر پایه‌های موسیالیستی، بیشترین و مهم‌ترین فرمان‌های صنعتی این دوره - از ژوئیه ۱۹۱۸ تا پایان ۱۹۱۹ - ناظر بر «انتقال به مدیریت جمه‌وزی» هستند (این عبارت رایج آن روز بوده است). گاه نام بخشی از وسنخا که باید مسؤولیت را برعهده بگیرد در فرمان قید می‌شود، گاه نیز این کار به صورت مبهمی به وسنخا یا هیات رئیسۀ آن واگذار می‌شود. فرمان‌ها به مؤسسات معین مربوط می‌شوند. همه شرکت‌ها یا کارخانه‌های يك صنعت واحد را یکبارۀ تحویل نمی‌گرفتند: برای تحویل گرفتن صنایع وسیع و گوناگون نساجی صدور بیش از دوازده فرمان لازم آمد. اما سیاست دولت عبارت بود از انجام دادن عمل اجباری «تراستی کردن» صنایع، که لنین در پاییز ۱۹۱۷ آن را آخرین گام در سازمان دهی سرمایه داری و لذا شرط لازم سازمان دهی موسیالیسم اعلام کرده بود. ۸۸ هر صنعتی را می‌بایست در يك «تراست» گروه بندی کنند و زیر فرمان «گلاوک» مرکز ویژه آن قرار دهند؛ و همه پاسخگوی وسنخا می‌شدند، که داور کل و تعیین کننده خط مشی یا سیاست صنایع بود. در پایان ۱۹۱۹ صدور ۹۰ واحد از این «تراست‌های دولتی» تشکیل شده بود. ۸۹

در زمینه سیاست صنعتی، بیرون کشیدن يك خط مشی منسجم از لایه لای انواع فرمان‌ها و مقررات آن دوره همیشه آسان نیست. وسنخا - به گفته آن روزهای ریکوف، رئیس آن - از صورت «سازمان عادی امور اقتصادی» درآمده و «برای جلوگیری از حمله از پشت سر مجبور به اقدامات شدیدی شده بود». ۹۰ بدون شك جنگ داخلی،

۸۸. نگاه کنید به صص ۸۰-۷۹ بالا.

89. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 170:

صنعت نساجی که به دلیل وسعت و پراکندگی برای تراستی شدن کامل مناسب نبود، در این زمان در ۴۰ «اتحادیه» و زیر نظر يك مدیریت مرکزی سازمان یافته بود (ibid., p. 171).

90. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 10, 1918, p. 31.

این فرمان‌ها و نظایر آن‌ها در این ماه‌ها، در این مأخذ گردآوری شده‌اند: *Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, ii (1920) 9-10, 112-34;

فرمان‌های متعدد همان دوره که درباره تصرف مؤسسات فردی صادر شده در همان جا گردآوری شده است

که بر همه عوامل دیگر غالب بود، باعث می‌شد که دولت «روی آن عده از مؤسسات صنعتی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم نیازهای جنگی را برمی‌آوردند، دست بگذارد. با فرمان ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ ناظر بر ملی‌کردن صنایع، استقرار نظارت دولت بر صنعت فلزریزی کار پایان یافته‌ای بود. نیازهای جنگی باعث شد که صنایع مهمی مانند چرم، نساجی، شیمی، و برق در پاییز ۱۹۱۸ با شتاب تصرف شوند؛ برای ایجاد «کمیته کل سوخت» («گلاوتوپ») در دسامبر ۱۹۱۸ با اختیارات تام در امور تولید و توزیع انواع سوخت هیچ توضیحی لازم نیست. بنابر ملاحظات کلی‌تری کارخانه‌های تولید کاغذ، توتون و سیگار، و سفال نسوز خیلی زود تصرف شدند؛ یا صنایع شراب‌سازی و رسومات، که معلوم نیست چرا در فرمان ژوئن از قلم افتاده بودند، در نوامبر ۱۹۱۸ ملی شدند و ماه بعد به تصرف درآمدند. اما حدس زدن این که چرا در دسامبر ۱۹۱۸ به ملی‌کردن و تصرف صنعت چاپ و نشر موسیقی یا صنعت شیرینی‌سازی مسکو و پتروگراد اقدام شد، کار دشوارتری است. ۹۱ ماشین «ملی‌کردن»، که به دلایل درست و کافی به‌حرکت درآمده بود، برای خود دور برداشته بود، یا انگیزه‌اش همان ترکیب آشفته و تا حدی تصادفی منافع و ملاحظات بود که در هر روند مدیریت در مقیاس بزرگ دیده می‌شود.

نتیجۀ این اقدامات آن بود که وسنخا از وظیفه‌ای که در اصل برای آن در نظر گرفته بودند، یعنی گرداننده و داور کل اقتصاد شوروی، منحرف شد. به‌صورت ادارهٔ مسؤول مدیریت صنایع ملی‌شده شوروی درآمد. فرمان مفصل اوت ۱۹۱۸ دو وظیفه برای وسنخا معین می‌کند: «تنظیم کردن و سازمان‌دادن تمام تولید و توزیع»، و «اداره کردن همه مؤسسات [صنعتی] جمهوری»؛ اما نقش مؤثر آن از این پس در وظیفهٔ دوم خلاصه می‌شد. در همان فرمان اساسنامهٔ مفصلی نیز برای وسنخا تدوین شده است. از میان ۶۹ تن اعضای آن، ۱۰ تن از طرف کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری منصوب می‌شوند، ۲۰ تن از طرف ساوانارخوزهای محلی، و ۳۰ تن از طرف شورای مرکزی اتحادیه‌های

91. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 58, art. 644; V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 168.

شرح مفصلی دربارهٔ سازمان اداری وسنخا در این ایام در کتاب کریستن آمده‌است (L. Kritsman, *Geroicheskiy Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), pp. 99-105).

کارگری. و سنخا می‌بایست دست‌کم ماهی یک بار اجلاس کند. امور جاری آن به دست یک هیأت‌رئیس (پریزیدوم) ۹ نفری سپرده می‌شد، که رئیس و نایب‌رئیس آن از طرف ساونارکوم منصوب می‌شدند و سایر اعضا از طرف کمیته مرکزی اجرائی سراسری. هیأت رئیس فوراً به مرجع فرماندهی و تعیین سیاست مبدل شد. پس از پاییز ۱۹۱۸ جلسات شور و سنخا به‌کلی تعطیل شد، و این سازمان به‌صورت یک وزارتخانه دولتی درآمد که، مانند هیأت بازرگانی بریتانیا، فقط عنوان یک ارگان ازمیان‌رفته را روی خود داشت.^{۹۲}

دستگاهی که و سنخا می‌خواست آن را وسیله فرمانروایی بر قلمرو صنعتی تازه خود سازد از شبکه سازمان‌های مرکزی - «گلاوک» ها یا مراکز - ساخته و پرداخته شد، که نخستین نمونه‌های آن‌ها پیش از آغاز روند ملی کردن صنایع تأسیس شدند. برخی از صنایع کم‌اهمیت مستقیماً تابع شعبه‌های و سنخا شدند و بدین ترتیب از شبکه مراکز بیرون رفتند. اما این تمایزی بود که چندان تفاوتی ایجاد نمی‌کرد، زیرا که مراکز و «گلاوک» ها رفته‌رفته منزلت نیمه‌مستقل خود را از دست دادند و در بخش‌های و سنخا جذب شدند. وقتی که همه اعتبارات و صنایع ملی‌شده در اختیار و سنخا قرار گرفتند - و دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۸ نیز با صدور قطعنامه‌ای این را رسماً تأیید کرد - این تابعیت مستقیم امری ناگزیر شد. آنچه چندان مسلم نبود و در آغاز نوسان داشت نحوه روابط گلاوک‌ها با صنایع زیر نظارت آن‌ها بود. وظایف کمیته اصلی نفت («گلاونفت»)، یکی از نخستین گلاوک‌ها که پیش از ملی‌شدن صنعت نفت تأسیس شد، به این عبارت تعریف شده بود: «سازمان - دادن و اداره کار نفت به حساب دولت»، و «بستن، بازکردن، و ادغام مؤسسات گوناگون با صنعت نفت». به کمیته اصلی تنباکو («گلاوتاباک»)، که آن هم از نخستین کمیته‌ها بود، دستور داده شد که «تهیه برنامه‌ریزی - شده مواد» و «توزیع برنامه‌ریزی‌شده فراورده‌ها» را سازمان بدهد.^{۹۳} نه

92. *Trudy II Verossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), pp. 396-400;

برای این قطعنامه نگاه کنید به صص ۸-۲۹۷ زیر در همان کنگره قطعنامه‌های مفصلی درباره مدیریت صنایع به تصویب رسید (ibid., pp. 402-3).

93. *Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 6-8-1918, pp. 34-8.

94. *Glavtabak*, No. 1, August 1918, p. 50.

پیش از ملی شدن صنایع و نه پس از آن، منظور این نبود که «سنگایا یا گلاوک»ها مدیریت مستقیم مؤسسات صنعتی را برعهده بگیرند. در صنعت نساجی، پس از آن که مؤسسات نیش و بیشتری به تصرف درآمدند، ارگان تازه‌ای به نام «ناتسیونالیتکان» در دسامبر ۱۹۱۸ تأسیس شد تا کارخانه‌های نساجی دولتی را با مرجعیت تستروتکستیل اداره کند. ۹۵ از طرف دیگر، به کمیته اصلی چرم («گلاوکوژ») دستور داده شد که «مدیریت و سازمان دادن» مؤسسات ملی شده را برعهده بگیرد؛ به کمیته اصلی رنگی و لاک («گلاولاک») «مدیریت عمومی» این گونه مؤسسات واگذار شد؛ و کمیته اصلی کاغذ («گلاوبوم») به «مدیریت اصلی مؤسسات دولتی صنعت کاغذ» مبدل شد. ۹۶ تفاوت‌هایی که در این اصطلاحات دیده می‌شود بدون شک به تفاوت در عمل مربوط می‌شود. فضای تب‌آلود جنگ داخلی برای رشد یک نظام یکدست و یکتااخته بسیار نامساعد بود.

چه بسا که جدی‌ترین عیب مراکز و گلاوک‌ها، که در ۱۹۲۰ تعداد آن‌ها به چهل و دو رسید^{۹۷}، این بود که این سازمان‌ها در اصل برای مدیریت طرح‌ریزی و مجهز نشده بودند و نمی‌توانستند این وظیفه را به‌خوبی انجام دهند: این‌ها به‌جای گردانندگان کارها در کارها مداخله می‌کردند. در میان نویسندگان بعدی بی‌کفایتی این مراکز در انواع کارها ضرب‌المثل شد، و از آن‌ها به‌نام نمونه‌های مرکزیت مفرط، که یکی از خبط‌های خاص کمونیسم جنگی بود، نام می‌بردند. اما در آن زمان مرکزیت دلایل زورآوری داشت. واکنش در برابر هرج و مرج مدیریت در نخستین زمستان انقلاب حرکتی بود سالم و ناگزیر. لنین در ژانویه ۱۹۱۹ می‌گوید:

آشفته‌گی را فقط با مرکزیت دادن کارها و حطرد منافع محلی محض می‌توان رفع کرد، و همین منافع هستند که مخالفت با

95. *Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, ii (1920), 66;

برای «تستروتکستیل» نگاه کنید به ص ۹۷ بالا.

96. *ibid.*, ii, 37, 39, 72.

97. A list is in L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), pp. 100-1;

در فهرست اخیرتری برای جمع کل «گلاوک»ها و مراکزها و بخش‌های و سنگایا در نوامبر ۱۹۲۰، رقم ۷۴ ذکر شده است

(*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 4, 1921, p. 48).

مرکزیت را، که یگانه چارهٔ وضع ما است، برانگیخته‌اند...
وضع ما بد است... زیرا که مرکزیت قاطع نداریم. ۹۸

ضربهٔ جنگ داخلی جریان مرکزیت‌دادن به کارها را تسریع کرد، زیرا که این جنگ نیز، مانند هر جنگ دیگری، منحصراً همۀ تصمیمات مهم - و گاه منحصراً تولید را نیز - به یک مرکز واحد لازم می‌آورد. حتی در اکتبر ۱۹۱۸ کمبود مواد خام لازم آورد که کارخانه‌های کم‌کار را در بسیاری از شاخه‌های صنایع تعطیل کنند و تولید را به پرکارترین آن‌ها منحصر سازند. ۹۹ گرفتن این‌گونه تصمیم‌ها فقط از یک مرجع مقتدر ساخته بود. در تابستان ۱۹۱۹ که قلمرو «ج ش س ف ر» به حدود حکومت قدیم مسکوی ۱۰۰ کاهش یافت، نظارت مرکزی بر صنایع از دوران پیش یا پس از آن بسیار عملی‌تر بود. همۀ شرایط برای ایجاد درجه‌ای از مرکزیت دست به هم داده بودند، اما این مرکزیت مآلاً نمی‌توانست دوام داشته باشد، و بهای سنگینی به صورت کندکاری بوروکراتیک به دولت تحمیل می‌کرد.

سیاست مرکزی‌کردن مدیریت صنایع به‌زودی با ایستادگی ساونارخوزهای ایالتی روبه‌رو شد. در زمان اجلاس دومین کنفرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۸، افسانۀ شبکهٔ شوراهای اقتصادی موازی با شبکهٔ شوراهای سیاسی دیگر به دور انداخته شده بود. با صدور یک فرمان تازه ساونارخوزهای منطقه‌ای منحل شدند و ساونارخوزهای ایالتی به نام «ارگان‌های اجرایی» و سنا شناخته شدند، و ساونارخوزهای محلی نیز - روشن نیست چه تعدادی از این ساونارخوزها تشکیل شده بودند - به «بخش‌های اقتصادی» کمیته‌های اجرایی شوراهای محلی مبدل شدند. اما این فرمان، در عین حال که وانمود می‌کرد که اختیارات وسیعی به ساونارخوزهای ایالتی می‌دهد، به گلاوک‌ها و مراکز اجازه می‌دهد که در دفترهای ایالتی خود ارگان‌های زیردست خود را تشکیل دهند و بدین ترتیب پروبال ساونارخوزهای ایالتی را قیچی می‌کند؛ و با آن که این ارگان‌ها به صورت مبهمی به ساونارخوزهای ایالتی وابسته بودند، این کار به روشنی نشان می‌داد که گام دیگری به‌سوی نظارت مرکزی بر

98. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 472.

99. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 12, 1918, pp. 30-1.

همه شاخه‌های صنایع در سراسر کشور برداشته شده است، و عامل این نظارت هم گلاوک یا مرکز خاص آن شاخه صنعت در مسکو است که زیر فرمان مرکز کل یعنی وسنخا کار می‌کند. ساونارخوزهای ایالتی دیگر صنعتی برای اداره کردن در اختیار نداشتند، مگر گمروهی از صنایع رو به زوالی که دارای «اهمیت محلی»^{۱۰۱} بودند. پیش آمدن این جریان در تراز مدیریت با غلبه اتحادیه‌های کارگری مرکزیت یافته بر کمیته‌های کارخانه‌ها و سایر ارگان‌های اتحادیه‌ای همراه بود^{۱۰۲} و حتی آن‌را به نفوذ اتحادیه‌های کارگری در گلاوک‌ها نسبت می‌دادند.^{۱۰۳} کنفرانس ویژه‌ای از نمایندگان گلاوک‌ها و ساونارخوزها در آوریل ۱۹۱۹ تشکیل شد، اما نتوانست سازشی میان آن‌ها برقرار سازد یا از بزرگ‌شدن ارگان‌های مرکزی جلوگیری کند.^{۱۰۴} با این همه، غیرعملی بودن مرکزیت مفرط در هیچ زمینه‌ای به اندازه گردش امور روزانه صنعت آشکار نبود.

بنابراین کاری که به صورت نبرد مستقیم مرکزیت و استقلال محلی در اداره امور اقتصادی آغاز شد به زودی شکل مبارزه میان تفویض اختیارات برحسب وظایف و برحسب منطقه جغرافیایی را به خود گرفت. گلاوک‌ها نماینده یک شبکه سازمانی «عمودی» بودند، که در آن هر صنعتی واحد جداگانه‌ای محسوب می‌شد که نهایتاً پاسخگوی یک مرجع مربوط به همان صنعت بود. ساونارخوزهای ایالتی به نام طرفداری از آرایش «افقی» با این شبکه مخالفت می‌کردند، و در آن آرایش مؤسسات صنعتی هر ایالتی زیر نظر مرجع عالی همان ایالت کار می‌کرد و به دست همان مرجع هماهنگ می‌شد. این مسأله در مذاکرات عمومی هفتمین کنگره شوراهای سراسر

101. *Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), pp. 406-8;

۲ دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه تأکید شد که «هر نوع تولیدی که دارای اهمیت محلی باشد و سازمان آن... در دست ساونارخوزهای محل (یعنی ایالت) باقی می‌ماند»، و «گلاوک‌ها و مراکز که صنایع را در مقیاس سراسر روسیه تنظیم می‌کنند، باید در تماس مستقیم با هیأت رئیس ساونارخوزهای محلی باشند» (*ibid.*, p. 208)؛ اما جای تردید است که این اطمینان دادن‌ها در عمل به جایی رسیده باشد.

۱۰۲. نگاه کنید به ص ۲۴۲ زیر.

103. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 4, 1919, pp. 16-19.

104. *ibid.*, No. 5, 1919, pp. 40-5.

روسیه در دسامبر ۱۹۱۹ دربارهٔ مسئولیت ارگان‌های محلی کمیساریاهای خلق در برابر شوراهای محلی و کمیته‌های اجرایی آن‌ها مطرح شد. ساپرونوف، که در هشتمین کنگرهٔ حزب به ساونارخوزها پرخاش کرده بود که چرا به حوزهٔ اقتدار شوراهای محلی تجاوز می‌کنند^{۱۰۵}، اکنون به گلاوک‌ها که آوازهٔ خوبی نداشتند حمله کرد و گفت که این‌ها اقداسی هستند که برای نشان دادن «سازمان ادارات» به‌جای «سازمان شوراهای صورت می‌گیرد — یعنی نشان دادن نظام بوروکراتیک به‌جای نظام دموکراتیک. یکی دیگر از سخنرانان اعلام کرد که اگر از مردم بپرسند «روز بعد از نابودی دنیکین و کولچاک چه چیزی باید نابود شود»، ۹۰ درصد آن‌ها پاسخ خواهند داد: «گلاوک‌ها و مراکز». کالینین به نجات گلاوک‌ها شتافت و در پاسخ گفت که «مرکزیت‌یافته‌ترین گلاوک و آن که بیشتر از همه به مردم فشار می‌آورد» خود ارتش سرخ است.^{۱۰۶} این بحث به‌جائی نرسید و در سومین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در ژانویهٔ ۱۹۲۰ از سر گرفته شد. در این کنگره هیأت‌رئیس و سنخا به اتفاق اتحادیه‌های کارگری از گلاوک‌ها دفاع کرد و یک باردیگر مورد حملهٔ نمایندگان ساونارخوزهای ایالتی قرار گرفت. سرانجام قطعنامه‌ای با اکثریت دوسوم دربارهٔ نحوهٔ مدیریت صنایع گذشت، که مؤسسات را به سه‌دسته تقسیم می‌کرد: مؤسسات «تراستی‌شده» یا مؤسساتی که حائز اهمیت کشوری باشند و مستقیم به دست ارگان‌های مرکزی و سنخا اداره شوند؛ مؤسساتی که به‌دست ساونارخوزهای ایالتی و «زیر هدایت بلافصل ارگان‌های مرکزی و سنخا» اداره شوند؛ و مؤسساتی که دارای اهمیت محلی باشند و مدیریت و نظارت آن‌ها فقط با ساونارخوزهای ایالتی باشد.^{۱۰۷} نهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۰ دستی بالا زد و قطعنامه‌ای گذراند که اعلام می‌کرد «وظیفهٔ سازمان‌دهی» عبارت است از این که «در عین نگهداشتن مرکزیت در حال رشد در جهت گلاوک‌ها، آن را با تابعیت افقی مؤسسات در جهت مناطق اقتصادی» همراه سازند.^{۱۰۸} اما این کلمات فخیم هیچ مسأله‌ای را حل نکرد. نیروهای موافق مرکزیت از چنگ داخلی سرچشمه می‌گرفتند و تا زمانی

۱۰۵. نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۰۱-۱۰۵.

106. *Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), pp. 197, 218, 222.

107. *Rezolyutsii Tre'tego Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), pp. 6-7, 15-16.

108. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 331.

که آن جنگ ادامه داشت جلوگیری از آن‌ها مقدور نبود. واکنش فقط با شروع «نپ» و به‌صورت جزئی از سیاست کلی آغاز شد.

یکی دیگر از مجادلات تلخ - گاه صراحتاً و بیشتر اوقات تلویحاً - مربوط به حملاتی بود که به مرکزی‌بودن سازمان و سنخا صورت می‌گرفت. این جدال بر سر استفاده از متخصصان درگرفته بود. این‌جا نیز بسیاری از مردم گمان می‌کردند که دعاوی کفایت و کارایی در کار با دعاوی بخودمختاری سوسیالیستی، یا حتی خودمختاری دموکراتیک، در تعارض است. اما این دعا به لایه‌های ژرف‌تر معتقدات و پیشداوری‌های حزبی نیز مربوط می‌شد. اختلاف ظاهری میان اعتقاد به درهم‌شکستن دستگاه حکومتی قدیم و از میان‌رفتن دولت، که لنین در پاییز ۱۹۱۷ آن را با بلاغت تمام در کتاب «دولت و انقلاب» بیان کرده بود از یک طرف، و از طرف دیگر نیاز عملی به تصرف کردن و به‌کارگرفتن دستگاه فنی نظارت اقتصادی و مالی که سرمایه‌داری به‌وجود آورده و برجا نهاده بود - و این را نیز لنین در همان لحظه در رساله «آیا بلشویک‌ها قدرت را تصرف می‌کنند؟» به قدرت تمام تشریح کرده بود^{۱۰۹} - بار دیگر بر اثر این دعاو احیا شد. در دوره نخستین انقلاب، پس از دوران آشفته نظارت کارگران، این عقیده به‌کار بسته شد که مدیریت صنعت کار ساده‌ای است و از عهده هر شهروند که دارای مختصر هوشی باشد برمی‌آید - و در پاره‌ای از قطعات «دولت و انقلاب» نیز مطالبی در تأیید این عقیده پیدا می‌شد. در مارس ۱۹۱۸ هنوز هم کارکنان و سنخا می‌توانستند بنویسند که باقی‌گذاشتن یک مهندس بورژوا در کارخانه «خیانت به کارگران» است. ۱۱۰ اما چیزی نگذشت که وضع از بیخ تغییر کرد. لنین در «آیا بلشویک‌ها قدرت را تصرف می‌کنند؟» با احتیاط پیش‌بینی کرده بود که رژیم جدید بیش از پیش به «مهندسان، مهندسان کشاورزی، کارشناسان فنی، انواع متخصصان دارای تعلیمات علمی» نیاز خواهد داشت، و «در دوران گذار» به این افراد باید بیش از کارگران مزد داده شود. ۱۱۱ پس از پیمان برست-لیتوفسک، وقتی که تروتسکی برای ساختن ارتش سرخ استخدام افسران قدیم را آغاز کرده بود، لنین صراحتاً اعلام کرد که «بدون رهبری کارشناسان رشته‌های گوناگون علم

۱۰۹. نگاه کنید به ص ۸۱ بالا.

110. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 1, 1918, p. 19.

111. *Lenin. Sochineniya*, xxi, 263.

و فن و تجربه، گذار به سوسیالیسم غیرممکن است»، و اظهار تأسف کرد از این که «ما هنوز شرایط در اختیار گرفتن کارشناسان بورژوا را فراهم نکرده‌ایم». ۱۱۲. وقتی که گروه مخالفان چپ این سخن را «احیای رهبری سومایه‌داران» نامید، لنین در پاسخ گفت که «رهبری» به سرمایه‌داران «نه به نام سرمایه‌داران بلکه به نام کارشناسان فنی یا سازمان‌دهندگان» داده می‌شود. ۱۱۳. در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در مه ۱۹۱۸ نیز لنین به صراحت از «وظیفه استفاده از متخصصان بورژوا» سخن گفت، و برای رسیدن به سوسیالیسم بنا کردن «کادر عظیمی از متخصصان دارای تعلیمات علمی» را لازم دانست، و گفت که برای این منظور حتی می‌توان به «عناصر دشمن» نیز تکیه کرد. لنین تکرار کرد «ما می‌دانیم که بدون این کار سوسیالیسم غیرممکن است». ۱۱۴. شماره کارکنان و سنخا که در مارس ۱۹۱۸ بیش از ۳۰۰ تن نبود در ظرف شش‌ماه بعد به ۲،۵۰۰ تن رسید، یا با احتساب کارکنان گلاوک‌ها و مراکز به ۶،۰۰۰ تن. ۱۱۵. با توجه به «وظیفه بسیار سنگین تجدید سازمان صنایع روسیه در دوره جنگ داخلی که برعهده و سنخا گذاشته شده بود، این رقم ناچیز به نظر می‌رسد. اما این افزایش کارکنان همان شکایتهای معمول را درباره تورم بوروکراسی باعث شد، به‌ویژه که شکایت‌کنندگان می‌دانستند که این کارکنان، به دستور لنین، از چه منبعی آمده‌اند.

مسئله «متخصصان» در ظرف دو سال بعد مدام موضوع دعوا بود. در دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۸، مولوتوف ترکیب کارکنان بیست گلاوک و مرکز مهم را تجزیه و تحلیل کرد. از میان چهارصد تن کارکنان مسورد بحث بیش از ۱۰ درصد از کارکنان پیشین یا نمایندگان گارفرمایان بودند، ۹ درصد از کارشناسان فنی، ۳۸ درصد از کارکنان ادارات گوناگون از جمله و سنخا، و ۴۳ درصد باقی‌مانده نیز از کارگران یا نمایندگان سازمان‌های کارگری از جمله اتحادیه‌ها. بدین ترتیب اکثریت از کسانی تشکیل می‌شد که «هیچ رابطه‌ای باعناصر پرولتاریایی صنعت» نداشتند، گلاوک‌ها می‌بایست ارگانی‌دانست که «هیچ مطالبتهای با دیکتاتوری پرولتاریا ندارد»؛ کسانی‌هم که خط‌مشی

112. *ibid.*, xxii, 446.

113. *ibid.*, xxii, 524.

114. *ibid.*, xxii, 40-1.

115. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 10, 1918, p. 31.

رهبری می‌کردند عبارت بودند از «نیروهایی مانند نمایندگان کارفرمایان، کارشناسان فنی، و متخصصان». ۱۱۶. دالین، نماینده منشویک کنگره، با جسارت گفت که در «تراست‌های بزرگ اروپا» عنصر «بوروکراسی بسیار ناچیز است»، و با تکرار برهان معروف منشویک‌ها دربارهٔ نارس بودن اقدام به آوردن سوسیالیسم «به زمین ناآماده و با مکانیسم ناآماده» به یک حملهٔ عمومی دست زد:

پرولتاریایی در کار نیست، فقط دیکتاتوری باقی است، آن هم نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری یک دستگاه بوروکراسی عظیم که کارخانه‌ها و کارگاه‌های مرده را در چنگال خود گرفته است... بدین ترتیب ما داریم بورژوازی جدیدی به وجود می‌آوریم که مأخوذ به پیشداوری‌های فرهنگی و آموزشی نیست، و فقط از حیث فشار آوردن به طبقهٔ کارگر به بورژوازی قدیم شباهت دارد. شما دارید بورژوازی به وجود می‌آورید که برای تعقیب و استثمار هیچ حدی نمی‌شناسد.

رشد این چیزی که گوینده آن را «بورژوازی امریکایی» نامید باعث نزول تولید و بی‌اعتنایی کارگران شده است، و با سیاست مماشات با خرده-بورژوازی، که روش دولت در قبال دهقانان میانه‌حال نمونهٔ آن است، مربوط می‌شود. ۱۱۷.

این‌گونه حملات نتوانست مانع جذب «متخصصان» بورژوا در دستگاه حکومت شوروی بشود؛ جنگ داخلی هم که کمک این عناصر را ضروری

116. *Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 213.

بنابر ارقامی که دیکوف دو سال بعد نقل می‌کند، ۵۷ درصد اعضای هیأت‌های رئیس و سنخا و ساوفارخوزهای ایالات در آن زمان از کارگران بوده است؛ این رقم در مورد گلاوک‌ها ۵۱ درصد و در مورد هیأت‌های مدیرهٔ کارخانه‌ها ۶۳ درصد بوده است؛ در تمام سازمان مدیریت اقتصادی و سنخا ۶۱ درصد کارکنان کارگر بوده‌اند و ۳۰ درصد کارشناس (Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1921), p. 103). اما بسیاری از کارگران بیشتر نقش «نماینده‌گی» داشتند.

117. *ibid.*, pp. 25-6.

ساخته بود، در عین حال بر پایه دفاع از سپهن بر ضد متجاوزان خارجی سازش با این عناصر را آسان تر می ساخت. لنین درباره بورژواهای پیشین که به خدمت ارتش و اقتصاد شوروی درآمده بودند می گوید: «چه می گویند؟ می خواهید این ها را بیرون بیندازیم؟ صدها هزار آدم را نمی توان بیرون انداخت؛ تازه اگر هم آن ها را بیرون بیندازیم، گلوی خودمان را بریده ایم.» ۱۱۸ برنامه حزبی جدید که در مارس ۱۹۱۹ تصویب شد به زبان دوستانه ای از متخصصان بورژوا یاد می کند، که «دست در دست توده کارگران ساده و زیر رهبری کمونیست های آگاه» کار می کنند. ۱۱۹ در این ماه های پر از نگرانی نمی توان اجازه داد که هیچ معیار دیگری بر کارایی در مدیریت رجعان یابد. یک استاد «سفید» که در پاییز ۱۹۱۹ از مسکو به اومسک رسید گزارش داد که «در رأس بسیاری از مراکز و گلاوک ها همان کارفرمایان و مسؤولان و مدیران پیشین نشسته اند و آدم بی خبری که به این مراکز و گلاوک سر بزنند و با دنیای کسب و صنعت سابق آشنایی داشته باشد با کمال تعجب خواهد دید که صاحبان پیشین کارخانه های بزرگ چرم سازی در گلاوخوز نشسته اند، و صاحبان کارخانه های نساجی بزرگ در سازمان های نساجی، و غیره.» ۱۲۰ در کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۱۹، که جنگ داخلی به پیروزی نزدیک بود و بار دیگر نگرستن به آینده امکان داشت، لنین از «متخصصان بورژوا» قدردانی به سزایی کرد:

ما می پذیریم که لازم است این گروه را در وضع بهتری قرار دهیم، زیرا که گذار از سرمایه داری به کمونیسم بدون استفاده از متخصصان بورژوازی امکان ندارد، و همه پیروزی های ما، همه پیروزی های ارتش سرخ، به رهبری پرولتاریایی که روستاییان نیمه پرولتر و نیمه مالکیت پسند را به جانب خود

118. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 67.

119. *VKP (B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 291.

120. G. K. Gins, *Sibir', Soyuzniki, Kolchak* (Peking, 1921), ii, 429;

گریستن می گوید که از لحظه ملی شدن صنایع نمایندگان سرمایه داران از گلاوک ها بیرون انداخته شدند

(L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 200),

ولی همه شواهد دیگر برخلاف این گفته حکم می کنند.

کشیده است، تاجدی مرهون مهارت ما در استفاده از متخصصان بورژوا است. این سیاست ما، که در امور نظامی به کار بسته شده، باید سیاست بازسازی داخلی نیز بشود. ۱۲۱

اما در هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه که سپس تشکیل شد، لنین بار دیگر در موضع تدافعی قرار دارد. می‌گوید که ساختمان دستگاه حکومت «بدون کمک متخصصان قدیم» که ناگزیر باید از «جامعه سرمایه‌داری» گرفته شوند، ممکن نیست. با این حال، این متخصصان در مواردی هم که مرتکب خیانت نشده‌اند - و لنین اضافه می‌کند که «این پدیده اتفاقی نیست، بلکه دائمی است» - نتوانسته‌اند «شرایط تازه، وظایف تازه، و تقاضاهای تازه را درک کنند». در گلاوک‌ها و مراکز، و در کشتزارهای شوروی بیش از مدیریت ارتش «عناصر ضدانقلابی و بوروکراسی» وجود دارد. علت این است که تعداد کمتری از کارگران و دهقانان وارد این زمینه‌ها شده‌اند، و در نتیجه نظارت بر کار متخصصان هم کمتر است. مراقبت دائم یگانه درمان است. ۱۲۲ در سراسر این دوران به نظر می‌رسید که لنین و تنی چند از رهبران دیگر به دشواری ولی با تصمیم تلاش می‌کنند که موقعیت ممتاز متخصصان بورژوا را به رغم حسادت و ناخشنودی ناگزیر افراد ساده حزب حفظ کنند. ۱۲۳ اما این سیاست جایی برای کوتاه آمدن

121. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 568.

122. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 621-3;

میلیوتین در این زمان از «خرابکاری پنهانی و شاید هم آشکار» کارشناسان سخن می‌گوید و «روند تولید سازمان‌دهندگان از میان صفوف کارگران» را درمان این درد می‌داند

(V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 168).

۱۲۳ یکی از اسناد عجیب و روشن‌کننده نامه‌ای است خطاب به لنین، به قلم یکی از استادان پیشین دانشکده کشاورزی ورونژ، که اکنون صدردم‌مدیریت کارخانه‌های چرم دولتی زیر نظارت گلاوکوز بود. این نامه همراه با پاسخ لنین در «پراودا» ی ۲۸ مارس ۱۹۱۹ چاپ شد (Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 184-7). نویسنده شکایت می‌کند که مقامات جزء کمونیست کارشناسان بورژوا و روشنفکرانی را که برای دولت کار می‌کنند آزار می‌دهند، از جمله با «بدگویی‌ها و اتهامات ناچیز، تفتیش‌های بی‌فایده ولی شدیداً تحقیرآمیز، تهدید به تیربازان، و مصادره

نداشت، و آن‌ها هم کوتاه نیامدند. نهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۰ قطعنامه روشنی‌گذارند و به کارگران حزبی دستور داد که «برای ایجاد فضای همکاری رفیقانه میان کارگران و کارشناسان متخصص که پرولتاریا آن‌ها را از نظام بورژوازی پیشین به ارث برده است» تلاش کنند. نکته عجیب این است که دوررس‌ترین سیاست‌های کمونیسم جنگی در زمینه صنایع تا حد زیادی به دست و با همکاری صنعتگران و متخصصان بورژوازی پیشین انجام گرفت.

اما اشتباه است اگر تصور کنیم که لنین حتی لحظه‌ای استفاده از متخصصان بورژوا را چیزی جز نوعی شر لازم (و به حکم ماهیتش موقت) می‌دانسته یا از آرمان نهایی خود، یعنی ایجاد حکومتی که به دست خود کارگران بگردد، دست‌کشیده است. اتکای لنین بر متخصصان بورژوا به این دلیل ناگزیر بود که کارگران از عهده کار مدیریت برنیامدند، یا تعداد کافی کارگران برای این کار پختگی لازم را نداشتند. او در ۱۹۲۰ در بحث از کار حزبی در روستاها می‌گوید:

یکی از معایب اصلی این کار آن است که ما نمی‌دانیم امور دولتی را چگونه اداره کنیم، و در میان گروه‌های رفقای ما، حتی آن‌هایی که این کار را رهبری می‌کنند، عادت قدیم کار مخفی، [عادت] زمانی که ما به شکل دسته‌های کوچک در اینجا یا در خارج می‌نشستیم و جرأت نمی‌کردیم فکر کنیم که کار دولتی را چگونه باید انجام داد، هنوز بسیار قوی

اموال. لنین می‌گوید که پاره‌ای از شکایات گزافه‌آمیز است، و اشاره می‌کند که کارشناسان بورژوا بیش از حد به مقام ممتاز خود می‌بالند، ولی اذعان دارد که بدرفتاری‌هایی صورت می‌گیرد و از طرف حزب «رفتار رفیقانه یا روشنفکران» را پیشنهاد می‌کند. یکی از موجبات خشم نویسنده، نامه این بود که یکی از مقامات کمونیست اصرار کرده بود که استاد و همسرش باید در يك تختخواب بخوابند؛ لنین اشاره می‌کند که «به‌طور متوسط» آن‌قدر تختخواب وجود ندارد که هر روسی روی يك تختخواب جداگانه بخوابد. نزدیک به سه سال بعد لنین «موارد قتل مهندسان به دست کارگران در معادن اجتماعی‌شده» را «نه تنها در اوایل بلکه در دنباس» و نیز خودکشی سرمهندس سازمان آب مسکو را بر اثر آزارهای کوتاه‌بینانه محکوم می‌کند (Sochineniya, xxvii, 155).

است.... ما دستگاه دولتی عظیمی داریم که هنوز بد کار می‌کند، چون که ما به اندازه کافی زیرک نیستیم و نمی‌توانیم آن را درست اداره کنیم. ۱۲۵

سرزنش کردن بوروکراسی موضوع بحث دائمی شد. در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰، زینوویف به «لشکرهای» کارکنان شوروی که «همه نهادهای ما را سنگین بار کرده‌اند» حمله کرد. ۱۲۶ شروع «نپ» فشار فراوانی را برای کاستن از کارکنان اضافی در پی داشت، و لنین در آخرین سال زندگی‌اش بسیار دلمشغول بالای بوروکراسی بود. جای تردید نیست که بوروکرات‌های شوروی در آن روزهای قدیم همان روشنفکران یا کارمندان بورژوازی پیشین بودند و بسیاری از سنت‌های بوروکراسی قدیم روسیه را با خود داشتند. اما همین‌گروه بودند که دانش و مهارت فنی مختصری را که رژیم بدون آن نمی‌توانست باقی بماند تأمین کردند. شهادت مکرر لنین در ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بر این که سوسیالیسم بدون کمک گرفتن از این «دشمنان طبقاتی» غیرممکن است، بیان دشواری اساسی اختیار کردن یکی از دو شق نامطلوبی است که انقلاب با آن روبه‌رو شده بود.

مجادلاتی که بر سر مسائل مرکزیت دادن کارها و استفاده از متخصصان در گرفت در قضیه «مدیریت تک‌نفری» نیز تکرار شد، و در این دعوا نیز باز همان نیروها رویاروی هم قرار گرفتند. قاعده‌ای که به نام «کار هیأتی» معروف شد در هیچ‌کدام از برنامه‌های حزبی محلی نداشت و در شمار معتقدات رسمی حزب هم نبود. اما این قاعده در عمل انقلاب‌فرانسه سابقه و حرمت خاصی دارد؛ و به نظر می‌رسید که روح سوسیالیسم دموکراتیک نیز اقتضا می‌کند که تصمیمات نه از طرف یک فرد بلکه در هیأت اجتماع گرفته شوند. گرداگرد هر کدام از کمیسرهای خلق را یک هیأت پنج‌نفره فرا گرفته بود و کمیسر می‌بایست در امور مهم با آن‌ها مشورت کند؛ این هیأت حق داشت تصمیم کمیسر را برای تجدید نظر به ساونارکوم احاله کند. نخستین مورد پر سروصدای عدول از این قاعده در مارس ۱۹۱۸ پیش آمد، که ساونارکوم، نه برای نخستین بار، با مسأله

125. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 301.

126. *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), p. 214.

مزمّن تأخیرها و بی‌ترتیبی‌های راه‌آهن روبه‌رو شد. لنین اکیداً خواست که «در یکایک مراکز محلی کارکنان اجرایی منفرد مسؤول به انتخاب سازمان‌های کارگران راه‌آهن منصوب شوند» و «دستورهای آن‌ها بدون چون و چرا اطاعت شود». ۱۲۷. فرمانی که در نتیجه این درخواست لنین از ساونارکوم صادر شد ۱۲۸ مورد حمله شدید اسرارهای چپ و گروه مخالف بلشویک‌های چپ قرار گرفت و هر دوی آن‌ها این را با بلای مرکزیت‌دادن کارها مربوط کردند. اوسینسکی در نشریه مخالفان چپ، «کامونیست»، با لحن شدیدی نوشت: «مرکزیت یافتن مدیریت این‌جا با ماهیت استبدادی خود همراه است؛» و کلمه «استبدادی» تماماً یادآور یکی از زنده‌ترین عناوین تزار سابق بود. ۱۲۹. لنین از کردار خود ابداً پشیمان نبود و حاضر بود که آن قاعده را تعمیم دهد: در این باره در «وظایف جاری حکومت شوروی» می‌نویسد:

هر صنعت ماشینی بزرگی — که سرچشمه تولید مادی و مبنای سوسیالیسم نیز دقیقاً همین است — وحدت بلاشرط و جدی اداره هدایت‌کننده کار همزمان صدها و هزارها و ده‌ها هزار تن از مزدّم را لازم می‌آورد.... تابعیت مطلق از اراده واحد ضرورت بلاشرط رونق کاری است که از روی الگوی صنعت بزرگ سازمان یافته باشد. ۱۳۰

این موضوعی بود که البته سخت‌ترین پیشداوری‌ها را برمی‌انگیخت. در همان دسامبر ۱۹۱۸، در اوج جنگ داخلی، در دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه، لنین به این قاعده بازمی‌گردد و آن را به‌ویژه در مورد مدیریت صنایع ملی‌شده به‌کار می‌بندد:

وضع جنگی مسؤولیت ویژه انجام‌دادن کارهای سنگینی را بر عهده ما می‌گذارد. مدیریت هیأتی با شرکت اتحادیه‌های کارگری امری است ضروری. هیأت‌ها ضرورت دارند، ولی

127. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 622, note 187.

۱۲۸. برای این فرمان نگاه کنید به ص ۴۶۲ زیر.

129. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 622, note 215.

130. *ibid.*, xxii, 462.

مدیریت هیأتی نباید به صورت مانع کار عملی درآید... ما به طور بلاشرط از همه سازنارخوزها و گلاوکها و مراکز می‌خواهیم که نظام مدیریت هیأتی را به صورت وراجی و نوشتن قطعنامه و پیشنهادکردن برنامه و دسته‌بندی اداری درنیاورند. ۱۳۱.

اما در مذاکرات کنگره اشارهٔ لنین را جدی نگرفتند و فقط اثری از آن در قطعنامه‌ای دیده می‌شود که «مسئولیت شخصی افراد هیأت‌های مدیره» را در «اموری کتبه به دست آن‌ها سپرده می‌شود و در کار مؤسسات و ارگان‌هایی که در رأس آن‌ها قرار می‌گیرند» ۱۳۲ طلب می‌کند. نزدیک به یک سال بعد، در هفتمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، لنین باز همان تقاضا را تکرار می‌کند:

برای ما مسئولیت فردی اهمیت اساسی دارد؛ همان‌طور که در بحث مسائل بنیادی کار هیأتی اهمیت اساسی دارد، برای جلوگیری از کاغذبازی، برای آن که شانه‌خالی‌کردن از زیر مسئولیت غیرممکن گردد، مسئولیت فردی و اجرای کار فردی نیز اهمیت اساسی دارد. ما به کسانی نیاز داریم که به هر تقدیر مدیریت مستقل را آموخته‌اند. ۱۳۳

در سومین کنگرهٔ شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه، لنین این مسأله را موضوع اصلی سخنرانی خود می‌سازد و آن را با مسألهٔ «اردوهای کار» ربط می‌دهد. بحث او باز هم مسألهٔ آمیز و عملی است:

کار به صورت هیأت، که نمونهٔ اساسی سازمان‌دهی در مدیریت شوروی است، در نخستین مرحله که باید امور را از نو بنا کرد، اهمیت اساسی دارد. اما وقتی که اشکال کمابیش ثابتی استقرار یافتند، گذار به کار عملی با مدیریت تک‌نفری

131. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 447.

132. *Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistvo* (n.d.), p. 393.

133. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 623.

بستگی پیدا می‌کند، و این است نظامی که بیش از هر چیز
بهترین استفاده از استعداد های انسانی و نظارت واقعی - نه
فقط لفظی - بر کار انجام گرفته را تضمین می‌کند. ۱۲۲

اما قطعنامه کنگره يك بار دیگر «قاعده هیأتی» را تأیید کرد و آن را «پایه
مدیریت صنایع ملی شده نامید»، و فقط تا این اندازه را پذیرفت که
مدیریت ترك نفری را «با رضایت اتحادیه کارگری مربوط در هر مورد
خاصی» می‌توان اجرا کرد. ۱۲۵

در این هنگام دیگر روشن شده بود که ایستادگی در برابر قاعده
مدیریت ترك نفری در اطراف اتحادیه های کارگری متبلور می‌شود. لنین
در فراکسیون بلشویك شورای اتحادیه های کارگری سراسر روسیه دوبار
از نقشه مورد نظر خود سخن گفت - در ژانویه و مارس ۱۹۲۰؛ در هر دو
نوبت نظر او رد شد؛ در نوبت دوم فراکسیون احکامی را که توسیکی
پیشنهاد کرد پذیرفت. این احکام، که با عنوان «درباره وظایف اتحادیه های
کارگری» ارائه شدند، قاعده هیأتی کردن کارها را قویاً تأیید می‌کرد:

قاعده اساسی در ساختمان ارگان های تنظیم کننده و اداره -
کننده صنایع، که فقط آن است که می‌تواند مشارکت
توده های وسیع غیرچیزی را از طریق اتحادیه های کارگری
تضمین کند، همان قاعده مدیریت هیأتی صنایع است که
هم اکنون، از هیأت رئیسه وسنخا گرفته تا هیأت های مدیره
کارخانه ها، همه جا جاری است. ۱۲۶

لنین تصمیم گرفت که مسأله را در بالاترین مرتبه و در جایی که اعتبار
شیخی خود او بیشترین نفوذ و ادایش مطرح کنید، یعنی در نهمین کنگره

134. *ibid.*, xxv, 17;

سوابق تندتوس شده مذاکرات این کنگره منتشر شد، و تنها روایت سخنان لنین
از روزنامه های وقت گرفته شده است. برای «سپاه های کار» نگاه کنید به ص

135. *Rezolyutsii Tret'ego Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), p. 13;

حزب که در نیمه دوم مارس ۱۹۲۰ تشکیل می‌شد. این مسئله طوفانی‌ترین مجادلات را در کنگره باعث شد. پیش‌نویس قطعنامه‌ای که به‌دست تروتسکی نوشته شده بود و قاعده مدیریت تک‌نفری را با احتیاط توصیه می‌کرد، با پیشنهادهای معارض اوسینسکی و ساپرونوف روبه‌رو شد، که در رأس جریانی به نام «گروه مرکزیت دموکراتیک»^{۱۳۷} قرار داشتند؛ تومسکی نیز به نام اتحادیه‌های کارگری با این قطعنامه مخالفت کرد. گروه میانه‌رو حاضر به سازش بود، به این ترتیب که قاعده مدیریت تک‌نفری را در صنایع کوچک و در «مؤسسات جداگانه نظامی‌شده» با توافق اتحادیه‌های کارگری می‌پذیرفت؛ اما احکام تومسکی به طرز سازش‌ناپذیر خواهان آن بود که «قاعده موجود هیأتی‌بودن مدیریت در صنایع» حفظ شود.^{۱۳۸} ریکوف، که به‌زودی از ریاست وستخا برکنار شد، به شدت از مدیریت هیأتی دفاع کرد. اسمیرنوف با لعن تندی پرسید که چرا قاعده مدیریت تک‌نفری در خود ساونارکوم رعایت نمی‌شود؛ تومسکی، که می‌خواست مسئولیت پیشنهاد منفور را به گردن شخص کم‌اهمیت‌تری بار کند، اعلام داشت که طرفدار اصلی مدیریت تک‌نفری «تروتسکی نیست بلکه کراسین است»، و لنین پیش از پشتیبانی از این پیشنهاد دو سال تردید کرده است.^{۱۳۹} سخنان لنین مطابق معمول کنگره را تکان داد. قطعنامه کنگره، که مجادله را پایان داد، قاعده مدیریت تک‌نفری را صراحتاً پذیرفت، و پس از اذعان این نکته که مدیریت صنایع هنوز در مرحله آزمایشی است، چهار صورت ممکن را پیشنهاد کرد تا «در راه رسیدن به مدیریت تک‌نفری کامل» آزموده شوند - مدیر و رئیس که از اتحادیه کارگری آمده باشد، به همراه یک مهندس در مقام دستیار فنی؛ یک مهندس متخصص در مقام مدیر، همراه با یک کمیسر از اتحادیه وابسته به او؛ یک متخصص در مقام مدیر، همراه با یک یا دو تن از اتحادیه در مقام دستیار او؛ یا یک هیأت کوچک و فشرده در جاهایی که این گونه هیأت‌ها وجود دارند و به‌خوبی کار می‌کنند، مشروط بر این نکته ناگزیر که رئیس هیأت، مسئولیت کامل مدیریت را برعهده بگیرد. در ضمن تأکید شده بود که «هیچ سازمان

۱۳۷. پیش‌نویس تروتسکی برای این قطعنامه و دو دسته احکام معارض در این مأخذ آمده است: *Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 513, 535, 537-9.
 ۱۳۸. *Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 140-168, 169.
 ۱۳۹. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 102-8, 109-15.

اتحادیه‌ای مستقیماً در کار مؤسسه دخالت نمی‌کند». ۱۴۰ انضباط حزبی آن‌قدر نیرومند بود که بتواند پس از سخن‌گفتن عالی‌ترین ارگان حزبی بحث و جدل را پایان دهد. لوتووینوف به نام «جبهه کارگران مخالف» اعلام کرد که خود او و همکارانش با کمال صداقت در راه اجرای تصمیمی که مطابق میل آن‌ها نیست خواهند کوشید. ۱۴۱ سومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که چند روز بعد تشکیل شد، با خودداری کردن از طرح مسأله این تصمیم را به‌طور ضمنی پذیرفت؛ لنین و تروتسکی نیز در سخنان خود محل تأکید را به مسأله سرویس‌کار و انضباط کار انتقال دادند. ۱۴۲ در نوامبر ۱۹۲۰ گفته شد که مدیریت‌هیاتی فقط در ۱۲ درصد از مؤسسات ملی‌شده برجا مانده است. ۱۴۳ این گفته ظاهراً به مؤسسات بزرگ زیر نظر ارگان‌های مرکزی و سنخا مربوط می‌شود؛ از میان مؤسساتی که درباره آن‌ها اطلاعات دقیق در دست بود، و تعداد آن‌ها کلیتاً به ۲،۰۵۱ واحد می‌رسید، در پایان ۱۹۲۰ گفته شد که ۱،۷۸۳ واحد زیر مدیریت تک نفری کار می‌کنند. ۱۴۴

آمار مربوط به تولید صنعتی در زمان کمونیسم جنگی فراوان‌تر از آمار تولید کشاورزی نیست، و به همان اندازه نیز با حدس و گمان آمیخته است. در صنعت، سقوط تولید از کشاورزی نیز سریع‌تر بود؛ نزول تولیدکنندگی افراد کارگر در صنعت شاید بیش از کشاورزی بود (زیرا که این‌جا کم‌غذایی نیز مزید بر علت می‌شد) ۱۴۵، و این نزول با کاهش سریع تعداد کارگران صنایع نیز همراه بود، و حال آن‌که در کشاورزی چنین کاهشی دیده نمی‌شد. سیر این کاهش روزافزون بود، زیرا که توقف تولید در يك صنعت، غالباً توقف صنایع وابسته به آن را

140. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 332-3, 339.

141. *Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), p. 257.

۱۴۲. نگاه کنید به صص ۶-۲۵۳ زیر.

143. *Narodnoe Khozyaistvo*, November 1920, p. 12.

144. *ibid.*, No. 4, 1921, p. 56.

۱۴۵. بنابر يك محاسبه، تولیدکنندگی کارگر در صنایع بزرگ در ۱۹۲۰ معادل ۳۹ درصد رقم ۱۹۱۳ بوده است، و در صنایع کوچک ۵۷ درصد

(L. Kristman, *Geroicheskiy Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 190);

صنایع کوچک بیشتر روستایی بودند و وضع آن‌ها به وضع کشاورزی نزدیک بود.

نیز در پی داشت اما در ۱۹۱۹ بود که تمام آثار بحران صنعتی رفته رفته احساس شد. در این زمان دیگر موجودی زمان انقلاب داشت تماماً ته می کشید، و جنگ داخلی یا محاصره اقتصادی متفقین نیز مانع از تجدید این موجودی بود. ترکستان، یگانه منبع پنبه خام، تا پاییز ۱۹۱۹ یکسره بیرون از قلمرو شوروی بود؛ کشورهای بالتیک، یکی از منابع عمده ارزن، از دست رفته بود و تجدید داد و ستد با آنها تا ۱۹۲۰ مقدور نشد. چریان، نفت باکو، و منطقه قفقاز از تابستان ۱۹۱۸ تا پایان ۱۹۱۹ به کلی بریده بود. تا پیش از ۱۹۲۰، منابع عمده ذغال و آهن اوکراین در اختیار دولت شوروی نبود. یکی از عوامل عمده توقف صنایع بحران سوخت بود. بنابر تخمینی که در ماه مه ۱۹۱۹ زده شد، در آن زمان صنایع فقط ۱۰ درصد از مقدار معمول سوخت خود را دریافت می کردند. ۲۶ در زمستان های ۱۹۱۸-۱۹ و ۱۹۱۹-۲۰، سرما شاید بیش از گرسنگی باعث رنج و کندکاری مردمان بود. یک عامل عمده دیگر، که هم از موجبات توقف صنایع به شمار می رفت و هم از آثار آن، بحران راه آهن بود. از ۷۰،۰۰۰ ورست خط آهن روسیه اروپا فقط ۱۵،۰۰۰ ورست آن از جنگ و جنگ داخلی سالم درآمده بود. لوکوموتورها و واگن ها نیز به همین نسبت آسیب دیده بودند؛ در پایان ۱۹۱۹، زمانی که بحران به حادترین مرحله خود رسید، بیش از ۶۰ درصد از ۱۶،۰۰۰ رقم کل لوکوموتورها از کار افتاده بودند. ۱۲۷ همه این عوامل دست به هم دادند و وضعی پدید آوردند که در آن، بنابر قطعنامه سومین کنفرانس شورای اقتصاد ملی در ژانویه ۱۹۲۰، «نیروهای تولید کشور نمی توانستند تماماً مورد استفاده قرار گیرند، و بخش مهمی از کارخانه ها و کارگاه های ما خوابیده بودند». ۱۲۸

اما شاید بارزترین نشانه انحطاط صنعت پراکنده شدن پروتاریای صنعتی بود. در روسیه، توده کارگران از دهقانان سابق تشکیل می شد، که

146. *Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 49.

۱۴۷. کامل ترین خلاصه بحران حمل و نقل در گزارش تروتسکی به هشتمین شورای سراسری روسیه، دسامبر ۱۹۲۰، آمده است (*Vos'moi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1921), pp. 154-75)؛ برای «دستور شماره ۱۰۴۲» و توفیق

تروتسکی در بهبود بخشیدن به وضع حمل و نقل، نگاه کنید به صحنه ۴-۴۳۳ زیر.
148. *Rezolyutsii Tret'ego Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), p. 22.

همه پیوندهای خود را از روستا نبریده بودند و در پاره‌ای موارد در فصل درو مرتباً به روستا باز می‌گشتند. بدین ترتیب هرگاه بحرانی در شهرها یا کارخانه‌ها پیش می‌آمد - گرسنگی، توقف کار، بیکاری - مسأله بیکار شدن پرولتاریا به معنای غربی آن پیش نمی‌آمد، بلکه کارگران صنعتی از شهرها می‌گریختند و به بنزلت روستایی پیشین خود بازمی‌گشتند. به هم ریختن وضع صنایع در نخستین زمستان انقلاب یک چنین جنبشی را پیش آورده بود؛ در هفتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۸، بوخارین از تجزیه پرولتاریا سخن گفت. ۱۳۹ وقتی که چنگ داخلی صدها هزار تن از جمعیت کاهش یافته و فرسوده شهرها را به نیروهای مسلح هر دو اردوگاه فرستاد، این روند به شدت تسریع شد. در جریان بسیج نظامی و به هم ریختن ساختار (مکانیسم) عرضه و تولید، صنایع بیش از هر چیز آسیب دیدند. در پایان ۱۹۱۸ کراسین از «ضربه عظیم» ناشی از تخلیه شتاب‌آمیز پتروگراد «بر اثر ترس و وحشت» سخن می‌گوید که در زمان مذاکرات پرستلیتوفسک «به ویرانی کمابیش کامل صنایع پتروگراد» منجر شد. ۱۵۰ آن مقدار ارقام تقریبی که فراهم شده است نشان می‌دهد که سقوط تعداد کارگران صنعتی پیش‌تر و بیشتر از هر جا در منطقه پتروگراد پیش آمد؛ در اینجا بود که در پایان ۱۹۱۸ تعداد کارگران به حدود نصف رقم دو سال پیش رسید. زنگ خطر را رودزواتک در دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۹ به صدا درآورد:

در تعداد زیادی از مراکز صنعتی مشاهده می‌کنیم که کارگران، به علت پایین افتادن تولید در کارخانه‌ها، در توده‌های روستایی جذب می‌شوند و ما به جای جمعیتی از کارگران دارای جمعیتی از نیمه‌روستاییان و گاه روستاییان خالص می‌شویم. ۱۵۱

149. *Sed'moi S'ezd Rossiiskoi. Kommunisticheskoi Partii* (1924), pp. 33, 45.

150. *Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 75.

151. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), (Plenumy), 138.

محاسبات استوار بر آمارهای اتحادیه‌های کارگری تمام قلمرو شوروی در ۱۹۱۹ نشان می‌دهد که تعداد کارگران در مؤسسات صنعتی به ۷۶ درصد رقم کل ۱۹۱۷ افتاده بود؛ در ساختمان به ۶۶ درصد، و راه‌آهن به ۶۳ درصد. ۱۵۲- جدول کاملی که چند سال بعد منتشر شد نشان می‌دهد که تعداد کارگران مزدور صنایع از ۲،۶۰۰،۰۰۰ در ۱۹۱۳ به ۳،۰۰۰،۰۰۰ در ۱۹۱۷ رسیده و سپس رفته‌رفته به ۲،۵۰۰،۰۰۰ در ۱۹۱۸ و ۱،۴۸۰،۰۰۰ در ۲۱-۱۹۲۰ و ۱،۲۴۰،۰۰۰ در ۲۲-۱۹۲۱ افتاده است - که کمتر از نصف رقم کل ۱۹۱۳ است. ۱۵۲- بنابر يك گزارش مورخ مه ۱۹۲۰، در کارخانه‌های مهم ذوب آهن و فولاد بریانسک در ژانویه ۱۹۱۹، ۷۸ درصد از کارگران استخدام شده سر کار خود حاضر بوده‌اند؛ در ژوئیه ۱۹۲۰، ۶۳ درصد؛ در ژانویه ۱۹۲۰، ۵۹ درصد؛ و در آوریل ۱۹۲۰، ۵۸ درصد؛ و سنگین‌ترین تلفات هم مربوط به کارگران ماهر بوده است. در بهار ۱۹۲۰ و سنخا خواهان تشکیل «گروه‌های ضربتی» در شصت واحد از مهم‌ترین مؤسسات فلزکاری شد؛ و گفته شد که در کارخانه‌های کولومنسکی تعداد کارگران غایب از ۴۱ درصد در ژانویه ۱۹۲۰ به ۲۷ درصد در مه ۱۹۲۰ افتاد. نتیجه کلی گزارشی که این ارقام را دربر دارد این است که «صنایع فلزریزی و فلزکاری روسیه به بن‌بست رسیده است». ۱۵۳- تومسکی در ژانویه همان سال پس از بررسی اوضاع پیچیده و نومیدکننده‌ای که در «کاهش کلی هر نوع تولید، سقوط فوق‌العاده تولیدکنندگی کار، و استفاده بسیار ناچیز از مؤسسات مشغول کار» خلاصه می‌شود، می‌گوید که علت عمده را به «فرار عناصر سالم و دارای استعداد کار» نسبت دهد - «فرار به (۱) روستا، (۲) ارتش، (۳) کمون‌های کارگری و کشتزارهای شوروی، (۴) صنایع روستایی و تعاونی‌های تولیدکنندگان، و (۵) خدمت

۱۵۲. این ارقام از تحقیقی به قلم م. گ. استروملین در نشریه و سنخا گرفته شده است

(*Dva Goda Diktatory Proletariata, 1917-1919* (n.d.), pp. 17-18);

این تحقیق به صراحت اذعان می‌کند برآورد دقیق امکان ندارد؛ ارقام ۱۹۱۹ اتحادیه‌های کارگری درباره تعداد کارگران این زمان احتمالاً اغراق‌آمیز است.

153. Y.S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 317.

154. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 9-10, 1920, pp. 2-6;

آمار کارخانه‌ها یا صنایع خاص، در مواردی که موجود است، در این دوره بیش از آمارهای عمومی شایان اعتماد است.

دولت (دسته‌های اعزامی تهیه خوراک، بازرسی، ارتش، و غیره)، قطع نظر از نیامدن افراد تازه از روستا به شهر. ۱۵۵ هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلستان که در بهار همان سال به روسیه رفته بود در گزارش خود از «وضع ژولیده و نیمه‌گرسنه» کارگران کارخانه‌ها سخن می‌گوید و می‌نویسد که روستاییان کشاورز به کارگران خود بیش از کارخانه‌ها مزد می‌دادند، «به اضافه مقدار زیادی خوراک، که کارگران شهری دریافت نمی‌کنند». ۱۵۶ دز زمان کمونیسم جنگی دشواری وضع روستاها به هر اندازه بود، در هر حال از وضع شهرها و کارخانه‌ها بهتر بود. در پایین ۱۹۲۰ جمعیت چهل پایتخت و مرکز شهرستان نسبت به ۱۹۱۷، ۳۳ درصد پایین آمده بود، یعنی از ۶،۴۰۰،۰۰۰ تن به ۴،۳۰۰،۰۰۰ افتاده بود؛ جمعیت پنجاه شهر بزرگ ۱۶ درصد پایین‌آمده بود، یعنی از ۱،۵۱۷،۰۰۰ تن به ۱،۲۷۱،۰۰۰ تن افتاده بود. هرچه شهر بزرگ‌تر بود، کاهش جمعیت آن هم بیشتر بود؛ پتروگراد ۵۷٫۵ درصد از جمعیت خود را در ظرف سه سال از دست داد؛ مسکو ۴۴٫۵ درصد. ۱۵۷

این ارقام به اندازه کافی فاجعه‌بار به نظر می‌رسید. اما از آن‌جا که سقوط تولیدکنندگی کار از سقوط تعداد کارگران نیز سریع‌تر بود، افت تولید واقعی بسیار بیش از آن بود که از کاهش تعداد کارگران به خودی خود برمی‌آید. آمار منتشرشده نشان می‌دهد که تولید در همه شاخه‌های صنعت تا ۱۹۲۰ پیوسته پایین می‌آمد. بدترین افت‌ها مربوط به تولید سنگ آهن و چدن است، که در ۱۹۲۰ به ترتیب به ۱۶ درصد و ۲۴ درصد ارقام ۱۹۱۴ افتاد. بهترین ارقام مربوط به نفت است، که تولید آن در ۱۹۲۰ در تراز ۴۱ درصد تولید ۱۹۱۳ بود. پس از آن نساجی است، تولید ذغال نیز ۲۷ درصد سابق بود، اما در شاخه‌های دیگر درصد تولید میان ۱۰ تا ۲۰ نوسان می‌کرد. ۱۵۸

155. *Rezolyutsii Tret'ego S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), p. 25.

156. *British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 18.

157. *Ekonomicheskaya Zhizn'*, 1 December 1920.

158. *Za Pyat' Let* (1922), pp. 406-8;

ارقام تفصیلی درباره معادن دوتسن در این مأخذ آمده است:

Na Novykh Putyakh (1923), iii, 47-9.

مجاوبه ارزش برحسب روبل پیش از جنگ نشان می‌دهد که تولید کالاهای تمام مصنوع در ۱۹۲۰ فقط به ۱۲٫۹ درصد ارزش ۱۹۱۳ می‌رسد، و تولید کالاهای نیم‌مصنوع به ۱۳٫۶ درصد این تضاد پیش آمد که با استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» هم تعداد نفرات طبقه‌ای که دیکتاتوری به نام آن اجرا می‌شد کاهش فراوان یافت، و هم وزن مخصوص آن طبقه در اقتصاد کشور ۱۶۰ یکی از پی‌آمدهای اتفاقی این وضع سقوط اقتدار و سنخا بود، که پس از ۱۹۱۹ از چند کمیساریای دیگری که با شاخه‌های دیگر اقتصاد سروکار داشتند اعتبارش بیشتر نبود، و جای خود را به ناکومپروود داد، که چون مسئول گرفتن غله از روستاها بود، در کمونیسم جنگی وزارتخانه اصلی به‌شمار می‌رفت. و سنخا در نقش ارگان ناظر به امور اقتصادی نیز در زیر سایه «شورای کار و دفاع» («اس تبه تو») ناپدید شد. ۱۶۱

پایان یافتن جنگ داخلی، که می‌بایست با آزاد کردن منابع موجود باعث احیای صنایع شده باشد، در آغاز ظاهراً تأثیر وارونه داشت. دلایل این امر تا حدی روانی بود. حذف پاداش‌های ویژه جنگ موجب سستی شد، و تلاش و کوشش کاهش یافت. توده‌های مردم خسته بودند و دیگر از احیای اقتصادی هواخواهی نمی‌کردند. اما این ادامه سقوط تولید موجبات عملی نیز داشت: روندهای انحطاط صنعتی، فرسودگی کامل ماشین‌ها و تکه‌شدن ابزارها به‌جایی رسیده بود که بازگرداندن آن‌ها به آسانی مقدور نبود. نهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۰ توانست برای نخستین بار فشار را از جنگ داخلی به «جبهه بی خون» بازسازی اقتصادی - به اصطلاح

159. *ibid.* iii, 190-1.

۱۶۰. این یکی از ریشخندهای معمول منشویک‌ها و سایر مخالفان رژیم بود: لنین در مه ۱۹۲۱ پاسخ داد که «حتی وقتی که پرولتاریا ناچار است دوره‌ای را از سر بگذراند که باید از طبقه خود خارج شود، باز هم می‌تواند وظیفه تسخیر و نگهداری قدرت را انجام دهد» (*Sochineniya*, xxvi, 394).

۱۶۱. کریستن، که جریان افول و سنخا را بیان می‌کند، چندین وظیفه را برمی‌شمارد که و سنخا در سال ۱۹۲۰ به ناکومپروود و کمیساریاهای دیگر واگذار کرده است (*Geroicheskiĭ Period Velikoi-Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924], p. 208). لنین در ۱۹۲۱ ناکومپروود را «یکی از بهترین سازمان‌های ما» نامید (*Sochineniya*, xxvi, 248)؛ برای «اس تبه تو» نگاه کنید به ص ۴۳۰ زیر.

لنین - منتقل سازد. ۱۶۲ اما روحیه ۱۹۲۰ روی هم رفته روحیه خشنودی بود، و پیروزی‌هایی که در جنگ با لهستان و با ویرانگر به دست آمد نیز این خشنودی را تقویت کرد. در ماه دسامبر، در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، ریکوف آفت تولید صنایع شوروی و آفت تولیدکنندگی کارگر شوروی را معذور دانست و آن‌ها را با افت‌های مشابهی که گویا در آلمان و انگلستان و ایالات متحده نیز پیش آمده بود قیاس کرد. و «آغاز احیای عمومی اقتصاد» را بشارت داد. ۱۶۳ کتاب مهم سال در زمینه اندیشه اقتصادی، کتاب «اقتصاد دوران گذار» به قلم بوخارین بود. بوخارین پس از پیش‌بینی سقوط نزدیک سرمایه‌داری (و بدین ترتیب تأیید روحیه خوش‌بینانه‌ای که بر دومین کنگره کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۰ غالب بود) چنین استدلال می‌کند که انقلاب پرولتاریایی باید نه تنها دستگاه سیاسی بلکه دستگاه اقتصادی جامعه سرمایه‌داری را نیز درهم بشکند. این طبیعتاً یک دوران گذران کاهش تولید را به همراه خواهد داشت:

هرچ‌و‌مرج در تولید، یا به عبارت پروسفور گرینوتسکی؛ «تجزیه انقلابی صنعت»، مرحله تاریخی ناگزیری است که هیچ فریاد و فغانی جلو آن را نخواهد گرفت. انقلاب کمونیستی نیز، مانند هر انقلاب دیگری، با لنگی نیروهای تولید همراه است. ۱۶۴

یکی از نویسندگان دوره بعد ویرانگری اقتصادی انقلاب را به اقدام

162. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 107.

163. *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov*. (1921), pp. 89-90.

از طرف دیگر، ریکوف به کنگره هشدار داد: «موجودی‌های کهنه به ارث رسیده از بورژوازی» اکنون تمام شده است و «کارگران و دهقانان باید نشان دهند که آیا می‌توانند فقط آنچه را به ارث برده‌اند خرج کنند یا آن‌که قادرند به تولید آنچه می‌خواهند بپردازند» (ibid., p. 94).

164. N. Bukharin, *Ekonomika Perekhodnogo Perioda* (19203, p. 48;

اثری که گرینوتسکی از آن نقل می‌کند، *Poslevoennye Perspektivi Russkoi Promyshlennosti* در ۱۹۱۸ نوشته شده است، تروتسکی قبلاً به سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه چنین دل‌داری داده بود که «گذار از یک نظام اقتصادی به نظام دیگر همیشه مستلزم قربانی‌های بی‌شمار است، از جمله قربانی‌های اقتصادی» (Trotsky, *Sochineniya*, xv, 55).

فرمانده نظامی تشبیه می‌کند، که پل راه آهن را منفجر می‌کند یا درخت‌های جنگل را می‌اندازد تا راه آتش توپخانه خود را باز کند: «اقدامات آنی که از لحاظ اقتصادی خلاف کارآیی است، ممکن است از دیدگاه انقلابی عین کارآیی باشد.» ۱۶۵ تجلیات آشفته‌گی اقتصادی و درهم‌شکستگی دستگاه صنعت را می‌توان مرحله‌ای در راه سوسیالیسم دانست. این نظریات، مانند سایر نظریاتی که در دوره کمونیسم جنگی ساخته و پرداخته شد، در حکم توجیه بعد از وقوع امری بود که انتظار آن نمی‌رفت ولی جلوگیری از آن هم مقدور نشد. ترتیباتی که در این ایام برای نظارت صنعتی برقرار شد، رفته رفته بی‌اعتباری کلی روش‌های کمونیسم جنگی را افزایش داد. با این حال، به حکم انصاف باید گفت که، اولاً، ریشه‌های موجبات سقوط اقتصاد بسیار ژرف‌تر از معایب سازمانی بود، و لذا گرایش بعدی در جهت منسوب کردن این سقوط به تقصیرات بوروکراتیک گلاوک‌ها یا وسنخا به‌طور جدی توجیه‌شدنی نیست؛ ثانیاً، ورشکستگی نهایی کمونیسم جنگی چندان به توقف صنایع مربوط نمی‌شد، بلکه بیشتر نتیجه ناتوانی دولت بود در تنظیم نوعی سیاست کشاورزی که از برکت آن بتواند مازاد خوراک دهقانان را از آن‌ها بگیرد و به مصرف شهرها و کارخانه‌ها برساند. انصراف از کمونیسم جنگی و درپیش گرفتن «نپ» در صنایع نیز مانند همه شاخه‌های اقتصاد شوروی مؤثر افتاد؛ اما انگیزه‌های فوری و زورآور آن از دایره سیاست صنعتی بیرون بود.

(ج) کار و اتحادیه‌های کارگری

ضربه جنگ داخلی تردیدها و ابهاماتی را که باعث پیچیدگی سیاست کار در نخستین ماه‌های رژیم جدید شده بود، برطرف کرد. وجود يك غرض غالب ملی دنبال کردن سیاست‌های هدایت و انضباط کار را آسان و واجب ساخت. اکنون بقای دولت و اتحادیه‌ها، هر دو، به بسیج یکایک افراد و ماشین‌ها در راه پیروزی نظامی بر سپاهیان «سفید» وابسته بود؛ این امر مسئله رابطه میان اتحادیه‌ها و دولت را به صورت غلطی ساده جلوه می‌داد. در زمان کمونیسم جنگی، سیاست کار عبارت بود از گماشتن کارگران به کارهای جنگی و فرستادن آن‌ها به هر جا که فوراً مورد نیاز بودند؛ اتحادیه‌های کارگری ایزاری بودند که این سیاست به

165. L. Kritsman, *Geroicheskii Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 56.

کمک آن با کمال کفایت اجرا می‌شد. تا زمانی که جنگ داخلی ادامه داشت، همه مسائل اصولی روشن و سزاست و بی چون و چرا به نظر می‌رسید. نخستین گام نامحسوسی که در جهت برپا کردن يك دستگاه تازه نظارت برداشته شد صدور فرمان ۲ ژوئیه ۱۹۱۸ است، که ناظر است بر تنظیم شرایط عقد قراردادهای جماعتی (یا دسته‌جمعی) میان اتحادیه‌های کارگری به نمایندگی کارگران، و کارفرمایان یا مدیریت‌های کارخانه‌ها. مهم‌ترین ماده فرمان به نارکومپروود اختیار می‌دهد که در صورت سرپیچی کارفرما از پذیرش پیمانی که از طرف اتحادیه ارائه می‌شود، با دستور دولتی کارفرما را وادار به پذیرش سازد. این ماده، ظاهراً به معنای جواز اعمال زور بر ضد کارفرمایان نامازگار بود، اما در واقع نارکومپروود را آزاد می‌گذاشت که با توافق اتحادیه‌های کارگری شرایط استخدام را تعیین کند؛ و این تنها نتیجه پایدار آن فرمان بود. مبنای قانونی سازمان‌دادن کار در زمان کمونیسم جنگی در نخستین قانون کار «چش سف» که در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۸ به تصویب کمیته مرکزی اجرائی، سراسری رسید و شش هفته بعد ابلاغ شد موجود بود. ۱۶۷ مواد این قانون پس از تأیید تمهیدات قانونی موجود در حمایت از کار می‌گوید که میزان دستمزدها باید از طرف اتحادیه‌های کارگری با مشورت مدیران یا کارفرمایان تعیین شود و به تأیید نارکومتروود برسد، با آن که کارکنان نارکومتروود در واقع از طرف اتحادیه‌ها منصوب می‌شدند و لذا این تأیید نوعی تشریفات بیش نبود. موضوع قرارداد جماعتی به کلی فراموش شد. این یکی از نتایج باورها و کردارهای کمونیسم جنگی بود. از لحاظ نظری، پس از فرمان ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸ ناظر بر ملی‌شدن همه صنایع عمده، کارفرمای اصلی خود دولت بود. کار به صورت یکی از اشکال خدمات اجتماعی درآمد و مفهوم سرمایه‌داری قرارداد خرید و فروش نیروی کار منسوخ شد. از این پس در تعیین نرخ‌های دستمزد عوامل توانفرسابودن یا خطرناک بودن کار، و درجه مسئولیت و تخصص لازم، می‌بایست به حساب بیایند. محاسبه کارمزدی که به موجب دستور اتحادیه‌ها در آوریل ۱۹۱۸ ۱۶۸ پذیرفته شده بود، نه تنها مجاز شناخته شد، بلکه به صورت ملاک عادی درآمد و این سیاست تعیین دستمزد دولت شوروی از آن پس دیگر مورد معارضه قرار

166. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 48, art. 568.

167. *ibid.*, No. 87-8, art. 905.

نگرفت.

قانون کار ۱۹۱۸ چنین مقرر می‌داشت که کار وظیفه عمومی است، و در مقابل این وظیفه کارگر حق دارد موافق تخصص خود و با مزد مناسب به کار گماشته شود، هرچند به موجب يك ماده بعدی این حق تحدید می‌شود و کارگر متعهد نمی‌گردد که هرگاه کار مناسبی برایش پیدا نشد کارهای دیگر را موقتاً بپذیرد. اما در قانون کار به مسأله کلی اجبار و اکراه اشاره‌ای نمی‌شود. حتی پیش از آن، در سپتامبر ۱۹۱۸، يك فرمان دولتی گفته بود که شخص بیکار حق ندارد کاری را که به او پیشنهاد می‌شود نپذیرد، وگرنه بیمه بیکناری او قطع خواهد شد. ۱۶۹ ولی برای این سرپیچی مجازات دیگری پیش‌بینی نشده بود؛ و چون واکنش طبیعی کارگر بیکار مهاجرت به روستا بود، مجازات پیش‌بینی شده چندان تأثیری نداشت. به موجب فرمان ۲۹ اکتبر ۱۹۱۸، مراکز استخدام و اعزام کارگر (یا «مبادله کار») به صورت ارگان‌های محلی نارکومتروود درآمدند و از آن پس استخدام فقط از آن مجرا صورت می‌گرفت، چه از کارگر و چه از لحاظ کارفرما؛ هرچند برای سرپیچی کارگر از پذیرش کار مجازات تازه‌ای قید نشد. ۱۷۰ در همان ماه فرمانی صادر شد دائر بر مجاز شناختن کارگرگیری از طبقه بورژوازی، چه زن چه مرد، از سن شانزده تا پنجاه، برای کارهای ضروری اجتماعی. به تمام افراد بورژوازی، میان سنین چهارده تا پنجاه و چهار، «دفترچه کار» داده شد؛ برای گرفتن کسارت جیره‌بندی یا جواز سفر، ارائه دفترچه کار لازم بود؛ و دفترچه نیز فقط در صورتی برای این مقاصد اعتبار داشت که در آن ثبت شده باشد که دارنده به يك کار اجتماعی مفید مشغول است. ۱۷۱

169. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 64, art. 704.

170. *ibid.*, No. 80, art. 838.

171. *ibid.*, No. 73, art. 792;

دفترچه کار برای لنین معنای خاصی داشت. در سپتامبر ۱۹۱۷ می‌نویسد: «هر یکازگری دفترچه کاری دارد. این سند باعث سرشکستگی او نمی‌شود، هرچند امروز [این دفترچه] سند بردگی در نظام سرمایه‌داری است، نشانه آن است که کارگر به فلان یا بهمان ابله تعلق دارد. شوراها برای توانگران دفترچه کار درست خواهند کرد، و سپس به تدریج برای تمام جمعیت.... [این دفترچه] مبدل به نشانه‌ای خواهد شد که می‌گوید در جامعه نوین دیگر «کارگر»ی وجود ندارد، ولی از طرف دیگر، هیچ کس نیست که کار نکند» (*Sochineniya*, xxi, 263). دفترچه کار برای

شکل واضح سازمان کار در دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویه ۱۹۱۹ پدیدار شد. جنگ داخلی در اوج خود بود؛ یک ماه پیش از آن دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه گام محکمی در راه مرکزیت دادن به نظارت صنایع برداشته بود؛ لنین نیز تازه از لزوم «مرکزیت» و «طرد منافع محلی محض» سخن گفته و این‌ها را تنها راه درمان آشفتگی اوضاع نامیده بود. ۱۷۲ در این اوضاع بود که کنگره اتحادیه‌های کارگری، که در میان بیش از ۶۰۰ تن نمایندگان آن ۴۵۰ تن بلشویک بودند، یک بار دیگر مسأله رابطه اتحادیه‌های کارگری و دولت را مطرح کرد. باز بحث‌های شدیدی در گرفت. دسته کوچکی از آنارشیست‌ها می‌گفتند که تمام قدرت باید در اتحادیه‌های کارگری مستقل متمکن گردد؛ سی‌تن منشویک رأی به قطعنامه‌ای دادند، دائر بر تأیید اصل استقلال اتحادیه‌های کارگری و رد این دعوی که حکومت شوروی نماینده کارگران است؛ سی و هفت تن «سوسیال دموکرات‌های بین‌الملل» به رهبری لوزوفسکی با احتیاط بیشتری گفتند که وظایف اتحادیه‌ها باید از وظایف ارگان‌های دولتی متمایز شود، و بر آن بودند که جذب شدن ارگان‌های اتحادیه‌ای در ارگان‌های دولتی «در مرحله کنونی انقلاب» امری است «بی‌معنی». ۱۷۳ اکثریت هنگفت کنگره قطعنامه بلشویک‌ها را تصویب کرد، و لنین با سخنان مفصلی از آن پشتیبانی کرد. اصل «دولتی‌کردن» پذیرفته شد ۱۷۴؛ اما «دولتی شدن» با ادغام ارگان‌های اتحادیه‌ای در ارگان‌های دولتی صورت نگرفت، بلکه به این دلیل پیش آمد که «نتیجه

کارگران - آن هم فقط برای کارگران مسکو و پتروگراد - نخستین بار با فرمان ژوئن ۱۹۱۹ معمول شد؛ افراد ارتش سرخ و نیروی دزبایی سرخ نیز دفترچه کار دریافت کردند (Sobranie. Uzakonenii, 1919, No. 28, art. 315).

۱۷۲. نگاه کنید به ص ۲۳۳ بالا.

۱۷۳. این سه پیش‌نویس در این مأخذ آمده است:

Vtorois Vserossiiskii, S'ezd Professional'nykh Soyuzov (1921), i (Plenumy), 72-8, 92-4, 94-6;

ارقام، آرا نیز در همان جا دیده می‌شود (ibid., i, 97).

174. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 490;

این کلمه (*ogosudarstvenie*) در مجادلات مربوط به اتحادیه‌های کارگری بسیار رایج شد؛ گاه به ملی‌شدن صنایع نیز اطلاق می‌شد، هرچند در این مورد کلمه رایج *natsionalizatsiya* بود.

کاملاً ناگزیر کار هماهنگی و صمیمانه و همراستای آن [ارگان]‌ها و آماده شدن توده‌های وسیع کارگر به دست اتحادیه‌های کارگری برای کار مدیریت دستگاه دولتی و همه ارگان‌های نظارت اقتصادی» بود. ۱۷۵ در خصوص این که آیا دولت باید رفته رفته اتحادیه‌ها را در خود جذب کند یا برعکس، در این قطعه‌نامه ابهام خاصی برجا مانده بود. اما اشمیت، کمیسر خلق در امور کار، که در شوراهای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه مقام دبیری را برعهده داشت و رسیدنش به منصب کمیسر خلق به همین دلیل بود، با ظرافت از اصل تقدم اتحادیه‌ها پشتیبانی کرد:

نقش کمیساریا... باید این باشد که توصیه‌ها و نقشه‌های اتحادیه‌های کارگری را اجباراً عملی سازد. به علاوه، نه تنها کمیساریا نباید در حقوق اتحادیه‌ها مداخله کند، بلکه ارگان‌های کمیساریا نیز... باید حتی‌المقدور به دست خود اتحادیه‌ها تشکیل شوند. ما این‌جا در مرکز همیشه بر پایه این قاعده عمل می‌کنیم.

شورای مرکزی سراسر روسیه نیز بدون تردید چنین نظر داد که کار نارکومتروود «همان» کار اتحادیه‌های کارگری است:

پایه کار آن [نارکومتروود] همان است که اتحادیه‌های کارگری در کار روزانه خود اعلام می‌کنند و در تصمیمات و مقررات جاری کنگره‌های خود به تصویب می‌رسانند. کمیساریای کار این تصمیمات را می‌پذیرد و به نام ارگان قدرت دولتی به اجرا می‌گذارد.

اشمیت سپس توضیح می‌دهد که خود کمیسر خلق نیز از طرف شورای

175. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), (Plenumy), 96-7;

ریازانوف در تأیید قطعه‌نامه بلشویک‌ها مدعی شد که «آرمان ما ادامه دولتی‌شدن نیست، بلکه غیردولتی‌شدن تمام زندگی اجتماعی است» (ibid, p. 69) و این تنها موزدی نیست که مفهوم از میان رفتن دولت برای افزایش قدرت دولت مورد استناد قرار می‌گیرد.

مرکزی اتحادیه‌های کارگری نامزد این منصب شده است؛ و تمام هیأت مشاوران نارکومتروود از نمایندگان شورای مرکزی تشکیل می‌شود. تنها کمبود عبارت بود از برقرار کردن هماهنگی نزدیک و مشابه میان نمایندگان محلی نارکومتروود و نمایندگان اتحادیه‌های کارگری. اما تومسکی در یک توضیح ضمنی به آن طرف مسکوت مانده این معامله نیز اشاره‌ای می‌کند:

در زمانی که دستمزدها و شرایط کار را اتحادیه‌های کارگری تنظیم می‌کنند و انتصاب کمیسر کار فقط به رأی کنگره‌ها بستگی دارد، در روسیه شوروی هیچ اعتصابی نمی‌تواند روی دهد. بگذارید این نکته را روشن کرده باشیم. ۱۷۷.

این تبیین روشن از سیاست دولت در مورد یک موضوع حیاتی بیش از آن تردید نظری که هنوز روابط اتحادیه‌ها و دولت را فراگرفته بود اهمیت داشت.

دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری همچنین برای نخستین بار کوشید که سیاست جامعی نیز برای تعیین دستمزد پی‌ریزی‌کند. یکی از نمایندگان

176. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 98-9.

177. H... sky, *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1919), p. 96.

زینوویف، که پول دولت را در اختیار نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری گذاشته بود تا صندوق اعتصاب تشکیل دهد (نگاه کنید به ص ۱۲۲ بالا) در ژانویه ۱۹۲۰ به سومین کنگره گفت از آن‌جا که اتحادیه‌های کارگری دیگر به صندوق اعتصاب نیازی ندارند، این پول می‌تواند به مصرف تشکیل یک صندوق بین‌المللی برسد، برای اتحادیه‌های انقلابی در کشورهای دیگر

(*Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), p. 14).

اعتصاب‌های غیررسمی حتی در اوج جنگ داخلی نیز گهگاه روی می‌داد: در ۱۹۱۹ شلیاپنیکوف در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری قطعنامه‌ای پیشنهاد کرد، دائر بر این که اتحادیه‌های کارگری باید بکوشند گلایه‌های کارگران را برطرف کنند و بدین ترتیب «با تمام نیروی خود با گرایش‌های پریشانی‌آور اعتصاب از راه توضیح ماهیت فاجعه‌انگیز این روش‌ها مبارزه کنیم» (نقل شده از آرشیو منتشرنشده در این سند: (Desyatyi S'ezd RKP(B) (1933), pp. 869-70).

مشتویک تقاضای بازگشت به قراردادهای جماعتی را مطرح کرد. ۱۷۸ اما او یا از زمانه خود پیش افتاده بود یا واپس مانده بود. قانون کار حق تعیین دستمزد را در واقع به طورتیک جاتیه به اتحادیه‌های کارگری با مشورت کارفرما واگذار کرده بود، مشروط به تأیید رسمی تازکومتروود؛ فرمان‌های عمده تثبیت دستمزد در زمان کمونیسم جنگی نیز از طرف کمیته مرکزی اجرایی سراسری و ساونارکوم صادر شدند. قطعنامه کنگره از مسؤولیت کارگران در قبال اتحادیه‌ها، و از مسؤولیت اتحادیه‌ها در قبال تمام پرولتاریا برای افزایش تولیدکنندگی و بازسازی اقتصاد کشور سخن می‌گفت؛ سیاست تعیین دستمزد می‌بایست بر پایه رقابت و پاداش پیریزی شود، یعنی بر پایه محاسبه قطعات تولید شده و دادن جایزه، یا در مواردی که محاسبه کار فردی مقدور نباشد، بر پایه ملاک‌های ثابت تولید. تعرفه‌های دستمزد را می‌بایست طبقه‌بندی کنند و دو طبقه بالا را برای «عالی‌ترین کارکنان فنی و مالی و اداری» و برای «کارکنان مشابه درجه متوسط» در نظر بگیرند. همه طبقات، خواه طبقات کارکنان مدیریت و خواه کارگران، برحسب مهارت به دوازده درجه تقسیم شدند؛ و در هر گروه درجه توزیع دستمزد میان درجات یکتواخت بود، یعنی تفاوت درجه اول با درجه دوازدهم به نسبت ۱ بر ۷۵ بود. ۱۷۹ این البته از آرمان فرضی برای دستمزد همگان فاصله قراوان داشت، اما فاصله میان دستمزد کارگران ماهر و غیرماهر را که پیش از ۱۹۱۴ وجود داشت کم می‌کرد. ۱۸۰ اشمیت در گزارشی که در این باره به کنگره داد مدعی شد که «هیئت دستگاه عبارت است از کارگر دارای مهارت متوسط» و گفت موضوع مهم این است که بتوانیم به این هیئت دستمزد عادلانه‌ای بدهیم؛ اما یکی از سخنگویان چنین استدلال کرد که ترازو به زیان طبقه ماهر پرولتاریا از تراز افتاده است. ۱۸۱ تعرفه‌های جدید برای شهر مسکو و حوالی آن با صدور فرمان ۲۱ فوریه ۱۹۱۹ کمیته مرکزی اجرائی سراسری تأیید شد، و اجزای آن نیز تا ۱ فوریه عطف به ماسبق شد. به موجب این فرمان، حداقل

178. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 156-7.

179. *ibid.*, i (Plenumy), 153-4.

۱۸۰. این نکته در این کتاب نشان داده شده است.

A. Bergson, *The Structure of Soviet Wages* (Harvard 1944), p. 182.

181. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov*, i (Plenumy), 152, 157.

دستمزد برای کارگر بالغ ماهانه ۶۰۰ روبل تثبیت شد، و به حد اعلای دستمزد کارکنان اداری ماهانه ۳۰۰۰ روبل؛ مزدهای بالاتر از این فقط با تصمیم‌های ویژه ساونارکوم قابل پرداخت بود. سه هفته بعد فرمان دیگری صادر شد که درصدهای کاربرد مقیاس مسکو را در باقی کشور - با ۱۰۰ گرفتن معیار مسکو - تثبیت کرد. ۱۸۲ در آوریل ۱۹۱۹ فرمانی هم درباره حقوق ماهانه «کارکنان مسئول سیاسی» صادر شد و حقوق کمیسترهای خلق، اعضای کمیته مرکزی اجرائی سراسری، و چند تن از عالی‌ترین مقامات را ماهانه ۲،۰۰۰ روبل تثبیت کرد - یعنی دوسوم نرخ بالاترین کارکنان فنی و اداری. ۱۸۳ در اوت ۱۹۱۹ بالاترین قیمت‌ها باعث بالا بردن نرخ دستمزدها شد؛ پایین‌ترین نرخ از ۶۰۰ روبل به ۲،۲۰۰ روبل افزایش یافت، و بالاترین نرخ از ۳،۰۰۰ به ۴،۸۰۰، و بدین ترتیب گرایش به سوی برابری بیشتر همچنان ادامه یافت. به حکم انضاف باید گفت که در دوره اول کمونیسم جنگی هرچند برای برابری آرمانی دستمزدها اقدامی نشد، اما اصل برابری به صورت عامل بازدارنده مؤثری بر گرایش‌های ناشی از انگیزه‌های دیگر - در جهت افزایش تفاوت دستمزد - عمل می‌کرد. اما این گرایش‌ها نیز به‌زودی تأثیر خود را به‌عمل آوردند.

182. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 5, art. 52; No. 15, art. 171.

نرخ‌های پتروگراد ۱۲۰ درصد نرخ‌های مسکو بودند، و نرخ‌های کارگران راه‌آهن موزونسک در شمال پتروساودسک به ۱۲۵ درصد هم می‌رسید (لایحه به‌دلیل دشواری خاص وضع محل). در همه شهرهای دیگر (به‌جز یاروسلاول که نرخ آن ۱۰۰ درصد بود) نرخ از مسکو پایین‌تر بود، و در مناطق روستایی نیز نرخ پایین‌تر از شهر بود؛ پایین‌ترین نرخ، در شمال قفقاز، ۴۵ درصد بود. در این که چه مقدار از این مقررات عملاً اجرا شده، جای تردید است.

183. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 18, art. 206;

در اکتبر ۱۹۱۹ حقوق ماهانه «کارکنان سیاسی مسئول» یک بار دیگر برای جبران بالا رفتن قیمت‌ها افزایش یافت و حقوق بالاترین گروه ۴،۲۰۰ روبل در ماه معین شد (ibid., No. 50, art. 489)؛ در ژوئن ۱۹۲۰ باز هم حقوق‌ها بالا رفت و دریافتی ماهانه این گروه به ۷،۶۰۰ روبل رسید (*Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 53, art. 231) از آن پس در زمان کمونیسم جنگی حقوق نقدی معنای خود را از دست داد، و پس از آغاز شدن نه ارقام حقوق کارکنان دولت دیگر به‌طور معمول منتشر نشد.

184. Ibid., No. 41, art. 396.

يك بخش مهم از کار دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری پیشرفتگی بود که در جهت سبک‌کردن شبکه اتحادیه‌ها صورت گرفت. کنگره اول این قاعده عمومی را معین کرده بود که اتحادیه‌ها باید «برحسب صنایع» تشکیل شوند، نه بر پایه شغل کارگران، و گروه‌های کارگران «خیلی حرفه‌ای» باید جذب شوند، به‌طوری‌که همه کارگران يك مؤسسه به يك اتحادیه تعلق یابند. ۱۸۵ برای اجرای این قاعده تلاش‌هایی صورت گرفت. یکی از مآخذ توصیف می‌کند که در پاییز ۱۹۱۸ چگونه اتحادیه‌های کوچک مستقل از کارخانه لاستیک‌سازی ترویکولینک پتروگراد بیرون رانده شدند و کارگران آن‌جا در اتحادیه کارگران صنایع شیمیایی نام‌نویسی کردند. ۱۸۶ اما پیشرفت کند بود. کنگره دوم متوجه شد که کار اجرای این غرض به سبب «پیشداوژی‌های سیاسی و اقتصادی که کارگران را از کارکنان اداری و فنی جدا می‌کند» لنگ شده است، و لذا به این نتیجه رسید که «پس از يك سال دیکتاتوری پرولتاریا» وقت تنفیذ این قانون رسیده است. قرار شد که مسئولیت «صحیح کارکردن طرح یا مؤسسه و انضباط کاری در میان کارگران و رعایت مقررات اتحادیه در مورد تثبیت دستمزدها و ملاک‌های تولیدکنندگی» برعهده اتحادیه‌ها باشد؛ و نیز اتحادیه‌ها بکوشند عضویت را «از طریق دیدارهای عمومی کارگران» اجباری سازند. تصمیمات کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه برای همه اتحادیه‌ها و برای همه اعضای آن‌ها الزام‌آور بود، و به شورای اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه اختیار داده شد که از جانب کنگره عمل کند و در غیاب کنگره، به نام آن به اتخاذ تصمیمات الزام‌آور بپردازد. ۱۸۷ با بهتر شدن سازمان، تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری نیز به سرعت افزایش یافت؛ بنابر رقم ایداع شده، تعداد اعضا از ۱،۵۰۰،۰۰۰ تن در زمان کنفرانس ژوئیه ۱۹۱۷ به ۲،۶۰۰،۰۰۰ تن در زمان نخستین کنگره ژانویه ۱۹۱۸ رسید، و در زمان دومین کنگره ژانویه ۱۹۱۹ بر ۳،۵۰۰،۰۰۰ تن بالغ بود. ۱۸۸

185. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 375.

186. *Professional'nye Soyuzy SSSR*, ed. Y.K. Milonov (1927), p. 164.

187. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921). (Plenumy), 191-3.

۱۸۸ این‌ها ارقامی است که زینوویف در دهین کنگره حزب نقل کرد (*Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 188)

هنگامی که دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری در ژانویه ۱۹۱۹ اجلاس کرد جنگ داخلی هنوز به اوج خود نرسیده و اقتصاد کشور نیز هنوز کاملاً برای برآوردن نیازهای جنگی بسیج نشده بود. در ظرف دو ماه بعد، از این لحاظ پیشرفت‌های زیادی صورت گرفت. هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ در فضایی آبستن طوفان تشکیل شد. کار اصلی و رسمی کنگره عبارت بود از تصویب يك برنامه حزبی تازه به جای برنامه کهنه و منسوخ ۱۹۰۳. تا آن روز حزب فرصتی نیافته بود که روش خود را پس از انقلاب در قبال اتحادیه‌های کارگری روشن کند. در این کنگره حزب اعلام کرد که «دستگاه سازمانی صنایع» باید در وهله اول متکی بر اتحادیه‌ها باشد و، به عبارتی که سپس باعث دردسر شد، اضافه کرد که «اتحادیه‌های کارگری باید عملاً مرکزیت مدیریت تمام اقتصاد ملی را همچون يك واحد اقتصادی در دست گیرند». اما کلید وظیفه عمده اتحادیه‌ها در اضطرار جنگ داخلی در بند دیگری از فصل اقتصادی برنامه نهفته بود:

خد اعلاى استفاده از تمام نیروهای کار موجود کشور، توزیع و توزیع مجدد صحیح آن، چه در میان قلمرو [جمهوری]‌ها و چه در میان شاخه‌های گوناگون اقتصاد ملی، که از لحاظ رشد اقتصاد ملی ضرورت دارد؛ [رسیدن به این هدف‌ها] باید وظیفه فوری سیاست اقتصادی حکومت شوروی را تشکیل دهد، و این مهم فقط از طریق وحدت صمیمانه با اتحادیه‌های کارگری تحقق‌پذیر است. بسیج یکایک افراد کارآمد جامعه از طرف حکومت شوروی با شراکت اتحادیه‌های کارگری برای انجام دادن کارهای اجتماعی معین، باید به صورتی بی‌اندازه وسیع‌تر و منظم‌تر از پیش اجرا شود.

برنامه اضافه می‌کند: که «شیوه سوسیالیستی تولید فقط بر پایه انضباط رفیقانه کارگران تأمین می‌شود»، و بدین ترتیب «نقش عمده» را در «کار

زینوویف اذعان داشت که این ارقام گرافه آمیز است، ولی مدعی بود که برای مقایسه معتبرند؛ این ادعا شاید هم درست بوده است. در مآخذ دیگر ارقامی نقل شده است که اندکی با این ارقام تفاوت دارد.

ایجاد این انضباط نوین سوسیالیستی» به اتحادیه‌ها واگذار می‌کند. ۱۸۹ پس از کنگره حزبی مارس ۱۹۱۹ فرمان بسیج عمومی به تاریخ ۱۰ آوریل از ساونارکوم صادر شد. ۱۹۰ روز بعد لنین به نام کمیته مرکزی حزب یک سلسله احکام «درباره وضع جبهه شرق» به شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ارائه کرد و از همه سازمان‌های حزبی و اتحادیه‌ای سراسر کشور تقاضا کرد که در امر بسیج همکاری کنند. عمل اتحادیه‌های شهر پوکروفسک که به میل خود تصمیم گرفته بودند فوراً ۵۰ درصد از اعضای خود را بسیج کنند سرمشق قرار داده شد و از اتحادیه‌ها خواسته شد که فهرست اعضای خود را ارائه دهند «تا کسانی که وجودشان بدون قید و شرط در محل ضرورت ندارد به جبهه ولگا یا اورال اعزام شوند». ۱۹۱ یک سال بعد تروتسکی با عباراتی خطابی چنین گفت:

هنگامی که کار در جبهه دشوار شد ما از یک طرف به کمیته مرکزی حزب کمونیست روی آوردیم و از طرف دیگر به هیأت‌رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری؛ از این دو منبع پرولتراها برجسته به جبهه فرستاده شدند و ارتش سرخ را در آن‌جا از روی الگو و چهره خود پدید آوردند. ۱۹۲

فرمان ساونارکوم و تقاضای لنین رسماً به دعوت به خدمت نظام منحصر بود، و در این زمان هیچ فرمانی برای بنا گذاشتن کار اجباری صادر نشد. اما تمایز میان خدمت نظام و کار اجباری به‌زودی واقعیت خود را از دست داد. در همان لحظه ضدور فرمان بسیج فرمانی هم از طرف

189. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 290-1.

نقش انضباطی اتحادیه‌های کارگری در متن نهایی بیش از پیش‌نویس اصلی لنین مورد تأکید قرار گرفته است. این پیش‌نویس را لنین احتمالاً در فوریه ۱۹۱۹ تهیه کرده بود، اما در آن هم قید شده بود که «بزرگ‌ترین و سخت‌ترین مرکزیت ممکن در مقیاس سراسر کشور» برای کار ضرورت دارد (Sochineniya, xxiv, 102)؛ در این فاصله سنگینی جنگ داخلی بسیار بیشتر شده بود.

190. Izvestiya, 11 April 1919.

191. Lenin, Sochineniya, xxiv, 224-6, 229-42.

192. Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov (1920), i (Plenumy), 87.

«اس ته تو» (شورای کار و دفاع) صادر شد که معدنکاوان زغال را از ترك كار خود منع می‌کرد و اعلام می‌داشت که همه معدنکاوان متعلق به گروه‌های سنی احضار شده باید. در سر کار خود بسیج شده شناخته شوند. ۱۹۲۰
تصویب برنامه تازه حزبی در کنگره هشتم، فرمان ساونارکوم درباره بسیج، و تقاضای کمیته مرکزی از اتحادیه‌های کارگری نشانه آغاز سال مهمی بود که در آن اصول کمونیسم جنگی به طور کامل و بدون وقفه در سازمان‌دهی کار اجرا شد. جوهر سیاست کبار کمونیسم جنگی عبارت بود از رها کردن بازار کار و روش‌های متداول استخدام و اداره کارگران؛ و این باعث شد که سیاست‌کار نیز، مانند بسیاری از سیاست‌های آن دوره، نه تنها پذیرش نیازهای جنگ داخلی بلکه گامی واقعی در راه نظام سوسیالیستی جلوه کند. می‌گفتند که دولت کارگران، که حق او را برای بسیج شهروندان خود در جبهه جنگ هیچ‌کس منکر نبود، همچنین حق دارد افراد لازم را به کار در کارخانه‌ها بگمارد. مخالفت با این برهان دشوار بود و این تصور از کبار، یعنی خدمت انجام‌دانی و نه کالای فروختنی، از لحاظ نظری وجه تمایز آزمون‌های بلند سوسیالیسم را از ترتیبات پست نظام دستمزد سرمایه‌داری تشکیل می‌داد. جانشین شدن روزافزون پاداش جنسی به ازای دستمزد نقدی، اگرچه بیشتر نتیجه قهری تورم پولی و توقف روندهای عادی مبادله بود، به آسانی با این تصور نیز تطبیق می‌کرد. بوخارین در سال بعد می‌نویسد: «در نظام دیکتاتوری پرولتاریا، کارگر مزد نمی‌گیرد، بلکه جیره‌ای دریافت می‌کند که به طور اجتماعی معین شده است.» ۱۹۲۰ دولت به جای خریدن نیروی کار از کارگر، زندگی او را تأمین می‌کند، چنان که زندگی سرباز را در دوره خدمت او تأمین می‌کند. توزیع جیره خوراک به کارخانه‌ها از طریق اتحادیه‌های کارگری این برداشت را تقویت کرد و در سپتامبر ۱۹۱۹ دستوری از شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری صادر شد ناظر بر این که به همه کارگران یدی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها لباس کار داده شود، و این لباس مانند اونیفورم سربازان جزو اموال مؤسسه باقی می‌ماند. ۱۹۵

193. *Sobranie Uazkonenii*, 1919, No. 14, art. 163;

این فرمان راه را برای کاربرد وسیع «سپاه‌های کار» در معادن باز کرد.

194. N. Bukharin, *Ekonomika Perekhodnogo Perioda* (1920), p. 105.

195. *Proizvodstov, Uchet i Raspredelenie Produktov Narodnogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (n.d. [? 1921]), pp. 446-8.

در چنین اوضاعی مسأله به وجود آوردن انگیزه‌های تازه به جای «شلاق اقتصادی» نظام سرمایه‌داری یکی از مشغله‌های دائمی مقامات حکومت بود، زیرا که امکان جلوگیری از نزول تولید به درمان دردهای مزمن غیبت از کار و کم‌کاری در میان کارگران بستگی داشت. انگیزه‌ای که بیش از همه با روح سوسیالیسم سازش داشت عبارت بود از شور و شوق انقلابی طبیعی، که دولتیان می‌توانستند فرض کنند کارگران را در کارخانه به کار وامی‌دارد، چنان که رفقای آن‌ها را در جبهه به نبرد واداشته است. در مه ۱۹۱۹، یک ماه پس از فرمان بسیج کار، نخستین «شنبه‌های کمونیستی» آغاز شد. در این روزها چندصدتن از کارگران مسکو در راه آهن مسکو-قازان داوطلب می‌شدند که پس از کار در روز شنبه شش ساعت اضافه‌کار کنند تا اعزام سربازان و تدارکات به جبهه تسریع شود. این عمل گسترش یافت و لنین هم در جزوه ویژه‌ای آن را تحسین کرد و گفت که این نمونه برجسته‌ای است از «انضباط اجتماعی جدید، [یعنی] انضباط سوسیالیستی». ۱۹۶ اما این یک حرکت حزبی بود و دامنه آن به چنین حرکتی محدود می‌شد ۱۹۷؛ هرگز به‌طور جدی گمان نمی‌رفت که انگیزه‌های معنوی، حتی وقتی که پشت‌بند پاداش مادی هم داشته باشد، بدون نوعی سازمان ویژه برای راهبری نیروی کار و نگهداری انضباط وافی به مقصود خواهد بود. پدیدآوردن چنین سازمانی اکنون یک وظیفه عاجل بود.

آن فرضیه نخستین که اجبار به کار فقط در مورد افراد طبقات بورژوا و مالک پیشین لازم خواهد بود و در مورد کارگران انضباط‌درونی و داوطلبانه برای نگهداری جوش و جنبش کار کفایت خواهد کرد، به زودی کنار گذاشته شد. قانون کار اکتبر ۱۹۱۸ فقط آن اصل کلی قانون اساسی «جش‌س‌فر» را تکرار می‌کند که کار وظیفه عمومی است؛ برای تنفیذ این اصل یا برای اجرای مجازات قصور در این وظیفه ماده‌ای پیش‌بینی نشده است. اما آنچه از نظام داوطلبانه باقی بود با فرمان بسیج

196. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 329.

۱۹۷ بنابر نوشته بوخارین و پریوبرازنسکی، تعداد کسانی که در شنبه‌های کمونیستی کار می‌کردند در اوت و سپتامبر ۱۹۱۹ از ۵،۰۰۰ به ۱۰،۰۰۰ رسید؛ مواردی ذکر شده است که کارگران ماهر تا ۲۱۳ درصد تولید خود را افزایش داده‌اند، و کارگران غیرماهر تا ۳۰۰ درصد.

(Bukharin i Preobrazhensky, *Azbuka Kommunizma*, ch. xii, § 100).

۱۰ آوریل ۱۹۱۹ عملاً از میان رفت. در ژوئن ۱۹۱۹ با احتیاط تمام به کارگران مسکو و پتروگراد دفترچه کار داده شد، و این گام دیگری در راه نظارت جدی بر جریان کار بود. اما، بدون شک چون راه دیگری در دیدرس نبود، بار سنگینی بر دستگاه اتحادیه‌های کارگری نهاده شد. حتی در بسیج کارگران ماهر از اتحادیه‌ها کاری برنیامد. لنین در زمستان ۲۰-۱۹۱۹ نزد تومسکی به تلخی شکایت کرد که نتوانسته است ۱۰,۰۰۰ فلزکار ماهر به تعمیرگاه‌های راه‌آهن منتقل کند. ۱۹۹ از پایان ۱۹۱۹ بسیج کارگران غیرماهر به کلی از دست اتحادیه‌ها گرفته شد و در اختیار نازکومترود و ارگان‌های محلی آن قرار گرفت. در ماه نوامبر بحران سوخت باعث صدور فرمانی شد ناظر بر بناگذاری سرویس کار «برای تدارک و بارزدن و پیاده کردن انواع سوخت»، و نیز برای کاری به نام «سرویس گاری». به این معنی که دهقانان می‌بایست با درخواست مقامات محلی اسب و گاری یا سورتمه خود را برای رساندن چوب و مواد خوراکی و تدارکات نظامی به ایستگاه‌ها یا بندرها در اختیار سازمان‌های دولتی بگذارند. این فرمان همه مردان روستایی زیر پنجاه سال را که به خدمت نظام اخضار نشده بودند و زن‌های زیر چهل سال را شامل می‌شد. ۲۰۰ در ژانویه ۱۹۲۰ فرمانی از ساونارکوم صادر شد که در مقدمه آن با لحن سنگینی به اصل اعلام‌شده در قانون اساسی «چش‌سرفر» و قانون کار دائر بر تعهد شهروندان به «کار مفید اجتماعی به نفع جامعه سوسیالیستی» اشاره می‌شود و از نیاز به «تأمین نیروی کار بر پایه یک برنامه اقتصادی کلی برای صنایع، کشاورزی، حمل‌ونقل، و سایر شاخه‌های اقتصاد ملی» سخن می‌رود و سپس به تعیین مقررات کلی سرویس کار عمومی می‌پردازد. دولت می‌تواند هر کدام از افراد «جمعیت کارآمد» را در یک مورد یا گاه به گاه برای اشکال گوناگون سرویس کار احضار کند: سوخت، کشاورزی («در کشتزارهای دولتی یا، در پاره‌ای موارد، در کشتزارهای دهقانان»)، ساختمان، راه‌سازی، توزیع مواد خوراکی، برف‌روبی، گاری‌رانی، و مبارزه با نتایج مصائب عمومی نمونه‌وار ذکر شده بود. یک کمیته اصلی کار («گلاوکومترود») زیر نظر «اس ته ثو» برای سازمان‌دادن سرویس کار تشکیل شد و کمیته‌های ایالتی و روستایی و شهری زیر نظر آن قرار

۱۹۸. نگاه کنید به ص ۲۳۹، پانویس ۱۷۱ بالا.

199. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 383-4.

200. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 57, art. 543.

گرفت. ۲۰۱. این‌ها، همراه با ارگان‌های محلی نارکومتروود، که جانشین مراکز مبادله کارگر شده بودند، اکنون مسؤولیت بسیج عمومی کار را برعهده گرفتند. ۲۰۲. حتی بجای تأسف بود از این که انقلاب دستگاه پلیس قدیم را درهم شکسته است، زیرا که پلیس قدیم «می‌دانست که نام شهروندان را نه تنها در شهر بلکه در روستا نیز چگونه ثبت کند». با این حال دستگاه اداری تازه‌ای برای این کار سرهم‌بندی شد و برای جنگلیانی، حمل و نقل، ساختمان، و سایر اشکال کار که به توده‌های کارگر غیرماهر نیاز داشت نیروی کار فراوانی فراهم آمد. ۲۰۳. بعدها یکی از سخنگویان نارکومتروود گفت: «ما طبق برنامه کارگر فراهم می‌کردیم، و نتیجتاً به ویژگی‌های فردی یا تخصص یا میل کارگر به این یا آن نوع کار توجهی نداشتیم». ۲۰۴. بنابر گفته یکی از مراجع در نیمه اول ۱۹۲ نزدیک به شش میلیون تن برای سرویس کار صنعت چوب‌بری بسیج شدند. ۲۰۵.

در این زمان منبع کار تازه‌ای هم به وجود آمد که شاید در آغاز

201. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 8, art. 49;

به موجب يك فرمان متمم شوراهای روستا بایستی در بسیج کارگران روستایی برای سپاه‌های کار سهمی داشته باشند (ibid., No. 11, art. 68). یکی از کارگران کارخانه کولومنسکی در بهار ۱۹۲۰ به هیأت اعزامی حزب کارگر گفت که «فرار از کار زیاد است و سربازان فراریان را می‌گیرند و از روستاها برمی‌گردانند» (*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 18).

۲۰۲. کمیته مسکو در تابستان ۱۹۲۰ نشریه‌ای هفتگی به نام

Izvestiya Moskovskogo Komiteta po Trudovoi Povinnosti

منتشر کرد. مطالعه این نشریه همراه با روزنامه‌های آن روز برای شناختن نحوه عمل سرویس کار بسیار روشن‌کننده است. فرمان مورخ ۴ مه ۱۹۲۰ گلاوکومتروود و ارگان‌های محلی آن را مسؤول مبارزه با همه اشکال فرار از کار ساخت (*Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 35, art. 168).

۲۰۳. همه اطلاعات بالا در گزارش کامل و صریحی به سومین کنفرانس اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در آوریل ۱۹۲۰ تسلیم شد

(*Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), i (Plenum), 50-1).

204. *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 83.

205. L. Kritsman, *Geroicheskie Periody Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 106.

اهمیت آن بیشتر در معنی بود تا در مقدار. در آوریل ۱۹۱۹ اردوگاه‌های کار اجباری برای مجزمان تشکیل شد. این مجزمان را ممکن بود چکا، یا دادگاه‌های انقلاب، یا دادگاه‌های عادی خلق به کار اجباری محکوم کرده باشند. ابتکار ایجاد این اردوگاه‌ها با شعبه‌های ایالتی چکا بود و اداره امور آن در دست بخشی از کمیساریای خلق در اسور کشور (انکاود)؛ زندانیان این اردوگاه، «به درخواست نهادهای شوروی» به کار گماشته می‌شدند. برای کودکان و نابالغان اردوگاه‌های جداگانه‌ای برپا شد. روزکار هشت‌ساعته بود، اما اضافه‌کاری و شبکاری نیز با رعایت مقررات قانون کار مجاز بود. دستمزد کارگران مطابق نرخ اتحادیه‌های کارگری پرداخت می‌شد، منهای کمتر از سه‌چهارم آن برای خورد و خوراک و نگهداری اردوگاه. ۲۵۶ این ترتیبات در آن زمان از لحاظ اقتصادی آن معنای موخشی سال‌های بعد را نداشت. در ضمن، صورت سخت‌تری از مجازات نیز به شکل «بازداشتگاه» بنا نهاده شد، که ظاهراً خاص کسانی بود که در جنگ داخلی دست به کارهای ضدانقلابی می‌زدند. ۲۵۷ اما به نظر می‌رسد که این اردوگاه‌ها به‌زودی برای زندانی کردن همه دشمنان رژیم به کار رفتند. در گزارشی که برای هیأت نمایندگی حزب کارگر انگلیس در دیدار از شوروی در بهار ۱۹۲۰ تهیه شده بود گفته شده است که «کمیساریای خلق دسته‌های کارگری فراهم می‌کند که از افراد محبوس در بازداشتگاه‌ها تشکیل می‌شود (و غالباً افراد طبقه حاکمه پیشین هستند). این دسته‌ها انواع کارهای دشوار و نامطبوع را انجام می‌دهند. ۲۵۸»

جریان بسیج کار در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ به اوج خود رسید - یعنی در لحظه‌ای که برادر شکست دنیکی و کولچاک آن حالت اضطراری شدیدی که این کار را ضروری ساخته بود رفته رفته برطرف می‌شد. در سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در ژانویه ۱۹۲۰، تروتسکی بیشتر سخنان خود را به دفاع از نظام کارگرگیری و انضباط کار اختصاص داد. ۲۵۹ و به پیشنهاد تومسکی، که نظر بدبینانه او را درباره کمبود

206. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 12, art. 124; No. 20, art. 235.

207. *ibid.*, No. 12, art. 130.

208. Y. Larin i L. Kritsman, *Ocherk Khozyaistvennoi Zhizni i Organizatsiya Narodnogo Khozyaistvo* (1920), pp. 126-7;

تقارن کار به عنوان مجازات و شاق‌ترین انواع کار باعث شد که این نهاد صورت بسیار بی‌رحمانه‌ای پیدا کند.

نیروی کار صنعتی پیش‌تر نقل‌کردیم ۲۱۰، قطعنامه دور رسی به تصویب رسید که، در ضمن مطالب دیگر، خواهان آن بود که به کارگران به‌طور دسته‌جمعی یا فردی پاداش نقدی یا جنسی داده شود، دادگاه‌های انضباطی کار تشکیل شود ۲۱۱، برای بستن راه فرار از سرویس‌کار به همه کارگران دفترچه کار داده شود، و برای بسیج و انتقال کارگر از دستگاه نظامی سربازگیری استفاده شود ۲۱۲. در این احوال، پایان گرفتن زد و خورد در جبهه زمینه انتقال واحدهای تحت انضباط نظامی را به کارهای فوری دیگر فراهم ساخت. در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰ فرمانی صادر شد دائر بر تبدیل سپاه سوم در اُورال به «نخستین سپاه انقلابی کار»، که اقتدار نظامی را

۲۰۹. صورت مذاکرات کنگره منتشر نشد، ولی سخنرانی تروتسکی به صورت جزوه‌ای به چاپ رسید و سپس در مجموعه آثار او نیز درآمد (Sochineniya, xv, 52-78).

۲۱۰. نگاه کنید به ص ۳۰۰، ۳۳۰، ۳۳۱.

۲۱۱. ر اواسط ۱۹۱۹، نخستین «دادگاه انضباط رفیقانه کارگران» در کارخانه‌ها ایجاد شده بود (Sobranie Uzakonenii, 1919, No. 56, art. 537) این دادگاه‌ها به‌زودی به‌صورت نهاد منظمی برای اجرای انضباط کارخانه درآمدند. درباره طرز کار دادگاه‌های کارگران اطلاعات تفصیلی فراوانی در دست نیست، اما برخی ارقام مربوط به دادگاه‌های مشابه کارمندان و مدیران کارخانه‌ها نوع اتهامات و مجازات‌ها را نشان می‌دهد. از میان ۹۴۵ پرونده ثبت‌شده در ۱۹۲۰ اتهام نزدیک به نصف موارد دیرآمدن به سر کار بوده است؛ سایر اتهامات به ترتیب درجه و تواتر عبارت بوده‌اند از «رفتار نادرست در برابر مشتریان»، «غیبت از کار در روزهای یکشنبه»، «رعایت نکردن انضباط اتحادیه»، «اطاعت نکردن از دستور»، «رها کردن کار به‌طور خودسرانه»، و «تبلیغ برای کوتاه کردن ساعات کار روزانه». در بیش از یک‌چهارم موارد متهم تبرئه شده، در نزدیک به نصف موارد متهم از کار اخراج شده، و در ۳۰ مورد حکم کار اجباری صادر شده، و در ۷۹ مورد متهم به کار در بازداشتگاه محکوم شده است (D. Antoshkin, Profdvizhenie Sluzhashchikh (1927). p. 152). سال‌ها بعد، هنگامی که کمونیسم جنگی دیگر خاطره دردناکی پیش نبود، تروپسکی با شرمندگی به یاد می‌آورد که در آن زمان برخی از اتحادیه‌های کاریگری کار را به جایی رسانده بودند که برای تعداد اعضای خطا کار «هدف» معین کرده بودند

(Vos'moi S'ezd Professional'nykh Soyuzov SSSR (1929), pp. 42-4).

212. Rezolyutsii Tret'ego Vserossiiskogo S'ezd Sovetov Narodnogo Khozyaistva (1920), pp. 25-30.

بر مقامات محلی تثبیت می‌کرد. ۲۱۲ سابقه ایجاد شد و زمینه برای آنچه بعدها «نظامی کردن کار» نامیده شد فراهم آمد.

این مسأله تازه‌ای بود که نهمین کنگره حزب، که در پایان مارس ۱۹۲۰ تشکیل شد، می‌بایست به آن بپردازد. اکنون که دیگر زودخوردی در کار نبود، سپاه‌های کار به صورت دسته‌های اعزامی ارتش سرخ همه‌جا پدیدار می‌شدند و به کارهای سنگین، از جمله بریدن درختان جنگل و استخراج معدن‌ها می‌پرداختند. در تعبیر این جریان نیز هیچ شکی نبود. تروتسکی، که عقیده داشت مسائل صنعت را فقط با شیوه‌ها و با آن شوری می‌توان حل کرد که پیروزی در جنگ داخلی را باعث شده بود، از ضرورت «نظامی کردن توده‌های عظیم دهقانان که بنابر اصول سرویس‌کار استخدام شده‌اند» سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که:

نظامی کردن [اقتصاد] بدون نظامی کردن خود اتحادیه‌های کارگری، بدون استقرار رژیمی که در آن هر کارگری خود را سرباز کار بداند و نتواند خود را آزادانه به معرض فروش بگذارد، مقدور نیست؛ اگر دستور انتقال او داده

213. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 3, art. 15;

تروتسکی، در گزارشی که بعداً به کمیته مرکزی اجرایی سراسری داد، مدعی شد که نخستین سپاه کار از ارتش سوم تشکیل شد، و آن هم «به ابتکار خود آن» (*Sochineniya*, xv, 5). اسناد بسیاری مربوط به نخستین سپاه کار در همان مأخذ گردآوری شده است (ibid., xv, 263-342). تروتسکی در نهمین کنگره حزب از شدت عمل ارتش به خود بالید و گفت که «ما خود را به یک مرکز اقتصادی منطقه‌ای مبدل کردیم»، و مدعی شد که کاری که انجام گرفته است «عالی‌ترین درجه کاربود، هرچند غیرقانونی بود» (*Devyatyi S'ezd RKP(B)* (1934), p. 114) پس از آن فوراً تصمیم گرفته شد که «هدایت کلی کار بازسازی و تقویت حیات عادی اقتصادی و نظامی اودال به دست شورای انقلابی نخستین سپاه کار سپرده شود» (*Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 30, art. 151). در اوت ۱۹۲۰ نظیر همین وظایف بر عهده شورای انقلابی سپاه کار جنوب شرقی روسیه نیز گذاشته شد (*ibid.*, No. 74, art. 344)؛ و حتی در نوامبر ۱۹۲۰ شورای سپاه کار اوکراین به عنوان «ارگان محلی شورای کار و دفاع» شناخته شد (*ibid.*, No. 86, art. 428). نوشته‌ها و سخنرانی‌های تروتسکی در نخستین ماه‌های سال ۱۹۲۰ (*Sochineniya*, xv, 3-206) منبع سرشاری است از اطلاعات مربوط به سپاه‌های کار: یک سپاه کار کشیدن خط آهن ترکستان را برای حمل و نقل نفت برعهده می‌گیرد، و سپاه دیگری در معادن دنتس به استخراج ذغال می‌پردازد (*ibid.*, xv, 6).

شود، باید اطاعت کند؛ اگر اطاعت نکرد، فراری از خدمت است و مجازات می‌شود. کینست که باید این جریان را دنبال کند؟ اتحادیه کارگری. او است که رژیم نوین را به وجود می‌آورد. این است نظامی کردن طبقه کارگر. ۲۱۴

رادک نیز در پایان سخنرانی خود، که بیشتر به امور کمینترن مربوط می‌شد، از سازمان‌های کارگری تقاضا کرد که «بر پیشداوری بورژوایی «آزادی کار»، که نزد منشویک‌ها و انواع سازشکاران دیگر آن‌قدن عزیز است» فائق شوند. ۲۱۵ هیچ‌کس دیگری بنا این زبان سخن نگفت، ولی تروتسکی اعتبار کمیته مرکزی و پولیت‌بورو را پشت سر خود داشت؛ و کنگره نیز هنوز به یاد داشت که رژیم از چه مخاطرات نظامی مہیبی به دشواری جان بدر برده است، و می‌دانست چه مشکلات اقتصادی لاینحلی در پیش است، و لذا بدون مخالفت آشکار این سیاست را تأیید کرد. ۲۱۶ در قطبنامه مفصلی که اثر قلم استادانه تروتسکی در آن به چشم می‌خورد، کنگره با احتیاط تمام به کارگماشتن واحدهای ارتش سرخ را در سرویس کار تأیید کرد. تا زمانی که نگهداری ارتش برای کارهای نظامی ضرورت دارد. در خصوص اصل نظامی‌کردن کار، کنگره هیچ

214. *Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), p. 101.

۲۱۵. «ایزوستیا» ی ۲ آوریل ۱۹۲۰، که زوایت بسیار کوتاه‌شده‌ای از این سخنرانی را چاپ کرده است. متن سخنرانی در سوابق رسمی کنگره نیامده است، به این دلیل که به صورت جداگانه‌ای منتشر خواهد شد (*Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), p. 277)؛ پناپر پانویسی بر چاپ دوم سوابق کنگره (*ibid.*, p. 575) این جزوه هرگز منتشر نشد.

۲۱۶. پیش از کنگره شلیاپنیکوف نظریاتی در محافل حزبی پخش کرده بود دائر بر شناختن شوراهای به عنوان «تجلی قدرت سیاسی» و اتحادیه‌های کارگری به عنوان «یگانه سازمان‌دهندهٔ مسؤول اقتصاد ملی»؛ منظور مبارزه به اقدام تروتسکی به نظامی‌کردن کار بود. این نظریات رسماً مورد بحث قرار نگرفتند، اما کرسستینسکی و بوخارین در کنگره به آن‌ها اشاره کردند (*Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 88, 225)؛ برای قطعات منقول از این نظریات نگاه کنید به *ibid.*, p. 564. (note 32). خود شلیاپنیکوف در کنگره حضور نداشت، چون که - شاید برای دور شدن از صحنه - برای يك مأموریت اتحادیه‌ای به خارج اعزام شده بود (*ibid.*, p. 62).

نگرانی نداشت: می‌بایست به «اتحادیه‌ها و بخش‌های کارگری» کمک کرد تا «جساب همه کارگران ماهر را نگهدارند و آن‌ها را به کارهای تولیدی هدایت کنند، و در این کار همان دقت و جدیتی به کار رود که در گزینش افسران ۲۱۷ برای نیازهای ارتش به کار می‌رود». و ایما بسیج وسیع سرویس‌کار: برای این کار همین‌قدر کافی بود که تعداد افراد موجود را با ابعاد کاری که در دست داشتند و ابزارهای لازم برای آن کار تطبیق کنند و آموزگاران کارآمدی فراهم آورند، چنان‌که «در ایجاد ارتش سرخ» رفتار شده بود. کارگری که کار خود را رها می‌کرد می‌بایست مرتکب «فرار از کار» شناخته شود، و برای این جرم نیز مجازات‌های سختی پیش‌بینی شد، که اشد آن‌ها «حبس در بازداشتگاه» بود. ۲۱۸.

بحث دربارهٔ مسألهٔ کارگرگیری چند هفته بعد در سومین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه از سر گرفته شد. در این کنگره هنوز اقلیت کوچک ولی زبان‌آوری از منشویک‌ها وجود داشت، ۲۱۹، و آن

۲۱۷ اصطلاح *kommandnyi sostav* افسران حرفه‌ای را نیز دربر می‌گیرد و نشان‌دهندهٔ فکری است که در آن زمان شایع بود، یعنی امکان به‌وجود آوردن نوعی «سپاه افسران» از کارگران ماهر (که مخالفانشان آن‌ها را «کارگران اشرافی» می‌نامیدند) برای سازمان‌دادن و هدایت تودهٔ کارگران کامل‌ترین بیان این فکر در مقاله‌ای آمده است به قلم گولتسمن در «پراودا» ی ۲۶ مارس ۱۹۲۰، که در همین کنگره حزب از آن نقل شد (1934, p. 171) (*Devyati S'ezd RKP(B)*) و تروتسکی از آن پشتیبانی کرد (ibid., pp. 210-12) و مورد حملهٔ شدید ریازانوف قرار گرفت (ibid., pp. 247-9). لنین اشارهٔ مبهم ولی موافقت‌آمیزی به نظریات گولتسمن کرد (Sochineniya, xxv, 120). زینوویف در «احکام» ی که پیش از کنگره منتشر کرده بود این فکر را محکوم کرده بود: «وظیفهٔ کارگران کمونیست در جنبش اتحادیه‌های کارگری نمی‌تواند عبارت از جداسازی و گروه‌بندی جداگانهٔ کارگران ماهر باشد، که اقلیتی در طبقهٔ کارگر بیش نیستند» (G. Zinoviev, Sochineniya, vi (1929), 344).

218: *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 330, 335-6;

پس از کنگره فوراً قطعنامهٔ مربوط به فرار از کار با صدور فرمانی با همان مفاد به اجرا گذاشته شد (Sobranie Zakonov, 1920, No. 35, art. 168).

۲۱۹ تعداد نمایندگان منشویک ۷۰ و تعداد کل حدود ۱۰۰۰ بود. سخن‌گویان منشویک مدعی شدند که در اتحادیه‌های کارگران چاپخانه‌ها، صنایع شیمیایی، فلزکاران، و کارگران نساجی همچنان اکثریت دارند. (Tertii Vserossiiskii S'ezd Professionalnykh Soyuzov (1920), i (Plenu-

مقدار مخالفت با این سیاست که هنوز در صفوف بلشویک‌ها دیده می‌شد در اوج خود بود. لنین یک هفته پیش در کنگره تأسیس اتحادیه معدنکاران سراسر روسیه اعلام کرده بود که «ما باید از طریق اتحادیه‌های کارگری نظیر همان انضباط رفیقانه‌ای [را] که در ارتش سرخ داشتیم ایجاد کنیم»^{۲۲۰}؛ ولی اکنون دفاع مستدل‌تری را از این سیاست در پیش گرفت. لنین به فرصت تنفسی که پس از برست‌لیتوفسک به دست آمد اشاره کرد. در این فرصت، یعنی در آوریل ۱۹۱۸، او در مقابل کمونیست‌های چپ احکامی به کمیته مرکزی اجرایی سراسری ارائه داد و در آن‌ها از «ایجاد انضباط کار» پشتیبانی کرد. لنین اذعان می‌کند که «دو سال پیش سخنی از سپاه‌های کار در میان نبود»؛ اما «اشکال مبارزه با سرمایه دیگرگون نمی‌شود». اکنون که فرصت دیگری هفتان مسائل را پیش کشیده بود، «کار بایستی به نحو نوینی سازمان داده شود؛ اشکال تازه‌ای از پاداش و اطاعت از انضباط کار ایجاد شود»؛ هرچند لنین اذعان دارد که «ایجاد اشکال جدید انضباط اجتماعی کاری است که چندین دهه طول می‌کشد».^{۲۲۱} لنین موضوع را در همین خطوط کلی باقی گذاشت و در قطعنامه کوتاهی که در پایان سخنرانی او به تصویب رسید کنگره به‌طور کلی تصمیم گرفت که «در همه سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری از پایین به بالا فوراً انضباط سخت برقرار شود».^{۲۲۲} ریکوف در یکی از مراحل بعدی کنگره صراحتاً گفت «ما در زمان حاضر بدون اجبار نمی‌توانیم زندگی کنیم. ائتلاف‌کنندگان و کلاه‌خران را باید به زور ترس از مجازات به کارکردن برای کارگران و دهقانان واداشت تا آن‌ها را از گرسنگی و فلاکت برهانیم».^{۲۲۳} اما دفاع نظری از موضع بلشویک‌ها در برابر هواداری منشویک‌ها از «آزادی‌کار» برعهده تروتسکی نهاده شد:

my) 43, 110);

به جز در مورد کارگران چاپخانه‌ها، اعتبار این ادعا مشکوک بود. نظر منشویک‌ها بر ضد نظامی‌شدن کار در نامه‌ای درباره اتحادیه‌های کارگری بیان شده بود که به هیأت اعزامی حزب کارگر انگلیس تسلیم شد

(*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), pp. 80-2).

220. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 135.

221. *ibid.*, xxv, 137-42.

222. *Treiti Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), (Plenumy), 28.

223. *ibid.*, i, 87.

سخن‌گویان منشویک‌ها توضیح دهند که منظور از کار آزاد و غیراجباری چیست. ما کار بردگان را می‌شناسیم، کار سرفه‌ها را می‌شناسیم، کار اجباری و نظامی‌وار اصناف قرون وسطی را می‌شناسیم، آن نوع مزدوری را هم که بورژوازی «آزاد» می‌نامد شناخته‌ایم. اکنون به‌سوی نوعی کار پیش می‌رویم که به‌طور اجتماعی و بر پایه برنامه اقتصادی خاصی که برای تمام کشور ضرورت دارد، یعنی برای هر کارگری اجباری است، تنظیم می‌شود. این پی‌ریزی سوسیالیسم است... وقتی که ما این نکته را پذیرفتیم، این حق دولت کارگران را هم اساساً - نه رسماً، بلکه اساساً - پذیرفته‌ایم که هر مرد یا زن کارگری را به جایی بفرستد که برای انجام دادن کارهای اقتصادی به وجودشان نیاز دارند. بدین ترتیب می‌پذیریم که دولت، دولت کارگران، حق دارد دست به مجازات آن مرد یا زن کارگری بزند که از اطاعت امر دولت سرپیچی کرده است و اراده خود را تابع اراده طبقه کارگر و کارهای اقتصادی آن نساخته... نظامی‌کردن کار به این معنای اساسی که از آن سخن گفتیم روش حتمی و اساسی سازمان دادن نیروهای کار ما است... ما می‌دانیم که کار کلیتاً از لحاظ اجتماعی اجباری است. انسان باید کار کند تا نمیرد. انسان نمی‌خواهد کار کند. اما سازمان اجتماعی او را با جبر و تازیانه به‌سوی کار می‌راند. ۲۲۲

برهان حق دولت برای کارگرگیری به‌طور دائم و نامحدود، مانند برهانی که در همان زمان برای ازمیان برداشتن پول می‌آوردند، ظاهراً تلاشی است برای توجیه نظری ضرورت ناگواری که پرهیز از آن مقدور نبود. اما این سخنان صریح، با آن که بیان‌کننده سیاست حزبی بود، و در گنگره هم کسی به‌جز منشویک‌ها به مخالفت با آن‌ها برخاست، نمی‌توانست موجب

224. *ibid.*, 88-90.

این برهان در سخنرانی تروتسکی در نهمین گنگره حزب پیش‌بینی شده بود (Devyatyi S"ezd RKP(B) (1934), pp. 104-5)؛ در رساله «تروزیسم و کمونیسم» تروتسکی نیز یک‌بند طولانی تلفیقی از این دو سخنرانی است (Sochineniya, xii, 127-53).

محبوبیت تروتسکی در میان افراد عادی اتحادیه‌های کارگری باشد. چندی بعد در همان سال بوخارین در کتاب «اقتصاد دوران گذار» چنین استدلال می‌کند که سرویس‌کار در نظام سرمایه‌داری به معنای «به‌بردگی کشیدن طبقه کارگر» است، اما همین کار در دیکتاتوری پرولتاریا چیزی جز «خود سازمان‌دهی طبقه کارگر» نیست. ۲۲۵.

تلاش سخت برای درآمیختن دعوت و سرمشق اخلاقی، پاداش مادی، و ترس از مجازات و ساختن نوعی انگیزه کار از ترکیب این‌ها در زمان جنگ با لهستان و حمله ورائگل انضباط کار را زنده نگه داشت، اما دشواری‌های آن رو به افزایش بود. قطعنامهٔ نهمین کنگره حزب، که اقدامات انضباطی را با قاطعیت تمام تأیید کرد، از طرف دیگر از سازمان دادن «مسابقات کار»، چه فردی و چه دسته‌جمعی نیز پشتیبانی کرد و توصیه کرد ترتیباتی برای دادن پاداش جنسی داده شود، و به‌ویژه رسم «شنبه کمونیستی» را که در تابستان گذشته به‌طور خودانگیخته آغاز شده بود مورد تأیید قرار داد. ۲۲۶ در آوریل ۱۹۲۰ کارگران حزبی چاپخانه‌ها شمارهٔ ویژه‌ای از یک روزنامهٔ یک‌روزه به نام «شنبه کمونیستی» درآوردند. تا این جنبش را تقویت کرده باشند؛ صبح روز ۱ مه نیز، که در این سال به شنبه افتاده بود، لنین شخصاً در مراسم «شنبه کمونیستی» کاخ کرم‌لین شرکت کرد. سپس با دستور حزبی، کار بدون مزد در روز شنبه برای اعضای حزب اجباری شد. ۲۲۷ در همان سال برخی از گروه‌های کارگران فعال که به تشویق تروتسکی برای احیای حمل و نقل کار می‌کردند با اصطلاح نظامی «اودارنیک»، یعنی «گروهان ضربت» نامیده شدند، و اصطلاح «اودارنچستوو» - «کار ضربتی» - برای خدمات بسیار ارزنده در جبهه کار ساخته شد. دسته‌های «اودارنیک» برای انجام دادن کارهای بسیار دشوار یا بسیار فوری اعزام می‌شدند. این نقشه حرکت باارزشی را باعث شد، اما سپس بر اثر استفاده نابه‌جا و مکرر از آن اثر

225. N. Bukharin, *Ekonomika Perekhodnogo Perioda* (1920), p. 107;

بوخارین، که از میان رهبران بلشویک با انسجام بیشتری از اصول کمونیسم جنگی دفاع می‌کرد، در این دوره در مقالهٔ اتحادیه‌های کارگری با تروتسکی همدست بود (نگاه کنید به صص ۵۰-۲۶۳ زیر).

226. *VKP(B) v' Rezolyutsiyakh* (1941), i, 330-1, 336.

227. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 612, note 92, 697-8.

خود را از دست داد. ۲۲۸

نخستین «اودارنیک» ها فقط برای کسب افتخار کنار می‌کردند و انگیزه‌های کار اضافی آن‌ها صرفاً معنوی و روانی بود. این بدان معنی نبود که انگیزه‌های مادی موجود یکسره فراموش شده باشند. این که میزان دستمزدهای مصوب دومین کنگره اتحادیه‌های کارگری در ژانویه ۱۹۱۹ ۲۲۹ در عمل تا چه اندازه به کار بسته شده است، مطلبی است که تخمین آن میسر نیست. اما سومین کنگره، در آوریل ۱۹۲۰، تمام توجه خود را به مسأله مهم نظامی کردن کار منحصر نساخت، بلکه درباره سیاست دستمزد نیز بحثی صورت گرفت و میزان تازه‌ای برای دستمزدها به تصویب رسید. اشمیت، کمیسر خلق در امور کار، که طرح تازه را پیشنهاد کرد، به صراحت گفت که «منظور از تغییرات ساختمان میزان دستمزدها جلب نیروی کار متخصص به صنایع است؛ و با توجه به این هدف تفاوت دستمزدها افزایش زیادی پیدا کرد. به طوری که فاصله‌بندی میان بالاترین و پایین‌ترین درجه «کارگران» به نسبت ۱:۲ بود. ۲۳۰ بدین ترتیب بر اثر فشار نیاز به انگیزه‌های قوی‌تری برای جلب کارگران ماهر، در همان اوج کمونیسم جنگی عصب‌نشینی از سیاست برابری، که در آغاز دوران انقلاب از آن سخن می‌رفت و تا حدی نیز عمل می‌شد، آغاز شده بود. اما آنچه باعث شکست سیاست جدید شد این بود که در این هنگام پاداش‌جنسی رفته‌رفته جای مزد نقدی را به کلی می‌گرفت. با آن که انواع و اقسام جیره‌ها برحسب شغل و مقام مصرف‌کنندگان داده می‌شد ۲۳۱، تا پیش از

228. Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 138;

یکی از سخن‌گویان در چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری، مه ۱۹۲۱، گفت که «برداشت کار «ضربتی» به قدری وسیع شده است که امروز تعداد مؤسسات «ضربتی» بیش از «غیرضربتی» است»

(*Chetvertye Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), ii (Sektiii), 48).

۲۲۹ نگاه کنید به صص ۴۰-۳۹۰ بالا.

230. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), i (Plenumy), 112; A. Bergson, *The Structure of Soviet Wages* (Harvard, 1944), pp. 183-4.

برگسون شواهد بیشتری از گرایش به تفاوت در حقوق ماهانه در آیین دوره نقل می‌کند.

۲۳۱ نگاه کنید به صص ۴-۲۷۳ زیر.

۱۹۲۰ جیره را برحسب بازده تولید فردی درجه‌بندی نکرده بودند. در ژانویه ۱۹۲۰ که مزد نقدی تقریباً بی‌معنی شده و جیره به حکم مزد جنسی درآمد بود، پیشنهاد برقرارکردن پاداش جنسی در سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی به تصویب رسید^{۲۳۲}، و این توصیه در نهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۰، و سومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه نیز تکرار شد.^{۲۳۳} در ژوئن ۱۹۲۰ فرمانی صادر شد، برای استقرار نوعی نظام پاداش پولی و جنسی، «به منظور بالا بردن تولیدکنندگی کار». عملی‌شدن این نظام البته به «داشکردن ذخیره‌ای برای دادن پاداش‌های جنسی» بستگی داشت^{۲۳۴}؛ و در اکتبر ۱۹۲۰ مقدار ۵۰۰،۰۰۰ پوط غله و به همین نسبت سایر مواد خوراکی برای این منظور فراهم شد.^{۲۳۵} اما این نقشه، که می‌بایست به دست اتحادیه‌های کارگری اجرا شود، به سبب کمبود مواد پیش نرفت، زیرا که ارگان‌های نازکومپرو «غالباً ناچار می‌شدند که خوراک را نه از باب پاداش بلکه برای دادن جیره عادی تقسیم کنند».^{۲۳۶} اکنون که پول تقریباً ارزش خود را از دست داده بود، بخش مؤثر کارمزد کارگزاران آن سهم روزافزونی بود که به صورت جنسی پرداخت می‌شد. اما وقتی که ناچیز بودن موجودی مدام مانع از آن می‌شد که چیزی بیش از حداقل جیره توزیع شود، انگیزه‌های مادی تولید که می‌توانست شکل پاداش یا تفاوت دستمزد داشته باشد، بی‌پوده شد. نتیجه نهایی، کمونیسم جنگی در زمینه سیاست کار این بود که به‌جز شور انقلابی و اجبار برهنه چیزی از انگیزه‌های کار برجا نماند.

در اواخر ۱۹۲۰ که ورانگل شکست خورده و جنگ داخلی سرانجام به پایان رسیده بود، در جبهه کار نیز مانند سایر جنبه‌های اقتصاد ملی رفته‌رفته آثار فشارهای تحمل‌ناپذیری پدیدار شد. مادام که زد و خورد جریان داشت به نظر می‌رسید که «نظامی کردن کار» دلیل موجهی دارد؛

۲۳۲ نگاه کنید به ص ۲۴۹، بالا.

233. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 331; *Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921). (Plenumy) 112-14.

234. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 55, art. 239.

235. *ibid.*, No. 92, art. 497;

لنین این فرمان را یکی از مهم‌ترین فرمان‌ها و تصمیمات ساونارکوم و «اس ته‌و» نامیده است (Sochineniya, xxvi, 40).

236. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), (Plenumy), 29, 114-15.

اکنون که دیگر زد و خوردی در کار نبود، این کار هم دلیل خود را از دست داده بود. اتحادیه‌های کارگری بار دیگر محل برخوردهای شدید شدند — برخورد در شورای مرکزی، میان شورای مرکزی و اتحادیه‌ها، و میان اتحادیه‌ها و ارگان‌های شوروی. مسائل مورد اختلاف، که غالباً به صورت مسائل مربوط به مقادیر — نه اصول — مطرح می‌شدند، عبارت بودند از این که آیا وظیفه اصلی اتحادیه‌ها انگیزش تولید است یا دفاع از منافع آنی و فرقه‌ای اعضای اتحادیه؛ آیا اتحادیه‌ها باید کارگران را با روش‌های اجباری بسیج کنند و سازمان‌دهند، یا با روش‌های داوطلبانه محض؛ آیا باید در تعیین سیاست خود از دولت دستور بگیرند یا مقداری استقلال هم داشته باشند؟ میان مسئله «نظامی کردن کار» و مسئله رابطه اتحادیه‌های کارگری با دولت هیچ حلقه اتصال اساسی وجود نداشت. اما طبیعی بود که آن‌هایی که کارگرگیری را جزء دائمی اقتصاد سوسیالیستی می‌دانستند، همچنین می‌خواستند که اتحادیه‌ها را در دستگاه حکومتی ادغام کنند، و حال آن که طرفداران استقلال اتحادیه‌ها خاصیت اتحادیه‌ها را در ماهیت داوطلبانه انضباطی که بر کارگران تحمیل می‌کرد فرض می‌کردند. شخصیت زنده تروتسکی، که بدون قید و شرط بر بسیج اجباری کار و اطاعت کامل اتحادیه‌ها از دولت اصرار می‌ورزید، این مجادله را شدت می‌بخشید و لبه‌های آن را تیز می‌ساخت. تومسکی از این میان مدافع رای دیرینه هواداری از اتحادیه‌ها از آب درآمد.

نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ۱۹۱۸ این نکته را تصریح کرده بود که هدف اتحادیه‌ها آن است که به «ارگان‌های قدرت دولتی» مبدل شوند؛ کنگره هشتم حزب نیز سال بعد، در بخش متناسب برنامه حزبی، اعلام کرده بود که اتحادیه‌های کارگری باید «امر اداره تمام اقتصاد ملی را به صورت یک واحد اقتصادی تماماً و عملاً به دست خود بگیرند». در گیرودار جنگ داخلی درآمیختن این دو دیدگاه مقدور بود؛ همین که جنگ به پایان رسید، ناگزیر این پرسش پیش آمد که آیا گرفتن تصمیمات حیاتی برعهده اتحادیه‌های کارگری است یا ارگان‌های دولتی. موردی که این مسئله را قهراً پیش کشید کمابیش اتفاقی بود. در زمستان ۲۰-۱۹۱۹ وضع راه آهن مصیبت بار شده بود و خطر توقف اقتصاد بر اثر آشفتگی کامل سرویس حمل و نقل احساس می‌شد. لنین به تروتسکی، که در آن روزها در اورال بود، تلگراف زد و

از او خواست که حل این مشکل را بر عهده بگیرد. ۲۳۷ نخست در باره روش‌های جازای اعمال زور اندیشیدند. فرمان مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰ «اس ته نو» (شورای دفاع) اعلام کرد که همه کارگران راه‌آهن برای سرویس‌کار بسیج می‌شوند، و یک هفته بعد فرمان دیگری اختیارات انضباطی و سیعی به مدیریت راه‌آهن داد؛ در هیچ‌کدام از این دو فرمان نامی از اتحادیه‌های کارگری برده نشد. ۲۳۸ در آغاز مارس ۱۹۲۰، تروتسکی توانست، به منظور اجرای سیاست خود، ارگان تازه‌ای در کمیساریای خلق در امور ارتباطات («نارکومپوت») به وجود آورد، به نام «مدیریت سیاسی کل راه‌آهن» («گلاوپولیپوت»). وظیفه آن این بود که از آگاهی‌سیاسی کارگران راه‌آهن استفاده کند. ۲۳۹ یکی از مقاصد ایجاد این اردوگاه، یا دست‌کم یکی از نتایج آن، این بود که اتحادیه کارگران راه‌آهن دور زده شود؛ زیرا که از آشفتگی‌های نخستین هفته‌های انقلاب، این اتحادیه بیش از سایر اتحادیه‌ها نوعی سنت استقلال عمل سرسختانه‌ای برای خود حفظ کرده بود. یکی از قطعنامه‌های ویژه نهمین کنگره حزب در پایان مارس ۱۹۲۰ توجه حزب را به اهمیت عظیم حمل و نقل جلب می‌کند و «دشواری اساسی بهبود حمل و نقل» را به «ضعف اتحادیه کارگران راه‌آهن» نسبت می‌دهد و گلاوپولیپوت را مخصوصاً تأیید می‌کند، زیرا که وظیفه دوگانه آن این است که «از طریق نفوذ سازمان‌یافته کمونیست‌های مجرب وضع حمل و نقل را بهبود بخشد... و در عین حال سازمان اتحادیه کارگران راه‌آهن را تقویت کند و تا نفر آخر کارگزانی را که گلاوپولیپوت به راه‌آهن می‌فرستد در آن [اتحادیه] جای دهد، و به خود اتحادیه کمک کند که در سازمان خود انضباط آهنین برقرار سازد، و به این ترتیب اتحادیه کارگران راه‌آهن را به ابزار بی‌بدیل بهبود بیشتر حمل و نقل راه‌آهن مبدل سازد». ۲۴۰ به زودی حسادت‌ها برانگیخته شد و میان گلاوپولیپوت و اتحادیه کارگران راه‌آهن جنگ علنی در گرفت. در ماه اوت کار به جای باریک کشید و کمیته مرکزی حزب به برانداختن کمیته اتحادیه کارگران

237. L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 198;

همچنین نگاه کنید به ص ۴۳۲ زیر.

238. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 8, art. 52; No. 10, art. 64.

239. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 13, 2 March 1920, p. 4.

240. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 335.

راه آهن رای داد و کمیته تازه ای به جای آن گذاشت که در مجادلات بعدی به نام «تسکتران» شناخته شد. ۲۲۱ جنگ پایان نیافته با لهستان و لشکرکشی تازه ورائگل در جنوب هنوز شدت عمل را برای راه انداختن حمل و نقل تا حدی توجیه می کرد. اما در پایان سپتامبر اتحادیه های کارگری مقداری از اعتبار خود را نزد کمیته مرکزی حزب بازیافته بودند، و این کمیته قطعنامه ای صادر کرد و «هر نوع خرده فرمایش و خرده مداخله» را در کار اتحادیه های کارگری مذمت کرد، و تذکر داد که اکنون وقت آن است که گلاوپولیوت (و سازمان مشابهی در حمل و نقل رودخانه ای به نام «گلاوپولیود») به ارگان های اتحادیه مبدل شوند. ۲۲۲

بنابراین وقتی که در نخستین روزهای نوامبر ۱۹۲۰ کنفرانسی از اتحادیه های کارگری (نه يك كنگره كامل) در مسکو تشکیل شد، چهره ها برافروخته بود. پیمان آتش بس با لهستان امضا شده، جنگ داخلی به پایان رسیده، و بدترین مرحله بحران راه آهن عملاً گذشته بود. نمایندگان بلشویک کنفرانس مطابق معمول خود قبلاً جداگانه اجلاس کردند تا روش خود را در کنفرانس معین کنند. تروتسکی با اغتنام فرصت از بحث درباره تولید، حمله کلی خود را به اتحادیه های کارگری آغاز کرد و آن ها را نیازمند «خانه تکانی» دانست؛ تومسکی پاسخ تندی داد. ۲۲۳ این دعوا را از ساحت خود کنفرانس دور نگه داشتند، و کنفرانس به تصویب احکام غیرقاطع رودزواتک درباره نقش اتحادیه های کارگری در انگیزش تولید اکتفا کرد. ۲۲۴ اما در خود حزب دعوا چنان تلخ شده بود که کمیته مرکزی ناچار به مداخله شد. در جلسه ۸ نوامبر ۱۹۲۰ لنین و تروتسکی دو پیش نویس ارائه کردند و روز بعد، پس از چندی بحث دشوار، کمیته

۲۴۱. در دهمین کنگره حزب تروتسکی دوبار بدون تناقض گفت که تصمیم به ایجاد «تسکتران» (که ظاهراً پیشنهاد خود او بود) در ۲۸ اوت ۱۹۲۰ در کمیته مرکزی گرفته شد، و لنین و زینوویف و استالین در مقابل اعتراض تومسکی از این پیشنهاد پشتیبانی کردند

(*Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), pp. 195, 214).

242. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bo'shevikov)*, No. 26, 20 December 1920, p. 2.

243. *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 202; Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 87-8, 631, note 49.

۲۴۴. لنین این احکام را ستود و به تفصیل نقل کرد (ibid., xxvi, 77-80).

مرکزی با اکثریت ده به چهار (مخالفان عبارت بودند از تروتسکی، کرسیتینسکی، آندریف، و ریکوف) قطعنامه‌ای برپایه پیش‌نویس لنین به تصویب رساند. این قطعنامه با ظرافت قائل به تمایزی می‌شود: میان «مرکزیت و اشکال نظامی کار»، که مستعد فساد و تبدیل به بوروکراسی و «خرده‌فرمایش به اتحادیه‌های کارگری» است، و «اشکال سالم نظامی-کردن کار». درباره اصل مسأله، قطعنامه چنین تجویز می‌کند که تسکتران در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری نیز با همان منزلت سایر کمیته‌های مرکزی اتحادیه‌های عمده شرکت کنند، و به انتصاب کمیته‌ای برای نوشتن دستورهای کلی تازه‌ای برای اتحادیه‌های کارگری رأی می‌دهد. ۲۴۵ پس از صدور این قطعنامه شکافی در درون تسکتران پدید آمد. ۲۴۶ و در ۷ دسامبر ۱۹۲۰ کمیته مرکزی در فضای تلخ‌تری به بحث درباره این اختلاف بازگشت. این بار لنین زینوویف را آزاد گذاشت که بر تروتسکی بتازد. اما احساسات کمیته برضد هر دو طرف دعوا برانگیخته شد: بوخارین يك گروه به اصطلاح «پوشالی» تشکیل داد، که پریوبراژنسکی، سربریاکوف، سوکولنیکوف، و لارین در آن شرکت داشتند، و با اکثریت هشت به هفت قطعنامه سازش‌دهنده‌ای گذراند که نتیجه‌اش عبارت بود از باز گذاشتن همه مسائل تا زمان تشکیل کنگره حزب در بهار آینده. گلاپولیپوت و سازمان ملازم با آن، یعنی گلاپولیوود، رسماً منحل شدند و کارکنان و اموال آن‌ها به اتحادیه‌های کارگری انتقال یافت. تسکتران به جای خود باقی ماند، منتها با این تفاهم که در کنگره آینده کارگران حمل و نقل

۲۴۵. این قطعنامه در این سند چاپ شده است: *Protokoly X S'ezda RKP(B)*, p. 798-9 (1933). پیش‌نویس تروتسکی نیز در این سند چاپ شده است: *Partiya i Soyuzy*, ed. G. Zinoviev (1921), pp. 354-60. پاره‌ای از جزئیات این بحث دو روزه، از جمله رأی‌گیری در روز اول و تصویب پیش‌نویس علی‌الاصول با ۸ رأی در برابر ۴ رأی، و رد پیش‌نویس تروتسکی با ۸ رأی در برابر ۷ رأی، در مجموعه آثار لنین آمده است (88, xxviii, *Sochineniya*). لنین اذعان می‌کند که در جریان مجادله به خود «اجازه داد به پاره‌ای حملات که آشکار بود گزافه‌آمیز و لذا غلط است» بپردازد (45, note 630; 35, note 624, *ibid.*) تروتسکی حاضر نشد در کمیته کار کند، و لنین از این بابت او را به شدت سرزنش کرد (88, xxvi, *ibid.*).

245. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 26, 20 December 1923, p. 3.

در فوریه ۱۹۲۱ اعضای آن از نو برگزیده شوند. ۲۲۷

از این زمان به بعد، نگهداری آن تصمیم اصلی ماه نوامبر، دائر بر این که بحث این اختلافات درون حزب را به مجامع عمومی نکشاند، غیرممکن بود. ۲۲۸ در سه ماهی که میان جلسه سپتامبر کمیته مرکزی و افتتاح دهمین کنگره حزب در ۸ مارس ۱۹۲۱ فرصت بود، درباره نقش اتحادیه‌های کارگری بحث تنیدی در دیدارها و نشریات حزبی جریان داشت. ۲۲۹ به نظر تروتسکی و تسکتران، اتحادیه کارگران راه‌آهن

247. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 88-9, 630, note 45;

این قطعنامه «پوشالی» در «پراودا»ی ۱۴ دسامبر ۱۹۲۰ منتشر شد و سپس در مجموعه آثار زینوویف نیز تجدیدچاپ شد (Zinoviev, *Sochineniya*, vi (1929), 599-600).

۲۴۸. پس گرفته شدن پیشنهاد منع زینوویف به دستور لنین را تروتسکی ثبت کرده است (Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (1921), p. 216).

۲۴۹. برای نشان دادن دامنه بی‌مانند این بحث چند مورد مقاطع عمده آن را می‌توان نقل کرد. در ۲۴ دسامبر ۱۹۲۰ تروتسکی در مجمع بسیار بزرگی از افراد اتحادیه‌های کارگری و نمایندگان هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه سخنرانی کرد و روز بعد متن سخنانش به صورت جزوه‌ای درآمد (Rol' i Zadachi Profsoyuzov) تومسکی و دیگران هم در این دیدار سخنرانی کردند (Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 625, note 35; 639, note 78) روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۰، در دیدار دیگری از همین نوع لنین و زینوویف و بوخارین و شلیاپنیکوف و دیگران سخنرانی کردند: این سخنان نیز در جزوه‌ای به نام (O Rote Professional'nykh Soyuzov v Proizvodstve (1921) منتشر شد.

يك هفته بعد زینوویف در دیداری در پتروگراد سخنرانی کرد (G. Zinoviev, *Sochineniya*, vi (1929), 403-31). در سراسر ژانویه ۱۹۲۱، «پراودا» تقریباً هر روز مقالاتی از هواداران این یا آن پلاتفورم چاپ می‌کرد. مقاله استالین، که در رد نظریات تروتسکی است، در ۱۹ ژانویه چاپ شد (Sochineniya, v, 4-14) و مقاله لنین با عنوان «بحران در حزب» (Sochineniya, xxiii, 87-94) در ۲۱ ژانویه. لنین در پایان ژانویه در جزوه‌ای با عنوان «يك بار دیگر درباره اتحادیه‌های کارگری» و عنوان فرعی «درباره اشتباهات رفقا تروتسکی و بوخارین» نتیجه بحث را خلاصه کرد. پیش از اجلاس کنگره، به (Sochineniya, xxvii, 111-45) دستور کمیته مرکزی اسناد عمده مسأله در مجلدی به ویراستاری زینوویف منتشر شد (Zinoviev, *Partiya i Soyuzy* (1921)). نقش استالین در پشت صحنه گویا مهم‌تر از نوشتن يك مقاله بوده است، و این نکته از این‌جا معلوم می‌شود که یکی از

می‌خواست مانند يك اتحادیه نظام سرمایه‌داری رفتار کنند و سازمان‌دادن امر تولید را امر ثانوی بشناسد: چهرهٔ تومسکی را در نقش «گومپرز دولت کارگران» تصویر می‌کردند. مخالفان آن‌ها می‌گفتند: که «دستگاه ناکومپوت دارد سازمان اتحادیه‌های کارگری را می‌بلعد و از اتحادیه‌ها چیزی به‌جز شاخ‌ها و پاها به‌جا نمی‌گذارد». ۲۵۰ شش هفت برنامه یا «پلاتفورم» دست به دست می‌گشت. وقتی که کنگره اجلاس کرد، وضع تا حدی ساده شده بود. «گروه پوشالی» بوخارین، که نتوانسته بود توافقی برقرار کند، با تروتسکی کنار آمده بود و از طرف آن‌ها پیش‌نویس مشترکی به نام هشت تن از اعضای کمیتهٔ مرکزی به کنگره ارائه شد. تروتسکی، بوخارین، آندریف، دزرژینسکی، کرسیتینسکی، پریوبراژنسکی، راکوفسکی، و سربری‌اکوف. ۲۵۱. در جناح مقابل، در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ يك گروه چپ به نام «جبههٔ کارگران مخالف» شکل گرفت. در برنامهٔ مبهم ولی دوررس این گروه نظارت اتحادیه‌های کارگری بر صنایع نیز قید شده بود، و در کنگرهٔ دهم حزب پیشنهادهایی در این جهت ارائه کردند. رهبری گروه به دست شلیاپنیکوف و کولونتای بود. ۲۵۲. این عنصر تازه کار گروه لنین و زینوویف را آسان‌تر ساخت، چنان‌که آن‌ها توانستند وضع يك نیروی میانه‌رو و مداراگر را به خود بگیرند: دیدگاه آن‌ها به صورت پیش‌نویس قطعنامه‌ای معروف به قطعنامهٔ «ده نفری» به کنگره ارائه شد؛ این ده نفر عبارت بودند از لنین، زینوویف، تومسکی، رودزوتاک،



نمایندگان کنگره با ریشخند اشاره می‌کند که در آن روزهایی که زینوویف در پتروگراد سرگرم فعالیت بود، «آن استراتژیست جنگی و دموکرات عالیقدر، رفیق استالین» در مسکو مشغول نوشتن «گزارش‌هایی بود حاکی از این که فلان و بهمان پیروزی در این یا آن جبهه به دست آمده، و فلان تعداد افراد به نفع لنین رأی داده‌اند، و فقط شش نفر به نفع نظر تروتسکی... و غیره و غیره» (Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunističeskoj Partii (1921), pp. 52-3). 250. Partiya i Soyuzy, ed. G. Zinoviev (1921), pp. 116-17, 126, 250. 251. Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunističeskoj Partii (1921), pp. 352-9. 252. Desyatyi S'ezd Rossijskoi Kommunističeskoj Partii (1921), pp. 360-4;

برای جبههٔ کارگران مخالف نگاه کنید به جلد اول، صص ۴-۲۴۳.

کالینین، کامنف، لوزوفسکی، پتروفسکی، آرتم، و استالین. ۲۵۳ گروه‌های کوچک‌تر پیش از تشکیل کنگره، یا به محض تشکیل آن، از میان رفتند و میدان را به دست سه گروه بزرگ و مخالف یکدیگر سپردند.

بحث علنی در کنگره دهم صوری و سطحی بود. این بحث در يك جلسه انجام گرفت، و بخش بزرگی از آن هم صرف اتهامات جزئی شد. وقتی که نظر نمایندگان جاضر استخراج شد، نتیجه از پیش روشن بود. نفوذ شخصی لنین و وزن دستگاه حزبی برای پایین‌آوردن کفه ترازو کفایت می‌کرد. اما هواداری مردمان از برنامه مقابل بیش از آن بود که از آرای کنگره برمی‌آمد. سه پلاتفورم عمده مسائل اصولی مورد اختلاف را به‌خوبی نشان می‌داد. «جبهه کارگران مخالف»، مانند هواداران پیشین «نظارت کارگران»، مسأله «دولت کارگران» را به‌شکل اساساً سندیکالیستی در نظر می‌گرفتند و به رگه سندیکالیستی نظریه حزبی متوسل می‌شدند: شلیاپنیکوف در کنگره، آن پیش‌بینی انگلس را نقل کرد که می‌گوید جامعه آینده «صنعت را بر پایه اتفاق آزادانه و برابر همه تولیدکنندگان سازمان خواهد داد». ۲۵۴ از آن‌جا که اتحادیه کارگری سازمانی است که مستقیماً و منحصرأ نمایندگی کارگران را برعهده دارد، قابل‌تصور نیست که چنین سازمانی تابع يك مرجع سیاسی باشد. در مرکز، مدیریت اقتصاد ملی باید به دست کنگره‌ای از تولیدکنندگان سراسر روسیه سپرده شود؛ و در مراتب پایین‌تر، به دست اتحادیه‌های کارگری. بدین ترتیب وظایف سیاسی به‌طور ضمنی به دست شوراها سپرده می‌شود، که چون ضابط قدرت سیاسی هستند باید فرض کرد که رفته‌رفته ناپدید خواهند شد. در مسائل جاری و عملی، جبهه کارگران مخالف طرفدار برابری دستمزد، توزیع آزاد خوراک و نیازمندی‌های اساسی میان همه کارگران، و جانشینی تدریجی پرداخت جنبشی به‌جای پرداخت پولی بود. این جبهه، کارگران را به معنای محدود کلمه نمایندگی می‌کرد و، دست‌کم به‌طور نظری، با دادن هر نوع امتیازی به دهقانان مخالف بود؛ و از يك طرف هر چیزی را که بویی از نظامی‌کردن کار داشت رد می‌کرد و از طرف دیگر مفرط‌ترین

253. *ibid.*, pp. 334-51;

لوزوفسکی در ۱۹۱۹ باز به حزب پیوسته بود.

254. *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* p. 196;

لنین در پاسخ گفت که منظور انگلس فقط «جامعه کمونیستی» بوده است (*Sochineniya*, xxvii, 265).

اشکال سیاست‌های اقتصادی و مالی کمونیسم جنگی را می‌پذیرفت، و با این روش بود که موضع خود را در جناح چپ حزب نگه می‌داشت؛ برای بحرانی که کنگرهٔ دهم با آن روبه‌رو شده بود هیچ راه‌حلی نداشت و فقط ۱۸ رأی به دست آورد.

برنامهٔ تروتسکی و بوخارین، که همان نظریات نخستین تروتسکی بود منهای اندکی از تندی‌های آن، خود را پلاتفورم «تولید» - در مقابل پلاتفورم «اتحادیهٔ کارگران» - می‌نامید. در این برنامه خواسته شده بود که «اتحادیه‌های کارگری به اتحادیه‌های تولیدی مبدل شوند، نه تنها از حیث نام بلکه در معنی و روش کار نیز». در برنامهٔ حزبی ۱۹۱۹ تراکم «تمام مدیریت تمام اقتصاد ملی به‌صورت یک‌واحد اقتصادی» در دست اتحادیه‌های کارگری قید شده بود. اما شرط بر فرض «تبدیل برنامه‌ریزی‌شدهٔ اتحادیه‌ها به دستگاه‌های دولت کارگران» استوار بود. یکی از نتایج این روند آن بود که بایستی میان وسنخا و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری آمیزش بیشتری صورت گیرد، و کمیساریای خلق در امور کار نیز به‌کلی ازمیان برود. جریان دولتی‌شدن اتحادیه‌های کارگری در عمل بسیار پیش‌رفته بود: هیچ دلیلی به نظر نمی‌رسید که مانع رسیدن آن به نتیجهٔ نهایی باشد. برنامهٔ تروتسکی و بوخارین انسجام منطقی فراوانی داشت؛ اما این فرض اساسی که کارگر صنعتی نمی‌تواند منافعی متمایز از منافع کل دولت شوروی داشته باشد و لذا نیازمند حمایت اتحادیه‌های مستقل باشد، در عین حال که اصطلاح جاری «دیکتاتوری پرولتاریا» ظاهراً آن را توجیه می‌کرد چندان پایه‌ای در واقعیت نداشت - و گر تنها به این دلیل که دولت موجود بر نوعی سازش جاری میان کارگر صنعتی و دهقان روستایی استوار بود. برنامهٔ تروتسکی و بوخارین در معرض همان ایرادی قرار داشت که بر جبههٔ کارگران مخالف وارد بود، گیرم از زاویهٔ دیگر؛ یعنی این برنامه عنصر دهقانی را در حکومت شوروی نادیده می‌گرفت. مانع عملی‌تری که از محبوبیت آن جلوگیری می‌کرد این بود که همه می‌دانستند که این برنامه با بسیج اجباری کار مربوط می‌شود، و این در واقع نتیجهٔ منطقی مقدمات آن بود. به این برنامه، با وجود مدافعان درخشان و بانفوذی که داشت، در کنگره فقط ۵۰ رأی موافق داده شد.

بدین ترتیب میدان برای قطعنامهٔ «ده نفری» باز شد، که با اکثریت ۳۳۶ رأی در مقابل ۵۰ رأی و ۱۸ رأی دو برنامهٔ دیگر به تصویب رسید. ایراد عمده‌ای که به این برنامه گرفته شد این بود که قاطع نیست و امور

را کمابیش به همین صورتی که هست باقی می‌گذارد. این برنامه پیشنهاد جبهه کارگران مخالف را برای تشکیل کنگره تولیدکنندگان سراسر روسیه به شدت رد می‌کرد، زیرا، چنان که زینوویف به صراحت گفت، در چنین کنگره‌ای «در این لحظه وخیم اکثریت اشخاص غیرحزبی خواهند بود، و بسیاری از آن‌ها از اسارها و منشویک‌ها».^{۲۵۵} اما در این برنامه برخلاف نظر تروتسکی این نکته نیز اعلام شده بود که اتحادیه‌ها هم‌اکنون برخی وظایف دولتی را انجام می‌دهند، ولی «دولتی کردن سریع اتحادیه‌های کارگری اشتباه وخیمی خواهد بود». نکته مهم این بود که «این سازمان‌های توده‌ای غیرحزبی را بیشتر و بیشتر به طرف دولت شوروی» جلب‌کنند. صفت مشخص اتحادیه‌های کارگری به‌کاربردن شیوه‌های اقناعی بود (گرچه «اجبار پرولتری» هم گاهی به کار می‌رفت)؛ ادغام آن‌ها در دولت به معنای پایمال‌کردن این وجه مثبت آن‌ها بود.^{۲۵۶} پلاتفوزم «ده نفری» بیشتر بر مصلحت‌اندیشی عملی استوار بود و کمتر بر انسجام نظری، اما سرچشمه قوت آن هم چیزی جز این نبود. در موارد معین، گروه ده نفری می‌پذیرفت که هدف نهایی برابر ساختن دستمزدها است، ولی با اعلام این هدف از جانب جبهه کارگران مخالف و آنی شناختن این هدف مخالفت می‌کرد و می‌گفت اتحادیه‌های کارگری باید «پرداخت مزد نقدی یا جنسی را وسیله انضباط کار و افزایش تولیدکنندگی (نظام پاداش‌ها و غیره) قرار دهد». اتحادیه‌ها همچنین بایستی از طریق «دادگاه‌های انضباطی رفیقانه» به اعمال انضباط و مبارزه با غیبت از کار بپردازند. پیشنهادهای گروه «ده نفری» که به نام راه حل مسأله اتحادیه‌های کارگری در دهمین کنگره حزب به تصویب رسید پیشنهاد معقولی بود، ولی نه تازه بود و نه هیچ‌انگیز. اما برای این پرسش اساسی که چگونه می‌توان برای اتحادیه‌های کارگری نقشی قائل شد بدون آن که آن‌ها را به ارگان‌های دولتی مبدل کنیم، از پیشنهادهای گروه «ده نفری» هیچ پاسخی بر نمی‌آمد. تروتسکی در کنگره پیش‌بینی کرد که قطعنامه تصویب شده «تا کنگره یازدهم دوام نخواهد کرد».^{۲۵۷} این پیش‌بینی دقیقاً راست درآمد.

255. *Desyaty S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 190.

۲۵۶. لنین در سخنرانی کوتاه خود در کنگره مربوط به مسأله اتحادیه‌های کارگری بر این نکته به ویژه اصرار ورزید: «ما باید به هر قیمتی شده اول به اقناع بپردازیم، بعد به اجبار» (Sochineniya, xxii, 235).

257. *Desyaty Sezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 214.

هنوز دو ماه نگذشته بود که بحران تازه‌ای پیش آمد و در ژانویه ۱۹۲۲ با صدور قطعنامه کمیته مرکزی تغییرات مهمی در خط‌مشی حزب در مورد اتحادیه‌های کارگری داده شد. ۲۵۸ اگر تغییرات بعدی بدون تجدید آن تلخی‌های زمستان ۲۱-۱۹۲۰ صورت گرفت، این به دو دلیل بود. اولاً، فشرده‌تر شدن انضباط حزبی در کنگره دهم تجدید آن مجادلات تند و علنی پیشین را غیرممکن ساخته بود. ثانیاً، تمام جدال زمستان ۲۱-۱۹۲۰ درباره اتحادیه‌های کارگری در شرایط کمونیسم جنگی صورت گرفته بود، و بر پایه مفروضات اقتصادی آن نظام. ترك نظام کمونیسم جنگی و در پیش گرفتن خط‌مشی نپ در سیاست کار نیز آثاری به بار آورد که نتیجتاً هم پلاتفورم تروتسکیستی و هم پلاتفورم جبهه کارگران مخالف منسوخ شد، اما این جریان جدید با برنامه نرمش‌پذیری که به تصویب کنگره رسیده بود به خوبی سازگار بود و حتی می‌توانست به‌راحتی دنباله آن قلمداد شود. سیاست تروتسکیستی نظامی‌شدن کار از جانب دولت بازتاب تنش بسیار شدید کمونیسم جنگی بود و با گذشتن حالت اضطراری می‌بایست تخفیف پیدا کند. اما در عمل معلوم شد که دوام اعتبار آن بیشتر از برخی اشکال دیگر کمونیسم جنگی است؛ سیاست کاری که سرانجام در برنامه‌های پنج‌ساله درپیش گرفته شد بیشتر ملهم از مفاهیمی بود که تروتسکی در این ایام بیان می‌کرد و کمتر با قطعنامه مصوب دهمین کنگره حزب مربوط می‌شد.

(د) بازرگانی و توزیع

بازایستادن روندهای مبادله میان شهر و روستا دولت شوروی را در بهار ۱۹۱۸ واداشته بود که دست به آزمایش‌های تازه‌ای بزند - مانند سازمان‌دادن داد و ستد مستقیم کالا و سازش با تعاونی‌ها. از تابستان ۱۹۱۸ به بعد، جنگ داخلی مسأله را هر روز فوری‌تر ساخت و از پاره‌ای جهات نیز، به سبب مبرم‌ساختن نیازهای آنی و اساسی، آن را به صورت ساده‌ای درآورد. دوره کمونیسم جنگی در زمینه بازرگانی و توزیع دارای چند وجه بارز بود: گسترش به‌کاربردن شیوه‌های توقیف و مصادره به‌جای داد و ستد برای تأمین نیازهای دولت؛ گسترش بیشتر داد و ستد پایاپای؛ گسترش قیمت‌های ثابت و جیره‌بندی؛ جذب شدن تعاونی‌ها در نظام شوروی و درآمدن آن‌ها به صورت ابزارهای اصلی گردآوری و توزیع؛ و رشد بازاریسپاهی که در کنار مجراهای رسمی بازرگانی به کار خود

ادامه می‌داد و سرانجام از حیث دامنه و اهمیت آن‌ها را زیر سایه خود گرفت.

توقیف کالاهای اساسی - که در این ایام عبارت بودند از خوراک و تدارکات ارتش سرخ و خوراک مردمان شهرها - برائش جنگ ضرورت پیدا کرده بود و به دلایل نظامی قابل توجیه بود. اما این جریان را مردمان می‌توانستند نمونه پیش‌رسی فرض کنند از جامعه کمونیستی آینده، که جانشین شیوه‌های دیرین مبادله - یعنی شیوه‌هایی که بر پایه قدرت کیسه پول استوار است - خواهد شد و این قاعده را حاکم خواهد ساخت که از هرکس به اندازه استعدادش بگیرند و به هرکس به اندازه نیازش بدهند. از لحاظ نظری، قاعده توزیع برحسب نیاز ممکن بود با قاعده توزیع از طریق مبادله تعارض پیدا کند: در فرمان اصلی انحصار بازرگانی، مورخ ۲ آوریل ۱۹۱۸، هر دو قاعده پذیرفته شده بود. ۲۵۹. اما این تعارض در مورد دهقانان پیش نیامد، زیرا وقتی که کالایی در کار نبود هیچ‌کدام از آن دو قاعده نمی‌توانست به عمل گذاشته شود. با تلاش اضطرارآمیز دولت برای آن که هرچه بیشتر فراورده‌های کشاورزی را از چنگ دهقانان درآورد، درحالی‌که در مقابل چندان چیزی نداشت که به آن‌ها بدهد، شیوه توقیف فراورده‌ها به زور دسته‌های اعزامی، که در تابستان ۱۹۱۸ آغاز شد و با فرمان‌های اوت ۱۹۱۸ گسترش یافت ۲۶۰، در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ رسم جاری شد، چنان‌که در سراسر این مدت ابزار اصلی گرفتن خواربار از دهقانان، بازرگانی و داد و ستد نبود بلکه توقیف و مصادره قهری بود. این جریان در اذهان عمومی به صورت یکی از وجوه مشخص کمونیسم جنگی نقش بست و علت عمده ناخشنودی دهقانان در این دوره شد.

روابط دولت با صنایع در دوره کمونیسم جنگی نیز به همین اندازه دور از روندهای بازرگانی بود. از اواسط ۱۹۱۸ به بعد وسنخا نظارت خود را بر همه شاخه‌های مهم صنایع روسیه گسترش می‌داد و هر ذره از ظرفیت تولید را به نیازهای جنگ داخلی منصرف می‌ساخت. چنان‌که همیشه در زمان جنگ پیش می‌آید، تولید برای مصرف به سرعت، تولید برای بازار را از میدان راند. در دفتر مرکزی وسنخا اداره‌ای به نام

«بخش پیمان‌های جنگی» دائر شد، که شعبه‌هایی نیز در ساوانارخوزهای محلی داشت؛ ۲۶۱ و در بالای این سازمان يك دستگاه «بین ادارات» به نام «کمیسسیون فوق‌العاده تهیه مهمات» قرار داده شد، که کراسین پس از بازگشت به روسیه در سپتامبر ۱۹۱۸ ریاست آن را برعهده گرفت و دو ماه بعد نام آن را به «کمیسسیون فوق‌العاده تدارکات ارتش سرخ» مبدل کرد. ۲۶۲ این سازمان در تابستان ۱۹۱۹ با انتصاب ریکوف در سمت «نماینده فوق‌العاده»ی شورای دفاع کارگران و دهقانان تقویت شد تا به عالی‌ترین مرتبه اقتدار سیاسی نیز مجهز باشد. ۲۶۳ و سپس تأمین همه نیازمندی‌های ارتش سرخ به جز فراورده‌های کشاورزی را برعهده گرفت و اداره‌کننده اصلی تولید صنعتی شد. به گفته کراسین، تدارک نیازمندی‌های ارتش سرخ به صورت «پایه سیاست اقتصادی ما» درآمد. ۲۶۴ در سراسر ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ مقدار زیادی از بخش فعال صنایع شوروی سرگرم اجرای سفارش‌های مربوط به ارتش سرخ بود.

آنچه از صنایع برای تأمین کالاهای مصرفی مردمان غیرنظامی می‌ماند نیز باز اسیر تلاش‌های جنگی بود. نقش نخستین موجودی ناچیز کالا این بود که دهقانان را از طریق داد و ستد سازمان‌یافته وادارد که خوارباری را که بدون آن ارتش سرخ توان جنگیدن نداشت و شهرها توان زنده ماندن تحویل دهد. به این دلیل وسنخا سخت علاقه‌مند بود که نظارت خود را بر صنایع مولد کالاهای مصرفی نیز مانند صنایع نظامی گسترش دهد؛ و با قرارگرفتن امر توزیع در دست نارکومپروود مقصد نهایی این کالاها معلوم می‌شد. موج ملی‌کردن صنایع در پاییز ۱۹۱۸ با

261. *Sbornik Dekretov i Pos'tanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, (1920), 52-3.

262. *ibid.*, ii, 721;

برای شرح خود کراسین درباره نقش کمیسسیون نگاه کنید به

Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (n.d.), pp. 78-80.

263. *Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, (1920), 742-3;.

برای شورای دفاع کارگران و دهقانان (که سپس شورای کار و دفاع (اسرته‌نو) نامیده شد) نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۶۵

264. *Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 75.

فرمان مورخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ ساونارکوم به اوج رسید. غرض از این فرمان، با عنوان «دربارۀ سازمان دادن تدارکات» به ویژه آن بود که «دستگاه بازرگانی خصوصی» را منسوخ کند، و با صدور آن در واقع انحصار دولتی بنا گذاشته شد. روابط میان وسنخا و نارکومپروود در این فرمان به دقت معین شده بود. همه کالاهای ساخته شده «به منظور مصرف شخصی یا اقتصاد خانگی» در کارخانه‌های ملی شده یا زیر نظر وسنخا بایستی از طریق گلاوک (مرکز)ها یا بخش‌های مربوط به نارکومپروود به نارکومپروود منتقل شوند تا از روی طرح پیش‌بینی‌شده‌ای به مصرف برسند. این طرح اولاً مقادیری را که بایستی به خارج صادر شود کنار می‌گذاشت و مقادیر ذخیره و مقادیر موجود برای مصرف صنعتی و مصرف مردم را معین می‌کرد؛ ثانیاً، قیمت‌های کارخانه‌ای و عمده‌فروشی و خرده‌فروشی تثبیت می‌شد؛ ثالثاً، شیوه‌های توزیع کالاهای مصرفی مردمان نیز معین می‌شد. وظایف اول و سوم برعهده «کمیسئون کاربرد» گذاشته شد، که وسنخا و نارکومپروود کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع هر سه در آن نماینده داشتند؛ وظیفه دوم بایکمیته قیمت‌های وسنخا بود. نارکومپروود برای اجرای وظایف توزیعی، و برای گردآوری کالاهایی که بیرون از دایرۀ عمل وسنخا بود (که رقم عمده آن‌ها را مصنوعات دستی روستاها تشکیل می‌داد) ارگان ویژه‌ای به نام «گلاوپروودوکت» تأسیس‌کرد که وسنخا نیز در آن نماینده داشت. تعاونی‌ها نیز بایستی در جریان توزیع در سراسر کشور شرکت کنند، و این کار بایستی با ایجاد «شبکه‌ای از فروشگاه‌ها که تعداد آن‌ها برای آسایش جمعیت کافی باشد» انجام گیرد. خرده‌فروش بایستی «شهری شود»، یعنی زیر نظر شوراهای محلی قرار گیرد. ۲۶۶ از فرمان ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸، روی کاغذ به گرمی استقبال شد. این فرمان با هدف سیاست بلشویک‌ها که در برنامه حزبی ۱۹۱۹ تعریف شده بود مطابقت داشت، یعنی با «ادامۀ کار به‌طور برنامه‌ریزی‌شده و سازمان‌یافته و در مقیاس سراسر کشور برای جانشین

۲۶۵. «کمیسئون کاربرد» تا چندی اهمیت یافت؛ روزفولد آن را «تاج نظام گلاوک‌ها» می‌نامد
Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 125.

برای نقش این کمیسئون در دوره پیش از برنامه‌ریزی نگاه کنید به ص ۳۱۲ زیر.
266. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 83, art. 879.

کردن توزیع فراورده‌ها، به جای بازرگانی.^{۲۶۷} اما این ترتیب بر پایه جیره‌بندی استوار بود، و این پایه دو چیز را فرض می‌گرفت: وجود يك دستگاه اداری نیرومند، و وجود مقدار مناسبی کالا برای توزیع. هیچ‌کدام از این دو چیز وجود نداشت و در روسیه ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ امید می‌رفت که وجود آن‌ها نمی‌رفت. اما این ترتیب نیز مانند سایر اجزای کمونیسم جنگی بیشتر به حکم ضرورت عاجل لازم آمده بود تا به حکم نظریه، و مشکل بتوان دید که چه نوع ترتیب دیگری در اوج جنگ داخلی می‌توانست کارساز باشد.

قیمت‌های ثابت برای غلات نیز مانند انحصار غلات از دولت موقت به ارث رسیده بود و از آن زمان به بعد دوبار افزایش یافته بود. منطقی و ناگزیر می‌نمود که تأسیس انحصارات دولتی برای کالاهای دیگر، که در بهار و تابستان ۱۹۱۸ آغاز شد، تثبیت قیمت‌های این کالاها را نیز در پی داشته باشد. پیش از پایان ۱۹۱۸ برای پوست و چرم و کالاهای چرمی و پشم و کالاهای پشمی و نخ و کالاهای نخی و کالاهای لاستیکی و صنایع و توتون و چای و بسیاری فراورده‌های دیگر قیمت ثابت اعلام شد. در ۱۹۱۹ نیمه اول ۱۹۲۰، همچنان که دامنه و شدت نظارت بیشتر می‌شد، صورت ریز قیمت‌های ثابت نیز امتداد یافت، تا جایی که تقریباً همه کالاهای مصرفی را دربر گرفت. ۲۶۸ قیمت‌های ثابت به طور منظم افزایش می‌یافت، به طوری که از افزایش دوزهای بهای غله نه تنها عقب نمی‌ماند بلکه اندکی هم پیش می‌افتاد، و بدین ترتیب شرایط داد و ستد هر روز بیشتر به زیان دهقانان و به سود کارگران صنعتی تغییر می‌کرد. ۲۶۹ اما

267. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 293.

۲۶۸. فرمان ب ۱۹۱۸ در این مآخذ دیده می‌شود.

Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu, ii (1920), 473-656.

و فرمان‌های اخیرتر در

Proizvodstvo, Uchet i Raspredelenie Produktov Narodnogo Khozyaistva (n.d. [1921]), pp. 231-409.

۲۶۹. میلیونین در کنگره کارکنان مالی مراسم دروشیه، مه ۱۹۱۹، توضیح داد که در اکتبر گذشته وقتی که قیمت نان بالا برده شد لازم آمد که قیمت‌های تثبیت شده دیگر افزایش یابد و «کفه ترازو را به نفع صنایع شهری پایین بیاورند». در ژانویه ۱۹۱۹، پس از ۵۰ درصد افزایش حقوق‌ها، بهای کالاهای مصنوع تا دو برابر

این امر اهمیت عملی فراوانی نداشت، زیرا که قیمت‌ها را هرگز نمی‌توانستند آن‌قدر بالا ببرند که افت سریع ارزش پول را جبران کنند. در نتیجه، با گذشت زمان، قیمت‌های ثابت رفته‌رفته در قیمت‌های «آزاد» - یعنی بهای داد و ستد همان کالاها در بازار سیاه غیرقانونی که دولت متعرض آن نمی‌شد - فاصله می‌گرفت؛ در ۱۹۲۰ از قیمت‌های ثابت غالباً فقط اسمی برجا مانده بود و توزیع برحسب قیمت‌های ثابت به معنای توزیع رایگان بود، و سرانجام نیز توزیع رایگان جانشین فروش شد. اما در آن زمان دیگر مقدار اجناس موجود در دست ارگان‌های دولتی و آماده برای توزیع نیز به حد ناچیزی تنزل کرده بود.

جیره‌بندی نتیجه طبیعی تثبیت قیمت‌ها بود. جیره‌بندی خواربار اصلی در زمان دولت موقت نیز در پتروگراد و مسکو برقرار بود؛ قند و نان پیش از انقلاب فوریه جیره‌بندی شد. در نه ماه نخستین رژیم شوروی، زمانی که به دست‌آوردن جیره نیز روز به روز دشوارتر می‌شد و فاصله میان قیمت‌های ثابت و بهای همان اجناس در بازار آزاد افزایش می‌یافت، در ترتیب توزیع هیچ تغییری داده نشد. اما کمیابی شدید اجناس در ۱۹۱۸، که پیش از هرکس به کارگران شهرهای بزرگ آسیب رساند، و در پیش گرفتن سیاست توقیف و مصادره غله دهقانان، مسؤولیت مستقیم امر توزیع را برعهده دولت نهاد. در اوت ۱۹۱۸ «جیره‌بندی متفاوت» نخست در مسکو و پتروگراد برقرار شد، بدین معنی که به‌منظور جیره‌بندی

و نیم تراز پاییز گذشته بالا برده شد، و حال آن که بهای نان هیچ تغییری نکرد. قیمت‌های کالاهای مصنوع که در اکتبر ۱۹۱۸ معادل ۲۵ برابر تراز ۱۹۱۴ بود، در ژانویه ۱۹۱۹ به ۶۰ برابر آن تراز رسید.

(*Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), pp. 50-1)

این روند، اگرچه با سرعت کمتر، تا آغاز نپ ادامه یافت؛ یک آرشین پارچه که در مارس ۱۹۱۹ معادل ۵۲۰ گرم نان سیاه ارزش داشت دو سال بعد ارزش آن به ۱ کیلو و ۱۰۰ گرم نان سیاه رسید.

(*L. Kritsman, Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924], p. 212).

لنین بارها اذعان می‌کند که دهقانان در برابر فرآورده‌های خود بهای منصفانه‌ای دریافت نمی‌کنند و از آن‌ها می‌خواهند که «اعتبار» یا «وام»ی به پروتاریای شهری بدهند و با این کار در پیروزی انقلاب سهیم شوند
(*Sochineniya*, xxiv, 409-10 569, 696).

جمعیت را به سه گروه تقسیم کردند، که از آن میان کارگران کارهای یدی سنگین گروه اول را تشکیل می‌دادند. کارگران دیگر و خانواده‌های همه کارگران گروه دوم بودند، و افراد بورژوازی پیشین گروه سوم. افراد گروه سوم یک جیره می‌گرفتند، گروه دوم سه جیره، و گروه اول چهار جیره. ۲۷۰ جیره‌بندی متفاوت به سرعت گسترش یافت و اشکال بی‌شماری پیدا کرد. کارگران یدی همیشه در گروه اول بودند و گاه اعلام می‌شد که این‌ها «جیره آهنین» دارند و بر همه گروه‌های دیگر مطلقاً مقدم‌اند. خانواده‌های افراد ارتش سرخ معمولاً در گروه اول قرار می‌گرفتند. اما چیزی نگذشت که میان دسته‌های گوناگون کارگران یدی و دسته‌های گوناگون کارکنان اداری نیز بر پایه ارزش خدمات آن‌ها برای جامعه تفاوت قائل شدند؛ به کارگران «ضربتی» در کارهای حیاتی و فوری جیره بالاتر داده شد. این روند نازک‌کاری تا آن‌جا پیش رفت که در پاییز ۱۹۱۹ در برخی جاها تا بیست درجه جیره وجود داشت.

این وضع نه تنها به پیچیدگی‌های تحمل‌ناپذیر اداری منجر شد، بلکه ناهنجاری‌ها و حسادت‌ها و ناخرسندی‌های فراوانی هم برانگیخت که کنفرانس نمایندگان ارگان‌های شوروی توزیع در نوامبر ۱۹۱۹ علناً مورد بحث قرار گرفت. ویشینسکی، همان دادستان کل و وزیر خارجه آینده، که در این زمان از کارکنان نارکومپروود بود، درباره این مسأله گزارشی به کنفرانس داد و به «اصل بورژوازی برابری» که در جیره‌بندی آلمان خاندان هونتزولرن و اتریش خاندان هابسبورگ و نیز در زمان دولت موقت در روسیه حاکم بر جریان جیره‌بندی بود حمله کرد. اما گفت درست است که تبعیض برضد بورژوازی درست و به‌جاست، ولی آن نوع نظام جیره‌بندی که «هر گروه امتیازی را با همسایگانش به جنگ برانگیزد»، و در هر شهری و منطقه‌ای به شکل دیگری به‌کار بسته شود، قابل دفاع نیست. ویشینسکی پیشنهاد کرد که ترتیب جیره‌بندی به همان سه گروه کارگران یدی، کارگران دیگر، و غیرکارگران بازگردد و مقدار جیره به نسبت سه و دو و یک میان آن‌ها تسهیم شود. کنفرانس به اتفاق آرا قطعنامه‌ای به این معنی گذراند. ۲۷۱ یک ماه بعد، هفتمین کنفره

270. L. Kritsman, *Geroicheskiĭ Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 110.

271. *Vserossiiskoe Soveshchanie Predstavitelei Raspredelitel'nykh Prod-organov* (1920), pp. 13-16, 28, 51-2.

شوراهای سراسر روسیه، در دسامبر ۱۹۱۹، خواهان «جیره واحد کارگری» شد. ۲۷۲ در آوریل ۱۹۲۰ ترتیبی شبیه به همان سه گروه نخستین از نو برقرار شد، با قید این نکته که به کارگران کارهای سنگین همچنین در ازای «کار فکری تخصصی» می‌توان جیره ویژه داد. ۲۷۳ اما این تغییرات هم معنای خود را از دست دادند، زیرا که در جریان سال ۱۹۲۰ ترتیب جیره‌بندی رفته‌رفته برافتاد و دادن مزد جنسی جای آن را گرفت. ترتیب جدید، این امتیاز دوگانه را داشت که نیاز به محاسبه دستمزد و قیمت‌ها را برحسب استهلاک ارزش پول برطرف می‌کرد، و اجازه می‌داد که پاداش کار با خدمات انجام گرفته متناسب باشد، و این تناسب چنان دقیق بود که در ترتیب گروه‌بندی جیره حتی خواب آن را هم نمی‌شد دید. در بحران جاری، نوعی نظام دستمزد کارگران صنعتی که از لحاظ نظری بر توزیع برحسب استعداد استوار باشد بیش از نظام جیره‌بندی، که از لحاظ نظری بر توزیع برحسب نیاز استوار است، با شرایط موجود تناسب داشت. ۲۷۴.

علی‌الاصول، جمعیت روستایی را بایستی از لحاظ کالاهای مصرفی بر پایه فرمان ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ جیره‌بندی کنند، که هیچ ملاک توزیمی را به جز ملاک نیاز پیش نمی‌کشید. اما در عمل انگیزه عمده توزیع کالا میان دهقانان به دست آوردن خواربار بود. توزیع بر پایه فرمان ۶ اوت ۱۹۱۸ درباره «مبادله اجباری» انجام گرفت، یعنی بر پایه این اصل که ۸۵ درصد بهای کالاهای تحویل شده باید جنساً پرداخت شود؛ ۲۷۵ و از آنجا که هدف سیاست دولت این بود که بهای کالاهای مصنوع به نسبت بالاتر از فراورده‌های کشاورزی باشد، این به معنای بستن نوعی مالیات بر دهقانان محسوب می‌شد. ۲۷۶ در ۱۹۱۹، وقتی که محصول به دست آمد، این مالیات با فرمان ۵ اوت ۱۹۱۹ سنگین‌تر شد. به موجب این فرمان،

272. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 144.

273. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 34, art. 165.

۲۷۴. برای پرداخت دستمزد جنسی نگاه کنید به صص ۳۵۷-۸ بالا.

۲۷۵. نگاه کنید به ص ۱۷۷ بالا.

۲۷۶. لنین در جانب‌داری از افزایش قیمت غله در ضمن اجرای فرمان مبادله اجباری با دقت این نکته را افزود که قیمت‌های کالاهای مصنوع نیز باید «به همان نسبت (و حتی بیش از آن نسبت) افزایش یابد» (*Sochineniya*, xxx, 991).

نارکومپروود بایستی «برای هر ایالت یا محل جداگانه مقدار فراورده‌های کشاورزی و مصنوعات دستی روستایی را که تحویل آن‌ها اجباری است، و مقدار کالاهایی را که باید برای تحویل به جمعیت روستاها ترخیص شود، معین کند»؛ کالاهای مصنوع پیش از تحویل فراورده‌ها قابل ترخیص نبود. فرمان جدید از دو لحاظ در قیاس با فرمان سال پیش پیشرفتی نشان می‌دهد. اولاً، به نظر می‌رسد که عنصر پول به کلی ناپدید شده است؛ محاسبه مقادیر معادل پول را نارکومپروود انجام می‌دهد، ظاهراً بر پایه مقادیر غله و سایر فراورده‌های مورد نیاز و مقدار مصنوعات موجود. ثانیاً، قاعده مسئولیت جماعتی، که در فرمان اوت ۱۹۱۸ مفتوح مانده بود، اکنون به روشنی بیان شده است؛ مقادیر کالاهای مصنوع توزیع شده البته به مقادیر فراورده‌های کشاورزی تحویل شده بستگی داشت، ولی «انجمن‌های مصرف‌کنندگان» که عمل توزیع را انجام می‌دادند مجاز نبودند که میان «عناصر پرولتری و شبه‌پرولتری» که از محل دستمزد مستمری دولتی زندگی می‌کنند» تفاوت قائل شوند، و لذا تا آن‌جا که مساله به افراد مربوط می‌شد، کالاهای توزیع‌شده با فراورده‌های تحویل‌شده تناسب ضروری نداشت. ۲۷۷ نظام رسمی مبادله میان شهر و روستا، به صورتی که در مرحله آخر کمونیسم جنگی به وجود آمد، بدین ترتیب به نظام مصادره قهری فراورده‌های کشاورزی و توزیع زایگان کالاهای مصنوع بر پایه جیره‌بندی نزدیک‌تر بود تا به بازرگانی یا داد و ستد به معنای متداول کلمه. عنصر انگیزش تولید هنوز به وجود نیامده بود، و تا زمانی که تلاش می‌شد که قاعده «از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه نیازش» - هرچند ناقص - به کار بسته شود، این انگیزش به وجود نمی‌آمد.

تقریباً تمام آن نتایجی که دولت شوروی از سیاست توزیع خود در دوره کمونیسم جنگی به دست آورد به توفیق او در استفاده از جنبش تعاونی به صورت ابزار آن سیاست بستگی داشت؛ ضربه جنگ داخلی روند مهارشدن تعاونی را به دست دستگاه اداری شوروی تسریع کرد و جاهای خالی آن دستگاه را پر ساخت. جنگ داخلی دولت شوروی را وادار کرد که به طور مستقیم‌تر و با دستی قوی‌تر از پیش داد و ستد میان شهر و روستا را ترویج کند. سر رشته این کار به دست نارکومپروود بود و کار

و سنخا سرانجام به زمینه تولید صنعتی منحصر شد. از طرف دیگر، بی‌اعتبار شدن اس‌ارهای چپ و بیرون رانده شدن آن‌ها از شوراهای تعاونی‌ها را از پشتیبانی سیاسی خود محروم کرد. برای آن‌ها راهی باقی نماند مگر این که با بلشویک‌ها کنار بیایند، که آن‌ها نیز به نوبت خود دیگر هیچ انگیزه سیاسی برای مدارا یا سازش نداشتند. بدین ترتیب ادغام تعاونی‌های مصرف‌کنندگان در دستگاه اداری شوروی، که به‌طور آزمایشی در ۱۱ آوریل ۱۹۱۸ آغاز شد، اکنون می‌توانست به سرعت بیشتری ادامه یابد. نخستین نشانه‌های آشکار این روند فرمان «مبادله اجباری» مورخ ۶ اوت ۱۹۱۸ بود. فرمان اصلی مربوط به مبادله با دهقانان، مورخ ۲ آوریل ۱۹۱۸، پیش از توافق با تعاونی‌ها نوشته شده بود و نامی از آن‌ها نمی‌برد. فرمان تازه تعاونی‌ها را در کنار ارگان‌های رسمی شوروی قرار می‌دهد - حتی در یکی از مواد آن از تعاونی‌ها به نام تنها ابزارهای مبادله یاد شده است و کسانی که در اجرای این مقررات کوتاهی کنند تهدید به مجازات شده‌اند: هیأت مدیره تعاونی خاطی تحویل دادگاه می‌شوند. جانشینان آن‌ها از طرف یا با موافقت دولت شوروی منصوب می‌شوند، و خود تعاونی نیز جریمه‌ای می‌پردازد. ۲۷۸ فرمان ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ درباره ملی کردن بازرگانی داخلی، موقعیت ممتاز تعاونی‌ها را می‌پذیرد. انبارهای عمده و فروشگاه‌ها باید «با مدیریت خود ولی زیر نظر نازکومپرو» اداره شوند؛ در مواردی که تعاونی‌ها بر اثر شور مغرط ارگان‌های شوروی محلی، ملی یا «شهری» شده باشند، باید آن‌ها را به حال اول برگردانند. برای ایجاد توازن به نازکومپرو نیز اختیار داده شد که در هیأت‌رئیس تسنترسویوز و نیز در ارگان‌های تعاونی منطقه‌ای و ایالتی نماینده‌ای با اختیارات کامل داشته باشد. ۲۷۹ این به معنای کوتاه آمدن در برابر تعاونی‌ها بود، و در عین حال نشانه آشتی با منشویک‌ها و اس‌ارهای چپ، و بازگشت کوتاه مدت آن‌ها به شوراهای ۲۸۰ در محافل حزبی این کار ناخشنودی‌هایی برانگیخت. ۲۸۱ و لنین از آن دفاع کرد، به این دلیل که

278. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 58 art. 638.

279. *ibid.*, No. 83, art. 879.

۲۸۰. نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۱۵.

۲۸۱. در دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی شکایت شد از این که مقامات محلی تعاونی‌ها را «ملی» یا منحل کرده‌اند. در پاسخ گفته شد که مدیران تعاونی‌ها «با

عناصر خرده‌پورژوا، که البته بر تعاونی‌ها مسلط‌اند، «می‌دانند که چگونه فروشگاه‌ها را اداره کنند» و لذا باید با آن‌ها نیز مانند سرمایه‌دارانی که تراست‌های شوروی را سازمان می‌دهند مدارا شود. ۲۸۲ اما این کوتاه آمدن بیشتر ظاهری بود تا واقعی. در درازمدت تأثیر فرمان ۲۱ نوامبر این بود که تعاونی‌ها به شکل کامل‌تر و آشکارتری مبدل به ابزارهای سیاست شوروی شدند. تصرف بانک نارودنایی مسکو چند روز بعد آنچه را از استقلال مالی بخش خصوصی برجا مانده بود از میان برداشت. ۲۸۳

جریان دو سال بعد، زمانی که کمونیسم جنگی به اوج خود رسید، چیزی نبود جز اتمام کاری که با این تعرض‌ها آغاز شده بود. بلشویک‌ها نخست امیدوار بودند که سازمان تعاونی‌ها را به این ترتیب تصرف کنند که تعاونی‌های کارگران را از تعاونی‌های عام یا تعاونی‌های «همه شهروندان» جدا سازند. در دسامبر ۱۹۱۸ کنگره‌ای که از تعاونی‌های کارگران در مسکو تشکیل شد با اکثریت اندکی رأی داد که وضع تسنروسویوز به نحوی تغییر کند که در هیأت رئیسه آن همیشه نمایندگان تعاونی‌های کارگران اکثریت داشته باشند. ۲۸۴ در کنگره کامل تعاونی‌ها



چک‌ها و گارد سفید به اوج فرار کرده‌اند، و سپردن امر توزیع به دست تعاونی‌ها به این معنی بوده است که «تمام کار را به دست عناصری بسپاریم که داریم با آن‌ها می‌جنگیم»

(*Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), pp. 110, 114).

282. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 328.

۲۸۳. نگاه کنید به ص ۱۶۵ بالا؛ بانک نارودنایی به صورت شعبه تعاونی بانک ملی درآمد. کمیسر خلق در امور مالی چند ماه بعد خوشوقت بود از این که در واقع چیزی تغییر نکرده بود و کارکنان قدیم سر کارهای خود بودند، زیرا که این امر درآوردن تعاونی‌ها را به زیر نظارت نظام شوروی تسهیل می‌کرد

(*Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 77).

۲۸۴. کرسینسکی (*Devyatyi S'ezd RKP(B)* (1934), p. 277) می‌گوید «حزب ما توانست در مرکز اصلی افکار تعاونی‌های کارگران اکثریت به دست آورد»؛ فوکر بلشویک‌ها را متهم می‌کند که در انتخاب نمایندگان کنگره تقلب کرده‌اند (E. Fucker, *Die Russische Genossenschaftsbewegung, 1865-1921* (1922), p. 116).

در مسکو در ژانویه ۱۹۱۹، که بلشویک‌ها در آن همچنان در اقلیت بودند، اکثریت به قصد سازش پنج کرسی از سیزده کرسی هیأت‌مدیرهٔ تسنروسویوز را به تعاونی‌های کارگران پیشنهاد کرد. پیشنهاد رد شد و بلشویک‌ها از کنگره بیسویون رفتند. ۲۸۵ سپس شیوه‌های-مستقیم‌تری به آزمایش گذاشته شد. برنامه حزبی مصوب هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ اعلام کرده بود که سیاست حزب این است که «نظام برنامه‌ریزه شدهٔ توزیع کالا در مقیاس مراسم کشور را جانشین بازرگانی» سازد؛ برای این منظور، تمام جمعیت بایستی در «شبکهٔ واحدی از **گمون‌های مصرف‌کنندگان**» سازمان یابند، هرچند اضافه شده بود که تأسیس این کمون‌های مصرف‌کنندگان باید به دست «تعاونی‌های عمومی و کارگران» موجود انجام گیرد «که بزرگ‌ترین سازمان مصرف‌کنندگان است و کامل‌ترین دستگاه توزیع توده‌گیری در تاریخ سرمایه‌داری فراهم شده است». ۲۸۶ سیاست حزبی فوراً به عمل دولتی مبدل شد. در فرمان ۱۶ مارس ۱۹۱۹، که در زمان اجلاس کنگره صادر شد، طنین تقاضا برای ایجاد یک «دستگاه توزیع واحد» همچنان به‌گوش می‌رسد. این فرمان تبدیل همهٔ تعاونی‌های عمومی و تعاونی‌های کارگران و ارگان‌های دولتی مربوط به امر توزیع را به «کمون‌های مصرف‌کنندگان» اعلام می‌کند. تمام جمعیت مشمول این کمون‌ها می‌شوند و تمایز دیرین میان دو نوع تعاونی از میان می‌رود. کمون‌های مصرف‌کنندگان بایستی نمایندگانی به اتحادیه‌های ایالتی بقرستند، و هر اتحادیه‌ای نیز بایستی به تسنروسویوز، که نقش‌رهبی نظام توزیع را حفظ می‌کرد، نماینده‌ای بفرستد. الگوی هرم‌وار شوراها بدین ترتیب به شکلی اندکی ساده‌تر در نظام توزیع تکرار می‌شد. در یکی از مواد فرمان قید شده است که منزلت مدیران و کارکنان تعاونی‌ها نظیر کارکنان ارگان‌های تدارکات دولتی است؛ این نکته ماهیت دولتی نظام توزیع را مؤکد می‌سازد. آخر این که ارگان‌های تدارکات شوراها در همهٔ تعاونی‌ها نماینده داشته باشند، و «شورای کمیصرهای خلق نیز می‌تواند با فرستادن تعداد لازم نمایندگان خود مدیریت تسنروسویوز را تکمیل کند». اجرای فرمان از طرف دولت شوروی به دست ناکومپروود سپرده شد؛ و سنخ بخش تعاونی‌های خود را تعطیل کرد و آخرین نقش خود را در این زمینه از دست داد. به کاررفتن اصطلاح «کمون‌های مصرف-

285. *Devyaty S'ezd RKP(B)* (1934), p. 278.

286. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 293.

کنندگان» در سراسر فرمان نشان‌دهنده آن بود که دولت مایل است حتی نام تعاونی‌ها را هم به دست فراموشی سپارد. ۲۸۷

آثار این فرمان بسیار دوزرس بود. ترکیب مدیریت موجود تسنروسویوز عبارت بود از چهار عضو تعاونی‌های کارگران، که یا بلشویک بودند یا هوادار بلشویک‌ها، و هشت نماینده از تعاونی‌های عمومی که غیربلشویک بودند. ساونارکوم سازش غریبی صورت داد، به این ترتیب که با استفاده از حق فرستادن نمایندگان خود به مدیریت تسنروسویوز فقط سه نماینده فرستاد و بلشویک‌ها را همچنان در اقلیت باقی گذاشت؛ اما یکی از این سه تن، فرومکین، دارای حق و تو بود. این نقشه بلشویک‌ها را قادر می‌ساخت که جلو هر کاری را بگیرند، و لی آغازکننده هیچ کاری نباشند. ولی این نقشه به‌زودی از کار بازماند. در ژوئیه ۱۹۱۹ ساونارکوم سه نماینده دیگر منصوب کرد. ۲۸۸ در اوج جنگ داخلی بی‌گمان فشار آوردن بر تعاونی‌ها کار بسیار حساسی بوده است و حتی با وجود اکثریت قاطع در تسنروسویوز جذب آن‌ها در دستگاه دولتی به‌کندی صورت گرفته است. اما در نوامبر ۱۹۱۹ یکی از نمایندگان محلی نارکومپرود می‌نویسد که «تفاوت اصولی میان ارگان‌های شوروی و تعاونی‌ها دارد از میان می‌رود»، به‌طوری که تعاونی‌ها را می‌توان جزو «دستگاه دولتی» به‌شمار آورد. ۲۸۹ در ژانویه ۱۹۲۰، تقریباً پیش‌از رفع بحران جنگ داخلی، حمله دولت به تعاونی‌های اعتباری تولیدکنندگان نیز سرایت کرد. این تعاونی‌ها پس از قطع جریان سپرده و وام بر اثر منقوط پول رایج غالب نقش‌های اصلی خود را از دست داده بودند و ظاهراً در پاره‌ای موارد به صورت واسطه و سرمایه‌گذار در خرید و فروش کالا عمل می‌کردند. تعاونی‌های مصرف‌کنندگان هنوز در سازمان‌دادن تحویل فراورده‌های کشاورزی و مصنوعات دستی روستاها نقش مفیدی بازی می‌کردند. ۲۹۰ اما فرمانی در ژانویه ۱۹۲۰ صادر شد که می‌گفت این

287. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 17, art. 191;

سه ماه بعد فرمان دیگری (ibid., No. 34, art. 339) عنوان «کمون‌های مصرف‌کنندگان» را باز به همان صورت «انجمن‌های مصرف‌کنندگان» درآورد.

288. *Devyatyi S'ezd RKP(B)* (1934), pp. 280-1.

289. *Vserossiiskoe Soveshchanie Predstavitelei Raspredelitel'nykh Prodoganov* (1920), p. 20.

۲۹۰. دومین کنفرانس شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۸

تعاونی‌ها فاقد يك «مرکز سراسر روسیه» هستند، و «غالباً در ترکیب و ساختار آن‌ها و منافع زحمت‌کشان منعکس نیست، بلکه منافع دشمنان طبقاتی منعکس است»؛ با این فرمان اموال تعاونی‌های تولیدکنندگان به تعاونی‌های مصرف‌کنندگان منتقل شد و خود آن‌ها زیر نظارت محرز تسنتروسویوز قرار گرفتند. ۲۹۱ بدین ترتیب همه اشکال جنبش تعاونی به‌طور یکجا به زیر فرمان يك ارگان درآمدند، که خود آن نیز قبلاً با دستگاه اداری دولت شوروی هماهنگ شده بود.

پس از انجام‌گرفتن این کارها شاید تصور می‌شد زمان آن فرارسیده است که این روندها را به پایان منطقی خود برسانند و تعاونی‌ها را رسماً به ارگان‌های دولتی مبدل کنند. در کنگره حزبی مارس ۱۹۲۰ این خط طرفدار فراوان داشت. در آن بخش از کنگره که این مسأله بررسی می‌شد، میلیوتین مدافع اصلی «دولتی‌کردن» تعاونی‌ها بود و توانست آرای اکثریت را برای قطعنامه‌ای که خواهان تبدیل تعاونی‌ها به «دستگاه فنی ناکومپرو» بود به دست آورد. ولی میلیوتین مقداری از توفیق خود را مدیون این نکته بود که مخالفان «دولتی‌کردن» در میان خود اختلاف داشتند و برای تعیین منزلت آینده تعاونی‌ها سه طرح متفاوت پیشنهاد کردند. هنگامی که مسأله در جلسه عمومی کنگره مطرح شد لندن به شدت با میلیوتین مخالفت کرد و کنگره را بر آن داشت که قطعنامه‌ای را که به نام بکرسینسکی در



تعاونی‌ها «تا حد سازمان‌دادن کمون‌های تولیدکنندگان فراورده‌های کشاورزی» ر يك «نظام کلی تنظیم دولتی اقتصاد ملی» گنجانده شوند، و هدف رشد و توسعه تعاونی‌ها «تا حد سازمان‌دادن کمون‌های تولیدکنندگان فراورده‌های کشاورزی» در نظر گرفته شود

(*Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 395.

برنامه حزبی مارس ۱۹۱۹ نیز «حمایت کامل دولت [را] از تعاونی‌های کشاورزی که به کار فراورده‌های کشاورزی می‌پردازند» تجویز کرده بود

(*VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 292).

291. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 6, art. 37;

فوکنر فهرستی از تعاونی‌های تولیدکنندگان را که به موجب این فرمان «منحل» شده و به صورت بخش‌هایی از تسنتروسویوز یا ناکومزم درآمدند ذکر می‌کند (E. Fückner, *Die Russische Genossenschaftsbewegung, 1865-1921* (1922), p. 150).

دستور مطرح بود تصویب کند. ۲۹۳ برهان عمدهٔ لنین همان برهان آشنایی بود که می‌گفت رضایت دهقانان که برای برداشتن چنین گامی آمادگی ندارند، باید جلب شود: «ما با طبقه‌ای سروکار داریم که کمتر در دسترس ما است و به هیچ روی تمایلی به ملی‌کردن ندارد.» قطعنامهٔ کرسینسکی پس از تأیید دو فرمان ۲۰ مارس ۱۹۱۹ و ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۲۰ تعاونی‌های مصرف‌کنندگان را صراحتاً تابع مدیریت نارکومپروود می‌نامد و تعاونی‌های تولیدکنندگان را، چه کشاورزی و چه صنعتی، به ترتیب تابع «نارکومزم» (کیمساریای خلق در امور کشاورزی) و وسنخا؛ تابعیت تعاونی‌های تولیدکنندگان از تسنتروسویوز بایستی «فقط جنبهٔ سیاسی و اداری» داشته باشد. بنابراین تعاونی‌ها از هر حیث به جز نام دولتی شدند، و در رژیم کمونیسم جنگی جز این هم مقدور نبود. اما این نکته که استقلال صوری آن‌ها محفوظ ماند در دورهٔ بعد قدری اهمیت پیدا کرد. ۲۹۴ در همین کنگرهٔ حزب خینچوک، رئیس تسنتروسویوز و از منشویک‌های قدیمی، به عضویت حزب پذیرفته شد و چند تن از رهبران تعاونی‌ها که در برابر سازمان جدید ایستادگی کردند در ماه بعد بازداشت و محکوم به زندان شدند. ۲۹۴

اما مهم‌ترین بخش تاریخ بازرگانی داخلی را در دورهٔ کمونیسم جنگی نمی‌توان برحسب فرمان و سیاست‌های رسمی دولت نوشت. تاریخ

۲۹۲. دور از انصاف نیست که فرض کنیم روش لنین بیشتر متأثر از ملاحظات مربوط به سیاست خارجی بوده است. محاصرهٔ اقتصادی در ژانویهٔ ۱۹۲۰ رسماً رفع شد، و در پایان مارس ۱۹۲۰ دولت انگلیس تمایل خود را به پذیرش هیأت نمایندگی تسنتروسویوز برای مذاکره دربارهٔ تجدید مناسبات بازرگانی اظهار داشت، ولی تمایز میان مذاکره با تعاونی‌ها و مذاکره با دولت شوروی را به دقت گوشزد کرد؛ بنابراین در این لحظه دولت شوروی علاقهٔ فراوانی داشت که این تمایز را حفظ کند.

۲۹۳. بحث همین کنگرهٔ حزب، از جمله متن چند طرح دیگر، در این مأخذ آمده است: *Dev'yati S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 277-319, 381-400

متن سخنرانی لنین در کنگره در مجموعه آثار او دیده می‌شود: (Sochineniya, xxv, 122-5)
VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 340-42.

294. *Souremennye Zapiski* (Paris), No. 1, 1920, p. 155.

این دوران به خوبی نشان می‌دهد که پشتکار و زیرکی افراد انسانی در یافتن و فراهم کردن راه‌ها و وسایل مبادله کالا، هرگاه لازم باشد، تا چه اندازه است. شکل نخستین و ساده این‌گونه چاره‌اندیشی‌های «قاچاق» همان توبره‌داری بود، که از نخستین روزهای انقلاب موضوع بحث و از اسباب دردسر رژیم جدید بود، ۲۹۵ اما جریان انتقال قاچاق خواربار به شهرها از هر اقدامی برای تعقیب و توقیف قاچاق‌گران جان به‌در برد، حتی از دستور دادن به دسته‌های مصادره‌کننده اجناس در خطوط راه‌آهن و مسیر رودها به توقیف هر نوع خوراکی که مسافران بیش از مقادیر جزئی با خود داشته باشند. ۲۹۶ در سپتامبر ۱۹۱۸ توبره‌داری به‌طور تلویحی پذیرفته شد، بدین ترتیب که به کارگران مسکو و پتروگراد اجازه داده شد مواد خوراکی را، به مقادیری که بیش از یک پود و نیم نباشد، با خود به شهر بیاورند. نام توبره‌داران را با شتاب عوض کردند و آن‌ها را «یک پود و نیمی‌ها» نامیدند، و با آن که اعتبار اجازه آوردن خواربار رسماً در ۱ اکتبر به‌سر می‌رسید، یا بنابر دستور متمرکز در ۱۰ اکتبر ۲۹۷، به نظر می‌رسد که از آن پس حمل آن مقدار خواربار معمول بوده‌است. در ژانویه ۱۹۱۹ کمیته مرکزی اجرایی سراسری دستوری صادر کرد و دسته‌های مصادره‌کننده راه‌آهن را سرزنش کرد که با مسافران بدرقتاری می‌کنند و توشه شخصی آن‌ها را از دستشان می‌گیرند. ۲۹۸ از زمستان ۱۹۱۸-۱۹ به بعد، با قانونی شدن روش‌های خودیاری جماعتی کارخانه‌ها و اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان‌ها، اندکی از فشار کاسته شد. ۲۹۹ اما اگر کلمات «توبره‌داری» و «توبره‌داران» از رواج افتاد علت آن بود که خود این پدیده آن‌قدر آشنا شده بود که دیگر مردمان درباره آن گفت‌وگویی نمی‌کردند و دولت هم کمابیش آن را نادیده می‌گرفت. آمارگران آن دوره تلاش کرده‌اند تخمین بزنند که چه نسبتی از خواربار

۲۹۵. نگاه کنید به ص ۱۴۱ بالا.

296. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 57, art. 364;

ماخو در خاطرات خود از «جماعتی از هزاران تن توبره‌دار» سخن می‌گوید، که در تابستان ۱۹۱۸ از مرز اوکراین و روسیه می‌گذشته‌اند
(Makhno, *Pod Udarami Kontrevolyutsii* (Paris, 1936), p. 151).

297. Quoted in Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 590, note 147.

298. *Isvestiya*, 3 January 1919.

۲۹۹. نگاه کنید به صص ۱۸۴-۱۸۵ بالا.

شهرنشینان در ۱۹۱۹-۲۰ از محل جیره و قسمت‌های ثابت تأمین می‌شده است و چه مقدار از راه قاچاق به دست می‌آمده. بنابر يك محاسبه، فقط از ۲۰ تا ۲۵ درصد از محل جیره تأمین می‌شده است ۳۰۰ بنابر محاسبه دیگری، که میان شهرهای ایالات «مصرف‌کننده» و شهرهای ایالات «تولیدکننده» قائل به تمایز می‌شود، در ایالات اول از ۲۵ تا ۴۰ درصد و در ایالات دوم از ۳۵ تا ۵۵ درصد خواربار از محل جیره‌بندی تأمین می‌شد. ۳۰۱ در چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری در آوریل ۱۹۲۰ گفته شد که هزینه ضروری کارگران از دو برابر و نیم تا سه برابر دستمزد دریافت‌شده آن‌ها است، خواه دستمزد نقدی و خواه جنسی. ۳۰۲ بنا بر هر نوع فرضیه‌ای که بگذاریم این نکته روشن به نظر می‌رسد که در سراسر دوره کمونیسم جنگی ساکنان شهرها یا گرسنگی می‌کشیدند یا بیش از نیمی از نیازهای خوراکی خود را از راه‌هایی به دست می‌آوردند که رسماً قاچاق محسوب می‌شد. در زمان آغاز نپ گفته می‌شد که کارگران دریافت‌کننده بالاترین میزان جیره فقط ۱،۲۰۰ تا ۱،۹۰۰ کالری از حداقل ۳،۰۰۰ کالری پذیرفته‌شده برای کارهای یس‌دی را از جیره خود می‌گرفتند. ۳۰۳ چند هفته بعد پیاتاکوف می‌گوید که «معدنکاو حوضه دن... فقط ۵۰ درصد کالری لازم برای بازیابی تمام نیروی خود را مصرف می‌کند»؛ ریکوف نیز اذعان می‌کند که «بسیار کم‌اند کارگرانی که از بازار آزاد خرید نمی‌کنند» و «بدین ترتیب بورژوازی ما چند سال است که دارد رشد می‌کند». ۳۰۴

300. G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Standford, 1931), p. 82.

این برآورد مربوط به پاییز ۱۹۱۹ بود، و نویسنده می‌گوید که این نسبت در ۱۹۲۰ افزایش یافته است.

301. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 9-10, 1920, pp. 43-5;

در اصطلاح جاری، ایالات «مصرف‌کننده» آن‌هایی بودند که مصرف خواربارشان بیش از تولید بود.

302. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 119.

303. *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 237.

304. *Trudy IV Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1921), pp. 40.

آیا بهای این خواربار قاچاق از چه محلی پرداخت می‌شد؟ در آغاز توبره‌داران پول رایج را پذیرفتند، هرچند با قیمت‌های گزاف؛ سپس با پایین‌افتادن ارزش پول مقدار زیادی از داد و ستد بایستی به صورت پایاپای صورت گیرد. فقط مردمان مرفه اجناس فروشی در اختیار داشتند، و این اجناس نیز به‌زودی ته کشید. بدین ترتیب معامله قاچاق خواربار معامله قاچاق اجناس دیگر را نیز به دنبال آورد. کمی بعد از انقلاب کارخانه‌ها بنا کردند به پرداختن پاره‌ای از دستمزدها به صورت جنسی - به صورت سهمی از مصنوعات خود کارخانه؛ و آنچه بی‌گمان در آغاز امر به قصد مصرف شخصی کارگران و خانواده‌هایشان داده می‌شد به زودی وسیله داد و ستد پایاپای قرار گرفت یا به قیمت‌های گزاف در بازار آزاد به فروش گذاشته شد. در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی، سراسر روسیه در مه ۱۹۱۸ یکی از سخن‌گویان توجه کنگره را به این عمل جلب کرد - که به نام «تکه‌فروشی» معروف شده بود:

توبره‌داری عیب وحشتناکی است؛ تکه‌فروشی عیب وحشتناکی است؛ اما عیب بزرگ‌تر وقتی است که بنای این را بگذاریم که به کارگران دستمزد جنسی بدهیم؛ [یعنی] اجناسی که خودشان تولید می‌کنند... وقتی که خود کارگران هم تکه-فروش شوند. ۳۰۵

اما تکه‌فروشی ادامه یافت و دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی، سراسر روسیه حتی قطعه‌نامه‌ای گذراند که پرداخت دستمزد جنسی به کارگران کارخانه‌ها را تأیید می‌کرد. ۳۰۶ دو سال بعد کار این رسوایی بیشتر بالا گرفته بود، و چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری قطعه‌نامه‌ای گذراند که فروش تسمه و ابزار و سایر وسائل کارخانه را به دست کارگران محکوم می‌کرد. ۳۰۷ نهادهای عمومی و صنایع ملی شده غالباً نیازمندی‌های

305. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), p. 434.

306. *Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 393.

307. *Chetvertyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 66, 119.

خود را در بازار آزاد فراهم می‌کردند، هرچند این عمل رسماً منع شده بود. بدین ترتیب در دوره کمونیسم جنگی در روسیه شوروی دو نوع نظام توزیع در کنار هم وجود داشت - توزیع از طریق سازمان‌های دولتی با قیمت‌های ثابت (یا سپس به رایگان) و توزیع از طریق داد و ستد خصوصی. به موجب فرمان‌های ۲ آوریل و ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸، «بازرگانی خواربار و کمابیش همه کالاهای مصرف عمومی به انحصار دولت درآمده بود. از این کالاها هرچه به دست می‌آمد در آغاز به دست سازمان‌های دولتی (از جمله تعاونی‌ها) توزیع می‌شد، آن هم بر پایه قاعده‌ای که نوعی قاعده جیره‌بندی محسوب می‌شد، هرچند جیره منظم هرگز بسته نشد، مگر برای نان و چند رقم خوراک عمومی دیگر. فقط این اشکال توزیع قانوناً پذیرفته شده بودند. ۲۰۹ یکی از بیانیه‌های معتبر که در آوریل ۱۹۲۰ نوشته شده است چنین می‌گوید: «بازرگانی قانونی داخلی عملاً وجود ندارد، و یک شبکه توزیع دولتی جانشین آن شده است.» ۲۱۰ اما در کنار این شبکه توزیع رسمی بازرگانی خصوصی، با آن که قانوناً ممنوع بود، به شدت ادامه داشت، آن هم در مورد همه اجناس مصرفی و به قیمت‌هایی چهل تا پنجاه برابر قیمت‌های ثابت دولتی. در مسکو مرکز این داد و ستد قاچاق بازار میدان سوخارفسکی بود، که همیشه پر از قاچاق‌گران و مشتریان آن‌ها بود. پلیس هر از گاهی یورش می‌آورد، ولی گویا این «بازار سیاه» وسیع را به‌طور کلی نادیده می‌گرفت. «سوخارفسکا» نام جاری این بخش «آزاد» اقتصاد شوروی شد. لنین همیشه آن را محکوم می‌کرد و می‌گفت: «سرمایه‌داران همچنان دارند با توبره‌داری و سوخارفسکا و غیره شالوده‌های حکومت شوروی را خراب می‌کنند.» ۲۱۱ اما شکی در این نبود که پیروزی با کدام‌طرف خواهد بود. در اوایل ۱۹۲۰

۳۰۸. نگاه کنید به صص ۱۴۴، ۲۷۰ بالا.

۳۰۹. در زمستان ۲۱-۱۹۲۰، زوی هم رفته ۳۴،۰۰۰،۰۰۰ تن، از جمله تقریباً تمام جمعیت شهرها و ۲،۰۰۰،۰۰۰ کارگران صنایع روستایی، گویا جیره دریافت می‌کردند (Chetyre Goda Prodovol'stvennoi Politiki (1922), pp. 61-2). اما این رقم احتمالاً بیشتر نشان‌دهنده نیت است تا عمل.

310. Y. Larin i L. Kritsman, *Ocherk Khozyaistvennoi Zhizni Organizatsiya Narodnogo Khozyaistva* (1920), p. 133;

این جزوه در اصل برای اطلاع هیأت نمایندگی حزب کارگران کلس نوشته شده بود.

311. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 155.

یکی از ارگان‌های رسمی به تفاوت تند «فضای خالی فروشگاه‌های شوروی» و «فعالیت شدید سوخارفسکا، بازار اسمولنسک، اوختنی‌ریاد، و سایر مراکز بازرگانی خصوصی» اشاره می‌کند. ۲۱۲ در سراسر این دوره مقدار روزافزونی از توزیع داخلی کالاها در روسیه شوروی از مجاری پذیرفته نشده و عموماً غیرقانونی می‌گذشت، و مقامات دولتی هم که مدت‌ها بیموده با این اعمال جنگیده بودند در عمل آن‌ها را پذیرفتند - نخست آن را نوعی شر ضروری شناختند، و سپس آن را ادای سهم مثبتی به اقتصاد ملی دانستند. از پاره‌ای جهات، نپ چیزی نبود به جز تصویب نوعی روش‌های بازرگانی که به‌طور خودانگیخته پدید آمده بود، آن هم به رغم فرمان‌های دولتی و در مقابل سرکوبی دولت، در دوره کمونیسم جنگی.

در دوره کمونیسم جنگی بازرگانی خارجی تقریباً هیچ نقشی در اقتصاد شوروی نداشت. حلقه محاصره‌ای که متفقین در اوایل ۱۹۱۸ گرداگرد روسیه کشیده بودند با سقوط آلمان در ماه نوامبر همان سال و قطع روابط با کشورهای اروپا کاملاً بسته شد؛ جنگ داخلی هم آخرین حلقه بازمانده رابطه با آسیا و منابع تهیه نیازمندی‌ها را قطع کرد. واردات و صادرات، که در ۱۹۱۸ به حد ناچیزی پایین افتاده بود، در ۱۹۱۹ به صفر رسید، و انزوای اقتصادی کامل روسیه شوروی در این زمان عامل نیرومندی در برانگیختن آزمایش‌های اقتصادی شد - آزمایش‌هایی که جز در يك نظام بسته کسی دست به آن‌ها نمی‌زد، یا بر سر آن‌ها اصرار نمی‌ورزید. رفع محاصره در ژانویه ۱۹۲۰ و دو هفته بعد امضای پیمان صلح با استونی، امکان رسمی بازرگانی بین‌المللی را ایجاد کرد. اما سرپیچی دولت‌های متفق از پذیرش طلای روسی - چیزی که به نام «محاصره طلا»ی غیررسمی معروف شد - مقامات شوروی را از تنها راه پرداخت بهای وارداتی که سخت مورد نیاز بود محروم کرد. نخستین هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی در مارس ۱۹۲۰ به ریاست کراسین عازم کوپنهاگ شد؛ و موافقتنامه‌ای که در مه ۱۹۲۰ با گروهی از شرکت‌های سوئدی به امضا رسید مقدار محدود ولی مفتنمی از قطعات راه‌آهن و ماشین‌های کشاورزی را برای روسیه شوروی تأمین کرد. اما با آن که کراسین روانه لندن شد، جنگ با لهستان امکان مذاکرات دوزرس‌تر را

از میان برداشت و در ۱۹۲۰ دیگر کار مهمی صورت نگرفت. ۳۱۲ فرمان ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۰ که کمیساریای تعطیل‌شده بازرگانی و صنایع را به کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی مبدل می‌ساخت و کراسین را هم در رأس آن قرار می‌داد^{۳۱۲}، نوعی اعلام خط‌مشی و زمینه‌سازی برای آینده بود، نه پاسخی به نیازهای جاری. آمار بازرگانی ۱۹۲۰ حرکت صعودی از تراز صفر در ۱۹۱۹ را نشان می‌دهد، ولی حتی ارقام مهم سال ۱۹۱۸ نیز در آن دیده نمی‌شود. تخمین‌های خوش‌بینانه دربارهٔ مازاد چوب، غله، و ارز برای صادرات واقعیت پیدا نکرد. در شمارهٔ سپتامبر ۱۹۲۰ يك نشریهٔ رسمی، در مقاله‌ای با عنوان «بازرگانی خارجی ماه واقع‌بینی بیشتری به چشم می‌خورد:

صدور آنچه مورد نیاز خود ما است لازم خواهد شد، برای آن که در مقابل آنچه را بیشتر مورد نیاز است خریداری کنیم. برای هر لوکوموتیو و هر خیشی ما به معنای حقیقی کلمه ناگزیر خواهیم بود پاره‌هایی از بدنهٔ اقتصاد ملی خود را جدا کنیم و بفروشیم.^{۳۱۵}

در یافتن همین ضرورت محض بود که ساونارکوم را در پاییز ۱۹۲۰ وادار ساخت آن طرح حلاجی‌شدهٔ ۱۹۱۸ را از نو پیش بکشد — طرح دادن امتیاز به خارجی‌ان برای جلب سرمایه‌های خارجی.^{۳۱۶} اما این الهام، که هیچ نتیجهٔ فوری یا زودرسی از آن به دست نیامد، به دورهٔ کمونیسم جنگی متعلق نبود: مفهوم کمونیسم جنگی دیگر به ورشکستگی رسیده بود. آن طرح به دوران «نپ» تعلق داشت، که داشت فراموشی‌رسانید.

(ه) امور مالی

در تابستان ۱۹۱۸، هنگامی که رژیم کمونیسم جنگی آغاز شد، آن خیزش نخستین برنامهٔ مالی بلشویک‌ها از توان افتاده بود. نکتهٔ مهم این

۳۱۳. مراحل تجدید مناسبات بازرگانی روسیهٔ شوروی و اروپای غربی در بخش پنجم دنبال خواهد شد.

314. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 53, art. 235.

315. *Ekonomicheskaya Zhizn'*, 3 September 1920.

316. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 91, art. 481;

مقدمات احیای این امتیازها در بخش پنجم تشریح خواهد شد.

برنامه، یعنی ملی کردن بانک‌ها، صورت قانونی پیدا کرده و به مقیاس وسیعی اجرا شده بود؛ نکته دوم آن - ابطال بدهی‌های حکومت پیشین روسیه - نیز عملی شده بود. ملی شدن بانک‌ها در واقع آن امیدهای مبهم نظریه سوسیالیستی را برنیاورده و ابزار خودکاری برای نظارت بر صنایع و پرداخت هزینه آن‌ها فراهم ساخته بود. همچنین ابطال بدهی‌ها نیز مشکل پرداخت هزینه‌های دولت را حل نکرد؛ برعکس، یکی از راه‌های درآمد، یعنی گرفتن وام، نیز با این کار بسته شد. چاپ اسکناس تنها راه واقعی برای فراهم کردن پول و پرداخت هزینه‌های دولت و دادن اعتبار به صنایع بود. اما ادامه این کار سقوط ارزش پول را تسریع کرد و سرانجام کار به جایی رسید که فروشنده‌گان حاضر نبودند اجناس خود را در مقابل اسکناس بی ارزش جاری بفروشند، و بدین ترتیب پول نقش تسهیل کننده روندهای عادی بازرگانی و مبادله را از دست داد. ویژگی مالی کمونیسم جنگی عبارت بود از حذف پول از اقتصاد. اما این امر به هیچ روی از قصد یا معتقدات خاصی پیش نیامده بود. در اوت ۱۹۱۸ گوکوفسکی، که منزله طلبی خشک و کوتاه فکرائش در امور مالی او را در انتهای جناح راست حزب جای داده بود، از مقام کمیسر خلق در امور مالی یرکنار شد و جای خود را به کرسیتینسکی داد، که نرم تر و هوشمندتر بود و از ژانویه ۱۹۱۸ در مقام کمیسر خلق در امور مالی کار می کرد و در قضیه برست لیتوفسک جزو جناح چپ حزب بود، هرچند در بحث های اقتصادی بعدی، از آن جناح جدا شد. ولی جای تردید است که حتی این تغییر نیز به قصد اعلام سیاست مالی تازه ای صورت گرفته باشد؛ آنچه کمیساریای خلق در امور مالی را به راه های تازه و نامنتظر انداخت فشار جنگ داخلی بود.

در پاییز ۱۹۱۸، شیوه های عادی کسب درآمد از کار بازمانده بود. در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸، کمیته مرکزی اجرائی سزاسری دو فرمان صادر کرد، که نشان دهنده سازش میان دو برداشت از سیاست مالی نبود، بلکه بیشتر حاکی از آن بود که رژیم شوروی می کوشد برای گریز از وضع اضطراری خود به هر خسار و خاشاکی متوسل شود و امور خود را روز به روز بگذراند. فرمان نخست «مالیات انقلابی فوق العاده ای وضع می کند، به صورت عوارض مستقیمی که بی بایست ده میلیارد روبل به صندوق دولت بریزد؛ فرمان دوم دایر بر وضع نوعی «مالیات جنسی» است، که درواقع

عبارت بود از گرفتن سهمی از مازاد محصول همه کشاورزان. ۲۱۷ فرمان نخست آخرین تلاش جدی رژیم شوروی در دوران نخستین حیاتش بود برای کسب درآمد از راه مالیات نقدی مستقیم؛ فرمان دوم نخستین آزمایش بود برای گرفتن مالیات جنسی، و نتیجه منطقی بی ارزش شدن پول در دوره کمونیسم جنگی. کرسینسکی این دو فرمان را به این معنی با هم قیاس می‌کند: «مالیات فوق‌العاده حلقه اتصال ما است با گذشته، مالیات جنسی حلقه اتصال ما است با آینده.» ۲۱۸

مالیات انقلابی فوق‌العاده بایستی، به نسبتی که در خود فرمان قید شده بود، از همه ایالاتی که در دست حکومت شوروی باقی مانده بود وصول شود؛ یعنی اوکراین و جنوب غربی روسیه و ایالات و مناطق آسیایی و آرخانگل در شمال به حساب نمی‌آمدند، زیرا که همه این‌ها در اشغال خارجی یا در تصرف نیروهای «سفید» بودند. از باقی مناطق، شهرهای مسکو و پتروگراد و ایالات مربوط به آن‌ها تأمین‌کننده نیمی از آن ده میلیارد برآورد شدند؛ ایالات دیگر هرکدام بایستی برحسب دارایی و جمعیت خود سهمی بپردازند: سهم اولونتس، که فقیرترین آن‌ها بود، بر پانزده میلیون روبل بالغ می‌شد. با در نظر گرفتن این مبالغ کلی، برآورد سهم محل‌ها و مالا افراد به کمیته‌های اجرائی ایالتی واگذار شد. کسانی که ملکی نداشتند و درآمدشان پایین‌تر از ماهی ۵۰۰، ۱ روبل بود، از این مالیات معاف بودند؛ همچنین مؤسسات ملی شده یا «شهری» شده. ماده جداگانه‌ای اعلام می‌کند که شهرنشینان فقیر و دهقانان فقیر نیز باید معاف باشند، و «قشر متوسط» ملزم به پرداخت «سهم جزئی» است، و «وزن کامل این مالیات» باید بر دوش بخش توانگر ساکنان شهرها و دهقانان توانگر گذاشته شود.

تاریخی که در اصل برای پرداخت مالیات فوق‌العاده معین شده بود ۱۵ دسامبر ۱۹۱۸ بود. اما در سراسر زمستان سیل تحقیقات و شکایات

317. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 80, art. 841; No. 82, art. 864. لنین سه ماه پیش‌تر نوعی مالیات جنسی را پیشنهاد کرده بود (*Sochineniya*, xxx, 392). بنابر گفته لازین، که مدعی است متن پیشنهاد را خود او نوشته است، این پیشنهاد در ساونارکوم به تصویب رسید ولی در کمیته مرکزی اجرائی سراسری رد شد (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 11, 1918, p. 21).

318. *Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 20.

به «نارکومفین» (کمیساریای خلق در امور مالی) جاری بود، و در پاسخ آن‌ها بخشنامه و بخشنامه تلگرافی به ایالات فرستاده می‌شد. وقتی که این اندازه اختیار به مقامات محلی واگذار شود، ناچار در تعبیر و تفسیر قانون اختلاف پیش می‌آید. غالب شکایات مربوط به رعایت نشدن معافیت‌های قید شده در فرمان بود. بخشنامه مفصلی به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ در این نکته بحث می‌کند که این فرمان علاوه بر غرض مالی يك غرض طبقاتی نیز دارد:

اگر این مالیات از لحاظ مالی به توفیق درخشانی برسد ولی به سبب اجرای غلط میان عناصر فقیر و کولاک‌ها در روستاها و در شهرنشینان بر پایه نارضایتی مشترک از این مالیات سازشی صورت پذیرد، آن وقت باید به شکست خود اعتراف کنیم. ۲۱۹.

درآمیختن این دو غرض، یا حتی صرف گردآوری مالیات، بسیار دشوار از کار درآمد. در آوریل ۱۹۱۹ فرمانی صادر شد که با عنایت ویژه‌ای به وضع و حال دهقانان میانه‌حال آغاز می‌شود (این همان زمانی است که سیاست قویاً به طرف این قشر گرایش پیدا می‌کند). ۲۲۰ این فرمان همه برآوردهای سبک را می‌بخشد و برآوردهای میانگین را تخفیف می‌دهد، ولی قید می‌کند که «بالاترین برآوردها شامل تخفیف عمومی نمی‌شوند». ۲۲۱ هم روش‌ها و هم نتایج تحصیل مالیات از ایالت تا ایالت بسیار فرق می‌کرد. در شهرهای مسکو و پتروگراد، و در ایالات مربوط به آن‌ها، که تحصیل نیمی از کل درآمد مالیاتی برآورد شده بود، درآمد ناچیز بود. از چند ایالت پنجاه درصد و از برخی بیست و پنج درصد مبلغ برآورد شده مالیات تحصیل شد. اما درآمد کل در مه ۱۹۱۹ کمتر از ده درصد برآورد بود،

۳۱۹. این بخشنامه‌ها در این مأخذ چاپ شده است:

Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, 1917-1919 (1919), pp. 151-62.

۳۲۰. نگاه کنید به صص ۳-۱۹۲ بالا.

321. *Sobranie Uzakonenii, 1919*, No. 12, art. 121.

یعنی کمتر از يك میلیارد روبل ۳۲۲؛ و بعید می‌نماید که پس از این تاریخ مبلغ زیادی گردآوری شده باشد: درآمد این مالیات شاید از درآمد مالیات مستقیم دیگری که در همین زمان بسته شده بود بدتر نبود؛ اما نتیجه‌ای که میلیوتین از این جریان می‌گیرد ناگزیر به نظر می‌رسد:

من شخصاً به مالیات‌های مستقیم امید نمی‌بندم. آزمایش‌هایی که ما انجام داده‌ایم نتایج مهمی داده‌اند. این مالیات‌ها بی‌گمان در آینده نیز ادامه خواهند یافت، ولی از آن انتظاری نباید داشت. از نتایج جزئی آن‌ها که بگذریم، این مالیات‌ها تلی از نارضایی تولید می‌کنند و تحصیل آن‌ها نیز نیازمند دستگاه پیچیده‌ای است. ۳۲۳

آنچه دولت شوروی را به اندیشیدن چاره‌های دیگری واداشت شکست آشکار مالیات نقدی مستقیم بود، نه اعتیاد به يك نظریه خاص.

از طرف دیگر، نخستین آزمایش در بستن مالیات جنسی حتی از تلاش وسیع برای گرفتن مالیات نقدی مستقیم نیز بهبوده‌تر از آب درآمد. فرمان اکتبر ۱۹۱۸، دائر بر وضع مالیات جنسی، مانند فرمان مشابه خود درباره مالیات انقلابی فوق‌العاده، بر جنبه طبقاتی عمل نیز، علاوه بر جنبه مالی آن، تأکید می‌کند. دلیل موجه این مالیات «نیاز مفرط به فراورده‌های کشاورزی» است، که دولت در حال جنگ و دز پریشانی اقتصاد به آن دچار است. اما غرض ثانوی عبارت است از «رهایی کامل مردمان فقیر از بار مالیات» از طریق انتقال تمام وزن مالیات بر دوش طبقات دارا و مرفه، به نحوی که در خطه روستا از دهقانان میانه‌حال فقط مالیات سبکی گرفته شود و قسمت عمده عوارض دولتی بر عهده کولاک‌ها

322. *Trudy Vserossiyskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), pp. 21-3, 33-5;

بنابر برآورد دیگری، که شاید هم گزافه‌آمیز باشد، در اواسط ۱۹۱۹ که تحصیل مالیات قطع شد، در حدود ۵۰ میلیارد گردآوری شده بود
(G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), p. 115).

323. *Trudy Vserossiyskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 50.

و توانگران باشد.» ۳۲۴ مدیریت مرکزی مالیات با نارکومفین بود (و این تنها نشانه جنبه مالی این مالیات بود)، و گردآوری آن به دست کمیته‌های اجرایی محلی سپرده شد؛ در محال روستایی و روستاها نیز کمیسیون‌های ویژه‌ای، غالباً مرکب از دهقانان فقیر، برای این کار تشکیل شد. ۳۲۵ اما به رغم این ترتیبات و جدول‌های مفصلی که برای تعیین مبالغ مالیات پرحسب مقدار زمین و محل زمین و تعداد افراد خانوار دارنده زمین تنظیم شد، این مالیات هم به هیچ جا نرسید، و لنین بعدها از این فرمان به نام یکی از فرمان‌های این دوره «که هرگز اجرا نشد» یاد می‌کرد. ۳۲۶ معنای مالیات جنسی، به صورتی که در این ایام تصور می‌شد، در این بود که آن را نه بر پایه تولید بلکه بر پایه نیاز فرضی کشور برآورد می‌کردند. تنها محاسبه‌ای که صورت می‌گرفت نیاز «مالیات‌دهنده» و خانواده او بود؛ مازاد بر این نیاز را هرچه بود می‌گرفتند. در نتیجه فرق میان مالیات و مصادره از میان رفت. این اقدام اضطراری راه عمده، و شاید تنها راه، حکومت شوروی بود برای تأمین نیازمندی‌های ارتش سرخ و جمعیت شهرهای «جش‌سفر» در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰. در این اوضاع، بودجه‌های دولتی دوره کونیسم جنگی چیزی جز نوعی تشریفات صوری و خالی نبود. برای نیمه دوم سال ۱۹۱۸ نیز مانند نیمه اول بودجه‌ای نوشته شد ۳۲۷، و در پایان این دوره رسماً به تصویب نیز رسید. ۳۲۸ بودجه نیمه اول ۱۹۱۹ در ۳۰ آوریل ۱۹۱۹ به تصویب ساونارکوم رسید. ۳۲۹ از آن پس گویا دیگر بودجه‌ای از طرف نارکومفین به دولت تسلیم نشده‌است، مگر بعد از آغاز «نپ» در ۱۹۲۱، که برای سال‌های از قلم افتاده نیز بودجه‌های صوری به تصویب رسید. در سراسر ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ استهلاک

324. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 82, art. 864.

325. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, 1917-1919* (1919), p. 169.

326. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 217.

۳۲۷. نگاه کنید به ص ۱۷۲، پانویس ۳۴۴ بالا.

328. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, 1917-1919* (1919), p. 291;

این ارقام ۲۹ روبل هزینه و ۱۲٫۷ میلیارد درآمد را نشان می‌دهند (Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), p. 126).

329. *Sobranie Uzakonenii, 1919*, No. 23, art. 272.

دو زافزون ارزش پول رایج و دور شدن از مبادله پولی هر نوع بودجه-نویسی را بی‌معنی کرده بود. ۲۳۰

جنگ داخلی در گرماگرم نبرد میان نارکومفین و شوراهای محلی بر سر اختیارات مالی شوراهای بر سر آنها نازل شد. قانون اساسی نظارت مالی مرکز را می‌پذیرفت، اما اختیار وضع مالیات را به دست شوراهای محلی سپرده بود، و این شوراهای برای نگهداری حق خود بسیار پافشاری می‌کردند. در تمام سال ۱۹۱۸ مالیات محلی، غالباً به صورت عوارض و کمک‌های ویژه، احتمالاً سنگین‌تر و مؤثرتر از مالیات حکومت مرکزی در غالب نقاط کشور بوده است. وقتی که مالیات انقلابی فوق‌العاده در اکتبر ۱۹۱۸ وضع شد، ساونارکوم فرمان دیگری نیز صادر کرد و به شوراهای بخش و شهرستان و ایالت اختیار داد که عوارض مشابهی به حساب خود وضع کنند؛ در ۳ دسامبر ۱۹۱۸ فرمان کلی و مفصلی اختیارات مالی شوراهای را در مراتب گوناگون تنظیم کرد. ۲۳۱ اما در جریان سال ۱۹۱۹ کفه ترازو به‌طور قاطع به زیان ابتکار عمل ارگان‌های محلی پایین افتاد. فرمان ۳ دسامبر ۱۹۱۸ با تعریف منابع درآمد شوراهای محلی در واقع دامنه این منابع را محدود ساخته بود؛ همچنین این قاعده را نیز تثبیت کرده بود که پاره‌ای از نیازمندی‌های محلی باید از مالیات محلی تأمین شوند و پاره‌ای از محل کمک دولت مرکزی. با سقوط ارزش پول، که تحصیل مالیات را به‌طور کلی بی‌معنی می‌ساخت، و با پیشرفت روند ملی شدن صنایع، که جوشان‌ترین سرچشمه‌های درآمد مالیاتی را می‌خشکاند (چون که صنایع ملی‌شده از مالیات مرکزی و محلی هر دو معاف بودند)، درآمدهای شوراهای محلی به‌زودی پایین افتاد و وابستگی شوراهای

۳۳۰. مقاله‌ای به قلم یکی از مقامات نارکومفین درباره بودجه این سالها و حاوی ارقام پذیرفته شده در این نشریه چاپ شده است: *Na Novykh Putyakh* (1923). 1-49, ii. اما هیچ نتیجه باارزشی از این مقاله بر نمی‌آید.

331. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 81, art. 846; No. 93, art. 931.

هر دوی این فرمان‌ها با مخالفت نارکومفین رو به رو شدند؛ کرسینسکی بعدها این فرمان‌ها را «ستایشی از گذشته، نتیجه اختلافات تندی که پیش از آمدن ما به کمیساری امور مالی جریان داشت» نامید

(*Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 18).

کمک‌های دولت مرکزی بیشتر شد ۲۲۲ کنگره رؤسای بخش‌های مالی در مه ۱۹۱۹ اصل استقلال مالی محلی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. در این کنگره قطعنامه‌ای گذشت که تقاضا می‌کرد فرمان ۳ دسامبر ۱۹۱۸ پس‌خوانده شود، و اعلام می‌داشت که نارکومفین در نظر دارد در کنگره آینده شوراهای سراسر روسیه متممی برای فصل بودجه قانون اساسی پیشنهاد کند. ضمناً قطعنامه دیگری نیز اصول يك «بودجه واحد کشوری» را معین کرد:

همه درآمدها، خواه کشوری و خواه محلی، به يك خزانه واحد کشوری واریز می‌شوند؛ همچنین همه هزینه‌های لازم، خواه کشوری و خواه محلی، از همان خزانه واحد کشوری تأمین می‌شوند.

همه برآوردهای مالی، اعم از درآمد و هزینه، بر طبق قواعد کلی بودجه‌نویسی به عمل می‌آیند. ۲۲۳

بیش از شش ماه بعد کنگره بعدی شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۹ تشکیل شد، ولی تصمیم قانون اساسی رسماً مورد بحث قرار نگرفت. اما با فرمان سپتامبر ۱۹۱۹ يك کمیته مشترک کمیساریاها تأسیس شد، که تقاضای کمک مالی همه شوراهای محلی را دریافت می‌کرد، و گویا نارکومفین نیز بر این کمیته تسلط داشته است ۲۲۴؛ و این شاید همان لحظه‌ای بود که سرانجام مرکزیت اقتدار مالی و پولی تأمین شد. اما در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ بود که این وضع با صدور قطعنامه کمیته مرکزی اجرایی صورت قانونی پیدا کرد:

۳۳۲. درباره بودجه‌های محلی این دوره ظاهراً آماری منتشر نشده است؛ این روند را نویسندگانی که در ایالت اسمولنسک شخصاً در آن دخالت داشته شرح داده است

(G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), pp. 133-7).

333. *Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), pp. 130-1.

334. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 59, art. 558.

تقسیم بودجه به بودجه‌های کشوری و محلی موقوف می‌شود؛ در آینده هزینه و درآمد محلی در بودجه کلی کشوری پیش‌بینی خواهد شد....

نارکومفین مأمور است که یک نظام مالیات نقدی را، با ذکر هدف‌ها و محل مصارف محلی، طرح‌ریزی کند، ولی آن را ضمیمه بودجه کلی سازد و از آن برداشت کند. ۲۲۵

اما در این زمان دیگر تحصیل مالیات نقدی تقریباً قطع شده بود و برای اجرای این امر هیچ کاری صورت نگرفت. پیروزی رسمی مرکزیت کامل با انحطاط تمام نظام مالیاتی همراه بود. فقط پس از آغاز «نپ» و استقرار پول ثابت بود که سیاست مالیاتی عوض شد و ترتیب بودجه محلی به صورتی که در قانون اساسی «ج‌ش‌س‌ف‌ر» پیش‌بینی شده بود از نو برقرار شد.

حادث مسأله تأمین هزینه صنایع نیز از هزینه‌های دولت دست‌کمی نداشت. برنامه حزبی ۱۹۱۹ یازتاب معتقدات جاری حزب بود و اعلام می‌کرد که، با از دست رفتن منابع مالیات مستقیم بر اثر ملی‌شدن املاک، «تأمین هزینه‌های دولت باید با تبدیل فوری بخشی از درآمد انواع انحصارات دولتی به درآمد دولت صورت گیرد»؛ به عبارت دیگر، از محل سود صنایع ملی‌شده ۲۲۶ اما در نخستین سال انقلاب این هدف هنوز آرمان دوردستی بود و صنایع ملی‌شده که بر اثر جنگ فرسوده شده بودند نیازمند مقادیر زیادی سرمایه‌گذاری برای خرید تجهیزات و اعتبار برای امور جاری خود بودند. در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ که بانک‌ها ملی شدند و وسنخا نظارت بر صنایع عمده را، اعم از ملی‌شده و ملی‌نشده، آغاز کرد، این پرسش پیش آمد که آیا این اعتبارات از چه محلی باید تأمین شوند؟ فرمان فوریه ۱۹۱۸ کمیته مرکزی، بانک ملی را تأسیس کرد، که کمیته مرکزی اجرائی سراسری، وسنخا، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری و چند کمیساریای خلق در آن نماینده داشتند. این کمیته درخواست‌های اعتبار را از مؤسسات صنعتی دریافت می‌کرد و مورد بررسی قرار می‌داد. ۲۲۷

335. G. Y. Sokolnikov, etc., *Soviet Policy in Public Finance* (Stanford, 1931), p. 137.

336. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 294.

337. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 24, art. 332.

در کنار شعبه‌های محلی بانک ملی نیز نظایر همین کمیته تشکیل شد. اما روش عملی یکدستی به وجود نیامد، و به نظر می‌رسد که اعتبارات بدون بررسی دقیق داده می‌شد، و بدون توجه به سیاست‌های وسنخا. ۳۳۸ مواردی نقل شده است که صاحبان املاک در شرف ملی‌شدن از طرف وسنخا توانسته‌اند ملک خود را در آستانه ملی شدن نزد یکی از شعبات بانک ملی به رهن بگذارند. ۳۳۹ روشن بود که برقرارکردن نوعی نظم و ترتیب در این روند آشفته ضرورت دارد. نخستین طرح منجز، که در بهار ۱۹۱۸ نوشته شد، و مورد حمایت گورکوفسکی و محافل جناح راست حزب قرار گرفت، دائر بود بر ایجاد بانک‌های ویژه‌ای برای تأمین هزینه‌های شاخه‌های عمده صنعت - بانک غلات، بانک فلزات، بانک قماش، و غیره - که نیمی از سهام آن‌ها بایستی از آن دولت باشد و نیم دیگر از آن صاحبان منافع در صنعت مربوط. این طرح، که همتای مالی همان طرح شرکت‌های مختلطی بود که درباره آن‌ها با مشچرسکی و دیگران مذاکره می‌شد - و ضمیمه طبیعی نقشه بازگرداندن استقلال بانک‌های خصوصی ۳۴۰، از طرف جبهه مخالف چپ مانند طرح شرکت‌ها محکوم شد و در نامه‌ای به تاریخ ۴ آوریل ۱۹۱۸ «الفای ملی‌شدن بانک به صورت پنهان» نامیده شد. ۳۴۱ شکست طرح مشچرسکی رها شدن این نقشه را نیز در پی داشت. اما، با امحای نهایی استقلال بانک‌ها و خشکیدن همه سرچشمه‌های اعتبار به‌جز خزانه مرکزی، میدان باز شد و وسنخا پرداخت هزینه صنایع روسیه را برعهده گرفت. به موجب فرمانی که در آستانه نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در مه ۱۹۱۸ صادر شد همه اعتباراتی که به صنایع ملی‌شده داده می‌شد بایستی با تصمیم وسنخا باشد: مسؤولیت بررسی و تضمین درخواست‌ها با گلاوک‌ها و سازمان‌های مشابه آن‌ها یا با ساونارخوزهای

۳۳۸. بانک ملی و شعبه‌های آن پیش از مارس ۱۹۱۸ «چند صد میلیون روبل وام میان صاحبان مؤسسات خصوصی توزیع کرده بودند» (Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami (1919), p. 75).

339. A. Potyayev, *Finansovaya Politika Sovetskogo Pravitel'stva* (1919), p. 31.

۳۴۰. نگاه کنید به صص ۴-۹۳ و ۱۶۳-۱۶۴ بالا.

341. Lenin, *Sochineniya*; xxii, 568;

برای نامه ۴ آوریل ۱۹۱۸، نگاه کنید به ص ۱۰۸ بالا.

محلّی بود. ۲۴۲. سوکولنیکوف، که طرح گرکوفسکی را برای «ادغام بانک‌ها» به شدت محکوم کرده بود، در کنگره پیشنهاد کرد که مبلغ دو میلیارد و نیم یا سه میلیارد روبل در اختیار وسنخا گذاشته شود تا هزینه صنایع را در ۱۹۱۸ بپردازند. ۲۴۳. این پیشنهاد دنبال نشد، و وسنخا در روابط خود با خزانه‌داری همچنان شیوه زندگی از دست به دهان را ادامه داد. اما به نظر می‌رسد که اختیارات آن در عمل مانع و رادعی نداشته است و در نیمه دوم سال ۱۹۱۹ وسنخا، تا آن‌جا که از نفوذ فرمان‌ها ساخته بود، اختیاردار مطلق صنایع روسیه بود. دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در ۱۹۱۸ درخواست کرد که بانک‌ها به «ارگان فنی اجرای تسویه حساب و حسابداری برحسب تصمیمات وسنخا و ارگان‌های آن» مبدل شوند. ۲۴۴. ترازنامه‌ها و حساب‌های سود و زیان مؤسسات صنعتی به وسنخا تسلیم می‌شدند و وسنخا بر پایه آن‌ها سیاست خود را معین می‌کرد؛ فقط مانده‌های حساب به بودجه کشور واریز می‌شد.

در این احوال، نظایات انحصاری وسنخا بر پرداخت هزینه صنایع در نیمه دوم ۱۹۱۸ مدام مورد انتقاد قرار می‌گرفت. نویسندگان سوسیالیست، تا خود لنین، از ایجاد يك بانک مرکزی طرفداری کرده و آن را ارگان حسابداری اقتصاد سوسیالیستی شناخته بودند. اما بانک ملی این نقش را به وسنخا واگذار کرده بود، و وسنخا تلاش می‌کرد که نقش‌های مدیر و محاسب را با هم بازی کند. این ترکیب معایب مرگباری داشت. تنها هدف وسنخا عبارت بود از انگیزش تولید با هر شیوه‌ای و به هر قیمتی. این هدف در بحران جنگ داخلی قابل دفاع بود، اما نارسایی‌های ناگزیر دوران اضطراب شدید و بی‌تجربگی دستگاه اداری جدید وسنخا را به آسانی آماج ایرادهای کارشناسان مالی حسود و نسبتاً وززیده‌تر نارکومفین و بانک ملی می‌ساخت. ظاهراً در حساب‌های وسنخا درآمدها

342. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 36, art. 477.

343. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. 121-7.

344. *Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.) p. 397.

در کنگره بانک ملی مورد مواخذه قرار گرفت؛ به گفته یکی از نمایندگان، «با کار کردن با کارکنان قدیم، [این بانک] برده‌وار به مقرراتی چسبیده که ظاهراً هنوز ملغی نشده است» (*ibid.*, p. 272).

از اعتبارات مصرف‌شده در کار - یعنی سرمایه در گردش - متمایز نشده بود و سود دوباره در صنعت سرمایه‌گذاری می‌شد^{۳۴۵}؛ به عبارت کلی، فقط زیان‌ها به حساب بودجه منظور می‌شد، در آغاز ۱۹۱۹ میان وسنخا و نارکومفین مذاکراتی صورت گرفت و سازش آن‌ها در فرمان ۴ مارس ۱۹۱۹ ساونارکوم ثبت شد. فرمان مه ۱۹۱۸ دائر بر شناسایی اقتدار کامل وسنخا در پرداخت هزینه صنایع پس‌خوانده شد. همه تصمیمات وسنخا و ارگان‌های آن در دادن اعتبار به مؤسسات دولتی بایستی درآینده «با شرکت نمایندگان کمیساریاهای امور مالی و نظارت دولتی» اتخاذ شود، و موارد عدم توافق سازش‌ناپذیر را به ساونارکوم احاله کنند، همه اعتبارات بایستی از طریق بانک ملی داده شود، و همه برآوردها و حساب‌های هزینه را نیز به همین بانک بدهند.^{۳۴۶} تغییر دیگری نیز دامنه اقتدار وسنخا را محدودتر ساخت و دست نارکومفین را تقویت کرد؛ یعنی مقرر شد که، در بودجه نیمه اول ۱۹۱۹، همه دریافتی‌های صنایع ملی‌شده و گلاوک‌ها و مراکز نظارت بر آن‌ها، و نیز دریافتی‌های نارکومپروود، به حساب نارکومفین و در ستون درآمدهای بودجه کشور منظور شود.^{۳۴۷}

این اقدامات وسنخا را از اقتدار مطلق که بر امور مالی صنایع داشت محروم ساخت و حق کلام آخر را به نارکومفین داد. مشکل بتوان تردید کرد که این جداسازی امور مالی از مدیریت فنی اصولاً گامی بود به سوی سازمان کارآمدتری در صنایع. اما این تغییرات جنبه دیگری هم داشت که تجربه از توجیه آن برنیامد. انتقال مسئولیت مستقیم امور مالی صنایع به نارکومفین، و بردن ارقام ترازنامه صنایع به بودجه کشور به این معنی بود که امور مالی صنایع بر پایه اصول بودجه‌نویسی اداره می‌شود، و نه بر پایه اصول اعتبار بازرگانی. یک چنین نظامی برای بانکداری به صورت یک عنصر جداگانه محلی باقی نمی‌گذاشت؛ و نتیجه

345. *Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), pp. 26-7;

برای حل این مشکل فرمانی به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۸ از طرف وسنخا صادر شد (*Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 96, art. 960).

346. *Sobranie Uzakonenii* 1919, No. 10-11, art. 107;

به «توافق» میان وسنخا و نارکومفین در این سند اشاره شده است: *Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 79.

347. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 23, art. 273.

منطقه آنچه گذشت این بود که در ژانویه ۱۹۲۰ بانک ملی منحل شد. فرمان ساونارکوم دلایل برداشته شدن این گام را با قدری تفصیل بیان می‌کند:

ملی‌شدن صنایع... تمام صنعت و بازرگانی کشور را تحت نظام کلی برآوردها قرار می‌دهد، که در آن بانک ملی (دولتی) به صورت یک نهاد دولتی اعتبار به معنای پیشین کلمه دیگر هیچ محلی نخواهد داشت.

اگرچه برای فعالیت صنعتی خصوصی خرده‌پا و برای نیازهای شهروندانی که پس‌انداز خود را در بانک‌های پس‌انداز دولتی می‌گذارند نظام اعتبار بانکی ارزش خود را حفظ کرده است، ولی این حساب‌ها، به دلیل آن که رفته‌رفته اهمیت خود را در اقتصاد ملی از دست می‌دهند، دیگر وجود نهادهای بانکی ویژه‌ای را لازم نمی‌آورند. این وظایف ثانوی را اکنون نهادهای مرکزی و محلی نارکومفین می‌توانند به خوبی انجام دهند. ۲۲۸

بدین ترتیب نارکومفین با استفاده از گرایش‌های مرکزیت‌دهی کمونیسم جنگی توانست نه تنها اقتدار برتری در امور مالی به دست آورد، بلکه، به خرج مدیریت محلی و نظام بانکی، این کار را به انحصار خود درآورد. در هر دو زمینه روند مرکزیت‌یافتن امور در زمان «نپ» مورد تجدیدنظر قرار گرفت.

توفیق‌هایی که نارکومفین در اوایل ۱۹۱۹ به دست آورد و اقتدار خود را بر امور مالی محلی و امور مالی صنایع مسجل ساخت، ظاهراً گام مهمی بود که در راه ایجاد نظم و شعور در مدیریت اقتصاد ملی برداشته شد. اما این توفیق‌ها پیروزی‌های بسیار پرخرجی از آب درآمدند، پاره‌ای به این دلیل که سازمان‌های سیاسی و اقتصادی هنوز آن اندازه انسجام

348. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 4-5, art. 25;

بانک‌های پس‌انداز تا ۱۰ آوریل ۱۹۱۹ به حال خود باقی بودند، و در این تاریخ در بانک‌های ملی ادغام شدند (*Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 18, art. 200); می‌توان گفت که تا ژانویه ۱۹۲۰ دیگر سپرده‌های پس‌انداز هیچ ارزش واقعی نداشتند.

نداشتند که بتوانند بار سنگین آن‌همه نظارت مرکزی را بکشند؛ اما دلیل عمده آن بود که، بر اثر استهلاک ارزش پول، حربه‌های مالی نارکومفین در دست او شکست. افت ارزش روبل از ۱۹۱۹ به بعد بر همه جنبه‌های سیاست مالی و اقتصادی دولت شوروی مسلط بود و شکل و ویژگی نهایی روش‌های کمونیسم جنگی را معین می‌کرد. فقط در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۸ بود، و نه پیش‌تر، که ساونارکوم به تبع نوعی وسواس ناگهانی برای رعایت موازین قانونی فرمانی صادر کرد و بر افزایش ۳۳٫۵ میلیارد روبل بر حجم اسکناس بی‌پشتوانه صحه نهاد۲۴۹؛ یعنی حجم این نوع اسکناس را از حد رسمی ۱۶٫۵ میلیارد روبلی که با فرمان دولت موقت معین شده بود به ۵۰ میلیارد بالا برد. این‌جا نیز از رویه دولت موقت پیروی شد. فرمان ساونارکوم فقط بر آنچه پیش‌تر عمل شده بود صحه می‌نهاد؛ در لحظه ابلاغ این فرمان حجم اسکناس به حد قانونی جدید رسیده بود و به‌زودی باز هم از آن درمی‌گذشت

از این پس نیازهای روزافزون جنگ داخلی به صورت چاپ هرچه بیشتر اسکناس و. صمود بیشتر و بیشتر قیمت‌ها احساس می‌شد، و توان خرید روبل از میان می‌رفت. برگشتگاه این روند - که بیشتر عبارت بود از توجه روانی به واقعیات، و نه روی‌دادن تغییر خاصی در خور واقعیات - در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ پیش‌آمد. گویا لحظه‌ای امید مبهم نجات با عوض کردن پول رایج در افق ذهن خوشبین رهبران بلشویک پدیدار شد. ۲۵۰ تا آن روز دولت شوروی قانع بود به این که همان اسکناس‌های قدیم حکومت تزاری و دولت موقت را بدون هیچ تغییری چاپ کند. در فوریه ۱۹۱۹ اسکناس‌های «چش‌س‌فر» برای نخستین بار پدیدار شدند، منتها فقط در مبالغ اندک يك روبلی و دو روبلی و سه روبلی، «از نوع ساده». ۲۵۱ سپس در ۱۵ مه ۱۹۱۹ فرمانی صادر شد که اسکناس‌های

349. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 90, art. 913.

۳۵۰. در مه ۱۹۱۹ کرمیتینسکی به «پیشنهادهای لنین و خود من برای تبدیل پول طرح کهنه به طرح نو، همراه با منسوخ کردن مقدار زیادی از پول کهنه که در دست صاحبان پول کلان است» اشاره می‌کند. (*Trudy Vserossiiskogo S"ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), (p. 29) اما در آن هنگام دیگر این گونه پیشنهادها بی‌فایده شناخته می‌شدند، اگرچه کرمیتینسکی همچنان از ضرورت «اصلاحات پولی اساسی» سخن می‌گفت. (ibid., p. 30).

351. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 10-11, art. 102.

طرح شوروی را برای همهٔ مبالغ متداول تثبیت می‌کرد، و در عین حال به بانک ملی اختیار می‌داد که به چاپ اسکناس «بالای تراز معین شده در فرمان ۲۶ اکتبر ۱۹۱۸ و در حدود تقاضای اقتصاد ملی برای اسکناس رایج» پردازد. ۲۵۲ این اسکناس‌ها تا مدت درازی در جریان بودند - چه در بازار سیاه داخل روسیه و چه در بازارهای ارز خارج، با قیمتی کمتر از اسکناس‌های دولت موقت، که خود آن‌ها هم با قیمتی کمتر از اسکناس‌های تزاری معاوضه می‌شدند. بنابر گفتهٔ یکی از مقامات شوروی، یک اسکناس ۱،۰۰۰ روپلی تزاری زمانی از ۵۰،۰۰۰ تا ۶۰،۰۰۰ روپل شوروی ارزش داشته است. ۲۵۳

وقتی که فرمان ۱۵ مهٔ ۱۹۱۹ آخرین سد قانونی چاپ نامحدود اسکناس را از میان برداشت، حجم اسکناس در جریان از حد ۸۰ میلیارد روپل در گذشت. حجم اسکناس که در ۱۹۱۸ بیش از دو برابر شده بود در ۱۹۱۹ بیش از سه برابر شد و در ۱۹۲۰ به پنج برابر رسید. ماهیت فاجعه‌بار و برگشت‌ناپذیر سقوط پول دیگر کتمان‌پذیر نبود، و آثار کامل آن رفته‌رفته برای نخستین بار آشکار شد. استهلاك روپل بر حسب طلا یا ارز خارجی چندان اهمیتی نداشت. بازرگانی خارجی در ۱۹۱۹ عملاً قطع شده بود؛ سال بعد نیز که این روند از نو به تدریج زنده شد، وجود انحصار بازرگانی خارجی جریان معاملات را بر حسب ارزش ثابت ارز خارجی تضمین می‌کرد. ۲۵۴ اما استهلاك توان خرید روپل در بازار داخلی شدید و فاجعه‌بار بود. در نخستین مراحل روند تورم، قیمت‌ها به سرعتی کمتر از حجم پول افزایش می‌یابند، به طوری که توان خرید کل پول در جریان بالا می‌رود، و لذا چاپ اسکناس وسیله‌ای است مؤثر، گیرم موقت، برای تأمین هزینه‌های دولتی. در مرحلهٔ دوم، که مردمان به طور کلی به واقعیت تورم پی برده‌اند و اعتمادشان از پول رایج سلب شده است، سرعت

352. *ibid.*, No. 16, art. 179.

353. Z. S. Katzenellenbaum, *Russian Currency and Banking, 1914-1924* (1925), pp. 80-1.

۳۵۴. با این حال، چه در مسکو و چه مراکز خارجی، معامله بر سر ارزش تسعیر روپل، که گاه به گاه تغییرات زیادی می‌کرد، ادامه یافت؛ فرمان ۸ اکتبر ۱۹۱۸ (*Sobranie Uzaknonenii*, 1917-1918, No. 72, art. 781) شهروندان و مؤسسات را از نگهداری ارز خارجی یا انتقال پول به خارج یا به مناطق تحت اشغال به هر صورتی ممنوع کرد، مگر با اجازهٔ خاص ناکومفین.

افزایش قیمت‌ها رفته‌رفته از افزایش حجم پول پیش می‌افتد، چنان‌که با چاپ اسکناس تازه دیگر نمی‌توان از قیمت‌ها پیش افتاد، و در نتیجه ارزش خرید کل پول در جریان سقوط می‌کند. در روسیه، این مرحله دوم در زمان انقلاب فوریه ۱۹۱۷ فرا رسیده بود. در هشت ماه میان انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر، حجم پول فقط دو برابر شد، اما قیمت‌ها به سه برابر رسید. وقتی دولت شوروی به قدرت دست یافت، روند تورم در این مرحله دوم بسیار پیش‌رفته بود و قیمت‌ها به سرعتی بیش از حجم پول تضریب می‌شد. نرخ نزول در نخستین سال‌های انقلاب در برآورد منتشرشده‌ای از توان خرید کل پول رایج در زمان‌های معین، که برحسب نمودار رسمی هزینه زندگی بر پایه قیمت‌های ۱۹۱۴ محاسبه شده است، به ترتیب زیر نشان داده شده است:

۱ نوامبر ۱۹۱۷	۲،۲۰۰ میلیون روبل
۱ ژوئیه ۱۹۱۸	۴۸۸ میلیون روبل
۱ ژوئیه ۱۹۱۹	۱۵۲ میلیون روبل
۱ ژوئیه ۱۹۲۰	۶۲ میلیون روبل
۱ ژوئیه ۱۹۲۱	۲۹ میلیون روبل

محاسبه دیگری همین روند را به صورت دیگری نمایش می‌دهد. درآمد دولت از صدور پول، که در ۱۹۱۸-۱۹ در حد ۵۲۳ میلیون روبل طلا بود، در ۱۹۱۹-۲۰ به ۳۹۰ میلیون پایین افتاد و در ۱۹۲۰-۲۱ به ۱۸۶ میلیون. در اواسط ۱۹۱۹ ارزش جنسی حجم روزافزون روبل به نابودی نزدیک می‌شد. اما نیروی عادت و نیاز ناگزیر مردمان به نوعی وسیله متداول مبادله روبل تقریباً بی‌ارزش را تا سه سال دیگر زنده نگه داشت. چاپخانه‌ها با تمام ظرفیت خود کار می‌کردند. در پایان ۱۹۱۹ «تقاضا برای پول آن‌قدر زیاد بود که کوپن‌های کارخانه که روی قطعات

355. L. N. Yurovsky, *Currency Problems and Policy of the Soviet Union* (1925), p. 27.

356. *Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xii (1928), 374, art. 'Voennyi Kommunizm'.

بنابر همان مأخذ، مصادره غلات در همان سه دوره به ترتیب به مبلغ ۱۲۱ و ۲۲۳ و ۴۸۰ میلیون روبل رسید؛ به همان نسبت که پول بر اثر تورم اثر خود را در جذب موجودی دهقانان از دست می‌داد، ضرورت اقدام به مصادره مستقیم نیز بیشتر می‌شد.

کاغذ غادی با مهر يك مقام مسؤول یا نهاد محلی یا رئیس فلان کمیته صادر می‌شد به جای پول به کار می‌رفت.^{۳۵۷} در ۱۹۲۰ کار چاپ اسکناس در چهار مؤسسه مختلف در مسکو و پنزا و پرم و روستوف جریان داشت و بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن در این کار مشغول خدمت بودند.^{۳۵۸}

پی‌آمدهای عملی سقوط روبل روزافزون بود. از آن‌جا که قیمت‌های رسمی را به دفعات کافی یا به اندازه کافی بالا نمی‌بردند تا با افت ارزش پول همگام باشند، فاصله میان قیمت‌های ثابت و قیمت‌های بازار آزاد به اندازه‌های شگفتی رسید؛ و در آن بخش‌های اقتصاد که هنوز قیمت‌های رسمی برقرار بود به زودی انواع و اقسام داد و ستد پایاپای و پرداخت جنسی رایج شد و جای معاملات پولی بی‌معنی را گرفت. بدین ترتیب تهیه‌کنندگان مواد خام کارخانه‌های ملی‌شده، که اجناس خود را فقط برحسب قیمت‌های رسمی می‌توانستند صورت بدهند، در ازای طلب خود، از فراورده‌های کارخانه دریافت می‌کردند.^{۳۵۹} به جای پاره‌ای از دستمزد کارگران نیز از فراورده‌های کارخانه‌ای که در آن کار می‌کردند (یا کارخانه دیگری که با آن رابطه بده و بستان داشتند) داده می‌شد، چنان‌که کارگران با پول تقریباً بی‌ارزش جنس دریافت می‌کردند، که یا به مصرف می‌رساندند یا با دیگران تاخت می‌زدند.^{۳۶۰} استهلاك پول نمونه‌های دیگری نیز از این بازگشت به اقتصاد طبیعی به‌باز آورد، که به ویژه با روح سوسیالیسم سازگار می‌نمود. به واسطه فاصله روزافزون میان قیمت‌های ثابت و آزاد، توزیع کالاهای جیره‌بندی‌شده به قیمت‌های ثابت رفته‌رفته به‌صورت توزیع رایگان درمی‌آمد. از این‌جا تا امحای هرگونه پرداختی

357. *Dva Goda. Diktatury Proletariata, 1917-1919* (n.d.), p. 56.

358. *Finansovaya Politika za Period s Dekabrya 1920 g. po Dekabr 1921 g.: Otkhet kIX Vserossiiskomu S'ezdu Sovetov* (1921), p. 140.

۳۵۹. میلیون پاره‌ای از نرخ‌های اوایل ۱۹۲۰ را نقل می‌کند: يك كيلوضابون در برابر يك كيلو پیه خام؛ ۹۲ متر نخ، كتانی در برابر ۱۰۰ كيلو كف؛ ۲۰ كيلو تشاسته در برابر ۱۰۰ كيلو سيب زمینی.

V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 197.

۳۶۰. نگاه کنید به صص ۵-۲۸۴ بالا؛ این ترتیب چنان جاری شده بود که ابتدا نازک‌ومرود و سپس بخشی از شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه برای این کار جواز صادر می‌کرد.

(*Sochranie Uzakonenii, 1920, No. 84, art. 415*)

در مقابل کالاها و خدمات ضروری گام کوتاهی بیش نبود؛ و این گام در ۱۹۲۰ رفته رفته برداشته شد. از به ۱۹۱۹ به بعد، جیره خوراک برای کودکان زیر چهارده سالگی به رایگان توزیع می شد. ۲۶۱ در ژانویه ۱۹۲۰ تصمیم به ساختن «تالارهای غذاخوری رایگان» گرفته شد - در وهله اول برای کارگران و کارمندان مسکو و پتروگراد. ۲۶۲ در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ فرمان ساونارکوم کمیساریای امور مالی را مأمور ساخت مقرراتی تنظیم کند برای امحای پرداخت پول از طرف نهادهای شوروی. یا کارگران و کارمندان آن‌ها در ازای خدمات عمومی مانند پست و تلگراف و تلفن و آب و فاضلاب و برق و مسکن. ۲۶۳ در ۴ دسامبر ۱۹۲۰ پرداخت هرگونه پول در ازای جیره خواربار ملغی شد؛ در ۲۳ دسامبر ۱۹۲۰ پرداخت هرگونه پول در ازای سوختی که به نهادها و طرح‌های دولتی و به همه کارگران و کارمندان آن‌ها تحویل می شد؛ در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۱ پرداخت هرگونه کرایه مسکن بابت «خانه‌های ملی شده و شهری شده». ۲۶۴ گرفتن مالیات نقدی معنی خود را از دست داده بود. اخذ عوارض تمبری و گمرکی در اکتبر ۱۹۲۰ موقوف شد. ۲۶۵ در ۳ فوریه ۱۹۲۱ کمیته مرکزی اجرائی سراسری پیش نویس فرمانی در دستور کار خود داشت، دائر بر الفای همه مالیات‌های نقدی؛ «نپ» درست به موقع آغاز شد و جلو برداشته شدن این گام منطقی را گرفت. ۲۶۶

«سقوط پول نه تنها جزو نقشه اصلی بلشویک‌ها نبود، بلکه آن‌ها در نخستین مراحل این جریان آن را برای بزرگی می دانستند که بایستی برای

361. *Sobranie Uzakonenii*, 1919, No. 20, art. 238.

362. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 4-5, art. 21.

363. *ibid.*, No. 85, art. 422;

فوائد این فرمان، از لحاظ نهادها، شامل کمیترون و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه و تسمتروسویوز می شد، و از لحاظ افراد شامل افراد ارتش سرخ و معلولان جنگ و خانواده‌هایشان و همه افراد مشمول مزایای کمیساریای خلق در امور امنیت. این فرمان چنان تنظیم شده بود که نه تنها پرداخت نقدی بلکه همه اشکال حسابداری پولی را برای این گونه خدمات منسوخ کند.

364. *ibid.*, No. 93, art. 505; No. 100, art. 539; *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 6, art. 47.

365. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 84, art. 413.

366. *Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 393.

رفع آن به هر درمانی دست زد. اما وقتی که دیدند در عمل هیچ راه درمانی پیدا نمی‌شود و در مراحل آخر کمونیسم جنگی پول کمابیش برافتاده است و دیگر در اقتصاد شوروی عنصر مؤثری نیست، ضرورت را مفتنم شمردند و این رأی رایج شد که از بها انداختن پول از روی قصد و سیاست صورت گرفته است. این رأی بر دو پرهان متفاوت استوار بود: نخست آن که در کلام معروف پریوبراژنسکی خلاصه می‌شود، که ماشین چاپ را «آن مسلسل کمیساریای امور مالی» نامید که «پشت جبهه نظام بورژوایی را به آتش بست و از قوانین پولی آن رژیم برای نابود کردن آن استفاده کرد.»^{۳۶۷} درست است که نشر نامحدود اسکناس روشی بود برای مصادره سرمایه بورژوازی به نفع دولت. اما این روش ناشیانه به کار بسته شد و آن نتیجه خاص از پیش حساب نشده بود. وضع روسیه هیچ شباهتی به آلمان پس از ۱۹۱۹ نداشت، که تورم به نفع گروهی کوچک ولی بانفوذ از صاحبان صنایع تمام می‌شد و بهانه بسیار نمایانی بود برای طفره رفتن از پرداخت تعهدات بین‌المللی. این حکم که افت ارزش روبل را دولت شوروی ترتیب داد یا تحمل کرد تا با ویران کردن نظام پولی بورژوازی، طبقه بورژوا را زمین بزند، نوعی توجیه بعد از وقوع است برای پیمودن مسیری که هیچ راه گریزی نداشت.

پرهان دوم که رایج‌تر است و بعدها برای توضیح و توجیه تورم اقامه شد از آن رأی معروف گرفته شده است که در جامعه کمونیستی سرانجام پول از رواج می‌افتد. این جا نیز شاید نوعی نظر نامساعد که بلشویک‌های تندرو نسبت به پول داشتند از حرمت دیرینه پول کاسته و آن را در معرض حمله قرار داده باشد. اما هیچ کمونیست جدی در آغاز کار ناپدید شدن پول را هدف نزدیکی نمی‌دانست. حتی در مارس ۱۹۱۹ برنامه تجدیدنظرشده حزب که در هشتمین کنگره حزبی به تصویب رسید صراحتاً اعلام می‌کند که «در نخستین دوران گذار از سرمایه‌داری به

367. E. Preobrazhensky, *Bumazhnye Den'gi v Epokhy Proletarskoi Diktatury* (1920), p. 4;

در دهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۱، پریوبراژنسکی از روی شوخی به کنگره تبریک گفت که در انقلاب فرانسه ارزش پول کاغذی «آسینیا» فقط ۵۰۰ برابر مستهلک شد، و حال آن که استهلاك ارزش روبل ۲۰،۰۰۰ برابر بوده است: «این بدان معنی است که ما انقلاب فرانسه را چهل به یک شکست داده‌ایم» (*Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 232).

کمونیسم... امحای پول غیرممکن است»^{۳۶۸}؛ دو ماه بعد نیز کرسیتینسکی، که از هرگونه اقدام اساسی برای نجات پول شوروی امید بریده بود، همچنان امید به یافتن «مسکن»هایی بسته بود که بایستی «لحظه سقوط نهایی نظام پولی ما را به تعویق بیندازند و ما را تا [روی دادن] انقلاب سوسیالیستی در غرب یاری دهند».^{۳۶۹} دلیل نهایی ضرورت زنده نگه داشتن روبل تلویحاً در تقاضای لنین از دهقانان آمده است؛ در همین ایام لنین از دهقانان می‌خواهد که غلات خود را در مقابل اسکناس تحویل دهند، که «در ازای آن نمی‌تواند کالایی دریافت کند»، ولی این پول «نشانه‌ای است از واهی که به دولت داده شده است».^{۳۷۰} در کتاب معروف «الفبای کمونیسم» که در پاییز ۱۹۱۹ منتشر شد، پرئوبراژنسکی اصرار می‌کند که «در جامعه سوسیالیستی که مرحله‌ای است واسط و اجتناب‌ناپذیر میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم»، پول مورد نیاز است.^{۳۷۱} الفای پول وقتی پیش می‌آید که جامعه از سوسیالیسم (یا «مرحله پایین‌تر کمونیسم») بگذرد و به خود کمونیسم برسد؛ هیچ بلشویکی در ۱۹۱۹ باور نداشت که این گذار نهایی را در روسیه می‌توان بدون پشتیبانی انقلاب پرولتاریایی اروپا انجام داد. البته به هدف دوردست اقتصاد بدون پول گهگاه ادای احترامی می‌شد. برنامه حزبی درعین حال که اندیشه الفای پول را غیرعملی و مردود می‌داند اقداماتی را توصیه می‌کند که «راه را بر الفای پول هموار سازد»؛ در «الفبای کمونیسم» نیز این موضوع پرورانده شده است. با فرازسیدن آخرین مرحله کمونیسم جنگی، بلشویک‌ها در مقابل مصیبت سقوط سریع روبل تسلیم خاطر خود را بیش از پیش در این اندیشه

368. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 293;

این نکته در پیش‌نویس لنین آمده بود (Sochineniya, xxiv, 103).

369. *Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), p. 30.

در حدود همان ایام کرسیتینسکی همین نکته را، بدون اشاره به انقلاب در غرب، به یک روزنامه‌نویس خارجی گوشزد کرد: «می‌توان گفت که شکست یا نجات ما به مسابقه استهلاک ارزش پول (و در نتیجه نیاز به چاپ بیشتر و بیشتر اسکناس) و توانایی روزافزون ما به صرف نظر از پول به‌طور کلی بستگی دارد»

(A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 89).

370. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 409.

371. Bukharin i Preobrazhensky, *Azbuka Kommunizma* (1919), ch. xv, § 120.

می‌جستند که این مصیبت لازمه پیمودن راهی است که به نظام کمونیستی بدون پول آینده می‌رسد. در پایان ۱۹۱۹ یک کارشناس مالی شوروی با خشنودی می‌نویسد که «نقش پول در گردش مادی اقتصاد تا حد زیادی پایان یافته است»، و این امر مقدار زیادی «کار غیرلازم» را منتفی می‌کند. ۳۷۲ زینوویف در پاسخ سوسیال‌دموکرات‌های آلمان که انگشت روی پول بی‌ارزش روسیه می‌گذاشتند همین برهان را به کار می‌برد:

وقتی که ارزش پول در روسیه پایین می‌افتد، البته تحمل آن برای ما دشوار است: این را ما پنهان نمی‌کنیم. ولی ما راه نجاتی، امیدی، داریم. ما به سوی **الفای کامل پول** پیش می‌رویم. ما دستمزد جنسی می‌پردازیم، تراموای رایگان راه می‌اندازیم، دپستان‌های رایگان و غذای رایگان (اگرچه فعلاً بد) و مسکن رایگان و برق رایگان و سایر چیزهای رایگان داریم. ۳۷۳

اما این نوع اظهار اعتقاد به کمونیسم جنگی و گذاشتن آن به حساب نمونه‌ای از مرحله بالا و نهایی کمونیسم نمی‌تواند. به درستی توضیح سیاست تورم نامحدود انگاشته شود.

تلاش برای الفای پول، که در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ رفته‌رفته قوت گرفت، پشتیبان دروغینی هم پیدا کرد. مبنای این پشتیبانی تقاضای بسیار راستینی بود که در آن زمان بسیار درباره آن گفت‌وگو می‌شد، یعنی «تسویه حساب بدون پول» میان نهادهای شوروی و میان مؤسسات صنعتی ملی‌شده. اما این برهان به دلیل ابهام نهفته‌ای که در استعمال کلمه «پول» وجود داشت باطل شد. آرای جبهه مخالف چپ در آوریل ۱۹۱۸ این تقاضا را نیز در بر داشت: «سازمان‌دادن حسابداری مرکزی اجتماعی و الفای اشکال سرمایه‌داری در [اداره] امور مالی». ۳۷۴ در مه ۱۹۱۸، وقتی که به همه نهادهای عمومی از جمله مؤسسات ملی‌شده دستور داده شد که حساب‌های خود را در بانک ملی نگهدارند و نقدینه‌های خود را آنجا بسپارند و همه معاملات را از طریق چک یا ثبت در دفترهای

372. *Dva Göda Diktatury Proletariata, 1917-1919* (n.d.), p. 57.

373. G. Zinoviev, *Zwoelf Tage in Deutschland* (1920), p. 74.

374. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 568.

حساب انجام دهند^{۳۷۵}. این ترتیبات را که به هیچ‌روی از روش‌های عادی سرمایه‌داری هم دور نبود^{۳۷۶}، بسیاری از اشخاص گامی در راه الفای پول نامیدند که از طرف اقتصاد سوسیالیستی برداشته می‌شد. در دومین‌کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۸، لارین گفت کار وسنخا این است که سفارش فراورده‌های لازم را به مؤسسات صنعتی ملی شده بدهد و وسایلی فراهم سازد که آن مؤسسات مواد خام و سوخت و سایر لوازم اجرای آن سفارش را دریافت کنند. پرداخت پول از طرف آن مؤسسه در ازای این مواد یا دریافت پول در ازای فراورده‌های ساخته‌شده، یا دادن پول به راه‌آهن برای انتقال آن‌ها، کار بی‌پوده‌ای است. پول را باید برای پرداخت دستمزد کارگران در اختیار مؤسسات گذاشت؛ ولی در این‌گونه معاملات لازم نیست نقش دیگری برای پول قائل شویم. اما در تمام این برهان يك ابهام اساسی نهفته بود. به نظر می‌رسد که لارین با ظرافت تمام از سر این مسأله می‌گذرد که آیا پیشنهاد‌های او به این معنی است که پرداخت پولی نباید صورت بگیرد، یا این که اصلاً هزینه این سفارش‌ها نباید برحسب ارزش پول صورت داده شود. بنابرین وقتی که یکی از سخن‌گویان نارکومفین اصرار می‌ورزد که نقش بانک ملی آن است که بر نقل و انتقال کالاها از کارخانه به کارخانه از لحاظ حسابداری نظارت کند، «اگرچه این [کالا]ها برحسب واحدهای پولی پیشین نمایش داده شده باشند»، فرض او بر این است، یا چنین وانمود می‌کند، که تنها اختلاف نظر واقعی میان خود او و لارین بر سر رابطه دقیق میان بانک ملی و بخش حسابداری وسنخا است. سخن‌گویان دیگر در تعبیر خود این اندازه محافظه‌کار نبودند. یکی از نمایندگان کارگران قزق‌کار می‌گوید: «به این وقعه‌های دفترداری و این تسویه‌حساب پدهی‌ها که اکنون رعایت می‌شود، نیازی نیست»، و با نقشه‌ای که بانک ملی پیشنهاد کرده است «ما اسیر حسابداری غیرلازم خواهیم شد». نماینده دیگری بر آن است که اتحادیه‌های کارگری باید در آینده نزدیک نظام دستمزد جنبی را بنا بگذارند؛ با این کار حتی در این زمینه نیز پول باقی

375. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 35, art. 460;

این دستور با فرمان اوت ۱۹۱۸ تقویت شد (ibid., No. 63, art. 691).

۳۷۶. نویسنده‌ای نظام «تسویه حساب بدون پول» را با نظام موازنه چک‌ها clearing system در بانک‌های انگلستان قیاس می‌کند (Narodnoe Khozyaistvo, No. 1-2, 1920, p. 7).

نمی‌ماند و «ما سرانجام به جایی می‌رسیم که بدون محاسبه برحسب روبل کار خود را انجام می‌دهیم و انرژی مصرف شده را برحسب تعداد روزها و ساعت‌ها حساب می‌کنیم». ۳۷۷

در دنباله این بحث کنگره قطعنامه مفصل و مبهمی درباره امور مالی صنایع گذراند که، چنان که صراحتاً گفته شد، نشان‌دهنده توافق با نارکومفین بود. ۳۷۸ این قطعنامه با مقدمه مطنطنی در بیان اصول آغاز می‌شود:

رشد بازسازی سوسیالیستی زندگی اقتصادی ضرورتاً محکومیت روابط دوجانبه سرمایه‌داری خصوصی را در تولید و مالا حذف تمام نفوذ پول را در روابط میان عوامل اقتصادی به همراه دارد.

امحای نهادهای مالی خصوصی، تراکم شاخه‌های اساسی تولید در دست دولت و مرکزیت یافتن امر توزیع تحت مدیریت ارگان‌های دولتی پایه‌ای است کافی برای حذف منسجم گردش پول با ابعادی که تاکنون داشته است از زندگی اقتصادی.

قطعنامه‌ای که در پی این مقدمه می‌آید در ضمن مطالب دیگر مقرر می‌دارد که بارهای متعلق به مؤسسات دولتی را راه آهن و کشتی‌های دولتی باید بدون کرایه حمل کنند؛ بدهی‌های پرداخت نشده مؤسسات دولتی به یکدیگر باید ابطال شوند و اسناد آن‌ها را برای «انحلال» به نارکومفین تحویل دهند؛ بابت کالاهایی که به سفارش و سبنا از مؤسسات دولتی دریافت یا به آن‌ها تحویل می‌شوند پولی پرداخت یا دریافت نشود؛ و مؤسسات دولتی پول را فقط در مواردی به کار برند که، مانند پرداخت دستمزدها، دادن پاداش جنسی مقدور نباشد. ۳۷۹

377. *Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), pp. 266-8;

این بحث نه در جلسه عمومی بلکه در «بخش مربوط به پرداخت هزینه صنایع» انجام گرفت، و فقط به شکل بسیار کوتاهی منتشر شد.

378. *ibid.*, p. 192.

379. *Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistra* (n.d.), pp. 396-400.

این قطعنامه به اتفاق آرای کنگره تصویب شد. چه بسا که برخی از نمایندگان پرشور تصور می‌کردند که در آینده وقتی که يك مؤسسه دولتی کالاها یا خدماتی در اختیار مؤسسه دیگر می‌گذارد، این معامله برحسب مقادیر پولی ثبت نخواهد شد؛ یا چون معیار دیگری پیشنهاد نشده بود این‌گونه معاملات برحسب هیچ‌نوع مقادیری که حاکی از ارزش باشند ثبت نخواهد شد. این رأی که پایان نظام پولی در دیدرس است از هرطرف تأیید و تشویق می‌شد. برنامه حزبی تجدید نظر شده مارس ۱۹۱۹، که الغای پول را در آینده نزدیک غیرممکن می‌نامد، در عین حال اقداماتی را توصیه می‌کند که «دامنه تسویه حساب بدون پول را گسترش خواهد داد و راه را برای الغای پول هموار خواهد کرد: نگهداری اجباری پول در بانک ملی، مرسوم کردن دفترهای بودجه، جانشین ساختن چک و رسیدهای کوتاه مدت دائر بر حق دریافت کالا و غیره، به جای پول» ۲۸۰؛ و با آن که مسئله حسابداری پولی هنوز صراحتاً مطرح نشده بود، مدافعان آن هر روز بیشتر در موضع دفاعی قرار می‌گرفتند. این نکته در کنگره رؤسای بخش‌های مالی که در مه ۱۹۱۹ تشکیل شد آشکار بود. کرسینسکی با سخنان فروتنانه و اذعان این که در نظام کمونیستی «وزارتخانه جداگانه امور مالی و سیاست مالی جداگانه‌ای وجود نخواهد داشت» مذاکرت کنگره را افتتاح کرد و گفت که يك چنین مفهومی «نسبت به يك جامعه پیش‌رفته بیگانه است»، و حتی امروز هم «سیاست مالی خالص» نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ امور مالی در خدمت امور اقتصادی است. ۲۸۱ ولی میلیوتین روشن‌رأی پس از ستایش «گذار به تسویه بدون پول که نظام پولی ما را در مرتبه دوم قرار می‌دهد»، رابطه پول و صنایع ملی‌شده را به عبارت بسیار قاطعی بیان کرد:

نظام بدون پول به معنای نظام بدون پرداخت نیست. برعکس، درآمد يك مؤسسه، مانند هزینه آن، باید برحسب ارقام پولی وارد دفترها بشوند و به حساب بیایند؛ پول نباید دست‌به‌دست بشود، اما باید به مقادیر هر چند میلیون روبل که لازم است به ثبت برسد، حساب باید نشان دهد که فلان دارد چند

380. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 293.

381. *Trudy Vserossiiskogo S'ezda Zaveduyushchikh Finotdelami* (1919), pp. 9-10.

میلیون خرج می‌کند و معادل چند میلیون کالا تحویل داده است.... با این روش تسویه دفتری ما امکان آن را خواهیم داشت که داورى کنیم که آیا آن مؤسسه در حال رشد است یا دارد عقب می‌افتد، و به چه دلایلی، کجای کار خراب است، و چه چیزی باید درمان شود. ولی تکرار می‌کنم، با این‌گونه تسویه حساب میان آحاد مؤسسات از بابت خرید و تحویل کالا، گردش عین پول هیچ ضرورتی ندارد. ۲۸۲

در یکی از مراحل بعدی مذاکرات کنگره، خود کرسیتینسکی نیز با احتیاط اذعان کرد که «روبل ممکن است به صورت واحد حساب باقی بماند، حتی وقتی که پول به شکل مادی دیگر از میان رفته باشد». ۲۸۳ اما چیزی که هیچ‌کس توضیح نداد این بود که کار فراهم کردن «ارقام پولی» را برای نظام دفترداری، به نحوی که اندازه‌گیری ارزش را مقدور سازد، چگونه می‌توان به‌طور رضایت‌بخش انجام داد، آن هم با پولی که در سراسر کشور سقوط غلظیده است. بازماندن روبل از بازی کردن نقش خود، نه تنها به صورت وسیله در گردش بلکه نیز به صورت واحد ثابت حسابداری، انگیزه فشار نظری نیرومندی شد در جهت از میان برداشتن پول به نام یکی از شرایط رشد اقتصاد سوسیالیستی.

بنابراین دیر یا زود و گذشته از درماندن روبل ناپایدار در اجرای نقش وسیله مطمئن مبادله، بی‌فایده‌گی روبل به معنای واحد حساب نیز ناگزیر جست‌وجوی جانشین آن را برمی‌انگیخت؛ و به نظر مارکسیست‌ها شکی نبود که این جانشین را کجا می‌توان یافت. یکی از کارشناسان مالی در پایان ۱۹۱۹ می‌نویسد:

حسابداری به واحد ثابت دیگری نیاز دارد؛ این واحد احتمالا واحد زمان کار خواهد بود، که در آینده می‌تواند به واحد کلی حساب انرژی زیستن - یعنی کالری - تبدیل شود. ۲۸۴

382. *ibid.*, pp. 51-2.

383. *ibid.*, p. 84.

384. *Dva Goda Diktatury Proletariata, 1917-1919* (n.d.); p. 58.

این نکته از مجموعه قطعه‌های منتشرشده کنگره حذف شده است.

در ژانویه ۱۹۲۰ سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه سرانجام این رای را پذیرفت که می‌گوید «نظر به بی‌ثباتی مفرط واحد پول و واحد حساب (روبل)» لازم بود برای حسابداری اقتصادی واحد دیگری در نظر گرفته شود، و برای این منظور «واحدکار، پایه اندازه‌گیری شناخته شد». ۲۸۵ این پیشنهاد به یک کمیسیون احاله شد. بهترین مغزهای اقتصادی کشور چندین ماه با این مسأله تلاش کردند، و اصطلاح «واحد کار» آنقدر آشنا شد که بتوان صورت ملخص آن را به کار برد — یعنی «ترد» (از «ترودو وایا ادینیتسا»). رابرت اوئن برای جامعه نمونه خود پولی به نام «پول کار» نشر داده بود؛ و گزینش کار به نام واحد سرچشمه ارزش همچون ادای احترامی بود به مارکسیسم اصیل. همچنین به نظر می‌رسید که این واحد بر عقل سلیم محض استوار است. لارین مدت‌ها پیش، یعنی در دسامبر ۱۹۱۸، اصل زیربنایی این واحد را بیان کرده بود:

امروز که تمام اقتصاد ملی را باید یک کل واحد در نظر گرفت، مفهوم سود یا زیان قیاس معنای خود را از دست می‌دهد. امروز تنها مسأله این است که در فلان شاخه تولید چند روز را باید برای تولید چند واحد [کالا] صرف کرد. ۲۸۶

در قطعنامه ژوئن ۱۹۲۰، کمیته مرکزی اجرائی سراسری از اهمیت گسترش تسویه حساب بدون پول سخن می‌گوید، «با در نظر داشتن الفای کلی نظام پولی — راه‌حلی که با مسائل اساسی رشد اقتصادی و صنعتی «چش‌سفر» هماهنگی کامل دارد». ۲۸۷ اما این قطعنامه به مسأله عملی یافتن جانشین واحد حساب کمکی نکرد و حسابداران همچنان برحسب روبل رو به سقوط عمل می‌کردند، قطع نظر از این که محاسبات آن‌ها تا چه اندازه نامساعد و گمراه‌کننده می‌توانست باشد. در ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۰ فرمان ساونارکوم

385. Quoted in L. N. Yurovsky, *Currency Problems and Policy of the Soviet Union* (1925), p. 34.

386. *Trudy II Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (n.d.), p. 96.

387. Quoted in L. N. Yurovsky, *Currency Problems and Policy of the Soviet Union* (1925), pp. 33-4.

بار دیگر مقرر ساخت که همه تسویه حساب‌ها میان نهادها یا مؤسسات دولتی و تعاونی‌ها باید از طریق بانک ملی و به صورت ثبت در دفترهای حسابداری باشد و هیچ پول یا حواله یا چکی نباید از يك مؤسسه به مؤسسه دیگر برود. ۲۸۸ اما این تکرار همان مطلبی بود که در فرمان‌های پیشین آمده بود و باز بنای آن بر این فرض بود که پول به صورت واحد حساب باقی می‌ماند. از چند نقشه‌ای که برای نشان دادن «ترد» (واحد کار) یا واحد دیگری به جای پول کشیده شد هنوز هیچ کدام مجال قبول نیافته بود که «نپ» آغاز شد و بار دیگر تمام آن طرح را به عرصه تفکرات نظری بازپس فرستاد. ۲۸۹

388. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 67, art. 305.

۳۸۹. این بحث در نوشته‌های اقتصادی ۱۹۲۰ و نخستین ماه‌های ۱۹۲۱ جای عظیمی را گرفته است؛ برای «ترد» رقیبی نیز به نام «اند»، یعنی «واحد انرژی» تراشیده شد. بررسی تفصیلی این از لحاظ نظری جالب است، اما این بحث در تحولات بعدی چندان تأثیری نداشت. دو کتاب، نوشته اتو نویرات، اقتصاددان آلمانی، که نویسنده‌گان شوروی این دوره آن‌ها را خوانده بودند، در این بحث مؤثر بود: Otto Neurath, *Durch die Kriegswirtschaft zur Naturalwirtschaft* (Munich, 1919), and *Von der Naechsten und Ubernaechsten Zukunft* (Jena, 1920).

از کمونیسم جنگی تا نپ

در هشت ماه نخستین انقلاب گذار اقتصاد بورژوایی به اقتصاد سوسیالیستی انجام نگرفت. دستاورد عمده این دوران درهم شکستن قدرت زمین‌داران فئودال و بورژوازی بود، نه پی‌ریزی اقتصاد آینده. بر هیچ کدام از اقدامات مهم این دوران مهر سوسیالیسم صحیح - به معنای مارکسیستی کلمه - دیده نمی‌شد، تا چه رسد به مهر کمونیسم. زمین از لحاظ صورت ملی شده بود - و این چیزی بود که بسیاری از رادیکال‌های پیشرو بورژوازی نیز آن را موعظه می‌کردند؛ از لحاظ واقعیت زمین کشت و کار به هزاران پاره کوچک تقسیم شده و به دست دهقانان افتاده بود - و این همان برنامه اس‌اچ‌ا بود، که مارکسیست‌ها همیشه آن را اساساً خرده‌بورژوایی می‌دانستند. در باب صنایع سیاست ملی‌کردن مؤسسات به‌کندی و اندکی از روی بی‌میلی آغاز شده بود؛ اما این کار جزو برنامه سرمایه‌داری دولتی بود، و ضرورت «درس‌گرفتن از سرمایه‌داران» هنوز موعظه می‌شد. در زمینه بازرگانی و توزیع هیچ کاری صورت نگرفته بود، مگر گسترش و سازمان‌دادن انحصار غلات که به دست دولت موقت برپا شده بود. در امور مالی، بانک‌ها ملی شده بودند - و این هم کاملاً با رادیکالیسم بورژوایی سازگار بود؛ از جهات دیگر نیز چیزی که برخلاف رفتار معمول سرمایه‌داری باشد به چشم نمی‌خورد. لنین بارها بر اعتدال مقاصد دولت شوروی در این زمان به ویژه تأکید کرده است. هر جا که نوعی اقدام افراطی صورت می‌گرفت، عیب در جای دیگر بود: «تاکتیک‌های طبقه سرمایه‌دار ما را به چنان تلاش اضطراب‌آمیزی واداشت که ناگزیر شدید روابط قدیم را درهم بکوبیم، آن هم بسیار بیش از آن

حدی که نخست در نظر داشتیم» ۱۰ به طور کلی دستور «احکام آوریل» ۱۹۱۷ رعایت شده بود:

نه «آوردن» سوسیالیسم به صورت يك وظیفه فوری، بلکه گذار فوری فقط به نظارت شورای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع فراورده‌ها.

لنین در مه ۱۹۱۸ هنگام بحث درباره عنوان آینده «ج‌ش‌س‌فر» وضع را چنین خلاصه می‌کند:

اصطلاح «جمهوری شوروی سوسیالیستی» حاکی از قصد حکومت شوروی است به تحقق بخشیدن گذار به سوسیالیسم، و به هیچ روی به معنای پذیرش روش‌های اقتصادی تازه و سوسیالیستی شناختن آن‌ها نیست. ۲.

بدین ترتیب وارد شدن در سیاست‌های اقتصادی سوسیالیسم به دوران بعدی و زیر فشار اضطرارآمیز جنگ داخلی واگذار شد. آنچه به نام «کمونیسم جنگی» مشهور شد، چنان‌که مورخ برجسته آن دوران می‌نویسد، «آزمایشی [بود] در [برداشتن] نخستین گام‌های گذار به سوسیالیسم» ۳. دوران ۱۹۱۸ تا پایان ۱۹۲۰ از هر لحاظ دوران آزمایش رژیم جدید بود. در این دوران رژیم جدید نتوانست به سهولت نظریه دشمنان خود را، که قصدی جز بازگرداندن نظام پیشین نداشتند، شکست دهد؛ ولی مقتضیات آنی جنگ داخلی آن دوراهی اساسی را که رژیم با آن روبه‌رو بود آشکار ساخت. واپس‌ماندگی اقتصادی روسیه راه پیروزی انقلابیان را هموار ساخت، زیرا آنچه در برابر آن‌ها ایستاده بود چیزی نبود مگر بازمانده فئودالیسم منسوخ و سرمایه‌داری بی‌رشد و هنوز بی‌کفایت. اما همین واقعیت کار بعدی ساختمان سوسیالیسم را بی‌اندازه دشوار می‌ساخت؛ زیرا که انقلابیان بایستی نظام سوسیالیستی تازه‌ای برپا کنند، بدون

1. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 63-4.

2. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 513.

3. L. Kritsman, *Geroicheskiy Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [1924]), p. 75.

شالوده مستحکم دموکراسی و سرمایه‌داری که در نظریه مارکسیسم شرط لازم انگاشته می‌شود. این شرایط ویژه، چنان که لنین به خوبی متوجه بود، حکم می‌کرد که نزدیک شدن به وظایف مثبت سوسیالیسم با اندکی کندی و احتیاط صورت گیرد. به عبارت نظری، لازم بود که اول انقلاب بورژوایی انجام گیرد تا پس از آن بتوان به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش رفت؛ و تردیدهای ذهنی رهبران حزب، از جمله لنین، درباره لحظه این گذار نشان‌دهنده همین نارااحتی بود. جنگ داخلی با راندن رژیم، خواه ناخواه، و به سرعت وحشتناک، در چاده سوسیالیسم تمام این تردیدها را از میان برداشت. اما کمونیسم جنگی در روسیه دارای مقدار زیادی از خصائل مصنوعی و ناپایدار همان چیزی بود که گاه در آلمان «سوسیالیسم جنگی» نامیده می‌شد.^۴ این زائیده اضطرار ویژه‌ای بود، و آن پایه اجتماعی و اقتصادی مستحکم را نداشت که بقای کامل آن را پس از رفع حالت اضطراری تضمین کند (هرچند پاره‌ای از میراث‌های آن احتمالاً باقی می‌ماند).

پیروزی در جنگ داخلی با برانداختن و رانگل در نوامبر ۱۹۲۰، و تخفیف یافتن وخامت اوضاع کشور، سرنوشت کمونیسم جنگی را معین کرد. تا زمانی که جنگ ادامه داشت، ادامه سیاست‌های روز به روز نیز امری ناگزیر بود؛ پایان یافتن جنگ تجدیدنظر در این سیاست‌ها را در پرتو ملاحظات دوراندیشانه‌تری لازم آورد. این نکته به ویژه در مورد سیاست مصادره غلات صدق می‌کرد، زیرا که دلیل ادامه آن سیاست عبارت بود از نیاز مبرم و مداوم به حل مشکلات اضطراری امروز حتی به قیمت آسایش آینده. عامل تعیین‌کننده قضیه طرز رفتار دهقانان بود، که وفاداریشان به رژیم بلشویکی و دل‌کنندشان از مازاد غلات بیشتر به این علت بود که از بازگشت حکومت «سفید» و از دست دادن زمین می‌ترسیدند. وقتی که این ترس سرانجام برطرف شد، گلیه‌های دهقانان از مصادره قهری محصولاتشان، که دیگر هیچ توجیهی نداشت، نیز از سر گرفته شد. شورش‌های دهقانی، که با مرخص شدن سربازان در سپتامبر ۱۹۲۰ آغاز شده بود، در سراسر زمستان گسترش یافت و روز به روز خشن‌تر می‌شد،

۴. این قیاس در کتاب کریستن پرودانه شده است:

L. Kritsman, *Geroicheskiei Period Velikoi Russkoi Revolyutsii* (n.d. [? 1924]), p. 69.

۵. نگاه کنید به صص ۳-۱۰۹ تا ۱۱۰.

تا آن که لنین در مارس ۱۹۲۱ اذعان کرد که «ده‌ها و صدها هزار تن از سربازان مرخص‌شده» دارند به راهزنی می‌پردازند.^۶ این اغتشاشات وسیع زمینه و مقدمه قیام کرونشتات در مارس ۱۹۲۱ بود - یعنی نخستین شورش داخلی منظم برضد رژیم شوروی پس از تابستان ۱۹۱۸. تقاضاهای دهقانان در نخستین قطعنامه مجلس شورشیان نیروی دریایی جای مهمی داشت: «دادن حق عمل کامل به دهقانان در زمین... و همچنین حق داشتن دام، که باید با مقدمات خود، یعنی بدون گرفتن کارگر مزدور، آن‌ها را اداره کنند»، و «مجاز ساختن تولید در مقیاتن کوچک با کار فردی.»^۷

پی‌آمدهای اقتصادی-کمونیسم جنگی، که ورشکستگی آن با این رویدادها آشکار شد، نوعی دور باطل به‌وجود آورد که آغازگاهی برای تحلیل در آن دیده نمی‌شد. سقوط فاجعه‌آمیز تولید صنعتی، که پاره‌ای نتیجه خرابی ماشین‌ها بود و پاره‌ای به سبب آشفتگی وضع کار، و پاره‌ای هم به ذلیل سنگینی و کاهلی نظام مرکزیت‌یافته مدیریت که به صورت «گلاوک»^۸ها تجلی می‌کرد، از کارافتادن کمابیش کامل سازمان‌های توزیع کالا به قیمت‌های ثابت را در پی داشت، چه سازمان دولتی و چه آن‌هایی که زیر نظر دولت اداره می‌شدند؛ این باعث رشد سریع دادوستد قاچاق به قیمت‌های گزاف شده و تورم لگام‌گسیخته‌ای را پیش آورده بود؛ و این نیز به نوبت خود سبب شده بود که دهقانان برائت قحطی کالا و بی‌ارزشی پول از تحویل غلات به شهرها سرپیچی کنند؛ در نتیجه جمعیت مراکز صنعتی روز به روز کاهش می‌یافت و تولید صنایع به توقف کامل نزدیک‌تر می‌شد. درمان این درد، که در تاریخ به نام «نپ»^۹ مشهور است،

6. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 204.

7. *Izvestiya Revolyutsionnogo Komiteta Matrosov Krasnoarmeitsev i Rabochikh gor. Kronstadta*, No. 1, 3 March 1921, reprinted in *Prawda o Kronstadte* (Prague, 1921), pp. 46-7.

اما این گفته شایع که انگیزه نپ شورش کرونشتات بوده است درست نیست؛ قطعنامه نپ در ۲۴ فوریه ۱۹۲۱، یعنی پنج روز پیش از شورش، به کمیته مرکزی حزب تسلیم شده بود (نگاه کنید به ص ۳۲۸ زیر).

۸. عبارت «سیاست اقتصادی نوین» (بدون گیومه) ظاهراً نخستین بار در قطعنامه کنفرانس حزبی مه ۱۹۲۱ به کار رفته.

(*VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 405);

ولی هنوز رایج نبوده است. در مقاله لنین در «پراودا»ی ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱، که برای

باز يك سلسله اقدامات بود كه يكباره طراحي نشد، بلكه رفته رفته يكي از دل ديگري بيرون آمد. نپ با وارد آوردن ضربه به خطرناك ترين نقطه بنا نهاده شد، يعنى به صورت يك سياست كشاورزي براى افزايش عرضه خواربار، از راه دادن امتيازات تازه به دهقانان؛ سپس به صورت نوعى سياست بازرگاني براى ترويج داد و ستد و مبادله درآمد، كه سياست مالی تثبيت پول رايج را نيز به همراه داشت؛ و سرانجام به عميق ترين همه دردها رسيد، يعنى به نوعى سياست صنعتی مبدل شد براى افزايش توليد کنندگی، كه از شرايط ساختمان نظام سوسياليستی بود. خصلت اساسی نپ عبارت بود از نفی يا واگرد سياست های کمونیسم جنگی. همین كه آثار بهت و حيرت از ضربه نخستين برطرف شد، همه آن را لازم دانستند. اما برخی آن را با ميل پذيرفتند، و برخی ديگر با وجدان ناراحت؛ توجیه نپ موضوع بحث درازی شد كه از يك طرف به آغاز رژيم بازمی گشت و از طرف ديگر از مجادلات اقتصادی آینده خبر می داد.

کمونیسم جنگی از دو عنصر عمده تشكيل شده بود - از يك طرف تراكم اقتدار و اختيار اقتصادی، از جمله نظارت و مدیریت مرکزی، ایجاد واحدهای توليدي بزرگ به جای كوچك، و مقداری برنامه ریزی يكدست؛ از طرف ديگر، گریز از اشكال تجاری و پولی توزیع، جیره بندی و عرضه نیازمندی های اساسی به طور رایگان يا به قیمت های رسمی، پرداخت دستمزد جنسی، و توليد برای مصرف آنی به جای بازار فرضی. اما میان این دو عنصر خط تمایز نسبتاً روشنی وجود داشت. روندهای تراكم و مركزیت یافتن كارها اگرچه در زیر فشار کمونیسم جنگی بسیار پیش رفت، در واقع ادامه همان روندهایی بود كه در نخستین ماه های انقلاب به راه افتاده بود. لنین از مدت ها پیش اصرار می ورزید كه سوسيالیسم گام

تدارك چهارمین سال انقلاب نوشته شده، این عبارت میان گیومه دیده می شود (Sochineniya, xxvii, 30) در قطعه نامه کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۲۱، از این خط مشی به نام به اصطلاح «سياست اقتصادی نوین» پیاد شده است (VKP(B) v Rezolutsiyakh (1941), i, 411). کلمه اختصاری «نپ» در مارس ۱۹۲۲ در یادداشت های لنین كه برای تهیه گزارش او به یازدهمین كنكره حزب شده، و در يك قطعه محاوره ای خود گزارش، ظاهر می شود (Sochineniya, xxvii, 207, 241)، اما در بخش اصلی گزارش و در قطعه نامه های كنكره همان صورت كامل عبارت به كار رفته است. سپس صورت اختصاری نپ همه جا رایج شد.

منطقی پس از سرمایه‌داری دولتی است، و اشکال توزیع خاص آن یک برای این یک نیز ناگزیر خواهد بود. این‌جا کمونیسم جنگی بر پایه آنچه پیش‌تر روی داده بود بنا می‌شد، و بسیاری از دستاوردهای آن از بوتۀ آزمایش سالم بیرون آمد؛ سیاست‌های کمونیسم جنگی فقط از لحاظ اجرای تفصیلی و گستردگی دامنه آن‌ها بعدها مورد انتقاد قرار گرفتند و اگر دانه شدند. عنصر دوم کمونیسم جنگی، یعنی قراردادن اقتصاد «طبیعی» به جای اقتصاد «بازاری»، چنین پایه‌هایی نداشت. این عنصر نه تنها رشد منطقی سیاست‌های دوره نخستین انقلاب نبود، بلکه درست ترك آن سیاست‌ها بود - نوعی جهش بدون آمادگی قبلی در فضای ناشناخته بود. نپ این جنبه‌های کمونیسم جنگی را با قاطعیت رد کرد؛ و بیش از همه همین جنبه‌ها بود که کمونیسم جنگی را در نظر منتقدانش مردود می‌کرد.

اما میان دو عنصر کمونیسم جنگی یک تمایز دیگر هم وجود داشت. سیاست‌های تراکم و مرکزیت گمابیش منحصرأ در زمینه صنایع اعمال می‌شد (تلاش برای انتقال آن‌ها به کشاورزی به‌جایی نرسید)؛ پایگاه اجتماعی عمده انقلاب نیز همین‌جا بود، و نیز در همین زمینه بود که اقتصاد روسیه برخی از مشخصات سرمایه‌داری پیش‌رفته را نشان می‌داد. سیاست‌های گریز از پول و نشان دادن اقتصاد «طبیعی» به جای اقتصاد «بازاری»، نشانی از درماندگی در حل مسائل کشاورزی واپس‌مانده دهقانان بود، که حدود ۸۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دادند. این سیاست‌ها تجلی یک دشواری اساسی بودند - یعنی به یک گاری بستن دو اسب: انقلاب ضدفئودالی دهقانان که دارای هدف‌ها و گرایش‌های خرده-بورژوازی بود و انقلاب ضدبورژوازی و ضدسرمایه‌داری پرولتاریای کارخانه‌ها، و کش‌مکش میان شهر و روستا که از این کار نتیجه می‌شد. این‌ها آن تعارضاتی بودند که سرانجام شورش برضد کمونیسم جنگی را پدید آوردند و آن را از میان بردند.

این اختلافات موجود در مجموعه سیاست‌هایی که کلا کمونیسم جنگی نامیده می‌شود، تمبیرات گوناگونی را که از این پدیده در حزب جریان داشت تا حد زیادی توضیح می‌دهد. به نظر یک مکتب، کمونیسم جنگی نتیجه منطقی سیاست‌های دوره پیشین بود؛ سلسله‌ای بود از گام‌هایی که

آن‌ها را به درستی طراحی کرده بودند، گیرم به سبب جنگ داخلی برداشتن این گام شتاب‌آمیز بود؛ خطای کمونیسم جنگی در درجه و زمان‌بندی آن بود، نه در ذات آن. این نظر آن کسانی بود که حتی افراطی‌ترین اقدامات کمونیسم جنگی را پیروزی‌های اصول سوسیالیسم نامیده بودند. بنابر نظر مکتب دیگر، کمونیسم جنگی عبارت بود از واگرد شدید و بی‌باکانه سیاست‌های نخستین روزهای رژیم و جهش در استخرا آزمایش‌های یوتوپایی تازه‌ای که شرایط عینی به هیچ روی آن‌ها را توجیه نمی‌کرد. از لحاظ این مکتب کمونیسم جنگی پیشرفت در راه سوسیالیسم نبود، بلکه پاسخ قهری اضطراب جنگ داخلی بود. تمایز میان این دو مکتب نه سخت بود و نه پایدار. رأی اولی با معتقدات جبهه مخالفان چپ و جبهه تازه «کارگران مخالف» مطابقت داشت، که از فشار روزافزونی که بر پرولتاریا وارد می‌آمد گله داشتند و بر اهمیت فراوان صنعت در اقتصاد انقلابی تأکید می‌کردند. این رأی تا حدی مورد تأیید بوخارین بود، که در کتاب «اقتصاد دوران گذار» خود کمونیسم جنگی را نوعی روندگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در محیط روسیه نامیده بود. رأی دوم از آن سایر رهبران اصلی حزب، از جمله لنین و تروتسکی بود، که معتقد شده بودند که به امیال و منافع دهقانان باید بیشتر اعتنا کنند. اما تشخیص لنین از نیروی محرک کمونیسم جنگی کاملاً منسجم نبود. در یکی از دو سخنرانی او در دهمین کنگره حزب درباره آغاز شدن نپ، کمونیسم جنگی به «رؤیاهای کسانی نسبت داده می‌شود که گمان می‌کردند در ظرف سه سال می‌توان «پایه اقتصادی» نظام شوروی را دیگرگون کرد؛ در سخنرانی دوم، لنین کمونیسم جنگی را «حکم نیازها و ملاحظات و مقتضیات نظامی» می‌نامد، نه اقتصادی. ۱۰ وقتی که در فضای بحرانی مارس ۱۹۲۱ جانشین

10. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 239, 253.

آنچه می‌تواند حکم رسمی نهایی نامیده شود در مقاله‌ای در نشریه *Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xii (1928), 374 صادر شد: اشتباه بزرگی است که نتوانستیم در پشت یوتوپیا فاسم اقتصادی آشکار کمونیسم جنگی، یعنی تلاش برای تجدید سازمان فوری اقتصاد به صورت مرکزی و بدون بازار، این واقعیت را ببینیم که سیاست اقتصادی دوره کمونیسم جنگی اساساً به سبب تلاش سخت در راه پیروزی بر ما تحمیل شده است.... معنای تاریخی کمونیسم جنگی عبارت بود از نیاز به تصرف مبنای اقتصادی به کمک نیروی نظامی و سیاسی. اما اگر در

شدن نپ به جای سیاست‌های افراطی کمونیسم جنگی مورد استقبال قرار گرفت و همه آن را ضروری و راحت‌بخش نامیدند، این اختلافات زیربنایی عجالتاً فراموش شد، اما تماماً حل نشد. از آن لحاظ که کمونیسم جنگی را انحرافی می‌شناختند ناشی از ضرورت نظامی و نه اقتصادی، ناشی از مقتضیات جنگ داخلی و نه اصول سوسیالیسم، نپ واپس‌نهادن گامی بود که متأسفانه، ولی البته از روی ناچاری، برداشته شده بود؛ بازگشت به راه راستی بود که پیش از ژوئن ۱۹۱۸ پیموده می‌شد. از آن لحاظ که کمونیسم جنگی را جهشی بی‌باکانه و اشتیاق‌آمیز به سوی مراحل بالای سوسیالیسم می‌دانستند - جهشی بی‌گمان نارس ولی شایان تحسین - نپ نوعی عقب‌نشینی موقت بود از مواضعی که فعلاً نگهداری آن‌ها مقدور نبود ولی بایستی هرچه زودتر باز به دست آید. مقدمه بیان‌نشده رأی اول این ضرورت عملی بود که اقتصاد واپس‌مانده استوار بر طبقه دهقانان و طرز تفکر دهقانی باید در نظر گرفته شود؛ مقدمه بیان‌نشده رأی دوم نیز ضرورت پیش‌بردن صنایع بود، و این که بر کارگران صنعتی که رکن اصلی انقلاب را تشکیل می‌دهند نباید بیش از این فشار آورد.

آثار هر دو رأی در سخنان و نوشته‌های لنین، و نیز در سیاست‌های نپ، به چشم می‌خورد. رأی نخست را لنین در جزوه «درباره مالیات خوراک» (معنای سیاست جدید و شرایط آن) به قوت تمام بیان می‌کند. این جزوه در آوریل ۱۹۲۰ منتشر شد. در توضیحات لنین درباره نپ در دهمین کنگره حزب گاه لحن پوزش‌طلبانه‌ای به گوش می‌خورد؛ در این جزوه او این لحن پوزش‌طلبانه را کنار می‌گذارد و نپ را به صراحت ادامه همان راهی می‌نامد که در بهار ۱۹۱۸ از جانب خود او ارائه شده ولی پرائر پیش‌آمد جنگ داخلی ادامه نیافته بود. لنین بحث خود را با نقل قطعه‌ای از «درباره کودک مزاجی» «چپ» و روحیه خرده‌بورژوازی - حمله وسیع او به جبهه مخالفان چپ در مه ۱۹۱۸ - آغاز می‌کند و بار دیگر به بیان این نکته می‌پردازد که، در اقتصاد واپس‌مانده روسیه، سرمایه‌داری دولتی (و عبارت‌بندی نپ در مارس ۱۹۲۱ متضمن پذیرش سرمایه‌داری

کمونیسم جنگی فقط بسیج نیروها را به اقتضای شرایط جنگ بینیم اشتباه کرده‌ایم. طبقه کارگر در تلاش برای انطباق دادن کل اقتصاد با نیازهای جنگ داخلی و ساختن نظام منبجم کمونیسم جنگی، زعین حال شالوده‌های ساختمان سوسیالیسم را هم پی‌ریزی می‌کرد.

خرده‌پا در روستا زیر نظارت دولت بود) گامی است به پیش در راستای سوسیالیسم:

این مالیات خوراک یکی از اشکال گذار از نوعی «کمونیسم جنگی» خاص است، که نتیجه نیاز مفرط و ویرانی و جنگ بوده است، به مبادله سوسیالیستی کالا. و این مبادله یکی از اشکال گذار از سوسیالیسم است، با مشخصات ناشی از غلبه دهقانان خرده‌پا بر جمعیت، به کمونیسم.^{۱۱}

تجدید آزادی داد و ستد بازگشت به سرمایه‌داری بود. اما لنین آنچه را در ۱۹۱۸ گفته بود، اکنون به صورت مؤکد بیان می‌کند: «بسیار چیزها هست که می‌توان و باید از سرمایه‌داران آموخت.»^{۱۲} این بدان معنی بود که پیش از به سلامت گذراندن دوران گذار به سوسیالیسم یک وقفه نسبتاً طولانی در پیش خواهد بود. در کنفرانس حزبی مه ۱۹۲۱، که برای توضیح دادن خط‌مشی نوین به کارکنان حزب تشکیل شد، لنین تأکید می‌کند که در پیش گرفتن نپ امری است «جدی» و برای مدت طولانی؛ و قطعنامه کنفرانس تیز تپ را «استقرار یافته برای یک دوران طولانی به مقیاس سال‌ها» توصیف می‌کند.^{۱۳} از طرف دیگر، لنین در همان کنفرانس از نپ به نام نوعی «عقب‌نشینی» یاد می‌کند، و چند ماه بعد آن را نوعی «شکست و عقب‌نشینی - برای حمله دیگر» می‌نامد.^{۱۴} به نظر می‌رسید که این‌گونه توصیفات مؤید این نظر بود که نپ دردی است موقت که باید هرچه زودتر درمان شود، لکه‌ای است بر دامان حزب که باید زوده شود. در پایان ۱۹۲۱ همچنان از نیاز به عقب‌نشینی بیشتر سخن می‌گوید؛^{۱۵} اما در

11. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 332.

12. *ibid.*, xxvi, 341.

13. *ibid.*, xxvi, 408; *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 396.

14. *ibid.*, xxvi, 408, xxvii, 35;

لنین در جای دیگری کمونیسم جنگی را با نخستین حمله مستقیم ژاپنی‌ها برای گرفتن پورت آرتور قیاس می‌کند - یعنی اشتباهی زیانبار، که دزاین‌حال برای کشف و کاربرد تاکتیک‌های صحیح پیشروی غیرمستقیم ضرورت داشت (ibid., xxvii, 58-9).

15. *ibid.*, xxvii, 70.

فوریه ۱۹۲۲ ناگهان اعلام می‌دارد که «این عقب‌نشینی، به معنای امتیازاتی که ما به سرمایه‌داران می‌دهیم، به پایان رسیده است»؛ و در یازدهمین کنگره حزب، یک ماه بعد، همین نکته را به زبان رسمی‌تری مکرر می‌کند و می‌گوید که نظر او به تصویب کمیته مرکزی حزب نیز رسیده است. ۱۶. اما اعلام این نکته تأثیر فوری خاصی در سیاست رژیم نداشت و شاید بهترین تعبیر آن این باشد که تلاشی بوده است برای تقویت روحیه ضعیف حزب یا اشاره‌ای به جهان بیرونی، حاکی از این که روسیه شوروی حاضر نیست به کنفرانس بین‌المللی جنوا به دريوزگی برود.

این تردیدها و تعارض‌های برداشت حزب و شخص لنین از نپ، بازتاب دوگانگی هدف‌های نهفته در پشت این سیاست بود - یعنی نیاز به این که به هر قیمتی شده سازشی با دهقانان صورت دهند و چرخ اقتصاد را راه‌بیندازند، و میل به پیمودن راه گذار به نظام سوسیالیستی، که بسیار به تأخیر افتاده بود و جز با دگرگونی اساسی اقتصاد دهقانان امکان‌پذیر نبود. هنگامی که لنین نپ را به دهمین کنگره حزب ارائه می‌کرد بار دیگر به دو شرط گذار به سوسیالیسم بازگشت که مدت‌ها پیش، یعنی در ۱۹۰۵، آن‌ها را بیان کرده بود. ۱۷. می‌گوید که فقط «در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته» امکان «گذار فوری به سوسیالیسم» وجود دارد؛ در روسیه هنوز «اقلیتی از کارگران در صنایع و اکثریت عظیمی از کشاورزان خرده‌پا» روی زمین کار می‌کنند. لنین ادامه می‌دهد که:

انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری فقط با دو شرط به پیروزی نهایی می‌رسد. نخست، با شرط دریافت پشتیبانی از انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور پیشرو. چنان که می‌دانید، ما برای احراز این شرط در قیاس با کارهایی که پیش‌تر انجام گرفته بود اقدامات فراوانی کرده‌ایم، ولی [این اقدامات برای احراز آن شرط] به‌هیچ‌روزی کافی نبوده است. شرط دوم عبارت است از سازش میان پرولتاریا که دیکتاتوری خود را اجرا می‌کند یا قدرت حکومتی را به دست

16. *ibid.*, xxvii, 175, 238.

۱۷. نگاه کنید به جلد اول، صص ۸۰-۸۱.

می‌گیرد، و اکثریت جمعیت دهقانان.^{۱۸}

لنین در این کنگره و نه پس از آن از رابطه میان این دو شرط سخن نمی‌گوید و اشاره‌ای نمی‌کند که از این يك یا آن يك می‌توان گذشت. اما گویا بنا گذاشتن نپ، آن هم در لحظه‌ای که امیدهای تابستان ۱۹۲۰ سخت به نومیدی گراییده و اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی فوری از هر لحظه‌ای پس از ۱۹۱۷ ضعیف‌تر بود، ناگزیر به معنای انتقال محل تأکید از شرط نخست به شرط دوم تعبیر می‌شد. از آن‌جا که انقلاب جهانی همچنان تأخیر داشت و پرولتاریای اروپای غربی به نجات پرولتاریای روسیه نمی‌شتافت، انقلاب روسیه همچنان در گرو همت دهقانان گرفتار بود، و نپ به این دلیل ضرورت داشت. لنین در کنگره دهم می‌گوید: «فقط توافق با دهقانان می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را در روسیه نجات دهد، تا روزی که انقلاب در سایر کشورها نیز رخ نماید؛ و ریازانوف با ظرافت به کنگره یادآوری می‌کند که در موقعیت دیگری همین برهان را پیش کشیده و نپ را «برست [لیتوفسک] دهقانان» نامیده بود. ۱۹. چهره نپ عبارت بود از نگهداری «حلقه اتصال» میان دهقانان و پرولتاریا، یعنی ابزاری که پیروزی در جنگ داخلی با آن به دست آمده بود. لنین در مه ۱۹۲۱ خطاب به يك کنفرانس حزبی می‌گوید:

پرولتاریا رهبر دهقانان است، اما این طبقه را نمی‌توان بیرون راند، چنان‌که ما زمین‌داران و سرمایه‌داران را بیرون رانديم و نابود کردیم. این طبقه را باید با زحمت فراوان و تحمل محرومیت‌های فراوان دیگرگون کرد.^{۲۰}

دو ماه بعد، لنین در سومین کنگره کمینترن همین نظر را در يك مجمع بین‌المللی بیان می‌کند: گذشته از طبقه استثمارکنندگان، تقریباً همه کشورهای سرمایه‌داری تولیدکنندگان خرده‌پا و کشاورزان خرده‌پای خاص خود را دارند. در روسیه این‌ها اکثریت بزرگی را تشکیل می‌دهند. «مسأله عمده انقلاب اکنون مبارزه با این دو طبقه آخر است.» در مورد این‌ها

18. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 237-8.

19. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 239; *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 255.

20. *ibid.*, xxvi, 400.

نمی‌توان همان روش‌های مصادره و اخراج را به‌کار برد، که در مورد استثمارگران به‌کار رفته بود؛ روش‌های دیگری لازم است. این روش‌های دیگر در نپ خلاصه می‌شود، که قاعده اصلی آن عبارت است از «نگهداری اتحاد پرولتاریا با دهقانان، برای آن که پرولتاریا بتواند نقش رهبری و قدرت حکومتی را در دست داشته باشد». وضع مبهم دهقانان، که هم متحد اساسی پرولتاریا است و هم، در عین حال، معارضی است که باید بر آن چیره شد، ریشه بسیاری از مشکلات آینده را تشکیل می‌داد. لنین پس از اندکی تأمل اضافه می‌کند که «در هر حال، آزمایشی که ما داریم انجام می‌دهیم برای انقلاب‌های پرولتاریایی آینده مفید خواهد بود».^{۲۱} در یازدهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۲، لنین باز همان اصل را تکرار می‌کند: «اهمیت سیاست اقتصادی نوین برای ما بیش از هر چیز در این است که آزمونی است برای نشان دادن این نکته که ما داریم حلقهٔ اتصالی با اقتصاد [طبقه] دهقان ایجاد می‌کنیم».^{۲۲} اما از این لحاظ نپ تعابیر تاریکی نیز داشت که هنوز تحقق نیافته بود، ولی دارای اهمیت فراوان بود. گرایش ذاتی نپ آن بود که شرط اول از دو شرط‌گذار به سوسیالیسم را — یعنی انقلاب سوسیالیستی جهانی، که حکومت شوروی نیز نتوانسته بود آن را احراز کند — به دست فراموشی بسپارد و بر شرط دوم — یعنی جلب حمایت دهقانان — فشار بیاورد، که احراز آن منحصرأ به نیرو و تدبیر سیاست شوروی وابسته می‌نمود. سه سال بعد، که غیرعملی بودن شرط اول بیش از پیش پدیدار شده بود، اصرار لنین بر نپ به نام راه راستین سوسیالیسم به صورت پیش‌درآمد مسلم رأی «سوسیالیسم در يك کشور» آشکار شد.

21. *ibid.*, xxvi, 455, 460.

22. *ibid.*, xxvii, 228;

لنین چند دقیقه بعد اضافه کرد که «هنوز» آن «حلقهٔ اتصال با دهقانان» ساخته شده است (*ibid.*, xxvii, 229).

نپ: گام‌های نخستین

(الف) کشاورزی

اقدام نخستین و اساسی سیاست نوین اقتصادی - نشان دادن مالیات جنسی به جای مصادره مازاد محصول - مفهوم تازه‌ای نبود. مالیات جنسی نخستین بار در پاییز ۱۹۱۸ گرفته شده بود؛ اما مصادره ادامه یافت و مالیات جنسی فراموش شد. در فوریه ۱۹۲۰، پیش از نهمین کنگره حزب، در لحظه‌ای که جنگ داخلی پایان یافته به نظر می‌رسید، تروتسکی در پولیت‌بورو پیشنهاد کرده بود که به جای مصادره مازاد محصول مالیات جنسی بر پایه درصدی از تولید برقرار شود، و مبادله کالا با دهقانان بر پایه فردی انجام گیرد، نه جماعتی. اما لنین با تروتسکی مخالفت کرده و فقط چهار رأی از پانزده رأی پولیبورو به پیشنهاد تروتسکی داده شده بود. ۲. پس از شکست نهایی ورانگل باز این‌گونه نقشه‌ها مطرح شد. در دهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰، نمایندگان

۱. نگاه کنید به ص ۲۹۲ بالا.

۲- تروتسکی این واقعیات را در دهمین کنگره حزب بیان کرد و هیچ‌کس هم متعترض او نشد
(Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (1921), p. 191);
بعداً تروتسکی بخش عمده نامه مورخ فوریه ۱۹۲۰ خود را به پولیت‌بورو تحت عنوان «مسائل اساسی خواربار و سیاست کشاورزی» چاپ کرد (L. Trotsky, *Novyi Kurs* (1924), pp. 57-8)، و افزود که این نامه «تحت تأثیر حال و هوای ارتش و تجربه مسافرت به اوزال نوشته شده است» (ibid., p. 53).

اسار و منشویک از آن‌ها سخن می‌گفتند.^۲ تا آن روز این پیشنهادها را غیرعملی و غیرقابل طرح و انحراف از اصول بلشویسم می‌شمردند - یعنی بازگشت به «بازرگانی آزاد» و سرمایه‌داری خرده‌بورژوایی. اما درست يك سال پس از طرح پیشنهاد از جانب تروتسکی، در روز ۸ فوریه ۱۹۲۱ بحث درباره سیاست ارضی در پولیت‌بورو خود لنین را بر سر آن داشت که طرحی نظیر طرح تروتسکی پیشنهاد کند. لنین پیش‌نویسی تهیه کرد و به یکی از کمیته‌های پولیت‌بورو داد تا آن را بررسی کنند. این پیش‌نویس طرح را چنین تعریف می‌کرد:

۱. ارضای تمایل دهقانان غیرحزبی به جانشین کردن مالیات جنسی به جای مصادره (یعنی گرفتن مازاد محصول)؛

۲. پایین آوردن تراز این مالیات در قیاس با مصادره سال گذشته؛

۳. تصویب این اصل که تراز مالیات باید، با تلاش کشاورزان تناسب داشته باشد، یعنی درصد مالیات به نسبت افزایش تلاش کشاورزان کاهش یابد؛

۴. به کشاورزان، آزادی داده شود که مازاد محصول خود را بعد از وضع مالیات برای مبادله محلی اقتصادی به کار برند، به شرط آن که مالیات خود را فوراً و تماماً پرداخته باشند.

در روزهای ۱۷ و ۲۶ فوریه مقاله‌های پر آب و تابى در تأیید و توضیح این تغییر سیاست در «پراودا» منتشر شد. در ۲۴ فوریه پیش‌نویس مفصلی، که کمیته پولیت‌بورو بر پایه یادداشت‌های لنین تهیه کرده بود، به کمیته مرکزی حزب تسلیم شد. پس از بحث مجدد و انتصاب کمیته پیش‌نویسی دیگری، کمیته مرکزی طرح تجدید نظر شده را در ۷ مارس ۱۹۲۱ تصویب کرد. روز بعد لنین در ضمن سخنرانی خود درباره سیاست کلی در دهمین کنگره حزب سیاست اقتصادی نوین را با احتیاط، و نه به صورت موضوع اصلی، مطرح کرد. روز ۱۵ مارس لنین در سخنرانی دیگری این پیشنهاد را رسماً به کنگره تسلیم کرد. کنگره به اتفاق آرا پیشنهاد لنین را پذیرفت و باز کمیته پیش‌نویسی دیگری را منصوب کرد

که متن قانونی طرح را تهیه کند؛ این متن به پولیت‌بورو بازپس رفت و باز تغییراتی در آن داده شد. در ۲۰ مارس موضوع برای نخستین بار از حزب به دستگاه دولتی احاله شد. فرمان دولتی، به صورتی که سرانجام در پولیت‌بورو به تصویب رسید، روز بعد رسماً از تصویب کمیته مرکزی اجرایی سراسری گذشت.^۴

عبارت‌بندی محتاطانه فرمان ماهیت انقلابی تغییر را پوشیده نمی‌دارد. مالیات جنسی به صورت درصدی از برداشت محصول درجه‌بندی شده بود؛ به این معنی که بار آن بر دوش دهقانان فقیر و میانه‌حال و بر کشتزارهای «کارگران شهری» سبک‌تر محاسبه شده بود. تا این‌جا قاعده تناسب عوارض با ظرفیت و نیاز حفظ شده بود. در پیش‌نویس اصلی‌ترین قید شده بود که دهقانانی که زمین زیر کشت را گسترش دهند، یا محصول زمین خود را کلیتاً بالا ببرند، مشمول تخفیف مالیاتی می‌شوند؛ در طرح نهایی از این نظر لنین پیروی شده بود، و تغییراتی که پولیت‌بورو پس از

۴. تفصیل مذاکرات پولیت‌بورو، همراه با متن پیش‌نویس لنین، که از آرشیو منتشر نشده نقل شده، در مجموعه آثار لنین آمده است، *Sochineniya*, xxvi, 651-3, note 11 بحث‌کنگره منحصر به یک جلسه در روز ماقبل آخر بود (*Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), pp. 221-4) و پس از آن که ۱۴۰ تن از نمایندگان به طرف کروئشتات حرکت کرده و باقی نیز به شهرهای خود بازگشته بودند (*ibid.*, p. 184) نزدیک به نیمی از وقت جلسه با سخنرانی‌های افتتاحی و اختتامی لنین گرفته شد (*Lenin, Sochineniya*, xxvi, 237-56)؛ پس از لنین تسیوروا، کمیسر خلق در امور خواربار، سخن گفت و اصولاً با پیشنهاد موافقت کرد، ولی نارضایی خود را از مقدار آزادی عملی که به تعاونی‌ها داده می‌شد اظهار داشت (نگاه کنید به ص ۳۹۲ زیر). باقی بحث منحصر بود به سخنان شش سخن‌گو که از جانب هیأت‌رئیس برگزیده شدند و هر کدام ده دقیقه حق سخن‌گفتن داشتند؛ هیچ‌یک از این شش نفر با پیشنهاد مخالفت اصولی نکرد، هرچند برخی از جزئیات آن انتقاد کردند؛ روشن است که شورش کروئشتات و مجادلات پرهیجان درباره وحدت حزب و درباره اتحادیه‌های کارگری، که موضوعات عمده مورد توجه کنگره بود، پیشنهاد را تحت‌الشعاع قرار داده است، چنان که اهمیت آن را غالب نمایندگان کنگره دریافته‌اند متن فرمان که در روز ۱ مارس ۱۹۲۱ به تصویب کنگره حزب رسید در این مأخذ آمده است: *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 388-9؛ فرمان، به صورتی که در ۲۳

مارس ۱۹۲۱ در «ایزوستیا» چاپ شد، در این مأخذ چاپ شده است: *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 26, art. 147.

کنگره حزب در طرح داد و در متن نهایی فرمان وارد شد، تماماً در جهت تأکید خصلت تجاری محض سیاست اقتصادی نوین صورت گرفت. مسؤولیت جمعی، که در پیش‌نویس به جای خود باقی بود، صراحتاً ملغی شد و افراد دهقان مسؤول پرداخت مالیات شخص خود شناخته شدند؛ قرار بر این شد که يك صندوق دولتی، کالاهای مصرفی و ابزارهای کشاورزی را فراهم کند، ولی نه مانند گذشته برای «فقرترین بخش جمعیت» بلکه فقط در ازای خوارباری که کشاورزان زائد بر مالیات جنس خود داوطلبانه تحویل می‌دادند؛ آزادی داد و ستد، مازاد محصولات تیز، «در محدوده مبادله محلی اقتصادی»، با افزایش کلمات «چه از طریق سازمان‌های تعاونی و چه در بازارها» بیشتر تصریح شد. چند روز بعد، فرمان ساونارکوم هر نوع محدودیتی را که در اصطلاح «مبادله محلی» نهفته بود از میان برداشت، «داد و ستد، خرید و فروش آزاد» را مجاز ساخت و محدودیت‌های نقل و انتقال خواربار را در جاده‌ها و راه‌آهن و راه‌های آبی ملغی کرد. در مه ۱۹۲۱ يك کنفرانس حزبی با لحنی جدی اعلام کرد که «سیاست اقتصادی نوین برای مدت درازی برقرار شده است که باید با مقیاس سال‌ها اندازه‌گیری شود»، و «اهرم اساسی» آن هم مبادله کالا است.^۶

بنا نهادن نپ چندان نیازی به تأسیس نهادهای تازه نداشت؛ کاری که می‌بایست صورت گیرد آن بود که نهادهای موجود را از صورت ابزارهای قهر و اجبار به صورت ابزارهای اجرای سیاست نوین درآورند و ابتکار عمل افراد روستایی را تشویق کنند. نخستین تلاش با برپا شدن سازمانی به نام «کمیته کشت» صورت گرفت، که با تصمیم هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ تشکیل شد. فرمان مشترك کمیته مرکزی اجرائی سراسری و ساونارکوم، مورخ ۲۶ مه ۱۹۲۱، اعلام کرد که وظایف این کمیته‌ها به صورتی که تاکنون تعیین شده‌اند «بیش از حد محدود» است و «به منظور رشد بیشتر استقلال دهقانان» دامنه فعالیت آن‌ها باید گسترش یابد؛ علاوه بر افزایش مساحت زیر کشت، کمیته‌ها باید به بهبود شیوه‌های کشت و کار نیز پردازند، به صنایع روستایی یاری‌دهند، و مبادله کالاهای رشد تعاونی‌ها را تشویق کنند. ۸. يك ماه بعد، فرمان مفصل دیگری که به قلم خود لنین پیش‌نویس شده بود، شبکه کمیته‌های کشت روستاها را از طریق مراحل میانی «کنفرانس‌های اقتصادی» ایالتی و محلی (که بازگشتی بود به نهاد قدیمی و فریبنده «شوراهای اقتصادی») زیر نظر «شورای کار و دفاع» قرار داد. ۹. اما این ساختار پیچیده هرگز

واقعیت نیافت و در تحولات بعد هیچ اثری نداشت. نظارت مرکزی بوی کمونیسم جنگی می‌داد و با روح نپ سازگار نبود، زیرا که نپ می‌خواست رابطه دولت را با دهقانان به نقش گردآورنده مالیات محدود سازد. تصور اصلی نپ - یعنی این که با تضمین آزادی دهقانان در فروش مازاد محصول و آزادی و امنیت در مالکیت زمین می‌توان تولید کشاورزی را افزایش داد - تصور درستی بود. اما اجرا و پرورش آن نیازمند زمان بود؛ و تصمیم مارس ۱۹۲۱، که با شتاب برای رفع اضطرار وخیمی گرفته شد، دیر شده بود و نتوانست از يك فاجعه طبیعی عظیم جلوگیری کند. محاسبات نخستین ظاهراً بر پایه محتاطانه دستاوردهای سال پیش صورت گرفته بود. فرمان ۲۸ مارس ۱۹۲۱ ساونارکوم کل مالیات جنسی غلات را «بر پایه برداشت متوسط» ۲۴۰ میلیون پوط برآورد می‌کند، و حال آن که برآورد مصادره غلات در ۱۹۲۰ کلاً ۴۲۳ میلیون پوط بود و عملاً ۳۰۰ میلیون پوط گردآوری شد. ۱۰ امید می‌رفت که با روند بازرگانی و مبادله ۱۶۰ میلیون دیگر نیز گردآوری شود، و بدین ترتیب، حداقل برآورد ۴۰۰ میلیون تأمین گردد. ۱۱ تغییر سیاست وقتی اعلام شد که برای تأثیر کردن

5. *Sobranie Uzakonenii*, No. 26, art. 149.

6. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 396-7;

برای دامنه بازرگانی در نظام نپ نگاه کنید به صص ۳۸۶-۷ زیر.
۷. نگاه کنید به صص ۲۰۰-۲۰۱ بالا.

8. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 57, art. 364.

9. *ibid.*, No. 44, art. 223;

پیش‌نویس اصلی لنین، مورخ ۲۱ مه ۱۹۲۱، در مجموعه آثار او آمده است و خلاصه‌ای از میدان عمل نپ، به صورتی که خود لنین آن را تصور می‌کرد (*Sochineniya*, xxvii, 364-81).

10. *Sobranie Uzakonenii* 1921, No. 26, art. 148.

بنابر گفته تسیووریا در دهمین کنفرانس حزب، مارس ۱۹۲۱، گردآوری در آن زمان «به این رقم نزدیک می‌شد»

(*Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921) p. 228);

بنابر برآورد محتاطانه‌تری در همان موقع، این رقم «تا امروز» ۲۶۵ میلیون بوده است (*ibid.*, p. 236). برآورده‌های مشابه مربوط به سیب‌زمینی (۶۰ میلیون پوط در برابر ۱۱۲ میلیون)، دانه‌های روغنی (۱۲ میلیون پوط در برابر ۲۴ میلیون)، و تخم مرغ (۴۰۰ میلیون دانه در برابر ۶۸۲ میلیون) در دو فرمان ۲۱ آوریل دیده می‌شود (*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 38, arts, 204, 205).

11. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 302, 417-18;

این ارقام چند بار در سخنرانی‌های لنین در بهار ۱۹۲۱ تکرار شده است.

در برنامه کشت چندان فرصتی باقی نبود. شاید به دلیل پاداش‌هایی که در نپ پیش‌بینی شده بود مساحت زیر کشت در ایالات شمالی و مرکزی در سال ۱۹۲۱ از ۱۰ تا ۱۵ درصد افزایش یافت. اما این ایالات «مصرف-کننده» بودند و حتی نیازهای مصرف خود را هم نمی‌توانستند تماماً تأمین کنند؛ در ایالات بسیار مهم‌تر جنوب و جنوب شرقی مساحت زیر کشت در واقع با همان درصد پایین افتاد. اما چیزی که همه محاسبات را نقش بر آب کرد خشک‌سالی بسیار سختی بود که برای دومین سال متوالی بر ایالات «تولیدکننده» حوضه ولگا نازل شد. نخستین زنگ هشدار در پایان آوریل ۱۹۲۱ با اعلامیه شورای کار و دفاع به صدا درآمد، که اقدامات لازم برای «مبارزه با خشک‌سالی» را برمی‌شمرد. ۱۲ در ژوئیه ۱۹۲۱ عظمت فاجعه وقتی معلوم شد که با سر و صدای زیاد يك کمیته غیرحزبی برگزیده از سراسر روسیه برای کمک به گرسنگان منصوب شد و يك ماه بعد نیز باز با همان سر و صدا توافقی با «هیأت کنک‌رسانی امریکا»یی هوور («آرا» ARA) صورت گرفت تا از خارج کمک دریافت شود. ۱۲ در ماه ژوئیه فرمان‌هایی برای تخلیه ۱۰۰،۰۰۰ تن از ساکنان نواحی قحطی‌زده سیبری صادر شده بود. ۱۵ چند روز بعد به میزان مالیاتی اختیار داده شد که دهقانانی را که محصولشان آسیب دیده است از پرداخت مالیات جنسی معاف دارند. ۱۶ در پایان سال رسماً گفته شد که از مجموع ۳۸ میلیون دسیاتین زمینی که در ایالات اروپایی «ج‌ش‌س‌فر» زیر کشت رفته بود، محصول ۱۴ میلیون دسیاتین در ۱۹۲۱ به کلی از دست رفته است. ۱۷ به جای ۲۴۰ میلیون پوط برآورد شده، دریافتی مالیات جنسی ۱۹۲۱-۲ فقط به ۱۵۰ میلیون پوط رسید، که نصف کل دریافتی ۱۹۲۰-۱ بود. ۱۸

آثار دهشتناک قحطی ۱۹۲۱، که تمام حوضه ولگا را ویران کرد،

12. *Otchet Narodnogo Komissariata Wemledeliya IX Vserossiiskomu S'ezdu Sovetov* (1921), pp. 70-5.

13. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 49, art. 250.

14. See Vol. 1, 186.

15. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 59, arts. 396, 397.

16. *ibid.*, No. 64, art. 484.

17. *Otchet Narodnogo Komissariata Zemledeliya IX Vserossiiskomu S'ezdu Sovetov* (1921), p. 80.

18. *Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 373.

به قلم بسیاری از شاهدان عینی توصیف شده است، که از آن میان از اعضای هیأت خارجی کمک‌رسانی، که به درد مردم می‌رسیدند، می‌توان نام برد. برآوردهای تعداد تلف‌شدگان این فاجعه شایان اعتماد نیست، به‌ویژه آن که گرسنگی غالباً علت غیرمستقیم مرگ و میر است، نه علت مستقیم؛ همچنین تلفات دام‌ها را حتی حدس هم نمی‌توان زد. فرمان تأسیس کمیته سراسر روسیه شماره مردمان نیازمند کمک را ده میلیون برآورد می‌کند. پنج ماه بعد، در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱، برآورد رسمی بیست‌ودو میلیون بود، و کالینین دلیلی آورد دائر بر این که این رقم نیز دست‌کم پنج میلیون کمتر از واقعیت است. در این زمان گمان می‌رفت که یک میلیون و دویست و پنجاه هزار تن از مردم از نواحی قحطی‌زده به اوکراین یا سیبری کوچ کرده‌اند؛ برخی از آن‌ها این راه را در چند هفته یا چند ماه پیموده بودند. دامنه قحطی وسیع بود و تأثیرات آن بر مردم بلاکشیده و بینوا سخت‌تر و سنگین‌تر از آخرین قحطی بزرگ در ۱۸۹۱-۲ بود. کالینین مجموع خواربار کمکی را که تا دسامبر ۱۹۲۱ به دست مردم رسید ۱،۸۰۰،۰۰۰ پوٹ غله و ۶۰۰،۰۰۰ پوٹ خواربار دیگر از داخل کشور و ۲،۳۸۰،۰۰۰ پوٹ خواربار، از جمله حدود ۱،۶۰۰،۰۰۰ پوٹ غله، از خارج برآورد کرد. ۱۹ سهم بزرگی از افتخار گردآوری و توزیع این خواربار به «آرا» می‌رسید، که تنها سازمان خارجی رسمی بود که در این زمینه کار می‌کرد. بنابر مقاله‌ای که کامنف در این زمان نوشته است، «پشتیبانی دولت امریکا به «آرا» امکان داد که کار کمک‌رسانی منظم را به مقیاس بزرگ و بیش از همه کارهای سازمان‌های دیگر انجام دهد».^{۲۰}

19. *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), pp. 23-33;

شاهدان عینی از ایالت ساراتوف و جمهوری آلمان ولکا در کنگره شرح‌هایی درباره قحطی بیان کردند (ibid., pp. 110-17, 135-6) کالینین نیز در مه ۱۹۲۲ گزارش دیگری به کمیته مرکزی اجرائی سراسری تسلیم کرد
(III Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva, No. 1 (22 May 1922), pp. 1-5).

20. *Itogi Bor'by s Golodom v 1921-1922 gg.* (1922), p. 24;

کامنف در دنباله مقاله خود در این نکته اظهار تردید می‌کند که «دقیقاً چه منافعی از سیاست داخلی یا چه محاسباتی از سیاست خارجی» الهام‌بخش کمک امریکا بوده است، و اضافه می‌کند که «امریکا، به یمن کمک‌مهی که کرد، بهتر از هر کشور
←

قحط‌سالی و از دست رفتن محصول باعث شد که تمام حواس حکومت متوجه محصول سال آینده گردد. در دسامبر ۱۹۲۱ يك كنفرانس حزبی و نهمین كنگره شوراهای سراسر روسیه آغاز «نبرد کشاورزی ۱۹۲۲» را اعلام کردند و از «تمام سازمان حزبی از بالا تا پایین» خواستند که در این نبرد شرکت کنند. ۲۱ علاوه بر سرزنش و سازمان‌دهی منظم، از جمله دادن بذر و سایر کمک‌های مادی، قاعده دادن پاداش فردی و جماعتی نیز برای نخستین بار آزادانه به کار بسته شد. در آغاز دسامبر كنگره ارضی سراسر روسیه - نه به رسم روزهای آغاز انقلاب كنگره دهقانان، بلکه كنگره مسؤولان امور ارضی - تأکید کرده بود که «به هر دستاوردی در بالا بردن تراز اقتصاد باید به ویژه منظم با اعطای نشان پرچم کار و جوایز پولی پاداش داده شود». ۲۲ نهمین كنگره شوراهای سراسر روسیه در اواخر همان ماه چنین رأی داد که «به منظور ثبت سوابق پیروزی و شکست نبرد کشاورزی ۱۹۲۲ و تشویق عمومی از ایالات و بخش‌ها و محال»، باید يك نمایشگاه کشاورزی در پاییز ۱۹۲۲ در مسکو تشکیل شود، «با جوایز اقتصادی سودمند برای موفق‌ترین جاها (مثلاً دادن وسایل يك نیروگاه برق یا يك دسته تراکتور به ایالت برنده)». ۲۳ در این هنگام انگیزه نپ رفته‌رفته کارگر شده بود، اگرچه مشکل بتوان دانست که آیا عطش تازه‌ای که برای زمین پیدا شد، یا به گفته یکی از مسؤولان نارکومزم در پایان ۱۹۲۱ «آن نبرد واقعی بر سر زمین» ۲۴، نتیجه نپ

دیگری می‌توانست با اوضاع اقتصادی و غیراقتصادی روسیه آشنا شود. جزئیات کمک‌رسانی امریکا در این کتاب دیده می‌شود:

F. M. Surface and R. L. Bland, *American Food in the World War and Reconstruction Period* (Stanford, 1931), pp. 244-57.

21. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 408-9 *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 212-13;

این قطعنامه در این مأخذ هم چاپ شده است:

Sobranie Uzakonenii, 1922, No. 4, art. 41).

22. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), p. 64.

23. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 231-14;

این نمایشگاه سپس تا پاییز ۱۹۲۳ به تعویق افتاد

(*Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), p. 452).

24. *O Zemle*, i (1921), 6.

بود یا از آثار قحط‌سالی. در مارس ۱۹۲۲ دیگر مقامات دولتی آن‌قدر اطمینان‌خاطر از آینده پیدا کرده بودند که مالیات جنسی را به ۱۰ درصد تولید تقلیل دهند و گرفتن چارپایان دهقانان را به نام تاوان نپرداختن مالیات ممنوع سازند. ۲۵ برگشتگاه نپ در خطه روستا بهار ۱۹۲۲ بود - زمانی که دور مصیبت قحطی طی شده بود و بذر تازه پاشیده می‌شد: فقط يك برداشت خوب لازم بود تا پیروزی تلاش برضد قحطی کامل‌شود.

توزیع املاک زمین‌داران پیشین میان دهقانان در پایان ۱۹۱۸ تقریباً به انجام رسیده بود؛ و پس از این کار دیگر در دوره کمونیسم جنگی تغییر عمده‌ای در نظام زمین‌داری روی نداد. تشویق دولت از اشکال تازه کشاورزی جماعتی، از لحاظ نظری بیش از عمل اهمیت داشت. حتی در اوج کمونیسم جنگی برای تحمیل کشاورزی جماعتی بر دهقانان هیچ اقدامی نشد. «میر» (یا بنه روسی)، که در آن هر از چندی زمین میان اعضا از نو توزیع می‌شد، و کشتزارهای شخصی دهقانان در کنار یکدیگر وجود داشتند و مقامات حکومتی فرقی میان آن‌ها قائل نمی‌شدند. اما برداشت این مقامات دو پهلو بود. ۲۶ منع قانونی اجازه دادن زمین (خرید و فروش در هر حال به موجب فرض مالکیت عمومی منتفی بود) و به مزد گرفتن کارگر کشاورزی اجازه نمی‌داد که فرد کشاورز بتواند وضع خود را با تغییرات وضع خانوادگی‌اش منطبق سازد - کاری که در نظام «میر» خود به خود صورت می‌گرفت - و بدین ترتیب آن منع قانونی دهقانان را برضد زمین‌داری فردی برمی‌انگیخت؛ همچنین در رژیم مصادره مازاد محصول موجبی وجود نداشت که کشاورزان پرکار انبارهای فردی خود را پر کنند. به‌طور کلی، کمونیسم جنگی بر مسأله حاد نحوه مالکیت زمین دو تأثیر متفاوت داشت. از يك طرف، چون انگیزه‌ای یا مجالی برای تغییر وجود نداشت، کمونیسم جنگی اشکال موجود مالکیت را تثبیت می‌کرد.

25. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 432-3.

۲۶. در دستور کمیته مرکزی ائضی مورخ ۱۶ مه ۱۹۱۹ حق دهقانان به بیرون رفتن از کشت و کار اشتراکی و پرداخت به کشاورزی فردی (یا به اصطلاح «اوتروب» به‌جای «خوتور»)، تأیید شد. اما مسأله لزوم موافقت همه اعضای کمون هرگز روشن نشد؛ مقامات محلی هر کدام روشی در پیش گرفتند، و برخی از آن‌ها همچنان در راه هرگونه کشاورزی فردی سنگ‌اندازی می‌کردند (Ö Zemle, i (1921), 7).

از طرف دیگر، گذشته از روحیه پدی که از مضاده‌های مکرر پدید می‌آمد، این کار نوعی احساس عدم امنیت کامل به وجود می‌آورد، زیرا آشکار بود که آینده نحوه مالکیت زمین تماماً به جنگ داخلی بستگی دارد، و حتی فرض پیروزی بلشویک‌ها دلیل بر آن نبود که تغییرات انقلابی دیگری روی نخواهد داد.

بنابراین یکی از نقش‌های عمده نپ آن بود که دو چیز را، که دهقانان بالاترین ارزش را برایشان قائل بودند، در اختیار آن‌ها بگذارد: آزادی در نحوه کشت و کار زمین، و تأمین مالکیت. اما این امر فوراً مسأله دشوار منع اجاره‌دادن زمین و اجیرکردن کارگر را پیش می‌کشید، که اگر شکافته می‌شد اختیارات دهقانان را تا حد زیادی موهوم می‌کرد. اگر در دوره کمونسیم جنگی دهقانان از منع اجاره‌دادن زمین و اجیر کردن کارگر زیاده طفره نمی‌رفتند به این دلیل بود که چندان سودی در این کارها نمی‌دیدند. اکنون که در دوران نپ انگیزه‌های مالی باز به کار افتاده بود، طفره‌رفتن از موانع نیز ناگزیرین پیش می‌آمد. در اکتبر ۱۹۲۱ ناکومزم گزارش می‌دهد که «اجاره‌دادن [زمین] به‌طور مخفی وجود دارد»؛^{۲۷} دز مورد اجیر گرفتن کارگر نیز این نکته مسلماً صادق بود. مسأله زمین‌داری موضوع اصلی بحث کنگره ارضی سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ بود. این کنگره «به منظور برطرف کردن هرگونه ناروشتی در قوانین موجود» نحوه‌های متفاوت زمین‌داری جاری را برشمرد و حق اختیارکردن یکی از آن‌ها را تأیید کرد.^{۲۸} نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه دو هفته بعد باز همین مسأله را پیش کشید و درباره آن به بحث دراز و آشفته‌ای پرداخت. اوسینسکی شکایت داشت از این که مسأله در قوانین موجود به صورت «بسیار غیرقاطع و تاریک» مطرح شده است و «دهقانان ما برای بهره‌برداری از زمین خود هیچ تأمین قانونی ندارند». اوسینسکی اذعان می‌کند که جواز اجاره‌دادن زمینی که نه برای مالکیت بلکه برای کشت به دهقانان واگذار شده است اشکال دارد، و برای حل این مشکل پیشنهاد می‌کند که مدت اجاره به شش سال محدود شود - برابر

27. *O Zemle*, i (1921), 16;

در همین نشریه استدلال مطلوبی به قلم یکی از مقامات ناکومزم به نفع قانونی کردن اجاره اراضی چاپ شد (ibid., i, 105-15).

28. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), p. 40.

با دو دوره نظام سه ساله است. ۲۹. کنگره با آگاهی از دشواری‌های کار ولی به سبب اختلاف آرا یا تردید در روش حل آن دشواری‌ها، به کمیته مرکزی اجرائی سراسری دستور داد که این اصول را در فرمانی بگنجاند، و نارکومزم را نیز مأمور ساخت که قوانین ارضی موجود را مورد تجدیدنظر قرار دهد - «به منظور احراز توافق کامل [آن قوانین] با مبانی سیاست اقتصادی نوین» و آماده کردن «مجموعه منسجم و روشنی از قوانین مربوط به زمین، طوری که برای همه کشتگران زمین قابل فهم باشد». ۳۰.

فرمان کمیته مرکزی اجرائی سراسری به صورت يك «قانون اساسی درباره بهره‌برداری کارگران از زمین» در سی و هفت ماده در مه ۱۹۲۲ صادر شد. ۳۱. آرتل، کمون، «میر»، زمین‌های جداگانه‌ای که به صورت «اوتروپ» یا «خوتور»، یا ترکیبی از این صور، در اختیار دهقانان بود به رسمیت شناخته شدند: دهقانان در اختیارکردن نحوه زمین‌داری آزاد بودند، با این شرط نه چندان روشن که مقامات محلی حق دارند در موارد اختلاف مقررات را معین کنند. نگهداری «میر»، که زمین‌ها را هر از چندی از نو توزیع می‌کرد، نه منع شد و نه مستقیماً اشکالی برای آن به وجود آمد. اما دست‌کم از لحاظ نظری، دهقانان آزاد بودند که از «میر» بیرون بروند و زمین خود را نیز با خود ببرند، و فرمان کمیته اجرائی با مجاز شناختن اجاره‌دادن زمین و اجیر کردن کارگر این کار را تسهیل می‌کرد، اگرچه این جواز علی‌الظاهر به صورت و برای برآوردن يك نیاز خاص بود. خانوارهایی که بر اثر سوانح طبیعی یا از دست دادن نیروی کار خود «موقتاً ضعیف» شده بودند، می‌توانستند پاره‌ای از زمین خود را حداکثر برای دو دور (شش سال) به اجاره بدهند. اجیرکردن کارگر مجاز بود، به شرط آن که اعضای خانوار نیز «بر پایه مساوی با کارگران مزدور» کار کنند. بدین ترتیب نتیجه نپ آن بود که گرایش‌های برابرسازی دوران انقلاب را پایان داد و، تا آن‌جا که با نظریه مالکیت عمومی زمین سازگار بود، این حق دهقانان را به رسمیت شناخت که زمین خود را از آن خود بدانند، آن را افزایش دهند، با کمک کارگران مزدور به کشت و کار آن بپردازند، یا آن را به دیگران اجاره دهند. تعهدات آن‌ها در قبال دولت

29. *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), pp. 103-4.

30. *S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 209.

31. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 441-6.

تعهدات مالیات‌دهندگان بود. دولت در مقابل این تعهدات برای نخستین بار پس از انقلاب اسباب امنیت تصرف دهقانان را بر زمین و آبادکردن آن و برداشت محصول آن برای نفع فردی و عمومی را فراهم می‌ساخت. بنا شدن نپ از لحاظ نظری در تشویق دولت از اشکال داوطلبانه کشاورزی جماعتی، مانند ساخوزها (از جمله کشتزارهای «واگذار» شده به کارخانه‌ها، نهادهای شوروی، یا اتحادیه‌های کارگری) یا کمون‌های کشاورزی یا آرتل‌ها، تأثیری نداشت. لنین در یکی از نخستین سخنرانی‌هایش در دفاع از نپ تکرار می‌کند که تحول آینده کشاورزی بستگی دارد به این که «کم‌سودترین و واپس‌مانده‌ترین کشتزارهای کوچک و پراکنده دهقانان به تدریج درهم ادغام شوند و کشاورزی اشتراکی در مقیاس بزرگ را به وجود آورند»؛ سپس این نکته معنی‌دار را اضافه می‌کند که «سرمایه‌ایست‌ها همه این امور را همیشه به این صورت تصور کرده‌اند». ۲۲. تنها تغییر اصولی این بود که قواعد بازرگانی نپ ۲۳ در مورد صنایع دولتی به ساخوزها نیز تسری داده شد و از آن‌ها خواسته شد که در عملکرد خود سود نشان دهند. همه کشتزارهای شوروی بایستی در مالکیت کمیساریای خلق در امور کشاورزی شناخته شوند، کشتزارهای «واگذار» شده بایستی به موجب اجازه‌نامه رسمی به نهاد بهره‌بردار واگذار شود و نهاد مزبور اجازه‌بها را به طور جنسی به کمیساریا بپردازد. ۲۴. سپس دستورنامه‌هایی نوشته شد که اجازه‌دادن ساخوزها را به برخی از گروه‌های اشخاص ممتاز مجاز می‌ساخت. ۲۵. به قیاس کاری که در صنایع انجام می‌گرفت، ساخوزهای هر ایالت نیز به صورت «تراست»‌های ایالتی گروه‌بندی شدند، و یک «سندیکای کشتزار دولتی» («گوسلسیندیکات») وابسته به قارکومز نیز در رأس آن‌ها قرار گرفت. هنوز از تعاونی‌های تولیدکنندگان فعالانه پشتیبانی می‌شد، چه به صورت کمون‌های کشاورزی و چه به صورت آرتل‌ها. ۲۶. اما همچنان که نپ مجراهای عادی داد و ستد

32. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 299.

۳۳. نگاه کنید به ص ۳۵۳ زیر.

34. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 42-7.

35. *ibid.*, p. 167.

36. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 47-9; *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 230-1.

میان شهر و روستا را باز می‌کرد، آن فشاری که در آغاز امر نظام کشتزارهای «واگذار» شده را پدید آورده بود رفته‌رفته از میان رفت؛ و ساخوزهای دیگر نیز زندگی غیررسمی و متزلزلی داشتند. تأکید تازه‌ای که بر ابتکار شخصی می‌شد البته با اشکال کشت و کار جماعتی و سازمان‌یافته به دست دولت در تعارض بود.^{۳۷}

در مارس ۱۹۲۱ حزب بلشویک نپ را در فضای رضایت و احساس راحتی پذیرفت؛ اما انتظار ادامه یافتن این فضا به جا نبود. تغییری چنان اساسی و چنان منافی امیدها و انتظارهای محکمی که همه حزبیان به پیشروی به سوی سوسیالیسم داشتند، تغییری که در نگاه اول نه تنها تسلیم به سرمایه‌داری می‌نمود بلکه گویی تصدیق نظریات بدبینانه‌ای بود که اس‌ارها و منشویک‌ها از مدت‌ها پیش بیان می‌کردند، تغییری که محل تأکید سیاست را از پرولتاریای صنعتی، پیشتاز و پیش‌برنده انقلاب به دهقانان واپس‌مانده و غالباً خرده‌بورژوا منتقل می‌کرد، ناگزیر ترس و ناراضایی حزبیان را برمی‌انگیخت.^{۳۸} از آن جا که رفتار تازه دولت با دهقانان اساس نپ را تشکیل می‌داد، ضربه حمله نیز بر سیاست‌کشاورزی فرود آمد. در محافل حزبی روحیه انتقادی تازه‌ای گسترش یافت و در دو خط متفاوت تجلی کرد.

نخستین انتقاد از نپ در امور کشاورزی به تأثیر آن بر ساختار

۳۷. کامل‌ترین شرح درباره کشتزارهای شوروی در نظام نپ در این مأخذ آمده است: *Na Novykh Putyakh* (1923), v, 582-618. توده اطلاعاتی که در این جا فراهم شده مانع از این نیست که تصویر کلی بی‌کفایتی و ندانم‌کاری نیز دیده شود: این نکته نیز شاید بی‌معنی نباشد که ویراستاران این مجلد مسؤولیت آمارهایی را که نویسندگان مقالات نقل کرده‌اند برعهده نمی‌گیرند.

۳۸. این نکات را ماکسیم گورکی در گفت‌وگو با یک مسافر فرانسوی در قزاقستان ۱۹۲۱ به روشنی بیان می‌کند: «تا امروز کارگران حاکم‌اند؛ ولی کارگران در کشور ما اقلیت بسیار کوچکی بیش نیستند: حداکثر چند میلیون بیشتر نمی‌شوند. دهقانان خیلی زیاداند. در تنازعی که از آغاز انقلاب میان این دو طبقه جریان داشته است، دهقانان از هر لحاظ می‌توانند پیروز شوند... پرولتاریای شهری در چهار سال گذشته مدام در حال کاهش بوده است... موج عظیم دهقان‌ها سرانجام همه چیز را دربر خواهد گرفت... دهقان حاکم روسیه خواهد شد، چون که [اکثریت در] غدد با او است؛ و این برای آینده ما وخشناک است» (A. Morizet, *Chez Lénine et Trotski à Moscou* (n.d. [? 1922]), pp. 240-2).

اجتماعی دهقانان مربوط می‌شود. از سه سال پیش سیاست ارضی شوروی متظماً در جهت یکنواخت کردن وضع اجتماعی سیر کرده و توانسته بود وضع پاره‌ای از قشرها را بالا ببرد و وضع پاره‌ای دیگر را پایین بیاورد. ۲۹. دشمنی این سیاست با کولاک‌ها ملازم بود با اصرار آن به گسترش زمین‌های دهقانان فقیر و بهبود زندگی آن‌ها. اکنون به نظر می‌رسید که هدف نپ احیا و تشویق کولاک‌ها است به خرج دهقانان فقیر. لنین به هنگام مطرح کردن نپ این نکته را اذعان کرد، و در برابر منتقدان به جز حکم ضرورت پاسخی نداشت:

ما نباید چشم خود را بر این واقعیت ببندیم که قرارداد مالیات به جای مصادره یعنی این که عنصر کولاک در این نظام بسیار بیش از پیش رشد خواهد کرد. این عنصر در جاهایی رشد خواهد کرد که پیش از این نمی‌توانست رشد کند. ۳۰

داد و ستد آزادانه بازار ناگزیر فاصله میان مردمان موفق و مرفه و مردمان ناموفق و فقیر را بیشتر می‌کرد و به گروه نخست امکان می‌داد که از گروه دوم بهره‌کشی کنند. این بهایی بود که در ازای کشاندن سرمایه‌داری به خطه روستا می‌بایست پرداخته شود، خواه در دوران اصلاحات استولیپین حزب را به خطر پدید آمدن اقتصادی از نوع «کشاورز-کولاک» جلب کرد، ۲۱ و در مارس ۱۹۲۲ از باب تدارک یازدهمین کنگره حزب نظریات مفصلی را به کمیته مرکزی ارائه داد که نخستین بحث جدی مساله را دربر دارد. آن قشر از دهقانان که «در سراسر جنگ داخلی ثبات اقتصادی خود را نگه داشته و در دوران حادثترین وابستگی شهر به روستا خود را تقویت کرده است»، در دوران نپ نیز دارد تسلط خود را برقرار می‌کند - به صورت «کشاورزی فشرده و در مقیاس کوچک با اجیرگرفتن منظم یا

۳۹. نگاه کنید به صحنه ۳۰۰-۱۹۹ بالا.

40. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 246.

41. *Vserossiiskaya Konferentsiya RKP (Bol'shevikov)*, No 3 (21

December (1921), p. 20.

نامنظم کارگر، یا به صورت تقویت کشاورزی عمومی و در مقیاس بزرگ در سیبری و سایر مرزبوم‌ها با کمک کارگران مزدور». در کفه دیگر ترازو، «در نتیجه کاهش تعداد چارپایان بارکش، رفتن کارگران به جبهه جنگ‌های امپریالیستی و داخلی، و خشک‌سالی‌های مکرر، قشیر دهقانان فاقد اسب و زمین شخم‌زده و گاو... نیز افزایش یافته است». بدین ترتیب واگرد گرایش‌های دوران پیشین رفته‌رفته صورت می‌گیرد:

هموار شدن تضادهای طبقاتی در روستا متوقف شده است. روند تبعیض از نو آغاز شده و قوت گرفته است، و هر جا که احیای اقتصاد روستایی قوی‌تر و مساحت زیر شخم در حال گسترش باشد [این روند نیز] قوی‌تر است.... در حین افول عظیم کل اقتصاد روستایی و فقیر عمومی روستاها، ظهور نوعی بورژوازی کشاورزی در جریان است.

بررسی مفصل پریوبراژنسکی درباره‌ی معایب موجود با بازگشت به آرمان‌های نظریه‌ی بلشویکی به پایان می‌رسد - یعنی «ایجاد باوخوزها، تأیید و توسعه کشاورزی پرولتاریایی در زمین‌های واگذار شده به کارخانه‌ها، تشویق توسعه جماعت‌ها [کولکتیف‌ها]ی کشاورزی و درآوردن آن‌ها به مدار اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و پایه قرار دادن آن‌ها برای تحول اقتصاد روستایی به اقتصاد سوسیالیستی». پریوبراژنسکی به پیروی از رسم روز پیشنهاد می‌کند که سرمایه خارجی و کارگران خارجی وارد کنند - برای «ایجاد کارخانه‌های عظیم کشاورزی» و به کار بستن شیوه‌های فنی نوین کشاورزی در مقیاس بزرگ.^{۴۲}

لنین نظریات پریوبراژنسکی را با ناشکیبایی آشکاری خواند؛ به نظر او این مطالب از آن نوع نظریه‌پردازی در باب برنامه‌ریزی درازمدت بود که ظاهراً به مقدمات عملی روز چندان ربطی ندارد. لنین در یادداشت انتقادآمیز تندی که به پولیت‌بورو نوشت این نظریات را رد کرد و آن‌ها را «بی‌مناسبت» نامید، و پیشنهاد کرد که کنگره آینده کار خود را منحصر سازد به تشکیل‌دادن کمیسیونی برای بررسی مسأله و به آن دستور دهد که «دچار تکرار مکررات نشود، بلکه... تجارب عملی را منحصر و به

تفصیل» مطالعه کنند. کمیته مرکزی حزب نظر لنین را پذیرفت. ۴۳ مذاکرات کنگره روی همین خط انجام گرفت و تقاضای پریویراژنسکی برای بحث عمومی درباره سیاست اقتصادی رد شد. قطعنامه کوتاه کنگره، که بر پایه توصیه‌های کمیسیون تصویب شد، فقط درجا می‌زند و نامی از معایب موجود نمی‌برد، زیرا، تا آنجا که مفروضات نپ اعتبار داشت، برای این دردها درمانی پیدا نمی‌شد. ۴۴ هنگامی که سرنوشت محصول آینده هنوز در هوا معلق بود، جای آن نبود که نبرد تازه‌ای را با کولاک‌ها آغاز کنند.

ایراد دوم بر پایه وسیع‌تری استوار بود و خطر آن هم فوری‌تر به نظر می‌رسید. روزی که نپ را به صورت دادن امتیاز لازمی به دهقانان بنا نهادند، هیچ‌کس در طرح این پرسش شتابی نداشت که آن امتیاز باید از چه کسانی گرفته شود؛ این استدلال درست و پذیرفتنی بود که هر اقدامی که برای افزایش تولید کشاورزی و رساندن خواربار به شهرها صورت گیرد، از لحاظ منافع کارگران صنایع نیز دست‌کم به اندازه منافع دیگران ضرورت دارد. اما با سپری شدن ماه‌های سال ۱۹۲۱، امتیازات دهقانان چند برابر شد و وضع کارگران صنایع، که خطر بیکاری و از دست دادن جیره تضمین شده آن‌ها را تهدید می‌کرد، از بد بدتر شد. کنفرانس حزبی و نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در مارس ۱۹۲۱ باز دهقانان را کانون توجه خود ساختند و به ناخرسندی‌های صنایع اعتنایی نکردند. آن «جبهه کارگران مخالف» اصلی که در دهمین کنگره حزب محکوم شد مربوط به ایام پیش از نپ بود؛ وقتی که این جبهه از تسلط «عناصر غیرپرولتاریایی» بر حزب شکایت می‌کرد، غرض دهقانان نبود. اما امروز رفته‌رفته این شکایت به گوش می‌رسید که نپ یعنی قربانی کردن کارگر صنعتی در پای کشاورز روستایی؛ پس طبیعی بود که این زمره‌ها در محافلی که میدان فعالیت افراد پیشین جبهه کارگران

۴۳. برای یادداشت لنین به پولیت‌بورو، نگاه کنید به ۱۹۱-۴، *ibid.*, xxvii.

برای تصمیم کمیته مرکزی، نگاه کنید به: *ibid.*, xxvii, 524, note 81.

44. *Odinnadtsati S"ezd RKP(B)* (1936), p. 88; *VKP(B) v Rezolyut-siyakh* (1941), pp. 428-9.

نقش لنین را در تهیه این قطعنامه از روی نامه‌ای که به اوسینسکی نوشته است و در آن از «داخلت‌های اشخاص نادان» شکایت می‌کند می‌توان حدس زد، تا بررسی‌های انتقادی بعداً به چه نتیجه‌ای برسد (*Sochineniya*, xxvii, 273-4).

مخالف بود از سر گرفته شود. در یازدهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۲، این حرف از دهان شلیاپنیکوف پرید که غرض از نپ فراهم کردن «حکومت ارزان تری برای دهقانان» است، و این کار به خرج کارگران صورت می‌گیرد. ۴۵. لنین از دادن پاسخ مستقیم به ایراد شلیاپنیکوف تن زد، چنان که به پریوبراژنسکی نیز مستقیماً پاسخی نداده بود؛ او فقط برهان «حلقه اتصال» ضروری با دهقانان را تکرار کرد و این نکته را به‌ویژه افزود که «همه‌چیز باید تابع این ملاحظه باشد». سپس شرح کوتاه و پریشانی درباره صنایع بیان کرد و پوزش خواست که «به دلایل گوناگون، و بیشتر به علت بیماری»، نتوانسته این بخش از گزارش خود را تفصیل دهد، و پایان عقب‌نشینی را اعلام کرد. ۴۶. اما در سخنان او هیچ اشاره‌ای به تغییر مهمی در سیاست دیده نمی‌شد. آن مسائل اساسی که در زیر ظاهر نپ نهفته بود هنوز پخته و رسیده نبود.

پی‌آمدهای ماجر نشان داد که سیاست انتظاری که لنین در یازدهمین کنگره حزب در پیش گرفت کاملاً موجه بود. پاره‌ای به واسطه پاداش‌هایی که نپ برای تولید کشاورزی پیش‌بینی کرده بود و پاره‌ای هم بر اثر مساعدت فصل، محصول ۱۹۲۲ از همه سال‌های پس از انقلاب بیشتر بود. ۴۷. و رابطه جدید حکومت شوروی را با دهقانان کاملاً توجیه می‌کرد. نه تنها برای نخستین بار پس از انقلاب دهقانان مازادی برای فروش در دست داشتند و قانون و حکومت نیز آن‌ها را در کار فروش تأیید و تشویق می‌کرد، بلکه شرایط فروش نیز بسیار به سود آن‌ها تمام می‌شد. شهرها پس از چند سال گرسنگی‌کشیدن مشتاق خواربار بودند، و در همان حال

45. *Odinnadstati S"ezd RKP(B)* (1936), p. 108.

46. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 230, 233, 238.

۴۷. در دوازدهمین کنگره حزب، آوریل ۱۹۲۳، زینوویف رسماً محصول ۱۹۲۲ را «سه‌چهارم محصول متوسط دوره پیش از جنگ» برآورد کرد؛ تولید صنعتی ۲۵ درصد تراز پیش از جنگ بود

(*Dvenadstati S"ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 25);

برآورد اخیرتری برحسب ارزش ذکر این کتاب نقل شده است

Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 432;

این برآورد تولید کشاورزی این دوره را ۲۵ درصد و تولید صنعتی را یک‌سوم ارقام ۱۹۱۳ ذکر می‌کند.

دولت نیز به دلایل دیگری ۲۸ به صنایع فشار می‌آورد که مقدار زیادی از کالاهای خود را بفروشند. بدین ترتیب در تابستان و پاییز ۱۹۲۲ تراز قیمت‌ها به طرز بی‌سابقه‌ای به سود کشاورزی و زیان صنایع تغییر کرد. هدف‌های اعلام شده و اغراض نهانی نپ، هر دو، ناگهان چنان آشکار شدند که کمتر کسی پیش‌بینی کرده بود: پاره‌ای از روی قصد و پاره‌ای برحسب اتفاق، دهقانان به فرزند عزیز کرده دیکتاتوری پرولتاریا مبدل شده بودند. لنین کاملاً حق داشت که در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ از توفیق نپ به خود بی‌الد:

شورش‌های دهقانی که پیش از این، یعنی پیش از ۱۹۲۱، به اصطلاح جزو مشخصات تصویر عمومی روسیه بودند، تقریباً به کلی ناپدید شده‌اند. دهقانان از وضع کنونی خود خرسندند.... دهقانان ممکن است از این یا آن جنبه کار حکومتی ما ناخرسند باشند؛ ممکن است گلایه کنند. این البته امری است ممکن و ناگزیر، زیرا که دستگاه حکومتی و اقتصاد دولتی ما هنوز نمی‌توانند از این امر جلوگیری کنند؛ اما هر نوع نارضایتی کل توده دهقانان از ما به هر صورت منتفی شده است. این کار در ظرف یک سال انجام گرفته است. ۲۹.

درست است که آنچه در تابستان ۱۹۲۲ روی داد پیکان ایرادهای پریوبراژنسکی و شلیاپنیکوف را تیزتر ساخت. جریان کالا از شهر و کارخانه به روستا، و گرچه به مقادیر محدود، که پس از شش یا هفت سال از نو برقرار شد، بیشتر به خانه کاری‌ترین و مرفه‌ترین دهقانان منتفی می‌شد، که وسیع‌ترین و بارورترین زمین‌ها را به دست آورده بودند و بیش‌از همه در فراوانی برداشت سال سهیم بودند. احیای رفاه دهقانان که از نپ نتیجه می‌شد با پیشرفت مشابهی در صنایع سنگین همراه نبود، بلکه تا حدی به خرج کارگران صنایع به دست می‌آمد. اما این براهین، با آن که از لحاظ نظری درست بودند، انگیزی که نپ در تمام اقتصاد

کشور پدید آورده بود فعلا چنان قوی بود که زورش بر آن‌ها می‌چربید. اگر منافع عمدهٔ احیای اقتصاد به جیب کولاک‌های موجود و کولاک‌های آینده سرازیر می‌شد، فشار توانفرسای چند سال گذشته بر دوش فقیرترین دهقانان نیز اندکی تخفیف می‌یافت. اگر روستاها به خرج شهرها سود می‌بردند، شهرها نیز از فراوانی خواربار آشکارا بهره‌مند می‌شدند، هرچند که توزیع نابرابر و هزینهٔ نهایی سنگین بود. تأثیر حیات بخش نپ در همهٔ بدنهٔ اقتصاد دوید و، هرچند در درازمدت فشارها و نابرابری‌های تازه‌ای از آن به بار می‌آمد، فعلا احساس عمومی آسایش این آثار را پوشیده می‌داشت.

در پاییز ۱۹۲۲، هنگامی که نپ در اوج توفیق به نظر می‌رسید و پیش از پدیدار شدن ابرهای تازه در افق اقتصاد، حکومت شوروی تصمیم گرفت که با تدوین یک سلسله مقررات قانونی وضع را تثبیت کند. مقررات ارضی که روز ۳۰ اکتبر به تصویب کمیتهٔ مرکزی اجرائی مرامری رسید و در ۱ دسامبر ۱۹۲۲ به اجرا گذاشته شده، هیچ نکتهٔ تازه‌ای در بر نداشت. در واقع غرض آن این بود که به دهقانان اطمینان خاطر بدهد که ترتیبات موجود برقرار می‌ماند. اصل ملی شدن اراضی به طور جدی تأیید شد: «حق مالکیت خصوصی در زمین، در منابع زیرزمینی، در آب‌ها، و در جنگل‌ها در قلمرو جمهوری شوروی سوسیالیستی فدرال روسیه برای همیشه ملغی است.» هر زمینی که برای کشاورزی به کار رود یا بتواند به کار رود، «یک واحد دارایی دولتی» به‌شمار می‌رود. اما حق «بهره‌برداری کارگران» از زمین می‌تواند به یکی از اشکال متداول اعمال شود - یعنی بنهٔ روستایی یا «میر»، با کشت حواشی و توزیع مجدد ادواری زمین یا بدون آن‌ها، زمین‌های فردی دهقانان، مشارکت داوطلبانه در تشکیل کمون‌های روستایی، ارتل، یا ساوخوز. حق افراد یا اقلیت‌های ناراضی برای بیرون رفتن از جماعت همراه با مقدار متناسبی از زمین شناخته شد، البته تحت مقرراتی (که پس از قانون مهٔ ۱۹۲۲ به دقت بیشتری تدوین شده بود) برای جلوگیری از پاره‌پاره شدن مفرط زمین‌ها.^{۵۱}

50. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 68, art. 901.

۵۱. حق افراد برای جدا شدن از «میر» یکی از مسائلی بود که به شدت مورد نزاع بود و ناچار تصمیم گرفتن دربارهٔ آن به سانواکوم رجوع شد
(*IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX*

گذشته از این قیده‌ها، محدودیت‌های جدی حقوق دهقانان زمین‌دار تقریباً به‌کلی بزداشته شد. حق سهم اجاره‌دادن زمین و اجیرکردن کارگر کمابیش با همان عبارات قانون مه ۱۹۲۲ پذیرفته شد. همچنین به همه «شهروندان (بدون تمایز جنسی یا عقیدتی یا ملی) که مایل باشند با کار خود [روی زمین] کنار کنند»، حق بهره‌برداری از زمین کشاورزی داده شد. این مقررات هیچ حقی را به طور دائم نمی‌پذیرفت، بلکه تلویحاً می‌گفت که حقوق شناخته‌شده در این مقررات برای مدت نامحدودی اعتبار دارد. به نظر می‌رسید که در تلاش خود برای حفظ کشاورزی خرده‌پا و رسم‌دیرین کشت و کار روستایی در برابر تجاوز واحدهای جماعتی (کولکثیف) بزرگ و مدرن نیز مانند تلاش برای گرفتن حق فروش مازاد خود در بازار آزاد به پیروزی درخشان و کاملی رسیده‌اند. در پاییز ۱۹۲۲ نپ در خطه روستا هنوز هیچ معارضی نداشت، و بعید می‌نمود که، دست‌کم از این لحاظ، دیگر تغییر مهمی در پیش داشته باشد. اما مقررات ارضی دسامبر ۱۹۲۲ وضع را برای کمتر از ده سال تثبیت کرد؛ و در سراسر این سال‌ها مجادله درباره مسئله اساسی روابط میان کشاورزی روستایی و صنایع بزرگ در اقتصاد شوروی بدون وقفه ادامه داشت. «بحران قیچی» در ۱۹۲۲ پیش‌درآمد این مجادله بود.

(ب) صنایع

«سیاست اقتصادی نوین» (نپ) در اصل سیاستی بود برای کشاورزی و، ضمناً، برای بازرگانی داخلی، نه برای صنایع. در کنگره‌ای که نپ را تصویب کرد مسائل مربوط به صنایع موزد بحث قرار نگرفت؛ و قطعنامه «درباره وضع مالیات جنسی به‌جای مصادره» فقط در این زمینه به صنایع اشاره می‌کند که «احیای حمل و نقل و صنایع به حکومت شوروی امکان می‌دهد که فراورده‌های کشاورزی را از طریق عادی دریافت کند،

Sozyva, No. 1 (25 October 1922), p. 33).

گزارشگر (مخبر) کمیسیون قانون در کمیته مرکزی اجرائی سراسری اذعان کرد که رسیدگی کافی به مسئله پاره‌پارشدن زمین‌ها امکان نداشته است: ایالات به حال خود گذاشته شده‌اند تا حداقل واحدهای کشاورزی را معین کنند (ibid., pp. 35-6).

یعنی [از طریق] مبادله با مصنوعات کارخانه‌ها و صنایع خانگی.^{۵۲} دو ماه بعد لنین، در مقاله‌ای که مفصل‌ترین بیان او را دربارهٔ نپ دربر دارد، برای نخستین بار با این مسألهٔ عملی رویه‌رو می‌شود:

نیاز و ویرانی به حدی رسیده است که ما نمی‌توانیم تولید را در مقیاس بزرگ و کارخانه‌ای و دولتی و سوسیالیستی فوراً برقرار کنیم.... این بدان معنی است که ناگزیر باید تا حدی به استقرار صنایع کوچک کمک کنیم^{۵۳}، که نیازی به ماشین ندارند، نیازی به منابع دولتی یا ذخائر وسیع مواد خام و سوخت و خوارپار ندارند؛ و می‌توانند کمک فوری به اقتصاد روستایی برسانند و نیروهای تولیدکنندهٔ آن را افزایش دهند.^{۵۴}

اما واگذار کردن نقش دوم به صنایع بزرگ نیز دشواری‌های خاص خود را داشت. در پیش‌نویسی که چند هفته بعد، در میانهٔ ماه مهٔ ۱۹۲۱، نوشته شد و سپس به صورت تصویب‌نامهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرایی سراسر درآمد، مسأله به صورت پوشیده‌تری باز گذاشته شد:

بگذارید تجربه به ما نشان دهد که با افزایش تولید و تحویل فراورده‌های دولتی مؤسسات بزرگ سوسیالیستی تا چه حد می‌توانیم این مبادله را به جریان بیندازیم، و تا چه حد می‌توانیم صنایع کوچک محلی را تشویق و ترویج کنیم.^{۵۵}

52. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 388.

۵۳. صنایع «کوچک» شامل سه مقولهٔ عمده می‌شدند: صنعتگرانی که مستقلاً برای خود کار می‌کردند، یا دست تنها و یا حداکثر با یک یا دو کارگر؛ صنایع «خانگی» یا «روستایی» (*kustarnaya promyshlennost'*) که با کمک کارگران نیمه-وقت یا خود دهقانان و افراد خانواده‌شان می‌پرچید؛ و تعاونی‌های صنعتی، که کارگران یکی از این مقولات، یا هر دو، در آن‌ها سازمان می‌یافتند. صنایع «کوچک» فقط با ساده‌ترین ماشین‌آلات کار می‌کردند و غالباً روستایی بودند و در مقابل کارخانه‌های شهری قرار می‌گرفتند.

54. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 332-3.

55. *ibid.*, xxvii, 365-6; *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 44, art. 223.

اما وقتی که همین پیش‌نویس به چهارمین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه و چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه تسلیم شد، یعنی به سازمان‌هایی که هر دو نماینده منافع صنایع بزرگ و بلی‌شده بودند، فوراً تردیدهایی پدید آمد. یکی از سخنرانان عقیده داشت که دهقانان نیازهای خود را غالباً از صنایع خانگی تأمین خواهند کرد و لذا رشته داد و ستد میان شهر و روستا بریده خواهد شد؛ میلیوتین در پایان بحث گزارش داد که ده‌ها یادداشت به هیأت رئیسه کنگره رسیده است، حاکی از نگرانی از این که مبدا «این گردش تازه به سوی رقابت آزاد و تشویق صنایع کوچک پایه اساسی صنایع بزرگ ما را از میان ببرد». ۵۶ در چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، لوزوفسکی گفت که اتحادیه‌های کارگری باید در «تنظیم» صنایع کوچک مشارکت کنند؛ اشمیت در اوضاع جدید این خطر را پیش‌بینی کرد که طبقه کارگر «از کار اساسی خود به‌سوی صنایع کوچک منحرف شود». ۵۷

کنفرانس حزبی پایان مه ۱۹۲۱ به لنین مجال داد که با مهارت همیشگی خود جهت انتقاد را تغییر دهد. می‌گوید اگر اولویتی که صنایع بزرگ در هر نوع اقتصاد سوسیالیستی دارند مورد تأکید قرار نگرفته، بدان سبب است که همه در این باره اتفاق نظر دارند. لنین به «دست‌غیب»ی که در آن ایام به آن دلبسته بود، یعنی به طرح الکتریکی‌کردن صنایع، اشاره می‌کند:

ما طرح دقیق و حساب‌شده‌ای در دست داریم، که با کار بهترین متخصصان و دانشمندان روس محاسبه شده است و به ما دقیقاً نشان می‌دهد که چگونه و با چه منابعی، با در نظر

56. *Trudy IV Vserossiiskogo S'ezd Narodnogo Khozyaistva* (1921), pp. 42, 53.

57. *Chetvertiy Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 49, 115;

یکی از نمایندگان جنوب روسیه در پنجمین کنگره اتحادیه‌های کارگری، سپتامبر ۱۹۲۲، شکایت کرد که کارخانه بزرگ سیگارسازی روستوف کارگران خود را اخراج می‌کند، و حال آن که سیگارسازی‌های کوچک محلی به سرعت در حال افزایش‌اند

(*Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 91-2).

گرفتن ویژگی‌های طبیعی روسیه، می‌توانیم و باید پایه این صنایع بزرگ را در اقتصاد خود پی‌ریزی کنیم و خواهیم کرده بدون این کار سخن‌گفتن از پایه واقعاً سوسیالیستی حیات اقتصادی ما ممکن نیست.

اما احیای صنایع بزرگ بدون وفور خواربار و مواد خام امکان نداشت؛ این چیزها نیز جز با روند مبادله به دست نمی‌آمد؛ تشویق و ترویج صنایع کوچک به معنای آغاز کردن همین روند بود. «برای آن که به‌طور منظم به احیای صنایع بزرگ برسیم، باید به احیای صنایع کوچک پردازیم». ۵۸. قطعنامه کنفرانس لوازم سیاست اقتصادی را به ترتیبی که از این دیدگاه ترتیب منطقی بود بیان می‌کند. نخستین کار لازم «حمایت از مؤسسات کوچک و متوسط، چه مؤسسات خصوصی و چه تعاونی» است؛ دوم، «جواز اجازه دادن مؤسسات دولتی به اشخاص، تعاونی‌ها، آرتل‌ها و انجمن‌ها»؛ سوم «تجدیدنظر جزئی در برنامه صنایع بزرگ در جهت تقویت تولید اشیای مصرف عمومی و روزانه دهقانان»؛ و آخر «توسعه استقلال و ابتکار هر مؤسسه صنعتی بزرگ در امر اداره منابع مالی و مادی خود». ۵۹. در تدوین قوانین شوروی بایستی این ترتیب رعایت شود.

نخستین گام‌های نپ در زمینه صنایع صدور دو فرمان از جانب ساونارکوم در ۱۷ مه ۱۹۲۱ بود. فرمان اول حاکی از قصد دولت است، برای «اقدامات لازم در ترویج صنایع روستایی و کوچک، خواه به‌صورت مؤسسات خصوصی و خواه تعاونی» و «پرهیز از افراط در وضع مقررات و تشریفات، که ابتکار عمل اقتصادی افراد و گروه‌های جمعیت را مضمحل می‌کند»؛ ۶۰. فرمان دوم ناقض چند فرمان پیشین است که دامنه عمل و اختیارات تعاونی‌های تولیدکنندگان را محدود می‌کردند و مفاد فرمان ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ را که دائر بر تملی‌شدن همه مؤسسات صنعتی بود ملغی می‌کند؛ و درعین‌حال قید می‌کند که مؤسساتی که پیش از ۱۷ مه ۱۹۲۱ ملی شده‌اند از این الفا مستثنا هستند. ۶۱. در سراسر تاپستان ۱۹۲۱

58. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 390-1.

59. *VKP(B) v. Rezolyutsiyakh* (1941), i, 397.

60. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 47, art. 230.

61. *ibid.*, No. 48, art. 240.

این فرمان نمونه بسیار خوبی است از ابهام اصطلاح «ملی‌شدن» به صورتی که در

صدور يك سلسله فرمان حمایت دولت را از تعاونی‌های صنعتی با سر و صدای خاصی اعلام می‌کرد. این تعاونی‌ها که دارای حقوق اشخاص حقوقی شناخته شدند، می‌توانستند زیر تعداد ۲۰ درصد از اعضای خود کارگر استخدام کنند، و مشمول نظارت کمیساریای خلق در امور بازرسی کارگران و دهقانان نبودند، و بدین ترتیب از گرفتاری‌های نهادهای دولتی در امان بودند؛ از طرف دیگر، این تعاونی‌ها می‌توانستند اعتبارات کوتاه‌مدت و درازمدت از بخش تعاونی ناکومفین دریافت کنند.^{۶۲} صنایع روستایی و مؤسسات صنعتی کوچک، یعنی مؤسساتی که «در آن‌ها کمتر از ده یا بیست کارگر، مشغول کار باشند، از جمله کارگرانی که کارشان را در خانه انجام می‌دهند»، کمک‌های مهم، اگرچه کمتر آشکاری دریافت می‌کردند، یعنی به آن‌ها قول مستثنا بودن از قاعده ملی‌شدن و «شهری» شدن، و شمول همکاری ارگان‌های وسنخا داده می‌شد.^{۶۳} نتیجه کلی این اقدامات آن بود که صنعتگران خرده‌پا و صنایع کوچک خطه روستا نیز از همان امنیت و همان امکان داد و ستدی که نپ به کشاورزان می‌داد برخوردار شدند.

گام دومی که در قطعنامه کنفرانس حزبی مه ۱۹۲۱ معین شده بود عبارت بود از بازگشت به مدیریت و نظارت خصوصی، از طریق اجاره

این دوره به کار می‌رفته است. همه مؤسسات صنعتی (با استثنائات ناچیز) به معنای قانونی کلمه به موجب فرمان ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ «ملی‌شده» بودند؛ غرض از فرمان ۱۷ مه ۱۹۲۱ مسلماً این بود که مؤسساتی که مدیریت آن‌ها هنوز به تصرف درنیامده است به تصرف درخواهد آمد. ۱۴ ژوئن ۱۹۲۱ کمیساریای خلق در امور دادگستری «تفسیر»ی به همین معنی منتشر کرد، از جمله این که مؤسساتی که تا پیش از ۱۷ مه ۱۹۲۱ به تصرف درنیامده‌اند «باید ملی‌نشده شناخته شوند» (*Novaya Ekonomicheskaya Politika v Promyshlennosti: Sbornik Dekretov* (1921), pp. 38-40);

تلاش دیگری برای روشن کردن این وضع آشفته با صدور فرمان دسامبر ۱۹۲۱ صورت گرفت، که می‌گفت برای تشخیص این که فلان مؤسسه را باید ملی‌شده دانست یا ملی‌نشده، رأی وسنخا ضرورت دارد (1921, *Sobranie Uzakonenii*, No. 79, art. 684). در همان فرمان قید شده است که مؤسسات ملی‌شده‌ای که کمتر از بیست کارگر در استخدام داشته باشند، اگر از طرف ارگان‌های دولتی مورد استفاده کامل قرار نگرفته باشند «غیرملی‌شده» شناخته می‌شوند.

62. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 53, art. 322; No. 58, art. 382.

63. *ibid.*, No. 53, art. 323.

دادن مؤسسات صنعتی که ملی یا مصادره شده بودند ولی دولت در اوضاع جدید نمی‌توانست آن‌ها را سودآور سازد. شایع بود که این‌گونه مؤسسات را به‌زودی به صاحبان پیشینشان برمی‌گردانند، و این شایعه به حدی قوت داشت که آن صاحبان یا وارثان آن‌ها اسناد مالکیت خود را شیرین معامله می‌کردند.^{۶۴} قطعنامه کنفرانس حزبی اختیار «ارگان‌های اقتصادی محلی» را برای اجازه دادن مؤسسات تحت مدیریت خود و «بدون اجازه مقامات بالاتر» می‌پذیرد. مقامات محلی بدون آن که منتظر صدور فرمان شوروی و ابلاغ رسمی بمانند این توصیه را به عمل گذاشتند. شوراهای ایالتی اقتصاد ملی بار سنگین مسؤولیت اداره کردن صنایع ملی‌شده گروه سوم را^{۶۵} (که منحصراً زیر نظر آن‌ها بود) از سر خود بازکردند و آن‌ها را به هر درخواست‌کننده‌ای و با هر شرایطی که مقدور بود اجازه دادند.^{۶۶} شاید بهانه آن‌ها این بود که این کارهای شتابزده به منظور راه‌انداختن بسیاری از مؤسسات انجام می‌گرفت که به توقف کامل رسیده بودند. اما در مقابل این عذر، ساونارکوم در ۶ ژوئیه ۱۹۲۱ فرمانی صادر کرد و روشن ساخت که در چه شرایطی اجازه دادن مؤسسات ملی‌شده مطلوب است. تعاونی‌ها ارجح شناخته شدند، هرچند اجازه دادن به اشخاص حقیقی نیز مردود نشد. مستأجر به موجب قوانین مدنی و جزائی، هر دو، ملزم به نگهداری اموال مورد اجازه و یگانه مسؤول تأمین نیازمندی‌های مؤسسه و کارگران آن بود.^{۶۷} مدت اجازه عموماً دو تا پنج سال بود و مال‌الاجاره به صورت جنسی و برحسب درصدی از کالاهای تولیدشده پرداخت می‌شد. این نکته که صدور فرمان مورد بحث ناشی از ابتکار عمل مقامات محلی بود نشان می‌دهد که مفاد آن نیز بیشتر در مورد مؤسسات محلی کوچک به‌کار بسته شده است. آمار ۱ سپتامبر ۱۹۲۲، یعنی یک سال پس از اجرای طرح، این نکته را تأیید می‌کند. صنایعی که در آن‌ها بالاترین

64. *Trudy IV Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1921), p. 12.

۶۵. نگاه کنید به ضمیمه ۱۵-۲۱۴ بالا.

۶۶. تلگراف و بخشنامه‌ای از دستخا به شوراهای ایالتی هشدار می‌داد که بدون توجه به اجازه دادن مؤسسات نپردازند و منتظر حل مسأله فرمان بمانند؛ این تلگراف و بخشنامه در این مأخذ آمده است:

Novaya Ekonomicheskaya Politika v Promyshlennosti: Sbornik Dekretov (1921), pp. 45-6.

67. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 53, art. 313.

تعداد مؤسسات به اجاره رفته دیده می‌شود عبارت‌اند از صنایع خوراک و چرم. از میان ۷،۱۰۰ مؤسسه‌ای که در این زمان برای اجاره منظور شده‌اند، ۳،۸۰۰ مؤسسه به اجاره رفته‌اند؛ این‌ها روی هم رفته ۶۸،۰۰۰ کارگر در استخدام داشته‌اند، یعنی هرکدام به‌طور متوسط کمتر از بیست تن. ارقامی که فقط حدود نصف مؤسسات به اجاره رفته را دربر می‌گیرند نشان می‌دهند که قدری کمتر از ۵۰ درصد آن‌ها به اشخاص اجاره داده شده‌اند، و بیشتر این اشخاص هم صاحبان پیشین مؤسسات بوده‌اند؛ باقی به اجاره تعاونی‌ها و آرتل‌های کارگران و نهادهای دولتی درآمده‌اند. روشن است که غالب این‌ها مؤسسات کوچکی بوده‌اند که با سرمایه‌اندک و برای بازار مصرف‌کنندگان محدود و غالباً محلی کار می‌کرده‌اند.^{۶۸}

این اقدامات در محافل درست‌کیش (ارتودوکس) حزب همچنان خلجیان پدید می‌آورد و بازگشت برخی از مؤسسات صنعتی به مالکیت خصوصی و به اجاره رفتن برخی دیگر را تسلیم کردن سنگر سوسیالیسم می‌دانستند. قوت بازتاب این برداشت، حتی در نظریات درونی حزب، از دستوری که در نوامبر ۱۹۲۱ به امضای مولوتوف، دبیر کمیته مرکزی، به کمیته‌های ایالتی حزب صادر شده است معلوم می‌شود. این دستور به اعضای حزب هشدار می‌دهد که قابل قبول نیست که یک نفر کمونیست مالک یا مستأجر یک سازمان اقتصادی دارای کارگران اجیر باشد یا در سازمان اقتصادی خصوصی انتفاعی مشارکت کند. کمونیست‌ها می‌توانند در آرتل‌ها یا در سایر سازمان‌های اقتصادی جماعتی شرکت داشته باشند، منتها فقط در صورتی که سازمان‌ها برای دولت یا برای تعاونی کار کنند، نه این که «در تعقیب هدف‌های خاص کسب ثروت» باشند.^{۶۹} مسأله اصول پیش از موضوع مورد بحث اهمیت داشت. در دهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۲ کامنف گفت که صنایع دولتی، از جمله حمل و نقل، ۳،۰۰۰،۰۰۰ کارگر در استخدام دارد، و حال آن که تعداد

۶۸. آمار نقل‌شده را از شرح پرمغزی که میلیوتین در این کتاب آورده گرفته‌ایم: Milyutin, *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 69-84؛ آمار نقل شده در یازدهمین کنگره حزب، مارس (Odinnadstyi S"ezd RKP(B) (1936), p. 268) از تعداد بیشتری مؤسسات اجاره‌رفته با تعداد متوسط کارگران کمتری حکایت می‌کند.

69. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 34, 15 November 1921, p. 10.

کارگران صنایع خصوصی و استیجاری ۷۰،۰۰۰ تن است. ۷۰ سرشماری ۱۶۵،۰۰۰ مؤسسه به اصطلاح صنعتی در مارس ۱۹۲۳ نشان می‌دهد که ۸۸٫۵ درصد آن‌ها در دست مالکان خصوصی یا در اجاره اشخاص حقیقی است و مؤسسات دولتی فقط ۸٫۵ درصد و مؤسسات تعاونی ۳ درصد کل را تشکیل می‌دهند. اما ۸۴٫۵ درصد کل کارگران صنایع در استخدام مؤسسات دولتی هستند، که به طور متوسط هر کدام ۱۵۵ کارگر دارند، و حال آن که مؤسسات تعاونی به طور متوسط هر کدام ۱۵ کارگر دارند و مؤسسات خصوصی فقط ۲ کارگر. به علاوه، از آن‌جا که تولیدکنندگی کار در مؤسسات دولتی بالاتر است، رقم کارگران صنایع دولتی نماینده ۹۲٫۴ درصد تولید برحسب ارزش است، و از کل ارزش فقط ۴٫۹ درصد برای مؤسسات خصوصی و ۲٫۷ درصد برای تعاونی‌ها باقی می‌ماند. ۷۱. چندین ماه بعد لنین، در دفاع از نپ در برابر حملات مخالفان در چهارمین کنگره کمینترن، مدعی شد که «همه ارتفاعات مسلط» در دست دولت باقی مانده است. ۷۲. دفاع لنین متین و متقن بود. اهمیت عمده سیاست اقتصادی نوین در شناسایی مالکیت خصوصی یا مدیریت خصوصی در توده‌ای از مؤسسات خصوصی کوچک نبود، زیرا که غالب این مؤسسات چنان که باید ملی نشده بودند و نمی‌توانستند بشوند؛ اهمیت آن سیاست در تغییر برداشت از مدیریت صنایع بزرگ ملی‌شده بود. این تغییر به دنبال رهنمودهای صنعتی کنفرانس حزبی مه ۱۹۲۱ پیش آمد؛ یعنی تقویت بخش کالاهای مصرفی صنایع بزرگ، و ترویج «استقلال و ابتکار» مؤسسات صنعتی. نوشته‌ای به نام «دستور» ساونارکوم به تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۱، «درباره به اجرا گذاشتن اصول سیاست اقتصادی نوین»، نخستین فرمان مربوط به نپ است که پیش از هر چیز از صنایع بزرگ بحث می‌کند. این فرمان «صنایع کوچک و روستایی» را «فرع بر صنایع بزرگ دولتی» می‌شناسد و می‌کوشد که مؤسسات صنعتی را گروه‌بندی کند:

دولت، در شخصیت و سنگا و ارگان‌های آن، شاخه‌های جداگانه تولید و معدودی از مؤسسات فردی را، که یا بزرگ باشند یا به دلیلی برای دولت حائز اهمیت باشند، یا شاخه‌های فرعی

70. *Desyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1923), p. 20.

71. Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), pp. 211-12.

72. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 350.

آن‌ها متقابلاً مکمل یکدیگر باشند، تحت مدیریت مستقیم خود قرار می‌دهد.

مؤسساتی که در هیچ‌کدام از این گروه‌ها جا نمی‌گرفتند بایستی به تعاونی‌ها یا انجمن‌های دیگر یا به اشخاص اجازه داده شوند: آن‌هایی که متقاضی اجازه نداشته باشند بایستی تعطیل شوند. ولی مؤسساتی که تحت مدیریت مستقیم ارگان‌های دولتی درمی‌آمدند بایستی «برطبق اصول حسابداری اقتصادی» («خوزراسچت») دقیق اداره شوند. ۷۳. دو اصل در عین حال پذیرفته شدند: اصل مرکزیت و اصل عدم مرکزیت. مؤسساتی که در يك «شاخه تولید» کار می‌کردند بایستی در سازمان‌هایی به نام «اتحادیه»، که بعدها «تراست» نامیده شدند «مرکزیت» یابند؛ از طرف دیگر، این «اتحادیه»‌ها و آن عده از مؤسسات که به قدر کافی بزرگ باشند و نیازی نباشد که وارد اتحادیه شوند بایستی «تفکیک» شوند، به این معنی که به آن‌ها استقلال داده شود و از نظارت مستقیم و سنخا و ارگان‌های آن آزاد باشند. مضامین دوگانه «اس ته نو»ی ۱۲ اوت ۱۹۲۱ چنین بود:

بزرگ‌ترین مؤسسات يك شاخه معین از صنایع که از لحاظ فنی مجهز و عملاً سازمان‌یافته و واقع در محل مناسب باشند می‌توانند... يك اتحادیه ویژه بر پایه اصول «خوزراسچت» [حسابداری اقتصادی] تشکیل دهند. مؤسسات منفرد نیز می‌توانند بر پایه همان اصول «تفکیک» شوند. ۷۴.

«تفکیک» صنایع بزرگ ملی شده از مدیریت مستقیم دولت و عملکرد مستقل آن‌ها بر پایه اصول انتفاعی همتای تشویقی بود که از

73. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 59, art. 403.

این «دستور» از طرف و سنخا تهیه شد

(*Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 318).

و می‌توان آن را نخستین «بازگشت» صنعت بزرگ پس از ضربه نپ دانست. این بازگشت به صورت نوعی رهنمود پدیدار شد، نه لایحه قانونی. اما این گونه اظهارات را معمولاً در مجموعه فرمان‌ها جای می‌دادند، و مانند آن‌ها الزام‌آور شناخته می‌شد.

74. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 63, art. 462.

انواع صنایع کوچک، ملی‌شده یا به اجاره رفته، به عمل می‌آید، و این پایه سیاست‌های صنعتی نظام اقتصادی نوین را تشکیل می‌داد. «تفکیک» در زمینه‌های گوناگون نتایج مهمی به بار آورد: چه در زمینه سیاست کار، که مؤسسات صنعتی مسئولیت مستقیم نگهداری کارگران خود را برعهده گرفتند، و از آن پس همه اشکال خرید خدمت، خواه نقدی و خواه جنسی، پرداخت دستمزد محسوب می‌شد^{۷۵}؛ چه در زمینه بازرگانی و توزیع، که بخش بزرگ صنایع به جای آن که ارگان‌های دولتی را تهیه‌کنندگان مواد و مشتریان خود بشناسند رأساً خریدار و فروشنده بازار آزاد شدند^{۷۶}؛ و چه در زمینه سیاست مالی، که صنایع به‌جای دریافت اعتبار از خزانه‌داری بر پایه برآوردهای بودجه اعتبار مورد نیاز خود را بر پایه انتفاع از بانک دولتی، و سپس از سایر مؤسسات بانکی، دریافت می‌کرد^{۷۷}. معمول شدن «خوزراسچت»، که لنین آن را «گذار به اصول تجاری» توصیف می‌کند، نتیجه ناگزیر نپ بود: ترکیب کشاورزی مبنی بر سرمایه‌داری خصوصی با صنایع دولتی در اقتصاد یگانه ناممکن می‌نمود مگر آن که بخش دولتی به قبول شرایط بازار تن دردهد^{۷۸}. نقش «خوزراسچت» اولاً این بود که تضمین کند که مؤسسات دولتی از این پس باری بر دوش دولت نباشند، و ثانیاً مقامات مسؤول را قادر سازد به این که حکم کنند کدام مؤسسات حق دارند امتیاز مالکیت و مدیریت دولتی را حفظ کنند. اما در پاییز ۱۹۲۱ ابزارهای موجود هنوز برای انجام دادن این کار دقیق آن ظرافت لازم را نداشتند. وسنخا در گزارش خود به نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ یادآور شد که پاره‌ای از اساسی‌ترین تصمیمات درباره تعریف سود هنوز گرفته نشده است:

هیچ رهنمودی وجود ندارد که توضیح دهد منظور از سود چیست و آیا باید تمام آن را به حساب آورد یا این که چیزی از آن باید به حساب سرمایه مؤسسه گذاشته شود، و سودی

۷۵. نگاه کنید به صص ۴-۳۷۳ زیر.

۷۶. نگاه کنید به ص ۳۶۰ زیر.

۷۷. نگاه کنید به صص ۵-۴۰۴ زیر.

را که به صورت کالاهای تولید نشده در مؤسسه وجود دارد
چگونه باید در نظر گرفت. ۷۹.

این‌ها مسائل ساده یا صوری محض نبودند. نزدیک به دو سال بعد، نویسنده صاحب‌صلاحیتی در یکی از نشریات «اس ته تو» (شورای کار و دفاع) نشان داد که تراست‌های گوناگون دارند هزینه‌های تولید و لذا سودهای خود را به شیوه‌های گوناگون محاسبه می‌کنند. ۸۰.

تشکیل تراست‌ها یکی از راه‌های گذار صنایع به مرحله «خوزراسچت» (حسابداری اقتصادی) بود، تا صنایع بتوانند در برابر فشارهایی که بر اثر تغییرات جدید بر آن‌ها وارد می‌آمد ایستادگی کنند. به یک معنی، این سیاست سیاست خودیاری بود. صنایع، به ویژه صنایع سنگین که نیازهایشان در مدت جنگ داخلی دارای اولویت شناخته می‌شد، اکنون بایستی ضربه اصلی امتیازات دهقانان و بازگشت به اقتصاد بازاری را تحمل کنند. با این حال صنایع بزرگ، اگرچه دیگر سوگلی حکومت پرولتاریا محسوب نمی‌شدند، بایستی برای روبه‌رو شدن با فشارهای تازه و ناآشنای رقابت در بازار آزاد خود را سازمان دهند. به معنای آنتی‌تری، تراست‌ها پاسخی بودند به مسئله عقلانسی ساختن (راسیونالیزاسیون) صنایع. از مدت‌ها پیش آشکار بود که با تعطیل واحدهای کم‌بازده و تراکم تولید در پربازده‌ترین واحدها می‌توان از مقدار زیادی تلفات مواد و نیروی کار جلوگیری کرد. در نظام «گلاوک»‌ها (مراکز)، که هر مؤسسه‌ای به طور جداگانه اداره می‌شد و تابع نفوذ نیروی اتحادیه‌ای بود که هیچ کاری برای کاهش محافظه‌کاری مدیریت از لحاظ جلوگیری از اتلاف انجام نمی‌داد، چندان توفیقی به دست نیامده بود. تلاش برای گروه‌بندی مؤسساتی که در یک رشته تولید کار می‌کردند گاه تحت عنوان «تراست» و گاه تحت عنوان «کوست» (Kust) یا «دسته» به‌جایی نرسیده بود. در مه ۱۹۲۱، هنگام نخستین جوشش نپ، کمیته مرکزی حزب «کاهش بسیار سریع تعداد

79. *Finansovaya Politika za Period s Dekabrya 1920 g. po Dekabr' 1921 g.: Otchet k IX Verossiiskomu S'ezdu Sovetov* (1921), pp. 60-1;

ریکوف، یکی از رؤسای پیشین و سنخا، در این زمان می‌نویسد که آمار موجود برای هر نوع «خوزراسچت واقعی» نارسا است، و «ما حتی ارقام تعیین‌کننده سرمایه ثابت را در دست نداریم» (A. I. Rykov, *Stat'i i Rech'i*, ii (1928), 97).

80. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 133-7.

مؤسسات و کارگران [را] از طریق تراکم کارگران در حداقل تعداد بهترین و بزرگ‌ترین مؤسسات» به چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه توصیه کرده و سپس این توصیه را با همین عبارات در چهارمین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه نیز مکرر کرده بود. ۸۱. اما پیشرفت به‌کندی صورت می‌گرفت. فقط در یک بخش حیاتی بحران سوخت موجب اقدامات جدی و اساسی شد. در تابستان ۱۹۲۰ یک کمیسیون فنی معادن زغال حوضه دونتس را که تازه از زیر ضربه‌های مکرر نبردهای نظامی بیرون آمده بود بازرسی کرد و ۹۵۹ چال را مشغول کار دید، از جمله ۳۳۸ چال به اصطلاح «روستایی» که بدون وسائل ماشینی کار می‌کردند. در آخرین دوره کمونیسم جنگی سپاه‌های کار در معادن حوضه دونتس بسیار به‌کار گماشته می‌شدند، و این امر بی‌گمان تراکم کارگر را در این معادن به‌النسبه آسان می‌ساخت. در ۱ ژوئیه ۱۹۲۱ تعداد چال‌های مشغول کار به ۶۸۷ کاهش یافته بود. ۸۲.

سیاست صنعتی تازه، که همه تشکیل تراست‌ها را تشویق می‌کرد، به‌کار بستن این قاعده را به‌طور وسیع‌تری ممکن ساخت. دو تراست نخستین (در این هنگام تراست را هنوز «اتحادیه» می‌نامیدند) - یکی مربوط به کارخانه‌های کتان‌بافی و دیگری مربوط به تأسیسات چوب‌بری ناحیه دریای سفید - با فرمان اوت ۱۹۲۱ «اس ته‌ئو» به وجود آمدند، و اساسنامه‌شان آن‌ها را ملزم می‌ساخت که حساب سود و زیان عملکرد خود را نگه دارند، و به آن‌ها اجازه می‌داد (هرچند ظاهراً استثنائاً) که نیازمندی‌های خود را در بازار آزاد خریداری کنند و فرآورده‌های خود را بفروشند. ۸۳. این دو تراست را سرمشق قرار دادند، و از اکتبر ۱۹۲۱ جریان تشکیل تراست‌ها به‌سرعت پیش رفت. در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ماه دسامبر، یوگدانوف، رئیس تازه و سنخا، اعلام کرد که پانزده تراست بزرگ به وجود آمده است (کلمه «تراست» اکنون آزادانه به‌کار می‌رفت). ۸۴. در سپتامبر ۱۹۲۱ کمیسیون دیگری از طرف

81. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 32, 6 August 1921, pp. 3-4.

82. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 49-50.

83. *Novaya Ekonomicheskaya Politika v Promyshlennosti: Sbornik Dekretov* (1921), pp. 95-103, 110-20.

84. *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), pp. 72, 89.

«اس ته نو» به دن فرستاده شد. در نتیجه کار این کمیسیون، دولت فقط ۲۸۸ چال را نگه داشت (که ۲۶۷ تائی آنها مشغول کار بودند) و آنها را در تراست تازه‌ای به نام «رنوگل» گرد آورد؛ ۴۰۰ چال دیگر یا تعطیل شدند و یا به اجاره رفتند. ۸۵ در تابستان ۱۹۲۲ سایر مناطق زغالخیز و نیز مناطق نفتخیز به همین ترتیب تراست‌هایی تشکیل دادند. این صنایع بیش از همه سازمان تراستی و تراکم کار پیدا کردند. اما همین روندهای عقلانی ساختن (راسیونالیزاسیون) کارها در صنایع سبك نیز به کار بسته شد. از میان بیش از ۱۰۰۰ مؤسسه در صنعت چرم‌سازی که پیش‌تر به دست «گلاخوزها» اداره می‌شدند، ۱۲۴ مؤسسه را دولت به دست گرفت و در گروهی از «تراست»‌های چرم جای داد و باقی را رها کرد یا اجاره داد؛ اما این ۱۲۴ مؤسسه در شاخه‌های خاص خود نماینده ۷۰ تا ۸۸ درصد کل تولید صنعت چرم‌سازی بودند. ۸۶ در پایان اوت ۱۹۲۲، هنگامی که روند بناکردن تراست‌ها کمابیش به انجام رسید، ۴۲۱ تراست تشکیل شده بود، از جمله بیش از ۵۰ تراست در هرکدام از صنایع نساجی، فلزریزی، و تهیه خوراک؛ بیش از ۴۰ تراست در صنعت چرم‌سازی؛ ۳۵ تراست در صنعت شیمی؛ و ۲۰ تراست در صنعت برق تعداد متوسط مؤسساتی که در هر تراست است گرد آمده بودند حدود ۱۰ بود. ۳۸۰ تراستی که آمار مفصلی از آنها در دست بود ۸۴۰،۰۰۰ کارگر در استخدام داشتند، و از این‌ها ۵۲۵،۰۰۰ تن در تراست‌های نساجی و فلزریزی کار می‌کردند. این ارقام تراست‌های بزرگ ذغال و نفت را دربر ندارند. ۸۷ بزرگ‌ترین تراست‌ها تراست نساجی ایوانوو-وونزنسک بود،

85. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 51.

86. *ibid.*, iii, 11.

87. *ibid.*, iii, 27-30;

در کتابی که در نوامبر ۱۹۲۲ به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب منتشر شده رقم کل تراست‌ها ۴۳۰ آمده است (۶۵ تراست در صنایع غذایی، ۵۷ در صنایع فلزی، ۵۲ در صنایع نساجی)؛ تعداد مؤسسات تشکیل‌دهنده این تراست‌ها ۴،۱۴۴ است، که جمعاً نزدیک یک میلیون کارگر در استخدام داشته‌اند (*Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 321);

در کتاب روزنفلد ارقام مربوط به ۱۹۲۳ اندکی بالاتر است
Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), pp. 216-20.

که ۵۴,۰۰۰ کارگر در استخدام داشت^{۸۸}، و تراست‌های فلزریزی گومزا و یوگوستال، که هرکدام به‌ترتیب ۴۸,۰۰۰ و ۴۱,۰۰۰ کارگر داشتند. ۲۱ تراست هرکدام بیش از ۱۰,۰۰۰ کارگر داشتند. ۸۹ در جمهوری‌های شوروی تراست دولتی شکل عمده سازمان صنایع کارخانه‌ای شده بود. روند گذار به «خوزراسچت» (حسابداری اقتصادی) در آغاز کار از روند تراستی‌شدن صنایع عقب بود. فرمان ۲۷ اکتبر ۱۹۲۱ تمایزی میان دو دسته مؤسسه دولتی ترسیم کرد - آن‌هایی که به هیچ صورتی مواد یا کمک مالی از دولت دریافت نمی‌کردند و آن‌هایی که هنوز بر کمک دولت متکی بودند، که رایج‌ترین و مهم‌ترین صورت آن تأمین جیره کارگران از جانب نارکومپروود بود. دسته اول، که به‌زودی اکثریت مؤسسات دولتی را دربر گرفت، مجاز و مختار بود که فراورده‌های خود را بدون قید و بند در بازار آزاد بفروشد؛ دسته دوم، که بیشتر به بخش‌های اساسی صنایع سنگین محدود می‌شد، تحت ترتیبات ویژه‌ای می‌توانست تا ۵۰ درصد فراورده‌های خود را در بازار آزاد بفروشد، ولی در هر صورت ملزم بود که نهادهای دولتی و تعاونی‌ها را بر مشتریان خصوصی مقدم بدارد. ۹۰ جواز فروش مقداری از فراورده‌ها به آسانی صادر می‌شد، و این کار در کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۲۱ نیز به ویژه مورد تأیید قرار گرفت. ۹۱ در ۲۱ مارس ۱۹۲۲ گام دوررسی برداشته شد: صنعت سوخت بر پایه انتفاعی قرار گرفت. این بدان معنی بود که طرح‌های صنعتی دیگر سوخت خود را از دولت دریافت نمی‌کردند، بلکه بایستی آن را از «مدیریت کل سوخت» خریداری کنند؛ از طرف دیگر، کارگران صنعت سوخت دیگر

۸۸. یکی از نمایندگان کمیته مرکزی اجرائی سراسری در ۱۹۲۲ پاره‌ای از جزئیات جریان تشکیل این تراست را نقل می‌کند. کارخانه‌های نساجی بزرگ محل جزو این تراست بودند؛ کارخانه‌های کوچک در آغاز اجازه داده شدند، ولی سپس در هم ادغام شدند و زیر مدیریت بخشی بازرگانی و صنایع شورای محلی قرار گرفتند

(*IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnite'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 2 (26 October 1922), pp. 25-6).

89. Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), p. 220.

90. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 72, art. 577.

91. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 410.

خوراک خود را از ارگان‌های دولتی نمی‌گرفتند. ۹۲ در این ترتیب جدید ظاهراً استثنائاتی هم دیده می‌شد. در خود فرمان قید شده بود که تحویل سوخت رایگان به مدیریت راه‌آهن باید ادامه یابد؛ سپس نیز علاوه شد که تحویل خوراک به معدنکاران حوضه دونتس قطع نشود. ۹۲ اما در قسمت اعظم صنایع گذار به «اصول انتفاعی» پیش از پایان سال ۱۹۲۲ عمدتاً انجام گرفته بود.

در پاییز ۱۹۲۲، هنگام نوشته شدن قانون مدنی جدید نخستین تلاش جدی برای تعریف منزلت قانونی تراست‌های جدید صورت گرفت. این تراست‌ها با مؤسسات صنعتی، یا گروه‌های این‌گونه مؤسسات در دوره کمونیسم جنگی، از این لحاظ تفاوت داشتند که فارغ از مدیریت ارگان‌های دولتی (وسنخایا مراکز و گلاوک‌های آن) عمل می‌کردند و مسؤول حساب سود و زیان جداگانه خود بودند. از طرف دیگر، تراست‌ها در این ایام سرمایه ثابت نداشتند و شخصیت حقوقی به شمار نمی‌رفتند. ماده ۱۹ قانون مدنی مقوله ویژه‌ای ایجاد می‌کند که عبارت است از «مؤسسات دولتی و اتحادیه‌های این‌گونه مؤسسات تحت رژیم مدیریت مستقل که هزینه آن‌ها از بودجه کشور پرداخت نمی‌شود». این‌گونه مؤسسات اختیار داشته که «به صورت اشخاص حقوقی مستقل در معاملات اقتصادی مشارکت کنند» و تابع مقررات عادی قانون بودند. اموال جاری، از جمله سرمایه در گردش، را می‌توانستند برای گرفتن اعتبار وثیقه بگذارند، اما اموال ثابت جزو دارایی ملی محسوب می‌شد و وثیقه کردن آن ممکن نبود. سرانجام ماده ۱ فرمان ۱۰ آوریل ۱۹۲۳ منزلت تراست‌ها را بدین عبارت تعریف و تنظیم می‌کند:

تراست‌های دولتی عبارت‌اند از مؤسسات صنعتی دولتی که دولت برحسب اسامنامه هرکدام از مؤسسات به آن‌ها استقلال عمل می‌دهد و آن‌ها به قصد انتفاع برحسب اصول محاسبات بازرگانی عمل می‌کنند.

دولت در قبال وام‌های تراست مسؤولیتی به‌عهده نمی‌گرفت (مگر

92. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 216-18.

93. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 53

وقتی که تراست به تصرف دولت درمی‌آمد) و اجباری نداشت که زیان‌های آن را جبران کند. سود تراست پس از کسر مقادیری که در اساسنامه قید شده بود به صندوق دولت واریز می‌شد. اکنون به هر تراست مبلغی به نام سرمایه ثابت داده می‌شد و استهلاك به صورت درصدی از سرمایه بایستی از سود سالانه کسر شود؛ يك چهارم سود به خود تراست تعلق می‌گرفت، ۲۲ درصد به صندوق رفاه برای بهبود وضع کارگران، ۳ درصد برای توزیع پاداش میان مدیران، کارمندان، کارگران. تراست در خرید و فروش در بازار آزاد آزادی کامل داشتند، و فقط در صورتی متمم به مقدم داشتن ارگان‌های دولتی بودند که تعرفه‌های آن بتواند با قیمت‌های بازار آزاد رقابت کند. ۹۴ عنصر انتفاع که در «خوزراسچت» سرشته بود همه‌جا مورد تأکید قرار می‌گرفت: آنچه در آغاز به صورت ابزار ملی کردن صنایع و معیار ارزش در نظر گرفته شده بود، اکنون به صورت انگیزه تازه‌ای برای تولید صنعتی به کار می‌رفت.

در زمینه کشاورزی، نپ به‌زودی انگیزش لازم را برای تولید پدید آورد و روسیه شوروی را در راه احیای اقتصادی انداخت. در صنایع، دستاوردها کندتر و غیرمستقیم‌تر بودند — و به طرز خطرناکی يك جانبه. هدف اصلی نپ آن بود که پاداش کافی و وافق دسترنج دهقانان را فوراً به دست آن‌ها برساند، و پیشرفت آن روی همان خط قطعیانه حزبی مۀ ۱۹۲۱ صورت می‌گرفت. روی همین اصل، نپ بیش از هر چیز مشوق آن صنایع روستایی و محلی کوچکی بود که مستقیماً برای مصرف دهقانان تولید می‌کردند و به سرمایه‌گذاری چندانی برای تجدید تجهیزات نیاز نداشتند، و فراورده‌هایشان نیز به سرعت با فراورده‌های کشاورزی مبادله می‌شد. در زمینه صنایع کارخانه‌ای، نپ مشوق صنایع مصرفی بود، که فراورده‌هایشان را می‌توانستند به سرعت برای مبادله به بازار برسانند — در مقابل صنایع کالاهای سرمایه‌ای که فوایدشان برای اقتصاد کشور دیررس‌تر بود، در اوضاع بنوی اقتصاد روسیه فقط بازتاب تقاضای خام برای کالاهای مصرفی بود و هیچ نشانی از لوازم سرمایه‌گذاری درازمدت دربر نداشت، بازگشت به عمل خصوصی و بازار آزاد همه این غرض‌ها را حاصل می‌کرد. در ۱۹۲۰، تولید صنعتی تقریباً در همه‌جا به پایین‌ترین

حد خود رسید، یعنی ۱۶ درصد رقم ۹۵.۱۹۱۲ بیرون آمدن از این گودال مسیر بسیار ناهمواری داشت. بازده صنایع کوچک - روستایی و دستی -، که در ۱۹۲۰ اندکی بالای یک چهارم بازده ۱۹۱۲ بود، در ۱۹۲۱ به ۳۵ درصد و در ۱۹۲۲ به ۵۴ درصد رسید. از طرف دیگر، صنایع بزرگ کارخانه‌ای، که در ۱۹۲۰ تولیدشان به ۱۵ درصد تولید ۱۹۱۲ رسیده بود، در ۱۹۲۱ فقط تا ۱۷ درصد و در ۱۹۲۲ تا ۲۰ درصد بالا رفت. در صنایع بزرگ بهترین نتایج در صنایع مصرفی دیده می‌شد، که مستقیماً نیازهای دهقانان را تأمین می‌کردند. صنعت چرم‌سازی تنها صنعتی بود که در سراسر این سال‌ها ارقامی مساوی با ارقام ۱۹۱۲ نشان می‌داد. اما در نساجی نیز پیشرفت خوب بود، و تولید مصنوعات چوبی نیز از ۳۶ درصد کل تولید ۱۹۱۲ در ۱۹۲۰ به ۵۵ درصد در ۱۹۲۲ رسید. پارچه‌های کتان‌ی نیز از ۳۵ درصد در ۱۹۲۰ به ۷۲ درصد در ۱۹۲۲، و مصنوعات پنبه‌ای (که منبع اصلی مواد خامشان، یعنی ترکستان، بیش از دو سال خارج از دسترس بود) از ۶۵ درصد در ۱۹۲۰ به ۱۵۵ درصد در ۱۹۲۲ بالا رفت. در میان صنایع سنگین، استخراج معادن در ۱۹۲۰ رقم ۲۳ تولید ۱۹۱۲ را نشان می‌دهد و در ۱۹۲۱ به ۳۰ درصد پایین می‌افتد، اما در ۱۹۲۲ تا ۳۶ درصد بالا می‌رود. فقط صنعت نفت است که از ۱۶ درصد تولید ۱۹۱۲ در ۱۹۲۰، به ۳۹ درصد در ۱۹۲۲ بالا می‌رود؛ و علت پایین بودن رقم ۱۹۲۰ نیز رویدادهای نظامی دو سال پیش است. اما مهم‌ترین نتایج مزبوط به صنعت فلزریزی است، که در میان صنایع پیش از انقلاب روسیه بزرگ‌ترین صنعت و پایه همه صنایع بزرگ محسوب می‌شد. در این صنعت، بازده ۱۹۲۰ که بیش از ۶ درصد ۱۹۱۲ نبود در ۱۹۲۱ به ۹ درصد رسید و در ۱۹۲۲ به ۷ درصد افتاد. بنابر گفته یکی از

۹۵. محاسباتی که خواهد آمد برحسب روبل طلا در ۱۹۱۲ صورت گرفت و از این نشریه برگرفته شده است: 9-186, iii, (1923) *Na Novykh Putyakh*; روشن است که این محاسبات بسیار تقریبی است. ارقام مربوط به ۱۹۲۲ از روی نتایج واقعی نه ماه اول سال برآورد شده‌اند، و نتایج نهایی آن سال را اندکی کمتر از واقعیت نشان می‌دهند.

۹۶. این نتیجه شگفت‌آور را به این نکته نسبت می‌دهند که مؤسسات چرم‌سازی کوچک، که «وارد آمار ۱۹۱۲» نشده بودند، یا شاید جزو صنایع دستی کوچک («آرتیزان») به حساب می‌آمدند، در دوره مورد بحث ملی شده بودند

سنگگویان در دوازدهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۲۳، کل صنایع روسیه به‌رغم اقداماتی که برای «عقلانی‌ساختن» آن صورت گرفته بود هنوز فقط با ۳۰ درصد ظرفیت خود کار می‌کرد.^{۹۷}

صنایع شوروی در مرحله اول نپ در معرض دو تأثیر نامساعد قرار گرفتند. اولاً، نپ در آغاز کار نه تنها سیاست امتیازدادن به دهقانان بود، بلکه این امتیاز به زیان پرولتاریا تمام می‌شد، یا دست‌کم جایی برای دادن امتیاز مشابهی به صنایع باقی نمی‌گذاشت؛ بنابراین نخستین تأثیر آن در صنایع نامساعد بود.^{۹۸} ثانیاً، نپ با انگیزش تقاضا برای کالاهای مصرفی توازن درونی صنایع را بر هم می‌زد.

نتایج تأثیر نخست کمابیش فوراً به صورت بحران قیمت‌های صنعتی ظاهر شد. در سراسر دوره کمونیسم جنگی، قیمت‌های ثابت رسمی به‌طور یکدست چنان تنظیم می‌شد که به نفع تولیدکنندگان کالاهای مصنوع باشد. اما در بازار آزاد غیرقانونی، تقاضای شدید برای خواربار سنگینی کفه ترازو را به طرف مقابل منتقل می‌ساخت، یعنی مثلاً در قیاس با پیش از جنگ یک پوط جو به ازای مقدار بیشتری چرم یا پارچه نخی معامله می‌شد. بنابراین وقتی که قیدهای نظارت دولتی برداشته شد، طبعاً انتظار می‌رفت که قیمت‌ها به سود تولیدکنندگان فرآورده‌های کشاورزی تغییر کنند. این تغییر نه تنها روی داد، بلکه شکل آن شدیدتر و مفرط‌تر از آن بود که انتظار می‌رفت، و این امر به شرایط خاص شهر و روستا مربوط می‌شد. در روستا، صادرات دوره کمونیسم جنگی همه اندوخته‌های دهقانان را از چنگشان درآورده بود، و قحط‌سالی ۱۹۲۱ نیز به بسیاری از مناطق کشور مجال نداد که از امتیازات نپ بهره‌مند شوند؛ در نتیجه تقاضای مؤثر برای کالاهای صنعتی برخلاف انتظار پایین افتاد، و حال آن که تقاضای شهرها برای سرچشمه‌های خشکیده خواربار بیش از پیش شدت یافت. پس از سال‌ها نپ برای نخستین بار دهقانان را در وضعی

97. *Dvenadsyati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 339.

۹۸. کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۲۱ کامنف اشکال اساسی نپ را چنین بیان می‌کند: «فقط به زیان دهقان، یا کارگر، هر دو، می‌توان صنایع و نتیجتاً کل اقتصاد را احیا کرد»

(*Vserossiiskaya Konferentsiya RKP (Bol'shevikov)*, No. 1 (19 December 1921), p. 20).

قرار داد که می‌توانستند پس از برداشت مصرف خانواده خود و سهم تحصیلدار مالیات، مازاد محصول خود را به قیمت دلخواهشان بفروشند. دهقانانی که در زمستان ۲-۱۹۲۱ مازادی برای فروش داشتند از نیروی خود آگاه بودند و بی‌میل نبودند که ستمی را که در دوره کمونیسم جنگی از دست شهرها کشیده بودند اکنون تلافی کنند.

وضع صنایع پیچیده‌تر از این بود. آزادی معامله و برداشته شدن قیدهای نظارت دولتی در دوران نپ، که دهقانان را به کار برانگیخت، در صنایع بزرگ تأثیر دیگری داشت؛ زیرا که این صنایع ناگهان به منابع خود و مقتضیات ظریف حسابداری صنعتی وابسته شدند: از پاییز ۱۹۲۱ به بعد، مرتباً مؤسسات بیشتری رشته دریافت اعتبارات و مواد خام و خواربار را از دولت می‌پریدند و به حال خود رها می‌شدند. آینده، حتی برای قوی‌ترین آن‌ها تاریک بود. پس از هفت سال ندانم‌کاری، تحمیزات کارخانه‌ها به وضع بسیار بدی افتاده بود و تجدید و ترمیم آن‌ها بیش از این نمی‌توانست معوق بماند. منابع مالی ته‌کشیده بود و گرفتن اعتبار کمابیش غیرممکن بود. ۹۹ هزینه‌های جاری باید تأمین می‌شد و برای پرداخت دستمزد کارگران، که دیگر غالباً از خواربار دولتی محروم بودند، باید اجناس لازم یا پول نقد فراهم می‌آمد. دارایی‌های مؤسسات کمابیش منحصر به انبارهای مواد خام بود، که تجدید آن‌ها فقط با قیمت‌های بازار آزاد میسر می‌شد، به اضافه موجودی کالاهای ساخته‌شده. در اکثر مؤسسات این کالاها در واقع تنها دارایی نقد موجود بود. ۱۰۰ بنابراین نیاز مبرم به سرمایه در گردش، که با قطع کمک دولت پیش آمده بود، فقط با فروش وسیع کالاهای ساخته‌شده برآورده می‌شد. تلاش برای «آب‌گردن» کالاها همه‌جا به چشم می‌خورد، به‌طوری که در پایان سال ۱۹۲۱ اصطلاح

۹۹. بانک دولتی جدید، که اختیار وام‌دادن بر پایه انتفاعی به صنایع را داشت، در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۱ افتتاح شد، آن‌هم با منابع مالی غیرکافی (نگاه کنید به ص ۴۰۵ زیر) ۱۰۰. بنابر جدولی که 15, iii, (1923) *Na Novykh Putyakh* چاپ شده است، و با آن که چندان دقیق نیست می‌تواند راهنمای تقریبی انگاشته شود، موجودی کالاهای تمام‌شده در ۱ ژانویه ۱۹۲۲ بیش از موجودی مواد خام بوده و این نکته در همه صنایع به‌جز صنایع فلزریزی و نساجی صادق بوده است. برآورد دیگری، که باید نظری‌تر از آن جدول باشد، نشان می‌دهد که این موجودی‌ها برای تأمین نیازهای صنایع به سرمایه در گردش به هیچ روی کافی نبوده است.

«رابازاروانیه» («پخش در بازار») دهان به دهان می‌گشت. ۱۰۱
این تلاش ناگزیر برای فروش موجودی در بازار سخت و خشک آن
آن روز نتیجه طبیعی خود را به بار آورد - یعنی سقوط قیمت مصنوعات.
صنایع دولتی، به سبب نپ، دیگر تحت نظارت یک مرجع واحد کار
نمی‌کردند بلکه به «واحدهای اقتصادی جداگانه‌ای که تقریباً هیچ ارتباطی
با هم نداشتند» تقسیم شدند، و «رقابت بدون قید و بند» میان این واحدها
در گرفت که به پیروی از روحیه تازه بازرگانی برای آب‌کردن کالاهای خود روی
دست‌همدیگر بلند می‌شدند و سقوط قیمت‌ها را تشدید می‌کردند. ۱۰۲ شدت این
سقوط تا حدی، و موقتاً، بر اثر تورم پول پوشیده می‌ماند، اما از قیاس
قیمت کالاهای صنعتی و کشاورزی روشن می‌شد، زیرا که قیمت کالاهای
کشاورزی بر اثر کمبود خواربار بالا می‌رفت. مثلاً، در ۱ ژانویه ۱۹۲۱
یک آرشین پارچه نخی معادل چهار رطل آرد جو قیمت داشت، یک جعبه
کبریت معادل ۲۳ رطل، و یک رطل قند معادل ۱۱۵۵ رطل؛ در چهار
ماه اول ۱۹۲۱ ارزش این کالاها بر حسب آرد بیش از ۵۰ درصد پایین
افتاد و ارقام متناظر ۱ مه ۱۹۲۱ به ترتیب عبارت‌اند از ۱۶۸ رطل،
۵۰۹ رطل، و ۵۰۷ رطل. ۱۰۳ ارقام نمودار (اندکس) مبتنی بر ۱۲ قلم
فراورده کشاورزی و ۱۲ قلم فراورده صنعتی نشان می‌دهد که ارزش
فراورده‌های کشاورزی از ۱۰۴ در ۱ ژانویه ۱۹۲۲ (با ۱۰۰ گرفتن تراز
۱۹۱۳) در مه ۱۹۲۲ به ۱۱۳ رسیده است و حال آن‌که ارزش فراورده‌های

۱۰۱. این کلمه که پیش از آن «به اصطلاح» نیز می‌آید، در نهمین کنفرانس
شوراهای سرمایه روسیه، دسامبر ۱۹۲۱، به کار می‌رود
(*Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 95).

102. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 34, 138.

۱۰۳. این ارقام از جدولی در مقاله کوندراتیف گرفته شده است، (Kondratiev, *ibid.* (1923), i, 11) ارقام مشابه، با تفاوت‌های جزئی که از مشخصات آمار این
دوره شوروی است، در این کتاب دیده می‌شود:

S. G. Strumilin, *Na Khozyaistvennom Fronte* (1925), p. 211;

تفاوت مهم این دو جدول در این است که کوندراتیف قیمت‌های رسمی ۱۹۲۰ و
۱ ژانویه ۱۹۲۱ را به کار می‌برد، و حال آن‌که استرومیلین قیمت‌های بازار آزاد
را، که در آن زمان غیرقانونی بود، به حساب می‌آورد؛ به این دلیل است که در
جدول کوندراتیف سقوط ارزش کالاها بر حسب آرد جو تا ۱ ژانویه ۱۹۲۲ آغاز
نمی‌شود، و حال آن‌که در جدول استرومیلین ارزش‌های ۱ ژانویه ۱۹۲۲ نزول از
ارزش‌های بازار آزاد دوره پیش از فپ را منعکس می‌کنند.

صنعتی در همان مدت از ۹۲ به ۶۵ فرو افتاده است. ۱۰۴ بدین ترتیب تنافس میان ارزش فراورده‌های کشاورزی و صنعتی که در مه ۱۹۲۲ به حد نهایی خود رسید تا حد کمتری ناشی از صعود ارزش‌های کشاورزی بود و تا حد بیشتری ناشی از سقوط ارزش‌های صنعتی. شلیاپنیکوف در یازدهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۲ وضع ناگوار صنایع را چنین توصیف می‌کند:

بحران بازار چنان است که دارد ما را به زمین می‌زند؛ ما نمی‌توانیم در برابر سیل کالاها بر سر پای خود بایستیم. ما نیاز فوری به پول داریم، و در جست‌وجوی پول حتی در بازار کالاهای فلزی چنان هرج و مرجی از رقابت پدید می‌آوریم و قیمت فراورده‌هایمان به حدی فرو می‌افتد که دیگر پولی برای پرداخت دستمزدها نداریم. ۱۰۵

بنابر محاسبه‌ای که در همان ایام صورت گرفته است، در مه ۱۹۲۲ پارچه نخی بسیار کمتر از نصف قیمت تمام‌شده به فروش می‌رفته است؛^{۱۰۶} و حال آن‌که وضع مالی صنعت نساجی بسیار محکم‌تر از بسیاری از صنایع دیگر بوده است. چنان که یکی از اقتصادیان شوروی بعدها می‌نویسد، این دوره، دوره «دیکتاتوری جو سیاه و نابودی سرمایه صنایع دولتی ما» بود.^{۱۰۷}

این نتایج شاید با مقاصد آن‌سی نپ سازگار بود، زیرا که نپ می‌خواست به ازای دسترنج دهقانان پاداش تحمل‌پذیری به آن‌ها بدهد؛ اما از لحاظ صنایع شوروی این نتایج مصیبت‌بار بود، و رهبران و مدیران صنایع ناچار واکنش شدید نشان می‌دادند. این واکنش به آنچه در اشکال عادی‌تر سرمایه‌داری از این‌گونه اوضاع ناشی می‌شود شباهت فراوان داشت. در مارس ۱۹۲۲، هنگامی که سقوط بسیار پیش‌رفته بود و لنین اعلام می‌کرد که «عقب‌نشینی» به پایان رسیده است، تشکیل «سندیکا»هایی که نقش ترکیب و انحصار تمام دستگاه فروش هر صنعت

104. *ibid.*, (1925), p. 212.

105. *Odinnadtsati S'ezd RKP(B)* (1936), p. 111.

106. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 17.

107. Y. S. Rozenfeld, *Promshlyennaya Politika SSSR* (1926), p. 428.

واحدی را برعهده داشتند آغاز شد. در ظرف سه ماه بعد تراس‌های همه صنایع مهم با هم متحد شدند و سندیکاهای خود را از روی این الگو تشکیل دادند، به طوری که از ۷۰ درصد تا ۱۰۰ درصد مصنوعات هر صنعت از طریق سندیکاهای آن به فروش می‌رسید. ۱۰۸ افزایش قدرت قیمت‌گذاری، که صنایع به واسطه این سازمان‌ها به دست آوردند، عامل اصلی جلوگیری از سقوط مستمر قیمت‌های صنعتی بود و پس از مه ۱۲۲ حرکت در جهت مقابل را آغاز کرد. رئیس و سنخا صراحتاً سندیکاها را وسائلی نامید «در وهله اول برای دفاع از منافع بازرگانی تراس‌ها»، و مدعی شد که این سندیکاها وظیفه خود را در موارد خاص انجام داده و از رقابت جلوگیری کرده‌اند، و بدین ترتیب بالا رفتن قیمت یک ردیف کامل از فراورده‌ها را مقدور ساخته‌اند». ۱۰۹ در اوت ۱۹۲۲ جلو زیان تا آن‌جا گرفته شده بود که قیمت‌های صنعتی و کشاورزی کمابیش همان نسبت سال ۱۹۱۳ را با یکدیگر داشتند. از آن پس، به واسطه تأثیر مشترک سازمان بهتر در صنایع و برداشت بیشتر در کشاورزی قیمت‌ها بار دیگر رفته رفته از هم فاصله گرفتند، منتها این بار در جهت مقابل، یعنی به سود کالاهای مصنوع و به زیان فراورده‌های کشاورزی. فشارهایی که بر اثر این تنافر تازه قیمت‌ها بر جامعه وارد شد در تاریخ شوروی به نام «بحران قیچی» ۱۹۲۳ معروف است.

108. Y. S. Rozenfeld, *Promyshlennaya Politika SSSR* (1926), pp. 230-7:

در پایان ۱۹۲۲ تعداد سندیکاها به ۱۸ رسیده بود، که مهم‌ترین آن‌ها سندیکاهای نساجی، معادن اورال، چرم‌سازی، نخ خیاطی، توتون، و ماشین‌های کشاورزی بودند (Na Novykh Putyakh (1923), i, 336-42) برای فهرست سندیکاها نگاه کنید به ibid., iii, 36، برخلاف تجربه گذشته، در آغاز نب به جای صنایع سنگین مصرفی برای تشکیل سندیکا آمادگی کامل نشان می‌دادند.

109. *Desyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1923), p. 42.

چند ماه بعد، در دوازدهمین کنگره حزب، بوگدانوف روایت محتاطانه‌تری از نقش سندیکا ارائه کرد، که می‌توان آن را تلاشی برای اصلاح صراحت پیشین او دانست؛ بنابر این روایت «سندیکاها و تراس‌ها اکنون دارند هزینه‌های عمومی خود را کاهش می‌دهند، و اصطلاح جاری کاهش هزینه تمام‌شده اساسی‌ترین اصطلاح سندیکاهای ما است، که به این معنی در تراس‌ها هم مؤثر است و آن‌ها را وادار می‌سازد که مقتضیات بازار را در نظر بگیرند»

(Dvenadsyati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov) (1923), p. 332).

تأثیر نامساعد دیگری که نپ در زمینه صنایع داشت این بود که بازار صنایع سبك مصرفی را به زیان صنایع سنگین رونق داد؛ و این امر، اگرچه آثار نگران‌کننده فوری نداشت، در درازمدت نتایج وخیمی به بار آورد. تأثیر نپ تنها این نبود که باعث توسعه آن اشکال کوچک و فردی تولید صنعتی شد که به دست اشخاص و نزدیک به اقتصاد خرده‌بورژوازی دهقانان و دور از صنایع بزرگ کارخانه‌ای اداره می‌شدند، بلکه این هم بود که در عرصه عمل صنایع بزرگ آن نوع صنایع سبکی را به کار می‌انداخت که فراورده‌هایشان فوراً به مصرف می‌رسید، و صنایع سنگین که از دیرباز سنگر پرولتاریای صنعتی و کلید نهایی صنعتی‌شدن کشور و ساختمان سوسیالیسم به‌شمار می‌رفتند در این میانه زیان می‌دیدند. هنوز سال ۱۹۲۲ به پایان نرسیده بود که زنگ‌های خطر از هر طرف به صدا درآمدند و از آینده تاریخ صنایع سنگین خبر دادند. پنجمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در سپتامبر ۱۹۲۲ با توجه به احیای «چند رشته تولید متکی بر بازار آزاد» این نکته را ثبت می‌کند که «رشته‌های اساسی صنایع که به خودی خود مسیر رشد تمام اقتصاد ملی را معین می‌کنند» - از حمل و نقل، معادن، و صنایع فلزریزی و ماشین‌سازی و برق به ویژه نام می‌برد - «همچنان دچار بحران بسیار شدیدی هستند»، و سپس «بازسازی صنایع بزرگ و حمل و نقل» را «وظیفه فوری جمهوری» اعلام می‌دارد. ۱۱۰ دو ماه بعد لنین سخنرانی خود را در چهارمین کنفرانس کمینترن به دفاع از نپ اختصاص می‌دهد و پس از ترسیم همان تضاد میان «احیای عمومی» صنایع سبك و «وضع بسیار دشوار» صنایع چنین نتیجه می‌گیرد:

نجات روسیه فقط با يك برداشت [کشاورزی] خوب در اقتصاد روستایی میسر نخواهد بود - این کافی نیست - یا فقط با خوب‌شدن وضع صنایع سبك، که کالاهای مصرفی دهقانان را تهیه می‌کنند - این هم کافی نیست؛ صنایع

110. *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 507-9;

تومسکی، که سخنرانی اصلی را در کنگره ایراد کرد، از لنین چنین نقل‌قول کرد: «به‌دون صنایع سنگین، ساختارهای در کار نخواهد بود. لذا سوسیالیسمی نخواهد بود، حتی سوسیالیسم بد» (ibid., p. 114).

سنگین هم ضرورت دارند...

صنایع سنگین به کمک دولتی نیاز دارند. اگر ما این صنایع را به دست نیاوریم به نام يك کشور متمدن باقی نمی‌مانیم - تا چه رسد به يك کشور سوسیالیست.^{۱۱۱}

در آخرین اظهار نظر لنین در امور اقتصادی مسأله اساسی ناشی از دو سال نخستین عملکرد نپ به ساده‌ترین و صریح‌ترین عبارت بیان شده بود. تعبیر این نگرانی‌ها چنان ناراحت‌کننده و چنان دوررس بود که پذیرش فوری آن‌ها امکان نداشت. در پاییز ۱۹۲۲ شکایاتی که از سیاست تنگ‌نظرانه بانک دولتی در دادن اعتبارات به دولت می‌رسید وضع ناگوار صنایع سنگین را بیان می‌کرد. بوگدانوف، رئیس و سنخا، در کمیته مرکزی اجرائی سراسری به نارکومفین حمله کرد و مدعی شد که معادن حوضه دونتس چنان دچار کمبود اعتبار شده‌اند که به علت نداشتن پول نقد برای پرداخت دستمزدها ناچار کارگران خود را اخراج کرده‌اند.^{۱۱۲} در گزارش بوگدانوف درباره صنایع به دهمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۲ نیز باز موضوع اصلی همان کمبود اعتبارات بود.^{۱۱۳} سخن‌گویان دولت در این کنگره همچنان از خوش‌بینی نسبتاً آسانی دم می‌زدند. کامنف با لحن قاطعی اعلام کرد که «زمان دعوای سیاسی بر سر مسائل اصولی دیگر طی شده است» و «مسأله سیاست اقتصادی نوین دیگر يك مسأله اصولی نیست، دیگر مورد اختلاف نیست؛ دیگر نیازمند به توضیح نیست»؛ و با آن که کامنف اندکی بعد اذعان می‌کند که «نپ با صنایع دولتی در کشمکش است»، همچنان اطمینان دارد که حکومت شوروی قادر است عنان نپ را به‌خوبی در دست داشته باشد.^{۱۱۴} سوکولنیکوف، کمیسر خلق در امور مالی، اعتقاد خلل‌ناپذیر خود را به «خوزراسچت» (حسابداری اقتصادی) تکرار می‌کند. می‌گوید صنایع را دیگر نمی‌توان در بودجه کشور منظور کرد؛ دولت دیگر نمی‌تواند مسئولیت پرداخت دستمزد یا تهیه جیره کارگران صنایع را برعهده بگیرد؛ رابطه دولت با

111. Lenin; *Sochineniya* xxvii, 348-9.

112. *IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 5 (29 October 1922), p. 5.

113. *Desyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1923), pp. 36, 40.

114. *ibid.*, pp. 17-18, 29.

صنایع فقط رابطه نوعی مشتری است که بهای آنچه را می‌خرد تمام و کمال پرداخت می‌کند. بدین ترتیب دولت و صنایع به کلی از هم جدا شده‌اند، و صنایع «خواه [و فراورده‌های خود را] در بازار بفروشند و خواه به دولت، باید با شرایطی بفروشند که نه تنها تولید بلکه تجدید سرمایه را مقدور سازد». سوکولنیکوف حتی این برهان را می‌پروراند که چون صنایع بر توان خرید دهقانان متکی است، پس بهترین راه حمایت از صنایع حمایت از دهقانان است. ۱۱۵ لارین به نام صنایع سنگین به مخالفت با سوکولنیکوف برخاست، و نماینده دیگری صنایع سنگین را «فرزند ناتنی نارکومفین» نامید. ۱۱۶ اما در تعبیر جاری نپ هیچ راه‌هایی وجود نداشت. نپ با بازگرداندن اقتصاد بازار استقلال عناصر گوناگون اقتصاد را در همان خط آشنای نظام سرمایه‌داری بازگردانده. مداخله مستقیم دولت در حمایت از صنایع سنگین مغایر اصول جدید بود. منازعاتی که بایستی سرنوشت صنایع و مسیر تولید صنعتی را معین کنند، بایستی در میدان‌های سیاست بازرگانی و مالی انجام گیرند.

(ج) کار و اتحادیه‌های کارگری

تأثیرات نپ در سیاست کار، مانند تماییز آن برای صنایع به‌طور کلی، یکباره آشکار نشد، بلکه در تابستان و پاییز ۱۹۲۱ رفته‌رفته پدیدار شد و در بهار ۱۹۲۲ شکل گرفت. در دوره کمونیسم جنگی، کار نیز مانند سایر عوامل تولید نوعی خدمت اجباری دولتی محسوب می‌شد، که ادا و جبران آن تابع ملاحظات مالی نبود. در نظامی که برخی از مؤسسات صنعتی به مالکیت و مدیریت بازگشته بودند و آن‌هایی هم که هنوز در دست دولت بودند بایستی امور خود را روی اصول بازرگانی بگردانند، این استنباط بایستی از بیخ مورد تجدیدنظر قرار گیرد. اگر فراورده‌های صنایع خصوصی یا دولتی بایستی کالاهای بازاری شناخته شوند، نتیجه منطقی این مقدمه آن بود که نیروی کار نیز بار دیگر نوعی کالای بازاری شناخته شود. بازگشت به بازار آزاد در نظام نپ به معنای بازگشت به بازار آزاد کار نیز بود؛ و این نتیجه، اگرچه فوراً گرفته نشد، ظاهراً پایه تغییر برداشت از موضوع کار را تشکیل می‌داد.

115. *ibid.*, pp. 101-2, 110-11.

116. *ibid.*, pp. 121, 136.

نخستین باروی کمونیسم جنگی که پس از جنگ فوراً فرو ریخت بسیج کار اجباری بود. واکنش در برابر کار اجباری با مرخص شدن سربازان در پایان جنگ داخلی آغاز شده و در قطعنامه دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ درباره اتحادیه‌های کارگری به چشم می‌خورد. این واکنش فارغ از ملاحظات که به اتخاذ نپ انجامید پیش‌آمده بود، هرچند یکی از عناصر مهم آن ناراحتی عمومی که تغییر جبهه را ضروری ساخت نیز همین واکنش بود. نخستین فرمان بعد از کنگره «گلاوکومترو» (کمیته اصلی کار) ارگان‌های آن را منحل کرد و وظایف آن را به «نارکومترو» (کمیساریای خلق در امور کار) محول ساخت؛ اما این اقدام، اگرچه دم و دستگاه کار اجباری را برچید، قدرت اجبار را برجا گذاشت، و این قدرت در حقیقت پیش از تشکیل کنگره آماده عمل شده بود. ۱۱۸ چند روز بعد فرمان مفصلی برای تنظیم وظایف «دادگاه‌های رفیقانه انضباط» صادر شد. ۱۱۹ در ۶ آوریل ۱۹۲۱ با فرمان دیگری قید و بندهای عمده انتقال کارگران از يك کار به کار دیگر برداشته شد و بدین ترتیب راه بازگشت بازار کار نیز هموار شد. ۱۲۰ اما این اقدام منفی به کندی صورت گرفت و به نظر می‌رسد که در آغاز امر تأثیر گسترده‌ای در شرایط استخدام مؤسسات دولتی نداشته است. حتی سپاه‌های کار، اگرچه دیگر به نارکومترو منتقل شده بودند، تا چندی بعد منحل نشدند. در ژوئن ۱۹۲۱ تجویز شد که اگر برای برداشت چغندر داوطلب کافی فراهم نشد سرویس کار تشکیل شود. ۱۲۲ در ژوئیه ۱۹۲۱ فرمان مفصلی برای تنظیم امر احضار دهقانان برای بریدن درخت‌های جنگلی صادر شد. ۱۲۳ برگشتگاه این راه وقتی پیش‌آمد که فرمان ۳ نوامبر ۱۹۲۱ هم گروه‌های اشخاصی را که دولت می‌توانست برای سرویس کار احضار کند دقیقاً محدود ساخت (این گروه‌ها اکنون به اشخاصی که در استخدام هیچ ارگان یا نهاد یا مؤسسه دولتی نباشند محدود شدند) و هم مقاصد را که این گروه‌ها

۱۱۷. نگاه کنید به صص ۲۶۶-۷ بالا.

118. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 30, art. 164.

119. *ibid.*, No. 23-24, art. 142;

برای دادگاه‌ها نگاه کنید به ص ۲۵۰، پانویس ۲۱۱ بالا.

120. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 36, art. 188.

121. *ibid.*, No. 27, art. 155.

122. *ibid.*, No. 55, art. 337.

123. *ibid.*, No. 55, art. 343.

برای حصول آن‌ها به کار گماشته می‌شدند (این‌ها نیز به سوانح بزرگ طبیعی محدود شدند). ۱۲۲ با همه این‌ها، برای دفع قطعی شیخ کار اجباری به صورتی که در دوره کمونیسم جنگی برقرار بود، صدور فرمان دیگری در ۹ فوریه ۱۹۲۲ لازم آمد و بدین ترتیب بود که روش‌های استخدام و اخراج به صورت شیوه‌های عادی تأمین کارگران مورد نیاز و جابه‌جا کردن آن‌ها جای نظام کار اجباری را گرفت. ۱۲۵

مسئله دشوارتر پرداخت دستمزد بود. در کمونیسم جنگی، که کار خدمت دولتی محسوب می‌شد، پرداخت دستمزد می‌توانست دو صورت داشته باشد: دستمزد یا نوعی هزینه ضروری از صندوق دولت بود برای برپا و کارآمد نگه داشتن کارگران (مانند چیره سربازان)، یا حق اجتماعی کارگر بود در ازای تعهد او به کار کردن برای جامعه («هرکس کار نکند چیزی هم نخواهد خورد»); اما این دستمزد با آن کار خاصی که کارگر انجام می‌داد ارتباط مستقیمی نداشت. هر دو مفهوم دستمزد با رسم روزافزون پرداخت دستمزد جنسی سازگار بود - رسمی که به حکم سقوط پول رایج جاری شده بود، نه از روی ملاحظات نظری، و ترک آن به آسانی مقدور نبود. هنگامی که چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری در مه ۱۹۲۱ تشکیل شد، اشمیت هنوز بنابر این می‌گذاشت که «کارگران را به ترک مفهوم چیره تضمین شده که طبقه کارگر به آن خو گرفته است نمی‌توان وادار کرد». کنگره با اکثریت هنگفت قطعنامه‌ای را تصویب کرد که می‌گفت نپ سیاست حمایت از صنایع سنگین را هرچه بیشتر واجب می‌سازد، و این نیز لازم می‌آورد که «صورت پولی تأمین نیازهای طبقه کارگر جای خود را به صورت پرداخت جنسی از جانب دولت بدهد». ۱۲۶ به علاوه، این نوع پرداخت دستمزد، که در آخرین روزهای کمونیسم جنگی به معنای نوعی جیره‌بندی رایگان بود، باز با مفهوم کلی برابری در

124. *ibid.*, No. 74, art. 607.

اشمیت می‌گوید که ابتکار عمل از ناحیه نارکومتروود بوده است (Shmidt, *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 83);

تصمیم در اصل موضوع در کمیته مرکزی اجرائی بر پایه گزارشی از نارکومتروود گرفته شد (Narkomtrud (*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 72, art. 591).

125. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 17, art. 179.

126. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 116 134.

توزیع، یعنی ارقامی که باید به آن رسید، تناسب داشت. جای اندکی شگفتی است که قطعنامه دهمین کنگره حزب درباره اتحادیه‌های کارگری باز هم اصل برابری را ستایش می‌کند و می‌گوید با آن که «به دلایل مختلف تفاوت دستمزدها به نسبت تخصص باید موقتاً حفظ شود، سیاست دستمزد باید بر پایه حد اعلای برابری ممکن میان نرخ‌های دستمزد بنا شود». ۱۲۷ کنگره اتحادیه‌های کارگری در مه ۱۹۲۱ نیز در عین حال که رسماً پرداخت پاداش‌های جنسی را توصیه می‌کند، بار دیگر ناچار می‌شود که غیرعملی بودن این ترتیب را به علت کمبود مزمن خواربار یادآوری کند. ۱۲۸ چندی طول کشید تا اجرای نپ در زمینه صنایع نتایج منطقی خود را به بار آورد. به کار بستن «خوزراسچت» (حسابداری اقتصادی) بازگشت به اقتصاد پولی را لازم می‌آورد و با هیچ تصویری از پرداخت دستمزد به صورت جیره‌بندی رایگان یا ادای خدمت اجتماعی دولت به شهروندان سازگار نبود. فلسفه کار کمونیسم جنگی منسوخ شد. کنفرانس حزبی مه ۱۹۲۱ اصل متوسل شدن به «نفع کارگر در تولید» را پیش کشید و اصرار ورزید که «محاسبه آن جزء دستمزد که به صورت جنسی پرداخت می‌شود باید با قیمت‌های پولی فراورده‌ها متناسب باشد». ۱۲۹ اما صورت دادن این تغییر دشوار چند ماه به تعویق افتاد. فرمان ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۱ زمینه تازه‌ای را گشود و نظام دستمزد را «عامل اساسی در رشد صنعت» نامید. میزان دستمزد اکنون در وهله اول مسأله‌ای بود در رابطه میان کارگر و طرحی که او در آن کار می‌کرد. فرمان یاد شده می‌گوید که «هرآنچه در طرح به امر تولید مربوط نمی‌شود و جنبه کمک [خرج] اجتماعی دارد» باید از آن طرح حذف شود؛ این کار از این پس وظیفه دولت خواهد بود، که مرجع اقتدار عمومی است. فرمان تأکید می‌کند که این تغییر اجازه خواهد داد که پاداش اشکال گوناگون کار برحسب ارزش آن پرداخته شود. «هر نوع اندیشه برابری را باید کنار گذاشت». دستمزدها به تولیدکنندگی متصل شدند؛ از آن پس نبایستی به دلیل این که نظام دستمزدها تفاوتی قائل نشده است مهندسان و کارگران را

127. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 376.

128. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), 30.

129. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 410.

130. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 67, art. 513.

به کارهای بی‌مهارت بگمارند. ۱۴۰ پس از نوامبر ۱۹۲۱ توزیع جیره به‌طور رایگان یا به قیمت‌های اسمی جای خود را به توزیع خواربار میان کارگران داد، که به‌جای بخشی از دستمزد آن‌ها برحسب قیمت‌های بازار محاسبه می‌شد. ۱۴۱ این کار تا بیش از یک سال دیگر ادامه یافت. ۱۴۲ بدین ترتیب از پاییز ۱۹۲۱، زمانی که نظام دستمزدها گام به گام دوباره برقرار می‌شد و کارگران زائد به حکم انضباط «خوزراسچت» اخراج می‌شدند، استخدام کارگر بر پایه تراخی میان کارگر یا اتحادیه از یک طرف و کارفرما از طرف دیگر شکل متداول کار شناخته شد و تنها بازمانده نظام پیشین این بود که دولت حداقل اجباری دستمزد را معین می‌کرد. با رشد تراست‌های صنعتی در پاییز ۱۹۲۱ ۱۴۳ بستن قراردادهای جماعتی کار نیز دوباره مرسوم شد، که اتحادیه‌های کارگری از طرف اعضای خود منعقد می‌ساختند. نخستین قرارداد جماعتی مهم کار در نظام نپ میان نخستین تراست بزرگ دولتی به نام «سورولس» اتحادیه کارگری چوب‌بری در نوامبر ۱۹۲۱ بسته شد. ۱۴۴

انتقال از پرداخت دستمزد جنسی به نظام دستمزد پولی به هیچ‌روی مردم‌پسند نبود و لذا بایستی با گام‌های آهسته انجام گیرد. کارگران، که توجهی به نظریات نداشتند، در برابر تغییر جیره تضمین‌شده به پولی که توان خرید ناپیدارش در حال نزول بود واکنش نشان می‌دادند. رهایی از بلای بسیج کار اجباری که شاید جواب این زیان سادی به نظر می‌رسید ۱۴۵ موهوم از آب درآمد؛ زیرا که این شکل خام انضباط کار به

131. *ibid.*, No. 76, art. 617.

۱۳۲. این کار در سپتامبر ۱۹۲۲ هنوز رایج بود، ولی در پنجمین کنگره اتحادیه‌های کارگری به غلط، آن را «نظام جیره‌بندی قدیم» نامیدند
(*Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S"ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 97).

جدولی در نشریه 108, iii, (*Na Novykh Putyakh* (1923)) نشان می‌دهد که عنصر پول در پرداخت دستمزدها، که در ۱۹۲۱ تا ۶ درصد دستمزد پایین افتاده بود، در سه ماه اول ۱۹۲۲ فقط به ۳۲ درصد رسید.
۱۳۳. نگاه کنید به صص ۳۵۶-۷ بالا.

134. *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S"ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 47.

۱۳۵. این سنت جنبه نظری محض نداشت: وعده پرداخت دستمزد به‌صورت خواربار وسیله‌ای بود که در زمان کمونیسم جنگی نقل و انتقال اجباری کارگران را قابل

زودی جای خود را به «تازیانه اقتصادی» سرمایه‌داری داد. پایان یافتن جنگ داخلی و آغاز شدن نپ دوران تازه‌ای را بنا نهاد که با بیکاری وسیع و وخیمی همراه بود، زیرا که مؤسسات صنعتی و خدمات عمومی پس از تجدید سازمان خود به حکم مقتضیات «خوزراسچت» کارگران را دسته‌دسته اخراج می‌کردند. یکی از مشخصات این زمانه آن بود که در پاییز ۱۹۲۱ فرمانی صادر شد که قانون نیمه فراموش‌شده ۱۹۱۸ را درباره بیمه بیکاری با اوضاع روز تطبیق داد و با صدور فرمان دیگری مقرر شد به کارگرانی که «بدون تقصیر» از مؤسسات و نهادهای دولتی اخراج شده باشند نصف حقوق ماهانه به صورت بازخرید به آن‌ها داده شود. ۱۳۶ روند اخراج کارکنان زائد روز به روز شدت یافت. شماره کارگران راه‌آهن از ۱،۲۴۰،۰۰۰ تن در تابستان ۱۹۲۱ به ۷۲۰،۰۰۰ تن در تابستان ۱۹۲۲ کاهش یافت. ۱۳۷ در یکی از کارخانه‌های مهم نساجی تعداد کارگران هر ۱،۰۰۰ دوکی از ۳۰ تن در ۲۱-۱۹۲۰ به ۱۴ تن در سال بعد کاهش یافت (در قیاس با ۱۰۵ تن پیش از ۱۹۱۴). ۱۳۸ در نیمه اول ۱۹۱۸ کارگران بیکار شده صنایع به روستاها بازگشته و به آسانی جذب شده بودند؛ بنابراین بیکاری فقط به معنای کاهش تعداد پرولتاریا بود. در ۱۹۲۰ قحط‌سالی روستاها را فراگرفت و کارگران زائد صنایع در شهرها گردآمدند و برای نخستین بار مشکل بیکاری را، از نوعی که در کشورهای صنعتی غرب آشنا بود، پدید آوردند. پدید آمدن این «ارتش ذخیره کار»، که در اقتصاد کلاسیک از آن بحث رفته است، چنان فشاری ایجاد کرد که کارگران را به جاهایی که وجودشان مورد نیاز بود راند و تدوین مقررات قانونی تازه را غیرلازم ساخت. کار به صورت یک تعهد قانونی (که یکی از مفاهیم اصلی اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استعمار شده

←

تحمل و حتی مطلوب می‌ساخت. حتی در دسامبر ۱۹۲۱ یکی از سخن‌گویان نه‌مین کنگره شوراهای سراسر روسیه اشاره کرد که خود او دوبار در سیج کارگران برای معادن زغال دوتس شرکت داشته ولی حاضر نیست بار سوم هم شرکت کند، «زیرا که خواباری در دست نداریم»

(*Devjatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 86).

136. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 68, art. 536; No. 77, art. 646.

137. S. G. Strumilin, *Na Khozyaistvennom Fronte* (1925), p. 86.

138. *Na Novykh Putyakh* (1923), iii, 14.

و قانون اساسی «جشفسر» بود) جای خود را به مفهوم کار به نام يك ضرورت اقتصادی داد، و ترس از گرسنگی جای ترس از مجازات قانونی را گرفت. هنگامی که فرمان ۹ فوریه ۱۹۲۲ سرانجام «استخدام و اخراج» را جانشین بسیج اجباری کارگران ساخت^{۱۴۰}، درواقع حربه از کارافتاده‌ای را دور می‌انداخت. در یازدهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۲ حتی از زبان شلیاپنیکوف شکایتی شنیده شد که از مدت‌ها پیش در کشورهای سرمایه‌داری به‌گوش می‌خورد، و آن این که دارند با واردکردن کارگران خارجی کارگران داخلی را از کار خود بیکار می‌کنند. ۱۴۰ در ظرف مدتی کمتر از يك سال، نپ مشخصات اساسی اقتصاد سرمایه‌داری را پدید آورده بود. ۱۴۱

رها شدن کمونیسم جنگی و سرویس‌کار اجباری به دو طریق در منزلت اتحادیه‌های کارگری منطقاً تأثیر داشت. در اوضاع تازه مجاز بودن کار خصوصی و تسلط «خوزراسچت» بر مؤسسات دولتی، وظیفه اتحادیه‌ها در حمایت از منافع کارگر در مقابل کارفرما روشن به نظر می‌رسید، و جنبش ادغام اتحادیه‌ها در دولت قانع‌کننده‌ترین دلیل خود را از دست داد. هنگامی که چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در مه ۱۹۲۱ تشکیل شد، مسأله نخستین هنوز آن‌قدر پخته نشده بود که در کنگره مورد بحث قرار گیرد. سازمان‌یافتن صنایع در نظام نپ هنوز در شرف آغاز شدن بود. قطعنامه کنگره میان طرز رفتار اتحادیه‌ها با صنایع دولتی و صنایعی که به دست مدیریت خصوصی سپرده می‌شد، تمایز بازرسی را فرض می‌گرفت؛ تحولات بعدی این تمایز را توجیه نکرد و

۱۳۹ نگاه کنید به ص ۳۷۲ بالا.

140. *Odinnadtsati S"ezd RKP(B)* (1936), p. 111.

۱۴۱. ارقام بیکاری عبارت‌اند از ۱۵۰,۰۰۰ در اکتبر ۱۹۲۱، ۱۷۵,۰۰۰ در ژانویه ۱۹۲۲، ۶۲۵,۰۰۰ در ژانویه ۱۹۲۳، و ۱,۲۴۰,۰۰۰ در ژانویه ۱۹۲۴ (Y. Gindin, *Regulirovanie Rynka i Bor'ba s Bezrabotitsei* (1928), pp. 13, 18);

بیکاری در مسکو بدتر از ایالات دیگر بود، و در پتروگراد بدتر از مسکو (*Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S"ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 101).

در بهار ۱۹۲۴، به علت ورشکستگی مالی بیمه اجتماعی، فقط ۱۵ تا ۲۰ درصد بیکاران «مرتباً از بیمه بیکاری استفاده می‌کردند» (*Report of the British Labour Delegation* (1924), p. 154).

قطعه‌نامه باطل از آب درآمد. ۱۴۲ مسأله دوم - رابطه اتحادیه‌ها با دولت - بر اثر تصمیم دهمین کنگره حزب در دو ماه پیش از لحاظ اعضای حزب مختومه محسوب می‌شد. اما این تصمیم خود به خود مسأله فرعی و قدیمی دیگری - یعنی رابطه حزب با اتحادیه‌ها - را پیش کشید. قطعه‌نامه کنگره حزب با لحنی محکم، گیرم احتیاط‌آمیز، چنین گفته بود:

حزب کمونیست روسیه از طریق ارگان‌های مرکزی و محلی خود مانند گذشته جنبه ایدئولوژیکی اتحادیه‌های کارگری را تماماً هدایت می‌کند... گزینش کادر رهبری جنبه اتحادیه‌ها البته باید تحت هدایت و نظارت حزب انجام گیرد. اما سازمان حزبی باید به ویژه مواظبت کند که شیوه‌های عادی دموکراسی پرولتاریایی را در اتحادیه‌ها به کار برد، و در این اتحادیه‌ها غالب رهبران برجسته باید به دست خود توده‌های سازمان یافته برگزیده شوند. ۱۴۲

چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ۱۷ مه ۱۹۲۱ تشکیل شد؛ و مطابق معمول احکامی «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها» از طرف کمیته مرکزی حزب آماده شده بود تا مورد بحث و تصویب کنگره قرار گیرد. اما در این احکام تأکید بر کاربرد «شیوه‌های عادی دموکراسی پرولتاریایی در اتحادیه‌های کارگری» که در قطعه‌نامه کنگره حزب دیده می‌شد مکرر نشده بود. چند ساعتی پیش از اجلاس کنگره، هنگامی که این احکام فراکسیون بلشویک تسلیم شد، ریازانوف ماده متممی پیشنهاد کرد که عبارات قطعه‌نامه را به یاد می‌آورد. تومسکی که غافلگیر شده بود، یا آن را مهم نمی‌دانست، چنان که باید در برابر این پیشنهاد ایستادگی نکرد، و پیشنهاد با اکثریت هنگفتی در فراکسیون به تصویب رسید. کنگره همان شب طبق برنامه و با سخنرانی رسمی تومسکی افتتاح شد. اما وقتی که کمیته مرکزی از آنچه روی داده بود خبردار شد، تومسکی را به علت کوتاهی گذراندن احکام از فراکسیون به شدت توبیخ کرد و او را از ادامه مشارکت در کنگره معلق کرد. گزارش عادی کار شورای مرکزی

142. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 66-7.

143. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 372-3.

اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه پس از کنگره گذشته، به دست اشمیت تسلیم کنگره شد؛ و احکام «درباره نقش و وظایف اتحادیه‌ها» در يك جلسه دیگر فراکسیون حزب، که لنین شخصاً در آن حضور داشت، به صورت اول درآمد، و لوزوفسکی آن را به کنگره ارائه کرد. ۱۴۲ نه تومسکی و نه رودزوتاک، که وادار شد سهمی از تقصیر تومسکی را به گردن بگیرد، در آغاز جلسه دوم کنگره به عضویت هیأت رئیسه برگزیده نشدند؛ و در گزینش شورای مرکزی که در پایان کنگره صورت گرفت رودزوتاک به عضویت کامل شورا برگزیده شد ولی به تومسکی مقام «نامزد عضویت» (یا عضو علی‌البدل) محول شد. ۱۴۵ چند هفته بعد تومسکی و رودزوتاک به عضویت کمیسیون ویژه‌ای منصوب شدند و برای نظارت بر امور دولت نویناد جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان به تاشکند رفتند. ۱۴۶

یکی از پی‌آمدهای شگفت‌آور این دگرگونی‌ها بازگشت آندریف بود، که در دهمین کنگره حزب از پلاتفورم تروتسکی طرفداری کرده و به عضویت کمیته مرکزی برگزیده نشده بود. اکنون برای ارائه گزارش «درباره مسأله سازمان» آندریف انتخاب شد، و این گزارش بحث‌انگیزترین موضوع کار کنگره چهارم اتحادیه‌های کارگری از آب درآمد. اکنون که استقلال اتحادیه‌ها به صورت یکی از جنبه‌های مسلم نپ درآمده بود، لازم می‌آمد که نه تنها حزب بر سازمان مرکزی اتحادیه‌های کارگری نظارت کامل داشته باشد، بلکه این سازمان مرکزی نیز بایستی بتواند بر عمل یکایک اتحادیه‌ها نظارت کند. قطعنامه آندریف این غرض را با ظرافت تمام حاصل می‌کرد. زیر پوشش يك اقدام ضروری برای غیرمرکزی‌ساختن سازمان اتحادیه‌ها، درست خلاف این غرض حاصل می‌شد. به نام دادن

۱۴۴. مأخذ عمده این ماجرا گزارش کمیسیون ویژه‌ای است که از طرف کمیته مرکزی حزب و به ریاست استالین برای رسیدگی به قصور تومسکی تشکیل شد (*Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossijskoj Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 32, 6 August 1921, pp. 2-3);

ریازانوف در یازدهمین کنگره حزب به نقش خود در این قضیه اشاره کرد؛ کمیته مرکزی تصمیم گرفته بود که از آن پس ریازانوف را از دخالت در امور اتحادیه‌های کارگری ممنوع سازد، و ریازانوف در دفاع از خود سخن می‌گفت (*Odinnadsatyi S'ezd RKP(B)* (1936), pp. 277-9).

145. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 18.

۱۴۶. نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۰۹.

اختیارات به ارگان‌های «بین اتحادیه‌ها»ی محلی، این ارگان‌ها را، که مستقیماً به شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری وابسته بودند، بر ارگان‌های محلی اتحادیه‌های خاص مسلط می‌ساختند: قطعنامه آندریف، با استفاده از اندیشه‌ای که قبلاً در کنگره سوم مطرح شده بود، حتی آن روزی را پیش‌بینی می‌کرد که همه اتحادیه‌ها و ارگان‌هایشان به صورت «اتحادیه واحدی دارای بخش‌های صنعتی» متحد شوند. این پیشنهادها مورد مخالفت شدید قرار گرفت. یکی از نمایندگان گفت مسأله مورد بحث «بقای اتحادیه‌های صنعتی است»؛ نماینده دیگری اعلام کرد که نتیجه این قطعنامه عبارت است از «تأسیس یک کمیساریای امور اتحادیه‌ها با شعبه‌های محلی». در کنگره‌ای که فقط عده انگشت‌شماری نمایندگان غیربلشویک حضور داشتند، باز هم متممی نسبت به ماهیت قطعنامه پیشنهاد شد و ۴۵۳ رأی در برابر ۵۹۳ رأی به دست آورد. ۱۲۷ اما اکثریت، اگرچه نسبتاً اندک بود، قاطعیت داشت. تسلط حزب بر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری نیز، مانند تسلط بر دولت شوروی، مطلق بود. وقتی که نظارت شورای مرکزی بر اتحادیه‌ها تسجیل شد - روندی که قطعنامه چهارمین کنگره اتحادیه‌ها یکی از مراحل عمده آن به‌شمار می‌رفت - آمیزش حزب و دولت و اتحادیه‌ها به صورت یک مجتمع قدرت، دیگر کار پیش‌رفته‌ای بود. مسأله «دولتی شدن» اتحادیه‌ها منتفی شد. اما با هر گام تازه‌ای در سیاست اقتصادی، اندکی از اهمیت و استقلال پیشین اتحادیه‌ها کاسته شد. در کمونیسم جنگی اتحادیه‌ها دست‌کم ارگان‌های لازم و تا حدی مستقل قدرت دولت بودند. در نپ، اتحادیه‌ها دیگر نمی‌توانستند در این مقام باقی بمانند؛ و چون لازم بود که در شرایط تازه از هر نوع گرایش احتمالی اتحادیه‌ها به متکی‌شدن بر قدرت دولت جلوگیری شود، نظارت شدید حزب را بر دستگاه اتحادیه‌ها برای احتیاط قدری شدیدتر کردند. پس از چهارمین کنگره اتحادیه‌های

147. *ibid.*, 153-62, ii (seksii), 202;

از آن‌جا که در زمان کمونیسم جنگی و پرداخت دستمزد جنسی اعضای اتحادیه‌های کارگری دیگر عموماً حق عضویت نمی‌پرداختند و هزینه اتحادیه‌ها از محل کمک دولت از طریق شورای مرکزی تأمین می‌شد، حربه اقتدار در دست این شورا البته کاری بود

(*Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S"ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 44-5).

کارگری، آندریف به جای تومسکی ریاست شورای مرکزی را برعهده گرفت.

در اواخر ۱۹۲۱، با آشکار شدن جنبه‌های صنعتی نپ آثار ناآرامی اتحادیه‌های کارگری نیز از نو پدیدار شد. در همین ایام تومسکی و رودزوتاک از ترکستان فراخوانده شدند و میان آن‌ها و آندریف توافق صورت گرفت، که ظاهراً بالاترین مقامات حزبی نیز در آن بی‌دخالت نبودند. در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۱ کمیته مرکزی حزب گزارش‌های رودزوتاک و آندریف و دیگران را درباره نقش اتحادیه‌های کارگری شنید، ۱۴۸ در ۱۲ ژانویه ۱۹۲۲ پولیت‌بورو قطعنامه مفصل لنین را بر پایه احکام ارائه شده از طرف رودزوتاک و آندریف تصویب کرد؛ و این احکام پنج روز بعد در «پراودا» انتشار یافت. قطعنامه لنین «یک سلسله تضاد [را] میان وظایف گوناگون اتحادیه‌های کارگری» تشخیص می‌دهد و می‌گوید این تضادها «عارضی نیستند و تا چند دهه دیگر رفع نخواهند شد» - در واقع تا زمانی که «بازمانده‌های سرمایه‌داری و تولید در مقیاس کوچک باقی است». بدین ترتیب تضادهایی درکار است: میان روش‌های اقناع و آموزش عادی و اعمال قهری که اتحادیه‌ها به نام ارگان‌های «سهیم در قدرت دولتی» گهگاه به کار می‌بردند؛ میان «دفاع از منافع توده‌های رنجبر» و «فشار»ی که اتحادیه‌ها بایستی به نام ارگان‌های «سهیم در قدرت دولتی و سازندگان اقتصاد ملی به‌طور کلی» به کار برند؛ میان مشقت‌های جنگ طبقاتی و اقدامات سازش‌آمیزی که در خور اتحادیه‌های کارگری است. این تضادها بازتاب تضادهای دوران گذار به سوسیالیسم است. اما بندهای عملی قطعنامه بیشتر شایان توجه است. از آن‌جا که به‌کار بستن «خوزراسچت» در صنایع دولتی ناگزیر «در آگاهی توده‌ها به تقابل میان مدیریت این مؤسسات و کارگران در استخدام آن‌ها» منجر می‌شود، پس اتحادیه‌های کارگری شوروی در نظام نپ نقشی برعهده دارند و از منزلتی برخوردارند که از پاره‌ای جهات مشابه نقش و منزلت نظایر آن‌ها در نظام سرمایه‌داری است. اتحادیه‌های کارگری «بدون قید و شرط» ملزم به دفاع از منافع کارگران هستند. از طرف دیگر، عضویت در اتحادیه‌ها باید داوطلبانه باشد (هرچند دولت «اتحادیه‌ای شدن کارگران را چه از لحاظ قانونی و چه از لحاظ مادی تشویق می‌کند»؛ و اتحادیه‌ها نباید در امور

مدیریت کارخانه مداخله‌کنند. هر دو نکته پذیرش نوعی مفهوم سرمایه‌داری محض از اتحادیه‌های کارگری محسوب می‌شدند. حتی اعتصاب در مؤسسات اجتماعی شده - و به طریق اولی در مؤسسات خصوصی - ممنوع نشد، هرچند اتحادیه‌ها این نکته را برای کارگران روشن ساختند که «عمل اعتصاب در کشوری که دارای حکومت پرولتاریایی است فقط با انحرافات بوروکراتیک آن حکومت و بازمانده‌های نظام سرمایه‌داری قابل توضیح و توجیه است». روش عادی حل اختلافات مذاکره میان اتحادیه و مدیریت اقتصادی مؤسسه است، و برای این منظور تشکیل کمیسیون‌های سازش توصیه شد. ۱۳۹ قطعنامهٔ پولیت‌بورو البته برای اعضای بلشویک شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که اکثریت غالب داشتند، الزام‌آور بود؛ و در فوریهٔ ۱۹۲۲ این شورا برای اجرای آن تشکیل جلسه داد. بعدها تومسکی در پنجمین کنگرهٔ اتحادیه‌ها این جلسه را «انقلاب اتحادیه‌های کارگری ما» و سرآغاز «راه تازه‌ای در جنبش اتحادیه‌ای» نامید. ۱۵۰ این درواقع نخستین کاربست منسجم نپ در سیاست کار بود. وابستگی دستمزد به تولیدکنندگی کارگر تأیید شد، و قرارداد جماعتی پایهٔ عادی استخدام شناخته شد. هشت ماه بعد چنین نوشته‌اند که «اکثریت عظیم کارگران در مؤسسات دولتی یا خصوصی تحت رژیم قراردادهای جماعتی قرار می‌گیرند. کار اتحادیه‌های کارگری آن بود که دستمزد کارگران را تا آن‌جا که می‌توانستند بالاتر از حداقل تعرفهٔ دولتی تأمین کنند، و با این کار فوائد اتحادیه را به هزاران کارگر سازمان‌نیافته‌ای که در صنایع کوچک و غالباً روستایی کار می‌کردند تسری دهند. مجاز بودن اعتصاب با احتیاط تأیید شد، و ترتیبات لازم برای تشکیل کمیسیون‌های سازش فراهم آمد. قرار شد که عضویت در اتحادیه‌ها داوطلبانه و فردی باشد؛ این نتیجهٔ قطع کمک‌های دولت در زمان کمونیسم جنگی بود، زیرا که گردش امور اتحادیه‌ها دوباره به حق

149. *Lenin, Sochineniya*, xxvii, 147-56.

150. *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S"ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), p. 105;

آندریف در همان کنگره به طرز بامعنایی دربارهٔ عناصر تداوم در خط‌مشی جدید بحث می‌کند (ibid., pp. 40-54) و نیز دربارهٔ این که در اواخر ۱۹۲۱ - یعنی زمانی که خود آندریف هنوز مسؤول سیاست شورای مرکزی بود - این تغییرات تا چه اندازه پیش‌بینی می‌شد.

عضویت اعضا متکی شده بود. ۱۵۱ يك ماه بعد یازدهمین کنگره حزب قطعنامه دیگری مقرر داشت که فقط اعضای حزب دارای چند سال سابقه می‌توانند به مقامات رهبری اتحادیه‌های کارگری برگزیده شوند، و طول سابقه لازم با اهمیت مقام تناسب داشت. ۱۵۲ سرنوشت اتحادیه‌ها نمونه بسیار خوبی بود برای نشان دادن این که چگونه نپ، با دادن مقداری آزادی اقتصادی، باعث تشدید تسلط مستقیم حزب بر افراد یا ارگان‌هایی می‌شد که در مظان وسوسه سوءاستفاده از این آزادی مشروط قرار می‌گرفتند. يك ماه پس از کنگره حزب روند حذف وظایف دولتی از اتحادیه‌های کارگری، که در نپ و در قطعنامه حزب مستتر بود، يك گام پیش‌تر برده شد؛ وسیله این کار فرمانی بود که مدیریت بیمه اجتماعی را در برابر بیماری و بیکاری از اتحادیه‌ها به نارکومتروود (کمیساریای خلق در امور کار) منتقل ساخت. ۱۵۳

در پنجمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که در سپتامبر ۱۹۲۲ تشکیل شد، تومسکی علناً به مقام و منزلت پیشین خود بازگشت. گزارش کار شورای مرکزی را پس از کنگره پیشین، آندریف ارائه کرد. اما ایراد سخنانی عمده کنگره تحت عنوان «نتایج سیاست نوین [دولت در مورد] اتحادیه‌های کارگری و وظایف جاری جنبش اتحادیه‌های کارگری» با تومسکی بود؛ و تومسکی و رودزوتاک در رأس ریز برگزیدگان کنگره

151. *Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 48, 88-9, 109.

این نکته را اذغان می‌کردند که عضویت داوطلبانه باعث بروز «تردید»هایی در میان رهبران شده بود (ibid., p. 34) اما این تردیدها بی‌اساس از کار درآمد. فشار غیرمستقیم و ترتیب کسر حق عضویت از حقوق برای نگه‌داری کارگران کافی بود. سقوط تعداد اعضا از ۸,۴۰۰,۰۰۰ در ژوئیه ۱۹۲۱ به ۶,۷۰۰,۰۰۰ در ژانویه ۱۹۲۲ و ۵,۸۰۰,۰۰۰ در آوریل ۱۹۲۲ (دو ماه پس از آغاز مقررات عضویت داوطلبانه) به آسانی با رشد بیکاری توضیح داده می‌شد. اما این ارقام نیز مانند ارقام پیشین محل تأمل است (نگاه کنید به ص ۲۴۲ بالا).

152. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 424.

153. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 29, art. 338;

به موجب فرمان ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ (*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 76, art. 627) ترتیب پرداخت هزینه این خدمات داده شده بود، و این نخستین خدمات بیمه به معنای درست کلمه بود.

به عضویت شورای مرکزی قرار داشتند. ۱۵۴ پیشرفت نپ اکنون به اوج خود رسیده بود و چندان کاری لازم نبود، مگر تکرار آنچه پولیت‌بورو در ژانویه و شورای مرکزی اتحادیه‌ها در فوریه و کنگره حزب در مارس بیان کرده بودند. فقط برای محکم‌کاری، دادن هشدار مختصری را لازم دانستند. اتحادیه‌ها با همه اصراری که برای تأمین شرایط کار مساعد کارگران داشتند، به عبارت قطعنامه‌ای که تومسکی پیشنهاد کرد، نمی‌توانستند «تسجیل یک تراز تضمین‌شده تولید را رها کنند»، و بایستی دائم مواظب بالا بردن تراز تولیدکنندگی کار باشند. مسأله دشوار دیگر مسأله اعتصابات بود. آندریف گفت که در سال پیش ۱۰۲ اعتصاب با شرکت ۴۳،۰۰۰ کارگر روی داده است: این رقم در قیاس با آنچه در کشورهای سرمایه‌داری روی می‌دهد ناچیز است، ولی باید کاهش یابد. قطعنامه کنگره اعلام کرد که هر اعتصاب بالقوه‌ای باید به صورت «مورد جداگانه‌ای نسبت به اهمیت بخش اقتصادی مربوط به آن در کل زندگی اقتصادی» در نظر گرفته شود؛ تومسکی نیز تصریح کرد که اعتصاب کارگران راه‌آهن، مثلاً، از دیدگاه «وظایف عمومی طبقه کارگر» تحمل‌پذیر نیست. قطعنامه سپس می‌گوید که اتحادیه‌ها وظیفه دارند به «متفرق کردن سریع» هر اعتصابی که «به‌طور خودانگیخته یا برخلاف میل ارگان‌های اتحادیه‌ها» روی دهد، اقدام کنند. ۱۵۵ هنگامی که اجلاس کنگره هنوز ادامه داشت بحث درباره تدوین قانون کار تازه‌ای به‌جای قانون کار کهنه ۱۹۱۸ و اجرای اصول تسجیل‌شده نپ آغاز شد. ۱۵۶ اشمیت، که در مقام کمیسر خلق در امور کار این قانون تازه را در پایان اکتبر ۱۹۲۲ از کمیته مرکزی اجرائی سراسری گذراند، ماهیت آن را توضیح داد. قانون ۱۹۱۸ «عمدتاً بر پایه نیرویس کار عمومی» بنا شده بود؛ قانون ۱۹۲۲ مطابق روح نپ برپایه توافق و تراضی بنا شد. در ۱۹۱۸ دولت در صدد آن بود که دستمزدها و شرایط استخدام را تثبیت و تحدید کند؛ اکنون نقش دولت فقط این است که حداقل دستمزد را معین کند که دستمزد واقعی می‌تواند از آن تجاوز کند، و معمولاً هم می‌کند؛ و رعایت حداقل شرایط کار (روز کار هشت‌ساعته، تعطیلات با دستمزد، منع کار خردسالان و غیره) را ضامن شود. قرارداد

154. *Stenograficheskiĭ Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 511-12.

155. *ibid.*, pp. 51, 109, 529-30.

جماعتی، که اتحادیه با کارفرما می‌بست، صورت عادی - اما نه اجباری - استخدام شد. استخدام قاعدتاً بایستی از مراکز مبادله کارگر بگذرد، اگرچه در مورد کارهایی که مستلزم تخصص یا صلاحیت «سیاسی» بود استثنائات نسبتاً وسیعی در این قاعده قائل می‌شدند. اتحادیه‌ها حمایت از کار و منافع کارگران را در انحصار خود داشتند؛ انتخاب کمیته‌های کارخانه مطابق مقررات خاص اتحادیه صورت می‌گرفت و می‌بایست به تأیید اتحادیه برسد. تومسکی از جانب اتحادیه‌ها از قانون کار استقبال کرد و اعلام داشت که «تنظیم دستمزدها از جانب دولت البته عملی نیست و مطلقاً با شرایط سیاست اقتصادی نوین مطابقت ندارد»؛ و اتحادیه‌ها را به نام «سازمان‌های خصوصی مدافع منافع کارگران» ستایش کرد.

اما روح نپ اقتضا می‌کرد که منافع کارفرمایان، خواه دولتی و خواه خصوصی، نیز فراموش شود. تشویق افزایش تولید نیز جزو وظایف اتحادیه‌ها بود؛ یکی از تعهدات کمیته‌های کارخانه عبارت بود از «همکاری در روند تولید در طرح‌های دولتی و مشارکت از طریق اتحادیه‌های مربوط در تنظیم و سازمان‌دهی اقتصاد ملی». هرگاه کارگری به حد نصاب تولید خود نمی‌رسید، ممکن بود با کاهش دستمزد مجازات شود، هرچند مزد او نبایستی از دوسوم نرخ متعارف پایین‌تر بیفتد. در قانون کار صورت ریز مفضلی از مواردی ذکر شده بود که بر پایه آن‌ها اخراج کارگر بدون بازخرید به جرم قصور در اجرای قرارداد مجاز بود؛ و این صورت تنها مطلبی بود که در کمیته مرکزی اجرایی سراسری انتقاد جدی را برانگیخت. یکی از سخنرانان این را دادن «ورق برنده» به دست کارفرمایان خصوصی» نامید، و تا حدی حق داشت. ۱۵۷ در سخنرانی لنین در آن جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری که قانون کار به تصویب رسید - یکی از آخرین سخنرانی‌های لنین و آخرین حضور او در کمیته مرکزی اجرایی سراسری - هیچ نشانی از خوش‌بینی رسمی خاص اشمیت و تومسکی دیده نمی‌شود:

۱۵۷. این قانون که در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۲ به اجرا گذاشته شد، در این مأخذ آمده است *Sobranie Uzakonenii, 1922, No. 70, art. 903* مذاکرات کمیته

مرکزی اجرایی سراسری در این مأخذ آمده است

IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozva, No. 1 (28 October 1922), pp. 1-20;

جریان تصویب قانون نیز در همان‌جا گزارش شده است
(*ibid.*, No. 7 (1 November 1922), p. 6).

ما باید این نکته را به حساب بیاوریم که، در قیاس با تمام کشورهای که در آن‌ها رقابت دیوانه‌وار سرمایه‌داری جریان دارد، و میلیون‌ها و ده‌ها میلیون کارگر بیکار دیده می‌شود، و سرمایه‌داران با تمام توان خود اتحادیه‌های پر قدرت سرمایه تشکیل می‌دهند و با طبقه کارگر نبرد می‌کنند - در قیاس با آن‌ها فرهنگ ما کمتر است، منابع ما کمتر پرورش یافته است، ما کمتر از آن‌ها می‌دانیم که چگونه باید کار کرد... ولی من گمان می‌کنم درست به این دلیل که ما این چیزها را در لای عبارات زیبا و تمجید و تحسین رسمی پنهان نمی‌سازیم بلکه آن‌ها را آشکار اذعان می‌کنیم، درست به این دلیل که از این موضوع آگاهی و باکی نداریم که از سکوی سخنرانی اعلام کنیم که اصلاح این امر در این کشور بیش از هر کشور دیگری نیازمند صرف انرژی است، ما خواهیم توانست با سرعتی به کشورهای دیگر برسیم که آن‌ها هنوز خوابش را هم ندیده‌اند. ۱۵۸

سیاست مربوط به کار و اتحادیه‌های کارگری از اجزای اصلی مشکل کفایت و کارآیی اقتصاد ملی بود، منطق نپ هرچه حکم می‌کرد، باز نیاز اساسی اقتصاد شوروی همان انگیزش تولید صنعتی بود؛ و اکنون که نپ با دادن امتیازات تازه به بخش کشاورزی صنایع را در وضع نامساعدی قرار داده بود، این نیاز حیاتی‌تر از همیشه بود؛ سیاست کار بایستی به هر نحوی و به هر قیمتی که شده به برآوردن این نیاز کمک کند.

(د) بازرگانی و توزیع

نتیجه مقرر شدن مالیات جتنی به جای مصادره مازاد کشاورزی از دست تولیدکنندگان، بازگشت به بازرگانی خصوصی بود. دولت اکنون مقدار کمتری غله گرد می‌آورد، و این امر ادامه جیره‌بندی را غیرممکن می‌ساخت ۱۵۹؛ امتیاز تازه‌ای هم که به کشاورزان داده شده بود این بود که

158. Lenin, *Sochineniya*; xxvii, 318.

۱۵۹. گفته می‌شد که پیش از آغاز نپ مجموعاً ۳۴،۰۰۰،۰۰۰ تن جیره دریافت می‌کردند، و این رقم در پایان ۱۹۲۱ به ۷،۰۰۰،۰۰۰ کارگر کاهش یافت که به جای بخشی از دستمزد خود جیره جنسی می‌گرفتند
(*Chetyre Goda Prodoval'stvennoi Politiki* (1922), pp. 61-2).

مازاد محصول خود را در بازار آزاد به هر قیمتی که بتوانند بفروشند. اما این نتیجه، که در نگاه نخست برای خیزبان سرسخت شگفت‌آور و ناخوشایند بوده^{۱۶۰}، هیچ راه گریزی نداشت. لنین در تأیید سیاست نوین در کنگره حزب اذعان می‌کند که «شعار بازرگانی آزاد غیرقابل اجتناب بود»، زیرا که این شعار «به شرایط وجود تولید در مقیاس کوچک پاسخ می‌دهد».^{۱۶۱} اما قربانی که سیاست جدید را در برابر دارد از داد و ستد پایاپای سخن می‌گوید، نه از بازرگانی به معنای درست کلمه:

همه موجودی‌های خواربار و مواد خام و علیق که پس از پرداخت مالیات در دست کشاورزان باقی می‌ماند در اختیار خود آن‌ها است و نمی‌توانند آن را برای تکمیل و تقویت اقتصاد خود به کار برند، یا مصرف شخصی خود را افزایش دهند، یا با مصنوعات کارخانه یا صنایع روستایی یا فراورده‌های کشاورزی مبادله کنند.

مبادله در محدوده گردش محلی کالا چه از طریق سازمان‌های تعاونی و چه در بازارها مجاز است.^{۱۶۲}

به علاوه، دادن این امتیاز به دهقانان به این معنی بود که طرف معامله آن‌ها، یعنی کارگران صنایع، نیز چنین امتیازی خواهند داشت: روند داد و ستد پایاپای بایستی به آنچه دهقانان می‌خریدند نیز تسری یابد. دو هفته بعد فرمان دیگری کارگران مؤسسات صنعتی را مجاز ساخت که مقداری از کالاهای تولید شده را در «انبار مبادله» کنار بگذارند و در مقابل فراورده‌های کشاورزی به دهقانان بدهند؛ مقرر شد که تعاونی‌های کارگران برای این کار تشکیل شوند. همچنین به کارگران صنایع اجازه داده شد که پاره‌ای از فراورده‌های خود را برای مصرف شخصی کنار بگذارند، و بخشی از وقت کار آن‌ها، یا تمام وقت بخشی از کارگران

۱۶۰. یکی از انقلابیان قدیم به تلخی گفت «ما در زندان راه معامله کردن را یاد نگرفتیم» (Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 74) اما لنین که این «سوسیالیسم احساساتی» را محکوم می‌کرد توجه داشت که بازرگانی را فقط به عنوان نوعی «شکل اقتصادی گذران» مایید کند (ibid., xxvii, 84).

161. ibid., xxvi, 216-17.

162. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 26, art. 147.

هر مؤسسه، به این امر اختصاص یافت. ۱۶۲ در واقع این شاید تلاشی بود برای قانونی کردن و تحت ضابطه درآوردن داد و ستد قاچاقی که در زمان کمونیسم جنگی دامنه هول‌آوری پیدا کرده بود. ۱۶۲ در چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه این کار نوعی «آزمایش» نامیده شد؛ ۱۶۵؛
لنین هم آن را «امتیاز»ی نامید که به دلایل روانی داده شده بود:

امتیازی به روستاییان داده شده است: به همان دلایل با کارگران نیز با همان‌گونه رفتار شود. ۱۶۶

این مبادله کالا نه تنها «روش عمده گردآوری خواربار» بود، بلکه «آزمون روابط متقابل صحیح میان صنعت و کشاورزی» نیز به شمار می‌رفت. ۱۶۷
کنفرانس حزبی پایان ماه مه ۱۹۲۱ آن را «اهریم اساس سیاست اقتصادی نوین» نامید. ۱۶۸

آنچه غالباً بازگشت به بازرگانی خصوصی نامیده می‌شد در واقع نوآوری نبود بلکه بیشتر شناسایی و ترویج امری بود که همیشه وجود داشت؛ قانونی‌شناختن عمل رایجی بود که تا آن روز غیرقانونی شناخته می‌شد. نقش عمده دولت در مراحل نخستین نپ تنها این نبود که مبادله داخلی را به حجم مطلوبی برساند، بلکه بایستی جریان این مبادله را تنظیم کند و در صورت لزوم جلو آن را سد کند، به طوری که ساختمان موسیالیسم تماماً فدای آن نشود و کار به تفوق سربایه‌داری خصوصی در کل اقتصاد کشور نکشد. لنین این نکته را صراحتاً پذیرفته بود که «آزادی

163. *ibid.*, No. 28, art. 156.

۱۶۴. نگاه کنید به صص ۷-۲۸۶ بالا.

165. *Chetvertyi Vserossiiskii S^{ezd} Professional'nykh Soyuzov* (1921) i (Plenumy), 117-18;

این آزمایش ظاهراً در آغاز به دوره پیش از ۳۱ مه ۱۹۲۱ منحصر بود، ولی جسته گریخته ادامه یافت تا وقتی که نظام پولی دوباره کاملاً برقرار شد.

166. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 392-3.

167. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 44, art. 223;

این اظهاریه مفصل کمیته مرکزی اجرائی سراسری درباره اصول نپ به قلم لنین پیش‌نویس شده بود (Schneyniya, xxvi, 364-81).

168. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 397.

بازرگانی تا حدی به معنای رشد سرمایه‌داری است»، اما افزوده بود که «این سرمایه‌داری تحت ضبط و نظارت دولت خواهد بود». ۱۶۹ اما نخستین تلاش‌هایی که برای تنظیم آن صورت گرفت به‌جایی نرسید. این که در فرمان اصلی نپ، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۲۱، غرض از مجاز شناختن داد و ستد «در محدوده گردش محلی کالا» دقیقاً چه بوده است، روشن نیست. اما غرض هرچه بود به‌زودی منتفی شد. در فرمان ساونارکوم، مورخ ۲۸ مارس ۱۹۲۱، دربارهٔ معاملهٔ غلات و علوفه و سیب‌زمینی کوشش شد که قاعدهٔ تنظیم بر پایهٔ ایالات حفظ شود. اما از آن‌جا که این فرمان همهٔ محدودیت‌های حمل و نقل را ملغی می‌کرد، در عمل به معنای برداشتن مرزهای محلی بود. ۱۷۰ وقتی که قاعدهٔ مبادلهٔ خصوصی پذیرفته شد، تلاش برای محدود کردن این مبادله به بازارها یا به داد و ستد پایاپای ناگزیر شکست می‌خورد. فرمان ۲۴ مهٔ ۱۹۲۱ حق «مبادله، خرید، و فروش» فراورده‌های کشاورزی را پس از پرداخت مالیات جنسی برای افراد و تعاونی‌ها به رسمیت می‌شناسد. ۱۷۱

در پاییز ۱۹۲۱ دیگر لنین هم شکست خود را در این امر اذعان می‌کند:

غرض این بود که در سراسر کشور که فراورده‌های صنایع به طرزی کمابیش سوسیالیستی. با فراورده‌های کشاورزی مبادله شود، و از طریق این مبادلهٔ کالا، صنایع بزرگ که یگانه پایهٔ ممکن سازمان سوسیالیستی است، احیا شود. نتیجه چه بود؟ نتیجه - شما اکنون همهٔ این امر را در عمل به‌خوبی شناخته‌اید، و حتی آن را در تمام مطبوعات ما می‌بینید - نتیجه این بود که مبادلهٔ کالا افسار گسیخت؛ به این معنی افسار گسیخت که به صورت خرید و فروش درآمد. و ما اکنون ناچاریم این را اعتراف کنیم - اگر نخواهیم قیافهٔ کسانی را به خود بگیریم که شکست خود را نمی‌بینند؛ اگر از رویاروشدن با خطر باکی نداشته باشیم، باید اعتراف کنیم که عقب‌نشینی ما کافی نبوده است، و ما ناگزیریم دست

169. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 307.

170. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 26, art. 149.

171. *ibid.*, No. 40, art. 212.

به عقب‌نشینی مکملی بزنیم، یک گام دیگر واپس برویم، و از سرمایه‌داری دولتی به تنظیم دولتی خرید و فروش و گردش پول بپردازیم. از مبادله کالا هیچ نتیجه‌ای به دست نیامد؛ زور بازار آزاد بر ما چربید؛ و ما به جای مبادله به خرید و فروش عادی، به بازرگانی متعارف رسیدیم. لطفاً خودتان را با این وضع منطبق سازید، وگرنه عنصر خرید و فروش و گردش پول شما را فرا خواهد گرفت. ۱۷۲.

کنفرانس کمونیست‌های مسکو، که لنین به آن‌ها چنین هشدار می‌داد، قطعنامه‌ای گذراند دائر بر فوریت «آغازکردن از بازار و به حساب‌آوردن قوانین آن، مسلط شدن بر آن، و در اختیار گرفتن امرتنظیم بازار و گردش پول از طریق اقدامات اقتصادی منظم و به دقت حساب‌شده بر پایه شناخت صحیح روندهای بازاری». ۱۷۲ دو ماه بعد، در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، لنین بار دیگر توضیح داد که بازرگانی «سنگ محک زندگی اقتصادی ما است»، و جوهر سیاست اقتصادی نوین آموختن است — آموختن از بازرگان خصوصی است، که آن‌قدر زیرکی دارد که می‌تواند کاری را که از عهده هیچ کمونیست یا عضو اتحادیه‌ای ابدأ بر نمی‌آید با ۱۰۰ درصد سود انجام دهد. ۱۷۲ کامنف یک بار دیگر عذر «فورس‌ماژور» را پیش کشید:

پس از ایجاد بازار به‌واسطه مالیات جنسی، پس از فراهم کردن امکان معامله غله، ما محیطی ایجاد کرده‌ایم که مرتباً

172. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 67-8;

بعدها لنین دولت شوروی را در نظام نپ به ماشینی تشبیه کرد که اختیار آن از کف انسان خارج شده باشد: «مانند این است که مردی پشت فرمان ماشین نشسته باشد، ولی ماشین در آن جهتی که مرد فرمان می‌دهد حرکت نکند» (*ibid.*, xxvii, 237).

173. Quoted *ibid.* xxvii, 430:

برای اصلاح وضع پولی به نحوی که در قطعنامه از آن دفاع شده بود، نگاه کنید به ص ۴۰۴ زیر.

174. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 135-6.

تغییر خواهد یافت. بازار يك پدیده منطقی نیست که در شکل موجود خود تثبیت شود. این پدیده‌ای است که تحول می‌یابد و مدام پدیده‌های تازه و تازه‌تر به وجود می‌آورد. ۱۷۵

قطعنامه کنگره نیز، با توجه به این که «ساختمان بازار داخلی» و «تحول مبادله پولی» از مشخصات منظره اقتصادی موجود است، نخستین تحسین تعارض‌آمیز رقابت آزاد را، که در دوران نپ رفته‌رفته به گوش‌ها آشنا شد دربر دارد:

اکنون نبرد میان مدیریت کمونیستی و خصوصی به عرصه اقتصادی منتقل می‌شود، یعنی به بازار، جایی که صنایع ملی‌شده، پس از گردآمدن در دست دولت کارگری، باید با منطبق ساختن خود با شرایط بازار و روش‌های رقابت در آن، برای خود تسلط قطعی کسب کند. ۱۷۶

سازمان نهادهای بازرگانی در نظام نپ سه صورت داشت: بازرگانی به دست بازرگانان خصوصی و تعاونی‌ها و ارگان‌های دولتی انجام می‌گرفت. از قرار ظاهراً همه بر پایه شرایط برابر باهم رقابت می‌کردند، اما نوعی تقسیم‌بندی در صلاحیت نیز طبیعتاً برقرار شد. بازرگانان خصوصی بیشتر در زمینه خرده‌فروشی فعالیت می‌کردند، هرچند در کار عمده‌فروشی نیز به نام نمایندگی تراست‌ها و سایر ارگان‌های دولتی نیز رفته‌رفته ظاهر شدند. ارگان‌های دولتی فعالیت خود را بیشتر به عمده‌فروشی منحصر ساختند، اگرچه فروشگاه‌های دولتی نیز دائر شد. تعاونی‌ها سنت دیرین خود را در ترکیب عمده‌فروشی و خرده‌فروشی ادامه دادند. ترویج خرده‌فروشی خصوصی واگردان آشکار سیاست پیشین بود. فرمان ژوئیه ۱۹۲۱ به همه افراد بالاتر از سن ۱۶ امکان می‌داد که جواز کسب بگیرند و به فروش هر نوع کالا در دکان و خیابان و میدان و بازار بپردازند - به جز کالاهای ساخته شده از مواد خامی که دولت فروشنده آنها بود؛ غرض از این تحدید ظاهراً این بود که فراورده‌های صنایع

175. *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 60.

176. *S'ezdv Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 222, 225-6.

ملی‌شده را از بازرگانی خصوصی بر کنار بدارند. ۱۷۷ این‌جا نیز نخستین نتیجه کار عبارت بود از قانونی شدن و ترویج جریانی که از پیش وجود داشت، نه ایجاد یک چیز تازه. بازرگانی خصوصی به صورت قاچاق یا در بازارهای نیمه‌قاچاق هرگز قطع نشده بود، و بازار سوخارفسکادر مسکو فقط معروف‌ترین این نوع بازارها بود. این بازرگانی خرده‌پای خصوصی دیگر صورت علنی پیدا کرد. پیله‌وران دوره‌گرد و دستفروشان کالا‌های خود را در میدان‌ها یا بازارهای کم یا بیش سازمان‌یافته عرضه می‌کردند، و این صورت خاص بازرگانی خصوصی در نخستین سال نپ بود؛ اما این فروشندگان آفریده نپ نبودند، بلکه وراث «توبره‌داران» زمان کمونیسم جنگی بودند و با آن‌ها چندان فرقی نداشتند، جز این که اکنون دولت آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت. اما وقتی که دولت بازرگانی خصوصی را پذیرفت و به ترویج آن پرداخت، این ترتیب ابتدایی نمی‌توانست پایدار بماند، و همین که سرمایه و همت کافی برای سامان‌دادن اشکال رشیدتر و باکفایت‌تر بازرگانی فراهم می‌آمد طبقاً آن اشکال ابتدایی از میدان رانده می‌شدند. در اواسط ۱۹۲۲ این روند تازه دیگر به راه افتاده بود؛ و «فروشگاه عمومی دولتی» («گوم»)، که از ساخته‌های وسنخا بود و در همه شهرهای بزرگ شعبه داشت، فقط بزرگ‌ترین نمونه‌گروه روزافزون فروشگاه‌های خرده‌فروشی بود که به وجود آمدند. در ۱۹۲۲ برای نخستین بار پس از ۱۹۱۷ دو بازار معروف روسیه از نو برپا شدند - بازار ایربیت سیبری در بهار، و بازار نیژنی‌نوگورود در آخر تابستان. ۱۷۸ توده عظیم داد و ستد جزئی همچنان در دست اشخاص باقی ماند؛ فقط در کارهای عمده بود که دولت محل مهمی به دست آورد. ۱۷۹

177. *Sooranie Uzakonenii*, 1921, No. 57, art. 356.

۱۷۸. برای شرحی از احیای بازارهای مکاره نگاه کنید به *Na Novykh Putyakh* (1923), i, 272-80. احیای بازارها با تصمیم «اس ته نو» انجام گرفت و در آن‌ها بیشتر معاملات دولتی جریان داشت. بنابر گفته یکی از شرکت‌کنندگان در بازار فیژنی‌نوگورود، عملکرد این بازارها به ۲۵ درصد ۱۹۱۷ رسید، و ۵۰ درصد ۱۹۱۳ (*Stenograficheskii Otchet Pyatogo Vserossiiskogo S'ezda Professional'nykh Soyuzov* (1922), pp. 160-2).

۱۷۹. تحقیق مفصلی بر پایه جوازهای بازرگانی صادر شده در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ صورت گرفته است که در آن اطلاعات جالبی، گیریم نه چندان دقیق، درباره اهمیت نسبی اشکال بازرگانی دیده می‌شود. جوازهای کسب ۱۹۲۱ به سه گروه تقسیم ←

در طراحی نپ این غرض منظور شده بود که تعاونی‌ها حتی بیش از بازرگانان خصوصی مورد حمایت قرار گیرند؛ زیرا این قدر بود که تعاونی‌ها به نوعی قاعده جماعتی (کولکتیف) بنا شده بودند و به طبع بلشویک‌های درست‌کیش کمتر از رقابت فردی ناخوشایند می‌نمودند. ۱۸۰ لنین در معرفی و قبولاندن نپ به دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ به اختصار پیشنهاد کرد که قطعنامه کنگره پیشین، که بر تبعیت تعاونی‌ها از نارکوپروود اصرار می‌ورزید، ملغی شود. ۱۸۱ اکنون که مازادهای کشاورزی، پس از گردآوری مالیات جنسی، بایستی از طریق روندهای داد و ستد پایاپای و بازرگانی از دست کشاورزان خارج شود، تعاونی‌های مصرف‌کنندگان نقش مهمی برعهده داشتند. فرمان ۷ آوریل ۱۹۲۱ مقداری از استقلال تعاونی‌ها را که دو سال پیش از دست رفته بود به آن‌ها بازگرداند؛ از آن پس تعاونی‌ها فقط ملزم به قبول حق نارکوپروود

می‌شدند: جواز دوره‌گردها، جواز میدان‌های باز و بازارها، و جواز «اماکن بسته»، یعنی دکان‌ها؛ در ۱۹۲۲ گروه سوم نیز برحسب اندازه دکان به سه گروه فرعی تقسیم شد، و روی هم رفته پنج گروه به وجود آمد. گروه اول در عمل به‌فروشنندگان خصوصی منحصر می‌شد، گروه دوم به فروشنندگان خصوصی و تعاونی‌ها. اما از لحاظ حجم معاملات - گرچه نه از لحاظ تعداد جوازا - گروه‌های سوم و چهارم و پنجم مهم‌تر بودند، و در این گروه‌ها هر سه شکل بازرگانی با هم رقابت داشتند. برآوردی مربوط به ۱۹۲۲ بر پایه آمار فقط سه شهرستان، حاکی از این است که ۸۴ درصد جوازهای همه گروه‌ها به کاسبان خصوصی تعلق داشته است، ۱۵ درصد به تعاونی‌ها، و کمتر از ۱ درصد به مؤسسات دولتی؛ در این ارقام میان گروه‌های جواز کسب تمایزی ملحوظ نبوده است. در مورد مسکو، این ارقام برای ۱۹۲۲ عبارت‌اند از ۹۰٫۱ درصد کاسبان خصوصی، ۳٫۶ درصد تعاونی‌ها، و ۱٫۳ درصد مؤسسات دولتی؛ اما در گروه چهارم ۱۲٫۹ درصد جوازا متعلق به مؤسسات دولتی بوده است و در گروه پنجم (کوچک‌ترین گروه از لحاظ تعداد) ۴۰٫۹ درصد (Na Novykh Putyakh (1923), i, 179-85).

۱۸۰. لنین در این زمان می‌نویسد: «آزادی و حقوق تعاونی‌ها در اوضاع کنونی روسیه به معنای آزادی و حقوق سرمایه‌داری است.... اما سرمایه‌داری «تعاونی»، در تمایز با سرمایه‌داری خصوصی انتفاعی، در حکومت شوروی نوعی سرمایه‌داری دولتی است، و از این حیث فعلاً برای ما مفید است - البته تا اندازه معینی».

(*Sochineniya*, xxvi, 336).

181. *ibid.*, xxvi, 242-3;

برای قطعنامه نهمین کنگره حزب نگاه کنید به ص ۲۸۲ بالا.

بودند، که بایستی اجرای «وظایف دولتی اجباری» تعاونی‌ها را هدایت کند، و اطاعت از کمیته مرکزی اجرایی سراسری افرادی را به مدیریت تعاونی‌ها منصوب می‌کرد که با افراد انتخابی حقوق برابر داشتند. ۱۸۲ در ماه بعد چندین موافقتنامه میان دولت و تعاونی‌ها نوشته شد، از جمله موافقتنامه‌ای که در ۱۷ مه ۱۹۲۱ با تعاونی‌های مصرف‌کنندگان امضا شد و به نام «پیمان عمومی» از آن یاد می‌کنند. به موجب این موافقتنامه تسنتروسویوز نمایندگی انحصاری دولت را در توزیع عمده کالاهای مصرفی در سراسر کشور برعهده گرفت. ۱۸۲ تصویری که در نخستین ماه‌های نپ شایع و رایج بود به‌روشنی از این ترتیبات استنباط می‌شد. خواربار را بایستی به زور دو اهرم از چنگت دهقانان بیرون بکشند: مالیات جنسی و مبادله کالا. اهرم اول را مقامات حکومت شوروی مستقیماً به کار می‌بردند؛ اهرم دوم به دست تعاونی‌ها سپرده می‌شد که به نام نماینده نازکومپروود عمل می‌کردند.

اما این تصور کاری صورت نداد. دلیل شکست آن پاره‌ای این بود که نازکومپروود ۱۸۲ در وضعی نبود که بتواند کالاهای مصرفی معهود را برای مبادله به موقع برساند، و در نتیجه به زودی میان نازکومپروود و تسنتروسویوز نبرد و اتهام‌پرانی درگرفت؛ اما دلیل عمده این بود که به سبب نبودن یک دستگاه کاملاً مرتب و منظم، تمام روند سرهم‌بندی‌شده مبادله به اصطلاح لنین «افسار گسیخت و به خرید و فروش مبدل شد». نیروهای نپ بز آفرینندگان چیره شدند و برنامه منظم داد و ستد جنسی به رهبری دولت را کنار زدند و دولت را ناچار کردند که در منزلت و وظایف تعاونی‌ها تجدیدنظر کند؛ و این تجدیدنظر، که دلیل دیگری بر اتکنای تعاونی‌ها بر پشتیبانی توده‌های مردم بود، با صدور فرمان ساونارکوم در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ صورت گرفت. به موجب این فرمان همه اموال تعاونی ملی‌شده یا «شهری» شده بایستی به آن‌ها بازگردانده شوند (این یکی از شکایت‌های کهنه تعاونی‌ها بود که سابقه آن به ۱۹۱۹

(82. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 26, art. 150.

183. *Na Novykh Putyakh* (1923), i, 143;

لنین به این موافقتنامه به نام «پیمان» اشاره می‌کند (Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 401-2) گزارش تعاونی‌ها را خینچوک تسلیم کنفرانس حزبی کرد (نگاه کنید به ص ۲۸۲ بالا)؛ در قطعنامه کنفرانس تعاونی‌ها «دستگاه اساسی مبادله کالاها» نامیده شدند (397, i, (VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941).

بازمی‌گشت)؛ حق خرید و فروش بدون مداخله مقامات دولتی پذیرفته شد؛ ارگان‌های صنایع شوروی، از جمله تراست‌ها، گلاوک‌ها، و بخش‌های وسنخا دستور گرفتند که کالاهای خود را در وهله اول به تسنروسویوز یا به یک نهاد تعاونی محلی بفروشند، و فقط در صورت خودداری آن‌ها، از خرید آزادند که کالاها را با شرایط مناسب در بازار آزاد عرضه کنند. ۱۸۵ در عین حال، در دستوری از کمیته مرکزی حزب به همه اعضا نیز نقش تازه و مستقل تعاونی‌ها در نپ و تعهد کمونیست‌ها به بازی کردن نقش فعالانه‌ای در آن‌ها، «به منظور مسلط شدن بر این سازمان‌ها» ۱۸۶، مورد تأکید قرار گرفت.

این فرمان در سراسر دوران بعدی از لحاظ نظری بر منزلت تعاونی‌ها و بر روابط میان تسنروسویوز و دولت شوروی حاکم بود. در عمل اختلاف و شکایت مدام پیش می‌آمد. مذاکرات بی‌پایان با وسنخا برای بازگرداندن اموال ملی شده مورد ادعای تعاونی‌ها همیشه در جریان بود؛ ادارات و تراست‌های دولتی (به علاوه سندیکاها که تأسیس آن‌ها در آوریل ۱۹۲۲ آغاز شد) مدام تعاونی‌ها را نادیده می‌گرفتند و فروش به بازرگانان خصوصی را ترجیح می‌دادند. با این حال از ارقام موجود چنین برمی‌آید که در نیمه اول ۱۹۲۲ تعاونی‌ها همچنان بیش از سه چهارم اجناس خود را از ارگان‌های دولتی، از جمله تراست‌ها، دریافت می‌کردند. ۱۸۷ افراد یا ادارات یا نهادهای دولتی هر قدر هم کارشکنی می‌کردند، دولت و حزب نمی‌توانستند بدون تعاونی‌ها امور کشور را بگذرانند، یک کنفرانس حزبی در اوت ۱۹۲۲ قطعنامه مفصلی درباره طرز رفتار با

۱۸۴. با ترك تدريجی جیره‌بندی و دادن دستمزد جنسی در نظام نپ، فارکومپروود نیز آن اعتبار و اهمیتی را که در دوره کمونیسم جنگی داشت از دست داد (*Dvenadtsati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 334);

برای انحلال نهایی آن، نگاه کنید به صص ۴۰۱-۴۰۰ و زیر.

185. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 72, art. 576.

186. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)*, No. 33, October 1921, pp. 33-4;

این دستور به موازات تقویت نظارت حزب بر اتحادیه‌های کارگری صادر شد (نگاه کنید به صص ۳۷۶-۹۰۹).

۱۸۷. پاره‌ای از شکایات و آمارها از نشریه‌ای نقل شده است که ظاهراً به‌جانب تعاونی‌ها گرایش دارد (*Na Novykh Putyakh* (1923), i, 144-6).

تعاونی‌ها صادر کرد. در این قطعنامه گفته شد که قاعدهٔ عضویت اجباری نباید «تعاونی‌های مصرف‌کنندگان را به یک دستگاه فنی محض برای مبادلهٔ کالا و توزیع دولتی مبدل کند». مداخلهٔ بازرگانی خصوصی به صورت واسطهٔ میان صنایع تحت نظارت دولت و دهقانان نوعی «تضاد» است؛ وظیفهٔ تعاونی‌ها این است که «سرمایهٔ خصوصی را از بازرگانی بیرون برانند، و با این کار حلقهٔ اتصال مستحکمی میان اقتصاد روستایی و صنایع سوسیالیستی پدید آورند». ۱۸۸ این برآورد خوش‌بینانه از نقش تعاونی‌ها صورت واقعیت نیافت. رابطهٔ میان دولت و تعاونی‌ها ناراحت و ناپایدار برجا ماند. دولت شوروی، با برخی از ارگان‌های آن، به تعاونی‌ها بدگمان بودند و به قدرت آن‌ها حسادت می‌ورزیدند و نمی‌توانستند با آن‌ها همکاری صمیمانه داشته باشند. در معاملات عمده نیز خود تعاونی‌ها مشکل می‌توانستند با بازرگانان خصوصی آزادانه رقابت کنند - حتی رقابت برای جلب عنایت تراست‌ها و ارگان‌های فروش دولتی. در خرده‌فروشی، سابقهٔ دیرین محبوبیت تعاونی‌ها در میان مشتریان، آن‌ها را قادر می‌ساخت که جای خود را حفظ کنند. لنین در یکی از آخرین مقالاتش که در آغاز ۱۹۲۳ نوشته شده است، بر «اهمیت استثنائی» تعاونی‌ها در نظام نپ تأکید می‌کند. ۱۸۹ در دوازدهمین کنگرهٔ حزبی در آوریل ۱۹۲۳، خینچوک وجود نزدیک به ۲۵،۰۰۰ انجمن تعاونی مصرف-کنندگان و ۳۰،۰۰۰ فروشگاه تعاونی را گزارش می‌دهد. ۱۹۰

اجرا شدن نپ در ارگان‌های دولتی خلائی پدید آورد، زیرا تا آن روز این نکته اذعان نشده بود که عملکرد یا ادارهٔ امور بازرگانی داخلی جزو وظایف دولت شوروی است. بازرگانی خارجی با کشورهای سرمایه‌داری جای خود را داشت و به دست سازمان ویژه‌ای سپرده شده بود. کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع در آغاز کار هرگز به بازرگانی داخلی نمی‌پرداخت؛ و ارگان‌های نارکومپروود و وسنخا، که ناظر

188. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 460-3;

بخش آخر قطعنامه، که دومین قطعهٔ منقول در متن از آن گرفته شده است، در این مجلد دیده نمی‌شود، ولی در این مأخذ آمده است:

Direktivy VKP(B) v Oblasti Khozyaistvennoi Politiki, ed. M. Saveliev (1928), pp. 356-64.

189. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 391.

190. *Dvenadtsaty S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 328.

بر کار خوارباررسانی به مردم بودند، ارگان‌های توزیع بودند، نه بازرگانی. وقتی که نپ آغاز شد، این اندیشه که بازرگانی را می‌توان مبنی‌تراً به دست تعاونی‌ها و اشخاص سپرد - اگر از آغاز اصولاً چنین اندیشه‌ای در کار بود - به سرعت رواج گرفت. یک مرکز بازرگانی در و سنخا به وجود آمد؛ که علاوه بر خرده‌فروشی از طریق «گوم» (فروشگاه عمومی دولتی) سازمان‌هایی به نام «بنگاه‌های بازرگانی» («گوستورگت»‌ها یا فقط «تورگت»‌ها) را نیز برای عمده‌فروشی در اختیار داشت، که به ساوانارخوزه‌های محلی وابسته بودند. نارکومپروود و چند کمیساریای دیگر نیز برای خرید و فروش کالاهای مربوط به خود بخش‌های بازرگانی تأسیس کردند. ۱۹۱ مهم‌تر از این‌ها تراست‌های صنعتی بودند، که بخش بزرگ کالاهای مصنوع را تولید می‌کردند. این تراست‌ها، چون دستور داشتند که از روی قواعد انتفاعی عمل کنند، درصدد برمی‌آمدند که فروش فراورده‌های خود را گاه از طریق تعاونی‌ها و گاه (به‌رغم اطمینانی که فرمان ۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ به تعاونی‌ها داده بود) از طریق بازرگانان خصوصی ترتیب دهند. در ابتدا پیش‌بینی نشده بود که ارگان‌های بازرگانی دولتی یا ادارات دولتی کالاهای مورد نیاز خود را از بازار خواهند خرید. اما وقتی که نظام مرکزیت‌یافته مواد خام و کالاهای مصنوع رفته‌رفته از کار افتاد، به این ارگان‌ها اجازه داده شد که از بازار آزاد خرید کنند - اول استثنائاً و سپس، با فرمان ۴ اکتبر ۱۹۲۱، قاعدتاً؛ اگرچه به آن‌ها دستور داده شد که در خریدهای خود تعاونی‌ها را مقدم بدانند. ۱۹۲ اما هیچ‌کدام از این نهادها برحسب سابقه یا تجربه برای پرداختن به کار بفرنج بازرگانی آمادگی نداشتند. همین که سیاست‌های «مبادله کالاهای» و تأمین نیازمندی‌ها به صورت پایاپای رفته‌رفته کنار رفتند، و روند «خرید و فروش» به‌طور جدی آغاز شد، نیاز مبرمی پیدا شد به وجود

191. *Na Novykh Putyakh* (1923), i, 107-28;

در این نشریه فهرست نهادهای دولتی که در نخستین ماه‌های نپ بخش‌های بازرگانی دایر کردند آمده است؛ کمیساریاهای خلق در امور بهداشتی و آموزش و بانک دولتی از آن جمله‌اند.

192. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 68, art. 527;

در عین حال به تعاونی‌ها اختیار داده شد که در صورت لزوم برای اجرای سفارش‌های ارگان‌های دولتی با مطالعه کاران خصوصی پیمان فرعی ببندند

(*ibid.*, No. 68, art. 529).

مردمانی که با عادت‌ها و روش‌ها و شگردهای بازار کاملاً آشنا باشند — مردمانی که بتوانند خریدار و فروشنده را به موقع پیدا کنند، دربارهٔ قیمت‌ها نظر بدهند، و به‌طورکلی میان دو طرفی را که در این دنیای ناآشنا راه و چاه را درست تشخیص نمی‌دادند نقش دلال و واسطه را بازی کنند.

این جای خالی را گروه چالاک‌تر و موفق‌تر «نیگران» («مردان نپ») پر کردند. برخی از آن‌ها کاسبان به نام — یا نه چندان به نام — بودند که چند سال پس از انقلاب را در بازار سیاه گذرانده بودند و اکنون از آن‌جا سر برمی‌آوردند؛ برخی دیگر تازه‌واردانی بودند که به زودی خود را با چم و خم‌های تازه عرصهٔ بازرگانی تطبیق دادند. نیروی نیگران در این بود که بتوانند وجود خود را برای نهادهای بازرگانی دولتی و تراست‌های صنعتی بزرگ ضروری سازند. به عبارت یک شرح نیمه‌رسمی، «ویژگی معاملات عمدهٔ خصوصی در این دوره عبارت است از نفوذ نیرومند سرمایهٔ خصوصی در ارگان‌های بازرگانی و تداخل آن‌ها در یکدیگر». نیگران با حکم نهادهای دولتی همه‌جا می‌رفتند و عزت و احترام می‌دیدند؛ درآمدشان نیز بی‌گمان آن‌قدر بود که بتوانند به انواع و اقسام ارتشای مستقیم و غیرمستقیم بپردازند. برخی از آن‌ها راه خود را به درون تعاونی‌ها باز کردند و آن‌ها را به نمای بیرونی بازرگانی خصوصی خود مبدل ساختند. بدین ترتیب، «سرمایهٔ خصوصی ارگان‌های دولتی را از هر طرف احاطه می‌کند و آن‌ها را می‌خورد و به‌خرج آن‌ها زندگی می‌کند». ۱۹۲۰ پدیدهٔ نسبتاً بی‌آزاری که یکی از سخنرانان نهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ به آن اشاره می‌کند، یعنی «خرده‌سرمایه‌داری محترکان و توبره‌داران و نزول‌خواران، که اکنون رستاخیز خود را به صورت کافه‌های سازوآوازدار و اغذیه‌فروشی‌ها و شیرینی‌فروشی‌ها جشن گرفته است» ۱۹۲۰، به زودی چهرهٔ مسکو را در دوران نپ به صورت شهر تجملات نمایندگان خصوصی سرمایه‌داری دولتی درآورد، که بسیاری از

193. *Na Novykh Putyakh* (1923), i, 185-8;

گذشته از گردش‌های محلی، این شرح به «مواد بسیار غنی این مقاله» در کتاب *Rabkrin, Nasha Trestirovannaya Promyshlennost'* اشاره می‌کند، ولی خود کتاب به دست نیامد.

194. *Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 93.

مسافران خارجی در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ از آن ایراد گرفته‌اند. ۱۹۵ این جزو بهایی بود که باید در اجرای دستور لنین برای «آموزش بازرگانی» پرداخته می‌شد.

در پاییز ۱۹۲۲، هنگامی که نخستین مرحله نپ انجام گرفته بود، دولت شوروی تصمیم گرفت که همزمان با قانون ارضی و قانون کار ۱۹۲۶، قانون مدنی را نیز به اجرا بگذارد. لنین این قانون را تجسم «آن سیاستی [نامید] که ما به‌طور مجکم مستقر ساخته‌ایم و درباره آن هیچ تردیدی نمی‌توان داشت»، و افزود که این تلاشی است «برای حفظ مرز میان آنچه در نظام کنونی مبادله اقتصادی موجب ارضای خاطر افراد کشور است و آنچه سوءاستفاده از نپ به‌شمار می‌رود». ۱۹۷ گزارشگر (منبر کمیسیون)ی که قانون مدنی را برای تصویب به کمیته مرکزی اجرائی سراسری ارائه کرد، هدف آن را چنین توصیف کرد: «ضمانت کردن این که آن متصرفات، آن ارتفاعات مسلطی که [دولت] حتی در دادن امتیازات سیاست اقتصادی نوین برای خود نگه می‌دارد، در دست دولت کارگران و دهقانان مصون از تعدی خواهد ماند، و درعین حال دادن امکان رشد ابتکار عمل شخصی در محدوده‌ای که دولت کارگران و دهقانان مجاز می‌شناسد». ۱۹۸ اما با گذشت زمان و فراموش شدن آن بحران هولناکی که بنا گذاشتن نپ را لازم آورده بود، و افتادن نقل برخی از جنبه‌های ناخوشایند بر سر زبان‌ها، شکایت از نپ، هرچند در محافل بالا به‌ندرت صراحت داشت، رفته‌رفته رواج یافت. یکی از سخن‌گویان نارکومفین در کمیته مرکزی

۱۹۵. دن، یکی از منشویک‌ها، که با شهر مسکو آشنا بود و ذهن واقع‌نگری هم داشت، در ژانویه ۱۹۲۲ هنگام آزاد شدن از زندان متوجه شد که انواع مواد غذایی به قیمت‌هایی که فقط نوکیسه‌ها توانایی پرداخت آن‌ها را دارند فراوان است؛ «محتکران» همه‌جا دیده می‌شوند؛ کلمه «بارین» [ارباب] بار دیگر در میان پیشخدمت‌های دستوران و رانندگان تاکسی و غیره رایج شده است؛ و فواش بار دیگر در خیابان تورسکایا پدیدار شده‌اند، (F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), pp. 252-5) کراسین در سپتامبر ۱۹۲۲ از مسکو به همسر خود می‌نویسد که: «وضع مسکو خوب است، در بعضی جاها مثل قبل از جنگ است» (Lyubov Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 202)

۱۹۶. نگاه کنید به صص ۶-۲۹۵-۳۰۰-۳۲۹ بالا.

197. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 319.

198. *IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 3 (27 October 1922), pp. 7-8.

اجرائی سراسری با لحن خشماگینی اشاره می‌کند که در محلات روستایی می‌گویند «مرکز به طرف راست پیش رفته است»، و دیگر «لازم نیست به جان «محتکران» و «غارتگران» رحم کنیم، چون که آن‌ها از قانون شوروی درمان‌اند»، و حال آن که در واقع این «محتکران» درست همان بازرگانانی هستند که «نپ می‌خواهد از آن‌ها حمایت کند». همان سخن‌گو چنین ادامه می‌دهد:

شایعاتی که حتی در مسکو جاری است که وضع نپ مطمئن نیست، تا حدی بر این واقعیت متکی است که این روزها، با آن که ما از «قانونیت انقلابی» زیاد حرف می‌زنیم، حرمت قانون دایمۀ کافی ندارد. ۱۹۹

قانون مدنی بر کیش جدید رعایت قانون صحنه نهاد، و غرض عمده آن حراست و تحکیم دستاوردهای نپ بود.

چنان که پیش‌تر اشاره شد، «جشف‌سر» بدون داشتن دستگاه دولتی برای گرداندن و تنظیم بازرگانی داخلی وارد نظام نپ شد. حکمت نپ، در عین حال که نهادهای دولتی را تشویق می‌کرد که به بازرگانی بپردازند، اصرار می‌ورزید که بازرگانی باید از زوئ قواعد بازار و بدون مداخله دولت صورت گیرد. بنابراین نپ نیز مانند عملکرد کمونیسم جنگی، گیرم به دلیل دیگری، با ایجاد هر نوع ارگان نظارت مخالف بود. البته استقلال کامل از دستگاه دولتی مقدور نبود. همین که تلاش‌های ناشیانه دولت برای استقرار نظام مبادله پایاپای همه‌جا جای خود را به معاملات پولی داد، ناگزیر انتظار می‌رفت که صدای تقاضای نظارت بر قیمت نیز شنیده شود. نازکومفین در ۵ اوت ۱۹۲۱ کمیته‌ای برای تثبیت قیمت همه کالاهای مورد عمل ارگان‌ها و مؤسسات دولتی تأسیس کرد. ۲۰۰ اما این کار هیچ نتیجه‌ای نداد و همه‌جا قیمت‌ها فقط در پاسخ شرایط بازار نوسان می‌کردند. ۲۰۱ از پاییز ۱۹۲۱ به بعد، سیاست نازکومفین در جهت استقرار

199. *ibid.*, No. 5 (29 October 1922), p. 3.

200. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 60, art. 406.

۲۰۱. شرحی از شکست آن در این مأخذ آمده است:

Finansovaya Politika za Periods Delaborya 1920 g. po Dekabr' 1921 g. Otchet k IX Vserossiiskomu S'ezdu Sovetov (1921), pp. 112-16.

مجدد پول ثابت و بودجه متوازن نسیر می‌کرد، و با هر نوع مداخله در اقتصاد بازار آزاد نپ مخالف بود. ۲۰۲ هیچ وزارتخانه دیگری هم برای تعهد این نقش آمادگی نداشت. کوشش شد که بخش بازرگانی مرکزی و سنخا را به «مدیریت تنظیم امور بازرگانی» مبدل کنند. ۲۰۳ اما این توسعه وظایف ارگانی که به درستی نماینده بخش صنعتی اقتصاد شناخته می‌شد، مشکل می‌توانست مورد قبول سایر ارگان‌های مربوط به سیاست بازرگانی قرار گیرد. در مه ۱۹۲۲ ساونارکوم کمیسیونی تشکیل داد، وابسته به «اس ته او» (شورای دفاع و کار)، برای بازرگانی داخلی با اختیار پیش‌نویسی فرمان درباره بازرگانی برای تصویب ساونارکوم یا «اس ته او»، و وضع مقررات، به تشخیص خود، در چارچوب فرمان‌های موجود. ۲۰۴ اما به نظر نمی‌رسید که اختیارات این کمیسیون به‌طور وسیع یا مؤثر به‌کار رفته باشد. با وجود هشدار بحران «راز بازار ووانیه» درباره پی‌آمدهای بازرگانی بی‌سروسامان، رشد بازرگانی داخلی، دست‌کم تا پاییز ۱۹۲۳ کمابیش منحصرأ تابع نیروهای رقابت بازار بود. فقط در مه ۱۹۲۴ بود که کمیسیون بازرگانی داخلی با آنچه از نارکومپروژ بازمانده بود ادغام شد و کمیساریای خلق در امور بازرگانی را به وجود آورد. ۲۰۵

(ه) امور مالی

سیاست اقتصادی نوین بدون هیچ اندیشه‌ای از نتایج مالی آن به اجرا گذاشته شد. در طرح نخستین داد و ستد پایاپای در بازارهای محلی

۲۰۲. اعتراضات نارکومفین به نظارت بر قیمت‌ها، که بر پایه ملاحظات انتفاعی محض قرار دارد، در این نشریه ثبت شده است:

Na Novykh Putyakh (1923), i, 47.

203. *ibid.*, i, 386-7.

204. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 34, art. 400.

۲۰۵. در دوزخ نپ بود که رفته‌رفته برای نخستین بار بازرگانی خارجی در اقتصاد شوروی اهمیت پیدا کرد: موافقتنامه بازرگانی انگلیس و شوروی، که نشانه‌ای آخی از آن بود، در روز بعد از آن که لنین نپ را در کنفرانس حزب اعلام کرد به امضا رسید. تلاش برای سرمایه‌های خارجی از راه عرضه کردن امتیاز اگرچه پیشتر آغاز شده بود (نگاه کنید به ص ۲۸۸ بالا) غالباً به نام یکی از مشخصات نپ شناخته می‌شد، ولی در این دوره نتیجه ملموسی به‌بار نیاورد. بازرگانی خارجی و عرضه امتیاز در این دوره بیشتر از جهت سیاست خارجی اهمیت داشت، و ما بحث درباره آن‌ها را برای بخش پنجم می‌گذاریم.

چیزی به نظر نمی‌رسید که با جنبش اقتصاد بدون پول یا با روند طولانی-
شده تورم ناسازگار باشد. فقط پریوبراژنسکی، که بارها در فضائل تورم
مدیحه‌سرایی کرده بود، از آنچه در پیش بود مختصر تصویری داشت.
«سخنرانی او در دهمین کنگره حزب، که نپ را تصویب کرد، آمیزه‌ای بود
از موشکافی عقل سلیم و خیالبافی دور و دراز. پریوبراژنسکی به کنگره
هشده داد که «با روبلی که نرخ آن در بازار نه تنها در ظرف روزها بلکه
در ظرف ساعت‌ها نیز نوسان می‌کند بازرگانی ممکن نیست»؛ اما تنها
راه حل منجزی که او پیشنهاد کرد این بود که پول تازه‌ای بر پایه نقره
نشر شود. نه بر همین پریوبراژنسکی و نه پیشنهاد معقول پایان سخنان
او، دائر بر این که کمیته‌ای برای بررسی طیف سیاست مالی «در انطباق
با شرایط اقتصادی جدیدی که وارد آن‌ها می‌شویم»، در کنگره تأثیری
نداشت. ۲۵۶ درس لازم باید نه از نظریه بلکه از تجربه گرفته می‌شد؛ و
زمانه هنوز مستعد این کار نبود. به فکر هیچ‌کس نرسید که برای پرداخت
هزینه صنایع به همان شیوه معمول بانکداری بازگردند، یا به شیوه معمول
سیاست مالی، یعنی رسیدن به بودجه متوازن از طریق حذف ارقام بزرگی
از مخارج دولت. همه این نتایج خرده خرده و به‌طور غیرمستقیم از این
مقدمه اصلی به دست‌آمده که دهقانان باید آزاد باشند که مازاد فراورده‌های
کشاورزی خود را با کالاهای مورد نیازشان معاوضه کنند. مسیر سیاست
مالی در نظام نپ نمونه عالی ضرورت روابط متقابل اجزا در ساختار
اقتصادی واحد است.

وقتی که تصور اصلی داد و ستد پایاپای محلی گسترش یافت و به
ضورت خرید و فروش در بازار سراسر کشور درآمد، سیاست پولی نیز
جزء جدائی‌ناپذیر نپ شد. بازگشت به سرمایه‌داری - حتی سرمایه‌داری
«دولتی» - بازگشت به اقتصاد پولی را امری ناگزیر ساخت. پیشداوری‌های
حزبی آن‌قدر قوت داشت که حرکات نخستین را کند و تردیدآمیز سازد. در
۳۰ ژوئن ۱۹۲۱ فرمانی از ساونارکوم صادر شد که در مقدمه آن از میل
به «برداشتن محدودیت‌هایی که سد راه مبادله اقتصادی است و تشویق
گردش سالم پول از طریق بازکردن حساب‌های سپرده و انتقالی» سخن
رفته بود. این فرمان هر نوع محدودیت را در مورد مبالغی که اشخاص یا
سازمان‌ها می‌توانستند نگه دارند ملغی کرد. سپرده‌های بانک‌های پس‌انداز

نارکومفین یا تعاونی‌ها از معرض مصادره خارج و قابل پرداخت به صاحبانشان شدند؛ هیچ اطلاعی درباره آن‌ها به کسی داده نمی‌شد، مگر به صاحبان حساب یا مقامات قضائی. ۲۰۷۰ این اقدام - که نخستین گام بود در راه دراز بازگشت به روش‌های معمول مالی - البته برای اعاده حیثیت پول در انتظار مردم صورت گرفت، اما پرسشی را هم پیش کشید که پریوبراژنسکی آن را به طرز ناشیانه‌ای در کنگره حزب مطرح کرد - یعنی چگونه می‌توان پول ثابتی به وجود آورد که اعتماد مردم را جلب کند و وظایف ابتدایی وسیله مبادله را برعهده بگیرد. روشن است تا روزی که سیل روبل از در چاپخانه جاری است، این کار شدنی نخواهد بود؛ تا روزی که دولت خرج و دخل خود را متوازن نکرده است در چاپخانه را نمی‌توان بست؛ درآوردن مخارج دولت در محدوده مداخل آن هم قابل تصور نیست، مگر وقتی که دولت بار نگهداری صنایع دولتی و کارگران آن‌ها را بر زمین بگذارد. در اقتصادی که صنایع ملی‌شده آن دستور گرفته‌اند که از روی قواعد «خوزراسچت» کار کنند، نیاز به داشتن يك واحد حساب ثابت باز هم مبهم‌تر است. فرمان ۸ اوت ۱۹۲۱ که تراست کارخانه‌های کتان‌بافی را تأسیس کرد، مقرر داشت که ارزش اموال تراست «برحسب قیمت‌های ۱۴-۱۹۱۳» منظور شود. ۲۰۸؛ چند روز بعد فرمان دیگری درباره توسعه صنایع بزرگ مقرر می‌دارد که «موجودی کالا و مواد خام تقریباً برحسب قیمت‌های میانگین بازار اروپای غربی (به‌ویژه لندن) ارزش‌گذاری شوند». ۲۰۹ اما این مقررات شگفت‌آور را نباید راه‌حل بسأله پنداشت، این‌ها علامت خطر است.

همه این مسائل در تابستان ۱۹۲۱ خرده خرده به رهبرانی که هنوز مایل نبودند نتایج مالی نپ را استنباط کنند فشار می‌آوردند، و در پاسخ موارد اضطراری خاص گام‌های جداگانه‌ای، بدون يك طرح منسجم، برداشته می‌شد. راه برخورد با مسأله بودجه از هر دو طرف آغاز شد. در دوره کمونیسم جنگی خود مفهوم بودجه فراموش شده بود. ارقام بودجه برای نیمه دوم ۱۹۱۹ و برای سال ۱۹۲۰ تنظیم شد، ولی هرگز به تصویب رسمی نرسید. ادغام ترازنامه صنایع در بودجه کشور مفهوم درآمد و

207. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 52, art. 301.

208. *Novaya Ekonomicheskaya Politika v Promyshlennosti: Sbornik Dekretov* (1921). p. 94.

209. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 63, art. 462.

هزینه ویژه دولتی را پایان داد؛ و پیش‌نویس فرمان ۳ فوریه ۱۹۲۱ دائر بر الغای هر نوع مالیات نقدی ۲۱۰، اگر به اجرا گذاشته می‌شد، جزو منطقی پیشرفت به‌سوی اقتصاد طبیعی به‌شمار می‌رفت. در نظام نپ همه این اقدامات واگرد شده بود. برداشتن بار صنایع از بودجه کشور در ژوئیه و اوت ۱۹۲۱ آغاز شد، که بنای اجاره دادن مؤسسات بزرگ. نیز گذاشته شد و مؤسسات تحت تصرف دولت دستور گرفتند که «خوزراست» (حسابداری اقتصادی و انتفاعی) را ملاک کار خود قرار دهند. در ژوئیه ۱۹۲۱ مالیاتی بر صنایع بسته شد، که عبارت بود از عوارض جواز کار که مبلغ آن برحسب تعداد کارگران مؤسسه فرق می‌کرد، به اضافه مالیاتی به نسبت عملکرد سالانه ۲۱۰ چند هفته بعد، فرمان ساونارکوم این قاعده کلی را مقرر ساخت که در مقابل همه کالاها و خدماتی که دولت یا ارگان‌های دولتی ارائه می‌کنند باید پول نقد پرداخته شود. ۲۱۲ سپس، در ۲۱ اوت ۱۹۲۱، ساونارکوم قاعده تنظیم بودجه کشور را احیا کرد و تشریفات تصویب ارقام تقریباً بی‌معنای بودجه‌های نیمه دوم سال ۱۹۱۹ (۲۸ میلیارد روبل درآمد و ۱۶۴ میلیارد هزینه) و تمام سال ۱۹۲۰ (۱۵۹ میلیارد درآمد و ۱،۲۱۵ میلیارد هزینه) را انجام داد، و سپس به کمیساریاها دستور داد که برآوردهای سال ۱۹۲۱ را تا اکتبر و برآوردهای ۱۹۲۲ را تا مارس همان سال و برآوردهای ۱۹۲۳ را تا پیش از ۳۱ دسامبر ۱۹۲۲ آماده کنند. ۲۱۳ در روز بعد نخستین گام در راه استقلال

۲۱۰. نگاه کنید به ص ۳۰۵ بالا.

211. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 56, art. 354.

212. *ibid.*, No. 59, art. 394.

بدر ۹ ژوئیه تعرفه جدید راه آهن با صدور يك فرمان اعلام شد؛ نخستین ماده فرمان قاعده اجباری پرداخت اجرت حمل و نقل را اعلام می‌داشت، اگرچه باز هم مؤسسات دولتی و تعاونی‌ها از این قاعده مستثنا بودند. (ibid., No. 54, art. 327)؛ نتیجه تعرفه جدید آن بود که کرایه‌های موجود ۲۰،۰۰۰ برابر بالا رفت و به ۴۰ درصد کرایه‌های پیش از جنگ برحسب روبل پیش از جنگ رسید (*Pyat' Let Vlasti* (Sovetov (1922), p. 401. در اوت ۱۹۲۱ تعرفه جدیدی برای خدمات پست و تلگراف منتشر شد (*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 56, art. 351) از ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۱ پرداخت اجرت همه خدمات و تسهیلات عمومی، از تخلیه چاه گرفته تا پاک کردن دودکش‌بخاری، بار دیگر اجباری شد (ibid., No. 62, art. 445)؛ فرمان ۲۷ ژانویه ۱۹۲۱ (نگاه کنید به ص ۳۰۵ بالا) پس گرفته شد.

213. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam*, iv (1921), 120-1.

مالی مقامات محلی برداشته شد - و این اقدام دیگری بود که به منظور سبک کردن بار بودجه مرکزی انجام می گرفت. ساونارکوم تصویب کرد که درصدی از مالیات صنایع برای تأمین نیازمندی های مالی کمیته های اجرایی ایالتی کسر شود. ۲۱۴ بنا برین وقتی که کمیته مرکزی اجرایی سراسری در آغاز اکتبر ۱۹۲۱ بررسی منظم سیاست مالی را، برای نخستین بار پس از آغاز نپ، برعهده گرفت مقدار زیادی از زمینه کار فراهم شده بود. در قطعنامه ۱۰ اکتبر، کمیته مرکزی اجرایی سراسری به نارکومفین دستور داد که برای «افزایش درآمد دولت» اقدامات لازم را به عمل آورد و سیاست «خودداری و امساک بسیار شدید در خرج کردن پول» را در پیش بگیرد، و «عملیات بانکی لازم برای بهبود اقتصاد ملی» را معمول دارد. این قطعنامه همچنین «الغای وحدت بودجه های کشوری و محلی» را مقرر ساخت. تکلیف این مسائل علی الاصول روشن شده بود و فقط بایستی به اجرا گذاشته شود - و اجرای آن ها هم البته کار کوچکی نبود. اما در قطعنامه مورد بحث يك دستور تازه و بسیار مهم نیز به نارکومفین داده شد، و آن «کاهش نشر اسکناس» بود. ۲۱۵ بدین ترتیب راه آخرین مرحله مجموع اصلاحات مالی نشان داده شد، بدون آن که فعلاً نامی از آن برده شود؛ این مرحله ایجاد پول ثابت بود.

اما نظرگیرترین اصلاح مالی اکتبر ۱۹۲۱ از جای دیگری آب می خورد. قطع اعتبارات دولتی، صنایع را در وضع خطرناکی قرار داد، زیرا با این کار سرچشمه ای که صنایع برای تأمین سرمایه در گردش به آن روی می آوردند خشکید. در آغاز، صنایع شوروی از بانک ملی اعتبار می گرفتند؛ سپس پرداخت از بودجه کشور جای اعتبار بازرگانی را گرفت و وجود بانک ملی منطقاً در ژانویه ۱۹۲۰ پایان یافت. هنگامی که نپ آغاز شد، در روسیه شوروی هیچ نهاد اعتباردهنده ای وجود نداشت، مگر بخش تعاونی نارکومفین، که حمایت رسمی خود را از بازمانده تعاونی های اعتباری ادامه می داد. اکنون که بازرگانی احیا می شد و خزانه دولتی نیز دیگر هزینه صنایع را نمی پرداخت، بایستی نوعی نهاد اعتباردهنده از نو برپا شود. در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۱، کمیته مرکزی اجرایی سراسری، در دنباله قطعنامه مالی عمومی خود، پیش نویس قطعنامه ساونارکوم را برای تأسیس بانک دولتی تأیید کرد، و روز بعد اساسنامه این بانک را نیز ریمبا

214. *Sobranie Uzakoneniï, 1921*, No. 62, art. 446.

215. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, iv* (1921), 121-2.

تصویب کرد. بانک دولتی «به منظور توسعه صنایع، کشاورزی، و مبادله کالا از طریق دادن اعتبار و سایر عملیات بانکی» تأسیس شد، و خود این بانک نیز بایستی از روی قواعد «خوزراست» عمل کند. سرمایه اصلی آن را، که ۲,۰۰۰ میلیارد روبل بود، دولت تأمین کرد و اعضای دستگاه مدیریت آن از طرف نارکومفین منصوب شدند، و مقام ریاست بانک به تأیید ساونارکوم رسید. ۲۱۶ بانک دولتی تازه «ج‌ش‌س‌فر» («گاسبانک») ۲۱۷ روز ۱۶ نوامبر ۱۹۲۱ درهای خود را باز کرد. آغاز کار دلگرم‌کننده نبود. منابع مالی آن، که در ابتدا به سرمایه تأسیس بانک منحصر می‌شد، اندک و نرخ بهره آن گزاف بود. بانک برای حراست وضع خود در برابر استهلاک پول رایج علاوه بر بهره یک «درصد بیمه» نیز بر مخارج وام می‌افزود، که برای نهادهای دولتی ماهانه ۸ درصد و برای مؤسسات خصوصی ماهانه ۱۰ درصد محاسبه می‌شد. ۲۱۸ جای شگفتی نیست که کمک‌های بانک برای فرونشاندن عطش صنایع بزرگ ۲۱۹ یا پیشگیری از یحران «رازبازارووانیه» ۲۲۰ زمستان بعدی نه کافی بود و نه به‌موقع. خود بانک با این مشکل دست به گریبان بود که بایستی با پولی کار کند که به سرعت ارزش خود را از دست می‌داد، سرمایه بانک را مستهلاک می‌کرد، و هر نوع سیاست اعتبارات را بی‌فایده از کار درمی‌آورد. همان‌طور که تثبیت پول پیش از روشن‌شدن وضع بودجه عملی نبود، به‌کار انداختن نظام اعتبارات لازم نیز فقط پس از تثبیت پول مقدور می‌شد. آن اصلاحات مالی که در اکتبر ۱۹۲۱ طرح‌ریزی شد و به تأسیس بانک دولتی انجامید همه اجزای یک سیاست واحد بودند و به یکدیگر اتکا داشتند.

216. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 72, arts. 593, 594; No. 75, art. 615.

۲۱۷ دو سال بعد نام آن به «بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» تغییر یافت (*Sobranie Uzakonenii*, 1923, No. 81, art. 786).

218. *Na Novykh Putyakh* (1923), ii, 192.

۲۱۹ در ۱ ژانویه ۱۹۲۲ وام‌های گاسبانک به صنایع کلیتاً فقط ۱۰ میلیون روبل (چاپ ۱۹۲۲) می‌شد، که معادل ۴۰۰,۰۰۰ روبل پیش از جنگ بود؛ اعتبار در برابر کالا نیز معادل ۱۰ میلیون روبل می‌شد؛ پرداخت حساب‌ها تا مه ۱۹۲۲ آغاز نشد. (*ibid.*, ii, 201-5) از آن پس وام‌ها و اعتبارها به تدریج افزایش یافتند، اما تا پیش از پاییز ۱۹۲۲ به ارقام شایان توجهی نرسیدند.

۲۲۰ *razbazarovanie* چوب حراج زدن؛ منظور وقتی است که صنایع ناچار می‌شوند موجودی خود را به هر قیمتی شده بفروشند... م.

بنابراین در پاییز ۱۹۲۱ به‌خوبی روشن شده بود که تثبیت پول و توازن بودجه اقدامات اصلی اصلاح وضع مالی و شرایط اساسی اجرای نپ است. پس از آغاز شدن نپ، در تابستان ۱۹۲۱ نوعی توقف موقت در تورم عمومی و مزمن قیمت پیش آمد، چنان که از ژوئیه ۱۹۲۱ به بعد، برای نخستین بار پس از انقلاب اکتبر، نرخ افزایش قیمت‌ها از نرخ افزایش حجم پول عقب افتاد و کار ماشین چاپ اسکناس نیز اندکی آهسته‌تر شد. ۲۲۱ کمیسیون برای اظهارنظر درباره سیاست پولی تشکیل شد. روز ۳ نوامبر ۱۹۲۱ تصمیم گرفته شد که در آغاز سال نو اسکناس جدیدی نشر شود، که ارزش یک روبل آن معادل ۱۰,۰۰۰ روبل پیشین باشد؛ نام اسکناس‌های جدید دیگر «اوراق تسویه» نبود، بلکه «پول اسکناس» بود - یعنی همان اصطلاحی که در دوران پیش از انقلاب به‌کار می‌رفت؛ و غرض از رایج ساختن این اصطلاح احتمالاً آن بود که حیثیت و حرمت کلمه «پول» به‌جای خود بازگردد. ۲۲۲ روز ۵ نوامبر ۱۹۲۱ ساونارکوم دو تصمیم مهم درباره بودجه آینده ۱۹۲۲ اتخاذ کرد. یکی این که آن بودجه فقط برای نه ماه از سال تنظیم شود، چنان که در آینده سال مالی را بتوان از ۱ اکتبر آغاز کرد؛ دوم این که بودجه روبل پیش از جنگ تنظیم شود. ۲۲۳ دستوری به همین تاریخ از طرف نارکومفین صادر شد که نرخ تبدیل روبل جاری به روبل پیش از جنگ را ۶۰,۰۰۰ روبل شوروی در برابر یک روبل پیش از جنگ معین کرد. ۲۲۴ از آن پس نرخ تبدیل ماه به ماه عوض می‌شد تا تورم قیمت‌ها به حساب بیاید؛ و در مارس ۱۹۲۲ این نرخ به ۲۰۰,۰۰۰ رسید. ۲۲۵ این روبل در واقع نوعی پول

221. *Za Pyat' Let* (1922), p. 331.

222. *Sobranie Uzakoneniï, 1921, No. 77, art. 643;*

هر نوع اثر روانی از کاهش عددی واحدهای پول رایج انتظار می‌رفته ظاهراً به نتیجه نرسیده است، زیرا که در زبان جاری محاسبه بر پایه همان واحدهای پیشین ادامه یافت. یک سال بعد فرمانی صادر شد. 66, *Sobranie Uzakoneniï, 1922, No. 66, art. 867*) که به موجب آن یک روبل چاپ ۱۹۲۳ بایستی معادل ۱۰۰ روبل چاپ ۱۹۲۲ محاسبه شود، یا ۱,۰۰۰,۰۰۰ روبل چاپ سال‌های پیش از آن.

223. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam, iv* (1921), 126.

224. *ibid.*, iv, 127.

225. *Novoe Zakonodatel'stvo v Oblasti Sel'skogo Khozyaistva: Sbornik Dekretov* (1923), pp. 273-7.

با ارزش متغیر و متصل به قیمت‌ها بود، که گاه آن را «روبل اجناس» می‌نامیدند. اما کارشناسان اقتصادی فوراً نشان دادند که به‌کاربردن نسبت نوسان‌کننده تراز قیمت‌های جاری با تراز قیمت‌های ۱۹۱۳ و مقیاس گرفتن قیمت‌های ۱۹۱۳، کاری است عملاً دشوار و منطقاً بی‌معنی؛ و در بحثی که در این باره درگرفت «روبل اجناس» رفته رفته از نظر افتاد و جای خود را به «روبل طلا» داد. فرمان ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱ نارکومفین مقرر ساخت که اجاره‌بهای مؤسسات استیجاری باید بر پایه روبل طلا محاسبه شود. ۲۲۶ یکی از اسناد عجیب این مرحله از تحول سیاست مالی مقاله‌ای است که لنین به رسم همه‌ساله خود در سالگرد انقلاب اکتبر در «پراودا» نوشته است. این مقاله، که در چهارمین سالگرد انقلاب نوشته شده است، عنوان غیرمنتظری دارد: «دربارۀ اهمیت طلا، اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم». مقالۀ لنین دربارهٔ نپ به‌طور کلی بحث می‌کند، نه دربارهٔ مسأله طلا به‌طور خاص، و در آن این پیش‌بینی معروف آمده است که «وقتی که ما در مقیاس جهانی پیروز شدیم... آبریزگاه‌های عمومی را در برخی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان از طلا خواهیم ساخت؛ اما لنین در دنبالۀ مقاله اصرار می‌ورزد که «ج ش س ف ر» در اوضاع کنونی باید «در مصرف طلا اسماک ورزد» و «بازرگانی را یاد بگیرد». ۲۲۷ تصمیمات مالی اکتبر و نوامبر ۱۹۲۱ توجه رهبران شوروی را به سیاست مالی جلب کرد، و نارکومفین و گامسانک (بانک دولتی) را تا چندی حساس‌ترین مراکز عصبی نپ ساخت. این برگردان عجیبی از روش‌های دوره کمونیسم جنگی بود - زمانی که به صدای بلند اعلام شد که پول هرگز چیزی جز خدمتگزار سیاست اقتصادی نخواهد بود، و سخن‌گوی نارکومفین با لحن پوزش‌طلبانه‌ای گفت که امیدواریم روزگار پول به‌زودی به‌سر برسد. این تغییر با یک سلسله انتصابات دولتی نشان داده شد. کرسینسکی، که زمانی عضو جبهه مخالفان چپ بود و از مارس ۱۹۱۹ به بعد وظایف کمیسر خلق در امور مالی را، که دیگر چندان سنگین هم نبود، با مقام دبیری کمیته مرکزی حزب یک‌جا برعهده داشت، در کنگرۀ حزبی مارس ۱۹۲۱ به سبب کوتاهی در اجرای وظایف مقام دبیری اعتبار

226. *Sbornik Dekretov i Rasporyazhenii po Finansam*, iv (1921), 136.

227. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 79-85.

خود را از دست داده بود. ۲۲۸ اندکی بعد او را برای اجرای مأموریتی به آلمان فرستادند، و در آنجا سفیر شوروی شد. و در نارکومفین سوکولنیکوف جای او را گرفت. سوکولنیکوف، یکی از حزبیان قدیم که همراه لنین در قطار مهر و موم شده به پتروگراد بازگشته بود، مرد کاردان و کسب‌شناسی بود که در نخستین بحث‌های سیاست مالی با قدرت و کفایت شرکت کرده بود. ۲۲۹ سوکولنیکوف اکنون با تمام قوا به امور مالی نپ پرداخت، به ویژه مسأله ایجاد پول ثابت، و در ظرف چند سال آینده نارکومفین را به مرکز گرایش‌های دست‌راستی سیاست شوروی مبدل ساخت. یکی از حزب‌یانی که تا آن روز آوازه‌ای نداشت (شایمن) و گفته می‌شد که یکی از بانکداران پیشین است، به ریاست گاسبانک (بانک دولتی) منصوب شد. اما در اوایل ۱۹۲۲ اقدام بسیار پر سروصداتری صورت گرفت، و آن این بود کوتلر، یک سرمایه‌گر (financier) و صنعت‌دار (industrialist) پیش از انقلاب، که در کابینه وितه مقام وزارت داشت و پس از ۱۹۰۵ به حزب کادت پیوسته بود، به عضویت هیأت مدیره گاسبانک منصوب شد. کوتلر از آن روز تا زمان مرگش در ۱۹۲۴ بی‌گمان در گاسبانک - و شاید در نارکومفین نیز - یکی از صاحبان نفوذ پشت پرده محسوب می‌شد و در تثبیت ارزش پول نقش مهمی بازی کرد. ۲۳۰

۲۲۸. نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۴۶ برای انتصاب کرمستینسکی به مقام کمیسر خلق در امور مالی در ۱۹۱۸ و اظهار نظر او در مسائل مالی، نگاه کنید به صص ۱۲-۳۱۱، ۲۸۹ بالا.

۲۲۹. قطعه‌ای از سخنرانی او در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در ص ۱۷۳ بالا نقل شد.

۲۳۰. در اوج نپ نیازی احساس نمی‌شد که همکاری کارشناسان را با رژیم انقلابی پرده‌پوشی کنند: ایپاتیف (Stanf Ipatieff, *The Life of a Chemist*), p. 402 (1946) نقل می‌کند که در پاییز ۱۹۲۲ شایمن و کوتلر در جشن «نخستین سالگرد بانک دولتی و ایجاد پول ثابت» در کنسرواتوریوم سخنرانی کردند. از طرف دیگر، دست‌هایی که در نارکومفین در کار بودند باعث شدند که این کمیساریا مورد حمله محافل صنعتی، که با سیاست آن مخالف بودند، قرار گیرد. بنابر نوشته نشریه منشویک‌ها برلن، که گاه اطلاعات درستی دارد، لارین در دهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۲ گفته است که «وزرای پیشین تزاری، کوتلرها و غیره» بینی سوکولنیکوف را مهار کرده‌اند و می‌کشند؛ اما این گفته در سوابق رسمی کنگره دیده نمی‌شود.

تأسیس گاسبانک سرآغاز نبردی شد که تثبیت پول رایج را هدف عاجل و اعلا‌ی خود قرار داد و در جهت بازگرداندن اصول عمده مدیریت عادی امور مالی در نظام سرمایه‌داری سیر می‌کرد و بانک دولتی را ناظم مرکزی اقتصاد ملی ساخت. روز ۲۰ نوامبر ۱۹۲۱ در گاسبانک کنفرانسی برای بررسی گزارش کمیسیون مسأله پول تشکیل شد و در آن چند حکم به تصویب رسید که شش ماه پیش‌تر ممکن بود سروصدای زیادی برپا کند. این احکام عبارت بودند از پذیرش بازار آزاد، پشتیبانی از صنایع سبک در مقابل صنایع سنگین برای ترویج بازرگانی داخلی، تغییر و اصلاح انحصار بازرگانی خارجی، تلاش دوباره برای گرفتن وام خارجی، و بازگشت نهایی به سکه طلا. ۲۲۱ این‌ها نظریات کارشناسان مالی بود ولی، با آن که آن‌ها پشتیبانی نارکومفین را جلب کرده بودند، این نظریات دورتر از آن بود که بتواند مورد قبول عموم محافل حزبی قرار گیرد. اما کنفرانس حزبی دسامبر ۱۹۲۱ اعلام کرد که «احیای گردش پول بر پایه فلز (طلا)، که اجرای انعطاف‌ناپذیر برنامه تجدید نشر اسکناس نخستین گام آن است، باید اصل راهنمای حکومت شوروی در امور مالی باشد» ۲۲۲؛ در اواخر همان ماه این برنامه در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه تکرار شد. در این کنگره کامنف گفت تا زمانی که پول چیزی جز «تکه‌های کاغذ رنگین» نیست، برنامه‌ریزی اقتصادی و نوشتن بودجه کشور امکان ندارد. ۲۲۳ در یازدهمین کنگره حزب، که در مارس ۱۹۲۲ اجلاس کرد، سوکولنیکوف دلایل سیاست مالی تازه را به تفصیل شرح داد ۲۲۴؛ و لنین، در تنها سخنرانی‌اش در کنگره، قطعه‌ای شایان توجه، گیرم اندکی آشفته، را به «بحران مالی» آینده و تأثیرات آن صنایع اختصاص داد:

اگر آن [یعنی بحران] بیش‌از اندازه شدید و زورآور باشد، ما ناچار خواهیم بود بار دیگر در بسیار چیزها تجدیدنظر

231. *Finansovaya Politika za Period s Dekabrya 1920 g. po Dekabr 1921 g.: Otchet k IX Vserossiiskomu S"ezdu, Sovetov* (1921), pp. 35-43.

232. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 407.

233. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 222; *Devyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1922), p. 53.

234. *Odinnadtsatyi S"ezd RKP(B)* (1936), p. 312.

کنیم و همه نیروهای خود را متوجه يك چیز سازیم. اما اگر [بحران] چندان زور آور نباشد، ممکن است حتی مفید هم واقع شود: [زیرا که] کمونیست‌ها را از انواع و اقسام تراست‌های دولتی تصفیه خواهد کرد. فقط باید به یاد داشته باشیم که این کار را انجام دهیم. بحران مالی نهادها و مؤسسات [صنعتی] را تکان می‌دهد، و از میان آن‌ها واحدهای بی‌کفایت زودتر درهم می‌شکنند. فقط باید به یاد داشته باشیم که همه تقصیرات را به گردن کارشناسان نگذاریم و چنین وانمود نکنیم که کمونیست‌هایی که در مقامات مسؤول قرار دارند همه بسیار خوب‌اند، در جبهه جنگیده‌اند و همیشه خوب کار کرده‌اند. بدین ترتیب اگر بحران مالی خیلی شدید نباشد، از آن فایده هم می‌توان برد، و ما خواهیم توانست به تصفیه بپردازیم، نه آن‌طور که کمیسیون مرکزی نظارت یا کمیسیون مرکزی تحقیق به تصفیه می‌پردازد^{۲۲۵}، بلکه تصفیه کامل همه کمونیست‌های مسؤول در نهادهای اقتصادی چنان‌که باید انجام گیرد.^{۲۲۶}

در این تحسین از آثار مفید بحران اقتصادی برحسب مفاهیم معمولی مدیریت مالی سرمایه‌داری و دفاع از کارشناسان در مقابل کمونیست‌ها، بدون شك مقداری گزافه‌گویی آگاهانه وجود دارد. اما این قطعه از همان سخنرانی است که در آن لنین پایان «عقب‌نشینی» را اعلام می‌کند، و از این لحاظ نشان‌دهنده حالت آن روز محافل حزبی در مسأله مالی است. کنگره با صدور قطعنامه مفصلی درباره سیاست مالی موضوع را خاتمه داد. این قطعنامه خواهان آن بود که «میدان گردش پول با تحدید بخش طبیعی اقتصاد کشور توسعه یابد»، از «مبارزه با کسر بودجه» سخن می‌گفت، و بر آن بود که «تسجیل این نکته که ضیاست اقتصادی و مالی ما

۲۳۵. نگاه کنید به جلد اول، صص ۵-۲۵۳. چنان‌که آن‌جا اشاره کردیم، کلمه «تصفیه» از معادل روسی آن «چیسٹکا» یا «چیسٹیت» قبری تندر است؛ در این‌جا منظور این نیست که همه کمونیست‌ها باید اخراج شوند، بلکه منظور این است که همه باید دقیقاً تحت نظر قرار گیرند و افراد بی‌کفایت حذف شوند.

به‌طور قاطع در جهت احیای پشتوانهٔ طلا برای پول سیر می‌کند» ۲۳۷ ضرورت دارد.

در تابستان ۱۹۲۲ این سیاست رفته رفته به بار نشست. برآوردهای بودجهٔ ۹ ماه اول سال ۱۹۲۲ که در دسامبر ۱۹۲۱ به تصویب رسید، یعنی نخستین بودجه‌ای که برحسب روبل پیش از جنگ نوشته شد، فقط ۴۰ درصد کسری نسبت به هزینه‌های برآورد شده نشان می‌داد؛ درصد کسری در بودجه‌های اشکال‌انگیز ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ به ترتیب ۸۶ و ۸۴ بود. ۲۳۸ برای کاهش هزینه از طریق کاهش تعداد کارکنان نهادهای دولتی و حذف هرچه بیشتر مؤسسات صنعتی از بودجهٔ کشور، تلاش سختی آغاز شد. یکی از نتایج منطقی بازگشت اقتصاد پولی‌گذار از مالیات جنسی به مالیات نقدی بود. اما در اقتصاد بدوی روستایی این دگرگونی بسیار به کندی صورت گرفت. در این راه نخستین گام در مارس ۱۹۲۲ برداشته شد، یعنی یک سلسله مالیات‌های جنسی که سال پیش جانشین مصادرهٔ مازاد محصول شده بود به یک نوع مالیات جنسی یکدست، که بر پایهٔ جو محاسبه می‌شد، تقلیل داده شد. ۲۳۹ اما گرفتن مالیات جنسی از فراورده‌های کشاورزی در سال ۱۹۲۲ ادامه یافت، و در پایان آن سال بیش از یک سوم کل درآمد دولت هنوز به این صورت گردآوری می‌شد. ۲۴۰ در عین حال، سرچشمه‌های تازه‌ای نیز برای گردآوری مالیات نقدی باز شد - یعنی مالیات بر شراب، عرق، توتون، آجیو، کبریت، عسل، و آب‌های معدنی. همه از اوت ۱۹۲۱ تا فوریهٔ ۱۹۲۲ وضع شدند. در ژانویهٔ ۱۹۲۲ تصمیم به نوشتن بودجه برحسب روبل پیش از جنگ با صدور فرمانی تکمیل شد که مقرر می‌داشت همهٔ مالیات‌ها برحسب روبل پیش از جنگ برآورد و برحسب نرخ جاری تبدیل پول پرداخته شوند. ۲۴۱ در فوریهٔ ۱۹۲۲ نوعی مالیات سرانه (به نام «مالیات عمومی شهروندان») به منظور کمک به قطع‌لذت‌گهان بسته شد. ۲۴۲ و در پاییز ۱۹۲۲ آزمایش بسیار مهم‌تری در مالیات بر درآمد صورت گرفت، که عبارت بود از گردآوری درآمد اهل حرفه‌های موسوم به «آزاد» (پزشکان، وکلا، نویسندگان، و غیره)، و نیز «نپگران»

237. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 425-8.

238. *Na Novykh Putyakh* (1923), ii, 2.

239. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 22, art. 233.

240. *Desyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1923), p. 138.

241. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 6, art. 75.

242. *ibid.*, No. 16, art. 167.

(کاسبان نظام نپ) و کارکنان پردرآمد نهادهای دولتی و تراستهای صنعتی - کسانی که سوکولنیکوف آنها را «عناصر بورژوازی شهری و بورژواهای شهر و روشنفکران قبی، یعنی تشکیلدهندگان قشر بالای سازمانهای ترستی ماه می نامید. ۲۲۲ به یمن همه این اقدامات، بازده مالیات نقدی برای نخستین بار از ارقام جدی بودجه کشور شد. از تمام دریافتیهای دولت در ۹ ماه نخستین ۱۹۲۲، فقط ۱۰ درصد از محل مالیات نقدی بود و ۶۰ درصد از محل نشر اسکناس. اما ارقام ماهانه تا حدی دلگرمکننده بود، زیرا نشان میداد که نسبت درآمد ناشی از مالیات نقدی میان ماههای ژانویه و سپتامبر از ۱۰۸ به ۱۴ درصد رسیده است، و حال آن که نسبت درآمد ناشی از نشر اسکناس از ۹۰ به ۵۶ درصد فرو افتاده است. ۲۲۳ در ربيع آخر ۱۹۲۲ سوکولنیکوف توانست اعلام کند که اکنون يك سوم درآمد از محل مالیات نقدی تأمین میشود و کمتر از يك سوم از محل نشر اسکناس، و باقی از محل مالیات جنسی. ۲۲۵

در تابستان ۱۹۲۲ گام آزمایشی دیگری در جهت بازگرداندن وضع مالی عمومی به صورت عادی برداشته شد. دولت شوروی فروش اوراق وام دولتی را به مبلغ کل ۱۰ میلیون پوط جو سیاه اعلام کرد. به اوراق وام، هریک به ارزش ۱۰۰ پوط، بهره‌ای داده نمیشد، اما در بازار به قیمت ۹۵ پوط عرضه میشد و از ۱ دسامبر ۱۹۲۲ تا ۳۱ ژانویه ۱۹۲۳ به بهای اسمی (۱۰۰ پوط) قابل بازپرداخت بود. پرداخت و بازپرداخت با پول به نرخ بازار جو سیاه صورت میگرفت، و این وام با سپردن معادل ۱۰ میلیون روبل سکه طلا به خزانه دولت ضمانت میشد. ۲۲۶ ادامه پیشداوری مردم برضد وام دولتی، و تردید در این که دولت شوروی بتواند آن را به سلامت از گرداب بلا بگذارند، در جلسه کمیته مرکزی اجرائی، که طرح وام را تصویب کرد، انعکاس داشت: سوکولنیکوف سابقه انقلاب فرانسه را نقل کرد تا ثابت کند که نکول درگذشته مانع از فروش اوراق وام نمیشود. ۲۲۷ در اکتبر ۱۹۲۲ سوکولنیکوف توانست توفیق وام دولتی

243. *ibid.*, No. 76, art. 940; *Desyaty Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1923), pp. 138-9.

244. *Na Novyk Putyakh* (1923), ii, 134-5.

245. *Desyaty Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1923), p. 138.

246. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 36, art. 430.

247. *III Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 7 (21 May 1922), pp. 16-17.

را اعلام کند، زیرا که ۸۵ درصد کل اوراق عرضه شده فروش رفته بود، اگرچه انگیزه اصلی خرید ظاهراً این بود که دارندگان اوراق وام می‌توانستند به جای مالیات چنسی این اوراق را به بهای اسمی به دولت بدهند. ۲۴۸ به دنبال این وام اوراق وام دیگری به مبلغ کل ۱۰۰ میلیون روبل طلا با بهره ۶ درصد منتشر شد، که غرض اعلام‌شده آن تثبیت پول بود. ۲۴۹ بیشتر این اوراق را احتمالاً نهادهای دولتی و تراست‌های صنایع دولتی خریدند. اما غرض دیگر آن این بود که ثروت‌های خصوصی ناشی از نپ را جذب کنند، و فشار اخلاقی برای فروش اوراق بسیار قوی بود. ۲۵۰ بازگشت به سیاست وام‌گرفتن از عموم مردم و تشویق پس‌انداز، با احیای بانک‌های پس‌انداز دولتی، که در ۲۶ دسامبر ۱۹۲۲ به تصویب ساونارکوم رسید، باز هم تأیید شد. ۲۵۱ در فوریه ۱۹۲۳ برای نخستین بار دو بانک پس‌انداز در مسکو و پتروگراد باز شد. سپرده‌ها برحسب معادل آن‌ها به روبل طلا محاسبه می‌شد و برحسب نرخ جاری قابل پرداخت بود. بانک‌های پس‌انداز را در آغاز احتمالاً مردم بیشتر به صورت نوعی بیمه در مقابل استهلاک ارزش پول به کار می‌بردند و نه برای سرمایه‌گذاری؛ اما این بانک‌ها در بازسازی عادت و سنت پس‌انداز مؤثر بودند. در اکتبر ۱۹۲۳ گویا ۳۰۰ بانک دارای ۶۰،۰۰۰ حساب پس‌انداز وجود داشت، و شش‌ماه بعد این رقم ده برابر افزایش یافت. ۲۵۲ اعلام بخت‌آزمایی دولتی، که قرار بود در فوریه ۱۹۲۳ آغاز شود، گام دیگری بود در راه بازگشت

248. IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva, No. 4 (28 October 1922), p. 26.

249. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 67, art. 887; G. Y. Sokolnikov, *Gosudarstvennyi Kapitalizm i Novaya Finansovaya Politika* (1922), pp. 31-4.

۲۵۰ در دهمین کنگره شوراهای مراسم روسیه، دسامبر ۱۹۲۲، سوکولنیکوف گفت که «اگر انسان امکان داشته باشد وامی را بپردازد و بپردازد، ما می‌توانیم و باید این را به معنای خودداری از کمک به دولت شوروی تعبیر کنیم» (*Desyati Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1923), p. 140).

251. A. Z. Arnold, *Banks, Credit and Money in Soviet Russia* (N.Y., 1937), p. 324:

بانک‌های پس‌انداز پیشین را بانک ملی در ۱۰ آوریل ۱۹۱۹ تصرف کرده بود (نگاه کنید به ص ۳۰۰، پانویس ۳۴۸ بالا).

252. *ibid.*, pp. 325-6.

به روش‌های مالی گذشته. ۲۵۳.

تجدید فعالیت بانک دولتی طبعاً تلاش برای بازسازی تمام نظام بانکی را در پی داشت. همان‌طور که نخستین گام در راه ایجاد بانک دولتی یراثی نیاز به منبع اعتباری برای صنایع پس از قطع جریان پول از خزانه دولت برداشته شد، نخستین حرکت مهم در جهت گسترش شبکه بانک را نیز وسنخا که سخن‌گوی صنایع بود، در آغاز ۱۲۲ انجام داد، و این کار را «گاسیلان» (کمسیون برنامه‌ریزی عمومی دولتی) و تزااست‌های جدید صنایع قویاً تأیید کردند. طرح تشکیل بانک صنایع («پرومبانک»)، با اختیار دادن اعتبار بازرگانی کوتاه‌مدت و وام تا مدت سه سال، در ۱ سپتامبر ۱۹۲۲ در «اس‌ته‌نو» تصویب شد. سرمایه این بانک را نهادهای دولتی تأمین کردند، از جمله وسنخا و کمیساریاهای خلق و مؤسسات صنعتی. ۲۵۴. انگیزه اصلی البته این بود که صنایع را از بانک دولتی، و از آنچه سیاست تنگ‌نظرانه مقامات مالی در قبال صنایع انگاشته می‌شد، مستقل سازند. اما پرومبانک هرگز قدرت آن را پیدا نکرد که از قید و بندهای بانک دولتی و نارکومفین فارغ شود و به صورت واحدی در شبکه نقشه‌بانک‌ها جای گرفت. در این ضمن، در فوریه ۱۹۲۲ تعاونی‌ها نیز بانک تعاونی مصرف‌کنندگان (پوکوبانک) را از نو تشکیل دادند، و این بانک در ژانویه ۱۹۲۳ گسترش یافت و به صورت بانک تعاونی سراسر روسیه (وسکوبانک) درآمد. ۲۵۵. بانک‌های شهر برای تأمین هزینه صنایع محلی و طرح‌های دولتی محلی ۲۵۶، و انجمن‌های اعتبار متقابل برای رفع نیاز کسب‌های کوچک خصوصی در نظام نپ ۲۵۷، نیز در سال ۱۹۲۲ رفته‌رفته پدیدار شدند.

253. *Sobranie Uzakonenii*, 1922. No. 67, art. 871, No. 81, art. 1029.

254. A. Z. Arnold, *Banks, Credit and Money in Soviet Russia* (N.Y., 1937), pp. 287-8.

نخستین مدیر پرومبانک، کراسنوشچکوف بود، که پیش از آن نخست‌وزیر جمهوری شرق دور بود (نگاه کنید به جلد اول، صص. ۳۰-۴۲۹؛ در ۱۹۲۴، این شخص به جرم اختلاس و سوءاستفاده از وجوهای بانک محکوم به زندان شد (V. N. Ipatieff, *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), pp. 402-3).

255. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 16, art. 163 A. Z. Arnold, *Banks, Credit and Money in Soviet Russia* (N. Y., 1937), pp. 296-7.

256. *ibid.*, pp. 307-8.

257. *ibid.*, pp. 318-19.

پیشرفت امور مالی نپ، همچنان با رشد سریع نفوذ گاسبانک، که معبد کیش مالی جدید به‌شمار می‌رفت، ادامه داشت. جدول نمودار قیمت‌ها، که نارکومفین آن را در محاسبه تبدیل روبل جاری به روبل پیش از جنگ به‌کار می‌برد، با موشکافی کارشناسان مالی اعتبار خود را از دست داد. در مارس ۱۹۲۲، این ترتیب کنار گذاشته شد و در ماه بعد جای خود را به نظام روبل طلا بر پایه نرخ خرید طلا از طرف گاسبانک داد، و از آن پس کار اعلام نرخ تبدیل از عهده نارکومفین به عهده گاسبانک افتاد: از آن پس بایستی تمام درآمد و هزینه دولت به‌جای روبل پیش از جنگ برحسب روبل طلا محاسبه شود. ۲۵۸ اعتبار طلا به عنوان پایه پول، و اعتبار گاسبانک در مقام ضابط و حافظ این پایه، به تناسب استوارتر شد، و این گام دیگری بود در راه اصلاح وضع پول رایج. پس از مختصر کندی روند تورم در تابستان ۱۹۲۱، بار دیگر نیروهای مهارنشده عدم تعادل اقتصادی به میدان آمدند و دولت از تلاش برای کاهش سرعت نشر اسکناس نومیدانه دست کشید. رقم کل اسکناس‌های در گردش از ۳،۵۰۰ میلیارد در ۱ سپتامبر ۱۹۲۱ در ۱ ژانویه ۱۹۲۲ (با ادامه احتساب برپایه ارزش پول در ۱۹۲۱) به ۱۷،۵۰۰ میلیارد رسید؛ در مه ۱۹۲۲ حجم پول ۱۳۰،۰۰۰ بود، و در پایان سال ۱۹۲۲ فقط اندکی زیر ۲ میلیون میلیارد ۲۵۹ راه حل پول دارای پشتوانه طلا و زیر نظارت بانک دولتی، که شباهت زیادی به نمونه‌های غربی داشت، مقاومت‌ناپذیر به نظر می‌رسید. این برهان مطرح شد (اگرچه بعدها اعتبار آن مشکوک و محدود از کار درآمد) که راه‌انداختن بازرگانی خارجی به واحد پولی ثابتی نیازمند است. ۲۶۰ در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۲ ساونارکوم به گاسبانک اختیار داد که اسکناس‌های تازه‌ای با واحد پولی دیگری به نام «چروونت» نشر دهد،

258. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 26, art. 310; No. 31, art. 377.

در اوت ۱۹۲۲ تغییر دیگری صورت گرفت؛ نرخ تسعیر را کمیسیون ویژه‌ای تعیین می‌کرد که در آن نارکومفین و گاسبانک هر دو نماینده داشتند؛ مبنای تعیین نرخ، نرخ تبدیل روبل به ارزهای ثابت خارجی بود (ibid., No. 55, art. 692). بودجه ۱۹۲۲-۳ برحسب روبل طلا تنظیم شد، نه روبل پیش از جنگ.

259. A. Z. Arnold, *Banks, Credit and Money in Soviet Russia* (N. Y., 1937), pp. 128-9.

260. G. Y. Sokolnikov, *Gosudarstvennyi Kapitalizm i Novaya Finansovaya Politika* (1922), p. 6.

و هر پروونت معادل ده روبل طلا باشد؛ پشتوانه ۲۵ درصد از پول نشر شده از فلزات قیمتی و ۷۵ درصد از محل تمهیدات کوتاه مدت و سایر دارایی‌های نقدی تأمین می‌شد. ۲۶۱ پس از وضع مقررات مفصل‌تری در فرمان دیگری به تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲، نخستین پروونت‌ها در اواخر نوامبر پدیدار شدند. پس از سال‌ها اغتشاش مالی و پول بی سر و سامان، محاسن سیاست تثبیت پول مقاومت ناپذیر به نظر می‌رسید. مخالفت با این اقدام چندان سخت نبود، و سخن‌گوی نارکومفین در کمیته مرکزی اجرائی سراسری آن را بازگشت «بیماری کودکان» چاپ‌روی» نامید. ۲۶۲ حجم نخستین مقدار اسکناس نشر شده بسیار کم بود و تمامیت‌ها پروونت‌های تازه وسیله مبادله نبودند بلکه نوعی خازن ارزش و واحد حساب به شمار می‌رفتند. تا پانزده ماه بعد پروونت‌های محدود ولی ثابت در کنار روبل‌های نامحدود و در حال سقوط گردش می‌کردند. معاملات بزرگ رفته رفته برحسب پروونت صورت می‌گرفت، اما پرداخت‌های نقدی همچنان با روبل به نرخ جاری بود.

بدین ترتیب در پایان سال ۱۹۲۲ تعادلی کوتاه مدت و تا حدودی موهوم در سیاست مالی اقتصادی پدید آمد. حرکتی که ناشی از بپ و فراوانی محصول سال ۱۹۲۲ بود چشم‌اندازی را گشوده بود که هنوز قدری دور به نظر می‌رسید اما حاکی از توازن بودجه کشور و تعویض — نه احیای — روبل مرده بود. اما دنبال کردن این هدف‌ها، که سخت با هدف‌های نخستین سال‌های انقلاب تفاوت داشت، فقط با وارد شدن لطامات شدید به سایر بخش‌های اقتصاد میسر می‌شد. پیش از دست یافتن به این هدف‌ها، دولت شوروی بایستی بحران تازه ۱۹۲۳ را نیز از سر بگذراند.

261. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 46, art. 578.

262. *ibid.*, No. 64, art. 827.

263. *IV Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnite'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 5 (29 October 1922), p. 2.

آغاز برنامه‌ریزی

آن تحلیل مارکسیستی که اقتصاد بی‌برنامه و غیرعقلانی سرمایه‌داری را در مقابل اقتصاد عقلانی نظام سوسیالیستی آینده قرار می‌دهد، دربارهٔ روند گذار از آن به این چندان چیزی نمی‌گوید، یا هیچ چیزی نمی‌گوید. فقط انگلس در اواخر عمرش، هنگام اظهار نظر دربارهٔ یکی از بندهای برنامهٔ ارفورت حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که در آن به «بی‌برنامگی ذاتی در وجود تولید سرمایه‌داری خصوصی» اشاره می‌شود، این جملهٔ آریستن معنی را بر زبان می‌آورد که شرکت‌های سهامی دیگر تولید خصوصی را پایان داده‌اند، و «اگر ما از شرکت‌های سهامی به تراست‌ها منتقل شویم، که شاخه‌های کامل صنایع را به زیر فرمان و در انحصار خود درمی‌آورند، نه تنها تولید خصوصی بلکه بی‌برنامگی نیز پایان می‌یابد».^۱ بدین ترتیب رشد برنامه‌ریزی در ذات خود سرمایه‌داری و در ابعاد روز-افزون واحد تولید سرمایه‌داری سرشته است. هیلفردینگ در کتاب «سرمایهٔ مالی» (*Das Finanzkapital*)، ۱۹۰۹، این تحلیل را یک گام پیش‌تر می‌برد و نشان می‌دهد که در نخستین سال‌های قرن بیستم قسمت اعظم صنایع سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو سرمایه‌داری به بانک‌های بزرگ منتقل شده‌اند، و لذا سرمایهٔ صنعتی باز هم بیشتر به صورت سرمایهٔ مالی (*finance capital*) متراکم شده است. این نکته تأیید آشکاری

1. Marx i Engels, *Sochineniya*, xvi, ii, 105-6;

مارکس به «شرکت‌های سهامی سرمایه‌داری» در کنار تعاونی‌های کارگران صنعتی اشاره می‌کند و آن‌ها را «اشکال گذار از نحوهٔ تولید سرمایه‌داری به نحوهٔ تولید اجتماعی» می‌نامد (*Das Kapital*, iii, ch. xxvii).

بود از آن تصور دیرین سوسیالیستی که نظام بانکداری اهرم مرکزی نظارت بر سازمان صنایع است، و ظاهراً نشان می‌داد که سرمایه‌داری گام دیگری در همان راهی برداشته است که، بنا بر تحلیل مارکسیستی، به اضمحلال نهایی آن در زیر ضربه انقلاب سوسیالیستی منجر می‌شود. کتاب «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری» تفصیل و توضیح همین مطلب است.^۲

جنگ ۱۹۱۴ همه این روندها را تشدید و تسریع کرد. این جنگ اقتصادهای سرمایه‌داری کشورهای جنگجو را به تراکم شدید و برنامه‌ریزی مرکزی کشاند و، به نظر مارکسیست‌ها، ناگزیر تجزیه سرمایه‌داری خصوصی را تسریع کرد و راه را برای اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده هموار ساخت. این تحولات بیش از هر جا در آلمان به چشم می‌خورد، نه به این سبب که آلمان در معرض شدیدترین فشارهای اقتصادی قرار گرفت (از این لحاظ بر اطریش - مجارستان و روسیه نیز به همین اندازه فشار وارد آمد) بلکه چون آلمان‌ها پیش از جنگ در این راه‌ها از دیگران پیش‌تر رفته بودند. در سال ۱۹۱۵ لارین، که هنوز از منشویک‌های برجسته به‌شمار می‌رفت و در استکهلم می‌زیست، سلسله مقالات شایان توجهی درباره اقتصاد جنگی آلمان برای نشریه پتروگرادی «وستنیک اوروپی» («آزوپای غربی») نوشت. نخستین مقاله، که در آوریل ۱۹۱۵ منتشر شد، چنین به پایان می‌رسید:

آلمان معاصر الگوی هدایت مرکزی اقتصاد ملی را به‌صورت ماشین واحدی که از روی برنامه کار می‌کند، به جهان عرضه کرده است. در آلمان معاصر کلیدهای این ماشین به دست زیمنس، بورسیگ، گوینز و بلاشرودر است، که نمایندگان بزرگ‌ترین بانک‌ها و بزرگ‌ترین تراکم‌های سرمایه‌صنعتی کشور هستند. کسی که کلیدهای ماشین را در دست دارد، آن را برحسب تصورات خود می‌گرداند؛ اما تجربه زندگی عملی یک کشور پهناور درباره امکان بنا کردن یک چنین ماشین یکدستی در چارچوب تمدن امروزی، معنای نظری و اهمیت

۲. برای تأکید لنین بر نقش بانک‌ها و اشاره او به سن‌سیمون، نگاه کنید به ص ۱۵۸ بالا.

علم اجتماعی خود را دارد.

و چهار ماه بعد، پس از انتصاب هلفریخ به وزارت امور مالی آلمان، لارین باز مقاله خود را چنین خلاصه می‌کند:

اقتصاد آلمان به سوی تسلط برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته سرمایه بزرگ از طریق همکاری دولت با بانک‌های بزرگ پیش می‌رود.^۲

قطع نظر از سایر منابع، لنین مسلماً باید مقالات لارین را نیز خوانده باشد؛ و هنگام بازگشت به روسیه پس از انقلاب فوریه، اقتصاد زمان جنگ آلمان، که دولت بر آن نظارت می‌کرد، روز به روز بیشتر اندیشه‌های اقتصادی او را تحت تأثیر قرار می‌داد. این همان نظام اقتصادی است که لنین نامش را «سرمایه‌داری انحصار دولتی» یا فقط «سرمایه‌داری دولتی» می‌گذارد - یعنی معادل آنچه در زبان آلمانی *Planwirtschaft* و در زبان فرانسوی *une économie dirigée* و در زبان انگلیسی *planning* نامیده می‌شود. لنین می‌نویسد:

تراستی‌شدن اجباری، یعنی تشکیل اجباری اتحادیه‌ها [صنعتی] زیر نظارت دولت - این است آنچه سرمایه‌داری آماده ساخته است؛ این است آنچه دولت یونکر در آلمان انجام داده است؛ این است آنچه در روسیه برای شوراها، برای دیکتاتوری پرولتاریا انجام خواهد گرفت؛ این است آنچه «دستگاه دولتی» کلی، امروزی، و غیرپرولتاریک ما به ما خواهد داد.^۳

لنین تأکید می‌کند که این سوسیالیسم نیست: «آنچه پلخانوف‌های آلمانی

3. *Vestnik Evropy*, April 1915, p. 303; August 1915, p. 300;

مقالات لارین به صورت کتاب در ۱۹۲۸ (نخستین سال برنامه پنج‌ساله) در مسکو منتشر شد، با این عنوان:

Gosudarstvennyi Kapitalizm Voennogo Vremeni v Germanii.

4. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 261-2.

(شاید، من، لنین و دیگران) نامش را «سوسیالیسم جنگی» می‌گذارند، در واقع انحصار سرمایه‌داری دولتی زمان جنگ است.» اما رسیدن به این مرحله از سرمایه‌داری در زیر فشار جنگ به این معنی است که زمان انقلاب سوسیالیستی فرا رسیده است:

دیالکتیک تاریخ چنان است که جنگ، با تسریع شدید دگرگونی سرمایه‌انحصاری به سرمایه‌انحصاری دولتی، درست با همان وسیله بشریت را بسیار به سوسیالیسم نزدیک می‌برد.

جنگ امپریالیستی آستانه انقلاب سوسیالیستی است. نه تنها به این دلیل که مصائب باعث قیام پرولتاریا می‌شود - هیچ قیامی که از لحاظ اقتصادی رسیده و بالغ نباشد به سوسیالیسم منجر نخواهد شد - بلکه چون سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است، سرسرای ورودی آن است، آن پله‌ای است در نردبان تاریخ که میان آن و پله موسوم به سوسیالیسم هیچ پله واسطی باقی نمی‌ماند.^۵

بدین ترتیب برنامه‌ریزی، با نام سرمایه‌داری دولتی، در گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم جای بسیار مهمی دارد. چنان که سورل یک بار به عبارت تعارض‌آمیزی بیان کرده است، «سوسیالیسم دیگر نیازی ندارد که به سازمان‌دادن صنایع بپردازد، زیرا سرمایه‌داری این کار را می‌کند».^۶ خود سرمایه‌داری عنصر برنامه‌ریزی را به صورت پادزهر ضروری گرایش‌های بی‌ترتیبی و بی‌برنامگی خود به وجود می‌آورد. مرحله آخر تطور سرمایه‌داری به مرحله اول ایجاد سوسیالیسم مبدل می‌شود. از لحاظ تاریخی، فریدریش لیست پیش از مارکس پدر نظریه برنامه‌ریزی به‌شمار می‌رود؛ رانتائو نیز، که نخستین اقتصاد برنامه‌ریزی جدید را در زمان جنگ جهانی اول در آلمان سازمان داد، مقدم بر لنین است، که رهافتش به مسئله برنامه‌ریزی در روسیه شوروی به‌طور آگاهانه بر سوابق امر در آلمان استوار بود. اما در پاییز ۱۹۱۷، هنگامی که یکی از نویسندگان

5. *ibid.*, xxi, 186-7.

6. G. Sorel, *Reflections on Violence* (Engl. transl., 1916), p. 35

پلشویک می‌خواهد اندیشه برنامه‌ریزی را به روسیه بیاورد و بر آن است که این کار مستلزم «عوض کردن دستگاه نیست، بلکه فقط مستلزم اصلاح آن است»، لنین در عین دفاع از مفهوم «برنامه» (این کلمه هنوز آن‌قدر غریب بود که آن را در میان گیومه می‌گذاشتند)، روشن می‌کند که فرق است میان آن نوع برنامه‌ریزی که آخرین خط دفاعی نظام سرمایه‌داری است و آن که باید ابزار گذار به سوسیالیسم گردد:

پرولتاریا وقتی که به پیروزی رسید چنین خواهد کرد: اقتصاددانان، مهندسان، کارشناسان کشاورزی و غیره را، زیر نظر سازمان‌های کارگری به کار می‌گمارد تا «برنامه» ای بزنند، آن را واریسی کنند، با مرکزیت دادن امور راه‌های صحره‌جویی در کار را بچینند.... ما طرفدار مرکزیت و برنامه حکومت پرولتاریایی، تنظیم پرولتاریایی تولید و توزیع به نفع مردم فقیر، رنجبران، استثمارشدگان، و پرضد استثمارکنندگان.^۷

این تمایزات نطفه کلامی را دربر دارد که لنین چند ماهی پس از انقلاب به زبان می‌آورد و می‌گوید که سوسیالیسم دیگر تحقق یافته است - نیمی در زندگی مادی و اقتصادی آلمان، به صورت سرمایه‌داری انحصاری دولتی، و نیمی در زندگی سیاسی روسیه به صورت دیکتاتوری پرولتاریا.^۸ مشکل اساسی انقلاب پلشویکی - یعنی بناکردن جامعه سوسیالیستی در کشوری که از لحاظ اقتصادی واپس مانده بود - به دو نحوه گوناگون در مسأله برنامه‌ریزی تأثیر داشت. از یک طرف فقر روسیه، ناچیز بودن منابع پولی و کم‌کاربودن صنایع آن، از همان آغاز رشد سرمایه‌داری دولتی را به زیان سرمایه‌داری خصوصی تسهیل کرده بود. صنایع روسیه غالباً با اقدام دولت، برای پیش‌بردن مقاصد دولتی و برای تحکیم قدرت دولت

7. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 268-70;

نخستین بحث لنین درباره برنامه‌ریزی ارتباط نزدیکی با طرفداری او از «نظارت کارگران» دارد (نگاه کنید به ص ۸۰ بالا).

8. *ibid.*, xxii, 517;

از طرف دیگر، لنین در مارس ۱۹۱۷ نظام آلمانی را «گرسنگی دارای سازمان تبوغ‌آمیز» نامیده بود (۱۹، *ibid.*, xx).

به وجود آمده بودند؛ این صنایع به طور مستقیم، یعنی خریدهای دولتی، و به طور غیرمستقیم از طریق بانک‌های بزرگ بر دولت متکی بودند، و هرگز جنبه نیمه نظامی و وابستگی به بخش عمومی را از دست ندادند. منافع مسجل مؤسسات خصوصی، که در کشورهای غرب سرچشمه مخالفت بسیار مؤثری با برنامه‌ریزی بود، در روسیه کمتر وجود داشت، و مرکزیت یافتگی فراوان صنایع عمده مداخله دولت را عملاً آسان می‌کرد. اگر در زمان جنگ جهانی اول برنامه‌ریزی در روسیه چندان پیشرفتی نکرده، علت این بود که سازمان‌های خدمات عمومی روسیه آشکارا بی‌کفایتی و بی‌ابتکاری نشان دادند، نه آن که اقتصاد آن کشور برای هدایت مرکزی آمادگی و پختگی کافی نداشته باشد.

از طرف دیگر، نبودن شبکه وسیع مؤسسات سرمایه‌داری خصوصی در روسیه در عین حال که برخی از راه‌های برنامه‌ریزی را باز می‌کرد، برنامه‌ریزان شوروی را با چند مشکل دشوار رو به رو می‌ساخت. یکی این که آن‌ها را ناچار می‌کرد که در محیط فقر مفرط مادی کار کنند، و در نتیجه رژیم برنامه‌ریزی با سختی و محرومیت شدید همراه بود. دیگر این که آن‌ها را از منابع کارکنان و سازمان ورزیده که لازمه برنامه‌ریزی کارآمد است محروم می‌کرد. حتی همان تعداد اندک متخصصان بورژوازی روس نیز رژیم شوروی را در نخستین سال‌های عمرش بایکوت کردند، و رژیم هم آن‌ها را بایکوت کرد؛ و فقط پس از سازش مشروطی که در ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ صورت گرفت برنامه‌ریزی جدی اصولاً مقدور شد. از همه مهم‌تر، واپس ماندگی اقتصاد روسیه در غلبه کشاورزی ابتدایی دهقانان خلاصه می‌شد - یعنی صورتی از اقتصاد که بیش از همه با برنامه‌ریزی سر ناسازگاری دارد. بنابراین برنامه‌ریزی در روسیه ناگزیر با تلاش برای متوازن ساختن اقتصاد از طریق توسعه صنایع آغاز شد، و به صورت اتفاقی در کش‌مکش دیرین شهر و روستا درآمد. لنین در پایان آخرین مقاله منتشر شده‌اش در بهار ۱۹۲۳ از نیاز به «عوض کردن اسب، در مثل، [سخن می‌گوید] یعنی از اسب بی‌رمق روستایی، «موزیک»...» به

۰۹. کمیته‌های جنگی صنایع اصلی و شورای اقتصاد و کمیته اصلی اقتصادی که به دست دولت موقت تأسیس شده بود (نگاه کنید به صص ۷۱-۷۲ بالا) به خودی خود کمک جدی به امر برنامه‌ریزی نمی‌کردند، اگرچه شالوده‌هایی بودند که بعدها ارگان‌های شوروی بر آن‌ها ساخته شدند.

اسب صنایع سنگین»^{۱۰}، و این را «برنامه کلی کار ما، سیاست ما، تاکتیک ما، استراتژی ما» می‌نامد. اوضاع روسیه این را از همان روز نخست تا سال‌ها بعد موضوع اصلی برنامه‌ریزی شوروی ساخت.

قاعده برنامه‌ریزی که در مفهوم مارکسیستی اقتصاد سوسیالیستی مرسته است، در آستانه انقلاب اکتبر مورد تأیید احتیاط‌آمیز لنین قرار گرفته بود. نخستین اقدام آزمایشی در راه کاربرد منجز این قاعده پس از امضای پیمان برست‌لیتوفسک صورت گرفت، یعنی هنگامی که برای لحظه‌ای چند به نظر می‌رسید که راه برای تجدید ساختمان اقتصادی باز است. در این هنگام است که لنین رفته‌رفته به عظمت و تازگی این کار پی می‌برد:

ما از سوسیالیسم دانش داریم، اما در خصوص دانش از سازمان در مقیاس میلیون‌ها، دانش از سازمان‌دهی و توزیع کالاها - این [دانش] را ما نداریم. این را رهبران قدیم بلشویک به ما نیاموختند.... تاکنون در این باره چیزی در متون بلشویکی نوشته نشده است، و در متون منشویکی هم چیزی نیست.^{۱۱}

چند هفته بعد لنین توضیح مفصل‌تری به سخن خود می‌افزاید:

هرآنچه ما می‌دانیم، هرآنچه بهترین کارشناسان، نیرومندترین مغزهای جامعه سرمایه‌داری در پیش‌بینی تطور آن به دقت برای ما بیان کرده بودند این بود که، به حکم جبر تاریخی، باید نوعی دگرگونی در مسیر کلی معینی روی دهد، مالکیت خصوصی وسائل تولید را تاریخ محکوم کرده است و درهم شکسته خواهد شد، و از استثمارگران ناگزیر سلب مالکیت خواهد شد. این نکته با دقت علمی اثبات شده بود. وقتی که ما به دست خود پرچم سوسیالیسم را بلند کردیم، وقتی که خود را سوسیالیست نامیدیم، وقتی که احزاب سوسیالیستی

10. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 417.

11. *ibid.*, xxii, 484.

را تأسیس کردیم، و وقتی که قدرت را به دست گرفتیم تا بازسازی سوسیالیستی [جامعه] را آغاز کنیم، این‌ها را می‌دانستیم. اما اشکال دیگرگونی و سرعت رشد بازسازی منجر را نمی‌توانستیم بدانیم. فقط تجربه جمعی، فقط تجربه میلیون‌ها از مردم، می‌تواند در این باره اطلاع قاطع به ما بدهد. ۱۲.

لنین پس از آن که اطلاع یافت که فرهنگستان علوم سرگرم بررسی منابع طبیعی کشور شده است، ۱۲، پیشنهاد کرد که کمیسیونی از کارشناسان از طرف فرهنگستان مأمور طرح برنامه‌ای برای «بازسازی صنایع و احیای اقتصاد روسیه» شود، از جمله تعیین محل صنایع، تراکم تولید در چند مؤسسه بزرگ، و الکتریکی‌کردن حمل و نقل و کشاورزی؛ و در همان ایام بود که لنین انتظار داشت «کار مثبت یا آفرینشی تنظیم شبکه فوق‌العاده پیچیده و ظریف روابط سازمانی دربرگیرنده تولید و توزیع برنامه‌دار کالاهای ضروری برای ادامه حیات ده‌ها میلیون مردم» ۱۵ آغاز شود.

در این احوال، سازمان نوین یاد و سنخا نخستین گام آزمایشی را در راه «برنامه‌ریزی» برداشته بود، هرچند در آن موقع هنوز آن را «کارهای عمومی» می‌نامید. در جلسه‌ای در مارس ۱۹۱۸، لارین از سه «کار عمومی» لازم و عاجل نام می‌برد: استخراج ذغال حوضه کوزنتسک، الکتریکی‌کردن صنایع پتروگراد، و آبیاری زمین‌های کشت پنبه در ترکستان. ۱۶ در حدود

12. *ibid.*, xxiii, 40.

۱۳. در مه ۱۹۱۵ فرهنگستان امپراتوری علوم کمیسیونی برای بررسی منابع تولید طبیعی روسیه تشکیل داد؛ این کمیسیون پس از انقلاب نیز باقی ماند و در ۱۹۱۸ از دولت شوروی پول دریافت کرد
(*Obzor Nauchnoi Deyatel'nosti Komissii po Izucheniiu Estestvennykh Proizvoditel'nykh Sil. Rossii*, ed., G. P. Blok (1920), p. 6;

این جزوه فهرست بلندی از انتشارات علمی کمیسیون را دربر دارد، و شرح اخیرتری از کارهای آن هم در این مأخذ دیده می‌شود
Raboty Akademii Nauk v Oblasti Issledovaniya Prirodnykh Bogatsv Rossii (1922).

14. Lenin, *Sochineniia*, xxii, 434.

15. *ibid.*, xxii, 451.

16. *Byulleteni Vysshego Soveta Narodnogo Khozyaistva*, No. 1, April 1918, p. 27.

همان‌ایام و سنخا کمیته‌ای برای کارهای عمومی تشکیل می‌دهد که رئیس آن، پاولوویچ، گزارش کارش را در نخستین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه در مه ۱۹۱۸ به تفصیل بیان می‌کند. هدف این کمیته عبارت است از استفاده کامل از منابع طبیعی روسیه. پیشنهاد شد که برای کشیدن خط آهن، ساختن کانال، جاده، نیروگاه‌های برق، بالابرها، سردخانه‌ها، تنظیم کاربرد نیروی آب، آبیاری و بازیابی زمین طرح‌هایی آماده شود. پاولوویچ حاضر بود که درباره دامنۀ عمل و وظایف کمیته نیز به عبارت دقیق سخن بگوید:

کمیته کارهای عمومی در بدو تأسیس دو وظیفه فوری و مهم برای خود قائل شد: اول، طرح يك برنامه کلی کارهای ساختمانی برای تمام روسیه؛ دوم، وحدت بخشیدن به همه عملیات ساختمانی حائز اهمیت کشوری در يك سازمان.... وظایف ساختمانی باید از دست کمیساریاها گرفته شود و به ارگان خاصی که عمل ساختمان را انجام دهد انتقال یابد، و راهنمای آن هم ملاحظات و مقاصد عمومی باشد، یا در نظر داشتن سیاست بین‌المللی و داخلی کشور.

کنگره رای داد که مذاکره درباره این گزارش به بعد موکول شود و قطعنامه‌ای درباره آن نگذراند؛^{۱۷} این شاید دلیل بر عقل سلیم اکثریت نمایندگان کنگره باشد. در سپتامبر ۱۹۱۸ و سنخا مدعی شد که از صورت «سازمان مدیریت» درآمده و به «سازمان تولید» مبدل شده است، و به همه گلاوک‌ها و مراکز خود دستور داد که «برنامه‌های تولید برای سال کار آینده» تنظیم کنند. ۱۸ در همان ماه، و سنخا بخش ویژه‌ای برای ساختمان فنی و الکتریکی زیر کمیته کارهای عمومی تشکیل داد. ۱۹ اما همچنان که

17. *Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1918), pp. 180-1, 202;

اما این گزارش، که ۲۵ صفحه از متن مذاکرات کنگره را دربر می‌گیرد (ibid., pp. 178-202)، نمونه جالبی از برنامه‌ریزی روی کاغذ است.

18. *Narodnoe Khozyaistvo*, No. 10, 1918, p. 42.

19. *Sbornik Dekretov i Postanovlenii po Narodnomu Khozyaistvu*, ii (1920), 45-6;

واقعیت‌های جنگ داخلی وخیم و وخیم‌تر می‌شد، این‌گونه نقشه‌های بزرگ ناکزیر بایگانی می‌شدند. کمیته کارهای عمومی هم از صحنه کنار رفت. ۲۰ لارین در دومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی سراسر روسیه شکایت دارد از این که هیأت رئیسه و سنخا «مسائل کلی اقتصاد» را فراموش کرده است و وقت خود را منحصرأ به «امور جاری» اختصاص داده است.^{۲۱} اما سخنان او طنین خیال‌آمیزی دارد. کنگره همچنان با امیدواری از امکان «بناکردن برنامه اقتصادی واحدی در ۱۹۱۹» سخن می‌گوید. ۲۲ برنامه تجدیدنظرشده حزب، که در هشتمین کنگره حزبی در مارس ۱۹۱۹ به تصویب رسید، نیز می‌خواهد که «حد اعلاى وحدت در تمام فعالیت اقتصادی کشور مطابق يك برنامه کلی دولتی» به وجود آید. ۲۳ اما این کار فعلاً به صورت آرزویی باقی می‌ماند. هیچ ارگان واحدی بر تمام میدان سیاست اقتصادی نظارت ندارد، زیرا که و سنخا این وظیفه را تلویحاً از گردن خود باز کرده است. آن مقدار برنامه‌ریزی که انجام می‌گیرد در واقع محدود به تلاش‌های کمابیش ابتدایی است در راه سازمان‌دادن صنایع ملی‌شده. فعالیت اقتصادی منحصر است به گرفتن خواربار از دهقانان و گاه تدارک نمیدانه و روز به روز خورد و خوراک ارتش سرخ در جنگ داخلی.

فقط در اوایل سال ۱۹۲۰، که حمله‌های کولچاک و دنیکین در هم شکسته و جنگ داخلی کمابیش پایان یافته بود، اندیشه بازسازی اقتصادی می‌توانست بار دیگر مطرح شود. در این هنگام دو برداشت مختلف از

در همان ایام ساوئارکوم، به پیشنهاد کراسین، «شورای مرکزی برق» را ایجاد کرد (Trudy 8 Elektrotehnicheskogo S"ezda (n.d. [? 1921]), i, 128-9).

از میان ارگان‌های بی‌شماری که در این دوران ایجاد شدند کمتر از یکی عملاً مؤثر افتادند.

۲۰. رنسوم می‌نویسد که در فوریه ۱۹۱۹ از پاولوویچ دیدار کرده، و پاولوویچ شکایت داشته است از این که «جنگ همه چیز را خراب می‌کند»، و «این کمیته باید به امور صلح بپردازد و روسیه را برای خودش و برای باقی جهان مفیدتر از این سازد»

(A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), pp. 65-72)

21. Trudy II Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva (n.d.), p. 19.

22. *ibid.*, p. 319.

23. VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 290.

برنامه‌ریزی رفته‌رفته پدیدار شد، و کار برنامه‌ریزی در دو خط موازی، و گاه در رقابت با یکدیگر صورت می‌گرفت. مطابق اولی، برنامه عبارت بود از تعیین خطوط کلی سیاست اقتصادی درازمدت، و عامل عمده برنامه‌ریزی نیز آن ارگان مرکزی بود که این سیاست کلی اقتصادی (یا «برنامه») را صورت‌بندی می‌کرد و به هدایت کمیساریاها در کار روزانه اجرای سیاست اقتصادی می‌پرداخت. مطابق برداشت دوم، برنامه عبارت بود از طرحی یا سلسله طرح‌هایی که به‌طور کلی برای افزایش تولید-کنندگی و احیای مجموع اقتصاد ملی ریخته می‌شد و جزئیات خاص و مفصل کارهای معینی را به مقدار معین در مدت زمان معین دربر می‌گرفت. برداشت اول عام و برداشت دوم خاص بود؛ اما هیچ‌کدام آن‌ها به مفهوم اخیرتر برنامه، یعنی بودجه شامل و تفصیلی مجموع اقتصاد کشور، شباهتی نداشتند.

برداشت اول برنامه‌ریزی به ایجاد يك مرجع اقتصادی مرکزی گرایش داشت و این را مقدمه لازم کار می‌دانست. تجربه جنگ داخلی ضرورت سازمان مرکزی را آشکار کرد - سازمانی با قدرت کافی، که بتواند به ارگان‌های اقتصادی موجود دولت فرمان بدهد و سیاست اقتصادی را در مسیر يك تلاش معین رهبری کند. در پاییز ۱۹۱۸ بخش مقاطعه‌های جنگی و سنخا و شعبه‌های وابسته به ساونارخوزهای محلی، و کمیسیون فوق‌العاده سر رشته‌داری ارتش سرخ به ریاست کراسین، مرکز صحنه فعالیت اقتصادی را تشکیل می‌دادند. ۲۴ اما این سازمان‌های درجه دوم البته نمی‌توانستند نقش رهبری و نظارت عالی را بازی کنند. روز ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ تصمیمی گرفته شد که اهمیت آن پایدار از کار درآمد، و

۲۴. برای بخش مربوط به مقاطعه‌های جنگی و کمیسیون فوق‌العاده نگاه کنید به صص ۲۹۹-۳۰۰ بالا. ارگانی که و سنخا از طریق آن کوشید سیاست نوعی برنامه‌ریزی ابتدایی را اجرا کند، «کمیسیون کاربرد» بود (نگاه کنید به ص ۲۷۰ بالا). میلیوتین در ۱۹۲۰ نظریه این سازمان را - نه عمل آن را - چنین توصیف می‌کند: «برنامه توزیع در کمیسیون کاربرد معین می‌شود و برای تصویب به هیأت‌رئیس و سنخا می‌رود؛ سپس اجرای برنامه به دست بخش‌های تولیدی مربوط آغاز می‌شود، و این بخش‌ها از انبارهای مرکزی مقادیر لازم مواد خام را دریافت می‌دارند و آن‌ها را میان کارخانه‌ها و کارگاه‌ها توزیع می‌کنند (Istoriya Ekonomicheskogo

Razvitiya SSSR (second ed., 1920), p. 197). گفته‌اند که این کمیسیون بر تولید ۱۹ کالا در ۱۹۱۸ «برنامه» تهیه کرده است، و برای ۴۴ کالا در ۱۹۱۹

آن تأسیس شورای دفاع کارگران و دهقانان با رأی کمیته مرکزی اجرائی سراسری بود - با اختیارات کامل «برای بسیج منابع و وسایل کشور برای دفاع». ریاست این کمیسیون را لنین برعهده داشت، و از میان اعضای آن از تروتسکی کمیسر خلق در امور جنگ و رئیس شورای نظامی انقلاب، کراسین رئیس کمیسیون فوق‌العاده تدارکات، و استالین نماینده کمیته مرکزی اجرائی سراسری را می‌توان نام برد. ۲۵ شورای تازه‌ای که بدین ترتیب تشکیل شد به‌زودی مرجع عالی همه امور به جز امور نظامی شد. تا روزی که جنگ داخلی ادامه داشت، این شورا در حکم سازمان موقت رسیدگی به يك امر اضطراری و گذران بود، و طبعاً نه در وظایف وسنخا مداخله می‌کرد و نه به برنامه‌ریزی - جز به معنای روز به روز کلمه - می‌پرداخت. این وضع در سراسر ۱۹۱۹ ادامه داشت. سومین کنگره شوراهای اقتصاد ملی در ژانویه ۱۹۲۰ قطعنامه معمول را در تأیید «برنامه اقتصادی واحد» و «هماهنگی برنامه‌های تولید همه شاخه‌های صنایع مطابق منابع مادی جمهوری» را تصویب کرد، و حتی به تشکیل «کمیسیون مرکزی دائم تولید» زیر نظر وسنخا رأی داد. ۲۶ اما در بهار ۱۹۲۰ که به نظر می‌رسید جنگ داخلی پایان یافته است، مسأله برنامه‌ریزی برای نخستین بار با حدت تمام به شکل رقابت میان وسنخا و شورای دفاع کارگران و دهقانان مطرح شد.

نهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ ابتدا تروتسکی را در نقش طرفدار برنامه‌ریزی وارد میدان کرد. تروتسکی، که در آن ایام سخت سرگرم مسأله به‌کارگماشتن سربازان مرخص‌شده جنگ داخلی در صنایع بود، مأمور شد که گزارشی «درباره وظایف جاری بازسازی اقتصادی» به عرض کنگره برساند. در قطعنامه‌ای که تروتسکی ارائه کرد قطعه‌ای وجود



و برای ۵۵ کلا در ۱۹۲۰

(*Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xxiii (1938), 619, art. 'Komissiya Ispol'zovaniya').

در مارس ۱۹۲۱ این کمیسیون از وسنخا به «اس ته‌و» منتقل شد، و در دسامبر ۱۹۲۱ به کلی منحل شد (نگاه کنید به ص ۴۳۹ زیر).

25. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 91-2, art. 924.

26. *Rezolyutsii i Tre't'ego Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1920), pp. 42-4

داشت که خود او در پیش‌نویس اصلی‌اش نیاورده بود، بلکه در جریان بحث کمیته مرکزی دربارهٔ قطعنامه به آن اضافه شد؛ در این قطعه «برنامه اقتصادی واحد متناسب با دوران تاریخی آینده» توصیه شده بود. این طرح با آرزوهای مبهم پیشین از این حیث تفاوت داشت که از «یک سلسله کارهای اساسی منسجم که مشروط‌کننده یکدیگرند» نام می‌برد و آن‌ها را داخل در محدودهٔ برنامه می‌دانست. تروتسکی در گزارش خود استدلال می‌کند که بسیج نیروی کار «فقط در صورتی معنی دارد که ما دستگاه لازم را برای تسهیم صحیح نیروی کار بر پایهٔ برنامه اقتصادی واحدی که دربرگیرندهٔ تمام کشور و همهٔ شاخه‌های اقتصاد باشد، در دست داشته باشیم»، و غرض عمدهٔ برنامه نیز نباید فواید فوری باشد، بلکه غرض «آماده‌کردن شرایط تولید و سائل تولید است». تروتسکی چنین ادامه می‌دهد:

ما تاکنون هیچ برنامه اقتصادی واحدی نداشته‌ایم که آن‌را جانشین کار بدوی قوانین رقابت سازیم. این منشأ مشکلات و ستخاسته است. نوعی برنامه اقتصادی وجود دارد. این برنامه به حکم نظری که مرکز دربارهٔ وظایف اقتصادی ما دارد طرح می‌شود، اما عملاً فقط در حدود ۵ تا ۱۰ درصد در محل اجرا می‌شود.^{۲۸}

۲۷. پیش‌نویس اصلی قطعنامه به قلم تروتسکی در این مأخذ آمده است: *Dev'yaty S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 511-12. تروتسکی در کنفرانس اعلان کرد که ذکر نشدن موضوع برنامه‌ریزی در پیش‌نویس او «غفلت جدی و مهمی» بوده است (ibid., p. 102). این که کدام یک از اعضای کمیته مرکزی پیشنهاد ذکر این موضوع را کرده، ظاهراً ثبت نشده است.

28. *Dev'yaty S"ezd RKP(B)* (1943), p. 103.

سه سال بعد تروتسکی اشاراتی می‌کند که نحوه برخورد او را با موضوع برنامه‌ریزی روشن می‌سازد: «آیا اتکاهای اساسی اقتصاد برنامه‌ریزی شده چیست؟ اول؛ ارتش؛ ارتش هرگز بر پایهٔ بازار زندگی نمی‌کند. ارتش نوعی اقتصاد برنامه‌ریزی شده است. دوم، حمل و نقل؛ حمل و نقل (خط آهن) ما متعلق به دولت است. سوم، صنایع سنگین، که یا برای ارتش کار می‌کند، یا برای حمل و نقل، یا برای سایر شاخه‌های صنایع دولتی»

(*Dvenadtsaty S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 306-7).

وظایف نظامی تروتسکی او را از نزدیک در ارتباط با شورای دفاع کارگران و دهقانان قرار داده بود؛ و ریکوف و میلیوتین به درستی تشخیص دادند که در این پیشنهادهای تندروانه خطری برای آینده و سنخا وجود دارد. ریکوف به «برنامه»ی تروتسکی حمله کرد و آن را نوعی «ترکیب انتزاعی دور از زندگی» نامید، و افزود که «اگر ما ناچار باشیم برای تجهیز صنایع خود ماشین بسازیم به ده‌ها سال وقت نیاز خواهیم داشت». اما ریکوف نیز به نوبت پاسخ تندی از لنین دریافت کرد، که گفت «تلاش و سنخا برای آن که خود را به صورت دسته جداگانه‌ای از کمیساریای اقتصادی درآورد» باعث «بروز نوعی برداشت منفی» در کمیته مرکزی حزب شده است. ۲۹. قطعنامه کنگره به کمیته مرکزی دستور می‌دهد که در آینده نزدیک نقشه‌ای برای یک «حلقه اتصال سازمانی میان و سنخا و سایر کمیساریاهایی که مستقیماً با اقتصاد [کشور] سروکار دارند بکشد... به منظور تضمین وحدت کامل در اجرای برنامه اقتصادی که به تأیید کنگره حزب رسیده است». ۳۰. قطعنامه دعاوی و سنخا را رد می‌کند و با لحن محکمی آن را در تراز «سایر کمیساریاها» قرار می‌دهد، و تلویحاً می‌گوید که «حلقه اتصال سازمانی» در جای دیگری خواهد بود. پس از کنگره، شورای دفاع کارگران و دهقانان فوراً جان تازه‌ای می‌گیرد. از آن‌جا که مرخص شدن سربازان و تسهیم نیروی کار مسئله مهم روز است، نام شورابه «شورای کار و دفاع» (اس ته نو) مبدل می‌شود؛ ۳۱. و شورای دفاع با این قیافه جدید در نقش عامل مرکزی و دائمی صحنه اقتصاد و تعیین‌کننده سیاست اقتصادی و مرجع برنامه‌ریزی آینده ظاهر می‌شود. اما با تجدید جنگ در تابستان ۱۹۲۰ باز هم «برنامه اقتصادی واحد» کنار می‌رود و حل مسئله صلاحیت رهبری این برنامه به تعویق می‌افتد.

در این ضمن روش جانشین برنامه‌ریزی، یعنی حل یکایک مسائل،

29. *Devyatyi S'ezd RKP(B)* (1934), p. 139; Lenin, *Sochineniya*, xxv, 120.

30. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 337.

۳۱. در قطعنامه هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، دسامبر ۱۹۲۰، مطالب فرمان موجد این تغییرات تکرار شد

(*S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 181).

همچنین نگاه کنید به مجموعه آثار لنین *Sochineniya*, xxvi, 619-20, note 23

رفته‌رفته قوت گرفت و ارگان دیگری به وجود آمد که مقدر بود در تاریخ برنامه‌ریزی شوروی نقش برجسته‌ای بازی کند. در آوریل ۱۹۱۸ لنین برحسب اتفاق از الکتریکی‌کردن حمل و نقل و کشاورزی سخن گفته و این اقدامات را از هدف‌های برنامه درازمدت اقتصاد روسیه شمرده بود. ۲۲ در فوریه ۱۹۲۰، هنگامی که برنامه‌ریزی بار دیگر موضوع روز شد، لنین در یکی از سخنرانی‌های خود در کمیته مرکزی اجرائی سراسری بار دیگر به «مسألة الکتریکی‌کردن روستاها و متصل ساختن آن به شهر» پرداخت. ۲۳ در پایان جلسه، کمیته چنین رأی داد که اکنون وقت آن رسیده است که «گام‌هایی در جهت بازسازی اقتصادی یا برنامه‌ای منظم‌تر، در جهت طراحی علمی و اجرای منسجم يك برنامه دولتی برای تمام اقتصاد ملی، برداشته شود». با در نظر داشتن «اهمیت درجه اول» الکتریکی‌کردن صنایع، کشاورزی، و حمل و نقل، کمیته به وسنخا دستور داد که طرحی برای ساختن «شبکه نیروگاه‌ها» و تشکیل کمیسیونی برای رساندن برق به سراسر روسیه («گولرو»، کمیسیون دولتی الکتریکی‌کردن روسیه) فراهم سازد. ۲۴ در این کمیسیون، که بیش از صد تن عضو داشت، بسیاری از کارشناسان «بورژوا» نیز شرکت داشتند و ریاست آن با یکی از بلشویک‌های قدیم، کرژیزانوفسکی، بود. ۲۵ لنین شخصاً تعلق خاطر خاصی به این طرح پیدا کرد و با شور و شوق به کرژیزانوفسکی نوشت که درباره کار کمیسیون باید تبلیغ بشود. ۲۶ نهمین کنگره حزب، که لنین در آن سخنان ریکوف و دعاوی وسنخا را رد کرد، روش برنامه‌ریزی به معنای حل یکایک مسائل را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ زیرا پس از تکرار لزوم «برنامه اقتصادی واحد متناسب با دوران تاریخی آینده»، اضافه می‌کند که

۳۲. نگاه کنید به صص ۴۲۴-۵ بالا.

33. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 22.

(فقط يك گزارش روزنامه‌ای از این سخنرانی باقی مانده است).

34. *Izvestiya*, 8 February 1920:

ظاهراً از این جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری، متن مذاکرات رسمی منتشر نشده است، و تصمیم آن هم در مجموعه رسمی قوانین و فرمان‌ها دیده نمی‌شود.

35. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 620, note 24:

به تشویق لنین، کرژیزانوفسکی در «پراودا» ی ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ مقاله‌ای منتشر کرد با عنوان «وظایف الکتریکی‌کردن صنایع» (*ibid.*, xxix, 432-3).

36. *ibid.*, xxix, 434-5.

این برنامه «طبعاً به يك سلسله كارهای اساسی منسجم که مشروط‌کننده یکدیگرند تقسیم می‌شود». از جمله این کارها یکی بهبود حمل و نقل و دیگری ماشین‌سازی است. شالوده فنی تمام برنامه را «طراحی برنامه الکتریکی کردن اقتصاد ملی» تشکیل می‌دهد، که «الکتریکی کردن صنایع، حمل و نقل و کشاورزی» را نیز در بر می‌گیرد. ۲۷. لنین هنوز الکتریکی کردن را به ویژه با مسئله مهم کشاورزی مربوط می‌دانست. در احکامی که او برای ارائه در دومین کنگره کمینترن در تابستان ۱۳۲۰ نوشت، و به تصویب کنگره نیز رسید، اعلام کرد که «تجدید سازمان تمام صنایع روی اصل تولید جماعتی در مقیاس بزرگ و بر امروزی‌ترین پایه فنی (یعنی استوار بر پایه الکتریکی کردن تمام اقتصاد)» ضرورت عاجل است: فقط بدین ترتیب می‌توان کمک شهر را به «روستاهای واپس مانده و پراکنده» رساند و تولیدکنندگی کار دهقانان را بالا برد. ۲۸. بازسازی صنایع و کشاورزی، به گفته لنین در کنگره جوانان کمونیست سراسر روسیه، به نیروی برق بستگی دارد، که «آخرین کلام» در علم امروزی است. ۲۹. در ۱۹۱۹ يك استاد سوسیالیست آلمانی کتابی انتشار داده و در آن چنین برآورد کرده بود که تمام اقتصاد آلمان را می‌توان در ظرف سه تا چهار سال الکتریکی کرد. این کتاب فوراً به زبان روسی ترجمه شده، ۳۰. و لنین هنگامی که در کنفرانس حزبی ۱۹۲۰ گفت که الکتریکی کردن روسیه دست کم ده سال وقت می‌برد، این برآورد را در نظر داشت. در همین کنفرانس بود که لنین آن کلام معروف خود را بر زبان آورد: «کمونیسم یعنی حکومت شوروی به اضافه الکتریکی شدن تمام کشور». ۳۱. این صورت

37. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 329.

38. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 276; *Kommunisticheskii International v Dokumentakh* (1933), pp. 137-8.

39. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 389.

40. K. Ballod, *Der Zukunftsstaat*

این کتاب در ۱۹۰۶ منتشر شد؛ چاپ تجدیدنظرشده آن که برنامه الکتریکی کردن صنایع را در بر دارد در ۱۹۱۹ منتشر شد، و ترجمه روسی آن در ۱۹۲۰. لنین نخستین بار در فوریه ۱۹۲۱ از آن نام می‌برد (*Sochineniya*, xxvi, 171)؛ ولی مسلم است که او پیش از سخنرانی نوامبر ۱۹۲۰ این کتاب را خوانده بوده است، زیرا که لنین برآورد ده سال وقت را که در آن سخنرانی آمده بعداً با برآورد سه یا چهار ساله بالود برای آلمان قیاس می‌کند (*ibid.*, xxvi, 462).

41. *ibid.*, xxv, 491.

تغییر یافته آن گلام قدیمی بود که: نیمی از سوسیالیسم در روسیه تحقق یافته است و نیم دیگرش در آلمان؛ الکتریکی کردن کشور شرایط انتقال به سوسیالیسم را که تاکنون در روسیه وجود نداشته است تأمین خواهد کرد.^{۴۲}

در سال ۱۹۲۰ «برنامه» خاص دیگری نیز مطرح شد که مانند برنامه لنین برای الکتریکی کردن روسیه دوررس نبود و نتایج فوری تری داشت. در قطعنامه نهمین کنگره حزب بهبود حمل و نقل یکی از کارهای اساسی برنامه‌ریزی نامیده شده بود. ۲۲ پس از کنگره حزب فوراً سازمانی به نام کمیسیون حمل و نقل تشکیل شد که نمایندگان کمیساریای خلق در امور ارتباطات (نارکومپوت) و وسنخا (که مسؤول کارگاه‌های ساخت و تعمیر راه آهن بود) در آن شرکت داشتند و ریاست آن با تروتسکی بود. این کمیسیون روز ۲۰ مه ۱۹۲۰ «دستور شماره ۱۰۴۲» معروف خود را منتشر کرد. این دستور برنامه مفصلی بود برای بازگرداندن توقفگاه لوکوموتیوها به وضع عادی تا پایان ۱۹۲۴. به سبب حرکتی که بر اثر نیازهای جنگت لهستان پدید آمد و سازمان‌دهی «ضربتی» نیروی کار، این برنامه چنان به سرعت پیش رفت که تروتسکی سرانجام در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۰ (زمانی که طرح ساختن واگن نیز به طرح لوکوموتیو اضافه شده بود) گزارش داد که برنامه پنج‌ساله اصلی در ظرف سه سال و نیم انجام خواهد گرفت. ۲۲ این توفیق فوراً بر محبوبیت برنامه‌ریزی افزود. هرچا که لنین و تروتسکی رهبری را به دست داشتند، فوراً تقلیدکنندگان فراوانی پیدا می‌شدند. چنان که میلیوتین می‌نویسد، آن ایام دوران «برنامه‌های اقتصادی وسیع» به صیغه جمع بود:

مسائل الکتریکی کردن، مسائل ساختمان جدید، مسائل

42. *ibid.*, xxvi, 338.

۴۳. برای بحران حمل و نقل در این زمان، نگاه کنید به صی بالا.

۴۴. دستور شماره ۱۰۴۲ در مجموعه آثار تروتسکی آمده است (Trotsky, *Sochineniya*, xv, 345-7) برای اجرای این دستور، نگاه کنید به سخنرانی تروتسکی در کنگره (Vos'moi Vserossiiskii S'ezda Sovetov (1921), pp. 174-5) که همراه با سایر اسناد آن دوره در مجموعه آثار تروتسکی نیز چاپ شده است (Trotsky, *Sochineniya*, xv, 348-485). لنین هم در سخنرانی‌اش در کنگره در این باره اظهار نظر کرده است (*Sochineniya*, xxvi, 42, 47).

افزایش تولید سوخت یا تهیه مواد خام و تثبیت معیارهای بالاتر برای کار و غیره، جدی‌ترین و مهم‌ترین مسائل جذب‌کننده به نظر می‌رسید، و بهترین نیروهای روسیه شوروی صرف حل آن‌ها می‌شد. ۴۵

حتی آدم محتاطی مانند ریکوف ۴۶ برآوردهای بسیار خوش‌بینانه‌ای ارائه کرد، که احتمالاً در وسنخا تهیه شده بود، دائر بر این بود که تولید الوار در ۱۹۲۱ از ۱۰ به ۱۹ میلیون «سازن» مکعب می‌رسد، ذغال از ۴۳۱ به ۷۱۸ میلیون پوط، نفت از ۷۱ به ۲۹۸ میلیون پوط، قند از ۷۵ به ۲۵ میلیون پوط، پارچه نخی از ۱۳۵ به ۷۱۸ میلیون آرشین، و هکذا. کوچک‌ترین ارقام این صورت افزایش تخمینی نیروی برق از ۱۸۰ به ۲۴۴ میلیون کیلووات است. شاید در محاسبه آمارهای وسنخا حسادت به طرح کنژیاژانوفسکی نیز بی‌تأثیر نبوده باشد. ۴۷

بنابراین وقتی که هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه - تنها دیدار مهم شوراها میان پایان جنگ داخلی و آغاز نپ - در دسامبر ۱۹۲۰ اجلاس کرد، برنامه‌ریزی موضوع بود، هرچند از این اصطلاح تعابیر متفاوت و گاه متعارضی اراده می‌شد. کنگره شوراها در وضع و حالی بود

45. V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 192.

۴۶. ریکوف، که در مقام این مدت به سمت راست حرکت می‌کرد، یکی از ثابت‌ترین مخالفان برنامه‌ریزی به معنای وسیع آن بود. در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه گفت که «ما تا سال‌های بسیار نخواهیم توانست برنامه تولیدی بریزیم که همه جهات زندگی اقتصادی ما را دربر بگیرد» و «آن‌ها [را] که تصور می‌کردند که برنامه تولید از نیش قلم فلان ادیب جاری می‌شود، و از آن‌جا می‌توان آن را روی کاغذ آورد» به ریشخند گرفت

(*Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), pp. 101-2).

در سیزدهمین کنگره حزب در ۱۹۲۴ ریکوف به یاد گذشته می‌افتد: «وقتی که من در زمان کمونیسم جنگی در وسنخا بودم، ترتیب کار چنان بود که آدم می‌توانست تلفنی بزند و سه ساعت بعد برنامه‌ای تحویل می‌گرفت، با ارقام و مزین به دایره‌ها و مربع‌های قرمز و آبی و غیره»

(*Trinadsataya Konferentsiya Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov)* (1924), p. 18.

47. *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), pp. 110-1.

که می‌توانست همه این تعابیر را تأیید کند. کنگره طرح الکتریکی‌کردن کشور را تصویب کرد و آن را «نخستین گام در راه يك اصل بزرگ اقتصادی» نامید، و به ارگان‌های مربوط به این کار دستور داد که «کارهای تفصیلی این برنامه» را هرچه زودتر انجام دهند. گزارش تروتسکی نیز به تصویب رسید، با قید این که کنگره «برای طراحی برنامه واحدی برای بهره‌برداری از وسائل حمل و نقل اهمیت فراوان قائل است». کنگره منزلت و وظایف «اس ته نو» را نیز تأیید کرد و آن را به صورت یکی از کمیسیون‌های ساونارکوم، مرکب از کمیسرهای اصلی، نماینده اتحادیه‌های کاری، و مدیر اداره آمار مرکزی (در مقام مشاور) قانونی ساخت، و گفت که یکی از وظایف «اس ته نو» عبارت است از «تثبیت برنامه اقتصادی واحد «ج ش س ف ر»، هدایت کار کمیساریاهای خلق در امور اقتصادی مطابق آن برنامه، نظارت بر اجرای آن، و در موارد لازم تعیین مستثنیات برنامه»^{۴۸}؛ برای نخستین بار «ج ش س ف ر» يك ارگان برنامه‌ریزی دارای وظایف معین پیدا کرد.

خود لنین چنان به نقشه الکتریکی‌کردن کشور دلبسته شده بود که با مفهوم برنامه عمومی با اندکی سردی برخورد می‌کرد. در کنگره همان کلام معروف خود را، که «کمونیسم یعنی حکومت شوروی به اضافه الکتریکی‌کردن کشور» تکرار کرد و افزود که «طرح الکتریکی‌کردن کشور دومین برنامه حزبی ما است».^{۴۹} از طرف دیگر، لنین با اصرار تمام به جزوای که به قلم یکی از بلشویک‌های قدیمی به نام گوسف نوشته شده بود حمله کرد. نویسنده این جزوه از «طرح دوررس»ی طرفداری کرده بود که عبارت بود از «ایجاد يك شورای کار و دفاع، از جمله انتقال بسیاری از کارکنان برجسته حزب [به این شورا]، که در میان آن‌ها نام تروتسکی و ریکوف نیز دیده می‌شود».^{۵۰} لنین تصور می‌کرد که توانسته است بال‌های «اس ته نو» را قیچی کند، زیرا که به اصرار او منزلت قانونی «اس ته نو» به صورت یکی از کمیسیون‌های ساونارکوم درآمده بود، و درعین حال این نکته که خود او رئیس این کمیسیون بود و تروتسکی و ریکوف و سایر کمیسرهای اصلی نیز در آن عضویت داشتند، اعتبار این کمیسیون را به نام ارگان عالی برنامه‌ریزی بلامنازع می‌ساخت، و وجود چنین ارگانی

48. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 181-2.

49. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 45-6.

50. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 43-4.

بسیار بیش از وسنخا امکانات برنامه‌ریزی کامل و شامل را فراهم می‌ساخت. اما لنین به این کار بدگمان بود. در مقاله‌ای با عنوان «درباره برنامه اقتصادی واحد» در «پراودا»ی ۲۲ فوریه ۱۹۲۱، با ناشکیبائی غریبی به کریتسمن، میلیوتین، و لارین به نام حمله می‌کند و می‌گوید این اشخاص در مقالاتی که درباره برنامه‌ریزی نوشته‌اند به «یاوه‌گویی» و «فضل‌فروشی کسالت‌آور... گاه به سبک ادبی و گاه به سبک اداری» پرداخته‌اند. برنامه «گوئلرو» (برنامه دولتی الکتریکی کردن روسیه) «تنها کار جدی در مسأله برنامه اقتصادی واحد است»، و هر نوع اندیشه کمیسون برنامه‌ریزی غیر از «گوئلرو» چیزی جز «خودبینی ابلهانه» نیست. ۵۱. اما لنین، به‌رغم این مقاله تند، در ساونارکوم تا حدی شکست خورد، زیرا در همان روز انتشار مقاله ساونارکوم طرح تشکیل «کمیسون دولتی برنامه‌ریزی عمومی» وابسته به «اس ته تو» را تصویب کرد. ۵۲. برای جبران این امر، لنین کمیته مرکزی حزب را قانع کرد که کرژیا‌نوفسکی را برای ریاست کمیسون نامزد کند، تا تداوم کار «گوئلرو»، که بایستی به‌صورت کمیسون فرعی سازمان جدید کارکند، حفظ شده باشد. اما لنین نتوانست لارین را، که اکنون به نظر او دشمن اصلی برنامه‌ریزی درست و عملی بود، کنار بگذارد، و در نامه نگرانی-آمیزی که به کرژیا‌نوفسکی نوشته است از راه‌ها و وسائل خنثی کردن تأثیر ناگوار لارین سخن می‌گوید. ۵۳. در چنین محیط کمابیش نامساعدی بود که «کمیسون دولتی برنامه‌ریزی عمومی»، که از این پس «گاسپلان» نامیده شد، به دنیا آمد.

در منازعات عمده دهمین کنگره حزب و آغاز نپ، بحث درباره

51. *ibid.*, xxvi, 168, 173;

یک ماه بعد، استالین که طرح گوئلرو را برای نخستین بار خوانده بود نامه‌ای به لنین نوشت و به تروتسکی و ریکوف حمله کرد و چنین نتیجه گرفت که «تنها برنامه اقتصادی» همان «برنامه الکتریکی کردن» است و همه «برنامه»های دیگر «حرف مفت و مضر» است (Stalin, *Sochineniya*, v, 50-1).

52. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 17, art. 106;

بنابر گفته میلیوتین، لنین و میلیوتین و لارین هر سه نفر در روزی که این تصمیم گرفته شد در جلسه ساونارکوم گزارش دادند (V. P. Milyutin, *Istoriya Ekonomicheskogo Razvitiya SSSR* (second ed., 1929), p. 303).

53. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 445-6.

برنامه‌ریزی فراموش شد. در آوریل ۱۹۲۱ گاسپلان شروع به کار کرد. کارکنان آن سی و چهار تن می‌شدند، و غالباً از «کارشناسان و استادان دانشمند»ی بودند که «در نتیجه کارهای تخصصی خود از شهرت به‌سزایی برخوردار» بودند؛ فقط هفت تن از آنها عضو حزب بودند. متخصصانی که برای گاسپلان کار می‌کردند ۱،۰۰۰،۰۰۰ روبل حقوق ماهانه داشتند، لباس به خودشان و خانواده‌هایشان داده می‌شد، به اضافه کارت‌های رایگان و حق تقدم در استفاده از راه‌آهن، نظیر نمایندگان کمیته مرکزی اجرائی سراسری. ۵۴ کمیسیون‌های برنامه‌ریزی وابسته به وسنخا و کمیسیاریهای اصلی امور اقتصادی نیز تشکیل شد، تا گاسپلان بتواند از طریق آنها مسائل خاص را مورد بررسی قرار دهد. ۵۵ لنین از نتایج کار خرسند است و به کرژینژانوفسکی می‌نویسد همان‌طور که قبلاً «همه‌چیزدان‌های کمونیست» را، که دم از «برنامه عمومی» می‌زدند به قبول برنامه الکتریکی کردن کشور واداشته است، اکنون نیز آماده است کارکنان گوئلرو را به قبول «مسائل جاری برنامه اقتصادی» ناچار سازد. ۵۶ در مه ۱۹۲۱ بار دیگر به کرژینژانوفسکی نامه‌ای درباره جزئیات کار می‌نویسد و اظهارامیدواری می‌کند که گاسپلان بتواند «دست‌کم تا پیش از فصل درو، شالوده‌های يك برنامه اقتصادی دولتی را برای دوره آینده - يك یا دو سال دیگر» پی‌ریزی کند، هرچند هنوز هم غرولندهایی درباره «یوتوپیه‌های بوروکراتیک» به گوش می‌خورد. ۵۷ اما تروتسکی بود که در این دوره در نقش مؤثرترین طرفدار برنامه‌ریزی ظاهر شد. در ۷ اوت ۱۹۲۱، هنگامی که برای نخستین بار مقررات نپ در صنایع به کار بسته می‌شد، تروتسکی نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب نوشت و نسخه‌هایی از آن را پخش کرد. در این نامه تروتسکی به «کژم‌های متناقض» سیاست اخیر اعتراض کرده و خواهان تأسیس يك «مرجع اقتصادی مرکزی» و تجدید سازمان و استقلال گاسپلان

54. V. N. Ipatieff, *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), p. 303;

ایپاتیف در مه ۱۹۲۱ به ریاست گاسپلان منصوب شد.

55. *Trudy IV Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1921), pp. 83-4;

فرمان تأسیس این کمیسیون‌های برنامه‌ریزی در این مأخذ آمده است:
Sobranie Uzakonenii, 1921, No. 38, art. 203

56. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 296.

57. *ibid.*, xxvi, 359, 466.

بر پایه صنایع مقیاس بزرگ شده بود. ۵۸ در نتیجه، دو روز بعد فرمانی صادر شد که، هرچند به معنای استقلال رسمی به گاسپلان نبود، به آن اختیار می‌داد که نه تنها «برنامه اقتصادی واحدی شامل تمام روسیه» را طراحی کند، بلکه «برنامه‌های سازمان‌های اقتصادی، از جمله کمیساریاها، را هماهنگ سازد و بر عملیات برنامه به‌طور کلی و در جزئیات عملی آن نظارت کند». ۵۹ در این ضمن گوئلرو آرام و آسوده به صورت یکی از ادارات گاسپلان درآمد. در اکتبر ۱۹۲۱ یک کنگره الکتریکی و فنی سراسر روسیه با ۱،۰۰۰ نماینده در مسکو تشکیل شده و کار گوئلرو را تأیید کرد. ۶۰ دو ماه بعد لنین در نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه اعلام کرد که در ظرف دو سال گذشته ۲۲۱ نیروگاه برق با ظرفیت ۱۲،۰۰۰ کیلووات در کشور گشایش یافته، و دو نیروگاه تازه یکی نزدیک مسکو و دیگری نزدیک پتروگراد در اوایل ۱۹۲۲ گشایش خواهد یافت. ۶۱

با وجود این دستاوردها، نتیجه منطقی نپ آن بود که امر برنامه‌ریزی را در مرتبه دوم اهمیت قرار دهد. نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ در عین حال که پیشرفت‌های گذشته و آینده کار برق‌رسانی را تأیید کرد و «برنامه سوخت» را مورد بحث قرار داد و اسمیلا را مسئول این برنامه ساخت، درباره «برنامه اقتصادی واحد» سکوت کرد. ۶۲

58. Memorandum of 7 August 1921, in the Trotsky archives.

59. *Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 59, art. 403.

۶۰. تصمیم به تشکیل این کنگره «برای بحث عمومی مسائل فنی مربوط به اجرای برنامه الکتریکی کردن روسیه» در فوریه ۱۹۲۱ گرفته شده بود (*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 10, art. 66) برای حفظ تداوم رسمی کنگره ۱۹۱۳، این کنگره را رسماً «هشتمین کنگره الکتریکی و فنی سراسر روسیه» نامیدند: در این کنگره پیامی از لنین خوانده شد (Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 21). متن مذاکرات کنگره از طرف گاسپلان در دو مجلد منتشر شد (*Trudy 8 Vserossiiskogo Electrotekhnicheskogo S"ezda*).

۶۱. این قطعنامه را کرژیزانوفسکی به نهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه گزارش داد. کرژیزانوفسکی همچنین اشاره کرد که دو دستاورد دیگر به زودی در دسترس علم قرار خواهد گرفت - تلویزیون و استفاده از انرژی حاصل از شکستن اتم (Devyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov (1922), p. 219).

62. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 134.

63. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1929), pp. 236-9:

برای برنامه سوخت، نگاه کنید به مجموعه آثار لنین، Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 132-3.

و در یازدهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۱، نیز باز نامی از این برنامه برده نشد. اما در همین کنگره بود که لنین پایان «عقب‌نشینی» آغاز شده با نپ را اعلام داشت و گفت که لازم است برنامه‌ریزی شوروی در جهت افزایش نقش صنایع در اقتصاد ملی هدایت شود؛ و برنامه‌ریزی به این معنی ابزاری است در مبارزهٔ پرولتاریای صنعتی در مبارزه با تسلط عنصر روستایی، در مبارزهٔ سوسیالیسم با خرده‌سرمایه‌داری.^{۶۵} از آن‌جاکه نپ به معنای عقب‌نشینی به عرصهٔ سرمایه‌داری و امتیاز دادن به روستاییان بود، هر واکنشی در برابر آن، یا اعتقاد به این که نپ به اندازهٔ کافی پیش رفته است، می‌توانست به صورت تأکید مجدد بر اهمیت برنامه‌ریزی تجلی کند. این تقابل تازه با پدید آمدن بحران صنعتی ۱۹۲۲ رفته‌رفته آغاز شد، و در دستگاه اداری حکومت شوروی به صورت رقابت میان گاسپلان و نارکومفین درآمد، که اولی اکنون طرفدار اصلی صنایع بود و دومی در میان سازمان‌هایی که می‌خواستند نپ را به نتیجهٔ منطقی‌اش برسانند از همه با نفوذتر به‌شمار می‌رفت. از میان رهبران تراز دوم اکنون صدای اعتراض پرحرارت‌ترین طرفداران کمونیسم جنگی، یعنی پروبرازنسکی و لارین و کریتسمن، برخیزد «تضعیف اقتصاد برنامه‌ریزی شده» در نظام نپ بلند شد؛ حتی در اوایل سال، یعنی در مارس ۱۹۲۲، لارین بحران صنعتی را به این عامل نسبت می‌داد.^{۶۶} رهبران مرکزی حزب در گرفتن مواضع روشن بی‌میلی نشان می‌دادند. اما تروتسکی با

۶۴. لنین در این زمان می‌نویسد که «سیاست اقتصادی نوین برنامهٔ اقتصادی واحد دولتی را تغییر نمی‌دهد... بلکه روش اجرای آن را تغییر می‌دهد» (*Sochineniya*, xxix, 463).

۶۵. بوخارین در ۱۹۲۰ چنین نوشته بود: «ر شهرها تنازع اصلی بر سر نوع اقتصاد دارد با پیروزی پرولتاریا به پایان می‌رسد... در خطهٔ روستا، این تنازع تا آن‌جا که به پیروزی بر سرمایه‌داری بزرگ مربوط می‌شود در حال پایان یافتن است. اما در عین حال، این تنازع به اشکال دیگر میان برنامه‌ریزی دولتی برای پرولتاریای نمایندهٔ کار اجتماعی [از يك طرف] و هرج و مرج بازرگانی و احتکار بی‌بندوبار دهقانان نمایندهٔ مالکیت کوچک و عناصر بازاری [از طرف دیگر] آغاز می‌شود. اما از آن‌جا که اقتصاد بازرگانی ساده چیزی جز جنین اقتصاد سرمایه‌داری نیست، پس تنازع میان دو گرایش بالا در ذات خود عبارت است از تداوم تنازع میان کمونیسم و سرمایه‌داری»

(N. Bukharin, *Ekonomika Perekhodnogo Perioda* (1920), p. 86).

66. *Odinnadtsaty S'ezd RKP(B)* (1936), p. 118;

مناسبت اعتراض این سه نفر انحلال کمیسیون کاربرد بود (نگاه کنید به ص ۴۲۷)

فشار روزافزونی بر ضرورت حیاتی برنامه مرکزی و رشد صنایع اصرار می‌ورزید. در سال ۱۹۲۲ تلاش برای تقویت گاسپلان چسته گریخته ادامه یافت و روز ۸ ژوئن فرمان دیگری وظایف این سازمان را بار دیگر تعریف کرد: از جمله طراحی يك برنامه درازمدت («پرسپکتیونی پلان») و يك برنامه فوری تولید («اکسپلوآتاسیونی پلان»)، و مقرر شد که در پیش‌نویس فرمان‌های مالی که از طرف کمیساریاها به ساونارکوم یا «اس ته نو» تسلیم می‌شود، گاسپلان مورد مشورت قرار گیرد. ۶۷ اما به‌طور کلی لنین، چه پیش از نخستین سکنه‌اش در ماه مه و چه پس از بازگشت به سر کار در پاییز، در برابر گسترش اختیارات گاسپلان مقاومت می‌کرد، و این امر در پولیت‌بورو طرفدار دیگری هم نداشت. در پاییز حمله تروتسکی به صورت دو پیشنهاد معین متبلور شد: یکی این که اختیار قانونگذاری به گاسپلان داده شود، دیگری این که يك نفر قائم‌مقام رئیس ساونارکوم ریاست گاسپلان را برعهده بگیرد. در ۲ دسامبر ۱۹۲۲، لنین از بستر بیماری نامه‌ای به پولیت‌بورو فرستاد و اعلام کرد که با پیشنهاد اول موافق شده است. ولی در برابر پیشنهاد دوم ایستادگی کرد. لنین نظر کلی تروتسکی را درباره ضرورت برنامه‌ریزی فراگیر پذیرفت، اما همچنان بر آن بود که ریاست گاسپلان باید به دست يك «کارشناس تحصیل‌کرده» سپرده شود، و از ترکیب کرژیزانوفسکی در مسند ریاست و پیاتاکوف در مسند قائم‌مقام او دفاع کرد. ۶۸ اما اکنون که لنین سرانجام از صحنه کنار

67. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 40, art. 468.

۶۸. جریان این مجادله را، که با مجادله مربوط به انتصاب چند نفر به سمت قائم‌مقام ریاست ساونارکوم در زمان بیماری لنین نیز مربوط شد (تا آن روز ریکوف یگانه قائم‌مقام ساونارکوم بود) می‌توان، با محذوفات زیاد، در آرشیو تروتسکی دنبال کرد. این مجادله در دسامبر ۱۹۲۲ به ویژه شدت داشت. نامه مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۲۲ لنین، که قبول بخشی از نظریات تروتسکی را دبر دارد، در نامه تروتسکی به اعضای پولیت‌بورو به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳ نقل شده است؛ قطعات مطلوبی از نامه تروتسکی بعداً در برلن منتشر شد.

Sotsialisticheskii Vertnik (Berlin), No. 11 (81), 28 May 1924, p. 11

گویا در يك جا پیشنهاد شده است که تروتسکی - که قبلاً سمت قائم‌مقامی ساونارکوم را نپذیرفته بود - به ریاست گاسپلان منصوب شود؛ روشن است که دشمنان تروتسکی، با دلیل یا بی‌دلیل، گمان می‌کردند که او هوای این مقام را در سر دارد. وفاداری لنین به کرژیزانوفسکی، که به نظر تروتسکی بی‌کفایت بود، در این موضوع بی‌تأثیر نبود.

رفت، تروتسکی در ردیف بالای سلسله‌مراتب رهبری حزب به‌کلی تنها ماند. درخواست او برای انتشار نامهٔ لنین از طرف پولیت‌بورو رد شد و اصلاح وضع گاسپلان بار دیگر به تعویق افتاد.^{۶۹}

بخش برنامه‌ریزی در قطعنامهٔ صنعتی دوازدهمین کنگرهٔ حزب، آوریل ۱۹۲۳، موضعی را که اکنون حزب به آن رسیده بود خلاصه می‌کند. این موضع آثار آشتی ناراحتی را که بر سر مسائل اساسی سیاست اقتصادی میان رهبران صورت گرفته بود به روشنی نشان می‌دهد.^{۷۰} در هر عبارتی که بتوان گفت نمایندهٔ روش مثبت تروتسکی است، قید و شرطی نیز دیده می‌شود که بیان‌کنندهٔ احتیاط و شکاکیت همکاران او در پولیت‌بورو است. هدف عبارت است از «یک برنامهٔ اقتصادی سوسیالیستی واقعی، و دربرگیرندهٔ همهٔ شاخه‌های صنایع در روابط آن‌ها با یکدیگر و روابط متقابل کل صنایع با کشاورزی»، اما این هدف فقط «بر اثر کار طولانی و مقدماتی آزمایش اقتصادی» به دست می‌آید، و لذا برنامهٔ فوری برنامه‌ای است که «جهت عمومی و، تا حد زیادی، مقدماتی» را نشان می‌دهد. نظریات تروتسکی دربارهٔ گاسپلان در بندی از قطعنامه که بی‌گمان به قلم خود او نوشته شده آمده است:

کاملاً روشن است که برنامه‌ریزی اساسی اقتصاد در درون خود صنایع، یعنی با تلاش‌های جداگانهٔ ارگان مدیریت ناظر بر صنایع، وسنخا، قابل حصول نیست؛ بلکه باید وظیفهٔ ارگان برنامه‌ریزی دیگری باشد که بالاتر از سازمان صنایع قرار گیرد و آن [برنامه] را با امور مالی، حمل و نقل، و

۶۹. سابقهٔ تصمیم پولیت‌بورو دائر بر منتشر نکردن نامهٔ لنین در آرشیو تروتسکی دیده می‌شود. آخرین حرکت تروتسکی در مجادله بر سر گاسپلان ظاهراً همان نامه‌ای است که او در ۲۵ ژانویهٔ ۱۹۲۳ به اعضای پولیت‌بورو نوشته است؛ در فوریهٔ ۱۹۲۳، تروتسکی توجه خود را به مسئلهٔ تأمین اعتبار برای صنایع معطوف داشت (نگاه کنید به صص ۳۶۸-۹). (۷۰)

۷۰. تروتسکی می‌گوید که پیش از کنگره به استالین اطلاع داده است که با اکثریت کمیتهٔ مرکزی «اختلاف‌نظرهای جدی در مسائل اقتصادی دارد» (Trotsky, Stalin, N.Y., 1946, p. 366). این اختلافات، که در کنگره آفتابی نشد، در یکی از بخش‌های آیندهٔ کتاب حاضر مورد بحث قرار خواهد گرفت؛ نظریات تروتسکی دربارهٔ برنامه‌ریزی تا حدی بازتاب همین اختلافات بود.

غیره مربوط سازد. چنین ارگانی، به حکم موقعیت خود، همان گاسپلان است.

اما به دنبال این بند، قطعنامه از دادن هر نوع «حقوق ویژه مدیریت» به گاسپلان خودداری می‌کند، و این سازمان، در مواردی که به نیروی اجبار نیازمند است، باید باز هم از طریق کمیساریاها یا «اس ته او» یا سانارکوم اقدام کند. ۷۱ ارگان مستقل و مقتدر مورد نظر تروتسکی همچنان دور از دسترس او می‌ماند.

جالب‌تر از این قطعنامه سازش‌دهنده، بیان مجدد دو موضعی است که زینوویف و تروتسکی به ترتیب در کنگره مطرح کردند، هرچند آن دو مستقل از یکدیگر و در دو مرحله متفاوت مذاکرات کنگره سخن گفتند و از برخورد مستقیم عقاید خود سخت پرهیز داشتند. زینوویف در گزارش اصلی خود درباره کار کمیته مرکزی، بدون توجه به تغییر نظر لنین درباره برنامه‌ریزی در دو سال گذشته و آنچه او در نامه منتشر نشده‌دسامبر ۱۹۲۲ گفته بود، مقاله فوریه ۱۹۲۱ لنین، «درباره برنامه اقتصادی واحد»، را شاهد می‌آورد که در آن نویسنده با حمله به خیالبافی‌های کریتسمن و میلیوتین و لارین درباره برنامه‌ریزی طرح برق‌رسانی (الکتریکی کردن) را یگانه کار جدی در برنامه‌ریزی و گوئلرو را یگانه ارگان مؤثر برنامه‌ریزی می‌نامد. نتیجه از لحاظ زینوویف آشکار است: ستایش «برنامه‌های جداگانه، و بی‌پسوده شناختن طرفداری تروتسکی از برنامه‌ریزی شامل و برتری گاسپلان. ۷۲ تروتسکی موضوع را عمیق‌تر می‌شکافد: در نظام سرمایه‌داری هر مؤسسه و هر صنعتی برنامه خاص خود را دارد، اما برای کل اقتصاد برنامه‌ای وجود ندارد: جای این برنامه را «بازار، بازی آزاد نیروها، رقابت، تقاضا، عرضه، بحران‌ها و غیره و غیره» می‌گیرد. از آنجا که سوسیالیسم به معنای چیره‌شدن بر بازار و پدیده‌های

71. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 478-80.

72. *Dvenadtsati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov)* (1923), pp. 26-7;

زینوویف در پایان سخنرانی خود به این حمله بازگشت و باز دیگر به مرجعیت لنین اشاره کرد (ibid., p. 45). برای مقاله لنین در فوریه ۱۹۲۱، نگاه کنید به ص ۴۳۶ بالا: این شاید نخستین بار بود که با نقل جملات برگزیده‌ای از نوشته‌های لنین مرجعیت او مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت.

بازاری است، برنامه‌ریزی در ذات سوسیالیسم سرشته است. بحران جاری صنایع برنامه‌ریزی را واجب می‌سازد: «اگر ما صنایع سنگین را به بازی آزاد بازار محکوم کنیم، [کشتی صنایع] به صخره خواهد خورد.» تروتسکی در ظریف‌ترین جای سخنان خود می‌کوشد نظر خود را دربارهٔ نپ تعریف کند. او نیز یکی از عبارات معروف دو سال پیش لنین را نقل می‌کند، اما نه برای ستایش اعتبار آن؛ برای آن که دامنهٔ اطلاق آن را محدود و مقید سازد. لنین گفته بود که نپ «به‌طور جدی و برای مدت درازی» اجرا می‌شود. تروتسکی تکرار می‌کند که نپ اکنون «به‌طور جدی و برای مدت درازی» اجرا شده است، «اما نه برای همیشه»؛ نپ برای این در پیش گرفته‌شد که «از روی مبانی خود آن و متحد زیادی با کاربرد روش‌های خود آن مغلوب شود». به عبارت دیگر، «توفیق ما بر پایهٔ سیاست اقتصادی نوین به خودی خود ما را به انحلال آن [سیاست] نزدیک‌تر می‌سازد». ۷۲. تروتسکی با تفصیل‌دادن سخنان طولانی خود دوران آینده را دوران «تراکم بدوی سوسیالیستی» می‌نامد ۷۲ - که وجه مشابه «تراکم بدوی سرمایه‌داری» مارکس است؛ تروتسکی بدون آن که تصریح کند تلویحاً می‌گوید که حصول این تراکم وظیفهٔ اساسی برنامهٔ اقتصادی است. این نخستین بار نبود که تروتسکی در اندیشیدن مسائل از همکاران خزبی خود جلو می‌افتاد، یا مسائلی را پیش می‌کشید که هنوز زمانه برای حل آن آمادگی نداشت. همچنین نخستین بار نبود که به نظر می‌رسید تروتسکی با این کار شخصاً مدعی رهبری حزب می‌شود. در بهار ۱۹۲۳ هیچ‌کس حاضر نبود با مشکل برنامه‌ریزی دست و پنجه نرم کند؛ و شاید کمتر کسی سر از این مشکل درمی‌آورد. از میان سخنان تروتسکی در بحث بعد از آن در جلسهٔ کنگره قطعات مربوط به برنامه‌ریزی کمتر از همه مورد انتقاد قرار می‌گیرد؛ در کمیسیون پیش‌نویس، بخش مربوط به برنامه‌ریزی در قطعنامه تنها بخشی است که هیچ پیشنهادی برای اصلاح آن مطرح نمی‌شود. ۷۵. هیچ‌کس با اصل برنامه‌ریزی مخالفتی نکرد - در واقع هیچ مارکسیستی نمی‌توانست مخالفت کند. اما محاسبات انتزاعی و

73. *ibid.*, pp. 306, 313.

74. *ibid.*, p. 321.

تروتسکی این عبارت را به اسمیرنوف، که در گاسپلان کار می‌کرد، نسبت می‌دهد؛ این عبارت در مراحل مجادله بر سر برنامه‌ریزی معروف شد.

75. *ibid.*, p. 373.

طرح‌های انتزاعی که در این دوران نخستین خاطر کارشناسان گاسپلان را مشغول می‌داشت راهی به میدان سیاست نیافت. گاسپلان همچنان در خلا کار و آزمایش می‌کرد. دو سه سال دیگر کار مقدماتی لازم بود تا این سازمان بتواند به صورت ابزار مؤثری در دست برنامه‌ریزان درآید؛ و باز بعد از این بود که مسأله برنامه‌ریزی در نور شدید تنازع بر سر قدرت سرانجام پدیدار شد.

یادداشت (ج)

مارکس، انگلس، و دهقانان

روش مارکس و مارکسیست‌ها در قبال دهقانان موضوع مقدار عظیمی مناقشه و سوء تفاهم بوده است. هسته مارکسیسم تحلیل‌گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. سرمایه‌داری آفریده بورژوازی است، که طبقه حاکم جامعه سرمایه‌داری است؛ انقلاب سوسیالیستی، که در وهله اول کار پرولتاریا است، جامعه آینده را بنا می‌گذارد، که در آن همه طبقات به هم می‌آمیزند و سرانجام ناپدید می‌شوند. از طرف دیگر، طبقه دهقانان از اشکال اجتماعی خاص نظام فئودالی است، و نه به جهان سرمایه‌داری بورژوائی تعلق دارد و نه سوسیالیسم پرولتاریائی. هنگامی که مارکس در جلد اول «سرمایه» به تحلیل نظام سرمایه‌داری می‌پردازد و برای این کار آنچه را مسلماً یک مدل انتزاعی است و نه تصویری از یک جامعه موجود، موزد بحث قرار می‌دهد، در این مدل برای طبقه دهقانان یا صنعتگران کوچک جایی پیدا نمی‌کند؛ این‌ها چهره‌های آشنای سرمایه‌داری نیستند، بلکه بازرگانان اتفاقی یک نظام اجتماعی منسوخ یا در حال منسوخ شدن هستند.

یکی از اجزای اساسی این نظر آن است که طبقه دهقان، که داغ منشأ فئودالی خود را بر پیشانی دارد، در جامعه معاصر عنصر واپس مانده‌ای است — نه تنها نسبت به بورژوازی سرمایه‌دار، بلکه به طریق اولی نسبت به پرولتاریا. پس نتیجه می‌شود که هرچا سرمایه‌داری پیشرفته‌تر باشد طبقه دهقان در حال انحطاط است. در «مانیفست کمونیستی» مارکس، که بیشتر اروپای غربی را در نظر دارد، طبقه دهقان را مانند سایر گروه‌های خرده بورژوازی (که آن‌ها را زیر عنوان «دارندگان کارگاه‌های کوچک، دکان‌داران، صنعتگران، و دهقانان» یک‌جا جمع می‌کند) در برابر سیل پیش‌رو

سرمایه‌داری بزرگ محکوم به نابودی می‌بیند. در عین حال، همه این گروه‌ها محافظه‌کار و حتی مرتجع‌اند، و می‌کوشند «چرخ تاریخ را به عقب برگردانند»:

اگر برحسب اتفاق انقلابی باشند، فقط از این لحاظ چنین‌اند که به زودی به پرولتاریا مبدل خواهند شد؛ بدین ترتیب نه از منافع کنونی بلکه از منافع آینده خود دفاع می‌کنند؛ موضع کنونی خود را رها می‌کنند تا خود را در موضع پرولتاریا قرار دهند.

فلوکون به انگلس هشدار داده بود که یازده میلیون کشاورز خرده‌پای فرانسوی «مالکان سرسختی» هستند و با هر آنچه بوی کمونیسم بدهد دشمنی می‌کنند.^۱ تشخیص خصلت محافظه‌کار و ارتجاعی طبقه دهقان را تجربه ۱۸۴۸ ظاهراً در همه‌جای اروپا، و بویژه در فرانسه، تأیید کرد، زیرا که دهقانان یا تماشاگر بی‌طرف انقلاب بودند و یا عملاً نیروهای دولتی را در سرکوب شورش پرولتاریا یاری دادند.

در اروپای شرقی (آلمان میان شرق و غرب قرار گرفت) دهقانان در مرحله عقب‌تری از روند تاریخی سیر می‌کردند. تا سال ۱۸۴۸ منزلت فئودالی طبقه دهقان کمابیش دست‌نخورده باقی بود، و انقلاب بورژوازی که بایستی آخرین سنگرهای فئودالیسم را ویران کند هنوز روی نداده بود. اما این‌جا دوراهی دشواری پیش آمد. اگر بار این انقلاب فقط بر دوش بورژوازی و پرولتاریا می‌افتاد — که هرچه بیشتر به طرف شرق می‌رفتیم ضعیف‌تر می‌شدند — پیروزی انقلاب مقدور نبود. انقلاب نمی‌توانست امیدی به پیروزی داشته باشد، مگر این که انقلاب ارضی نیز باشد و دهقانان فعالانه از آن پشتیبانی کنند. نظر مارکس در «مانیفست» بیشتر به اروپای غربی محدود می‌شود، اما در بخش کوتاه آخر آن، که از روابط کمونیست‌ها با «انواع اجزای مخالف موجود» بحث می‌کند، پشتیبانی کمونیست‌ها هم به «اصلاحگران ارضی» در ایالات متحده و هم به حزبی که در لهستان «اصرار می‌ورزد که انقلاب ارضی شرط اول آزادی ملی است» عرضه می‌شود. چند ماه بعد مارکس همین اصل را به زبان روشن‌تری

بیان می‌کند:

کشورهای بزرگ کشاورزی میان دریای بالتیک و دریای سیاه فقط از راه انقلاب‌ارزی می‌توانند خود را از وحشیگری نظام پدرسری-فئودالی آزاد کنند - انقلابی که سرف‌ها یا دهقانان اسیر را به مالکان آزاد مبدل کند؛ انقلابی دقیقاً نظیر آنچه در ۱۷۸۹ در خطه روستای فرانسه روی داد.^۲

بدین ترتیب هر جا که بورژوازی و پرولتاریا، جداگانه یا با هم، توان آن را نداشته باشند که انقلاب بورژوایی را انجام دهند و فئودالیسم را سرنگون کنند، کمونیست‌ها می‌توانند از احزاب روستایی پشتیبانی کنند تا آن‌ها به نام مالکیت فردی دهقانان انقلاب را صورت دهند، اگرچه این نوع مالکیت «شکلی از زمین‌داری است که ظاهراً با هر نوع کمونیسمی مغایر است».^۳

این تمایز میان دو نوع خط‌مشی، در کشورهایی که انقلاب بورژوایی انجام گرفته و کشورهایی که در آن‌جا این انقلاب انجام نگرفته، تمایزی است کاملاً منطقی. اما وقتی که این تمایز لازم آورد که کمونیست‌ها به دهقانان اروپای شرقی امتیازات مالکیت روستایی را عرضه کنند - همان مالکیتی که دفاع از آن از جانب دهقانان اروپای غربی نوعی «وحشیگری» نامیده می‌شد - طبعاً چنین تمایزی خالی از اشکال نبود.

در یک چنین زمینه دشواری بود که نخستین اندیشه اتحاد انقلابی میان پرولتاریا و دهقانان رفته‌رفته شکل گرفت. انگلس مقاله مفصلی را که در ۱۸۵۰ درباره جنگ دهقانان آلمان در ۱۵۲۵ نوشته است با تشبیه‌های تلویحی و تصریحی و توصیف سرنوشت خرده‌بورژوازی آلمان در ۱۸۴۸ چنین به پایان می‌رساند:

توده ملت - خرده‌بورژوازی، صنعتگران، و دهقانان - به دست سرنوشت خود سپرده شد؛ بورژوازی که تا آن روز متحد طبیعی او بود، او را بیش از اندازه انقلابی می‌دانست،

2. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1^{er} Teil, vii, 302.

3. *ibid.*, vi, 12.

و در برخی جاها پرتلاریا نیز او را به اندازه کافی پیشرو نمی‌شناخت؛ این توده نیز به نوبت خود پاره‌پاره شد و به هیچ مبدل گشت، و در موضع مخالف همسایگان چپ و راست خود قرار گرفت.^۴

این قطعه به روشنی می‌گوید که دهقانان، پس از آن که بورژوازی آن‌ها را رها می‌کند، به سوی اتحاد با پرتلاریا پیش می‌روند: نقطه اندیشه‌ای که بعدها بارور شد در همین قطعه نهفته است، و آن این که دهقانان به دو دسته تقسیم می‌شوند: آن‌هایی که به بورژوازی می‌چسبند و آن‌هایی که به پرتلاریا می‌پیوندند. مارکس و انگلس هرگز از اعتقاد به تولید در مقیاس بزرگ، چه در کشاورزی و چه در صنعت، دست نکشیدند و این را یکی از شرایط اساسی سوسیالیسم می‌دانستند؛ و از این مقدمه چنین نتیجه می‌شود که در انقلاب سوسیالیستی دهقانان فقط وقتی می‌توانند متحد پرتلاریا باشند که از اعتقاد به مالکیت روستایی دست بردارند. در آلمان این مرحله هنوز فرا نرسیده بود. مارکس در ۱۸۵۶ نامه‌ای به انگلس نوشته است که قطعه‌ای از آن را نویسندگان بسیار نقل می‌کنند. در این قطعه مارکس می‌گوید که در آلمان همه‌چیز بستگی به این دارد که «با نوعی تجدید مطلع جنگ دهقانان بتوان از انقلاب پرتلاریایی پشتیبانی کرد».^۵ این نشان می‌دهد که مارکس هنوز آلمان را جزو کشورهای غالباً روستایی اروپای شرقی به‌شمار می‌آورد، یعنی کشوری که در آن انقلاب بورژوازی برضد نظام فئودالی هنوز انجام نگرفته است و اقلیت پرتلاریا می‌تواند از برنامه مالکیت دهقانان به‌طور موقت و تاکتیکی پشتیبانی کند.^۶

4. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 197.

5. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 111^{er} Teil, ii, 131-2.

(کلمات نقل شده در اصل به زبان انگلیسی است)

۶. در املاک وسیع پروس که به دست کارگران کشاورزی در حالت نیمه‌سرف‌بودن کشت و کار می‌شد، وضع باز هم فرق می‌کرد؛ انگلس در نامه‌ای در سال ۱۸۶۵ می‌نویسد که «در کشوری مانند پروس که جنبه کشاورزی غلبه دارد، حمله به بورژوازی منحصر آ به نام پرتلاریای صنعتی و نکفتن حتی يك کلمه درباره استثمار پرتلاریای کشاورزی به دست اشرافیت فئودال و به ضرب چماق خان کار کوتاه»

پس از ۱۸۵۰ مارکس و انگلس باقی عمر خود را در کشوری گذراندند که با جریان صنعتی شدن و تبدیل بازمانده طبقه دهقان به پرولتاریای روستا، مسأله دهقانان دیگر حدت خود را به کلی از دست داده بود. امکانات عملی انقلاب در اروپا نیز آن‌ها را ناچار کرد که در مسأله تاکتیک تجدیدنظر کنند. در آن دو دهه‌ای که میان خاموش شدن آخرین شعله‌های ۱۸۴۸ و کمون پاریس فاصله افتاد، هیچ تغییری در روش آن‌ها در قبال دهقانان روی نداد. کمون پاریس را فقط قیام دهقانان می‌توانست از شکست حتمی نجات دهد؛ اما حماسه کمون الهام بخش قیام دهقانان نشد. مارکس در آخرین دهه عمر خود به فکر تجدیدنظر در مسأله دهقانان افتاد، اما انگیزه این فکر از جای دوردست و غیرمنتظره‌ای سرچشمه گرفت - از روسیه.

در پایان دهه هفتم قرن بود که مارکس و انگلس به امور روسیه علاقه‌مند شدند و برای خواندن ادبیات اقتصادی آن کشور زبان روسی را آموختند. این لحظه از لحاظ تاریخ روسیه برگشتگاه مهمی است. در دهه ششم جریان فکری تازه‌ای در روسیه پدیدار شده بود - زیرا که «نارودنیک»ها گروهی از روشنفکران بودند، نه يك حزب سازمان‌دار. اسلاوپرستان به سرنوشت خاص روسیه و نقش آن در بردن مشعل روشنائی به اروپای غربی با عقاید سوسیالیستی غربی، آن هم غالباً از نوع یوتوپیایی، درآمیخت و جریان نارودنیک را به وجود آورد. منجزترین نکته در معتقدات نارودنیک‌ها این بود که بنه (یا کمون) دهقانان روسیه با نظام مالکیت اشتراکی‌اش اساساً نهادی است سوسیالیستی و می‌تواند پایه نظام سوسیالیستی آینده را تشکیل دهد، و لذا روسیه ممکن است باقی اروپا را در راه سوسیالیسم رهبری کند. آزاد شدن دهقانان سرف در ۱۸۶۱ این اعتقاد را از میان نبرد. انگیزه آزاد شدن سرف‌ها این بود که حکومت روسیه می‌خواست پس از مصائب و فجایع جنگ کریمه اقتصاد روسیه را امروزی سازد و، چنان که در جریان تقسیم اراضی انگلستان هم پیش آمد، ارتش ذخیره‌ای از کارگر برای صنعتی ساختن کشور فراهم کند. این اقدام رابطه فئودالی ارباب و رعیت را درهم شکست و تا آنجا

بینانه‌ای است. در این جا انگلس جهش از استثمار فئودالی سرف‌ها به استثمار سرمایه‌داری پرولتاریای روستایی را انجام می‌دهد.
(Marx i Engels, *Sochineniya*, xxiii, 239).

پیش رفت که دروازه خطه روستا را به روی نفوذ سرمایه داری باز کرد. اما از آنجا که آزادی سرفها بنه دهقانان را رسماً برهم نزد (و این بنه همچنان شکل غالب سازمان کشاورزی باقی ماند)، معنای این آزادی چنان که باید فهمیده نشد و در عقاید نارودنیکها تأثیری نکرد. فعالیت نارودنیکها به دست گروههای تروریستی که از عقاید آنها پیروی می‌کردند تقویت شد و در دهه هشتم قرن به اوج خود رسید. نخستین ترجمه روسی جلد اول «سرمایه»، که در ۱۸۷۲ منتشر شد، کار یکی از نارودنیکها به نام دانیلسون بود.

مبارزه با باکونین، مارکس و انگلس را بیشتر به صحنه منازعات روسیه کشاند. در ۱۸۷۵، انگلس در پاسخ حمله تکاچف، نارودنیک‌روس، مقاله‌ای درباره «روابط اجتماعی در روسیه» منتشر کرد و در آن با قوت تمام اعلام کرد که آزادی سرفها «قوی‌ترین ضربه را به مالکیت بنه‌ای (کمون) وارد ساخته است»، و «مالکیت بنه‌ای در روسیه مدت‌ها است که زمان شکوفائی خود را پشت سر گذاشته است، و از قرار همه ظواهر به تجزیه خود نزدیک می‌شود». اما انگلس ملاحظات دیگری را هم به مطلب خود افزود، که یک نزاع طولانی را بنا گذاشت:

با این حال، جای تردید نیست که امکان آن وجود دارد که این شکل بنه‌ای را به شکل عالی‌تری تبدیل کنند، به شرط این که آن را حفظ کنند تا شرایط این تبدیل فراهم گردد، و به شرط آن که [این بنه] بتواند به نحوی تحول یابد که دهقانان نه به‌طور جداگانه بلکه اشتراکاً به کار بپردازند؛ در آن صورت دهقانان روسیه به این شکل عالی‌تر منتقل خواهند شد و مرحله میانی مالکیت کوچک بورژوازی را طی خواهند کرد، اما این فقط در صورت بروز و پیروزی انقلاب پرولتاریایی در اروپای غربی پیش از سقوط نهایی این مالکیت بنه‌ای مقدور خواهد بود — [یعنی در صورت پیروزی] انقلابی شرایط اساسی چنین انتقالی را برای دهقانان روسیه تأمین کند، و به‌ویژه وسائل مادی لازم برای اجرای انقلاب را در تمام نظام کشاورزی آنها که ضرورتاً به آن وابسته است فراهم سازد.^۷

7. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 261.

قیده‌های احتیاطی انگلس اهمیت دارد. منظور این نیست که روسیه می‌تواند یا کوشش خود مرحله سرمایه‌داری بورژوازی را دور بزند و یگراست به سوسیالیسم برسد و نهادهای بنه‌ای (کمون) گذشته فئودالی‌اش را به نهادهای اشتراکی آینده سوسیالیستی خود مبدل سازد. منظور انگلس این است که پرولتاریای کشورهای پیش‌رفته، پس از آن که انقلاب خود را به پیروزی رساندند، خواهند توانست روسیه واپس‌مانده را با خود به نظام سوسیالیستی منتقل کنند، بدون آن که لازم باشد خود روسیه راه سرمایه‌داری را طی کند. اگر اروپا را يك واحد در نظر بگیریم، در این برداشت هیچ چیز غیرمنطقی دیده نمی‌شود. خود مارکس در این ایام علناً چیزی نگفته است. اما او نظر انگلس را می‌پذیرفته است، و این نکته از نامه‌ای معلوم می‌شود که دو سال بعد مارکس در پاسخ يك روزنامه‌نگار روس که او را ضد روس خوانده بود می‌نویسد و می‌گوید که او هرگز «يك راه عمومی که در سرنوشت همه ملت‌ها مقدر شده باشد» تجویز نکرده است، و مطلب خود را با حکمی منفی، اما روشن‌کننده، خلاصه می‌کند:

اگر روسیه همین راهی را که از ۱۸۶۱ در پیش گرفته است ادامه دهد، از بهترین فرصتی که تاریخ تاکنون در اختیار ملت‌ها گذاشته است تا از همه فراز و نشیب‌های نظام سرمایه‌داری پرهیز کند، خود را محروم ساخته است.^۸

این مسأله به‌زودی شکل پیچیده‌ای پیدا کرد، و آن وقتی بود که گروه پرنیروی از مارکسیست‌های جوان از نارودنیک‌ها جدا شدند و درست برخلاف نظر آن‌ها بنه‌های دهقانی را محکوم کردند و آن‌ها را بازمانده نظام فئودالی نامیدند و گفتند که رشد نظام سرمایه‌داری در روسیه لازم است تا مقدمات انقلاب پرولتاریایی فراهم آید. رهبران این جنبش، پلخانوف، اکسلرود، و ورا زاسولیک، در اواخر دهه هشتم از روسیه رفتند و در ۱۸۸۳ گروه «آزادی کار» را در سویس تشکیل دادند. اعضای این گروه معتقد بودند، و این اعتقاد را ادامه دادند، که نقشه منظم انقلاب، به‌صورتی که در «مانیفست» طرح شده است، با همه

8. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 375-7.

۹. نگاه کنید به جلد اول ص ۲۱.

کشورها انطباق دارد و در روسیه فقط با گذشتن از مرحله میانی سرمایه‌داری پورژوایی می‌توان به سوسیالیسم رسید. پس این که یکی از طراحان این نقشه ظاهراً آن را کنار می‌گذاشت، برای این گروه باعث حیرت بود. در فوریه ۱۸۸۱ ورا زاسولچ به مارکس نامه‌ای نوشت و از او خواست که نظرس خود را دربارهٔ بنهٔ دهقانان روسیه روشن سازد. مارکس، که دیگر به مرحلهٔ پیری رسیده بود، از این پرسش سخت ناراحت شد؛ این نکته از این‌جا معلوم می‌شود که سه روایت متفاوت مفصل از پاسخ او در میان کاغذهایش برجا مانده است. سرانجام مارکس هر سه روایت را مردود دانست و به نامهٔ کوتاهی اکتفا کرد که در آن توضیح می‌دهد که تحلیل کتاب «سرمایه» بر پایهٔ اوضاع اروپای غربی استوار است، و در آن‌جا مالکیت اشتراکی از مدت‌ها پیش ناپدید شده است، و لذا این تحلیل با روسیه، جایی که این‌گونه مالکیت به شکل بنه‌های دهقانی هنوز باقی است، انطباق ندارد. مارکس معتقد است که «این بنه (کمون) نقطهٔ اتکایی است برای تجدید حیات سوسیالیستی روسیه»، اما با عبارت مبهمی اضافه می‌کند که «برای آن که [بنه] بتواند چنین نقشی را بازی کند، لازم خواهد بود که تأثیرات مضر را که از هر طرف بر آن وارد می‌شود رفع کنیم و-آنگاه شرایط عادی رشد آزاد آن را تضمین کنیم». ۱۰ نه در ۱۸۷۷ و نه در ۱۸۸۱ مارکس از قیدی که انگلس به اقرار ۱۸۷۵ خود می‌بندد - فرضیهٔ پیروزی انقلاب پرولتاریایی در اروپای غربی - نام نمی‌برد. اما سال بعد، در مقدمه‌ای که با امضای مشترک مارکس و انگلس برای ترجمهٔ تازه‌ای از «مانیفست کمونیستی» نوشته شده این سکوت جبران می‌شود. آخرین اظهار نظر مشترک مارکس و انگلس دربارهٔ امور روسیه چنین است:

اکنون مسأله این است: آیا بنهٔ (کمون) روسی - این صورت بسیار آسیب‌دیدهٔ مالکیت جماعتی [کولکتیف] زمین - می‌تواند مستقیماً به عالی‌ترین صورت زمین‌داری کمونیستی منتقل شود؟ یا آن که برعکس، [بنهٔ روسی] باید همان روند انحطاطی را طی کند که تعیین‌کنندهٔ تحول تاریخی غرب بوده است؟

10. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxvii, 117-18;

(ibid., 677-97) پیش‌نویس‌های طردشده نیز در همان‌جا است

تنها پاسخ ممکن این پرسش در حال حاضر به قرار زیر است. اگر انقلاب روسیه به صورت علامت آغاز انقلاب کارگران در غرب عمل کند، به طوری که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، آنگاه زمین‌داری معاصر روسیه ممکن است سرآغاز تحول کمونیستی باشد.^{۱۱}

بررسی این متون این نتیجه را به نظر می‌آورد که مارکس و انگلس در سال‌های آخر حیات خود - و مارکس شاید بیش از انگلس - زیر فشار این گرایش انسانی بودند که خاطر طرفداران نارودنیک خود را ارضا کنند و به استعداد‌های بالقوه بنه روسی باور داشته باشند - بیش از آنچه شرایط روسیه یا تعبیر درست مضامین «سرمایه» و «مانیفست کمونیستی» بتواند چنین باوری را توجیه کند. مارکس در ۱۸۸۳ درگذشت. رشد سرمایه‌داری در روسیه ادامه یافت، و به همراه آن نیروی گروه مارکسیستی بیشتر شد. نارودنیک‌ها در بن‌بست تروریسم گرفتار آمدند و رفته رفته نفوذ خود را از دست دادند. پلخانوف در سلسله مقالات و جزوه‌های درخشانی که نوشت این برهان را از پیش برد که بنه دهقانی فقط می‌تواند در مسیر تحول خود به اشکال بورژوایی سازمان اجتماعی مبدل شود، نه به اشکال کمونیستی، و «سوسیالیسم بورژوا-دهقانی» نمی‌تواند راه رسیدن به کمونیسم باشد؛ و در کنگره تأسیس «بین‌الملل دوم» در پاریس در ۱۸۸۹، پلخانوف این ادعای چالش‌آمیز را مطرح کرد که: «انقلاب روسیه یا به صورت انقلاب پرولتاریایی پیروز خواهد شد، یا اصلاً پیروز نخواهد شد.»

قحط‌سال بزرگ روسیه در ۱۸۹۱ یک بار دیگر مسئله ارضی را با شدت و حدت مطرح ساخت. موجبات این فاجعه را ممکن بود به تأثیرات تجزیه‌کننده سرمایه‌داری بر بنه دهقانی یا به خود بنه، یعنی به واپس‌ماندگی و بی‌کفایتی ذاتی نظام بنه‌ای، نسبت داد. اما تشخیص هرچه بود، این نکته آشکار بود که روندهای تاریخی بازگشت‌ناپذیری به کار افتاده‌اند. انگلس بی‌سروصدا از موضع خود عقب‌نشینی کرد و امتیازاتی را که او و مارکس ده پانزده سال پیش به نارودنیک‌ها داده بودند پس گرفت. این عقب‌نشینی در نامه‌ای که در فوریه ۱۸۹۳ به دانیلسون،

نارودنیک قدیمی، نوشته شده است دیده می‌شود. نارودنیک در نامه‌ای پیشرفت سرمایه‌داری را به نام علت قحط‌سالی محکوم کرده بود. انگلس به هیچ روی نمی‌خواهد مضرات سرمایه‌داری را منکر شود؛ ولی مسأله دیگر از این مرحله گذشته است. فرصت پرهیز از این مضرات - اگر چنین مضراتی وجود داشته - از دست رفته است. بنه دهقانی دیگر جزو «گذشته مرده» است، و روسیه نمی‌تواند از سرمایه‌داری مقدر خود پرهیز کند:

تاریخ سنگدل‌ترین همه الهه‌ها است. گردونه پیروزی خود را روی تل اجساد می‌راند، نه تنها در جنگ، بلکه در دوره‌های رشد اقتصادی «آرام» نیز.^{۱۲}

این حکم سخت و سنگین، جای روسیه را در نقشه انقلاب «مانیفست کمونیستی» به همان مرتبه عادی خود بازمی‌گرداند. آن نور امیدیه که ظاهراً مارکس و انگلس در پرتو اش راه رستگاری ویژه‌ای برای روسیه می‌دیدند خاموش می‌شود؛ و سال بعد، هنگامی که انگلس، به مناسبت تجدید مقاله ۱۸۷۵ش، یک بار دیگر از روی بی‌میلی باز به این مسأله می‌پردازد، بدون آن که موضع خود را رسماً تغییر دهد ولی با لحن کاملاً متفاوتی باز تکرار می‌کند که «یک چنین استحالته‌ای در بنه (کمون) روسی نه با ابتکار عمل خود بلکه منحصرأ از ناحیه پرولتاریای صنعتی غرب می‌تواند پیش آید»، و «کمونیسم ارضی، که بازمانده نظام بدوی جامعه باشد، هرگز چیزی جز تجزیه خود به بار نیاورده است».^{۱۳}

هنگامی که لنین در دهه آخر قرن گذشته نویسنده‌گی را آغاز کرد، او هم در منازعات قلمی پلخانوف با نارودنیک‌ها با تمام قدرت خود جانب پلخانوف را گرفت و رشد سرمایه‌داری را در روسیه موضوع بحث خود قرار داد. سال‌ها بعد، و در زمینه کاملاً متفاوتی، یعنی در منازعاتی که بر سر «سوسیالیسم در یک کشور» و جماعتی‌کردن کشاورزی درگرفت، برخی از این بحث‌های کهنه بار دیگر پیش آمد.

بر سر این که از چه راهی به هدف می‌توان رسید هرگونه اختلافی ممکن بود پیش بیاید، اما مارکس و انگلس در یک نکته هرگز تغییرعقیده ندادند: کشاورزی جماعتی (کولکتیف) و در مقیاس بزرگ شرط لازم

12. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxix, 206.

13. *ibid.*, xvi, ii, 387, 391-2.

سوسیالیسم است. نظریات نارودنیک‌ها هم به این دلیل لحظه‌ای چند جالب به نظر می‌رسید که ظاهراً این شرط را احراز می‌کرد. انگلس در آخرین سال زندگی‌اش در مقاله مفصلی با عنوان «مسأله دهقانان در فرانسه و آلمان» باز به غرب می‌پردازد و می‌کوشد این مسأله دشوار را حل کند. انگلس چنین استدلال می‌کند که انقلاب بورژوایی در عین حال که دهقان اروپای غربی را از منزلت و تعهدات فئودالی‌اش رهایی بخشیده، وضع مادی و معنوی او را بدتر ساخته، زیرا که او را از «دفاع کمون خودگردانی که او در آن عضویت داشت» محروم کرده است. دهقان اروپای غربی در معرض شدیدترین تندباد استثمار سرمایه‌داری قرار گرفته و به نوعی «پرولتاریای آینده» مبدل شده است. پس چرا دهقانان عموماً حزب سوسیال‌دموکرات، یعنی حزب پرولتاریای شهری، را بدترین دشمن خود می‌دانند؟ علت این است که سوسیال‌دموکرات‌ها در برنامه خود سیاست ملی‌کردن زمین را درج کرده‌اند، که به نظر دهقانان خطر از دست دادن مختصر زمین آن‌ها را دربر دارد.

انگلس میان مالکان کوچک و بزرگ خط فاصل بارزی می‌کشد، و می‌گوید که مالکان کوچک در فرانسه و غرب آلمان اکثریت دارند و مالکان بزرگ در مکلنبورگ و پروس شرقی؛ و در سایر مناطق آلمان، وضع نامعین است. در خصوص مالکان کوچک، انگلس مشکل را به صراحت بیان می‌کند: «ما می‌توانیم توده دهقانان خرده‌پا را فوراً به جانب خود جلب کنیم - با دادن وعده‌هایی که همه می‌دانند در وفای آن‌ها درمی‌مانیم.» این وعده‌ها در واقع عبارت‌اند از آزاد ساختن دهقانان از زیر بار پرداخت اجاره‌بها و اقساط رهن، و تضمین مالکیت دائم آن‌ها بر زمین. سوسیال‌دموکرات‌ها نمی‌توانند به‌طور منسجم از سیاست دائمی‌کردن نظام خرده‌مالکی جانبداری کنند، زیرا که این نظام هم با اصول سوسیالیسم و هم با کنفایت در تولید ناسازگار است؛ اما لزومی هم ندارد که برضد دهقانان به تعرض بپردازند:

اولا... ما ورشکستگی حتمی دهقان خرده‌پا را پیش‌بینی می‌کنیم، اما در هیچ موردی وظیفه نداریم که با مداخله خود این امر را تسریع کنیم.

ثانیاً، به همین اندازه آشکار است که روزی که قدرت حکومتی را به دست آوریم قصد مصادره قهری [زمین] دهقان

خرده‌پا پا را نخواهیم داشت (با پرداخت غرامت یا بدون آن مهم نیست)، [و حال آن‌که] ناچار خواهیم بود در مورد زمین‌داران بزرگ این کار را بکنیم. وظیفه مسا در مورد دهقانان خرده‌پا این خواهد بود که اولاً تولید فردی و مالکیت فردی آن‌ها را به تولید و مالکیت جماعتی مبدل کنیم — هرچند نه با وسائل قهری، بلکه با روش سرمشق دادن و با عرضه کردن کمک برای این منظور.^{۱۴}

در مورد مالکان بزرگ و نیمه بزرگی که کارگر اجیر می‌کنند، سوسیالیست‌ها طبقاً به کارگران پیش از مالکان توجه دارند. اما در مورد همان مالکان نیز غرض از میان‌بردن آن‌ها نیست، بلکه باید «آن‌ها را به دست سرنوشت خود سپرد»؛ زیرا که این مالکان هم‌اکنون نیز بر اثر رقابت کشاورزی سرمایه‌داری رشیدتری به صورت واردات غلات از آن سوی اقیانوس اطلس در معرض ورشکستگی حتمی قرار دارند. در هر صورت، خرد کردن املاک بزرگ از هدف‌های سوسیالیسم نیست: مالک بزرگ به حکم دانایی و توانایی‌اش در قیاس با دهقان خرده‌پا تولیدکننده باکفایت‌تری است. مارکس حتی در ۱۸۵۰، هنگامی که از ملی‌شدن زمین جانبداری می‌کرد و حتی آن را جزو برنامه انقلاب بورژوایی می‌دانست، پیشنهاد کرده بود که «املاک مصادره‌شده باید در مالکیت دولت باقی بماند و به مراکز تجمع کارگران مبدل شود، و انجمن‌های پرولتاریای روستا که بدین ترتیب از همه امتیازات کشاورزی در مقیاس بزرگ بهره‌مند خواهند بود به کشت و کار آن‌ها بپردازند».^{۱۵} انگلس اکنون چنین استدلال می‌کند که همان‌طور که صنعت سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ برای گذار به صنعت سوسیالیستی آماده است، زمین کشاورزی سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ نیز می‌تواند به کشتزار جماعتی سوسیالیستی مبدل شود:

این‌جا [زمینه] تبدیل کشت و کار سرمایه‌داری به کشت و کار اجتماعی کاملاً آماده است و می‌توان فوراً آن را اجرا

14. Lenin *Sochineniya*, xxiii, 308;

لنین بعدها این قطعه را در دفاع از سیاست سازش با «دهقانان میانه‌حال» — یعنی خرده‌مالکان که بدون کارگر اجیر برای خود کار می‌کردند — نقل می‌کند.

15. Marx i Engels, *Sochineniya*, viii, 487.

کرد، درست مانند - مثلا - کارخانه آقای کروپ و آقای اشتوم.

به علاوه، این کشت و کار در مقیاس بزرگ سرمشق کوچکی خواهد بود برای دهقانان خرده‌پا و امتیازات کار تعاونی در مقیاس بزرگ را به آن‌ها نشان خواهد داد.^{۱۶}

بدین ترتیب آخرین میراث انگلس در مسأله دهقانان عبارت بود از اصرار مجدد بر کشاورزی در مقیاس بزرگ و این که چنین چیزی جزء لازم سوسیالیسم است، و اشاره به آماده بودن زمین‌های بزرگ سرمایه‌داری برای تبدیل فوری به کشتزارهای سوسیالیستی دولتی، و کوشش برای هدایت کردن مالکان خرده‌پا در راه اجتناب‌ناپذیر مالکیت جماعتی با روش اقناع و نه اجبار. این اندیشه‌ها تا بیست سال بعد سیاست‌های ارضی همه احزاب سوسیال‌دموکرات را تشکیل می‌داد، اگرچه این احزاب برای کاهش خدیدی که غالب دهقانان با این سیاست‌ها در دل داشتند چندان کاری انجام ندادند.

یادداشت (د)

نظارت کارگران بر راه آهن

مسأله «نظارت کارگران»، به صورتی که در راه آهن پیش آمد، از دو لحاظ ناهنجار بود. اولاً، همه خطوط عمده راه آهن روسیه پیش از انقلاب دولتی بود، و لذا مفهوم نظارتی که کارگران در مؤسسات دیگر اعمال می کردند - یعنی در مؤسساتی که صاحبان سرمایه دارشان آن ها را تحت نظارت کارگران می گرداندند - در راه انطباق نداشت. ثانیاً، برای اتحادیه های راه آهن، که بزرگترین و سازمان یافته ترین اتحادیه های کارگری روسیه بود، از این لحاظ که کارمندان دفتری و کارگران یدی و فنی را دربر می گرفت، یگانه بود؛ و لذا آن دشواری های عملی که در جاهای دیگر با تصرف «کارگران» پیش می آمد، در راه آهن دیده نمی شد. بدین ترتیب کارگران راه آهن برای حکومت شوروی در نخستین روزهای زندگی اش مشکل رسمی خاصی به وجود آوردند که پرهیز از آن یا به تعویق انداختن آن مقدور نبود. اتحادیه راه آهن مدیریت امور خود را به دست يك کمیته اجرائی چهل نفری سپرد (به نام «کمیته اجرائی اتحادیه کارکنان راه آهن سراسر روسیه» یا «ویکژل»)، که از میان آن ها در زمان انقلاب اکتبر گویا دو تن بلشویک بودند، دو تن «مژرایونس»، و يك تن هوادار غیر حزبی بلشویک ها؛ باقی از اسرارهای راست و چپ، منشویک ها، و مستقلان بودند. اتحادیه راه آهن نیز مانند غالب اتحادیه هایی که نظر کارگران ماهر بر آن ها مسلط بود، رادیکال بود، نه انقلابی. از همان روز انقلاب اکتبر، ویکژل مدیریت راه آهن را به حساب خود به دست گرفت

۱. منابع ترکیب «ویکژل» در کتاب بوئیان و فیشر ذکر شده اند.
(The Bolshevik Revolution, 1917-1918 (Stanford, 1934), p. 153).

و به صورت يك قدرت مستقل عمل کرد. خلاصه این که مانند يك «کمیته کارخانه»ی عظیم به اعمال «نظارت کارگران» پرداخت. اتحادیه راه آهن هیچ مرجع سیاسی را به رسمیت نمی شناخت و به هیچ منافعی غیر از منافع حرفه ای کارکنان راه آهن توجه نداشت.

در روز بعد از انقلاب اکتبر، در دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، مسأله به آشکارترین و حادثترین صورت برای دولت شوروی مطرح شد. در دومین و آخرین جلسه کنگره در روز ۲۶ اکتبر/ ۸ نوامبر ۱۹۱۷، کامنف صورت نام های ساونارکوم (هیأت دولت) تازه بلشویک را خواند، که در آن مقام کمیسر خلق در امور ارتباط «عجالتاً خالی» مانده بود. در پایان مذاکرات نماینده ای از جانب ویکژل اجازه صحبت خواست، ولی کامنف در مقام رئیس جلسه درخواست او را رد کرد. این امر باعث «سروصدای تالار» شد؛ و «پس از مذاکرات طولانی» موافقت شد که آن نماینده مطلب خود را بیان کند. نماینده اعلامیه ای را که صبح همان روز در ویکژل نوشته شده بود قرائت کرد، دائر بر این که ویکژل «نسبت به تصرف قدرت به دست هر حزب سیاسی واحدی برخورد منفی دارد» و اعلام می کند که تا روز تشکیل «يك دولت سوسیالیست انقلابی» که در برابر ارگان تمام الاختیار کل دموکراسی انقلابی مسؤول باشد، امور راه آهن را در دست خواهد داشت و فقط فرمان های ویکژل برای کارکنان راه آهن مطاع خواهد بود؛ و تهدید کرد که هرگاه به اعمال قوه قهریه نسبت به کارکنان راه آهن اقدام شود، حمل خواربار به پتروگراد قطع خواهد شد. در برابر این ضربه، کامنف فقط می توانست يك پاسخ رسمی بدهد و تأکید کرد که مرجع نهایی حاکمیت کنگره شوراهای سراسر روسیه است. یکی دیگر از کارگران راه آهن از میان تالار برخاست و گفت که ویکژل يك «نعش سیاسی» بیش نیست، و اعلام کرد که «توده کارگران راه آهن مدت ها است آن را رها کرده اند». اما این گفته خیلی دور از واقعیت بود و چندان تأثیری در کنگره نکرد.^۲

روش ویکژل از حدود نظارت کارگران، به مفهوم متداول آن، فراتر می رفت: یعنی سندیکالیسم بود، آن هم به مفرط ترین صورت. با این حال از دست ساونارکوم هیچ کاری ساخته نبود. خطوط راه آهن در دست ویکژل

2. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1928), pp. 87-90.

3. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 155-6.

باقی ماند، و در روز بعد اولتیماتومی با تهدید به اعتصاب عمومی راه‌آهن ۲ بلشویک‌ها را ناچار ساخت که برای تشکیل يك دولت ائتلافی با سایر احزاب سوسیالیست وارد مذاکره شوند. مذاکرات طول کشید و به استعفای گروهی از بلشویک‌ها انجامید، که عقیده داشتند لنین و تروتسکی بیش از اندازه سخت گرفته‌اند.^۴ اما پس از آن که کار ظاهراً به بن‌بست کامل رسید، در کنگره نمایندگان دهقانان سراسر روسیه، که ۲۳/۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد اجلاس کرد، مذاکرات از سر گرفته شد. در این کنگره پنج روز بعد توافق حاصل شد و سه تن از اس‌ارهای چپ وارد ساونارکوم شدند: ویکژل این توافق را تأیید کرد، و یکی از اعضای پیشین کمیته مقام خالی کمیسر خلق در امور ارتباطات را پر کرد. سازش با ویکژل سازش ناراحتی بود، و عمر آن حتی از عمر دولت ائتلافی نیز کوتاه‌تر از کار درآمد. کنگره اتحادیه کارکنان راه‌آهن سراسر روسیه در زمان تشکیل مجلس مؤسسان در حال اجلاس بود، و به اصرار ویکژل کنگره با اکثریت ناچیزی به این مجلس رأی اعتماد داد. این چالش با بلشویک‌ها و حکومت بود، و آن‌ها نیز همین را استنباط کردند. اما بلشویک‌ها دیگر جای خود را محکم می‌دیدند و آماده بودند که گردن‌کشی را با عمل پاسخ دهند. کارگران عادی راه‌آهن بیشتر هوادار بلشویک‌ها بودند و کمتر هوادار عناصر اعتدالی مسلط بر ویکژل. اقلیت شکست‌خورده کنگره از کنگره جدا شدند و برای خود يك کنگره کارکنان راه‌آهن دیگر تشکیل دادند؛ و این کنگره، پس از شنیدن سخنانی سیاسی مفصل لنین،^۵ کمیته دیگری تأسیس کرد (که برای تمایز «ویکژدور» نامیده شد)؛ در این کمیته ۲۵ تن بلشویک، ۱۲ اس‌ار چپ، و ۳ مستقل عضویت داشتند. کنگره جدید و کمیته اجرائی آن فوراً از جانب ساونارکوم به رسمیت شناخته شدند؛ و یکی از اعضای ویکژدور، یعنی روگوف، به مقام

نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۴۱-۲.

5. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 226-42.

این کنگره با نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در يك زمان اجلاس داشت - ژانویه ۱۹۱۸؛ اما به نظر می‌رسد که میان این دو کنگره رابطه‌ای برقرار نشده است. یکی از دلایل برتری قوت و اهمیت کنگره کارکنان راه‌آهن نسبت به کنگره اتحادیه‌ها این است که لنین شخصاً در کنگره راه‌آهن حاضر شد و سخنانی کرد، اما زینوویف را به کنگره اتحادیه‌ها فرستاد تا از طرف حزب سخن بگوید.

کمیسر خلق در امور ارتباطات منصوب شد. اکنون وقت آن بود که حکم رژیم جدید را جاری کنند. برای این کار، دولت شوروی به اصل نظارت کارگران متوسل شد تا اقتدار ویکژل را بر کارکنان راه آهن سست کند. یکی از مقررات ۲۳/۱۰ ژانویه ۱۹۱۸ - شاید سندیکالیستی ترین مقرره ای که در قوانین شوروی می توان دید - مدیریت هر خط راه آهن را به دست شورای برگزیده کارگران همان خط می سپارد، و نظارت کلی بر تمام خطوط راه آهن را برعهده کنگره نمایندگان کارگران راه آهن می گذارد.^۶ این سازمان جدید، که از پایین ساخته شده بود، برای درهم شکستن سازمان قوی و ناسازگار ویکژل به کار رفت و به جای سازمان نیم بند و سازگار ویکژدور نشست؛ اما وسیله مؤثری برای گرداندن امور راه آهن روسیه نشد، و نمی توانست بشود. وقتی که بحران پرست لیتوفسک به سر رسید، و بار دیگر امکان و ضرورت بازگشت به مسائل سازمان دادن امور داخلی کشور پیش آمد، دولت شوروی سرانجام این مهم را به دست گرفت. یکی از گزارش های کمیساریای خلق در امور کار به کمیته مرکزی اجرائی سراسری به شرح و تفصیل و با بلاغت تمام از «نابه سامانسی و خرابی روحیه»ی راه آهن روسیه سخن می گوید.^۷ این مقدمه فرمانی بود که در ۲۶ مارس ۱۹۱۸ از طرف ساونارکوم صادر شد و به کمیساریای خلق در امور ارتباطات «در امور مربوط به حمل و نقل اختیار تحکم» تفویض کرد. با این فرمان وظایف کنگره کارکنان راه آهن سراسری روسیه ظاهراً به گزینش اعضای هیأت مشاوره کمیساریا محدود می شد، و این گزینش هم موکول به تأیید ساونارکوم و کمیته مرکزی اجرائی سراسری بود، و اختیارات هیأت مشاوره کمیساریا نیز منحصر به این بود که تصمیمات کمیسر را برای تجدیدنظر به ساونارکوم و کمیته مرکزی اجرائی سراسری احاله کند.^۸ این فرمان شدید و قاطع به نظر می رسید، ولی دفاع از آن و توجیه آن دشوار نبود. لنین در کمیته مرکزی اجرائی سراسری می گوید:

۶. این مقرره در نشریه رسمی ناکومبوت منتشر شد؛ ترجمه قطعاتی از آن در این کتاب دیده می شود:

Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), pp. 653-4.

7. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), pp. 44-5.

8. *Sbornik Dekretov i Postanovlenij po Narodnomu Khozyaistvu* (1918), pp. 820-2.

«وقتی که مردم کشور گرسنه باشند، وقتی که شما می‌بینید که این شکایات به‌جا است، یعنی ما نان داریم ولی قادر به حمل و نقل آن نیستیم، وقتی که ما با ریشخند و اعتراض کمونیست‌های چپ برضد اقداماتی از قبیل فرمان راه‌آهن رو به رو می‌شویم» - ناطق با حرکت تحقیرآمیزی سخنان خود را قطع می‌کند.^۹ راه‌آهن جهان کوچکی بود که همهٔ مشخصات جهان بزرگ صنایع روسیه را در خود منعکس می‌کرد. چنان که لنین بعدها گفت، راه‌آهن «کلید» وضع اقتصادی است. سیاستی که برای حل مسألهٔ راه‌آهن در پیش گرفته شد نمونهٔ اصلی سیاست اقتصادی به‌طور کلی بود. نظارت کارگران دو غرض پیاپی را حاصل کرد: اولاً نظام کهن را که یا انقلاب دشمن بود درهم شکست؛ و ثانیاً، بدون امکان چون و چرا نشان داد که نظارت بر صنایع به اشکال تازهٔ خشک‌تر و مرکزی‌تری نیاز دارد.

فهرست راهنمای موضوعی

آ

Artem (Sergeev, F.)

آرتم (سرگیف، ف) ۲۶۵

آلمان

- حزب سوسیالدموکراتیک مستقل ۱۲۴ پ* - حزب سوسیالدموکراسی
۱۹، ۲۳، ۱۲۱، ۴۱۷.

آمریکا (ایالات متحده)

- اداره کفک‌های ۳۳۲-۳ - رابطه با ج ش س ف ر - ج ش س ف ر.
آنارشیست‌ها ۲۳۷.

Andreev, A.

آندریف، ا. ۲۶۲، ۳۸۰، ۳۸۱ پ، ۳۸۲-۳.

الف

اتحادیه‌های کارگری

- اعتصاب‌ها ۲۳۹، ۳۸۱-۳ - انضباط کار ۱۳۲، ۲۵۴-۶، ۲۶۶-۷، ۳۷۰-۲

- انقلاب اکتبر ۷۷-۸، ۱۲۵-۶ - انقلاب فوریه ۱۲۳ - بازدهی (تولید-
کنندگی) ۱۳۷-۸، ۳۸۳-۴ - بسیج کارگری ۲۳۴-۵، ۲۴۳-۵، ۲۴۶-۸

- ۲۵۱-۳ - بیمه‌های اجتماعی ۳۸۲ - تشکیلات و عضویت ۲۱۳-۱۵

- ۲۴۲-۳، ۳۷۸-۸۰، ۳۸۱-۲ - حمل و نقل ۲۵۹-۶۴ - دولت و ۱۲۷-۹

- ۲۳۴-۹ - رابطه با حزب ۳۸۲-۳۷۶ - سازمان اقتصادی ۱۲۷-۹، ۱۳۷-۸

- سیاست کارگری ۱۲۵-۶، ۱۲۹-۳۰، ۱۳۷، ۲۴۱-۳ - شوراها ۱۲۳-۵

- شورای مرکزی سراسر روسیه ۷۷-۸۱ - صنایع روستایی ۳۴۶-۹

- صنایع سنگین ۳۶۸-۹، ۳۷۲-۳ - قراردادهای جماعتی ۲۳۵، ۳۷۴

- ۳۸۱، ۳۸۳-۴ - قبل از ۱۹۱۷ ۱۲۱-۴ - کمونیسم جنگی ۲۴۳-۴

- ۲۵۸-۶۸ - کمیته‌های کارخانه ۱۲۸، ۱۳۸ - کمیساریای کارگری خلق

- ۲۳۵، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۳-۴ - مدیریت فردی ۲۲۵-۷ - نپ ۳۷۶، ۳۷۸-۳۷۸

- ۳۸۴ - نخستین کنگره سراسر روسیه ۸۹ - نخستین کنفرانس سراسر

* پ. - اشاره به مطلبی در پانویس.

- روسیه ۷۷ - نظارت کارگران ۷۶-۸۱، ۸۳-۸۴، ۸۹-۹۰، ۱۲۳-۶، ۱۲۷-۹
 - نظام پادشاهی ۲۶۷ (به «سیاست کار» نیز رجوع شود).
 ارضی، برنامه
 - آخرین مرحله کمونیسم جنگی ۲۰۲-۲۰۵ - آزادی دادوستد (بازرگانی آزاد) ۳۲۸-۳۳۰ - آغاز کمونیسم جنگی ۱۷۵، ۱۶۱ - آغاز نپ ۳۲۷
 - ارسال غذا (سیاست ضبط یا مصادره غلات) ۱۷۶-۷۷ - اندازه زمین (مساحت زمین زیر کشت) ۱۹۹-۲۰۰ - انقلاب اکتبر ۴۶-۶۹ - انقلاب فوریه ۳۹-۴۶، ۱۳۸ - بحران قیچی ۳۴۶ - تأثیر نپ ۴-۳۴۳
 - تزارسم و ۳۴-۳۰ - تصدی زمین ۳۸-۳۳۵ - تقاضای غذا (ضبط یا تأمین خواروبار) ۱۶۱-۱۷۵ - دهقانان میان حال ۹۶-۱۹۰ - عرضه مواد غذایی ۶۸-۶۲ - فرمان مربوط به زمین ۵۳-۵۰ - فرمان فوریه (۱۹۱۹) ۸۵-۱۸۴ - فصلی سال (۱۹۲۱) ۳۵-۳۳۲ - قانون اجتماعی کردن زمین ۵۸ - قانون مربوط به برنامه ارضی در نپ ۳۷-۳۳۶، ۳۴۵ - قوانین مربوط به بهره برداری از زمین ۳۷-۳۳۶ - کشت و کار جماعتی ۱۸۷-۱۸۰، ۹۷-۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۰، ۳۳۵ - کمیته های دهقانان فقیر ۶۹-۶۷، ۱۸۳-۱۷۵، ۹۳-۱۸۷، ۱۹۰ پ - کمیته های کاشت ۲۰۳، ۳۳۰ - مزارع شورایی ۸۵-۱۸۴ - مالیات جنسی ۱۷۹، ۳۰-۳۲۷، ۳۳۵، ۶-۳۸۵، ۳۸۸، ۱۳-۴۱۱ - مباحثات حزبی درباره ۳۱-۲۵، ۸-۱۷۵، ۲۰۳-۲۰۱ - مشوق ها ۵-۳۳۴ - نقد برنامه در نپ ۴۳-۳۳۹ - نهادهای برنامه ارضی در نپ ۳۲-۳۳۰ (و نیز رجوع شود به کولاک ها، تصدی زمین، دهقانان).
 اس.ارها (سوسیالیست های انقلابی)
 - برنامه ارضی ۳۰-۲۹، ۴۹-۳۹، ۶۱-۵۰ - تعاونی ها ۲۷۷
 اس.ارهای چپ
 - ائتلاف با بلشویک ها ۴۹، ۶۱ - برنامه ارضی ۶۱-۵۳، ۶-۱۷۵، ۲۰۲-۲۰۳، ۸-۳۲۷.
 Stakheev استاختف ۱۰۷.
 استالین، یوسف ویساریونوویچ (جوگاشویلی)
 - اتحادیه ها ۲۶۳ پ، ۲۶۵، ۳۷۸ پ - عضو اس. ته. او ۴۲۸.
 Struve, P. استرووه، پ ۱۱۷
 Stolypin, P. استولپین، پ ۳۳-۳۱، ۶۸، ۱۹۰ پ، ۳۴۰.
 اسلاویرستان ۴۴۹.
 Smilga اسمیلگا ۴۳۸.
 Smirnov اسمیرنوف ۸۹، ۱۰۴ پ، ۱۷۲، ۲۲۶، ۴۴۳ پ.
 اشعیت، ف ۹۱، ۳۰-۱۲۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۷، ۴۴۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۵-۳۸۳.
 اصلاحات ارضی، روش ۶۰-۵۸ - آمار ۱۹۹-۲۰۱.
 اعلامیه خلق رنجبر و استثمار شده ۱۰۰، ۳۷۵.
 اقتصادیان (اکنونیست ها) ۱۲۱.

Axelrod, P.

اکسلرود، پ ۴۵۱.

امتیازهای خارجی ۱۵۴-۵۶، ۲۸۸.

انجمن بین‌المللی کارگران ← بین‌الملل اول ۴۰۵.

انرژی اتمی، پیش‌بینی ۴۳۸ پ.

انقلاب روسیه (۱۹۰۵)

۲۴-۳۱، ۳۰ - فوریه (۱۹۱۷) - اتحادیه‌ها ۲۲۳ - برنامه ارضی

۳۹-۴۶ - برنامه صنعتی ۷۹-۷۰ - توزیع ۱۳۸ - اکتبر (۱۹۱۷):

- برنامه ارضی ۴۶-۷۰ - برنامه‌ریزی ۴۲۱-۳ - برنامه صنعتی ۸۱-۸۹

پیامدهای اقتصادی ۳۱۵ - توزیع ۱۳۸-۴۱ - سیاست کار ۱۲۱.

انگلس، ف

- برنامه‌ریزی ۴۱۷-۱۴ - پرداخت مزد برابر ۱۳۴-۵ - تعریف اقتصاد

سیاسی ۱۳ پ - دهقانان خرده‌پا ۴۵۵ - کشاورزی کلان‌مقیاس ۴۵۵-

۴۵۶ - کمون‌های دهقانی روسی ۴۵۰-۵۴ - نقش دهقانان ۴۴۷-۴۸.

Owen, R.

اوئن، ر ۱۵ پ، ۳۱۳.

Obolensky, V. ۲۲۳، ۲۲۶، ۳۳۶، ۲۰۴ پ، (اوسینسکی، ن)

Osinsky, N. ۱۶۰، ۱۳۷، ۱۱۶، ۱۰۴، ۸۹-۹۲، (اوبولنسکی، و)

ب

Bakunin, M.

باکونین، م ۴۵۰.

Bauer, O.

باوئر، ا ۱۵۸ پ، ۱۴۹-۱۵۱، ۲۸۷.

بانک‌ها

- پس‌انداز ۳۰۰ پ، ۴۰۱-۱۳ - خارجی ۱۶۴-۶۵ - صنعت ۲۹۶-

۳۰۲، ۴۰۴-۴۰۵ - قبل از (۱۹۱۷) ۱۵۷-۹ - ملی‌کردن ۹۲، ۹۹ پ،

۱۵۶-۸، ۱۶۰-۶۴، ۲۸۹ (و نیز رجوع شود به گاسبانک).

Brakke, W.

براکه، و ۱۳

برست‌لیتوفسک، پیمان (۳ مارس ۱۹۱۸) ۱۱۹-۲۰، ۱۵۲-۳.

برنامه‌ریزی

- آلمان ۴۱۷-۲۱ - برنامه سدخت ۴۳۸ - حمل‌ونقل ۴۳۳-۳۵

- سرمایه‌داری دولتی ۴۲۰ - گاسپلان ۴۳۷-۸، ۴۴۱-۴ - گوتلر و

۴۳۱-۳۴، ۴۳۴-۳۹ - مفاهیم رقیب ۴۳۰-۳۵، ۴۴۱-۴ - نی ۴۴۱-۴۳

- نخستین بحث لنین درباره ۷۹ - نخستین تلاش‌ها در ۴۲۳-۲۹ - نظریه

سوسیالیستی ۱۶-۱۹ - واپس‌ماندگی اقتصاد روسیه ۴۲۱-۲۳.

برونسکی، م ۹۰ پ، ۱۱۲ پ، ۱۱۸ پ، ۱۱۹ پ، ۱۵۴ پ، ۱۵۶.

بلشویسم (بلشویک‌ها)

- اتحادیه‌های کارگری ۱۲۲-۲۸ - برنامه ارضی ۲۶-۳۰، ۳۶-۳۷، ۴۵-

۴۷، ۵۰-۷۰ - پرداخت مزد برابر ۱۳۴-۳۷ - دهقانان ۲۵-۲۶ - سیاست

صنعتی ۷۵-۷۰، ۹۹، ۱۰۷-۱۱۶ - سیاست کارگری ۱۲۱-۲۲ - کنترل

کارگری ۷۲-۸۲، ۸۸-۹۰ - لغو پده‌ها ۱۶۴-۶۷ (و نیز رجوع شود به حزب کمونیست سراسر اتحادیه، بلشویک‌ها، منشویسم، منشویک‌ها).
 Bukharin, N. یوخارین، ن
 - اتحادیه‌های کارگری ۲۵۶ پ، ۲۶۲-۶۶ - برنامه‌ریزی ۴۳۹ پ
 - بوزوگراسی (مرکزیت) ۲۱۲، ۲۲۰-۲۲ - سازمان صنعتی ۹۵ - سیاست
 کارگری ۲۴۵، ۲۵۶ - شورای عالی اقتصاد ملی ۸۹، ۹۰ پ، ۹۱، ۱۰۴
 - کمونیسم جنگی ۳۲۱ - ناهماهنگی (عدم‌تجانس) اقتصادی ۲۲۹، ۲۳۳.
 بودجهٔ ج ش س ف ر ۱۶۶، ۱۷۰-۷۲، ۲۹۳-۹۶، ۲۹۸-۹۹، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۲-۶، ۴۱۰-۱۲، ۴۱۵ پ.
 بین‌الملل سوم (کمونیست، کمینترن)
 - برنامهٔ ارضی ۱۹۸، ۴۳۲ - ملی‌کردن صنایع ۲۰۸ پ
 بین‌الملل‌ها (انجمن بین‌المللی کارگران) ۲۲-۱۲۱.

پ

Pavlovich, M. پاولوویچ، م ۴۲۵.
 بریوبراژینسکی، ای. ی ۲۶۲-۶۴، ۳۰۶-۳۰۷، ۳۴۰-۴۴، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۳۹.
 Plckhanov, G. پلخانف، گ ۲۰، ۲۱ پ، ۴۵۱-۵۴.
 Pyatak, Yu. پیاتاکوف، یو
 - ارتش‌های کارگری ۲۵۲ - امتیازهای خارجی ۱۵۴-۵۶ - برنامهٔ
 اقتصادی ۱۰۷، ۱۱۹-۲۰ پ - دادوستد خارجی ۱۵۴.

ت

Teodorovich, I. تئودوروویچ، ی ۲۰۳.
 تجارت (دادوستد)
 - امتیازهای خارجی ۱۵۴-۵۶، ۲۸۸ - انحصار دولتی ۱۴۹-۵۴ - برست
 لیتوفسک ۱۵۲-۵۳ - قطع تجارت در انقلاب اکتبر ۱۴۹ - کمونیسم
 جنگی ۲۸۷-۸۸ - محاصرهٔ متفقین ۱۵۰، ۲۸۷ - هیأت نمایندگی
 بازرگانی ۲۸۷-۸۸ (و نیز رجوع شود به امتیازها و خارج).
 ترسکی، ل. د
 - اتحادیه‌ها ۲۶۷-۲۵۹، ۳۷۸ - ارتش سرخ ۲۱۶، ۲۴۴ - اقتصاد
 انقلاب ۲۳۳ پ - انقلاب ۱۹۰۵، ۳۵، ۳۷، ۷۱ - برنامهٔ ارضی ۳۱
 - برنامه‌ریزی ۲۹-۴۸، ۳۷-۴۳، ۴۳۹-۴۴ - حمل‌ونقل ۲۲۸ پ، ۲۵۶،
 ۲۵۹، ۳۵-۴۳۳ - عضو اس‌ته‌او ۴۲۸، ۳۶-۴۳۵ - کمونیسم جنگی ۳۲۱
 - مدیریت فردی (تک‌نفری) ۲۷-۲۲۶ - نپ ۴۴۳ - نظامی‌کردن کار
 ۲۴۹، ۲۵۱ پ، ۲۵۲، ۲۵۴-۵۵، ۲۶۷-۶۸ - نقد سیاست اقتصادی ۴۴۱ پ.
 ترکستان ۳۷۸.
 تسیوروپا ۱۷۷، ۳۲۹ پ، ۳۳۱ پ.
 Tsyurupa, A.

«تصفیه» ۴۱۰ پ.

تعاونی‌ها ۱۴۳-۴۶، ۱۴۸-۴۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶-۸۱، ۳۸۶، ۳۹۰-۹۷، ۴۰۲، ۴۱۴،
تکاجف، پ ۴۵۰.

Tkachev, P.

تلویزیون، پیش‌بینی ۴۳۸ پ.

تورم ۴۳-۴۲، ۴۸-۴۷، ۱۶۶-۶۷، ۳۰۱-۳۰۸، ۴۰۱، ۴۰۶-۴۰۵.

توزیع

- احیای فروشگاه‌ها ۳۹۱ - ارتش سرخ ۲۶۹-۷۰، ۲۹۳، ۲۷ - ۴۲۶
- انحصار دادوستد ۲۷۰-۲۷ - انقلاب فوریه ۱۳۸-۳۹ - برنامه ارضی
۱۷۶-۷۸ - تعاونی‌ها ۱۴۳-۴۶، ۱۴۸-۴۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۸۶-
۳۸۸، ۳۹۰-۹۷ - توقیف و مصادره ۲۶۸-۶۹، ۲۸۶-۸۸ - تورم ۱۴۲،
۱۴۸، ۲۷۲-۷۳ - توزیع رایگان ۲۷۳، ۳۰۴-۳۰۵، ۴۰۳ پ - توقف کار
۱۳۹-۴۱، ۳۹۱ - توبره‌داران ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۷۲-۷۳ - جیره‌بندی ۲۶۸،
۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۴-۸۶، ۳۰۴-۵ - دادوستد شهری ۲۷۱ - دادوستد جنسی
(پایایی) ۲۶۸، ۲۸۵، ۲۸۴-۸۵، ۳۰۴، ۳۸۶-۸۸، ۳۹۳ - سازمان ابتدایی
۴۱-۴۲، ۱۴۱-۴۹ - قیمت‌های ثابت ۲۶۸، ۲۷۱-۷۳، ۳۰۴-۳۰۵، ۴۰۲-۴۰۱
قیمت‌های آزاد ۲۷۳، ۴۰۰-۳۹۹ - کسب و کار خصوصی ۱۴۵، ۱۴۸
- کمونیسم جنگی ۲۶۸-۶۹، ۲۸۶-۸۸ - کمون‌های مصرف‌کنندگان ۲۷۹
- کمیسیون کاربرد ۲۷۱، ۴۲۷ پ، ۴۳۹ پ - مالیات جنسی ۳۸۶، ۳۸۸
- معاملات قاچاق (بازار سیاه) ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۳-۸۶، ۳۸۷.
تومسکی، م ۱۲۵ پ، ۱۲۹، ۱۳۷، ۲۲۵-۲۶، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰ پ،
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۷۷-۸۱، ۳۸۲-۸۵.

ج - ح - خ

جنوا، کنفرانس ۳۲۴.

Chernov, V.

چرنوف، و ۴۲، ۴۷ پ.

چکا ۱۴۰ پ، ۲۴۹.

چکسلواکی (افواج) ۱۱۹.

حزب کمونیست اتحادیه‌های سراسر (بلشویک‌ها) [نام سابق آن، حزب کمونیست
روسیه (بلشویک‌ها) و نام اسبق آن، حزب سوسیال‌دموکراسی کارگران روسیه]
- اتحادیه‌های کارگری ۲۳-۲۱، ۴۴-۴۳، ۶۸-۵۹، ۸۲-۳۷۶ - ارتش
کارگران ۵۲-۴۹ - استفاده از کارشناسان بورژوازی ۲۲-۲۱۶ - امحای
پول (الفای پول - ناپدید شدن پول) ۱۳-۳۰۶ - بازسازی اقتصادی ۱۹۶،
۳۳-۲۳۲ - برنامه ارضی ۳۱-۳۵، ۴۰-۳۹، ۹۶-۱۹۰، ۳۲۷، ۴۳-۴۲
- برنامه حداکثر و حداقل ۲۴-۲۳، ۱۲۱ - برنامه‌ریزی ۲۷-۴۲، ۳۳-۴۲،
۳۹-۴۳، ۴۳-۴۴ - پرداخت برابر ۳۷-۱۳۵ - تعاونی ۸۲-۲۷۸، ۳۹۳-
۳۹۵ - توزیع ۷۱-۲۷۰ - رقابت کارگران ۲۵۶ - سازمان صنعتی
۱۶-۲۱۴ - سیاست مالی ۱۶۰-۱۵۶، ۹۸-۲۹۶، ۱۱-۴۰۸ - سیاست

صنعتی ۷۵-۷۴، ۷۱-۲۷۰ - سیاست کارگری ۱۳۲-۱۳۰ - صنایع
روستایی ۷-۲۰۵ - کمونیسم جنگی ۲۲-۳۲۰ - کنگره دهم ۱۹۲۱ و
نپ ۳۲۱ - کنگره یازدهم ۱۹۲۲ و پ ۲۴-۳۲۳، ۳۲۶، ۳۵۲، ۳۵۶-۵۷
- مالیات ها ۱۶۸-۱۶۹ - مدیریت تکنیکی ۲۲۳-۲۲۷ - منتفی شدن بدهی ها
۱۶۴-۱۶۵ - نخستین برنامه و نظامنامه ۱۷، ۲۳-۲۶ (و نیز رجوع شود به
بلشویسم، بلشویک ها، منشویسم، منشویک ها).
حسابداری اقتصادی ← خوزراسچت
خوزراسچت (اصول حسابداری اقتصادی) ۶۱-۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۳-۳۷۶، ۳۸۰،
۴۰۳-۴۰۵.
خینچوک، ل ۲۸۲، ۳۹۳، ۳۹۵.
Khinchuk, L.

د

دادوستد داخلی ← توزیع
دالین، د ۲۱۸.
دان، ف ۳۵۳، ۴۵۰.
دانیلسون، ن ۱۵۶، ۱۶۴-۵، ۲۸۸-۹.
دزژینسکی، ف ۲۶۴.
دن ۲۰۲، ۳۹۸.
دنیکین ۲۴۹، ۴۲۶.
Denikin, A.

۲

دوستان، دهقانان
- و آلمان ۸-۴۴۷، ۴۵۵ - اروپای باختری ۶-۴۴۵، ۴۵۵ - اروپای خاوری
۷-۴۴۶ - و اقتصاد روسیه ۵-۳۴، ۳۲۰ - انقلاب فوریه ۴۵-۳۹ - انقلاب
اکتبر ۶۹-۴۵ - درخواست غله (مصادره، جمع آوری، به دست گرفتن) ۱۷۷-
۱۷۹، ۲۰۱-۲ - دهقانان فقیر ۶۹-۶۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۰-۱۸۷ - دهقانان
میان حال ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۹۱ - سه دسته (قشر) ۳۲، ۱۹۰-۹۱ - کشتزارهای
جنگلی یا شوروی ۸۷-۱۸۵، ۹۸-۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۰ - کولاک ها ۹۲-۱۹۰،
۹۵-۱۹۳، ۹۳-۲۹۲، ۳۴۰ - مارکس و انگلس ۵۷-۴۴۵ - ناآرامی های
دهقانی (شورش ها) ۱۸-۳۱۷ - نارودنیک ها ۱۹ - نپ ۳۱-۳۲۷، ۳۳۶،
۳۳۷، ۴۶-۳۳۹ - و نقش انقلابی ۲۱، ۲۶-۲۴، ۳۳-۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰،
۵-۶۳، ۶۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۹-۴۴۵ (و نیز رجوع کنید به برنامه ارضی، تصدی
زمین).

ر - ز

رابینز، ر ۱۵۵.
راتنائو، و ۴۲۰.
راکوفسکی، ک ۲۶۴.
راه آهن ۸۷، ۲۲۸، ۴۳۳، ۶۳-۴۵۹.
Robins, R.
Rathenau, W.
Rakovsky, K.

برنامه ۱۴-۳۰۶ - کمونیسم جنگی ۳۰۱-۲۸۸ - نپ ۴۰۱، ۴۰۶ وام دولتی ۱۴-۴۱۲ (و نیز رجوع کنید به بودجه، سیاست اعتباری، سیاست پولی، قروض خارجی، تورم).

ش

شاین من، ا ۴۰۸، ۴۰۸ پ.
 Sheinman, A.
 شلیاپنیکوف، ا ۷۷، ۱۱۰، ۱۳۶، ۲۳۹، ۲۵۲ پ.
 Shlyapnikov, A.
 شوراهای اتحادیه‌های کارگری ۲۵-۱۲۳ (و نیز رجوع کنید به لنین، انقلاب، روسیه).
 شورای دفاعی کارگران و دهقانان ← شورای دفاع و کار ۳۰۱-۲۹۶، ۴۰۴-۵، ۴۱۴-۱۵.

شورای عالی اقتصاد ملی (وسنخا)

- اتحادیه‌ها ۲۹-۱۲۸، ۳۸-۱۳۷ - انحطاط (سقوط اقتدار) ۲۳۲ - بازسازی ۱۱-۲۱۰ - برنامه‌ریزی ۳۳-۴۲۳ - تسویه حساب بدون پول ۱۱-۳۰۸، ۱۴-۴۱۲ - تشکیل ۹۱-۸۹ - تشکیلات و وظایف ۹۴-۸۹، ۱۶-۲۱۵، ۲۱۸ پ - تعاونی ۴۹-۱۴۸ - توزیع ۱۴۳ پ، ۴۷-۱۴۶، ۷۲-۲۶۹، ۲۷۶-۲۷۷، ۸۰-۲۷۹، ۸۲-۲۸۱، ۹۱، ۹۸-۳۹۳، ۴۰۰-۳۹۹ - دادوستد خارجی (بازرگانی خارجی) ۵۲-۱۵۰ - سازمان صنعتی ۹۹-۹۵، ۹-۱۰۴، ۲۰-۱۱۸، ۱۳۷، ۱۶-۲۰۸، ۵۶-۳۵۴ - سیاست اعتباری ۳۰۰-۲۹۶، ۱۴ - صنایع روستایی ۸-۲۰۶ - سیاست کشاورزی ۸۴-۱۸۳ - گروه‌های ضربتی ۲۳۰ - گلاوکی ۹۳، ۸-۹۷، ۱۰۵، ۱۱۶ - ملی کردن ۹۳-۹۱، ۹۹-۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۴، ۲۰-۱۱۴، ۳۸-۱۳۷، ۲۰۹-۲۰۶، ۵۰-۳۴۹ پ - نخستین کنفرانس سراسری شوراهای اقتصاد ملی روسیه ۹۵-۹۳، ۱۸-۱۱۶، ۳۸-۱۳۷، ۴۹-۱۴۸
 شورای کار و دفاع (اس ته او) ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۰، ۳۲-۳۳۰، ۴۰۴، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۲۸.

شورای کمیسیرای خلق ← ساوانارکوم

Scheidemann, P.
 شیده‌مان، پ ۴۲۰.

ص

صنعتی، آمارهای ۸-۲۰۷، ۳۲-۲۲۷، ۵۳-۳۵۱، ۵۹-۳۵۶، ۶۳-۳۶۱، ۶۶-۳۶۵، صنعتی، برنامه (سیاست)
 - اتحادیه‌ها ۷۹-۷۷، ۸۵-۸۲ - استقلال محلی ۲۱۲، ۲۱۶ - الکتریکی کردن ۳۳-۴۳۱، ۳۶-۴۳۴، ۴۳۸ - انقلاب اکتبر ۹۰-۸۲ - انقلاب فوریه ۸۰-۷۰ - بازسازی اقتصادی (احیای اقتصادی) ۳۳-۲۳۲ - «بحران قیچی» ۳۶۷ - برنامه سوخت‌رسانی ۴۳۸ - برست لیتوفسک ۲۰-۱۱۹ - بنگاه‌های خصوصی ۵۷-۳۵۰ - بودوکراسی ۲۲۲ - تأثیر جنگ داخلی ۱۰۴-۱۰۲،

۲۱۰-۲۰۵، ۲۱۲-۱۳، ۲۱۵-۱۶، ۲۲۷-۳۲ - تأثیر نامساعد نپ ۳۶۳-۷۰
 - تراست‌ها ۳۹۴-۹۷ - تراست‌های دولتی ۲۱۴-۱۵، ۲۰۹ - حمل‌ونقل
 ۳۵-۴۳۲ - خوزراسچ (اصول حسابداری اقتصادی) ۳۵۴-۶۱، ۳۶۴، ۳۶۹،
 ۷۶-۳۷۳، ۳۸۰، ۴۰۵-۴۰۲ - درکونیم‌چنگی ۲۰۶، ۲۲۷-۳۴ - سرمایه-
 داری دولتی ۱۵-۱۰۶، ۲۹۷-۹۹ - سقوط قیمت‌های صنعتی (بحران قیمت‌ها،
 سقوط قیمت مصنوعات) ۳۶۳-۶۷ - سندیکاها ۳۶۶-۶۷، ۳۹۴ - سیاست
 مالی ۳۰۱-۲۹۶، ۱۴-۴۱۲ - شورای عالی اقتصاد ملی ۱۰۲-۸۹، ۱۰۴-
 ۱۰۸، ۲۰-۱۱۵، ۱۱-۲۱۰ - صنایع روستایی ۲۰۷-۲۰۶ - صنعت کوچک
 ۵۲-۴۶۶ - صنایع مصرفی ۳۶۱-۶۳، ۳۶۳-۷۰ - قبل از انقلاب ۱۹۱۷
 ۲۳-۲۲، ۳۵-۳۴ - کارشناسان (متخصصان) فنی ۲۵۰، ۲۱۶-۲۲ - کنترل
 کارگری ۸۲-۷۱، ۱۰۶-۱۰۴، ۱۱۶-۱۷، ۶۳-۴۵۹ - گروه‌های ضربتی
 ۲۳۰ - مدیریت فردی (تک‌نفری) ۲۰۵، ۲۲۲-۲۷ - ملی‌کردن ۹۳-۹۲،
 ۱۰۲-۹۹، ۱۰۴-۱۰۶، ۲۰-۱۱۵، ۱۰-۲۰۶، ۵۱-۳۴۹ - نپ ۴۷-۳۴۶،
 ۵۰-۴۹۹، ۵۹-۳۵۳، ۶۳-۳۶۱.

ف - ق

Frumkin, M.

فرومکین، م ۲۸۰.

Flocon, F.

فلوکن، ف ۴۴۶.

قحطی (۱۸۹۱) ۴۵۳ - قحطی (۱۹۲۱) ۶۹-۶۲، ۳۵-۳۳۱.

ک

کادت‌ها ۵۳، ۴۰۸.

کارخانه‌ها، کمیته‌های ۲-۷۱، ۹-۷۸، ۹-۸۳، ۲۹-۱۲۸

کارگران مخالف، جبهه ۲۲۷، ۶۸-۲۶۴، ۳۲۱، ۳۴۲.

کارگری، سیاست

- ارتش‌کاری (ازدوهای کار، سپاه کار، سپاه انقلابی کار) ۲۲۴، ۵۳-۲۵۰،

۳۵۷، ۲۲-۳۷۱ - اردوگاه‌های کار اجباری ۲۴۹، ۵۳ - اصول، انضباط

و پاداش کار ۳۳-۱۳۱، ۴۷-۲۴۶، ۲۶۷، ۲۶۸ - انقلاب اکتبر ۱۲۶

- اعتصاب‌ها ۲۳۹، ۸۳-۳۸۱ - انگیزه‌ها (مشوق‌ها) ۳۸-۱۳۵، ۳۶-۲۳۵،

۴۱-۲۳۸، ۴۶-۲۵۶، ۷۳-۲۷۲ - بازار آزاد کار ۵۶-۳۵۴، ۷۱-۳۷۰،

۷۶-۳۷۴ - بیکاری ۷۶-۳۷۵ - پرداخت برابر ۳۶-۱۳۴، ۴۱-۲۴۰، ۷۱-۲۵۷،

۲۶۷، ۷۴-۲۷۳ - پرداخت جنسی ۵۶-۲۴۴، ۶۰-۲۵۸، ۲۶۲، ۷۲-۳۷۰،

۷۶-۳۷۴ - پاداش (مزد، دستمزد، پرداخت) ۴۵۰، ۵۸-۲۵۷، ۷۶-۲۷۵،

۸۵-۲۸۴، ۴-۳۰۴، ۷۴-۳۷۲ - جوایز (پاداش) ۵۶، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۷۳

- حداقل دستمزد ۳۷۴، ۳۸۱ - خدمات کاری (سرویس کار، کار اجباری،

بسیج اجباری کارگران) ۴۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۷۱، ۷۶-۳۷۴ - دادگاه-

های انضباطی ۲۵۰، ۲۶۷، ۳۷۱ - شبهه‌های کمونیستی ۴۶، ۲۵۶ - قانون

جدید کار ۸۴-۳۸۳ - قرارداد جمعی (جماعتی یا دسته جمعی) ۲۳۵، ۳۷۴، ۸۱-۳۸۰، ۸۴-۳۸۳ - کار اجباری ۸۲-۳۸۱ - کتاب‌های کارگری (دفترچه کار) ۲۳۶، ۲۳۶ پ، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰ - کمونیسم جنگی ۲۳۴-۲۳۵، ۴۵-۲۴۳، ۶۱-۲۵۹، ۶۸-۲۶۷ - کمیسیون سازش ۳۸۱ - مبادلات کارگری (مبادله کار - مبادله کارگر) ۱۳۰، ۲۳۶، ۳۸۴ - مسابقات کار ۲۵۶ - منافع کارفرمایان ۸۵-۳۸۴ - نپ ۲۶۸، ۷۱-۳۷۰ - نخستین قانون کار ۲۳۵ - هدف‌ها ۱۳۰.

کالینین، م ۲۱۵، ۲۶۵، ۳۳۳.
کامچاتکا ۱۵۵.

Kamencv, L. B. کامنف، ل. ب.

- اتحادیه ۶۵-۲۶۴ - سیاست مالی ۴۰۹ - کسب و کار خصوصی ۳۸۹ - کمک به قحطی‌زدگان ۳۳۳ - کنترل کارگران بر راه‌آهن ۶۰-۴۶ - نپ ۳۵۲، ۳۶۳ پ، ۳۶۹.

Krasnoshchekov, A. کراسنوشچکف ۴۱۴ پ.

Krasin, L. B. کراسین، ل. ب ۱۵۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۷۰، ۳۹۸ پ، ۴۲۶ پ، ۴۲۸.

Krzhizhanovsky, G. کرژیزهانوفسکی، ژ ۴۳۱، ۳۷-۴۳۴، ۴۳۸ پ، ۴۴۰.

کرستینسکی، ن ۱۶۴ پ، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۸ پ، ۲۸۲، ۹۰-۲۸۹، ۲۹۴ پ، ۳۰۱ پ، ۳۰۷، ۳۱۱، ۴۰۷.

Krestinsky, N. کرویسکیایا، ن ۲۶ پ.

Krupskaya, N. کرونشکایا، ن ۲۶ پ.

کرونشات، قیام ۳۱۸، ۳۲۹ پ.

Kritsman, L. کریتسمن، ل ۱۱۱ پ، ۴۳۹، ۴۴۲.

کمونیست، حزب ← حزب کمونیست اتحادیه‌های سراسر روسیه (بلشویک)

کمونیست، مانیفست ۱۶-۱۴، ۱۸، ۲۰، ۱۲۱، ۱۳۴، ۴۴۵، ۵۳-۴۵۱.

کمونیست‌ها (چپ‌ها)

- بانکداری ۶۴-۱۶۳ - برنامه اقتصادی ۱۸-۱۰۶ - برنامه کارگری

۳۳-۱۳۲، ۱۳۲، ۵۴-۲۵۳ - تجارت خارجی ۵۴-۱۵۳ - سیاست صنعتی

۲۳-۲۲۲ - سیاست مالی ۱۷۲، ۲۹۷، ۹-۳۰۸ - کمونیسم جنگی ۳۲۰-۳۲۱

۳۲۱ - کنترل کارگران بر راه‌آهن ۶۲-۴۶۲ - کمونیسم جنگی: - آغاز

۶۷، ۲-۲۰۵ - اصول کلی ۲۰-۳۱۶ - تعبیرات ۲۲-۳۲۰ - توزیع

۶۹-۲۶۸، ۸۷-۲۸۱ - سیاست کار ۲۳۴، ۴۵-۲۴۲ - سیاست مالی

۸۹-۲۸۸، ۳۰۱-۳۰۰ - صنعت ۳۴-۲۲۷.

کمیته اجرائی اتحادیه کارکنان راه‌آهن سراسر روسیه (ویکژل) ۴۶۱-۴۵۹.

کمیته سراسری روسیه برای کمک به گرسنگان و قحطی‌زدگان ۳۳۲.

کمیسریای خلق در امور کشور ۲۴۹.

کمیسیون برنامه‌ریزی سراسری ← (گاسپلان)

کمیسیون دولتی برق‌رسانی روسیه ← گوئلرو

کمینترن ← بین‌الملل سوم

کنترل کارگری (نظارت کارگران) ۷۲-۹۱، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۱۷، ۴۰-۱۳۹، ۶۳-۴۶۰.
کنگره سراسری شوراه
- اولین ۶۱-۴۶۰ - چهارمین و سیاست اقتصادی ۱۰۳-۱۰۲ - هفتمین و
برنامه‌ریزی ۳۵-۴۳۴ - هشتمین و سیاست کشاورزی ۲۰۴-۲۰۲ - نهمین
و پایان عقب‌نشینی در نپ ۳۹-۴۳۸ - و کنترل کارگری ۴۶۱.
کنگره نمایندگان دهقانی سراسر روسیه ۴۲.

کوتلر، ن. ۴۰۸.
Kutler, N.
کولچاک، ا. ۲۴۹، ۱۹۸، ۴۲۶.
Kolchak, A.
کولاکها ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۰، پ، ۹۲-۱۹۰، ۹۵-۱۹۳، ۴۲-۳۴۰، ۳۴۵.
Kolegaev, A.
کولکاکف، ا. ۵۵-۵۴، ۶۱.
Kollontai, A.
کولونتای، ا. ۲۶۴.
Cave, Lord
کیو، لرد ۱۶۲.

گ

گاسبانک (بانک دولتی) ۴۰۵-۴۰۴، ۴۰۹-۴۰۷.
گاسیلان (کمسیون برنامه‌ریزی دولتی) ۴۴-۴۳۶.
گلاوکی (گلاوگا) ۹۳، ۸-۹۷، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۵۳، ۲۱-۲۰۹، ۲۳۴، ۲۷۱.
۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۵۶، ۳۹۴، ۴۲۵.
گوئلرو (کمسیون دولتی الکتریکی کردن روسیه) ۳۳-۴۳۱، ۴۳۶، ۴۳۸.
گورکی، م. ۳۳۹.
Gusev, S.
گوسف، س. ۴۳۵.
Gukovsky, I.
گوکوفسکی، ی. ۱۶۳، پ، ۱۶۹، پ، ۷۱-۱۷۰، ۲۸۹، ۹۸-۲۹۷.

ل

لارین، ی. ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۰۹، پ، ۱۱۵، ۱۳۱، پ، ۱۳۶، ۱۵۵،
۲۶۲، ۲۹۰، پ، ۳۰۹، ۳۱۳، ۴۰۸، پ، ۴۱۸، ۲۶-۴۲۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۲.
لنچ، پ. ۴۲۰ - آزادی کار ۵۳-۴۵۰.
Lentsch, P.
لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانوف)
- اتحادیه‌های کارگری ۲۳-۱۲۱، ۳۷-۲۳۶، ۴۴-۲۴۳، ۶۳-۲۶۱، ۲۶۳، پ،
۶۵-۲۶۴، ۲۸-۳۷۷ - اعلام پایان عقب‌نشینی ۲۵-۳۲۴، ۳۹-۴۳۸ - انقلاب
اکتبر ۱۷-۳۱۵ - اهمیت طلا ۴۰۷ - بانک ۵۸-۱۵۶، ۶۴-۱۶۰، ۲۹۸
- بحران مالی ۱۰-۴۰۹ - برق‌رسانی (الکتریکی کردن) ۳۳-۴۳۱، ۴۳۴-
۴۳۶، ۴۳۸ - برنامه اقتصادی ۳۷-۳۵ - برنامه‌ریزی ۱۷، ۸۰، ۲۵-۴۲۰،
۴۱-۴۳۰، ۳۹-۴۳۸، ۴۴۱، پ - برنامه ارضی ۳۰-۲۵، ۳۳-۳۲، ۳۶، ۴۲-
۴۹، ۵۹-۵۲، ۵۳، پ، ۶۹-۶۱، ۱۷۶، پ، ۸۴-۱۰۹، ۱۹۰، پ، ۹۹-۱۹۵، ۲۰۲-۲۰۰،
۳۸-۳۳۶، ۴۴-۳۴۱ - برنامه صنعتی ۷۴-۷۰، ۹۳-۸۹، ۹۴، پ، ۱۵-۱۰۷،
۴۹-۴۴۶، ۵۵-۳۵۴، ۶۹-۳۶۸ - بوروکراسی ۱۲-۲۱۱، ۲۲۲ - پرداخت

برابر ۳۵-۱۳۴ - تفرهای آوریل (احکام آوریل) ۳۷-۳۶، ۱۷-۳۱۵ - تعاونی ۴۵-۱۴۳، ۷۸-۲۷۷، ۸۲-۲۸۱، ۹۳-۳۹۲، ۹۵-۳۹۴، ۵۸-۱۵۶، ۶۴-۲۶۰، ۲۹۸ - تورم ۱۶۷، ۳۰۷ - توزیع ۴۰-۱۳۸، ۹۹-۳۹۷ - تیلورسیم ۱۳۴ - دادوستد خصوصی (بازرگانی خصوصی) ۸۷-۲۸۶، ۸۹-۳۸۶ - دفترچه‌های کار ۲۳۶ پ - درخواست غذا ۷۹-۱۷۷، ۲۰۱ پ، ۲۰۱-۲۰۳ دهقانان میانه‌حال ۹۸-۱۹۰ - رئیس اس ته او ۳۶-۴۳۵ - سرمایه‌داری روسی ۲۲ - سرمایه‌داری دولتی ۱۱۳-۱۰۶، ۶۴-۱۶۲، ۲۰-۳۱۹، ۳۲۲-۳۲۳، ۲۱-۴۱۷ - سوسیالیسم در يك کشور ۳۲۶ - سیاست کارگری ۳۲-۱۲۹ - قروض خارجی ۱۶۷، ۳۰۷ - کارشناسان (متخصصان) ۲۱۶-۲۱۰ - کمونیسم جنگی ۲۲-۳۲۰ - کمیته‌های دهقانان فقیر ۹۰-۱۸۹ - کنترل کارگری (نظارت کارگران) ۷۷-۷۲، ۸۷-۷۹، ۲۱-۴۲۱ پ، ۶۳-۴۱ - کولاک‌ها ۹۴-۱۹۳، ۴۰ - مالیات ۱۶۸، ۱۶۹ پ، ۷۱-۱۷۰، ۲۹۰ پ، ۳-۲۹۲ - مالیات‌جنسی ۲۹-۳۲۷ - مدیریت تک‌نفری ۲۵-۲۲۲ - مراحل انقلاب ۲۶-۲۵، ۳۶ - ملی‌کردن صنایع ۹۳-۹۲، ۹۹ پ، ۱۱۵، ۱۲۰، ۹-۲۰۸ - ناآرامی‌های دهقانی (شورش‌ها) ۲۶-۳۲۲، ۳۵۳ - نارودنیک‌ها ۲۰، ۲۹ - نپ ۲۶-۳۲۲، ۳۵۳ - نقش پرولتاریا ۲۳۲ پ - نقش دهقانان ۲۱ پ، ۲۶-۲۵، ۳۴-۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۶۴-۶۵، ۶۹، ۲۶-۳۲۵.

Lutovinov, Y. لوتوینوف، ی ۲۲۷.
لوزوفسکی ۸-۷۷، ۸۴، ۹۲، ۲۷-۱۲۶، ۳۷، ۲۳۷، ۲۶۵، ۴۸-۳۷۸.
Luxemburg, Rosa لوکزامبورگ، رزا ۱۲۴ پ.
Lomov, A. لوموف، ا ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۶.
List, F. لیست، ف ۴۲۰.

م

Martov, Y. مارتوف، ی ۱۲۷.
مارکس، کارل
۱۱، ۱۲ - اتحادیه‌ها ۱۲۲ پ - اصلاحات اجتماعی ۱۹-۱۸ - بانکداری ۵۸-۱۵۶، ۱۸-۴۱۷ - برنامه ارضی ۲۱-۱۹ - برنامه‌ریزی ۱۹-۴۱۷ - بنه دهقانان روسیه (کمون) ۵۳-۴۵۲ - پرداخت برابر ۳۵-۱۳۳ - تحلیل اقتصادی سرمایه‌داری ۱۴-۱۱ - دهقانان ۵۱-۴۴۵ - «سرمایه» و نخستین ترجمه‌های روسی ۵۰ - سوسیالیسم در روسیه ۵۲-۴۵۱ - سیاست کار ۱۹-۴۱۷ - کشاورزی در مقیاس بزرگ ۵۵-۳۵۴ - گذار به سوسیالیسم ۱۸-۱۴، ۱۵-۴۱۵، ۴۶-۴۴۵ - مارکسیسم در روسیه ۱۹، ۴۵۱-۴۵۲ - ملی‌کردن زمین ۵۶-۴۵۶ - نارودنیک‌ها ۱۹، ۵۳-۴۵۱.
Maslov, S. ماسلوف، س ۵۳ پ.
مالیات:

- بازگشت به پول ۱۲-۴۱۱ - از بها افتادن پول (حذف، برافتادن، الفا)
 ۳۰۵-۴۰۳ - بنگاه‌های ملی شده ۹۵-۲۹۴ - دهقانان میانه‌حال
 ۲۹۱-۹۳ - سیاست اولیه ۷۳-۱۶۸ - صنعت ۴-۴۰۲ - کمونیست‌های
 چپ ۷۳-۱۷۲ - کنترل مرکزی ۷۱-۱۶۹، ۹۶-۲۹۴، ۴-۴۰۲ - کولاک‌ها
 ۲۹۲-۹۳ - مالیات انقلابی فوق‌العاده ۹۴-۲۸۹ - مالیات جنسی ۱۷۹،
 ۹۰-۲۸۹، ۹۳-۲۹۲، ۳۰-۳۲۷، ۵-۳۳۴، ۷-۴۷، ۳۴۶-۸۸، ۳۸۵-۱۳، ۴۱۱-
 - مالیات بر درآمد ۱۲-۱۱ - مالیات سرانه ۴۱۱ - نظام «کمک»
 (روشن و ترتیب «کمک») ۷۲-۱۶۸.

مایسکی، ی ۱۲۷.

مشچرسکی، و ۱۰-۱۰۷، ۱۶-۱۱۵، ۱۶۳، ۲۹۷ Meshchersky, V.
 ملی کردن

- زمین ۵۷-۵۶، ۴۵-۳۴ - بانک ۹۲، ۹۹، ۵۷-۱۵۶، ۶۳-۱۶۰، ۲۸۹
 - صنعت ۹۳-۹۲، ۱۰۳-۹۹، ۴-۱۰۴، ۱۰۶-۱۰۴، ۱۲۰-۱۱۴، ۳۸-۱۳۷، ۲۰۵-
 ۲۱۰، ۵۱-۳۴۸ - داد و ستد خارجی ۱۵۳ - جنگل‌ها ۱۷۶ - ناوگان
 بازرگانی ۱۵۲.

Menzhinsky, V.
 منترینسکی، و ۱۶۰.
 منشویسم (منشویک‌ها)

- اتحادیه‌ها ۲۴-۱۲۳، ۲۸-۱۲۶، ۲۳۷ - برنامه ارضی ۲۸-۲۷، ۳-۲۰۲،
 ۲۸-۳۲۷ - سیاست اقتصادی ۱۰-۱۶۹ - سیاست صنعتی ۲۱۸ - سیاست
 کارگری ۱۳۳، ۱۳۶، ۴۰-۲۳۹، ۵۶-۲۵۳ - شوراها ۲۷۷ (و نیز رجوع شود
 به حزب کمونیست سراسری اتحاد شوروی، بلشویسم، بلشویک‌ها).
 میاسنیکوف، جی. ی ۱۲۴.
 Myasnikov, G. I.

Mirbach, W. von
 میرباخ، و ۱۱۹، ۱۷۵.
 میلیون، و ۵۴، ۸۴-۸۲، ۹۰، ۹۱، ۶-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۵۴،
 ۲۲۰، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۲، ۱۲-۳۱۱، ۳۴۸، ۴۳۰، ۴-۴۳۳، ۴۳۶. Milyutin
 میلیوکوف، پ ۴۲. Milyukov, P.

ن

نارودنیک‌ها ۲۱-۱۹، ۳۰-۲۹، ۴۴، ۲۰۶، ۵۵-۴۴.

نپ (سیاست اقتصادی نوین)

- اعلام (آغاز) ۲۲-۳۲۱ - بازار آزاد ۹۰-۳۸۵ - بیکاری ۶-۳۷۵
 - پایان عقب‌نشینی ۲۴-۳۲۳، ۳۹-۴۳۸ - پیدایش و رشد ۱۹-۳۱۷، ۳۲۷-
 ۳۲۸، ۴۸-۳۴۵، ۵۱-۳۴۹ - تغییرات ۱۹-۳۱۸، ۲۶-۳۲۰ - سیاست کار
 ۷۲-۳۷۰، ۸۲-۳۸۰ - سوسیالیسم در یک کشور ۲۶-۳۲۶ - صنعت ۴۴۴،
 ۷۰-۳۶۱ - قیام کرونشات ۳۱۸ - کاربردهای مالی آن ۴۰۱-۴۰۰،
 ۷-۴۰۶ - کشاورزی ۴۴-۳۳۸، ۴۰۰-۳۹۸ - نخستین کاربرد عبارت
 ۳۱۸ - نقش نیکران ۹۹-۳۹۷ - ویژگی‌های (خصصیات) اساسی ۳۱۹.

و

- Wrangel, P. ورائگل، پ ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۳۱۷، ۳۲۷.
 و سنخا ← شوزای عالی اقتصاد ملی
 Witte, S. ویتة، س ۱۶۶، ۴۰۹.
 Vyshinsky, A. ویشینسکی، ا ۲۷۴.
 ویکتزل ← کمیته اجرائی اتحادیه کارکنان راه آهن سراسر روسیه

ه

- Haxthausen, A. von هاگستهاوزن ۲۰.
 Helfferich, K. هلفریخ، ک ۴۱۹.
 Hilferding, R. هیلفردینگ، ر ۱۵۷، ۴۱۷.

از میان انتقاداتی که بررسی کنندگان کتاب‌ها دربارهٔ مجلد اول کتاب حاضر نوشته‌اند، ترسناک این بود که من ترجمهٔ طبیعی رویدادها را به حدیث داده‌ام به این معنی که تریبیت اساسی و قانونی سال‌های اول رژیم شوروی را بیش از بحث دربارهٔ اوضاع اقتصادی، که با حد زیادی تعیین کننده و توضیح دهندهٔ آن تریبیت بوده است، به نظر کشیده‌ام. اکنون انتشار مجلد دوم - اجازه خواهد داد که خوانندگان این دو موضوع مربوط به هم را در کنار هم مورد بررسی قرار دهند و ولی من کاملاً معتقد نیستم که چون این انتخاب دشوار بر من تحویل شده است، اگر نخست به تحولات پیچیدهٔ اقتصادی دورهٔ انقلاب می‌پردازم، بدون آن که ابتدا چارچوب اساسی آن را ترسیم کرده باشم، مشکل را آسان‌تر می‌سازم.

در نگاه نخست شاید بهتر به نظر می‌آمد، مثلاً، بر تحول کشاورزی را در برابر این دوره در یک فصل بررسی کنیم اما از آن‌جا که این دوره سه دورهٔ فرعی را با مشخصات کاملاً متفاوت در بر می‌گیرد - دورهٔ خود انقلاب، دورهٔ کمونیسم جنگی و نخستین مرحلهٔ لپ - سرانجام بر آن نموده فصل‌ها را به ترتیب زمانی می‌آورم و هر بخش از اقتصاد را به نوبت خود در یکی از سه فصل مربوط به این دوره‌ها مورد بحث قرار دهم.

به این آید کار

